سلسله مباحث

امامت و مهدویت

جلد ١-٤

تألیف

لطف الله الصافی الگلپایگانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
سلسله مباحث امامت و مهدویت ----- ۳۰
مشخصات کتاب ----- ۳۰
سلسله مباحث امامت و مهدویت (۱) ----- ۳۰
مقدمه مؤلف ----- ۳۰
ولایت تکوینی و ولایت تشریعی ----- ۳۰
اشاره ----- ۳۱
پیشگفتار ----- ۳۱
اشاره ----- ۳۱
تذکّر دیگر ----- ۳۲
پیرامون مقام ولایت ----- ۳۳
بررسی و تذکّر چند مطلب مهم ----- ۳۴
اشاره ----- ۳۴
۱- توحید و پرهیز از شرک و غلوّ ----- ۳۴
۲- تفویض، شرک و باطل است ----- ۳۵
۳- قدرت غیر مستقل و باذن اللّٰه ----- ۳۶
۴- اداره سازمان کاینات به اذن خدا ----- ۳۸
۵- پیرامون غلوّ ----- ۳۹
۶- مجاری فیض ----- ۴۱
۷- خوارق عادات ----- ۴۳
اشاره ----- ۴۳
بررسی این آرا ----- ۴۵
۸- ولایت شخص بر نفس و آنچه مسخّر بشر است ----- ۴۷

ولایت تکوینی و تشریعی ----- ۴۷
معنای ولایت تکوینی ----- ۴۷
مفهوم و مدلول لفظی ولایت تکوینی ----- ۴۸
احتمال دیگر ----- ۵۳
تفسیری از ولایت تکوینی ----- ۵۴
توضیحی پیرامون مجاری فیض ----- ۵۶
نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی ----- ۶۰
بیان دیگر ----- ۶۱
سخن نهایی و معقول ----- ۶۳
تذکّر یک مطلب مهم ----- ۶۴
معنای ولایت تشریعی ----- ۶۸
اشاره ----- ۶۸
معنای دیگر ولایت تشریعی ----- ۷۱
خلاصه برخی از مطالب کتاب ----- ۷۴
تجلّی توحید در نظام امامت ----- ۷۶
اشاره ----- ۷۶
مقدمه ----- ۷۷
چهار گفتار پیرامون: تجلّی توحید در نظام امامت ----- ۷۷
اشاره ----- ۷۷
گفتار اوّل: تجلّی توحید در رسالات انبیا ----- ۷۸
گفتار دوم: تجلّی توحید در اسلام ----- ۸۰
گفتار سوم: تجلّی توحید در نظام امامت ----- ۸۲
گفتار چهارم: تجلّی توحید در امامت حضرت مهدی علیه السلام ----- ۸۸
تعلیقات ----- ۹۱

اشاره ----- ۹۱
تعلیقه اوّل ----- ۹۱
تعلیقه دوم ----- ۹۳
تعلیقه سوم ----- ۹۵
تعلیقه چهارم ----- ۹۹
پیرامون معرفت امام ----- ۱۰۱
اشاره ----- ۱۰۱
پیشگفتار ----- ۱۰۱
فصل اوّل: امامت عامه ----- ۱۰۱
اشاره ----- ۱۰۲
امامت عامّه ----- ۱۰۲
اشاره ----- ۱۰۲
۱. نیاز جامعه به مرکز و مدیر ----- ۱۰۳
اشاره ----- ۱۰۳
شکل مدیریت ----- ۱۰۴
نظامات دیگر ----- ۱۰۶
بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی ----- ۱۰۸
۲. شناخت مفهوم امامت ----- ۱۱۶
۳. شرایط و اوصاف امام ----- ۱۱۸
۴. برنامه نصب و تعیین امام ----- ۱۲۰
۵. وجوب اطاعت امام علیه السلام ----- ۱۲۱
۶. وجوب معرفت امام ----- ۱۲۲
۷. راه‌های شناخت امام ----- ۱۲۵
فصل دوم: امامت خاصه ----- ۱۲۸

اشاره ----- ۱۲۸
امامت خاصّه ----- ۱۲۹
نظام امامت و رهبری امامت حضرت بقیهٔ اللّه و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت علیه السلام ----- ۱۳۲
اشاره ----- ۱۳۲
پیشگفتار ----- ۱۳۲
شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیهٔ اللّه ارواحنا فداه ----- ۱۳۳
اشاره ----- ۱۳۳
۱. پرسش: چرا کاوش برای شناختن امام واجب است؟ ----- ۱۳۳
۲. پرسش: امامت چه مفهومی دارد و چگونه شرح و تفسیر می‌شود؟ ----- ۱۳۴
اشاره ----- ۱۳۴
امامت بر حسب اصطلاح ----- ۱۳۵
۳. پرسش: نظام امامت، با «توحید» خداوند متعال چه رابطه‌ای دارد؟ ----- ۱۳۶
اشاره ----- ۱۳۶
امامت و رهبری ----- ۱۳۶
۴. پرسش: چه نیازی است به رهبری و نظام امامت و ولایت؟ ----- ۱۳۸
اشاره ----- ۱۳۸
حکومت سلطنتی ----- ۱۴۰
حکومت انتخابی ----- ۱۴۱
و امّا معایب دموکراسی ----- ۱۴۲
۶. پرسش: فرق امامت با رژیم انتصابی انقلابی که در کنفرانس باندونگ نیز سفارش شده چیست؟ ----- ۱۴۴
۷. پرسش: چه مانعی دارد برای حکومت اسلامی دو دوره معتقد باشیم، ----- ۱۴۶
اشاره ----- ۱۴۶
مسأله اکثریت ----- ۱۴۷
شوراها ----- ۱۴۸

حاکمیت ملّی ----- ۱۴۹
۸. پرسش: امام انسان مافوق است یا مافوق انسان است؟ ----- ۱۵۰
۹. پرسش: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا ----- ۱۵۳
۱۰. پرسش: پیغمبر صلی الله علیه و آله برحسب مأموریت ----- ۱۵۴
۱۱. پرسش: آیا غیر از علی علیه السلام، ----- ۱۵۵
۱۲. پرسش: آیا منحصر بودن عدد به دوازده نفر، ----- ۱۵۶
۱۳. پرسش: این ترتیبی که در امامت این دوازده نفر است، ----- ۱۵۶
۱۴. پرسش: چنان‌که می‌دانیم نظام امامت ----- ۱۵۹
۱۵. پرسش: آیا مهدی علیه السلام از ائمه اثنی عشر است ----- ۱۶۱
تعلیقات ----- ۱۶۴
اشاره ----- ۱۶۴
تعلیقه ۱ ----- ۱۶۴
تعلیقه ۲ ----- ۱۶۵
تعلیقه ۳ ----- ۱۶۵
تعلیقه ۴ ----- ۱۶۶
فروغ ولایت در دعای ندبه ----- ۱۶۶
اشاره ----- ۱۶۶
پیشگفتار ----- ۱۶۷
اشاره ----- ۱۶۷
دعای ندبه ----- ۱۶۸
مقدمه ----- ۱۶۹
امام صادق علیه السلام و ندبه بر حضرت مهدی علیه السلام ----- ۱۶۹
فرمایش سیّد بن طاووس ----- ۱۷۰
پرسش‌هایی که پیرامون دعای ندبه می‌شود[۲۸۹] ----- ۱۷۰

تذکّر مهم ----- ۱۷۲
چهارده پرسش پیرامون دعای ندبه ----- ۱۷۳
اشاره ----- ۱۷۳
۱: اعتبار سند دعای ندبه ----- ۱۷۳
اشاره ----- ۱۷۳
اخبار «مَن بَلَغ» و تسامح در ادلّه سنن ----- ۱۷۶
۲. ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی ----- ۱۷۶
اشاره ----- ۱۷۶
امّا پاسخ: ----- ۱۷۷
ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی ----- ۱۷۸
نکته قابل توجه ----- ۱۷۹
۳. دعای ندبه و امامت ائمّه اثنی عشر علیهم السلام ----- ۱۷۹
اشاره ----- ۱۷۹
توضیح دیگر ----- ۱۸۱
۴. دعای ندبه و معراج جسمانی ----- ۱۸۱
اشاره ----- ۱۸۱
کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب ----- ۱۸۲
۵. دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمّه علیهم السلام ----- ۱۸۳
۶. دعای ندبه و بدعت ----- ۱۸۵
۷. دعای ندبه و آیه: «وَاجْعَل لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ» ----- ۱۸۷
۸. قرآن مجید و جمله: «وَ أَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ» ----- ۱۸۹
اشاره ----- ۱۸۹
یک نکته راجع به قرآن ----- ۱۹۰
۹. دعای ندبه و علم پیغمبر و امام ----- ۱۹۱

اشاره ----- ۱۹۱
امّا آیات دسته دوم ----- ۱۹۶
تحقیق درباره یک حدیث ----- ۱۹۹
پرسش از حکمت: ----- ۲۰۰
۱۰. دعای ندبه و آیه مودّت ----- ۲۰۱
اشاره ----- ۲۰۱
۱- مکان نزول آیه ----- ۲۰۲
۲- تفسیر آیه ----- ۲۰۴
اشاره ----- ۲۰۴
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ----- ۲۰۴
۳- ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر ----- ۲۰۵
۴- روایات اهل سنّت ----- ۲۰۶
۱۱. دعای ندبه و عقل ----- ۲۱۰
۱۲. بررسی جمله: «یَابْنَ الطُّورِ وَالْعادِیاتِ» ----- ۲۱۳
۱۳. دعای ندبه، و کفر و شرک ----- ۲۱۴
۱۴. دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی ----- ۲۱۸
سلسله مباحث امامت و مهدویت (۲) ----- ۲۴۱
انتظار عامل مقاومت ----- ۲۴۱
اشاره ----- ۲۴۱
مقدّمه ----- ۲۴۱
پیشگفتار ----- ۲۴۲
پیام منتظر[۵] ----- ۲۴۳
مناجات و نیایش ----- ۲۴۴
به سوی هدف‌های اسلامی ----- ۲۴۸

اشاره ----- ۲۴۸

به سوی هدف‌های اسلام ----- ۲۴۸

پیروزی اسلام بر همه ادیان ----- ۲۴۸

انتظار، عامل پایداری در برابر رهبری‌های فاسد ----- ۲۵۰

انتظار و وعده الهی ----- ۲۵۱

اشاره ----- ۲۵۱

آینده جهان در کلام الهی ----- ۲۵۲

انتظار؛ عامل مبارزه با فساد و انحراف ----- ۲۵۴

اشاره ----- ۲۵۴

انتظار عامل مبارزه با فساد و انحراف ----- ۲۵۵

حرمت بازگشت به فرهنگ جاهلی ----- ۲۵۵

مقاومت، در برابر بازگشت به جاهلیت ----- ۲۵۷

ارزش انتظار در قرآن و حدیث ----- ۲۵۸

ارزش انتظار ----- ۲۵۹

اشاره ----- ۲۵۹

اسلام و انتظار ----- ۲۶۰

انتظار جامعه شیعه ----- ۲۶۳

عامل بقا ----- ۲۶۴

دیدگاه وسیع ----- ۲۶۴

نیمه شعبان ----- ۲۶۵

وابستگی جهان به امام زمان ----- ۲۶۶

اشاره ----- ۲۶۶

پیشگفتار ----- ۲۶۶

بررسی و توجیه اوّل ----- ۲۶۸

بررسی و توجیه دوم ----- ۲۷۱

بررسی و توجیه سوم ----- ۲۷۶

بررسی و توجیه چهارم ----- ۲۷۸

بررسی و توجیه پنجم ----- ۲۷۸

اشاره ----- ۲۷۸

سخنی دیگر: ----- ۲۸۱

عقیده نجات بخش پیرامون عقیده به ظهور و حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه ----- ۲۸۷

اشاره ----- ۲۸۷

مقدمه ----- ۲۸۸

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با چگونگی‌های ذهنی و فکری ----- ۲۹۰

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با وحدت جامعه و حکومت جهانی ----- ۲۹۱

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با مساوات اسلامی ----- ۲۹۶

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با عدالت اجتماعی و زمامداری ----- ۳۰۱

اشاره ----- ۳۰۱

نظام حکومت حضرت مهدی علیه السلام ----- ۳۰۴

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با عدل و قسط ----- ۳۰۵

اشاره ----- ۳۰۵

معنای احادیث فوق ----- ۳۰۶

مقدّمه نخست: نظام امامت، نظام عدل و قسط است ----- ۳۰۶

مقدمه دوم: بحثی در الفاظ مترادف ----- ۳۰۸

معنی ظلم: ----- ۳۰۸

معنی عدل: ----- ۳۰۸

معنی قسط: ----- ۳۰۹

قسط در قرآن مجید ----- ۳۰۹

قسط در نهج البلاغه ----- ۳۱۱
ابعاد متعدد عدل ----- ۳۱۱
اشاره ----- ۳۱۱
الف) عدل حاکم ----- ۳۱۲
ب) بُعد قانونی قسط و عدل ----- ۳۱۲
ج) بُعد اقتصادی قسط و عدل ----- ۳۱۳
د) بُعد اجتماعی قسط و عدل ----- ۳۱۳
تقسیم سهام بر اساس واقع ----- ۳۱۵
انقلاب در نظام مالکیت ----- ۳۱۷
نتیجه: ----- ۳۲۵
اصالت مهدویت ----- ۳۲۸
اشاره ----- ۳۲۸
نور امید ----- ۳۲۸
اشاره ----- ۳۲۸
اصالت مهدویت ----- ۳۳۱
۱- اصالت مهدویت از جهت معقول بودن امکان آن ----- ۳۳۱
۲- اصالت مهدویت از جهت اتّکا بر مبانی معقول و منطقی ----- ۳۳۲
۳- اصالت مهدویت از جهت موافقت با فطرت و سنن عالم خلقت ----- ۳۳۳
۴- اصالت مهدویت از جهت قبول امم و ابتنای آن بر بشارات پیامبران و ادیان آسمانی ----- ۳۳۶
اشاره ----- ۳۳۶
اسرائیلیات ----- ۳۳۹
شناسایی اسرائیلیات ----- ۳۴۱
روشنفکران عوضی و اسرائیلیات ----- ۳۴۲
۵- اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر آیات قرآن کریم ----- ۳۴۳

۶- اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر احادیث معتبر و متواتر ----- ۳۴۶
۷- اصالت مهدویت از جهت اتفاق مسلمانان و اجماع شیعه و اهل سنّت ----- ۳۴۷
۸- اصالت مهدویت از جهت معجزات و کرامات ----- ۳۴۸
اشاره ----- ۳۴۸
معجزات حضرت صاحب الامر علیه السلام ----- ۳۴۹
انواع معجزات حضرت صاحب الامر علیه السلام ----- ۳۴۹
۹- اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر توحید و یکتاپرستی ----- ۳۵۵
۱۰- اصالت مهدویت از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت و به ثمر رساندن انقلاب اسلامی ----- ۳۵۸
اشاره ----- ۳۵۸
نقش مهدویت ----- ۳۶۰
معرفت حجّت خدا: شرح دعای اللّهمّ عرّفنی نفسک ----- ۳۶۲
اشاره ----- ۳۶۲
«اهدا» ----- ۳۶۳
مقدمه ----- ۳۶۳
اشاره ----- ۳۶۳
اعتبار سند دعا ----- ۳۶۷
لغات دعا ----- ۳۶۷
اشاره ----- ۳۶۷
۱- اللَّه ----- ۳۶۸
۲- عرفان و معرفت ----- ۳۷۱
۳- نفس ----- ۳۷۵
اشاره ----- ۳۷۵
نفس لوّامه ----- ۳۷۸
نفس مطمئنّه ----- ۳۷۹

۴- نبیّ و نبوّت ---------- ۳۸۰

۵- رسول ---------- ۳۸۱

۶- حجّت ---------- ۳۸۲

۷- ضلال و ضلالت ---------- ۳۸۳

اشاره ---------- ۳۸۳

دین ---------- ۳۸۷

تفسیر دعا ---------- ۳۸۹

اشاره ---------- ۳۸۹

تفسیر دعا ---------- ۳۸۹

جمله اوّل: ---------- ۳۸۹

اشاره ---------- ۳۸۹

شرح و تفسیر: ---------- ۳۸۹

نتیجه: ---------- ۳۹۳

جمله دوم: ---------- ۳۹۵

جمله سوم: ---------- ۳۹۶

اشاره ---------- ۳۹۶

نتیجه: ---------- ۴۰۱

بحث کلی پیرامون دعا: ---------- ۴۰۲

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۳) ---------- ۴۲۹

نوید امن و امان ---------- ۴۲۹

پیرامون شخصیت، زندگانی، غیبت و ظهور حضرت ولی عصر (عج) ---------- ۴۲۹

اشاره ---------- ۴۲۹

مقدمه مؤلف ---------- ۴۲۹

مقدمه ---------- ۴۳۰

بامداد میلاد ----- ۴۳۰

بشارت‌های قرآن و احادیث به ظهور حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه ----- ۴۳۳

اشاره ----- ۴۳۳

بخش نخست پیرامون بشارت‌های قرآن مجید و احادیث به ظهور حضرت صاحب الزمان (عجل اللّه تعالی فرجه) ----- ۴۳۳

اشاره ----- ۴۳۳

ایمان به غیب ----- ۴۳۳

آیا چند خبر معتبر برای باور شما کافی است؟ ----- ۴۳۷

مصلح جهان ۱۰] ----- ۴۳۸

اشاره ----- ۴۳۸

۱- آیات قرآن مجید ----- ۴۳۸

۲- اجماع مسلمین ----- ۴۴۰

۳- احادیث اهل سنّت ----- ۴۴۱

۴- روایت و اخبار شیعه ----- ۴۴۱

ائمه اثنی عشر علیهم السلام (دوازده امام) ----- ۴۴۳

اشاره ----- ۴۴۳

تعیین زمامدار صالح ----- ۴۴۴

انتخاب بشر مقرون به صواب نیست ----- ۴۴۴

احادیث ائمه اثنی عشر علیهم السلام ----- ۴۴۷

راویان احادیث دوازده امام از صحابه ----- ۴۴۷

کتاب‌هایی که این احادیث در آنها تخریج شده ----- ۴۴۸

اوصاف و مشخصات حضرت مهدی علیه السلام ----- ۴۵۲

السَّلامُ عَلَی الْمَهْدِیّ الَّذِی وَعَدَ اللَّهُ بِهِ الْأُمَمَ ۵۷] ----- ۴۵۶

اشاره ----- ۴۵۶

۱- قرآن شریف و حضرت مهدی منتظر علیه السلام ----- ۴۵۶

۲- احادیث وارده در موضوع ظهور ----- ۴۵۶
۳- تواتر احادیث ----- ۴۵۷
۴- نام جمعی از صحابه که این احادیث را اهل سنّت از آنها روایت کرده‌اند ----- ۴۵۷
۵- نام مشاهیر علمای بزرگ اهل سنّت، و کتاب‌های آنها که احادیث ظهور در آن تخریج شده است ----- ۴۵۸
۶- کتاب‌هایی که علمای اهل سنّت در این موضوع و مسایل مربوط به آن تألیف کرده‌اند: ----- ۴۶۲
۷- اتفاق مسلمین بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام ----- ۴۶۳
۸- بعضی از صفات و علایم حضرت مهدی علیه السلام در کتب اهل سنّت ۷۵] ----- ۴۶۴
۹- اسامی جمعی از علمای عامه که به ولادت و حیات آن حضرت اعتراف کرده‌اند ----- ۴۶۵
۱۰- کفر منکر مهدی علیه السلام ----- ۴۶۵
در انتظار یک آینده درخشان ۸۲] ----- ۴۶۶
مصلحی که جهان در انتظار اوست ۸۶] ----- ۴۶۹
جامعه جهانی اسلامی ۸۸] ----- ۴۷۱
اشاره ----- ۴۷۱
دعوت همگانی ----- ۴۷۱
توحید حقیقی ----- ۴۷۲
حکومت الهی ----- ۴۷۲
اعلامیه آزادی بشر ----- ۴۷۳
پیشرفت سریع ----- ۴۷۳
پرچم اسلام ----- ۴۷۳
حکومت متّحد جهانی ----- ۴۷۴
برادری ایمانی ----- ۴۷۴
نقش ایمان ----- ۴۷۵
فراهم شدن زمینه وحدت ----- ۴۷۵
آیات قرآن مجید ----- ۴۷۶

احادیث شریفه ----- ۴۷۶
اسرار و فلسفه غیبت ----- ۴۷۷
اشاره ----- ۴۷۷
بخش دوم: پیرامون اسرار و فلسفه غیبت ----- ۴۷۷
سرّ غیبت ----- ۴۷۷
سخنی در فواید غیبت ----- ۴۷۹
حکمت و فلسفه غیبت ----- ۴۸۰
اشاره ----- ۴۸۰
بیم از کشته شدن ----- ۴۸۵
به گردن نداشتن بیعت ----- ۴۸۶
تخلیص و امتحان ----- ۴۸۷
آماده شدن اوضاع جهان ----- ۴۸۸
پیدایش مؤمنان از پشت کفار ----- ۴۹۰
کلام محقق طوسی ----- ۴۹۰
علّت تولد امام قرن‌ها قبل از ظهور چه بوده و فایده امام غایب چیست؟ ----- ۴۹۱
چرا غیبت صغری امتداد نیافت؟ ----- ۴۹۴
سرداب سامرای مشرّفه ----- ۴۹۵
طول عمر حضرت ولی عصرارواحنا فداه ----- ۴۹۶
اشاره ----- ۴۹۶
بخش سوم: پیرامون طول عمر حضرت ولی عصر (عجل اللّه تعالی فرجه) ----- ۴۹۶
عمر بسیار طولانی ----- ۴۹۶
طول عمر از نظر دانش و علم ----- ۴۹۷
هشتصد سال زندگی ----- ۴۹۷
هفتاد هزار سال عمر ----- ۴۹۷

طول عمر از نظر ادیان ----- ۴۹۹
دین مقدّس اسلام ----- ۴۹۹
نتیجه ----- ۵۰۰
امّا طول عمر حضرت ولی عصر ----- ۵۰۰
تفاوت و اختلاف مخلوقات در عمر و طول عمر بشر و قیاس آن به استثنائات ----- ۵۰۱
استثنا در کرات ----- ۵۰۲
استثنا و اختلاف عمر در دنیای اتم ----- ۵۰۲
استثنا و اختلاف در عالم گیاه و درخت ----- ۵۰۲
تفاوت و اختلاف در عالم حیوانات ----- ۵۰۳
استثنا در جهان انسان‌ها ----- ۵۰۴
عمر جاودان ----- ۵۰۵
و امّا در خصوص نتایج تحقیق و مطالعات علمی ----- ۵۰۶
نیروی جوانی پایدار ----- ۵۰۹
بقای نیروی جوانی معمّرین ----- ۵۱۱
امّا اخبار ----- ۵۱۲
سخنی با برادران اهل سنّت ----- ۵۱۳
سرگذشت معمّرین در تاریخ ----- ۵۱۵
اسامی برخی از معمّرین ----- ۵۱۶
شرح و چگونگی ولادت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه ----- ۵۲۰
اشاره ----- ۵۲۰
بخش چهارم شرح و چگونگی ولادت حضرت ولی عصر (عجل اللّه تعالی فرجه) ----- ۵۲۱
اشاره ----- ۵۲۱
ولادت و امامت امام علیه السلام از نظر علما و مورخین اهل سنّت ----- ۵۲۳
عقیده به ظهور مهدی علیه السلام عقیده‌ای اسلامی است ----- ۵۲۶

عقیده به ظهور مهدی و قیام مدعیان مهدویّت ----- ۵۲۹
تأثیر عقیده به ظهور مهدی در اخلاق ----- ۵۳۱
پاسخ ده پرسش‌پیرامون امامت، خصایص و اوصاف حضرت مهدی ارواحنا فداه ----- ۵۳۳
۱. پیرامون استمرار نظام امامت ----- ۵۳۳
۲. چگونگی تسخیر جهان با یاران معدود ----- ۵۳۷
۳. نحوه پیروزی امام زمان علیه السلام بر سلاح‌های ویرانگر ----- ۵۳۹
۴. مکان حضرت مهدی علیه السلام در غیبت کبری ----- ۵۴۰
۵. وظایف حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت ----- ۵۴۳
۶. زندگانی شخصی حضرت مهدی علیه السلام ----- ۵۴۷
۷. پیرامون ظهور جزئی حضرت مهدی علیه السلام در ایام غیبت کبری ----- ۵۴۹
۸. پیرامون امکان شرف‌یابی به خدمت حضرت امام عصر علیه السلام در غیبت کبری ----- ۵۵۰
۹. چگونگی غیبت حضرت مهدی علیه السلام ----- ۵۵۲
۱۰. علّت غیبت امام عصر علیه السلام با وجود آمادگی شرایط ظهور ----- ۵۵۳
باورداشت مهدویت ----- ۵۵۸
اشاره ----- ۵۵۸
باورداشت مهدویت ----- ۵۵۸
اشاره ----- ۵۵۸
الهام‌گیری از باورداشت مهدویت ----- ۵۶۱
اساس عقیده به مهدویت ----- ۵۶۳
کتاب‌های مستقل درباره مهدویت ----- ۵۶۳
اسامی مشایخ و اساتید فن و صاحبان کتاب‌های جامع حدیث ----- ۵۶۵
اسامی برخی از مشاهیر از تابعین ----- ۵۶۵
اسامی روایت کنندگان درباره حضرت مهدی علیه السلام از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ----- ۵۶۵
چهل حدیث پیرامون باورداشت مهدویت ----- ۵۶۶

اشاره ----- ۵۶۶
چهل حدیث ----- ۵۶۶
به سوی دولت کریمه ----- ۵۷۴
اشاره ----- ۵۷۴
سخنی با منتظران ----- ۵۷۴
امداد غیبی و ویژگی‌های جامعه موعود ----- ۵۷۷
اشاره ----- ۵۷۷
امداد غیبی و ویژگی‌های جامعه موعود ----- ۵۷۷
اشاره ----- ۵۷۷
تذکّر لازم ----- ۵۷۹
۱: قوانین حاکم، قوانین و احکام اسلام است ----- ۵۷۹
۲: حاکم خلیفهٔ اللّه و امام زمان است ----- ۵۸۰
۳: امتیازات و تبعیضات نژادی و طبقه‌ای وجود ندارد ----- ۵۸۱
۴: حذف تجمّل‌گرایی ----- ۵۸۴
اشاره ----- ۵۸۴
تذکّر و رفع اشتباه ----- ۵۸۶
۵: امنیت و صلح عمومی ----- ۵۸۸
۶: شکوفایی وضع اقتصادی ----- ۵۸۸
۷: همه خدا را می‌پرستند ----- ۵۸۸
۸: قسط و عدل جهانی ----- ۵۹۲
به امید آن روز و آن عصر و آن دولت کریمه ----- ۵۹۳
سلسله مباحث امامت و مهدویت (۴) ----- ۶۱۹
گفتمان مهدویت ----- ۶۱۹
مقدمه مؤلف ----- ۶۱۹

تشیّع ----- ۶۱۹
اشاره ----- ۶۱۹
۱- عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیّع ----- ۶۲۰
۲- شیعه و قیام مسلّحانه ----- ۶۲۷
۳- امام صادق علیه السلام و مذهب تشیّع ----- ۶۲۹
۴- پیش از امام صادق علیه السلام ----- ۶۳۰
۵- علمی بودن تفکّر شیعه ----- ۶۳۱
۶- موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب ----- ۶۳۳
۷- تهمت غلوّ به شیعه ----- ۶۳۴
۸- ارتباط شیعه با معتزله ----- ۶۳۶
امامت ----- ۶۳۷
اشاره ----- ۶۳۷
۹- سِرّ گزینش امامان علیهم السلام ----- ۶۳۷
۱۰- علم خداوند تبارک و تعالی و علم غیب معصومین علیهم السلام ----- ۶۴۰
۱۱- جلوه عملکردهای ائمه معصومین علیهم السلام ----- ۶۴۱
۱۲- قلمرو رهبری امام ----- ۶۴۱
۱۳- تعداد امامان شیعه ----- ۶۴۳
۱۴- اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام علیه السلام ----- ۶۴۵
مهدویّت ----- ۶۴۶
اشاره ----- ۶۴۶
۱۵- منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام ----- ۶۴۷
۱۶- قرآن و مهدویّت ----- ۶۴۸
۱۷- عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش مهدی‌های دروغین ----- ۶۴۹
۱۸- تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکّرات دینی ----- ۶۵۰

۱۹- مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص ---- ۶۵۱

۲۰- اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی علیه السلام ---- ۶۵۳

۲۱- اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر علیه السلام بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام ---- ۶۵۴

۲۲- القاب امام دوازدهم ---- ۶۵۵

۲۳- لقب القائم ---- ۶۵۵

۲۴- دو نوع غیبت ---- ۶۶۰

۲۵- تولد معجزه‌آسای امام زمان علیه السلام ---- ۶۶۱

۲۶- فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط ---- ۶۶۲

۲۷- مدت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار ---- ۶۶۳

۲۸- قاعده لطف و امامت امام غایب ---- ۶۶۴

۲۹- مسأله بداء و حدیث ابی حمزه ---- ۶۶۶

۳۰- عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویّت ---- ۶۷۲

ترجمه و تلخیص منتخب الاثر ---- ۶۷۳

اشاره ---- ۶۷۳

مقدمه ناشر ---- ۶۷۳

مقدمه مترجم ---- ۶۷۴

فصل اوّل: ائمه دوازده‌گانه علیهم السلام ---- ۶۷۵

اشاره ---- ۶۷۵

ائمه دوازده نفر هستند ---- ۶۷۵

اولین امام دوازده‌گانه، امیرالمؤمنین است ---- ۶۷۶

اولین امام ائمه دوازده‌گانه، امیرمؤمنان علیه السلام و آخرین آن‌ها مهدی علیه السلام است ---- ۶۷۶

نه امام از ائمه دوازدگانه از نوادگان امام حسین علیه السلام می‌باشند ---- ۶۷۷

امام مهدی علیه السلام از فرزندان امام علی علیه السلام ---- ۶۷۸

مهدی علیه السلام، نُهمین نواده امام حسین علیه السلام از امامان دوازده‌گانه ---- ۶۷۸

نام‌های مبارک امامان دوازده گانه ----- ۶۸۲

فصل دوم: ظهور، اسامی، اوصاف، خصلت‌ها و شمایل امام زمان علیه السلام ----- ۶۹۸

اشاره ----- ۶۹۸

ظهور و بشارت به ظهور امام زمان علیه السلام ----- ۶۹۸

امام زمان علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام و نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله ----- ۷۰۴

امام زمان علیه السلام از هر حیث شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله ----- ۷۰۴

شمایل امام زمان علیه السلام ----- ۷۰۵

امام زمان علیه السلام از نوادگان امام علی علیه السلام ----- ۷۰۵

امام زمان علیه السلام از نوادگان حضرت زهرا علیها السلام ----- ۷۰۶

امام زمان علیه السلام از نوادگان امام حسن و امام حسین علیهما السلام ----- ۷۰۶

امام زمان علیه السلام نُهمین امام از نسل امام حسین علیه السلام ----- ۷۰۷

امام زمان علیه السلام نُهمین نواده امام حسین علیه السلام ----- ۷۰۸

امام زمان علیه السلام از نوادگان امام سجاد علیه السلام ----- ۷۰۸

امام زمان علیه السلام هفتمین نواده امام باقر علیه السلام ----- ۷۰۹

امام زمان علیه السلام از نوادگان امام صادق علیه السلام ----- ۷۱۰

امام زمان علیه السلام ششمین فرزند از فرزندان امام صادق علیه السلام ----- ۷۱۰

امام زمان علیه السلام از فرزندان امام کاظم علیه السلام ----- ۷۱۰

امام زمان علیه السلام پنجمین فرزند امام موسی کاظم علیه السلام ----- ۷۱۰

امام زمان علیه السلام چهارمین نواده امام رضا علیه السلام ----- ۷۱۱

امام زمان علیه السلام سومین نواده امام جواد علیه السلام ----- ۷۱۲

امام زمان علیه السلام نوه امام هادی علیه السلام ----- ۷۱۲

امام زمان علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ----- ۷۱۲

نام پدر امام زمان علیه السلام ----- ۷۱۴

امام زمان علیه السلام فرزند سرور کنیزان ----- ۷۱۶

سه اسم محمّد، علی و حسن پشت سرهم آیند چهارمین آن‌ها، قائم علیه السلام است ---- ۷۱۷

امام زمان علیه السلام آخرین و دوازدهمین امام ---- ۷۱۷

امام زمان علیه السلام زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌طور که پر از ظلم شده است ---- ۷۱۸

دو غیبت امام زمان علیه السلام ---- ۷۱۸

غیبت طولانی و ظهور با اجازه خداوند ---- ۷۱۹

علّت غیبت امام زمان علیه السلام ۳۲۷] ---- ۷۲۳

چگونگی بهره بردن از امام زمان غایب علیه السلام ---- ۷۲۴

امام زمان علیه السلام عمری طولانی دارد ---- ۷۲۴

امام زمان علیه السلام چهره جوانی دارد که با گذشت زمان، پیر نمی‌شود ---- ۷۲۵

ولادت پنهانی امام زمان علیه السلام ---- ۷۲۵

بیعت کسی بر گردن امام زمان علیه السلام نیست ---- ۷۲۵

امام زمان علیه السلام دشمنان خدا را می‌کشد ---- ۷۲۶

اعلان عمومی امر الهی، توسط امام زمان علیه السلام و کمک الهی برای او ---- ۷۲۶

امام زمان علیه السلام مردم را به سوی هدایت و قرآن و سنت، باز می‌گرداند ---- ۷۲۷

انتقام امام زمان علیه السلام ---- ۷۲۷

سنّت پیامبران در امام زمان علیه السلام ---- ۷۲۸

قیام امام زمان علیه السلام با شمشیر ---- ۷۲۸

نشانه‌ای بر حکومت امام زمان علیه السلام ---- ۷۲۹

سیره و روش امام زمان علیه السلام ---- ۷۲۹

زهد و پرهیزکاری امام زمان علیه السلام ---- ۷۲۹

گسترش عدالت توسط امام زمان علیه السلام ---- ۷۲۹

دانش امام زمان علیه السلام ---- ۷۳۰

سخاوتمندی امام زمان علیه السلام ---- ۷۳۰

معجزات و میراث پیامبران در دست امام زمان علیه السلام ---- ۷۳۰

ظهور امام زمان علیه السلام پس از امتحان‌ها و بلاهای سخت ----- ۷۳۱
اقتدای عیسی علیه السلام به امام زمان علیه السلام ----- ۷۳۱
پرچم امام زمان علیه السلام ----- ۷۳۲
فصل سوم: چگونگی تولد، معجزات امام زمان علیه السلام و کسانی که ایشان را دیده‌اند ----- ۷۳۲
اشاره ----- ۷۳۲
چگونگی تولد امام زمان علیه السلام ----- ۷۳۲
معجزات امام زمان علیه السلام در دوران حیات پدرش ----- ۷۳۵
کسانی که امام زمان علیه السلام را در دوران حیات پدرش دیده‌اند ----- ۷۳۶
معجزات امام زمان علیه السلام در غیبت صغری و پس از شهادت پدرش و وفات نمایندگان ایشان ----- ۷۳۷
معجزات امام زمان علیه السلام در غیبت صغری ----- ۷۴۶
سفیران و نمایندگان امام زمان علیه السلام در غیبت صغری ۴۴۰] ----- ۷۴۸
فصل چهارم: معجزات امام زمان علیه السلام در غیبت کبری و کسانی که به دیدارش شرفیاب شدند ----- ۷۴۹
اشاره ----- ۷۴۹
معجزات امام زمان علیه السلام در غیبت کبری ----- ۷۴۹
کسانی که امام زمان علیه السلام را در غیبت کبری دیده‌اند ----- ۷۵۳
فصل پنجم: نشانه‌های قیام و ظهور امام زمان علیه السلام ----- ۷۵۶
اشاره ----- ۷۵۶
چگونگی قیام و ظهور امام زمان علیه السلام ----- ۷۵۶
فتنه‌ها، بدعت‌ها، ستم‌ها، کثرت گناهان، ----- ۷۵۸
علائم ظهور امام زمان علیه السلام ----- ۷۶۳
ندای آسمانی و بردن اسم امام زمان علیه السلام و پدر گرامی‌اش ----- ۷۶۴
بالا رفتن قیمت‌ها، زیاد شدن مریضی‌ها، ----- ۷۶۵
شورش سفیانی، فرو رفتن و کشتن نفس زکیه، یمانی و ندای آسمانی ----- ۷۶۵
شورش دجّال ----- ۷۶۷

تعیین وقت برای ظهور امام زمان علیه السلام ----- ۷۶۷
روز، ماه و سال ظهور امام زمان علیه السلام ----- ۷۶۷
روستایی که امام زمان علیه السلام از آنجا قیام می‌کند و جایگاه منبرش ----- ۷۶۸
چگونگی بیعت با امام زمان علیه السلام ----- ۷۶۸
فصل ششم: اتفاقات بعد از قیام امام زمان علیه السلام ----- ۷۶۸
اشاره ----- ۷۶۸
خداوند، مشرق و مغرب زمین را به دست امام زمان علیه السلام فتح می‌کند ----- ۷۶۹
تمام مردم جهان، مسلمان می‌شوند ----- ۷۶۹
زمین گنج‌ها و معدن‌هایش را برای امام زمان علیه السلام آشکار می‌کند ----- ۷۶۹
آشکار شدن برکات آسمانی و زمینی ----- ۷۷۰
اوصاف اصحاب امام زمان علیه السلام و جمع شدن آن‌ها در یک ساعت در مکه ----- ۷۷۰
جمع شدن مردمان شرق و غرب نزد امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۰
پر شدن زمین از عدالت ----- ۷۷۱
نزول عیسی بن مریم علیها السلام به زمین و خواندن نماز پشت سر امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۱
امام زمان علیه السلام دجال را می‌کشد ----- ۷۷۲
نبرد امام زمان علیه السلام با سفیانی ----- ۷۷۲
آبادی زمین توسط امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۲
آسان شدن امور و کامل شدن عقل‌ها در عصر امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۲
فصل هفتم: اوصاف همراهان و یاران امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۳
اشاره ----- ۷۷۳
فضایل همراهان و یاران امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۳
نیرو و قدرت یاران امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۳
فصل هشتم: مدّت حکومت و چگونگی زندگی امام زمان علیه السلام و آنچه به آن دعوت می‌کند ----- ۷۷۴
اشاره ----- ۷۷۴

مدّت حکومت امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۴

چگونگی زندگی، خوراک و پوشاک امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۵

آنچه به آن دعوت می‌کند و به آن عمل می‌کند ----- ۷۷۵

فصل نهم: مواردی مربوط به امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۵

اشاره ----- ۷۷۵

انکار امام زمان علیه السلام و بزرگی گناه انکار او ----- ۷۷۵

فضیلت انتظار فرج امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۶

تکالیف مردم و شیعیان به امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۶

فضیلت کسی که امام زمان علیه السلام را درک کند، او را امام خود بداند و به او اقتدا نماید ----- ۷۷۸

فضیلت کسی که به امام زمان علیه السلام در غیبتش ایمان بیاورد و بر ولایتش ثابت قدم باشد ----- ۷۷۸

چگونگی سلام و درود فرستادن بر امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۹

دعاهایی از امام زمان علیه السلام ----- ۷۷۹

درباره مرکز ----- ۸۰۴

سلسله مباحث امامت و مهدویت

مشخصات کتاب

نام کتاب: سلسله مباحث امامت و مهدویت
نویسنده: صافی، لطف الله
تاریخ وفات مؤلف: معاصر
موضوع: مهدویت
زبان: فارسی
تعداد جلد: ۴
ناشر: دفتر نشر آثار حضرت آیة الله العظمی صافی گلپایگانی دام ظله
مکان چاپ: قم
سال چاپ: ۱۳۹۱ ه. ش
نوبت چاپ: پنجم

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۱)

مقدمه مؤلف

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

با استعانت از خداوند متعال و در ظلّ عنایات خاصه حضرت مولی الوری، بقیّة اللَّه فی الأرضین ارواح العالمین له الفداء، تعدادی از مقالات و تألیفات حقیر که پیش از این مکرر چاپ شـده، بر حسب درخواست علاقه‌مندان تجدید طبع می‌شود که باز هم ران ملخی از این مور ریزه‌خوار سـفره گسترده احسـان آن حضـرت به ملازمان درگاه و چاکران پیشـگاه سـلیمان پناهی آن قطب عالم امکان و صاحب زمان علیه افضل التحیّة و السلام باشد.
إنّ الهدایا علی مقدار مهدیها
اللّهمّ عجل فرجه و سـهل مخرجه و قرب زمانه و اهلک اعدائه و اجعلنا من مقویة سـلطانه و انصاره و من المستشـهدین بین یدیه بحق محمّد و آله الطاهرین صلوات اللَّه علیهم اجمعین.
رجب المرجب ۱۴۱۷

لطف اللَّه صافی گلپایگانی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۹

ولایت تکوینی و ولایت تشریعی

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۱

پیشگفتار

اشاره

اگرچه مسلمانان در تمام ازمنه و اعصار و امکنه و اقطار، همواره به اتّحاد، اتفاق، برادری، وفاق و پرهیز از جدال و نفاق احتیاج داشته و دارند؛ امّا در کمتر عصری مانند عصر حاضر، درمان دردهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حل مشکلات مادّی و معنوی آنها، به وحدت کلمه محتاج بوده است. چنان‌که در هیچ عصری مانند عصر ما، از جهت وسایل ارتباطی، تحقق وحدت کامل اسلامی و اتّحاد مسلمانان زمینه نداشته است.

وسایل ارتباط جدید، خود به خود مسلمانان را به هم نزدیک کرده و از حال هم باخبر ساخته، و فاصله زمان و مکان را از میان برداشته و مسایلی را که مسلمانان در هر منطقه و کشوری با آن درگیری دارند، به عموم مسلمانان عرضه و همه را به همکاری و هم‌صدایی دعوت می‌کند.

امروز اتّحاد اسلامی، می‌تواند بیش از یک میلیارد مسلمان ۱] کشورها و قارّه‌های مختلف را به هم پیوند داده و در خود بگنجاند، و در آنِ واحد از همه، برای همه و در راه تحقق اهداف عالی و انسانی اسلام و دفاع از عدالت و آزادی، یاری و کمک بگیرد و همه را در عین حالی که گرفتار حکومت‌های مختلف و متنازع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۲

شده‌اند،[۲] تحت حکومت و قیادت اسلام رهبری نماید و حکومت اسلام را مافوق هر حکومت و رژیمی قرار داده و پرچم «لا إِله إِلّااللَّه» و اعتصام به حبل اللَّه را در برابر چشم بصیرت هر مسلمان افراشته سازد، اتحادی که در مشترکاتی چون قرآن و احکام آن، قبله، مساجد، مآذن، نماز، روزه، حج و شعایر اسلامی دیگر، پس از چهارده قرن، هنوز نظایرش به قوّت جلوه‌گر است، گسترش دهد و به یک اتّحاد نیرومند تمام عیار فرهنگی، آموزشی، سیاسی، مالی و اقتصادی اسلامی برساند.

مسلمانانِ امروز صدای یکدیگر را می‌شنوند و می‌توانند به استغاثه یک نفر مسلمان و یک نفر همنوع که در دورترین نقاط جهان گرفتار فشار و تبعیض نژادی و طبقاتی و سلب آزادی شده باشد، جواب دهند و دنیای اسلام را برای یاری و کمک او بسیج نمایند.

بدیهی است که در تحقق و حصول این هدف عالی، وجود یک مرکز مطمئن و خودساخته و مورد اعتماد که مجهّز به تمام وسایل ارتباط با مسلمانان جهان باشد، بسیار لازم و مؤثر است.[۳] امّا اینکه این کار چگونه باید انجام شود، چه کسانی باید شروع و اقدام نمایند، محل این مرکز کجا باید باشد و برنامه کار چگونه باید تنظیم شود، مطالب مهمّی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۳

است که این رساله جای بررسی آنها نیست.

اجمالًا باید همه در این مطلبی که پیشنهاد می‌کنم و از مسائل بسیار حیاتی عالم اسلام است، فکر کنند و طرح بدهند و کوشش نمایند که هرچه زودتر- به نحوی که عقلا و دوراندیشان و مخلصان شیعه و اهل سنّت آن را تصویب نمایند- جامه عمل بپوشد و

بحث در این موضوع، موجب اختلاف تازه یا تشدید آن نگردد:

«وَمَا النَّصْرُ إِلّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيم»؛[۴]

این مسلمانان هستند که با نیروی اتّحاد، هم اکنون با مسلمانان اریتره، فلسطین، فیلیپین، بلغارستان، یوگسلاوی، سومالی، برمه، چین ۵] و نقاط دیگر همدردی کرده و در مجامع رسمی بین المللی، یکدیگر را تأیید و پشتیبانی می‌نمایند.

بحمداللّه، هر روز زمینه برای مستحکم‌تر شدن وحدت اسلامی که اساس و پایه وحدت آزاد و انسانی جهانی است، فراهم‌تر می‌شود و روز به روز جنبش طرد برنامه‌ها و نظامات غیر اسلامی و مطالبه برقراری نظام اسلامی در مسلمانان قوی‌تر می گردد.

صدها میلیون مسلمان، در آفریقا و آسیا، استعمار را از سرزمین‌های خود بیرون رانده‌اند، و این ملت مصر است که با بیرون کردن بیش از بیست هزار کارشناس و افراد روسی، خود را از خطر سلطه کمونیسم نجات داده و بازگشت خود را به نظام اسلامی رقم زده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۴

و این ملّت پاکستان است که حکومت غرب پرست را ساقط می‌کند و تعطیلی یکشنبه را لغو و به جای آن تعطیلی جمعه را رسمی می‌نماید و اجرای کامل نظامات اسلامی را عنوان می‌نماید.

و حتی این ملّت ترکیه و دانشجویان مسلمان آن هستند که پس از پنجاه سال اختناق رژیم تحمیلی و ضدّ اسلامی و استعمارگر، به پا خاسته و شعایر اسلام را احیا می‌کنند و به سوی اسلام می‌روند و بازگرداندن مسجد ایاصوفیه را به اسلام، و اخراج رهبر اخلال‌گر دولت ملّیون مسیحی را از اسلامبول مطالبه می‌نمایند.

خلاصه تقریباً در همه جا، چه در کشورهای به اصطلاح آزاد شده اسلامی؛ مثل پاکستان، بنگلادش، مصر و اندونزی و چه در کشورهای آزاد نشده، جنبش اسلام‌خواهی و مطالبه عمل به احکام اسلام و شعار «سرزمین‌های اسلام، برای اسلام و مسلمانان»[۶] کم و بیش دیده می‌شود.

بر مسلمانان لازم است که از فرصت استفاده کرده و به وحدت اسلامی تمسّک جویند تا رسالت جهانی اسلام را به جهانیان برسانند و ناتوانی و ضعفی را که در اثر اختلافات و بدگمانی‌ها و جهل به حقایق دین، و خیانت‌ها و تحریکات و تلقینات سوء و اضلال استعمار، پیکر جامعه مسلمان را رنجور و نحیف ساخته با اتّحاد و اتفاق و حسن ظنّ و حمل به صحّت و گذشت و اصلاح ذات بین و رعایت حقوق اخوت، برطرف سازند. و مسائل و مباحث سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اعتقادی را فقط و فقط به منظور تحقیق و کاوش و ظاهر شدن اندیشه‌های اصیل اسلامی و کمک به پیشرفت و ترقّی نسل معاصر، طرح و در چهارچوب تعالیم جامع اسلامی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۵

بررسی نمایند و در این باب جاه‌طلبی و شهرت‌خواهی و عناد و لجاج و خودرأیی را کنار گذاشته و از مکتب‌های بیگانگان و مزدوران استعمار الهام نگیرند و از مطرح کردن مسایلی که فعلًا طرح آن لزومی ندارد- غفلت جامعه از بررسی آن، زیانی به جایی نمی‌زند- بسا به موجب اختلاف و جدایی و جدال گردد، خودداری نمایند و بی‌سبب دودستگی و تفرّق ایجاد نکنند و به اسم تحقیق و روشن کردن افکار، جامعه‌ای را که باید به جبران عقب‌ماندگی‌های خود بپردازد و در رشته‌هایی از صنعت و علوم تجربی که از دیگران عقب مانده، هرچه زودتر و سریع‌تر پیش برود، از کار و تلاش باز ندارند.

تذکّر دیگر

هوشیاری و بیداری ملّت اسلام، دشمنان را نگران ساخته و منافع استعمارگرانه آنها را سخت در خطر انداخته است، پس افراد مزدوری را استخدام کرده‌اند که بر وحدت اسلامی و اتّحاد مسلمانان ضربه وارد کنند و مسلمانان را به خود مشغول، و از مسیر ترقّی

و حرکت و جهاد خارج نمایند و مسایلی را طرح کنند که موجب گمراهی افکار و حمله به عقاید و تاریخ و مقدّسات و قلب و تحریف حقایق باشد، تا فکر و قلم اندیشمندان و علما و نویسندگان و گویندگان را متوجّه دفع شبهات و گمراهی‌ها و جلوگیری از انحراف افکار و دفاع از حقایق و عقاید و تاریخ و معارف گرداند، و از پرداختن به مسایل دیگر که استعمار را به سوی جهنم سقوط می‌برد، باز دارد.

آنان حتی به اسم توحید و اتّحاد اسلامی و دعوت به ترک شرك و نفی غلوّ- و این‌گونه الفاظ و مفاهیم که مورد قبول هر مسلمان است- هرچند روز یک بار، آتش اختلافی را روشن می‌نمایند، و پس از آنکه در اثر بیداری مردم، آن آتش خاموش

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج ۱، ص: ۱۶

و آن نغمه فراموش شد، آتش دیگری روشن، و نغمه تازه‌ای را ساز می‌کنند.

بر مسلمانان است با این صداها و فریادهای تفرقه‌انداز را از هر حلقومی که بلند شود، ساکت کنند، و کلام حکمت نظام امیرالمؤمنین علیه السلام را در نظر گرفته تا مانند «اتّباعُ کُلّ ناعِقٍ از هر صدایی پیروی کردن» نشوند و مفاهیم و الفاظ و اصطلاحات و برنامه‌های اسلام را از راه‌هایی که صحّت آن تضمین و به گواهی رهبر اسلام رسیده، فراگیرند.

پیرامون مقام ولایت

از جمله چندی است که عوامل مزدور و مغرض و مأمور- که به هویت آنها اشاره شد- به مقامات قدسیه انبیا و اوصیا، متهتّکانه و بی‌ادبانه جسارت کرده و شؤون و مراتب مسلّم و معلوم آنها را انکار می‌کنند و می‌خواهند از این راه جنگ داخلی برپا کرده، تشکّل و هم‌بستگی نیرومند مسلمانان را در برابر دشمنان اسلام و مزدوران الحاد و استعمار ضعیف نمایند. یکی را بر می‌انگیزند تا فضایل و علوم لدُنّی آنها را انکار کند، و دیگری را مأمور حمله به حریم ولایت آنها می‌سازند و شؤونی را که خداوند متعال به آن بزرگواران عطا کرده است، حاشا می‌نمایند.

حتی پای جسارت را فراتر گذاشته، با نواصب و دشمنان اهل بیت رسالت هم‌صدا شده، پیروی از یزید، معاویه، زیاد، ابن زیاد، حجّاج و متوکّل را شعار خود ساخته، و آیین بنی امیه و دشمنان آل محمّد علیهم السلام را نوسازی می‌نمایند.

پاره‌ای هم با تأویلات و تفسیرهای نادرستی در پیرامون مسایلی مانند عصمت، طهارت، شفاعت، ولایت، وصایت و امامت می‌خواهند خود را روشن فکر جلوه دهند، تا تنی چند از افراد خام و روشن‌فکر زده را به دور خود جمع کرده، در مقاصد جاه‌طلبانه خود از آنها استفاده نمایند.

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج ۱، ص: ۱۷

راجع به ولایت تکوینی و تشریعی نیز باب بحث و انکار را باز کرده، و خوشبختانه یا متأسفانه، بیشتر آنان که در انکار آن مبالغه دارند، معنی صحیح آن را درك نکرده و ندانسته و متعصّبانه و از راه لجاج و عناد انکار می‌کنند، چنان‌که از معترضان و مخالفان آنها نیز بسیاری از ناحیه علم و آگاهی هم‌طراز آنها هستند.

از این جهت بسا می‌شود که سلب و ایجاب طرفین وارد بر دو موضوع شده و آنچه یك نفر اثبات و از آن دفاع می‌نماید، غیر آن چیزی است که دیگری انکار و ردّ کرده است و مفهوم ولایت تکوینی و ولایت تشریعی نزد کسی که آن را ردّ می‌کند، مفهومی است که اثبات کننده ولایت تکوینی و تشریعی هم آن را ردّ می‌نمایند و در نظر اثبات کننده نیز مفهومی است که ردّ کننده هم آن را اثبات می‌کند و اگر طرفین بفهمند نفی و اثبات آنها در دو مورد است و به هم ارتباط ندارد، می‌فهمند که نزاع آنها لفظی بوده و ناآگاهی و ترك تحقیق باعث آن شده است.

پاسخ‌هایی پیرامون این دو جمله داده شده است؛ ولی به نظر می‌رسد به طور کافی روشن کننده این مطلب نیست و محلّ بحث را

تعیین نمی‌کنند و موارد لفظی بودن این بحث و موارد حقیقی بودن آن را آشکار نکرده‌اند.
البته پاره‌ای هستند که عامدانه و مغرضانه و مأمورانه، راه خلاف را می‌پویند و حتی ادعیه‌ای مثل "جوشن کبیر "که تمامش ذکر خدا و اسماء الحسنی و توحید است و کتاب‌هایی مثل "الغدیر "را خرافات می‌گویند و ولایت تکوینی و تشریعی را بر هر معنی انکار می‌کنند، حتی از ابن تیمیه‌ها و ابن قیّم‌ها و ابن حطان‌ها و نواصب دیگر هم در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام پیش افتاده‌اند؛ ولی بیشتر کسانی که در میدان این مجادلات کشیده شده‌اند، فریفته الفاظ گردیده‌اند که اگر بفهمند منکران مأمور و مزدور چه قصدی داشته و چه حقایق مقدّس و ثابتی را انکار می‌کنند، از آنها بیزاری می‌جویند.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۸
قسمتی از این کتاب به طور اختصار، توضیحی است راجع به این دو موضوع (ولایت تکوینی و ولایت تشریعی) که در دو بخش تنظیم شده، در بخش اوّل که به منزله مقدمه است، بعضی از مطالب بسیار مهم و اصولی تذکّر داده شده که در درک حقیقت این بحث و اطراف و جوانب آن مفید بوده و دانستن آن، با قطع نظر از این بحث نیز کمال لزوم را دارد. و در بخش دوم- ان شاء اللّه تعالی- توضیحات و تحقیقات پیرامون ولایت تکوینی و ولایت تشریعی به عرض پژوهشگران و جویندگان حقایق می‌رسد.
امید است برای روشن شدن اذهان و حفظ وحدت کلمه مسلمین و جلوگیری از تفرقه، مؤثّر باشد.
«إِنْ أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَما تَوْفِيقِي إِلّا بِاللَّهِ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۹
بررسی و تذکّر
چند مطلب مهم
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۱

بررسی و تذکّر چند مطلب مهم

اشاره

پیش از ورود در اصل بحث، بررسی چند موضوع مهم لازم است؛ زیرا این بررسی، هم در روشن شدن حقیقت و اطراف و جوانب این بحث مؤثّر است و هم مستقلًا شامل چند رشته از مسائل بزرگ و اساسی اعتقادی و فکری است که در متن معارف توحیدی و اسلامی قرار دارد:

۱- توحید و پرهیز از شرک و غلوّ

در میان مسائل و اصولی که دعوت اسلام بر آن قرار دارد، موضوع و پایه‌ای مهم‌تر و اساسی‌تر از «توحید» نیست. چنان‌که عقیده‌ای خطرناک‌تر و فاسدتر و باطل‌تراز "شرک "و "غلوّ[۷]" نیست، آن را باید اثبات کرد و هرچه روشن‌تر و وسیع‌تر و خالص‌تر و پاک‌تر فرا گرفت و این را باید طرد کرد و از صُور و مظاهر و نمایش‌های گوناگونی که دارد، فکراً و عملًا پرهیز کرد و جلوگیری نمود:

«... وَمَن یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّمآءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکانٍ سَحِیقٍ»؛[۸]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲

«... هرکس به خدا شرک آرد همانند آن است که از آسمان در افتد و مرغان در فضا بدنش را با منقار بربایند، یا بادی تند او را به مکان دور در افکند».

در مسأله ولایت تکوینی و تشریعی و مقامات و فضایل انبیا و اولیا علیهم السلام باید کمال توجّه را به این دو موضوع داشت، تا توحید با تمام شُعب و اقسامی که دارد، صد در صد محفوظ باشد و به حریم آن تجاوزی نشده و از خلوص آن، چیزی کم و کاست نگردد، و مخلوق در مرتبه خالق و ممکن در مرتبه واجب شناخته نشود، و شرك و غلوّ پیش نیاید و از افراط در عقیده به شؤون انبیا و اولیا و نبوّت و ولایت که فکر و عمل شخص را به شرك و غلوّ گرایش می‌دهد، جلوگیری شود.

از سوی دیگر، از تفریط نیز باید پرهیز کرد و به نام گریز از شرك یا غلوّ، نباید فضایل و مقامات و مناصب و شؤونی را که انبیا و ائمه علیهم السلام دارند، انکار نمود و به "ولایت- "که خود نیز شعبه‌ای از "توحید "است- حمله کرد و کمالات و مقامات انسان‌های نمونه و برتر را- که باید از آنها کسب معارف توحیدی کرد، و کشتی نجات بشریت هستند- منکر شد.

بدیهی است مطلوب، دقیق و حسّاس است و در این میان، شناخت صراط مستقیم کمال لزوم را دارد، و در بعضی از موارد و دقایق آن، فقط علمای متفطّن و متبحّر و زحمت کشیده در قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام می‌توانند اظهار نظر نمایند، و راه میانه و منزّه و پاك را از افراط و تفریط مشخص سازند و به دیگران هم نشان دهند، که متأسفانه هم افراط و هم تفریط، بسیاری را گمراه کرده است و بعضی مسایلی را غلوّ پنداشته‌اند که اعتقاد به آنها در حقّ انبیا و ائمه علیهم السلام نه فقط غلوّ نیست؛ بلکه در حقّ دیگران هم جواز و امکان آن مسلّم است. و از سوی دیگر، برخی هم به اندازه‌ای بی‌پروایی و بی‌احتیاطی کرده‌اند که گرفتار تعطیل و تشبیه و شرك و حلول و اتّحاد و تاریکی‌ها و گمراهی‌های گوناگون گردیده‌اند:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۳

«وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ»؛[۹]

أَعاذَنَا اللَّهُ مِنَ الشّرْكِ وَالْغُلُوّ وَالْإِلْحادِ وَالتَّشْبِیهِ وَالتَّعْطِیلِ، وَمِنَ التَّقْصِیرِ فِی مَعْرِفَةِ أَوْلِیآئِهِ وَمَناصِبِهِمْ وَمَقاماتِهِمْ.

۲- تفویض، شرک و باطل است

تفویضی که باطل و خلاف توحید است، دو معنی دارد:

اوّل اینکه: بندگان در کارهای خود مستقل و فاعل بالاستقلال باشند و قضا و قدر الهی در کار نباشد، افعال عباد از حیطه اراده و نظم عامّ الهی در عالم خلقت خارج باشد.

دوم اینکه: امر خلق، رزق، اماته، احیا، شفای بیماران، برقراری نظامات و تدبیر کاینات، به حجج الهی علیهم السلام یا به غیر ایشان واگذار شده باشد که فاعل بالاستقلال در این امور باشند و خدا از تدبیر امور و افعال کناره‌گیری کرده و عالم را به غیر خود سپرده باشد.[۱۰] واضح است که تفویض به این دو معنا، خلاف براهین عقلی و ادلّه شرعی است.

امّا از نظر عقلی:

از این رو که استقلال غیر خدا در افعال و تدبیر امور کاینات، هرچند به اقدارِ خدا باشد و حادث بوده و ازلی نباشد، منافی با ذاتِ ممکن است که بی‌استقلال و عینِ وابستگی و تعلق و ارتباط به واجب الوجود است؛ خواه مجعول بالذات،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۴

ماهیات باشند یا حقایق وجودیه. و فرض وجودی غیر از خدا که به نحو استقلال و استبداد، منشأ جعل و خلق و مبدأ وجود باشد،

مستلزم خُلف و خروج آن از امکان به وجوب، و از ارتباط به استبداد و از تعلق به استقلال است و این، علاوه بر اینکه محال است، عین شرک است.

و خلاصه، مستقل و فاعل بالاستقلال شناختن غیر خدا- حتی در افعال شخصی- شرک است؛ زیرا فاعل بالاستقلال و وجود مستقل مطلق، منحصر به خدا است و فرض استقلال برای غیر خدا، اگرچه در حیثیتی از حیثیّات باشد، فرض محال و شرک است، هرچند آن استقلال به جعل الهی باشد، خواه به جعل تألیفی و ترکیبی باشد و خواه به جعل بسیط.

بدیهی است که امور مستحیله متعلق هیچ‌گونه جعل واقع نخواهد شد.

و امّا از نظر شرع:

پس کافی است در ردّ آن، آیه شریفه:

«وَقالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ»؛[۱۱]

«یهود گفتند: دست خدا بسته است، به واسطه این گفتار دروغ، دست آنان بسته شده و به لعن خدا گرفتار گردیدند؛ بلکه دو دست خدا گشاده است».

و نیز آیه کریمه:

«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»؛[۱۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۵

«هرکه در روی زمین است دست خودش فنا و نابودی است».

و آیات زیادی که راجع به امر رزق و خلق، کشف ضرّ، وجوب توکّل به خدا و غیر اینها وجود دارد.

روایات بسیاری مثل حدیث معروف:

«لا جَبْرَ ولا تَفْوِيضَ؛ لكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»؛[۱۳]

«نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه امری است میان این دو».

و حدیثی از حضرت رضا علیه السلام:

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَفْعَلُ أَفْعالَنا، ثُمَّ يُعَذِّبُنا عَلَيْها، فَقَدْ قالَ بِالْجَبْرِ.

وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلی حُجَجِهِ علیهم السلام، فَقَدْ قالَ بِالتَّفْويضِ. وَالْقآئِلُ بِالْجَبْرِ كافِرٌ، وَالْقآئِلُ بِالتَّفْوِيضِ مُشْرِكٌ».[۱۴]

۳- قدرت غیر مستقل و باذن اللَّه

قادر بودن عبد، به طور ارتباط و غیر مستقل و بإذن اللّه، بر اماته و احیا و شفای بیماران و خلق و رزق، نه به عنوان اداره امور و خلق خلایق و ترتیب دادن نظام کلّی ارزاق و برقرار داشتن سازمان کاینات؛ بلکه طبق حِکَم و مصالح عارضی و ثانوی، که در داخل این سازمان مناسب می‌شود، شرک نیست.[۱۵] با این حال، اطلاق بعضی از اسما- که اختصاص آن به خدا ثابت نیست- به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۶

کسی که چنین قدرتی به او اعطا شده و همچنین استناد افعالی که به طور حقیقت به خدا استناد داده می‌شود، به کسی که در شرایط مذکور، فعلی از او صادر می‌گردد، توقیفی و محتاج به دلیل و اذن شرع است، و حداقل باید گفت: در مواردی جایز است که قراین یا قرینه ظاهری از حال و مقال باشد که به هیچ وجه شائبه شرک و استقلال در بین نیاید، لذا قرآن مجید در یک مورد می‌فرماید:

«اللَّهُ يَتَوَفَّی الْأَنفُسَ»؛[۱۶]

«خدا است که ارواح خلق را می گیرد».

و در جای دیگر می‌فرماید:

«تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا»؛[۱۷]

«فرستادگان ما او را می‌میرانند».

و نیز:

«الَّذِينَ تَتَوَفّيهُمُ الْمَلآئِكَةُ»؛[۱۸]

«ملائکه جان آنان را می گیرند».

بنابراین، اطلاق بعضـی از اسـماء الحسنی، مثل «الرازق»، «المميت»، «المحيی»، «الفالق» و «الخالق» به غیر خدا به طور اطلاق، خواه آن غیر ملائکه باشد یا غیر ملائکه جایز نیست، و جواز و عدم جواز آن بر حسب موارد، و بر حسب اسـماء اللّٰه ملاحظه می‌شود. لذا و بر اساس همین جهت که بیان شـد، می‌بینیم به کسـی که زمین موات را احیا می کنـد، «محیی» می گوینـد و شائبه و توهم شـرك در آن نیست؛ زیرا قرینه است که معنایی که از اسم «المحيی» در هنگام اطلاق آن بر خدا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۷

اراده می‌شود از آن اراده نشده، بلکه مَجاز است؛ زیرا به لحاظ اینکه او اسـباب و معدات زنده شدن زمین را با روییدن نبات در آن، فراهم می‌سازد، به او مُحیی می گوینـد. چنان‌که به زمین هم، به لحاظ آنکه در آن اشـیای زنده روییده می‌شود، «محیات» می گویند، [۱۹] امّا زنده ساختن زمین و رویاندنِ نبات، فعل خدا است.

بـاری، غرض این است که در امثـال این موارد، قرائن در کـار است و هیـچ شائبه و توهم شـرکی در بین نیست، و اگر به احیا کننـده زمین مُحیی بگویند و عمل احیا را به او نسبت دهند، با احیای ارضی که در آیات:

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها»؛[۲۰]

«بدانید که خداوند زمین را بعد از مردنش زنده می گرداند».

و نیز:

«وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْناها»؛[۲۱]

«و یک برهان آن است که ما زمین مرده را زنده می کنیم».

اشتباه نمی‌شود. و تفاوت مفهوم این دو اطلاق را، هر کس اندك ذوق و معرفتی داشته باشد، به وضوح درك می کند.

نکته دیگری که گاه مانع از جواز اطلاق بعضی از اسماء الحسنی، بر صاحب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۸

قدرت ارتباطی و اذنی و غیر مسـتقل است، این است که برخی از این اسماء، عند الاطلاق، دلالت بر استمرار تلبّس ذات به آن دارد، مثل «الفيّاض»، «المحيی»، «المميت» و «الرّزاق»، در حالتی که ظهور قـدرت اذنی، چون بر حسب مصالـح و حکمت‌های خاصّه است، موارد آن بسـیار نادر، بلکه در برابر ظهور قدرت اسـتقلالی و ذاتی حقّ «اندر من النادر» است و پیوسـته و لایزال نیست. و این مقدار، مجوّز صـحّت اطلاق این اسـما به طور مطلق نمی‌شود. به علاوه، از اطلاق این اسما بر خدا چیزی فهمیده می‌شود که از اطلاق آن بر غیر خدا فهمیده نمی‌شود. مثلًا اگر فرض کردیم اطلاق «الشافی» بر طبیب، دوا، دعا کننده و کسی که به اذن خدا می‌تواند بیماران را شفا دهـد، ماننـد عیسـی علیه السـلام جایز باشـد، از آن معنایی که هنگام اطلاق آن بر خداوند متعال اراده می‌شود، اراده نمی گردد. خدا شافی مطلق و بالذّات و شافی بالاسـتقلال است و پزشك و دارو و تشـخیص پزشك و اثر دارو و دعا و اسـتجابت و اذن در شـفا همـه و همـه اسـبابی هسـتند که «او» فراهم سـاخته است و آنجـا هم که دوا اثر می کنـد، و پزشـك بیمـاری را معالجه می کنـد و دعا

مستجاب می‌شود، و عیسی کور مادرزاد را شفا می‌دهد، شافی او است، امّا تشخیص پزشک و تأثیر دارو و دعا و فعل عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السلام- هر یک، از اسباب عادی یا غیر عادی شفا می‌باشند که تشخیص پزشک به توفیق و هدایت خدا و تأثیر دارو به جعل خدا و اثر دعا- که سبب غیر طبیعی است- به استجابت آن از جانب خدا و فعل عیسی هم- که سبب غیر عادی است- به اذن خدا می‌باشد. بنابراین، اگر هم کسی این اشیا را شافی خواند، مفهومش با مفهوم «الشافی» که به خداوند اطلاق می‌شود، از زمین تا آسمان و از ممکن تا واجب تفاوت داشته و با یکدیگر اشتباه نمی‌شوند. آن شفا، اثر عالم غیب و غیبِ این عالم است و این شفا، اثر اسباب طبیعی یا عادی است که این اسباب نیز مثل خود شفا،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۹

آیه و نشانه و اثر عالم غیب است «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» و درک تفاوت و مغایرت مفهوم «الشافی» اگر بر غیر خدا اطلاق شود، خصوصاً اگر اطلاق کننده، موحّد و خداشناس باشد، با مفهوم آن وقتی بر خدا اطلاق می‌شود، مثل درک مفهوم «المحیی» است که گفتیم هر صاحب ذوق آن را درک می‌نماید.

۴- اداره سازمان کاینات به اذن خدا

ممکن است مدیریت کلی سازمان کاینات را، به نحوی که مستلزم شرک نباشد، به این‌گونه عنوان کرد: عقلًا مانعی ندارد که اداره سازمان کاینات را به اذن خدا، انسان کاملی مانند نبیّ و ولیّ وقت عهده دار باشد، نه به نحو استقلال که اشکالات عقلی لازم بیاید و محاذیر عقیده یهود که می‌گویند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»، پیش بیاید، بلکه به این نحو که فرد مذکور جزء جنود حقّ و مظهر مرتبه: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» باشد و اداره امور کاینات توسط او، ظهور مدیریت مستقل ازلی و غیر منقطع دائمی الهی باشد، چنان‌که این منصب به طور جزئی برای ملائکه ثابت است و هر کدام از آنان- باذن اللّه تعالی- در پُستی انجام وظیفه و مأموریت می‌کنند و آیات قرآن مجید، مثل: «فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً»[۲۲] و «فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً»[۲۳] و احادیث بر آن دلالت دارند، مانعی ندارد که به طور کلّی- امّا به همان نحو که برای ملائکه ثابت است- برای فردی از افراد بشر، که اکمل خلایق باشد، ثابت باشد.

این احتمال- اگرچه شرک نبوده و اعتقاد به آن کفر و خلاف ضرورت نیست، بسا که بعضی از اخبار ضعیف دلیل آن شمرده شود- ثابت نیست، و دلیل محکمی از قرآن کریم و احادیث صحیح و معتبر، بر اینکه سازمان کاینات به طور کلی به نبیّ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۰

یا ولیّ واگذار شده، و نبیّ یا ولیّ، عامل مطلق مشیّت اللّه و ارادهٔ اللّه است وجود ندارد هرچند ممکن است بعضی از اطلاقات را عدّه‌ای دلیل بگیرند، امّا آنچه به نظر حقیر رسیده و فعلًا در نظر است، این اطلاقات برای اثبات این مطلب کافی نیست.

علاوه بر آنکه ظواهر آیات زیادی دلالت دارند که بسیاری از افعال را خداوند متعال بلاواسطه انجام می‌دهد:

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ»؛[۲۴]

«فرمان نافذ خدا چون اراده خلقت چیزی را کند به محض اینکه بگوید موجود باش بلافاصله موجود می‌شود».

و اگر هم قابل حامل بر فعل به واسطه بدانیم، یا حمل بر مجرّد صدور فعل از او بنماییم- خواه با واسطه باشد یا بدون واسطه- با توجّه به اینکه موارد بسیاری در قرآن و حدیث است که با عدم قرینه اطلاق و استناد فعل به خدا داده شده است و ظاهر در فعل بدون واسطه است، این همه ظواهر را نمی‌توان توجیه و برخلاف ظاهر حمل کرد. در هر صورت این ادّعا دلیل محکمی ندارد، و قولِ به آن قول به غیر علم است.

و اگر گفته شود: به ملاحظه بعضی از احادیث، مثل:

«نَزِّلُونا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ وَقُولُوا فِي فَضْلِنا ما شِئْتُم»؛

«ما را از مرتبه ربوبیت و خدایی پایین آورید، سپس هرچه می‌خواهید در فضل ما بگویید».

این مقام و منصب برای آن بزرگواران ثابت است.

جواب این است که:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۱

اوّلًا: اعتبار این حدیث محقّق نیست و ضعیف است.[۲۵] ثانیاً: این حدیث دلالت ندارد بر اینکه مناصب و افعالی را که شک در تلبّس و صدور آن از آنها داریم، بر ایشان ثابت کنیم و محقّق الوقوع بگیریم، مثلًا معجزه‌ای را که شک در صدور آن داریم، جهت وجود این خبر، صادر بدانیم یا هر بخشش و اعطا و هر صدقه و هر فعل مستحب را به آنها نسبت دهیم، بلکه فقط در این موارد، نفی امکان این منصب یا صدور معجزه کذایی از آنها جایز نیست، امّا مسأله این است که امکان، غیر از وقوع است.

ثالثاً: نفی این منصب از نبیّ و امام، دلیل بر عدم کمال نفس قدسی آنها، و عدم صلاحیّت و شایستگی نفسانی آنها برای این منصب نیست؛ زیرا ممکن است به رعایت مصالحی که خدا داناتر است، یا موانعی این منصب برای آنها نباشد، تا مردم غرق در توجّه به واسطه نشده و از ذی الواسطه غافل نگردند، و قبل از واسطه و با واسطه و بعد از واسطه و بدون واسطه، خدا را دیده و به او توجّه کنند، و او را قاضی الحاجات و کافی المهمّات و مجیب الدعوات و اقربُ من حبل الورید، بدانند.

رابعاً: چنان‌که قبلًا گفتیم، توجیه و حملِ تمام ظواهر قرآن که دلالت بر این دارند که صدور بسیاری از افعال از خداوند متعال بدون واسطه است، عرفی نیست و دلالت فی الجمله آنها بر صدور افعالی از خدا بدون واسطه قابل انکار نیست، بنابراین با اتکا به مدارکی مانند: «قُولُوا فی فَضْلِنا ما شِئْتُمْ» نمی‌توان دست از این ظاهر برداشت.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۲

۵- پیرامون غلوّ

اعتقاد به امکان اینکه خداوند، ممکنات را مطیع و فرمانبر بشری قرار دهد، یا بشر مانند فرشته، مناصب یا مأموریت‌هایی در داخل سازمان کاینات و رتق و فتق امور و امر خلق و رزق داشته باشد، مثل ملائکه صورت گر، یا ملائکه موکَّل بر امطار و سحاب و حتی حاملان عرش، شرک نیست ولی بعضی ممکن است از طریق «غلو» این گونه عقاید را مورد اشکال قرار دهند و بگویند: «این مناصب از خواصّ ذاتی ملائکه است و بشر این خواص را ندارد و اعتقاد به اینکه فردی از افراد بشر این مناصب را دارد، اعتقاد به ارتفاع و خروج او از عالم بشریّت است، مانند اینکه کسی بگوید، انبیا مثل ملائکه بالذات خوردن و خوابیدن و خسته شدن و بیماری و گرسنگی و تشنگی و رنج و درد ندارند. این عقیده اگرچه شرک نیست چون ملائکه این عوارض را ندارند، ولی غلوّ است. بنابراین اگر کار و عملی که مقتضای ذات بشری نیست، از نبی و ولی ظاهر شود، خرق عادت بوده و حقیقتاً فعل خدا است».

امّا پاسخ از این توهم این است که:

اوّلًا: از کجا می‌گویید مداخله ملائکه در اموری که مأموریت دارند، و مناصبی که برعهده دارند، از خواص ذات آنها است، تا بنابر اینکه خاصه مشترک بین آنها و انسان نباشد، قول به آن نسبت به بشر غلوّ باشد؟ بلکه ممکن است مأموریت و منصب باشد و بعضی از افراد بشر نیز مانند آنها مناصب غیبی داشته باشند. مانند بنده‌ای که در سوره کهف، شرح ملاقات حضرت موسی علیه السلام با او مذکور است، و مأموریت‌های غیبی و باطنی و غیر عادی انجام می‌دهد. و مؤید اینکه این مناصب خاصیت ذات ملائکه نیست، این است که هر کدام از ملائکه، قائم به منصبی و مختص به مأموریتی هستند، در حالی که اگر خاصیت ذات آنها بود، باید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۳

همه دارای تمام این مناصب باشند، و قول به اینکه هر فردی از ملائکه خاصیت ذاتی جداگانه‌ای دارد که اقتضای مقام خاصی را

دارد، مستلزم قول به این است که ملائکه انواع مختلف هستند و چه انواع مختلف باشند و چه نباشند، این جهت که مداخله آنها در امور کاینات، خاصیت ذات آنها باشد، آن هم نه خاصیت مشترك بین آنها و انسان، مردود است.

ثانیاً: اگر از خواص ذات آنها باشد، خاصیت مشترك بین آنها و بشر است؛ زیرا چنان‌که گفته شد بعضی از افراد بشر نیز از این‌گونه مناصب سرّی و مخفی و غیر عادی دارند. و اگر گفته شود: پس چرا تمام افراد بشر این مداخله را ندارند؟ ممکن است جواب داده شود که اصل این خاصیت، در بشر هست ولی ممکن است ظهور آن شرایطی داشته باشد، یا موانعی از ظهور آن منع کنند، یا عللی اصل آن را فاسد و باطل نمایند.

ثالثاً: جماعتی از حُکما و فلاسفه چنان‌که خواهیم گفت- خرق عادت و قدرت بر تصرّف در اکوان را لازم ذات نبیّ و ولیّ می‌دانند. و حداقل این رأی، این است که قدرت بر تصرّف، از لوازم ذوات و نفوس کامله است، خواه ملك باشد، خواه بشر.

رابعاً: اگر بگوییم: قدرت غیر عادی بر تصرّف در اکوان و اطاعت و فرمانبری مخلوقات، از بشر، ذاتی او نیست، از کجا بگوییم حصول این قدرت یا اطاعت، و فرمانبری کاینات از بشر، منافی با ذات او است،[۲۶] چنان‌که در عوارض دیگر نیز همین‌طور می‌توان گفت. مثلًا سهو و نسیان برای بشر امکان دارد، امّا ضروری نیست و چنان نیست که بشر «واجب السهو و النسیان» باشد، چنان‌که مراتب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۴

و موارد سهو و نسیان و همچنین تذکّر و توجّه، به حسب همه افراد امکان دارد، ولی این مراتب برای همه واجب نبوده و اتفاق نمی‌افتد. و با چنین تحقیقی، می‌توان وفق و سازگاری داد بین قولی که قائل به سهو نفوس کامله است که مراد او امکان ذاتی سهو آنها باشد- هرچند خلاف ظاهر کلام او و استدلال او است- و بین قولی که قائل به عدم جواز سهو است، به اینکه مراد او نفی امکان وقوعی آن است. و این نظر در ملائکه هم جاری است.

بنابراین، هیچ مانعی ندارد که انبیا و اولیا، تحت رعایت‌های خاصی این مناصب را داشته باشند، و مثلًا از سهو و نسیان مصون باشند و غلوی در این فرض نمی‌شود و احتمال غلو ناشی از عدم تحقیق و بررسی موضوع است.

امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله در خطبه قاصعه می‌فرماید:

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ أنْ کَانَ فَطِیماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلآئِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَرِیقَ الْمَکارِمِ وَمَحاسِنَ أَخْلاقِ الْعالَمِ لَیْلَهُ وَنَهارَهُ»؛[۲۷]

«خداوند بزرگ‌ترین فرشته‌ای از فرشتگانش را از وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از شیر گرفته شده بود همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز به راه بزرگواری‌ها و خوی‌هایی نیکو سیر دهد».

و اینکه یك نفر تحت نظر خاص تربیت و رعایت الهی یا جنود غیبی حقّ باشد و دیگری نباشد، امر نادری نیست و:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ»؛[۲۸]

«خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را در کجا مقرر دارد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۵

مثلًا یک نفر صدقه می‌دهد، یا صله رحم می‌کند، یا دعا می‌نماید، بلا از او دفع می‌گردد، و جنود غیبی الهی از او نگهداری می‌نمایند و به او کمک می‌دهند. یا یک نفر صدقه نداده و قطع رحم کرده است، عمرش کوتاه گردیده و ملائکه‌ای که از او محافظت می‌نمایند، او را ترک می‌کنند. اینها غلوّ نیست بلکه مسائلی است که در نظام تدبیر امور کاینات- که قائم به آن خداوند قیوم است- وارد و از اسرار قضا و قدر الهی است.

خامساً: ممکن است گفته شود، ریشه تمام کمالاتی که برای موجود ممکن، متصور و معقول باشد، در تمام انسان‌ها نهفته است، و

مراتب ظهور آن به حسب وجود اسباب و شرایط و عدم آنها و همچنین وجود یا عدم موانع، مختلف و متکثّر است و شدت و ضعف دارد، و اختلاف مراتب به قدری است که بعضی از مراتب عالی آن مافوق مرتبه انسان جلوه می‌کند، چون انس اغلب با مراتب مادون است.

مثلًا استعداد تعلّم غیوب، به وحی و الهام الهی و حتی از طریق خواب و تفرّسات، نیرویش در وجود بشر هست، هرچند بالذات عالم به غیب نیست، لذا می‌بینیم بسیاری حتی با خواب، از امور غیبی و آینده مطلّع می‌شوند، حال اگر افرادی باشند که تحت رعایت و عنایت الهی، و در اثر ریاضات و عبادات و خلوص نیت و کمال معرفت با الهامات و عنایت‌هایی از غیب مطّلع باشند، جایز است و غلو نیست و فوق مرتبه بشری نمی‌باشد، اگرچه خارق عادت است آنچه فوق مرتبه بشر است، علم غیب ذاتی است.

سادساً: بر حسب روایات معتبر، انوار و ارواح رسول اکرم و ائمه- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- در عوالم قبل از این عالم، همیشه مشمول عنایت‌های الهی، و دارای کیفیات خاص و خصوصیات ممتاز و واجد شؤون و مراتب و مقامات عالی بوده‌اند که احدی آن مراتب و مقامات را نیافته است و سوابق آفرینش و سیر آنها در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۶

عوالم مختلف و ظهور انوارشان، حاکی از کمالات وجودی ایشان است و هرچند سرّ اختصاص آنها را به این عنایت‌ها- کما هو حقّه- درک نکنیم، ولی اختصاص آنها به مقامات و درجات و کمالات و مناصب رفیع و علوم غیبی و قدرت تصرّف در کاینات و اطاعت و فرمانبری مخلوقات از آنها، امری مسلّم و واقع شده است و محل استبعاد نیست. در حالی که ما در عصر خود دیده‌ایم، برخی از اهل عبادت و تقوا را که با خواندن قرآن مجید و دعا و کشیدن دست بر محل درد، درد را آرام می‌کردند، از ذوات مقدّس محمّد و آل محمّد علیهم السلام که نخبه کاینات و علّت غایی مخلوقات می‌باشند، مراتب و مقاماتی که خدا به آنها اعطا کرده است، استبعاد ندارد و در عین حال با «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ» منافات ندارد و لازمه این کمالات «بشر برتر» بودن است، نه برتر از بشر بودن و غیر بشر بودن، تا غلوّ محسوب شود.

و آخرین نکته‌ای که در این قسمت متذکّر می‌شویم این است که اعتقاد به اینکه نبیّ و ولیّ پاره‌ای از خصائص ملائکه را دارند، غلو نیست؛[۲۹] زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از ملائکه افضل هستند و بلکه سایر انبیا نیز از ملائکه افضلند. چنان‌که خواجه نصیر طوسی در تجرید فرموده است: «وَالْأَنْبِيآءُ أَفْضَلُ لِوُجُودِ الْمُضآدّ» بلی، چون بشر بودن انبیا و ائمه علیهم السلام از ضروریات است، انکار بشر بودن ایشان چون انکار ضروری دین است، کفر می‌باشد و امّا غلوی که در کتب فقه و کلام از آن بحث شده و قائل به آن کافر و نجس شمرده شده این است که پیغمبر اکرم و ائمه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۷

طاهری علیهم السلام را خدا و معبود بداند، یا ایشان را در الوهیت و ربوبیت و خالقیت و رازقیت شریک خدا بداند یا اینکه بگوید خدا در ایشان حلول کرده یا متّحد شده است یا اینکه بدون تعلیم خدا و افاضه او عالم به غیوب هستند، یا آنکه برای ائمه نیز مقام پیغمبری و نبوّت قائل باشد، یا اینکه معتقد باشد که با ولایت و محبّت خاندان رسالت، حاجتی به عبادت و اطاعت، و پرهیز از معاصی نیست، و امثال این عقاید که یا شرک است و یا انکار ضروری در هر دو صورت کفر است.

۶- مجاری فیض

بعضی می‌فرمایند: ذوات شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام مجاری وصول فیض خدا به ماسوی هستند.

مقصود از این بیان، اگر جمع بین نظر حکما و اهل معقول و روایات و احادیث باشد، بدین ترتیب که بخواهند، میان این رأی که:

«صادر اوّل و معلول اوّل و علّت ثانیه، عقل اوّل است و پس از آن عقول و علل دیگر تا عقل عام‌تر» با احادیثی که دلالت دارند بر اینکه:

«أَوَّلُ ما خَلَقَ اللَّهُ، نُورُ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله»؛[۳۰]

«اولین چیزی که خداوند خلق کرد نور رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود».

وفق بدهند، که هم نظر حکما را در چگونگی حصول کثیر از واحد و ربط حادث به قدیم حفظ نمایند، و هم این احادیث را قبول کرده باشند، و بگویند: «خلقت اشیا، غیر از صادر اوّل یا عقل اوّل یا نور رسول اکرم- هر تعبیری که نمایند- بدون واسطه، محال و غیر مقدور است». و بگویند: «هر واسطه‌ای نیز در رساندن فیض به واسطه بعد از خود که معلول او هم می‌باشد- به ایجاب یا غیر ایجاب- مثل علّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۸

اوّلی، مؤثر و مفیض است و افاضه فیض از ناحیه فیّاض حقیقی، بدون تأثیر و توسط این وسائط امکان‌پذیر نیست». و به عبارت دیگر، این وسایط را به ایجاب یا غیر ایجاب، جزء علل فاعلی معلولات بگیرند، این معنی خلاف آیات و روایات زیادی است که دلالت دارند بر اینکه علّت فاعلی ایجاد کاینات و خالق مخلوقات، خداوند متعال است و هر کجا نیز وسایط و فواعلی- مانند ملائکه- به اذن او در بین آمده باشد، بر حسب مصالحی است، و آن فاعلیت و واسطه بودن هم- برخلاف قول حکما در عقول عشره- ذاتی آن فواعل و وسایط نیست که در نتیجه صدور افعال و افاضه فیوض، منحصراً بالایجاب، و لزوماً از مجرای آنها صورت‌پذیر باشد و گذشته از این قول به فاعلیت ذاتی صوادر و وسایط در برابر فاعلیت ذاتی حقّ، شرك است خواه از فاعل تعبیر به عقل شود و یا به نور پیغمبر صلی الله علیه و آله.

مضافاً بر اینکه همان طور که هر بنده می‌تواند بدون واسطه با خدا مرتبط شود و:

«أَخْلُو بِهِ حَیْثُ شِئْتُ لِسِرّی بِغَیْرِ شَفِیعٍ فَیَقْضی لِی حاجَتِی»؛

«خلوت کنم با او هر جا بخواهم برای راز دلم بی‌واسطه و حاجتم را برآورد».

بگوید، خدا به طریق اولی می‌تواند فیض خود را در هر حال و هر مکان، بدون واسطه به او برساند. اضافه بر اینها، بین این نظر و روایات و احادیث، نمی‌توان سازگاری کامل داد؛ زیرا اگر صادر اوّل، نور جمیع حضرات علیهم السلام باشد، صادر دوم نور کیست؟ و اگر نور شخص پیغمبر باشد، و سایر معصومین به سلسله مراتب صادر باشند، به طور مستقیم با کلام حکما تطبیق نمی‌کند.

و به هر حال، اگر مبانی حکما در این مورد به نحوی تقریر شود که اشکالی پیش نیاید، و شرك و ایجاب و محاذیر دیگر لازم نشود و برهان قاطع هم بر آن اقامه شود

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۹

و دانستن این مباحث یعنی چگونگی ربط حادث به قدیم و صدور کثیر از واحد هم لازم باشد و نظیر مباحثی که منتهی به بحث از ذات الهی می‌شود- که منهیٌّ عنه است- نباشد، بدیهی است که در این صورت این سازگاری بین این نظر و احادیث به جا و معقول است.

ولی آنچه به طور مسلّم می‌توان گفت این است که ورود در این مباحث لزومی ندارد، خصوصاً که شناختن پیغمبر و امام در این اوج و حدّ واجب نیست و عرفان و معرفت مقامات آنان، با معرفت این مباحث ارتباطی ندارد. بلی، شکی نیست که صادر اکمل و اتمّ و اشرف، نور رسول خدا و ائمه طاهرین و حضرت زهرا- صلوات اللّه علیهم اجمعین- است و برحسب روایات زیادی صادر اوّل نیز انوار ایشان است، چنان‌که بنابر احادیث معتبر دیگر، خدا نور پیغمبر را از نور خود، و نور علی را از نور پیغمبر آفریده، که بدیهی

است این معانی و تعبیرات، که اشاره به حقایق و مطالبی راجع به غیب این عالم و غیب وجود آن ذوات مقدّس است، منافاتی با عقاید توحیدی نداشته و اشکالی ندارد؛ زیرا همان طور که خدا این عالم ماده و ظاهر را از عناصر و بسائط می‌آفریند، باطن عالم و ارواح را نیز از انوار حضرات معصومین، خلق فرماید و از آن عالم معنی به این عالم غیب مدد بدهد، چنان‌که از نور آفتاب و هوا و مواد زمین، به انسان و جنبندگان دیگر و نباتات مدد می‌بخشد، هرچند ما این روابط عینی را درک نکنیم و عاجز از فهم چگونگی آن باشیم، ولی اگر صادق مصدّق از آن خبر داد می‌پذیریم، امّا اینکه ایشان- که علّت غایی خلقت هستند- علّت فاعلی ایجاد سایر ممکنات، به ایجاب یا غیر ایجاب باشند خواه آنان را مستقل در ایجاد بشمارند و تأثیر آنها را در ایجاد ذاتی آنها بگویند یا غیر مستقل بگویند و منصب و مأموریت بدانند، این‌گونه عقاید یا شرک است و خلاف توحید افعالی، و یا خلاف مطلب چهارم از مطالب مذکور در این مقدمه است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۰

بلی، این مقدار جایز است که کسی بگوید، فیض وجود و رحمت و هدایت و سایر فیوض، از آنها و به واسطه آنها به مفاض می‌رسد و آنها با امر خدای تعالی و تقدیر او، فیوضش را به دیگران می‌رسانند و واسطه در ایصالند، چنان‌که در مورد حضرت آدم- علی نبینا و آله و علیه السلام- قرآن مجید تصریح دارد که خداوند به آدم اسما را تعلیم فرمود و سپس به آدم امر فرمود که به ملائکه خبر دهد و به عبارت دیگر گفت هشود که ارادهٔ اللّه و مشیهٔ اللّه بر این تعلق گرفته است که فیض او از این مجاری به دیگران برسد، چنان‌که مشیهٔ اللّه بر این جاری شده است که تکثیر ذریّه آدم و هر حیوان و جنبنده دیگر- مگر در بعضی از موارد نادر- به توالد و تناسل انجام بگیرد هرچند بدون آن هم خدا قادر است، و ظاهراً این بیان هم بازگشت به همان بیانات گذشته دارد؛ اگر مقصود این باشد که آنان در ایجاد مخلوقات، منزلتی مثل منزلتی که خدا برای پدر و مادر در پیدایش فرزند قرار داده دارند، که به هیچ وجه علّت فاعلی شمرده نمی‌شود، بلکه نظیر اسباب معدّه می‌باشند، و صرف جریان مشیت خدا و تقدیر او در پیدایش مخلوقات به این نحو است، شرک نبوده و مخالف توحید افعالی نمی‌شود، امّا چنان‌که در مطلب چهارم گفته شد دلیلی قاطع از قرآن و احادیث، بر این مطلب که مشیهٔ اللّه- به طور کلی و مطلق- به این نحو قرار گرفته و بدون واسطه، ایجاد و خلق و امور و افعال دیگر، از خدا صادر نمی‌شود نداریم بلکه ظواهر زیادی از آیات و احادیث، خلاف آن را ثابت می‌نماید.

و اگر مقصود این است که آنان اگرچه فاعل مستقل نمی‌باشند، ولی به اذن خدا و امر او، مأمور و مأذونند که فیض را به دیگران برسانند و رساندن فیض فعل آنها است، هرچند مأمور خدا و عامل اجرای مشیت او باشند، چنان‌که در مورد تعلیم آدم به ملائکه، رساندن فیض عالم به ملائکه آن افعال فعل ملائکه است، هرچند مأمور و مجری مشیّت حقّ بودند. این معنی و منصب نیز به طور کلی و مطلق، برای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۱

احدی از بشر و ملائکه ثابت نیست، مع ذلک اگر کسی بعضی از اخبار را در این موارد، از حیث متن و دلالت، بی‌خدشه بداند و به آن معتقد شود، کفر و غلو نمی‌باشد و مطلب محالی نگفته است. هرچند محال نبودن و امکان، اعم از وقوع است، چنان‌که وقوع اخصّ از امکان است، و اولی در این مورد سکوت و نفی نکردن و پرهیز از قول به غیر علم است.

۷- خوارق عادات

اشاره

ظهور خوارق عادات و حوادثو و وقایع و افعالِ خارج از قلمرو و اسباب و مسببات عادی و متعارف و مألوف، به دست گروهی از افراد بشر، مسلّم و غیر قابل انکار است و به طور تواتر و فوق تواتر نقل شده، و قرآن مجید هم با صراحت آن را اثبات نموده است، و نه فقط ملّیون و پیروان ادیان آسمانی و عقیده مندان به عالم غیب، این موضوع را قبول دارند، و شواهد و وقایع حسّی و عینی آن را نقل می‌نمایند.

آنچه بین متکلّمان و دانشمندان علم و کلام، و فلاسفه و حکما، محلّ نظر واقع شده است، چگونگی صدور این خوارق، و مستند آن است، حکمای بزرگ و فلاسفه الهی معتقدند که خوارق عادات فعلِ نبیّ و ولیّ و به عبارت دیگر شخص صاحب نفس کامل و قدسی است، و قدرت او بر فعل خارق، و اطاعت اکوان از او، از خواصّ ذاتی نفس کامل او است. اینان می‌گویند، نفس نبیّ و ولی، دارای خواص و خصائصی است که از جمله قدرت بر اظهار این خوارق، و اطاعت تکوینی عناصر از او است. و خلاصه از ذاتیات نفس نبی و ولی، قدرت تصرّف در اکوان و کاینات است. بنابراین صدور خارق عادت از نبیّ و ولیّ جایز است، چه برای تحدّی باشد و چه نباشد، و این اطاعت اکوان و کاینات از او، شاهد صدق او است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۲

ابن خلدون، فیلسوف و جامعه شناس، بعد از آنکه به صدور خوارق از نبی و ولی اعتراف می‌کند، بین نبی و ولی در این جهت، به این نحو فرق می‌گذارد که:

خوارق نبی، مانند صعود به آسمان و نفوذ در اجسام و احیای موتی و سخن گفتن با ملائکه است، امّا از ولی، کمتر و محدودتر است، مثل تکثیر قلیل و خبر از غیب و امثال آن. و با اینکه نسبت به اهل بیت علیهم السلام در کتاب «مقدمه» از حدود ادب خارج شده و تحت تأثیر سیاست امویین و تربیت اموی خود سخن رانده است، علم امام جعفر صادق علیه السلام را به غیوب تصدیق کرده است و غرضش این است که دایره قدرت صاحب خارق عادت، به کمال نفس او ارتباط دارد و لذا چون در نظرش مطلق نبی از ولی، در کمال نفس اکمل است، این‌گونه فرق گذارده است و الّا باید بگوید، قدرت صاحب خارق به حسب اشخاص و نفوس آنها، و اطاعت تکوینی اشیا و عناصر از آنها مختلف است. و ائمه علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام هم محدّث بودند و ملائکه با آنها حدیث می‌گفتند، چنان‌که با مریم عذرا سخن گفتند و قرآن می‌فرماید:

«وَإِذْ قالَتِ الْمَلآئِکَةُ یا مَرْیَمُ ...»؛[۳۱]

«و چون فرشتگان گفتند: ای مریم ...».

و ظاهراً این نظر، در حدود مطلب «۵» از مطالبی که در این مقدمه بیان شد، خالی از اشکال عقلی باشد، یعنی به شرک و غلو برخوردی ندارد؛ زیرا اگر مقصود ایشان این باشد که این قدرت از خواصّ کمال نفس ولیّ و نبی است، و کمال نفس مستقیماً افاضه و موهبت الهی است، این قدرت هم بالعرض موهبت الهی خواهد بود و مانعی ندارد که خدا چنین قدرتی را به عبدی از عباد خود اعطا کند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۳

و اگر مقصود این باشد که کمال نفس انبیا و اولیا، کسبی است و کمال نفس مقدّمه قدرت بر تصرف در اکوان است، و به عبارت دیگر، لازم و ملزوم یکدیگر هستند، باز هم در حدود همان «۵» اشکالی پیدا نمی‌کند. و نظیر این می‌شود که شخصی توسّط اکمال علم، بر اظهار صنایع کوچک و بزرگ قدرت پیدا کند و در هر دو صورت نبی و ولی فاعل بالاستقلال نمی‌باشند و جریان کار و تصرّف آنها، مانند تصرفات عادی ایشان، از مسیر تقدیر و قضا و قدر الهی خارج نیست و به آنچه در مطلب دوم و سوم، بطلان آن ثابت شد، ارتباط ندارد.

گروهی هم گفته‌اند که فعل خارق، چنان‌که حکما گفته‌اند، فعل نبی و ولی است، ولی قدرت بر اظهار آن، و اطاعت اکوان از نبی

و ولی، خاصه کمال ذات آنها نیست، هرچند نفس آنها در مرتبه کمال است. بلکه خدا به انبیا و اولیا در هر مورد که مصلحت بداند، این قدرت را اعطا می‌فرماید، یا به بعضی از آنها به طور مطلق این قدرت را می‌دهد، و اکوان را مطیع و فرمانبر آنها می‌سازد، تا هر تصرّفی را که مصلحت باشد، طبق آنچه در مطلب پنجم مرقوم شد، بنمایند.

گروهی هم از متکلمان و غیر ایشان می‌گویند: خوارق فعل خداوند متعال است که بر حسب مصلحت، به تقاضای نبی و ولی یا بدون درخواست آنها، برای اثبات صدق نبی، یا اظهار و تأیید مقام ولی یا مصالح دیگر، اظهار می‌شود. پس اگر از نبی در موقع تحدّی ظاهر شود، دلیل بر صدق نبوّت او است و به منزله تصدیق قولی و صریح خدا است.

صاحبان این نظر، آیاتی را که دلالت دارند بر اینکه خوارق فعل نبی است، به این نحو تفسیر می‌کنند که: چون آوردن و نشان دادن فعل خارق، یا توسط نبی و ولی و یا به خواست و اراده و دعای آنها انجام می‌شود، نسبت دادن آن به نبی و ولی- که به سبب عرفی یا فاعل ظاهری آن است- جایز است، چنان‌که اگر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۴

کسی فعلی را به امر و فرمان دیگری انجام دهد، آن فعل را- که مأمور فاعل آن است- به آمر نسبت می‌دهند، چنان‌که در «بنی الامیر المدینة» می‌گویند، و در این مطلب، فرقی بین آمر و ملتمس و تقاضا کننده نیست.

بررسی این آرا

آنچه به تحقیق، پیرامون این آرا و نظرات می‌توان گفت، این است که: استناد تصرف انبیا و اولیا که در اکوان و صدور خوارق از آنها- که امری مسلم است- به هر یک از انحای مذکور، فی الجمله جایز است و عقلًا و شرعاً شرک خلاف توحید نیست، و غلوّ هم نمی‌باشد. بله، ممکن است در سعه و ضیق این مقام و حدود و مراتب آن، بحث و گفتگو کرد و انبیا و اولیا را نیز دارای درجات متفاضلات دانست، چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید:

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَن کَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَآتَيْنا عِيسَی ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَأَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ...»؛[۳۲]

«برخی از این پیغمبران را بر برخی دیگر برتری و فضیلت دادیم، بعضی با خدا سخن گفته و بعضی رفعت مقام یافته، و عیسی پسر مریم را معجزات آشکار دادیم و او را به روح القدس نیرو بخشیدیم ...».

و چنان‌که کامل‌ترین مراتب این مقام و مرتبت، برای حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است و چنان‌که مراتب انبیا و اولیا به حسب آنچه به آنها از علوم تعلیم شده و از حروف اسم اعظم اعطا شده نیز متفاوت است.

مع ذلک، بعضی از خوارق عادات، مسلّم است که فعل خدا است؛ مانند قرآن مجید که ایات متعدده صراحت دارند بر اینکه فعل خدا است و آنچه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۵

وحی شده و نازل گردیده است، همین آیات و سور است که قرآن مکتوب، وجود کتبی آن است، چنان‌که یک خطابه یا یک قصیده نوشته شده، وجود کتبی گفتار گوینده آن است و آیه:

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلی أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»؛[۳۳]

«بگو ای پیغمبر! که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند هرگز نتوانند، هرچند پشتیبان یکدیگر باشند».

دلالت دارد که تمام افراد انس و جنّ، حتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام که می‌فرماید:

«وَإِنّا لَأَمَرآءُ الْكَلامِ، وَفِينا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ»؛

«ما امیران سخن هستیم و ریشه‌های آن در ما فرو رفته و شاخه‌هایش بر ما گسترده شده».

و بلکه شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم، اگر به فرض محال، وارد این میدان شوند که بخواهند مثل قرآن را بیاورند، عاجز خواهند شد.

بنابراین، این فعل خارق و معجز- یعنی قرآن- که از یک بُعد و یک نظر دارای صد و چهارده معجزه است، فعل خدا است، و دلیل بر این است که قرآن وحی خدا است، و خود دلیل و برهان خود است که: «آفتاب آمد، دلیل آفتاب» و کلام خدا است که الفاظ و کلمات و جمله‌هایش دلیل معانی و مطالب و مقاصد بلند و باعظمت و انسان ساز آن است. و کیفیت و چگونگی ترکیب کلمات و جمله‌ها و جهات دیگر آن، دلیل وحی بودن آن می‌باشد. و به عبارت دیگر همان چیزی که معجزه و خارق و فعل خدا است، همان نبوّت و وحی و دعوت و رسالت پیغمبر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۶

اکرم صلی الله علیه و آله است. چنان‌که کامل بودن دعوت قرآن و جامعیت آن، که کسی نتواند عالی‌تر و کامل‌تر از آن را عرضه نماید نیز حجتی از خود برای خود است، برخلاف معجزات سایر پیغمبران و معجزات دیگر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که در آن دلیل، خود مدلول نیست، بلکه غیر مدلول است، مثل تبدیل عصا به اژدها و آیات تسع که معجزات نبوّت موسی و وحی بودن تورات بود و مثل شقّ القمر و معجزات دیگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله که اگرچه دلیل صدق نبوّت آن حضرت و وحی بودن قرآن بود، ولی دلیل، غیر از مدلول بود و مانند برد و سلام شدن آتش بر ابراهیم که فعل خدا بود، ولی غیر چیزی بود که معجزه برای آن اقامه می‌شود.

گفته نشود که: «نظیر بعضی از خوارقی که گفته شد فعل خدا است، از ائمه هدی علیهم السلام نیز صادر شده است و ظاهر این است که فعل خود آن بزرگواران بوده است، مثل معجزه و تصرّف امام علیه السلام در صورت شیر پرده و نشستن آن شخص در آتش به امر امام و نظایر آن، بنابراین علّت آنکه بعضی از این خوارق به فعل نبی یا ولی انجام شده، و بعضی دیگر به فعل خدا، چیست؟»

زیرا پاسخ داده می‌شود:

صدور معجزات به هر دو نحو جایز است و مانعهٔ الجمع نمی‌باشند یعنی هم جایز است نبی ادعای نبوّت کند و تحدّی نماید به معجزه‌ای که به او عطا شده و مستقیماً و بدون واسطه احدی فعل خدا باشد و هم تحدی نماید به معجزه‌ای که خدا قدرت اظهار آن را به او داده باشد و در یک مورد معجزه‌ای مستقیماً و بی‌واسطه فعل خدا باشد، و در مورد دیگر همان معجزه به اقدار و اعطای قدرت بر اظهار آن به نبی، فعل نبی باشد، هرچند صورت اوّل در تصدیق و اثبات صدق، صریح‌تر باشد؛ زیرا بلاواسطه فعل خدا است که پیغمبر از جانب او فرستاده او است، ولی در صورت دوم، فعل شخص مدّعی نبوّت است که به اعطای قدرت از جانب خدا به او آن را اظهار داشته است، ولی معلوم است که این تفاوت، غالباً

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۷

مورد نظر عرف نیست و هر دو را یک حدّ خارق و معجز و دلیل صدق می‌شناسند.

البته در این جهات و تفاوت‌ها و وجود واسطه و عدم واسطه، مصالحی نیز مؤثر است و چنان‌که: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ» خدا هم داناتر است که پیغمبران و اولیا را چگونه و از چه طریق تأیید و تصدیق کند و آنها را با امر، خارق و معجزه سازد. بنابراین منافات ندارد که آتش به فعل خدا و بدون واسطه احدی سرد و سالم شود و به قدرتی که خدا به امام اعطا کرده و اکوان را مطیع او قرار داده است، به کسی اثر نکند یا آنکه عصا تبدیل به اژدها شود، و با قدرتی که به امام موهبت فرموده است، صورت شیری که در پرده بود، قلب به شیر شود. بله، در بین معجزات انبیا، معجزه‌ای که بی‌رقیب است و به کسی از ایشان قدرتی به مثل آن اعطا

نشده و نخواهد شد، قرآن مجید است.

۸- ولایت شخص بر نفس و آنچه مسخّر بشر است

مخفی نماند که مسأله ولایت شخص بر نفس خویش، و آنچه که خدا مسخّر انسان قرار داده است، غیر از تفویض است که در مسأله جبر و تفویض از آن بحث می‌شود و این ولایت با امر بین امرین- به معنای متعددی که از آن شده است- منافات ندارد؛ زیرا اگرچه فعل به اختیار عبد واقع می‌شود، و فاعل بلاواسطه آن عبد است، امّا چنان نیست که- العیاذ باللَّه- خدا از کار، معزول و عبد مستقل باشد، و دست خدا منقطع و رعایت مطلقه الهی نباشد، بلکه صدور فعل اختیاری از عبد، طبق مشیت مطلق الهی است، و در عین حالی که عبد ولایت دارد، قضا و قدر الهی در رفع موانع و حصول شرایط و تأثیر مقتضی همه برجا و برقرار است، و طبق قواعدی که خدا مقرّر کرده است، انجام می‌پذیرد و خارج از آن قواعد و بیرون از سلطنت و قیمومیّت و تدبیر الهی چیزی واقع نخواهد شد و دایره قدرت و اختیار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۸

عبد، محدود به این سنن و قواعد است و بیرون از آن، عبد را قدرت و اختیاری نیست، بنابراین اعمال اختیار هم، در دایره قضا و قدر الهی، مقدور عبد است. لذا در اعمال اختیار در این دایره، محدود و بلکه مضطر و ناچار است، هرچند در این دایره، مخیّر در فعل و ترک و اختیار چگونگی عمل است، انسانی قدرت و اختیار دارد که از راه گوش بشنود، امّا از شنیدن از راه چشم عاجز است، علیهذا در طریق قرار دادن گوش برای استماع، ناچار و مضطر است و در شنیدن یا نشنیدن توسط گوش و گفتن و نگفتن توسط زبان مختار است، می‌تواند بشنود، می‌تواند نشنود، می‌تواند بگوید، می‌تواند نگوید.[۳۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۹

ولایت تکوینی و تشریعی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۵۱

ولایت تکوینی و تشریعی

معنای ولایت تکوینی

بدیهی است بحث ما در این رساله، بحثی علمی، اعتقادی و دینی است و بحث لفظی نیست، و فرقی نمی‌کند که خصوص این لفظ (ولایت تکوینی و تشریعی) در قرآن مجید و احادیث شریفه باشد یا نباشد؛ زیرا اگر لفظ و اصطلاحی در قرآن و حدیث نباشد، دلیل بر آن نیست که معنایی که از آن اراده می‌شود و برای آن اصطلاح کرده‌اند، به الفاظ و تعابیر دیگر در قرآن و حدیث بیان نشده و مورد نفی و اثبات قرار نگرفته باشد و نتوان حقّ یا باطل بودن آن معنی را از کتاب و سنّت استفاده نمود.

چنان‌که بعضی از علمای اعلام در جواب سؤالی که از ایشان شده، طفره رفته و گفته‌اند: این دو لفظ "ولایت تکوینی و تشریعی" در آیات و احادیث وارد نشده است و معنایشان را از کسانی بپرسید که آنها را اصطلاح و اختراع کرده‌اند؛[۳۵] زیرا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۵۲

غرض سائل- اگر جویای حقیقت باشد- این نیست که این دو لفظ شرح و تفسیر شوند و دلالت آنها، برحسب لفظ یا اصطلاح معلوم گردد؛ بلکه مقصود این است:

معنایی که از آن در عرف یا اصطلاح اراده می‌کنند و مورد نفی و اثبات قرار می‌دهند، برحسب عقل و کتاب و سنّت، حقّ است یا

باطل؟ و اگر سائل اهل فتنه و اضلال باشد، همین‌گونه جواب‌ها را دستاویز قرار داده و آن را نشانه عجز علما و دانشمندان از ردّ شبهات معرفی می‌کند و بر اضلال و اغوا، جری‌تر و گستاخ‌تر می‌گردد.

به یاری خداوند متعال- برای اینکه در توضیح مطلب اشتباهی روی ندهد- نخست به تمام معانی و مفاهیمی که ممکن است مدلول و مفهوم این دو لفظ (ولایت تکوینی و ولایت تشریعی) باشد، اشاره می‌نماییم، سپس حقّ یا باطل بودن هر معنایی را بررسی و تحقیق می‌کنیم:

مفهوم و مدلول لفظی ولایت تکوینی

در ولایت تکوینی، ممکن است تکوین صفت ولایت باشد، و در مقابل ولایت ازلی قدیمی و غیر حادث و غیر تکوینی الهی اطلاق شود و به عبارت دیگر، از آن ولایت غیر تکوینی الهی اطلاق شود و به دیگر عبارت، از آن ولایت حادث و ایجاد شده اراده شود.

بنابر این احتمال، ولایت تکوینی چند نوع است:

نوع اوّل: سلطنت و ولایت تکوینی شخص بر نفس خود و بر آنچه مسخّر هر انسان است که متعلق احکام شرعی و متعلق ولایت تشریعی- به برخی از معانی آن که خواهیم گفت- قرار می‌گیرد؛ مثلًا شخص بر نفس خود قدرت دارد و می‌تواند آن را نابود کند؛ ولی شرعاً القای نفس در هلاکت و خودکشی حرام بوده و ولایت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۵۳

شرعی بر آن ندارد، و اعمال ولایت تکوینی و صرف قدرت در آن جایز نیست.

بنابراین تکویناً قدرت و ولایت هست؛ ولی تصرف قدرت با نهی شرع حرام است.

مراد از اصطلاح ولایت تکوینی و بحث‌هایی که در آن می‌شود، این قسم ولایت نیست- و چنان‌که در مطلب هشتم از مطالب بخش نخست گفته شد- این ولایت تفویض نیست و با امر بین امرین منافات ندارد.

نوع دوم: این است که شخص به طور تکوین الهی و احداث و ایجاد خدا، بر تمام ممکنات و اداره و رتق و فتق دقیق امور آنها، از خلق و رزق و تدبیر و غیره، به طور استقلال ولایت و سلطنت داشته باشد؛ خواه در موارد آن، تعلّق احکام شرعی و نهی و ترخیص و وجوب و تحریم فرض شود یا نه، و خواه صاحب این ولایت، اعمال ولایت بنماید یا نه.

فرق این ولایت با ولایت الهی، ذاتی نبودن و تکوینی بودن و حادث بودن آن می‌باشد- و چنان‌که از مطلب دوم از مطالب بخش نخست هم استفاده می‌شود- قول به این نوع ولایت، باطل و شرک و تفویض است و عقل و نقل بر بطلان آن اتفاق دارند. یکی از توالی و نتایج فاسد و نادرست تفویض، قول به انحصار مرزوق و مخلوق خدا به صاحبان این ولایت است.

اگر گفته شود: چه فرق است بین این نوع و نوع اوّل که خدا شخص را بر نفس خود و اعضا و جوارح خویش ولایت و اختیار و استقلال داده است؟ و چرا همین ولایت را در مورد مدیریت کاینات و سلطنت بر اداره امر خلق و رزق و میراندن و زنده کردن نمی‌گویید؟ زیرا در هر دو نوع، ولایت و استقلال ازلی و ذاتی نیست؛ بلکه اعطایی و حادث و در طول ولایت مطلق مستقل الهی بر جمیع اشیا و تمام امور است که اگر اراده فرماید، می‌تواند در هر دو صورت، سلب استقلال و ولایت را از مخلوق خود بنماید. بنابراین چنین ولایت تکوینی حادث هبه شده، به شرک

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۵۴

ارتباطی پیدا نمی‌کند؟

پاسخ این است که:

اوّلًا: بر حسب آنچه در مطلب دوم از مطالب بخش اوّل بیان شد، این استقلال، شرک و اعطای آن به ممکن، محال و مستلزم خروج

ممکن از امکان است که استحاله آن بدیهی است و ولایت شخص بر نفس خود، نظیر ولایت نوع سوم است که پس از این درباره آن بحث خواهد شد.

ثانیاً: چنان‌که در مطلب هشتم گفته شد، استقلال و ولایت شخص بر نفس خود و هر آنچه مسخر او شده است، استقلال و اختیاری است که با امر بین امرین منافات ندارد و قضا و قدر الهی در تمام موارد اعمال این استقلال و اختیار محفوظ است؛ امّا در این استقلالی که در مدیریت امور کاینات فرض می‌شود، مجالی برای قضا و قدر الهی نیست.

ثالثاً: در نوع اوّل، ولایتی بر نظام اسباب و تغییر و تبدیل آن نیست؛ بلکه ولایت در دایره نظام اسباب و مسبّبات و طبق سنّت‌های مقرّر انجام و اعمال می‌شود و مداخله‌ای در امر اسباب و مسببات و خلق اشیا و مواد و اجسام و رزق در بین نیست.

رابعاً: استقلال و ولایت عبد بر نفس خود- با اینکه گفته شد استقلال و ولایت مطلق نیست- در کارها و اموری است که خدا از آن کارها منزّه است، مثل اکل و شرب و نشستن و برخاستن و فکر کردن و با زبان گفتن و با گوش شنیدن و با دست گرفتن؛ امّا ولایت مطلقه بر نظام کاینات و مداخله بدون وسائط و اسباب به طور استقلال در رتق و فتق و اداره امور اکوان، کار خدا است و دیگری را متصدی شمردن شرک است.

خامساً: ادلّه سمعی زیادی از آیات و احادیث دلالت صریح دارند بر اینکه این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۵۵

ولایت فقط شأن خدا است و برای غیر او ثابت نیست و فقط دست خدا در اداره امور کاینات و خلق و رزق باز و گشاده و مستقل است و در تمام احیان و ازمان، دست او در کار اداره شؤون خلق و افاضه و اعطا و اماته و احیا است که:

«کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ»؛[۳۶]

«او همه روزه مشغول کاری است».

و «وَقالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ»؛[۳۷]

«یهود گفتند: دست خدا بسته است. به واسطه این گفتار دروغ دست آنها بسته شده و به لعن خدا گرفتار گردیدند؛ بلکه دو دست خدا گشاده است».

و «أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»؛[۳۸]

«آگاه باشید ملک آفرینش خاص خدا است و حکم نافذ فرمان او است».

و «هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشآءُ»؛[۳۹]

«خدا است آنکه صورت شما را در رحم مادران، هرگونه که اراده کند، می‌نگارد».

و «إِنَّ اللَّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوی یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیّ ذلِکُمُ اللَّهُ فَأَنّی تُؤْفَکُونَ* فالِقُ الْإِصْباحِ وَجَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَالشَّمْسَ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۵۶

وَالْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ»؛[۴۰]

«خدا است که در جوف زمین، دانه و هسته را می‌شکافد و زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آورد. آنکه می‌تواند چنین کند خدا است، چرا به دروغ نسبت خدایی را به آنان که نمی‌توانند این کار را انجام دهند، می‌دهید* خدا است شکافنده پرده صبح گاهان و شب را برای آسایش خلق او مقرر داشته و خورشید و ماه را به نظمی معین به گردش آورده، این خدای مقتدر دانا است».

با وجود این‌گونه آیات که در قرآن مجید بسیار است، دیگر مجال برای توهّم صحّت این ولایت برای غیر خدا نیست.

نوع سوم: ولایت تکوینی عامّه حادث و غیر مستقل- به نحوی که در مطلب چهارم از مطالب بخش نخست مذکور شد- که گفتیم:

اگرچه شرک نیست و از آن محذور تفویض لازم نمی‌آید؛ ولی مخالف ظواهر و اطلاقات کثیری از آیات قرآن مجید است و دلیل کافی و قاطعی بر آن نداریم تا ظواهری را که دلالت بر افعال بدون واسطه دارند و لااقل اطلاق دارند، به افعال مع الواسطه حمل نماییم یا مقیّد به آن نماییم، چنان‌که در بعضی از موارد، خود آیات قرآن قرینه بر عدم اطلاق آیات دیگر و صرف ظاهر آن می‌شود.

اگر گفته شود: پس معنای قطب بودن ولیّ و اینکه زمین به وجود حجت باقی و برقرار است و خالی از حجت نخواهد ماند، و اینکه می‌گویند: مَثَل امام نسبت به عالَم کبیر، مثل قلب است نسبت به عالم صغیر، چیست؟ چرا همان‌گونه که قلب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۵۷

متصرف در عالم صغیر است، مشتمل بر عالم‌های بسیار است- مثل عالم گلبول‌های قرمز که شامل تقریباً سی هزار میلیارد گلبول قرمز است و عالم گلبول‌های سفید که شامل حدود پنجاه میلیارد گلبول سفید است، عالم سلّول‌ها که حدود ده میلیون میلیارد است- در عالم کبیر این برنامه و تقدیر الهی را قبول نکنیم، با اینکه عالم کبیر به داشتن چنین مرکز ارتباط و همگامی و یک واحد بودن اولی است. به علاوه، همان طور که این واحدها نیز واحدهای بزرگ‌تر و مرکب را تشکیل می‌دهند و واحدها نیز واحدهای دیگر و بزرگ‌تر را و از مجموع تمام این واحدهای کوچک و بزرگ، عالم تشکیل شده است و در تمام این واحدها، ملاک و معیار ارتباطی- مثل قلب و روح در انسان- وجود دارد، در تمام عالم نیز این قانون به تقدیر خدا وجود دارد که عالم، واحد خاصّی است و امام قلب و مرکز آن است که اگر نباشد، ارتباط اجزای عالم بر هم می‌خورد و نظام عالم به وجود او باقی است، چنان‌که وقتی تصرف روح از بدن قطع گردد، از صلاحیت ارتباط با یکدیگر ساقط می‌شوند؛ بلکه صورت و هیأت آنها از میان می‌رود، و واحدهایی که تقوّمشان به روح و حیات نبوده، باقی می‌مانند.

پاسخ این بیان چنین است که:

امّا قطبیت: اگر مراد این باشد که به تقدیر عزیز علیم، ولیّ و امام در کاینات به منزله مدار و هسته مرکزی است که تکویناً حرکات متحرک و اوضاع کاینات و بقای ثوابت و سیارات- از اتم‌ها تا منظومه‌ها و کهکشان‌ها- به وجود او ارتباط دارد و خواست و اراده خدا بر این تعلّق گرفته است که: امام، محور عالم امکان و قلب آن باشد و بقای همه مرتبط به او باشد، چنان‌که بقای انسان و اعضا و جوارح او را به قلب و کار آن ارتباط داده است، و چنان‌که سازنده یک ماشین و دستگاه، بقا و کار آن را به اجزای مهم آن ارتباط می‌دهد. این معنی قابل تصدیق است؛ بلکه ادلّه و شواهدی بر آن می‌توان اقامه کرد، که:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۵۸

«ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ»؛[۴۱]

«نظم ثابت عالم، به تقدیر خدای مقتدر و دانا است».

امّا بقای نظام عالم، «بِإِرادَةِ اللَّهِ بِوُجُودِ الْإِمامِ لا بِإِرادَةِ الْإِمامِ» با مسأله ولایت ارتباط ندارد؛ زیرا در ارتباط بقای نظام به وجود مبارک ولی و امام، خواست و اراده خدا مداخله‌ای ندارد و با عدم اراده و اختیار شخص ولی، اطلاق ولایت بر او به این ملاحظه معنی پیدا نمی‌کند و اگر هم کسی به طور مسامحه این خصوصیت را ولایت بگوید، اشکالی پیدا نمی‌شود.

اگر گفته شود: «ما هم قبول می‌کنیم با این بیان که انسان عالم صغیر است و هر جنبنده و متحرکی یک واحد است و حفظ اعضا و بقای آنها، مثلًا مربوط به قلب و مغز و اعضای رئیسه دیگر است، مجموع عالم نیز این چنین است و بقای آن ارتباط به وجود امام و ولی دارد، اثبات ولایت به معنای مذکور و مدیریت غیر مستقل نمی‌شود؛ امّا مقام ولایت نسبت به این عالم، مقام روح و غیب وجود انسان است نسبت به اعضا و جوارح، که همکاری‌های اعضا و جوارح و افعالی که از آنها صادر می‌شود، تحت ولایت و تصرّف روح است و جهت وحدت این اعضا و همکاری آنها با یکدیگر روح است، که اگر روح نباشد، این اعضا با هم همکاری ندارند و

بی‌اثر و بی‌خاصیت می‌گردند؛ ولی چون به تقدیر و امر خدا، همه تحت فرمان روح هستند، منافع و فواید هر کدام ظاهر می‌شود؛ هرچند دست یا چشم درک این معنی را که تحت ولایت روح است نکنند. چه مانعی دارد که منزلت ولیّ قطب چنین منزلتی باشد که به اذن خدا و تقدیر او، ترتب منافع و فواید تمام اکوان و اشیا و ارتباط آنها با یکدیگر به اراده و تصرف او متوقف باشد، هرچند این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۵۹

تصرفات از دایره سنن الهی خارج نبوده و نظام و برنامه آن الهی باشد و شخص ولی خارج از آن تصرفی نداشته باشد؛ بلکه قادر به تصرّف نباشد و یک نحو امر بین امرین به جعل و اعطای خدا برقرار باشد».

پاسخ داده می‌شود: این معنا و بیان لطیفی است و اشکال شرک و تفویض و غلوّ در آن نیست؛ امّا با ظواهر آیات بسیاری خالی از منافات نیست؛ آیاتی چون:

«إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولا وَلَئِن زالَتا إِنْ أَمْسَکَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ»؛[۴۲]

«همانا خداوند آسمان‌ها و زمین را از اینکه نابود شوند نگاه می‌دارد و اگر رو به زوال نهند غیر از او هیچ کس نمی‌تواند آنها را محفوظ دارد».

و «وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ»؛[۴۳]

«او خدایی است که بادها را به بشارت باران رحمت خویش در پیش فرستد».

«إِنَّ اللَّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوی [۴۴]

«خداوند شکافنده دانه و هسته است».

هرچند اگر قرینه‌ای باشد، حمل این افعال بر اعم، از باواسطه و بی‌واسطه جایز است؛ امّا با عدم دلیل، وجهی برای حمل آن نیست، خصوصاً که این آیات متعدّد است و رفع ید از این ظواهر کثیر جایز نیست. بنابراین اراده و مشیّت الهی است که حافظ وحدت عالم و حافظ ارتباط بین اکوان و تمام حادثات و ممکنات است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۶۰

و اگر مقصود از قطبیت این باشد که: بدون وجود ولیّ و امام و خلیفهٔ اللّه، ممکنات دیگر به کمال نمی‌رسند و غرض از آفرینش آنها حاصل نمی‌شود و از برکت و پرتو انوار وجود امام و ولیّ و خلیفهٔ اللّه- که علّت غایی ایجاد مخلوقات است- و از روشنایی و لَمَعان خورشید هدایت و تربیت او، اشخاص و افراد دیگر به حسب مراتب استعدادات و اکتسابات مستفیض می‌شوند و همان غرض از آفرینش امام و ولیّ که معرفت و خداشناسی و خداپرستی است، در آنها نیز- به قدر مراتب استفاده آنها از هدایت امام- جلوه می‌کند، این معنا نیز صحیح و مورد تصدیق است و کلام بلاغت نظام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه اشاره به آن است:

«فَإِنّا صَنائِعُ رَبِّنا وَالنّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا»؛[۴۵]

«ما تربیت یافته پروردگارمان هستیم و مردم تربیت یافته ما هستند».

و اگر لفظ حدیث این باشد: «وَالنّاسُ بَعْدُ صَنائِعِنا» اشاره به معنی اوّل یا معنایی است که مقارب آن است.

و امّا تشبیه ولیّ و امام و عالم کبیر، به قلب و عالم صغیر:

به نظر می‌رسد که این تشبیه به ملاحظه جهات تکوینی نباشد؛[۴۶] چون مراد از قلب، عقل است و بدیهی است که عقل، جهات تکوینی وجود انسان را اداره نمی‌کند؛ بلکه این تشبیه به ملاحظه امور غیر تکوینی و جهاتی است که متعلق تکالیف واقع می‌شود و در آن، انتظام و ترتیب و حساب و حفظ نظام و امر به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۶۱

معروف و نهی از منکر و تعلیم و تربیت و رتق و فتق و تعاون و رفع خصومات و اختلافات لازم می گردد. همان‌طوری که خداوند در وجود انسان یک قوه آمر و حاکم و زمامدار و حافظ نظم و برانگیزنده و بازدارنده قرار داده است- که باطن و حقیقت وجود انسان است و آن را به ملاحظه شؤون و مشاغلی که دارد، گاهی به نفس و گاهی به روح و گاهی به عقل و گاهی به قلب و نام‌های دیگر یاد می‌نمایند- و اعضا و جوارح بدون آنکه در تحت فرماندهی این قوه و کارمند آن باشند مفید نخواهند شد، اجتماع انسانی نیز با مدیر صالح و بالیاقتی که از جانب خدا منصوب و معیّن شده باشد، حکم پیکر واحد را خواهد یافت و مدینه فاضله انسانیت، آن زمان تأسیس می‌شود که تمام افراد اجتماع، مانند اعضای بدن واحد، هر کدام تحت راهنمایی آسمانی و معلّم شدید القوای الهی کار و وظیفه خود را انجام دهند و بدون چنان رهبر عالی مقام، مدینه فاضله تأسیس نخواهد شد، و لذا خدایی که نظام وجود یک فرد را تأمین فرموده و قوه آمر و حاکم در آن قرار داده است، هرگز نظام مجتمع بزرگی را که این افراد عضو آن هستند، مهمل و گرفتار هرج و مرج و اختلال نخواهد گذاشت و حتماً رهبری صالح و جامع که هدایت و حکومتش، نمایش هدایت و حکومت الهی باشد، برای آنها منصوب و معین می‌فرماید.

این مطالب هرچند در جای خود و در شناختن مقام امام، اهمّیت شایان دارد و چنان‌که در بحث ولایت تشریعی خواهیم گفت ولایت شرعی است؛ امّا غیر از مسأله ولایت تکوینی که مورد بحث ما باشد، امام و ولی، قطب و قلب عالم کبیر است؛ امّا ولایت تکوینی مقام دیگری است هر چند لازم و ملزوم یکدیگر باشند.[۴۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۶۲

نوع چهارم: ولایت تکوینی و حادث است بر تصرف در کاینات، به واسطه علومی که شخص، به طور اکتساب یا افاضه و الهام و وحی دارا می‌شود، چنان‌که در مورد آن کسی که علمی از کتاب داشت، در قرآن مجید می‌فرماید:

«قالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنبا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ ...»؛[۴۸]

«آن کس که به علمی از کتاب الهی آگاهی داشت، گفت: من پیش از آنکه چشم به هم زنی، تخت را بدین جا می‌آورم ...».

حال این علم چه علمی بوده است، علم به یک حرف از حروف اسم اعظم بوده- چنان‌که در بعضی از روایات و تفاسیر است- یا علم به چیز دیگر، فعلًا در آن بحث وارد نمی‌شویم، چنان‌که علم کتاب ممکن است علم به کتاب آفرینش و کلمات آن باشد، که صاحب آن روابط مخلوقات و کاینات را با یکدیگر می‌شناسد و روی این شناسایی می‌تواند کارهایی را انجام دهد و این علم است که هم موهوبی است و هم کسبی و تحصیلی که رشته کسبی آن در عصر ما ترقّی و توسعه پیدا کرده و بر اثر اطّلاعاتی است که از خواصّ اشیا به طور بسیار شگفت‌انگیزی روز به روز بیشتر می‌شود.

آنچه ممکن است از چنین ولایتی مورد ردّ و قبول واقع شود، ولایتی است که از علم موهوبی و لدنّی و تأیید من عند اللَّه حاصل شود؛ ولی اجمالًا عقیده به چنین ولایت و تصرفاتی در حقّ اولیا، به شرک و تفویض ارتباطی ندارد؛ چون ولایت بر تغییر نظام نیست؛ بلکه علم به نظام و روابط است با تعلّم از عالم غیب، و وقتی قرآن در مورد بعضی افراد بشر بر آن صراحت داشته باشد، فرض غلوّ هم در آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۶۳

نمی‌شود.

نوع پنجم: ولایت تکوینی در تصرّف در کاینات ممکن است، نه به عنوان نظم و تدبیر؛ بلکه بر حسب مصالح و مقتضیات خاص و عارض و ثانوی و خرق عادت، چنان‌که تحقیق آن در مطلب سوم از مطالب بخش نخست گذشت.

و مخفی نماند این ولایت و قدرت به دو نحو تصور می‌شود؛ یکی به این نحو که: به نفس ولیّ تأثیری إعطا شود که بتواند این تصرفات را بنماید، و دیگر به این نحو که: خداوند متعال اکوان را مطیع و فرمانبر و مسخّر او قرار دهد، مانند حضرت داود- علی

نبینا و آله و علیه السـلام- که در قرآن مجید می‌فرماید: «وَأَلَنّا لَهُ الْحَدِیدَ»[۴۹] و به عبارت دیگر: کاینات چنان شوند که او بتواند در آنها تصرّف نماید.

تـذکّر: چنـان‌که اشاره شـد، بنابر این احتمال که تکوین صـفت ولایت باشـد، این پنـج نوع ولایت تکوینی که مـذکور شـد، همه در مقابل ولایت ازلی ذاتی و غیر تکوینی الهی است، چنان‌که ولایت تشـریعی جعلی یا به عبارت دیگر، ولایت شـرعی، مثل ولایت جدّ و پدر که به تشریع و جعل و اعتبار شارع، به طور تأسیس یا امضا حاصل می‌شود، نیز غیر از این ولایت‌های پنجگانه است.

احتمال دیگر

ممکن است "تکوین "در عبـارت "ولایـت تکوینی، "ماننـد صـفت به حال متعلّق موصوف باشـد و از آن، ولایت بر تصـرّفات عینی خـارجی در امور تکوینی اراده شود، که بنـابراین در مقابل ولایت شـرعی مثل ولایت جـدّ و پـدر و ولایت شـرعی بر نفس و مال، و همچنین ولایت بر تشـریع و جعـل قـانون و اعتبـارات واقع می‌شود و شامـل آنها نمی‌شود؛ ولی به طریق اولی شامل ولایت و قـدرت مطلق و سلطنت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۶۴

کلّی و عـام ازلی الهی بر امور کاینـات و خلق و رزق و غیر اینهـا می‌شود، چنـان‌که شامـل انواع پنـج‌گانه ولایت تکوینی و غیر ازلی عبد، که بنابر احتمال اوّل گفته شد، نیز می‌شود.

و از این بیانات معلوم شـد که ":تکوین؛ "چه صـفت ولایت باشد یا مانند صـفت، به حال متعلّق موصوف تفاوتی نمی‌کند، جز آنکه در صـورت دوم شامـل ولایـت ذاتی ازلی الهی نیز می‌شود؛ ولی در صورت اوّل شامـل ولایـت الهی- که ازلی و غیر حـادث است- نمی‌شود.

و نیز از مجموع این توضیحات معلوم شد که ولایت تکوینی شخص بر نفس خود و آنچه مسخّر هر انسان است- خواه تکوین صفت ولایت باشد، یا صفت به حال متعلق موصوف- محل نزاع و بحث نبوده؛ بلکه مورد اتفاق است، چنان‌که ولایت ازلی الهی بر تکوین اشیا و تصرّف در امور تکوینی و امر خلق و رزق و تدبیر امور و غیر اینها نیز مورد اتّفاق بوده و در آن بحثی نیست.

و نوع دوم از انواع پنـج‌گانه‌ای که در ضـمن بیان احتمال اینکه «تکوین» صـفت ولایت باشـد، به آن اشاره شد، اگرچه ممکن اسـت توهم خلافی در آن شده باشد و بلکه بعضـی از جهّال و غُلات به آن قائل شده باشـند که این قابل توجّه نبوده و آن را نمی‌توان بین علما و اهل تحقیق محلّ اختلاف دانست. و حق در آن همان است که در ضـمن بیان آن و مطلب دوم از مطالب مقدّمه بررسـی شد، که چنان ولایتی برای احدی از خلق جایز نیست.

و در نوع چهـارم نیز بـا صـراحتی که قرآن مجیـد در مورد «مَنْ عِنـدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» دارد، مجال انکار نیست، چنان‌که در مورد آدم- علی نبینا و آله و علیه السلام- نیز فرموده است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۶۵

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمآءَ».[۵۰]

و در مورد بنده‌ای که موسی- علی نبینا و آله و علیه السلام- با او دیدار یافت، فرمود:

«وَعَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً».[۵۱]

درباره یوسف- علی نبینا و آله و علیه السلام- فرمود:

«وَکَذلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَیُعَلِّمُکَ مِن تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ».[۵۲]

البته این در صورتی است که این آیه تتمّه کلام یعقوب خطاب به یوسف باشد و الّا خطاب به حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه و

آله است.

و در شأن رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُن تَعْلَمُ».[۵۳]

و در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتابِ».[۵۴]

بنابر احادیث و تفاسیر، مراد از «کسی که نزد او علم کتاب است» علی علیه السلام می‌باشد.

حاصل اینکه: تعلیمات خاصّ خدا به بندگان شایسته و صالح خود- حتی از طریق خواب- مسلّم است، بنابراین ولایت بر تصرّف در کاینات، با علمی همچون علم «مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» برای انبیا و اولیا، به خصوص رسول خاتم و ائمّه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۶۶

طاهرین علیهم السلام که افضل و اعلم خلق خدا هستند، ثابت و مسلّم است. و اگر کسی هم ولایت تکوینی را به بعضی از معانی صحیح و جایز آن قبول نکند، این معنی را نمی‌تواند انکار کند و بالاخره این شأن و مقام آنها را- که قدرت تصرّف در کاینات به اذن خدا و طبق مصالح ثانوی است- باید قبول کند؛ امّا اینکه منشأ آن چه نحو عنایتی می‌باشد، مطلب دیگر است.

و امّا نوع سوم، اگرچه منافی با توحید و نفی غلوّ و آیاتی مثل «ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» نیست؛ امّا چنان‌که گفتیم، دلیل قاطعی بر آن نیست و به علاوه در مورد بعضی از ملائکه، آیات و روایات دلالت دارند که آنها- باذن اللّه تعالی- قائم به بعضی امورند، مثلًا جبرئیل مأمور و امین وحی خدا است، یا عزرائیل مأمور قبض ارواح است، یا ملائکه‌ای مدبّرات و ملائکه دیگر مقسّمات می‌باشند. این مناصبی که ملائکه دارند، ظاهر این است که اختصاص به او داشته و دیگری آن را ندارد، هرچند ملائکه نیز مأمور باشند که طبق ولایت نوع پنجم، از صاحبان آن ولایت اطاعت کنند؛ امّا اجرا و انفاذ مشیت الهی در اموری که به آنها واگذار شده است، اختصاص به خودشان دارد.

بنابراین، اگرچه به این مناصب ملائکه، تصوّر ولایت نوع سوم ممکن است و می‌توان گفت: ملائکه در تقدیر الهی، جزء اعوان و انصار اولیا و مأموران آنها هستند، چنان‌که حضرت عزرائیل نیز جنود و اعوانی دارد. با این حال، اثبات این گونه ولایت و وساطت و دخالت در تمام سازمان کاینات برای ایشان و غیر ایشان در نهایت اشکال است و اگر دلیل قاطعی بر آن اقامه نشود، قول به غیر علم است.

و امّا نوع پنجم، ولایتی است که برای رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت و محقّق است و تصرفات ایشان و وقایع مسلّمی که تاریخ و احادیث متواتر آنها را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۶۷

حفظ کرده است، قابل انکار و تردید نیست؛ بلکه از گروه بسیاری بزرگان اهل بیت علیهم السلام و دست پروردگان و خواص اصحاب ائمه علیهم السلام و علما و زهّاد نیز تصرّفات و خوارق صادر شده است و هر شبهه‌ای را که شبهه کنندگان عرضه بدارند، با وجود این وقایع و امور خارجی و عینی و حسّی پذیرفته نمی‌شود، با اینکه این ولایت قابل ابداء شبهه‌ای نیست؛ زیرا نه شرك و تفویض و غلوّ است، و نه منافی با توحید می‌باشد.

تفسیری از ولایت تکوینی

در خاتمه این فصل، لازم به تذکّر است که یکی از بزرگان معاصر- طاب ثراه- در جواب سؤال از معنی ولایت کلّی و ولایت تکوینی، فرموده است:

یک قسم از ولایت تکوینی عبارت است از فی الجمله مجرای فیض بودن نسبت به کاینات که عموم انبیا و اوصیا داشته‌اند. و قسم دیگر آن، عبارت است از:

ولایت کلّی تکوینی که مجرای فیض بودن نسبت به جمیع عالم امکان است که در حقّ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار ثابت شده و دلیل آن عبارت است از گفته خود صاحبان ولایت ...

با توجّه به آنچه در مطلب ششم از مطالب بخش اوّل بیان شد، عرض می کنیم:

به نظر ما این فرمایش برای شرح ولایت تکوینی کافی نبوده و سؤال کننده را بیشتر متحیّر می‌سازد؛ زیرا:

اوّلًا: ولایت تکوینی را به مجرای فیض تفسیر کردن، تفسیری است که عرف و لغت آن را نمی‌پذیرند.

ثانیاً: مجرای فیض بودن، ولایت نبوده؛ بلکه حرف دیگری است، چنان‌که پیغمبران همه مجرای فیض هدایت الهی بوده‌اند؛ ولی از این شأن آنها کسی تعبیر به

ولایت نمی کند. بله، ممکن است ولایت تکوینی را اثر و لازم مجرای فیض بودن گرفت؛ امّا عین آن شمرده نمی‌شود.

ثالثاً: اگر این مجرای فیض و وسایط مرور فیض بودن، از قماش سخنان فلاسفه باشد که منبع آن سلسله ربط حادث به قدیم و قاعده:

«الْواحِدُ لا یَصْدِرُ مِنْهُ إِلَّا الْواحِدُ»؛

«از یکی جز یکی صادر نمی‌شود».

و تصویر عقول عشره است که فلاسفه اسلام خواسته‌اند جمع بین آرای فلاسفه و مضامین بعضی از احادیث بنمایند، در این صورت باید گفت: اعتقاد به اصل چگونگی صدور حادث از قدیم، در مقام معرفت خدا و صفات و افعال او واجب نیست، تا چه رسد به اینکه در مقام شناخت شؤون ولایت لازم باشد. به علاوه چنان‌که کراراً تذکّر دادیم، ظواهر آیات قرآن و احادیث متواتر دلالت دارند بر خلق و ایجاد بدون واسطه و اینکه خلق و ایجاد، فعل بلاواسطه خداوند متعال بوده و صادر از او است.

و آیاتی چون:

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ»؛[۵۵]

«همانا فرمان خدا هرگاه بر خلقت چیزی تعلق گیرد همین که بگوید:

موجود باش. موجود می‌شود».

دلالت بر این معنی دارد که اگر خدا چیزی را اراده کند، با امر "کُن "و باش ایجاد کرده و به وجود می‌آورد، نه اینکه اوّل عقل را بیافریند و بعد به آن نحوی که فلاسفه در نزول فیض وجود می گویند، مراتب سافل به تأثیر علل یکی پس از دیگری در

معلولات ایجاد شود تا برسد به عالم ماده و طبیعت یک شیء مادی مثلًا موجود گردد. علاوه بر این، لازمه این سخن، قول به تعدّد فواعل و علل است.

البته نمی‌خواهیم انکار کنیم اگر برهان قاطع عقلی اقامه شود، قرینه بر مجاز بودن برخی از ظواهر، یا تقیید اطلاق آنها نمی‌شود؛ بلکه غرض این است که این سخن "مجرای فیض بودن "را از هر جهت بشناسیم و منبع آن را از نظر یک حکیم و فیلسوف نشان بدهیم و در اینجا به مفاسد این آرا برحسب نظر مخالفان آن از متکلّمان و محدّثان کاری نداریم.

رابعاً: اینکه اخبار متواتر دلالت داشته باشند که آن بزرگواران مجرای فیض، وسایط آن می‌باشند، ثابت نیست و اگر بازگشت این سخن به این باشد که بالایجاب خداوند متعال از این مجاری افاضه فیض وجود می‌نماید، یا هر یک از مجاری- خواه آنها را عقول بگویند یا ائمه اطهار- بالایجاب یا بالاختیار، علل و فواعل هستند، صحیح نیست و باطل است.

بله، اخبار کثیری دلالت دارند بر اینکه ایشان علّت غایی خلقت هستند و فیض وجود و برکات برای آنها و به طفیل وجودشان به تمام ممکنات رسیده و می‌رسدو و اخبار به این معنی از حدّ تواتر گذشته و از مسلّمیات مذهب است، چنان‌که اخباری نیز دلالت دارند که خدای تعالی از نور آنها عالم را آفرید. اگر مقصود از مجاری فیض این‌گونه معانی باشد که علّت و فاعل و خالق خدا باشد، اشکالی در آن به نظر نمی‌رسد امّا باز هم ولایت تکوینی، غیر از این معنی است.

توضیحی پیرامون مجاری فیض

مرحوم علّامه محقّق شیخ محمّد حسین اصفهانی قدس سره در تعلیقات خود بر مکاسب شیخ انصاری- رضوان اللّه علیه- در صفحه ۲۱۲ می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۷۰

«فَالْوِلایَةُ حَقِیقَتُها؛ کَوْنُ زِمامِ الشَّیْءِ بِیَدِ شَخْصٍ مِنْ وَلِیِّ الْأَمْرِ وَیَلِیهِ، وَالنَّبِیُّ وَالْأَئِمَّةُ لَهُمُ الْوِلایَةُ الْمَعْنَوِیَّةُ وَالسَّلْطَنَةُ الْباطِنِیَّةُ عَلی جَمِیعِ الْأُمُورِ التَّکْوِینِیَّةِ کَذلِکَ مَجاری الْفُیُوضاتِ التَّشْرِیعِیَّةِ، فَهُمْ وَسائِطُ التَّکْوِینِ وَالتَّشْرِیعِ، وَفِی نُعُوتِ سَیِّدِ الْأَنْبِیآءِ صلی الله علیه و آله الْمُفَوَّضُ إِلَیْهِ دِینُ اللَّهِ، إِلّا أَنَّ هذِهِ الْوِلایَةَ غَیْرُ الْوِلایَةِ الظّاهِرِیَّةِ الَّتِی هِیَ مِنَ الْمَناصِبِ الْمَجْعُولَةِ دُونَ الْأُولَی الَّتِی هِیَ لازِمُ ذَواتِهِمِ النُّورِیَّةِ نَظِیرِ وِلایَتِهِ تَعالی فَإِنَّها مِنْ شُؤُونِ ذاتِهِ تَعالی لا مِنَ الْمَناصِبِ الْمَجْعُولَةِ بِنَفْسِهِ لِنَفْسِهِ. وَالْکَلامُ فِی الثّانِیَةِ، وَلا مُلازِمَةَ بَیْنَهُما؛ إِذْ لَیْسَتِ الثّانِیَةُ مِنْ مَراتِبِ الْاولی حَتّی یَکُونَ مِنْ بابِ وِجْدانِهِمْ لِلْمَرْتَبَةِ الْقَوِیَّةِ یَحْکُمُ بِوِجْدانِهِمْ لِلْمَرْتَبَةِ الضَّعِیفَةِ؛ بَلِ الْأُولی حَقِیقِیَّةٌ وَالثّانِیَةُ اعْتِبارِیَّةٌ، فَهُما مُتَبایِنانِ لا مُنْدَرِجانِ تَحْتَ حَقِیقَةٍ واحِدَةٍ حَتّی یَجْرِیَ فِیهِ التَّشْکِیکُ بِالشِّدَّةِ وَالضَّعْفِ، فَلابُدَّ مِنْ إِقامَةِ الدَّلِیلِ عَلی جَعْلِ هذَا الْاعْتِبارِ لَهُمْ».

این شخص عالی‌قدر، بعد از اینکه می‌فرماید: حقیقت ولایت این است که زمام چیزی به دست کسی باشد (زمامداری امر یا امور)، می‌فرماید: رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام ولایت معنوی و سلطه باطنی بر جمیع امور تکوینی و تشریعی دارند، چنان‌که ایشان مجاری فیوضات تکوینند، مجاری فیوضات تشریع نیز بوده و وسایط تکوین و تشریع می‌باشند، و در توصیف حضرت سیّد الانبیا صلی الله علیه و آله وارد است:

«الْمُفَوَّضُ إِلَیْهِ دِینُ اللَّهِ»؛

«کسی که دین خدا به او تفویض و واگذار شده است».

ولی این ولایت غیر از ولایت ظاهری است که از مناصب مجعوله است؛ زیرا ولایت تکوینی و تشریعی، لازم ذات نوری ایشان است، مانند ولایت الهی که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۷۱

شؤون ذات باری تعالی است، نه از مناصب مجعوله بنفسه لنفسه، و ملازمه‌ای هم بین این دو ولایت نبوده و دوّمی از مراتب اوّلی نمی‌باشد تا گفته شود: وقتی مرتبه قوی را دارا باشند، مرتبه ضعیف را نیز دارا می‌باشند؛ بلکه دومی اعتباری است، پس این دو ولایت متباین هستند و تحت یک حقیقت واحد قرار ندارند تا تشکیک به شدت و ضعف در آنها گفته شود.

حقیر عرض می‌کنم: اگرچه موارد سخن در بیان این محقّق بزرگ، از بیانات گذشته و آنچه پیرامون کلام شاگرد بزرگوارش نوشتیم. معلوم می‌شود، امّا برای روشن‌تر شدن مطلب، این موارد را- هرچند موجب تکرار گردد- بعون اللّه تعالی توضیح می‌دهیم:

۱- اینکه فرموده‌اند: حقیقت ولایت، زمامداری است! سخن تمامی است، چنان‌که تقسیم آن به ولایت تکوینی و تشریعی و حقیقی و اعتباری نیز صحیح است؛ امّا این فرمایش مجمل و نارسا است؛ چون حدود ولایت و سلطنت بر جمیع امور تکوین، و نحوه آن را شرح نمی‌دهد، و اگر به طور مستقل و مطلق زمامداری امور تکوین را کسی با غیر خدا بگوید، خصوصاً اگر هم لازم ذات آن غیر

بداند، سر از تفویض در می‌آورد که بطلان آن- در مطلب دوم از مطالب بخش اوّل این کتاب- ثابت شد، و به نحو مذکور در مطلب چهارم نیز ثابت نیست.

بله، اگر به نحو قدرت بر تصرف و زمامداری و سلطنت بر امور تکوینی باشد، که طبق مصالح ثانوی و عارضی و خرق عادت، تصرفاتی بنمایند، آن مطلب دیگری است که در مطلب سوم و پنجم و هفتم از مطالب بخش اوّل شرح داده شد.

بالاخره این سلطنت معنوی و ولایت باطنی بر جمیع امور، باید حدود و چگونگی‌اش معلوم شود.

۲- اگر بفرمایند: از اینکه گفتیم مجاری فیوضات، تکوین و تشریع می‌باشند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۷۲

حدود و چگونگی این ولایت معلوم می گردد، عرض می‌شود: اگر مقصود از مجاری فیوضات تکوینیه بودن،- چنان‌که کراراً در این رساله گفته شد- همان مطالبی است که حکما و فلاسفه به زعم خود، در تصحیح صدور کثیر از واحد و ربط حادث به قدیم و با توجّه به قاعده «الْواحِدُ لا يَصْدُرُ مِنْهِ إِلَّا الْواحِدُ» و قاعده امکان اشرف و سنخیت بین علّت و معلول و مانند آن می گویند، لذا به عقول عشره (و به قول خودشان قواهر اعلون) و صادر اوّل و ثانی و ثالث و علل و فواعل قائل هستند که بگویند فیض وجود در قوس نزولی خود با وسایط و سیر سلسله مراتب نزولی از مراتب اعلی به مراتب اسفل نزول می‌نماید و به تمام ممکنات می‌رسد، اگر این را نسبت به وسایط بالایجاب بگویند، زمامداری و ولایت نیست و اگر بالاختیار باشد، نسبت به ساحت قدس ربوبی، مستلزم تحدید قدرت مطلقه است، و با آیات بسیار مثل «إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» منافات دارد و در نهایت سر از تفویض درمی‌آورد، و مسلّم است همان طور که ابداع و خلق شیء از لا شیء و ایجاد معدوم جایز است، ایجاد بدون واسطه و وسایط نیز جایز است و به علاوه، اگر نزول فیض و مجرای فیض بودن از جانب وسایط، بالاختیار و از جانب خدا بالایجاب باشد، لازم می‌آید که وسایط اکمل باشند.

در اینجا ممکن است گفته شود: صدور فیض از خدا و فیض‌رسانی وسایط- که مجرای فیض الهی هستند- بالایجاب نیست، چنان‌که مثلًا عدم امکان اکل از راه چشم، موجب اختیاری نبودن خوردن از راه دهان نیست، همچنین استحاله نزول فیض بدون واسطه، موجب ایجاب صدور فیض از خدا و فیض رسانی مجاری و وسایط نیست و ولایت حقیقی ذاتی ازلی و غیر تکوینی الهی بر هرچه امکان آن معقول باشد، احاطه دارد و مجاری فیض نیز این ولایت را به تقدیر خدا دارند، و به اراده و اختیار فیض‌رسانی می‌نمایند که از این ولایت، می‌توان به ولایت فیض

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۷۳

رسانی تعبیر کرد؛ زیرا به فرمایش محقق مذکور- که این ولایت را لازم ذات نوری آنها گرفته است- لازم ذات نوری آنها فیض رسانی است- چنان‌که لازم ذات الهی فیّاضیت است- و یا اینکه به تقدیر و امر خدا فیض رسانی می‌کنند و در هر دو صورت به ایجاب ارتباط پیدا نمی‌کند.

فقط اشکال تفویض باقی می‌ماند که آن نیز به این نحو مرتفع می‌شود که واسطه بودن با تفویض و استقلال داشتن منافات دارد؛ چون در واسطه همیشه صاحب واسطه دیده می‌شود، و واسطه فیض بودن که دائماً فیّاضیت حقّ در کار باشد و آنی و لحظه‌ای مقطوع نشود- که اگر مقطوع شود، فیض‌رسان و فیض گیرنده، همه نابود می گردند- عین مفاد «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» است.

ولی ناگفته نماند: با این بیان که گفته شد، وسایط بدان‌سان که فلاسفه گفته‌اند، جزء فواعل و علل به شمار نمی‌روند. و این همان فیض خدا است که علّت است و فاعل، هرچند از این وسایط و مجاری به معلولات می‌رسد.

و خلاصه کلام اینکه: اگر مجاری فیض بودن آن بزرگواران به نحوی تقریر شود که هیچ گونه اشکالی پیش نیاید و خلاف ظواهر قاطع ادلّه سمعی نباشد، و رایحه شرک و غلوّ و تفویض و اثبات نقص از آن استشمام نگردد و از اذهان متشرّعه و کسانی که غور و بررسی کامل در آیات کریمه و احادیث شریفه دارند، بعید نباشد، قابل قبول است.

و اگر بنا باشد که قول به عقول و علل و فواعل طولی و اینکه صادر اوّل عقل اوّل است، پذیرفته شود، تفسیر و تأویل و تطبیق آن با انوار قدسیه معصومین علیهم السلام با بیانی مانند بیان اخیر، یا بیاناتی که تمام‌تر و کامل‌تر باشد، لازم است؛ زیرا برحسب روایات و احادیث شریفه، خدا خلقی اعظم و اشرف و اکمل از این ذوات مقدّسه نیافریده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۷۴

و شاید بی‌اشکال‌ترین تقریر در مورد مجاری فیض این باشد که گفته شود:

سنّت الهی بر این قرار گرفته است که فیض خود را از این مجاری که مکلف به فیض‌رسانی هستند، به فیض گیرندگان برساند. با این حال، اثبات این معنی و اینکه خدا بدون وسایط، به کسی فیض بخشی نمی‌کند و جمیع امور تکوینی از این مجاری انجام می‌شود، محتاج به ادلّه قوی صریح نقلی است که چه بسا خلاف آن از ادلّه‌ای استظهار شود.

بنابراین با پیشنهاد بررسی بیشتر، فعلًا این موضوع را در اینجا به این نحو تمام می‌کنیم که هرچه تأمّل می‌شود، اگر واسطه در فیض به او برسد و او در فیض رسانی اختیار داشته باشد، هرچند فیض دهنده هم در کار باشد- که اگر او فیض ندهد، فیض‌رسانی نخواهد بود- شبهه تفویض در جای خود باقی است، و وجوهی که برای تصحیح مجاری فیض گفته شود، در رفع آن کافی نیست. با این حال، ممکن است کسی بگوید، در صورتی شبهه تفویض باقی است که فیض‌رسان، چه فیض را برساند یا نرساند، از طریق دیگر امکان افاضه فیض نباشد، امّا اگر امکان افاضه از طریق دیگر در فرض فیض نرساندن این واسطه محقّق باشد، تفویض نیست و امر به دست قدرت خدا است.

۳- اگر مقصود از مجاری فیض این باشد که ایشان در باطن وسایل و اسباب و وسایط تربیت و رسیدن فیض الهی به ممکنات می‌باشند که همه از آنان کسب استعداد و صلاحیت می‌نمایند، چنان‌که در ظاهر بسیاری مخلوقات از آفتاب استفاده می‌نمایند و در ادامه بقا و رشد و نموّ از آن مدد می‌گیرند و اسباب و مسبّبات همه به اذن خدا در فعل و انفعال و تأثیر و تأثرند، وجود صاحب ولایت و ولی نیز در باطن مؤثر است و نسبت او به این عالم امکان، نسبت قطب است به سنگ آسیا، که آسیای عالم امکان به دور او در گردش است، مطلب صحیحی است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۷۵

و شائبه شرك و تفویض و غلوّ در آن نیست و اخباری مثل اخبار "امان "آن را تأیید می‌نماید؛ ولی از آن به ولایت تعبیر کردن، که به قول محقّق مذکور زمامداری است، صحیح نمی‌باشد.

به هر حال این معنی صحیح است و وجود پیغمبر و ولی و امام در بقای عالم و نظام آن، همان اثری را دارد که منظومه شمسی و جاذبه آن، در بقای نظام منظومه، و جاذبه زمین، در حیات و بقای موجودات ارضی و قلب در حیات و بقای انسان دارد، هرچند ما حقیقت و نحوه ارتباط این نظام را به وجود "ولی "درك نکنیم.

۴- این سخن که: «ولایت، لازم ذوات نوری آنها است»، نظیر رأی حکما در مورد خوارق صادره از انبیا است که در بخش اوّل بیان کردیم، و مثل این است که گفته شود: خدا میوه را شیرین می‌آفریند یا آب را شیرین خلق می‌کند. یا اینکه گفته شود: خدا میوه شیرین و آب شیرین را می‌آفریند و این در مانند جمادات و مخلوقاتی که مرید و مختار نیستند، هر نوع تعبیر شود و واقع امر به هر نحوی باشد، تفاوت می‌کند؛ زیرا از خود و برای خود، مالك چیزی و خیر و شرّی نیستند؛ امّا در مورد موجودی چون انسان، اگرچه اصل وجود و هستی‌اش از خدا و آفرینش خدا است، اثبات این است که: بالذات از خود و برای خود، مالك نفع و ضرر است.

و بالاخره این با آیاتی مانند:

«عَبْداً مَمْلُوكاً لَایَقْدِرُ عَلَی شَیْ‌ءٍ»؛[۵۶]

«بنده مملوکی که قادر بر هیچ نیست».

«وَهُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلاهُ»؛[۵۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۷۶

«و او سربار مولایش باشد».

«وَلا یَمْلِکُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلا نَفْعاً وَلا یَمْلِکُونَ مَوْتاً وَلا حَیاةً وَلا نُشُوراً»؛[۵۸]

« (و حال آنکه آن بتان) نه هیچ بر نفع و ضرر آنها قادرند و نه امر موت و حیات و بعثت آنها به دست ایشان است».

خالی از منافات نیست و هرچند با بیاناتی بخواهند رفع تنافی نمایند که با بشر بودن آنها سازگار باشد، به اینکه لازم ذات افراد خاصی از بشر بگیرند که فرد مافوق باشند، نه مافوق انسان. بالاخره این ذوات، هرچند ممکن می‌باشند، بالذات دارای قدرت و اختیار شمرده می‌شوند و در این جهت، نظیر خدا محسوب می‌شوند و با فقر و احتیاج تام و تمام ممکن منافات دارد.

بنابراین اگر بگوییم: خدا به انسان قدرت تصرّف در کاینات می‌دهد، یا ولایت به او عطا می کند، یا او را قادر بر تصرف در کاینات می‌آفریند و یا ممکنات را فرمانبر او قرار می‌دهد، اولی و اقرب به معارف توحیدی و ابعد از شائبه شرک است، تا اینکه گفته شود: خدا انسان را متصرّف در کاینات می‌آفریند.

۵- غرض شما از ولایت بر جمیع امور تشریعیه چیست؟ اگر مقصود ولایت کلیّه شرعی بر تمام امور و سرپرستی و زعامت و امارت و زمامداری است که آن جعلی و اعتباری است. و اگر مقصود ولایت ذاتی حقیقی بر جمیع امور و احکام و تشریعیات و جعل قوانین و نظامات باشد که آن بر احدی غیر از خدا نیست، فقط چنان‌که در معنای ولایت تشریعی- ان شاء اللَّه- خواهیم گفت، بعضی موارد برحسب برخی روایات و طبق دومین احتمالی که علامه مجلسی قدس سره در معنی این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۷۷

روایات بیان فرموده است، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفویض شده است؛ امّا ولایت ائمه اطهار علیهم السلام بر جعل احکام و تشریع قوانین، به طریق اولی ثابت نیست و حتی در همان مواردی هم که بر حسب روایات، برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است، برای ایشان ثابت نمی‌باشد.

۶- و امّا این فرمایش که ولایت دوّمی جعلی و اعتباری است و از مراتب ولایت اوّلی- که به فرموده ایشان حقیقی و ذاتی است- نمی‌باشد، مطلبی است تمام؛ چه آنکه این ولایت، ذاتی و از لوازم ذات نوری ایشان باشد، و چه آنکه تکوینی و متعلق جعل تألیفی باشد.

ولی اینکه می‌فرمایند: «نمی‌توان ولایت ذاتی را دلیل بر ولایت جعلی قرار داد و از باب وجدان مرتبه قوی، حکم به وجدان مرتبه ضعیف نمود؛ چون این دو ولایت متباین هستند» اصل استدلال برای اثبات ولایت اعتباری را به ولایت حقیقی رد نمی کند؛ زیرا صحیح است که از باب وجدان مرقوم حکم جایز نیست؛ امّا می‌توان گفت: ولایت حقیقی کاشف از ولایت جعلی و اعتباری است؛ یعنی اگر بنده‌ای این چنین ولایتی را بر جمیع کاینات داشت، از آن کشف می‌شود که ولایت اعتباری نیز برای او جعل شده است و از هر کسی که این ولایت را ندارد، اولی و احقّ به آن است.

۷- مقصود از تفویض، در «الْمُفَوَّضُ إِلَیْهِ دِینُ اللَّهِ»، یا همان ولایت تشریعی است که بر حسب اخبار در بعضی موارد و برخی جهات تشریع- چنان‌که در بحث ولایت تشریعی بیان می‌شود- به پیغمبر صلی الله علیه و آله واگذار شده است که در این صورت شأنی از شؤون خاص نبوّت است. و یا به این معنی است که: حفظ دین و نگاه‌داری و قیام به امور و جهات و مصالح و مدافعه از حریم آن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده است. بنابراین شأنی است که برای ائمه علیهم السلام نیز ثابت بوده و امام، قیّم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۷۸

و سرپرست و قائم به آنچه موجب بقای دین است، می‌باشد.

نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی

اگرچه از بیانات گذشته، نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی معلوم شد؛ امّا جهت مزید بصیرت و توضیح بیشتر عرض می‌شود: ولایت و استقلال و اختیار رتق و فتق و تدبیر کاینات و امر خلق و رزق و میراندن و زنده کردن و امساك و حفظ کرات و آسمان و زمین، و اداره شؤون وجودی عالم امکان و سازمان ممکنات، مخصوص ذات بی‌زوال یگانه خداوند سبحان بوده و شریك و نظیری برای او نیست، و ادّعای شرکت و اعتقاد به شرکت کسی با خدا، در هر یك از این امور کفر و شرك است. و فقط خدا است که بر کاینات سلطنت و حکمرانی و فرمانروایی دارد و غیر از او کسی حاکم مطلق و سلطان نبوده و ملکوت هرچیز به دست او است؛ ملائکه و انبیا و اوصیا همه تحت سیطره قدرت و ولایت او قرار دارند.

«وَلا یَمْلِکُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلا نَفْعاً وَلا یَمْلِکُونَ مَوْتاً وَلا حَیاةً وَلا نُشُوراً»؛[۵۹]

«و حال آنکه (آن بتان) نه بر هیچ نفع و ضرر آنها قادرند و نه امر موت و حیات و بعثت آنها در دست آنان است».

و مملوك و مخلوق و مطیع و منقاد و تسلیم اوامر او هستند؛

«وَلِلَّهِ یَسْجُدُ مَن فِی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَکَرْهاً وَظِلالُهُمْ بِالْغُدُوّ وَالْآصالِ»؛[۶۰]

«هرکه در آسمان‌ها و زمین است با رغبت و اشتیاق و با صبر و الزام، شب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۷۹

و روز به طاعت خداوند مشغول است».

حتی قول به اینکه خلق و رزق و تربیت و اماته و احیا و جمیع این‌گونه امور به معصومین علیهم السلام تفویض شده و در آن ولایت دارند، به این معنی که خدا این کارها را مقارن اراده آنها انجام می‌دهد، باطل است و چنان‌که علّامه مجلسی- علیه الرحمهٔ- در بحار و مرآة العقول تصریح فرموده است، اگرچه عقلًا مانعی ندارد، اخبار بسیار مانع از آن است؛ بلکه می‌توان گفت: عقلًا هم جایز نیست؛ زیرا اگر این خدای تعالی افعال را غیر مقارن به اراده آنها انجام می‌دهد، پس در تمام موارد به آنها تفویض نشده است، و اگر فقط مقارن آنها انجام می‌دهد، این خلاف شأن ربوبیت و الوهیت و متبوعیت مطلق و اسماء الحسنی و صفات کمال الهی است، و قول به انعزال خدا از تصرف در امور، خلاف «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» می‌باشد.

امّا با حفظ این جهات- چنان‌که در مطلب سوم، پنجم و هفتم از مطالب بخش اوّل، و در ضمن بیان نوع پنجم از انواع ولایت تکوینی به وضوح رسید- عقلًا و شرعاً امکان دارد که خداوند متعال به خاصّ از بندگانش (از فرشته و انسان)، به جهت اظهار رفعت و علوّ شأن یا تأیید آنها و اتمام حجت بر دیگران، یا مصالح دیگر ولایت و قدرت در تصرّف در کاینات یا مأموریت‌های خاصی- مثل تدبیر امور- عطا کند تا در مواردی که فقط مأمورند، مأموریت خود را انجام دهند و در موارد دیگر، برحسب مصالح و جهات ثانوی که در داخل نظام کاینات پیش می‌آید، طبق آن مصلحت تصرفاتی بنمایند، یا اینکه کاینات را مطیع و فرمان‌بر آنها سازد تا بر حسب اقتضا و مصلحت، هر تصرّفی را که مصلحت دیدند، بنمایند.

این اقدار و اعطای اختیار از جانب خدا، با نفوذ و جریان اراده و مشیت او منافی نیست و کناره‌گیری از تمشیت امور و اداره عالم امکان نمی‌باشد، چنان‌که منافی با بطلان تفویض- حتی به معنایی که علّامه مجلسی رحمه الله آن را معقول شمرده-

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۸۰

نمی‌باشد؛ زیرا خلق، آفرینش، اصلاح، انتظام، اداره کاینات، تدبیر امور خلق و رزق و اعمار، تقدیر آجال و موت و حیات و امور دیگر از این قبیل امور است و اعطای قدرت و ولایت به بنده‌ای در تصرّف در کاینات، در مواردی که مصالح ثانوی و لطف و مقتضیات خاصّه باشد- مثل اظهار معجزه و اتمام حجت و قوّت و نفوذ کلام و تبلیغ نبی و وصی و اطمینان قلوب مؤمنین امری دیگر

است و تفویض نمی‌باشد؛ بلکه این اذن و اعطای اختیار و فرمان‌بر ساختن کاینات و اقدار عبد، از رشته‌های همان تدبیر کلّی الهی و تنظیم امور و قیام به امر مُلک و ملکوت است که بر حسب حکمت و قاعده لطف لازم می‌باشد، و احادیث و روایات کثیره متواتری از طرق خاصّه و عامّه دلالت دارند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام این ولایت و اذن و قدرت را دارا و تصرفات آنها در کاینات به صورت اعجاز و خوارق، در موارد بسیار از حقایق مسلّم تاریخ است و انکار آن، که امر واقع شده است و نزد ارباب اطّلاع از تاریخ و کتب معتبر حدیث تردیدناپذیر است- خردمندانه نیست، چنان‌که اعتراض به اعطای این ولایت از جانب خدا، گستاخی بزرگ و خلاف تسلیم و حاکی از جهل و بی‌معرفتی می‌باشد، که خداوند در این زمینه می‌فرماید:

«وَقالُوا لَوْلا نُزِّلَ هذا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ* أَهُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِیّاً وَرَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ»؛[۶۱]

«باز گفتند چرا این قرآن بر آن دو نفر بزرگ قریه مکّه و طایف (ولید و حبیب یا عروة بن مسعود) نازل نشد؟ آیا آنها باید فضل و رحمت خدای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۸۱

تو را تقسیم کنند؟ (هرگز) در صورتی که ما خود معاش و روزی آنها را در دنیا تقسیم کرده‌ایم و بعضی را بر بعضی ترجیح و برتری داده‌ایم تا بعضی از مردم بعضی دیگر را مسخّر بر خدمت کنند؛ ولی رحمت خدا از آنچه جمع می‌کنند، بهتر است».

با همین توضیحی که داده شد، رفع هر شبهه می‌شود. علاوه بر اینکه در مورد ملائکه نیز این تصرفات بر حسب آیات و روایات- چنان‌که کراراً گفته شد- ثابت است و همان نحو که ولایت آنها- در اموری که به آنها مأموریت داده شده و مناصب و مقاماتی که دارند- منافی با توحید و موجب اشکالی نیست، در ولایت پیغمبر و امام به نحوی که تحقیق شد، اشکالی پیش نمی‌آید و این‌گونه اعطای اختیارات و ولایت‌ها از جانب خدا داخل در اداره امور کاینات و قیام به شؤون عوالم ممکنات است که قائم به آن فقط خدای واحد احد است و در مقابل، شرک و تفویض نافی آنها است و راجع به مجاری فیض هم چون مکرّر توضیح دادیم، نظر صحیح و تحقیق در آن، همان است که در بررسی کلام محقق اصفهانی قدس سره بیان کردیم.[۶۲]

بیان دیگر

شکی نیست که حضرت احدیت- عزّ اسمه- در اوصاف جلالیه و جمالیه متوحّد و متفرّد و یگانه و بی‌همتا است، و شریک و عدیل و نظیر ندارد. و هیچ کس و هیچ چیز در عرض او و بدون اعطا و افاضه او، واجد صفت کمالی نیست و او به تنهایی قیّوم آسمان و زمین و عوالم ملک و ملکوت و مدبّر شؤون و معطی و خالق و رازق و مالک و صاحب اختیار آنها است؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۸۲

«لا شریک له ولا معین له ولا نصیر له ولا وزیر له ولا شبیه له من خلقه لیس کمثله شیء»؛

«برای خداوند شریک و یار و یاور و وزیر و شبیهی از مخلوقاتش نیست و هیچ چیزی مثل او نمی‌باشد».

«وَما مِن دآبَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُها وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَمُسْتَوْدَعَها»؛[۶۳]

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آنکه روزی‌اش بر خدا است و خدا قرارگاه و آرامش‌گاه او را می‌داند».

و شؤون الوهیت و ربوبیت خود را به احدی واگذار نفرموده و کسی را وکیل و کفیل امور خلایق قرار نداده است:

«قُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ» «هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ» «هُوَ الرَّحْمانُ الرَّحِیمُ» «هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ» «هُوَ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ» «هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» «هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»

این مسایل توحیدی همه بر حسب عقل و قرآن مجید و احادیث مسلّم است، و شک و تردیدی در آنها نیست.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۸۳

مسأله دیگری که در اینجا از آن بحث می‌شود، این است که در طول این صفات و به اقتضای این صفات و به اعطا و بخشش و تقدیر خداوند متعال، اتّصاف ممکنات به نحو واقعی یا اعتباری به این صفات جایز است، هرچند در ممکنات، وصف مانند موصوف، ممکن و حادث و محدود و متناهی، و معرض زوال و تغیّر و سایر عوارض امکان است.

شکی نیست که ممکنات به بعضی از این صفات اتّصاف دارند، چنان‌که شکی نیست که این اتصاف آنها، خود دلیل بر وجود ذاتی است که این اوصاف را به طور کامل و تمام و نامحدود و بالذات و از خود دارا است. البته بعضی از صفات و اوصاف، اختصاص به ذات الوهیت دارد و اتصاف غیر او به آن محال است، مانند احدیت و واحدیت حقیقیه که غیر از خدا کسی این دو صفت را ندارد؛ امّا بعضی صفات را ممکنات نیز واجدند که اتصاف آنها به این صفات ضروری و غیر قابل انکار است.

مثلًا از صفات حقیقیه الهیه، صفت "علم "است که ایزد تعالی و تقدّس به آن متفرّد و یگانه است و شریک و نظیر ندارد؛ امّا اتصاف ممکن به این صفت، به تقدیر و تعلیم خدا، بلاواسطه یا باواسطه، به طور موهبی یا کسبی و افاضه علم به او یا اقدار او به تعلّم در حدود استعداد و گنجایش و ظرفیت او جایز است و ظهور و تجلّی قدرت و علم الهی است.

یا مثلًا یکی از اسمای الهی، اسم شریف "السلطان "و "الحاکم "است که حقّ تعالی در صفت سلطنت و حکومت، متفرّد و متوحّد است و کسی در عرض او و از پیش خود، سلطنت و حکومتی بر هیچ چیز ندارد و کسی را در عرض او و بدون جعل یا اعطای او سلطان و حاکم دانستن، شرک و منافی با توحید است؛ امّا سلطنت و حکومت تکوینیه یا جعلیه و اعتباریه به ایجاد یا جعل خدا برای فرد یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۸۴

افرادی منافی توحید نیست؛ بلکه شعبه‌ای از شُعب حکومت و سلطنت واقعیه حقیقیه الهیه است، لذا تکویناً انسان حاکم بر خود و مسلّط بر خود است، چنان‌که بر آنچه خداوند مسخّر او قرار داده است، نیز به ایجاد و تکوین او حاکم است و سلطنت دارد.

همچنین "قدرت "از صفات ازلیه حقیقیه الهی است و خدا را در آن شریک و نظیری نیست و هیچ کس و هیچ چیز، در عرض خداوند قادر متعال و از پیش خود، قادر و توانا نیست؛ ولی در طول این قدرت و در اثر ظهور آن و به تدبیر و تقدیر الهی، قدرت یافتن غیر و مطیع ساختن اکوان نسبت به غیر، منازعه با خدا در صفات کمالیه او نمی‌باشد؛ بلکه اثبات کمال برای ذات بی‌زوال او است.

چنان‌که می‌دانیم، یکی از اسمای حُسنی و صفات علیای الهی "ولیّ "و "مولی است؛ به معنی صاحب اختیار و زمامدار مطلق و متصرّف مطلق و قائم به امور و شؤون ممکنات و این گونه معانی مشابه در این صفت نیز، خداوند قادر سبحان متفرّد و یگانه و یکتا است و همتا و شریک و نظیر ندارد و کسی قائم مقام او نمی‌شود و این صفت را هم از صفات ذات باید دانست و هم از صفات فعل؛ زیرا به اعتبار اینکه خدا قدرت دارد و صاحب اختیار است و امر خلق و رزق و انتظام امور کاینات و تدبیر و تقدیر امور و شؤون آنها با او است، از صفات ذات و از شؤون صفت قدرت و بازگشت به صفت علم و قدرت می کند و از جهت قیام ذات الوهیت به تدبیر امور و تصرّف در شؤون کاینات و خلق و رزق و اماته و احیا و اعطا از صفات فعل است.

پس به هر دو جهت، خدا ذاتاً و فعلًا ولیّ و مولی است و هیچ کس و هیچ ممکنی با خدا در این صفت شریک نیست؛ امّا اعطای ولایت تکویناً و احداثاً یا جعلًا و تشریعاً، به نحوی که همان ظهور ولایت مطلقه الهی ذاتاً و فعلًا، و استمرار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۸۵

فعلی آن باشد و تفویض هم نباشد، جایز است و ظهور سعه همان ولایت الهی خواهد بود، و فی الواقع اولیاء اللَّه عمّال اجرای اراده و مشیّت اللَّه و وسایط انفاذ و اجرای آن می‌باشند که اگرچه به اختیار و ولایتی که دارند- باذن اللَّه- تصرّفاتی می‌نمایند- چنان‌که در

نوع چهارم و پنجم به آن اشاره شد- در اين تصرّفات و اظهار خوارق، واسطه و عامل ارادهٔ اللَّه و متحرك به آن هستند.
بنابراين اگر آيه يا روايت يا فقره‌اى از زيارتى، دلالتى بر اين‌گونه ولايت‌ها نسبت به حضرات معصومين عليهم السلام بنمايد، مانند:
«إِيابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسابُهُمْ عَلَيْكُمْ ... وَعَزائِمُهُ فِيكُمْ»؛[۶۴]
«برگشتن خلق به سوى شما و حساب آنها با شما و تصميمات پروردگار درباره شما است».
نبايد آن را به اسم غلوّ يا شرك يا تفويض، و على رغم واقعيات و وقايع مسلّم تاريخ ردّ كرد؛ بلكه بايد در سند و دلالت آن بر اساس موازين علمى- كه به آن در اين بحث‌ها اشاره‌اى شد- بررسى و تحقيق نمود، كه:
وَكَمْ مِنْ عائِبٍ قَوْلًا صَحِيحاًوَآفَتُهُ مِنَ الْفَهْمِ السَّقِيمُ
چو بشنوى سخن اهل دل، مگو كه خطاست‌سخن شناس نه‌اى، دلبرا خطا اينجاست

سخن نهايى و معقول

كسانى كه در قبول ولايت تكوينى و تصرفات معصومين عليهم السلام در امور تكوينى از بيم وقوع در شرك و تفويض و غلوّ (و در حقيقت به علّت جهل به معنى ولايت ايشان) تأمّل دارند، نهايت چيزى را كه در اينجا- با وجود وقايع عينى و مسلم
سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج ۱، ص: ۸۶
خارجى كه هر يك حكايت از ولايت آن بزرگواران دارد- مى‌توانند احتمال دهند و بيش از آن نمى‌توانند، اين است كه بگويند: آنچه به نظر ما تصرّف و اختيار و ولايت بر كاينات است، تصرف و اختيار به نحوى كه مردم بر خود و افعال خود و آنچه مسخّر آنها است دارند، نمى‌باشد؛ بلكه در اين تصرّفات فاعل بلاواسطه خدا است- چنان‌كه اشاعره از اهل سنّت، در مورد افعال عباد همين حرف را زده‌اند و در مقام مبالغه در توحيد افعالى، اثبات نقص كرده‌اند) كه در هنگام دعا و توجّه يا اراده و خواست نبىّ يا وصىّ، فعل را انجام مى‌دهد؛ مثلًا شقّ القمر مى‌نمايد، يا درخت را به سوى پيغمبر سير مى‌دهد، يا سوسمار را به نطق در مى‌آورد، يا بيمار را شفا مى‌دهد، يا مرده را زنده مى‌سازد، يا خود ولىّ يا كسى را كه او خواسته است طىّ الارض مى‌دهد، يا جمع كثيرى را با طعام قليلى اشباع و سير مى‌نمايد، و امثال اين كارها را انجام مى‌دهد و نسبت اين افعال به نبىّ يا وصىّ مجاز است.
به اين افراد مى‌گوييم: با اينكه خداوند متعال خود در مورد حضرت عيسى- على نبينا و آله و عليه السلام- مى‌فرمايد:
«إِذْ ... تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْنِي»؛[۶۵]
«و آن‌گاه كه ... كور مادرزاد و پيس را به امر من شفا دادى و مردگان را به امر من از قبر بيرون آوردى».
و در مورد ملائكه مى‌فرمايد:
«الَّذِينَ تَتَوَفّيهُمُ الْمَلَائِكَةُ»؛[۶۶]
سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج ۱، ص: ۸۷
«آنان كه فرشتگان جانشان را مى‌گيرند».
يا «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا»؛[۶۷]
« (آن‌گاه كه مرگ يكى از شما فرا رسد) رسولان ما او را مى‌ميرانند».
يا «لِأَهَبَ لَكِ»؛[۶۸]
«تا به تو فرزندى بخشم».
و اين افعال را به آنها نسبت مى‌دهد- چنان‌كه افعال عباد را در آيات بسيار به خودشان نسبت داده است- و اين معنى در تمام اين موارد منافى با توحيد افعالى نيست، تا قرينه بر مجاز باشد؛ بلكه مقتضاى عموم قدرت خدا، بدون اينكه موجب اثبات صفت نقصى

گردد، صحّت این ولایت و اقدار است. بنابراین وجه تمامی برای صحّت این تفسیر و توجیه نیست. با این حال، اگر کسی به گمان خود- حذراً من القول بالتفویض- این جهت را تصدیق نکند، با او سخنی نداریم؛ زیرا این گونه ناباوری‌ها در تحقیق ولایت و شؤون و مقامات ائمّه اطهار علیهم السلام و با اعتراف به اصل آن- ان شاء اللّه تعالی- مضرّ به ایمان و تشیّع و ولایت نیست، هرچند با کمال آن منافی باشد.

به عبارت دیگر: اصل اظهار و صدور این تصرّفات- که از آن تعبیر به ولایت می‌شود- مورد اتفاق است، هرچند در تفسیر و توجیه آن اختلاف نظر باشد.

در پایان این بحث، قسمتی از مطالب رساله توحیدیه کتاب الهیات در نهج البلاغه- که از تألیفات نویسنده است- با اندکی تصرّف در عبارات، برای تتمیم فایده در اینجا درج می‌شود و مشروح و مبسوط این مطالب را به آن کتاب حواله

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۸۸

می‌دهیم.[۶۹]

تذکّر یک مطلب مهم

مطلبی که تذکّرش در اینجا لازم است، این است که افعال و کارهای خدا، مثل خلق و رزق و اماته و احیا و سایر افعالی که اسمای حُسنی بر آنها دلالت دارند، گاهی به واسطه یا وسایطی انجام می گیرد و در این صورت به واسطه نیز مستند می‌شود و منافی با توحید نیست؛ خواه آنکه واسطه عاقل و ذی شعور نباشد، یا عاقل و صاحب شعور باشد.

مثال برای مورد غیر ذی شعور، این آیه است:

«وَأَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَةُ»؛[۷۰]

«و شب هنگام ستم‌کاران را صیحه عذاب آسمانی بگرفت».

و نیز آیه:

«وَأَلْقِ ما فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ ما صَنَعُوا»؛[۷۱]

«و اینک عصای خود را بیفکن تا اژدها شده و بساط سحر و جادویی اینان را ببلعد».

و مثال مورد ذی شعور نیز آیات بسیاری است، مثل این آیات درباره ملائکه:

«الَّذِینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلآئِکَةُ طَیّبِینَ»؛[۷۲]

«آنان که چون فرشتگان (مأمورین رحمت خدا) پاکیزه از شرک قبض

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۸۹

روحشان کنند».

و «الَّذِینَ تَتَوَفّیهُمُ الْمَلآئِکَةُ ظالِمِی أَنفُسِهِمْ»؛[۷۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج ۱ ؛ ص ۸۹

آنها که فرشتگان (مأموران غضب الهی) جانشان را می گیرند در حالی که در دنیا به نفس خود ستم کرده‌اند».

و «وَلَوْ تَری إِذْ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُوا الْمَلآئِکَةُ»؛[۷۴]

«و اگر بنگری سختی حال کافران را هنگامی که فرشتگان جان آنها را می گیرند».

و «فالْمُدَبّراتِ»؛[۷۵]

«قسم به فرشتگانی که به فرمان حقّ، به تدبیر نظام خلق می کوشند».

و «فالْمُقَسّماتِ»؛[۷۶]

«قسم به فرشتگانی که کار جهان را قسمت کنند».

و «یُدَبّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمآءِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ»؛[۷۷]

«او امر عالم را از آسمان تا زمین تدبیر می کند، باز حقایق را به سوی خود بالا می‌برد».

و «لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیّاً»؛[۷۸]

«تا به امر او به تو فرزندی پاک سیرت بدهم».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۹۰

و «لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجارَةً مِن طِینٍ»؛[۷۹]

«تا بر سر آنها و دیارشان از گِل، سنگ‌باران کنیم».

و مانند آن بنده‌ای که شرح دیدار موسی از او، در سوره کهف مذکور است، که مأموریت‌هایی غیبی نظیر مأموریت ملائکه دارد، و گاهی افعال را به خود نسبت می‌دهد و می گوید:

«فَأَرَدْتُّ أَنْ أَعِیبَها»؛[۸۰]

«خواستم کشتی را عیب دار کنم».

و «فَأَرَدْنا»؛[۸۱]

«ما خواستیم».

و گاهی به خدا نسبت می‌دهد:

«فَأَرادَ رَبُّکَ»؛[۸۲]

«پروردگار شما خواست».

و در پایان هم می گوید:

«وَما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی»؛[۸۳]

«آنچه که من انجام دادم به امر خدا بود».

و در مورد عیسی بن مریم علیهما السلام در سوره مائده می‌فرماید:

«وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۹۱

وَتُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی».[۸۴]

و در سوره آل عمران، آیه ۴۹ نیز می‌فرماید:

«أَنّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطّینِ».

و گـاهی هم این وسایط و تأثیر آنها- چون اسـتقلال ندارنـد و به مشیت الهی است، هرچنـد واسـطه بالاختیار باشـند- الغا می‌شود و فعلی که فعل عبد است، به خدا نسبت داده می‌شود، چنان که می‌فرماید:

«وَما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللَّهَ رَمی .[۸۵]

و با توجّه به این نکته، اعضال و اشکالی که بعضی در فهم برخی از آیات دارند، مثل:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۹۲

«وَيُضِلُّ اللَّهُ الظّالِمِينَ».[۸۶]

و «إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللَّهَ يَهْدِی مَن يَشآءُ»[۸۷]

مرتفع می گردد.

بنـابراین اطلاق این اسـما بر غیر خـدا، در هر مورد که منع شـرعی نداشـته باشـد و یا اذن شـرعی وجود داشـته باشـد، مانعی نـدارد و برحسب لغت هم صحیح است، و استناد این افعال به وسایط و عاملین آن نیز شرك نمی‌باشد، و گفتن اینکه: نبیّ یا وصیّ یا ملك او را زنده گردانیده، به این ملاحظات اشـکال ندارد، چنان‌که شفا را که به واسطه دوا حاصل می‌شود، به دوا نسبت می‌دهند، شفایی را هم که بـدون وسایـط طبیعی، در اثر توسّـل به نبیّ یـا ولیّ حاصـل می‌شود و عامـل و واسـطه آن نبیّ یا ولیّ است، به آن عامل؛ مثل عیسی بن مریم و موسی بن جعفر علیهم السلام ۸۸] نسبت می‌دهند و حتی به قرآن و سوره حمد و دعا نیز مستند می‌سازند، هرچند شافی حقیقی و کسی که این کلمه بر او بدون هیچ‌گونه مسامحه و تجویز اطلاق می‌شود، خدا است.

این مسأله که ملائکه با افرادی از بشـر، با علم و اختیار و توجّه خودشان یا با عدم علم، در مسیر اجرای مشـیت الهی قرار می گیرند و به آنهـا قـدرت امـاته و احیـا و خلق اعطـا می‌شود، تفویض نمی‌باشـد و منافـات بـا بطلاـن آن نـدارد؛ زیرا تفویض به دو معنی گفته می‌شود:

یکی تفویضی که در مبحث جبر و تفویض نفی شده و «لا جَبْرَ وَلا تَفْوِيضَ» قلم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۹۳

بطلان بر آن کشـیده است، و آن عبارت است از: نفی مشـیت خـدا در افعال عباد و اسـتقلال تامّ عباد در افعال، و این عقیـده خلاف توحید در افعال و شرک است.

و دیگر تفویضـی است که نسبت به حجج و ائمه اطهار علیهم السلام در روایات نفی آن شده است، و آن این است که: به طور کلی امر خلق و رزق و سایر امور از جانب خـدا به ائمه علیهم السـلام واگـذار شـده و خدا را در آن، مشـیّت و تصـرّف و دخالت و قضا و قدر و تدبیری نیست، که این عقیده نیز شـرك و منافی با توحید در افعال و دوام فیض و افاضه، و آیات کثیره صـریحه قرآن مجید و روایات بسیار است.

امّا واسـطه بودن در انفاذ مشـیت الهی و امر خلق و رزق و شـفای مرضی شرك نیست که واسطه بودن و وسیله گشتن واسطه نیز کار خدا و به اذن او باشد؛ خواه واسطه شعور داشته باشد یا نداشته باشد.

و نیز توجّه و مسألت از وسایط صاحب شـعور و اختیار، که در حدود همین انفاذ مشیّت الهی و به نحوی که خارج از مشیت و قضا و قـدر او نباشـد، امری را انجام دهند، شـرك نیست و با عدم منع شـرعی یا به شـرط اذن شـرع جایز است و تأثیر این توجّه و مسألت و درخواست شـفاعت، نظیر صـدقه دادن و دعـا و مسألت مسـتقیم از خداونـد متعال است که امر را بر وفق حکمت و مصـلحت جریان می‌دهد.

با این حال، دعا و صدقه "مأمور به "است و مؤثر واقع می‌شود. توسل به این وسایط و استشـفاع به آنها نیز برحسب مشیت الهی مؤثر و موجب دفع بلاـ یـا شـفا یـا زیادتی رزق می گردد، که وقتی کسـی از آنها درخواستی کرد، آنان به مشیت و اذن خـدای تعالی آن درخواست را انجام می‌دهند و بسا که مأمور باشند انجام دهند، چنان‌که "مادر "واسطه تغذیه طفل و استفاده او از خزاین ارزاق الهی است که به مشیت الهی، شیر در پستان او آفریده شده است؛ ولی اگر طفل گریه کند و از مادر بخواهد و پستان او را بمکد، مادر به او شیر می‌دهد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۹۴

این امور، اسراری است که عقول افراد عادی به پایان آن نمی‌رسد و از درک تفاصیل آن عاجز می‌شود.

این نکته هم ناگفته نماند: غرض از این تحقیق، این نیست که تمام افعال و کارهای الهی توسط وسایط انجام می‌شود و وسایط به اختیار خود و به امر خدا، آنها را انجام می‌دهند؛ بلکه غرض این است که خداوند متعال با وسایط شاعره و مختاره هم افعالی را انجام می‌دهد که خود، عالم به مصالح و موارد آن است.

و حاصل این است که: توسّل به ملائکه، مانند اینکه گفته شود:

«مَلآئِکَةُ رَبّی! ارْفَقُوا بِی»؛

«ای ملائکه پروردگار من! با من مدارا کنید».

و به ائمه علیهم السلام در این نظامی که اجمالی از آن بیان شد و از دایره قضا و قدر حقّ خارج نیست، شرک نمی‌باشد و هر شأنی از این شؤون که بر حسب دلیل معتبر برای ایشان ثابت شود، معقول و در مسیر عقاید محکم و متقن و منطق توحیدی مقبول است و آنچه شرک است، این است که کسی یا چیزی بالذّات در عرض خدا و فاعل افعال خدا و خالق و یا مستقل در افعال و اداره خود یا خلق شمرده شود، این گونه معانی شرک است، هرچند گفته شود: خدا این قدرت را به عبد داده و او را مستقل قرار داده و خود کناره گیری کرده است، چنان‌که در طیّ مطالب گذشته به تفصیل توضیح داده شد.

امّا اگر کسی باذن اللَّه و به قضا و قدر او، عامل ارادهٔ اللَّه و به حول و قوه و مشیت او، فعلی را که به او مستند می‌شود، انجام دهد و اگر فعلی که ممکن است بلاواسطه از خدا صادر شود، به واسطه غیری از بشر یا فرشته، به اذن خدا و امر خدا صدور یابد، مانند شفای بیماران به اذن اللَّه یا احیای اموات یا خبر از غیوب یا قبض ارواح، منافات با توحید ندارد و عین سَرَیان مشیّت اللَّه و جریان و نفوذ ارادهٔ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۹۵

اللَّه است که به هر نحوی بخواهد امر خود را اجرا می کند و کسی نمی‌تواند مانع از اراده او شود، که:

«لا یُسْأَلُ عَمّا یَفْعَلُ، وَلا یُمْنَعُ عَمّا یُرِیدُ؛ بَلْ هُوَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ، وَعَلی ما یَشآءُ وَعَلی کُلّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»؛

«خداوند هر آنچه انجام دهد مورد سؤال واقع نمی‌شود و از آنچه اراده کند منع نمی گردد؛ بلکه هر چه او اراده کند و بخواهد انجام می‌دهد و بر هر چیزی توانا است».

و غیر از این، اگر بگوییم: خدا فقط قادر به احیا و اماته و افعال دیگر بدون واسطه است، اثبات عجز می‌شود. همان‌طور که خدا می‌تواند کاری را بلاواسطه و بدون اسباب انجام دهد، با واسطه و وسایط و اسباب هم می‌تواند انجام دهد و همان‌طوری که "آدم" را بدون واسطه پدر و مادر و "عیسی "را بدون پدر می‌آفریند، دیگران را با واسطه پدر و مادر و اجداد و جدّات آفریده است، تفاوت نمی کند که واسطه، فاعل عاقل شاعر مختار باشد یا نباشد. و آنچه گفته شد، با آیاتی مانند:

«إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن یَخْلُقُوا ذُباباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئاً لا یَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ»؛[۸۹]

« (ای مردم مشرک و کافر) آن بت‌های جماد که بدون خدا می‌خوانید هرگز بر خلقت مگسی قادر نیستند هرچند همه اجتماع کنند و اگر مگس چیزی را از آنها بگیرد قدرت بازپس گرفتن ندارند».

منافی نمی‌باشد؛ زیرا به قرینه آیاتی دیگر مانند:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۹۶

«أَنّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطّینِ».[۹۰]

مفاد آن اثبات عجز معبودهای غیر حقّ است، و اینکه مورد نفی در آیه استقلال در خلقت و خارج از اراده و مشیّت و اذن و قضا و قدر و تسبیب الهی است که بدیهی و مسلّم است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۹۷

معنای ولایت تشریعی

اشاره

شکی نیست که ولایت حقیقی بر تشریع احکام و جعل قوانین و نظامات عبادی، معاملاتی، مالی، اقتصادی، سیاسی، قضایی، کیفری، اجتماعی و احوال شخصی و تعلیم و تربیت و امور دیگر، فقط و فقط اختصاص به ذات بی‌زوال حضرت حقّ- عزّ اسمه- دارد و خداوند متعال را در این مورد نیز شریک و عدیل و همتایی نیست.

هیچ کس، نه به عنوان فردی و مقام مادّی یا معنوی و نه به عنوان عموم و نمایندگی از جانب عموم، حقّ قانون‌گذاری و انشای نظامات و مقررات را ندارد، و بدترین استعبادها و کثیف‌ترین قبول استعبادها که کرامت و شرافت انسانیت از آن ابا دارد و بزرگ‌ترین ننگ جامعه و دلیل انحطاط افراد و بی‌شخصیتی و ضایع شدن ارزش‌های انسانی است، این است که فردی بخواهد، احکام و فرمان‌های خود را، نظام زندگی و حیات دیگران قرار دهد و افراد استثمار و استعباد شده هم او را صاحب این حقّ بشمارند، و فکر و حکم او را بر خود و نوامیس خود حاکم بشمارند و خود را مُجری اوامر و پیرو منویات او بگویند.

یکی از حقایق آزادی‌بخش توحیدی اسلام که درک آن دلیل رشد فکری است، همین است که فردی مالک مقدّرات فرد دیگر نیست و حق استضعاف احدی را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۹۸

ندارد، و حدود و نظامات فقط از جانب خدا تعیین می‌شود و جاری ساختن نظامات دیگر، خروج عبودیت خدا و تجاوز به حریم حکومت و قوانین او است:

«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا للَّهِ أَمَرَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّآ إِيّاهُ»؛[۹۱]

«تنها حکم فرمای عالم وجود خدا است و امر فرموده که جز او را عبادت نکنید».

و آیه:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنزِلَ إِلَيْكَ وَما أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلالًا بَعِيداً* وَإِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُوداً»؛[۹۲]

«آیا ننگری و عجب نداری از حال کسانی که گمان می‌کنند بر آنچه که به تو و قبل از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند، چگونه باز می‌خواهند طاغوت را حاکم خود کنند در صورتی که مأمور بودند به طاغوت کافر شوند و شیطان می‌خواهد که آنان را گمراه کند گمراهی دوری* و چون به آنها گفته شد:

به حکم خدا و رسول بازآیید، منافقین را ببینی که سخت مردم را از گرویدن به تو منع می‌کنند».

قبول نظامات غیر شرعی، یک نوع پرستش و عبادت غیر و مشرکانه و خلاف عقیده توحید و نظاماتی است که منشأ و منبع آن توحید است و با خالص کردن اطاعت برای خدا نیز مخالف است، و فکراً و عملًا شرک است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۹۹

«وَما أُمِرُوا إِلّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدّينَ»؛[۹۳]

«و امر نشدند مگر بر اینکه خدا را به اخلاص کامل در دین اسلام پرستش کنند».

«أَلا للَّهِ الدّينُ الْخالِصُ»؛[۹۴]

«آگاه باشید که دین خالص برای خدا است».

بنابراین ولایت بر قانون گذاری- اگر صحّت جعل آن برای غیر خدا ثابت شد- حتماً باید به جعل و اعطای خدا باشد، و ولایت تشریعی بر جعل احکام و تشریع قوانین و نظامات- چه تشریعیه از باب صفت به حال متعلق موصوف صفت ولایت باشد و یا اینکه صفت خود ولایت باشد، و مراد آن گونه ولایت بر قانون گذاری باشد که با جعل و تشریع اعطا شده باشد که در مقابل ولایت حقیقیه الهیه بر تشریع قرار دارد- باید از جانب خدا باشد و از جانب غیر خدا اگرچه تمام افراد جامعه باشند- صحیح نیست و مداخله در شؤون و اختصاصات الهی و مشرکانه است، چنان‌که در تعیین زمامدار و ولیّ امور خلق نیز همین معیار را باید رعایت کرد و از منطقه حکومت و سلطنت الهی به اندازه سر مویی نباید خارج شد.

بنابراین در اینکه یک معنای ولایت تشریعی، ولایت به نحو جعل و تشریع بر امور تشریعی و جعل قانون است، شبهه‌ای نیست، چنان‌که در اینکه این ولایت از جانب خدا به طور کلّی و در جعل تمام قوانین و احکام، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم اعطا نشده است، سخنی نیست و عقل و نقل بر آن اتفاق دارند.[۹۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۰۰

آنچه مورد بحث است، این است که: آیا در بعضی از موارد، این ولایت به پیغمبر اکرم و ائمّه هدی علیهم السلام تفویض شده و مانع شرعی و عقلی دارد یا نه؟ این مطلبی است محتاج به تأمّل و تحقیق.

در کتاب شریف کافی، بابی است به این عنوان: «باب التفویض إلی رسول اللّٰه وإلی الأئمّهٔ صلوات اللّٰه علیه وعلیهم» که متضمن بر ده روایت است. در "بحارالانوار "نیز در باب «نفی الغلوّ فی النبیّ والأئمّهٔ صلوات اللّٰه علیه وعلیهم، وبیان معانی التفویض وما لا ینبغی أن ینسب إلیهم منها وما ینبغی» فصلی است به عنوان «فصل فی بیان التفویض ومعانیه».[۹۶] و در کتب دیگر حدیث، مثل " بصائر الدرجات "و "وافی "نیز این اخبار وارد شده است. علّامه مجلسی- علیه الرحمهٔ- در "مرآهٔ العقول "و "بحار "می‌فرماید:

«تفویض امر دین دو احتمال دارد:

احتمال اوّل اینکه: خدا به پیغمبر و ائمه علیهم السلام عموماً امر دین را تفویض کرده باشد که بدون وحی و الهام، هرچه را بخواهند حلال و هرچه را بخواهند حرام کنند و آنچه را بخواهند تغییر دهند. سپس می‌فرماید: این باطل است (و هیچ) عاقلی آن را نمی گوید.

احتمال دوم اینکه: خداوند متعال تعیین بعضی از امور را به پیغمبر تفویض فرموده، که اصل تعیین به وحی و اختیار به الهام باشد و با وجود این، اختیار پیغمبر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۰۱

به وسیله وحی تأکید شود و این نحو تفویض مدلول نصوص مستفیضه است و ظاهر کلینی قدس سره و اکثر محدّثین، اختیار این قول است و عقلًا هم مانعی ندارد».

و تحقیق این است که: تفویض مطلق به نبیّ یا وصیّ در امر تحلیل و تحریم و جعل و تشریع احکام و تغییر «ما أنزل اللّٰه» باطل است و احتمال آن ملغی است.

و زندگی پیغمبران و تاریخ حیات پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مملو است از دلایل و شواهدی که آن را ردّ می کند، و آیات شریفه قرآن و احادیث متواتره نیز بطلان این احتمال را ثابت می‌نماید و بالجمله بطلان آن از ضروریات دین است.

بله، تفویض بیان حکم به امام که «ما أوحی اللّٰه به اتلی النبی» را در هر وقت مصلحت دید بیان کند، سخن دیگری است و بعضی اخبار باب را می‌توان بر آن حمل کرد.

و امّا تفویض به معنای دوم که علّامه مجلسی احتمال داده‌اند، ممکن است به این نحو تقریر شود: شکی نیست که نفس کامل نبیّ، تحت رعایت خاصّه خدا است و القائاتی که به قلب مقدّس و قدسی او می‌شود، همگی الهی است و احادیث متواتری بر این مدّعی

دلالت دارد، مثل روایات کثیره باب ارواح و انوار پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام و روایات و احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ایشان مؤید به روح القدس می‌باشند.

بنابراین در بعضی موارد به همان نحو دوم که مجلسی رحمه الله فرموده است؛ تفویض احکام به پیغمبر صلی الله علیه و آله و اختیار آن حضرت به اخذ «ما یلقی فی قلبه» و امر و نهی به آن مانعی ندارد، و جایز است که آیه:

«وَما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛[۹۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۰۲

«آنچه رسول برای شما آورده، بگیرید (و به آن عمل کنید) و آنچه را که از آن نهی کرده واگذارید».

نیز به این شأن پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت داشته باشد.

و واضح است که عصمت و طهارت قلب پیغمبر همین اقتضا را دارد که هرچه در قلب او القا می‌شود، از هوا نبوده و از جانب خدا باشد؛ بنابراین اشکالی ندارد در مواردی که در روایات هم به برخی از آنها اشاره شده است، این نحو تفویض شرعی را در مورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل باشیم.

و نیز ممکن است این تفویض را به این معنا بگیریم که: اصل در اشیا حظر و منع می‌باشد، در غیر مواردی که شریعت به آن تقوّم دارد و فقط این اصل در بین است. رفع منعی که از این اصل استفاده می‌شود و ابقای آن با پیغمبر است. چیزی که هست، اینکه این احتمال هم اگرچه فی حدّ نفسه جایز است، ولی شاید خبری که آن را تأیید کند، نداشته باشیم و کسی هم این احتمال را نداده است.

حاصل این است که: تفویض، فی الجمله و در موارد معدوده و مقتضیه، برحسب روایات مصلحت آزمایش و تربیت عباد، یا مصلحت نبوات و پیامبران اقتضا نماید، بلامانع است و به هر مقدار و در هر مورد دلیل قطعی اقامه شد، پذیرفته می‌شود.[۹۸] و امّا نسبت به امام علیه السلام، اگرچه مقام عصمت و طهارت قلبی و قدس ذاتی پیغمبر را داراست- این تفویض مشکل و به فرمایش علّامه مجلسی قدس سره- در شرح حدیث هشتم این باب در مرآة العقول- محتاج به تکلّف است؛ زیرا با ضرورت خاتمیت دین اسلام و اکمال دین و پایان قانون گذاری و تغییر نیافتن احکام تا روز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۰۳

قیامت، که:

«حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ أَبَداً إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَحَرامُهُ حَرامٌ أَبَداً إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ»؛[۹۹]

«حلال حضرت محمّد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلال و حرامش تا روز قیامت حرام می‌باشد».

باید توجیه قول به این گونه تفویض به امام، در هر حدّی فرض شود، به نحوی که با این معانی منافی نباشد، ممکن باشد. از این جهت می‌توان گفت: اگر اخباری مشعر یا ظاهر در این نوع مقالات ولایت تشریعی برای ائمه اطهار علیهم السلام باشد، محمول بر تفویض اظهار بعضی از احکام مخزونه نزد ایشان است و یا مراد واگذاری تشخیص مصادیق و تبیین جهات و حدود احکام به ذهن- ثاقب و ملهم و ضمیر مؤید و روشن و صاف امام علیه السلام است که بسا با استنباط افراد عادی درک نمی‌شود و در موارد بسیار، در فقه و تفسیر و مسایل مشکلی که جلو آمد، درک عالی و ضمیر روشن و مؤیّد آنها حلّال مشکلات شد.

از مجموع این مطالب روشن گردید که ولایت تشریعی به احتمال دوم علّامه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۰۴

مجلسی قدس سره در معنی تفویض در امر دین نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله قابل قبول است و احادیث مستفیضه به اطلاق یا به صراحت، و بلکه قرآن مجید نیز بر آن دلالت دارند. با این حال، چون مورد از مواردی است که خبر واحد در آن حجت نیست،

اگر برای کسی از جهت دلالت آیه، و یا سند و دلالت احادیث قطع حاصل نشود و احادیث را در معانی دیگر ظاهر بداند، در اجتهاد خود آزاد است؛ زیرا گمان نمی‌رود این مسأله از ضروریّات دین یا مذهب باشد.

و امّا نسبت به امام علیه السلام از جهت محذوراتی که به آن اشاره شد، توجیه قول به آن مشکل است و اخباری را که در مورد تفویض امر دین به ائمه علیهم السلام رسیده است، با فرض صحّت سند، می‌توان با اعتماد بر قرینه عقلیه محمول بر یکی از مطالب ذیل دانست:

۱- ولایت تشریعی بر بیان احکام در مواقع مقتضی و مناسب.

۲- ولایت بر بیان مصادیق و صُغریات و خصوصیات و حدود احکام، به نحوی که در ذهن روشن و صاف آن بزرگواران منعکس گردد، به طوری که پس از بیان در بسیاری از موارد، دیگران هم آنچه را قبلًا از درکش عاجز بودند، درک و تصدیق می‌کردند.

۳- ولایت بر امور حکم و اداره و شؤونی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن به مقتضای مقام حکومت عامه ولایت داشتند.

۴- ولایت بر امور مالی و تفویض آن به ایشان و محامل دیگر.

معنای دیگر ولایت تشریعی

معنای دیگر ولایت تشریعیه، ولایتی است که کسی بر حسب تشریع و حکم خدا، بر چیزی یا شخص یا اشخاصی داشته باشد، که از آن تعبیر به ولایت شرعیه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۰۵

نیز می‌شود. وقتی این ولایت را به "تشریعیه "توصیف نماییم، در مقابل ولایت تکوینیه است که به تکوین و احداث خارجی موجود شده، نه به تکوین انشایی و اعتباری. و وقتی آن را به "شرعیه "توصیف کنیم، در مقابل ولایت‌های غیر شرعیه و جائره است.

این ولایت، بی‌اشکال به اقسامی که دارد، ثابت است و آیات قرآن و صدها حدیث معتبر بر آن دلالت دارند، و بخش مهمی از فقه اسلام، راجع به این ولایت و اقسام و حدود آن است.

ولایت شخص بر نفس خود، از اقسام این ولایت است که مثلًا تسلّط دارد خود را اجیر دیگری کند و ولایت شخص بر اموال خود و ولایت پدر و جدّ پدری بر فرزندان صغار خود، و ولایت قاضی و امیر و والی شرعی بر حکم و قضا و رتق و فتق امور که عموم مسلمانان از شیعه و سنّی اتفاق دارند و حکم سلطان و والی را شرعاً واجب الطاعة می‌دانند.

اختلافی که بین خاصه و عامه است، در شرایط حاکم و اوصاف او است و اینکه باید به تعیین نصب خدا و پیغمبر باشد، چنان‌که شیعه معتقدند، یا به اجماع و انتخاب امّت و یا به اکثریت آرا برگزیده می‌شود، چنان‌که اهل سنّت گفته‌اند، هرچند حتی در مورد ابوبکر و عمر و عثمان اجماعی در کار نبود و بر اساس تزویر و حیله و تبانی و قرارهای سیاسی، ولایت‌عهدی و انتخاب شش نفری انجام شد و در خلفای بنی امیه و بنی عباس هم- چنان‌که می‌دانیم- انتخاب و اجماع هیچ مفهومی نداشت و اگر هم مردم از روی ترس و اجبار بیعت نمی‌کردند، حاکم خود را حاکم می‌دانست. به هر صورت اصل وجوب اطاعت زمامدار، و ولایت او را- چه تشریعیه بنامیم یا شرعیه- همه قبول دارند.

شیعه، این ولایت تشریعیه یا شرعیه را- که از شُعب ولایت و حکومت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۰۶

و سلطنت الهی است، و از عصر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیش از آن تا حال باقی و برقرار است، مستمر و غیر منقطع دانسته، هم اکنون نیز خود را تحت این نظام و حکومت و ولایت تشریعی می‌داند، و در هر زمان و هر کجا باشد، باید مطیع این نظام باشد، و اطاعت از این نظام (نظام امامت) را فاضل‌ترین وسیله تقرّب به خدا می‌شناسد، و خروج از این ولایت و دخول در ولایت و

حکومت دیگران را، خروج از ولایت و حکومت خدا و دخول در ولایت غیر خدا می‌داند، و هر نظامی غیر از این نظام را فاسد و باطل می‌داند و آن را طرد می‌کند و امتناع از اطاعت آن را واجب می‌شمارد و می‌گوید:

«لا دِینَ لِمَنْ دانَ اللَّهَ بِولایَةِ إمامٍ جآئِرٍ لَیْسَ مِنَ اللَّهِ وَلا عُتْبَ عَلی مَنْ دانَ اللَّهُ بِوِلایَةِ إمامٍ عادِلٍ مِنَ اللَّهِ»؛[۱۰۰]

«هر که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسی که با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند».

و بر اساس این نظام عالی الهی مقدّس و منزه است که شیعه در عصر حاضر اوامر حکّام شرع و فقهای عادل و علمای عامل را واجب الاطاعه دانسته و مطیع فرمان و فرمانبر آنها است، و اطاعت آنان را رمز تشیّع و نشانه ولایت و تسلیم و ایمان خود به نظام امامت و بیزاری از نظامات دیگر می‌داند و تخطّی از این نظام و مخالفت احکام فقها را استخفاف به حکم خدا می‌شمارد.

خلاصه کلام این است که: ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر اموال و نفوس و امور مردم، و ریاست آنها بر جمیع شؤون عمومی دین و دنیا از جانب خدا مسلّم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۰۷

و مورد هیچ گونه شبهه‌ای نیست و از آیات کریمه قرآن مثل آیات ذیل استفاده می‌شود:

«وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إذا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ»؛[۱۰۱]

«برای هیچ مرد و زن مؤمن، در کاری که خدا و رسولش حکم کند، اراده و اختیاری نیست».

و آیه:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ»؛[۱۰۲]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از جانب خدا و رسول) را اطاعت نمایید».

و آیه:

«إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ»؛[۱۰۳]

«ولیّ و یاور شما تنها خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، آنهایی که نماز را به پا داشته و در حال رکوع به فقیران زکات می‌دهند».

لازم به تذکّر است آیات شریفه‌ای مثل: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ...» و «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ ...» نباید جز به ائمّه معصومین علیهم السلام، به احدی حتی فقها تفسیر شود- هرچند بعضی از مفسّرین عامّه "اولی الامر "را تفسیر به فقها نموده‌اند- زیرا هم روایات معتبر در تفسیر این آیات رسیده است که برحسب آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۰۸

روایات، مراد ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشند و تفسیر آن به دیگران از فقها و سلاطین و زمامداران و کسانی که خود را به عنوان خلیفه یا القاب دیگر خواندند، تفسیر به رأی است و هم از آنجا که این آیات دلالت بر عصمت "اولی الامر "دارند، بر غیر ائمّه اثناعشر علیهم السلام انطباق ندارند؛ زیرا در بین امّت- غیر از ایشان و حضرت زهرا علیها السلام- کسی دارای مقام عصمت نیست و برای غیر ایشان ادّعای عصمت نشده است، مثلًا آیه «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» علاوه بر آنکه برحسب روایات، تفسیر به ائمّه طاهرین علیهم السلام شده است، از دو جهت دلالت بر عصمت "اولی الامر "دارد:

اوّل: از جهت آن‌که امر به اطاعت مطلق است و متعلّق خاص برای آن ذکر نشده است. بنابراین چون امر به اطاعت مطلق از غیر معصوم جایز نیست و خلاف حکمت و معرض وقوع در خطا و خلاف واقع است، پس باید مورد آن پیغمبر و امام معصوم باشد که در اطاعت از آنها خطا و خلافی پیش نمی‌آید.

دوم: از اين جهت كه اطاعت اولى الامر مقرون به اطاعت رسول شده است و اطاعت رسول به طور مطلق واجب مى‌باشد.

يكى از نكـاتى كه در امر به اطـاعت "رسول و اولى الـامر، "كلمه "اطيعوا "مكرّر شـده و در امر به اطاعت اولى الامر "،واو "عاطفه آورده شـده و كلمه "اطيعـوا "تكرار نشـده است، اين است كه: امر به اطـاعت در "اطيعوا اللَّه "ارشـادى است و در «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ» مولوى و تعبّدى است.

بنابراين، اگر كسـى بگويـد: اطاعت فقها- به طور عموم يا بالخصوص- به حكم اين آيه واجب شـده و غرضـش اين باشـد كه «اولى الـامر» مـذكور در آيه شامـل آنها هم مى‌شود، به صواب و درستى سـخن نگفته و تفسير به رأى نموده است؛ ولى اگر غرضـش اين باشد كه چون به حكم آيه شريفه، اطاعت امام- عجل اللَّه تعالى فرجه-

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۱، ص: ۱۰۹

در عصـر غيبت نيز چون عصـر حضور واجب است و فقهاى عادل نوّاب عامّ آن حضرت و از جانب او مأذون و براى رتق و فتق امور معين شـده و مرجـع مردم مى‌باشـند و اگر كسـى مخـالفت حكم آنهـا را بنمايـد؛ چـون امـام حكم به اطـاعت از آنهـا فرمـوده است، مخـالفت حكم آنها در حكم مخالفت حكم امام مى‌باشـد كه در اين آيه اطاعت از آن واجب شـده است، سـخن صـحيح و مطابق با صواب و واقع گفته است.

و از جمله احاديثى كه دلالت دارند بر اينكه «ولىّ امر» در اين آيات، همان ائمّه معصومين مى‌باشـند، علاوه بر روايات بسيارى كه از طرف شيعه روايت شده است، حديثى است كه حافظ امير حسـين بدر الدين (متوفّى سنه ۶۶۲) كه از علماى بزرگ زيـديه است، از مؤيد باللَّه مسنداً روايت كرده است كه از حضرت صادق عليه السلام از معناى اين حديث سؤال شد:

«أَلَسْتُ أَوْلى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قالُوا: بَلى يا رَسُولَ اللَّهِ! قالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ ... الخ».

حضرت صادق عليه السلام در پاسخ فرمود: از حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله از معناى آن سؤال شد، فرمود:

«اللَّهُ مَوْلاىَ أَوْلى مِنْ نَفْسِي لا أَمْرَ لِي مَعَهُ وَأَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ. أَوْلى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لا أَمْرَ لَهُمْ مَعِي، وَمَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ أَوْلى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ لا أَمْرَ لَهُ مَعِي، فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ أَوْلى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ لا أَمْرَ لَهُ مَعَهُ»؛[۱۰۴]

«خدا مولا و صاحب اختيار و مالك امر من است، اولى و برتر و صاحب اختيارتر به من است از خود من، امرى از براى من با خدا (و در كنار ولايت

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۱، ص: ۱۱۰

خدا) نيست، و من ولى و صاحب اختيار مؤمنين هسـتم، سزاوارتر و صاحب اختيارتر از خودشان به خودشانم، از براى ايشان با من (و در عرض اختيـار و ولـايت من) امرى و اختيـارى نيست و هر كس را من مولاـ و صـاحب اختيـارتر به او از خود او هسـتم كه امرى و اختيـارى از براى او بـا مـن (و در عرض اختيـار و امر مـن) نيست، پس على مولاـ و صـاحب اختيـار او است كه سـزاوارتر و صـاحب اختيارتر به او از خود او است، امرى (و اختيارى و ولايتى) از براى او با على (و در عرض اختيار و ولايت او) نيست».

اين گونه روايـات نيز به ملاحظه اطلاقى كه دارنـد و بيانى كه از مفهوم ولايت و ولىّ مى‌نماينـد، جز به ائمّه معصومين عليهم السـلام قابل انطباق نمى‌باشند، و با توجّه به اين استفاده منطقى و صحيح از آيات و روايات مى گوييم: ولايت بر اداره امور دين و دنيا و رتق و فتق امور و حكومت بين الناس در حـدّى كه در حكمت واجب است، و طبق قاعـده لطف نيز لازم است و مختل و مهمل گـذاردن آن موجب نقض غرض است، يكى از ابعاد اين ولايت تشـريعيه مطلقه پيغمبر و امام است، و ولايتى كه فقيه دارد، از اين بُعـد ولايت امام مايه مى گيرد و از اين بُعد ولايت تشريعى، امام فقها را در عصر غيبت ولايت و مرجعيت داده است.

و امّا ولايت تشـريعيه مطلقه، چنان‌كه مسـتفاد از آيات و روايات است، براى غير معصوم ثابت نيست؛ بلكه چنان‌كه توضيح داده شد، جايز و صحيح نمى‌باشد.

بنابر آنچه گفته شد، ولایت تشریعی به این معنا؛ به مفهوم عامّ آن‌که اهل سنّت نیز قبول دارند، یکی از ضروریات دین است که انکار آن با شرایطی که در کتب فقه بیان شده، موجب کفر می‌شود؛ و به مفهوم خاصّش که بسیار حسّاس و آزادی بخش و مکتب جهاد و مبارزه است، جوهر مذهب شیعه به آن تقوّم دارد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۱۱

و اسلام خالص و توحید حقیقی عملی و روح دین است و انکار آن، انکار مذهب و خروج از حریم مقدّس تشیّع است.[۱۰۵] از خداوند متعال می‌خواهیم که مسلمانان، مخصوصاً شیعیان را به این مفهوم ارزنده و نجات دهنده ولایت تشریعی بیشتر آشنا سازد و نظام امامت را در تمام شؤون حیات مادّی و معنوی و فردی و اجتماعی و سیاسی و فکری شیعه به طور کامل استقرار دهد و ما را به انجام تعهّداتی که برای حفظ این نظام و برقرار کردن آن و شیعه بودن برعهده داریم، موفّق فرماید.

«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهّابُ»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۱۲

خلاصه برخی از مطالب کتاب

اکنون که به حول و قوه خدا، بحث ما در این کتاب به پایان رسید، مناسب است خلاصه‌ای از بعضی مطالب کتاب را یادآور شویم، و خلاصه‌گیری کامل را بر عهده خوانندگان آگاه و اندیشمند می‌گذاریم:

۱- پرهیز از غلوّ و شرک واجب است و ضلالتی از آن بدتر و تاریک‌تر نیست.

۲- پیغمبر و ائمّه اطهار علیهم السلام، انسان‌های نمونه و بشرهای مافوقند، باید فضایل و مقامات و درجات بلند آنان را تصدیق کرد.

۳- قول به استقلال بندگان در افعال و کارها، شرک و تفویض و باطل و محال است.

۴- استقلال غیر خدا در امر خلق و رزق و اماته و احیا و تدبیر امور کاینات کلًا یا بعضاً، یا به عبارت دیگر: ولایت تکوینیه مستقلّه مطلقه عامّه یا غیر عامّه، تفویض و شرک و غلوّ و باطل و محال است.

۵- قدرت و ولایت عبد به طور غیر مستقیم و باذن اللّٰه و برحسب نظام متقن الهی بر اماته و احیا و شفای بیماران، و خلق و رزق و تصرف در اکوان- نه به عنوان اداره امور و خلق خلایق وسازمان دادن کاینات؛ بلکه طبق حکم مصالح عارضی و ثانوی در داخل این سازمان- شرک و غلوّ و تفویض نیست، و اعطای این قدرت به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۱۳

بعضی از بندگان، طبق حکمت و مصلحت لازم است. و اطلاق برخی از اسماء الحسنی بر عبد، به لحاظ افعالی که از عبد طبق این قدرت و ولایت صادر می‌شود، با وجود قرینه حالیه یا مقالیه‌ای که نحوه اطلاق آن اسم را- و اینکه به ملاحظه اتّصاف ذات به طور استقلال به مبدأ آن نیست- معلوم سازد، جایز است، چنان‌که عهده دار بودن بشر مناصبی را- مانند ملائکه- غلو نمی‌باشد و با بشریت او منافی نیست.

۶- چنان‌که تصرّف و ولایت مذکور در بند پنجم، به اعطای قدرت بر تصرّف از جانب خدا جایز است، به واسطه علوم اکتسابی و یا به تعلیم خدا و علوم لدنّی به اسباب و مسبّبات نیز به طور کلّی یا جزئی ممکن است.

۷- ولایت و قدرت تصرّف در اکوان، به این نحو که خداوند متعال اشیا را تکویناً فرمانبر و مطیع او قرار دهد، مانند نرم شدن آهن برای داود نبی- علی نبینا و آله و علیه السلام- جایز است و شرک و تفویض نیست.

۸- عهده‌دار بودن اداره تمام سازمان کاینات، به طور غیر مستقل و طبق قضا و قدر الهی و به عنوان مأموریت از جانب خدا، و عامل اجرای اراده حقّ و وسیله و واسطه بودن- مانند ملائکه مقسّمات و مدبّرات- شرک و غلوّ و منافی با توحید نیست؛ امّا چون با بسیاری از آیات قرآن و احادیث منافات دارد، قول به آن در حقّ نبیّ و ولیّ، محتاج به دلیل قاطعی است که قرینه بر صرف آیات و روایات مزبور از ظواهرشان باشد. بله، به طور موجبه جزئیه، این مقام برای ملائکه و بشر ثابت است و شکّی در آن نیست.

۹- ولایت شخص بر نفس خود و آنچه مسخّر بشر است، تفویض نمی‌باشد.

۱۰- بعضی خوارق و معجزاتی که به وسیله انبیا و اولیا اظهار می‌شود، فعل خدا است و برخی معجزات، فعل شخص نبیّ یا ولیّ است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۱۴

۱۱- ولایت تکوینیه- که تکوینیه صفت ولایت باشد- به هر قسم و به هر نحو فرض و تصوّر شود، حتی مستقلّه و ذاتیه، حادث و غیر ازلی و تکوینی خواهد بود، و از سنخ ولایت ازلیه و غیر حادثه نیست. و اگر تکوینیه صفت به حال متعلق موصوف گرفته شود، شامل ولایت ازلیه الهیه بر امور تکوینیه نیز می‌شود.

۱۲- علّت فاعلی آفرینش، اراده خداوند متعال است، و پیغمبر و ائمّه اطهار- علیهم الصلاة و السلام- علّت غایی می‌باشند.

۱۳- اعتقاد به اینکه وجود امام و منزلت و اثر او در عالم کبیر، تکویناً به منزلت و اثر قلب در عالم صغیر و هسته مرکزی اتم و شمس در منظومه شمسی است. و به عبارت دیگر: وجود پیغمبر و امام تکویناً در تربیت و رسیدن فیض الهی به سایر ممکنات و بقا و فعلیت استعدادات و رشد و کمال آنها مؤثر است، غلوّ و شرک و تفویض نیست و احادیث معتبر بر آن دلالت دارد.

۱۴- همان‌طور که عقل انسان عالم صغیر و غیب وجود بشر را اداره می‌نماید و بر آن حکومت دارد، همین‌طور امام برای اداره امور عباد و رتق و فتق و حلّ و فصل و تنظیم شؤون آنها، حکومت و ولایت دارد، که جامعه را به سوی فلاح و رستگاری رهبری نماید، هرچند این رهبری و ولایت، جعلی، و رهبری عقل و فرمان‌بری اعضا و جوارح از او تکوینی است.

۱۵- بر حسب ظواهر آیات و احادیث، خلق مجردات و ارواح مادّیات و اجسام از عدم، بلاواسطه فعل خدا است و تمام اینها خلق او می‌باشند و فاعل و علّت حقیقی، فقط ذات بی‌زوال او است، و اطلاق علّت به معنای مؤثر در وجود و خلق شیء در حقّ چیزی و کسی جز او جایز نیست؛ امّا خلق چیزی از ماده- مثل صورت پرنده از گل، یا شیر از صورت پرده- به اذن و طبق مصالح ثانوی و عارضی جایز است و واقع شده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۱۵

۱۶- پیغمبر و امام مجاری فیض خدا می‌باشند، به این معنی که علّت غایی آفرینش هستند، و عالم برای آنها و به طفیل وجود آنها آفریده شده و به طفیل و برکت وجود آنها، فیض وجود به تمام کاینات می‌رسد.

۱۷- اینکه گفته شود: پیغمبر و امام مجاری فیض هستند؛ به این معنا که:

مشیت الهیه بر این قرار گرفته که فیض خود را طبق تقدیرات الهیه و واقعیه از این مجاری- که مأمور و مکلّف و بلکه مفطور (نه به حدّ الجاء و اجبار) به فیض‌رسانی هستند، به فیض گیرندگان- اعطا کند، غلوّ و تفویض نیست و با مطالب حکما در صدور واحد از کثیر و ربط حادث به قدیم ارتباط ندارد. و عباراتی مانند: «إِرادَةُ الرَّبّ فِی مَقادِیرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَیْکُمْ» مؤید این کلام است.

و اگر گفته شود: این سخن هم- با فرض اختیار فیض رسان- از شائبه تفویض خالی نیست. گفته می‌شود: در صورتی تفویض است که به فرض عدم فیض‌رسانی، مستقیماً یا از مجاری دیگر، امکان افاضه فیض نباشد و اختیار آنها تمام علّت در رسیدن فیض به سایرین باشد.

۱۸- ولایت حقیقی بر تشریع احکام و جعل قوانین و کلّیه نظامات و در تمام شؤون، مختص به ذات احدیّت است، و قبول نظام‌های

غیر شرعی، و آنچه منبع آن احکام و قواعد شرع و اوامر و نواهی و مقررات دینی نباشد، جایز نیست.

۱۹- تفویض مطلق امر دین به پیغمبر و امام، که به طور کلّی و بدون وحی و الهام، هرچه را بخواهند حلال و هرچه را بخواهند حرام نمایند، باطل است.

۲۰- تفویض بیان حکم به امام که هر وقت مصلحت بداند، «ما أَوْحَی اللَّهُ بِهِ إِلَی النَّبِیّ» را بیان کند، جایز است و اشکالی ندارد.

۲۱- تفویض تشریع، فی الجمله و در موارد معدوده و مقتضیه- مثل تعیین بعضی امور که برحسب روایات، مصلحت آزمایش و تربیت عباد یا مصلحت دیگر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۱۶

نُبوات اقتضا نماید- به شخص پیغمبر جایز است.

۲۲- نظام امامت و حکومت شرعی و اسلام، از عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله تا حال باقی و مستمر و برقرار است، و در هیچ عصر و زمان و در هیچ نقطه و مکان منقطع نشده و نخواهد شد.

۲۳- بر هر مسلمان واجب است که از این نظام پیروی نموده و آن را حاکم بداند و فقط اطاعت از این نظام نماید، و هرکس از اطاعت این نظام بیرون باشد، از ولایت و اطاعت خدا خارج است.

امید است خوانندگان گرامی، خودشان سایر مطالب کتاب را که هر یک در خور کمال توجّه و اهمّیت است، با دقّت خلاصه‌گیری فرمایند و نواقص آن را تکمیل کنند و بر لغزش‌های این کمترین، قلم عفو بکشند و برایم طلب مغفرت نمایند. خداوند متعال همه ما را به راه راست هدایت فرماید.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُکَ إِیماناً لا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقآءِکَ،

أَحْینا ما أَحْیَیْتَنا عَلَیْهِ وَتَوَفَّنا إِذا تَوَفَّیْتَنا عَلَیْهِ،

وَابْعَثْنا إِذا بَعَثْتَنا، وَصَلِّ عَلی سَیِّدِنا وَنَبِیّنا

أَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ.

وَآخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۱۷

تجلّی توحید در نظام امامت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۱۹

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

الحمد للَّهالّذی جعل الائمهٔ قوّامه علی خلقه، و حفظهٔ لدینه و ولاهٔ لأمره. و الصلاهٔ و السلام علی سیّد رسله ابی القاسم محمّد و آله الطاهرین، سیّما امام العصر و ناموس الدهر کاشف الضرّ و المحن، مولانا الحجهٔ بن الحسن، علیه و علی آبائه المعصومین من

الصلوات انماها و من التحیّات ازکاها. اللّهمّ اجعلنا من الفائزین بولایته و اکرمنا بظهوره و شرّفنا بلقائه و املأبه الأرض قسطاً و عدلًا برحمتک یا ارحم الراحمین.

قال اللَّه تعالی:

«وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قالَ لَایَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ».[۱۰۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۲۱

مقدمه

سیر توحیدی و معنوی و کمالی انسان، اگرچه به ظاهر از معرفهٔ اللَّه و توحید و سایر صفات کمالیه باری تعالی آغاز می‌شود، در ادامه و امتداد نیز همان تکامل معرفت خدا و عقیده توحید و جلوه‌های آن است.

عقاید دیگر مثل نبوّت و امامت و معاد، هرچند اصولی مستقل در کنار عقیده توحید محسوب می‌شوند، در وجود و واقعیت یافتن متأخر از عقیده توحید و مرتبط به آن می‌باشند، و در واقع مکمّل آن و بسط و تفصیل معرفت خدا و صفات کمالی ذاتی و افعالی او است.

عقیده به نبوّت، مرتبه‌ای از مراتب کمال عقیده به توحید، و جلوه‌ای از جلوه‌های معرفت خدا است. همچنین عقیده به معاد و امامت، همه از شؤون و تجلّیات این عقیده است. آنانکه خدا را به اسماء الحسنی و صفات علیایی که دارد می‌شناسد، به فرستادن پیامبران و اعطاء معجزه به آنها و نزول کتاب و موازین و قواعد و احکام مورد نیاز بشر از جانب او ایمان می‌آورند، چنان‌که به نصب امام و وجود حجت در هر عصر و زمان و ولایت و سایر نظامات نیز ایمان می‌آورند.

همچنان که وقتی خدا را به عدل و حکمت و منزه بودن از کار لغو و عبث و بیهوده شناختند، به معاد ایمان می‌آورند. و خلاصه ابعاد معرفت خدا و فروع عقیده به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۲۲

توحید و صفات جمالیه و جلالیه حقّ تعالی مانند خونی که در بدن جریان دارد، در تمام مبانی و معیارها و اصول و فروع شرعی جریان دارد، و عقاید دیگر از آثار و لوازم عقیده اصلیه است.

موضوع این رساله تجلّی توحید در نظام امامت است که چون با تجلّی توحید در کل رسالات انبیا و رسالت اسلام و تجلّی آن در امامت حضرت مهدی علیه السلام ارتباط دارد، به حول و قوه الهی آن را در چهار گفتار زیر به پایان می‌رسانیم.

۱- تجلی توحید در کل رسالات انبیا و معارف و شرایع آسمانی.

۲- تجلی توحید در اسلام.

۳- تجلی توحید در نظام امامت.

۴- تجلی توحید در امامت حضرت مهدی علیه السلام.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۲۳

چهار گفتار پیرامون: تجلّی توحید در نظام امامت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۲۵

گفتار اوّل: تجلّی توحید در رسالات انبیا

تجلّی توحید را در رسالت انبیا، به سه گونه می‌توان تحت بررسی قرار داد:

اوّل: از جهت پایه بودن ایمان به خدا و عقیده به توحید، برای عقیده به نبوات و رسالت‌های آسمانی که بدیهی است عقیده به توحید مانند زیربنا، و عقیده به نبوّت و هر عقیده حقّ دیگر نسبت به آن، مانند روبنا است. چنان‌که کل عقاید حقّه و بینش‌هایی که انسان دارد، و برداشت‌هایش از مکتب‌های مختلف نسبت به اخلاق و اعمال و روش زندگی و شکل نظاماتی که حاکم می‌شود، زیربنا است.

بنابراین با نداشتن بینش توحید، رسیدن به ایمان به نبوات، طفره و محال است.

دوم: از جهت رسالت انبیا که عمده و اساس آن دعوت به توحید و یکتاپرستی و پرورش موحّد و یکتاپرست می‌باشد.

قرآن مجید، رسالت پیامبران و کوشش و تلاش آنها را در دعوت به توحید و تربیت افراد موحد، و ساختن جامعه توحیدی، و همچنین مبارزه آنها را با مظاهر شرک و طاغوت پرستی، شرح داده و نشان می‌دهد که در طول تاریخ جهان، انبیا بودند که فطرت توحیدی مردم را بیدار کرده آنها را از پرستش طاغوت‌ها نجات داده‌اند. چنان‌که در این آیه می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۲۶

«وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛[۱۰۷]

«همانا در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم (تا به خلق ابلاغ کند) که خدای را پرستش کرده و از بتان و طاغوت‌ها دوری گزینند».

یکی از پیغمبران بزرگ که در قرآن مجید از او تجلیل شده است، حضرت ابراهیم، ابوالانبیاء است که با شرک و بت پرستی نمرود و نمرودیان، به آن شکل بی‌سابقه و بی‌نظیر مبارزه کرد و افکار را علیه شرک و بت پرستی و نمرود و طاغوت بسیج کرد و از قدرت طاغوتی نمرود نهراسید و با فریاد:

«إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ»؛[۱۰۸]

«از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید من بیزارم».

و آیه:

«إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ»؛[۱۰۹]

«همانا من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمان‌ها و زمین است».

دل‌ها را تکان داد و مردم را به خودیّت خودشان و به فطرتشان باز گرداند.

این پیامبران، همه در کنار مستضعفان و محرومان جامعه بودند و استعباد و استبداد را محکوم می‌کردند، و با فقرای مؤمنین همان روابط را داشتند که با اغنیای ایشان داشتند. و خلاصه زبانشان و دعوتشان و عملشان و ثروتشان همه از توحید و دواعی الهی ملهم بود، و زندگی موحدین را به همه درس می‌داد. در خوف و رجا و توکّل و عبادت و محبّت، توحید در خوف و توحید در توکّل و عبادت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۲۷

و محبّت، اساس کارشان بود.

گفته نشود: چگونه دعوت انبیا به توحید، منطقی است با اینکه عقیده به نبوّت فرع عقیده به توحید است و با گفته پیغمبران، اثبات وجود خدا و توحید او قابل توجیه نیست؟

زیرا جواب داده می‌شود: دعوت انبیا دو بخش دارد: یک بخش آن مربوط به توحید و خداشناسی و اصل نبوّت عامه و همچنین دعوت به عناوین کلّی است، مثل راستی و امانت و عدالت و رحم و ترک ظلم و خیانت و غیر اینها از اموری که عقل، حسن یا قبح آنها را درک می‌نماید. در این بخش، نقش انبیا تذکّر و استخراج فطریات و به کار انداختن قوای عقلی و فکری بشر است. چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیَاءَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ وَ یَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیغِ وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛[۱۱۰]

«پس خدای تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی می‌فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلی آنان بود بطلبند و به نعمت فراموش شده یادآوری‌شان کنند و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند و عقل‌های پنهان شده را بیرون آورده به کار اندازند».

در این بخش، دعوت پیامبران متکی بر عقل و فطرت است و از کسی نمی‌خواهند که تعبّداً دعوت آنها را بپذیرد.

بخش دیگر دعوت انبیا مربوط است به دعوت به رسالت خودشان و وحیی که بر آنها نازل می‌شود، و تعیین مصادیق ظلم و خیانت و عدل و امانت و احکام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۲۸

و نظامات. در این بخش، طبعاً باید دعوت متوجّه کسانی باشد که به خدا و عالم غیب ایمان آورده باشند، و لذا در مسأله واجب بودن روزه می‌فرماید:

«یاأَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصّیامُ ...»؛[۱۱۱]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما نوشته شد ...».

و همچنین در موارد دیگر که متجاوز از هشتاد مورد است.

و در اینجا است که باید پیغمبر، دلیل صدق و بیّنه‌ای مثل معجزه داشته باشد.

بنابراین اشکال اینکه دعوت انبیا به توحید، «دورگونه» بوده و قابل توجیه نیست، مرتفع می‌شود.

سوم: شکل تجلّی توحید در رسالت انبیا این است که دین، از جهت اینکه متضمن برنامه‌ها و قوانین و احکام و نظامات مربوط به نواحی متعدد زندگی بشر است، تحقّق دهنده توحید نظام و توحید قوانین می‌گردد، و آنچه در این توحید، اصل است این است که بشر از جهت اینکه اجتماعی و مدنی الطبع است و از جهات دیگر، نیازمند به قوانین و احکامی است که عمل به آنها سعادت دنیا و آخرت و کمال مادّی و معنوی او را تأمین نماید. و کسی غیر از خداوند متعال صلاحیّت وضع قوانین و احکام را ندارد؛ زیرا خدا است که بر کل افراد بشر و انس و جن و ملائکه، حتی انبیا و اولیا ولایت دارد.

و به عبارت دیگر، آنچه در صلاحیت جعل احکام و وضع قوانین و قواعد شرط است دو چیز است: یکی اینکه قانون گذار کسی باشد که عالم به تمام مصالح و مفاسد امور و نواحی جسم و روح و قوا و غرایز و نیازهای فردی و اجتماعی مردم باشد، و از اینکه فایده‌ای از عمل به آن قوانین ببرد، منزّه باشد و متهم به داشتن غرض خاصّی در جعل قوانین نشود و در معرض این اتهام هم نباشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۲۹

بدیهی است این صلاحیت را کسی غیر از خداوند متعال دارا نیست که هم عام به تمام مصالح و مفاسد است و این انسان شناخته نشده را آفریده و می‌شناسد، و از درون او و نهان او آگاه است، و از هرگونه نقص و غرض، چون غنی بالذات و کامل بالذات

است، منزّه و مبرّا است.

دوم اینکه قانونگذار کسی باشد که بر همه انسان‌ها بالذات ولایت داشته باشد، و اختیارش نسبت به انسان و تعیین برنامه امورش، از اختیار خود انسان بیشتر باشد و بلکه اختیار انسان، چه تکوینی و چه تشریعی به تکوین و تشریع او باشد. پر واضح است که چنین کسی نیز، غیر از خداوند متعال نیست که مالک و صاحب و خالق و رازق همه بشر و همه مخلوقات است و همه تحت ولایت مطلقه او هستند،[۱۱۲] و همه احکام و تکالیف باید به وحی او و مستند به او باشد، و مداخله در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۳۰

این امور، مداخله در شؤون ربوبی و استکبار و استعلا و خلاف توحید است. و به همین جهت است که به حکم آیه کریمه:

«قُولُوا آمَنّا بِاللَّهِ وَما أُنزِلَ إِلَیْنا وَما أُنزِلَ إِلَی إِبْرَاهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْأَسْباطِ وَما أُوتِیَ مُوسَی وَعِیسَی وَما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛[۱۱۳]

«بگویید که ما به خدا و به آن کتابی که بر پیغمبر ما و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او و موسی و عیسی و به همه آنچه بر پیغمبران از جانب خدا نازل شده ایمان داشته و عقیده مندیم و بین هیچ یک از پیغمبران فرق قایل نشده و تسلیم فرمان او هستیم».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۳۱

باید به نبوّت تمام انبیا، ایمان داشته باشیم. دعوت همه، دعوت به خدا بوده است و در جوهر و حقیقت، واحد بوده و آن اسلام و تسلیم بودن در برابر خدا، و حکم و فرمان خدا و قانون خدا است. امّت پیغمبران در این دین، امّت واحده هستند،

«وَإِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنا رَبُّکُمْ فاتَّقُونِ»؛[۱۱۴]

«و این مردم همه یک دین دارند و متفق الکلمه هستند و یک امتند و من یگانه خدای شما هستم پس از من بترسید».

نسبت به همه آنها صادق است. یهودیّت و نصرانیت و این‌گونه الفاظ، نمی‌تواند عنوان دعوت انبیا و معرّف آن باشد، چنان‌که ایمان به موسی و عیسی اگر فقط ایمان به وحیی باشد که بر آنها نازل شده و از مسائل نامعقول و باطلبی که در تورات و اناجیل رایجه است منزّه باشد، بدون ایمان به رسالت حضرت خاتم الانبیا، اسلام نمی‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۳۲

گفتار دوم: تجلّی توحید در اسلام

تجلّی توحید در اسلام، به قدری نیرومند و پر تلألؤ است که اسلام و توحید و موحّد و مسلم، مانند دو لفظ مترادف، مفهوم واحد یافته، و به گفته بیگانگان- مثل گوستاو لوبون- عقیده توحید، تاج افتخاری است که در بین ادیان بر سر اسلام نهاده شده است.[۱۱۵] اسلام، دین خدا است دین توحید است و دین همه پیغمبران و پیروان راستین‌شان دین حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است، نه برای دین حقّ اسمی بهتر از این اسم می‌توان یافت، و نه برای بشر، واقعیت و اصالتی اصیل‌تر و عالی‌تر از مفهوم این اسم. و این از قضایایی است که می‌گویند: «قیاساتها معها» دلیلش با خودش می‌باشد، و خودش دلیل خودش است.

دین حقّ غیر از اسلام، به حقّ نخواهد بود و هر تعبیر دیگر که از دین حقّ بشود، اگر مفهومش، مفهوم کلمه «اسلام» یا کلماتی که در لغات دیگر با آن مترادفند، نباشد، دین حقّ نیست. خدا واحد است، و دین حقّ واحد است و آن اسلام است که در مفهومش هیچ‌گونه دوگانه خواهی و دوگانه پرستی و شرک نیست. تسلیم خدا بودن، و فرمانبردار و فرمان پذیر بی‌قید و شرط او بودن، هم به اعتقاد و هم به عمل،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۳۳

اسلام است. برای انسان هم، عالی‌تر از این، مقام و مرتبه‌ای نیست و کمالی از این بالاتر نمی‌شود. لذا خداوند متعال پیغمبر جلیل خود حضرت خلیل علیه السلام را در قرآن مجید مسلم خوانده است و از پسران یعقوب حکایت می‌فرماید که در پاسخ پدرشان که در هنگام درگذشت از این جهان، به آنها گفت:

«ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی»؛

«بعد از من چه کسی را می‌پرستید؟»

گفتند:

«نَعْبُدُ إِلهَکَ وَإِلهَ آبَآئِکَ إِبْرَاهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ إِلهاً وَاحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛[۱۱۶]

«خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود یگانه است و ما مطیع فرمان او هستیم».

بنابراین اگرچه اسلام، عنوان و نام و رسالت دعوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می‌باشد و پس از ظهور آن حضرت، بر غیر آنچه آن حضرت به آن رسالت داشته، صحّت اطلاق ندارد، امّا این نامگذاری و حصر عنوان اسلام به این دین، برای این است که اسلام خالص است، و اسلام هیچکس، جز به تسلیم در برابر این دین و پذیرفتن احکام و محرمات و واجبات آن محقق نمی‌شود، و یکی از شواهد بر خاتمیت این دعوت و بقای آن تا روز قیامت این است که در عصری که مفهوم اسلام مجهول و ناشناخته مانده بود و نام‌ها و عنوان‌ها و برچسب‌های ناجور، به ادیانی که سابقه الهی و حقانیت داشتند، زده بودند و نه فقط این نام‌ها نارسا و معرّف حقیقت آنها نبود، بلکه با اسلام مغایر و منافی بود، در چنین زمانی، این دعوت بر اساس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۳۴

وحی الهی، اسلام را به جهانیان عرضه کرد، و صریحاً در مثل آیه:

«وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ»؛[۱۱۷]

«هر کس غیر از اسلام دینی را اختیار کند هرگز از او پذیرفته نیست».

و آیه:

«إِنَّ الدّینَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»؛[۱۱۸]

«همانا دین (پسندیده و پذیرفته شده) در نزد خدا اسلام است».

اسلام را یگانه راه نجات اعلام کرد. و در آیاتی مثل:

«فَلَا وَرَبِّکَ لَایُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَایَجِدُوا فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»؛[۱۱۹]

«نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی‌شوند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آنگاه هر حکمی که بکنی هیچ‌گونه اعتراض در دل نداشته و کاملًا از جان و دل تسلیم فرمان تو باشند».

و آیه:

«وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»؛[۱۲۰]

«هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسولش حکم کنند اراده و اختیاری نیست».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۳۵

و آیه:

«وَمَن یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَی ؛[۱۲۱]

«و هر کس روی تسلیم و رضا به سوی خدا آورده و نیکوکار باشد چنین کسی به محکم‌ترین رشته الهی چنگ زده».

و آیه:

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّن دَعا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صالِحاً وَقالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛[۱۲۲]

«چه کسی در جهان، از آن کس که خلق را به سوی خدا خواند و نیکوکار گردید، و همی به عجز و لابه گفت که من تسلیم خدایم، بهتر و نیکوکارتر است».

و آیات دیگر، ویژگی‌ها و آثار و جلوه‌های اسلام و حقیقت دین را به نحوی که هیچ تعلق و وابستگی به گروه و نژاد و منطقه‌ای نداشته باشد، و اصول و فروع آن فطری و خردپسند، و در همه ازمنه و اعصار، وحدت دینی را تأمین نماید، روشن فرمود؛ که پس از چهارده قرن، یگانه بیان کامل و جامع و بی‌بدیل، دین حقّ است، و الی الابد هم بی‌بدیل خواهد بود. همه باید به این دین بگروند و همه باید ندای وحدت سر دهند و اسلام را که عالی‌ترین و کامل‌ترین طرح وحدت است، بپذیرند و شعارهای وحدت:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقيكُمْ»؛[۱۲۳]

«همانا گرامی‌ترین شما، نزد پروردگار پرهیزکار و باپرواترین شما است».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۳۶

و «النـاس کلّهم بنو آدم و آدم خلق من التراب و لا فضـل لعربیّ علی عجمیّ و لا عجمیّ علی عربیّ و لا احمر علی ابیض و لا ابیض علی احمر الّا بالتقوی»؛[۱۲۴]

«همه مردم فرزند آدمند و آدم از خاک خلق شده و هیچ فضل و برتری بر هیچ عربی نسبت به عجمی و بر هیچ عربی و بر هیچ سرخ پوستی به سفید پوستی، و بر هیچ سفید پوستی به سرخ پوستی نیست مگر به تقوا».

را سر دهند، و زبان حال و مقال همه مردم جهان، از هر نژاد، و اهل هر قاره و شهر و روستا این باشد:

الصین لنا و العرب لناو الهند لنا و الکلّ لنا

اضحی الاسلام لنا دیناًو جمیع الکون لنا وطناً

توحید اللّه لنا نوراعددنا الروح له سکنا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۳۷

گفتار سوم: تجلّی توحید در نظام امامت

امامت و رهبری نیز در ابعاد متعدّدی که دارد، شعاع و شعبه عقیده توحید است و به آن استناد دارد، و چنان‌که از آیه:

«إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً»؛[۱۲۵]

« (وقتی خداوند ابراهیم را امتحان کرد، فرمود:) من تو را به پیشوایی خلق برگزینم».

و نیز آیه:

«إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ»؛[۱۲۶]

«همانا ما تو را در زمین، مقام خلافت دادیم».

استفاده می‌شود، امامت با تمام ابعاد عمیق و ارزنده‌ای که دارد، که از جمله خلافت و جانشینی در ارض و زمامداری و مدیریت امور عامّه و حکومت کردن بین مردم است، فقط از سوی خدا و به نصب و تعیین او است، و کسی با خدا در آن حقّ مشارکت ندارد.[۱۲۷] و اصالت توحیدی امامت از اینجا معلوم می‌شود که بر حسب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۳۸

عقیده توحید، حکومت و ولایت و مالکیت حقیقیه مطلقه، مختص به خدا است و حق و حقیقت این صفات فقط برای او ثابت است که:

«هو الولیّ و هو الحاکم، و هو السلطان و هو المالک- و ألا له الخلق و الأمر- و یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید».

و هیچکس در عرض خدا، حتی بر نفس خود، نه سلطنت و ولایت تکوینی دارد، و نه ولایت تشریعی؛ تا چه رسد به اینکه بر دیگری ولایت یا حکومت داشته باشد، یا مالک امر او باشد. بنابراین، هر حکومتی که از جانب خدا و به اذن او نباشد، طاغوتی و مداخله در کار خدا و حکومت خدا است، و هرگونه پذیرش و فرمانبر از آن، پذیرش از فرمان طاغوت، و حرکت در جهت مخالف دعوت انبیا است که در قرآن مجید در مثل این آیه بیان شده است:

«وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ».[۱۲۸]

نظر به اینکه مفهوم طاغوت، چون اعم است شامل فرمانروایان مستبد و حکومت‌های غیر شرعی و طغیانگر نیز می‌باشد.

همچنین، هر ولایتی باید از جانب خدا و مستند به خدا باشد، حتی ولایت پدر بر فرزند صغیرش، و ولایت شخص بر نفس و مال خودش و ولایت فقیه در عصر غیبت امام عصر علیه السلام ۱۲۹] و ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام همه باید از جانب خدا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۳۹

باشد، و هر ولایتی از جانب او نباشد، هیچ اعتبار و اصالتی ندارد، و اگر خدا پدر را بر فرزند صغیرش ولایت نداده بود، ولایت بر او نداشت، و اگر شخص را بر خود و مالش ولایت نداده بود یا مالکیت او را بر آنچه حیازت کرده یا زمینی که آن را احیا و آباد کرده یا به هر سببی از اسباب تملّک مالک شده، مقرر نفرموده بود، ادعای مالکیت او، ادعای مالکیت در ملک خدا بدون اذن او بود.[۱۳۰] البته این ولایت‌های شرعی از هر نوعش که باشد، بی‌مصلحت نیست و ریشه فطری دارد. و تشریع بر طبع فطرت واقع شده است، امّا همین امور فطری هم بدون امضای خداوند متعال در عالم تشریع معتبر نیست.

بناء علیهذا چون حکومت و ولایت اختصاص به خدا دارد، غیر از خدا دیگری نمی‌تواند در آن مداخله کند، مگر به اذن او در حدود تشریع و دستور او.

بدیهی است که این ولایت و حکومت و مالکیت که برای بعضی بندگان به اذن خدا اعتبار می‌شود، اعتباری و قراردادی بوده و حقیقی نیست، لذا به عزل و اسباب دیگر، قابل زوال و انتقال است. این ولایت از نوع ولایت و حکومت الهیّه نیست، چون حکومت و ولایت خدا حقیقی و خود به خود و دائم و ابدی است و مقتضای ارتباط و تعلق مخلوق به خالق، حکومت و ولایت و مالکیت حقیقی خالق است.

مخلوق، هویتش مملوکیت و نیازمندی و فرمان پذیری و عنایت خواهی است. نه مملوکیت بنده و تحت ولایت خدا بودن او قابل این است که از او سلب شود، چون

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۴۰

ذات او، هویتش و واقعیتش همین است، و نه مالکیت و حکومت و ولایت خدا بر بندگانش قابل سلب و اعطا و انتزاع است.

بنابر آنچه گفته شد، نظام امامت و خلافت و ولایت باید از جانب خدا و انفاذ و اجرای ولایت و حکومت خدا باشد، تا حکومت، شرعی و اطاعت از اوامرش واجب باشد. و به این ترتیب است که هرگاه از جانب ولی امر علیه السلام یا هر یک از مجتهدین جامع الشرایط که در عصر غیبت نیابت عامّه دارند حکمی صادر گردد و مخالفت آن شود، در حکم استخفاف به حکم خدا و ردّ بر امام علیه السلام خواهد بود، با این تفاوت که در فرمان علما و فقها به حکم:

«لا طاعهٔ لمخلوق فی معصیهٔ الخالق»؛

«برای هیچ فردی، در معصیت خدا، اطاعت از فرد دیگر نیست».

اگر حکم به معصیت باشد، اطاعت فرمان به معصیت، موضوع پیدا نمی‌کند و حدیث شریف «لا طاعهٔ لمخلوق فی معصیهٔ الخالق» به اطاعت از پیغمبر و امام نظر دارند.

این نظام امامت در بعد حکومتی و ولایتش، بر عکس آنانکه می‌گویند نظام حکومت باید از پایین به بالا باشد و اساس و قاعده آن را شوراهای روستایی می‌شمارند، نظام از بالا به پایین را معین کنند، یا پایینی‌ها باید تابع تصمیم و نظرات بالایی‌ها باشند، و شورای وزارتخانه‌ها بر شوراهای استان‌ها، و استان‌ها بر شهرها، و شهرها بر بخش‌ها و روستاها حاکم باشند، یا اینکه یک نفر مثل نظامات استبدادی به نام شاه و امیر و پیشوا و خان در بالا بنشیند، و هرچه هوس می‌کند فرمان دهد و خود را بر مردم تحمیل نماید. هیچ یک از اینها نیست.

نظام اسلام که همان نظام امامت و حکومت شرعی است، نه حکومت از پایین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۴۱

به بالاـ است،[۱۳۱] و نـه فرمـانروایی از بالاـ بـه پـایین است، بلکه نظـام خـدا است که همه در آن، مجرای احکـام خـدا می‌شونـد، و حکومت و امارت چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ ابن عباس فرمود، وسیله اقامه حقّ و دفع باطل است و اگر از این حدّ و این شعار که اقامه حقّ و دفع باطل است، خارج باشد نه حکومت شرعی است و نه اطاعت از آن واجب است.

در این نظـام همه متصـدیان امور در اجرای احکـام خـدا مسؤولنـد و هیـچ مـادونی از مـافوق، در تخلّف از قـانون و قـانون شـکنی و معصیت خـدا نبایـد اطاعت کنـد و هیچ مقامی حتی شـخص خلیفه نمی‌تواند از مردم توقعی غیر از عمل به احکام الهی و اطاعت از قانون داشته باشد.

در این نظـام برای به دست آوردن مقامـات، چنـان‌که در نظامـات دیگر انجام می‌شود، بین اشـخاص مسابقه و مزاحمت نیست و اگر کسی برای کسب علوّ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۴۲

و برتری شخصی یا گروهی، بخواهد مقامی را به دست آورد، صلاحیّت آن مقام را ندارد.

در این نظـام، مقام، تعهـد و تکلیف آور است و هرچه مقام انسان حسّاس‌تر و حـدود قلمرو آن وسیع‌تر باشـد، مسؤولیت و تکلیفش بیشتر می‌شود، و ارزش صاحب هر مقامی به میزان خلوص نیت، و حسن معامله‌ای است که در عمل داشته باشد. بسا که یک رفتگر برای حسن نیّت و خلوصـی که در کار خود دارد و مراقبتی که برای خدا در انجام وظیفه نشان می‌دهد، از حاکم شـهر و والی اسـتان شریف‌تر و در درگاه خدا عزیزتر باشد.

در این نظام همان طور که «عدی بن حاتم» در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه گفت:

«لا يَخافُ الْقَوِيُّ ظُلْمَهُ وَلا يَيْأَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ»

قوی و ضـعیف هر دو در امان بودند؛ هیچ نیرومندی از ستم علی علیه السلام نمی‌ترسید؛ چون می‌دانست هرگاه بخواهد او (قوی که خلاف کرده) را کیفر و مجازات کند، از حدّ قانون تجاوز نمی‌نماید و از سر خشم و احساسات و به هوای نفس و کینه شخصـی، او را بیش از حـدّ قانون کیفر نمی‌دهـد. ضـعیف نیز از عـدل او مأیوس نمی‌گردید؛ چون می‌دانست اگر تمام اقویا و زورمندان در یک صف بایستند و یـک نفر ضـعیف در صف دیگر، علی علیه السلام در کنـار ضـعیف می‌ایستد و از او حمـایت می‌کنـد. او حاکم و زمامداری است که هرگز حقّ ضعیف را وا نمی‌گذارد و از احقاق حقّ او صرف نظر نمی‌کند، چنان‌که علی علیه السلام فرمود:

«الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۴۳

آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ»؛[۱۳۲]

«ذلیل پیش من عزیز است تا اینکه حقّ را (از ظالم) برایش بگیرم، و قوی پیش من ضعیف است تا اینکه حقّ (ضعیف‌ها) را از او بگیرم».

و بالاخره این نظام امامت است که تبلور عقیده توحید در آن ظاهر می‌شود، و جامعه بی‌امتیاز توحیدی،[۱۳۳] و امت واحد و دین واحد و قانون واحد و حکومت واحد و جهانی و همیشه نو و مترقّی اسلام را تحقق می‌بخشد، چنان‌که از بعضی روایات که در تفسیر آیه کریمه:

«فَمَن کانَ یَرْجُوا لِقآءَ رَبّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَلا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبّهِ أَحَداً»؛[۱۳۴]

«پس هرکس به لقای پروردگارش امیدوار است، باید نیکوکار شده و هرگز در پرستش خدا احدی را با او شریک نگرداند».

استفاده می‌شود، شرک نورزیدن به عبادت خدا این است که: نظام دیگری را غیر از نظام امامت که نظام الهی است، نپذیرد و برای ائمّه علیهم السلام که این ولایت را دارند، شریک قرار ندهد.

از جمله در تفسیر عیّاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که درباره این آیه از آن حضرت سؤال شد، فرمود:

«الْعَمَلُ الصّالِحُ؛ الْمَعْرِفَةُ بِالْأَئِمَّةِ، وَلا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبّهِ أَحَداً؛ التَّسْلِیمُ لِعَلِیّ علیه السلام، لا یُشْرِکُ مَعَهُ فِی الْخِلافَةِ مَنْ لَیسَ ذلِکَ لَهُ وَلا هُوَ مِنْ أَهْلِهِ»؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۴۴

«عمل صالح، معرفت ائمّه است. و تسلیم علی علیه السلام بودن؛ یعنی احدی را شریک در عبادت پروردگارش قرار ندهد و کسی را که خلافت برای او نیست و اهل آن نمی‌باشد، با او (علی علیه السلام) شریک قرار ندهد».

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر «وَلا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبّهِ أَحَداً» فرمود:

«لا یَتّخِذْ مَعَ وِلایَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیهِمْ غَیْرَهُمْ، وَوِلایَتُهُمْ الْعَمَلُ الصّالِحُ، مَنْ أَشْرَکَ بِعِبادَةِ رَبّهِ فَقَدْ أَشْرَکَ بِوِلایَتِنا وَکَفَرَ بِها وَجَحَدَ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ علیه السلام حَقَّهُ وَوِلایَتَهُ»؛

«با ولایت آل محمّد- صلوات اللَّه علیهم- ولایت غیر ایشان را نگیرد، و ولایت ایشان عمل صالح است؛ کسی که شرک ورزد به عبادت پروردگارش، پس به تحقیق شرک ورزیده است به ولایت ما و به آن کافر شده و جاحد و منکر حقّ و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شده است».

از آنچه در این گفتار بیان شد، معلوم گردید که: امامت نیز مثل نبوّت از اموری است که به نصب و جعل الهی می‌باشد و نصب آن فقط حقّ خدا است که برحسب حکمت و دلایل عقلیه محکم مثل قاعده لطف لازم است.

و خلاصه این است که: تصرّف در امور عامّه و رتق و فتق امور و حلّ و فصل کارها و اعمال ولایت بر خلق اللَّه، اگرچه یک نفر هم باشد، تصرف در سلطنت الهی و ملک خدایی است که باید به اذن خدا باشد؛ چنان‌که بر حسب آیات قرآن مجید و احادیث متواتر که از طریق شیعه و سنی روایت شده است، در امّت این برنامه انجام شده و نظام امامت توسط حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مردم ابلاغ شده و "اولو الامر "که تا روز قیامت عهده‌دار این منصبند و دوازده نفرند، به امّت معرفی شده‌اند.

بنابراین صحّت روش و برنامه‌ای که شیعه در نصب امام معتقد است، برای کسی که به توحید ایمان دارد، نیاز به دلیل ندارد؛ زیرا در مشروعیت امامت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۴۵

و ولایت به اذن اللَّه و نصب الهی، جای هیچ‌گونه تردیدی نیست. فقط سؤالی که پیش می‌آید، این است که:

اوّلًا: اذن خدا وجود دارد یا نه؟

ثانیاً: چه افراد و شخصیّت‌هایی مورد این عنایت الهی شده‌اند؟

پاسخ سؤال اوّل از بیانات گذشته معلوم شد، با توجّه به اینکه مجوّز شرعی برای مداخلات خودسرانه و غیر مستند به خدا در بین نیست؛ و با توجّه به اینکه مسأله نظام و برنامه اداره امور و زمامداری امری نیست که قابل تعطیل و بی‌نظم و ترتیب باشد؛ و نیز با توجّه به اینکه وجود برنامه پشتوانه‌دار و مشروع و مستند به خدا در آنچه که مقصود از آفرینش بشر است، دخالت عمده دارد، حتماً از جانب خدا نظام اکمل و اتمّ پیشنهاد و تعیین شده است و امکان ندارد در دینی مثل اسلام که حتی از بیان مستحبّات و مکروهات در موارد جزیی کوتاهی نشده، نسبت به چنین امر بزرگی با نقش و اثری که در اجرای احکام و حفظ مصالح عباد و رعایت حال مستضعفان و محرومان و سیر خلق به سوی خدا دارد، کوتاهی شود.

حاشا و کلّا! از صاحب شریعت با آن همه عنایت که به تربیت بندگان خود دارد و از هدایت‌های تشریعی و تکوینی در هر قسمت دریغ نفرموده، در چنین امری آنها را از رحمانیت و رحیمیت و ربّانیت و فیاضیت خود محروم فرماید.

حاشا و کلّا! چگونه ممکن است پیغمبر در چنین امر بزرگی که در تمام شؤون امتّش دخالت دارد، برنامه و دستور جامعی نداده و امت را حیران و سرگردان گذارده باشد، و با این حال بفرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۴۶

«قَدْ تَرَکْتُکُمْ عَلَی الْبَیْضآءِ لَیْلِها کَنَهارِها لا یُزِیغُ بَعْدِی عَنْها إلّا هالِکٌ»؛[۱۳۵]

«شما را ترک کردم در راهی روشن و واضح که شبش مانند روز آن است؛ از آن منحرف نمی‌گردد مگر هلاک شونده».

از این حدیث می‌فهمیم: ارشادات و تعالیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همه تاریکی‌ها و تحیّرها را از میان برده است و اگر امری مثل امر خلافت و امامت را مهمل گذارده بود، این حدیث شریف نامفهوم بود؛ بلکه اگر امر امامت غیر مشخص و بی‌برنامه مانده بود، با آن تأکیدی که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرفت امام فرموده است، آیه کریمه:

«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی»؛[۱۳۶]

«امروز دین شما را برای شما کامل کرده و نعمتم را بر شما تمام نمودم».

شأن نزول پیدا نمی‌کرد.

و امّا پاسخ سؤال دوم این است که: از احادیث کثیره متواتره استفاده می‌شود که تبلیغ این موضوع از آغاز بعثت و سال سوم و هنگام نزول آیه شریفه:

«وَأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»؛[۱۳۷]

«قوم و خویش نزدیکت را بیم ده».

تا بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله و ارتحال آن حضرت به رفیق اعلی، در مناسبات و فرصت‌های متعدد انجام شده و نظام رهبری مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشخص و معین گردید.

علاوه بر اینکه: هر شخص منصف، اگر به کتاب‌های تاریخ و تفسیر و حدیث

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۴۷

و کلام و فِرق مسلمین و اسرار افتراق آنها مراجعه نماید، تصدیق می‌کند که هیچ یک از نظاماتی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله عهده‌دار امور مسلمین شدند، این خصیصه را که شرعیت آنها را بتواند به وحی و تنصیص رسول خدا صلی الله علیه و آله مستند دانست، نداشتند؛ هرچند بعد از وقوع، دیگران خواستند برای مشروعیت آن دلایلی بسازند، این تلاش‌ها جای‌گیر نشد که حتی در مثل زمان- که جهان اسلام به ضررهای جدا بودن دین از سیاست پی برده و آماده این می‌شود که دین را در همه نواحی زندگی سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی و فرهنگی و غیرها حکومت دهد- افرادی چون "عبدالکریم خطیب "که از نویسندگان

معروف اهل سنّت و صاحب آثار و تألیفات متعدد است، در ضمن بررسی‌های خود راجع به خلافت و امامت، نظام‌های گوناگونی را که در عالم اسلام به وسیله افراد و مکتب‌های معارض با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله حکومت یافت، بررسی کرده و دلایل شرعی بودن آنها را تحت دقت و مطالعه قرار داده و به این نتیجه می‌رسد که برای مسأله امامت و خلافت، در اسلام طرح و پیشنهادی نیست و به خود مردم واگذار شده و در این مسأله دین از سیاست جدا است! و در واقع نظر می‌دهد؛ رژیم‌هایی که بر امور مسلمین در طول چهارده قرن مستولی شده و از این به بعد روی کار بیایند، باید به واسطه خود مردم انتخاب شوند.

نظر دیگر اهل سنّت این است که: هرکس مسلّط شد و زمام امور را به دست گرفت، باید از او اطاعت کرد، که در حقیقت نظر به شرایط و صفات حاکم و عدالت و فسق او نیست؛ بلکه اوامری که در کتاب و سنّت راجع به اطاعت از والی و حاکم وارد شده است، نظر به مطلق حکّام دارد. و این نظر مطابق است با روشی که تقریباً در طول چهارده قرن بر مسلمین حکومت داشت.

ما در این مقاله، در مقام بررسی نظرات و ردّ آنها نیستیم. فقط این نکته را تذکّر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۴۸

می‌دهیم که مسأله فقدان دلیل قانع کننده بر صحّت و مشروعیت نظاماتی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روی کار آمدند، امثال عبدالکریم خطیب را بر این داشته که بگویند:

اصلًا اسلام در موضوع نظام و رهبری امور عامّه و سیاست جامعه پیشنهاد و نقشه‌ای ندارد، و این خود مردم هستند که باید این موضوع را حل نمایند.

اینک آقای عبدالکریم خطیب تحت سؤال قرار می‌گیرد: این مردم که باید این مشکل را حل نمایند، کیستند و برنامه و نظام مداخله مردم در این کار را چگونه و چه کس باید معین نماید؟ و آیا با اینکه در اسلام حکومت واحد است و حکومت‌های متعدد مبنای اسلامی ندارد، با جمعیت حدود هزار میلیون نفوس، چگونه باید رهبر این نظام معین شود؟ آیا حکومت‌های کنونی و تجزیه‌ای که در عالم اسلام است، چگونه قابل توجیه است؟ و آیا معرفت امام وقت که بر حسب روایات شیعه و سنی واجب است، چگونه امکان‌پذیر است؟ و کدام یک از این ده‌ها حاکم و امیر و شاه و رئیس جمهور امام می‌باشند؟ و در این عصر، چه کسی را باید به عنوان امام و ولیّ امر شناخت؟ و نسبت به گذشته کدام یک از افرادی که بر امور مسلمین سلطه پیدا کردند، مردمی بودند؟ و اگر خلیفه‌ای خلیفه بعد از خود را تعیین کرد، بر چه اساسی است؟ و شورای شش نفری و بالاخره وضعی که تا انقراض عثمانی‌ها برقرار بود، کجایش مردمی بود؟ و پرسش‌های دیگر از این رقم.

بدیهی است جواب قانع کننده‌ای نخواهید شنید. تنها نظامی که می‌تواند به این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه پاسخ‌گو باشد، نظام امامت است.

و اگر کسی بگوید: صحیح است که مشروعیت جزء جوهر و هویّت نظام امامت است؛ امّا آنان که بر این اصل نگرویده‌اند، جواز حکومت بر اساس نظام‌های گوناگون دیگر را «اصالهٔ الاباحهٔ» ثابت کرده و می‌گویند: اگر ما در جواز دخالت در امور ولایتی و مربوط به جهات عامه و مصالح عمومی شک داشته باشیم، با این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۴۹

اصل، اباحه آن ثابت می‌شود. همچنین در سایر ولایت‌ها، اگر فقیه یا ولیّ صغیر یا هر صاحب سلطه و قدرتی در جواز بعض تصرّفات و مداخلات شک نمود، با اصالهٔ الاباحه، مباح بودن آن ثابت می‌شود.

جواب گفته می‌شود: اصالهٔ الاباحه در موضوعات مربوط به خود مکلّف، مثل استعمال دخانیات یا خوردن گوشت فلان حیوان در صورتی که تذکیه آن محرز باشد یا پوشیدن فلان لباس حاکم است؛ امّا جواز اموری که مربوط به دیگران و امر و نهی و مداخله در کارهای آنها است و متضمّن الزام به انجام کار یا ترک کاری باشد، با اصالهٔ الاباحه ثابت نمی‌شود؛ بلکه در این‌گونه امور به دلایل

متعدّد "،اصالهٔ الخطر؛ "یعنی ممنوعیت مداخله اجرا می‌شود. علاوه بر اینکه: آثار وضعیه این مداخلات نیز به مقتضای اصل، بر آن مترتّب نخواهد شد و بالاخره با این بیان، مشروعیت نظام ثابت نمی‌شود و وجوب اطاعت دیگران از آن ثابت نخواهد شد.

و خلاصه کلام این است که: یگانه نظام توحیدی که بر حسب آیات و احادیث معتبر، مستند به خداوند یگانه است، نظام امامت است که "مجعول من اللّه "و از جانب خدا برقرار شده و تا قیام قیامت متصل و مستمر خواهد بود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۵۰

گفتار چهارم: تجلّی توحید در امامت حضرت مهدی علیه السلام

امروز شاه انجمن دلبران یکی استدلبر اگر هزار بود، دل بر آن یکی است

دیدگاه عاشقان تماشای این تجلّی، و منتظران حقیقی ظهور، و مشتاقان درک فیض حضور، به قدری وسیع و پر دامنه است که هرچه ببینند و بیندیشند، عشق و شوقشان بیشتر و وسعت و امتداد دیدگاه‌شان افزون‌تر می‌شود.

علاوه بر آن‌که: مصدر امامت (چنان‌که در گفتار سوم بیان شد)، مصدر توحیدی و اصطفا و اجتبا و گزینش الهی است، و هر امامی در عصر خود، در تصرف در امور و استقلال به رتق و فتق، واحد و بی‌شریک است، در هنگام ظهور حضرت بقیهٔ اللَّه- ارواحنا فداه- برای اینکه از نعمت وجود امام، بیشترین استفاده ممکن برده شود، شرایط لازم فراهم می‌شود و موانع ظهور و فعلیت یافتن شؤون و ابعاد امامت، که در عصر سایر امامان علیهم السلام و عصر غیبت خود آن حضرت وجود دارد، مرتفع می گردد؛ اسماء حسنای الهی مثل ":الولیّ "و "العادل "و "الحاکم "و "السلطان "و "المنتقم "و "المبیر "و "القاهر "و "الظاهر "به طور بی‌سابقه‌ای متجلّی خواهد شد.

و به عبارت دیگر: آن حضرت مظهر این اسما و کارگزار و عامل خداوند متعال

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۵۱

می‌باشد، و مقام خلیفهٔ الهی او در این ابعاد، ظهور عملی و فعلی خواهد یافت.

همه این شؤون الهی که امام علیه السلام تجسّم ظهور آن خواهد بود، و خدا به حکمت بالغه خود، توسط آن حضرت تحقّق می‌بخشد، اصالت توحیدی دارد و به اذن خدای یکتا و فرمان او انجام می‌پذیرد.

و از جمله اموری که تجلّی توحید را در ظهور حضرت مهدی علیه السلام روشن می‌سازد، این است که: اهداف توحیدی اسلام مثل وحدت حکومت و نظام، وحدت قانون، وحدت دین، و وحدت جامعه، به وسیله آن حضرت تحقّق می‌یابد.

همان‌گونه که در احادیث وارد شده است، خدا خاور و باختر جهان را به دست آن حضرت فتح می‌نماید؛ چنان‌که در روایت معروف "جابر "است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ذلِکَ الَّذِی یَفْتَحُ عَلی یَدَیْهِ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَمَغارِبَها»؛[۱۳۸]

«این است آن کسی که خدا به دست او، مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را می گشاید».

و "روز فتح "که از ایام اللّه بزرگ است و در قرآن مجید آمده، برحسب بعضی تفاسیر،[۱۳۹] روز ظهور و فتح آن حضرت است. روزی است که کفار را ایمان آوردن در آن روز سود نمی‌بخشد و مهلت داده نمی‌شوند.[۱۴۰] چنان‌که در احادیث است: قریه‌ای نمی‌ماند مگر آنکه در آن ندای «لا إله إلّا اللّه» بلند شده و اسلام جهان‌گیر می‌شود و این همه دویت‌هایی که از جهت اختلاف

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۵۲

نظامات و حکومت‌ها و رژیم‌ها و به اسم نژاد و وطن ساخته شده، ملغی می گردد و مرزهایی که با آنها زورمندان، دنیا را تقسیم

کرده و افراد بشر را از هم جدا و بیگانه ساخته‌اند، از میان برداشته می‌شود.

در آن عصر، برکات و آثار عقیده و ایمان به خدا آشکار می‌شود، و برحسب آیه:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِم بَرَكاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَالأَرْضِ»؛[۱۴۱]

«و چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده و پرهیزکار می‌شدند، همانا ما درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم».

درهای برکات آسمان و زمین به روی مردم و دنیای مؤمن گشوده می‌شود و به جای نظامات مشرکانه و جنگ و نزاع و کینه‌توزی، نظام الهی اسلام و دوستی و برادری و صفا و صلح واقعی و عمومی برقرار می‌شود.

از جمله احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد، روایتی است که در کتاب "المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّة "از عیاشی به اسناد خود از "ابن بکیر "روایت کرده است، ابن بکیر گفت: از ابی‌الحسن (حضرت موسی بن جعفر) علیه السلام سؤال کردم درباره این قول خدای تعالی:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً»؛[۱۴۲]

«هرآنچه در آسمان و زمین است، خواه و ناخواه مطیع فرمان خدا است».

حضرت در پاسخ فرمود: (قریب به این مضمون) نازل شده است در قائم علیه السلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۵۳

که وقتی ظاهر شود، اسلام را بر طوایف کفار که در شرق و غرب هستند، عرضه نماید. هرکس از روی اطاعت اسلام آورد، امر می‌کند او را به نماز و زکات و آنچه مسلمان به آن امر می‌شود، و هر کس اسلام نیاورد، گردن او را می‌زنند، تا باقی نمانند در مشرق‌ها و مغرب‌ها احدی مگر اینکه موحد گردد.

ابن بُکیر می‌گوید: گفتم: فدایت شوم! خلق بیشتر از این می‌باشند (یعنی بیشتر از این هستند که بتوان اسلام را به همه عرض کرد و همه را یا مسلمان نمود یا کشت).

حضرت فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ إِذا أَرادَ أَمْراً قَلَّلَ الْكَثِيرَ وَكَثَّرَ الْقَلِيلَ»؛[۱۴۳]

«خداوند وقتی کاری و امری را اراده کند، اندک را بسیار و بسیار را اندک می‌نماید».

و نیز روایت است از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛[۱۴۴]

« (آنان که خدا را یاری می‌کنند) آنهایی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم، نماز را به پا داشته و به مستحقان زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و می‌دانند که عاقبت کارها به دست خدا است».

که فرمود: این برای آل محمّد- صلوات اللَّه علیهم- است و مهدی و اصحاب او؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۵۴

خدا ملک ایشان می‌نماید مشرق‌های زمین و مغرب‌های آن را، و ظاهر و غالب می‌کند دین را، و خدای عزّوجلّ به وسیله او و اصحابش بدعت‌ها و باطل را می‌میراند- مثل آنکه سفیهان حقّ را میراندند- تا اینکه دیده نشود اثری از ظلم، و امر می‌کند به معروف و نهی می‌کند از منکر، و برای خدا است عاقبت امور.[۱۴۵] و از جمله این روایات، روایتی است از رفاعهٔ بن موسی که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام در آیه:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ ...».

فرمود:

«إِذا قامَ الْقآئِمُ الْمَهْدِیُّ لا یَبْقی أَرْضٌ إِلّا نُودِیَ فِیها شَهادَةُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ»؛[۱۴۶]

«وقتی قائم مهـدی علیه السـلام قیام نمایـد، باقی نمی‌ماند زمینی مگر آنکه در آن ندا می‌شود: شـهادت بر اینکه خدایی نیست غیر از اللَّه و اینکه محمّد رسول خدا است».

و نیز از این احادیث است، حدیثی که در "مجمع البیان "در تفسـیر آیه «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ» در سوره صف، از عیّاشی به سندش از عبایه روایت کرده است که:

شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ»؛[۱۴۷]

«او است خدایی که رسول خدا را با دین حقّ به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۵۵

و سپس از حاضران مجلس پرسید: آیا تا این زمان دین را ظاهر گردانیده است؟

گفتنـد: آری! فرمود: نه! قسم به آن‌که جانم در دست او است، نخواهـد شـد تا باقی نماند قریه‌ای مگر در آن، بامدادان و شامگاهان ندا شود به شهادت «لا إله إلّااللَّه».[۱۴۸] و از روایات این باب است، این حدیث که سیّد رضی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است که فرمود:

«لَیَدْخُلَنَّ هذَا الدّینَ عَلی ما دَخَلَ عَلَیْهِ اللَّیْلُ»؛[۱۴۹]

«هر آینه داخل می‌شود این دین بر آنچه شب بر آن داخل شده باشد».

این حـدیث نیز عـالم‌گیر شـدن دین اسـلام را مژده می‌دهـد، و ممکن است یـک نکته بیـان آن به این عبارت، این باشـد که: کفر و بی‌ایمـانی و انحراف از خـدا،ماننـد شب تاریـک و ظلمـانی است، و اسـلام ماننـد آفتـاب است؛ آفتابی که همه تاریکی‌ها را از میان می‌برد و در هر مکان که تاریکی باشد، آنجا را روشن می‌نماید.

احـادیثی که متضـمّن بیان این اهـداف است، بسیار و متواتر است. این اهـداف، آرمان فطری همه افراد بشـر است، و بشـر بالفطرهٔ به سوی آنهـا گرایش دارد، و لـذا به نام وحـدت، مرکز سازمان ملل تشـکیل می‌شود؛ هرچنـد مقاصـد آنان که این سازمان را تشـکیل داده‌اند، مقاصد سیاسی و استعماری بوده، که همان قرار دادن "حقّ وتو "برای پنج ابرقدرت و استضعاف ملل دیگر، گواه نیّات پلید آنها است که می‌خواهند به صورت قانونی استکبار خود را ادامه دهند. به قول شاعر: «این دروغ از راست بگرفته فروغ».

اگر ستمگران از عدل و داد سخن می‌گویند و اگر جنگ افروزان و متجاوزان به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۵۶

ملّت‌های ضـعیف، و غارتگران بزرگ دنیا و دشمنان واقعی آسایش و امنیت مردم محروم، صلح و همزیستی و خلع سلاح را پیشنهاد می‌نمایند، و اگر پایمال‌سازان حقوق بشـر و عدالت و آزادی، حقوق بشر را عنوان می‌کنند و برای آن دلسوزی می‌نمایند، همه برای این است که: فطرت بشـر خواسـتار وجود حقیقی حکومت واحد و عدالت و صلح و امنیت و احترام به حقوق بشر است، و این همان دین فطرت است که واحـد است و در آخرالزمان تحت رهبری آن موعود عزیز و محبوب انبیا و اولیا و همه مردان خـدا، جهان را فرا می‌گیرد و دنیا به سوی قبول این دین و اهداف پاک و انسانی آن به پیش می‌رود، برای آن‌که به ندای آن قرهٔ العینِ مصطفی و میوه دل علی و زهرا جواب مثبت بدهد، آماده می‌شود.

امیـد آن‌که دیدگان انتظار کشـیده ما و همه منتظران و محرومان و مستضـعفان به طلعت جهان آرای آن کهف امان و غوث دوران- عجّل اللَّه تعالی فرجه- روشن شـود، و جهـان پر از آشوب و اضـطراب و فتنه و فسـاد، از برکـات ظهور آن حضـرت، کـانون امن و

آرامش و داد و دهش و عرفان و دانش گردد.

وما ذلک علی اللّٰه بعزیز

وآخر دعوانا أن الحمد للّٰه‌ربّ العالمین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۵۷

تعلیقات

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۵۹

تعلیقه اوّل

شکی نیست که نصب امام و خلیفه و زمامـدار برای رتق و فتق امور و حفظ مصالـح عموم، به حکم این دو آیه و آیه ذیل واقع شـده است:

«وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَأَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ»؛[۱۵۰]

«آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو را به ایشان وحی کردیم».

و شـکی نیست که تعیین امام و خلیفه از جانب خـدا لطف است و در هـدایت مردم و تربیت آنها مؤثر است، چنان‌که واگذار نمودن آن به مردم، یا سکوت شرع از آن، نقض غرض و موجب مفاسد بسیار و تعطیل برنامه‌های الهی و نظام حقّ و عدالت خواهد شد.

بنابراین بر خداوند متعال است که برحسب حکمیت، ربّانیت و رحمانیت خود، شخص صالحی را تعیین فرماید.

و خلاـصه بـا توجّه به این آیـات، گفته می‌شود که: امامت و خلافت، مثل نبوّت نیست که اگر در عصـری صورت گرفت، در عصـر دیگر تجدید آن ضرورت نداشته باشد؛ بلکه در تمام اعصار، به خصوص از جهت ولایت بر امور و حکومت از جانب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۶۰

خدا مورد نیاز و حاجت است، و نیاز مردم به آن، به یک عصـر و یک زمان محدود نمی‌شود. و به عبارت دیگر: نبوّت، لطف خاصّ است و ولاـیت و امـامت و خلاـفت، لطف عام است. بنابراین وقتی ما از آیات قرآن مجیـد اسـتفاده کردیم که این لطف در عصـری واقع شـده است، بـا توجّه به عمومیـتی که مصـلحت آن دارد، می‌فهمیم که در همه عصـرها هست و مخصوص زمـان خـاصّ و مردم خاصّی نیست، و به صورت تواتر و توالی باید ادامه داشته باشد؛ چنان‌که ادامه یافته است. و در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ»؛[۱۵۱]

«همانا ما برای هدایت این مردم سخن پیوسته آوردیم تا شاید متذکّر شوند».

و همچنین از آیاتی مثل:

«النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛[۱۵۲]

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر است».

و نیز آیه:

«إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ...»؛[۱۵۳]

«همانا تنها ولی امر شما، خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده‌اند ...

می‌باشند».

به ملاحظه اینکه: ظاهر در انشای ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولویت آن حضرت بر انفس می‌باشند، و آیه «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...» ظاهر در انشای ولایت علی علیه السلام است،

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۱ ؛ ص ۱۶۰

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۶۱

استفاده می‌شود که: انشا و اعطای این ولایت هرچند در محل صالح و به صاحبان مقام عصمت (نبیّ و امام) اعطا می‌شود؛ ولی در این اعطا و جعل ولایت، نظر به رعایت حال عباد، و استصلاح امور دنیا و آخرت آنها است؛ نظیر ولایت جدّ پدری و پدر بر صغیر که هرچند در اعطای ولایت به آنها، مناسبت و علاقه آنها به حفظ مصالح فرزندشان و امور دیگر رعایت شده است؛ لیکن اصل نظر در این اعطا، حفظ مصالح صغیر و دفع ضرر از او است.

بنابراین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ولایتی که برای آن حضرت ثابت است، برای ائمه علیهم السلام نیز باید ثابت باشد و تا روز قیامت استمرار داشته باشد. و مقصود از اینکه می گوییم: در هر عصر و زمان، وجود حجّت و امام و نصب آن لازم است، همین است که جامعه بشری بدون صاحب ولایت و صاحب الامر نخواهد ماند؛ خواه صاحب آن نبی باشد یا امام، و این رشته استمرار خواهد داشت، و این معنا غیر از وابستگی جهان به وجود امام علیهم السلام است که در رساله دیگر پیرامون آن توضیحاتی داده‌ایم.

و آخرین نکته‌ای که در اینجا متذکّر می‌شویم، این است که بر حسب آیات:

«إِنّی جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً»؛[۱۵۴]

« (خداوند به ابراهیم فرمود:) همانا من تو را به پیشوایی خلق برگزینم».

و «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛[۱۵۵]

«من در زمین خلیفه خواهم گماشت».

و «إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِی الْأَرْضِ»؛[۱۵۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۶۲

«ما در زمین به تو مقام خلافت دادیم».

و «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً»؛[۱۵۷]

«ما را پیشوای اهل یقین قرار ده».

جعل امام و خلیفه که حداقل اثر آن، وجوب اطاعت اوامر و نواهی او است، فعل خدا است و از او صادر شده است. بنابراین اگر بنا باشد که جعل آن از جانب غیر خدا هم صحیح باشد، شرکت با خدا در فعل او حاصل می‌شود، و منافی با توحید افعالی می‌باشد؛ زیرا لازمه آن، این است که: مثل همان فعلی که از خدا صادر شده، از عبد نیز صادر شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۶۳

تعلیقه دوم

یکی از الفـاظی که اخیراً بر سـر زبان‌هـا افتاده، و برخی از آن برای مقاصـد التقاطی و سوسـیالیسم مآبانه، و در هم ریختن و تحریف نظامـات مالی و اقتصادی اسـلام اسـتفاده می‌نماینـد، و در زیر پوشـش نام مقـدّس خـدا و دین و اسـلام، مکتب‌های بیگانه را در بین مسلمین ترویج و تبلیغ می‌نمایند "،خدا مالکی "است.

با این لفظ، نظام‌های سوسـیالیستی و اشتراکی یا مالکیت دولتی را توجیه می‌کنند، و مالکیت شـرعی و خصوصـی را در کلّ اشـیا، یا نسبت به زمین و وسایل تولید و ابزار کار انکار کرده، و در زیر پوشـش اظهار غمخواری برای مستضـعفان و محرومان و کارگران و کشـاورزان، و انتقـاد از کارفرمایـان بی‌رحـم و معـایب نظـام سـرمایه داری غربی و اسـتعمار غرب، زمینـه را برای سـلطه کمـونیسم و استکبار روسیه فراهم می‌کنند، تا هرکجا آن را از دری راندند، این بدون مانع و با خیال راحت از در دیگر وارد شود.

و چون در اثر تجربه دریافته‌اند که شـعار حمایت از زحمتکش و محروم، که از آغاز حربه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها بود، از کار افتاده است و خود به خود، اگر قـدرت نظامی آن را تحمیل ننماید، کارساز نیست و اوضاع کشورهای بلوک شـرق و کمونیستی که برای حقوق انسان و کرامت و آزادی‌های آدمیزاد کمترین ارزشی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۶۴

قائـل نیست، همه را به مـاهیت رژیم‌هـای ضـد آزادی و بشـری کشورهـای پشت پرده‌هـای آهنین، آگـاه ساخته و از آن متنفّر نموده است، و تبلیغات آنها حتی در کشورهای سـرمایه داری نقش بر آب شده، و هرچند جوامع زیر سـلطه امپریالیسم غرب بر آن شورش نموده و می‌خواهنـد زنجیرهـای اسـارتی را که اسـتعمار آمریکـا و دیگر حکومت غربی به گردن آنها افکنده‌انـد، پاره نماینـد و پاره خواهنـد نمود؛ امّا به همان مقدار که زیر سـلطه کمونیسم و تجاوزات بی‌رحمانه و وحشـیانه روسـیه بروند نیز، پرهیز دارند و در عین رفع آن، از دفع این نیز غفلت نمی‌نماینـد. لـذا اخیراً نقشه را عوض کرده، برای اینکه زمینه را برای تسلّط روسـیه فراهم نماینـد، بهتر می‌بیننـد که اوّل سـخن از الحـاد و انکـار خـدا و شـرایع انبیـا به میان نیاورنـد، و فقط در شـعارهای طرفـداری از کارگر و کشاورز و محروم و مستضعف با مسلمانان هم صدا شده، آن را به مسیرهایی که کمونیسم می‌خواهد، رهبری نمایند، و در ضمن هم می‌کوشند تا سـطح تولیـد را پایین آورده، با وعده و نویدهای توخالی که هرگز برآورده نمی‌شود، توقع‌هایی را که انجام آن ممکن نیست، در افراد خام ایجاد کرده و کارخانه‌ها و کشاورزی‌ها را به تعطیل، و کارگران و کشاورزان را به کم کاری و اعتصاب تشویق نماینـد؛ تا هرچه بیشتر فقر اقتصادی که فشارش روی همان طبقه محروم و ضعیف بیشتر خواهد شد، شدت پیدا کند. و آنان بدون اینکه از علل و عوامـل نابسامانی‌هـا و کمبودها مطّلع باشـند، از سوء اوضاع اقتصادی تحریک شـده و غولان راهزن را، راهنما و مزدوران بیگانه را خیرخواه پنداشته و با پای خود به سوی دام دشمن خونخواری مثل کاخ نشینان بی‌رحم کرملین بروند، دامی که هر کس و هر کشور در آن افتاد، به زودی و به آسانی راه نجات از آن نیافت.

بـاری! اینـان فهمیده‌انـد که تبلیغ کمونیسم و وارد کردن نفوذ و اسـتعمار روس بـا دعوت به الحاد، با عکس العمل شدیـد مسـلمانان روبرو خواهد شد، و می‌دانند در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۶۵

کشورهـای اسـلامی- به خصوص پس از بیـداری‌های اخیر مسـلمانان و توجّه آنهـا به ارزش‌هـای و ذخایر و امکانات مادی و معنوی خود- مسـلمانان حـداقل این را دریافته‌انـد که اسـلام می‌توانـد به عنوان قـدرت سوم در برابر دو قـدرت شـرق و غرب که به تدریج ملّت‌ها و مردم از آنها مأیوس و به ماهیت اسـتکباری و استضـعافشان پی برده‌اند، در جهان عرض وجود نماید، و برای این دو قدرت

طاغوتی و شیطانی، به صورت خطری جدّی درآمده است. لذا به حیله‌ها و نیرنگ‌ها متوسّل می‌شوند و شعارهایی را که برای مسلمانان جالب است، در قالب روسی یا آمریکایی می‌ریزند، تا اینکه مسلمانان را از مقصد مستقیم خود منحرف سازند.

به طور مثال: یکی از این شعارها، شعار ضد کمونیستی و شعار دیگر، شعار ضد صهیونیستی است. هر دو شعار است و مسلمان، هم ضد صهیونیسم است و هم ضد کمونیسم، امّا این دو شعار در کشورهایی که رژیم‌هایشان وابسته به روس یا آمریکا است، اصالتی را که باید داشته باشند، ندارند. شعار ضدّ کمونیسم؛ در کشورهایی مثل اردن و سعودی، شعار ضدّ کمونیسم "آمریکایی "است و شعار ضدّ صهیونیسم و امپریالیسم در کشورهایی مثل یمن جنوبی و رژیم‌هایی که حتی از محکوم کردن تجاوز شوروی به افغانستان خودداری کرده و آن را تأیید می‌نمایند، شعار ضدّ امپریالیزم و ضد صهیونیسم "روسی "است؛ که البته تفاوت‌هایی بین این دو جبهه متقابل هست؛ امّا به هر حال، پیوستن به هر یک از این دو شعار، باید اسلامی باشد و باید هر دو باشند و ملاک باید پیوستن به اسلام باشد. و گرنه آمریکا هم ضدّ کمونیسم است، و روسیه هم ضدّ صهیونیسم، ضدّ کمونیسمی که ضدّ صهیونیسم و آمریکا نباشد، اسلامی نیست و ضدّ صهیونیستی که ضدّ کمونیسم و روسیه نباشد هم، اسلامی نیست و اتّحاد و همبستگی مسلمان با هر یک از آنها جایز نیست.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۶۶

غرض این است که طرّاحان سیاست بیگانه می‌دانند چگونه کالاهای خود را قالب نمایند. آمریکا بُعد ضدّ کمونیستی اسلام را در برابر روسیه و کمونیست‌ها سپر قرار داده و رژیم‌های دست نشانده خود را با این سیاست که در صورت و ظاهر با سیاست‌های اسلامی هدف مشترک دارد، به حفظ مصالح استعمارگرانه خود وا می‌دارد و معادن و منابع آنها را غارت می‌کند و آنها را عقب مانده و وابسته نگه می‌دارد و روسیه هم بعد ضدّ صهیونیستی اسلام را وسیله شوراندن مسلمانان به آمریکای صهیونیست و تحت الحمایه قرار دادن رژیم‌های دیگر قرار می‌دهد و آنها را مترقّی قلمداد می‌کند.

امّا ضابطه صحیح برای شناخت اصالت اسلامی، این دو شعار "ضدّ صهیونیسم و امپریالیزم "و "ضدّ کمونیسم "این است که: موضع‌گیری شعار دهنده را نسبت به شعار دیگر مطالعه کنیم. اگر در آن شعار هم، موضع گیری‌اش محکم و قاطع بود، می‌فهمیم که شعار، شعار اسلامی است؛ امّا اگر نسبت به آن طرف بی‌تفاوت بود، می‌فهمیم که یا آمریکایی یا روسی است و ما نباید به آن بپیوندیم.

این مثال اگرچه طولانی شد؛ امّا روشن کرد که با شعارها چگونه بازی می‌شود و برای درک حقایق، انسان باید تا چه حدّ بیدار و هوشیار باشد. و الّا با اندک ناآگاهی و بی‌توجهی یا دست صهیونیسم را فشرده، یا دست کمونیسم را؛ یا وابسته به این شده یا به آن. الفاظ محروم و کشاورز و کارگر و مستضعف و رنجبر و استثمارگر و فئودال و سرمایه‌دار و این قبیل الفاظ، همه مثل همین ضد کمونیستی و ضد صهیونیستی، بازیچه دست سیاست‌مداران نیرنگ باز استثمارگر می‌شود، و آن وقت است که بسیاری را می‌فریبند و تاریکی‌هایی ایجاد می‌کنند که فقط رشد و آگاهی اسلامی می‌تواند دست‌گیر و راه‌گشای انسان شود.

در این موضوع مالکیت که یک اصل اسلامی است، نیز از شعار "خدا مالکی "

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۶۷

که بسیار دل چسب و توحیدی است، استفاده می‌کنند. و می‌گویند: همه چیز یا زمین، ملک خدا است و خدا مالک زمین است. بنابراین زمین ملک کسی نخواهد شد و تملّک نمی‌گردد و قابل نقل و انتقال نیست؛ چون ملک خدا است و خدا هم آن را به کسی نفروخته و نخواهد فروخت. روایاتی هم که می‌گویند: ملک امام است، مقصود از آن حکومت اسلام است. بنابراین ملک کسی نیست.

«مَنْ أَحْیی أَرْضاً مَیْتَةً فَهِیَ لَهُ»؛

«هرکس زمین مرده‌ای را زنده کند، مال او است».

هم اذن است و اخبار از سببیت احیا برای ملکیت، یا امضای سببیت آن، که پیش از اسلام هم بوده است، نیست و انشای ملکیت برای محیی و احیا کننده هم نیست؛ بلکه فقط اذن در آباد کردن و احیا و انشا و حق انتفاع است، به نحوی که دیگری نتواند مزاحم او شود، و او در انتفاع و معمور نگه داشتن آن اولی از غیر باشد و آن را هم حکومت می‌تواند لغو نماید. و فرقی نمی‌کند که مالک، شخص احیا کننده باشد یا وارث او، یا کسی که آن را از او خریده باشد. و بالاخره با این بینش، همه آیات و احادیث شریفه اخباری را که دلالت بر ملکیت دارند، و قواعد فقهی را در ابواب مختلف فقه تأویل نمایند یا بدون مقیّد و مخصِّص، مقیَّد و مخصَّص سازد.

ما در اینجا راجع به مسائل و قواعد متعدد فقهی و نظامات مالی و اقتصادی که به ابواب مختلف فقه مثل: بیع، اجاره، مزارعه، ارث، وقف، غصب، احیای موات، حیازت مباحات و اقسام اراضی و غیر اینها ارتباط پیدا می‌کند، قصد مباحثه و اظهار نظر نداریم. فقط برای اینکه در اینجا اوّلًا: سخن ما از مالکیت مطلقه خدا، برای بعضی این توهم را پیش نیاورد که مالکیت دیگران مفهومی ندارد. و ثانیاً: مفهوم این شعار (خدا مالکی) را روشن سازیم تا از آن سوء استفاده ننمایند، و معلوم باشد که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۶۸

خدا مالکی و مالکیت خدا با مالکیت عبد منافاتی ندارد؛ زیرا نوع مالکیت خدا با مالکیت بنده فرق دارد؛ چون مالکیت خدا مالکیت حقّیه است که نه زایل می‌شود و نه قابل نقل و انتقال است و نه می‌توان آن را به کسی حتی انبیا اعطا کرد، در حالی که مالکیت عبد، امری اعتباری و قراردادی است که همواره در بین جوامع بشری بوده و هست و مثل سایر امور اعتباریه قابل نقل و انتقال است، و چه آن را مجعول بالاصاله بدانیم که شارع آن را امضا کرده، یا مجعول بالتبع و منتزع از احکام تکلیفیه باشد، این مالکیت اعتباری غیر از مالکیت حقیقیه است.

بدیهی است مالکیت اعتباریه، در صورتی معتبر و مشروع است که یا از جانب خداوند متعال که مالک حقیقی است، امضا شده باشد، یا بالاصالهٔ اعتبار شده باشد، مثل مالکیت ورثه میّت نسبت به اموال او.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۶۹

تعلیقه سوم

مقصود ما از جامعه بی‌امتیاز توحیدی، جامعه‌ای است که افراد در برابر حقّ و قانون مساوی و برابر باشند، و قانون نسبت به همه، از مرد و زن، کوچک و بزرگ، توانگر و نیازمند، عالم و جاهل، سیاه و سفید، یکسان اجرا شود، و تفاوت‌های طبقاتی موجب نشود که قانون در حقّ بعضی اجرا شود، و در حقّ بعضی دیگر اجرا نشود. و یا هر یک از این تفاوت‌ها که به صلاحیت افراد ارتباط ندارد، موجب شود که برای بعضی به علّت این تفاوت‌ها امتیازی قائل شوند و مثلًا آنها را در کارها بیشتر مداخله بدهند یا بیشتر احترام کنند.

بدیهی است این حرف‌ها در اسلام نیست، و حتی در احادیث است که:

«من تواضع لغنیّ لغناه ذهب ثلثا دینه»؛

«هر کس برای توانگری برای توانگری‌اش فروتنی کند، دو ثلث دین او می‌رود».

امّا نظام بی‌طبقه توحیدی که بعضی چپ گرایان و گرایش مندان به مارکسیسم و اصالت اقتصاد، آن را شعار خود ساخته‌اند، و با کلمه "نظام بی‌طبقه توحیدی "ساده‌دلان مسلمان را می‌فریبند و دعوت شعار خود را اسلامی جلوه می‌دهند، با برنامه‌های اسلام و

آیات قرآن مجید و احادیث شریف سازگار نیست، و وقوع آن در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۷۰

خارج، امکان‌پذیر نمی‌باشد و همان‌گونه که در عالم تکوین تفاوت و تفاضل وجود دارد، و همه در برخورداری از نعمت‌ها و مواهب مادی و معنوی یکسان نیستند، در عالم گیاهان و درختان و انسان و حیوان نیز، همه جا تفاوت به چشم می‌خورد، و این یکی از سنّت‌های الهیه است که حتی می‌گویند: در عالم تکوین تکرار نیست.

میزان بهره گیری یک درخت از آب و زمین و هوا با درخت دیگر یکسان نیست. میزان استفاده دو دانش‌آموز در یک کلاس از یک آموزگار مساوی نیست و استعدادات آنها برابر نیست. آنان‌که در مناطق معتدل زندگی می‌کنند، یک نوع آمادگی‌هایی برای ترقّی دارند که اهل مناطق دیگر ندارند.

این مسایل در عالم تکوینی با توحید منافی نیست و قابل تغییر نمی‌باشد. در امور غیر تکوینی نیز همین‌طور است؛ جامعه، طبقات مختلف دارد؛ به حسب استعداداتی که دارند و موجبات و حوادث قهری و اتفاقی یا کسبی و ارادی، استفاده آنها از نعمت‌ها و مواهب مختلف می‌شود، چنان‌که مشاغل و نقش‌های آنها نیز تفاوت پیدا می‌کند، و بالاخره با اینکه امکانات همه برابر نیست، نمی‌توان از فعالیت آن کسانی که استعداد بیشتر در استخراج و تصاحب مواهب طبیعی یا نیل به مقامات اجتماعی دارند، یا کوشش بیشتر می‌کنند، جلوگیری کرد. دنیا جایی است که همه باید در میدان کار و کوشش عرض وجود نمایند. می‌توان برای هر کس به قدر امکاناتی که دارد، وسیله استفاده و بهره برداری فراهم کرد و امکانات اختیاری را برای همه یکسان قرار داد، مثلًا می‌توان برای همه امکان تحصیل فراهم نمود؛ امّا نمی‌توان ترقّی همه را در تحصیل یکنواخت ساخت.

و بالاخره باید بگوییم: نظام بی‌طبقه‌ای در حدّی با مدنیت بشر ناسازگار است؛ زیرا نظام زندگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بشر، بدون طبقه‌ای بودن مشاغل و کارها، که قهراً بازده آنها و موضع صاحبان آنها در اجتماع متفاوت است،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۷۱

امکان‌پذیر نیست. بنای مدنیت بر این است که اصناف و طبقات باشند، دسته‌ای مستقیماً در کار تولید وارد باشند، دسته‌ای ابزار تولید بسازند، دسته‌ای بهداشت تولید کنندگان را متعهد شوند، و دسته‌ای تبدیل و مبادله اشیای تولید شده و توزیع و رساندن آن را به دیگران عهده‌دار باشند، دسته‌ای برقراری عدالت و نظم و امنیت را و دسته‌ای هدایت‌های اخلاقی و تربیتی و آموزش را به عهده بگیرند. خود این صنف صنف بودن با توجّه به اینکه بعضی مشاغل طبعاً مورد علاقه و احترام دیگران است، عین طبقه‌بندی است، که اگر مناسبات عادلانه بین آنها برقرار شود و با تعالیم صحیح دینی؛ یعنی اسلام از طغیان‌ها و خودسری‌ها و برتری‌جویی‌ها جلوگیری شود، همه طبقات در رفاه و آسایش ممکن قرار می‌گیرند. پس بقای جامعه و مدنیت آن، به طبقاتی بودن آن است که اگر خود به خود انجام نمی‌گرفت، لازم می‌شد که به طور الزام برقرار شود.

البته یک نوع طبقه‌بندی دیگر نیز هست که در آن، جامه به دو دسته تقسیم می‌شود: محروم و مظلوم و جنوب شهری، و برخوردار و ظالم و شمال شهری.

این‌گونه طبقه‌بندی، نه فقط هیچ‌گونه ضرورت ندارد؛ بلکه زیان‌بخش است. باید برنامه و نظام اخلاقی و تربیتی و اقتصادی و معیشت و کار چنان باشد که رسیدن به معاش متوسط و بهداشت و مسکن مناسب را برای همه تسهیل و بلکه تأمین گردد و امکان فعالیت و ابراز استعداد و فراهم کردن زندگی مافوق متوسط هم برای همه فراهم باشد، که همه بتوانند به حسب قدرت و فعالیت بیشتر و هوش و استعداد سرشارتر به زندگی مرفّه‌تر دست یابند، و هر شغلی را که بخواهند انتخاب نمایند.

در اینجا نیز یک طبقه‌بندی خود به خود و مشروع و معقول که عامل آن، امکانات و فعالیت و کوشش مشروع و تلاش اشخاص است، صورت می‌گیرد.

بدیهی است در اینجا در نظام اسلام، عوامل مهمی که بیشتر به تربیت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۷۲

و وجدان و ایمان به خدا و خیر و فضیلت و قناعت و زهد و ترک اسراف و تبذیر و تجمّل‌پرستی ارتباط دارد، وارد می‌شود، و کار و فعالیت و بهره گیری از عوایـد آن را در مسیر صـحیح و دور از افراط و تفریط و تجمّل‌های عقـده‌ساز و تنوع‌های بیهوده قرار خواهد داد.

قرآن مجیـد به شـدت برنامه‌های مترفین و خوش گذرانی‌های فساد انگیز و رقابت‌ها و هم چشـمی‌های اسـراف آمیز آنها را نکوهش کرده و آن را موجب هلاکت و نابودی جامعه معرفی می‌نماید و عواقب سوء آمال مترفین را چنین شرح می‌دهد:

«وَإِذَآ أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها فَحَقَّ عَلَيْها الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِيراً»؛[۱۵۸]

«هنگـامی که بخواهیم اهـل دیاری را هلاک سازیم، پیشوایان آن دیار را امر می‌کنیم تا راه ظلم و فسق و تبه کاری در پیش گیرنـد، (که در این صورت) تنبیه و عقاب لازم شده و ما همه را هلاک می‌سازیم».

این حقیقت که باید با فقر، در تمام مظاهر و شکل‌های مادّی و معنوی‌اش مبارزه شود و افرادی که مالک هزینه معاش نیستند، و قادر به کـاری که معاش متوسط را تأمین کنـد، نمی‌باشـند، بایـد در کفالت جامعه یا حکومت قرار بگیرنـد و محرومیت در این حـدّ نباید وجود داشـته باشـد و مدرسه و بهداشت و سایر لوازم و امکانات رفاهی و وسایط نقلیه باید در اختیارشان باشد، قابل انکار نیست و با پیش بینی‌های لازم و راهنمایی‌ها و برنامه‌های کافی اسلام، این مشکل در حدّ ممکن مرتفع خواهد شد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۷۳

آیات بسیار در قرآن مجید که در خصوص انفاقات مالی است، و احادیث و روایات در مورد انفاقات و حقوق مؤمنین به یکدیگر، و اخطارات بسیار شدیدی که راجع به عواقب سوء و آثار وضعی جمع مال و انباشته کردن ثروت شده است، تا آنجا که فرمودند:

«إِنَّ الْأَكْثَرِينَ الْمُكَثَّرِينَ هُمُ الْأَقَلُّونَ يَوْمَ الْقِيامَةِ»؛[۱۵۹]

«همانا آنهایی که ثروت بیشتر جمع می‌کنند (از راه حرام) که تعدادشان زیاد است در قیامت نصیبشان کمتر است».

«وَفِي حَلالِهَا حِسابٌ وفِي حَرامِها عِقابٌ»؛[۱۶۰]

«در حلالش حساب و در حرامش کیفر است».

اینها همه در ریشه‌کن شدن این محرومیت‌ها مؤثّر است.

اگر در مثل این زمان که وسایل تبلیغ سـمعی و بصـری نقشـی مهم را در تعلیم و تربیت و تغـذیه فکری جامعه ایفا می‌کند، ارشادات اسـلام به اغنیا و فقرا و نقطه نظرهای اسـلام به فقیر و غنی و تعهداتی را که یک فرد مسـلم در جامعه نسبت به مردم و خویشاوندان و همسایگـان و هم‌شـهری‌ها و هم‌کیشـان خود و کـلّ بشـریت دارد، به طور عمیق و مؤثر تبلیغ نماینـد و بـا این وسایل یک سازنـدگی اسـلامی شـروع شود، همه مشـکلات در حدّی که قابل رفع است، مرتفع می‌شود و از توسّل به زور، و وضع قوانین در کنار احکام و قوانین اوّلیه شـرعیه بی‌نیـاز خواهیم شـد و متوجّه می‌شویم در بسیاری از موارد که به عنوان ثـانوی می‌خواهیم رفع ضـرورت‌هایی را بنماییم، با رعایت ابعاد مختلف نظامات و ارشادات اسلام و عواطف اسلامی، آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۷۴

ضرورت مرتفع می‌شود و در حقیقت بیشتر این ضـرورت‌ها، ضرورت‌هایی است که از عدم اجرای احکام اوّلیه و نبود تربیت اسلامی صحیـح پیش آمـده است، که خود به خود هرچه در پیاده کردن ابعاد مختلف اسـلام جلو برویم، این ضـرورت‌ها و کمبودها کاهش می‌یابد.

بنـابراین اصـل فقر و نیـاز به آنچه دیگری دارد، یک ناموس و یک عامل ترقّی و تمـدّن است و چه ما بخواهیم و چه نخواهیم وجود

دارد، و سرّ ترقّى و تكامل بشر همين فقر و نياز بوده است كه بايد با تلاش خود و به كار انداختن نيروى فكر و انديشه و قوّت بازوى خود، بـا آن مبـارزه نمايـد. چنان‌كه نياز به كار و عمل براى غير، و مزد گرفتن و داشـتن روابط اقتصادى و مالى با ديگران، بر اساس «اجـاره» و «مضـاربه» و «مزارعه» و «جعـاله» نيز اصـل است و خلاف كرامت و شـرف انسان نيست و عمل انبيا و اوليا كه كريم‌ترين و شريف‌ترين خلق هستند، بوده است.

و اگر اين نيازها و نظاماتى كه شـرع براى تنظيم آن و جلوگيرى از استضـعاف و ظلم و اكراه ديگران مقرّر كرده نباشد، كار زندگى فلـج مى‌شود، لـذا هر كس مى‌توانـد كـار يا نتيجه كار خود را به ديگران عرضه كنـد و از آنها مزد يا بهاى نتيجه كار خود را بگيرد، چنـان‌كه مزد دهنـده يـا خريـدار نيز نيازمنـد به اين است كه عمـل يـا نتيجه عمـل ديگرى را در مقابـل مزد يا بها مالك شود. در اين مبادلـات، گاه كاركرد و عرضه كننـده كالا، وضع اقتصادى‌اش بهتر و مرفّه‌تر مى‌شود، و گاه خريـدار يا كسـى كه با پرداخت مزد يا بها، عمل يا نتيجه عمل او را مالك شده است، در اينجا عوامل قهرى و غير قهرى زيادى نيز، حتى عرضه و تقاضا تأثير مى‌نمايد.

اين‌گونه دو طبقه‌اى كه به واسـطه عوارض و اسـتعدادات مختلف و داشتن سود كافى و نداشتن مصارف و هزينه متعارف و به وسيله ارث، به صورت داشتن مستغلّات و خانه و زمين و پول نقد اضافه بر حاجت شخصى حاصل مى‌شود،

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج ۱، ص: ۱۷۵

مشروع است و طبقـاتى بـودن جـامعه به اين صـورت صـحيح و مشـروع قابـل نفى نيست، و اگر نفى آن امكان‌پـذير باشـد، مـوجب نارسايى‌هاى بزرگ‌تر و خطرناك‌تر خواهد شد.

با اين حال، در اسـلام- چنان‌كه گفته شد- تدبيرها و برنامه‌هايى هست كه در آنها توجّه اسـلام به معايب فاصله غير متعارف طبقاتى كاملًا معلوم است و اسـلام در نظام خود كه متّكى بر ايمان به خـدا و وجـدان مكتبى و اسـلامى است، تا حـدّ ممكن اين مسايل را به طور واقعى علاـج مى‌نمايـد و اگر مجموع ارشـادات اسـلام راهنمـاى نظام و جامعه‌اى بشود، اوضاع اقتصادى در حـدّ ممكن متعادل مى‌گردد.

اشـتباه بسـيارى- كه كارسـازى اسـلام را در حـلّ مشـكلات اقتصـادى بـاور نمى‌كننـد- در اين است كه: مى‌خواهنـد اسـلام هم مثل مكتب‌هايى كه اقتصاد را اصل مى‌داننـد و حتى عقايـد و اخلاق را روبناى آن مى‌شـمارند عمل كنـد و يك بعـدى باشـد. لذا گمان مى‌كنند در نظام اسـلام هم، همان معايب نظامات سـرمايه دارى غربى وجود پيدا مى‌كند، و اين مقدار نمى‌انديشند كه: آن معايب و آن ظهور قدرت سرمايه در تمام شؤون زندگى غربى، معلول مادّى‌گرى است و روبناى آن فكر، اين سرمايه دارى‌هايى است كه در آن همه چيز هست غير از شرف و انسانيت و رحم و انصاف.

و در اثر سـلطه استعمار و غرب‌زدگى و علل ديگر، به جوامع اسلامى نيز كم و بيش همان فكر ماده پرستى و تكاثر سرايت كرده، در حـالى كه راه‌هـا و علاج‌هـا و كنترل‌هـايى كه اسـلام در تعـادل كليه اوضـاع بشـر و مسـلمين دارد، به علّت اينكه نظام‌هـاى مسلّط بر مسـلمين، اسـلامى نبوده متروك شـده است، لـذا اينان به جاى اينكه خواهان پياده كردن تمام نظامات اسـلام بشونـد، و براى انقلاب فكرى و بازگشت افكار به اسلام و الهام از قرآن و سيره حضرت رسول و ائمه- صلوات اللّه

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج ۱، ص: ۱۷۶

عليهم- تلاش نماينـد؛ مانند سوسـياليست‌ها نقشه‌هاى ماركس و لنين پسـند مى‌دهند و در واقع اسـلام را از بخش مهمى از حاكميت خود يعنى امور اقتصادى كنار مى‌زنند و در ضـمن، توجّه ندارند كه اقتصاد سوسياليستى و به قول بعضى "اقتصاد بسته "نيز ضررها و مفاسدى دارد كه اگر بيشتر از ضررهاى "اقتصاد باز "نباشد، كمتر نيست.

بنابراين نبايد با الفاظ و لغات بازى كرد و مردم را فريب داد و به اسم اسلام و دين، مكتب‌هاى ديگر را تبليغ نمود و چون اسلام دين توحيـد اسـت و همـه سيرهاى ترقّى و تعـالى انسـان در اسـلام، در سير او در مراتب و مـدارج توحيـدى است، به اسم نظـام بى‌طبقه

توحیدی با نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی اسلام، و در واقع با خود اسلام و توحید اسلام مبارزه نمود. تفاوت و تفاضلی که در عرصه اختیار بشر و در خارج از اختیار او وجود دارد و قرآن مجید هم آن را تأیید نموده است قابل تغییر و تبدیل نیست.

برخی از مردم فاقد استعداد کافی هستند، و برخی بیش از حدّ متعارف استعداد و نبوغ دارند. بعضی از صفات و خصایص روحی خاصّ‌ی برخوردارند و بعضی در آن صفات ضعیفند. وجود و عدم این‌گونه شرایط، یک نوع طبقه بندی طبیعی ایجاد می‌کند که عامل طبقه بندی اقتصادی می‌شود. چنان‌که یک دسته در نقاط بد آب و هوا، یا کم آب و سرزمین‌های غیر مستعدّ زندگی می‌کنند، یک دسته در نقاط خوش آب و هوا و سرزمین‌های سرشار از منابع طبیعی سکونت دارند. یک سلول‌هایی مغز را تشکیل می‌دهند و سلول‌های دیگر اعضای بدن را.

بنابراین عالم بر نظام تفاوت قرار دارد، و این تفاوت موجد نظم و موجب رشد و کمال است و حاکی از وحدت نظام یا- به لفظ اینان- توحید نظام یا نظام توحیدی است. در عین حال همین مسأله طبیعی و قهری، مثل غرایز بشر باید تحت رعایت تشریعات الهی، سبب بهبود احوال مردم و حسن روابط آنها شود و از سوء استفاده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۷۷

از آن جلوگیری گردد که قوی به ضعیف ظلم نکند و فاضل بر مفضول استکبار و استعلا نداشته باشد، و هیچ کس از حقوقی که دارد محروم نشود و اخوّت اسلامی و عواطف انسانی، همه را مانند پیکر واحد قرار دهد، وقتی یکی از اعضای دردمند و ناراحت شد، همه اعضا با او و برای او دردمند و ناراحت شوند.

نظام کسرایی و انوشیروانی که در آن، پسر کفش‌گر باید از علم و سواد محروم باشد، نظام شرک است؛ امّا تفاوت استعدادها و در اثر آن، جا به جا شدن اعضا و افراد و طبقات و آزادی رشد و ابراز استعداد در هر میدان و مجال، نظام الهی و یا به عبارت دیگر: تقدیر الهی است.

البته طبقه‌بندی قانونی و محکوم بودن هر دسته از مردم که در طبقه خاص باشند، چنان‌که در نظام انوشیروانی بود، غلط است؛ امّا طبقه‌ای بودن جامعه به این معنی که بعضی مالک و صاحب اشیا و ابزاری باشند که دیگران به آن نیازمند باشند، مثلًا مالک کشتی، هواپیما، زمین، دکان و خانه باشند و آنها را تحت شرایطی به عنوان اجاره یا مزارعه به دیگری واگذار نمایند، مشروع است.

این طبقاتی بودن جامعه، طبق آیات قرآن و احادیث شریفه و نهج البلاغه مثل عهدنامه مالک اشتر، به صراحت ثابت است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۷۸

تعلیقه چهارم

ممکن است بعضی این پرسش را بنمایند که در آیه:

«قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمانُهُمْ وَلا هُمْ یُنظَرُونَ»؛[۱۶۱]

« (ای رسول ما) به آنها بگو که روز فتح ایمان آنان که کافر بودند سود نبخشید و به آنها با نظر لطف و رحمت ننگرند».

بنابر این تفسیر، که چگونه در یوم الظهور و یوم الفتح، ایمان کفار قبول نمی‌شود و صدها میلیون بشر محکوم به فنا و نابودی خواهند شد، با اینکه کفر بیشتر آنها از راه عناد و لجاج و بعد از ظاهر شدن حقّ به آنها نمی‌باشد و این با عدل خدا چگونه توجیه می‌شود؟

در پاسخ می‌گوییم: سرمنشأ این پرسش در آیه زیر می‌باشد:

«یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ»؛[۱۶۲]

«روزی که برخی از آیات و دلایل پروردگارت آشکار شود، بر هیچ کس ایمانش نفعی نمی‌بخشد اگر قبل از آن ایمان نیاورده باشد».

پاسخ هر دو پرسش این است که:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۷۹

اوّلًا: ممکن است بـه همین قرینه عقلیه گفته شـود که: مراد از کفـاری که ایمانشـان- در یـوم الفتـح و روزی که بعض آیـات خـدا می‌آید- سود نمی‌دهد، کفاری است که از روی عناد و لجاج کفر ورزیده باشند، به مصداق آیه:

«وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَيْقَنَتْها أَنفُسُهُمْ»؛[۱۶۳]

« (وقتی آیات ما بر ایشان نازل شد) با اینکه در پیش خود به آنها یقین داشتند (در عین حال) آنها را انکار کردند».

که در هنگـام ظهور ایمانشـان مثـل ایمـان فرعون است و پـذیرفته نمی‌شود؛ امّـا کسـانی که به محض ظـاهر شـدن حقّ بر آنهـا ایمان می‌آورند، مشمول این آیات نیستند.

ثانیاً: ممکن است ایمان در این آیات، به معنای اسلام لسانی و اقرار به شهادتین باشد و مقصود این است که ایمان لسانی در صورتی که با ایمان و تسلیم قلبی توام نباشد، پذیرفته نمی‌شود، و این منافات ندارد با اینکه آن حضرت دین جدید ندارد، و مأمور است به احکام اسلام عمل نمایـد و مثل تمام امّت و سایر ائمه علیهم السلام تابع رسالت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله می‌باشـد؛ زیرا وقتی دین جدیـد می‌شود که در احکام اسلام این حکم مـذکور نشـده باشـد، در حالی که از این آیات و آنچه در تفسیر آنها رسیده است و آیاتی که راجع به منافقین و احکام آنها است، فهمیـده شود که: موضوع احکامی که برای منافقین ذکر شـده و ترتّب بعض آثار ظاهر مثل "حقن دماء "بر اسلام ظاهری آنها، در منافقین قبل از یوم الفتح می‌باشد، و منافقین بعد از آنها حکم سایر کفّار را دارند. البته این دین جدیدی نیست؛ بلکه عین اسلام است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۸۰

ثالثاً: ممکن است گفته شود: کفر در لغت و در قرآن، مفاهیم مختلف دارد، اگرچه همه به ستر و پوشیدن برمی‌گردد. مثلًا یکی از اقسام کفر؛ کفر نعمت است که بعض اقسامش، موجب کفر اصطلاحی است و دیگر موضوع احکام خاصّه‌ای که برای کفّار در شرع معین شده، نمی‌باشد.

بنـابراین دعوای ظهور کفر در آیـات مـذکور، در کفر اصـطلاحی که شامـل کسـانی هم بشود که در دل‌هایشـان بیمـاری انکار حقّ نیست، بدون شاهد است و بیشتر از قدر متیقّن را نمی‌توان مستفاد از آیات دانست.

رابعاً: ممکن است گفته شود: کفر که مفهومش ستر و پوشیدن است، ظاهر در فعل عمدی است که از شـخص به قصد پوشیدن حقّ یـا چیز دیگر صـادر شود و نسبت به کسـانی که حقّ را به واسـطه قصور یـا عـدم عنـاد و لجاج نشـناخته باشـند، اطلاق کفر، مجاز یا مسامحه در لغت است. بنابراین می‌توان گفت: کفاری که با عدم معاندت قبلی ایمان بیاورند، ایمانشان قبول می‌شود.

گفته نشود: با این بیان، بایـد کفار فعلی که کفر جحودی و عنادی ندارنـد کافر نباشـند و محکوم به احکام کفر نگردند؛ زیرا جواب داده می‌شود: نسبت به حکم قبول ایمـان، کفـار فعلی بـا کفـار غیر معانـد یوم الفتـح فرقی ندارنـد و اگر با سابقه معانـدت هم ایمان بیاورنـد، ایمانشـان مقبول است، و ترتّب احکـام کـافر بر آنها برای این است که موضوع آن احکام، عـدم اقرار به شـهادتین است، و حکم به اسلام که موضوع ترتّب احکام مُسلم بر شخص است، متوقّف بر اقرار به شهادتین است.

بدیهی است مصلحت و منشأ این حکم، فقط کفر جحودی نیست؛ بلکه مصالح مهم دیگر نیز در آن هست.

و خلاـصه اینکـه: منافـاتی نـدارد نظر به بعض اقسام کفر، همه را کـافر بگوینـد و نظر به بعض اقسـام دیگر، برخی را در حکم کـافر بشماریم. و چون در اینجا مجال

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۸۱

تفصیل و تحقیق بیشتر و ادامه بحث‌های فقهی و کلامی در این موضوع نیست، به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

«واللَّه الهادی الی الحق المبین»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۸۳

پیرامون معرفت امام

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۸۵

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ للَّهِ رَبّ الْعالَمِینَ، وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی صاحِبِ لِواءِ الْحَمْدِ وَالْمَقامِ الْمَحْمُودِ، أَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّیّبِینَ الطّاهِرِینَ. اللَّهُمَّ صَلّ عَلَی الْکَهْفِ الْحَصِینِ وَغِیاثِ الْمُضْطَرّ الْمُسْتَکِینِ، حُجَّتِکَ وَکَلِمَتِکَ وَنامُوسِکَ الْأَکْبَرِ، الْإِمامِ الْمَهْدِیّ الْمُنْتَظَرِ. اللَّهُمَّ عَجّلْ فَرَجَهُ وَسَهّلْ مَخْرَجَهُ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَالْفآئِزِینَ بِلِقآئِهِ.

قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ، فَلْیَمُتْ إِنْ شآءَ یَهُودِیّاً وَإِنْ شآءَ نَصْرانِیّاً.[۱۶۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۸۷

پیشگفتار

بدون شک معرفت امام زمان و ولیّ عصر و رهبر امّت بر حسب دلایل محکم عقلی و روایات معتبر، یکی از مهمترین مسایل اسلامی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجّه بوده و بُعد سیاسی آن در نظام حکومتی اسلام نقش تعیین کننده دارد.

معرفت امام، امان از ضـلالت و گمراهی و موجب تقرّب به خداوند متعال و ترقّی و کمال نفس است، و بدون معرفت امام و ولیّ امر هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست.[۱۶۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۸۸

در هیچ عصر و زمانی، زمین از وجود حجّت؛ یعنی پیغمبر یا امام خالی نخواهد ماند، و هیچ کس وارد بهشت نخواهد شد مگر آنکه امامان را بشناسد و امامان نیز او را بشناسند.

بـا توجّه به این اهمّیت و بـا اعتراف به اینکه از معرفت کامـل امام عاجزیم، به امیـد آنکه این نوشـتار در بعض نواحی و ابعاد معرفت امـام موجب افزایش بینش و مزیـد بصیـرت گردد، مطلب معرفت امـام را چنـان‌که بزرگان و علما مطرح فرموده‌انـد، تحت دو عنوان امامت عامه و امامت خاصه بررسی می‌نماییم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۸۹

فصل اوّل: امامت عامه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۹۱

امامت عامّه

اشاره

همان‌گونه که در باب نبوّت، در بحث نبوّت عامه، پرسش می‌شود که چرا به وجود سفیر و واسطه بین خدا و خلق که به آن نبی و رسول و پیغمبر می‌گوییم، نیازمندیم؟ و پیغمبر باید واجد چه اوصافی باشد؟ قو از چه راهی باید پیغمبر را شناخت؟ در باب امامت عامّه نیز این سؤالات مطرح می‌شود که جامعه چرا نیازمند به وجود حجت و امام است؟ و مفهوم امامت چیست؟ و امام باید چه اوصافی داشته باشد و چرا باید امام را شناخت؟

بدیهی است در این‌گونه پرسش‌های عامّ که در باب نبوّت و امامت مطرح می‌شود، معرفت شخص پیغمبر و امام مورد نظر نیست؛ زیرا تا به این پرسش‌های عام پاسخ داده نشود، پرسش از شخص امام قابل طرح نیست، لذا پس از دریافت پاسخ به پرسش‌هایی که در مبحث نبوّت عامّه و امامت عامّه است، بر اساس آن بحث نبوّت خاصّه و امامت خاصّه جلو می‌آید و پرسش از شخص پیغمبر و امام عنوان می‌شود.

عمده مطلب و مواردی که در بحث امامت عامّه مورد پرسش و سؤال قرار می‌گیرد، چنین است:

۱- نیاز جامعه به مرکز رهبری و اجرایی و نگهبان مصالح عموم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۱۹۲

۲- شناخت و مفهوم امامت.

۳- شرایط و اوصاف امام.

۴- برنامه نصب و تعیین امام.

۵- وجوب اطاعت امام.

۶- وجوب معرفت امام.

۷- راه‌های شناخت امام.

بدیهی است که در باب امامت، مسایل بسیاری مورد سؤال قرار می‌گیرد که با مراجعه به آیات قرآن مجید و احادیث (کتاب‌های حجت جوامع حدیث) و کلمات و نظرات علمای بزرگ به همه آن سؤالات پاسخ داده می‌شود و علّت اینکه این چند پرسش را به خصوص در اینجا مطرح می‌کنیم، این است که عمده اختلاف نظر و اختلاف مذاهب در باب امامت، بر سر پاسخ به این پرسش‌ها است و وقتی به این پرسش‌ها پاسخ داده شد، راه دریافت جواب سؤالات دیگر معلوم خواهد گردید.

پاسخ به برخی از این پرسش‌های هفت‌گانه از جهت وضوحی که دارند و به علّت عدم تعارض با سیاست اهل ریاست- مثل مسأله نیاز جامعه به مدیر و رهبر، و لزوم گزینش امام و وجوب معرفت و وجوب اطاعت امام- به بررسی و کاوش زیاد نیاز ندارد؛ ولی برخی دیگر به واسطه اینکه مربوط به بُعد سیاسی امامت است، بررسی در آن گسترش یافته و مورد بحث و نظر و اختیار آرا و

مذاهب متعارض شده است. مثل بحث شناخت مفهوم امامت و بحث برنامه گزینش امام، و بحث اوصاف و شرایط امام و راه‌های شناخت و معرفت امام.

این بحث‌ها به این ملاحظات است که مطالب مطرح شده مورد توجّه افکار و آرای بزرگ‌ترین شخصیت‌های علوم معقول و کلام قرار گرفته، و بزرگانی؛ مانند خواجه طوسی که اندیشه توانایش دشوارترین مسایل فلسفی و ریاضی را حل کرده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۹۳

و معضلات و پیچیدگی‌های آنها را برطرف نموده و باید مثل او را عقل مجسم و تبلور فلسفه و حکمت نظری دانست که مسایل امامت را در کتاب‌های متعدد بررسی و شناسایی نموده و پیرامون آن تحقیق و اظهار نظر کرده است، و مثل شیخ الرئیس ابوعلی سینا که شهرتش در فلسفه و معقول و طب جهان‌گیر می‌باشد در کتاب شفا، مذهب شیعه را در گزینش امام تصویب و تأیید نموده است. و نیز علّامه حلّی که از نوابغ بزرگ فکر بشری است ۱۶۶] و در امامت آثار متعدد و پرمحتوایش همواره مورد استفاده بوده و هست، در کتاب "الفین "در مسأله لزوم نصب امام از جانب خداوند متعال، یک هزار دلیل اقامه کرده است که به حق باید گفت: علّامه حلّی از معجزات مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

اینک بحث امامت عامّه را تحت عنوان‌های هفت‌گانه‌ای که به آن اشاره شد، به طور مختصر بررسی می‌نماییم و از خداوند متعال توفیق و یاری می‌طلبیم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۹۴

۱. نیاز جامعه به مرکز و مدیر

اشاره

بشر همیشه به این مسأله شناخت داشته است که جامعه و حتی عائله چند نفری اگر بخواهند با داشتن حقوق متقابل و تبادل دست‌رنج‌ها، و همکاری‌های سالم و سازنده و روابط متعادل و آسایش‌بخش زندگی کرده و از نظم و ترتیب و امنیت و رفاه لازم برخوردار باشند، به دو چیز نیاز دارند:

۱- قانون جامع و برنامه‌های کافی.

۲- مدیریت و زمامداری و مرکز تصمیم‌گیری و اجرایی مورد اعتماد.

بدیهی است که بدون مدیریت صالح و قاطع و نظام اداره، رفاه و امنیت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی‌شود. بشر، هم طعم تلخ بی‌نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ نظم و مجری عدالت و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد، لازم می‌داند و از آن استقبال می‌نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می‌شود که افراد جامعه مانند اعضا و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوّه‌ای را به کار مناسب مأمور می‌سازد تحت مدیریت مطمئن و عاقل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۹۵

و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد و بین اعضا همکاری ایجاد کند، بدون اینکه خودش را بر سایرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیر مناسب و خارج از صلاحیتشان وارد کند. واضح است هرچه این نقشه بیشتر عملی شود

و هرچه مـدیریت از آگـاهی لازم و بیشتر برخوردار باشـد، اغراض صـحیح انسانی بیشتر تأمین می گردد، و مشابهت نظام سـیاست و اداره و تشریع به نظام تکوین بیشتر می‌شود.

شکل مدیریت

ظاهراً در اصل لزوم مدیریت، اختلاف قابل توجّهی وجود ندارد و تقریباً مورد اتفاق همگان است. آنچه مورد اختلاف و محل نظر و نزاع بوده و هست، شـکل مدیریت است، و اینکه چگونه و به چه شـکل و برنامه، اغراض و مقاصدی که بشر از مدیریت دارد، تأمین می گردد. بدیهی است که در این نقطه حسّاسیت و اهمّیت مسأله مدیریت و اختلاف آرا و برنامه‌ها ظاهر می‌شود و اغراض سیاسی و جاه طلبی نیز نقش مهمی را ایفا می‌نمایند و برحسب مبانی و جهان بینی‌های مختلف، نظرات مختلف اظهار می‌شود، که مجال شـرح و بسط و تفصـیل شکل‌ها و صورت‌هایی که تاکنون عرضه شده یا در خارج وجود پیدا کرده در این رساله نیست، و به طور فشرده و اختصار می گوییم: در اینجا در دو محیط و دو جوّ می‌توان سخن گفت:

نخست: در محیط کسانی که یا اصلًا به مبدأ و عالم غیب اعتقاد ندارند و در تاریکی‌های الحاد متحیّر و سر گردان هستند و اگر خیلی ترقّی فکری و علمی داشته باشند، بیش از حدّی که در قرآن آمده است، نیست:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۹۶

«یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ»؛[۱۶۷]

« (اکثر مردم) به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی‌خبرند».

و یا اگر به مبدأ و عالم غیب و حتی رسالات آسـمانی معتقدند، مسایل دنیا و خصوص این گونه امور را به آن مرتبط نمی‌دانند و بشر را در این امور مسـتقل و به خود واگذار می‌شـمارند و به اصـطلاح، روحانیت را از سیاست، و دین را از دنیا جدا می‌دانند. و خلاصه به هیچ گونه ترتیب و الزام دینی در این امور معتقد نمی‌باشند.

دوم: در محیط اسـلامی که همه چیز و همه راه و روش‌ها با جهان‌بینی اسـلامی بررسـی می‌شود و اسلام را از هر کمبود و کوتاهی و نقص منزّه می‌داند و سـیاست و حکومت را از اسـلام جدا نمی‌سازد و اسـلام را فراگیر همه مسایل زندگی بشـر می‌شناسد، در چنین جوّی بایـد نظام حکومت را از کتاب و سنّت و تعالیم اهل بیت پیغمبر صـلی الله علیه و آله که عـدل قرآن مجیدند و تمسّک به آنها امان از ضلالت است، گرفت.

بنـابراین مـا برحسب هریـک از این دو جوّ، بررسـی را جـداگانه آغـاز می کنیم و اول شـکل مـدیریت را در محیطهای الحادی و آن محیطهای ایمانی که دین را از دنیا، و سـیاست را از دیانت و روحانیت جـدا می‌دانند، بررسـی کرده و با صاحبان این افکار به مباحثه می‌نشینیم.

در این محیـط می گوییم: ایـدئولوژی و مبـانی عقیـدتی و فکری مـا که به اصـطلاح زیربنـا است بـا شـما فرق جوهری و بنیادی دارد. می گوییم: انسان خودش مالک خودش و مالک جانداران و اشـیای دیگر هرچه باشـند، نمی‌باشد و خدا مالک همه و صاحب اختیار همه است و بر همه چیز و همه امور ولایت دارد و مدیریت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۹۷

حقیقی با او است که خالق و آفریننده و روزی دهنده و عالم به همه مصالح و مفاسد است و حکیم و خبیر و لطیف و منعم و محسـن و رحمان و رحیم و دارای تمام صفات کمالیه و اسماء الحسنی است.

از این جهت ولایت هر شخص، حتی بر خودش و هر مداخله و تصرّف در امور دیگران بدون اینکه به اذن خدا و از جانب او و انفاذ

اوامر و تشریعات او و عمل از جانب او و برای اطاعت و فرمانبری او باشد، اعتبار نداشته و به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

با آنان‌که به عالم غیب و رسالات آسمانی نیز معتقدند، این سخن را داریم:

رسالات آسمانی که برای اصلاح بشر و تکمیل او است، باید کامل باشد و نمی‌توان در رسالات آسمانی نقصی فرض نمود، و اگر در رسالات آسمانی، صلاح امور دنیای بشر منظور نشده باشد، خلاف مبانی عقیدتی اسلامی است. اسلام دین عبادت و سیاست و نظام فکر و عمل و اجتماع و اداره همه شؤون است، پس با هریک از این دو طرز تفکّر مخالفت داریم:

با تفکّر نخست، مخالفت ما، مخالفت موحّد با مشرك و مؤمن با ملحد و اختلاف دو جهان‌بینی متضاد است.

و با تفکّر دوم، اختلاف در شناخت ایدئولوژی و جهان‌بینی واحد است که وقتی شناخت کامل شد و ایدئولوژی و جهان‌بینی خود را کامل کنیم، اختلاف مرتفع می‌شود.

جهان‌بینی اسلامی و خداشناسی و ابعاد ایمان به توحید اگر درک شود، خود به خود بطلان این‌گونه نظام‌ها که منفك از توحید و حاکمیت خدا است، ظاهر می‌شود.

بنابراین و با صرف نظر از این اختلاف بنیادی و عقیدتی، شایان توجّه است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۹۸

این رژیم‌هایی که تعهّد دینی در آنها نیست، به هر شکل و عنوان که باشند، دیکتاتوری و سلطنت مطلقه یا دموکراسی و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم یا استبداد پرولتاریا و حزبی و هر صورت دیگر قابل اعتماد نمی‌باشد و حتی رژیم دموکراسی علاوه بر اینکه انتخاباتش- چنان‌که در نظام‌های دموکراسی دیده می‌شود- در محیط آزاد و دور از شهوات و اغراض پلید و استضعاف‌گرانه انجام نمی‌شود و فواحش و روسپی‌ها و رقّاصه‌ها و تبلیغات شهوت‌انگیز در پیروزی نامزدها نقش مؤثر دارند، چنان‌که سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها نیز انتخابات را در اختیار می‌گیرند و در واقع، مبارزات انتخاباتی مبارزه بین سرمایه‌داران معیّنی است که بر بازرگانی و کارخانه‌ها و بانك‌ها و امور اقتصادی سلطه دارند.

علاوه بر این معایب که هر نظام به اصطلاح دموکراسی به آن آلوده است، این نظام هم در متن و هویتش در حدّی استبدادی است و بر آن کسانی که این نظام را نمی‌پذیرند، تحمیل است. مثلًا هر کسی ملزم است در کالیفرنیا قوانین آمریکا را رعایت نماید و حقّ تخلّف‌پذیری برای او اعتبار نمی‌شود امّا این الزام بر پایه چه منشأ و اساسی است؟ و چرا باید اکثریت به معنای عام؛ یعنی اکثریتی که نظام اقلّیت و اکثریت را پذیرفته است، اقلّیتی که این نظام را صحیح نمی‌داند را ملزم به تسلیم سازد؟

جز یك سلسله سخنانی که به حفظ منافع و شهوات اکثریت مربوط می‌شود، پاسخ ندارند.

در این نظام‌ها، حقّ مفهوم ثابتی ندارد و همان است که اکثریت آن را حقّ بداند و آن را بر اقلّیت تحمیل می‌کند، هرچند اقلّیت معتقد باشد که مفهوم حقّ ثابت و غیر قابل تغییر است. اقلّیت در این نظام‌ها در تخلّفاتش از قانون، مجرم واقعی و متخلّف حقیقی که در عرف اخلاق و فطرت انسان محکوم باشد، نیست و حتی به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۱۹۹

نظر اکثریت هم، نمی‌توان فرد متخلف را- چنان‌که در نظامات دینی قابل نکوهش است- نکوهش کرد؛ بلکه حکم به کیفر و نکوهش، یك امر قراردادی است که اکثریت به ملاحظه مصالح خودش، خود را متعهّد می‌داند که به آن عمل کند و به اقلّیت هم که آن را خلاف مصلحت خودش و بلکه اکثریت می‌داند، تحمیل می‌کند و خلاصه این نظام نیز بر اساس اینکه حقّ با زور است، هرچند زور اکثریت باشد، ارتباط پیدا می‌کند.

و اشکال دیگر کلّ این نظام‌هایی که بر اساس ایدئولوژی‌های مثبت و ایمانی ۱۶۸] نباشد، این است که پشتوانه معنوی که موجب تعهد نفسی و پیش خود شود،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۰۰

ندارنـد. لـذا می‌بینیم در همین کشورها، با یک کودتای نظامی وضع عوض می‌شود و هیچ کس هم نمی‌گوید که این نظام غیر قابل تغییر بود و حال که نظام جدید مستقر شده آن نظام همچنان اعتبار دارد و باید مطاع و مُتبع باشد، به عکس نظام‌های دینی مثل نظام امامت، ملاحظه می‌کنید با اینکه چهارده قرن بر آن گذشته است و جز در عصر شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و پنج سال حکومت علی علیه السلام و شش ماه حکومت امام حسن علیه السلام استقرار نیافت، همچنان باقی است و هیچ وقت معتقدان به این نظام تسلیم نظامات دیگر نشده، و نظام امامت را ساقط و منقرض شده ندانستند؛ بلکه بر این عقیده استوار ماندند و در همین حکومت‌ها هم در عین اینکه تحت سلطه زور و دیکتاتوری حکّام جور بودند از نظام امامت پیروی می‌کردند، و در دوره غیبت کبری هم به علمای عامل و مجتهدین عادل در امور خود مراجعه می‌نمودند.

نظامات دیگر

آنچه گفته شد، پیرامون نظامات به اصطلاح دموکراسی است که تقریباً بیشتر نظامات کنونی جهان مدّعی آن هستند؛ امّا نظامات دیگر مثل نظامات کمونیستی و تک حزبی معایب و مفاسدشان بیش از اینها است.

در این نظامات، دیکتاتوری و بی‌اعتنایی به حقوق بشر و کرامت و حرّیت انسان به گونه بی‌سابقه‌ای جریان دارد و عده‌ای که گاه شماره آنها به ده درصد دیگران نمی‌رسد، مالک الرقاب و مطلق العنان هستند. و به اسم حزب و ترقّی، بدترین تجاوزات را به حقوق دیگران معمول می‌دارند، و اگر در آنجا اکثریت، اقلّیت را ملزم به قبول تصمیمات خود می‌کنند، در اینجا اقلّیت زورمند و سلطه‌گر و خون‌خوار بر اکثریت تحمیل شده و خود را قیّم و مالک و صاحب اختیار اکثریت قرار داده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۰۱

و خلاصه دنیا در بین سلطه جویان این نظام‌ها، بدترین حالات را می‌گذراند و دست رنج زحمتکشان و کشاورزان و کارگران، صرف تقویت تسلیحات پاسداری از این حکومت‌های فاسد می‌شود و هزینه‌هایی که اگر به مصرف نیازمندی‌های بشر می‌رسید، امروز صدها میلیون انسان با رنج و درد گرسنگی و بیماری‌های گوناگون و کمبودها و فشارهای طاقت فرسای تأمین معاش ابتدایی دست به گریبان نبودند.

به نظر می‌رسد که سخن گفتن از معایب و مفاسد این نظام‌ها و مکتب‌ها توضیح واضح باشد، و اگر رسانه‌های گروهی و مطبوعات در اختیار انسان‌ها و افکار سالم بود، احدی به این نظام‌ها گرایش پیدا نمی‌کرد و فریب زمامداران آنها را که هر روز در نقطه‌ای از جهان، مثل فلسطین، افغانستان، لهستان، اریتره و نقاط دیگر به وحشی‌ترین جنایات دست می‌زنند، نمی‌خورد.[۱۶۹]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۰۲

فقط در اینجا آنچه باید توضیح داده شود، درباره آن دسته نظامات سوسیالیستی و دموکراسی است که می‌خواهند با حفظ دین و به قول خودشان عدم تعرّض به عقاید مذهبی و احترام از نظامات عبادی و اخلاقی و آزادی تبلیغ دین و رفتن به معابد، موجودیت داشته باشند و دین را در معابد و پرداختن به اخلاق فردی و عبادات، منحصر و محبوس سازند. و نزدیک به یک قرن است که استعمارگران کوشش می‌کنند آن را به مسلمانان نیز بقبولانند و آنان را که از این نظرها و آرای ضدّ اسلامی طرفداری می‌کنند، روشنفکر و متعهد و متجدد و مترقی می‌خوانند.

اگر مقصود این است که سوسیالیسم و دموکراسی و حاکمیت ملّی، با دین معارضه‌ای ندارند و هر دو می‌توانند پا به پای یکدیگر به پیش بروند؛ زیرا قلمرو سیادت و مداخله آنها با هم ارتباط ندارند. قلمرو نظام هرگونه که باشد، حکومت و سیاست، بازار و خیابان،

اداره و کارخانه، قضاوت و قانون و این گونه امور است، و قلمرو دین، کلیسا و معبد و اخلاق و نوع‌پروری و کارهای بشردوستانه و نیایش و پرستش است.

پاسخ می‌دهیم: این برحسب تفسیر نادرستی است که شما از دین می‌نمایید و این عین تخطّی و تجاوز به قلمرو دین است. این تفسیر اگر با آنچه مسیحیان به آن معتقدند و آن را تعلیمات مسیح می‌دانند، مطابق باشد، با رسالات آسمانی از جمله رسالت مسیح و خصوصاً با رسالت اسلام که جهانی است و بیشتر احکام و تعلیمات آن مربوط به اموری است که شما آن را از قلمرو دین خارج می‌شمارید مخالف است و هر مسلمانی با قاطعیت آن را ردّ می‌کند.

اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که در کوچک‌ترین احکام و برنامه‌هایش، تحریف و تغییری داده شود و حتی حکم مستحب و مکروه آن را، واجب یا حرام و مباحش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۰۳

را مکروه یا مستحب بگویند.

«حَلالُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَلالٌ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ، وَحَرامُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَرامٌ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ».

و اگر مقصود این است که در قوانین و احکام و نظامات مالی و قضایی و کلیه امور، قانون اسلام جاری باشد و فقط در انتخاب حکومت، نظام اکثریت را بیاورند و به روش دموکراسی و حاکمیت ملّی و حکومت مردم بر مردم بروند، این نظر را بپذیرند که اسلام در امر رژیم و نظام اداره ساکت است و در عین حال که اطاعت از اولی الأمر به صریح قرآن مجید واجب است، در طرز تعیین ولیّ امر و روش مدیریت جامعه پیشنهاد و دستوری ندارد.

چنان‌که اخیراً هم بعضی به اصطلاح روشنفکران اهل سنّت، نظر به اینکه نتوانسته‌اند جریان خلافت را در صدر اسلام، بر پایه یک برنامه معیّن قرار دهند و از سوی دیگر نیز، نمی‌خواسته یا مصلحت ندیده‌اند آن جریان‌ها را که موجب خانه‌نشینی امام منصوص گردید، غیر شرعی اعلام کنند، همین نظر را اظهار نموده که در امر زمامداری دستور و برنامه شرعی وجود ندارد و مردم، خود باید این مشکل را در هر عصر به هر شکلی که صلاح دیدند، علاج نمایند که طبعاً یکی از این شکل‌ها هم نظام اکثریت می‌باشد.

و شگفت‌انگیز این است که بعضی شیعه‌زاده‌های به اصطلاح روشنفکر نیز چون دیده‌اند نصوص بسیاری را، که بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و تعیین آن حضرت به جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد و نظام شورایی و حکومت مردم بر مردم را در اسلام بی‌موضوع می‌سازد، نمی‌توانند انکار کنند، طرح دیگری ریخته و نظر دیگری اظهار نموده‌اند که هم غرب زده‌ها و شیفتگان نظام شورایی و اکثریت و دموکراتیک را راضی کنند، و هم در محیط شیعه، اگر بتوانند معتقدان به نظام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۰۴

امامت را اغفال نمایند.

از سخنان این افراد استفاده می‌شود که اذعان دارند به اینکه گزینش‌های متعدّد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و تعیین‌های رسمی و اعلام‌های مکرر آن حضرت که در کمال صراحت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به امارت مؤمنین و امامت و ولایت منصوب داشته است، جهت معرّفی است و نصب و تعیین نیست. و اصلًا رژیم امامت یک رژیم موقّت است و مقدّمه نظام شورایی است و برای اینکه بچّه‌های آشنا به اصطلاحات غرب و شرق گفتارش را بپذیرند، امامت را به رژیم‌های انقلابی سفارش شده در کنفرانس "باندونک "تشبیه کرده، چون جامعه هنوز آمادگی آن را نیافته است که کارش به خودش واگذار شود، رهبر آن انقلاب، یک نفر را که از همه بیشتر آگاه به انقلاب و اهداف آن باشد و بتواند مردم را در مسیر انقلاب رهبری کند، به مردم معرّفی می‌نماید.[۱۷۰]

این مضمون دو نظر روشنفکرانه در محیط سنّی و تشیّع است؛ امّا پاسخ به این دو نظر:

پاسخ به نظر اوّل: این است که مهمل گذاردن چنین امر مهمی که در امور دنیا و بلکه آخرت مردم- امری به اهمّیت آن کم پیدا

می‌شود- خلاف لطف و اوصاف کمالیه خدا و ربوبی پروردگار است و علاوه، اقرار به نقص دین است که به صریح آیه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ»[۱۷۱] کامل گردیده است.

و چگونه می‌شود که معرفت امام با این همه تأکید واجب شده و اطاعت امام نیز برحسب آیه «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ»[۱۷۲] واجب شده باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۰۵

امّا امامی که باید شناخته شود، معرفی نشده باشد. و ولیّ امری که اطاعت از آن واجب است، معلوم نشده باشد. این نظر- چنان‌که قبلًا به آن اشاره کرده و بعد هم اشاره می‌نماییم- کاملًا غیر منطقی است و قابل قبول نیست.

و امّا پاسخ به نظر دوم: این است که: اوّلًا: اصولًا نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با شرایع ابراهیم و توحیدی خصوصاً اسلام که ابعاد گوناگون توحید را شرح و بسط داده و دعوت توحیدی‌اش خالص و دور از شائبه‌های شرک در اختیار بشریت قرار دارد، منافات دارد و قبول این‌گونه رژیم‌ها با قبول سایر نظامات اسلام، مثل تلفیق بین شرک و توحید است. بین حکومت خدا بر مردم و حکومت مردم بر مردم همان فاصله است که بین حکومت خدا بر مردم و حکومت شاه بر مردم است:

«اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیآؤُهُمُ الطّاغُوتُ»؛[۱۷۳]

«خدا یار اهل ایمان است، آنان را از تاریکی‌های جهان بیرون آرد و به عالم نور برد، و آنان که راه کفر ورزیدند، یارشان شیطان و دیو رهزن است که آنها را از عالم نور بیرون آورده و به تاریکی‌های گمراهی افکنند».

نظام اسلام، حکومت خدا و احکام الهی است و ولایت‌ها هم باید از جانب او به اذن و تشریع او باشد.

ثانیاً: نظام امامت نظام موقت نیست، چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۰۶

«اللهُمَّ بَلی لا تَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قآئِمٍ للَّهِ بِحُجَّةٍ».[۱۷۴]

«هیچ عصر و زمانی زمین خالی از وجود حجت و امام نخواهد بود».

ثالثاً: آیاتی مثل: «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً»[۱۷۵] و «یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ»[۱۷۶] و «إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً»[۱۷۷] صراحت دارند بر اینکه امامت معرفی ساده نیست؛ بلکه جعل و انتصاب الهی است.

رابعاً: این همه نصوص و روایات که در مورد امامت ائمّه علیهم السلام رسیده است، به صراحت دلالت بر انتصاب آنها به امامت دارد و هرگز به این صورت که: «آنچه از سوی خدا و پیغمبر انجام می‌شود، معرّفی است؛ امّا تعیین و گزینش باید از جانب مردم باشد» قابل توجیه نیست؛ زیرا سؤال می‌شود: اگر مردم، دیگری را به زمامداری برگزیدند، آیا وجوب اطاعت خواهد داشت یا نه؟ و آیا شخص معرّفی شده بدون گزینش مردم به خصوص با گزینش دیگری، وجوب اطاعت دارد یا نه؟

و آیا خود شخص معرّفی شده، باید از برگزیده مردم اطاعت کند یا نه؟

اینها سؤالاتی است که پاسخ صحیح آن، ردّ این نظریه به اصطلاح روشنفکرانه است.

بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی

در محیط اسلامی چنان‌که گفته شد- در شناخت شکل مدیریت که فردی یا جمعی است و به انتخاب مردم یا انتصاب الهی است- باید به کتاب و سنّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۰۷

و تعلیمات و راهنمایی‌های اهل بیت علیهم السلام که عدل قرآن مجیدند، مراجعه نمود. در این محیط همه معتقدند که در اسلام، در بیان هر تعلیم و ارشادی که با سعادت واقعی بشر ارتباط داشته باشد، کوتاهی نشده و هر تشریعی که مورد نیاز بشر باشد، انجام شده است.

با این بینش اسلامی و با مراجعه به تاریخ اسلام و آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، غیر از نظام امامت، مشروعیت هیچ یک از نظام‌هایی که در طول چهارده قرن بر مسلمین حکومت یافته‌اند، به دلایل زیر قابل اثبات نیست:

۱- آنان که در طرف مقابل نظام امامت قرار دارند، از معرفی نظام واحدی به عنوان نظام اسلام عاجزند و با توجیهاتی که هرگز قابل قبول نیست، مانند کسانی که خود را در مقابل قضایای واقع شده می‌بینند، نظامات گوناگون را که برخی از آنها در فساد کم‌نظیر و نمونه بوده‌اند، شرعی شمرده یا حداقّل اطاعت از آنها را یک تکلیف شرعی اعلام می‌کنند.

این عجز و ناتوانی آنها از معرّفی نظام واحد به دو جهت است:

یکی اینکه با مراجعه به کتاب و سنّت برای نظامات دیگر غیر از نظام امامت، نمی‌توان مستند صحیح و قانع کننده‌ای پیدا کرد و حتی خود برقرار کنندگان این نظامات نیز چنین ادعایی نکردند و به عنوان اینکه نظامی را که برقرار کرده‌اند، نظام شرعی و اسلامی است و شکل و نوع آن از سوی شرع معین آن نظامات را مطرح نساختند.

و دیگر از این جهت است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در اثر انحراف سیاست اسلام از مسیر امامت، حکومت شکل‌های مختلف گرفت و روش و روند واحدی نیافت تا بتوان شرعی بودن آن را به گونه‌ای توجیه نمود؛ بلکه در اثر صورت‌های گوناگونی که حکومت به خود گرفت و در هر صورت بر مسلمین تحمیل می‌شد و جز پیروان امامت کسی آن را ردّ نمی‌کرد، کاملًا این موضوع- که اسلام نظام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۰۸

حکومتی ندارد- برای مردم قابل قبول شد، یا ناچار شدند از ترس شمشیر، قفل خاموشی بر دهن بزنند و از این موضوع چیزی نگویند تا گرفتاری‌ها و محرومیت‌ها و فشارها و زندان‌ها و شکنجه‌هایی را که شیعه دیدند، نبینند.

۲- چنان‌که می‌دانیم به دنبال یک سلسله بست و بندهای سیاسی حزبی مرکب از عدّه‌ای که از عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خصوصاً در سال‌های آخر حیات آن حضرت برای تسلّط بر مسلمین و در اختیار گرفتن حکومت همکاری داشتند، شکل گرفت که حتی در مقام قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله برآمدند و پس از رحلت آن حضرت جریان سقیفه بنی ساعده ۱۷۸] را پیش آوردند و اشخاصی که آن اجتماع را اداره می‌کردند، مطلبی را که عنوان نمی‌کردند، استدلال به سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ارشادات و اعلان‌های رسمی آن حضرت بود. چون همه این را می‌دانستند که اگر آن مسایل مطرح شود و حکومت بر آن اساس مستقر گردد، نه برای آن اجتماع موضوعی باقی می‌ماند و نه برای ریاست خودشان؛ زیرا آن کس را که پیغمبر صلی الله علیه و آله منصوب و معلوم کرده بود، در سقیفه شرکت نداشت و اینها هم که شرکت داشتند منصوب نبودند، لذا این جاه‌طلبان و شیفتگان حکومت، آن تأکیدات و توصیه‌ها و ابلاغات علنی و رسمی پیغمبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و در سقیفه، بدون اینکه قبلًا نوع نظامی را که باید حاکم شود، مشخص نمایند، با تبانی‌ها و سازش‌های سیاسی، سعد بن عباده را که رقیب مهمشان در آن اجتماع بود، کنار زدند[۱۷۹] و با ابوبکر بیعت کردند و سؤالات بسیاری از جمله پرسش‌های زیر در این جریان بی‌جواب ماند:

اوّلًا: چرا این عدّه استبداد ورزیدند و بدون اینکه دیگران، به خصوص

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۰۹

بنی‌هاشم و شخصیتی مثل امام علی علیه السلام را به آن اجتماع دعوت کنند و از نظرشان آگاه شوند، پیش‌دستی نمودند؟! آیا غیر از این بود که اگر علی علیه السلام در آن اجتماع حضور می‌یافت، امکان آن‌که گروهک‌های سیاسی به مقاصد خود نرسند،

افزایش می‌یافت؟!

ثانیاً: چرا بعد از مشورت‌های صوری، نتیجه را به سایر مسلمین در مسجد و جلسه علنی اطّلاع ندادند تا همگان رأی و نظر بدهند؟!

ثالثاً: تعیین ابوبکر بر خلافت بر چه اساسی بود؟ آیا براساس اجماع اهل سقیفه یا اکثریت آنها بود؟! یا براساس اجماع عموم اهل حلّ و عقد از جمله بنی‌هاشم یا اکثریت اهل حلّ و عقد؟! یا بر اساس اجماع همه یا اکثریت مسلمین بود؟ اگر براساس اجماع اهل سقیفه یا اهل حلّ و عقد یا اجماع مسلمین بود که هیچ یک از این اجماع‌ها حداقل تا مدتی حاصل نشد. بنابراین در این مدت ابوبکر بر چه اساسی مداخله در امور جامعه می‌کرد؟! و چرا برای او به زور و اکراه و تهدید، از اشخاص مطالبه بیعت می‌کردند؟! و حتی تهدید می‌کردند که بنی‌هاشم را در خانه حضرت زهرا علیها السلام به آتش خواهند سوخت؟!

و اگر اکثریت بوده، این اکثریت از کجا اعتبار شرعی پیدا کرد؟! و به فرض اینکه در سقیفه، اکثریت با ابوبکر بیعت کرده باشند- با اینکه جریان معلوم نیست- چرا بیعت آن اکثریت که در برابر مسلمین اقلّیت بودند، اساس کار شد و دیگران مجبور شدند با او بیعت کنند و سخن از دیگران گفتن ممنوع گردید؟!

به اتّفاق اهل سنّت، حضرت سیدهٔ نساء العالمین، صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از حکومت ابوبکر ناراضی بود و با حکومت او مخالفت داشت. و حتی نقل می‌کنند: تا زمانی که حضرت زهرا علیها السلام زنده بود، احدی از بنی‌هاشم و وابستگان به آنها با ابوبکر بیعت نکردند. این موضوع خود دلیلی بر عدم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۱۰

مشروعیت حکومت و جواز مخالف با آن است و دیگر راه هرگونه توجیه شرعی برای حکومت ابوبکر بسته می‌شود. و به فرض اینکه محملی برای آن بتراشند، موضع حضرت فاطمه علیها السلام و تصویب علی علیه السلام از آن موضع و تبعیت بنی‌هاشم از آن دلیل بر این است که شرعی ندانستن حکومتی مثل حکومت ابی بکر جایز است و هرکس هم به تبعیت از حضرت زهرا علیها السلام آن را شرعی نداند، به خطا نرفته است.

همان‌طور که عالم معروف شیخ حسن بناء، رهبر اخوان المسلمین، در عذر شیعه بر ردّ خلافت ابوبکر گفته است که:

«کانَتْ هذِهِ عَقِیدَةٌ فاطِمَهْ»؛[۱۸۰]

«این عقیده، عقیده فاطمه است».

و در برابر آن، هیچ مسلمان معتقد به خدا و رسول، جز تسلیم و عدم اعتراض و تصویب چاره‌ای نخواهد داشت.

بالاخره از میان این بست و بندها و تبانی‌های سیاسی که علیه بنی‌هاشم و برای جلوگیری از اجرای برنامه‌ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرّر کرده بود، انجام شد، ابوبکر بر کرسی حکومت نشست و پیراهن خلافت و حکومت را دربر نمود و چنان‌که گفتیم، معلوم نشد بر چه اساسی حکومت او بر مردم تحمیل شد، بعدها که به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۱۱

تدریج اعتراضات به شرعیت حکومت او، افکار را به خود مشغول ساخت، جیره‌خواران سیاست‌هایی که ناچار بودند آن سنگ اساس و بنا را محکم سازند، به دستور اربابان خود برای پیدا کردن دلیل بر مشروعیت آن به دست و پا افتادند و به اجماع و حدیث: «لاـ تَجْتَمِعُ أُمَّتِی عَلی خَطَأٍ» متشبّث شدند و گفتند: امّت بر خطا اجماع نمی‌کنند و خلافت ابوبکر به اجماع امّت محقق شد. در صورتی که:

اوّلًا: صحّت صدور این حدیث ثابت نیست.

ثانیاً: به فرض صدور، عدم اجتماع امّت بر خطا به واسطه وجود معصوم در بین آنها است، و با مخالفت یک فرد که محتمل باشد همان امام معصوم است، اجماع اعتبار ندارد.

ثالثاً: اینکه می‌گویند: اجماع امّت حجت است، آیا مقصود این است که در موضوعات اگر اجماع نمودند بر خطا نخواهند رفت، یا اینکه اجماع در عرض وحی و تشریع الهی مشروع است؟!

گمان نمی‌کنم قائلین به حجّیت اجماع، چنین اعتباری را برای اجماع قائل باشند که برگشت به این کند که امّت به وسیله اجماع می‌توانند وضع قانون نمایند.

در اینجا نهایت امر این است که گفته شود: اجماع امّت کاشف از نصّ و تشریع است.

رابعاً: این چگونه اجماعی بود که بر حسب روایات عامّه، فاطمه زهرا سیده بانوان اهل بهشت در آن وارد نبود و با آن مخالف بود، و بنی‌هاشم و جمعی دیگر نیز حداقل تا فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نکرده بود، در آن نبودند و شخص علی علیه السلام تا پایان دوران حیاتش از آن شکایت می‌کرد و در خطبه شقشقیه، آن را محکوم و به باد انتقاد می‌گرفت.

چنان فرض می‌کنیم که حکومت، به اجماع امّت حکومت یافت و خلافت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۱۲

ابوبکر را با این تاریکی‌ها و این همه پرسش‌ها پشت سر می‌گذاریم و با تاریخ پیش می‌رویم تا به مرض موت ابوبکر می‌رسیم.

در اینجا تاریخ می‌گوید: ابوبکر در بیماری‌اش، در حالی که گاهی از هوش می‌رفت، در این اندیشه افتاد که امّت را در امر حکومت بعد او خود سرگردان نگذارد و خودش یک نفر را معیّن کند که بعد از او اختلافی پیش نیاید؛ یعنی کاری را که به گفته این سیاست‌بازان، پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام نداد، ابوبکر برای رعایت مصلحت امّت انجام داد و کاغذ و قلم و نویسنده خواست تا وصیت خود را بنویسد و تسجیل کند و در اینجا عمر و حزبش که در بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله- وقتی قلم و کاغذ طلبید تا برای امّت چیزی را بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نگردند- مانع شدند و زبان را به آن بی‌ادبی و جسارت فراموش نشدنی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله باز کرد، که خدا در حقّش فرمود:

«وَما يَنطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلّا وَحْيٌ يُوحى .[۱۸۱]

و هیچ ایرادی نگرفتند و «حَسْبُنا كِتابُ اللَّهِ» نگفتند؟! و ابوبکر را که گاهی بیهوش می‌شد و گاهی به هوش می‌آمد و طبعاً چنین بیماری هذیان می‌گوید و سخنش معتبر نیست، از وصیت مانع نشدند و نگفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؟!»

باری عثمان برای نوشتن وصیت ابوبکر آماده شد و شروع به نوشتن کرد.[۱۸۲] وقتی به نام شخصی که منصوب می‌شود رسید، ابوبکر از هوش رفت، عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت. پس از آن‌که به هوش آمد (که به گمان من هرگز به هوش نیامد و مرد) از عثمان پرسید، عثمان گفت: عمر را نوشتم. ابوبکر هم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۱۳

تصویب کرد.

و به این صورت- یا بگوییم:- با این نقشه و دسیسه، حکومت و ولایت‌عهدی عمر بدون هیچ گفتگو و مراجعه به اجماع، به خلق اللّه تحمیل شد و این صورت دومی بود که طی این مدت کوتاه رژیم را دگرگون کرد و نظام را عوض نمود.

در این مورد هم پرسش‌هایی از جمله سؤالات زیر بدون پاسخ می‌باشد:

۱- اگر حکومت شرعی به اجماع امّت است؛ چرا ابوبکر از آن عدول کرد و روش ولایت‌عهدی را تجدید نمود و امّت را از حقّ انتخاب محروم کرد؟!

۲- این تعیین جانشین شرعاً چه اعتباری دارد؟!

۳- اگر به گفته اینها: پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را به خلافت و جانشینی خودش منصوب و معیّن نکرد، چرا ابوبکر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تأسی نکرد؟! و چرا خود را در رعایت مصلحت امّت و جلوگیری از وقوع اختلاف دلسوزتر و بلکه مدبّرتر

از پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوه داد؟!

۴- چرا عمر در وصیت ابوبکر که در حال شدت بیماری و زوال هوش و درک بود، ایراد نکرد و «حَسْبُنا كِتابُ اللَّهِ» نگفت؟! و ابوبکر را به هذیان‌گویی متهم نساخت؟!

۵- چرا عثمان پیش از اینکه ابوبکر نام عمر را ببرد، از پیش خود اسم او را نوشت؟ آیا جز برای این بود که اگر ابوبکر به هوش نیامد و مرد، نوشته را به عنوان وصیّت ابوبکر ارائه دهد و عمر را به مردم تحمیل نماید؟ و آیا این بهترین دلیل بر این نیست که این افراد در مسایل سیاسی و ریاست، پای‌بند حقیقت و امانت و معیارهای شرعی نبودند؟

باری اینجا پرده به این صورت عوض شد و نظام به ادعای شورایی یا اجماعی یا اکثریت یا هیچ کدام، به نظام ولیعهدی تغییر شکل داد و مشروعیت آن بر هیچ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۱۴

پایه‌ای اثبات نشد و مردم را با سلطه‌ای که حزب حاکم داشت، در برابر پیش آمد واقع شده قرار دادند و با سوابقی که از روی کار آمدن ابوبکر بود که حتی به حریم احترام شخصیتی مثل علی علیه السلام تجاوز کردند، و یگانه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را با آن همه عظمت مقام به آن وضع دلخراش آزردند؛ در این موقع که قدرت گروه حاکم بر مردم به مراتب بیشتر بود و موضع سیاسی حزب حقّ و پیروان اسلام راستین به واسطه شهادت حضرت زهرا علیها السلام سخت ضعیف شده بود، کسی جرأت اعتراض و پرسش و سؤال نداشت، و یا سؤال و اعتراض را بی‌نتیجه می‌دانستند و سوء جریان به وضوحی که داشت، وا گذاشته شد و این پرده دوم به نمایش گذاشته شد.

تا موقعی که عمر از "ابولؤلؤ "ضربت خورد، استضعاف‌گران که بر وضع سیاسی و جریان امور مستولی بودند، پرده دیگری را به نمایش گذاردند و نظام و رژیم دیگر عرضه شد.

در این موقعیت هم معلوم بود که اگر عمر بدون مداخله در وضع آینده بمیرد، گروه او از صحنه سیاست و حکومت کنار خواهند رفت و زمامداری علی علیه السلام یک امر حتمی و مسلم بود که به طور قطع، اگر سلطه‌گرانی که حاضر نبودند به هیچ وجه دست از ریاست بردارند، دست به این بازی جدید نزده بودند، تاریخ اسلام این چنین که اکنون هست، نبود؛ نه جنگ جمل و نه جنگ صفین و نه جنگ نهروان، و نه انقلاب و شورش علیه عثمان، و نه سلطه بنی امیه واقع می‌شد و این جریان فتنه‌ساز وصیت عمر، پس از انحراف اصل حکومت و روی کار آمدن ابوبکر، سرآغاز حوادث خونین و خطرناکی شد که در جهان اسلام روی داد.

حتی سیّد قطب اظهار تأسف می‌کند به اینکه: از بدبختی مسلمان‌ها بود که پس از کشته شدن عمر باز هم علی علیه السلام کنار ماند و عثمان روی کار آمد؛ امّا نمی‌گوید: این بدبختی را چه کسی برای مسلمان‌ها فراهم کرد؟!

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۱۵

عمر وقتی احساس کرد که روزش به سر آمده و باید از حکومت و ریاست مفارقت نماید، شخصاً یا با مشورت با همفکران خود (چون افکار را برای قبول تعیین هر کسی که غیر از علی علیه السلام باشد، آماده نمی‌دید) طرح سومی را پیشنهاد نمود و حکومت را به شورای شش‌نفری واگذار کرد و برنامه کار آن‌چنان معیّن نمود که علی علیه السلام در آن انتخاب نشود.

در اینجا نیز، پرسش‌های فراوان از جمله پرسش‌های زیر بی‌جواب می‌باشد:

۱- عمر با چه اختیار شرعی، این شورا را ترتیب داد و مسلمانان را از اینکه خودشان در امور خود، به خصوص پس از مرگ او نظر دهند، ممنوع کرد؟!

۲- باز هم سؤال می‌شود: اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون تعیین جانشین رحلت کرد و امت را به حال خود گذاشت، چرا عمر و ابوبکر به آن حضرت تأسّی نکردند؟!

۳- اعتبار اکثریت این شورای شش نفری چه وجه شرعی داشت؟!

۴- چرا اگر در این شورا سه نفر به یک نفر رأی دادند و سه نفر به شخص دیگر، رأی آن سه نفری که عبدالرحمن بن عوف خویشاوند نزدیک عثمان در آنها باشد، معتبر گردید؟! و این چه وجه شرعی داشت؟!

۵- چرا مثل عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندش عبداللَّه بن عباس در این شورا منظور نشدند؟!

۶- چرا دو سیّد جوانان اهل بهشت، حسنین علیهما السلام آن عظمت و مقام در این شورا شرکت داده نشدند؟!

۷- جریان امور نشان می‌دهد که این سیاست‌مداران جاه‌طلب، علاوه بر آن‌که نظام الهی امامت را کنار گذاردند، برای مردم و امت نیز حقّی و اختیاری قائل نبودند و در آنچه که با سیاست شخصی حکومتی آنها مخالف داشت، در کمال استبداد و استعلا عمل می‌کردند و تابع نظام جنگل بودند و لذا هر کدام در مسأله مهمی مثل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۱۶

رهبری و مدیریت جامعه، رویه‌ای غیر از دیگری داشت؟!

۸- پس از این سؤالات، چرا عبدالرحمن بن عوف در مقام بیعت با علی علیه السلام یا عثمان، بدعت دیگری آورد و متابعت از" سیره شیخین "را نیز شرط بیعت خود کرد؟! در نتیجه علی علیه السلام که مرد حقّ بود و به تحریف اسلام تن در نمی‌داد، آن شرط را رد کرد و عثمان پذیرفت. و در اینجا کسی نگفت: «حَسْبُنا کِتابُ اللَّهِ» کتاب خدا ما را بس است و سیره شیخین چیست؟!

آیا این نیرنگ عبدالرحمن غیر از یک عوام‌فریبی مزوّرانه نبود که چون می‌خواست علی علیه السلام را کنار بگذارد و عثمان را بیاورد و می‌دانست که علی علیه السلام هرگز به شرط متابعت از شیخین که خلاف «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» است، راضی نمی‌شود. این پیشنهاد را ضمیمه کرد و ردّ آن را از جانب علی علیه السلام و قبول آن را از جانب عثمان بهانه کرده و با عثمان بیعت نمود.

و چنان‌که همه مسلمین دیدند، عثمان نه به کتاب خدا و نه به سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد، و نه به سیره شیخین. خودش هم می‌دانست که عبدالرحمن این شرط را برای عوام‌فریبی اضافه کرده وگرنه خود عبدالرحمن هم مثل عثمان و عمّال خیانت‌کارش که حتی با حال مستی به جماعت مسلمانان امامت می‌کردند و اسلام را مسخره می‌نمودند و با بیت المال مسلمین و حقوق ضعفای آن چگونه برخورد کردند که مسلمانان راستین، برانداختن آن نظام شوم ظلم و فساد را واجب و تکلیف شرعی خود دیدند و فرصت اینکه پرده چهارمی را به نمایش بگذارند، به آنها ندادند. و همان‌طور که در هنگام مرگ ابوبکر و عمر هم پیش‌بینی می‌شد، مردم بالطبع به سوی علی علیه السلام رفتند و آن‌چنان در بیعت با آن حضرت فشار آورده و به یکدیگر سبقت می‌جستند، که فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۱۷

«حَتّی لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنانِ وَشُقَّ عِطْفایَ»؛[۱۸۳]

«به طوری که از ازدحام ایشان، حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای من پاره شد».

آری بیست و پنج سال دوری از رهبری آگاه و عادل و عالم و الهی، بیست و پنج سال استیلا و استعلای گروهی جاهل و نادان و بی‌اطّلاع از معارف و حقایق اسلام، سال‌ها تسلّط بنی امیه و ظلم و ستم عمّال عثمان، مردم را به ستوه آورده بود و در انتظار چنین روزی بودند که حکومت در کف با کفایت مردی الهی قرار گیرد که از او باسابقه‌تر در اسلام و هم گام و هم کارتر با پیامبر اسلام و شناسنده‌تر به ارشادات و توجیهات و تعلیمات اسلام نبود، لذا شور و هیجان و ابراز احساسات فوق العاده شد و همه به آینده امیدوار شدند و طلیعه تاریخی را که متناسب دعوت اسلام باشد، به چشم می‌دیدند.

امّا متأسفانه همان‌ها که در اثر انتخاب در شورای شش نفری در مقابل علی علیه السلام گذارده شدند، به طمع سیاست افتادند و همان جاه‌طلبان و همان‌هایی که پول‌های زرد و سفید بیت المال، ایمانشان را بر باد داده بود و همان‌هایی که کینه‌هایی را- با پیغمبر

صلی الله علیه و آله از بدر و احد و احزاب و سایر غزوات و مواقف داشتند- در دل نگاه داشته و در این مدت بسیت و پنج سال با رژیم‌هایی که مسلط بودند، همکاری داشتند و پیمان‌هایی که با روی کار آمدن علی علیه السلام امتیازات بی‌جا و استفاده‌های کلان و مقاماتی را که داشتند، در خطر می‌دیدند و می‌دانستند که وضع به کلی دگرگون می‌شود و انقلاب اسلام از نو ادامه می‌یابد، سخت به هراس افتادند و به مخالفت با امام حقّ و خلیفه حقیقی پیغمبر صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی برخاستند و با

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۱۸

بنی امیه و کلّیه کسانی که به واسطه سوء رفتار و خیانت و فساد نمی‌توانستند در نظام اسلامی جایی داشته باشند، متّحد شدند و جنگ جمل و صفین و نهروان را برپا کردند و علی علیه السلام را گرفتار نابسامانی‌های داخلی و درگیری با آشوب‌ها و فتنه‌ها نمودند.

هرچند در همان مدت کوتاه زمامداری علی علیه السلام چهره دل آرا و آفتاب عالم‌تاب اسلام که در زیر پرده‌های جهالت‌ها و تعصب‌ها و نفاق‌های منافقین و جاه‌پرستی‌ها پنهان شده بود، آشکار شد؛ امّا دریغا که در اثر آن دسیسه‌ها و تحریکات و جهالت، بسیاری به حقایق امور و سیر اوضاع و عللی که- در اینجا مجال بیانش نیست- پس از شهادت علی علیه السلام امکان عادی تعقیب اقدامات و برنامه‌های آن حضرت نبود و به زودی با تسلّط معاویه، خورشید جهان آرای اسلام در پشت ابرهای حیله و مکر و شیطنت معاویه قرار گرفت و دوره‌ای تاریک و ظلمانی؛ امّا ممتد و طولانی آغاز شد که شرح مظالم زمامداران و فسادها و خیانت‌های آنها را در تواریخ باید مطالعه کرد.

خلفایی به اصطلاح روی کار آمدند که قرآن را به تیر می‌زدند و کنیز خود را با حال جنابت برای امامت بر جماعت به مسجد می‌فرستادند.

کدام باانصاف است که بتواند این نوع حکومت‌ها را اسلامی بداند؟! کدام غیرت‌مند است که حکومت ولید و عبدالملک و سایر طاغوت‌های بنی‌امیه را شرعی بخواند؟! کدام شرافت مند است که حکومت هارون و منصور و خلفای عثمانی و سلاطین ستمکار این چهارده قرن را واجب الاطاعه بداند؟!

ما متأسفیم که آنان این حکومت‌ها را در طول تاریخ اسلامی می‌دانند و امروز هم به کاخ‌ها و آثار ستمگرانه و مراکز عیّاشی و فساد و فحشای آنها افتخار می‌کنند، اسلام را نشناخته‌اند و رسالت اسلام را در برانداختن این‌گونه نظام‌ها درک نکرده‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۱۹

ما متأسفیم اینان پس از چهارده قرن هنوز هم نتوانسته‌اند نظامی را به عنوان نظام اسلامی معرّفی کنند، و پا به پای اوضاع و جریان‌ها حرکت کرده‌اند و به جای اینکه معرّف نظام اسلام باشند، توجیه‌گر نظام‌هایی که مسلّط می‌شده و می‌شوند هستند؛ یعنی اوّل نظام و سلطه برقرار می‌شود بعد زمان توجیه و تصویب این جیره‌خواران باز می‌گردد و اکنون وضع به جایی رسیده که جهان اسلام تجزیه کامل یافته با رژیم‌های مختلف غیر اسلامی که یا زیر سلطه شرق ملحد و ضد شرف انسانیت و یا سلطه غرب جنایت‌کار استثمارگر قرار دارند، حدود پنجاه حکومت ضعیف و معارض یکدیگر را بر جهان اسلام تحمیل کرده‌اند، و کسی نیست بپرسد:

پس امّت واحده و حکومت واحده اسلامی کجا است؟ و کدام یک از این حکومت‌ها شرعی و واجب الاطاعه است؟ و این وضع مسخره‌ای که این سران وابسته به شرق و غرب و به اصطلاح مترقی و مرتجع، در جهان اسلام پدید آورده‌اند، چه اصالت و چه هویتی غیر از دشمنی با اسلام و ضربه زدن به احکام اسلام و شرافت مسلمین دارند؟!

با توجّه به مطالبی که گفته شد، هرچند در نهایت اختصار بود لیکن معلوم می‌شود که شکل مدیریت و اداره جامعه بر صورت‌هایی که در جوامع مسلمین جلو آمد و حکومت‌هایی مثل بنی‌امیه و بنی‌عباس و آل عثمان و سلسله‌های دیگر را توجیه می‌نمود اسلامی و شرعی نیست و بین آنها و اسلام رابطه ضدّیت از رابطه هماهنگی بیشتر است، چنان‌که معلوم شد، نظامات کنونی دنیا نیز که بر

اساس به اصطلاح نگرش علمی و جدایی سیاست از دین است و بعضی مسلمانان جاهل و مقلّد بیگانه آنها را مترقّی می گویند، در واقع آنها مخالف اسلام هستند و مسلمان نباید آنها را بپذیرد.

و این نکته نیز معلوم شد که شخصیت اسلامی یک جامعه وقتی کامل می‌شود

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲۰

که در همه چیز راهنمایش اسلام باشد و اگر جامعه در سیاست و اداره و امور جمعی و کشوری اسلامی نباشد، هرچند در اخلاقیات و عبادات و معاشرت‌ها و امور تعاونی و همکاری‌های اجتماعی و نکاح و طلاق و مراسم اموات و این گونه امور، از دستورات اسلام پیروی نمایند، مادامی که کل جامعه به واسطه نظام اسلامی و حکومت شرعی حرکت اسلامی نداشته باشد، آن جامعه شخصیت اسلامی ندارد، هرچند افراد جامعه هر یک جداگانه به واسطه التزام به احکام اسلام، شخصیت اسلامی خود را حفظ نمایند.

بنابر تمام مطالب گذشته، به این حقیقت می‌رسیم: یگانه نظام الهی که باید همه در آن نظام باشند، برحسب قرآن مجید و احادیث شریفه و آزمایش و تجربه و هدایت عقل، نظام امامت است که تحت رعایت و عنایت خاصّه الهی و مددهای متواتر و متوالی غیبی است، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَأَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَإِقامَ الصَّلاةِ وَإِيتاءَ الزَّكاةِ وَكانُوا لَنا عابِدِينَ»؛[۱۸۴]

«و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند، و هر کار نیکو، بخصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند».

نظام‌های دیگر؛ چه نظام‌هایی که در گذشته بوده و چه نظام‌های کنونی کمونیستی و شرقی یا سرمایه داری و غربی هیچ کدام برآورنده خواسته‌های حقیقی انسان نیستند، سیر او را به سوی خدای متعال تضمین نمی‌نمایند و با استضعاف و استعلا و استکبار ستیزگی معارضه ندارند، که نمونه آنها همان استکبار ددمنشانه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲۱

شرق و غرب و روش آمریکا است که اگر انسان بخواهد مفاسد این نظامات را برشمارد مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

دوران بردگی، دوران بی‌اعتنایی به حقوق بشر، دوران حرمسراها، دوران خرید و فروش زن‌ها، دوران کشور گشایی‌ها و تسخیر کردن و یا خراب کردن این شهر و آن شهر و قتل عام نمودن، دوران عیّاشی‌ها و هرزگی‌ها و بی‌رحمی‌ها، همه و همه در این رژیم‌ها به صورت نو و به قول خودشان مترقّی، متبلور است.

واقعاً انسان نمی‌تواند توحّش دنیاپرستان کنونی که آسایش و امنیت را از بشر سلب کرده‌اند، و هزارها میلیون دست‌رنج ضعفا را در خرج تسلیحات گذارده‌اند، شرح دهد.

به عکس، نظام امامت تبلور عدل الهی و حکومت حقّ در جهان است نمونه اکمل آن زندگی ساده و متواضع پیغمبر صلی الله علیه و آله است چنان‌که علی علیه السلام در نهج البلاغه، گوشه‌ای از آن را شرح می‌دهد، و به همه مسؤولین امور و صاحبان مقامات اخطار می کند.

نظامات دیگر حتی اگر- در صورت و عنوان هم- حکومت مردم بر مردم باشد، علاوه بر آن‌که حصول نمی‌یابد، اصولًا اطمینان‌بخش نیستند. جهان‌بینی مادّی هرگز آسایش‌بخش نیست و آرامش قلب نمی‌دهد؛ بلکه به عکس تزلزل را بیشتر و بیشتر می‌نماید و انسان را در خوف و وحشت زوال آنچه دارد و احتمال خطراتی که او را تهدید می‌نماید غرق می‌سازد.

نظام امامت بر پایه جهان‌بینی اسلامی و حکومت الهی است، و بر این پایه خود را به طور معقول توجیه می کند و دیگران را هم ملزم به قبول آن می‌داند.

این نظام به همه می گوید: همه بنده خدا هستیم و باید تابع فرمان و نظام او باشیم و حکم او را اطاعت کنیم. و اصولًا حکومت در

این نظام هدف نیست؛ بلکه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲۲

وسیله است و تحمّل مسؤولیت بسیار سنگین که هیچ کس به عنوان اینکه آن را وسیله امرار معاش یا اشغال مقام یا تبلیغ به نفع خود و تحویل گرفتن حمد و ثنا و مدح و تملّق سازد، نباید دنبال آن برود. تکلیفی بزرگ است که هرکس به آن مکلّف شد، باید به تکلیف شرعی خود عمل کند و امانتی بس گرانبها است که به دست هر کسی سپرده شود، باید در حفظ و نگهداری آن، تمام قدرت خود را صرف نماید آنها که به مقام و امارت و حکومت به نظر استقلالی نگاه می‌نمایند و از آن برتری می‌جویند، حتماً شایستگی آن مقام را ندارند:

«تِلْکَ الدّارُ الْأَخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الْأَرْضِ وَلا فَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»؛[۱۸۵]

«ما این خانه آخرت (بهشت ابدی) را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت خاصّ پرهیزگاران است».

اینک سخن را در مسأله شناخت نیاز جامعه به مدیر و مرکز و شکل مدیریت و شناخت آن در نظام اسلام در اینجا پایان می‌دهیم و در ادامه، بحث امامت عامه را که شامل شناخت شش امر است، به تحلیل و بررسی شناخت امر دوم از آن می‌پردازیم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲۳

۲. شناخت مفهوم امامت

در بحث گذشته و بررسی نیاز جامعه به مدیریت و نظام اسلامی آن به این نتیجه رسیدیم: یگانه نظامی که مشروعیت دارد و به هیچ زمان و مکان اختصاص ندارد، نظام امامت است که مثل کل اسلام که دین جهانی و ابدی است، نظام جهانی و جاودانی اسلام است.

در این بحث، مقصود شناخت مفهوم امامت است که چون پیرامون مفهوم لغوی و اصطلاحی آن در رساله‌ای جداگانه و در ضمن رساله‌های دیگر، براساس آنچه از آیات قرآن مجید و احادیث استفاده می‌شود، توضیح داده‌ایم. در اینجا فقط به مفهوم اصطلاحی آن، که علمای علم کلام و اعتقادات فرموده‌اند، اکتفا می کنیم.

یکی از تعریفاتی که دانشمندان و صاحب نظران و محققان علم کلام از امامت فرموده‌اند، این است که: «امامت، ریاست عامّه بر امور دین و دنیای مردم است به واسطه پیغمبر».[۱۸۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲۴

این تعریف، اگرچه به دلالت مطابقی شامل تمام ابعاد امامت نمی‌شود و از شناساندن سایر ابعاد متعالی آن، غیر از ریاست بر امور دین و دنیای جامعه، به خصوص بنابر دلالت مطابقی و تضمّنی قاصر است؛ امّا به این جهت، به آنچه که مسأله امامت را مسأله‌ای بحث‌انگیز و سیاسی و مورد ردّ و قبول قرار داده و موجب شده است که سیاست‌مداران و زمامداران غاصب با آن در ستیز باشند و آن را نفی نمایند، یا آن را قبول کرده و از آن سوء استفاده نمایند، مفهوم همین تعریف است.

لذا شیعیان که امامت را به نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانند، این تعریف را گرچه گویای تمام شؤون ائمه اثنی عشر علیهم السلام و ولایت و امامت آنها (که در احادیث صحیح شرح داده شده) نمی‌باشد؛ امّا می‌پذیرند؛ زیرا نظر و عقیده آنها را در یکی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲۵

از نقاط مهم و عمده امامت، که ریاست و زعامت بر امور دین و دنیای مردم است و متبادر از آیات و اخبار ولایت است، روشن

می‌سازد.

در اینجا تمام مطلب در این است که امامت و ولایت به نصّ و نصب پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا صورت می‌پذیرد و از ولایت مطلقه- چنان‌که روح مذهب شیعه است- ارتباط دارد و عقیده به آن، عقیده توحید و تنزّه خدا را از شریک بودن در تمام شؤون الوهیت و ربوبیت کامل می‌گرداند، یا اینکه بدان نصّ پیغمبر و انشای ولایت از جانب خدا، مردم می‌توانند خود، صاحب این ریاست عامّه و ولایت بر امور دین و دنیا را تعیین کنند که لازم این حرف اگر شرک و نفی ولایت خدا بر این امر نباشد لااقل مداخله در شأنی از شؤون مطلقه الهیه بدون اذن او می‌باشد و این تعریف با قید «به واسطه نبیّ» که همان نصّ و نصب نبیّ را می‌رساند، بیان کننده مذهب شیعه در امامت است، چنان‌که بدون مثل این قید و اکتفا به «ریاست عامه بر امور دین و دنیا» بیان مذهب دیگران است؛ لذا در مقام تعریف امامت ائمّه اثنی‌عشر علیهم السلام این تعریف کافی است و نقطه نظر شیعه را در جهتی که عمده اختلاف بین فریقین به آن منتهی می‌شود و در کمال عقیده به توحید دخالت دارد، روشن می‌نماید و غرض از تعریف هم همین است.

با این حال، ناگفته نماند: در تعریف امامت، اگر بخواهیم آن را به معنای وسیعی که شامل امامت انبیا هم می‌شود، تعریف کنیم، باید قید «به واسطه نبی» به جمله‌ای که مناسب برای معنی باشد، اصلاح شود؛ زیرا امام همان‌طور که امکان دارد غیر پیغمبر باشد مثل ائمّه طاهرین علیهم السلام که مقام پیغمبری نداشتند ممکن است پیغمبر باشد، چنان‌که در قرآن مجید حضرت ابراهیم و جمعی دیگر از پیامبران امام خوانده شده‌اند و ظاهر این است که اعطای مقام امامت به پیغمبر بلند پایه‌ای مثل حضرت خلیل الرحمان علیه السلام پس از نبوّت و رسیدن او به مقام خِلّت بوده است،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲۶

و چنان‌که در مورد حضرت داود- علی نبینا و آله و علیه السلام- می‌فرماید:

«إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقّ»؛[۱۸۷]

«همانا ما تو را در زمین مقام خلافت دادیم، پس در بین مردم به حقّ حکم کن».

که ظاهر آن انشا است نه اخبار.

از سوی دیگر، ممکن است شخصی پیغمبر باشد و این ریاست را نداشته باشد، مثل بعضی از انبیای بنی اسرائیل. بنابراین قید "به واسطه پیغمبر "لزومی ندارد هرچند در مورد امامت غیر انبیا- چنان‌که خواهم گفت- به تنصیص و معرّفی نبیّ می‌باشد و امام نیز تابع شرع نبیّ است و پیغمبری که امام تابع او است، صاحب مقام امامت نیز می‌باشد.

امّا معنی "به واسطه نبیّ "این نیست که امامت و ولایت امام، جعل و نصب مستقل از جانب خداوند ندارد؛ بلکه برحسب آیات و احادیث، امامت امام مثل امامت نبیّ مستقلّاً از جانب خدا محوّل می‌باشد، همان‌طور که ولایت پدر و جدّ پدری نیز جعل و انشای مستقل دارد و از جانب خدا است، با این تفاوت که امامت پیغمبر به خودش وحی می‌شود؛ امّا امامت امام به پیغمبر وحی می‌شود و پیغمبر مأمور به ابلاغ است چنان‌که از آیاتی مثل ذیل استفاده می‌شود:

«بَلّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبّکَ ...»؛[۱۸۸]

«آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن ...».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲۷

و «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ...»؛[۱۸۹]

«امروز دین شما را برایتان کامل کردیم ...».

و «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا ...»؛[۱۹۰]

«همانا ولیّ امر شما تنها خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌باشند ...».

بنابر آنچه گفته شد، امامت در این معنای اعم، ریاست کلّیه بر امور دین و دنیای مردم است به انشای الهی و اعتبار شرعی که به پیغمبر وحی می‌شود و برحسب آیات و روایات، پیغمبر و امام در انتخاب خلیفه و جانشین و امام بعد از خود مستقل نیستند و اختیار ندارند، چنان‌که در تفسیر:

«سَأَلَ سآئِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ»؛[۱۹۱]

«سائلی از عذاب قیامت (که حتمی است) پرسید».

روایتی است در کتاب‌های شیعه و سنّی که: وقتی مراسم نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت و خلافت در غدیر خم برگزار شد، حارث بن نعمان فهری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به ما امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت تو بدهیم، شنیدیم و اطاعت کردیم، امر کردی که نماز بخوانیم اطاعت کردیم، به واجبات و فرایض امر کردی اطاعت کردیم. به اینها اکتفا نکردی تا پسرعمویت را برگزیدی و بر ما ترجیح دادی! آیا این را از جانب خودت می‌گویی یا از جانب خدا؟

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲۸

«وَاللّهِ الَّذِی لا إِلهَ إِلّا هُوَ! أَنَّهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ»؛

«سوگند به خدایی که غیر از او نیست که آنچه گفتم و انجام دادم به امر خدا بود».

حارث برگشت و می‌گفت:

«اللّهُمَّ إِنْ کانَ ما یَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقّاً فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّمآءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِیمٍ»؛

«خدایا اگر آنچه می‌گوید حقّ است، بر ما از آسمان سنگ ببار یا عذاب دردناکی را بر ما بفرست».

برحسب روایت، در همان زمان سنگی از آسمان بر سرش آمد و هلاک شد.[۱۹۲] از مجموع آنچه در تعریف امامت بیان شد، مفهوم امامت به حسب اصطلاح و به حسب معنای اعم آن، که شامل امامت انبیا است، شناخته شد و دانسته شد:

نقطه مهم و حساسی که از جهت کبری و صغری و کلی و مصداق مورد نظر و معرکه آرا و اختلاف انظار بوده است، همان مفهوم اصطلاحی آن است و لذا با شناخت این مفهوم در مسأله امامت، مهم‌ترین موضوع مورد بحث و نقطه امتیاز فرقه محقّه امامیه از طوایف دیگر مسلمین معلوم می‌شود، و خلاصه آن این است که:

مدیریت اسلامی و امامت و ریاست بر کلّیه امور دین و دنیای مردم به اصطفا و انتصاب خدا است که به وسیله پیغمبر و نصّ او اعلام و ابلاغ می‌شود و روش‌های دیگر در مدیریت و نظام و اداره به شکل‌هایی که در بین مسلمین پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آمد و به شکل‌های گوناگونی که در جهان معاصر وجود دارد، شرعی نمی‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۲۹

۳. شرایط و اوصاف امام

شکی نیست که در عهده‌داری هر پست و مقام و سپردن هر کار به دیگری قابلیت و صلاحیت مناسب آن لازم است، و حداقل در ارجاع هر عمل به هر کس سه شرط باید رعایت شود:

نخست اینکه: آن کس در آن کار عالم و آگاه باشد.

دوم اینکه: مورد وثوق و اعتماد باشد که کار را با درستی انجام می‌دهد و خیانت نمی‌نماید.

سوم اینکه: قوّت و نیروی انجام آن کار را داشته باشد، چنان‌که از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه روایت شده است:
«إِنَّ أَحَقَّ النّاسِ بِهذَا الأَمْرِ أَقْواهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ»؛[۱۹۳]
«ای مردم سزاوارتر به امر خلافت تواناترین مردم است بر آن و داناترین آنان است در آن، به امر و احکام خداوند».
به تقدیم میم بر هاء؛ «أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ» و یا به تقدیم میم بر لام «أَعْمَلُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ»، به هر حال بایـد هم اعلم و هم اعمل و هم اقوی باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۳۰

البته رعایت مراتب علم و امانت و قدرت بر انجام عمل به حسب کار و مقامی که واگذار می‌شود، متفاوت بوده و یکسان نمی‌باشد، مثلًا در امور غیر مهم به مجرد وثوق و اعتماد و اطّلاع و آشنایی متعارف اکتفا می‌شود، و در امور مهم‌تر عدالت و کفایت کامل علمی و عملی را شرط می‌نمایند و فطرت بشر هم با همین موافق است و همه آن را عملًا قبول دارند و در نظام‌ها کم و بیش پذیرفته شده است. لذا در مقام به کار گماردن افراد در سوابق و گذشته‌های آنها نیز تحقیق می‌نمایند، مبادا سابقه سوئی داشته باشند که هم اعتماد به آنها را ضعیف می‌نماید، و هم زمینه پذیرش و قبول آنها را در جامعه از بین می‌برد.
در امری مثل امر امامت که رهبری در کل امور دین و دنیای جامعه است، شرایط باید متکامل‌تر و صلاحیت باید از هر جهت حاصل باشد. امام که به طور مطلق واجب الاطاعه است، باید معصوم باشد و چنان باشد که دواعی الهی از همه سو در همه چیز عامل حرکت او باشد.
همچنین امام که رهبر کلّ و حجت بر کلّ است، باید اعلم و افضل از همه باشد و از آنچه موجب منافرت طبع انسانی و حقارت شخص در نفوس سالمه باشد، و خلاصه از جمیع سوابق سوء و معایب و نواقص خَلقی و خُلقی منزّه باشد.
این حکم بدیهی و فطری است که معلّم از متعلّم و استاد از شاگرد و راهنما از ره‌جو و مقتدا از مقتدی و مربّی از مربّی (تربیت شونده) اعلم و اکمل باشد و نباید غیر افضل مطاع افضل و عالم مطیع جاهل باشد، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:
«أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدّي إِلّآ أَن يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؛[۱۹۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۳۱

«آیا آن‌که خلق را به راه حقّ رهبری می‌کند، سزاوارتر به پیروی است یا آن‌که نمی‌کند مگر آنکه خود هدایت شود؟! شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت‌ها می‌کنید».
و همچنین می‌فرماید:
«وَما يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ ...* وَلَا الظّلُّ وَلَا الْحَرُورُ»؛[۱۹۵]
«هرگز کور و بینا مساوی نیست ...* و آفتاب و سایه یکسان نیست».
«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ»؛[۱۹۶]
«بگو (ای پیامبر) آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند یکسانند؟».
و همان‌طور که پیش از این به آن اشاره کردیم، از آیاتی مثل:
«إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً»
و «إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً»
و «لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ»
کاملًا استفاده می‌شود که:
اوّلًا: از لحاظ اینکه امامت به جعل خدا است، و خداوند عالم به تمام احوال و سوابق بندگان است و کارهایش مطابق حکمت و

لطف است، شخصی را به امامت منصوب می‌نماید که صلاحیتش از همه جهات و ملاحظات مشخص و محرز باشد.

و ثانیاً: چون عهـد خـدا است، به ظالم و سـتمگر داده نخواهد شد هرچند بالفعل ظالم نباشد؛ زیرا از حکمت خدای حکیم و لطف او دور است که عهد خود

را به کسی عطا کند که روزگاری پرستش بت و عبادت شیطان کرده و در تاریکی جهل و دوری از حقّ به سر برده باشد.

۴. برنامه نصب و تعیین امام

از مطالب گذشـته معلوم شد که برحسب دلایل عقلی و نقلی، نصب و تعیین امام حقّ الهی است که دیگران حتی شخص رسول خدا را در آن مداخله اساسـی نیست، و فرق جوهری نظام امامت با سایر نظام‌ها در همین است که این نظام، نظامی است الهی، و به تعیین و نصب از جانب خدا می‌باشد، و عهد خدا است و عقلًا و نقلًا باید از سوی خدا باشد.

امّا عقل: پس برای اینکه مسأله امامت از اهمّ مسایل مربوط به کمال بشر است، و خداوندی که نسبت به بندگان خود این همه لطف و عنایت فرموده است، چگونه آنها را در چنین امر مهمی یاری نمی‌فرمایـد و به خود وا می‌گـذارد، با مفاسد بزرگی که بر ترک آن مترتب است.

اوصـاف کـامله و اسـماء الحسـنای الهی مثـل رب العـالمین و لطیـف و منعم و حکیم و علیم و رحمـان و رحیم و مفضـل و رؤوف و محسن همه دلالـت دارنـد بر اینکه این عنایت از جانب حقّ تعالی انجام شـده است و مفهوم این اسـمای حسـنی و صـفات علیا مطلق است و محصور در جهات تکوینی نیست و حصـر آن در جهات تکوینی یا تشـریعی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام تکوینی نیست و حصر آن در

جهات تکوینی یا تشریعی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام صفات کمالیه و جمالیه ذاتیه و فعلیه برای خدا منافات دارد.

و همان‌طور که "بعث رسل "و "انزال کتب "برحسب حکمت الهیه واجب است "،نصب امام و تعیین او "نیز لازم است.

از جمله ادلّه این است که برحسب آنچه گـذشت و دلایل دیگر که در کتاب‌های کلام ذکر شـده است، امام باید معصوم و در سایر صفات کمال، سـرآمد و اکمل از تمام افراد بشر باشد و بر این جهات خصوص عصمت که از امور نهانی و پنهانی است، غیر از خدا و کسانی که با عالم غیب ارتباط دارند کسی آگاه نیست؛ لذا باید نصب امام از جانب خدا باشد.

و امّا نقل: از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه استفاده می‌شود که نصب امام از شؤون الهی می‌باشد و از جمله آیاتی که دلالت بر هـدایت الهی و عمومیت و کمـال آن دارنـد و به طلب هـدایت از خـدا و اسـتمرار و عـدم انقطـاع آن در تمـام ازمنه ارشـاد و تـأکید می‌نماینـد، اسـتفاده می‌شود که: صـفت "هـادویت "الهی اقتضـا دارد که بنـدگانش را به سوی امـام آن الگوی کامـل و جلوه اسم" الهادی "و "الولیّ "و "الحاکم "هدایت فرماید.

بـدیهی اسـت صـفت "هـادویت تکـوینیه و تشـریعیه الهی، "مثـل تمـام صـفات ذاتیـه و فعلیـه الهی در نهـایت کمـال است و در آنها هیـچ‌گونه نقصـی فرض نمی‌شود و در مبـدأ فیّـاض علی الاطلاـق هیـچ‌گونه بخـل و امسـاک فیض نیست؛ بنابراین کمال فیّاضـیت و هادویت او اقتضا دارد که هم بنـدگانش را به سوی امام هـدایت کنـد و هم به وسـیله امام آنها را مسؤول هـدایت‌های دیگر فرمایـد، چنان‌که قبلًا هم اشاره شد.

نابغه عالم علوم معقول و منقول، علّامه حلّی قدس سره در کتاب "الفین "هزار دلیل بر لزوم نصب امام بر خدا و اینکه شأنی از شؤون الوهیت است، بیان فرموده است که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۳۵

اهل نظر و مطالعه می‌توانند برای اینکه از استحکام مذهب تشیّع و نظام امامت آگاه شوند، مستقیماً به آن کتاب که مکرر طبع شده و به کتاب‌های دیگر مثل "شافی "سیّد عظیم الشأن مفخر علمای اسلام سیّد مرتضی و به کتاب "تلخیص الشافی "مراجعه نمایند.

و از جمله مباحثات ظریفی که در این موضوع واقع شـده، مباحثه معروفی است که بین هشام بن الحکم ۱۹۷] و عمرو بن عبید بصری ۱۹۸] واقع شـد. در این مبـاحثه هشـام با بیانی رسا و پرسـش‌هایی لطیف، عالم صـغیر یعنی وجود انسان و اعضای او را مورد سؤال و بررسی قرار داد و پس از پرسش از فایده چشم و گوش و دست، از قلب؛ یعنی مرکز تعقّل و فرماندهی بدن سؤال کرد.

عمرو بن عبیـد گفت: قلب؛ یعنی خداوند متعال عقل را مرکز و رئیس و صاحب اختیار و مدیر و مدبّر وجود انسان قرار داده که تمام حرکات و فعالیت‌ها و کارهای اعضا به امر و فرمان او و تحت اداره او است و بر همه سلطنت و حکومت دارد.

هشام گفت: در صورتی که خدا برای این بدن کوچک تو رئیس و مدبّر و صاحب اختیار قرار داده است که امور آنها مختل نشود و تحت انتظام باشد، چگونه برای این عالم کبیر، رئیس و مدیر و مدبّری قرار نداده و امور آنها را مهمل گذارده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۳۶

عمرو بن عبیـد از این بیانات لطیف و دقیق و شـکل مباحثه که عقل سـلیم هر کس به آن حکم می‌کنـد، دانست که این منطق، منطق محکم تشیّع و شاگردان مکتب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است. طرف بحث خود را که هشام بود شناخت، و از او احترام لازم به عمل آورد.[۱۹۹]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۳۷

۵. وجوب اطاعت امام علیه السلام

در وجوب اطاعت امام و ولیّ امر اختلافی بین مسلمین نیست و عقلًا و شرعاً وجوب آن ثابت است.

امّا از لحاظ عقل: همان‌طور که عقل "لا مرکزی "را تقبیـح می‌نماید و به لزوم زعامت و رهبری و مدیر حکم می‌نماید و بسـیاری از امور مسـتحسن مثـل امنیت و عـدالت و نظم را متوقف بر وجود زعیم و مسؤول تأمین آنها می‌دانـد، اطاعت از مـدیر و ولیّ امر را نیز واجب می‌دانـد. و الّـا اگر اطـاعت آن لازم نباشـد، نقض غرض می‌شود و نتایـج و فوایـدی که از وجود مرکز و ولایـت امور منظور است، حاصل نخواهـد شـد و همان‌طور که مـدیریت و وجود رهبری، مقدّمه تأمین و تحقّق اموری است که عقل و عقلا به ضـرورت آنها حکم می‌نمایند، اطاعت از اولی الامر نیز مقدمه تمام این مقاصد عالیه است؛ لذا عقلًا هیچ شـکی در وجوب این اطاعت نیست و عقلا کسـی را که از اطاعت مـدیر و مـدبّر صالـح سـرباز زنـد و تخلّف نمایـد، توبیـخ و سـرزنش می‌نمایند و عمل او را غیر عقلایی می‌دانند.

امّا از لحاظ شرع:

اوّلًا: مسلّم است که بسیاری از مقاصد شرعی و اهداف اسلامی بدون اطاعت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۳۸

از ولیّ امر محقّق نخواهـد شد و از باب مقدمه واجب و به اصـطلاح "ما لا یتمّ الواجب إلّابه "واجب است، هرچند این وجوب عقلی باشـد؛ امّا چون ذی المقـدّمه شرعی است و شـرع در وجوب عقلی مقدمه آن دخالت دارد؛ یعنی بدون وجوب شـرعی ذی المقدمه،

عقل حکم به وجوب مقدمه آن نخواهد نمود.

و ثانیاً: دلیل واضح و صریح و محکم، آیه شریفه ذیل می‌باشد:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ»؛[۲۰۰]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول و صاحبان امر از ایشان را اطاعت نمایید».

این آیه به صراحت، امر به اطاعت اولی الامر می‌نماید و اطاعت اولی الامر را مقرون به اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده است که از همین اقتران و عدم تکرار کلمه "اطیعوا "نسبت به اولی الامر معلوم می‌شود که اطاعت اولی الامر مثل اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور مطلق واجب است. و لـذا از جهت اینکه امر به اطـاعت اولی الامر مطلق است اسـتفاده می‌شود که مراد از این اولی الامر، معصومین؛ یعنی ائمه اثنی‌عشر علیهم السـلام می‌باشـند، چنان‌که در روایات نیز وارد شـده است که هنگام نزول این آیه کریمه، جابر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَمَنْ اولُوا الْأَمْرِ الَّذِینَ قَرَنَ اللَّهُ طاعَتَهُمْ بِطاعَتِکَ»؛

«شناختیم خدا را و فرستاده او را، پس کیستند اولی الامری که خدای تعالی اطاعتشان را به اطاعت تو قرین کرده است؟»

حضرت در پاسخ فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۳۹

«هُـمْ خُلَفـآئِی وَأَئِمَّهُ الْمُسْلِمِینَ بَعْـدِی؛ أَوَّلُهُـمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طـالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَـنِ، ثُمَّ الْحُسَـیْنِ، ثُمَّ عَلِیّ بْنِ الْحُسَیْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیّ الْمَعْرُوفِ فِی التَّوْراهِ بِالْباقِرِ وَسَتَدْرِکُهُ یا جابِرُ! فَإِذا لَقَیْتَهُ فَاقْرَأْهُ عَنّی السَّلامَ»؛[۲۰۱]

«ایشان جانشـینان من و امامان مسـلمین بعد از من هستند؛ اوّل ایشان علی بن ابی‌طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسـین و سـپس محمّـد بن علی که در تورات به بـاقر معروف است و زود باشـد که تو او را درک کنی، پس وقتی او را ملاقات کردی از من به او سلام برسان».

پس از آن، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نـام سایر ائمه را از امام جعفر صادق علیه السـلام تا حضـرت مهـدی علیه السـلام را بیان کرده، سپس از غیبت و مسایل دیگر مربوط به حضرت صاحب العصر علیه السلام به جابر خبر داد.

بنابراین مراد از اولی الامر، ائمه اثنی‌عشر علیهم السلام می‌باشند که اطاعتشان به طور مطلق بر همه واجب است و تفسیر اولوا الامر در این آیه بر غیر ایشان (حتی فقها) تفسیر به رأی بوده و مورد تهدید می‌باشد، که:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِالرَّأْیِ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ».[۲۰۲]

بـدیهی است که اطـاعت غیر معصـوم به طور مطلق و به طور مقرون به اطـاعت پیغمـبر صـلی الله علیه و آله واجب نخواهـد بود؛ زیرا امکـان معصـیت و خطـا و اشـتباه در غیر معصوم قابل دفع نیست و لـذا حتی اطاعت فقها در مواردی که ولایتشان ثابت است، اگرچه واجب است؛ ولی در صورتی که معصیت خدا باشد، حرام است به حکم:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۴۰

«لا طاعَهَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَهِ الْخالِقِ»؛[۲۰۳]

«اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست در جایی که نافرمانی خدا در آن باشد».

و خلاصه سخن اینکه: اطاعت امام واجب بوده و هیچ‌گونه قید و شرطی (چون امام معصوم است) ندارد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۴۱

۶. وجوب معرفت امام

با توجّه به نقشی که امامت در حفظ نظام و کمال بشر و سیر او به سوی خدا و اجرای احکام خدا دارد، و با توجّه به اینکه اطاعت امر امام شرعاً و عقلًا واجب است، در وجوب معرفت امام نیز برحسب حکم عقل و شرع جای هیچ‌گونه تردید و شبهه‌ای نیست؛ زیرا هم مقدّمه اطاعت است که واجب است، و بدون وجوب آن، اطاعت و نصب امام بیهوده خواهد شد، و هم برحسب آنچه در بعضی روایات استفاده می‌شود، بالخصوص نیز واجب است، و چنان‌که در نهج البلاغه آمده، دخول در بهشت دائر مدار شناخت امامان و ورود در آتش نیز دائر مدار انکار آنها است:

«وَلا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلا یَدْخُلُ النّارَ إِلّا مَنْ أَنْکَرَهُمْ وَأَنْکَرُوهُ»؛[۲۰۴]

«داخل بهشت نمی‌شود کسی مگر اینکه آنها (ائمه اطهار علیهم السلام) را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی که منکر آنها باشد و آنها نیز او را از آن خویش ندانند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۴۲

و چنان در این امر تأکید شده است که برحسب خبر معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است به مردن جاهلیت». و در حدیثی که فخر رازی از آن حضرت روایت کرده، می‌فرماید:

«هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد پس باید بمیرد؛ اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی».

بلکه از بعضی روایات استفاده می‌شود که: معرفت خدا به طور صحیح و کامل بدون معرفت امام حاصل نخواهد شد.

چنان‌که در حدیث است: از حضرت سیّد الشهدا علیه السلام سؤال شد:

«فَما مَعْرِفَةُ اللَّهِ»؛

«پس چیست معرفت خدا؟»

حضرت فرمود:

«مَعْرِفَةُ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ إِمامَهُمُ الَّذِی یَجِبُ عَلَیْهِمْ طاعَتُهُ»؛[۲۰۵]

«معرفت اهل هر زمان، معرفت امام ایشان است که اطاعت او بر ایشان واجب است».

شیخ صدوق رحمه الله در شرح و تفسیر این جمله می‌فرماید: «اهل هر زمانی بدانند که خدا آن کسی است که آنها را در هر زمان بدون امام معصوم نخواهد گذارد، پس کسی که خدایی را پرستش نماید که بر خلق به وسیله نصب امام معصوم اقامه حجّت ننماید، پس عبادت و پرستش غیر خدای عزّوجلّ را نموده است».

و علّامه مجلسی قدس سره می‌فرماید: «شاید تفسیر "معرفت خدا "به "معرفت امام "برای بیان این نکته باشد که: معرفت خدا حاصل نمی‌شود مگر از جهت امام، و یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۴۳

برای بیان اینکه: انتفاع از معرفت خدا مشروط است به معرفت امام علیه السلام».[۲۰۶] و به نظر این حقیر ممکن است از این جهت باشد که معرفت امام مبتنی است بر معرفت خدا به ولایت و حاکمیت بر کل عباد، و امامت و ولایت او نیز ظهوری از ولایت مطلقه و کلّیه الهیه و مبتنی بر آن می‌باشد و معرفت امام به این ارتباط و ابتنای معرفت الهی و اقرار به حاکمیت و ربوبیت کامله و رحمانیت و رحیمیت و هدایت خدای تعالی است، و بدون این ارتباط، معرفت امام حاصل نمی‌شود. این معرفت اثبات صفات جلالیه و جمالیه خدا و نفی شریک برای خدا در ولایت و حاکمیت است.

شاید توضیح حدیث شریف مذکور این باشد که: خدا را به اوصاف کمالیه و به شناخت صحیح باید از طریق امام شناخت، چنان‌که در روایت است:

«لَوْلَا اللَّهُ ما عُرِفْنا، وَلَوْلا نَحْنُ ما عُرِفَ اللَّهُ»؛[۲۰۷]

«اگر دلالت‌ها و عنایت‌ها و هدایت‌های الهی نبود ما شناخته نمی‌شدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد».

یعنی: چنان‌که حقّ معرفت او است، به اسماء حسنی و صفات کمالیه شناخته نمی‌شد.

البته بدیهی است این معرفت فوق معرفت فطری است که برای هرکس به حسب فطرت حاصل است و مفهوم بیان فوق آن است که: تمام آسمان و زمین و آنچه در آنها است، دلایل وجود حقّ آیات او هستند، امام نیز در هر عصر و زمان، علاوه بر آن‌که تکویناً از جهات متعدّد آیت و نشانه است؛ بلکه چنان‌که از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۴۴

امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«ما للَّهِ عَزَّوَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنّی، وَلا للَّهِ مِنْ نَبَأٍ أَعْظَمُ مِنّی»؛[۲۰۸]

«برای خداوند عزّوجلّ نشانه و خبری بزرگ‌تر از من نیست».

تشریعاً نیز اکبر آیات و اسمای الهی است و در محیط اختیار و هدایت ارادی، معرفت خدا بدون شناسایی او و استفاضه از انوار علوم و راهنمایی‌های او کامل نخواهد شد و شرح و تفسیر الهیات و معارف فطری را باید از امام فرا گرفت.

و ممکن است معنای این‌گونه احادیث این باشد که چون یکی از اسباب کمال معرفت، اطاعت اللَّه است، هرچه شخص عارف در میدان اطاعت سیر و حرکت کند و عبادت و اطاعتش بیشتر شود، عرفانش زیادتر می‌گردد و مددهای غیبی بیشتر به او می‌رسد، چنان‌که معرفت هم هرچه زیادتر شود، شوق و رغبت به عبادت و اطاعت الهی در انسان زیادتر می‌شود، تا حدی که همه دواعی غیر الهی در انسان بی‌اثر می‌گردد.

از این جهت، چون اطاعت و عبادت خدا و چگونگی آن بدون دریافت برنامه و دستور العمل آن از امام و اطاعت از او حاصل نمی‌شود این مرتبه از معرفت کامل که در کمال هم مراتب دارد بدون معرفت امام محقّق نخواهد شد؛ بلکه هرکسی به حسب فقر و نیازی که دارد، گمان می‌کند زبان آن را دارد و می‌تواند با او سخن بگوید و حاجت بخواهد و همین‌طور هم هست، همه با او مرتبط می‌شوند و بین بنده و خدا، هر وقت بخواهد او را بخواند، مانع و حجابی نیست و خدا ناله همه را می‌شنود.

اگر راهنمایی‌های امامان علیهم السلام و دعاها و سیره آنها در مقام عمل در اختیار ما

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۴۵

نبود، دعا در مرتبه‌ای بسیار نازل و از درخواست حاجت‌های مادّی تجاوز نمی‌کرد و حتی با نیایش‌ها که با شؤون ربوبی مناسب نبود، و خلاف ادب و حاکی از نقص معرفت بود؛ لذا در این موضوع دلالت‌های ائمه علیهم السلام و دعاهایی که از ایشان رسیده است، به قدری دستگیری از بشر نموده است که بسا یک جمله از آن دعاها به قدری نورانیت می‌بخشد و افق بینش انسان را وسیع می‌سازد و به قدری انسان را از لذایذ معنوی بهره‌مند می‌کند که آفتاب جهان‌تاب، دید ظاهری او را آن‌چنان وسیع نمی‌سازد، و تمام لذایذ مادّی را نمی‌توان با لذتی که از خواندن و یا شنیدن یک جمله از آن دعاها حاصل می‌شود، برابر گرفت که اگر خارج از حدود این رساله نمی‌شد، برخی از این دعاها را که پروازهای بلند به روح انسان می‌دهد و او را در بلندترین قلّه‌های مقام انسانیت می‌نشاند، در اینجا یادآور می‌شدیم تا معلوم شود که این همه سفارش راجع به معرفت امام بی‌جهت نیست.

و سومین توضیح و توجیهی که برای این احادیث می‌نماییم این است که عمده فایده معرفت خدا و اثر آن در اعمال انسان ظاهر می‌شود و از میزان الزام او به اطاعت الهی و تسلیم و فرمان‌بری او از دستورات خدا ظاهر می‌شود، و مظهر کامل آن، اطاعت از خلیفهٔ اللَّه است که توقف بر معرفت او دارد و خود معرفت او نیز اطاعت خدا است.

سیر عرفانی انسان به اطاعت کامل از اوامر و نواهی الهی، و تسلیم خالص در برابر فرمان او منتهی می‌شود، چنان‌که عبد خود را نبیند

و مانند حضرت ابراهیم علیه السلام اگر مأمور به ذبح فرزند شد، بی‌چون و چرا فرمان‌پذیر گردد و مانند اسماعیل ذبیح- علی نبینا و آله و علیه السلام- که وقتی پدرش فرمان الهی را در ذبح او و به وی ابلاغ کرد، بدون پرسش و بدون تأمّل گفت:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۴۶

«یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ»؛[۲۰۹]

«ای پدر به آنچه مأمور شده‌ای انجام ده».

این سیر عرفانی از طریق معرفت امام و اطاعت او به مقصد می‌رسد و انسان از گمراهی‌های گوناگون مصون می‌شود.

خداوند متعال ما را به معرفت اولیای خود و به معرفت امام زمان و ولیّ وقت، حضرت حجهٔ بن الحسن المهدی علیه السلام که باب معرفت خدا است ملهم و راهنمایی فرماید و از معرفت خودش به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت امام و سپس، از معرفت امام به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت خدا برساند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۴۷

۷. راه‌های شناخت امام

به نظر می‌رسد هر حقیقت و واقعیتی- خواه وجود غیبی خارجی داشته باشد یا از امور عقلیه باشد- از راه‌های شناخت مناسب خود مانند: حسّ و تجربه، فطرت و عقل، خواب و وحی قابل شناخت می‌باشد. بدیهی است این نظر به این معنا نیست که بگوییم: همه اشیا و حقایق از این راه شناخته شده‌اند؛ بلکه مقصود این است که معرفت هریک از اشیا و حقایق از یک یا بیشتر از این راه‌ها امکان دارد، مثلًا از راه وحی هر چیزی که خدا اراده شناساندن آن را به وسیله وحی فرموده باشد، شناخته می‌شود.

در معرفت امام هم از راه‌هایی که در اختیار بشر است، شناخت او امکان دارد، و عمده راه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته و از آن امام شناخته می‌شود، سه راه است:

اوّل: نصّ است؛ تعیین و تصریح و اعلام پیغمبر که مفادش خبر دادن از جعل و نصب الهی یا جعل و نصب امام به امر الهی است، که فرق آن با اوّل این است که در اوّل جعل و نصب بدون واسطه انجام شده و فعل الهی و بدون واسطه است؛ ولی نصّ پیغمبر مثل خبر دادن از آن است. و در دوم فعل الهی به واسطه پیغمبر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۴۸

است که به امر الهی انجام می‌شود و استناد آن به خدا نیز مثل بسیاری از افعال ملائکه به خدا صحیح است؛ چون به امر خدا انجام می‌دهند، و مترتّب و متفرّع بر آن مطلب، نصّ هر امام بر امامت امام بعد از خودش است.

اعتبار و دلالت نصّ بر امامت، یک امر بسیار منطقی و عرفی و خردپسند است که با توجّه به بحث‌های گذشته که گفتیم، حاکمیت مخصوص اللّه است و صاحب اختیار حقیقی، همه و هر چیز و هر شأنی از شؤون خلق است، کاملًا واضح می‌شود؛ زیرا تصرّف هرکس در آنچه مربوط به او است و تعیین هرگونه قرار و برنامه راجع به آن معتبر است و این امر نظیر اعتبار اقرارهای مردم نسبت به نفس یا مال خودشان می‌باشد که به غیر از طریق خودشان شناخته نمی‌شود و کسی در آن حقّ، چون و چرا گفتن نمی‌تواند بکند.

بنابراین در اعتبار بر این راه جای هیچ‌گونه خدشه و تردیدی نیست، هرچند در "منصوص علیه؛ "کسی که نصّ بر او شده باشد، اختلاف انظار پیش بیاید.

دوم: از راه‌های معرفت امام معجزه است، که ظهور آن به دست کسی که مدّعی امامت باشد، دلیل بر صدق ادعای او است. یا به

بیان بعض بزرگان، دلیل بر نصّ و نصب او از جانب خدا است؛[۲۱۰] زیرا در این مسأله دو نظر است: یکی اینکه: معجزه مستقلًا دلیل بر امامت است و دیگری اینکه: دلیل اصلی، نصب و نصّ پیغمبر یا امام سابق است، و معجزه دلیل بر نصب است که اگر نصّ مفقود باشد و معجزه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۴۹

باشد معجزه دلالت دارد بر اینکه نصّ بر صاحب معجزه بوده است و به دست ما نرسیده است.

«قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لِأَیّ عِلَّةٍ أَعْطَی اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْبِیآئَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطاکُمُ الْمُعْجَزَةَ؟ فَقالَ: لِیَکُونَ دَلِیلًا عَلی صِدْقِ مَنْ أَتی بِهِ، وَالْمُعْجَزَةُ عَلامَةٌ للَّهِ لا یُعْطِیها إلّا أَنْبِیائَهُ وَرُسُلَهُ وَحُجَجَهُ لِیَعْرِفَ بِهِ صِدْقَ الصّادِقِ مِنْ کِذْبِ الْکاذِبِ»؛[۲۱۱]

«به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: به چه علتی خداوند متعال به پیغمبران و فرستادگانش و به شما معجزه عطا کرد؟ فرمود: برای اینکه دلیل باشد بر راستگویی کسی که آن را آورده است و معجزه علامتی است (نشانی است) از برای خدا، عطا نمی‌فرماید آن را مگر به انبیا و رسولان و حجت‌های خودش تا به وسیله آن راستی راست‌گو از دروغ دروغ‌گو شناخته شود».

سوم: از راه‌های شناخت امام، اخلاق و کردار و روش و رفتار و وضع زندگی و صادرات علمی است، برای آنان که اهلیت تشخیص را داشته باشند و بتوانند از اخلاق و اقبال و معاشر و سلوک و گفتار و سخنرانی‌ها و برخوردهای گوناگون، صاحب این مقام را بشناسند، مثلًا در اثر مطالعه دقیق و عمیق در زندگی مولای متقیان و سرور اولیا، حضرت علی علیه السلام و خطبه‌های آن حضرت در معارف و الهیات و عدالت و زهد و شجاعت و فداکاری در راه حقّ و سایر ابعاد شخصیت بزرگ و وسیع آن حضرت، اهل بینش و آگاهی و دانش، امامت او را بر همه اصحاب و همه مسلمین تصدیق می‌نمایند، همچنین در زندگی سایر امامان علیهم السلام این معنی کاملًا حاصل است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۵۰

و شاید همین باشد معنای حدیث شریفی که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرّسالَةِ وَأُولِی الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ».[۲۱۲]

در معنای این حدیث شریف چند احتمال است که به طور اجمال به آنها اشاره می‌شود:

اوّل اینکه: خدا را بشناسید به خدایی و صفات جلال و جمال و شؤون او یعنی او را چنان‌که هست و به صفات ثبوتیه و سلبیه‌ای که دارا است بشناسید (یعنی باید چنین معرفتی تحصیل نمود) و پیغمبر را نیز به شأن رسالت و مقام پیغمبری بشناسید که رسول خدا و فرستاده خدا است و رابط بین خالق و مخلوق و واسطه بین خدا و بندگان او است. و اولی الامر را به اینکه امر به معروف می‌نمایند و به عدل و احسان عمل می‌کنند بشناسید که اگر از خدا و پیغمبر و اولی الامر از شما سؤال شد پاسخ دهید که خدا، خدایی و صاحب اختیاری و پادشاهی و مالکیت همه را دارد و همه به او نیازمند، و او از همه بی‌نیاز و جامع جمیع صفات کمال و منزه از تمام نواقص است و پیغمبر (حضرت محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه و آله) از سوی خدا رسالت دارد و آورنده پیام و رساننده وحی خدا است. و دوازده امام و اولی الامر، بزرگوارانی هستند که امر به معروف و عدل و احسان می‌نمایند.

بنابراین احتمال، بر اهل فن و تفطّن، علّت اینکه «رسول» به لفظ مفرد و «اولی الامر» به لفظ جمع آورده شده و لطف عبارت حدیث معلوم می‌شود.

احتمال دوم این است که: خدا را به خودش و به ذات خودش بشناسید که او

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۱ ؛ ص۲۵۱

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۵۱

روشن‌تر و معروف‌تر از هر چیز است، چنان‌که از منصور بن حازم نقل شده است که گفت:

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلالُهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ؛ بَلِ الْعِبادُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ»؛[۲۱۳]

«همانا خداوند متعال بزرگوارتر و عزیزتر و گرامی‌تر از آن است که با مخلوقاتش شناخته شود؛ بلکه بندگانش به وسیله او شناخته می‌شوند».

و چنان‌که در دعای عرفه، حضرت سیّد الشهداء، امام حسین علیه السلام به درگاه خداوند عرضه می‌دارد:

«أَ يَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَيسَ لَكَ حَتّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَكَ مَتى غِبْتَ حَتّى تَحْتاجُ إِلى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتى بَعُدْتَ حَتّى تَكُونَ الْآثارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟!»؛

«آیا چیز دیگر می‌تواند ظاهرتر از خود تو باشد تا او وسیله ظاهر نمودن تو گردد، کی پنهان هستی تا نیازمند برهان باشی که بر تو دلالت کند و کی دوری تا به وسیله آثار بر تو برسند؟!».

به نور شمع کسی خورشید تابان‌کند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثاربه ظاهر گرچه برعکس است این کار

ظهور جمله اشیا به نور استچگونه نور از آنها در ظهور است

اگر برهان لمّی جلوه گر شدنباید بهر انّی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیستبه جز لفظ انّی و لمّی دیگر چیست ۲۱۴]

و پیامبر را به رسالتش؛ یعنی چگونگی دعوت و شریعتش بشناسید و اولی الامر را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید؛ یعنی از عمل و سیره و رفتار و کردارشان بشناسید.

احتمال سوم این است که: خدا را بشناسید به خدا؛ یعنی به کارها و افعال او و به آیات او که در آفاق و انفس است؛ چون اگرچه فعل و آنچه از آن حاصل می‌شود، غیر فاعل است؛ امّا چون فاعل فعل و آفریننده آیت او است، از این جهت وقتی خدا را به افعال و آثارش بشناسیم، به خدا شناخته‌ایم و به چیز دیگر نشناخته‌ایم؛ چون چیز دیگری غیر از آثار خدا و آیات او امکان وجود ندارد. پیغمبر را بشناسید به رسالتش؛ یعنی کارهای پیامبرانه و اعمال و روشش را در انجام وظیفه رسالت ملاحظه کنید. و اولوا الامر را نیز به کارهایشان در واداشتن مردم به کارهای نیک و عدالت و احسانشان بشناسید.

و فرق بین احتمال اوّل و دو احتمال دیگر این است که: احتمال اوّل راجع به این است که خدا و پیغمبر و اولوا الامر را به چه اوصاف و شؤونی باید شناخت و چگونه باید معرفی تحصیل کرد؟ امّا احتمال دوم و سوم مبنی بر این است که خدا و پیغمبر و امام را به همان شؤون و اوصافی که دارند از چه راهی باید شناخت.

بنابراین اگر مفاد حدیث شریف این باشد که اولی الامر را باید دارا و واجد این صفات شناخت، وجود این صفات به طور مطلق و کامل در شخصی با ادّعای مقام امامت دلیل بر صدق ادعای او می‌باشد.

بنابراین، باید توجّه داشت که راه برای عموم همان نصّ و معجزه است و چنان‌که بعضی- مثل مرحوم آیت اللَّه پدرم- فرموده‌اند، راه سوم راه خواصّ و اشخاص بسیار آگاه و متوجّه به جوانب و اطراف امور و متفطّن است و چون احاطه کامل بر اخلاق و کردار اشخاص امکان‌پذیر نیست، و نظرها در حکایت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۵۳

اخلاق و رفتار از مقام معنوی اشخاص مختلف است، لذا آنچه باید به آن خصوص در مقام احتجاج بیشتر اعتماد کرد، همان نصّ و معجزه است.

علاوه بر این، راه سوم، الزام بر تبعیت فوری و تعبدی ندارد؛ زیرا ممکن است اشخاص در قبول نکردن ایمان عذر بیاورند که باید بررسی کنیم و مجالست و مباشرت بنماییم تا ایمان بیاوریم، برخلاف نصّ و معجزه که به مجرد اینکه محقّق شد، ایمان به صحّت آن واجب می‌شود.

علاوه بر آن، معجزه دلیل بر صدق مدّعی نبوّت است، چنان‌که آیات متعددی دلالت دارد، مثل این آیه:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ»؛[۲۱۵]

«همانا ما فرستادگانمان را با دلیل و برهان فرستادیم».

و بر نصّ و بشارت پیغمبران سلف بر نبوّت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز آیاتی دلالت دارند، مانند:

«الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِندَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَالْانجِیلِ»؛[۲۱۶]

«پیغمبری که اسم او را در تورات و انجیلی که نزد آنها است نوشته می‌یابند».

و مانند:

«وَمُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»؛[۲۱۷]

«مژده می‌دهم شما را به پیامبری که بعد از من می‌آید و اسمش احمد است».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۵۴

که از قول حضرت عیسی- علی نبینا و آله و علیه السلام- حکایت فرموده است.

و مانند:

«الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْنآءَهُمْ»؛[۲۱۸]

«گروهی که به آنها کتاب دادیم (یهود و نصاری)، محمّد را می‌شناسند بدان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند».

و امّا در مورد اخلاق کریمه و رفتار و کردار سالم و معتدل، آیه‌ای در نظر ندارم که به صراحت از آن استفاده شود، در این راه اگرچه نصّ و معجزه نباشد؛ امّا راه شناخت می‌باشد و مانند نصّ و معجزه می‌توان به آن احتجاج نمود.

چون از این راه هم برای افراد خاصّی یقین حاصل می‌شود، مثل کسانی که معاشرت تام با مدعی نبوّت داشته یا مطالعات وسیع و عمیق در تاریخ او کرده باشند چنان‌که حضرت خدیجه در مقام استدلال به صحّت و حقّانیت نبوّت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به آن استدلال فرمود و شکی در صدق گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله نکرد؛ البته سوابق و دلایل دیگر نیز خدیجه علیها السلام را که به انتظار روزی بود که شوهر عالی‌قدرش مبعوث به رسالت گردد راهنمایی می‌نمود و هر یک کافی بود. با این حال، این استدلال از آن بانوی آگاه‌دل و روشن‌بین در ردّ بعض احتمالات نقل شده است و به هر حال دلیل برای همه، همان نصّ و معجزه است، و اخلاق و صفات حمیده و افضل و اکمل و برتر بودن از دیگران، از شرایط نبیّ و امام است و فقدان آن، دلیل بر عدم نبوّت و عدم امامت است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۵۵

فصل دوم: امامت خاصه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۵۷

امامت خاصّه

پس از بررسی مسأله نیاز جامعه به امام و شرایط و اوصاف امام و لزوم تعیین آن از جانب خدا و مباحث کلی دیگر که به مجموع آن بحث امامت عامه می گویند و به طور اجمال به مباحث آن اشاره کردیم، امامت خاصّه مطرح می‌شود.

پس از اینکه ثابت شد تعیین و نصب امام برحسب حکمت و لطف بر خدا لازم است و هیچ عصر و زمانی خالی از وجود امام نمی‌باشد و معرفت و شناسایی امام و اطاعت افراد و او را الگو قرار دادن بر همه واجب است، پس بر همه لازم است صاحب وقت و ولیّ زمان و امام عصر خود را که خدا او را منصوب کرده و نصب او به نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام قبل ثابت شده است، بشناسند.

در اینجا می گوییم: فرقه محقّه و طایفه حقّه اثنی عشریه معتقدند که: در این امّت بعد از پیغمبر اکرم حضرت محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه و آله دوازده نفر؛ به ترتیب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام دوازدهم حضرت مهدی حجهٔ بن الحسن- علیهم الصلاهٔ و السلام- امام و ولیّ وقت و صاحب الزمان و خلیفه و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند.

و دلایل و براهین بر امامت آن بزرگواران بسیار است که با توجّه به آنچه در بحث امامت عامّه به آن اشاره شد، به تعدادی ادلّه اشاره می کنیم:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۵۸

۱- با توجّه به اینکه ثابت شد امامت منصبی است الهی و ولایت از جانب خدا و مقام خلیفهٔ اللهی است و به نصب و تعیین خدا و نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله صورت‌پذیر است و حتماً این نصب که با هدایت الهیه و ربّانیت و رحمانیت و رحیمیت و حکمت و علم و سایر صفات جمالیه او ارتباط دارد، از سوی خدا انجام شده است. می گوییم: به اتفاق مسلمین بر غیر از این دوازده نفر (ائمه اثنی‌عشر علیهم السلام) تنصیص و تعیینی نرسیده است. و لذا این دوازده نفر از جانب خدا منصوب می‌باشند؛ چون اگر آنها نیز منصوب نباشند، امّت بدون امام و زمین بدون حجّت باقی خواهد ماند و علاوه بر این، قطع فیض و نقض غرض و نقص هدایت و ربّانیت و رحمانیت الهی خواهد بود و چون این امور همه فاسد و باطل است، پس منصوب بودن آن بزرگواران و امامتشان حقّ و ثابت است.

۲- چنان‌که در امامت عامّه ثابت شده است، امام باید معصوم باشد، با توجّه به اینکه برای غیر از این دوازده نفر سوای رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام، برای احدی ادّعای مقام عصمت نشده است و به اتّفاق مسلمین، غیر از این دوازده نفر، همه افرادی که زمامداری یافتند یا مدّعی آن بودند، معصوم نبودند، امامت در تمام اعصار بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این دوازده نفر انحصار و امتداد خواهد داشت.

۳- برحسب احادیث ثقلین و احادیث امان و روایات دیگر، هیچ‌گاه زمین از وجود شخصی از اهل بیت پیغمبر علیهم السلام که عدل قرآن باشد، خالی نخواهد ماند و در طول چهارده قرن و اندی که بر اسلام گذشته، مسلمین کسی را، غیر از این دوازده نفر، عدل قرآن نشمرده‌اند، و عدم افتراق از قرآن را در حقّ کسی نگفته و کسی را غیر از این دوازده نفر به این صفت نشناخته‌اند؛ بنابراین این شأن در این دوازده نفر امتداد دارد.

۴- برحسب روایات معتبر و صحیح و متواتر شیعه و اهل سنّت، رسول

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۵۹

اکرم صلی الله علیه و آله مکرر تنصیص به امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام فرمود و علاوه بر آن، هر امامی بر امام بعد از خود و بلکه بر امامان بعد از خود تنصیص و تصریح فرموده، تا نوبت رسید به امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که او نیز

امامت فرزند عزیزش حضرت مهدی بقیهٔ اللّه علیه السلام را مانند پدران بزرگوارش تسجیل و تنصیص فرمود که در واقع حضرت صاحب الامر از سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و یازده امامی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امامتشان ثابت است، به امامت معرفی شده‌اند، و لذا طبعاً نصّ بر امامت آن حضرت از نصّ بر امامت سایر ائمه علیهم السلام بیشتر است و همه نصوصی که در اعلام امامت ائمه قبل از آن حضرت است، حتی نصوص غدیر و ثقلین به طور مستقیم و یا غیر مستقیم نصّ بر امامت حضرت مهدی- ارواحنا فداه- می‌باشد و جالب این است که علاوه بر نصوص اسلامی بر امامت ائمه اثنی عشر در کتب عهد عتیق و جدید نیز بر امامت این بزرگواران از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت ولیّ اللّه مهدی منتظر- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- در موارد متعدد به صراحت و اشاره تنصیص شده است.[۲۱۹] ۵- چنان‌که گفته شد، یکی از راه‌های شناخت امام، معجزه است و بر این اساس، معجزات بسیار و بی‌شماری از ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده و صدور آنها برحسب روایات متواتر قطعی و مسلّم است، که همگی از دلایل قطعی امامت آن بزرگواران است.

هرکس به کتاب‌های حدیث و تاریخ مراجعه نماید، این موضوع بر او مثل آفتاب روشن می‌شود، بسیاری از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام و خبرهای آن حضرت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۶۰

از غیب و وقایع آینده و معجزات سایر ائمه علیهم السلام در کتاب‌های اهل سنّت نیز ثبت و ضبط است و قابل هیچ‌گونه تردید نمی‌باشند و امامت امام عصر- عجل اللّه تعالی فرجه- از طریق معجزه نیز ثابت است، هم معجزاتی در عهد پدر بزرگوارش و هم معجزاتی که در زمان غیبت صغری و سپس معجزاتی که در عصر غیبت کبری از آن حضرت صادر شده است بسیار است، و صدها مورد آن را در کتاب‌های معتبر می‌توان احصا کرد، علاوه بر آنچه خودمان در دوره عمرمان دیده یا شنیده‌ایم.

بدیهی است برای شناخت امری مثل معجزه راهی جز خبر افراد موثق و مورد اعتماد و تواتر و یا مشاهده و دیدن نیست که در مورد معجزات ائمه علیهم السلام و شخص حضرت مهدی علیه السلام این دوره کاملًا و به طور باورآور و شناخت‌بخش موجود است، هم به وسیله نقل دیگران در طول چهارده قرن و هم به وسیله مشاهدات عینی خودمان به معجزاتی که در اثر توسّلات به حضرت مهدی و سایر ائمه علیهم السلام از آن بزرگواران و حتی از امام‌زادگان صادر شده است که ما به آنها علم و یقین داریم، و هرکس هم در این راه وارد شود و بررسی نماید و معجزات هریک از ائمه مثل حضرت رضا علیه السلام را که در عصر ما صادر شده است، تحت مطالعه نماید، برای او شبهه و شکی در امامت همه آن عزیزان مقرب درگاه الهی باقی نخواهد ماند.

۶- در راه‌های معرفت امام گفتیم: یکی از راه‌های معرفت امام برجستگی و فوق العاده بودن او در اخلاق کریمه و صفات عالیه است که متخصصان در حکمت عملی و استادان تربیت و مربیان بزرگ اخلاق و آگاهان به ملکات فاضله و کمالات نفس آن را درک می‌کنند و جهات مربوط به تعادل اخلاق و انحرافاتی که از جهت افراط یا تفریط پیدا می‌شود را متوجّه می‌شوند و تشخیص می‌دهند که صاحب این روش و رفتار انسانی است الهی، و بشری است ملکوتی که در اوج مقام انسانیت و فضایل آدمیت قرار گرفته است و گاه بعضی انسان‌ها در این فضیلت به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۶۱

حدّی اوج دارند که وضع اخلاق آنها با مقایسه به دیگران خارق عادت است.

از مطالعه و بررسی سیره و سلوک و معاشرت و اخلاق و حالات ائمه علیهم السلام و مواضع و مواقفی که بر حسب مناسبات مختلف با دوستان و دشمنان و مسلمانان و کفار داشتند، به خوبی روشن می‌شود که هریک از آنان تجسّم دعوت قرآن و رسالت اسلام و نمایش اکمل تکامل انسان و عالی‌ترین نمونه تفوق و تعالی بشر به کلّ مخلوقات بودند.

در زهد و تقوی و گذشت، پاکی و پاکدامنی و خلوص نیت، عبادت و اطاعت از خدا، دلسوزی برای جامعه و از خود گذشتگی و

فداکاری برای اسلام، شجاعت و امانت و صداقت، علم و حلم، بردباری و شکیبایی، خویشتن‌داری و استقامت و پایداری، حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه، حمایت از حقّ و عدل و ایثار، قناعت و تواضع، رضا و تسلیم و توکّل و تفویض، سرآمد تمام بشر و سرمشق تمام فضایل و هدایت افعالی الهی می‌باشند.

کتاب‌های بزرگ در شرح اخلاق و سجایای ملکوتی و فضایل آنها کافی نیست و هرچه گفته‌اند و نوشته‌اند، اندکی از بسیار و یکی از بی‌شمار است.

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتندحرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

و به گفته شاعر عارف دیگر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست‌که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

بلندی مقام معرفت و تقرّب آنها را به خداوند را از روش تضرّعشان به درگاه خدا و مناجات‌هایشان و نیایش و ستایش آنها و از مضامین دعاهایشان و آنچه از خدا می‌خواستند و حاجت‌هایی که از او می‌طلبیدند، می‌توان شناخت.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۶۲

دشمنانشان و سیاست‌مداران جبار و ستمکاری که وجود آن بزرگواران و آن همه مظاهر پاکی و خیرخواهی و هم نوایی و هم‌صدایی با مستضعفان را برای حکومت و سلطه و استکبار خود خطر می‌دیدند، نیز به فضل آنها و علمشان و کمال اخلاقشان اعتراف می‌نمودند.

راست‌ترین مدایح و اشعار، اشعار و مدایحی است که امثال فرزدق و دعبل، کمیت و سید حمیری در آن دوران‌های فشار و اختناق در مدح آن بزرگواران سروده‌اند، هیچ کس نتوانست به فرزدق بگوید: قصیده میمیه تو در مدح امام زین العابدین مبالغه است، حتی بنی امیه، اگرچه او را زندانی کردند؛ امّا نتوانستند مضامین اشعار شیوا و رسای او را انکار کنند.

در این باب می‌توانید به صدها و هزارها کتاب شیعه و اهل سنّت، خصوص کتاب‌های اهل سنّت که در مناقب اهل بیت و ائمه اثنی‌عشر علیهم السلام نوشته‌اند، مراجعه نمایید؛ مانند کتاب کفایهٔ الطالب گنجی شافعی و کتاب مطالب السؤل محمّد بن طلحه شافعی، و کتاب الفصول المهمّه ابن صباغ مالکی، و مناقب ابن مغازلی شافعی، و تذکرهٔ الخواص سبط ابن جوزی، و الاتحاف شبراوی، و روضهٔ الاحباب خواجه محمّد پارسا، و نور الابصار شبلنجی، و کتاب اهل البیت توفیق ابوعلم، و الصواعق المحرقه و کتاب‌های دیگر.

در اینجا سخن را با گفتاری که شبراوی شافعی شیخ اسبق ازهر نقل کرده است، پایان می‌دهیم:

«إِنَّ آلَ الْبَیْتِ حازُوا الْفَضآئِلَ کُلَّها عِلْماً وَحِلْماً وَفَصاحَهً وَذُکآءً وَبَدیهَهً وَجُوداً وَشَجاعَهً، فَعُلُومُهُمْ لا تَتَوَقَّفُ عَلی تَکْرارِ دَرْسٍ، وَلا یَزیدُ یَوْمَهُمْ فِیها عَلی ما کانَ بِالْأَمْسِ؛ بَلْ هِیَ مَواهِبُ مِنْ مَوْلاهُمْ، مَنْ أَنْکَرَها وَأَرادَ سَتْرَها، کانَ کَمَنْ أَرادَ سَتْرَ وَجْهِ الشَّمْسِ، فَما سَأَلَهُمْ فِی الْعُلُومِ مُسْتَفِیدٌ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۶۳

وَوَقَفُوا وَلا جَری مَعَهُمْ فِی مِضْمارِ الْفَضْلِ قَوْمٌ إِلّا عَجَزُوا وَتَخَلَّفُوا، وَکَمْ عایَنُوا فِی الْجِلادِ وَالْجِدالِ أُمُوراً فَتَلْقُوها بِالصَّبْرِ الْجَمِیلِ وَمَا اسْتَکانُوا وَما ضَعُفُوا، تَقِرُّ الشَّقائِقُ إِذا هَدَرَتْ شَقآئِقُهُمْ وَتَصْغَی الْأَسْماعَ إِذا قالَ قائِلُهُمْ وَنَطَقَ ناطِقُهُمْ سَجایا خَصَّهُمْ بِها خالِقُهُمْ».

مضمون گفتار این است: اهل بیت همه فضایل را از علم و حلم و جود و ذکاوت و شجاعت و فصاحت و صباحت و بدیهه گویی دارا شدند، علوم ایشان درسی و تحصیلی نیست، و امروزشان بر علوم دیروزشان نمی‌افزاید؛ بلکه این علوم موهبت‌هایی از خدایشان است هرکس انکار علوم آنها را بنماید، مانند کسی است که بخواهد آفتاب را بپوشاند، هرگز کسی که در مقام استفاده علمی بود از آنها پرسشی نکرد که آنان در جواب بمانند و عاجز شوند، هیچ قوم و گروهی با ایشان در میدان مسابقه فضل شرکت نکرد مگر

آنکه ناتوان شد و عقب ماند، و چه بسیار چابکی‌ها و گستاخی‌ها و حملات و جدال‌هایی که دیدند و با صبر جمیل با آن برخورد نمودند و بیچاره و ضعیف نگشتند، هر زمان که خروش و غرّش آنها برآید، همه خروش‌ها و غرّش‌ها آرام گیرد و وقتی گوینده ناطقشان زبان به درّفشانی باز کند و سخنرانی نماید، همه گوش‌ها به اصغا درآیند و همگان به آن گوش فرا دهند سجایا و خصوصیت‌هایی است که خدا ایشان را به آنها مخصوص گردانیده است.

پیش رویت دیگران صورت بر دیوارندنه چنان صورت و سنّی که تو داری دارند

تا گل روی تو دیدم همه گل‌ها خارندتا تو را یار گرفتم همه یار اغیارند

وَآخِرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۶۵

نظام امامت و رهبری امامت حضرت بقیهٔ اللّه و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت علیه السلام

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۶۷

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یُؤْمِنُ الْخآئِفِینَ وَیُنَجّی الصّالِحِینَ وَیَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَیَضَعُ الْمُسْتَکْبِرِینَ. وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلی سَیّدِ خَلْقِهِ وَأَشْرَفِ رُسُلِهِ؛ أَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ؛ لا سِیَّما بَقِیَّةِ اللَّهِ وَحُجَّتِهِ عَلَی النّاسِ أَجْمَعِینَ.

قال اللّه تعالی:

«وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ* وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ». (سوره قصص، آیات ۵ و ۶)

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۶۹

پیشگفتار

شناختن و دانستن مفهوم و معنای صحیح دعوت و اصطلاحات هر مکتبی، در قبول یا رد آن دخالت تمام دارد، و بسا که همان تعریف صحیح و شناساندن درست در توجیه و واداشتن به باور و ایمان به آن کفایت کند، و آنان را که ذهنی صاف و روشن و پاک از تعصب و لجاجت داشته باشند، از خواستن دلیل دیگر بی‌نیاز نماید.

مفاهیم و اصطلاحات و تعریفات دعوت اسلام، که در قرآن مجید و احادیث شریفه وارد شده است، این ویژگی را دارند. اسلام، توحید، نبوّت، عدل، امامت، معاد و سایر الفاظ و اصطلاحات اسلامی در قرآن مجید و حدیث، چنان تعریف و تفسیر می‌شوند که خود به خود باور آفرین است؛ لذا بسیاری در آغاز طلوع خورشید درخشان اسلام تا حال، به مجرد شنیدن دعوت اسلام آن را پذیرفتند. به عکس تفسیرهای مغرضانه یا نادرست و ناآگاهانه موجب تحریف و قلب حقایق و ایجاد شبهه و ناباوری می‌شود و برای

اینکه اصطلاحات و دعوت اسلامی از توجیهات ناروا و تفسیرهای غلط مصون بماند و کسی در مقام شناخت دعوت اسلام و اصول و فروع آن، به گمراهی و ضلالت نیفتد، برحسب احادیث مأثور ثقلین و احادیث معتبر دیگر، قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام حجت و راهنمای امّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۷۰

می‌باشند، در تعریف اسلام و ارکان دعوت آن، باید به قرآن مجید و سنّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام رجوع شود تا از انحراف و گمراهی مصون بمانیم.

تعریفات و ارشادات و شرح و بیان‌هایی که از این منبع باشد، صحیح و صد در صد اسلامی و اصیل است.

یکی از این اصطلاحات و الفاظ اسلامی "امام "و "امامت "است که در قرآن مجید و احادیث و کتاب‌هایی که در علوم مختلف اسلامی نوشته شده، بسیار دیده می‌شود.[۲۲۰] فرقه ناجیه ۲۲۱] و محقّه شیعه اثنی عشریه را "امامیه "می‌گویند؛ برای اینکه معتقد به وجود امام در هر عصر و زمان می‌باشند.

البته کم و بیش همه این عقیده را درک می‌کنند؛ امّا از آنجایی که آشنایی بیشتر با این عقیده سازنده و مفهوم امام و امامت و دانستن رابطه این عقیده با عمل و با نظام سیاسی و تابعیت از آن، کمال لزوم را دارد، و نظر به اینکه برخلاف گمان برخی ناآگاهان، این مسأله و اصل اسلامی تنها یک مسأله عقیدتی نیست و به عمل و نظامی که مسلمان باید تابعیت آن را داشته باشد، ارتباط دارد. و بالاخره علاوه بر اعتقاد به امامت اشخاص و افراد معین، عقیده به نظام مستمرّ الهی است که بهترین و برترین نظام است. در این مقاله در رابطه با امامت حضرت بقیهٔ اللّه، مهدی موعود، حجهٔ بن الحسن العسکری- ارواحنا فداه- و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت، به طور فشرده توضیحات و مطالبی به صورت چند پرسش و پاسخ در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۷۱

اختیار علاقه‌مندان گذاشته خواهد شد، و اضافه می‌شود که رسمیت یافتن حکومت شرعی و نظام اسلامی به اجرای احکام سیاسی و عدالت اسلام به تعهد و قبول پذیرش مردم از نظام امامت ارتباط دارد؛ لذا نشناختن امامت و امام زمان و نبودن در این نظام الهی مساوی است با بودن در نظام جاهلیت و رژیم‌های غیر اسلامی، چنان‌که در حدیث شریف نبوی معروف است:

«مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَهً جاهِلِیَّهً»؛

«هرکس بمیرد در حالی که امام زمان خویش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۷۳

شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیهٔ اللّه ارواحنا فداه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۷۵

۱. پرسش: چرا کاوش برای شناختن امام واجب است؟

پاسخ: کاوش برای شناختن امام به این جهت واجب است که حداقل این احتمال را دارد که وی شخصیتی باشد که اطاعت او به حکم خدا بر ما واجب و بر امور ولایت داشته باشد، و مفسر قرآن و مبین احکام و رهبر دین و دنیای مردم باشد.

بـا این احتمـال، عقـل ما را موظف می‌نمایـد که پیرامون آن به کاوش بپردازیم و او را شـناسایی نماییم. و اگر در این وظیفه مسامحه کنیم و چنین شخصـیتی وجود داشـته باشـد و او را نشـناخته باشـیم، معـذور نخواهیم بود و الزام عقلی و وجدانی داریم که دنبال این احتمال را بگیریم تا به نفی یا اثبات آن برسیم.

و این بیان در لزوم شـناختن پیغمبر و بلکه لزوم کاوش از وجود خـدا نیز جاری است. هیـچ کس معـذور نیست که در برابر این‌گونه مسایل بی‌تفاوت باشـد و بایـد برای هریک از این پرسـش‌ها پاسـخ داشـته باشد. صاحب و آفریننده این جهان کیست؟ آیا زندگی و حیـات و به طور کلی عالم هستی، پوچ و پوک و لغو و باطل و ناامیـد کننـده است، یا بامحتوا و برحقّ و امیـدبخش و در مسیر بقا و کمال است؟

خدای تعالی بندگان را با نیازی که به هدایت دارند، چگونه هدایت کرده است؟ آیا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۷۶

به همان هـدایت‌های عقلی و فطری اکتفا کرده، یا علاوه بر آن، به واسـطه افرادی به نام انبیا و پیامبران، آنها را به برنامه‌های اعتقادی و اخلاقی و عملی هـدایت فرموده و حجت را بر مردم تمـام کرده و لطفش را کامـل نموده است؟ آیـا برای رهـبری بعـد از پیغمـبر، کسـی را معین کرده است؟ و اگر معین کرده است، شـخص تعیین شده کیست؟ اگر هم کسـی بشـر را متوجّه به این‌گونه پرسـش‌ها ننماید، خود به خود این سؤالات برایش پیش می‌آید.

علاوه بر این، در مورد شناخت امام، قرآن و احادیث نیز دلالت و صراحت دارند، مثل آیه:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ»؛[۲۲۲]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدای را اطاعت کنید و رسول و صاحبان امر از خویش را فرمان برید».

روشن است طبق این آیه، اطاعت ولی امر واجب است و آن، بـدون شـناخت او امکان‌پـذیر نیست؛ از این جهت شـناختن امام واجب است. بنابراین هیچ کس در ترک معرفت امام و تحقیق و کاوش از این موضوع معذور نمی‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۷۷

۲. پرسش: امامت چه مفهومی دارد و چگونه شرح و تفسیر می‌شود؟

اشاره

پاسخ: امام و امامت، برحسب لغت مشتق از "ام؛ "به معنای هر چیز است که چیزهای دیگر به آن ضمیمه و نسبت داده می‌شوند، و یا از او پیـدا می‌شونـد، یا الهام می‌گیرنـد، و اطلاق امّت هم بر گروه و جماعتی که در یک امر اشتراک فکری و اعتقادی یا سیاسـی یا مکانی یا زمانی یا زبانی دارنـد و به هم ضـمیمه شده‌انـد، ظاهراً از همین جهت است، و ترجمه و تفسـیر امام به پیشوا و قائـد و رهبر، همه به این ملاحظه است.

پس امـام و امت و امـامت، در معنی به هم نزدیـک و وابسـته‌اند. هرکجـا که امّت هست، امـام و امامت نیز هست، و امت بی‌امام معنا نـدارد، چنان‌که مردمی که در یک شـهر و یک مکان مسـکن دارنـد، یا اهل یک زمان و یک زبان باشـند، در صورتی که از جهت سیاست و اجتماع و دین یکسان نباشـند، ظاهراً اطلاق امّت بر آن مجاز است؛ چون اطلاق "امام "بر زمان و مکان قابل توجیه نیست. و بالاخره اطلاق امّت بر مردمی که پیشوا و امام و رهبر واحـد داشـته باشـند، با معنای اصل موافق‌تر است و حقیقت است. لـذا اطلاق امام بر پیغمبر و امام و اطلاق امّت بر پیروان پیغمبر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۷۸

و امـام حقیقت است.[۲۲۳] امّـا اطلاـق امّت بر مردم فـارس و روم و هنـد یا اصـناف پرنـدگان و جانـداران دیگر، یا پیروان تورات و انجیل، اگر مجاز نباشد، مثل اطلاق امّت بر پیروان پیغمبر و امام، ظاهر در معنای حقیقی نیست.

بنابراین، امّت بر گروهی گفته می‌شود که به واسـطه پیروی از امام واحد، همه هم قطار و به امام خود انتساب داشـته و مقتدی باشند. و امام کسی است که این گروه به او منضم و منتسب و رهبر و پیشوا و مقتدای آنها باشد.

این هم ناگفته نمانـد، چنان‌که اشاره شد، برحسب لغت "؛امام "بر هرکس که جماعتی به او انضـمام و انتساب دارند- خواه امام حقّ و عـدل باشـد یـا امـام باطـل و جور- اطلاـق می‌شود؛ امّـا وقتی به طور مطلق گفته شود، ظـاهر در امـام حقّ است؛ یعنی آن امام حقّ مقصود است.

این توضـیحات بر حسب لغت و مفهوم و معنـای لغوی امـام و امـامت و امت است که بـا این حال بایـد گفت: به تحقیق و بررسـی و مراجعه به کتاب‌های لغت و خصوصاً تأمّل بیشتر در آیات قرآن مجید و نهج البلاغه و دیگر احادیث نیاز دارد.

امامت بر حسب اصطلاح

وقتی امامت به طور اطلاق و بی‌قید گفته می‌شود، پیشوایی و سرپرستی و وجود الگویی و نمونه برتر و عالی‌تر و نمایش یک مکتب است. به عبارت دیگر:

مقصود از امامت در اصطلاح و هنگامی که بدون قرینه‌ای ذکر شود، در لسان قرآن و نهج البلاغه و سایر احادیث و روایات؛ منصب و مقامی است که خدای تعالی به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۷۹

افرادی از خواص بندگان شایسته خود، که انسان مافوقند، عطا می‌کند و دارندگان آن منصب، کارگزاران خدا و نگهبان امر و شرع خدا، و گواهان بر خلق خدا و دست پروردگان خدا، و در قیامت، مدافع پیروان خود و شفعای آنها می‌باشند.

وارد بهشت نشود مگر کسـی که آنها را بشـناسد و آنها نیز او را بشناسند، و وارد آتش نشود مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را انکار نمایند.

کتاب خدا و سنّت پیغمبر صـلی الله علیه و آله فقط توسط آنان شـرح و تفسیر می‌شود. هرکس تند رفته باشد، باید به سوی آنها باز گردد و آنان که کند می‌روند، باید خود را به امام برسانند.

امامـان ماننـد نجوم آسـمانند؛ هر زمـان یکی از آنـان از دنیـا برود، دیگری قـائم مقـام او می‌شود. اگر سـخن بگوینـد، حقّ و راسـت می‌گویند. و اگر سکوت کنند، کسی بر آنان پیشی نمی‌گیرد. درهای حکم و حکمت‌های خدا در اختیار امام است.

امام حیات علم و مرگ جهل است، بردباری‌اش از دانایی‌اش آگاهی می‌دهد و ظاهرش از باطنش. امام از حقّ و قرآن جدا نمی‌شود و قرآن و حق نیز از امام جدا نمی‌شوند.

امامان ارکان اسـلام و پناهگاه مردم می‌باشند و حقّ به واسطه آنها به نصاب و معیار خود قرار می‌گیرد. آنان راسخان در علم هستند، خدا آنان را برگزیده و بلند گردانیده است. هرکس به امام تمسک جوید و در کشتی ولایت و ایمان به او بنشیند، نجات می‌یابد.

آیـات کریمه قرآن در شأن آنها نازل شـده و گنـج‌های علم خـدا به آنها عطا شـده و زمین از وجود امام خالی نخواهـد مانـد. امام یا ظاهر و آشکار است، یا غایب و پنهان از انظار.

امام رهبر سیاسی و فکری و خلیفه خدا و حاکم و ولی امر است؛ یعنی همه این مقامات از شؤون او است. او از جانب خدا ولیّ امر و حاکم و خلیفه است،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۸۰

و اولویت به اموال و نفوس مردم دارد و بر اداره امور و کارها، و احقاق حقوق و دفع و رفع ظلم، و اجرای احکام و سیاسات، و برقرار کردن عدالت در بین مردم، و حفظ نظام و تأمین امنیت و آسایش خلق، و عمران زمین و فراهم ساختن وسایل ترقّی و تعالی برای همگان، ولایت دارد. امر، امر او و فرمان، فرمان او است.[۲۲۴] علمای کلام "امامت "را تعریف فرموده‌اند که: ریاست بر کلّیه امور دین و دنیای مردم است به واسطه پیغمبر. نواحی شخصیت امام متعدد است و به اعتبار این نواحی، امام لقب خاص دارد. مثلًا یکی از القاب امام، خلیفهٔ اللّه است؛ وقتی از سوی خدا در نظر گرفته می‌شود، وقتی ولی اللّه خوانده می‌شود، بیشتر نظر به وسعت و گسترش اختیارات و توسعه منطقه نفوذ امر او و اولویتش بر اموال و انفس و جهات دیگر است. وقتی او را وصی می گویند، جنبه اختصاص او به پیغمبر و انتخاب او برای امور مربوط به پیغمبر و امام سابق و محرمیت او به اسرار و مأموریت‌های خاص، و پاسداری از امانات مهمّ الهی در نظر گرفته می‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۸۱

۳. پرسش: نظام امامت، با «توحید» خداوند متعال چه رابطه‌ای دارد؟

اشاره

پاسخ: مسأله امامت از مسایل مهمی است که علاوه بر آنکه خود اصل است، با سایر عقاید اسلامی مرتبط است و مخصوصاً از اصل توحید که مصدر اصول دیگر است، مایه و اصالت می گیرد. عقیده توحید در ابعاد و اقسام متعددی که دارد، خود به خود عقیده به نظام الهی امامت را- طبق برداشتی که شیعه از آن دارد- فرا می گیرد، و میزان و معیار در تشخیص هر عقیده اسلامی، این است که به منبع صاف و زلال عقیده توحید اتصال داشته باشد.

از باب مثال: عقیده "نبوّت و وحی، "بر اساس همین عقیده به توحید و علم و حکمت و قدرت خداوند متعال استوار است.

وضع و تقنین قوانین، و تشریع شرایع و احکام، و بالاخره تکلیف و الزام مردم به انجام یا ترک هر کار، فقط سزاوار خداوند متعال است که مالک همه و حاکم بر همه است، و به مصالح و مفاسد و ظاهر و باطن و تمام اسرار وجود این انسان (موجودی که بر خودش هنوز ناشناخته مانده) عالم و آگاه است. و بالاخره نبوّت از جهت اصل و مصدرش، وحی خدای یگانه و ارتباط با غیب جهان و صاحب و مالک حقیقی و خالق عالم است. و از جهت محتوا، تشریعات و اوامر و نواهی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۸۲

و طرح‌های تربیتی الهی برای ترقّی و کمال بشر است. و از جهت وظیفه و تکلیف، شخص نبیّ از جانب خدا مأمور و عهده دار ابلاغ آن به بندگان خدا است. قوانین مختلف و نظام‌های گوناگون، علاوه بر اینکه از منبع‌های غیر اصیل و غیر صالح و حاکی از استعلا و طغیان است، در جهت تفرقه و جدایی و تعدد مناطق نفوذ و موجب استبداد و استضعاف و سایر مفاسد نظام‌های مشرکانه و جاهلی نیز می‌باشد.

امامت و رهبری

امامت و رهبری نیز در ابعاد متعددش، شعاع و شعبه عقیده توحید است و باید چنان‌که عالم تکوین دارای نظام واحد و قوانین واحد است، نظام تشریع و قوانین و اداره امور مردم نیز طبق آن واحد باشد و چنان‌که در آنجا غیر خدای یگانه و اراده و تقدیر او مداخله ندارد، در محیط اختیار بشر نیز غیر برنامه‌های تشریعی الهی، برنامه دیگری مطرح نشود و احدی خودسرانه و مستبدّانه حقّ مداخله در امور مردم، و امر و نهی حکومت بر آنها را نداشته باشد.

تمام حکومت‌ها و مداخلات و ولایت‌ها و تصرفات جزئی و کلی بشر باید به اذن خدا باشد تا همه در مسیر واحد، به سوی هدف واحد، به حرکت کمالی خود ادامه دهند.

غیر از نظام خدا، همه نظام‌ها طاغوتی و غیر از نظام امامت، همه شرک و طاغوت پرستی و استعباد و بی‌احترامی به حقوق انسان و حکمرانی بشر بر بشر و استعلا و استکبار است که نمونه آن، رژیم پلید دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران و رژیم‌های سوسیالیستی و دموکراسی موجود شرق و غرب است که از همه اعمال و برنامه‌ها و برخوردها و جنگ‌ها و حتی صلح‌هایشان، شرک و استضعاف

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۸۳

و سلطه جویی و نفی حاکمیت و ولایت خدا آشکار است، در هر یک از این نظام‌ها به شکلی و به اسمی ظلم و طغیان و سرکشی بشر خودنمایی می‌کند، و تا این نظام‌ها بر جهان مسلط باشند و تا در جهان نظام مستمر امامت- که یگانه نظام الهی است- استقرار نیابد، این رژیم‌ها و این نظام‌های مشرکانه اگرچه اسم و هدفشان را عوض کنند، تحمیل بر بشر و موجب شدت فشار و تضادّهای اقتصادی و سیاسی و بحران‌های مختلف و تبعیضات گوناگون خواهند شد.

هم‌اکنون این حکومت‌های غیر شرعی برای ارعاب ملل ضعیف و حفظ نفوذ ظالمانه خود در کشورهای دیگر، در هر دقیقه‌ای یک میلیون دلار[۲۲۵] صرف مخارج سلطه گری خود می‌نمایند. نمونه این رژیم‌ها در دنیای ما، آمریکا و روسیه می‌باشند که هدف‌های ضدّ انسانی و تجاوزشان به حقوق بشر مثل آفتاب روشن است.

این مظالم آمریکا در ایران، فلسطین و کشورهای دیگر مسلمان‌نشین و غیر مسلمان‌نشین است، که روی ستمگران بزرگ تاریخ را سفید کرده است. نمونه مظالم روسیه، تجاوز آشکارش به کشور ضعیفی مثل افغانستان است که شب و روز ارتش روس به مردم آنجا- که گناهی غیر از مسلمانی و دفاع از آب و خاک خود ندارند- یورش می‌برد و از زمین و هوا، مردم را قتل عام و روستاها را ویران و سکنه آنها را آواره می‌سازد.

واقعاً دنیای شرک، دنیای مسخره و مفتضحی است. دشمنان آزادی و حقوق بشر، مثل کارتر و برژنف، همه تجاوزات و خیانت‌ها را به اسم حمایت از حقوق بشر انجام می‌دهند. انور سادات و ببرک کارمل و کاسترو، رژیم‌های خود را- که وابسته به آمریکا و شوروی هستند- غیر متعهد و غیر وابسته می‌خوانند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۸۴

"تیتو "بیش از ربع قرن، خود را بر یک کشوری تحمیل کرد و آنچه توانست به مسلمان‌های یوگسلاوی ظلم و ستم نمود و حتی آنها را از انتخاب اسم‌های اسلامی برای فرزندانشان ممنوع کرد، همین امروز که مشغول نوشتن این نوشتارم، رادیو خبر مرگش را داد، برژنف و کارتر هر کدام بر اساس توسعه طلبی به دروغ از مرگش اظهار تأسف می‌نمایند.

این نظام‌ها همه جاهلی است و رهبران این نظام‌ها به هر شکل و هر اسم باشند، مستکبر و مشرک مآب می‌باشند. نا بساما نی‌های دنیای کنونی، به واسطه این رژیم‌های ضد خدایی و رهبران جاه طلب و ریاست دوست، از حدّ شرح و بیان خارج است. انقلاب اسلامی تا سرنگونی تمام این نظام‌ها ادامه دارد. حکومت و نظام صحیح، واحد و متکی به خدا و به قانون خدا است که نشانی‌ها و علاماتش در قرآن مجید و احادیث معتبر مذکور است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام عملًا آن را نشان دادند.

این حکومت، سلطنت و پادشاهی و سلطه فردی بر فرد یا افراد دیگر و خودکامگی و فرمانروایی نیست این حکومت امامت و مقتدا و اسوه بودن، و خلافت از جانب خدا و کار برای خدا و برای رضای او کردن است، که برحسب آیاتی مثل:

«إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً»؛[۲۲۶]

«من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم».

و «إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقّ»؛[۲۲۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۸۵

«ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حقّ حکم کن».

و نیز آیه:

«وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا ...»؛[۲۲۸]

«و از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند ...».

شأن و موضع و مقامی است که از جانب خدا به بندگان برگزیده‌اش اعطا شده است و در تمام اعصار ادامه داشته و خواهد داشت.[۲۲۹] و به این ملاحظه است که در نظام امامت، وقتی از جانب ولیّ امر، خواه شخص امام یا کسانی که از جانب او منصوب و معین شده‌اند و یا هریک از فقها که در عصر غیبت نیابت عامّه دارند، امری صادر گردد، باید اطاعت شود و مخالفت آن، در حکم ردّ حکم خدا و شرک به خدا می‌باشد.

لذا در بعضی تفاسیر از آیه شریفه:

«فَمَن کانَ یَرْجُوا لِقآءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَلا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»؛[۲۳۰]

«پس کسی که به لقای (رحمت) پروردگارش امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا، احدی را با او شریک نگرداند».

تفسیری شده است که از آن استفاده می‌شود: شرک نورزیدن به خدا این است که در کنار نظام امامت که نظامی الهی است، نظامات دیگر و زمامداری دیگران را نپذیرد و برای امامان، که رهبران این نظام بوده و از جانب خدا ولایت بر امور دارند، شریک قرار ندهد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۸۶

۴. پرسش: چه نیازی است به رهبری و نظام امامت و ولایت؟

اشاره

پاسخ: امّا اصل نیاز جامعه به رهبری و مدیریت، یک امر بدیهی است، چون هیچ جامعه‌ای بدون رهبر، هیچ کاروانی بدون کاروان‌سالار و هیچ لشکری بدون فرمانده، بقا و دوام نخواهد یافت. نظام همه امور، در گرو وجود مدیریت صحیح است، لذا هر جمعیتی وقتی بخواهند تشکیل شوند، در بین خود رئیس و رهبری را انتخاب می‌نمایند. و این مسأله عملًا مورد اتفاق همه ملل بوده و هست، اگرچه در نوع و شکل آن و فردی یا گروهی بودن آن، تفاوت‌ها و نظرات مختلف دارند.

و امّا خصوص نظام امامت و ولایت، پس نیاز به آن برای آن است که نظامات دیگر، هیچ یک مقاصدی را که بشر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد، برآورده نمی‌کنند و در هیچ یک از آنها، اصل حکومت اصلح و افضل، و اصل نفی استضعاف و عدم تجاوز به حقوق دیگران، مراعات نمی‌شود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند. یا فقط جنبه حیوانی بشر را ملاحظه می‌نمایند و حکومت و سازمان‌های آن؛ مانند یک مؤسسه دامداری مدرن، برآورنده نیازهای حیوانی بشر می‌باشند که اگر راست بگویند و به این مقدار تعهد خود عمل کنند (با اینکه عمل نمی‌کنند) در برابر کار و زحمت و فرمان بری انسان‌ها در کارخانه و سازمان‌های

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۸۷

کشاورزی، خوراك و پوشاك و قرارگاهی به آنها می‌دهنـد، یا چنان او را آزاد می‌سازنـد که به اسم آزادی، هر عمل ضد شـرف و انسـانیت را مرتکب شود. و برای ثروت انـدوزی از هر جنایت و خیانت روی نگردانـد. این حکومت‌ها دنیا را سـرگردان و بشـر را از زندگی ناامید و در امواج نگرانی‌ها و خطرات و ناآرامی غرق ساخته است که محصول آن تمدن منهای انسانیت کنونی است.

امروزه بـا این تحولاـت بزرگی که پس از گـذشت چهـارده قرن از ظهور اسـلام در دنیا واقع شـده و مکتب‌های سیاسـی و اجتماعی گوناگون که عرضه شـده، نواقص و معایب این نظام‌ها بیشتر ظاهر شده و معلوم گردیده است که اینها دردهای واقعی بشـر را درمان نخواهنـد کرد و یگـانه وسـیله رفع این ناآرامی‌هـا و دلهره‌ها و تبعیضات، رفتن به پناه نظام الهی است. بنابراین حاجت به این نظام هر روز محسوس‌تر می‌شود و ناکامی‌ها و بی‌عدالتی‌ها با این نظام در حدی که ممکن است پایان می‌پذیرد.

یقیناً بشـر پس از اینکه از این نظامات مأیوس شـده و همه را آزمایش کرد، به سوی نظام امامت روی خواهد آورد، نظامی که نمونه آن، حکومت متواضع علی و روش علی، و زندگی حقّ‌پرسـتانه علی و عدالت و تقوای علی، سربازی علی، صراحت لهجه و شجاعت علی، کار و کوشش علی، پایداری و فداکاری علی علیه السلام است.

نظامی که شـرط رهبری آن، عصـمت و صـلاحیتی است که هرکس از جانب خـدا و پیغمبر، به رهبری آن منصوب شـد، واجـد این صلاـحیت است و بـدون معرفی خـدا و پیغمـبر، کشف و تشـخیص آن بـا وسایـل دیگر قابـل اعتمـاد نبوده؛ بلکه اکـثراً خلاـف واقع می‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۸۸

۵

پرسـش: نظام امامت چگونه نظامی است؟ نظام سلطنتی موروثی است یا نظام اریستوکراسی، یا نظام مونارسی یا الیگارشی یا انقلابی آفریقایی و رژیم سفارش شده در کنفرانس باندونگ و بالاخره انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ: این نظام، چنان‌که از پاسخ به پرسـش‌های قبل معلوم شد، هیچ یک از این نظام‌ها نیست و ویژگی‌هایی که دارد، در هیچ یک از این نظام‌ها دیده نمی‌شود.

اساس این نظام، چنان‌که تذکّر دادیم، این واقعیت و حقیقت است که مالك همه، و حـاکم و سـلطان بر همه، و صاحب اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه چیز خـدا است، حکومت مختص او است و قانون و شـریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او باید تعیین شود. هیـچ کس بـدون اذن او حقّ حکومت نـدارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حـدود اذن او اختیـار و حق مـداخله دارد.

این نظام سـلطه یافتن و سـلطه داشتن و زیاده جویی و توسعه طلبی و جاه‌طلبی و تأمین منافع یک فرد یا حزب یا یک ملّت، و تصرف بازارهای دیگران نیست، فقط فایده و غرض و فلسـفه‌ای که در این نظام از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامه‌های اسلام و عـدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقّی و رشـد فکری و تهذیب و تربیت نفوس و تکمیل افراد در معارف و علم و عمل، و عمران

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۸۹

زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متّحد کردن مردم است که قرآن در این زمینه می‌فرماید:

«الَّذِینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّکاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنکَرِ»؛[۲۳۱]

«آنان که اگر در زمین تمکّنشان بخشیم، نماز بر پای دارند و زکات دهند و امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند».

برنـامه این نظـام شـرعی و الهی و مـاهیت و حقیقتش با آن حکومت‌ها فرق بسـیار دارد، حقیقتش خلافت اللّه و برنامه‌اش احکام اللّه

است.

حکومت سلطنتی

حکومت استبدادی و سلطنتی موروثی همان است که فردی با کودتا یا جنگ و خونریزی بر ملّت و منطقه‌ای مسلط می‌شود و خود را حاکم بر آن ملّت می‌خواند و برای خود این حقّ را قائل می‌شود که فرزندش را بعد از خود حکومت بدهد تا چیزی را که خودش نداشت، از او به ارث ببرد.

در اینجا هیچ معیاری جز هوای نفس پادشاه در بین نیست و چیزی که در آن ملاحظه نمی‌شود، مصلحت عموم است. این یک انتصابی است از جانب کسی که خودش مقامی را که از آن انتصاب می‌کند، غصب کرده است و آنچه را خود ندارد، به دیگری می‌سپارد، انتصابی است که به آن، امثال هلاکو و هرمز و محمّد رضای پهلوی و پادشاهان خون خوار و جلاد و عیاش و هرزه و میگسار و بی‌شرف روی کار می‌آیند. اینان برای اینکه مغلطه کاری کنند، حکومت را یک موهبت الهی شمردند و خود را "ظلّ اللَّه "خواندند؛ امّا کسی به آنها نگفت، یا اگر گفت زندانی یا کشته شد،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۹۰

کسی به آنها نگفت که حکومت موهبت الهی است و به کسانی که لیاقت و شایستگی آن را داشته باشند، اعطا می‌کند. و چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید:

«لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»؛[۲۳۲]

«عهد من به ظالمان نرسد».

ستمکاران به موهبت الهی نمی‌رسند. کسی به آنها نگفت که آنچه شما مدعی آن می‌باشید و امثال «بوسوئه‌ها» برای «لویی» های فرانسه و دیگران برای دیگران گفتند، و خواستند سلطنت این خودکامگان را توجیه نمایند و از تنفر طبعی مردم از حکومت سلاطین بکاهند، موهبت الهی نیست.

و پاسخ به این پرسش نمی‌شود که: چرا افرادی با نداشتن ارزش‌های انسانی و عدم برتری اخلاقی و فضیلت علمی، باید بر مردم مسلط باشند که مطلق العنان هرچه اراده می‌کنند، انجام دهند و امر و نهی و فرمانشان نافذ باشد و مسؤول کسی نباشند، و کارشان قاعده و قانونی نداشته باشد، و هیچ محکمه‌ای نتواند آنها را محاکمه کند و مافوق محکمه و دادگاه باشند؟ چرا آنها سزاوارتر به حکومت از دیگران هستند؟ و چرا مردم در برابر آنها و در برابر مجسمه و عکس و تمثالشان تعظیم و کرنش کنند و به حال رکوع و بلکه سجود به خاک بیفتند و آنها را بپرستند، تا حدی که خاقانی بگوید:

این است همان ایوان، کز نقش رخ مردم‌خاک درِ او بودی، دیوار نگارستان

و خواجوی کرمانی بگوید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۹۱

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای‌تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

و چرا و چرا؟

لذا در پاسخ این چراها، این نظر را اظهار کردند، و آنچه را که نمی‌تواند به خدا نسبت پیدا کند، به خدا نسبت دادند، و به خدا افترا زدند و گفتند: سلطنت ودیعه الهی است که به امثال ضحّاك و چنگیز و هلاکو و معاویه و یزید و دیگر خون آشامان تاریخ اعطا می‌کند. دیگر فکر نکردند این افرادی که در طول تاریخ ملل حکومت یافتند و جنایت‌های بزرگ و قتل عام شهرها و

کشورگشایی‌ها و استعباد و غارت ملل مغلوب را افتخار خود شمردند و از رحم و انصاف بی‌بهره بودند، چگونه مشمول موهبت الهی می‌شدند و این چه موهبتی است که این آثار شوم را دارد؟! اگر طاعون و وبا و سرطان موهبت باشد، باز هم این حکومت‌ها موهبت نیست.

قرآن مجید در یک جمله کوتاه چه رسا و جامع فرموده است:

«إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ».[۲۳۳]

این حکومت‌ها با نظام امامت و در دو قطب مخالف و متضاد قرار دارند.

مظاهر حکومت‌های سلطنتی پایتخت‌هایی مثل مداین و اصطخر و دمشق و بغداد و غرناطه و قاهره و آکره‌روم و اسلامبول و پاریس و پکن و توکیو و لندن تا تهران و اصفهان، و کاخ‌هایی مانند کاخ اکبرشاه و کاخ‌های تیسفون و اهرام مصر و صدها بناهای تکبرانگیز دیگر است. مظاهر نظام امامت، مدینه متواضع محمّد صلی الله علیه و آله

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۹۲

و زندگی ساده و بی‌پیرایش و بی‌تجمل او، و کوفه علی و خانه محقری که حتی از اثاث و فرش عادی خالی بود، می‌باشد.[۲۳۴] در جنگ بدر که مسلمانان به تعداد نفرات مرکب نداشتند، پیغمبر نیز مانند سربازان که به نوبت سوار و پیاده می‌شدند در نوبت خود پیاده می‌رفت و هرچه اصرار و خواهش می‌کردند که سوار باشد، نمی‌پذیرفت. علی علیه السلام خودش با دست خویش کفشش را وصله می‌زد و لباس وصله‌دار می‌پوشید و از تشریفات ملوکانه نه فقط بیزار بود، که سخت در هراس بود. داستان دهقانان انبار با آن حضرت را که در نهج البلاغه نیز مرقوم است، بخوانید تا به حقیقت نظام امامت و برنامه‌های آن تا حدی آشنا شوید.[۲۳۵] این نظام به خدا نسبت دارد و باید به خدا نسبت داده شود، هم موهبت الهی و هم امانت الهی است، رجال الهی فقط شایسته آن می‌باشند که این امانت به آنها سپرده شود.

این حکومت مانند نبوّت و رسالت است که با زور سر نیزه و فشار و اختناق و انتخاب مردم به دست نمی‌آید. آنکه سلاطین و رؤسای حکومت‌های مختلف دارند، نه موهبت الهی است و نه امانت او است، محال است که موهبت‌های الهی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۹۳

از قماش این سلطنت‌ها و سلطه‌ها و صدرها و مدیر کل‌ها باشد.

اینها اعتبار ابلیسی و دام‌های شیطانی است که در برابر هر حقی باطلی می‌سازد و مردم را از حقّ منحرف می‌کند. نباید حقّ را به باطل قیاس کرد و انتصاب خدایی را به انتصاب شیطانی اشتباه نمود، و هر دو را چون انتصاب است، بدون توجّه به مصدر انتصاب همانند گرفت. چنان‌که سایر نظامات شرعی را نیز نمی‌توان به این علّت که در برابر آنها باطلی ساخته‌اند، کنار گذاشت؛ مثلًا چون عبادت خدا و عبادت بت هر دو عبادت است، عبادت خدا را ترک کنیم، یا چون به مالکیت می‌گویند، یا چون به ازدواج‌های غیر شرعی ازدواج می‌گویند، اصل مالکیت و ازدواج مورد ایراد واقع می‌شود.

حکومت انتخابی

حکومت انتخابی نیز به گونه دیگر، مفاسد و معایبش کمتر از رژیم‌های استبدادی و پادشاهی نیست. این رژیم براساس پذیرش اعتبار اکثریت آرا از سوی همه، نظامی است که مانع از استبداد فردی شمرده شده است و به اصطلاح، حکومت مردم بر مردم است و مبنایش اصالت خود انسان و جدا بودن سیاست از روحانیت و دین از دنیا است، در مقابل نظام اسلام و امامت که مبنایش اصالت حکومت «اللّه» و جدا نبودن روحانیت از سیاست و دین از دنیا و قانون از وحی خدا است. اساس این نظام این است که ":دین" قانون عقیده، سیاست، حکومت و نظام، اخلاق، اقتصاد و برنامه‌های روح و جسم و فرد و اجتماع است.

بنابراین نظام دموکراسی و انتخابی، به آن معنای مطلقی که در غرب دارد و به قوه مقننه و قضاییه و مجریه تقسیم می‌شود و هیچ شرطی ندارد، از نظر اسلام قابل قبول نیست.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۹۴

البته پس از آنکه مسأله خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن شکل در سقیفه بنی ساعده، از مسیر تعیین شده الهی خارج شد، و خواستند به آن صورت مشروع بدهند، مدعی شدند که براساس اجماع است و شورا انجام گرفت و اجماع امّت حجت و معتبر است. ادعایی که نه واقعیت داشت و نه با این نظام دموکراسی و اکثریت مطابقت دارد.

اجماع اگر اعتبار داشته باشد، اجماع تمام امّت یا اهل حلّ و عقد است، و در حصول آن شرط است که همه اجماع داشته و متفق باشند و این غیر از اکثریت است که نظام دموکراسی بر آن متّکی است. به علاوه در موضوع خلافت ابی‌بکر اجماعی حاصل نشد، مضافاً بر اینکه خود او هم این نظام را عملًا رد کرد و به نظام انتصابی بشری که مجوز شرعی نداشت، رو آورد و عمر را ولیعهد و جانشین خود ساخت.[۲۳۶] بعد از او هم، عمر شورای شش نفری را تشکیل داد و از زمان حکومت معاویه به بعد، رسماً نظام پادشاهی و سلطنتی برقرار شد.

بنابراین دموکراسی با توجّه به ماهیت و معایب آن، اصالت اسلامی ندارد و اگر در بعض کلمات دیده می‌شود که بر شورا یا بیعت استدلال شده، با ملاحظه بیانات دیگر که در آنها به صراحت این مبدأ رد شده است، به طور مماشات و جدل و برای اقناع و اثبات حقانیت، حتی طبق رأی و عقیده طرف است، و الّا در اسلام غیر از نظام امامت، نظام دیگری مطرح نیست که امتداد زمامداری و ولایت پیغمبر است و همان‌گونه که در حیات پیغمبر غیر از زمامداری آن حضرت، نظام دیگری قابل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۹۵

طرح نبود، بعد از پیغمبر نیز همان نظام و همان ولایت ادامه می‌یابد.

و امّا معایب دموکراسی

اوّل این است که چون بر مبنای اصالت رأی خود انسان و عدم تعهّد دینی و عدم اعتماد به رهنمودهای الهی است، پشتوانه وجدانی و عقیدتی ندارد و چنان نیست که رأی دهندگان وجداناً خود را مسؤول بدانند که فرد لایق‌تر و شایسته‌تر را انتخاب کنند و تحت تأثیر اغراض شخصی و عوامل مختلف قرار نگیرند، و جاه‌طلبی و علاقه به شخصی یا به بُرد یک حزب و باخت حزب دیگر، در نامزد شدن نامزدها دخالت نداشته باشد، یا نمایندگان در اظهار رأی فقط به حقّ و عدالت نظر داشته باشند.

هرگز چنین نیست! چیزی که در این مجالس کمتر مطرح است، حقّ و عدالت است و بهترین نمونه، سازمان ملل است که با اینکه در سطح عالی‌تر است، اکثر یا همه نمایندگان در رأی دادن، ملاحظات خصوصی و جبهه‌بندی‌های سیاسی را می‌نمایند. اگر پیشنهادی را "وتو "می‌کنند، اگر سخنرانی و داد و فریاد می‌نمایند، و برای حقوق ملّت‌های ضعیف دلسوزی می‌کنند، غیر از بازی‌های سیاسی چیز دیگر نیست.

مثلًا روسیه؛ اگر از فلسطینی‌ها به ظاهر پشتیبانی می‌نماید، یا از جنبش‌های به اصطلاح آزادی بخش حمایت می‌کند، غرضش نه آزادی فلسطین و نه رهایی ملّت‌های مستضعف است؛ بلکه برای این است که آمریکا را بکوبد و نفوذ خود را گسترش دهد. اگر اسرائیل جزء اقمار روس بود، حکومت روسیه همین عمل آمریکا را با مردم فلسطین می‌کرد. همچنین آمریکا اگر تجاوز نظامی روسیه به افغانستان را محکوم می‌کند و سر و صدا راه می‌اندازد و خروج فوری نظامیان روسیه را از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۹۶

افغانستان می‌خواهد، نه به خاطر ملّت ستم‌دیده افغانستان و مظالمی است که نظام حاکم روسیه در آنجا مرتکب می‌شود؛ بلکه برای

این است که منافع خودش را در خطر می‌بیند و الّا خودش هر کجا لازم باشد، به همین عمل روسیه؛ بلکه بدتر از آن دست می‌زند. غرض این است که: از این سازمان‌های بین المللی معلوم می‌شود: وقتی نظامی پشتوانه ایمانی و عقیدتی نداشته باشد، بازیچه دست مفسدین و متجاوزین می‌شود.

دوم: از معایب دموکراسی این است که رأی اکثریت، خواه حزبی باشد یا غیر حزبی، همیشه موافق مصلحت نیست؛ بلکه غالباً رأی اقلّیت‌ها اگر وابسته نباشند، به صواب نزدیک‌تر است، خصوصاً اگر از جهت کیفیت بیشتر مورد اعتماد باشند.

مثل اینکه در یک مسأله سیاسی یا حقوقی، متخصصان سیاست و حقوق با اینکه در اقلّیت می‌باشند، رأیشان مخالف اکثریت باشد.

سومین ایراد بر این رژیم این است که: اگر اکثریت مثلًا هشتاد درصد رأی به نظام اکثریت و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم دادند و بیست درصد مخالف بودند، چه مجوزی برای تحمیل رأی هشتاد درصد بر بیست درصد دیگر خواهد بود، و به فرض که صد در صد افراد جامعه‌ای نظام اکثریت و هر نظام دیگر را پذیرفتند، چرا افرادی که بعد به سن بلوغ می‌رسند، در صورتی که در اقلّیت باشند، محکوم به قبول آن نظام باشند؟

این خود استبداد و استضعافی است که اگرچه مفاسد استبداد مطلق را ندارد؛ ولی جز به عنوان دفع افسد به فاسد نمی‌توان آن را پذیرفت، با اینکه دفع افسد به فاسد، در صورتی منطقی و عقلایی است که چاره منحصر به فرد باشد، در صورتی که با وجود نظام کامل شرعی و الهی، هیچ‌گونه ناچاری در قبول این استبداد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۹۷

و استضعاف نیست.

چهارم این است که: در نظام اکثریت، مسأله اکثریت حقیقی و آرای اکثریت افراد مطرح نیست و به هیچ وجه اعتماد و اطمینان به حصول این جهت فراهم نخواهد شد؛ زیرا در نظام اکثریت، که مثلًا نود درصد یک جمعیت ده میلیونی به آن رأی داده باشند، اگر حزبی هم باشد و تک حزبی هم نباشد و دو حزب یا بیشتر داشته باشند و به اکثریت نسبی یا مطلق، یکی از احزاب در انتخابات پیروز شوند، این پیروزی در صورت اکثریت نسبی، مربوط به اکثریت جامعه نیست، و در صورت اکثریت مطلق هم با توجّه به اینکه در اصل نظام، آرای موافق به صد در صد نرسیده باشد، در بعضی موارد اکثریت حاصل نمی‌شود.

در نظام تک حزبی نیز همین اشکالات هست و در آرای مجالس و کنگره‌ها و شوراها نیز این اشکالات بیشتر است. گاه می‌شود یک رأی در کل و با احتساب آرای رأی دهندگان به هر نماینده‌ای که کاملًا در اقلّیت است، به صورت اکثریت قانونیت پیدا می‌کند و حاصل این است که: در این نظام اکثریت و شورایی و به اصطلاح دموکراسی نیز، رأی اکثریت واقعی غالباً به دست نمی‌آید.

و اگر فرض شود: رأی اکثریت به مصلحت نزدیک‌تر است (با اینکه همیشه چنین نیست)، در این نظام رأی اکثریت واقعی ملاک اعتبار نیست، و الّا باید آرای نمایندگان در اندازه اعتبار، به کثرت و قلت انتخاب کنندگان آنها مربوط باشد.

بنابراین در اکثریتی که می‌گویند و حکومت مردم بر مردمی که از آن دم می‌زنند، مسأله اکثریت واقعی معیار نیست، چنان‌که رسیدن به مصلحت واقعی و حکومت اصلح نیز مورد نظر نیست؛ بلکه معیار، یک اکثریت قراردادی و اعتباری است که به عذر ضرورت آنهایی را که آن حکومت و نظام را می‌پذیرند، قبول می‌نمایند، با اینکه معلوم و یقین است که در بسیاری از موارد؛ بلکه اکثر موارد مخالف اکثریت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۲۹۸

می‌شود و به این ترتیب از نظام و رأی اکثریت به نظام و رأی اقلّیت می‌روند.

پنجم این است که اگر انتخابات آزاد باشد، و دولت هیچ‌گونه مداخله‌ای در انتخابات ننماید، از اعمال نفوذهای دیگر و مداخله

سـایر متنفّذین، مثـل صاحبـان کارخانجات و نویسـندگان حتی خواننـدگان و نوازنـدگان، و بلکه در بعضـی کشورها از فواحش نیز مصونیت نخواهـد داشت و بالاخره دموکراسـی و انتخاب، به هر شـکل که باشد، اطمینان‌بخش نیست؛ بلکه چنان‌که می‌بینیم تقلب و تزویر و تبلیغ و اغفـال انتخـاب کننـدگان در آن رایـج است که مـاجرای "واترگیت"، "یکی از نمونه‌هـای بـارز آن است. حـتی طبق بعضی روزنامه‌ها، برای انتخاب "نیکسون "رئیس جمهور اسبق آمریکا، از نفوذ فواحش در مشتریانشان نیز استفاده شده بود.

سایر کشورها نیز وضـعی مشابه آمریکا یا بـدتر از آن دارند. چندی پیش بود که هیأت حاکمه انگلسـتان به کثیف‌ترین آلودگی‌های شهوانی که موجب فاش شـدن اسـرار سیاسـی و رسوایی حکومت شد، متهم گردید. تا حدی که پیشـنهاد شد برای هیأت حاکمه که دست بردار از فحشا نیستند، فواحش و فاحشه خانه‌های خصوصی تهیه کنند تا تحت کنترل باشند، و اسرار سیاسی در معرض دستبرد فواحش جاسوس قرار نگیرد.

این گـونه است وضع انتخابـات دموکراسـی، در به اصـطلاح دموکراسـی‌ترین ملّت‌هـا، و این است شـرافت و فضـیلت کسـانی که در انتخابات آزاد آنجاها انتخاب می‌شوند که بیش از این نیاز به بیان نیست.

روز به روز مـاهیت این نظام‌هـا و رژیم‌هـا و مکتب‌هـای غیر الهی و نـاتوانی آنها از نجات دادن بشـر از نابسامانی‌ها بیشتر می‌شود، و شرق و غرب با مکتب‌های مادی و الحادی و سـیاست‌های ضد بشری بهتر شـناخته می‌شوند و بشـریت به سوی گم گشته خود روی می‌آورد و انتظار یک انقلاب بزرگ جهانی و اسلامی را می‌کشد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۲۹۹

که او را از این سلطه‌های فرعونی و از این رژیم‌های به اسم دموکراسی یا انقلابی و سوسیالیستی نجات بخشد.

منشور سازمان ملل حرف است‌چون نیستش حقیقت و مبنایی

آوازه عدالت و آزادی‌اسم است و هیچ نیست مسمایی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۰۰

۶. پرسش: فرق امامت با رژیم انتصابی انقلابی که در کنفرانس باندونگ نیز سفارش شده چیست؟

پاسخ: انقلابات بزرگ که برای متحوّل و دگرگون کردن یک وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به وجود می‌آید، باید به یـک نظـام غیر اسـتبدادی منتهی شود که حـتی رهبران انقلاـب هم نتواننـد در شـکل انقلاـب، اسـتبداد دیگری را بر مردم تحمیل نمایند.

از سوی دیگر در بعضـی موارد دیده می‌شود جامعه‌ای که انقلاب کرده، استعداد انتقال فوری به حکومت دموکراسی را ندارد، یا به واسـطه اینکه رشـد جـامعه در این حـدّ نیست، یا برای اینکه اعمال نفوذهای خارجی مانع می‌شود که انتخابات آزاد انجام بگیرد. در نـتیجه مشاهـده می‌شـود که اگر بخواهنـد فوراً انقلاـب را به حکومت مردمی تبـدیل و به قول خودشـان به مردم منتقـل کننـد، اصـل هدفشان از انقلاب، مثل اسـتقلال سیاسـی یا فرهنگی از بین می‌رود و وابسـتگی و اسـتبداد سابق به صورت دموکراسی ادامه می‌یابد. لـذا این انقلابیون آمدنـد و این طرح را دادنـد که برای ادامه انقلاب و آماده شدن یک ملّت برای حکومت دموکراسـی کامل، رهبر انقلاب یک فردی را که آشنایی کامل به انقلاب داشته باشد و بتواند انقلاب را در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۰۱

مسیر خود راهنمایی کند و در این دوره انتقال جامعه را آماده سازد، به ملّت معرفی نماید تا او را به رهبری انتخاب کنند.

حال این نظر تا چه حـدّ صـحیح است و آیا با این توضـیحات، این رژیم انتقالی از دیکتاتوری خارج می‌شود یا نه؟ و آیا در صورتی که انتخاب شـخص معرفی شده الزامی باشد، این حرف که یک نسل جامعه از حقّ خود محروم شوند و به حکومتی که نمی‌خواهند

تن در دهند، برای اینکه نسل آینده حکومت دموکراسی داشته باشند، چگونه توجیه می‌شود؟ و اگر الزامی نباشد، این دوره انتقال نخواهد بود و خطر اینکه مردم تحت نفوذ عواملی، دیگری را که ناآشنا به انقلاب است، انتخاب نمایند. و به تبع آن، انقلاب از مسیر خود منحرف شود، دفع نخواهد شد. فعلًا در مقام بر شمردن نواقص و معایب این نظر نیستیم، اجمالًا می‌خواهیم این مطلب را بگوییم: آن انقلاباتی که در کنفرانس باندونگ مطرح شده، انقلابات رهایی‌بخش به منظور بازپس گرفتن اختیارات غیر مشروع از زمامداران مستبد و برقرار کردن حکومت ملّی و به اصطلاح دموکراسی است که در ملّت‌های عقب مانده و استعمار زده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین واقع شده و می‌شود.

امّا در انقلاب اسلامی که تداوم دارد و همیشه بوده است، آن چیزی که محرّک و الهام‌بخش انقلابیون اسلام‌خواه است، همان ایمان به حکومت «اللَّه» و رهنمودهای سیاسی قرآن و سیره حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که خواست واقعی توده‌های مسلمان بازگشت حکومت "اللَّه "و نظام اسلام است.

پس این انقلاب با معیارهای اسلامی که دارد، هدفش برقراری نظام شرعی و الهی خواهد بود. این انقلاب که با الهام مستضعفان از آیاتی مثل آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۰۲

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ ...»؛[۲۳۷]

«و اراده داریم بر آنان که در زمین به استضعاف کشیده شدند منّت نهیم و ...».

و نیز آیه:

«وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ ...».[۲۳۸]

و صدها آیات حرکت‌بخش و انقلاب‌آفرین به وجود می‌آید، هدفش مشخص و عالی‌تر و سازنده‌تر از انقلابات عادی است.

نظام امامت، نظام انقلابی تداوم انقلاب اسلام و امتداد رسالت اسلام است، و برای انتقال قدرت و مقدّمه انتقال به رژیم دیگر نیست؛ زیرا چنان‌که گفتیم، نظام، نظام اوّل و آخر و همیشه جاودان است، چنان‌که حکومت "اللَّه "بر کلّ عالم هستی و بر اجزای آن، حکومت دایم و غیر قابل زوال است.

نظام مختص به ملل عقب‌مانده نیست، نظام همه جوامع و رهبر همه انسان‌ها است. ملل عقب‌مانده را به جلو می‌راند و ملل پیشرو را رهبری می‌نماید و به آنها محتوای انسانی و شرافت‌مندانه می‌دهد. دنیا هرچه جلو می‌رود، با نظام امامت و وحدت حکومت و قانون واحد روی موافق بیشتر نشان می‌دهد، چنان‌که به آن اشاره کردیم و تا حال آزمایش شده و پس از این هم آزمایش خواهد شد.

دموکراسی حکومت ایده‌آل و تمام انسانی و نمونه و موافق با اندیشه‌های متعالی بشر و حتی چنان‌که می‌گویند، حکومت مردم بر مردم نیست و آنچه دیده می‌شود، انحطاطهای گوناگون حکومت‌ها و ملّت را تهدید می‌کند و جهان را به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۰۳

سوی جنگ و کشتار و محو مدنیت پیش می‌برد و نشان می‌دهد که این نوع حکومت‌ها انسانی نیست تا حکومت اللَّه را که در نظام امامت تجلّی می‌کند، مقدّمه آن بدانیم.

رژیم رهبری انقلابی که مقدمه دموکراسی خوانده می‌شود، خود اصالت و موضوعیت ندارد؛ امّا نظام امامت، که هر انقلابی در صورتی ناجح و پیروز خواهد شد که به آن برسد، مقدمه نیست و از آغاز بوده و تا پایان خواهد بود.

نظامی که رهبری محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دارد، هرگز مقدمه نظامی که زمامداران معلوم الحال کشورهای به اصطلاح متمدّن و پیشرفته شرقی و غربی، رهبری آن را دارند، نخواهد بود، تا کسی آن را به رژیم‌های انقلابی معاصر آفریقا یا جاهای دیگر قیاس کند. لذا فردی مثل "روسو "می‌گوید: دنیای کنونی به رهبری مانند محمّد صلی الله علیه و آله نیازمند است؛

زیرا فقط چنان رهبر الهی و چنان نظامی که رهبران آن مانند محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام باشد، می‌تواند کشتی متلاطم و طوفانی شده بشریت را از امواج فتنه‌ها و طوفان‌های گوناگون نجات دهد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۰۴

۷. پرسش: چه مانعی دارد برای حکومت اسلامی دو دوره معتقد باشیم،

اشاره

دوره نخست: حکومت انقلابی و نظام امامت، و دوره دوم: دموکراسی و شورایی، چنان‌که بسا باشد بتوانیم این دو دوره‌ای بودن را از آیات و احادیث استفاده کنیم؟

پاسخ: اوّلًا: لازمه گفتار این است که: نظام دوره نخست که مطمئن‌تر و رهبرانش از دیگران فاضل‌تر و کامل‌تر و به صفات امامت و پیشوایی آراسته‌اند، جای خود را به نظام دوره بعد که هیچ تضمینی برای صلاحیت رهبران و شایسته‌تر بودن آنها از دیگران وجود ندارد، بدهد و بنابراین بشریت از عصر حکومت افضل (دوره نخست) به عصر حکومت غیر افضل (دوره دوم) منتقل خواهد شد و به جای ترقّی، تنزل خواهد کرد و در معرض آن قرار گیرد فردی که از جهت فهم و شعور و بینش و لیاقت و کفایت از دیگران کمتر باشد، بر همه و بر کسانی که از او فهمیده‌تر و کافی‌تر و داناتر باشند، حکومت و رهبری یابد، و این چیزی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد و عقل سالم نیز آن را رد می‌کند.

ثانیاً، گفته می‌شود: اگر غرض از رژیم رهبری انقلابی، رسیدن به رژیم دموکراسی از قماش همین دموکراسی ملّت‌های به اصطلاح پیشرفته باشد که رهبرش کندی‌ها و جرالد فوردها، و بانوی اولش ژاکلین کندی و اوناسیس و همسر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۰۵

فورد باشد، نیازی به رهبری انبیا و راهنمایی آنها و سیستم حکومت و زمامداری نیست، همان‌گونه که در آنجاها این‌گونه رژیم‌ها بدون رهبری انبیا برقرار شده و در جاهای دیگر هم استقرار آن امکان‌پذیر است و سیر در عالم حیوانیت محض، رهبری و راهنمایی انسانی و معلّم شدید القوای الهی لازم ندارد، و نیازی به حکومت انقلابی دینی نیست و لزومی ندارد که این رژیم رهبری انقلابی پیشنهادی کنفرانس باندونگ از جانب خدا باشد، و اگر غرض، استقرار رژیم سالم و مطمئن و هدایت کننده و انسانی از جهت وسیله و شرط و نتیجه باشد، جز در سایه رهبری معرفی شده از جانب خدا و برقراری رژیم مستمرّ امامت امکان‌پذیر نیست.

ثالثاً، آیات و روایات و دلایلی که رژیم، امامت را تثبیت و توجیه می‌نمایند، همه دلالت بر یک دوره‌ای بودن این رژیم و عدم انقراض آن دارند؛ مانند حدیث ثقلین و سخن صریح علی علیه السلام در نهج البلاغه:

«اللَّهُمَّ بَلی لا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قآئِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمّا ظاهِراً مَشْهُوراً وَإِمّا خآئِفاً مَغْمُوراً ...»؛[۲۳۹]

«بارخدایا! آری! زمین از کسی که حجت را از سوی خدا برپای دارد، خالی نمی‌ماند؛ ظاهر و مشهور باشد، یا خائف و پنهان».

و روایات بسیار دیگر، که طبق این احادیث و ادله دیگر، زمین و جامعه بشری خالی از این نظام و وجود رهبر آن نخواهد ماند؛ بلکه در احادیث است: اگر در روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها از جانب خدا بر دیگری حجّت و امام خواهد بود.[۲۴۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۰۶

رابعاً، ادلّه شور و مشاوره که عمده‌اش آیه‌های ذیل است:

«وَشاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ»؛[۲۴۱]

«و با آنان در امر مشاوره کن».

و نیز آیه:

«وَأَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ»؛[۲۴۲]

«و کارهایشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند».

قابل تقیید به پس از دوران امامت نیست. به عبارت علمی: عموم مکانی و زمانی بودن آن، تمام زمان‌ها و مکان‌ها را شامل است و به مناسبت حکم و موضوع، نمی‌توان آن را به زمان خاصّ و عصر خاصّی اختصاص دارد، یا عصر و زمانی را از آن خارج ساخت.

امّا آیه: «وَشاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» که خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است، به هیچ وجه قابل این تقیید نیست؛ بلکه به ملاحظه آنکه خود آن حضرت، ولیّ امر و رهبر نظام امامت بوده، مورد مشورت در موضوعات دیگر می‌باشد که یا به منظور گرم کردن نفوس و جذب قلوب است و اینکه توهم استبداد به رأی از نظامی که در آن استبداد نیست، دفع شود. و یا برای تربیت و تقویت رشد سیاسی دیگران است، برای آماده شدن آنها جهت مداخله در امور و انجام مأموریت‌های مهمی که به آنها ارجاع می‌شود. و یا از باب اینکه در بسیاری از خطاب‌های قرآن مجید غرض شخص مخاطب؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه مقصود توجّه دادن سایر حکام و متصدّیان امور است، طبق برنامه عرفی «إِيّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يا جارَةُ»[۲۴۳] تا در مسایلی که مبهم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۰۷

است یا انجام کار بدون مشورت مورد تهمت و اعتراض است و مراجعه به مشورت، موجب روشن شدن اطراف موضوع یا دفع تهمت می گردد، مشورت نمایند.

و آیه «وَأَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ» نیز به ملاحظه اینکه مدح مؤمنین است، قابل تقیید نیست. هم به ملاحظه حکم و موضوع که چنین صفت نیکی قابل انفکاک از مؤمنین نیست، و هم به این جهت که شامل مؤمنین عصر نزول آیه است، شکی نیست. در حالی که برای آنها چنین اختیاری نبوده که در امر رهبری در عصر پیغمبر دخالت کنند. پس آیه از اوّل شامل مسأله امامت و نظام رهبری امّت نبوده است؛ بلکه در کنار این نظام، و با آن و مکمل اجرای آن است.

به هر حال این تصرف که نظام امامت را یک دوره بدانیم و دلایل آن را با اینکه قابل تقیید نیست، مقید به آن دوره بنماییم، و ادلّه شوری و مشورت را به دوره بعد مقید سازیم، یک تصرف دل بخواهی و مداخله غیر قابل توجیه و بی‌مدرک در دلایل شرعی بوده و باطل است.

و اگر گفته شود: اساساً آیات شورا دلالت بر چیزی دارد که از آن به حاکمیت ملّی تعبیر می‌شود و بنابر آن، مردم مختارند هر نوع حکومت و هر کسی را که بخواهند، با اکثریت به رهبری انتخاب نمایند.

جواب داده می‌شود: چنان‌که بیان کردیم، تعیین نوع نظام و رهبر امّت مورد مشورت قرار نمی‌گیرد؛ چون مسأله‌ای است که از جانب خدا معین شده است، چنان‌که سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمی‌شود و آنچه که مورد مشورت قرار می‌گیرد، موارد اجرای برنامه‌های اسلامی و رساندن رسالت اسلام و تکالیف کفایی و اتّخاذ تصمیمات انتظامی و دفاعی و عمرانی و اجتماعی و سیاسی و تربیتی و اقتصادی و دفاعی و غیره است که اگرچه موازین و معیارهای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۰۸

کلّی آن معلوم است، در چگونگی پیاده کردن آن به شور و مشورت نیاز می‌افتد، و چنان نیست که کارگزاران و حکّام و عمّال نظام امامت، با احتمال وجود رأی‌ها و پیشنهادهای بهتر در بین امّت، بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

مسأله اکثریت

و امّا مسأله رأی اکثریت نیز به نحوی که در زمان ما مطرح است، اصولاً ملاک و معیار در اصل حکومت و تمام برنامه‌ها و قوانین

است؛ علاوه بر معایب بسیاری که دارد، شرعی نیست. و این‌گونه اکثریت که در همه جا ملاک و معتبر باشد، بر حسب آیات متعدد قرآن بی‌اعتبار است.

اسلام برتری‌جویی و گردن‌کشی و استبداد به رأی و خودسری را به شدّت رد می‌کند و حکومت بر این اساس را باطل می‌داند، اگرچه مورد قبول اکثریت باشد.

و لذا بسیاری از مراسم و تشریفاتی که در نظام‌های دموکراسی برای رؤسای حکومت داده‌اند، با اینکه اکثریت؛ بلکه همه آن را قبول دارند، از نظر اسلام مردود است؛ چون نظام اسلام، نظام:

«تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَوآءٍ بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً»؛[۲۴۴]

«به سوی کلمه‌ای بیایید که میان ما و شما یکسان است که جز خدای را نپرستیم و برای او شریکی قرار ندهیم».

و نظام:

«هَوّنْ عَلَيْكَ فَإِنّى لَسْتُ بِمَلِكٍ إِنَّما أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ»؛[۲۴۵]

«بر خود آسان گیر (راحت باش) که من پادشاه نیستم جز این نیست که من

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۰۹

فرزند زنی هستم که گوشت خشک می‌خورد».

و نظام:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقيكُمْ»؛[۲۴۶]

«همانا گرامی‌ترین شما در پیشگاه خداوند پرهیزکاران شما می‌باشد».

شوراها

امّا شوراها، به گونه‌ای که در برابر رهبر نظام، حقّ اخذ تصمیم داشته باشند، یا اکثریتشان معتبر باشد و رهبر ملزم به اجرای نظر آنها باشد، اگرچه خلاف آن بر او روشن باشد، در اسلام نیست. در مورد تخلف حکومت از برنامه‌های حکومتی و نظامی و وظایف اسلامی خود، هیچ کس نباید از او اطاعت کند، که:

«لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخالِقِ»؛[۲۴۷]

«برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق، اطاعت و فرمانبرداری از مخلوق دیگر نیست».

و همه حقّ اعتراض دارند و باید اعتراض کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و همه اطاعت‌ها و فرمانبری‌ها در تمام ارگان‌ها و سازمان‌ها باید بر اساس اطاعت از خدا و اجرای قوانین الهی باشد، و اطاعت شخص از شخص مطرح نیست. شور و مشاوره برای امر به معروف و نهی از منکر، و تضمین اجرای احکام و عدالت هم برای روشن شدن اطراف یک موضوع و مصلحت‌شناسی اسلامی است.

مثلًا برای تعیین یک فرمانده یا یک فرماندار، مقامی که باید او را تعیین کند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۱۰

می‌تواند از زیردستان او و دیگران نظر بخواهد و آنان نیز می‌توانند آن مقام را در جریان امور بگذارند و اطلاعاتی به او بدهند؛ امّا این در اسلام سابقه ندارد که بدون اذن کسی که حقّ تصمیم گیری دارد، دیگران و کارمندان، فرمانده و رئیس خود را انتخاب کنند و یا پیشنهادهای دیگر بدهند.

حقّ اظهار نظر و نصیحت برای هرکسی هست؛ امّا پس از تصمیم‌گیری، کسی که شرعاً حقّ تصمیم دارد، همه باید از او اطاعت

نمایند چنان‌که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود:

«لَکَ أنْ تُشِیرَ عَلَیَّ وَأَری فَإِنْ عَصَیْتُکَ فَأَطِعْنِی»؛[۲۴۸]

«بر توست که مرا راهنمایی کنی و من مصلحت و اندیشه خود را در آن می‌نگرم، پس هرگاه تو را پیروی نکردم تو مرا پیروی کن».

و حاصل این است که: مسأله شوراها باید به گونه‌ای مطرح شود که همه در مسیر اجرای احکام اسلام و امر به معروف و تثبیت از حکومت «اللّه» و نظام امامت قرار داشته باشند، نه اینکه شوراها وسیله ردّ احکام خدا و الزامات بی‌مورد و تحمیل رأی اکثریت بر اقلیت، فقط به اعتبار اکثریت شود، یا اینکه در داخل سازمان‌ها موجب جبهه‌گیری‌ها و اختلافات شود.

بیشتر این گرایش‌هایی که اکنون بر رژیم‌های سوسیالیستی یا دموکراسی غربی هست، از این جهت است که در اثر تبلیغات سوء و بی‌اطلاعی مردم در مبانی اسلام و کارسازی برنامه‌های آن، طبقات محروم و مستضعف در نظام‌های طاغوتی، بر قرار شدن آن رژیم‌ها را موجب نجات خود از محرومیت گمان می‌کنند، لذا در سازمان‌بخشی به دستگاه‌های مختلف، مایلند آن نظام‌ها پیاده شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۱۱

امّا اگر این قشر محروم که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، از نظام اسلام آگاهی داشتند و می‌دانستند که اگر این نظام صحیح و دقیق پیاده شود، هیچ نیازی به آن نظام‌ها و شوراهای آن، چنان‌که گروه‌های چپ‌گرا یا راست‌گرا عرضه می‌دارند، نیست، و کارگر و کشاورز و زحمتکش و همه طبقات، در صلح و صفا و شرافت و همبستگی، در رفاه و برادری زندگی کرده و از عدل اسلام برخوردار می‌شوند، همه به سوی این نظام روی می‌آورند.

چنان‌که کارگران مسلمان و کشاورزان مسلمان ما که الحمدللّه آگاهانه عمل می‌کنند، به این نکات توجّه دارند و لذا می‌خواهند همه چیز و همه کارها طبق نظام اسلام و احکام حقوقی که اسلام برای کارگر و کشاورز و کارمند و زحمتکش و مرد و زن قرار داده، مرتب و منظم شود. بدیهی است در این مقاصد، شوراهای اسلامی نقش مؤثر و حساس و سازنده خواهند داشت و همکاری همگان را در پیشرفت امور فراهم خواهند کرد.

حاکمیت ملّی

و امّا مسأله حاکمیت ملّی، اگر مقصود این باشد که غیر از خدا هیچ ملّتی به عنوان یک ملّت برتر یا پیشرفته‌تر و هیچ نظام و ابرقدرتی بر ملّت دیگر حاکمیت ندارد، بدیهی است که این یک اصل انسانی و اسلامی است. هرچند در این دنیای به اصطلاح متمدن، با اینکه همه از احترام به حاکمیت ملّت‌ها گوش‌ها را پر کرده‌اند، اصل حاکمیت ملّی مورد اعتنا نیست، و ابرقدرت‌های شرق و غرب دست ستم و تجاوزشان، همیشه به سوی ملّت‌های ضعیف دراز است. به هر صورت این حاکمیت اسلام است و نقض آن، نقض قانون خدا و نقض کرامت و حقوق انسان، و سوء استفاده از قدرت است. در قرآن مجید با شدیدترین تهدید، این گردنکشی‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۱۲

و برتری‌جویی‌ها- چه فردی و چه جمعی باشد- محکوم شده است.

و اگر حاکمیت ملّی به این معنا باشد که هر ملّت و هر جمعیت حقّ دارد هر نوع نظام و قانون را برای خود انتخاب نماید، چنان‌که هر فردی می‌تواند نسبت به مال و جان خود و هرچه به او تعلق دارد، هر عملی را انجام دهد، این نیز اصالت ندارد و اسلامی نیست، و فرد و ملّت هیچ کدام این حاکمیت مطلق را ندارند؛ علاوه بر آن‌که این قانون و حاکمیت عملی نیست؛ زیرا حدود آن مشخص نیست. جامعه و ملّت بر اهل یک زبان، یک نژاد، یک منطقه، یک شهر و یک روستا هم اطلاق می‌شود، در حالی که در هیچ

کجای دنیا، چنین حقّ حاکمیت را قائل نیستند و به عنوان تجزیه طلبی آن را می‌کوبند.

و اگر از حاکمیت ملّی، مقصود این باشد که مردم در حدود اختیارات شرعی و قوانین امر به معروف و نهی از منکر و وجوب اعانت مظلوم و این گونه برنامه‌ها، می‌توانند و حق دارند امور را تحت نظر داشته باشند و تذکّر بدهند و بخواهند که به قوانین عمل شود و حق دارند؛ بلکه بر آنها واجب است که تسلیم خودسری‌های زمامداران و متصدیان امور نشوند و دستورات خلاف قانون خارج از حدود وظایف آنها را اطاعت ننمایند، این حاکمیت برای ملّت مسلمان و برای هر فرد انسانی در نظام اسلام ثابت است، و در اعمال آن، تشکیل شورا و هم‌پیمان شدن و همکاری در حدودی که اعمال این حاکمیت به آن محتاج است، لازم است و بقا و ترقّی و سعادت و آزادی و حفظ حقوق هر جامعه‌ای بسته به اعمال این حاکمیت است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۱۳

۸. پرسش: امام انسان مافوق است یا مافوق انسان است؟

و به عبارت دیگر دارای عالی‌ترین مرتبه کمال انسانیت است یا دارای مقام مافوق انسانیت می‌باشد؟

پاسخ: چنان‌که برحسب آیه:

«إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ»؛[۲۴۹]

« (ای رسول ما به مردم بگو) همانا من مانند شما بشری هستم که به من وحی می‌رسد».

و آیات دیگر، پیغمبر بشری است که به او وحی می‌شود و معجزه و خصایص دیگر دارد، امام نیز بشر است.

برخی گمان می‌کنند که: اگر قبول کنند بر پیغمبر یا امام، علم غیب ۲۵۰] و علوم لدنّی دیگر، و معجزه و کرامت و مقامات و خصایص عطا شده و آنان واجد کمالاتی بوده‌اند که دیگران به آن کمالات نرسیده‌اند و ارواح و طینت و جوهر وجودشان را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۱۴

صاحب کمالات و مورد عنایات بیشتر بدانند، با انسانیت آنها منافی است؛ زیرا این کمالات در مافوق انسان قابل قبول است، نه در انسان و انسان مافوق.

ولی این گمان صحیح نیست، و منشأ آن، جهل به کمالات انسان و مراتب انسانیت است. لذا بسا شخص ناآگاه فضیلتی را در کسی می‌بیند و چون در انسان‌های متعارف یا آدم‌هایی که در محیط خود دیده، آن‌چنان فضیلت و کمال و شخصیت ندیده و حدود کمالات انسان را هم بیشتر از آن تصور نمی‌کرده، او را مافوق انسان می‌شمارد؛ مثلًا عیسی بن مریم که بدون پدر و به طور خارق‌العاده متولد شده، انسان است و انسان مافوق؛ ولی آدم جاهل او را مافوق انسان گمان می‌کند و پسر خدا می‌شمارد.

همچنین اختصاص بعضی انسان‌ها به وحی و علوم لدنّی و معجزات و کرامات و کمالات و ملکات عالی انسانی، مثل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام موجب غلوّ بعضی در حقّ آنها شده که گمان می‌کنند این مراتب و مقامات، خارج از مرز انسانیت است؛ ولی اگر مقام انسانیت را بشناسند و امکان وسیعی را که انسان در ترقی و تعالی مادّی و معنوی و تقرب به درگاه الهی دارد، می‌شناختند، اندیشه غلوّ در آنها پیدا نمی‌شد و به جای این اندیشه‌ها سعی می‌کردند که خودشان نیز در این آسمان آزادِ انسانیت به پرواز درآیند، و به حدیث شریف مروی از حضرت صادق علیه السلام که در توصیف انسان می‌فرماید:

«الصُّورَةُ الْاْنسانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلى خَلْقِهِ وَهِيَ الْكِتابُ الَّذِى كَتَبَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ».[۲۵۱]

«صورت انسانی بزرگ‌ترین حجت خداوند است بر مخلوقاتش و این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۱۵

(صورت انسانی) کتابی است که خداوند با دست خودش نوشته است».

توجّه نمایند.

از سوی دیگر، بعضـی برعکس برای اینکه این مقامات را مافوق انسان تصور می‌نماینـد و انبیا و اولیا را بشـر می‌داننـد و از بیم اینکه مبـادا قبول این درجـات برای آنها غلو باشـد، حقایق مسلّم را انکار کرده و در فضایل و خصایصـی که به موجب تواریـخ و احادیث معتبر و ادعیه و زیارات ائمه علیهم السلام ثابت است، اظهار شک و تردید می‌نمایند.

انصاف این است که این دو گروه هر دو در اشتباه افتاده و از جهل به مقامات انسانیت، که از آن جمله مقام امامت و ولایت و خلیفهٔ اللهی است، در دو طرف افراط و تفریط واقع شده‌اند.

گفته نشود: اختصـاص برخی افراد، به بعضـی کمالاـت و مقامـات و علوم لـدنی و تصـرف در عـالم تکوین بر چه معیـار است و چرا برخی مشرف به این مقامات شده و بعضی از آن محروم هستند؟

زیرا گفته می‌شود:

اوّلًا: این مسأله مربوط به قضا و قـدر الهی است که بشـر نمی‌توانـد به طور همه جانبه و فراگیر از آن مطّلع شود، و وقتی فعلی به خدا نسبت داده شود، جای چون و چرا نیست:

«لا یُسْئَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ»؛[۲۵۲]

«او (خدا) هرچه می‌کند بازخواست نشود؛ ولی خلق از کردارشان بازخواست می‌شوند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۱۶

ما ایمان به قضا و قدر و اندازه داریم، همان‌طور که قرآن می‌فرماید:

«ما تَری فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفاوُتٍ»؛[۲۵۳]

«در نظم خلقت خدای رحمان، هیچ بی‌نظمی و نقصان نخواهی یافت».

ولی از مقـدار و تفصـیلات و جزئیـات این امور آگـاهی نـداریم که مثلًا چرا بهره‌اش از هوش و فهم این مقـدار است، و آن دیگری بیشـتر اسـت؟ چرا ایـن، چنین است و آن، چنـان؟ چرا این نبـات میـوه‌اش تلـخ است و آن شـیرین؟ چرا و چرا؟ از این گـونه سـؤال‌ها میلیون‌هـا و میلیاردها هست که اگرچه به طور کلّی از همه می‌توان پاسـخ داد؛ امّا بالخصوص به بیشتر آنها نمی‌توان جواب داد، مگر اینکه انسان به تمام علوم و علل و معلولات آگاهی داشته باشد.

اجمالًا نمی‌شود گفت و نباید گفت: چرا کوه دریا نشده یا دریا صحرا نشده، یا این بدین‌سان خلق نشده و آن بدان‌سان که هر چیزی را اگر خدا چیزی دیگر می‌آفرید، چیز دیگر بود و آن چیز نبود، و اگر همه را یک چیز آفریده بود یا به یک شـکل و یک نوع خلق کرده بود، همه را نیافریده بود و عالم بدون این فرق‌ها و «این نه آنی» ها، ناقص بود و این کمالات و این نظام به وجود نمی‌آمد.

ثانیاً: خدای تعالی در جواب این ایرادها که از جهل به اوضاع عوالم و شرایط و مقتضیات و غرور آدمی به اندکی مایه‌ای که در فهم و علم پیدا می‌کند، می‌گیرد، می‌فرماید:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ».[۲۵۴]

بیانگر این است که محل این عنایات و سزاوار به این الطاف، این افراد هستند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۱۷

و خـدا خود دانـا است که رسالت خود را چگونه و در کجا و به چه کسـی بسـپارد، هرچنـد ما نـدانیم چگونه آنها محل این افاضات شده‌اند.

ثالثاً: ممکن است در مسیری که برای هر موجودی بین مبدأ و منتهی هست، اوضاع و شرایط فقط برای افراد خاصی مناسب شود که اسـتعداد قبول این مواهب را داشته باشـند. مناسبات بسیار، از وراثت و پاکی و پاکدامنی آبا و اجداد و اسباب و موجبات اختیاری و

قهری، باعث می‌شود یک فرد ظرفیت قبول افاضات بیشتر را داشته باشد که چون بخل در مبدأ فیاض نیست، به او افاضه می‌شود، مثل اینکه علل و اسباب طوری جور می‌شود که یک درخت بیشتر میوه بدهد.

در عین حال این مسایل، اتفاقی محض نیست؛ بلکه عالم طبیعت و جهان مادّیت و تأثیر و تأثّر این اقتضا را دارد و این عالم با این تأثیر و تأثّرها به اراده خدا، این چنین منظم می‌شود که یکی پیغمبر و یکی امام، یکی مقتدی و دیگری مقتدا، یک عضو چشم، یک عضو ابرو و دیگری زبان و دیگری مغز می‌شود. هرطور که باشد، اعضا و جوارح دیگر، حتی چشم و زبان و گوش، باید به فرمان مغز و در واقع به فرمان روح و عقل باشند. هرچند ماده‌ای که چشم و مغز از آن ساخته شده، در اصل یکی باشد و ما نفهمیم یا گمان کنیم که بدون هیچ امتیاز و علّتی، مغز و چشم از یک نوع سلول آفریده شده باشند؛ امّا احتمال می‌رود که در نظام اسباب و مسبباتی که به اراده خدا در این عالم برقرار است، این سلول باید مغز شود و آن، زبان یا پوست گردد.

همین‌طور افراد نیز چنین هستند، یک فرد قابلیت آن را دارد که امام باشد و از هنگام ولادت، قابلیت قبول فیوضات غیبی را دارد و یک فرد این اقتضا و قابلیت را ندارد که نمی‌شود پیغمبر و امام بشود. چنان‌که کور نمی‌تواند اشیا را ببیند؛ ولی در عین حال همه در مسیر حرکت به سوی نهایت کمالی که دارند، مختارند و می‌توانند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۱۸

به آن برسند، چنان‌که همان پیغمبر و امام می‌توانند مرتکب مخالفت خدا شوند؛ ولی نمی‌شوند و چنان‌که افراد عادی می‌توانند بعضی حرکات را در انظار مردم بنمایند؛ ولی یک حالی در آنها هست که آن حرکات را در ملأ عام و در خیابان انجام نمی‌دهند، اگرچه در معرض گناه و ترک سیر و کمال قرار گرفتن مردم عادی بیشتر باشد که به حسب عادت، مبتلا به معصیت شود؛ ولی دسته اوّل هم مسؤولیت بیشتر و سنگین‌تر دارند و «حَسَناتُ الْأَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبِينَ» کار آنها را دشوارتر کرده است، لذا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

«شَيَّبَتْنِي هُودُ وَأَخَواتُها الحآقَّةُ وَالْواقِعَةُ وَعَمَّ يَتَسآءَلُونَ وَهَلْ أَتيکَ حَدِيثُ الْغاشِيَةِ»؛[۲۵۵]

«مرا سوره هود و سوره‌هایی نظیر آن مانند: الحاقه، واقعه، عمّ یتساءلون و هل اتیک حدیث الغاشیه پیر ساخت».

و به هر حال این ایرادها وارد نیست که کسی بگوید: امام و پیغمبر اشرف از دیگران نیستند؛ چون از کودکی مورد عنایاتی بوده‌اند که دیگران مشمول آن نبوده‌اند. یا اینکه بگوید: سلب این مقامات و عنایات از آنها، اثر کوشش و تلاش خودشان را در کمالاتی که کسب کرده‌اند بیشتر نشان می‌دهد؛ زیرا واقعیات و عینیات، اموری نیستند که به طرح و ترجیح ما از آنچه واقع شده تغییر نمایند، به هر حال در میدان عرض وجود و پرسش و فرمان‌بری خدا، اختیار و غرایز مختلف از آنها سلب نمی‌شود و آنان هم مثل دیگران مکلف و بلکه تکلیفشان دشوارتر و مسؤولیت‌هایشان به مراتب بزرگ‌تر است.

رابعاً: چنان‌که اشاره شد، بحث در این مسایل بی‌نتیجه است و از این تجاوز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۱۹

نمی‌کند که بگوییم: ما بالفطره شرافت و کامل‌تر بودن نبات را بر جماد و حیوان را بر نبات و انسان را بر حیوان و عالم را بر جاهل می‌دانیم، چنان‌که کامل‌تر بودن یک فرد نابغه را بر دیگران می‌دانیم. این حرف بی‌معنی است که کسی بگوید: نبات خود نبات نشده و جماد نمی‌توانسته است نبات شود، پس این چه شرافت و فضیلتی است که نبات بر جماد و انسان کامل و خوش فکر بر انسان کوتاه فکر دارد؛ زیرا جوابش این است که: می‌توانی همین شرافتی را که درک می‌کنی، انکار کن و بگو:

حیوان از انسان اشرف است، و شخص کم‌حافظه از آدمی که در حافظه نابغه است، افضل است.

زیبایی و کمال این عالم به همین اوضاع است. ما نباید کُمیت اندیشه را در این پرسش‌ها بکار اندازیم و خود را با عدم صلاحیت، معترض معرفی کنیم. باید زیبایی مجموع این عالم را با این اجزا و نقش هر یک را بررسی نماییم. باید از این مخلوقات متنوع

استفاده کنیم، در این مسایل هم همین روش را باید داشته باشیم.

قابل انکار نیست وجود افراد ممتازی که صلاحیت تلقی وحی و فوق‌العادگی‌های حیرت‌انگیز داشته که حتی در کودکی در گهواره سخن گفته و حکمت یافته و به مقام نبوّت و امامت رسیده‌اند. وجود این افراد نخبه و کانون نورانیت آنها و از هدایت و نعمت رهبری آنها استفاده کنیم. از کارشان، از گفتارشان، از روش آنها سرمشق بگیریم و به صلاحیت و اختصاص آنها به رهبری و اختصاص رهبری به آنها معتقد باشیم و به فضیلتشان بر دیگران معترف باشیم. چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در شأن آل محمّد علیهم السلام فرمود:

«هُمْ أَسَاسُ الدّینِ وَعِمَادُ الْیَقِینِ، إِلَیْهِمْ یَفِیءُ الْغالِی وَبِهِمْ یُلْحَقُ التّالِی وَلَهُمْ خَصآئِصُ حَقّ الْوِلَایَةِ وَفِیهِمْ الْوَصِیَّةُ وَالْوِراثَةُ»؛[۲۵۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۲۰

«آنها اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند، دور افتادگان از راه حقّ به آنان رجوع کرده و واماندگان به ایشان ملحق می‌شوند و خصایص امامت در آن جمع و حق ایشان است و بس. و درباره آنان وصیت و ارث بردن ثابت است».

و در ضمن یکی از نامه‌هایی که برای معاویه فرستاده، مرقوم فرموده است:

«فَإِنَّا صَنائِعُ رَبّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا»؛[۲۵۷]

«ما تربیت یافتگان پروردگارمان هستیم و مردم بعد از آن تربیت یافته ما هستند».

خامساً: ممکن است تمام یا بعضی از این عطیّات و افاضات به مناسبت عوالم قبل از این عالم و پذیرش‌هایی باشد که در آن عوالم غیب و ارواح، از فرمان خدا و قبول این موهبت‌ها و امانات الهی داشته‌اند، چنان‌که در حدیث است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد:

«بِأَیّ شَیْءٍ سَبَقَتِ الْأَنْبِیآءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخاتِمَهُمْ؟ فَقالَ: إِنّی کُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبّی، وَأَوَّلَ مَنْ أَجابَ حَیْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیّینَ، وَأَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبّکُم فَکُنْتُ أَنَا أَوَّلُ نَبِیّ قالَ بَلی فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرارِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛[۲۵۸]

«بعضی از مردم قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: به چه سبب رتبه شما از پیامبران دیگر پیش افتاده در صورتی که در آخر و پایان آنها مبعوث گشتی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۲۱

و نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟

در آنجا من نخستین پیغمبری بودم که گفت: بلی! پس در اقرار به خدای عزّوجلّ بر آنها پیشی گرفتم».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۲۲

۹. پرسش: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا

کسی را به مقام ولایت و رهبری نظام و امامت و خلافت بعد از خودش تعیین فرمود؟

پاسخ: تمام این چند پرسش و پاسخی که به آنها داده شده، بر اساس نصب و تعیین پیغمبر است، که با آن نظام امامت به امّت اعلام شده است. بدیهی است علاوه بر دلایل بسیاری که در لزوم این نصب و تعیین است که مثل علّامه حلّی، آن دلایل را در «الفین» به دو هزار دلیل رسانده است، کمال دین اسلام و تمام بودن آن اقتضا دارد که چنین نقص بزرگ و حساسی در آن نباشد و ممکن نیست دینی که تمام مسایل مورد نیاز بشر، حتی امور بسیار جزئی را شامل است و از بیان آن کوتاهی نکرده است، در چنین مسأله مهمی که کمال دخالت را در جلو رفتن و گسترش و تداوم انقلاب اسلام دارد، سکوت کرده و با بی‌اعتنایی از آن بگذرد.

لـذا به شـهادت تواریخ معتبر و احادیث متواتر، از آغاز بعثت پیغمبر صـلی الله علیه و آله این موضوع مطرح شد و مکرر پیغمبر فرمان خـدا را در این مورد به مردم رسانیـد و خلافت و وصایت و ولایت علی علیه السـلام را در ضـمن بیانات مکرر و در مناسـبات بسـیار ابلاغ کرد، و بالاخره هم در حجهٔ الوداع برای اینکه مطلب کاملًا مستحکم بمانـد و کسـی نتوانـد بگوید: «پیغمبر در پایان عمرش بر این امر تأکید نداشت و گرنه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۲۳

مناسب بود ابلاغ و اعلان‌های سابق را تأیید و در محضر خاص و عام و مجلس رسمی آن را تجدید فرماید»، برای این و برای جهات دیگر که عمده نزول آیه:

«یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ»؛[۲۵۹]

«ای رسول آنچه از پروردگـارت بر تو نـازل شـده، ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای، و خداونـد تو را از مردم محفوظ می‌دارد».

و امتثال فرمان بسیار بسیار مؤکـدی است که در این آیه است، در غدیر خم در حضور جماعتی که بر حسب بعضـی تواریخ از نود هزار نفر کمتر نبودنـد، فرمان خـدا را ابلاغ و علی علیه السـلام را به خلافت بلافصل خود برگزیـد، چنان‌که امامت سایر امامان را نیز اعلام فرمود، و در مرض موت هم بر حسب معتبرترین راویان اهل سنّت، مثل «صحیح بخاری» در موارد متعدد در مقام برآمد که آن را در این مواقع منـاسب نیز کتبـاً و به صورت یـک وصیت تـاریخی به امّت ابلاـغ کنـد که بـا مخـالفت عمر و گروه او و بی‌ادبی و جسارتشان به مقام والای نبوّت روبرو شد و بالاخره به جای اینکه در این موقع این فرمان شکوهمند و پرمحتوا را بپذیرند، و از اینکه پیغمبر آخرین وصیت خود را کتباً بفرماید استقبال کنند، مانع شدند و پیامبر خدا را آزرده خاطر ساختند.

ایـن بـود کـه برحسـب روایـات اهـل سـنّت، ابـن عبـاس کـه او را حـبر امّـت می‌نامیدنـد، هروقت به یـاد آن روز می‌افتـاد، به شـدّت می‌گریست و می‌گفت:

مصیبت، تمام مصیبت، آن روز بود که نگذاشتند پیغمبر وصیت نماید.

یکی از مسایلی که پیرامون آن بحث و بررسی بسیار شده و حق در آن ظاهر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۲۴

و آشـکار است، همین مسأله است که بر شـمردن کتاب‌هـایی که در این موضوع از قرن‌های اوّل تا حال نوشـته شـده، کار دشواری است، کتاب‌هایی که برخی از آنها از ده جلد و بیست جلد و سی جلد هم متجاوز است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۲۵

۱۰. پرسش: پیغمبر صلی الله علیه و آله برحسب مأموریت

الهی چه کَس و چند نفر را به امامت منصوب فرمود؟

پاسـخ: بـا علم به اینکه پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه و آله وصـی و خلیفه و امـام و ولیّ امر بعـد از خـود را معین فرمـوده است تـا تحت رهـبری او، انقلاـب و رسـالت اسـلام امتـداد یابـد، و بـا تـوجّه بـه اینکـه برای احـدی دعـوای تعیین و نصب الهی به خلافـت غیر از امیرالمؤمنین و سایر ائمّه عترت و اهل بیت رسالت علیهم السـلام نشده است، ثابت می‌شود که خلیفه و جانشین و رهبر انقلاب اسلام و معلم اوّل و اول معلم و اسـتاد یگانه این مکتب بعد از حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و پس از آن سایر ائمه علیهم السلام می‌باشند.

آیات کثیره قرآن مجیـد که بر ولایت و فضایل علی علیه السـلام تفسـیر شـده و احادیث و نصوص متواتر مثل حـدیث غدیر، حدیث

ثقلین، حدیث امان، احادیث سفینه و یوم الدار و صدها و بلکه هزارها حدیث معتبر دیگر، بر این مطلب صراحت دارند که هر کس بخواهد در حدودی بر کثرت این احادیث و استحکام ارکان نظام امامت- چنان‌که شیعه معتقد است- مطّلع شود، می‌تواند به کتاب‌هایی مثل دوره عبقات "و "الغدیر "و "دلائل الصدق "و "إحقاق الحقّ "و "بحار الانوار "مراجعه نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۲۶

و امّا اینکه چند نفر به امامت منصوب و معرفی شده‌اند، علاوه بر آنکه در طی همان احادیث بسیاری که ارتباط با خلافت و امامت علی علیه السلام وارد است، این موضوع، یعنی عدد ائمه علیهم السلام مطرح و منصوص است. بالخصوص روایات بسیار از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر عدد آنها دلالت دارد که برای اینکه کثرت احادیث از طریق اهل سنّت معلوم شود، کافی است بگوییم تنها در "مسند احمد "سی و چهار حدیث از جابر بن سمره و در "صحیح مسلم "هشت حدیث روایت شده است که با کمال صراحت دلالت دارند بر اینکه عدد ائمه و خلفای پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر است.[۲۶۰] بنابراین، شخص مؤمن به پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند عدد ائمه و خلفا را بیشتر یا کمتر از آن بگوید و اینجا است که برادران اهل سنّت اگر منصفانه بیندیشند، راهی جز قبول مذهب شیعه که موافق این احادیث است، و این احادیث جز بر آن قابل انطباق نیست، نخواهند یافت.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۲۷

۱۱. پرسش: آیا غیر از علی علیه السلام،

نام و نسب سایر ائمّه اثناعشر علیهم السلام اعلام و معرفی شده‌اند؟

پاسخ: همه به اسم و شخص معرفی شده‌اند، هم در روایات و احادیثی که نام و نشانی‌های همه را فرموده‌اند، و هم در روایاتی که بالخصوص به امامت بعضی از آنها مثل امام حسن و امام حسین علیهما السلام تصریح شده است و هم به وسیله تعریف و تنصیص امام قبل بر امام بعد، به طوری که این روایات بسیار، با توجّه به روایاتی که دلالت بر عدد ائمه علیهم السلام دارد، جای هیچ‌گونه شك و تردیدی را در اینکه این دوازده نفر منصوص و تعیین شده‌اند، باقی نمی‌گذارد و هیچ کس برای آن احادیث که فقط دلالت بر عدد دارد، تفسیر و توجیه صحیحی غیر از این احادیثی که آنها را به شخص و اسم می‌شناسانند، نخواهد یافت.

لذا جمعی از علمای معروف اهل سنّت نیز امامت این دوازده نفر را قبول کرده و به آن معترف شده‌اند؛ چون دیده‌اند نه می‌توانند این احادیث را رد کنند؛ زیرا رد آنها ردّ قول پیغمبر است، و نه می‌توانند به غیر از ائمه اثنی عشر که شیعه به امامت آنها معتقدند، به افراد دیگر تطبیق و تفسیر نمایند.

برای نمونه: به یک حدیث از احادیثی که یکی از حفّاظ و علمای نامدار از اهل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۲۸

سنّت در اربعین خود، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده و متضمّن نام تمام ائمه اثناعشر علیهم السلام از امیرالمؤمنین علی تا حضرت مهدی (علیهم السلام) است، اشاره می‌شود.

علاقه‌مندان می‌توانند متن حدیث را در نسخه خطی معتبر این کتاب که موجود است و در کتاب‌هایی که از آن نقل کرده‌اند، مثل کشف الاستار "محدث نوری و "منتخب الاثر "تألیف نویسنده این رساله و مقدّمه مقتضب الاثر "به قلم این‌جانب رجوع فرمایند.

روایت کننده این حدیث، علّامه و حافظ اهل سنّت، ابوالفتح محمّد بن احمد بن ابوالفوارس (متولد شوال ۳۳۸ و متوفای ذی القعده ۴۱۲) می‌باشد. وی به حفظ و امانت مشهور و به صلاح توصیف و توثیق شده و در طلب حدیث مسافرت‌ها کرده و نزد شیوخ بسیار تلمّذ نموده و شاگردان بسیار داشته و کتاب‌ها و آثار متعدد از خود به یادگار گذارده و در "جامع رصافه "مجلس درس و املای حدیث داشته است.[۲۶۱] و از جمله کتاب‌های او، کتاب اربعینی است در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام که در مقدّمه آن در تأیید

عقیده شافعی که مراد از "اربعین حدیث "در حدیث مشهور:

«مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِی أَرْبَعِینَ حَدِیثاً ...» چهل حدیث در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است، خواب عجیبی از احمد بن حنبل، (امام حنابله) نقل کرده است.

این شخصیت نامدار (حافظ ابن ابی الفوارس) چهارمین حدیثی را که در این کتاب اربعین، با سند از شیوخ خود روایت کرده است، حدیثی است که متضمّن اسامی ائمّه اثناعشر از علی علیه السلام تا حضرت مهدی- روحی فداه- است.

بعضی دیگر از اهل سنّت نیز مثل قندوزی و خوارزمی روایات دیگر در رابطه با همین موضوع روایت کرده‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۲۹

۱۲. پرسش: آیا منحصر بودن عدد به دوازده نفر،

مؤید این نیست که نظام امامت دوره‌اش محدود و مقدمه انتقال به دوره دیگر است؟

پاسخ: شاید برای بعضی این گمان پیش بیاید که به ملاحظه محدود بودن امامت به رهبری دوازده نفر، معلوم می‌شود که مانند نبوّت مدت آن محدود است؛ امّا حکومت چون محدود به زمان و افراد معین نیست، نامحدود است. لذا باید پس از نظام امامت، نظام دیگری برقرار شود و آن غیر از رژیم شورایی و انتخاباتی نخواهد بود؛ ولی این سخن کاملی نیست؛ زیرا اگر امامت در طی چند نسل منقرض شده و مدت امامت این دوازده نفر پایان یافته بود و جامعه بشری بدون امام باقی مانده بود، این سخن جا داشت که باید نظام دیگری حاکم شود؛ امّا نظام امامت به طور رسمی جز در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و در مدت خلافت رسمی امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی علیهما السلام استقرار نیافت و آن هم چنان‌که از نظر زمانی محدود بود، از جهت مکانی نیز محدود بود و وضع و شرایط چنان اقتضا کرد که مداخله در امور عامه برای ائمه علیهم السلام امکان پذیر نشد و آنان در اجرای وظایف و تکالیفی که داشتند، نقش فعال و مؤثر دیگری را انجام دادند و معنویت و حقیقت اسلام را حفظ کردند تا به عصر غیبت و دورانی که تا هر زمان و هرچه امتداد یابد، در آن نظام امامت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۳۰

ادامه خواهد یافت، منتهی شد.

بنابراین رهبری این دوازده نفر، متضمن محدودیت نظام امامت نیست و اوضاعی که پیش آمد تا منتهی به عصر غیبت شد، محدود نبودن این نظام را تأیید و تثبیت کرد. و همچنین با علم خدا به پیش آمدها و حوادث آینده، و امتحاناتی که جلو می‌آید و کلاس‌هایی که جامعه بشری تا ظهور کامل عدل الهی و حکومت نهایی و جهانی حضرت مهدی علیه السلام باید ببیند، و تعیین برنامه غیبت و خبر پیغمبر و ائمّه علیهم السلام از آن، این تعیین و انحصار در دوازده نفر هرگز دلیل موقّت بودن این نظام نیست؛ بلکه شاهد استمرار آن است و کاملًا موقّت نبودن آن قابل درک و توجیه است، و برنامه‌ای پیش آمد که منتهی به عصر غیبت شد، این ایراد را که: «با نامحدود بودن نظام امامت، محدود بودن آن در چند نسل چگونه قابل توجیه است» رد کرد و معلوم شد خدا و رسول با علم به آینده و جریانی که پیش می‌آید، برنامه امامت را داده‌اند و می‌دانسته‌اند که با همین برنامه، انقطاع و فترتی در نظام امامت پیدا نخواهد شد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۳۱

۱۳. پرسش: این ترتیبی که در امامت این دوازده نفر است،

برای بعضی این گمان را بر می‌انگیزد که نظام امامت هم یک نظام وراثتی و خانوادگی است و معیار این است که فلانی، پسر فلانی

و نوه فلانی است بنابراین داشتن یک نَسَب این چنینی برای رهبری نظام و زمامدارای کافی است؛ در صورتی که این شکل نظام قابل توجیه نیست؟

پاسخ: کتابی به نام "الصفوهٔ "را به جناب زید شهید نسبت می‌دهند که در آن کتاب، این مسأله اصطفای اهل بیت و اختصاص آنها به بعضی شؤون و خصایص مطرح شده و این مسأله را که از نظر ایشان و همچنین عموم کسانی که معتقد به نظام امامت می‌باشند، کمال اهمّیت را دارد، در پرتو دقت و تعمق در آیات قرآن مجید، بسیار دقیق و کافی اثبات فرموده است. کسانی که بخواهند پیرامون این موضوع و رفع استعباداتی که در آن شده است، اطّلاع و بررسی بیشتر بنمایند، می‌توانند به این کتاب مراجعه نمایند.

و اجمالًا اصل اصطفا و برگزیدن و تفضیل الهی، در مورد بعضی اشخاص و خاندان‌ها و قبایل قابل انکار نیست و در قرآن مجید و احادیث نیز به آن تصریح شده است. مثل این آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۳۲

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْراهِيمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِينَ* ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ».[۲۶۲]

در مورد مریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفيكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفيكِ عَلی نِسآءِ الْعالَمِينَ».[۲۶۳]

و در مورد ابراهیم می‌فرماید:

«رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ».[۲۶۴]

و در مورد بنی اسرائیل می‌فرماید:

«وَأَنّی فَضَّلْتُكُمْ عَلَی الْعالَمِينَ».[۲۶۵]

و درباره موسی می‌فرماید:

«إِنّی اصْطَفَيْتُکَ عَلَی النّاسِ بِرِسالاتِی وَبِكَلامِی».[۲۶۶]

و در مورد آن بندگان برگزیده‌ای که به علم کتاب مشرف به عنایت می‌شوند، می‌فرماید:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا».[۲۶۷]

و در مورد تفضیل برخی پیامبران بر برخی دیگر می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۳۳

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ».[۲۶۸]

و نیز می‌فرماید:

«وَلَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيّينَ عَلی بَعْضٍ».[۲۶۹]

برحسب تفاسیر در مورد آنان‌که به اهل بیت حسد می‌ورزیدند، می‌فرماید:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتيهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ».[۲۷۰]

و در مورد وجود مبارک خاتم انبیا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْکَ عَظِيماً».[۲۷۱]

و در مورد عترت طاهره و اهل بیت آن حضرت می‌فرماید:

«إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[۲۷۲]

این گونه آیات که اصطفا و برگزیدگی بعضی از بندگان بر بعضی دیگر از آنها استفاده می‌شود، بیش از اینها است. احادیث شریفه در این باب و همچنین متون زیارات معتبر، مثل زیارت جامعه که شرح این برگزیدگی‌ها است، قابل تأویل و توجیه نیست. و در نهج

البلاغه نیز در موارد بسیاری (مثل خطبه‌های ۱ و ۳۳ و ۸۹ و ۱۰۶ و ۱۴۹ و ۱۷۳ و ۱۹۶ و ۲۱۱) به این حقیقت تصریح و تثبیت شده است.

و خلاصه علاوه بر آیات قرآن مجید، روایات متواتر نیز برای اثبات این موضوع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۳۴

کافی است.

بعضی که می‌خواهند خود را روشنفکر جلوه بدهند، مانند آنان که انبیا را رجال ژنی و نابغه می‌شمارند، و وحی خدا را بر آنها به گونه‌ای تفسیر می‌نمایند که مساوی با انکار آن می‌شوند، این مسایل را با دید مادی و عدم تسلیم به قضا و قدر و حکمت الهی بررسی می‌کنند، و عجز خود را از درک اسرار افعال خداوندی، دلیل بر عدم حکمت گرفته و مغرورانه اظهار نظر می‌نمایند که نفی بعضی مواهب و مقامات از اهل بیت علیهم السلام، موضع‌های خاص و بزرگ آنان را در امور فردی و اجتماعی و سیاسی و غیره محکم‌تر و ارزش کارها و اقدامات و خودداری آنها را از گناه بیشتر می‌سازد و مناسب‌تر می‌دانند که این بزرگواران را با افراد عادی از جهت میزان درک و شعور، برابر بگویند و عنایات خدا را بر آنها که یک امر واقع شده است، قبول ننمایند. و بالاخره مدد غیبی و اعانت و رعایت مستقیم الهی را که از انبیا و نصرت دین آنها شده، و رشته آن تا امروز و تا روز قیامت امتداد یافته است، منکر شوند و یا به حساب نیاورند، تا بچه‌های غرب زده آنها را روشنفکر بخوانند؛ ولی این حقایق قابل تردید نیست و مسایل دینی قابل تفکیک از یکدیگر نمی‌باشد و آیات قرآن در کلِ محتوا و مفادی که دارند، باید مورد قبول مسلمان باشد.

بنابراین مسأله امامت ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری، به اصطفا و اختیار الهی است و با وراثت عادی از زمین تا آسمان فرق دارد و هرگز در گزینش امام، اینکه امام دوم برای این امام است که پسر امام اوّل است، یا امام چهارم برای اینکه پسر امام سوم است، معیار نیست. و صرف اینکه اهل بیت متوالیاً به این مقام امامت اختصاص یافته‌اند، دلیل بر این معیار نیست، چنان‌که پیامبران ابراهیمی که همه از نسل و بیت ابراهیم خلیل بوده‌اند، نبوّت و اختصاص یافتنشان به این مقام به اینکه آنها از نسل ابراهیم هستند، توجیه و خلاصه نمی‌شود، با اینکه در قرآن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۳۵

مجید می‌فرماید:

«وَوَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَيَعْقُوبَ ...».[۲۷۳]

و پس از آنکه نام پانزده نفر از انبیای ابراهیمی را می‌برد، می‌فرماید:

«وَمِنْ آبآئِهِمْ وَذُرِّيّاتِهِمْ وَإِخْوانِهِمْ وَاجْتَبَيْناهُمْ وَهَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيم»؛[۲۷۴]

«و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آنها را فضیلت داده و بر دیگران، آنان را برگزیده و به راه راست هدایت نمودیم».

این اجتبا و گزینش، اجتبا و گزینش الهی و بر معیارهای اصیل واقعی و معنوی است، اگر بر آن ارث و میراث هم اطلاق شود، نه ارث و میراث یک وارث عادی از پدر و مادر و برادر است؛ چون این ارث و میراث به علّت ارتباط جسمی و مادّی بین وارث و مورّث است؛ امّا وارث بودن امام، امام دیگر را به علّت ارتباط معنوی و روحی و علایق فکری و مشترکات غیر مادی است.

لذا در زیارت معروف وارث و زیارت‌هایی که هریک از ائمه علیهم السلام به خطاب «یا وارث آدم» یا «یا وارث ابراهیم» و سایر انبیا زیارت می‌شوند، بر اساس وراثت ولادت جسمانی آنها از پیغمبران گذشته نیست؛ زیرا در میان آنها کسانی نام برده می‌شوند که در سلسله نسب این بزرگواران نیستند، مثل حضرت موسی کلیم اللّه و حضرت عیسی روح اللّه، مع ذلک ائمه علیهم السلام را وارث آنها می‌شماریم؛ چون این بزرگواران وارث دعوت و علم و هدایت و امامت آنها هستند، و وراثت امامت و هدایت در اینجا به این معانی است، نه اینکه چون امام یازدهم پسر امام دهم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۳۶

است و امام دهم هم غیر از او پسری نداشت، او به امامت رسید.

تاریخ ائمه علیهم السلام و سیره و سلوک و علومی که از ایشان به مردم رسید، نشان داد که این وراثت آنها از پیغمبران، و وراثت هر امام از امام دیگر، به حقّ بوده و برای انبیا در این امّت، وارثانی چون علی علیه السلام و سایر ائمه نمی‌توان نشان داد.

آیا مثل علی علیه السلام با آن همه فداکاری و حق پرستی و علم و زهد و عبادت و ایمان، چه کسی را می‌توان معرفی کرد؟

آیا نظیر حضرت حسن علیه السلام و آن گذشت تاریخی و قبول یک موضع به ظاهر مقهور برای حفظ اسلام، و آن همه حلم و بردباری و سیادت و آقایی در بین امّت، چه کسی را نشان داده‌اند؟

آیا در جهاد و قیام برای خدا و ابطال باطل و استقامت در راه حقّ و فداکاری و پاسداری از دین، چه کسی را مانند حسین علیه السلام در قبول مصائب جانکاه و داغ جوانان و برادران و یاران و اسارت اهل بیت و گذشت از جان نفیس خود، نشان می‌دهند؟

و آیا و آیا و آیا ...

بالاخره این تاریخ بود که نشان داد و این حتی دشمنان اهل بیت بودند که تصدیق کردند آنان به حقّ دارای مقامات بزرگ و رهبری امّت بودند. حتی اشخاصی مانند «ابن خلدون» در برابر آنها و عظمت مقام مثل امام جعفر صادق علیه السلام و علم او به مغیّبات، خاضعانه اعتراف می‌نماید.

بی‌جهت نبود که شعرای آزاده و زنده‌دلی مانند "فرزدق "در موقعی که مدح این خاندان بزرگ‌ترین و بلکه یگانه جرم سیاسی بود، قصیده‌ای سرایید که تا تاریخ اسلام باقی است، این قصیده زنده و جاودان و نمونه بهترین اثر ادبی و حماسی و ایمانی و اعتقادی است. امام زین العابدین علیه السلام و همه اهل بیت را مدح می‌نماید،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۳۷

به طوری که نه فقط احدی نتوانست به آن مدح ایراد بگیرد و این را ناحقّ گویی بشمارد؛ بلکه از آن زمان تا حال همه آن را نمونه شعور زنده شاعر و شجاعت ادبی او و ترجمانی از فضایل اهل بیت و بیان مقامات و مناصب الهی آنها دانستند، و حتی خلیفه مستبد اموی هم جز زندانی ساختن فرزدق، نتوانست عکس العمل دیگری نشان دهد.

خواننده عزیزا! در این بحث مطالب و اسرار زیاد قابل طرح است که اگر دنبال شود، سخن به درازا خواهد کشید. ما در نوشته‌های دیگر نیز پیرامون این موضوع به گونه دیگر توضیحاتی داده‌ایم که امید است به نشر آنها موفّق شویم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۳۸

۱۴. پرسش: چنان‌که می‌دانیم نظام امامت

بعد از رحلت حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله جز در مدت پنج سال زمامداری حضرت علی و شش ماه زمامداری امام حسن مجتبی علیهما السلام استقرار نیافت، بنابراین آیا این نظام تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام و انقلاب جهانی آن حضرت تعطیل و از تصرف در امور ممنوع خواهد ماند و در این فاصله ممتد چگونه نظامی شرعی و اسلامی خواهد بود؟

پاسخ: امامت دارای ابعاد مختلف و شؤون متعدد است که از آن جمله زمامداری و اداره امور و قیام به برقراری عدل و قسط و حفظ امنیت است. در سایر ابعاد تا حدی که با این بُعد سیاسی امامت ارتباط نداشته یا کمتر ارتباط داشته است.

شکی نیست که رهبران نظام امامت وظایفی را که به عهده داشته‌اند، انجام داده‌اند، و در بُعد سیاسی نظام امامت هم، اگرچه مخالفت سیاستمداران غاصب با اصل نظام و جلوه ابعاد متعدّد آن از بیم این بعد سیاسی بوده و هست، مع ذلک این مخالفت‌ها و ممانعت‌ها موجب بروز فترت و فاصله در این نظام نگردید و از اصالت و اعتبار واقعی و شرعی آن چیزی کم نکرد.

اصولًا استقرار نظام مکتبی به دو گونه و در دو بعد صورت می گیرد: یکی به
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۳۹
تبعیت و پیروی اختیاری گرونـدگان به آن نظـام، که می‌تـوان گفت اصـل اسـتقرار نظـام است؛ و سـپس به قـدرت اجرایی و نیروی نظامی و مادّی و تشکیلات رسمی.

بدیهی است به صورت دوم، حکومت و ولایت شـرعی فقط در عصـر حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از هجرت آن حضرت به مدینه طیبه، و در دوره زمامداری امیرالمؤمنین و حضـرت امام حسن مجتبی علیهما السلام استقرار یافت؛ امّا به شکل اوّل همیشه تا زمان ما و تا عصر ظهور استقرار خواهد داشت. هرکس این نظام را می‌شناسد و مؤمن به این نظام است، خود را تابع آن می‌داند و از رهبر این نظام اطاعت می‌نماید.

این نظـام همیشه بـا نظام‌های غیر شـرعی درگیر بوده و پیروان آن، نظام‌های غیر شـرعی را رد می‌کردنـد و موظف بودنـد در داخل، خود به حسب دستور امامان، امور خود را با این نظام تطبیق بدهند.

شهرهایی مثل "قم "در عصـر پادشاهان بنی عباس، اگرچه به ظاهر تحت رژیم غیر شـرعی آنان بودنـد، در باطن بیش از آنچه تحت نفوذ رژیم بغـداد باشـند، تابع نظام امامت بودنـد. این ائمه بودند که پیروان خود و مؤمنین به نظام امامت را مأمور کرده بودند که در اختلافات و مرافعاتی که برایشان پیش می‌آید، به علما و حاملان علوم اهل بیت رجوع نمایند و به قضاوت آنها تسلیم باشند.

یگانه جمعیتی که در اسـلام رژیم حکّام جور و نظام‌های دمشق و بغداد و جاهای دیگر را نپذیرفت، و همواره این رژیم‌ها از آنها در هراس بودند، شیعه و پیروان نظام امامت بودند، اینها بودند که حکومت‌هایی که بر این اساس نبودند، حکومت ظلمه می‌دانستند.

این نظام همیشه دوام داشته و هیچ‌گاه منقطع نمی‌شود. مرحوم "سید محمّد مجاهد "و سایر علما به عنوان رهبری این نظام (از جانب امام عصر علیه السلام) فرمان
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۴۰
جهاد با روس را صادر نمودند و خود شـخصاً در آن شـرکت کردند. مرحوم "حاج میرزا مسـیح تهرانی "در واقعه شورش علیه نفوذ روسیه در ایران، و قتل "گری بایدوف "سفیر مقتدر و مطلق العنان روسیه، موضعش اتکا به این نظام بود. در مسأله تحریم تنباکو که حکم قـاطع "الیوم اسـتعمال تنبـاکو در حکم محاربه با امام زمان علیه السـلام است "دماغ حکومت جبار انگلیس را به خاک مالیـد، نمونه‌ای از قدرت نظام امامت بود. و "آیت اللّه میرزای شیرازی "از موضع نیابت عامّه حضرت ولی عصر- ارواح العالمین له الفداء- این حکم تاریخی را صادر کرد. در انقلاب مشروطه، قیام علما علیه استبداد شاه که از عصر ناصرالدین شاه شروع شد، همه به استناد استمرار نظام امامت و نیابت عامه فقها بود.

مجاهـدات شخصـیتی مثل "سـید شـرف الدین "با اسـتعمار فرانسه در سوریه و لبنان و انقلاب مرحوم "آقا میرزا تقی شـیرازی "علیه اسـتعمار انگلیس در عراق، که به یک جهاد تمام عیار با انگلیس شـکل گرفت، و موضع گیری‌های "کاشف الغطا "به ضـد سیاسـت اسـتعماری انگلیس و "سـید محمّـد سـعید حبوبی "و "آیت اللّه حکیم "علیه نظـام مزدور عبدالسـلام، و صـدها حرکـات کوچک و بزرگ دیگر، و بالاـخره انقلاـب اسـلامی ایران به رهبری علما و فقها و مراجع بزرگ، علی الخصوص امام خمینی قـدس سـره، همه وجود این نظام و بقا و نفوذ آن را نشان می‌دهد و گواه این است که این نظام هیچ‌گاه منقطع نشده است، هرچند پیروان آن از حیث کمّیت و کیفیت، به اختلاف اعصار و شدت سیاست‌های طاغوت‌ها و بعضـی علل دیگر، یکسان نبوده‌اند. چنان‌که در عصر اوّل بعد از رحلت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله، قلّت عدد آنها به نهایت رسید و در یک حساب، به سلمان و ابوذر و مقداد، و در حساب وسیع‌تر به عمار محـدود شـد. بالاخره جز گروهی از صـحابه، و بعضـی مثل مالک بن نویره که حتی به تهمت ارتـداد کشته شـد و همسرش مورد بی‌شرمانه‌ترین تجاوزها قرار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۴۱

گرفت، افراد بیشتری باقی نماندند و یا اگر بودند، جرأت اظهار نداشتند. امّا به تدریج و مرور زمان گرایش مردم به این نظام زیاد شد و هرچه جلو آمدند، به سرّ برقراری این نظام، و اینکه این امّت به این نظام و رهبری این دوازده نفر ارجاع شده‌اند، بیشتر پی بردند.

پس هیچ موجبی برای منقرض شدن این نظام پیش نیامده و هیچ کس نخواهد توانست آن را منقرض سازد. چنان‌که دیدیم بیش از نیم قرن رضاخان پهلوی، عامل انگلیس، و پسرش- نوکر سرسپرده آمریکا- برای از بین بردن نفوذ معنوی این نظام و حکومت آن تلاش کردند و چه جنایات هولناکی را که مرتکب شدند، و حتی محمّد رضا پهلوی در کتاب‌هایی که به او نسبت می‌دادند، به این افتخار می‌کرد که پدرم این کار را کرد؛ یعنی این نظام و حکومت را که مردم کم و بیش به آن نظر داشته و حلال و حرام را از آنها می‌گرفتند، از میان برداشت و حتی یکی از نوکران خود فروخته‌اش در کرج، طی یک سخنرانی افتخار می‌کرد که: دیگر زمان اجازه نمی‌دهد که یک نفر سیّد در سامرّا با سیاست دولت مخالفت کند، و با یک فتوا و حکم، اوضاع را آن چنان عوض نماید. امّا علی رغم این تلاش‌های استعمارگران و نوکران آنها که قریب یک قرن است علیه این نظام به شدّت ادامه دارد، در این انقلاب اسلامی با چنین جلوه تابناک و درخشانی ظاهر شد که الحمدللّه به صورت رسمی نیز امور را قبضه و نظام اسلامی را اعلام کرد.

اگر بقایای آن رژیم و آن مزدوران انگلیس و آمریکا و دست پرورد‌گان فرهنگ استعماری و پیروان مکتب مارکس و لنین، و سرسپردگان به روسیه و چپ گرایان آمریکایی بگذارند و دست از تحریکات و تبلیغات سوء کارشکنی بردارند و از پشت به اسلام و انقلاب خنجر نزنند، این انقلاب که کار سازی اسلام و نظام سیاسی آن را نشان داد، امیدواریم مطّلع حرکات و جنبش‌های بزرگ برای بازگشت به اسلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۴۲

در تمام جهان اسلام شود.

«وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلّا بِاللَّهِ الْعَلِیّ الْعَظِیم»

و خلاصه اینکه: این نظام از عصر خود پیغمبر تا حال باقی است، و در این عصر که عصر غیبت است، در ولایت فقها و علمای عادل تبلور دارد و این نظامی است که حدّ و مرز ندارد و در هر کجا و هر نقطه از جهان، تحت هر رژیم و حکومت، یک نفر مسلمان باشد، باید از این نظام تبعیت داشته باشد و تابعیت واقعی او تابعیت از این نظام باشد. این نظام است که رمز وحدت سیاسی تمام شیعه در سراسر عالم است.[۲۷۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۴۳

۱۵. پرسش: آیا مهدی علیه السلام از ائمه اثنی عشر است

که حضرت رسول معظم اسلام صلی الله علیه و آله امّت را به امامتشان مژده داده است؟

پاسخ: در این مورد اختلافی بین شیعه و اهل سنّت به نظر نمی‌رسد و همه بر این اتفاق دارند که حضرت مهدی- ارواحنا فداه- امام دوازدهم از ائمه اثناعشر علیهم السلام است، و به طور متواتر ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از امامت و خلافتشان خبر داده است، و لذا «ابوداود سجستانی» که صاحب یکی از "صحاح ستّه[۲۷۶]" و از مشاهیر محدّثین اهل سنّت به شمار می‌رود، یکی از کتاب‌های سنن خود را به "مهدی "اختصاص داده و آن را "کتاب المهدی "نامیده است، در این کتاب، اولین احادیثی را که روایت می‌کند، حدیث ائمّه اثناعشر می‌باشد.

بنابراین، این موضوع که حضرت مهدی امام دوازدهم است، مثل اصل ظهور مهدی علیه السلام مسلّم و مورد اتفاق مسلمین است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۴۴

۱۶

پرسش: دلایلی که بر وجود امامت حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر- عجل اللَّه تعالی فرجه- اقامه شده، چند قسم می‌باشد؟

پاسخ: دلایل خردپسند که با آن اثبات چنین موضوعی معقول و منطقی است، بر وجود و امامت آن قطب زمان و لیّ دوران- ارواحنا فداه- بسیار است و صدها و بلکه هزارها کتاب و رساله پیرامون این موضوع و مسایلی که با آن ارتباط دارد، تألیف شده است.

احادیث متواتر و ملاقات‌ها و تشرّف‌های شخصیّت‌های مشهور و افراد عادی و توقیعات و نامه‌ها و معجزات و خوارق عادات همه آن را اثبات می‌نمایند.

امامت و غیبت و طول عمر و ظهور حضرت مهدی علیه السلام و جهانی شدن دین اسلام و تشکیل حکومت واحد جهانی حقّ و عدل، به وسیله آن حضرت، از خبرهای غیبی مشهور و معروفی است که در کتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ و رجال و لغت و غیره روایت شده است. صحابه مشهور و تابعین معروف و محدثین بزرگ و اصحاب مَسانید و جوامع و سنن، این احادیث را روایت کرده‌اند.[۲۷۷] و بیش از یک صد آیه از آیات قرآن مجید به ظهور آن حضرت و در ارتباط

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۴۵

با آن تفسیر و تأویل شده است.

صدق خبرهای غیبی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت، به مرور زمان ثابت‌تر شد، و گذشت زمان ایمان و باور ما را به این خبرهای غیبی استوارتر می‌سازد. بیایید این کتاب‌های غیبت را که پیرامون انقلاب آخرالزمان و رهبر آن حضرت مهدی علیه السلام از عصر پدر آن حضرت تا حال نوشته شده بخوانید ببینید صدها اشخاص که خبر بسیاری از آنها منفرداً هم یقین آور است، از وجود آن حضرت و تشرف خود با دیگران به سعادت لقای آن امام بزرگوار، در عصر پدر بزرگوارش و در عصر غیبت صغری و عصر غیبت کبری (عصر کنونی) خبر داده‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۴۵

ل در صورتی که در اثبات یک موضوع، مثل ولادت فلان و وجود فلان و موضوعات دیگر، به خبر یک نفر موثّق اکتفا نموده، اطمینان حاصل می‌شود، به طریق اولی به خبر جمع بسیاری از مشاهیر و موثّقین، یقین حاصل خواهد شد.

آیا خبر افرادی مثل سیّد بحرالعلوم‌ها و مقدّس اردبیلی‌ها را می‌توان رد کرد؟

آیا می‌شود آنها را که از مکروهات محترز و مجتنب بوده و در زهد و تقوا کم نظیر بوده‌اند، تکذیب کرد و دروغگو خواند؟

آیا تشرّف‌ها و دیدارهایی که در همین عصر خودمان برای بعضی اتفاق افتاده و مشتمل بر معجزه و کرامتی بوده است، کافی نیست؟

آیا توسّلات بسیار به آن حضرت که آثار عجیب داشته، ما را به آن حضرت راهنمایی نمی‌نماید؟ هیچ راهی برای تردید و شک در وجود و امامت آن حضرت با این همه تشرف‌ها و معجزات نیست. فقط غیبت طولانی و طول عمر ایشان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۴۶

موجب شده که با این همه نشانی‌ها و شواهد گوناگون، بعضی اهل زیغ و اهوا و انحرافات در شک و تردید افتند، یا خود را به شک و تردید بزنند.

امّا آیا طولانی شدن غیبت و طول عمر آن حضرت می‌تواند به کسی اجازه و جرأت دهد که این همه احادیث و تواریخ و نقل‌های متواتر را تکذیب کند و در قدرت مطلقه خدا شک نماید؟ یا به صرف اینکه برای ما شرف تشرف به لقای ایشان فراهم نشده، یا اگر شده ایشان را نشناخته باشیم، می‌توانیم دیگران را که به این سعادت نایل شده‌اند، تکذیب کنیم؟

آیا فضانوردانی که به ماه رفته و از آنجا وضع ماه را گزارش دادند، قولشان معتبر است؛ ولی قول این همه موثّق مورد اعتماد نیست؟ وانگهی! مگر ما به هرچه باور داریم، غیبت آن شیء مانع از باور آن است؟ مگر آنان که به نیروی جاذبه معتقدند، آن را دیده‌اند؟ شرط ایمان به وجود یک شیء، این نیست که آن شیء دیدنی باشد، یا به یکی دیگر از حواس پنجگانه محسوس شود، یا اگر محسوس است ما آن را دیده و حس کرده باشیم، و یا اگر محسوس ما شده باشد، او را شناسایی کرده باشیم. مگر غیر از این است که بیشتر چیزهایی که ما وجود آنها را در گذشته و حال باور کرده‌ایم، محسوس خودمان نشده است؟

به یک نظر، همه اصل‌های اعتقادی ما غیب است، و ما به آنها ایمان داریم و ایمان ما معقول و منطقی است. مسلمانان عموماً به وجود و حیات عیسی و خضر و الیاس حتی دجّال معتقدند، با اینکه اکثر آنها را ندیده و به طور محقّق جز در مورد خضر روایت آنها ثابت نشده است. چنان‌که عموماً مردم تاریخ را رد نمی‌کنند و به بسیاری از شخصیت‌های تاریخی و حوادث تاریخی یقین دارند، با اینکه فعلًا همه غیب است.

همچنین مسلمانان به وجود موجودات ذره‌بینی پیش از آنکه به وسیله

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۴۷

میکروسکوپ دیده شوند، معتقد بودند. چون اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از وجود آن قبیل موجودات خبر داده بودند. پیش از اختراع تلویزیون، باز هم بر حسب احادیث که از امکان وقوع دیدار از فاصله‌های دور، از مشرق تا مغرب و امکان تسخیر فضا و ماه و کرات دیگر خبر می‌داد، ایمان داشتند، و به استبعادات یا اشکالات به اصطلاح علمی ۲۷۸] و مقلدان آنها؛ یعنی گرفتاران ضعف ایمان، به قدرت و توانایی خدا و مغروران به اصطلاحات و توهمات اعتنا نمی‌کردند که چگونه تسخیر فضا و کرات امکان پذیر خواهد شد. و مثلًا خرق و التیام (که در نظرشان محال بود) پیش می‌آید. یا چگونه دیدن یک جسم از فاصله بسیار دور با وجود موانعی مثل کوه‌ها و کروی بودن زمین قابل قبول است.

اکنون هم شخص مؤمن به خدا و رسول به مسایل و وقایع بسیاری که در آینده واقع خواهد شد، مثل تکویر شمس و انفطار سماء و انتثار نجوم و خروج دابهٔ الارض و اشراط و علایم ساعت که از آن جمله، ظهور حضرت مهدی علیه السلام است، و در قرآن مجید یا احادیث و روایات آمده است، اعتقاد دارند؛ چون هیچ‌گونه برهان قطعی بر عدم امکان وقوع این امور نیست، فقط باید دلایل این پیشگویی و خبر از آینده و حال را بررسی نمود و اگر محکم و عقلانی بود، پذیرفت.

از جهت دیگر می‌گوییم: خبرهای غیبی و پیشگویی‌های قرآن مجید و پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام، یک مسأله ثابت و واضح و حقیقت انکارناپذیر است. و تاریخ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۴۸

چنان آن را ثابت می‌نماید که حوادثی مثل غزوه احد و بدر و هجرت و بیعتِ عقبه و رضوان را ثابت می‌نماید. مسلمانان به خبرهای غیبی قرآن مجید و پیغمبر ایمان داشتند، با اینکه غیب بود و هنوز خارج و آینده، مطابق بودن آن خبرها را با واقعیات و عینیات آینده آشکار نکرده بود؛ امّا به تدریج و با مرور زمان، وقایعی که روی می‌داد، صحّت این خبرها و ارتباط خبر دهنده را با عالَم غیبت تأیید و بر قوّت ایمان مؤمنین می‌افزود.

بسیاری از این خبرهای غیبی به جز آنچه در قرآن مجید است، در ضمن یک یا چند حدیث بیشتر بیان نشده و غالباً در حدّ استفاضه نیست، مع ذلک مسلمانان به آنها ایمان داشته و دارند؛ امّا در موضوع «مهدی» و وجود و امامت و ظهور آن حضرت و اینکه جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد، نه فقط یک خبر و دو و سه و ده و بیست و صد خبر؛ بلکه صدها حدیث معتبر داریم که علاوه بر اعتبار فی نفسه موجب مَزید قوّت و اعتبار یکدیگر و شرح و بیان و تفسیر یکدیگر می‌باشند.

شواهد و مؤیدات تاریخی و صد در صد معتبر این دلیل، بسیار است که برای طولانی نشدن کلام از بیان تعدادی از آن

معذوریم.[۲۷۹] و اجمالًا علی التحقیق در کمتر موضوعی از مسایل اعتقادی مانند این موضوع، زمینه ایمان و یقین و باور و استناد به احادیث و تواریخ و مؤیدات و شواهد فراهم است.

بنابراین به اختصار، ادلّه وجود آن حضرت و امامت ایشان را در چند دلیل خلاصه می کنیم:

۱- خبر شخص امام حسن عسکری علیه السلام و خواصِ آن حضرت، و اعلامیه‌های

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۴۹

ایشان به بعضی از نقاط شیعه نشین مثل قم.

۲- تشرف صدها نفر به زیارت حضرت مهدی- عجل اللَّه تعالی فرجه- در عصر پدر بزرگوارش و عصر غیبت صغری و عصر غیبت کبری (عصر حاضر).

۳- صدور معجزات و کرامات بسیار از آن حضرت در اثر توسّلات، یا ضمن تشرّف افراد و به گونه‌های دیگر.

۴- اخبار متواتر و بشارت‌های حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در ضمن صدها حدیث معتبر که در کتاب‌هایی که قبل از ولادت آن حضرت و قبل از غیبت صغری تألیف شده، ضبط و روایت شده است.

۵- و بالاخره نقل تواریخ معتمد و کتاب‌های انساب، تا آنجا که بعضی از علمای عامه تشرّف به زیارت آن حضرت را ادّعا کرده و در اظهار اشتیاق به سعادت دیدار و ظهور آن رهبر عدالت گستر اشعار سروده و بعضی از خلفای بنی عباس چون الناصر لدین اللَّه که از دانشمندان این سلسله و اهل حدیث و روایت بوده است، چنان در ایمان به آن حضرت محکم بوده است که «سرداب غیبت» به امر او تعمیر شده و کتیبه در سرداب، که از آثار عتیقه و نفیسه بوده و هم اکنون نیز باقی و منصوب است، شاهد این عقیده او است.

علاوه بر این دلایل، ادله دیگری نیز بر امامت آن حضرت اقامه شده است که به همین مقدار اکتفا می کنیم و علاقه‌مندان را به کتاب‌های بزرگ؛ مانند کمال الدین صدوق، غیبت نعمانی، غیبت شیخ طوسی و منتخب الاثر تألیف نگارنده، و نجم الثاقب و کشف الاستار و کتاب‌های دیگر ارجاع می‌دهیم.

و از خداوند متعال تعجیل در فرج و ظهور امر آن حضرت و نجات جهان را از این نگرانی‌ها و اضطرابات و توطئه‌ها و جنایات شرق و غرب و رژیم‌ها و مکتب‌های منحرف مسألت می‌نماییم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۵۰

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَزَیِّنِ الْأَرْضَ بِطُولِ بَقآئِهِ وَاجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَمُقَوِّیَةِ سُلْطانِهِ وَصَلِّ عَلَیْهِ وَعَلی آبآئِهِ الطّاهِرِینَ، إِنَّکَ عَلی کُلّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۵۱

تعلیقات

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۵۳

تعلیقه ۱

به عقیده "عقاد "و "مونتگمری وات "کلماتی مثل قوم و شعب و فئه و غیر اینها در معرفی جامعه اسلامی نارسا می‌باشند و قالب آن، یا بهترین تعبیر از آن، همان "امّت "است که در قرآن مجید آمده است که به شهادت "عقاد و مونتگمری، "یگانه واژه‌ای است که مرادف آن در لغت عرب و در لغات دیگر یافت نمی‌شود، چنان‌که به نظر مونتگمری فکر امّت یک فکر تازه و بی‌سابقه و مختصّ به اسلام است.

و نیز "مونتگمری "در وصف و تعریف اجتماع اسلام می‌گوید: اجتماع انسانی از نظر اسلام، اجتماعی نیست که متشکّل از دو طبقه زبردست و زیردست و برخوردار و محروم باشد؛ بلکه امّتی است که به امام واحد و امامت واحد هدایت می‌شود که قبله آن خیر و تقوا است و همه در آن متساوی هستند. هیچ صاحب ثروت و سطوت و نیرویی نمی‌تواند از آنچه دارد، سوء استفاده کند و به وسیله آن، خود را بر دیگران برگزیند.[۲۸۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۵۴

تعلیقه ۲

در بیان این مطلب که: «تعیین امام و خلیفه برای هر عصر و زمان فقط از جانب خدا به جا و صحیح است و نمی‌شود در یک زمان، مردم مشمول این عنایت الهی بشوند و در زمان دیگر از آن محروم شوند. با توجّه به اینکه امامت و خلافت، لطف و عنایتی است که در هر زمان و به طور استمرار مورد نیاز جامعه است و رحمانیت و ربانیت خداوند متعال همیشه و در هر عصر و زمان مقتضی آن است».

می‌گوییم: از این آیات استفاده می‌شود که این لطف و عنایت در بعضی اعصار واقع شده است. بنابراین با عموم احتیاج به آن در تمام اعصار می‌فهمیم که به طور مستمر ادامه داشته و انقطاع پذیر نخواهد بود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۵۵

تعلیقه ۳

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی شام می‌رفتند، دهقانان انبار آن حضرت را دیدند، از مرکب‌های خود پیاده شدند و پیشاپیش آن حضرت شتابان شدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این چه کاری است که می‌کنید؟ گفتند: این خوی و عادتی (برنامه‌ای) است از ما که فرماندهان خود را به آن تعظیم می‌کنیم. امام فرمود: به خدا سوگند! فرماندهان شما از این برنامه منفعت نمی‌برند و شما در دنیا بر خود زحمت می‌نهید و در آخرت به آن شقاوت می‌یابید و چه زیان دارد مشقت و زحمتی که بعد از آن عقاب باشد و چه سودبخش است راحتی و گشایشی که با آن امان از آتش باشد.

یعنی انجام این تکلّفات و برنامه‌های تملّق آمیز، هم زحمت و تکلّف است و هم موجب عقاب خدا است؛ چون همان‌طور که فرماندهان نباید از مردم تملّق و توقّع انجام این برنامه را داشته باشند و اگر اراده علوّ و برتری داشته باشند و مقام خود را وسیله تحمیل خود بر مردم قرار دهند، از ثواب خدا محروم و مستحق آتش خواهند شد، افراد هم نباید با عملیات تملق‌آمیز و برنامه‌های غرورانگیز، باد در بینی آنها انداخته و آنها را به ترفّع و استضعاف دیگران تشویق و راه تکبر را برای آنها هموار کنند و از آن سو در

ترک این تکلّفات و برنامه‌ها، راحتی و آزادی و برابری است و موجب امن از آتش هم می‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۵۶

تعلیقه ۴

فلاسفه بزرگ مشّائیان و اشراقیان؛ مانند ابن سینا در شفا، نظام امامت و رهبری را طبق مذهب شیعه تأیید نموده و مثل شیخ شهاب الدین سهروردی، خالی نماندن عالم را از وجود امام، چنان‌که مضمون احادیث و موافق با استمرار فیض و قواعد عقلی دیگر است، به صراحت پذیرفته است.

از او در حکمت اشراق نقل شده که می‌گوید: «لا یَخْلُو الْعالَمُ مِنْهُ ...» یعنی عالم خالی از امام و خلیفه نخواهد ماند. او آن کسی است که ارباب مکاشفه و مشاهده، او را قطب می‌گویند و ریاست و زمامداری و اختیار دین و دنیا با او است، اگرچه در نهایت خمول و برکناری از دخالت در امور باشد، و اگر سیاست بندگان به دست او باشد، روزگار نورانی خواهد بود و اگر زمان از مدبر و مدیّر الهی خالی بماند (یعنی دست تصرف و اداره او در امور باز نباشد) تاریکی‌ها غالب خواهد بود.

و در جای دیگری از این کتاب گفته است:

«بَلِ الْعالَمُ ما خَلَأَ قَطُّ عَنِ الْحِکْمَهِ وَعَنْ شَخْصٍ قآئِمٍ بِها وَهُوَ خَلِیفَهُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَهکَذا یَکُونُ ما دامَتِ السَّمواتُ وَالْأَرْضُ»؛

«عالم هیچ وقت از حکمت و از وجود شخصی که قیام به حکمت کند، خالی نیست و آن شخص خلیفه خداوند در زمین است و این وضع ادامه دارد تا آسمان‌ها و زمین برقرار است».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۵۷

فروغ ولایت در دعای ندبه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۵۹

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

الحمدللَّه رب العالمین و صلی اللَّه علی محمّد نبیه

و آله و سلّم تسلیماً

«اللَّهُمَّ وَنَحْنُ عَبِیدُکَ التّآئِقُونَ إلی وَلِیِّکَ الْمُذَکِّرِ بِکَ وَبِنَبِیِّکَ، خَلَقْتَهُ لَنا عِصْمَهً وَمَلاذاً، وَأَقَمْتَهُ لَنا قِواماً وَمَعاذاً، وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِینَ مِنّا إِماماً، فَبَلِّغْهُ مِنّا تَحِیَّهً وَسَلاماً، وَزِدْنا بِذلِکَ یا رَبِّ إِکْراماً؛

«بارالها! ما بندگان ناتوان توییم که به ولیّ تو که (دیدار و یادش) تو را و پیغمبرت را به یاد آرد، پناهنده و مشتاقیم، تو او را برای ما پناه‌گاه و تکیه‌گاه آفریدی و وی را برای بقای ما ملجأ و نگهدار، و برای مؤمنین از ما، پیشوای مفترض الطاعهٔ قرار دادی، پس از ما به حضرت او درود و سلامی فرست و مهربانی و نوازش خود را به ما بدین وسیله افزون فرمای».

«قسمتی از دعای ندبه»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۶۱

پیشگفتار

اشاره

«وَقالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ ...»؛[۲۸۱]

«و گفت پروردگار شما که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را ...».

یکی از احساسات اصیل و حقیقی بشر که ریشه فطری دارد، توجّه به دعا و ارتباط یافتن با عالم غیب و مبدأ آفرینش و قدرت ازلی الهی است.

حاجت به دعا در ذات بشر موجود است، و در هنگام اضطرار و ناامیدی از وسایل متعارف و اسباب و قوای مادّی آشکارتر می‌شود و انسان بی‌اختیار، با جان و دل به سوی خداوند کریمِ کارساز روی می‌آورد و از او یاری و مدد می‌طلبد.

دعا بهترین غذای روح و نشاط بخش روان است، و هیچ وسیله‌ای برای اقناع روح وسیع بشر از آن مؤثرتر نیست.

دعا سلاح مؤمن است، خستگی‌ها را می‌برد و فشار مصایب و آلام را سبک می‌سازد.

انوار دعا، ضمایر را روشن و تیرگی قلوب را برطرف می‌نماید.

چه احساسی از احساس احتیاج به دعا بهتر، و برای کمال نفس مفیدتر است؟!

دعاکننده ضعف و فقر و نیاز و حاجت خود را، که تمام هویّت هر ممکن است،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۶۲

درک می‌کند، و به قدرت و توانایی و بی‌نیازی مطلق خدای جهان پناه می‌برد، و با منبع واقعی تمام قدرت‌ها و بی‌نیازی‌ها و کمالات، ارتباط برقرار می‌کند و ضعف و فقر و حاجت خود را با آن جبران می‌نماید، و با اطمینان و اعتماد، به سوی آینده هرچه بهتر گام برمی‌دارد.

اگر دعا نباشد و اگر بشر خدا را نخواند، چگونه می‌تواند بر حوادث پیروز شود؟ و در سختی‌ها و شداید، چه پناه‌گاهی دارد؟

فواید نفسی و روحی و تربیتی دعا، و حتی تأثیر آن در ترقّی فکر و معالجه بیماری‌های روانی ثابت شده است و بشر عصر فضا، به این فواید بیشتر از گذشته نیاز دارد.

چون دعا برای انسان یک امر فطری است و شعور هر کس به آن مسلّم است، پیشرفت علم و صنعت، بشر را از آن بی‌نیاز نساخته؛ بلکه دعا یک امر لازم و ضروری زندگی انسان شناخته شده، و در اجتماعات به اصطلاح پیشرفته، توجّه به مظاهر دعا رو به افزایش است.

در روش دعا نیز، مثل نواحی دیگر، انسان محتاج به هدایت‌های صحیح و معقول است که این احساس فطری و ضرورت روحی، سبب گمراهی و سقوط او نشود، و وسیله‌ای برای افراد سودجو و منحرف نگردد.

مظاهر دعا در جاهلیت و میان ملل قبل از اسلام و ملل غیر مسلمان معاصر، مظاهری بود که به انحطاط فکری و اخلاقی و خرافه‌پرستی ۲۸۲] کمک می‌کرد،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۶۳

و تبهکاری‌ها را زیاد و اعمال غیر انسانی و وحشیانه را ترویج می‌نمود.
وقتی آفتاب جهان‌تاب اسلام در جهان تابید، و پرده‌های خرافات را درید، چنانچه می‌دانیم انقلاب عظیم آن، همه شؤون زندگی اجتماعی، معنوی، اخلاقی، فکری و سیاسی را فرا گرفت، و در همه نواحی وارد شد و تاریکی‌ها را برطرف کرد.
دعا نیز از اموری بود که طبعاً در درجه نخست، مستقیم و غیر مستقیم مشمول این انقلاب گشت و برنامه آن، طوری ریخته شد که شایسته شأن هر بشر آزاد و مترقّی و فهمیده، و برای همه طبقات و تربیت عموم، مفید و مدرسه آموزش و پرورش باشد.
اسلام برنامه‌های آزادی‌بخش دعا را اجرا کرد، و شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت علیهم السلام برنامه‌های دعا را به مسلمانان آموختند، و بسیاری از اهداف عالیه اسلام را در ضمن دعا به مردم تعلیم و در دسترس جامعه گذاردند.
یکی از ذخایر بزرگ علمی و تربیتی اسلام را باید دعا شمرد؛ زیرا مسایل توحید و الهیات و نبوّت و نظام حکومت و زمامداری و اخلاق و حقوق مدنی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۶۴

و احکام و آداب مختلف، همه در دعاهایی که از اهل بیت رسالت علیهم السلام رسیده، مطرح شده و به‌طور تحقیق، مدرسه دعای اهل بیت، یکی از مدارس عالیه‌ای است که در رشد فکری و ترقّی روحی و اجتماعی مسلمانان- اگر از آن استفاده شود- اثر عظیم دارد. و تا مسلمان این مدرسه را نبیند، شخصیت اسلامی او کامل نمی‌شود؛ مدرسه‌ای است که درب آن همواره شب و روز به روی همگان باز، و تکرار درس‌های آن، شخص را علی الدوام از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود می‌دهد.
ما در اینجا نمی‌خواهیم فلسفه و اسرار دعا و ارزش ادعیه مأثوره از اهل بیت علیهم السلام؛ مانند صحیفه سجادیه و نقش دعا را در ساختن شخصیت بیان کنیم و نمونه‌هایی از جمله‌های ادعیه و مضامین بلند آنها را در هر موضوع بیاوریم،[۲۸۳] تا معلوم شود دین ما در هر ناحیه تا چه حدّ غنی است و چه سرمایه‌های باارزش و وسایل سعادت و نیکبختی در دسترس ما قرار دارد و از آن استفاده نمی‌کنیم؛ زیرا این موضوع محتاج به تألیف کتابی جداگانه است؛ بلکه فقط می‌خواستیم متوجّه باشیم که هدایت‌های اسلام به حدّ کافی و وافی دعا را نیز فرا گرفته، و به طور صحیح تقاضای فطرت ما را برآورده و برداشت بهترین بهره‌ها را از دعا پیشنهاد کرده است.

دعای ندبه

یکی از دعاهای مشهور که همواره بسیاری از مؤمنان و مشتاقان و منتظران ظهور دولت حقّ و حکومت جهانی عدالت اسلام و ارادتمندان درگاه ولایتمدار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۶۵

حضرت بقیهٔ اللَّه، ناموس الدهر و ولی عصر، مولانا و سیدنا صاحب الزمان- ارواح العالمین له الفداء- خواندن آن را شعار خود قرار داده و در مناسبت‌ها و فرصت‌های معین، با آن رهبر ابرار و سرسلسله اخیار و احرار تجدید عهد نموده و مجالسی پرشور و روحانی، به عنوان قرائت آن تشکیل می‌دهند، دعای شریف ندبه است.
نظر به اینکه بعضی از آقایان عزیز، از این ناچیز توضیحاتی در مورد این دعا خواسته‌اند و ردّ تقاضای آنان را سزاوار ندیدم، با کثرت اشتغال و ضعف مزاج، به طور مختصر پاسخ پرسش‌های ایشان و دیگران را به عرض می‌رسانم.
امید است مورد قبول چاکران آستان ولیّ زمان، و قطب دوران- عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف- واقع شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۶۷

مقدمه

امام صادق عليه السلام و ندبه بر حضرت مهدی عليه السلام

پوشيده نماند که ندبه بر حضرت مهدی عليه السلام و اظهار شوق به لقای آن حضرت، و گريه و ابراز نگرانی از مفارقت و محروم بودن از فيض حضور، و دعا برای تعجيل فرج و ظهور و ذکر فضايل و مناقب و اقدامات و برنامه‌های انقلابی و اصلاحی آن وجود مبارك، و اظهار تأسف از اوضاع ناهنجار و روی کار بودن حکومت‌های باطل و مستبد و روش‌های بيدادگرانه، يك سنّت حسنه‌ای است که همواره شيعه بر آن مداومت داشته و آن را شعار خود قرار داده و تا ظهور دولت حقّ و تأسيس حکومت جهانی اسلام و آزادی و نجات تمام انسان‌ها، اين شعار برقرار و روشنگر خواسته‌های ارزنده و باارج و هدف مترقّی و نجات‌بخش اسلام است.

و در ضمن، يك نوع انکار مُنکَر و محکوم کردن باطل و نکوهش ظلم و بيداد و فساد و گناه، و پشتيبانی از حقّ و عدالت، و نشانه زنده بودن احساسات انسانی پيروان مکتب مبارزه قرآن و تشيّع است که:

«مَنْ تَرَكَ إنْكارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسانِهِ، فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيآءِ»؛[۲۸۴]

«هرکس انکار منکَر را ترک کند (نهی از منکر ننمايد) به دل و دست

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۱، ص: ۳۶۸

و زبان، پس او مرده‌ای است ميان زندگان».

شيعه اين ندبه را از امامان خود، که کار و عملشان سرمشق، و پيروی از گفتار و رفتارشان- برحسب حديث متواتر ثقلين و احاديث صحيح ديگر- وظيفه هر مسلمان است، آموخته‌اند.

حضرت رسول اکرم و ائمه عليهم السلام برحسب روايات، کراراً ضمن آن‌که از اوضاع آخرالزمان و فتنه‌هايی که ظاهر می‌شود و فشارهايی که بر اهل حقّ وارد می‌گردد، خبر می‌دادند، نگرانی و تأثّر خود را هم اظهار می‌فرمودند.

شيخ صدوق و شيخ طوسی- رضوان اللَّه عليهما- هر يك به سند خود، حديث مفصلی را از "سدير صيرفی[" ۲۸۵] روايت کرده‌اند که در آن، گريه و ندبه امام جعفر صادق عليه السلام بر غيبت صاحب الزمان- عجل اللَّه تعالی فرجه- بيان شده است. ما برای رعايت اختصار، جمله‌ها و مضمون قسمتی از اين حديث شريف را که ارتباط با ندبه دارد، در اينجا نقل می‌نماييم.

سُدير صيرفی می‌گويد: من و مُفضّل بن عمر و ابوبصير و ابان بن تغلب به محضر آقايمان حضرت صادق عليه السلام شرفياب شديم. ديديم حضرت بر روی خاك نشسته و لباسی که از مو بافته شده و طوق دار و بی‌گريبان بود، پوشيده است و مانند فرزند مرده جگرسوخته گريه می‌کند. آثار حزن و اندوه از گونه و رخسارش آشکار، و اشك کاسه چشم‌هايش را پر کرده بود و می‌فرمود:

«سَيِّدِي! غَيْبَتُكَ نَفَتْ رُقادِي، وَضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهادِي، وَابْتَزَّتْ مِنّي راحَةَ فُؤادِي. سَيِّدِي! غَيْبَتُكَ أَوْصَلَتْ مُصابِي بِفَجايعِ الْأَبَدِ، وَفَقْدُ الْواحِدِ بَعْدَ

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۱، ص: ۳۶۹

الْواحِدِ يَفْنَى الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ، فَما أُحِسُّ بِدَمْعَةٍ تَرْقُئُ مِنْ عَيْنِي وَأَنِينٍ يَفْتُرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوارِجِ الرَّزايا وَسَوالِفِ الْبَلايا إلّا مَثَّلَ بِعَيْنِي عَنْ غَوابِرِ أَعْظَمِها وَأَفْظَعِها وَبَواقِي أَشَدّها وَأَنْكَرِها، وَنَوائِبِ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ، وَنَوازِلٍ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ»؛

«ای آقای من! غيبت (دوری) تو خوابم را گرفته و خوابگاهم را بر من تنگ کرده و آرامش و راحت دلم را ربوده است. آقای من! غيبت تو مصيبتم را به مصيبت‌های دردناك ابدی پيوسته، و از دست دادن يکی پس از ديگری، جمع و عدد را فانی می‌سازد. پس احساس نمی‌کنم به اشکی که در چشمم خشك می‌گردد و ناله‌ای که در سينه‌ام آرام می‌گيرد، مگر آنکه مصايب بزرگ‌تر و

دلخراش‌تر و پیشامدهای سخت‌تر و ناشناخته‌تر در برابر دیده‌ام مجسّم می‌شود».
سدیر گفت: عقل از سر ما پرید و دل‌های ما از غم و اندوه این پیشامد هولناك و حادثه خطرناك پاره شد، و گمان كردیم از اتّفاق ناگوار كوبنده‌ای این چنین گریان و سوگوار است، یا از روزگار به او مصیبتی رسیده است.
عرض كردیم: خدا دیدگانت را نگریاند ای پسر خیر الوری از چه پیشامدی این‌گونه گریانی و از دیده اشك می‌باری؟ چه حالی روی داده كه این‌گونه سوگواری؟
حضرت چنان آه عمیقی كشید كه ناراحتی‌اش از آن افزون شد، و فرمود: وای بر شما، بامداد امروز در كتاب "جَفر "نگاه كردم و آن كتابی است كه علم مرگ‌ها و بلاها و آنچه واقع شده و تا روز قیامت واقع می‌شود، در آن مندرج است و خدای، محمّد صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او را به آن اختصاص داده است. و تأمّل كردم در موضوع
سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۱، ص: ۳۷۰
ولادت غایب ما و غیبت و طول عمر او[۲۸۶] و گرفتاری‌های مؤمنان در آن زمان، و شك‌هایی كه از جهت طول غیبت در دل‌هایشان پیدا می‌شود، و اینكه بیشتر آنها از دین برگردند و رشته اسلام را از گردن بردارند (تا آخر حدیث كه طولانی و مفصل است و مشتمل است بر دلیل بر طول عمر آن حضرت و اینكه خداوند متعال نسبت به حضرت قائم علیه السلام سه برنامه را كه در مورد سه پیغمبر جاری شده اجرا فرموده است).[۲۸۷]

فرمایش سیّد بن طاووس

سیّد اجلّ، اورع، ازهد، صاحب كرامات، سیّد رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی (ت ۶۶۴ ه) در كتاب مستطاب اقبال الاعمال، ص ۲۶۰، پس از ذكر دعاهای وداع ماه رمضان، بیاناتی فرموده كه ترجمه‌اش بدین مضمون است:
«از وظایف شیعه امامیه؛ بلكه از وظایف امّت محمّدی این است كه در این اوقات و این فرصت‌ها متأسف و اندوهناك باشند برای محروم بودن از بركات فیض حضور، و سعادت ظهور حضرت مهدی علیه السلام، تا خدا ببیند كه بر قدم صفا و وفا و اخلاص و ارادت به آن رهبران بزرگ ثابت و استوارند، و باید مضمون این شعر را از روی تأسف بگویند:
سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۱، ص: ۳۷۱

أُرَدّدُ طَرْفِی فِی الدّیارِ فَلا أَریوُجُوهَ أَحِبّائِیَ الَّذِینَ أُرِیدُ[۲۸۸]
زیرا مصیبت هجران و حرمان از لقای امام، از مصیبت گذشتن ماه رمضان بزرگ‌تر است.
اگر به فراق پدر مهربان یا برادر پشتیبان، یا فرزند عزیز گرفتار شوند، وحشت زده و ناراحت و غمناك می‌شوند، در حالی كه بهره و انتفاع از پدر و برادر و فرزند، در برابر بركات و انتفاعات مهم ما از حضرت مهدی علیه السلام كه خلیفه خاتم الانبیا و امام حضرت عیسی در نماز و ولیّ امور و برطرف كننده انواع گرفتاری‌ها و بلیّات و مصلح تمام كارها است، ارزشی ندارد».

پرسش‌هایی كه پیرامون دعای ندبه می‌شود[۲۸۹]

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۱، ص: ۳۷۳
پرسش‌هایی كه پیرامون این دعا می‌شود، چهارده پرسش است به این شرح:

۱- اعتبار دعا از جهت سند

۲- جمله:

«لَیْتَ شِعْرِی أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی بَلْ أَیُّ أَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری ! أَ بِرَضْوی أَوْ غَیْرِها أَمْ ذی طُوی »؛

«ای کاش می‌دانستم در کدام زمین قرار داری، آیا در کوه رضوی یا ذی طوی یا نه اینجا و نه آنجا؟»

چه ارتباط به امام زمان علیه السلام دارد، و چرا سراغ آن حضرت را در "ذی طوی "و کوه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۷۴

"رضوی "می گیرنـد، و حال آنکه به عقیده فرقه کیسانیه "،رَضوی "جایگاه و محل اختفا و غیبت محمّد حنفیه است و معتقد بودند که در این کوه از انظار مخفی و از آنجا ظهور خواهـد کرد. و حال آن‌که امام زمان علیه السـلام؛ نه در غیبت صـغری و نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیـچ رابطه‌ای بـا این کوه نـدارد و اساساً غیبت آن حضـرت به این صورت نیست که در جای مخصوصـی قرار گرفته باشـند؛ بلکه در همه جا و هر مکان بخواهند حاضـر می‌شوند و این ما هستیم که آن ولیّ خدا را نمی‌شناسـیم و تشـخیص نمی‌دهیم.

بنابراین، سؤال از اینکه: تو در کدام جایگاه مخفی به سر می‌بری؟ ظاهراً با نوع غیبت حضـرت مهدی موعود از دیدگاه شـیعه امامیه سازگار نیست؟

۳- از مطالعه دقیق متن دعا، که از ائمه اثنی عشر علیهم السلام به تصریح و ترتیب نام برده نشده، و پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السـلام، که به تفصیل از مناقب و فضایل آن حضرت سخن می گوید، ناگهان و بی‌واسطه به امام غایب خطاب می کند، باز این سؤال (سؤال دوم) بیشتر در ذهن طرح می‌شود.

۴- جمله:

«وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلی سَمآئِکَ»؛

«و روح او را به آسمانت عروج دادی».

نیز با اجماع و اتفاق و آیات قرآن مجیـد و اخبار و احادیث که دلالت بر جسـمانی بودن معراج حضـرت رسول خدا صـلی الله علیه و آله دارند، مخالفت دارد.

۵- چگونه ممکن است این دعـا منسوب به یکی از امامـان باشـد که همه عاقـل و کامل بودنـد؟ چگونه با اینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او خطاب کرده‌اند:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۷۵

«لَیْتَ شِعْرِی أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی ...»؛

«کاش می‌دانستم در کجا سکونت داری ...».

۶- دعای ندبه بعد از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام پیدا شده و به ایشان نسبت داده شده و بدعت است؟

۷- این جمله دعا:

«وَسَأَلَکَ لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ، فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذلِکَ عَلِیّاً»؛

«و از تو برای خویش نام نیک بین آیندگان خواست، پس او را اجابت کردی و آن را عالی و بلندمرتبه قرار دادی».

با قرآن مخالف است؟

۸- جمله:

«وَأَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ»؛

«و وارد ساختی او را به مشارق و مغارب خود».

نیز مخالف با قرآن مجید است؟

۹- این جمله:

«وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ ما کانَ وَما یَکُونُ إِلَی انْقِضآءِ خَلْقِکَ»؛

«و دانش گذشته و آینده تا پایان آفرینشت را به وی ودیعه دادی».

نیز با قرآن مخالفت دارد؟

۱۰- این جمله:

«ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِی کِتابِکَ ...»؛

«سپس اجر محمّد- صلواتک علیه و آله- را در کتاب خویش مودّت و دوستی و پیوند با ایشان قرار دادی ...».

نیز با قرآن سازگار نیست؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۷۶

۱۱- پرسش دیگر این است که: این دعا را در هزار مسجد و مکان می‌خوانند.

آیا امام در همه جا حاضر و شنوا و لامکان و حاضر در هر مکان است، مانند خدا؟

البته خیر! پس اگر در همه جا حاضر نیست، چرا در دعا می‌خوانیم:

«یَابْنَ السّادَةِ الْمُقَرَّبینَ! یَابْنَ النُّجَبآءِ الْأَکْرَمینَ!»؛

«ای زاده آقایان مقرب درگاه خدا، ای زاده نجیبان گرامی».

پس این دعا خلاف عقل است؟

۱۲- یکی از موارد دیگر که مخالف با عقل است، این جمله است:

«یَابْنَ یس وَالذّارِیاتِ! یَابْنَ الطُّورِ وَالْعادِیاتِ!».

۱۳- خواندن غیر خدا شرک است و چون در این دعا، امام خوانده می‌شود؛ پس خواندن آن کفر و شرک است؟

۱۴- خواندن این دعا، سبب رکود فعالیت‌های اسلامی، و خمود و تخدیر افکار، و اقناع نفوس به ندبه و گریه و مانع از اشتعال آتش ناراحتی‌ها و نارضایتی‌ها و انقلاب و قیام علیه اهل باطل می‌شود، و افراد را از امر به معروف و نهی از منکر و تلاش و کوشش برای برقرار نظم صحیح اسلامی و حرکت و اقدام باز می‌دارد؟

شاید پرسش‌هایی که پیرامون این دعای شریف می‌شود، بیش از این چهارده سؤال نباشد که ما به حول و قوه الهی، به هر یک جداگانه پاسخ می‌دهیم.

تذکّر مهم

معتبر دانستن دعای شریف ندبه از اصول دین نیست، و معتبر نشناختن آن، به صحّت عقاید و اصولی که در نزد شیعه معتبر است، خللی وارد نمی‌آورد.

این موضوع یک مسأله فرعی است و اظهار نظر درباره آن، برای کسی که اهل اجتهاد باشد، آزاد است و من دوست نمی‌دارم این هم یک عنوانی باشد که سبب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۷۷

تشکیل دو جبهه موافق و مخالف شود.

بله بعضی از شبهاتی که بر عدم اعتبار این دعا القا شده، و حکایت از دارا بودن یک سلیقه و روش‌های خاص مذهبی و گرایش به آرای فرقه وهابیه و نواصب و دشمنان عترت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دارد، مخالف مذهب شیعه و طریقه اهل بیت رسالت علیهم السلام است.

عَصَمَنَا اللّٰهُ وَجَمِيعَ إِخْوانِنا مِنَ الزَّلّاتِ

وَهَدانا إِلى صِراطِهِ الْمُسْتَقِيم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۷۹

چهارده پرسش پیرامون دعای ندبه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۸۱

۱: اعتبار سند دعای ندبه

اشاره

در باب حجّیت خبر واحد، بالاخره در علم اصول، اطمینان به صدور، میزان اعتبار شناخته شده و روش عرف و عقلا نیز بر همین نحو قرار دارد؛ بلکه به اخبار تاریخی و نقل‌هایی که بسا از نظر محدّث مورد اعتماد نیست، اعتماد می‌کنند، و همین‌قدر که تاریخ معتبر یا مشهوری واقعه‌ای را نقل کرده باشد، آن را قبول می‌نمایند؛ ولی علمای اسلام در اخبار و احادیث، به خصوص راجع به احکام شرع، تعیین هدف‌ها، تعالیم دین و تفسیر قرآن و فقه، از این روش عرف، پا را فراتر نهاده و تحقیق و دقّت و رسیدگی بیشتری می‌کنند و در رجال سند احادیث و عدالت و ثِقه بودن راوی و سوابق اخلاقی، و عقیده و مسلک سیاسی او، کاملًا کنجکاوی می‌نمایند و تا اطمینان پیدا نکنند، به حدیث عمل نمی‌نمایند و اصولی که در این موضوع مراعات می‌شود، حاکی از نهایت دقّت و تفحص و اعتنای شیعه به واقع‌جویی و حقیقت‌پژوهی است.

این جهت هم هست که این فحص و رسیدگی و تحصیل اطمینان به صدور حدیث، در مورد احادیثی که راجع به حکم الزامی شرعی مثل واجب و حرام، یا معاملات و امور مالی و حقوقی و سیاسی باشد، بیشتر انجام می‌شود و معمولًا در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۸۲

احادیث دیگر، مانند اخبار مربوط به اصول عقاید[۲۹۰] و مستحبات، به این مقدار رسیدگی و دقّت نیاز پیدا نمی‌شود.

راجع به دعا هم، در صورتی که مضامین آن مقبول و شرع پسند باشد، اگر سند آن معتبر نباشد و ورود آن بالخصوص ثابت نشد؛ چون به نحو عموم، دعا وارد و راجح و از عبادات مؤکّده است، خواندن آن برحسب عمومات قرآن مجید و روایات دعا، راجح و مستحبّ است و در مقام عمل، حاجت زیادی به معرفت سند دعا نیست، و به همین قصد خوانده می‌شود و برای درک فیض و ثواب مخصوص آن نیز برحسب اخبار «مَن بَلَغ» رجاءً هم که بخوانند، به آن نایل می‌شوند.

قوّت متن و الفاظ و مضامین هم، بر اعتبار دعا می‌افزاید و سخن‌شناسان و کسانی که با اخبار و سخنان اهل بیت علیهم السلام و

دعاهایی که از ایشان رسیده مأنوس هستند، آن را می‌شناسند. چنانچه از جمله‌بندی‌های سست و مضامین کوتاه بعضی از دعاها می‌فهمند که از اهل بیت علیهم السلام نیست.

پس از این مقدّمه فشرده و مختصر، راجع به اعتبار دعای شریف ندبه می گوییم: این دعا از حیث سند، اگرچه مسند نباشد، مع ذلک اطمینان‌بخش و معتبر است و برای اینکه آن را بخوانیم و مانند یکی از دعاهای مشهور و متداول مواظبت بر آن داشته باشیم، به اعتبار بیشتر نیازی نیست؛ زیرا:

۱- این دعا را سیّد جلیل، صاحب مناقب و مفاخر "سید رضی الدین علی بن طاووس قدس سره "که از اعلام قرن هفتم هجری و از رجال بزرگ شیعه و در علم و ورع

و زهد و عبادت معروف و بااطّلاع از کتب و تصنیفات بوده، در کتاب مستطاب "اقبال الاعمال ("ص ۲۹۵- ۲۹۹) و در کتاب" مصباح الزائر "فصل هفتم، و شیخ جلیل "محمّد بن جعفر بن علی مشهدی حائری "از اعلام قرن ششم در کتاب "مزار "معروف به" مزار محمّد بن المشهدی "که علّامه مجلسی آن را "مزار کبیر "نامیده، (دعای صد و هفتم) نقل کرده‌اند و همچنین در مزار قدیم که ظاهراً از تألیفات "قطب راوندی "است، نیز نقل شده و نقل دعا در مثل هریک از این سه کتاب، دلیل این است که این شخصیت‌های بزرگ و متبحّر و حدیث‌شناس، این دعا را معتبر شناخته‌اند.

اگر کسی بگوید: مدرکی برای این دعا جز کتاب سیّد بن طاووس نیست و سید هم این دعا را از بعضی شیعیان مجهول الحال نقل کرده است؛ زیرا عبارت او این است:

«ذَکَرَ بَعْضُ أَصْحابِنا قالَ: قالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیّ بْنِ أَبی قُرَّةٍ: نَقَلْتُ مِنْ کِتابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سُفْیانِ الْبَزَوفَرِیّ رضی الله عنه دُعآءَ النُّدْبَةِ، وَذَکَرَ أَنَّهُ لِصاحِبِ الزَّمانِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ، وَیُسْتَحَبُّ أَنْ یُدْعی بِهِ فِی الْأَعْیادِ الْأَرْبَعَةِ».

جواب این است که:

اوّلًا: چنانچه گفته شد و پس از این هم خواهیم گفت، در کتاب‌هایی که پیش از عصر سیّد تألیف شده، این دعا ذکر شده است.

ثانیاً: فردی چون سیّد بن طاووس، از مجهول الحال، به این الفاظ «بعض اصحابنا» که مشعر بر تعظیم و احترام است، نقل نمی‌کند.

ثالثاً: هرکس اهل فن باشد، ملتفت می‌شود که مراد ایشان هم از «بعض اصحابنا»، همان «شیخ محمّد بن المشهدی» صاحب مزار کبیر است و عبارت او در

مزار کبیر که دعای صد و هفتم آن است، این است که:

«الدُّعآءُ النُّدْبَةُ، قالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبی قُرَّةٍ: نَقَلْتُ مِنْ کِتابِ أَبی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سُفْیانِ الْبَزَوْفَرِیّ رضی الله عنه هذَا الدُّعاءِ، وَذَکَرَ فِیهِ: أَنَّهُ لِصاحِبِ الزَّمانِ- صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَعَجَّلَ اللَّهُ تَعالی فَرَجَهُ وَفَرَجَنا بِهِ- وَیُسْتَحَبُّ أَنْ یُدْعی بِهِ فِی الْأَعْیادِ الْأَرْبَعَةِ».

این عبارت را با عبارت سیّد بن طاووس پیش هم بگذارید، و خودتان داوری کنید.

۲- پیش از این سه بزرگوار، شیخ جلیل ثقه «ابوالفرج محمّد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قرة قنانی» معاصر نجاشی از شیوخ و بزرگان قرن پنجم، در کتاب دعایی که شیخ محمّد بن المشهدی در کتاب مزار، و سید بن طاووس در مصباح الزائر و اقبال، از آن بسیار نقل کرده و بر آن اعتماد فرموده‌اند، و همچنین از مآخذ کتاب مزار قدیم می‌باشد، این دعا را روایت کرده است- و چنانچه گفته شد- ایشان نیز از رجال شیعه می‌باشد و علاوه بر کتاب دعای مذکور، کتاب دیگری به نام "التهجد "دارد، و در کتبی مثل رجال نجاشی و علّامه توثیق شده است و نقل ایشان نیز دلیل این است که این دعا را معتبر شناخته و بلکه استحباب خواندن آن را در اعیاد اربعه تأیید کرده است، چنانچه ظاهر این است که سیّد بن طاووس و شیخ محمّد بن المشهدی- علیهما الرحمة- نیز آن را

بخصوص مستحب می‌دانسته‌اند.

۳- شیخ جلیل ثقه، ابوجعفر محمّد بن الحسین بن سفیان بزوفری ۲۹۱] در کتاب دعای خود، دعای ندبه را روایت کرده است و ایشان از مشایخ شیخ مفید- رضوان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۸۵

اللَّه علیهما- است که بر حسب اسانید روایات کتاب امالی شیخ ابی‌علی طوسی، شیخ مفید از او بسیار روایت کرده و برای او طلب رحمت نموده است، و محدّث نوری، در خاتمه "مستدرک"، "او را چهل و دومین شیخ از مشایخ شیخ مفید شمرده، و وثاقت و جلالت قدر او را گواهی فرموده است، و این شیخ جلیل نیز صریحاً به استحباب خواندن این دعا فتوا داده است.

اگر گفته شود: صاحب کتب رجال، محمّد بن حسین بزوفری را مجهول الحال دانسته‌اند.

جواب این است که: چنانچه تحقیق آن شد، ایشان معلوم الحال و از مشایخ شیخ مفید بوده، و آن مرد بزرگ از او بسیار روایت کرده ۲۹۲] و برای او طلب رحمت نموده است، چنانچه محمّد بن المشهدی و "سید "در حقّ او «رضی اللَّه عنه» فرموده‌اند.

اگر کسی بگوید: محمّد بن الحسین بزوفری در عصر ائمه نبوده تا از امام این دعا را اخذ کرده باشد، و معلوم نیست از چه کسی و از کجا این دعا را گرفته است؟

جواب می‌دهیم: مگر کسی گفته است: محمّد بن الحسین بن سفیان بزوفری، بدون واسطه این دعا را از امام روایت کرده است؟ مگر لازم است هرکس روایتی را از امام روایت می‌کند، معاصر با ائمه باشد؟ مگر نمی‌شود حدیثی را با سند در کتاب خود روایت کرده باشد، یا روایت معتبر و مسلّمی را با حذف سند به طور

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۸۶

ارسال نقل نماید؟ بلکه چون در آن اعصار که نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام بوده، رسم بر این نبوده است که در کتاب‌ها روایتی بدون سند بیاورند، و اگر هم بدون سند می‌آوردند، عین متن را ذکر می‌کردند.

اطمینان حاصل است که یا این دعا در کتاب بزوفری با سند بوده و پس از اینکه از کتاب او نقل شده، مسامحةً سند آن را نقل نکرده‌اند، و یا اینکه آن‌قدر معروف و مشهور بوده که بزوفری هم خود را از ذکر سند آن بی‌نیاز می‌شمرده است.

بنابراین می‌توان حدس زد خواندن این دعا، در اعصار نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام و غیبت صغری هم، مثل عصر ما، بین شیعه متداول و مرسوم بوده و این شعاری است که دست به دست رسیده و اخلاف از اسلاف و بازماندگان از گذشتگان آن را گرفته و در محضر و منظر محدّثین و شیوخ آن اعصار که همه متبحر در علم حدیث، و استاد فن بوده و از خواندن دعاهای بی‌مأخذ و پیروی از روش‌های بی‌مدرک به شدّت ممانعت می‌فرمودند، خوانده می‌شده و کسی بر اعتبار آن ایرادی نداشته است.

۴- علّامه مجلسی با دقت و تتبع و احاطه و اطّلاع وسیع و فوق العاده‌ای که در اخبار و احادیث و رجال روایات و معرفت اسانید دارد، علاوه بر آنکه این دعا را در کتاب‌هایی مثل بحار و تحفهٔ الزائر- که در مقدّمه به اعتبار سند ادعیه آن شهادت داده است- نقل فرموده، صریحاً و بالخصوص، اعتبار سند دعای ندبه را که منتهی به امام جعفر صادق علیه السلام می‌شود، تصدیق فرموده است. عبارت این افتخار عالم اسلام و نابغه جهان علم، در کتاب مستطاب "زاد المعاد "این است:

«و امّا دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقّه، و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام به سند معتبر، از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است، و مستحب است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند؛ یعنی جمعه، عید فطر، عید قربان و عید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۸۷

غدیر».

محقق است که ایشان، چنین کلام صریح و شهادت محکمی را بدون مأخذ و مصدر معتبر نفرموده است.

علاوه بر ایشان، سیّد جلیل علّامه صدرالدین محمّد طباطبایی یزدی (متوفّی ۱۱۵۴ هجری) نیز در ابتدای شرحی که به دعای ندبه مرقوم فرموده، استناد به روایت مرویه از امام جعفر صادق علیه السلام نموده است.

با توجّه به مجموع مطالبی که عرض شد، اعتبار این دعا، به خصوص به ملاحظه متن آن، مُحرز و صدور آن از امام علیه السلام مورد اطمینان است و استحباب خواندن آن نیز بالخصوص و حداقل از جهت ادلّه عامّه مسلّم و ثابت است و محل هیچ‌گونه اشکالی نمی‌باشد و محتاج به تمسک به اخبار «مَن بَلَغ» نیست.

اخبار «مَن بَلَغ» و تسامح در ادلّه سنن

بعضی گمان کرده‌اند: مستند کسانی که این دعا را در کتاب‌های خود نقل کرده و فتوا به استحباب خواندن آن داده‌اند، اخبار «من بلغ» و تسامح در ادلّه سنن است.

لذا اشکال کرده‌اند که تسامح در ادلّه سنن در جایی است که با سند ضعیفی به معصوم برسد و برای دعای ندبه سندی که منتهی به معصوم بشود، ذکر نکرده‌اند.

جواب اشکال این است که:

اوّلًا: ورود و صدور این دعا از معصوم علیه السلام مورد اطمینان است، و آن چیزی که ملاك حجیّت خبر واحد است، اطمینان به صدور است و لذا به اخبار موقوفه هم گاهی در فقه اعتماد می‌شود.

ثانیاً: به نفس اطلاق ادلّه عامّه دعا، استحباب این دعا هم ثابت است.

ثالثاً: در باب تسامح در ادلّه سنن و اخبار «مَن بَلَغ» ذکر نشده است که باید بلوغ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۸۸

با سند متصل به معصوم باشد؛ بلکه بلوغ و رسیدن به هر نحو باشد- مسنداً یا مرسلًا- کفایت می‌کند. شما چرا به قاعده و احادیث، بی‌دلیل حاشیه می‌زنید و اطلاق آن را مقید می‌سازید. حتی فتوای فقیه به رجحان عمل، اگر استناد او به روایتی محتمل باشد، نیز در بلوغ کافی است، چنانچه شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری رحمه الله هم در تنبیه پنجم از تنبیهات رساله‌ای که در جواز تسامح در ادلّه سنن مرقوم فرموده، تصریح کرده است و اولی به اعتبار، فتوای فقهایی است که در کتب فتوایی نیز متون روایات را ذکر می‌کرده‌اند. جایی که قُدما به رساله «علی بن بابویه قمی» در موارد فقدان نصّ یا به زبان علمی «عند إعواز النصوص» عمل می‌کردند، در مورد مستحبات با وجود اخبار «من بلغ» ورود مطلق خبر، و فتوای فقیه به طریق اولی کافی است.[۲۹۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۸۹

۲. ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی

اشاره

برای اینکه بررسی بهتر این پرسش، لازم است نخست ذو طوی و رضوی این دو مکان مقدّس را بشناسیم و سپس جواب را مطرح کنیم.

ذو طوی ":مجمع البحرین می گوید: ذو طوی- به فتح طاء و ضمّ؛ امّا ضمّ مشهورتر است- موضعی است در داخل حرم، در یک فرسخی مکّه که از آنجا خانه‌های مکّه دیده می‌شود.

"قاموس "گفته است: ذو طوی- مثلثهٔ الطاء که گاهی هم با تنوین تلفظ می‌شود- موضعی است نزدیک مکّه.

"معجم البلدان "از جوهری نقل کرده است: ذی طوی- به ضم طاء- موضعی است نزدیک مکّه.

"اخبار مکّهٔ المشرفهٔ[" ۲۹۴] می‌نویسد: ذوطوی نمازگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. هر زمان آن حضرت به مکّه تشریف می‌آوردند در ذی طوی فرود می‌آمدند و شب را در آنجا توقف فرموده، نماز صبح را در آنجا می‌خواندند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۹۰

و نیز در "اخبار مکّهٔ المشرفهٔ["۲۹۵] روایت شده است: ذوطوی بطن مکّه؛ یعنی زمین آن است.

بنابراین، به هریک از این دو معنا که مراد باشد، ذوطوی مکانی است مقدّس و محترم و مبارک و محل نزول رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

رضوی رضوی- به فتح راء- مانند سَکری؛ کوهی است مقدّس و مبارک که از کوه‌های مدینه طیبه بوده و در نزدیکی "ینبُع "قرار دارد و دارای درّه‌ها و زمین‌ها و مسیل‌ها و آب‌ها و درخت‌ها می‌باشد و آن، ابتدای کوه‌های تهامه است و تا مدینه چهار شب راه است و در مدح و فضل آن روایاتی وارد شده است.[۲۹۶]

امّا پاسخ:

اینکه فرمودید: غیبت امام علیه السلام به این صورت نیست که در مکان مخصوصی منزل گزیده باشد و از آنجا بیرون نرود، سخنی حقّ و صحیح است. آن حضرت نَه در رضوی و ذی طوی، و نه در سرداب غیبت، چنانچه بعضی از اهل سنّت به شیعه افترا بسته‌اند، پنهان نمی‌باشند. و این سخن که آن حضرت در سرداب غایب شده و از آنجا ظاهر می‌شود و شیعه انتظار بیرون آمدن ایشان را از سرداب می‌کشند، یکی از افتراهای شاخ دار آشکار است.[۲۹۷] در موضوع رضوی و ذی طوی نیز مطلب به همین قرار است؛ یعنی این دو محل نیز جایگاه حضرت صاحب الزمان علیه السلام در طول زمان غیبت نمی‌باشد؛ نه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۹۱

شیعه امامیه این را گفته و حتی اهل سنّت هم به ایشان آن را نسبت نداده‌اند. بله! فقط در مورد محمّد حنفیه نقل شده، که برخی از فِرَق کیسانیه ۲۹۸]، که قرن‌ها منقرض شده و از بین رفته‌اند، این عقیده را داشته‌اند که وی در کوه رضوی اقامت گزیده است.

این مطلب نیز که آن حضرت در عصر غیبت، در مکان معیّنی قرار ندارند؛ بلکه به هرجا و هر مکان بخواهند تشریف می‌برند و وظایفی را که دارند انجام می‌دهند و این ما هستیم که آن حضرت را نمی‌بینیم، صحیح است و در همین دعای ندبه در این جمله:

«بِنَفْسِی أَنْتَ مِنْ مُغَیَّبٍ لَمْ یَخْلُ مِنّا»؛

«جانم به فدایت ای که از چشم ما نهانی؛ ولی از اجتماع ما به دور نیستی».

به این معنی تصریح شده است، و از نهج البلاغه و اخبار و احادیث دیگر نیز استفاده می‌شود[۲۹۹] و در عبارت یکی از زیارات است:

«السَّلامُ عَلَی الْإِمامِ الْغائِبِ عَنِ الْأَبْصارِ الْحاضِرِ فِی الْأَمْصارِ»؛

«سلام بر آن امامی که از چشم‌ها پنهان و حاضر در شهرها است».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۹۲

ارتباط امام علیه السلام با ذی طوی و رضوی

از آنچه گفته شـد، معلوم شد که امام علیه السـلام نه در ذی طوی و نه در رضوی قرار ندارند و این جمله «لَیْتَ شِعْرِی أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی بَلْ أَیُّ أَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری !» هم پرسـش از قرارگاه دائمی آن حضـرت نمی‌باشد و پرسـش از زمان حال و همان هنگام خطاب و دعا است؛ بلکه پرسـش و اسـتفهام حقیقی نیست؛ زیرا برحسب احادیث، کسی بر قرارگاه آن حضرت مطّلع نیست.[۳۰۰] و عبارات و استفهام‌هایی که در این دعا است، همین موضوع را تأیید می کند.

پس این جمله دلالت دارد که آن حضـرت قرارگاه مشـخص و معینی ندارنـد و با عقیده کیسانیه، که یک فرقه از بین رفته و منقرض شده‌اند، ارتباطی ندارد؛ بلکه این جمله و بسیاری از جمله‌های این دعا، صریحاً عقیده کیسانیه را ابطال می کند و این استبعادی را که شده است، ردّ می‌نماید.

آقای من! شـما ببینیـد این جمله‌ها با عقاید کیسانیه و یا محمّد حنفیه چه ارتباطی دارد و غیر از این است که صـریحاً عقاید کیسانیه و امامت و مهدویت محمّد حنفیه را رد می کند؟

«أَیْنَ الْحَسَنُ أَیْنَ الْحُسَیْنُ؟ أَیْنَ أَبْنآءُ الْحُسَیْنِ؟ صالِحٌ بَعْدَ صالِحٍ، وَصادِقٌ بَعْدَ صادِقٍ! أَیْنَ السَّبِیلُ بَعْدَ السَّبِیلِ؟ أَیْنَ الْخِیَرَةُ بَعْدَ الْخِیَرَةِ؟ أَیْنَ الشُّمُوسُ الطّالِعَةُ؟ ... أَیْنَ ابْنُ النَّبِیِّ الْمُصْطَفی وَابْنُ عَلِیٍّ الْمُرْتَضی وَابْنُ خَدِیجَةَ الْغَرّآءِ وَابنُ فاطِمَةَ الْکُبْری ! بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی وَنَفْسِی لَکَ الْوِقآءُ وَالْحِمی یَابْنَ السّادَةِ الْمُقَرَّبِینَ! یَابْنَ النُّجَبآءِ الْأَکْرَمِینَ ...»؛

«چه شد امام حسن و چه شد امام حسین و چه شدند فرزندان حسین علیهم السلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۹۳

که هریـک پس از دیگری خلف صالـح از سـلف صالـح و جانشـین راستین پس از پیشوای راستین بودنـد. کجـاست راه (و راهنمای هـدایت) پس از راه (و راهنمـای هـدایت)؟ ... کجاست فرزنـد پیامبر مصـطفی صـلی الله علیه و آله و علی مرتضـی؟ کجاست فرزند خدیجه غرّاء و فاطمه کبری؟ جان من و پدر و مادرم در راهت نثار باد ...».

دهها از این‌گونه جمله‌ها که همه موافق با مذهب شیعه اثنی عشری است و کیسانیه و قائلین به امامت محمّد حنفیه را رد می کند، در این دعا موجود است.

اگر گفته شود: بـا اینکه به طور یقین این جمله هیـچ تأییـدی از عقیـده کیسـانیه نـدارد، و خود این جمله و سـایر جملات مـذکور به صراحت، بطلان عقیـده آنهـا را اعلام می کنـد، پس ارتبـاط حضـرت صاحب الزمان- عجل اللّه تعالی فرجه- با این دو مکان از چه جهت است، و چرا این دو مکان بالخصوص در دعا ذکر شده است؟

پاسخ این است که: ارتباط آن حضـرت با این دو مکان، مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدّسه و متبرّکه دیگر است که پرستش و عبادت خـدا در آن اماکن فضـیلت دارد. مثل مسـجدالحرام و مسـجد مدینه طیّبه و مشـهد غروی حسـینی و مسجد کوفه و سـهله که معلوم شده است حضـرت در این اماکن رفت و آمد دارند و این دو مکان را نیز به واسـطه همین دو خصوصـیت در دعا نام می‌برند؛ زیرا چنـانچه از بعضـی اخبـار اسـتفاده می‌شود، در غیبت صـغری و کبری کوه رضوی نیز یکی از مقامـات آن حضـرت، و از اماکنی است که گاهی آنجا تشـریف می‌برند.[۳۰۱] نکته دیگر اینکه: این دو مکـانی که در این دعـا نـام برده شـده- علاوه بر اینکه ممکن است اشاره به اشتباه کیسانیه در تعیین مهدی باشد، و اینکه آن موعودی که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۹۴

همه در انتظار ظهور او با هم شریکند، از عترت پیغمبر و از اولاد علی و فاطمه و فرزند امامان و حجت‌های الهی است- نکته‌ای ادبی

است؛ زیرا در مقام ندبه و اظهار تأثّر از بی‌اطّلاعی از جا و مکان آن حضرت، ذکر این دو مکان مناسب‌تر و در قلوب نافذتر است تا اماکن دیگر، مانند خانه آن حضرت در سامرّا یا مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله.

مثل اینکه اگر بخواهیم محبوب سفر کرده‌ای را یاد کنیم و از سوزش آتش هجران و فِراق او بنالیم و از بی‌خبری از حال و جا و مکان و آسایشگاهش اظهار نگرانی کنیم، سراغ آن مسافر عزیز را در کوه و دریا و بیابان و هوا می گیریم، نمی گوییم: «نمی‌دانیم اکنون در کجایی، به منزل رسیده‌ای یا در بستر خواب آرمیده‌ای یا در اطاق یا کنار جویبار و سبزه نشسته‌ای»؛ زیرا این مضمون‌ها ندبه را تسکین می‌دهد؛ بلکه مناسب این است که بگوییم: «نمی‌دانیم اکنون در کجایی، در حال حرکتی یا در بیابان و در کوه و دور از آبادی، ناراحت و تنها هستی؟»

برحسب بلاغت و تکلم به مقتضای حال، باید این گونه جمله‌ها در حال ندبه آورده شود و ذوق سلیم و طبع مستقیم و مأنوس باادب، این نکات را درک می کند.

و ممکن است ذکر اماکنی مثل رضوی و ذی طوی برای اشاره به این باشد که همه مکان‌های مقدّس، حتی ذی طوی و رضوی هم که مورد نظر کیسانیه بوده، تحت تصرف امام و آمد و شد آن حضرت هستند.

و احتمال دیگری نیز بعد از این سه احتمال هست، و آن این است که: مراد از ذی طوی، چنانچه از "اخبار مکّهٔ المشرفهٔ "هم نقل شد، خود مکّه معظمه و مراد از رضوی، مدینه طیّبه باشد.[۳۰۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۹۵

به هر حال، ذکر این دو مکان در مثل این دعا به رعایت این گونه نکات ادبی یا معنایی است و به هیچ وجه، متن آن را سست نمی‌سازد و به خصوص با توجّه به جمله‌هایی مثل «بِنَفْسِـی أَنْتَ ...» و کلمه «أَوْ غَیْرِها» و کلمه «أَمْ ذِی طُوی که هم صراحت دارند بر اینکه سراغ آن حضرت را در مکان معینی نمی گیریم و هم اینکه آن حضرت قرارگاه معلومی ندارند، معلوم می‌شود که بالمرّه با عقاید کیسانیه بی‌ارتباط است.

نکته قابل توجه

این جمله پرسش‌آمیز «لَیْتَ شِـعْرِی ...» در زیارت‌های دیگر نیز وارد شده و علاوه بر علّامه مجلسی در بحار،[۳۰۳] علّامه متبحر سیّد عبداللّه شبّر نیز از مشایخ خود، در ضمن یکی از زیارت‌ها روایت فرموده است، به این لفظ:

«لَیْتَ شِعْرِی أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی أَمْ أَیُّ أَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری ! أَبِرَضْوی أَنْتَ أَوْ ذِی طُوی ».[۳۰۴]

بنابراین، صحّت و اعتبار این جمله از این راه نیز تأیید می‌شود و به اصطلاح اهل فن، حدیث از غرابت متن هم خارج می‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۹۶

۳. دعای ندبه و امامت ائمّه اثنی عشر علیهم السلام

اشاره

تصریح نداشتن دعا به نام و عدد ائمّه اثنی عشر علیهم السلام از قوّت متن آن چیزی نمی کاهد و از این جهت، در اعتبار آن خللی

وارد نمی‌شود، و عدم تصریح در اینجا مفهوم ندارد، خصوصاً که تصریح یا اشاره به مطلبی که خلاف مذهب شیعه اثنی عشری باشد، به هیچ وجه در دعا وجود ندارد.

در دعای ندبه، مطالب عمده و حسّاس و ارزنده‌ای در موضوع نبوّت مطرح شده و سپس مسأله خلافت و ولایت علی علیه السلام و بعضی از نصوص و ادلّه این موضوع، و مجاهدات و فداکاری‌ها و فضایل و مناقب آن حضرت عنوان شده و همچنین به مخالفت‌ها و دشمنی‌هایی که اهل کینه و نفاق و جاه‌پرستان با آن خلیفه منصوب و تعیین شده از جانب خدا و رسول کردند، و مسیر واقعی اسلام را- که منتهی به سعادت و آزادی همه انسان‌ها می‌شد- تغییر دادند- و شد آنچه شد- و رهبر واقعی اسلام را خانه‌نشین ساختند، اشاره گردیده است.

بدیهی است مسأله اساسی و مهم که بیشتر در احادیث و اخبار و ادعیه مورد تعرّض قرار می‌گیرد، مسأله زمامداری است که ترک تمسّک به امام منصوب و تعیین شده از آغاز کار و روز اوّل، سنّت سیّئه زمامداری نااهلان را چون عصر جاهلیت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۹۷

جلو آورد، و اجرای برنامه‌های نجات‌دهنده و آزادی‌بخش اسلام را به طور یکپارچه و دربست و جهانی تا ظهور حضرت بقیهٔ اللَّه صاحب الزمان- عجل اللَّه تعالی فرجه- به تأخیر و تعویق انداخت.

این مصیبت از هر مصیبت بالاتر بود که با آن همه سفارش‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعلام‌های متعدد و با آن تعیین رسمی و تاریخی غدیر، و با آن همه تأکیدات رسا، برای حبّ جاه و کینه‌هایی که از مولای متقیان علی علیه السلام از غزوه بدر و احد و خیبر و حنین و احزاب و غیر اینها در دل داشتند، آن یگانه مرد حقّ و عدالت و پیشوای لایق و عالم و فاتح را کنار گذاشتند و چون خویشاوندان مشرک و مستبد و استثمارگر آنها را- که سدّ راه نجات جوامع محروم و مانع از پیشرفت دین توحید و برنامه‌های الهی و مترقّی اسلام و مهاجم به حوزه دین و دعوت خدا بودند- از میان برداشته بود، با او به مخالفت برخاستند و با اشتباه‌کاری و نیرنگ و اغفال مردم، یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های اسلام را پایمال کرده و جامعه را تا امروز، گرفتار این همه مفاسد و دردسرها و نابسامانی‌ها ساختند.

سایر مفاسد هم از اینجا ایجاد شد و موضوعی که باید به آن توجّه بیشتر شود، همین است. لذا در دعای انقلابی و سیاسی ندبه هم در مقدمه، همین مصیبت مطرح شده است.

مع ذلک، در جمله‌هایی از این دعا، سخن از امامان دیگر و مصایبی که در راه هدایت خلق متحمل شدند، نیز گفته شده، از جمله: «لَمْ یُمْتَثَلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی الْهادِینَ بَعْدَ الْهادِینَ، ... فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُبِیَ مَنْ سُبِیَ، وَأُقْصِیَ مَنْ أُقْصِیَ»؛

«فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره هدایت کنندگان پی در پی اطاعت نشد ...

شخصیت‌هایی کشته شدند، عدّه‌ای اسیر گشتند و دسته‌ای از وطن آواره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۳۹۸

گردیدند».

و جمله‌های بعد، همه تذکّر مصایب اهل بیت علیهم السلام و مطابق مذهب شیعه است که امامت را در فرزندان حسین علیه السلام می‌دانند؛ مانند این جمله‌ها:

«أَیْنَ الْحَسَنُ أَیْنَ الْحُسَیْنُ؟ أَیْنَ أَبْناءُ الْحُسَیْنِ؟ ... أَیْنَ ...» و بالجمله فقرات دعا در مورد مصایب و فضایل ائمّه علیهم السلام و خصوصیات و نشانه‌های حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- همه متضمّن مطالبی است که در روایات و احادیث کثیر، صحّت آن مسلم و ثابت شده است و یکی از جهاتی که موجب قوّت این دعا شده، همین متن محکم و پر از نکات اعتقادی و مهیّج عواطف می‌باشد. و چنانچه علمای حدیث می‌فرمایند، گاهی متن سبب قوت اعتبار سند و گاهی به عکس، سبب ضعف می گردد و اینجا از

همان مواردی است که سبب قوّت می‌شود.

توضیح دیگر

این دعا برای نـدبه است، و در چنین دعایی، شـرح تمام مناقب ائمّه علیهم السـلام موجب طولانی شدن کلام و خلاف بلاغت است. غرض بیان عقایـد حقّه به طور تفصـیل نیست؛ بلکه غرض دعا و نـدبه با اشاره به بعضـی مطالب است که خواننـده به واسـطه انس و سابقه ذهنی می‌فهمـد که مراد و مقصود از آن چیست، هرچند بعضـی جمله‌ها فشـرده باشد، لذا مثلًا وقتی می گوید: «أَیْنَ الْحَسَنُ أَیْنَ الْحُسَیْنُ؟»، همه مصایب این دو امام را به خاطر می‌آورد و در ذهنش مجسم می‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۳۹۹

۴. دعای ندبه و معراج جسمانی

اشاره

چنان‌که گفته شد، پرسـش دیگر این است که: جمله «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلی سَمآئِکَ» با اجماع و اتفاق آیات و اخبار که دلالت دارند بر جسـمانی بودن معراج رسول اکرم صـلی الله علیه و آله مخـالفت دارد و به این جهت، متن دعـا ضـعیف و موجب عـدم اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام می‌شود.

پاسخ این است که: این جمله نزد اهل فنّ علی‌التحقیق تحریف شده، که صحیح آن «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلی سَمآئِکَ» می‌باشد:

۱- محدّث نوری- رحمهٔ اللَّه علیه- در "تحیّهٔ الزائر["۳۰۵] فرموده است: در کتاب مزار محمّد بن المشهدی و کتاب مزار قدیم- که تـألیف هردو مـدّت‌ها قبـل از تألیف "مصـباح الزائر "بوده- عبارت دعا چنین است که نقل کردیم: «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلی سَـمآئِکَ»، و در بعضـی از نُسخ مصـباح الزائر که حقیر دیدم نیز چنین بود، و لیکن در جمله‌ای از نسخ مصباح، این فقره چنین است: «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلی سَمآئِکَ» و نسخه مصباح مجلسی نیز از این نسخ بوده. پس معلوم می‌شود در نسخ مصباح به وسیله بعضی از ناسخین که مبتلا به امراض قلبی و عقاید فاسد بوده‌اند، تحریفی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۰۰

شده است.

۲- مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی نیز در "هدیهٔ الزائر["۳۰۶] همین سخن استاد خود، محدث نوری را شرح داده و تأیید کرده است.

۳- در نسـخه خطّی قدیمی نفیسی از مزار کبیر محمّد بن المشهدی، که قبلًا به آن اشاره کردیم، این جمله «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلی سَمآئِکَ» ضبط شده است.

۴- جمله: «وَأَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ» نیز شاهـد و مؤیـد این است که نسـخه «وَعَرَجْتَ بِهِ» صـحیح است؛ زیرا «أَوْطَأْتَ» ظاهر در جسمانی بودن است، چنان‌که «وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبُراقَ» نیز همین معنی را تأیید می‌کند؛ چون عروج روحی احتیاج به مرکب ندارد.

۵- همین دو جمله دلالت دارند بر اینکه: فرضاً نسخه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ» صحیح باشد، مراد عروج روحی تنها نیست.

۶- علاوه بر وجه پنجم، بر فرض صحّت نسخه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ»، می گوییم:
این فقره صراحت ندارد که معراج فقط با روح بوده است؛ زیرا در زبان عرب و عجم، استعمال لفظ موضوع برای جزء در کلّ بسیار متداول است؛ مانند استعمال لفظ رقبه در انسان. و شاید به همین معنا باشد: «رُوحِی لَکَ الْفِداءُ» و «جِئْتُکَ بِرُوحِی». در فارسی نیز استعمال در جان می‌شود و از آن، اعم از جان و بدن؛ بلکه گاهی خصوص بدن، اراده می‌شود، مثل این شعر:
جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم‌صانع خدایی کاین وجود آورد بیرون از عدم
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۰۱

کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب

برای اینکه این موضوع کاملًا روشن شود، کلام علّامه شهیر حاج میرزا ابوالفضل تهرانی (متولد ۱۳۱۶ ه) را که در علوم عقلی و نقلی استاد و از مفاخر فن ادب و شعر و لغت و بلاغت، و ممدوح شاعر بزرگ سیّد حیدر حلّی، و سید محمّد سعید حبوبی قدس سرهم بوده است، نقل می کنیم.
این مرد ادیب دانشمند می‌فرماید:
گاه روح را به علاقه حالّ و محلّ یا ملابست به معنی جسم با روح استعمال می کنند، چنانچه عرب فعلًا می گویند: «شالَ رُوحُهُ» یا می گویند: «جَرُحَ رُوحُهُ». در عراق و حجاز، این استعمالات متعارف است که می گویند: جانش را پوشید یا جانش زخم شده و این علاقه‌ای صحیح و استعمالی است فصیح، و عبارت دعای ندبه «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلی سَمآئِکَ» منزّل بر این است؛ چون ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و برهان نیز مساعد او است، چنانچه در جای خود مقرر شده.[۳۰۷] ایشان پس از تحقیقاتی در شرح این جمله از زیارت عاشورا «السَّلامُ عَلَیْکَ وَعَلَی الْأَرْواحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ» در بیان اینکه مراد از ارواح، همه اصحاب باوفای حضرت مولانا ابی عبداللّه علیه السلام می‌باشد، می‌فرماید:
نسبت حلول و اناخه به آنها به چند اعتبار جایز و در نظر صحیح می آید: یکی اینکه مراد از ارواح، همان اجسام مقدّس و طاهر باشد. چنانچه اشاره شد که روح به این معنا استعمال می‌شود، و چون اصحاب آن جناب، البتّه حیات جاودانی دارند که قدر متیقّن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل اللّه‌اند
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۰۲
و خدای تعالی می‌فرماید:
«وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیآءٌ عِندَ رَبّهِمْ یُرْزَقُونَ»؛[۳۰۸]
«کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندارید؛ بلکه زنده به حیات ابدی شده و نزد خدا متنعّم هستند».
پس اطلاق روح و اراده این اجسام مکرّمه مانعی ندارد، و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که: «المُنِیخَةُ بِقَبْرِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ» گفته است. بنابراین مراد از رحل و فنا، همان قبر و حائر است که شیخ مفید رضی الله عنه در کتاب ارشاد می‌فرماید: ما شک نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند، اگرچه خصوصیات قبور آنها را ندانیم، و قبر حضرت عباس علیه السلام اگرچه دور است؛ ولی داخل در فِنا و رحل سیّد الشهداء است. و شاید مراد، همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنا با ظاهر رحل و فنا انسب و اقرب است و عبارت زیارت اقبال، شاهد این احتمال می‌شود.[۳۰۹] و حاصل و خلاصه جواب این است که: این جمله طبق نسخه‌های صحیح خطی «وَعَرَجْتَ بِهِ» است و امّا نسخه «بِرُوحِهِ» هم غیر ثابت و بلکه به فرمایش محدّث نوری تحریف شده است، و هم با این بیانات دقیق ادبی صاحب "شفاء الصدور،"

هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که مراد از روح در این جمله، جسم با روح است و با ادلّه معراج جسمانی کاملًا قابل جمع و سازگار است و به هر حال، از این راه خللی به صحّت دعا وارد نمی‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۰۳

و مخفی نماند که در بیان مراد از این جمله، علّامه متبحر سیّد صدرالدین محمّد حسنی طباطبایی وجه دقیق دیگری را در شرح دعای ندبه فرموده است که چون بیش از این، اطاله کلام را مناسب ندیدیم، از نقل آن صرف نظر شد. کسانی که بخواهند به شرح دعای ندبه ایشان مراجعه نمایند.[۳۱۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۰۴

۵. دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمّه علیهم السلام

یکی از پرسش‌ها یا ایراداتی که به دعای ندبه شده، این است که: چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟

چگونه با اینکه هنوز امام زمان علیه السلام به دنیا نیامده بود، در این دعا به او می گویند:

«لَیتَ شِعْری أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی أَمْ أَیُّ أَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری ! أَبِرَضْوی أَنْتَ أَوْ ذِی‌طُوی بِنَفْسِی أَنْتَ مِنْ مُغَیَّبٍ لَمْ یَخْلُ مِنّا».

آیا معقول است امام ششم یا دهم یا هر امام دیگر، به نواده‌اش که هنوز به دنیا نیامده و غایب نشده، بگوید: تو کجایی؟ و اگر بگویند: امام زمان خودش برای خود، این دعا را خوانده و از فراق خود ناله کرده، آن هم معقول نیست که آن حضرت جای خودش را نداند ....

جواب: اوّلًا: سبحان اللَّه! مگر کسی گفته است که امامان گذشته این دعا را می‌خوانده‌اند و امام ششم یا دهم به حضرت صاحب الزمان علیه السلام این خطابات را فرموده یا خود امام زمان علیه السلام به خودشان خطاب فرموده و از فراق خود ناله و ندبه کرده‌اند.

علّامه مجلسی می‌فرماید: این دعا به سند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: مستحب است این دعا را در چهار عید بخوانند. از کجای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۰۵

فرمایش او، همچنین سیّد بن طاووس و شیخ محمّد بن المشهدی و محمّد بن علی بن ابی قره و بزوفری استفاده می‌شود که ائمّه آن را می‌خوانده‌اند یا امام زمان- عجل اللَّه تعالی فرجه- خودشان برای خود آن را خوانده‌اند.

از فرمایش این بزرگان، بیش از این استفاده نمی‌شود که دستورالعمل است برای مؤمنانی که در عصر غیبت زندگی می کنند، این دعا را در اعیاد اربعه بخوانند.

این چه ربطی دارد به اینکه ائمه هدی علیهم السلام هم این دعا را می‌خوانده یا نمی‌خوانده‌اند؟

ثانیاً: مخاطب قرار دادن کسی که هنوز به دنیا نیامده و معلوم است که به دنیا می‌آید و نور و حقیقت وجود او آفریده شده، اگرچه هنوز به این بدن عنصری تعلق نیافته؛ ولی از کسانی که با آن عوالم ارتباط دارند، چه مانعی دارد؟ مگر نه برحسب قرآن مجید در سوره اعراف (آیات ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵) خداوند به بنی آدم در حالی که هنوز وجود پیدا نکرده بودند، خطاب فرموده است،[۳۱۱] یا اگر بعضی وجود داشتند، این خطابات که عامّ است؛ مثل ":یا بنی آدم "!شامل همه معدومین و موجودین است.

ثالثاً: این دعا، دعای ندبه است و در مقام ندبه، مجازاً این‌گونه خطابات به جا و موافق با ذوق است. گوینده خود را مانند یکی از

کسانی که در دوره غیبت زندگی می‌کنند و در آتش فِراق و هجران ولی عصر علیه السلام می‌سوزند و از ستمگران، ستم و جفا می‌بینند، فرض می‌کند و این خطابات را می‌نماید و برای آن دوران و آن روزگار و آن سختی‌ها و امتحانات که جلو می‌آید، ندبه می‌کند، نه اینکه واقعاً

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۰۶

بخواهد جای امام زمان را پیدا کند.

این‌گونه خطابات در آثار ادبی بسیار است که غایب را حاضر و بعید را قریب و موجود نشده را موجود می‌شمارند؛ بلکه به زمان و مکان و غیر ذوی العقول خطاب می‌کنند و احساسات خود را اظهار یا آتش درونی را خاموش و ناراحتی‌ها و آلام روحی را تخفیف می‌دهند.

غرض این جمله‌ها، همه تعلیم ندبه و ابراز علاقه به ولی عصر و اظهار حالت انتظار است.

پس هیچ مانعی ندارد و خلاف ذوق و عقل نیست اگر امامان گذشته هم این دعای ندبه را خوانده باشند و یا اینکه خود حضرت صاحب الزمان- ارواحنا فداه- آن را تعلیم فرموده باشد. با وجود اینکه قبلًا گفتیم، در هیچ یک از مدارک و مصادر این دعا دیده نشده که یکی از امامان یا خود ولی عصر علیهم السلام آن را خوانده باشند.

بله، در روایات دیگر از بعضی ائمه علیهم السلام خطاب به آن حضرت و دعا برای ایشان روایت شده است؛ مثل روایت سُدیر صیرفی که قبلًا نقل کردیم و مثل دعای امام زین العابدین علیه السلام برای آن حضرت در دعای عرفه، و مثل دعایی که در تعقیب نماز ظهر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است، از عباد بن محمّد مداینی که گفت: در مدینه به حضور امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شدم، هنگامی که از نماز ظهر فراغت یافته، دست‌های مبارک را به سوی آسمان بلند کرده و عرض می‌کرد:

«أیْ سامِعَ کُلِّ صَوْتٍ! أیْ جامِعَ کُلِّ فَوْتٍ! أیْ بارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ! أیْ باعِثُ! أیْ وارِثُ! أیْ سَیِّدَ السّاداتِ! أیْ إلهَ الْآلِهَةِ! أیْ جَبّارُ الْجَبابِرَةِ! أیْ مالِکَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ! أیْ رَبَّ الْأَرْبابِ! أیْ مَلِکَ الْمُلُوکِ! أیْ بَطّاشُ! أیْ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِیدِ! أیْ فَعّالًا لِما یُرِیدُ! أیْ مُحْصِیَ عَدَدِ الْأَنْفاسِ وَنِقْلِ الْأَقْدامِ! أیْ مَنِ السِّرُّ عِنْدَهُ عَلانِیَةٌ! أیْ مُبْدِئُ! أیْ مُعِیدُ!

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۰۷

أَسْئَلُکَ بِحَقِّکَ عَلی خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَبِحَقِّهِم الَّذِی أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلی نَفْسِکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ، وَأَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ السّاعَةَ بِفَکاکِ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ. وَأَنْجِزْ لِوَلِیِّکَ الدّاعِی إلَیْکَ بِإذْنِکَ، وَأَمِینِکَ فِی خَلْقِکَ، وَعَیْنِکَ فِی عِبادِکَ، وَحُجَّتِکَ عَلی خَلْقِکَ عَلَیْهِ صَلَواتُکَ وَبَرَکاتُکَ وَعْدَهُ.

اللَّهُمَّ أَیِّدْهُ بِنَصْرِکَ وَانْصُرْ عَبْدَکَ، وَقَوِّ أَصْحابَکَ بِهِ وَصَبِّرْهُمْ وَافْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَمْکِنْهُ مِنْ أَعْدآئِکَ وَأَعْدآءِ رَسُولِکَ، یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ»؛

«ای شنونده هر صدا! ای جمع کننده هر فوت! ای آفریننده نفوس بعد از موت! ای برانگیزنده! ای ارث برنده! ای آقای آقایان! ... سؤال می‌کنم تو را به حقّ تو بر برگزیدگانت از خلق تو و به حقی که برای ایشان بر خودت واجب کردی، که درود فرستی بر محمّد و اهل بیت او، و اینکه منّت گذاری بر من در این ساعت به آزادی‌ام از آتش. و وفا کن از برای ولیّ خودت که دعوت کننده به سوی تو، به اذن تو است و امین تو در خلق تو و عین و دیده تو در بندگان تو بر خلق تو است- بر او باد صلوات و برکات تو- که وعده دادی او را. خدایا تأیید کن او را به نصرت خودت و یاری کن بنده‌ات را و نیرو بده به وسیله او اصحابت را و شکیبا گردان ایشان را و فتح کن برای ایشان از نزد خودت سلطنت و استیلای یاری کننده‌ای را (یا یاری شده) و نزدیک ساز فرج او را و مسلّط ساز او را بر دشمنان خودت و دشمنان پیغمبرت. ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان».

(عباد بن محمّد که این دعاها را شنید) عرض کرد: آیا برای خود دعا کردی فدایت شوم؟ فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۰۸

«دَعَوْتُ لِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ وَسابِقِهِمْ وَالْمُنْتَقِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ أَعْدآئِهِمْ»؛

«برای نور آل محمّد و سابق ایشان و انتقام گیرنده به امر خدا از دشمنانشان دعا کردم».

سپس راوی خبر، از علایم ظهور آن حضرت پرسید و جواب شنید و این روایت را که از آن استفاده می‌شود مراد به ولیّ مطلق در لسان ائمه علیهم السلام حضرت صاحب الزمان علیه السلام است، جمعی از علما- مانند شیخ طوسی در مصباح المتهجد- روایت کرده‌اند.[۳۱۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۰۹

۶. دعای ندبه و بدعت

اگر کسی بگوید: دعای ندبه بدعت است و بعد از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام پیدا شده و به ایشان بسته شده و کسانی که مهدیه می‌سازند و دعای ندبه برای عوام می‌خوانند و مردم را سگ امام زمان کرده و عوعو می‌کنند، اهل بدعت و دشمن امامند. آیا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مهدیه یا زینبیه و یا خانقاه و صومعه در اسلام بوده و آیا شرافت مؤمن سگ شدن است و یا آدم حقیقی شدن؟

جوابش این است که: بدعت، وارد کردن کار و روشی است از پیش خود در برنامه‌های شرعیه، که نه بالخصوص از پیغمبر و ائمه علیهم السلام درباره آن دستوری صادر شده و نه عموم یا اطلاق دستورات و اوامر آن بزرگواران شامل آن باشد؛ ولی دعای ندبه:

اوّلًا: چنان‌که گفته شد بالخصوص وارد شده و اطمینان به صدورش هست و هیچ کس از پیش خود آن را نیاورده و لااقل کسانی که می‌خوانند اطمینان به صدور آن دارند.

ثانیاً: به واسطه آنکه متضمّن حمد و سپاس خدا بر قضا و قدر او و ذکر فضایل و مناقب و مصائب اهل بیت است، عمومات دعا و حمد و ذکر فضایل و مناقب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۱۰

و مصائب شامل آن می‌شود.

ثالثاً: این دعای ندبه را اگر شخص از پیش خود هم انشا کند و بخواند، بدعت نیست، مثل اینکه خطبه یا قصیده‌ای مشتمل بر این مطالب انشا کند و مانند «دوازده امام خواجه» آن را برای مردم بخواند، یا مردم آن را بخوانند. این نه خلاف سنّت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و نه بدعت و نه وارد کردن چیزی است در دین. این همان اجرای تعالیم و برنامه‌های دین است که به حسب صور و مصادیق و مظاهر، مختلف می‌شود.

و امّا ساختن مهدیه و منتظریه و قائمیه نیز بدعت نیست مانند حسینیه؛[۳۱۳] زیرا اگر ما برای ذکر فضایل و مناقب، خانه‌ای بسازیم و آنجا را «دارالفضایل» بنامیم، یا برای قرائت قرآن و تعلیم تجوید خانه‌ای به نام «دارالقرائۀ» یا «دارالحفّاظ» بنا کنیم، یا برای تعلّم و آموزش علوم اسلامی و فقه و تفسیر و حدیث، خانه دیگر و اسم آن را «مدرسه» بگذاریم، یا برای مطالعه و قرائت کتب «دارالکتب» یا «کتابخانه» درست کنیم، یا برای رسیدگی به حال فقرا و مستمندان و جمع آوری اعانه، محلی به نام خانه نیکوکاری بسازیم یا «دار الایتام» یا پرورشگاه یا بیمارستان یا زایشگاه- قربۀ الی اللَّه تعالی- تأسیس کنیم همه مشروع و اجرای دستورات اسلام و برنامه‌های دین و اطاعت اوامر:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۱۱

«وَتَعاوَنُوا عَلَی الْبِرّ وَالتَّقْوی ؛[۳۱۴]

«همکاری و معاونت کنید بر نیکی و پرهیزکاری».

«وَلْتَكُنْ مِنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ»؛[۳۱۵]

«و باید بوده باشد از شما گروهی که می‌خوانند به سوی خیر، و امر می‌کنند به معروف و نهی می‌کنند از منکر».

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ»؛[۳۱۶]

«به درستی که خدا فرمان می‌دهد به عدل و احسان».

و اوامر دیگر است.

مجرد اینکه در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله این بناها نبوده، دلیل بدعت نمی‌شود.

بله! اگر غرض کسی از این بناها، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و تشعّب و دودستگی و اغراض شخصی و فردی و هم‌چشمی و رقابت و سوء استفاده و جاه‌طلبی باشد، البته مذموم است، و اگر به قصد منصرف ساختن مسلمانان از مساجد و ایجاد ما به الامتیاز مذهبی و اجرای برنامه‌های غیر مشترک و غیر وارد و خواندن اوراد و اذکاری که نرسیده (مثل ذکر جبرئیلیه یا یونسیه به عدد مخصوص و امثال آن) محلی مثل خانقاه بسازد، بدعت و ضلالت است.

غرض این دو جهت را نباید با هم اشتباه کرد، و باید متوجّه بود که دارالحفاظ و دارالضیافه و دارالمعلمین یا دارالوعاظ یا حسینیه و مهدیه، با خانقاه و صومعه خیلی فرق دارد. اینجا (خانقاه) مرکز یک فرقه خاصّ و دسته‌ای است که ملتزم به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۱۲

طریقه مخصوص و شیخ و پیرو و مرشد و سلسله‌ای شده‌اند که از شرع نرسیده است و آنجا یک مرکز آزاد برای همه و بدون قید و شرط است.

مع ذلک چون مقام، مقام بیان حقیقت است، تذکّر می‌دهم که حفظ مرکزیت مساجد- که خانه خدا و خانه عموم مسلمانان است- لازم است و همه باید با هم در عمران مساجد به جماعات و مجالس دعا و وعظ و تبلیغ و قرائت قرآن و غیر اینها همکاری کنند تا باشکوه‌ترین اجتماعات دینی در مساجد تشکیل شود و قدر و منزلت مسجد محفوظ بماند. و اگر این مؤسسات را هم به نام آن حضرت در مسجد قرار دهند یا رواقی از رواق‌های مسجد را به این عنوان بنامند، یا آنکه مدارس و مراکز تبلیغی تأسیس کنند و به نام جامع المهدی یا مسجد المهدی یا رواق صاحب الامر، یا مدرسهٔ المهدی و مکتبهٔ المهدی بنامند، و در موقع خواندن دعای ندبه یا کمیل یا ادعیه دیگر از آنجا استفاده کنند، مناسب‌تر و با نظر مبارک خود آن حضرت موافق‌تر است، به علاوه در تأسیس این اماکن، وضع محیطها و مساجد و مناسبت‌ها را هم باید در نظر گرفت.

امّا اینکه نوشته شده: بعضی خود یا دیگران را سگ امام می‌شمارند و شرافت مؤمن به این است که آدم حقیقی باشد نه سگ.

جواب این است که: هیچ کس نمی‌گوید مؤمن سگ است، و این عبارات که من سگ درگاه خدا یا سگ در خانه پیغمبر یا امام هستم، معنایش این نیست که من سگ هستم. این الفاظ معنای لطیف و دل پسندی دارد که خود به خود در ذهن شنونده وارد می‌شود و لذا کسی جز شما به گوینده آن اعتراض نمی‌کند که چرا خود را سگ خواندی و چرا دروغ گفتی. غرض این است که همان‌گونه که سگ در خانه صاحبش را رها نمی‌کند و اگر او را براند و دور کند به جای دیگر روی نمی‌آورد و وفا و حق‌شناسی دارد و پاس احترام ولیّ نعمت خود را نگاه می‌دارد و از صاحبش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۱۳

و خانه‌اش دفاع می‌کند و عنایت کم و لقمه نان صاحبش را بر سفره‌های چرب دیگران بر می‌گزیند، من هم بر سر کوی شما مقیم شده و در خانه شما را رها نمی‌کنم، و به پاسبانی منزل محبوب و مراد خود افتخار می‌کنم.

این تعبیر بسیار عرف پسند و شیرین و عاطفی و مهیّج است و در اشعار شعرا و اهل ذوق عرب و عجم، بسیار است که در درگاه خدا، یا پیغمبر یا امام، حقیرانه خود را سگ می‌شمارند؛ مانند این اشعار:

لقمه نانی به این سگ کن عطاکم نگردد از عطایت ای خدا

شاها چو تو را سگی بباید گر من بودم آن سگ تو شاید

هستم سگکی ز حبس جسته بر شاخ گل هوات بسته

از مدح تو با قلاده زرزنجیر وفا به حلقم اندر

خود را به قبول رایگانت بستم به طویله سگانت

افکن نظری بر این سگ خویش سنگم مزن و مرانم از پیش

من سگ اصحاب کهفم بر در پاکان مقیم نیم نانی می‌رسد تا نیم جانی در تن است

و این ضعیف هم در منظومه مناجات علی علیه السلام خطاب به آن حضرت عرض کرده‌ام:

بسته سنبل گیسوی توام فخرم این بس که سگ کوی توام

نابغه علم و ادب و افتخار جامعه شیعه و اسلام، شیخ بهاء الدین عاملی قدس سره برای کسی مثل شاه عباس کبیر از بین تمام القاب شاهانه این لقب را برگزیده و در آغاز کتاب "جامع عباسی "چنین می‌فرماید:

«چون توجّه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس، کلب آستان علی بن ابی‌طالب علیه السلام شاه عباس الحسینی الموسوی ...»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۱۴

بـه نظر مـا ایـن جملـه «کلب آسـتان علی بن ابی‌طـالب علیه السـلام» برای معرفی شـاه عبـاس کـبیر از تمـام القـاب نفرت‌انگیز و پر از مبالغه‌ای که برای شاهان صـفوی و سـلاطین دیگر گفته شـده، دلپذیرتر و ارزنده‌تر و جذاب‌تر است و لطفی که در این جمله به کار رفته در هیچ یک از عناوینی که در ابتدای کتاب‌ها برای پادشاهان نوشته شده، وجود ندارد.

هم اکنون از تاریخ وفات عضـد الـدوله دیلمی قریب یک هزار و بیست سال می‌گذرد، و این افتخار در ضـمن مفاخر او در کتاب‌ها نوشته می‌شود که در روی سنگ قبر او در نجف اشرف، در جوار مرقد مطهر مولای متقیان علی علیه السلام این آیه نوشته شده:

«وَکَلْبُهُم باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصِیدِ».[۳۱۷]

مع ذلـک، مـا نمی‌گوییم: گوینـدگان همه این‌گونه الفـاظ را در هر مجلس و منـبر، یـا در هر شـعر و قصـیده تکرار کننـد و از طریق بلاغت و تکلم به مقتضای حال بیرون روند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۱۵

۷. دعای ندبه و آیه: «وَاجْعَل لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ»

ایراد دیگری به متن دعای ندبه شده است که: این جمله که راجع به حضرت ابراهیم- علی نبینا و آله و علیه السلام- می‌گوید:

«وَسَأَلَکَ لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ، فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذلِکَ عَلِیّاً».

بـا قرآن مخالف است؛ یعنی حضـرت ابراهیم از تو سؤال کرد برای او زبان راستی قرار دهی در آینـدگان، پس اجابت کردی او را و قرار دادی آن را علیّ و این افترا به قرآن و حضـرت ابراهیم است؛ زیرا حضـرت ابراهیم، چنان‌که در قرآن سوره شـعرا آیه ۸۴ گفته: «وَاجْعَل لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ» و مقصود او این بوده است که آیندگان از امم درباره او خوش‌گفتار باشند و دروغ به او نبندند و تهمت‌هایی که به حضـرت داوود و سـلیمان و عیسـی علیهم السـلام زدنـد به او نزننـد و خـدا او را اجابت کرده و تمام امّت‌ها، چه

یهود و چه نصاری و چه مسلمین، به حضرت ابراهیم خوش‌بین و او را قبول دارند، و او را بت شکن می‌دانند و این تناسبی با جمله «وَجَعَلْتَ ذلِکَ عَلِیّاً» ندارد. خدا در کجای قرآن حضرت ابراهیم یا مقصود او را علی قرار داد؟ اصلًا «او را علی قرار دادی» معنی ندارد. بله مقصود از «علیّاً» در سوره مریم ارتفاع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۱۶

و بلندی است برای گفتار تمام انبیا.

جواب: این جمله دعای ندبه از قرآن اقتباس شده و دلیل بر قوّت متن آن است.

شما در آیه ۴۹ و ۵۰ از سوره مریم و آیه ۸۳ و ۸۴ سوره شعرا دقت کنید و ببینید دعای ندبه با این لطف تعبیر چگونه مضمون این آیات را بیان می‌کند و قرآن و دعای ندبه هر دو یک حقیقت را می‌پرورانند و هیچ‌گونه مخالفتی با هم ندارند.

در سوره شعرا آیه ۸۳ و ۸۴، از حضرت ابراهیم نقل می‌فرماید که این‌گونه از خدا مسألت کرد:

«رَبّ هَبْ لِی حُکْماً وَأَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ* وَاجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ»؛

«پروردگارم مرا حکمی عطا کن و به شایستگان ملحق ساز، و برای من زبان راستی در آیندگان قرار ده».

و در سوره مریم آیات ۴۹ و ۵۰ می‌فرماید:

«فَلَمّا اعْتَزَلَهُمْ وَما یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَکُلّاً جَعَلْنا نَبِیّاً* وَوَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَجَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّاً»؛

«چون ابراهیم از آنها و آنچه که غیر از خدا می‌پرستیدند کناره گیری کرد، اسحق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را نبیّ گردانیدیم و از رحمت خودمان به آنها بخشیدیم و برای ایشان (یعقوب و اسحاق و ابراهیم) لسان صدق علیّ قرار دادیم».

حال ملاحظه فرمایید جمله‌ای که در دعای ندبه است، مضمون همین آیات است و هیچ مخالفتی با قرآن در آن تصور نمی‌شود.

شما چطور این جمله را با قرآن مخالف می‌گیرید؟ بر حسب این آیات، نه سؤال حضرت ابراهیم از خدا قابل انکار است و نه اجابت خدا، شما می‌گویید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۱۷

مقصود از «علیاً» در سوره مریم ارتفاع و بلندی برای گفتار تمام انبیا است، تا این دو آیه را از هم جدا کنید. چرا ضمیر «لَهم» را به مرجعی که باید طبق سیاق کلام به آن ارجاع داد، ارجاع نمی‌دهید؟

چرا قرآن را مطابق میل خودتان تفسیر می‌کنید و جمله دعا را به نحو دیگر معنی می‌نمایید، تا مخالفت درست شود و دلیل بر بی‌اعتباری دعای ندبه بتراشید، و جمله‌ای را که حقّاً دلیل اعتبار دعا است دلیل بی‌اعتباری آن قرار می‌دهید؟

عجیب است؛ شما بفرمایید: مراد از این آیات قرآن این است که ابراهیم از خدا خواست که ذکر نیک او در بین امم باقی و نام نیکش بر زبان‌ها جاری باشد و خدا هم این دعا را مستجاب گردانید و نام نیك او را بلند، و اسم و آوازه او را علی قرار داد و این جمله دعا را هم به همین معنی حمل کنید، و «وَجَعَلْتَ ذلِکَ عَلِیّاً» را چنان‌که در آیه «لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّاً» به معنی علی علیه السلام نگفتید، در جمله دعا هم نگویید، مختارید. امّا چرا قرآن را به یک نحو معنی می‌کنید و دعای ندبه را نحو دیگر، و بعد می‌گویید: دعا با قرآن مخالف است؟!

چرا می‌گویید: «جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّاً» که امتیازی برای حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب در بین انبیای گذشته است، ارتفاع و بلندی گفتار تمام انبیا است، و آیه را برخلاف ظاهرش تفسیر می‌کنید؟ به علاوه اگر هم مربوط به تمام انبیا باشد، چه اشکالی دارد که اعلام اجابت دعای حضرت ابراهیم نیز در اینجا مراد باشد؟ مگر دعای ابراهیم نباید مستجاب شود؟

به هر حال یا به این نحو بگویید، یا به تفسیر مراجعه کنید و احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام را در تفسیر قرآن بپذیرید و روایت علی بن ابراهیم قمی، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را ملاحظه کنید که امام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۱۸

می‌فرمایـد: «وَجَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيّاً» یعنی امیرالمؤمنین- صـلوات اللّه علیه-.[۳۱۸] اگر این حدیث را در تفسیر آیه مستند قرار دهیم که طبق احادیث متواتره ثقلین و «امان و سفینه» و غیر اینها، باید همین حدیث را مستند تفسیر قرار بدهیم، باز هم آیه و جمله دعا با هم مطابق و موافقند، و باز هم این جمله چون موافق با قرآن و تفسیر آن می‌شود، بر اعتبار دعا می‌افزاید.

پس معلوم شـد که به هر نحو در تفسیر آیه بگوییم، این موضوع تأییـد می‌شود که این جمله دعا از کتاب خـدا اخـذ شده و با قرآن مجید موافق است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۱۹

۸. قرآن مجید و جمله: «وَ أَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ»

اشاره

اشکال دیگری که به متن دعای ندبه کرده‌اند این است که جمله: «وَأَوْطَأْتَهُ مَشارِقَكَ وَمَغارِبَكَ» که می گوید پیغمبر را داخل کردی به تمام مشرق‌ها و مغرب‌ها، با آیه اوّل سوره أسری مخالف است؛ زیرا خدا در این آیه می‌فرماید:

«سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصى [۳۱۹]

یعنی منزّه است خدایی که سیر داد بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی، نه تمام مشرق‌ها و مغرب‌ها و ثانیاً زمین، مشرق‌ها و مغرب‌ها دارد؛ امّا برای خـدا مشـرق‌ها و مغرب‌ها نیست؛ زیرا خدا همه جا هست و مکان ندارد. گوینده دعای ندبه خدا را در وسط مشرق‌ها و مغرب‌ها قرار داده.

جواب از این اشکال این است که:

اوّلًا: لفظ مشارق و مغارب در این مقامات، صریح در اینکه مراد تمام مشارق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۲۰

و مغارب است، نیست. مثل اینکه می گوییم: فلانی سفر دریا کرده و حیوانات دریایی را دیده یا به فلان شـهر رفت و مردم آن شـهر را دید، یا مناظر فلان قارّه را تماشا کرد، یا مملکت شما را دید، که غرض این است که از این نقاط دیدن کرده و از وضع فلان شهر یـا منـاظر فلاـن قـاره یـا اوضاع فلان مملکت با اطّلاع است. در این جمله نیز ممکن است مراد این باشـد که خـدا آن حضـرت را در مشارق و مغارب وارد گردانیـد. بله البته بایـد به قـدری باشـد که این اطلاق که معرض توهّم تمام افراد است، حُسن استعمال داشـته باشد.

ثانیـاً: این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب زمین نیست؛ زیرا مردم دیگر هم این مشارق و مغارب را کم و بیش دیده‌انـد و امتیازی برای رسول اکرم صـلی الله علیه و آله نمی‌شود، بلکه مراد از این مشـارق و مغارب، مشارق و مغارب کرات و سـتارگان و شـموس و کهکشان‌هـا و عوالمی است که پیغمبر صـلی الله علیه و آله را خـدا بر آنهـا سـیر داد و امکان دارد که مراد هم مشارق و مغارب تمام آنها باشد؛ زیرا با اعجاز، همان‌طور که سـیر دادن آن حضـرت به اکثر این مشارق و مغارب امکان پذیر است، به تمام آنها نیز امکان دارد.

بنابراین، اگر مراد از «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصى» در آیه شـریفه بیت المقـدس باشـد، با این جمله منافات نـدارد؛ زیرا این جمله به جریان

معراج از بعد از مسجد اقصی اشاره می‌کند، و آیات و اخبار دیگر را شرح می‌دهد. و اگر مراد از مسجد اقصی در آسمان باشد[۳۲۰] که خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آنجا سیر داد، پس سیر به مشارق و مغارب کرات دیگر برای آن حضرت حاصل شد و این جمله موافق با مضمون همین آیه نیز هست.

به هر حال و به هر نحو که آیه تفسیر شود، به هیچ وجه دلالت بر عدم ورود

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۲۱

پیغمبر صلی الله علیه و آله به مشارق و مغارب ندارد و مخالفتی بین دعا و قرآن از این نظر فرض نمی‌شود.

و امّا جواب اشکال دوم: اگر کسی اندک ذوق و آشنایی به ادب و لسان عرب و عجم داشته باشد، می‌داند معنی این اضافه این نیست که خدا هم دارای مشرق‌ها و مغرب‌ها است، بلکه مقصود از این اضافه، اضافه شیء است به مالک و صاحب و مربّی و صانع و خالقش، مثل اینکه می‌گوییم: «سَمائُکَ وَأَرْضُکَ وَبَحْرُکَ وَبَرُّکَ»؛ یعنی آسمان و زمین تو و برّ و بحر تو. این معنایش این نیست که ذات خدا آسمان و زمین، دریا و خشکی دارد، یا اینکه آسمان و زمین و برّ و بحر مکان خدا است، بلکه معنایش این است که او مالک و صاحب اختیار و خالق آنها است. مشارق و مغارب هم چون از آیات خدا است، به خدا اضافه می‌شود؛ زیرا او جاعل و قرار دهنده نظام مشارق و مغارب و پدید آورنده همه است، و اگر کسی این معنی را که بر ذوق هیچ کس حتی عوام هم پوشیده نیست، ملتفت نشود واقعاً جای تعجب است.

یک نکته راجع به قرآن

این جمله «وَأَوْطَأْتَهُ مَشارِقَکَ وَمَغارِبَکَ» هم، جمله‌ای است که از قرآن اقتباس شده، از آیه:

«رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَما بَيْنَهُما وَرَبُّ الْمَشارِقِ»؛[۳۲۱]

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنها است و پروردگار مشرق‌ها».

و نیز آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۲۲

«فَلآ أُقْسِمُ بِرَبّ الْمَشارِقِ وَالْمَغارِبِ»؛[۳۲۲]

«پس نه قسم به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها».

و این دو آیه و آیه:

«وَأَوْرَثْنا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَمَغارِبَها»؛[۳۲۳]

«و به ارث دادیم قومی را که استضعاف می‌شدند، مشرق‌های زمین و مغرب‌های آن».

از معجزات علمی قرآن شمرده شده است؛ زیرا با اینکه در عصر نزول قرآن، کرویت زمین و سایر کرات کشف نشده بود و زمین را ساکن و مرکز می‌دانستند، و برای آن یک مشرق و مغرب حقیقی بیشتر تصور نمی‌کردند و از قارّه جدید اطلاع نداشتند، این آیات از مشارق و مغارب حقیقی زمین و کرات دیگر و منظومه‌های شمسی خبر می‌دهد، و اعلام می‌دارد که به طور دائم و متوالی و متعاقب به واسطه کرویت زمین و حرکت آن به دور خود، طلوع آفتاب بر هر نقطه‌ای از نقاط ارض، حقیقتاً مستلزم غروب آن از نقطه دیگر است تمام نقاط زمین، مشرق و مغرب حقیقی می‌شود.

در ضمن، این آیات از نظام واحدی که در تمام این کرات و از مشارق و مغارب صدها میلیون کره و منظومه و کهکشان برقرار است خبر می‌دهد و نیز خبر می‌دهد که پروردگار و به وجود آورنده این نظم محیرالعقول، خدای واحد یگانه است و این معانی در

اخبار نیز مطرح شده و اهل بیت رسالت علیهم السلام هم که مفسر قرآن هستند، از آن خبر داده‌اند[۳۲۴] که اینجا محل بیان تفصیلات آن نیست.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۲۳

۹. دعای ندبه و علم پیغمبر و امام

اشاره

ایراد دیگری که شده است این است که در دعای ندبه می گوید:

«وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ ما كانَ وَما يَكُونُ إِلَى انْقِضآءِ خَلْقِكَ»؛

«علم آنچه بوده و خواهد بود را تا انقراض عالم به او سپردی».

در حالی که چند جای قرآن ضد این جمله است؛ در یک جا قرآن فرموده:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ أَيّانَ مُرْسيها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِندَ رَبّی»؛[۳۲۵]

«من که پیغمبرم، علمی به وقت قیامت ندارم».

و در آخر سوره لقمان می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ وَما تَدْرِی نَفْسٌ ماذا تَكْسِبُ غَداً وَما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»؛

«همانا علم به ساعت (قیامت) نزد خدا است، و او باران را فرو بارد و او آنچه در رحم‌های آبستن (نر و ماده و زشت و زیبا) است می‌داند و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند که در کدام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۲۴

سرزمین مرگش فرا می‌رسد پس خدا به همه چیز خلایق عالم و آگاه است».

که علم این پنج چیز را خدا منحصر به خود قرار داده و حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸ فرموده: این پنج چیز را نه پیغمبر می‌داند، و نه وصی او و در سوره توبه فرموده:

«وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ وَنَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»؛[۳۲۶]

«بعضی از مردم مدینه ثابت بر نفاقند تو نمی‌دانی، ما که خدایم می‌دانیم».

و در سوره مطففین فرموده:

«وَما أَدْريكَ ما سِجّينٌ* وَما أَدْريكَ ما عِلّيُّونَ»؛[۳۲۷]

«تو نمی‌دانی سجین و علیین چیست».

و در سوره احقاف آیه ۹ فرموده:

«وَما أَدْرِی ما يُفْعَلُ بِی وَلا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلّا ما يُوحى ؛

«بگو نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد، من پیروی نمی کنم مگر آنچه وحی شود».

و در سوره اسری فرموده:

«وَما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلّا قَلِيلًا»؛[۳۲۸]

«عطا نشد به شما مگر کمی از علم».

و در سوره کهف آیه ۲۴ وارد شده که از رسول خدا سؤالی کردند و گفت:

جواب می‌دهم، ولی ان شاء اللّه نگفت، پس تا چهل روز وحی نیامد، و رسول خدا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۲۵

ندانست جواب گوید.

پس اگر علم «ما کان و ما یکون» داشت، جواب می‌داد، پس این جمله ضدّ قرآن است.

جواب:

این جمله، در روایات بسیار، به همین لفظ یا مانند آن وارد شده و می‌توان نسبت به صدور آن دعوای تواتر اجمالی نمود، پس صدور این متن و دلالت آن بر اینکه پیغمبر و ائمه علیهم السلام دارای علم «ما کان و ما یکون» می‌باشند، قابل انکار نمی‌باشد و وجود آن در دعای ندبه، سبب ضعف آن نمی‌گردد.

در کتاب کافی و وافی بابی است به این عنوان:

«باب انّ الائمهٔ علیهم السلام یعلمون علم ما کان و ما یکون، و انّه لا یخفی علیهم الشیء صلوات اللّه علیهم»؛

«باب اینکه امامان علیهم السلام می‌دانند علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود و اینکه پنهان نمی‌گردد از ایشان چیزی، درود خدا بر ایشان».

علاوه بر ابواب دیگر و روایات زیاد، سایر کتب حدیث نیز همه عنوان این باب را تأیید می‌کنند.

و اگرچه مسأله علم پیغمبر و امام، از مباحث مهم و پیچیده است، ولی اهل فن و کسانی که آشنا به علوم اهل بیت، و حدیث شناس می‌باشند، اطراف و جوانب آن را روشن ساخته و در کتب حدیث و همچنین کتاب‌هایی که بالخصوص در علم امام و حدود آن تألیف شده ۳۲۹] توهم تنافی بین روایات و ظواهر بعضی از آیات قرآن رفع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۲۶

شده است، و چگونه می‌شود که این روایات که به صدورشان یقین داریم، اگر مخالف با قرآن باشند، از امام علیه السلام که اعلم مردم به علوم و مقاصد قرآن است صادر شده باشد.

مضافاً بر اینکه در همین پنج موردی که شما گمان کرده‌اید آیه دلالت بر عدم تعلق علم امام به آن دارد، به طور مسلّم در موارد بسیار، پیغمبر و ائمه- صلوات اللّه علیهم- خبر داده‌اند، و بلکه بر حسب قرآن، از این موارد ملائکه و انبیا خبر داده و انبیای گذشته از انبیای آینده خبر داده‌اند و همچنین علم آجال خلق در نزد ملک الموت است.

لذا باید گفت حتی آیه: «إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السّاعَهِٔ» با وجود این قرائن معلوم، این‌گونه ظهوری را که شما گمان می‌کنید ندارد.

پس در طرح پرسش در این موضوع باید سؤال از مفاد و تفسیر این آیات کرد به این بیان:

سؤال:

با اینکه به طور قطع و یقین، و بر حسب تواریخ مسلّم و احادیث معتبر بین اهل اسلام و آیات قرآن مجید، پیغمبران و ملائکه و ائمه علیهم السلام از موارد مذکور در همین آیه مانند:

«ما فِی الْأَرْحامِ»؛

«آنچه که در رَحم‌ها است».

آجال و آینده اشخاص خبر داده‌اند، پس مراد از این آیه و سایر آیاتی که ظاهر آن، نفی علم غیب از غیر خدا و اختصاص آن به خداوند متعال است، چیست؟

و معنی اختصاص علم این امور به خدا- با اینکه به قول ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶۲- در شرح خطبه ۱۲۶ که ایرادکننده به آن استشهاد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۲۷

کرده، خدا پیغمبرش را از حوادث آینده خبر داد، مانند اینکه فرمود:

«سَتَفْتَحُ مَکَّةَ»؛

«به زودی مکّه را فتح خواهی کرد».

یا پیغمبر، وصی خود را از آینده و فردایش خبر داد مانند:

«سَتُقاتِلُ النّاکِثِینَ»؛

«به زودی با پیمان شکنان جنگ خواهی کرد».

چه می‌باشد؟

جواب می‌دهیم: این آیات بر دو دسته هستند؛ یک دسته آیاتی هستند که ظاهر آن به طور اجمال، اختصاص علم غیب به خدا است که اطلاق یا عمومشان، مخصص و مقید شده است به آیه: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ» و پس از این تخصیص که به حکم «القرآن یخصّص بعضه بعضاً کما یفسّر بعضه بعضاً» مسلّم و معتبر است، می‌گوییم:

تفسیر آیه به نحوی صحیح است که با آن علم ضروری بدیهی و اخبار پنجگانه به موجب تاریخ و حوادث و وقایع کثیر ثابت و محرز است و قابل انکار نیست و کتاب و سنّت هم آن را تأیید می‌کند.

پس در تفسیر این آیات اگر نگوییم از آیات متشابه است، تفسیر صحیح این است که با آنچه خارجاً وقوع یافته موافق باشد و از ظاهر لفظ و کلام نیز عرفاً خارج نباشد.

و این به یکی از چند وجه ممکن است:[۳۳۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۲۸

وجه اوّل:

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۱ ؛ ص۴۲۸

اد از علم غیب مختص به ذات الوهیت، علم غیب ذاتی است که عین ذات او و قدیم است و به افاضه و اعطای کسی نیست و در عرض آن علمی و عالمی فرض نمی‌شود و مراد از علم پیغمبر و امام (چه علم حضوری و چه علم حصولی اشائی باشد) آن علمی است که به طریق الهام یا وسایل دیگر، از جانب خدا به آنها اعطا شده است که فرق حقیقی بین علم معصوم، و هر کسی که به غیبی اطّلاع دارد- حتی خود ما هم که به بسیاری از غیب‌ها به وسیله قرآن و اخبار پیغمبر و امام آگاهیم- با علم خدا همین است که علم ما ذاتی نیست و عین ذات نیست و حادث است و قدیم نیست، امّا علم خدا ذاتی و عین ذات و قدیم است و به عبارت اخری علم پیغمبر و امام، آخرین درجه علم ممکن است و علم خدا علم واجب الوجود است و این وجه به طور کلی نسبت به تمام آیات- بدون آنکه نیازی باشد به تقیید اطلاق آنها به موارد پنجگانه- جاری است و مؤید این معنی است آیه شریفه:

«عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً* إِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً»؛[۳۳۱]

«خدا عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطّلع ننماید مگر رسول مرتضی و برگزیده را که از پیش رو و از پشت سر او نگهبان قرار داده است».

و همچنین آیه:

«وَما کانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَلکِنَّ اللَّهَ یَجْتَبی مِن رُسُلِهِ مَن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۲۹

یَشآءُ»؛[۳۳۲]

«خدا شما را بر غیب مطّلع نمی‌گرداند ولیکن از پیغمبرانش هر کسی را که بخواهد برای اطّلاع بر آن برمی‌گزیند».

وجه دوم:

که پس از تقیید اطلاقات به این موارد پنجگانه گفته می‌شود، این است که علم خدا حضوری ذاتی و عین ذات، و علم پیغمبر و امام نسبت به غیر موارد پنجگانه حضوری غیر ذاتی و نسبت به موارد پنجگانه حصولی و اشائی است.

وجه سوم:

اینکه مراد از این آیه این باشد که علم این موارد پنجگانه به طور عموم به نحوی که شامل تمام افراد و انواع و مجردات و مادیّات باشد، اختصاص به خدا دارد، امّا برای ولیّ و امام تا حدودی که بر ما مشخص نیست نیز این علوم حاصل می‌شود و به عبارت دیگر به طور نامحدود این علوم مختص به خدا است و برای پیغمبر و امام به طور محدود حاصل می‌شود و ممکن است مؤید این وجه باشد، این آیه شریفه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۳۰

«اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثی وَما تَغِیضُ الْأَرْحامُ وَما تَزْدادُ وَکُلُّ شَیْءٍ عِندَهُ بِمِقْدارٍ»؛[۳۳۳]

«خدا آنچه را که هر (جنس) ماده‌ای بر می‌دارد و آنچه را رحم‌ها می‌کاهد و آنچه را زیاد می‌سازد می‌داند و همه چیز نزد او به اندازه است».

وجه چهارم:

اینکه نفی علم به موارد پنجگانه از غیر خدا بالذات است، یعنی هویّت و ذات غیر او حاجت محض و فقر مطلق است، پس منافات ندارد که بالعَرَض و به افاضه خدا این علوم را دارا شود.

وجه پنجم:

این است که مراد از اختصاص علم غیب به خدا این است که مصداق واقعی و حقیقی علم که از هیچ لحاظ جهلی در آن متصوّر نیست، علم خدا است که ذاتی است و هویتش عین علم و عین حیات و عین قدرت و سایر صفات ذاتیه کمالیه است، چنان‌که مصداق واقعی حقیقی عالم نیز که نه زماناً و نه رتبةً و نه از حیث ذات، جهلی در او نیست خدا است که تمام موجودات در ذات خود جاهل و محتاج هستند و فقط او عالم بالذّات و غنی بالذات است. اگر آنی فیض او قطع شود، همه دانایان و همه موجودات در جهل تام و نیستی مطلق سقوط می‌کنند:

«قُلْ أَرَءَیْتُمْ إنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَکُمْ وَأَبْصارَکُمْ وَخَتَمَ عَلی قُلُوبِکُمْ مَنْ إِلهٌ غَیْرُ اللَّهِ یَأْتِیکُم بِهِ»؛[۳۳۴]

«بگو آیا می‌بینید شما، اگر بگیرد خدا گوش و چشم شما را و مهر زند بر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۳۱

دل‌های شما، کیست خدایی غیر اللّه که بیاورد برای شما آن را؟»

تمام موجودات، با وسایل و آلات مادی و جسمی، یا توسط وسایل غیر مادی مثل الهام و غیر آن، عالم می‌شوند؛ ولی خداوند متعال بالذات و بدون هیچ وسیله‌ای عالم و دانا است، پس نفی علم از ممکنات– با قطع نظر از آلات و جوارح و وسائط و وسایل– صحیح است و ممکن است بگوییم: «الانسان لیس بعالم» یعنی عالمیت و انسانیت متصادق نیستند، و «الانسان او الممکن عالم» به حمل هو هو صحیح نیست؛ بلکه به حمل ذو هو نیز حقیقةً و بالذات صحیح نیست، هرچند مجازاً و بالعرض صحیح باشد، به این لحاظ که

اوصاف خدا عین ذات و ذات او و مصداق واقعی این صفات است که می گوییم: «هو السمیع البصیر» با اینکه انسان‌ها نیز با واسطه و بالعرض سمیع و بصیرند، و نیز می گوییم:

«هو العلیم القدیر و هو العزیز الحکیم العلیم، عالم الغیب و الشهادهٔ» از این لحاظ سمیع و بصیر و علیم و قدیر، منحصر به ذات اقدس او است و بر باقی مجازاً و عرضاً اطلاق می‌شود و نفی آن به این ملاحظه از همه ممکن است، و صحیح است بگوییم: «هو السمیع البصیر» چون مقام، مقام بر شمردن صفات الوهیّت و واجب الوجود و ابراز فقر ممکن به حیثیّت امکانی که نیستی محض است می‌باشد.

در حدیث است از هشام بن سالم:

«قالَ: دَخَلْتُ عَلی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقالَ لِی: أ تَنْعَتُ اللَّهِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قالَ:

هاتِ، فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ، قالَ: هذِهِ صِفَةٌ یَشْتَرِکُ فِیهَا الْمَخْلُوقُونَ.

قُلْتُ: فَکَیْفَ تَنْعَتُهُ؟ قالَ: هُو نُورٌ لا ظُلْمَةَ فِیهِ، وَحَیاةٌ لا مَوْتَ فِیهِ، وَعِلْمٌ لا جَهْلَ فِیهِ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ النّاسِ بِالتَّوْحِیدِ»

که ظاهراً مستفاد از این روایت است که اطلاق سمیع و بصیر بر ذات واجب، با

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۳۲

اطلاق آن بر ممکن به یک نحو نیست؛ زیرا در مقام اطلاق آن بر واجب، اطلاق و وجه صحّت، حمل و اطلاق حقیقی است و آن این است که حقیقت صفت، عین ذات موصوف است، او حیّ و زنده‌ای است که موت و فنا در او راه ندارد، و نور و سمیع و بصیر و عالمی است که از حیث ذات خود، تاریکی و ناشنوایی و نابینایی و ناآگاهی به هیچ وجه در او تصور نمی‌شود، حقّی است که باطل در آن نیست، ازلی و ابدی و اول و آخر و تمام حیثیت او، حیثیت وجود و حیات و علم و قدرت است، و با آن حی و زنده‌ای که قائم به غیر است و صفاتش ذاتی او نیست، در یک عرض نیستند. اطلاق عالم و بصیر و خبیر بر او، حقیقت و اطلاق آنها بر غیر او، بالعرض و مجاز است.

خدا دانای نهان و آشکار است، ما هم به آشکار و آنچه محسوس است، به واسطه حواس ظاهری داناییم و به بسیاری از نهان‌ها هم داناییم به واسطه حواس باطنی یا به اعلام انبیا و اخبار آنها.

ولی صفت عالم الغیب و عالم الشهادهٔ، به آن حیثیتی که بر خدا اطلاق می‌شود، بر بنده صحّت اطلاق ندارد، پس معلوم شد آن علم غیبی که برای خدا هست و برای غیر او نیست، علمی است که برای غیر او محال است و آنکه برای غیر او اثبات می کنیم علمی است که برای غیر او ممکن است و سنخش سنخ علم خدا نیست و برای افراد اکمل و اشرف باید حاصل شود، چون در مبدأ فیاض بُخل نیست و در افرادی مثل پیغمبر و امام نیز صلاحیت و لیاقت هست و «العَطِیّاتُ بِقَدْرِ الْقابِلِیّاتِ»[۳۳۵] اقتضا دارد که این عمل برای آنها حاصل باشد، به هر نحو تمام‌تر و کامل‌تر است. بله بعضی علوم که ذاتاً از دسترس بشر خارج است، و بالذّات برای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۳۳

بشر محال باشد که حتی به واسطه الهام و افاضه، به آن علم پیدا کند، مثل علم ذات باری تعالی به ذات خود، از این بحث خارج است و شاید از این قبیل باشد معرفت یک حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم که مختص به خود خداوند متعال است.

پس خلاصه این بیان، این شد که علمی که اختصاص به خدا دارد و از غیر او منفی است، غیر از علمی است که برای بشر ثابت است و موضوع نفی و اثبات واحد نیست وگرنه چگونه می‌شود موضوعی که خارجاً وجود دارد؛ یعنی علمی که ما به امور غیبی مثل بهشت و جهنم و عرش و کرسی، و حوادث آینده از راه اعلام پیغمبر و امام داریم، در قرآن و یا روایات نفی شود.

وجه ششم:

اینکه علم پیغمبر و امام بر دو نوع است:

اوّل: علم عادی که از راه همین حواس ظاهری و باطنی برای همه حاصل می‌شود و آن بزرگواران مأمور بوده‌اند- جز در یک موارد استثنایی- جریان امور و رفتار خود را براساس آن گذارده و به طور عادی رفتار کنند.

دوم: علم غیر عادی که از طریق الهام و تحدیث ملائکه و وحی و جفر و جامعه و سایر طرقی که در اختیار دارند، حاصل می‌شود که با این علم کارهای دنیا و امور متعارف را اداره نمی‌کردند، مگر استثنائاً و بر سبیل اعجاز، و در مورد امور غیبی، آنچه که منفی است علم عادی است و علم خداوند این دوگانگی را ندارد و نسبت به همه معلومات بر یک منوال است و به طور اطلاق ثابت است.

و به عبارت دیگر، در اطلاقات و محاورات عرفی نسبت به انسان ها آنچه اثبات یا نفی می‌شود، علم عادی است، مگر اینکه قرینه‌ای بر خلاف باشد. در مورد علم غیب نیز آنچه نفی شده، علم عادی است و به این حساب ممکن است بگوییم: فلانی علم غیب ندارد و خدا دارد، چون نسبت به علم خدا، علم عادی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۳۴

و غیر عادی فرض نمی‌شود.

وجه هفتم:

این است که: آنچه از امام در مثل موضوعات پنجگانه نفی شده معلومات غیر متناهی واقعی یا عرفی به وصف غیر متناهی بودن است، که دانستنش برای امام نه کمال است و نه مصلحتی دارد. لذا این علوم به وصف نامتناهی بودن، مخصوص ذات الوهیّت است.

پس ممکن است مراد این باشد که در این امور جزئی و موضوعات، علم پیغمبر و امام- خواه حضوری باشد، خواه حصولی- در حدودی است که مصلحتی بر آن مترتّب شود؛ زیرا به طور مجموع، یا امکان ندارد و یا در افاضه علم آن به امام، مصلحتی فرض نمی‌شود.

این چند وجهِ جمع، نسبت به آیاتی که ظاهر آن اختصاص علم غیب به خداوند متعال است که بعضی از آنها اشکال را در آیات دسته دوم نیز حل می‌کنند.

علاوه بر اینها وجوه دیگری نیز هست که بیانش سبب طولانی گشتن کلام می‌شود.

و اقوی و ارجح وجوه، وجهی است که با رفعت مقام پیغمبر و ائمه و اکملیّت و اشرفیّت و سعه قابلیّت و لیاقت آنها برای کسب فیوض ربانی و انعامات و اعطائات الهی و مضامین احادیث و روایات معتبر، موافق‌تر باشد.

امّا آیات دسته دوم

این آیات چنانچه گفته شد، در بعضی موارد جزئی و خاصّ، نفی علم غیب از پیغمبر و امام کرده‌اند؛ مانند آیه:

«وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۳۵

مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ»؛[۳۳۶]

«از اهل مدینه کسانی می‌باشند که خو کرده و مهارت یافته‌اند در نفاق، تو نمی‌دانی آنها را، ما می‌دانیم ایشان را، زود باشد که عذاب کنیم آنها را دو بار. سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند».

و مثل این آیه:

«قُلْ لاَّأَمْلِکَ لِنَفْسِی نَفْعاً وَلا ضَرّاً إِلّا ما شآءَ اللَّهُ وَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَما مَسَّنِیَ السُّوءُ»؛[۳۳۷]

«بگو مالک نیستم برای خودم سود و زیانی را و اگر غیب می‌دانستم بسیار طلب خیر می کردم و به من بدی نمی‌رسید».

و مثل آیه:

«وَما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَلا بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلّا ما یُوحی إِلَیَّ»؛[۳۳۸]

«نمی‌دانم چیزی را که بر من و شما می‌شود، متابعت نمی کنم مگر آنچه را که به من وحی می‌شود».

و مثل آیه:

«وَما أَدْرِیکَ ما عِلِّیُّونَ»؛[۳۳۹]

«و چه دانا کرد تو را که چیست علیون».

و مثل آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۳۶

«وَما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلّا قَلِیلًا»؛[۳۴۰]

«داده نشده‌اید از دانایی مگر اندکی».

و مانند آیه:

«وَلا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً* إِلّآ أن یَشآءَ اللَّهُ»؛[۳۴۱]

«کاری را که قصد داری انجام دهی نگو من فردا انجام دهنده‌ام مگر آنکه بگویی ان شاء اللَّه».

حلّ اشکال پیرامون تفسیر این آیات علاوه بر آنچه قبلًا بیان شد به چند وجه ممکن است:

راه حلّ اوّل:

از جمله اینکه ممکن است مراد از «لا تعلمهم» نفی علم از پیغمبر قبل از اعلام خدا یا قبل از آنکه مشیت آن حضرت تعلق به علم به آن موضوع بگیرد باشد که نفی علم از آنها در این رتبه شده باشد، رتبه‌ای که در آن رتبه بدون تلقی علم از خدا به غیب امکان ندارد.

راه حلّ دوم:

این است که گفته شود: جمله «لا تعلمهم نحن نعلمهم» و امثال این جمله‌ها، گاهی در مقام تعظیم و اعتنای به موضوع آورده می‌شود که گوینده‌ای که از مخاطب اعلم و اعظم است، با اینکه می‌داند مخاطب هم از آن موضوع با اطّلاع است، مثلًا برای نهایت ذم و نکوهش کسی می گوید: تو نمی‌دانی، یا فلانی را نمی‌شناسی، من او را می‌شناسم، که در حقیقت این نحو استعمال یک نوع استعمال

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۳۷

مجازی می‌باشد.

راه حلّ سوم:

اینکه این کلام خود زمینه‌سازی و مقدّمه‌چینی برای مطّلع ساختن پیغمبر از غیب و مآل کار آنها باشد و مراد این باشد که: تو از پایان کار اینان با خبر نیستی، ما می‌دانیم زود باشد که ایشان را دو بار عذاب نماییم. بنابر این، این آیه و همچنین آیاتی مثل آیه: «وَما أَدْرِیکَ ما عِلِّیُّونَ» و آیه: «وَما أَدْرِیکَ مَا الْقارِعَةُ» در مقام نفی علم از غیب به نحو حقیقت نیست، بلکه در مقام تعظیم شأن موضوع و مواقف و مشاهد قیامت است، تا کسانی که قرآن را تلاوت می‌نمایند همیشه از عظمت این روز آگاه شوند و به فرمایش شیخ طوسی، مفاد این کلمات این است که: شنیدن کی بود مانند دیدن.

«کأنّک لست تعلمها إذا لم تعاینها، وتری ما فیها من الأهوال»؛

«گویا تو نیستی که آن را بدانی مادام که آن را معاینه نکرده‌ای و ندیده‌ای آنچه را در آن است از اهوال»

علاوه بر این در مجمع البیان ۳۴۲] و تبیان ۳۴۳] از سفیان ثوری نقل شده است که به آنچه معلوم است «ما أَدْریکَ» و به آنچه معلوم نیست «ما یُدْرِیکَ» گفته می‌شود.

بنابراین شکی باقی نمی‌ماند که این جمله در مقام نفی علم نیست، بلکه در مقام بزرگ شمردن موضوع است.

پس این آیات اگر دلالت بر علم پیغمبر به غیب نکند، دلالت بر نفی علم غیب از آن حضرت و ائمه علیهم السلام ندارد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۳۸

راه حلّ چهارم:

در آیـاتی مثـل آیه: «وَلَوْ کُنْتُ أَعْلَمَ الْغَیْبِ» محتمـل است اشـاره به این باشـد که اگر علم غیب از طرق عادی داشـتم- که علم به آن مجاز است- بسیار طلب خیر می‌کردم، و شاهد بر این‌که مفسرین فرموده‌اند، این است:

«لا أَعْلَمُ الْغَیْبَ إِلّا ما شآءَ اللَّهُ أَنْ یُعَلِّمَنِیهِ»؛

«من علم به غیب ندارم مگر آنچه را که خداوند بخواهد به من بیاموزد».

که غرض این است که با وسایل عادی برای من علم غیب حاصل نیست وگرنه بر طبق آن عمل می‌کردم.

و در آنچه خـدا از طرق غیر عـادی تعلیم کنـد هم، معلوم است که عمـل محتاج به اذن است؛ زیرا به طور کلی عمل به آن برخلاف مصلحت و نقض غرض است.

بنابراین وجه، حاصل این می‌شود که در این‌گونه امور، علم عادی نـدارم و علوم غیر عادی را مجاز نیسـتم که برطبق آن عمل کنم یا به کسی اعلام کنم، جز در بعضی موارد استثنائاً.

راه حل پنجم:

نسبت به مثل آیه: «وَما أَدْری ما یُفْعَلُ بِی وَ بِکُمْ»

اوّلًا: به قرینه آیـات دیگر که همه دلالـت بر اطّلاع پیغمبر از عاقبت امر کفار دارد و به قرینه روایات متواتر- که دلالت دارد بر اینکه پیغمبر از آینـده خود و اهل بیتش اطّلاع داشت و همچنین از آینـده کفار حتی اینکه به صـریح خطبه قاصـعه، آنهایی را که در قلیب چاه بدر افکنده می‌شوند و آنهایی را که جنگ احزاب را برپا می‌کنند می‌شـناخت- مراد از این آیه نیز نفی علم عادی و ذاتی است، و بلکه این آیه دلالت بر علم غیب دارد؛ زیرا می‌فرمایـد: من خودم نمی‌دانم چه می‌شود و آنچه را بگویم و اعلام کنم به وحی الهی است؛ یعنی علم من از مصدر وحی است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۳۹

«وَما یَنطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی .[۳۴۴]

که در حقیقت معنی آیه این می‌شود که: من از پیش خود علمی ندارم؛ بلکه از آنچه بر من وحی شود متابعت می‌کنم و بدون وحی و اذن اظهار آنچه وحی شده، چیزی نمی‌گویم.

شاید کفار می‌خواسـتند به واسـطه پیغمبر، از مطالب آینده و موضوع نفع و ضـررهای خود باخبر شوند که چون اطّلاع برآن، خلاف مصلحت همگان و نظام اجتماع است، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را با این بیان رد می‌فرماید.

راه حل ششم:

راجع به آیه: «وَلا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً» این است که این آیه یک دسـتور العمل است و مطالبی که شـما نوشـته‌اید، در سوره کهف وارد نشده است و بیش از تأدیب و ارشاد از آیه استفاده نمی‌شود.

تحقیق درباره یک حدیث

در کتاب "من لا یحضره الفقیه "حدیثی هست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:
برای بنده است (از سوگندی که یاد کرده) تا چهل روز استثنا کند، اگر استثنا را فراموش کرد، به این علّت که جمعی از یهود آمدند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از آن حضرت از چیزهایی پرسش کردند، فرمود: فردا به شما جواب می‌دهم، و ان شاء اللّه نفرمود. جبرئیل تا چهل روز بر آن حضرت نازل نشد، سپس آمد و گفت:
«وَلا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلّا أَنْ یَشآءَ اللَّهُ وَاذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ».[۳۴۵]
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۴۰
و در سیره ابن هشام نیز خبر مفصلی در این موضوع مخالف این خبر نقل شده است.[۳۴۶] مثل اینکه نظر ایراد کننده که می‌گوید: «در سوره کهف وارد شده» به یکی از این دو خبر یا هر دو بوده است، آیا برای اشتباه‌کاری این‌طور نوشته یا نه، خدا دانا است.
به هر حال استدلال به این خبر از چند جهت مورد اعتماد نیست:
اوّلًا: از این جهت که خبر واحد است و در این‌گونه مسائل که مسائل فرعیه عملیه نیست، خبر واحد حجیّت ندارد.
ثانیاً: این دو خبر خود با هم تنافی دارند، از جمله در خبر مذکور، ذکر شده است که یهود خدمت حضرت آمدند و در خبر ابن عباس- که ابن هشام در سیره نقل کرده- می‌گوید که مشرکین مکّه نزد احبار مدینه فرستادند و آنها مسائلی را طرح کردند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش شود.
ثالثاً: خبر اصحاب کهف بین نصاری معروف بوده و چنانچه بعضی نوشته‌اند، یهود از آن خبر نداشتند.
رابعاً: آیات سوره کهف درباره مسائلی که در این سوره مطرح شده، با این روایت سازگار نیست.
خامساً: ثقهٔ الاسلام کلینی، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در این موضوع، به واسطه عبداللّه بن میمون (راوی همان حدیث مذکور از حضرت صادق علیه السلام) از امیرالمؤمنین علیه السلام و موضوع آمدن یهود و سؤال آنها را ذکر نفرموده است.[۳۴۷]
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۴۱
سادساً: «شیخ الطائفه» عین این حدیث را، از عبداللّه بن میمون از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده است و لفظ او عین لفظ کتاب من لا یحضره الفقیه است:
«لِلْعَبْدِ أَنْ یَسْتَثْنِیَ ما بَیْنَهُ وَبَیْنَ أَرْبَعِینَ یَوْماً إِذا نَسِیَ» و بیش از این چیزی بر آن اضافه نفرموده است.[۳۴۸] بنابراین، از نقل کافی و تهذیب معلوم می‌شود این ذیل که در فقیه و تفسیر عیاشی ۳۴۹] نقل شده است، بیان و توضیح بعضی از رُوات است و از روایت ضعیف ابن هشام اخذ شده و هیچ اعتباری ندارد.
سابعاً: اینکه نوشته‌اید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست جواب گوید، از کجا می‌گویید؟ و چرا نمی‌گویید پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاسخ دادن به آنها منتظر نزول وحی بود؟ نگویید با اینکه منتظر وحی بود چگونه جواب را می‌دانست؛ زیرا نزول قرآن دفعهً واحدهً و جملگی بر قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت است و از بعضی از آیات نیز استفاده می‌شود و نزول تدریجی آن منافات با آن نزول ندارد و آن را تشبیه کرده‌اند به علوم تفصیلی بالفعل پس از حصول ملکه. به هر حال این مطلب نیز از مسایل غامض و نظری است و در بین دعوا نرخ طی کردن و یک جانب را گرفتن، صحیح نیست.
پس معلوم شد که این قسمت از روایت عبداللّه بن میمون را به طور اطمینان می‌توان گفت که شرح و توضیح است و جزء اصل

حدیث نیست و روایت سیره هم که ضعیف است و قابل استناد نمی‌باشد. فقط ماییم و همان ظاهر آیه، آن هم به هیچ وجه نفی علم غیب از پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۴۲

راه حل هفتم:

در قرآن، اکثر مخاطبات به نحو «إِیّاکَ أَعْنِی وَاسْمَعِی یا جارَةُ»[۳۵۰] است. و این یک روش ادبی متداولی است که خطاب به شخصی می‌شود ولی غرض مفاد خطاب، شخص دیگر و فهماندن مطلب به او است، مثلًا آیه:

«وَقضی رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّآ إِیّاهُ وَبِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمّا یَبْلُغَنَّ عِندَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَلا تَنْهَرْهُما وَقُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً* وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیراً»؛[۳۵۱]

«و خدای تو حکم فرمود که جز او هیچ کس را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکویی کنید و چنانچه هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند زنهار کلمه‌ای که آنها را رنجیده خاطر کند مگویید و کمترین آزار را به آنها مرسانید و با ایشان به اکرام و احترام سخن گویید و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو: پروردگارا تو در حقّ آنها رحمت و مهربانی فرماو بالهای تواضع خویش را از محبّت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».

در آیه فوق، خطاب اگرچه به پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ امّا غرض افهام دیگران است؛ زیرا هنگام نزول این دو آیه پدر و مادر پیغمبر صلی الله علیه و آله زندگی را بدرود گفته و در قید حیات نبودند تا این سفارش‌ها نسبت به پدر و مادر درباره آنها مورد پیدا کند. لذا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۴۳

محتمل است که آیه: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنّی ...» و آیه «وَما أَدْرِیکَ ما الْحاَقَّةُ» و آیه «لا تَعْلَمُهُمْ» و امثال این آیات نیز بر همین روش نازل شده باشد.

پرسش از حکمت:

اگر کسی بگوید: اکنون که تفسیر این آیات، در ضمن چهارده وجه محکم، در قبال اخبار متواتری که دلالت دارند بر اینکه پیغمبر و امام علم غیب دارند، معلوم و واضح گردید و تماماً رفع شبهه شد، پرسشی که پیش می‌آید، پرسش از حکمت عدم عمل پیغمبر و امام است به علوم غیبی؛ به عبارت دیگر: چرا ایشان با این علم و آگاهی، در امور عادی خود غالباً مثل افراد عادی رفتار می‌کردند و از بعضی موضوعات پرسش و استفهام می‌نمودند؟

جواب این است که: معلوم است مجرّد استفهام و پرسش، دلیل بر ناآگاهی نیست؛ زیرا برای جهاتی، مانند آشکار شدن حقایق و تعلیم به دیگران و اتمام حجّت و حکمت‌ها و مصالحی دیگر، گاهی پرسش و استفهام می‌شود. چنانچه در کلام خداوند علّام الغیوب نیز گاهی پرسش آمده است، مانند:

«وَما تِلْکَ بِیَمِینِکَ یا مُوسی ؛[۳۵۲]

«ای موسی اینک بازگو تا چه در دست داری؟»

و آیه:

«یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَ أَنتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمّیَ إِلهَیْنِ»؛[۳۵۳]

«ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر (غیر خدای عالم) اختیار کنید».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۴۴

بله در به کار نبستن آن علوم غیبی حکمت‌هایی است که از آن جمله این است که: پیغمبر و امام، رهبر مردم هستند و عمل و کردارشان مثل قول و گفتارشان، باید مأخذ و مصدر تربیت و نظام امور دین و دنیای بشر باشد. اگر مسائل زندگی عادی آنها براساس خوارق و معجزات و علم غیب باشد، نقض غرض لازم می‌آید و وجود آنها نمونه عملی، و رفتارشان سرمشق و دستورالعمل زندگی دیگران نمی‌شود و برای دیگران قابل تأسّی و اقتدا نخواهد بود. و حال اینکه مردم موظفند به حکم عقل و دستور:

«لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛[۳۵۴]

«مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق نیکویی است».

به پیغمبر تأسی کنند، لذا آن بزرگواران مأموریت نداشتند که در همه جا بر طبق علوم لدنّی خود عمل کنند و در محاورات و مسائل و حوائج عرفی و عادی، غالباً طبق مجاری عادی و علوم عادی عمل می‌کردند تا به مردم راه و رسم زندگی صحیح را بیاموزند و آنها را در هر ناحیه رهبری و راهنمایی کنند و به علم نبوّت و امامت، فقط در موارد خاص و به مقداری که خلاف این هدف نباشد و بلکه مؤید آن شود- بإذن اللَّه وإرادهٔ اللَّه- عمل می‌فرمودند.

و حکمت دیگر این است که: اگر در موارد عادی به علم امامت عمل می‌کردند و در هر مورد از غیب خبر می‌دادند، بسا اسباب سوء تفاهم می‌شد و بعضی در غلوّ می‌افتادند و آنها را از رتبه امکانیّت بالاتر می‌شمردند و گمان می‌کردند علوم آنها ذاتی است و افاضه‌ای نیست.

این پرسش و استفهام‌ها سبب شد که مردم آنها را آن‌طور که باید و در مرتبه‌ای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۴۵

که هستند، بشناسند و در حقیقت، بقای پیچیدگی و غموض موضوع علم پیغمبر و امام و احتیاج فهم واقع آن، به بررسی جنبه امکانیت آنها تأیید، و حدود علم آنها مشخص، و وارد حریم علم ذاتی الهی شمرده نشود.

«وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلّا بِاللَّهِ الْعَلِيّ الْعَظِيم».

امیدواریم با این مقدار مختصر در بیان این حقیقت، اذهان کسانی که پرسش از علم پیغمبر و امام می‌نمایند، روشن شود و ضمناً یادآور می‌شویم که بیش از اینها، جز برای افراد نادر و ممتاز، بحث از امثال این موضوعات، ضرورتی ندارد و به طور اجمال هم که انسان معتقد باشد- هرچند تفصیل آن را نداند یا نتواند- کفایت می‌کند.

نباید بررسی این مضوعات مانع از اشتغالات عملی و انجام تکالیف شود، چنانچه نباید این بحث را سبب تفرقه و پراکندگی قرار دهند و همه باید به دستور «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا»[۳۵۵] معتصم شوند و از خدا خلوص نیت درخواست نمایند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۴۶

۱۰. دعای ندبه و آیه مودّت

اشاره

در جمله «ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتابِكَ، فَقُلْتَ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى چند

ایراد شده است:

۱- اینکه ضد قرآن است؛ زیرا با آیه ۱۰۴ سوره یوسف: «وَما تَسْئَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ» و آیه ۸۶ سوره ص: «قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ» و آیات دیگر منافات دارد، پس چگونه در آیه سوره شوری، که آیه مودّت است و در دعای ندبه آورده شده، خدا فرموده: بگو اجر رسالتم دوستی با اهل بیت من است؟

چگونه یک جا می‌فرماید اجر از شما نمی‌خواهم، و در جای دیگر می‌فرماید می‌خواهم؟

۲- سوره شوری مکی است و آن وقت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نبودند و اهل بیت و آیه تطهیری نازل نشده بود، تا اینکه خدا بفرماید: به مشرکین چنین بگو؟

۳- مشرکین، رسالت آن حضرت را قبول نداشتند، چگونه اولاد و عترت او را دوست بدارند و آن را اجر رسالت حساب کنند؟

بنابراین تفسیر آیه این نیست که بگو من اجری نمی‌خواهم مگر مودّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۴۷

خویشاوندانم را، بلکه این آیه خطاب به مشرکین است. خدا فرموده: به مشرکین بگو مرا به خیر شما امید نیست، شرّ مرسانید؛ یعنی به ایشان بگو: از شما چیزی نمی‌خواهم تا خیال کنید ادعای من برای دنیاطلبی است، بلکه خویشی مرا با خودتان مراعات کنید؛ زیرا رسول خدا با مشرکین قریش فامیل بود. پس در این آیه می‌خواهد بفرماید، مودّت و خویشی مرا مراعات کنید و مرا آزار و انکار نکنید.

در اینجا مفسّرینی که متوجّه نزول آیه بوده‌اند «الّا» را به معنی «بل» گرفته‌اند و اگر غیر این باشد آیه لغو می‌شود و خدا که لغو نمی‌گوید. مفسرین شیعه و سنی اکثراً بر خلاف ظاهر آیه سخن گفته‌اند.

جواب:

إذا أَوْجَبَ الرَّحْمنُ فِی الْوَحْیِ وُدَّهُمْفَأَیْنَ عَنِ الْوَحْیِ الْعَزِیزِ ذَهابٌ

وَأَیْنَ عَنِ الذّکْرِ الْعَزِیزِ مَذاهِبٌوَأَیْنَ إلی غَیْرِ الْإِلهِ إیابٌ [۳۵۶]

اگر این سخنان را یک نفر از نواصب و خوارج می‌گفت، خیلی تعجب نداشت «فَکُلُّ إنآءٍ بِالَّذِی فِیهِ یَنْضَحُ»؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست». ولی از یک نفر که خود را در شمار محبان اهل بیت می‌شمارد، ردّ قول اهل بیت علیهم السلام و پیروی از رأی عکرمه خارجی و دشمنان اهل بیت (در عصری که بعضی از نواصب هم انصاف می‌دهند و این آیه را دلیل وجوب محبّت و مودّت عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گیرند) بسیار عجیب است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۴۸

برای اینکه این موضوع کاملًا روشن شود، پیرامون این آیه در چند مورد بحث می‌کنیم:

۱- مکان نزول آیه.

۲- تفسیر آیه و اینکه با قطع نظر از روایات متواتر، موافق‌تر با ذوق مستقیم چه تفسیری است؟

۳- ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر.

۴- روایاتی که از طریق اهل سنّت در تفسیر این آیه و موافق با اجماع شیعه رسیده است.

اینک بررسی را شروع می‌کنیم:

۱- مکان نزول آیه

اوّلًا: من نمی‌دانم چرا این اشکال کننده، تمام آیات سوره شوری را مکّی دانسته، و از استثنایی که علمای بزرگ علم تفسیر، در کتاب‌های تفسیر و اسباب النزول و غیر آن کرده‌اند، غمض عین کرده است، یا فرصت مراجعه نداشته یا اگر مراجعه کرده، اشاره‌ای به آن نکرده و به طور قاطع در موضوعی که رأی او برای دیگران حجت نیست، اظهار نظر نموده است.

از تفاسیر شیعه مثل تفسیر بسیار معتبر مجمع البیان، صرف نظر می‌کنیم و تفاسیر اهل سنّت را در اینجا تا حدی بررسی می‌نماییم:

"تفسیر قرطبی ("ج ۱۶، ص ۲۱) از قتاده و ابن عباس روایت کرده است که این سوره مکی است، مگر چهار آیه آن که در مدینه نازل شده، آیه: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ» تا آخر چهار آیه.

"زمخشری "در "تفسیر کشاف ("ج ۴، ص ۲۰۸) می‌گوید: این سوره مکی است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۴۹

مگر آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ که مدنی است.

"التفسیر الواضح ("ج ۲۵، ص ۸) نیز به همین موضوع تصریح دارد.

"تفسیر الخازن ("ج ۴، ص ۹۰) نیز از ابن عباس روایت کرده است که این چهار آیه که اوّل آنها «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ ...» است، مدنی است.

"مراغی "شیخ اسبق جامع ازهر در تفسیر خود (ج ۲۵، ص ۲۵) می‌گوید سوره مکّی است، غیر از آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ که مدنی است (ج ۲۵، ص ۱۳).

"شوکانی "در "فتح القدیر ("ج ۴، ص ۵۲۴) از ابن عباس و قتاده روایت کرده است که سوره مکی است، مگر این چهار آیه: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ» که مدنی است.

"نیشابوری "در تفسیر خود می‌گوید: سوره مکی است مگر این چهار آیه.

علاوه بر این، مستفاد از روایاتی که جمعی دیگر از اهل سنّت روایت کرده‌اند این است که این آیات مدنی است، و مکی بودن این سوره مورد اتفاق نیست.

مانند "واحدی "در "اسباب النزول ("ص ۲۸۰) و "ابن سلامه "در "الناسخ و المنسوخ ("ص ۲۷۳) و "عبدالجلیل القاری "در" شرح الناسخ و المنسوخ ابن المتوج ("ص ۱۷۸) و "تفسیر بیضاوی ("ج ۴، ص ۱۲۳) و "تفسیر ابی السعود ("ج ۵، ص ۳۴) و" تفسیر نسفی ("ج ۴، ص ۱۰۵) و "طبری ("ج ۲۵، ص ۲۵) و "فخر رازی ("ج ۷، ص ۳۸۹) و "ابن کثیر ("ج ۴، ص ۱۱۲) و "ذخائر العقبی ("ص ۲۵) و "حلیة الاولیاء ("ج ۳، ص ۲۰۱) و "مستدرک الصحیحین ("ج ۳، ص ۱۷۲) و "الدر المنثور "و "اسد الغابة "و کتاب‌های دیگر.

پس موضوع مدنی بودن این آیات، به حکم آنچه در این کتاب‌های معتبر نزد اهل سنّت ضبط شده، قول مسلّم و مورد اعتماد و بلامعارض است؛ زیرا در برابر این قول، قول خاص به اینکه این چهار آیه مکی باشد، جز اینکه سوره شوری را بعضی مکی گفته‌اند، نداریم. پس این قول بلامعارض و مثل خاص در مقابل عام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۵۰

است، علاوه بر اینکه اجماع اهل بیت صحّت این قول را اثبات و عموم مکی بودن سوره را مردود می‌سازد.

ثانیاً: امکان دارد آیه یا سوره مکّی باشد؛ ولی بعد از هجرت مثلًا در حجّةُ الوداع در مکّه نازل شده باشد.[۳۵۷] چون مقصود از مکی بودن، تعیین تاریخ نزول نیست؛ بلکه غرض تعیین مکان نزول است و این مطلب را در علم معرفت آیات مدنی و مکی و کتاب‌هایی که در این موضوع تألیف شده، شرح داده‌اند.

ثالثاً: چنان‌که علمای علوم قرآن تصریح کرده‌اند، بعضی از آیات قرآن در مکّه نازل شده است و حکم آن مدنی است و به عبارت

دیگر مورد و مصداق آن، پس از نزول، موجود یا معلوم شده، مانند بعضی آیاتی که در مکّه نازل شد، و در مدینه مصداق یافت. و می گویند این نحو تقدّم و تأخّر متعدّداً واقع شده است. (الاتقان، ج ۱، ص ۳۷) بنابراین فرضاً این آیات مکی باشد منافات ندارد که مراد، مودّت ذی القربی و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد.

۲- تفسیر آیه

اشاره

ما نخست تفاسیری را که بعضی از آیه کرده‌اند، نقل می کنیم، سپس تفسیر صحیح آن را از اهل بیت عصمت که اعدال قرآن مجید هستند بیان می‌نماییم.

یکی از تفاسیری که از آیه شده، این است که: بر تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت، مزدی نمی‌خواهم، مگر آنکه با یکدیگر دوستی نمایید در آنچه سبب تقرّب به خداوند متعال می‌شود. این تفسیر خلاف ظاهر است؛ زیرا ظاهر «فی القربی» نزدیک رحمی است و آیه شریفه ظهور در این تفسیر ندارد. و به علاوه با آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۵۱

«أَمْ یَقُولُونَ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً»؛[۳۵۸]

«آیا می گویند بر خدا دروغ بسته است».

که بر حسب تفاسیر راجع به این موضوع است، این تفسیر مناسبت ندارد.

قول دیگر آنکه به این معنی باشد: مگر آنکه مرا دوست دارید به واسطه قرابت و خویشی که من با شما دارم، و آزار ندهید و انکار نکنید. این تفسیر نیز صحیح نیست؛ زیرا هم آیه مخصوص به قریش می‌شود، بدون وجه اختصاص و هم با صدر آیه که سخن از عموم عباد مؤمنین است، سازگار نیست. به علاوه این درخواست و پیشنهاد از کسی که مدعی رسالت است و علیه تمام عقاید و عادات و اوضاع یک جامعه‌ای قیام کرده و می‌خواهد بزرگ‌ترین انقلابات فکری و اجتماعی را به وجود آورد، به کسانی که با دعوت او مخالفت دارند، و دعوت او را ضد تمام حیثیات خود می‌دانند و در مقام منع و دفع او از آیین و مسلک اجتماعی خود هستند، موافق عرف و منطق نیست؛ زیرا نزاع، نزاعی نیست که ملاحظه قرابت و خویشاوندی بتواند آن را پایان دهد و التماس و خواهش در آن اثری داشته باشد، چنانچه آنها هم اگر به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد می‌دادند که قرابت و خویشاوندی را رعایت نماید و دعوت خود را ترک کند، منطقی نبود و پذیرفته نمی‌شد.

پس این تفسیر- که ایراد کننده آن را پسندیده- به نظر بسیار سست و با منطق قرآن مناسبت ندارد و خود به خود مردود است.

سومین تفسیر این است که مراد این باشد که من برای تبلیغ اجری نمی‌خواهم و مودّت خویشاوندی باعث شده و مرا به تبلیغ برانگیخته است. این وجه را "سید قطب "در تفسیر فی ظلال (ج ۲۵، ص ۲۸۳) بیان کرده است، ولی این تفسیر از دو

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۵۲

تفسیر قبل سست‌تر و نامقبول‌تر است؛ زیرا تبلیغ احکام خدا و ادای رسالت، انگیزه‌اش علاقه و محبّت خویشاوندی نیست که منحصراً به این علّت آنها را دعوت و تبلیغ کرده باشد، بلکه علتش امر و فرمان خدا و ادای مأموریت و رسالت الهی است.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام

به نظر می‌رسد کسانی که سه تفسیری را که به آن اشاره شد، مطرح کرده و دنبال نموده‌اند، غرضشان دست و پا کردن و انکار

فضیلت اهل بیت علیهم السلام و تعصب باطل مذهبی باشد. امّا تفسیر صحیح این آیه و سایر آیات قرآن (که حجت و معتبر و تفسیر به رأی و هوا و تعصب نباشد) تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که اجماع دارند بر اینکه آیه در موضوع مودّت و تعظیم ذی القربی و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و صحّت انتساب این تفسیر به اهل بیت مثل امیرالمؤمنین و امام حسن و زین العابدین علیهم السلام از مسلّمات است و علاوه بر شیعه، اهل سنّت نیز در روایات متعدد آن را روایت کرده‌اند و معلوم است که کسی از اهل بیت، اعلم به علوم قرآن و شأن نزول و موارد آن نیست، و قول احدی بر قول آنها راجح نمی‌شود.

خطاب بنابر این تفسیر، عام و متوجّه به همه امّت است و با تفسیر: «وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً» که از امام مجتبی علیه السلام وارد شده و با تفسیر آیه: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً» و آیه: «وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ ...» موافق است و به هر حال تفسیر اهل بیت، بنابر مذهب شیعه و بنابر روایات متواتر از طرق اهل سنّت، حجت و معتبر است و ترک آن جایز نیست؛ زیرا امن از ضلالت و گمراهی، بر حسب حدیث متواتر ثقلین، در تمسک به آنها است و ما در کتابی که در حجیّت اقوال ائمه علیهم السلام و وجوب رجوع به آنها در تمام علوم اسلامی نگاشته‌ایم، این موضوع را به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۵۳

طور کامل با ادلّه بسیار ثابت کرده‌ایم.

۳- ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر

در اینجا لازم به تذکّر است که استثنا بر این چهار وجه، یا منقطع است یا متصل، اگر منقطع باشد معنی این می‌شود که مودّت فی القربی اجر نیست، که در این صورت «الّا» به معنی «لکن» می‌شود.

و اگر متصل و حقیقی باشد که فقط بنا به تفسیر اوّل و دوم و چهارم صحیح است و معنایش این است که مودّت فی القربی برای من مانند اجر است، اجری که سود آن برای اجر دهنده است نه گیرنده.[۳۵۹] چنانچه این آیه هم بر همین معنی دلالت دارد:

«قُلْ ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ»؛[۳۶۰]

«بگو آنچه را از اجر از شما می‌خواهم پس آن برای خودتان است».

چون ثواب مودّت قربی نیز به خودشان عاید می‌شود.

و این عیناً مثل همان توصیه طبیب است به عمل به دستور و نسخه؛ زیرا مودّت قربی از ارکان بزرگ اسلام و مراجعه به آنها و پیروی و اطاعت از آنها، سبب استقامت بر امر دین و آشنایی به معارف و علوم اسلام، و مانع از انحراف از صراط مستقیم است، و این لطف بیانی است در این موارد، برای اینکه مخاطب اشتیاقش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۵۴

زیاد شود؛ مانند آیه:

«مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً»[۳۶۱]

بنابراین، این به هر معنایی که تفسیر شود و خصوص به تفسیر صحیح که همان مودّت عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، هیچ ناسازگاری با آیاتی مثل «قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ» ندارد.

و مثل اینکه در خود دعا نیز به دفع توهم تنافی عنایت شده است؛ زیرا بلافاصله پس از جمله: «ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِی کِتابِکَ، فَقُلْتَ: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی می‌فرماید:

«وَقُلْتَ: ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ. وَقُلْتَ: ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلّا مَنْ شآءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا،[۳۶۲] فَکانُوا هُمُ السَّبِیلَ إِلَیْکَ

وَالْمَسْلَكَ إِلى رِضْوانِكَ»؛

«پس قرار دادى اجر محمّـد- صلواتك عليه و آله- را مودّت اهل بيت او در قرآن و گفتى بگو نمى‌خواهم از شما اجرى را، مگر مودّت قربى و عترتم را فرمودى آنچه را از شما به عنوان مزد سؤال مى كنم، آن از براى شما است. و فرمودى سؤال نمى كنم بر تبليغ رسالت از شما مزدى را مگر كسى را كه بخواهد بگيرد به سوى خدا راهى را (راه ولايت و مودّت اهل بيت) پس اهل بيت مى‌باشند راه به سوى تو، و محل سلوك به سوى خوشنودى تو».

آيا اگر ايراد كننده در همين دعاى ندبه دقت مى كرد، جايى براى ايرادى كه

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج ۱، ص: ۴۵۵

كرده مى‌ديد؟ و آيا مع ذلك احتمال منافات مى‌داد؟ انصافاً اين حقيقت از دعا كه استشهاد به قرآن است نكته علمى و جالبى را متضمن است و لطف تعبيرات آيات را نشان مى‌دهد، و اين معنى را مى‌پرورانـد كه اجر رسالت، مودّت عترت است و سودش براى خود مردم است و مانند اجرها و مزدهايى كه سودش را مزد گيرنده مى‌برد نيست. و ديگر آنكه مودّت عترت، راه خدا است و از كسانى خواسته مى‌شود كه بخواهند سالك راه خدا شوند.

"فخر رازى "در تفسير خود، (ج ۷، ص ۳۸۹ و ۳۹۰) پس از مطالبى كه در اين زمينه دارد، مى گويد: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى از باب قول شاعر است:

وَلا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنَّ سُيُوفَهُمْ‌بِها مِنْ قِراعِ الدّارِ عَيْنَ فَلُولِ

«و عيبى نيست در ايشان غير از اينكه شمشيرهايشان از بس به زره پوشان خورده، خرد شده است».

پس معنى آيه اين مى‌شود كه: من طلب نمى كنم از اجر مگر اين را و اين در حقيقت اجر نيست.

۴- روايات اهل سنّت

روايات و احاديثى كه موافق با عقيده شيعه در تفسير اين آيه از طرق اهل سنّت وارد شده، در جوامع بزرگ حديث و مسانيد و معاجم و تفاسير و تواريخ، تخريج شده است كه از آن جمله چند حديث براى مزيد بصيرت و روشنى چشم دوستان اهل بيت در اينجا نقل مى كنيم:

۱- در تفسير ابى السعود (ج ۵، ص ۳۴) و تفسير نسفى (ج ۴، ص ۱۰۵) و كشاف (ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰) و تفسير الواضح (ج ۲۵، ص ۱۹) و تفسير قرطبى (ج ۱۶، ص ۲۱) و تفسير فخر رازى (ج ۷، ص ۳۹۰) و تفسير ابن كثير (ج ۴، ص

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج ۱، ص: ۴۵۶

۱۱۲) و تفسير بيضاوى (ج ۴، ص ۱۲۳) و تفسير نيشابورى و فتح القدير (ص ۵۳۷) و ذخائر العقبى (ص ۲۵) و طبرانى و ابن ابى حاتم و حاكم و احمد به نقل صواعق (ص ۱۶۸) و هيثمى در مجمع الزوائد (ج ۹، ص ۱۶۸ و ج ۷، ص ۱۰۳) و احياء الميت به فضايل اهل البيت (ح ۲) از ابن منذور و ابن ابى حاتم و ابن مردويه در تفاسيرشان، و طبرانى در معجم كبير و جماعت ديگر، همه از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله روايت كرده‌اند كه چون آيه مودّت نازل شد، از آن حضرت سؤال شد كه نزديكانت كه بر ما مودّت و دوستى آنها واجب شده كيستند؟ فرمود: «عَلِيٌّ وَفاطِمَةُ وَابْناهُما؛ على و فاطمه و دو پسر آنها».

و اين حديث را معاصرين از اهل سنّت مانند عبدالفتاح مكى در كتاب "ملتقى الاصفياء فى مناقب الامام على و السبطين و الزهراء" (ص ۱۱) و شيخ محمّد سعيد الكردى در «نشر الاعطار المحمدية فى الديار الاسلاميه» (ج ۲، ص ۵۲) روايت كرده‌اند.

۲- ابن حجر در صواعق (ص ۱۶۸) از ابوالشيخ و ديگران روايت كرده است كه آنها نيز از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرده‌اند كه

فرمود:

«فِینا آلُ حم آیَةٌ لا یَحْفَظُ مَوَدَّتَنا إلّا کُلُّ مُؤْمِنٍ. ثُمَّ قَرَأَ: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ».

و متقی در کنزالعمال (ج ۱، ص ۲۱۸) آن را روایت کرده است و خلاصه مضمون این است که می‌فرماید: در شأن ما آل حم، آیه‌ای است که حفظ نمی‌کند مودّت ما را مگر کسی که مؤمن باشد، سپس این آیه را «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ ...» قرائت فرمود.

صاحب مجمع البیان می‌فرماید: به این معنی کمیت در این شعر اشاره کرده است:

وَجَدْنا لَکُمْ فِی آلِ حم آیَةًتَأَوَّلَها مِنّا تَقِیٌّ وَمُعْرِبٌ

۳- تفسیر طبری (ج ۵، ص ۱۶ و ۱۷) از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب، و الدرالمنثور از ابن عباس، و تفسیر قرطبی از علی بن الحسین علیهما السلام و عمرو بن شعیب و سدی روایت کرده‌اند که مراد از قربی قربای رسول خدا است، یعنی:

«إلّا أنْ تَوَدُّوا فِی قِرابَتِی وَأَهْلِ بَیْتِی»؛

«مگر اینکه نزدیکان و اهل بیت مرا دوست بدارید».

و در احیاء المیت (ح ۱) از سنن سعید بن منصور، از ابن جبیر نقل کرده است.

۴- ابن حجر در صواعق (ص ۱۶۸) از بزاز و طبرانی از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای روایت کرده است که فرمود:

«وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ الَّذِینَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ وَمُوالاتَهُمْ، فَقالَ: فِینا أَنْزَلَ عَلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ ...»؛

«من از اهل بیتی هستم که مودّت و موالاتشان را خدا واجب فرموده است، پس فرمود: در ما نازل شده است بر محمّد صلی الله علیه و آله: قل لا اسألکم ...».

۵- حاکم در مستدرک (ج ۳، ص ۱۷۲) نیز از حضرت مجتبی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ الَّذِینَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلی کُلّ مُسْلِمٍ فَقالَ تَبارَکَ وَتَعالی لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حَسَناً، فَاقْتِرافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنا أَهْلُ الْبَیْتِ»؛

«من از اهل بیتی هستم که مودّت‌شان را بر هر مسلمان، خدا واجب قرار داده و به پیغمبرش فرموده «قل لا اسألکم ...» و به جا آوردن حسنه، مودّت ما اهل بیت است».

و صواعق نیز این حدیث را (ص ۱۶۸) روایت کرده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۵۸

۶- طبری (ج ۲۵، ص ۲۵) به سند خود روایت کرده است که آنگاه که علی بن الحسین علیهما السلام را به اسیری به دمشق آوردند، مردی از اهل شام به آن حضرت گفت:

سپاس خدای را که شما را کشت و مستأصل کرد و ریسمان فتنه را قطع نمود.

حضرت به او فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟

مرد گفت: آری.

امام فرمود: آیا آل حم را خوانده‌ای؟

مرد (از روی تعجب) گفت: قرآن خوانده‌ام و آل حم را نخوانده‌ام؟

امام فرمود: این آیه را نخوانده‌ای: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؟

مرد گفت: شما هرآینه ایشانید؟

امام فرمود: بله.

و ابن حجر در صواعق (ص ۱۶۸) از طبرانی، و دیگران این حدیث را روایت کرده‌اند.

۷- حلیهٔ الاولیاء (ج ۳، ص ۲۰۱) بـه سـند خـود از جـابر روایت کرده است که مردی اعرابی به محضـر پیغمـبر صـلی الله علیه و آله شرفیاب شده و عرض کرد: یا محمّد! اسلام را بر من عرضه بدار.

فرمود: شهادت بدهی به اینکه معبودی غیر از خدا نیست، و اینکه محمّد بنده و فرستاده او است.

اعرابی عرض کرد: آیا مزدی از من می‌خواهی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، مگر مودّت و دوستی نزدیکان را.

اعرابی عرض کرد: نزدیکان من، یا تو؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیکان من.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۵۹

اعرابی عرض کرد: دست بده با تو بیعت کنم.

«فعلی من لا یحبّک و لا یحبّ قرباک لعنهٔ اللَّه»؛

«بر آن کس که تو و نزدیکانت را دوست نمی‌دارد لعنت خدا باد».

پیغمبر صلی الله علیه و آله: آمین.

و این حدیث را «زرقانی» در «شرح المواهب» و دیگران روایت کرده‌اند (نشر الاعطار المحمدیهٔ فی الدیار الاسلامیهٔ، ص ۷۰ و ۷۱).

۸- طبرانی در معجم کبیر و اوسط، روایت کرده است که انصـار خواسـتند برای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله مـالی جمع کننـد. خدمت حضـرت مطرح کردند. خداوند این آیه را نازل فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ ...» وقتی از خدمت حضرت بیرون آمدند، بعضی گفتنـد این را فرمود: که ما در راه اهل بیت او جنگ کنیم، و آنها را یاری کنیم. این آیه نازل شـد: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً» تا «وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَٔ عَنْ عِبادِهِ» ...

(مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳).

و نظیر این روایت در شـرح الناسـخ و المنسوخ (ص ۱۷۹) و در صواعـق (ص ۱۶۸) از بغوی و ثعالبی روایت شـده و واحـدی نیز در اسباب النزول (ص ۲۸۰) و ابن سلامه در الناسخ و المنسوخ (ص ۲۷۴ و ۲۷۵) در هامش اسباب النزول آن را روایت کرده‌اند.

۹- ابن اثیر در اسد الغابهٔ (ج ۵، ص ۳۶۷) از حبیب بن ابی ثابت در ضمن حدیثی قریب به این مضمون روایت کرده است که شیوخ انصار به حضـرت علی بن الحسـین علیهما السـلام عرض کردند: شیوخ ما برای ما حدیث کرده‌اند که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند، و از آن حضـرت اجازه خواستند که خانه و اموال خود را به آن حضرت واگذار کنند، برای آنچه که خدا به آنها به سبب پیغمبر عطا فرمود و آنها را تفضیل و برتری داد و به سبب پیغمبر گرامی داشت. خدا این آیه را نازل کرد «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ ...»،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۶۰

شیوخ انصار به حضـرت زین العابدین علیه السـلام عرض کردند: «نَحْنُ نَدُلُّکُمْ عَلَی النّاسِ»؛ یعنی ما کمک برای شما هستیم در برابر مردم.

۱۰- ابن ابی حـاتم از ابن عبـاس روایت کرده است در تفسـیر آیه «وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَـنَهًٔ» که اقـتراف حسـنه، مودّت آل محمّـد علیهم السلام است (احیاء المیت، ج ۴).

۱۱- ابن حجر در ذیـل آیه پنجم از آیـات نـازل شـده در مـورد اهـل بیت در صواعـق (ص ۱۵۰) در ضـمن حدیثی از حضـرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که در جمله اوصاف ائمه اهل بیت علیهم السلام فرمود:

«الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً وَبَرَأَهُمْ مِنَ الْآفاتِ وَافْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِی الْکِتابِ»؛

«آنچنان کسانی که خدا رجس را از ایشان برده و پاک قرار داده پاک قرار دادنی، و از آفات بری ساخته و دوستی ایشان را در کتاب واجب کرده است».

اینها برخی از روایاتی است که از طرق اهل سنّت روایت شده است و هر کس طالب زیاده بر این باشد می‌تواند به کتاب "خصایص الوحی المبین فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام "و "عمدهٔ "ابن بطریق، و "الفصول المهمهٔ "رجوع نماید.

آیا با این همه روایات از اهل سنّت، عجیب نیست اگر کسی که خود را شیعه می‌داند، با عکرمه خارجی و اعدای اهل بیت موافقت نموده و تفسیر مأثور از آنها را ترک کند و با دشمنان آنها که فاقد علم و دانش، یا معاند و متعصب بوده‌اند، هم آواز شود؟

آیا کسی از حضرت علی بن ابی‌طالب، و حضرت مجتبی و حضرت زین العابدین و سایر ائمه علیهم السلام اعلم به تفسیر قرآن و شأن نزول آن است؟

آیا این همه نقل‌های ارباب تفاسیر و روایات، در اینکه این چهار آیه سوره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۶۱

شوری مدنی است، کافی نبود که اقلًا ایراد کننده به طور قطع این آیات را مکی نشمارد، و قول اهل بیت را رد نکند؟

حال که علی رغم تمام روایات وارده می‌گوید: این آیات مکی است، جا داشت در چنین مقامی که می‌خواهد متن دعای ندبه را تضعیف کند به قول مخالف هم اشاره‌ای نماید و میان دعوا نرخ تعیین نکند.

واقعاً من نمی‌دانم غرض از این شبهه‌تراشی‌ها و انکار فضایل اهل بیت چیست؟

باشد تا روز داوری برسد و در دادگاه عدل الهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خجلت بکشند و از این گفته‌ها و انکار فضایل اهل بیت آن حضرت پشیمان شوند.

اگر افرادی در قلب تشیّع این صداهای ناهنجار را بلند کرده‌اند، دیگران از خارج به ولای اهل بیت می‌پیوندند.

و حتی فردی مثل عبدالباقی عمری فاروقی شاعر و ادیب معروفی که نسبش به عمر بن الخطاب منتهی می‌شود و دیوانش «التریاق الفاروقی» پر است از مدایح و فضایل ائمه اثنی عشر به خصوص مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در قصیده «الباقیات الصالحات» در این موضوع این گونه داد سخن می‌دهد:

سَلِ الدَّعَی بْنَ زِیادٍ الَّذِیإلی أَبی یَزِیدٍ نَسَباً

الْمُصْطَفی وَابْنَتُهُ وَصِهْرُهُلِمَنْ غَدَوْا جَدّاً وَأُمّاً وَأباً

وَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ لَمّا نَزَلَتْمَعَ النَّبِیّ بِالْعَبا مَنْ احْتَبا

وَعَهْدُ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیهْ مِنْأَجْرٍ لِمَنْ بِهِ الْوَلا قَدْ وَجَبا[۳۶۳]

و شافعی هم در این مورد می‌گوید:

یا أَهْلَ بَیْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّکُمْفَرْضٌ مِنَ اللَّهِ مِنَ الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

کَفاکُمْ مِنْ عَظِیمِ الْقَدْرِ أَنَّکُمْمَنْ لَمْ یُصَلِّ عَلَیْکُمْ لا صَلاةَ لَهُ [۳۶۴]

و شمس الدین العربی هم در این معنی می‌گوید:

رَأَیْتُ وِلآئِی آلَ طه فَرِیضَةًعَلی رَغْمِ أَهْلِ الْبُعْدِ یُورِثُنِی الْقُرْبا

فَما طَلَبَ الْمَبْعُوثُ أَجْراً عَلَی الْهُدیبِتَبْلِیغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی [۳۶۵]

دیگری می‌گوید:

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقی لِمُعْتَصِمٍ بِهامَناقِبُهُمْ جآءَتْ بِوَحْیٍ وَإِنْزالٍ

مَناقِبُ فِی شُوری وَسُورَةُ هَلْ أَتیوَفِی سُورَةِ الْأَحْزابِ یَعْرِفُهَا التّالِی

وَهُمْ آلُ بَيْتِ الْمُصْطَفى وَوِدادُهُمْ عَلَى النّاسِ مَفْرُوضٌ بِحُكْمٍ وَإِسْجالٍ ۳۶۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۶۳

۱۱. دعای ندبه و عقل

ایراد دیگر این است که: دعـای نـدبه با عقل مخالف است؛ زیرا این دعا را در هزار مکان و مسـجد و خانه می‌خواننـد. آیا امام زمان علیه السـلام همه جا حاضر و شنوا و لا مکان است، و حاضر فی کل مکان است مانند خدا؟ البته خیر؛ زیرا امام صفات خدا را ندارد، و امـام حسـین علیه السـلام فرمود: «سُبْحانَ اللّهِ عَنْ صِفاتِ الْمَخْلُوقِینَ» و اگر همه جا حاضـر نیست، پس چرا در این دعا او را صـدا می‌زنند و می گویند:

«یَابْنَ السّادَةِ الْمُقَرَّبِینَ! یَابْنَ النُّجَبآءِ الْأَکْرَمِینَ»؛

«این پسر سادات مقربین، ای فرزند نجبای اکرمین».

آیا ندا کردن و خطاب نمودن، مخاطب و منادی نمی‌خواهد؟

آیا مخاطبی که بشنود، همه جا هست یا خیر؟ خود این دعا که می گوید امام همه جا نیست؛ زیرا در اواخر می گوید:

«فَبَلِّغْهُ مِنّا تَحِیَّةً وَسَلاماً»؛

«ای خدا سلام و تحیت ما را به امام برسان».

اگر امام همه جا هست، دیگر خدایا سلام ما را به او برسان نمی‌خواهد، خودش می‌شنود؟ اگر امام حسین علیه السلام همه جا حاضر است دیگر «فطرس ملک»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۶۴

سلام شـیعیان را به او می‌رساند یعنی چه؟ اگر پیغمبر اسـلام صلی الله علیه و آله همه جا هست، پس چنانچه در کتاب کافی و وسائل الشیعه، (باب زیارهٔ النبی من بعید) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من سلام امتم را از راه دور نمی‌شنوم؛ بلکه ملائکه الهی به من می‌رسانند» پس جایی که پیغمبر خدا- که اشـرف از تمام مخلوقات است- همه جا حاضـر و شـنوا نیست، چگونه جانشین او همه جا حاضـر و شنوا است؟ اگر امام همه جا حاضر است، چرا علمای شیعه روایت کرده‌اند که ملائکه نامه اعمال را خدمت او می‌برند؟ اگر خود او حاضر است، دیگر نامه رسان نمی‌خواهد.

پس بـدان، که محـال است یـك نفر، دو نفر یـا هشت نفر بشود و در آن واحـد، در هشت مکـان باشـد. اگر هشت نفر شـد یك نفر نیست، چه برسد به اینکه هزاران جا باشد؟

آیا عقل حجت نیست؟ عقل می گویـد محال است شـیء واحـدی در یك آن در دو مکان باشـد، چه برسـد به صـد مکان! ما از این مردم عوام می‌پرسـیم، آیا اگر امیرالمؤمنین همه جا بود، چگونه او را در مسـجد کوفه شـهید کردنـد؟ آیا پیغمبر اسـلام چون از مکّه فرار نموده و به مـدینه رفت، بـاز هم در مکّه بود یـا خیر؟ آیـا امـامی که همه جـا هست، در حمام زنانه، در میخانه و در امکنه فساد، همه جـا هست یـا خیر؟ اگر هست پس به همه زنان مردم محرم است! اگر به هر زنی محرم بود، پس چرا با خوانـدن عقـد زنی را به خود محرم می‌نمود؟ آیـا امـام ماننـد خـدا بـدون تکلیف است و حلال و حرامی برای او نیست؟ اگر مکلّف است پس چرا او که در همه جا هست نهی از منکر نمی کند، و از امکنه فساد جلو نمی گیرد؟

جواب:

اوّلًا: هیچ یك از این اشـکالات و پرسـش‌ها با فرض صـحّت آن در موارد دیگر، نسبت به دعای ندبه وارد نیست؛ زیرا این دعا برای

ندبه است، و اظهار تأسف از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۶۵

غیبت امام، و نگرانی از بـدی اوضاع و ابراز علاقه به ظهور حکومت حقّ، و ... و در مثل این مورد، گوینده بعید را قریب، و غایب را حاضـر و بلکه گاهی مرده را زنـده فرض می‌کنـد و اظهار تأثر می‌نمایـد، مخاطب هر که باشـد، خواه بشـنود یا نشـنود، مانند نوحه و مرثیه بر میت که به او خطاب می‌شود، و در صد جا او را می‌خوانند، و در اشعار از این‌گونه خطاب‌ها بسیار است.

ثانیاً: از کجا می‌گویید که با خبر بودن امام و رسیدن ندا و سـلام شـیعیان به آن حضـرت، ملازمه دارد با اینکه حضـرت در همه جا حضور حقیقی جسمانی داشته باشد؟!

کسـی که می‌گوید: امام به اذن خدا در همه جا هست، غرضـش این است که از همه جا اطّلاع دارد، و فاصـله زمان و مکان، مانع از علم و رؤیت آن حضـرت نمی‌شـود، و سـلام و خطـاب مردم به او می‌رسـد، خـواه به توسـط فطرس یـا ملائکه دیگر، و خواه بـدون واسطه.

در اینجـا سـخن از کیفیت و نحوه علم و اطّلاع امـام به سـلام و خطـاب مـا، و فرق بین سـلام بعیـد و قریب مطرح نیست، و واقع این موضوع هر نحو باشد، به دعای ندبه و مطالب حقّ دیگر ضـرر نمی‌زند که شـما به باب استحباب زیارهٔ النبی صلی الله علیه و آله و لو من بعید» از "وسایل الشیعه "و غیره استشهاد کرده و می‌گویید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«من سـلام امتم را از دور نمی‌شـنوم بلکه ملائکه الهی به من می‌رسانـند»، مگر حال که ملائکه سـلام و خطاب را می‌رسانـند، فرمود سلام نکنید؟

مقصـد از این احادیث همین است که سـلام به پیغمبر را ترک نکنیـد و گمان ننمایید که آن حضـرت از سـلام شـما مطّلع نمی‌شود. این‌گونه روایات همه مؤید خطاب و ندا و سـلام است، و انگهی حقیقت و نحوه این شـنیدن و رسیدن سلام و ندا بر ما معلوم نیست، امّا لازم هر دو را که علم پیغمبر و امام به ندا و سلام است،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۶۶

از آن اسـتفاده می‌کنیم. در این مطالب که به نقل ثابت می‌شود، همین قـدر که عقل حکم به امتناع آن نکنـد، و حتی به طور اعجاز، احتمال آن را بدهد قبول می‌کنیم و تسلیم هستیم.

چرا شـما می‌گوییـد: این‌گونه روایات متن دعای نـدبه را ضـعیف یا خلاف عقل می‌سازد؟ این روایت این را می‌پروراند که در حال ممات پیغمبر صـلی الله علیه و آله هم، نسبت به ایشان مثل این وظایف را که در حال حیات انجام می‌دادید- از قبیل استغاثه و توسل به آن حضرت- انجام بدهید، پیغمبر صلی الله علیه و آله مطّلع می‌شود.

به علاـوه می‌توان گفت: ظـاهر این اخبـار، بیـان کننـده فرق بین نحوه و کیفیت اطّلاع از قریب و بعیـد و شـنیدن و رسـیدن نیست، تا کسـی مفهوم بگیرد و بگویـد از دور نمی‌شـنود، بلکه ظـاهر این است که برای دفع توهم کسانی که نـدا و سـلام از بعیـد را اسـتبعاد می‌نماینـد- چون سـلام در مقابـل قبر مطهر و در نفس روضه منوّره متعارف بوده و آن را مسـموع می‌دانسـتند- می‌فرمایـد، سـلام از قریب را که می‌شـنود و سـلام از بعید هم به آن حضرت می‌رسد؛ یا خودش می‌رسد، چنان‌که مقتضی اکثر روایات این باب است، و یا به وسیله ملائکه، چنان‌که روایت ضعیفی بر آن دلالت دارد.

غرض این است که آن را هم می‌شنود، نه اینکه مراد این باشد که از دور نمی‌شنود؛ ولی از نزدیک می‌شنود.

به هر حال شنیدن از دور موضوعی است که در دنیای ما عملی شده است.

نسـبت به عـالم برزخ که معلوم نیست این فاصـله‌های زمان و مکان در آنجا مانع از شـنیدن و رؤیت باشـد، یا نسبت به روح مقـدّس پیغمبر و امام که به مراتب لطیف‌تر و کامل‌تر از فرشته است مخصوصاً به طور اعجاز، به هیچ وجه استبعاد ندارد.

ثالثاً: اینکه گاهی به عبارت دعا «فَبَلِّغْهُ مِنّا تَحِیَّةً وَسَلاماً» و گاهی به اینکه چون ملائکه نامه اعمال را خدمت آن حضرت می‌برند و به ایشان عرضه می‌دارند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۶۷

استشهاد می‌کنید بر اینکه امام همه جا حاضر نیست و گاهی می‌گویید چون «فطرس» سلام شیعه را به امام حسین علیه السلام می‌رساند، پس معلوم می‌شود امام همه جا حاضر نیستند.

جوابش این است که: مگر ما می‌گوییم امام در هر مجلس و مکان حضور دارند؟ آنچه در این مورد گفته می‌شود و صحیح است، این است که امام به هر کجا و هر مکان اراده کند به اذن اللّه تعالی می‌تواند برود، و به احوال رعایا و شیعیان خود و آنچه تحت نظر ولایت او قرار گرفته، ناظر و آگاه است.

و جمله «فَبَلِّغْهُ مِنّا تَحِیَّةً وَسَلاماً» با این معنی هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا ممکن است امام خودش از سلام و عرض ادب ما آگاه باشد، ولی ما برای قابل شدن سلام و رفع موانع قبول، از خداوند درخواست ابلاغ آن را می‌کنیم، مثل آنان که در محضر پیغمبر یا در حرم پیغمبر از خدا می‌خواهند که تحیت آنها را به پیغمبر ابلاغ فرماید.

و در موضوع ملائکه‌ای که اعمال را به آن حضرت عرضه می‌دارند و فطرس که سلام شیعیان را می‌رساند، جوابش این است که این هم دلیل بر عدم علم امام نیست، چنانچه ملائکه حفظه، دلیل بر عدم علم خدا به اعمال مردم نیست.

هرچه آنجا بگوییم اینجا هم می‌گوییم. این امور برنامه‌هایی است برای تربیت و تنبیه مردم، و در واقع الطافی است از جانب خدا و هیچ یک دلیل بر عدم علم خدا و پیغمبر و امام نمی‌شود.

رابعاً: اینکه می‌گوید اگر امام در همه جا حاضر باشد لازم می‌شود که یک نفر، چند نفر بلکه چند هزار نفر و بیشتر باشد، جوابش این است که ما نمی‌گوییم امام در همه جا به معنایی که شما می‌گویید حاضر هستند ولی می‌گوییم امکان دارد که در اماکن متعدد به نحوی از حضور حاضر باشند، و فاصله زمان و مکان نسبت به ایشان برداشته شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۶۸

چطور می‌گویید فطرس همه جا حاضر می‌شود، و سلام شیعیان را از هر شهر و مجلس به عرض آن حضرت می‌رساند؟ ولی برای امام این معنی را امکان‌پذیر نمی‌دانید؟

آقای عزیز! ملک الموت یک نفر بیشتر نیست، چطور در یک آن، در دو مکان و صد مکان حاضر می‌شود؟ ما که وارد عالم ملائکه و عوالم روح و جهان برزخ نیستیم، تا حقایق این امور را به طور قاطع بتوانیم تشریح کنیم؛ امّا این‌قدر می‌دانیم که با یک مشت الفاظ و چون و چرا و استبعادات، نمی‌توان این امور را انکار کرد.

اینقدر امکان دارد که بُعد و فاصله زمان و مکان برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام و بسیاری از ارواح، و برای ملائکه، پرده نباشد و چنانچه قریب چهارده قرن پیش، با این فاصله زمانی طولانی، اوضاع کنونی را می‌دیدند، امکان دارد از مسافت بعید هم افراد را اگر خواستند، ببینند.

چطور شما با تلویزیون آمریکا را می‌بینید، اروپا را می‌بینید، و در یک آن با رادیو صداهای همه جا را می‌شنوید؟

آقای من! اینها چه اشکالاتی است می‌کنید، اوّل معنی حضور امام را در اماکن مختلف بفهمید، بعد این فرمایش را بکنید، اگر نمی‌فهمید این اشکال‌های عامیانه چه معنی دارد؟

اگر یک قرن پیش برای شما می‌گفتند، تا یک قرن دیگر انسان‌ها همه از مسافت دور همدیگر را می‌بینند، و در همه جا حاضر می‌شوند و با هم سخن می‌گویند، می‌گفتید این خرافات چیست؟ اینها افسانه است، با عقل سازگار نیست، امّا حالا می‌فهمید آن قضاوت شما منشأش بی‌علمی و بی‌اطلاعی بوده است.

شما که می گویید: نمی‌شود امام در یک زمان در همه جا حاضر شود، بفرمایید ببینم وقتی فلان شخص را که در صفحه تلویزیون شما می‌بینید، دیگران همه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۶۹

می‌بینند، در همه جا می‌بینند، یک نفر چند میلیون نفر شده است؟

جام جهان نما را شنیده‌اید، چه مانعی دارد که باطن ملکوتی امام مثل همان جام جهان نما باشد، در عین حال که در مسجد کوفه باشد، و آنجا شهید شود، از اقصی نقاط جهان هم مطّلع باشد.

شما گمان می کنید اینکه می گوییم: امام در همه جا حاضر است؛ یعنی باید توی حمام زنانه‌ها، و توی العیاذ باللّه کاباره‌ها، و مراکز فساد هم تشریف ببرند، مگر هر کس هر کاری را بتواند انجام دهد انجام می‌دهد؟ یا می گوییم از امام رفع تکلیف شده است؟

واقعاً انسان از این سخنان شما که نفهمیده و نسنجیده، پیرامون یک چنین حقایق بلند و عمیق گفته‌اید، بی‌اختیار خنده‌اش می گیرد، و از بلندپروازی‌های جاهلانه تعجب می کند.

پشه چون داند که این باغ از کی استدر بهاران زاد و مرگش در دی است

تو که در علم خود زبون باشیعارف این علوم؛ چون باشی؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۷۰

۱۲. بررسی جمله: «یَابْنَ الطُّورِ وَالْعادِیاتِ»

یکی دیگر از مواردی را که در دعای ندبه، بعضی آن را خلاف عقل شمرده‌اند، این جمله است:

«یَابْنَ یس وَالذّارِیاتِ! یَابْنَ الطُّورِ وَالْعادِیاتِ!».

یعنی ای پسر یس و بادهای وزنده، و ای پسر کوه طور و اسبان دونده. سپس گفته: این توهین به امام عالی مقام، و به علاوه مخالف عقل است؛ زیرا امام فرزند کوه طور و اسبان دونده نیست. چگونه شیعیان حیا نمی کنند، و این جملات را می‌خوانند. اگر کسی می گوید چگونه حضرت سجاد علیه السلام فرموده:

«أَنَا ابْنُ مَکَّةَ وَمِنی أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَصَفا».

جمله دعای ندبه نیز مانند گفتار حضرت سجاد علیه السلام است.

جواب این است که خیر مانند آن نیست؛ زیرا هر کس در هر شهر و یا قصبه‌ای زندگی کرده و بزرگ شده، می گویند بچه آنجا است؛ مثلًا به قمی می گویند بچه قم است و به کاشانی می گویند بچه کاشان است، و چون حضرت سجاد و یا پدر و جدّش در مدینه و مکّه و زمزم و صفا بزرگ شده‌اند، می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۷۱

«أَنَا ابْنُ مَکَّةَ وَصَفا».

امّا امام زمان، نه خودش در کوه طور بزرگ شده و نه پدر و جدش. به اضافه با جمله «وَالْعادِیاتِ وَالذّارِیاتِ» چه می کنند؟

به هر حال ما که جرأت نمی کنیم چنین توهینی به امام زمان بنماییم برای خاطر یک دعای بی‌مدرک!

جواب: اگر فحش و دشنام یاد گرفته بودم، پاسخ می‌دادم: آیا شما حیا نمی کنید که این جملات را می‌نویسید و شیعیان را بی‌حیا می‌شمارید؟ فقط عرض می کنم:

عجب اشتباه غریبی، یا عجب مغلطه کاری بی‌ذوقی! سخن به این فصاحت و بلاغت را که هر سخن شناس در برابر آن خاضع

می‌شود، و هر اهل معنی آن را درک می کند، چگونه معرفی می کنید؟!

آقا! «الطور»، «العادیات»، «یس»، «الذاریات» و «طه» هر یک اسم یکی از سوره‌های قرآن است، چنانچه ما می گوییم:

«یا أَبْنآءَ الْقُرْآنِ! یا أَبْنآءَ الْإِسْلامِ! یا أَبْنآءَ سُورَةِ التَّوْحِیدِ! یا أَبْنآءَ الصَّلاةِ»؛

«ای فرزندان قرآن، ای فرزندان اسلام، ای فرزندان سوره توحید، ای فرزندان نماز».

و همه صحیح و موافق با ذوق است، یعنی ای تربیت شدگان مکتب قرآن و سوره توحید و اسلام و نماز.

اینجا هم همین طور عرض می کنیم: «ای پسر سوره یس و سوره ذاریات، و ای پسر سوره طور و سوره عادیات، و ای پسر سوره طه و آیات محکمات.

شما مثل کسی که اصلًا قرآن مجید را نخوانده باشد و اسم سوره‌ها را نشنیده باشد این جمله‌های روان را اینطور به غلط معنی می کنید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۷۲

کیست که در معانی این جمله‌ها شک داشته باشد؟ و حتی معنایی را که شما از این جمله‌ها کرده‌اید، احتمال بدهد؟

معنی این جمله‌ها نه فقط با قرآن مخالف نیست، بلکه کمال موافقت را دارد و کیست سزاوارتر از ائمه علیهم السلام و فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله به این خطابات؟ من که باور نمی کنم یک نفر، هرچه هم کم ذوق باشد، اینقدر کج فکر باشد که این جمله‌ها را مثل شما معنی کند.

به هر حال اگر شما معنی این جمله‌ها را نمی‌فهمید و جرأت نمی کنید آن را بگویید، ما و دیگران با صدای بلند می گوییم، و امام را با این جمله‌های پر معنی و فیاض، مدح و ستایش می‌نماییم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۷۳

۱۳. دعای ندبه، و کفر و شرک

اگر کسی بگوید: دعای ندبه کفر و شرک است، چون خواندن غیر خدا شرک است، و در این دعا امام را می‌خوانید و برای حوایج خود او را ندا می کنید و ....

جواب این است که: اکنون از مرگ ابن تیمیّه (متوفی ۷۲۸ ق) بیش از هفت‌صد سال می گذرد، صدها سال است شبهات او مطرح شده و پاسخ‌های مستدل و برهانی، به شبهات او و پیروانش که فتنه‌ها برپا کرده و آن همه قتل نفوس مرتکب شدند و تفرقه ایجاد کردند، و آلت دست استعمار شدند، داده شده است. و صدها کتاب از اهل سنّت و شیعه بطلان این فرقه را آشکار ساخته‌اند، و اکنون که برخی از پیروان ابن تیمیه و محمّد بن عبدالوهاب رو به اعتدال کرده، و متوجّه می‌شوند گذشتگان آنها خسارت‌های جبران ناپذیر به اسلام وارد کردند، و می‌فهمند که تهمت‌هایی که به مسلمانان می‌زدند، و آنها را کافر و مشرک می‌شمردند، مبنی بر جمود و تعصب باطل فرقه‌ای یا تحریک و دسایس سیاسی بوده، نمی‌دانم چرا این زمزمه‌ها از نو آغاز شده، و از کجا و کدام منبع استعمار طلب، الهام می گیرند و با التزام به عقاید تشیّع، این نغمه‌ها را برای چه آغاز کرده و مقصدشان چیست؟!

اگر بگوییم تحفه نو ظهوری است، که همه می‌دانند که بچه‌های شیعیان حجاز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۷۴

و قطیف نیز جواب این شبهه را یاد گرفته‌اند.

علمایی مانند «کاشف الغطاء» و سید محسن امین که افتخار عالم اسلام می‌باشند، در عصر خودمان به این شبهات جواب داده‌اند.

مسأله شفاعت و توسل و دعا، همه حدود و ثغور و مرزهایش روشن شده است.

شما بگویید این آیات:

«فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً»؛[۳۶۷]

«پس نخوانید با خدا احدی را».

و «قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَلآ أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً»؛[۳۶۸]

«و بگو این است و غیر از این نیست که می‌خوانم پروردگارم را و شریک نمی‌گیرم برای او احدی را».

و «إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ عِبادٌ أَمْثالُکُمْ»؛[۳۶۹]

«به درستی که آن کسانی که غیر از خدا می‌خوانید، بندگانی مثل شما هستند».

و «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن یَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لا یَسْتَجِیبُ لَهُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِٔ وَهُمْ عَن دُعآئِهِمْ غافِلُونَ»؛[۳۷۰]

«و کیست گمراه‌تر از آنکه می‌خواند غیر از خدا کسی را که پاسخ به او نمی‌دهد تا روز قیامت، و ایشان (خوانده شدگان) از خواندن آنها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۷۵

(خوانندگان) غافلند».

چه ارتباط با دعای ندبه و خطاب به امام عصر علیه السلام دارد که:

اوّلاً: گفتم مخاطب قرار دادن غایب، در مقام اظهار علاقه و تألّم از هجر و فراق، و این‌گونه امور، یک امر عرفی و ذوقی است که غرض خطاب حقیقی نیست؛ بلکه به داعی اظهار اندوه و تأسف این‌گونه خطابات می‌شود. بنابراین دعای ندبه به حساب ایراد کننده هم کفر و شرک نخواهد بود؛ زیرا خطاب به داعی دیگر، یا معنی دیگر، استعمال می‌شود.

و ثانیاً: مسلماً دعایی که در آیات شریفه مورد نهی واقع شده، دعای خاصی است؛ زیرا مطلق دعا و خواندن غیر، حتی به قول شما دعاهای متعارف و روزمره مراد نیست. بنابراین می‌گوییم: آنچه از این آیات استفاده می‌شود، و شواهد بسیار از آیات و اخبار و حکایات، آن را تأیید می‌کند، این است که دعا و خواندن غیر، که منهیّ عنه و شرک است، این است که غیر خدا را به عنوان اینکه متصرف مستقل و نافذ الامر در اسباب و مسبّبات کاینات و مالک امور دنیا و آخرت است، در عرض خدا بخوانند، یا او را با خدا، کارساز و شریک قرار داده و خالق و رازق و قاضی الحاجات شمارند.

امّا اگر کسی را مقرب بدانیم و بر نظام اسباب از جانب خدا مسلط بشناسیم و او را بخوانیم، در حالی که او در درگاه خدا دارای چنین تقربی نباشد و چنین تسلط و قدرتی به او عطا نشده باشد، اطلاق شرک بر آن، اگرچه مجازاً صحیح است، ولی به طور حقیقت شاید صحیح نباشد.

بله این عمل، افترا و اختراع بوده و داخل در «ما أنزل اللَّه به من سلطان» است ولی ادخال چیزی که «ما أنزل اللَّه به من سلطان» است در «ما انزل اللَّه به من سلطان چیزی که خدا بر آن حجت نازل کرده است» هرچند حرام است، ولی «ما لا ینزّل اللَّه به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۷۶

من سلطان چیزی که خدا بر آن حجت نازل نمی‌کند»، نیست و شرک حقیقی نمی‌باشد. و کفر بودن آن هم در صورتی است که به انکار ضروری برگشت کند، و الّا بدعت و حرام است.

بنابراین، اگر مثل انبیا و اولیا را که تقرب خاص به درگاه الهی دارند و می‌دانیم دعایشان مستجاب می‌شود و به واسطه صدور معجزات و کرامات معلوم شود که باذن اللَّه تسلط بر نظام اسباب دارند، چنانچه درباره عیسی بن مریم می‌فرماید:

«أَنّی أَخْلُقُ لَکُم مِنَ الطّینِ کَهَیْئَهِٔ الطَّیْرِ»؛[۳۷۱]

«همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می‌سازم».

کسی بخواند که باذن اللّه کار او بگشاید، و مشکل او را حل کند، نه کفر است و نه حرام، تا چه رسد به اینکه از او بخواهد که از خدا درخواست کند حاجت او را برآورد؛ چنانچه «حواریین» از عیسی- علی نبینا و آله و علیه السلام- مائده خواستند، و سؤال خود را به صورت این جمله: «هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ ...» عرض کردند، و عیسی دعا کرد و مائده نازل شد.

حال آیا شما می‌گویید: مگر حواریین خودشان نمی‌توانستند از خدا مسألت نمایند، و مگر درخواست از خدا واسطه و شفیع لازم دارد؟

حاصل اینکه: استشفاع و توسل به انبیا و اولیا- که تقرّبشان به درگاه الهی و تسلطشان به امر خدا بر نظام اسباب معلوم است- خواه در حال حیاتشان و خواه پس از ارتحالشان از این دنیا، نه شرک است و نه کفر.

و آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۷۷

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جآءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحِیماً»؛[۳۷۲]

«و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند، و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هرآینه می‌یابند خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم».

بر رجحان آن صراحت دارد.

و حتی نسبت دادن بعضی کارها که از افعال خاصه الهی است به آنها، مثل شفای امراض- درحالی که نسبت دهنده فقط خدا را شافی و خالق و رازق می‌داند- کفر نیست؛ زیرا این اعتقاد معلوم او قرینه حالیه است بر اینکه این اطلاقات به نحو مجاز است، که نظایر آن در کلام عرب و عجم زیاد است، مثل «أَنْبَتَ الرَّبِیعُ الْبَقْلَ» که اگر یک فرد مادی آن را بگوید، بر معنی حقیقی حمل می‌شود و کفر است و اگر موحد بگوید بر معنی مجازی حمل می‌شود و چنین کسی، غیر خدا را فاعل این افعال نمی‌داند، یا فاعل را باذن اللّه فاعل می‌داند، مثل:

«أَنّی قَدْ جِئْتُکُم بِآیَةٍ مِنْ رَبّکُمْ أَنّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللّهِ وَأُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللّهِ»؛[۳۷۳]

«همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می‌سازم و بر آن نفس قدسی می‌دمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا داده و مردگان را زنده می‌کنم».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۷۸

معلوم است این‌گونه اطلاقات صحیح است و موحدین در عین حالی که این اطلاقات را جایز می‌دانند و به انبیا و اوصیا (چه در حال وجودشان در این دنیا و چه پس از رحلتشان به عالم دیگر) متوسل می‌شوند، انبیا و اولیا را مستقل در تصرّف در عرض خدا، و شریک در کار خدا نمی‌دانند؛ بلکه آنها را عامل ارادة اللّه و عمّال اللّه می‌شناسند.

خلاصه سخن اینکه: خواندن انبیا و اولیا برای مقاصد، از شخص موحد (خواه در حیاتشان در این دنیا باشد یا پس از حیات این دنیا باشد) ارتباطی با کفر و شرک ندارد.

در جایی که در قرآن مجید مثل این آیات باشد:

«فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ»؛[۳۷۴]

«پس روزی دهید ایشان را از آن».

و «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَیُؤْتِینا اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»؛[۳۷۵]

«و اگر ایشان می‌پسندیدند آنچه را خدا و رسول او ایشان را داده‌اند و می‌گفتند: بس است خدا ما را، به زودی می‌آورد ما را خدا از فضل خودش و رسول خدا».

و «وَما نَقَمُوا إِلّآ أَنْ أَغْنیهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛[۳۷۶]

«و انکار نمی‌کنند مگر اینکه بی‌نیاز کرده ایشان را خدا و رسول خدا».

چگونه می‌تواند دعا و بعضی تعبیرات متعارف بین موحدین را نسبت به انبیا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۷۹

و اولیا، کفر و شرک شمرد.

و امّا خبر «الدُّعآءُ مُخُّ الْعِبادَةِ» دلالت ندارد بر اینکه مطلق افراد دعا و خواندن، عبادت و پرستش و کفر و شرک باشد؛ زیرا اگر مراد از دعا، مطلق انواع آن باشد یقیناً مراد از عبادت در اینجا پرستش خاص نمی‌باشد؛ زیرا بعضی انواع دعا، مثل دعا و خواندن اشخاص، (زید و عمرو و بکر) پرستش آنها نیست، و ناچار باید در اینجا دعا را به معنی لغوی آن، که ذلّت و خضوع است، گرفت.

و اگر مراد از دعا، مطلق افراد آن نباشد، قدر متیقن آن، دعا و خواندن مدعو است در نهایت تذلّل و خضوع، و درخواست کفایت مهمات و قضای حوایج از او، از این جهت که او فاعل مستقل و قادر مطلق و بالذات، و مالک و قاضی حقیقی حوایج است.

پس هر کس مخلوقی را به این نحو بخواند، عبادت او را کرده و کافر و مشرک است.

امّا به غیر این نحو که او را بخواند تا واسطه یا شفیع شود، یا از این جهت او را بخواند که از جانب خدا بر کاری مسلط است، مثل عیسی که بر شفا و ابرای کور مادرزاد و صاحب مرض پیسی باذن اللَّه مسلّط بود، عبادت و کفر و شرک نیست.

و امّا اینکه نوشته‌اید: بهتر این است که دیگران را از گناه خود مطّلع نکنید، و خدا ستار العیوب است و هیچ رسول و امامی مانند او مهربان و رحیم نیست، و از جهالت و بدبختی است که خدا بگوید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»[۳۷۷] و یا بگوید:

«وَاسْئَلُوا اللَّهَ مِن فَضْلِهِ»[۳۷۸] و بنده اعتنا نکند و بگوید: خیر، من باید بنده تو را بخوانم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۱، ص: ۴۸۰

پاسخش این است که: گویا این آیه قرآن را نخوانده‌اید که همان خدایی که می‌فرماید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ جآءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَّحِیماً»؛[۳۷۹]

«و اگر ایشان هنگامی که بر خودشان ستم کردند، بیایند به نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر بر ایشان آمرزش بخواهد، هر آینه خدا را تواب و مهربان می‌یابند».

این آیه ظهور دارد در این معنا که گناه‌کاران، خواه گناهشان آشکار شده باشد و خواه در پنهان گناهی مرتکب شده باشند، سزاوار است که هم خود استغفار کنند و هم به محضر پیغمبر شرفیاب شوند، تا آن حضرت برایشان استغفار کند.

این همان دعا و خواندن خدا و سؤال از فضل خدا است، و در نهایت این دعا گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه انجام می‌گیرد و هر دو بجا و به موقع است.

اگر این سخن شما درست بود و این‌گونه دعا، کفر و شرک بود، وقتی فرزندان یعقوب او را خواندند که بر ایشان استغفار کند و گفتند:

«یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ»؛

در جواب آنها نمی‌فرمود:

«سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»؛[۳۸۰]

«زود باشد که استغفار کنم برای شما از پروردگارم به درستی که او است آمرزنده و مهربان».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۸۱

اگر این منطق باطل شما صحیح بود، حضرت یعقوب پیغمبر به آنها می‌گفت:

شما خودتان خدا را بخوانید، این چه جهالت و بدبختی است که خدا خودش فرموده مرا بخوانید و شما مرا می‌خوانید و واسطه قرار می‌دهید و کفر و شرک می‌گویید؟ آیا پیغمبر خدا بهتر می‌دانست یا شما؟

آقای عزیز! چرا بی‌جهت افکار را مَشوب و اذهان را مشوّش و ناراحت می‌سازید؟

چه بهره و فایده‌ای از این مغلطه‌ها و اشتباه کاری‌ها می‌برید؟

خوانندگان محترم! این شبهه‌ها ریشه‌های غرض آلوده دیرینه دارد که دست استعمار هم همواره پشت آن بوده و به تأییدش برخاسته، مع ذلک در عصر ما دیگر افکار مسلمانان این اشتباه کاری‌ها را نمی‌پذیرد و حنای این گونه افراد آب و رنگی ندارد.

بله، گاهی همان حرف‌ها را به لباس‌های تازه و در زیر اصطلاحات جدید و به صورت اندیشه‌های نو عرضه می‌کنند، ولی به زودی باطن آنها آشکار و مقاصد تخریبی آنان ظاهر می‌گردد و دعوت‌هایشان مصداق آیه ذیل می‌شود:

«کَسَرَابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مآءً حَتّی إِذا جآءَهُ لَمْ‌یَجِدْهُ شَیْئاً»؛[۳۸۱]

«مثل سرابی که شخص تشنه آن را در بیابان هموار و بی‌آب، آب پندارد و به جانب آن شتابد، چون بدانجا رسد هیچ آب نیابد».

مع ذلک اگر بخواهید از سوابق این زمزمه‌ها و پاسخ به سخنان این گروه‌های وهابی یا وهابی مسلک، آگاه شوید به کتاب‌هایی که بخصوص در این موضوع تألیف شده مثل «کشف الارتیاب» علّامه مجاهد عالی‌قدر سیّد محسن امین قدس سره مراجعه فرمایید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۸۲

۱۴. دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی

پرسش چهاردهم: خواندن این گونه دعاها، سبب رکود فعالیت‌های اسلامی و خمود و تخدیر افکار و انصراف از مبارزه و تلاش برای پیشبرد مقاصد اصلاحی، و تبلیغ رسالت اسلام می‌شود و خواننده با خواندن دعای ندبه خود را قانع ساخته و به جای حرکت و اقدام و مبارزه، گریه و ناله تحویل می‌دهد.

پاسخ این است که: ما هم با شما در این جهت موافقیم که نباید برای این گونه برنامه‌ها جنبه‌های سلبی و منفی بسازند، و باید جنبه‌های حقیقی و ایجابی و مثبت آن را در نظر گرفت. متأسفانه به عللی که مهم‌تر از همه جهل و دست خائن استعمار است، دین در چهارچوب استفاده‌های منفی و سلبی سیاسی خاص محبوس شده، و در حالی که جنبه‌های مثبت، و بسیاری از جنبه‌های سلبی عمده و حساس آن را می‌کوبند، بعضی از جنبه‌های سلبی آن را برای اغراض پلید سیاسی وارد میدان می‌سازند و این کار علاوه بر اینکه ارج و ارزش دین را در انظار کم می‌کند، در برابر آرا و مکتب‌های دیگر آن را یک مکتب منفی ساده نشان می‌دهد.

دعا هم منبع رکود و خمود و کناره گیری و رهبانیت نیست، و نباید از آن برای این هدف‌ها استفاده کرد، بلکه دعا قوّت بخش روح و اعصاب، و سرچشمه نشاط

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۸۳

و امید و تلاش و فعالیت است.

یکی از حالات خطرناک که در تعالیم دین و علم و اخلاق مورد نکوهش واقع شده، حال وقوف و ماندن در یک مرحله است.

بشر در این جهان، مانند مسافری است که به سوی یک مقصد معین رهسپار است، و منازل و مراحل را طی می‌کند. چنان‌که در هر یک از این مراحل بماند و سیر و حرکت را متوقف سازد، به مقصد نمی‌رسد. در تمام شعبه‌های کمال، علم، اخلاق، ایمان، صنعت

و ... حدی که بشر در آن توقف کند، معین نشده و همواره می‌تواند قدمی به پیش باشد.

همه تعلیمات و برنامه‌های اسلام، پیشرفت و کمال بیشتر را پیشنهاد می‌نماید، و پرستش و عبادت خدا و کار نیک و عمل خیر را در هیچ مرتبه‌ای متوقف نمی‌سازد. تا بشر زنده است باید پیش برود، و باید تحصیل کمال کند، و باید ترقی داشته باشد.

وقوف و ماندن در یک مرحله از مراحل ترقی، بالاخره آغاز سیر قهقرایی و ارتجاع و بازگشت به عقب است.

مسلمان نمی‌تواند بنشیند، و در راه مقاصد اسلام کار و اقدامی نکند، چون اسلام هنوز به هدف‌هایش نرسیده است.

هنوز انسان‌ها آزاد نشده‌اند، هنوز عدالت اجتماعی برقرار نشده، هنوز اختلاف طبقاتی و عنصری و نژادی و کشوری و رژیمی، بشر را فشار می‌دهد. هنوز اقویا و زورمندان، حاکم و صاحب اختیار ضعفا هستند. هنوز افق جهان از ظلم و بیداد تاریک است. هنوز فحشا و منکرات رواج دارد. هنوز زن بازیچه امیال پست و هوسرانی مردها هستند و در اسارت‌های تازه و نوظهور افتاده‌اند، هنوز شرک و بشرپرستی به صورت‌های گوناگون رواج دارد. هنوز انسان‌هایی خود نیافته و آزاد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۸۴

نشده و خودباخته، در برابر افرادی چون خودشان یا بی‌سوادتر و نالایق‌تر تا حدّ رکوع، خضوع می‌نمایند، و آنها را به تکبر و ظلم و استبداد تشویق می‌کنند. هنوز احکام خدا در جوامع بشری حکومت نیافته است، بلکه این مفاسد و معایب روزافزون است.

مسلمان نمی‌تواند در چنین اوضاع و احوالی، حال وقوف و سکوت به خود گیرد و به خواندن دعا و ندبه و گریه، خود را قانع ساخته و ترک امر به معروف و نهی از منکر نموده، خاموش و بی‌حرکت بنشیند.

هرگز دین برای این نیست و عبادت‌ها و پرستش‌ها و نماز و روزه و دعا و ذکر و مناجات، این نتیجه را ندارد که مسلمان از کارهای اجتماعی و سیاسی و آنچه در حفظ و نگاهبانی عظمت اسلام و افزایش شوکت مسلمین مؤثر است، دست بکشد.

اسلام دین دنیا و آخرت و سیاست و معنویّت است، و جدا کردن اسلام از دنیا و سیاست و اجتماع و اداره تمام امور و شؤون، امکان پذیر نیست. انجام وظایف اجتماعی و تطبیق احکام دین بر شؤون دنیا و برنامه اقتصاد و سیاست و تجارت و تعلیم و تربیت، جزء جوهر دین است و حبس اسلام در محیط عبادت و دعا، خیانت به‌اسلام و تعلیمات قرآن مجید است.

پس مسلمان در هر پایه‌ای که باشد و هر برنامه‌ای را که انجام می‌دهد نمی‌تواند آنجا را نقطه وصول به مقصد و نیل به اهداف اسلامی شناخته و منتهی الیه مسیر خود بداند. باید سیر خود را ادامه دهد و مراحل و منازل بیشتر را طی کند و همواره در سیر و حرکت باشد و با همین تکرار فرایض دینی و دعا و پرستش خدا، از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود کند.

برنامه، برنامه سیر و حرکت و ترقی و مجاهده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۱، ص: ۴۸۵

متأسفانه ما هم تصدیق می‌کنیم که امروز تحرّک در مسلمان‌ها کم شده و آن‌طور که اسلام از آنها تحرک خواسته، قرن‌ها است حرکت نشان نمی‌دهند لذا در میدان حیات این همه عقب مانده، و افتخارات اسلامی خود را از دست داده‌ایم، و بسیاری از برنامه‌های دینی مثل جسم بی‌روح گردیده است.

برنامه‌های اسلامی و مساجد و نماز جماعت‌ها و مجالس روضه و موعظه و سخنرانی و دعا، همه باید مراکز تحرک و نهضت و بسیج نیروهای انسانی باشد.

این جنبه سلبی و منفی که در دعای ندبه فرض می‌کنید، در هر کار و برای هر کس ممکن است پیدا شود که خطرناک است. یک دانشجوی مستعد و موفّق که نمره‌های خوب می‌گیرد، ممکن است توجهش به وضع ترقی موجودش، مانع از پیشرفت و ترقی بیشتر او شود و او را متوقف سازد. یک جامعه‌ای که در مسیر رشد و ترقی است، به همین حال خطرناک ممکن است گرفتار شود. این یک خطری است که به هر شخص و هر جامعه و مملکت ممکن است متوجّه شود. اختصاص به دعا و عبادت ندارد و محال است

اسلام كه دين تحرك و جنبش‌هاى مترقى است، با اين حال كه در حقيقت سرآغاز انقراض و زوال است، مبارزه نكند.

دعاى ندبه، دعاى كميل، دعاى سمات هم بايد نيروهاى انسانى ما را بسيج كنند و از تسلط ضعف و نااميدى و انديشه‌هاى مأيوس كننده و مخرب، مانع شده و توان بخش ارواح شوند.

مجالس اين دعاها، مراكز حساس تربيت افراد مبارز و قوى، و وسيله رشد افكار اسلامى مسلمانان خصوصاً جوانان مى‌باشد.

دعاى ندبه، علاوه بر ثمرات و آثار عمومى دعا، به مناسبت مطالبى كه در جمله‌هاى بلندش مندرج است، خواننده را به يك قسمت و يك سلسله از هدف‌هاى تحقق نيافته اسلام كه بايد تحقق يابد متوجّه مى‌سازد و مفاسد اجتماع را

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج ۱، ص: ۴۸۶

بر مى‌شمارد.

اين دعا و ندبه است، ولى در ضمن ندبه كسى كه بر وضع فاسد اجتماعى، بر روش‌هاى ستمگرانه، بر كژى‌ها و كمبودها، و نابسامانى‌ها و گمراهى‌ها، ندبه مى‌كند و غصه مى‌خورد، نمى‌تواند دست روى دست بگذارد و در برابر اين مفاسد سكوت اختيار كند و به سهم خود و براى روى كار آوردن يك روش اجتماعى نسبتاً اسلامى‌تر، كار و اقدامى نكند.

جمله‌هاى دعاى ندبه احساسات را به هيجان مى‌آورد و خواننده را تكان مى‌دهد و از كفر و شرك و تجاوز و ظلم و ستم متنفر مى‌سازد، و اينها همه آثار ايجابى و مثبت است.

حال اگر بهره ما از اين دعا و از برنامه‌هايى كه داريم آثار سلبى و منفى باشد، مربوط به دعا نيست، مربوط به جهل و غفلت است. هر نعمتى از نعمت‌هاى خدا را مى‌شود وسيله اتلاف وقت و گذراندن عمر كرد.

پس دعاى ندبه، نه وسيله تخدير است و نه باعث وقوف و ركود؛ بلكه سبب رشد فكرى و بسيج نيروها و حركت و اقدام است.

اين هم خيلى كم است كه كسى بگويد اين مجالس دعاى ندبه فايده‌اش اين است كه جوان‌ها را از رفتن به مراكز فساد اخلاق و اشتغال به تفريحات به اصطلاح سالم، و در واقع بسيار ناسالم، باز مى‌دارد.

نه؛ دعاى ندبه براى اين است كه جوانان درهاى آن مؤسسات را هم ببندند و افرادى مبارز و آمر به معروف و هم فكر و متّحد و متشكل و مدافع از اسلام تربيت شوند.

شما اگر گاهى ظواهر بعضى از افراد كم اطّلاع و كم معرفت را مى‌بينيد همه را به آنها قياس نكنيد، و جهل و غفلت آنها را از وظايف مهمى كه دارند، پاى حساب

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج ۱، ص: ۴۸۷

دعاى ندبه ننويسيد. راهنمايى كنيد كه از اين همه وسايل براى تجهيز نيروهاى انسانى بهتر استفاده شود و افراد عالِم و آگاه به اهداف اسلامى و اوضاع اجتماعى در اين مجالس مردم را بيدار كنند و دعا را به غرض‌هاى شخصى و خصوصى و تجزيه و تفرقه آلوده ننمايد و همه براى عملى شدن احكام اسلام و مبارزه با معاندين و هدايت منحرفين جداً و دلسوزانه بكوشند.

بهترين خدمت و وسيله تقرب به درگاه حضرت ولى عصر- ارواحنا فداه- احياى سنن اسلامى و ميراندن سنّت‌هاى كفر و مبارزه با روش‌هاى كفار است، كه نزديك است اجتماعات مسلمانان را به كلى مسخ نمايد.

---

[۱] (۱). طبق بعضى آمارها.

[۲] (۱). کشورهایی چون: لیبی، مصر، سودان، مغرب، الجزایر، عراق، سوریه، اردن، فلسطین، عربستان سعودی و حکومت‌های به اصطلاح آزاد، یمن جنوبی و شمالی و حکومت‌های دیگری که شاید از چهل حکومت بیشتر باشد که اکثراً متمایل به شرق یا غرب بوده و تحت نفوذ آنها و مکتب‌های استعماری و الحادی آنها می‌باشند.

[۳] (۲). خوشبختانه در اثر انقلاب اسلامی ایران، عملی شدن و دست یافتن به اهداف اسلام و کارسازی اسلام در بازسازی جوامع بشری، بر اساس ایمان به خدا و حکومت احکام خدا و لغو کامل استعباد و استضعاف، آشکار شده و دنیای متحیّر به ویژگی‌های مکتب اسلام در رفع سرگردانی‌های کنونی، تا حدّی متوجّه گردیده است.

[۴] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۲۶.

[۵] (۲). و اخیراً با مسلمانان مظلوم افغانستان، که گرفتار وحشیانه‌ترین هجوم‌ها از سوی روسیه‌شدند، مسلمانان جهان، غیر از معدود سرانی که با روسیه بند و بست داشته یا نوکر روسیه هستند، با آنها همدردی می‌نمایند و مصایب آنها را مصیبت خود می‌دانند.

[۶] (۱). شعار« سرزمین‌های عرب، یا نفت عرب، برای عرب» و مانند آن، اسلامی نیست و برای منحرف کردن افکار مسلمانان در جهت مبارزه با شعار اسلامی« سرزمین‌ها و معادن اسلام، برای اسلام» عنوان شده است.

[۷] (۱). غلوّ اعمّ از شرک است؛ مثلًا قول به تقدیس انبیا از اکل و شرب و منافات آن با مقام نبوّت، غلوّ است؛ امّا شرک نیست.

[۸] (۲). سوره حج، آیه ۳۱.

[۹] (۱). سوره مائده، آیه ۶۴.

[۱۰] (۲). تفویض در امور تشریعی و جعل و وضع تکالیف نیز آمده است که در آینده، جداگانه از آن بحث خواهد شد. ان شاء اللَّه.

[۱۱] (۱). سوره مائده، آیه ۶۴.

[۱۲] (۲). سوره الرحمن، آیه ۲۹.

[۱۳] (۱). کافی، ج ۱، ص ۲۲۴.

[۱۴] (۲). بحارالانوار، طبع جدید، ج ۲۵، ص ۳۲۸، رقم ۳.

[۱۵] (۳). اعطای این قدرت به عبد، به دو نحو متصوّر است:

یکی اینکه: به شخص، تسلط و قوه و نیرویی بخشیده شود که بتواند به اذن خدا کارهایی انجام دهد.

دیگر اینکه: اشیا مطیع و فرمان‌بر او گردند و به قدرت و اذن خدا به نحوی گردند که عبد در آنها تصرّف نماید؛ مانند نرم شدن آهن برای حضرت داود علیه السلام.

[۱۶] (۱). سوره زمر، آیه ۴۲.

[۱۷] (۲). سوره انعام، آیه ۶۱.

[۱۸] (۳). سوره نحل، آیه ۲۸ و ۳۲.

[۱۹] (۱). ممکن است گفته شود،« حیات» چون معنایی مشترك است بین تمام موجودات زنده و آن عبارت است از مبدئیّت شیء برای ظهور آثار و خواصّ خود، از این جهت چون محیی و معطی این مبدئیت خدا است لذا محیی تمام موجودات او است و چون عمل محیی، این مبدئیت را به ظاهر فعلیت می‌دهد، به او محیی و به زمین محیات اطلاق می‌شود به هر حال این اطلاق مجاز باشد یا حقیقت، در آنچه ما درصدد تحقیق آن هستیم تفاوت نمی‌کند و مثال را تغییر نمی‌دهد.

[۲۰] (۲). سوره حدید، آیه ۱۷.

[۲۱] (۳). سوره یس، آیه ۳۳.

[۲۲] (۱). سوره نازعات، آیه ۵.

[۲۳] (۲). سوره ذاریات، آیه ۴.

[۲۴] (۱). سوره یس، آیه ۸۲.

[۲۵] (۱). ذیل حدیث« و قولوا فی فضلنا ما شئتم» به عین این لفظ یا مضمون آن، از تحف العقول و احتجاج و بصائر الدرجات، نقل شده است مراجعه شود به کتب مزبور و جلد ۲۵ بحارالانوار چاپ جدید، باب نفی غلو.

[۲۶] (۱). چنان‌که در ملائکه نیز بعضی از مناصب و صفاتی که دارند، بیشتر از اینکه منافی با ذات آنهانیست، ثابت نمی‌باشد و ذاتی بودن تمام مناصب و صفات آنها معلوم نیست.

[۲۷] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴.

[۲۸] (۲). سوره انعام، آیه ۱۲۴.

[۲۹] (۱). هرچند با اعتراف به اینکه خصوصیتی از خصایص ملائکه است، برای غیر ملائکه به غیرخرق عادت و اعجاز، قابل اثبات نباشد، ولی به هر حال این اعتقاد غلوی نیست که در فقه، حکم به کفر قائل آن می‌شود، مگر آنکه چنان‌که اشاره کردیم، به انکار ضروری دین برگشت دین برگشت کند.

[۳۰] (۱). بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۶.

[۳۱] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۴۲.

[۳۲] (۱). سوره بقره، آیه ۲۵۳.

[۳۳] (۱). سوره اسراء، آیه ۸۸.

[۳۴] (۱). شاید خوانندگان عزیز، این بخش را در این رساله، فقط مقدمه‌ای برای موضوع مورد بحث بشمارند و آن را مانند فرع زائد بر اصل، فرض نمایند، امّا با توجّه به ارتباط مطالب مرقوم با موضوع بحث و اینکه بررسی آن، پرسش از این مطالب را نیز جلو می‌آورد، و با توجّه به اینکه دانستن این مطالب و معرفت به اطراف و حدود آنها نیز از جهات متعددی لازم و اهمیّت آنها کمتر از بحثی که ما در نظر داریم نیست و بلکه بعضی از این مطالب لازم‌تر و اساسی‌تر است تصدیق می‌فرمایند و در این بخش مهم به مطالب فرعی نپرداخته‌ایم و همان را که در بررسی« ولایت تکوینی و تشریعی» روح و جان بحث است در این مطالب بررسی کرده‌ایم« و لا حول و لا قوة الّا باللّه العلی العظیم».

[۳۵] (۱). و شاید گمان کرده، مصلحت در سکوت و سخن نگفتن باشد، غافل از اینکه مغرضانو مزدورانی که عمداً سم پاشی می‌کنند، آن را غنیمت شمرده و از سکوت علما و روشن نبودن اطراف موضوع، بیشتر سوء استفاده می‌نمایند، و بدون مانع، کار و مأموریت خود را انجام می‌دهند.

[۳۶] (۱). سوره الرحمن، آیه ۲۹.

[۳۷] (۲). سوره مائده، آیه ۶۴.

[۳۸] (۳). سوره اعراف، آیه ۵۴.

[۳۹] (۴). سوره آل‌عمران، آیه ۶.

[۴۰] (۱). سوره انعام، آیه ۹۵ و ۹۶.

[۴۱] (۱). سوره انعام، آیه ۶۹.

[۴۲] (۱). سوره فاطر، آیه ۴۱.

[۴۳] (۲). سوره اعراف، آیه ۵۷.

[۴۴] (۳). سوره انعام، آیه ۹۵.

[۴۵] (۱). نهج البلاغه، نامه ۲۸.

[۴۶] (۲). چنان‌که از مباحثه هشام با عمرو بن عبید نیز استفاده می‌شود. هرچند این تشبیه برای بیان‌ولایت بر اداره امور اکوان و ممکنات- چنانچه بیان آن گذشت- اوفق و اولی است، ولی چنان‌که گفتیم این ولایت به طور استقلال برای غیر خدا باطل و تفویض بوده و به نحو غیر مستقل و در دایره نظام و قضا و قدر الهی، خلاف ظواهر قرآن مجید است، به علاوه از مثل مباحثه هشام نیز استفاده می‌شود که غرض از این تشبیه، بیان ولایت شرعی است.

[۴۷] (۱). پیرامون این بحث به رساله« مفهوم وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام» نگارش نویسنده این کتاب مراجعه شود.

[۴۸] (۱). سوره نمل، آیه ۴۰.

[۴۹] (۱). سوره سبأ، آیه ۱۰.

[۵۰] (۱). سوره بقره، آیه ۳۱.

[۵۱] (۲). سوره کهف، آیه ۶۵.

[۵۲] (۳). سوره یوسف، آیه ۶.

[۵۳] (۴). سوره نساء، آیه ۱۱۳.

[۵۴] (۵). سوره رعد، آیه ۴۳.

[۵۵] (۱). سوره یس، آیه ۸۲.

[۵۶] (۱). سوره نحل، آیه ۷۵.

[۵۷] (۲). سوره نحل، آیه ۷۶.

[۵۸] (۱). سوره فرقان، آیه ۳.

[۵۹] (۱). سوره فرقان، آیه ۳.

[۶۰] (۲). سوره رعد، آیه ۱۵.

[۶۱] (۱). سوره زخرف، آیه ۳۱ و ۳۲.

[۶۲] (۱). و در رساله« مفهوم وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام» نیز توضیحاتی داده‌ایم.

[۶۳] (۱). سوره هود، آیه ۶.

[۶۴] (۱). زیارت جامعه کبیره.

[۶۵] (۱). سوره مائده، آیه ۱۱۰.

[۶۶] (۲). سوره نحل، آیه ۲۸.

[۶۷] (۱). سوره انعام، آیه ۶۱.

[۶۸] (۲). سوره مریم، آیه ۱۹.

[۶۹] (۱). کتاب شریف الهیات در نهج البلاغه در سال ۱۳۶۱ توسط بنیاد نهج البلاغه به زیور طبع آراسته گردید.

[۷۰] (۲). سوره هود، آیه ۶۷.

[۷۱] (۳). سوره طه، آیه ۶۹.

[۷۲] (۴). سوره نحل، آیه ۳۲.

[۷۳] (۱). سوره نحل، آیه ۲۸.

[۷۴] (۲). سوره انفال، آیه ۵۰.

[۷۵] (۳). سوره نازعات، آیه ۵.

[۷۶] (۴). سوره ذاریات، آیه ۴.

[۷۷] (۵). سوره سجده، آیه ۵.

[۷۸] (۶). سوره مریم، آیه ۱۹.

[۷۹] (۱). سوره ذاریات، آیه ۳۳.

[۸۰] (۲). سوره کهف، آیه ۷۹.

[۸۱] (۳). سوره کهف، آیه ۸۱.

[۸۲] (۴). سوره کهف، آیه ۸۲.

[۸۳] (۵). سوره کهف، آیه ۸۲.

[۸۴] (۱). سوره مائده، آیه ۱۱۰. بعضی خلق را در این آیه و آیه سوره آل‌عمران، به معنای اندازه‌گیری و ساختن گرفته‌اند و گفته‌اند: خلق به معنای احداث و ایجاد و آفریدن فقط از آن خداست. بعضی هم گفته‌اند: خلق گاهی اطلاق می‌شود و از آن ابداع و آفرینش از عدم اراده می‌شود، و گاهی اطلاق می‌شود و از آن اراده می‌شود آفرینش چیزی از چیز دیگر. به معنی اوّل بر غیر خدا اطلاق نمی‌شود؛ امّا به معنی دوم اطلاق آن بر غیر خدا جایز است. امّا ممکن است گفته شود: از« وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي» استفاده می‌شود که عیسی به اذن خدا از گل، مانند پرنده و به هیأت پرنده می‌آفرید، نه اینکه مانند یک نفر که با گل بازی کند یا تمرین صنعت مجسّمه سازی نماید. بنابراین در این مورد، همان معنی دوم(آفرینش یک شیء از شیء دیگر) مراد است، و الّا اگر مراد ساختن هیأت پرنده بود که از هر صورت گر و مجسّمه سازی صادر می‌شود، دیگر جمله "بإذنی "لازم نبود؛ زیرا همه چیز و همه کارها در یک حساب کلّی به اذن خدا است؛ امّا این "إذنی "است که در اینجا مراد است؛ اذن و رعایت خاص و قدرت حقّ است و راجع به ابداع و خلق شیء از لا-شیء نیز اگرچه اطلاق آن به بعضی معانی ولایت و آثار آن، که مشیت اللَّه بر آن جاری شده است، اشکال عقلی ندارد؛ امّا علی الظاهر جواز آن شرعاً ثابت نیست؛ بلکه نسبت به اجسام شرعاً ممنوع است.

[۸۵] (۲). سوره انفال، آیه ۱۷.

[۸۶] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

[۸۷] (۲). سوره قصص، آیه ۵۶.

[۸۸] (۳). شافعی می گوید:« قبر موسی الکاظم التریاق المجرب» رساله اثبات کرامات الاولیاء، تألیف‌شهاب الدین احمد بن السجاعی الشافعی، ص ۶، طبع مطبعه میمنیهٔ مصر.

[۸۹] (۱). سوره حج، آیه ۷۳.

[۹۰] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۴۹.

[۹۱] (۱). سوره یوسف، آیه ۴۰.

[۹۲] (۲). سوره نساء، آیه ۶۰ و ۶۱.

[۹۳] (۱). سوره بینه، آیه ۵.

[۹۴] (۲). سوره زمر، آیه ۳.

[۹۵] (۳). متأسفانه ولایتی را که به اجماع مسلمین و دلالت آیات و احادیث، پیغمبر خدا هم ندارد(و در اینکه جایز است در بعضی امور داشته باشد نیز اختلاف است) مجالس شورای به اصطلاح ملّی در اغلب کشورهای مسلمان نشین، به پیروی از بیگانگان و

غرب پرستان نادان و استعمارگران و انجمن‌های مختلف برای خود ثابت شمرده و علناً راه شرک را پیش گرفته و احکام مسلّم اسلام را متروک و مهجور ساخته‌اند. ربّنا لا- تؤاخذنا باعمالهم و ادفع عن بلادک شرورهم و مکرهم و اجعل کلمتهم السّفلی و کلمتک العلیا، انک انت العزیز القدیر.

[۹۶] (۱). بحارالانوار، طبع جدید، ج ۲۵، ص ۳۲۸- ۳۵۰.

[۹۷] (۱). سوره حشر، آیه ۷.

[۹۸] (۱). کافی، ج ۱.

[۹۹] (۱). مخفی نماند: از جمله روایاتی که دلالت بر این تفویض به پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد، از طریق شیعه و سنی، روایات« لولا أن أشقّ أو إنّی أخاف علی أمّتی لأخّرت العتمة أو صلوة العشاة الآخرة إلی ثلث اللیل أو إلی نصف اللیل، ولولا أن أشقّ علی أمّتی لأمرتهم بالسواک مع کلّ صلوة أو لفرضت علیهم السواک مع کلّ وضوء» می‌باشد. و همچنین است روایات متضمن جواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله به سراقة بن مالک و اقرع بن حابس راجع به حج که آیا در هر سال واجب است؟ در جواب فرمود:« لو قلتها لوجبت» و روایت استثنای "اذخر "از تحریم نبات حرم(کندن گیاهان حرم مکّه حرام است؛ امّا "اذخر "که یک نوع گیاهی است، استثنا شده است).

خواننده عزیز می‌تواند این روایات را در جامع کافی، فقیه، وافی، تهذیب، وعده شیخ، مسند احمد، صحیح مسلم، بخاری، ترمذی، ابن ماجه، نسائی، ابی‌داود، جامع الصغیر سیوطی، مستدرک حاکم و شعب الایمان بیهقی ملاحظه نماید.

[۱۰۰] (۱). کافی، ج ۲، ص ۲۰۵، ترجمه مصطفوی.

[۱۰۱] (۱). سوره احزاب، آیه ۳۶.

[۱۰۲] (۲). سوره نساء، آیه ۵۹.

[۱۰۳] (۳). سوره مائده، آیه ۵۵.

[۱۰۴] (۱). العقد الثمین فی معرفة رب العالمین، ص ۴۸، طبع بیروت، در مکتبة الحیاة.

[۱۰۵] (۱). ضمناً معلوم شد فرمایشی که از یک نفر دیگر از بزرگان عصر ما- راجع به ولایت تکوینی و تشریعی نقل شده است که فرموده‌اند:« ولایت تکوینی حقّ و ثابت است و ولایت تشریعی ثابت نیست» محتاج به اصلاح و توضیح است. عصمنا اللّه تعالی من جمیع الزلّات.

[۱۰۶] (۱). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۱۰۷] (۱). سوره نحل، آیه ۳۶.

[۱۰۸] (۲). سوره انعام، آیه ۷۸.

[۱۰۹] (۳). سوره انعام، آیه ۷۹.

[۱۱۰] (۱). نهج البلاغه، خطبه اوّل.

[۱۱۱] (۱). سوره بقره، آیه ۱۸۳.

[۱۱۲] (۱). گفته نشود: چگونه همه تحت ولایت او هستند؟ با اینکه خداوند در آیه ۲۵۷ سوره بقره‌می‌فرماید:« اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَآؤُهُمُ الطّاغُوتُ» که دلالت دارد بر اینکه، خداوند سبحان فقط ولی مؤمنین است و اولیای کافرین طاغوت می‌باشد؛ زیرا پاسخ داده می‌شود: ولایتی که برای خدا بر هر چیز و هر کس ثابت است، عبارت است از قدرت ذاتیّه و بی‌نهایت او، که در برابر آن، همه ممکنات خاضع و مطیع و منقاد هستند و چنان‌که در قرآن مجید آیه ۸۳ سوره آل‌عمران می‌فرماید:« وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَکَرْهاً» همه تسلیم اوامر تکوینی او می‌باشند و« إِنَّما أَمْرُهُ إِذَآ أَرادَ

شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ»(سوره یس، آیه ۸۲) کلیه امور، طبق قضـا و قـدر او جـاری است. این ولایت، همه را زیر پوشـش خود گرفته و کسـی نیست که بتواند از آن سـرباز زند که از جمله مظاهر و موارد ظهور این ولایت، اختیار داشتن بندگان است، که انسان نمی‌تواند اختیار نداشـته باشد، چون داشتن اختیار، امری از امور تکوینی است که انسان را در آن اختیار نیست، و او مختار است، چه بخواهـد و چه نخواهد. اینکه می‌گوییم همه تحت ولایت مطلقه او هسـتند، مقصود این ولایت است؛ و امّا آن ولایتی که در آیه« اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا ...» مراد است، علی الظـاهر ولایـت و تصـرّف در امور اختیـاری عبـد است که به صورت هـدایت و توفیق و وحی و دعوت انبیـا و امر و نهی و تکلیفـات الهی و عنایـات غیبی نسبت به مؤمنین و کسانی که زمینه قبول و پـذیرفتن این ولایت را دارنـد، محقق می‌شود و نظیر ولایت موالی بر عبیـد، که با قبول اوامر و نواهی آنها تحقق می‌یابد و عبد تحت نفوذ و تأثیر اوامر آنها، در عین اختیار خود عمل می‌نماید.

در اینجـا گـاه ولایـت، اثرش در عبـد به حـدّی می‌رسـد که عبـد سر تا پایش اطاعت و تجسم مراد مولی می‌شود، و حـدیث قدسـی معروف:« کنت سـمعه الّذی یسـمع به و بصـره الّذی یبصـر به و لسانه الّذی ینطق به و یده الّتی یبطش بها» در حقش صادق می‌شود و قلبش مصداق« ان القلوب بین اصبعین من اصابع اللَّه یقلّبها کیف شاء»(سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۹۵) می‌گردد و دواعی او همه الهی می‌شود و عامل مشیّة اللَّه می‌گردد.

در برابر این ولـایت، ولایت شـیطان و طاغوت و دعوت‌ها و اضـلالات ابلیسـی است، که آن نیز در محـدوده امور اختیاری بشـر و به اختیـار او انجـام می‌پـذیرد، و مراتب مختلف دارد. تا آنجا که« أَفَرَءَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَيهُ»(سوره جاثیه، آیه ۲۳) و« خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ»(سوره بقره، آیه ۷) و« لَهُمْ قُلُوبٌ لَايَفْقَهُونَ بِها وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَايُبْصِرُونَ بِها وَلَهُمْ آذَانٌ لَايَسْمَعُونَ بِها أُولَئِكَ كالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»(سوره اعراف، آیه ۱۷۹) در حقّ او صـادق می‌شـود تـا حـدّی کـه شـیطان نیز به او می‌گویـد:« إِنِّي بَرِيءٌ مِنكَ» و همه زمینه‌های خیر و قبول حقّ، در او بی‌اثر شـده، حامل اراده طاغوت و در ولایت کامل شـیطان قرار می‌گیرد.

[۱۱۳] (۱). سوره بقره، آیه ۱۳۶.

[۱۱۴] (۱). سوره مؤمنون، آیه ۵۲.

[۱۱۵] (۱). تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۱۴۲.

[۱۱۶] (۱). سوره بقره، آیه ۱۳۳.

[۱۱۷] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۸۵.

[۱۱۸] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۱۹.

[۱۱۹] (۳). سوره نساء، آیه ۶۵.

[۱۲۰] (۴). سوره احزاب، آیه ۳۶.

[۱۲۱] (۱). سوره لقمان، آیه ۲۲.

[۱۲۲] (۲). سوره فصلت، آیه ۳۳.

[۱۲۳] (۳). سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۱۲۴] (۱). الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۱.

[۱۲۵] (۱). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۱۲۶] (۲). سوره ص، آیه ۲۶.

[۱۲۷] (۳). در بیان این مطلب، رجوع شود به تعلیقه ۱.

[۱۲۸] (۱). ترجمه و آدرس آیه در اوّل گفتار اوّل گذشت.

[۱۲۹] (۲). ولایت فقیه در عصر غیبت برای فقیه، مثل ولایت پدر بر فرزند صغیرش نیست که بالاصاله‌جعل شده و عصر حضور و غیبت در آن تفاوت نداشته باشد، بلکه ولایت فقیه بنابر بعض مبانی، آنانکه قائل به آن در عصر غیبت می‌باشند، نظیر اذن‌ها و ولایت‌هایی است که از جانب امام، در عصر حضور، به اشخاص معین داده می‌شد، با این تفاوت که در عصر غیبت به طور عام، و به کسانی که معنون به عنوان فقیه و عارف به حلال و حرام شرع باشند، عطا شده است. بنابراین ولایت جدّ پدری و پدر بر فرزند صغیر، قابل عزل و تغییر نیست، به خلاف ولایت و نیابت خاصّ که هر وقت امام بخواهد، شخص منصوب را معزول و دیگری را به جای او نصب می‌نماید، و به خلاف ولایت عامّه فقها که در هنگام ظهور و حضور خود به خود منتفی می‌شود.

[۱۳۰] (۱). رجوع کنید به تعلیقه ۲.

[۱۳۱] (۱). قابل توجّه است، آنانکه این روش‌های حکومت را برای فریب توده‌ها، مطرح می‌کنند و بابوق و کرنا آن را تبلیغ می‌نمایند، هرگز به توده‌های روستایی و مستضعف اجازه نمی‌دهند که جز در خطی که بالاها، به اصطلاح رهبران حزب، تعیین می‌نمایند، شورایی تشکیل دهند و مثل یک انسان آزاد و حیوان زبان بسته، نظری اظهار نمایند. اگر در شکل ظاهر از شورای روستایی به شورای بخش و شهر و استان و کشور می‌رسند، در واقع از بالا- به پایین است و دیکتاتوری« پرولتاریا» به مراتب از دیکتاتوری‌های استبدادی قرون وسطی بدتر، و از جهت کوبیدن کرامت و شرف و حقوق و آزادی انسان خطرناک‌تر است. سال‌ها است و بلکه متجاوز از نیم قرن است، که محرومان و مستضعفان جهان و ملل به اصطلاح عقب مانده را با الفاظی مثل دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و حقوق بشر، و صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز، و مبارزه با استثمار و عدالت اجتماعی و آزادی عقیده و نظام به اصطلاح شورایی فریب داده و هر یک از دو ابر ستمگر شرق و غرب، تحت یکی از این عناوین، استعمار و استکبار، خود را در مناطق مختلف توجیه کرده، دنیا را غارت نموده، مردم محروم و شرافت و حقوق انسانی آنها را در مثل فلسطین و قدس عزیز، افغانستان و لهستان و اریتره و فیلیپین و عراق و سودان و اردن و غیره فدای مطامع پلید و توسعه طلبی‌های خود می‌نمایند.

[۱۳۲] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۳۷.

[۱۳۳] (۲). رجوع شود به تعلیقه ۳.

[۱۳۴] (۳). سوره کهف، آیه ۱۱۰.

[۱۳۵] (۱). المجازات النبویهٔ، حدیث ۳۵۹، ص ۴۴۲.

[۱۳۶] (۲). سوره مائده، آیه ۳.

[۱۳۷] (۳). سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

[۱۳۸] (۱). منتخب الاثر، ص ۱۰۱.

[۱۳۹] (۲). مراجعه شود به تفسیر صافی و نور الثقلین، تفسیر آیه ۲۸ و ۲۹ سوره سجده و آیه ۱۳ سوره‌صف.

[۱۴۰] (۳). رجوع شود به تعلیقه ۴.

[۱۴۱] (۱). سوره اعراف، آیه ۹۶.

[۱۴۲] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۸۳.

[۱۴۳] (۱). منتخب الاثر، ص ۴۷۱،(به نقل از المحجهٔ).

[۱۴۴] (۲). سوره حج، آیه ۴۱.

[۱۴۵] (۱). منتخب الاثر، ص ۴۷۰،(به نقل از المحجهٔ) و ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۵.

[۱۴۶] (۲). ینابیع المودهٔ، قندوزی حنفی، ص ۴۲۱.

[۱۴۷] (۳). سوره توبه، آیه ۳۳.

[۱۴۸] (۱). مجمع البیان، تفسیر سوره صف؛ قندوزی حنفی نیز در ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۳، نظیر این حدیث را روایت کرده است.

[۱۴۹] (۲). المجازات النبویه، حدیث ۳۳۷، ص ۴۱۹.

[۱۵۰] (۱). سوره انبیاء، آیه ۷۳.

[۱۵۱] (۱). سوره قصص، آیه ۵۱.

[۱۵۲] (۲). سوره احزاب، آیه ۶.

[۱۵۳] (۳). سوره مائده، آیه ۵۵.

[۱۵۴] (۱). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۱۵۵] (۲). سوره بقره، آیه ۳۰.

[۱۵۶] (۳). سوره ص، آیه ۲۶.

[۱۵۷] (۱). سوره فرقان، آیه ۷۴.

[۱۵۸] (۱). سوره اسراء، آیه ۱۶.

[۱۵۹] (۱). المعجم المفهرس، ج ۵، ص ۴۵۰.

[۱۶۰] (۲). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۸۲.

[۱۶۱] (۱). سوره سجده، آیه ۲۹.

[۱۶۲] (۲). سوره انعام، آیه ۱۵۸.

[۱۶۳] (۱). سوره نمل، آیه ۱۴.

[۱۶۴] (۱). رساله« المسائل الخمسون» فخر رازی، مسأله ۴۷. این رساله در ضـمن کتابی به نام« مجموعهٔ الرسائل» در مصر در ۱۳۲۸ هجری در مطبعه علمی کردستان چاپ شده و این حدیث در صفحه ۴۸۴ این کتاب است.

[۱۶۵] (۱). روایـات در ایـن معنی بسیار و متـواتر است، از جمله از حضـرت امـام زین العابـدین علیه السـلام روایت شـده است که فرمود:« لو أنّ رجلًا عمر ما عمر نوح فی قومه ألف سنهٔ إلّاخمسین عاماً یصوم النهار ویقوم اللیل فی ذلک الموضع(یعنی بین الرکن و المقام) ثمّ لقی اللَّه بغیر ولایتنا، لم ینفعه ذلک شیئاً؛ اگر شخصـی به قدر آنچه نوح در قوم خود عمر کرد(نهصد و پنجاه سال) عمر نمایـد و روزهـا را روزه بگیرد و شب‌ها را در بین رکن و مقام به نماز و عبادت بایسـتد و خـدا را ملاقات کنـد بـدون ولایت ما، این اعمال چیزی را به او نفع نخواهد داد».

و از جمله حـدیثی است که اخطب خوارزم در منـاقب و ابن حجر در لسـان المیزان و علّامه حلّی رضوان اللَّه علیه در منهاج الکرامـهٔ، در ششـمین دلیلی که بر وجوب پیروی از مـذهب امـامیه فرموده است، از حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود:« یا علی! اگر بنده‌ای بندگی خدا را بنماید مثل آنچه نوح در قومش بود و برای او مثل کوه احد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید، و عمرش طولانی شود تا هزار حج پیاده به جا آورد و سپس بین صفا و مروه مظلوم کشته شود، اگر ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل آن نخواهد شد».

از این گونه روایات بسیار است که در اینجا در مقام نقل آنها و شـرح و تفسیر مضامین آنها به نحوی که اسـتبعاد نواصب و دشمنان اهل بیت علیهم السلام و کسانی که کمتر با این احادیث آشنایی دارند، مرتفع شود، نیستیم. اجمالًا از این روایات، اهمّیت امر ولایت در اسلام معلوم می‌شود و اگر کسی بخواهد به فیض مطالعه این روایات نایل شود، می‌تواند هفتاد و یک روایت از آنها را در کتاب امامت(بحار الانوار جلد ۲۷) مطالعه نماید.

اینجا مناسب است برای روشن شدن قلوب دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام ابیاتی را از استاد الکل خواجه طوسی- علیه الرحمهٔ- که مضمون این روایات است یادآور شویم:

لو أنّ عبداً أتی بالصالحات غداًوودّ کلّ نبیّ مرسل وولیّ

وصام ما صام صوّام بلا مللوقام ما قام قوّام بلا کسل

وحجّ کم حجّهٔ للّهواجبهٔوطاف بالمبیت طاف غیر منتحل

وعاش فی الناس آلافاً مؤلّفهٔعار من الذنب معصوماً من الزلل

ما کان فی الحشر یوم البعث منتفعاًإلّا بحبّ أمیرالمؤمنین علیّ به تمام این ابیات در روضات الجنات مراجعه شود.

[۱۶۶] (۱). مرحوم دانشمند معاصر شعرانی در توصیف و بیان عظمت مقام علمی علّامه حلّی، کلامی‌لطیف دارد و می گوید: به راستی باید گفت: پس از ائمه معصومین علیهم السلام در شیعه عالمی به بزرگی او نیامده؛ بلکه در میان اهل سنّت نیز مانند او نمی‌شناسیم. امام فخر رازی با اینکه در احاطه به علوم ضرب المثل کم‌نظیر بوده و چنان‌که گفته‌اند:

گر کسی از علم با تمکین بدی‌فخر رازی رازدار این بدی امّا وقتی علّامه حلّی را با او قیاس کنیم وسعت علم او بسیار از فخر رازی بیشتر است، با این مزیّت که علّامه به دقّت حقایق هر علم را یافته و امّا فخر رازی الفاظ و اصطلاحات را حفظ کرده و در معنی مردّد مانده و تشکیک کرده است. علّامه را در فقه باید با سیّد مرتضی و شیخ طوسی قیاس کرده و در حکمت با خواجه نصیر الدین طوسی و در ریاضی همتای ابوریحان بیرونی شمرد، و در تحقیق عقلی و تتبّع، قرین ارسطو و در هر فن، قرین بزرگ‌ترین مرد آن فنّ. پس بی‌شبهه بزرگ‌ترین علمای اسلام از سنّی و شیعه است، گرچه در فقه تبرّز داشت، امّا استادی او در هیچ فن کمتر از فقه نبود، و یکی از افتخارات عرب و شرف امّت اسلام است.

[۱۶۷] (۱). سوره روم، آیه ۷.

[۱۶۸] (۱). مبانی عقیدتی و ایدئولوژی بر دو نوع می‌باشد: مبانی مثبت و ایمانی، و مبانی منفی‌و سلبی. و به عبارت دیگر: ایدئولوژی معنوی و ایدئولوژی مادّی.

ایدئولوژی‌های مادّی سلبی، همه چیز عین عالم مادّی است و ماورای آن چیزی نیست و هرچه هست مظاهر مادّه و تغییرات و تبادلاتی است که در آن ظاهر می‌شود. این گونه ایدئولوژی، جز نفی و سلب مفهومی ندارد؛ زیرا جهان ماده و مظاهر مختلف و تغییراتی که در آن ظاهر می‌شود، قابل انکار نیست. و وجود عالم مادی در مقابل قائلین به عالم غیب ایدئولوژی نیست؛ بلکه ایدئولوژی یک فرد مادّی این است که هرچه هست همین ماده است و ماوراء آن چیز دیگر نیست، و همین است که مادّی نمی‌تواند آن را اثبات کند و نمی‌تواند به عنوان ایدئولوژی آن را عرضه بدارد. وجود جهانی مادی ثابت است و کسی را در آن حرفی نیست و در نفی و اثبات آن اختلافی نمی‌باشد که قائل به وجود آن، آن را ایدئولوژی خود بداند.

آنچه مورد اختلاف است انحصار عالم وجود و هستی به عالم ماده و نفی عالم غیب است که مادّی بر آن اصرار دارد و موحد و خداپرست آن را ردّ می کند و به عالم غیب نیز معتقد است.

بنابراین اوّلًا: ایدئولوژی مادّی که انکار عالم غیب باشد، قابل اثبات نیست تا بتوان آن را زیربنا قرار داد و بر اساس آن نظام و قانون پیشنهاد کرد.

ثانیاً: نفی و سلب چون چیزی نیست، بر فرض اثبات هم زیربنا نمی‌شود، و اگر بگویند: زیربنا عقیده به انحصار وجود به عالم مادّی است، می گوییم: این عقیده در انسان هیچ گونه تعهدی نمی‌آورد و برای خود عالم مادّی به این تفسیر احترامی نمی‌توان ثابت کرد تا چه رسد برای عقیده به آن.

[۱۶۹] (۱). اگر انسان شرافت‌مندی بخواهد علیه این نظام‌ها ادّعانامه صادر کند، باید کتاب‌ها بنویسد و سرانجام بگوید: صد آفرین

به عالم حیوانات درنده و شهوت ران!!

همین امروز(دهم رمضان ۱۴۰۲) رادیو بی بی سی اطّلاع داد که عدّه‌ای از نمایندگان کنگره آمریکا به اعتیاد و آمیزش با جوان‌هایی که به عنوان نامه‌رسان و شغل‌های دیگر در ارتباط بوده‌اند، متهم شده‌اند. این نمایندگان بزرگ‌ترین مجمع سیاسی جهان که در تعیین سیاست‌های جهان و نظام فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آمریکا مؤثرند و جریان‌های استعمار آمریکا و جنایات آن را رهبری می‌نمایند و به قدرت تکنیک و صنعت افتخار می‌کنند، این جوان‌ها را فریب داده و به وعده ترفیع مقام و رتبه در منجلاب فساد وارد می‌نمایند. از این‌گونه خبرها از غرب و شرق متمدّن و مترقّی بسیار شنیده و می‌شنویم. آلبرت ماشه رهبر کمونیست‌های فرانسه سال‌ها است که با زن قانونی فرد دیگری زندگی می‌کند و از آن زن دو فرزند هم دارد.

نظام‌های کنونی، نظام‌هایی است که امثال ریگان و برژنف و میتران و تاچر از آنها سر در می‌آورند و جنایات فلسطین و لبنان و افغانستان و نقاط دیگر را برای توسعه‌طلبی و استثمار انسان‌هایی که قیمت یک فردشان در انسانیت از تمام استعمارگران آمریکا و کمونیست‌های روسیه بیشتر است، مرتکب می‌شوند و همه این جنایات را تجدّد و ترقّی گفته و به اسم صلح و همزیستی مرتکب می‌شوند.

[۱۷۰] (۱). منظور انقلاب‌های قبل از دهه پنجاه و سوسیالیستی و یا به ظاهر دموکراسی بوده است.

[۱۷۱] (۲). سوره مائده، آیه ۳.

[۱۷۲] (۳). سوره نساء، آیه ۵۹.

[۱۷۳] (۱). سوره بقره، آیه ۲۵۷.

[۱۷۴] (۱). نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹.

[۱۷۵] (۲). سوره بقره، آیه ۳۰.

[۱۷۶] (۳). سوره ص، آیه ۲۶.

[۱۷۷] (۴). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۱۷۸] (۱). راجع به جریان عجیب سقیفه، به کتاب "السقیفه "علّامه کبیر مرحوم شیخ محمّدرضا مظفر- جزاه اللَّه عن الاسلام خیر الجزاء- مراجعه شود.

[۱۷۹] (۲). و بعد هم او را کشتند و قتلش را به اجنّه نسبت دادند.

[۱۸۰] (۱). مرحوم استاد آیت اللَّه آقای سیّد محمّدتقی خوانساری قدس سره که در قدس و تقوی و غیرت اسلامی و فداکاری در راه دین و دفاع از حریم اسلام کم‌نظیر بود، نقل می‌فرمود: در سفر حج بیت اللَّه الحرام با شیخ حسن بناء در مدینه طیبه یا مکه معظمه(تردید از این‌جانب است) مجالس متعددی دیدار و بحث داشتم و بالاخره در مسجد مدینه یا مسجد الحرام(باز هم تردید از حقیر است) شیخ حسن بناء سخنرانی کرد و در آن از شیعه دفاع نمود تا به عقیده آنها در موضوع خلافت و ابوبکر رسید گفت: کانت هذه عقیدهٔ فاطمهٔ. مقصودش این بوده که این عقیده شیعه برغصب خلافت، عقیده‌ای نیست که کسی بتواند آنها را بر آن مؤاخذه کند؛ زیرا عقیده فاطمه زهرا علیها السلام است.

[۱۸۱] (۱). سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

[۱۸۲] (۲). تفصیل و جریان کامل این واقعه را در کتب تاریخ مثل تاریخ ابن اثیر مطالعه نمایید.

[۱۸۳] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۳.

[۱۸۴] (۱). سوره انبیاء، آیه ۷۳.

[۱۸۵] (۱). سوره قصص، آیه ۸۳.

[۱۸۶] (۱). علّامه حلّی در باب حادی عشر(بحث امامت) می‌فرماید:« الامامهٔ ریاسهٔ عامه فی امور الدین و الدنیا لشخص من الاشخاص نیابهٔ عن النبی». و فاضل مقداد در« الوامع الالهیهٔ» بحث امامت(ص ۲۵۴) فرموده است:« ریاسهٔ عامهٔ فی الدین و الدنیا لشخص انسانی خلافهٔ عن النبی».

البته این دو تعریف- خصوصاً تعریف دوم- ممکن است بنا به مذهب عامّه نیز قابل توجیه باشد که بگویند: در خلافت شرط نیست شخصی که خلیفه شده است از جانب کسی که خلیفه او شده است برگزیده شده باشد؛ بلکه خلافت جانشینی است و همین قدر که شخصی به جای دیگری بنشیند، خلیفه و جانشین او خواهد بود. بنابراین بگویند: در خلافت از نبیّ لازم نیست که خود پیغمبر کسی را جانشین خود قرار دهد؛ بلکه دیگران هم اگر کسی را به جانشینی او منصوب کردند یا شخصی به قهر و غلبه به جای او نشست جانشین و خلیفه او خواهد بود.

اگر عامّه(اهل سنّت) چنین بگویند، جوابش این است که: این یک معنای خلاف ظاهری است که عرف‌پسند نیست. در نیابت و خلافت صریح لفظ است و به فرض اینکه لغت خلیفه و نایب هم بر کسی که به جای غیر و به نیابت غیر، متصدّی کار او شده باشد؛ ولی از جانب او خلیفه و نایب نشده باشد، اطلاق شود. امامت و ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم منصبی است الهی و باید صاحب آن از سوی خدا منصوب و برگزیده شود و از این تعریف که به واسطه نبیّ و نصّ او می‌باشد، با واقعیت و حقیقت امر امامت مطابق است و مثل دو تعریف دیگر، تعریف به اعم نمی‌باشد، هرچند به نظر ما در آن دو تعریف نیز همین واقعیت مراد است و عرفاً و لغتاً تعریف به اعم نیست.

[۱۸۷] (۱). سوره ص، آیه ۲۶.

[۱۸۸] (۲). سوره مائده، آیه ۶۷.

[۱۸۹] (۱). سوره مائده، آیه ۳.

[۱۹۰] (۲). سوره مائده، آیه ۵۵.

[۱۹۱] (۳). سوره معارج، آیه ۱.

[۱۹۲] (۱). تفصیل و متن این معجزه را می‌توانید در کتاب‌هایی مثل منهاج الکرامه و شواهد التنزیل و الغدیر و کتاب‌های تفسیر ملاحظه نمایید.(تفسیر صافی، ج ۱، ص ۶۳۳).

[۱۹۳] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۷۲.

[۱۹۴] (۱). سوره یونس، آیه ۳۵.

[۱۹۵] (۱). سوره فاطر، آیه ۱۹ و ۲۱.

[۱۹۶] (۲). سوره زمر، آیه ۹.

[۱۹۷] (۱). از اصحاب معروف حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام بوده است که وفاتش بر حسب‌نقل بعضی در سال ۱۹۹ هجری اتفاق افتاده و شرح حالش در کتاب‌های رجال مفصلًا ذکر شده است.

[۱۹۸] (۲). از علمای مشهور اهل سنّت است که به سال ۱۴۴ هجری درگذشته است. شرح حالش را در کتاب‌های رجال و تراجم مثل« تهذیب التهذیب» ابن حجر و« الجرح و التعدیل» رازی و« وفیّات الاعیان» ابن خلکان ببینید.

[۱۹۹] (۱). متن این بحث شیرین و منطقی را در کتاب علل الشرایع، ب ۱۵۲، ص ۱۹۵، ج ۱، ملاحظه فرمایید. این مباحثه را هشام در محضر امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد و جمعی از علمای بزرگ اصحاب آن حضرت مثل حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم نیز حضور داشتند، و مخفی نماند احتجاجات ائمه علیهم السلام و اصحاب و شاگردان آن بزرگواران و علمای عالی‌قدر مانند شیخ مفید رضی الله عنه پیرامون امامت بسیار است. علاقمندان می‌توانند این احتجاجات را در بحارالانوار و سایر

کتاب‌های مربوط به این موضوع مطالعه نمایند.

[۲۰۰] (۱). سوره نساء، آیه ۵۹.

[۲۰۱] (۱). منتخب الاشراف، ج ۱، باب ۸، حدیث ۴.

[۲۰۲] (۲). محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۵۰، آداب تلاوهٔ القرآن.

[۲۰۳] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۵۶.

[۲۰۴] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۵۲.

[۲۰۵] (۱). بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۲، ب ۱۵، ح ۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.

[۲۰۶] (۱). بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۳. و در ص ۹۳، این بیان را به طور وافی از کراجکی نیز نقل فرموده است.

[۲۰۷] (۲). توحید صدوق، طبع جدید، ص ۲۹۰.

[۲۰۸] (۱). کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

[۲۰۹] (۱). سوره صافات، آیه ۱۰۲.

[۲۱۰] (۱). بعضی اصطلاحاً معجزه را بر خرق عادتی که از پیغمبر در مقام تحدّی و هنگامی که قوم، طلب آیت و علامت بر راستی و صدق مدعی پیغمبری بخواهند، اطلاق می‌نمایند و به خوارق عاداتی که از پیغمبر پیش از مبعوث شدن به دعوت صادر شود، هرچند دلیل بر نبوّت او شمرده می‌شود "ارهاص و ارهاصات "می گویند و خوارق عادات صادر از ائمه علیهم السلام را معجزه اطلاق می‌نمایند، و خوارق عادات صادر از دیگران را "کرامت "می گویند.

[۲۱۱] (۱). علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۲، باب ۱۰۰.

[۲۱۲] (۱). کافی، ج ۱، ص ۶۶، باب« انه لا یعرف الّا به».

[۲۱۳] (۱). کافی، ج ۱، ص ۸۶.

[۲۱۴] (۲). از گنج دانش مرحوم پدرم آیت اللَّه آقای آخوند ملا محمّد جواد صافی علیه رحمهٔ اللَّه و رضوانه.

[۲۱۵] (۱). سوره حدید، آیه ۲۵.

[۲۱۶] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

[۲۱۷] (۳). سوره صف، آیه ۶.

[۲۱۸] (۱). سوره بقره، آیه ۱۴۶.

[۲۱۹] (۱). در این موضوع به کتاب‌هایی مثل انیس الاعلام و سیف الامه و به نوشته‌ای از نویسنده به نام« اصالت مهدویت» و به طور مستقیم به خود کتب عهد عتیق و جدید رجوع شود.

[۲۲۰] (۱). در قرآن مجید کلمه« امامت» نیست، امّا« امام» به صورت مفرد و جمع آن« ائمه» در دوازده‌مورد آمده است.

[۲۲۱] (۲). در مورد فرقه ناجیه که در حدیث مشهور آمده است شیعه اثنی عشری می‌باشند، به رساله« حول حدیث الافتراق» تألیف نگارنده و کتاب‌های دیگر رجوع شود.

[۲۲۲] (۱). سوره نساء، آیه ۵۹.

[۲۲۳] (۱). رجوع شود به تعلیقه ۱ در پایان کتاب.

[۲۲۴] (۱). آنچه در اینجا از اوصاف امام نوشته شد، اقتباس از قرآن مجید و اخبار معتبر و نهج البلاغه است.

[۲۲۵] (۱). بنا به نقل از سالنامه ۱۹۷۸ انستیتوی بین المللی« پژوهش برای صلح» در استکهلم.

[۲۲۶] (۱). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۲۲۷] (۲). سوره ص، آيه ۲۶.

[۲۲۸] (۱). سوره سجده، آيه ۲۴.

[۲۲۹] (۲). رجوع شود به تعليقه ۲.

[۲۳۰] (۳). سوره كهف، آيه ۱۱۰.

[۲۳۱] (۱). سوره حج، آيه ۴۱.

[۲۳۲] (۱). سوره بقره، آيه ۱۲۴.

[۲۳۳] (۱). سوره بقره، آيه ۱۲۴.

[۲۳۴] (۱). در سفينه، از سويد بن غفله روايت كرده است كه گفت: بعد از اينكه مسند خلافت به ظاهر نيز به وجود على عليه السلام زينت يافت و بيعت به آن حضرت انجام گرفت، حضور او شرفياب شدم. روى حصير كوچكى نشسته بود و در خانه چيز ديگرى(از اشيا و اثاث و لوازم) نبود. عرض كردم: يا اميرالمؤمنين! بيت المال در دست تو است و در خانه تو، چيزى كه خانه به آن نياز دارد نمى‌بينم؟ فرمود: پسر غفله! خردمند در خانه‌اى كه از آن منتقل خواهد شد، اطاقى براى خود فراهم نمى‌كند. ما را خانه امنى است كه بهترين كالاهايمان را به سوى آن فرستاده‌ايم و خودمان نيز، پس از اندك زمانى به آنجا مى‌رويم.

[۲۳۵] (۲). رجوع شود به تعليقه ۳.

[۲۳۶] (۱). در اينجا با اينكه او بيمار بود، كسى مانع از وصيت او نشد و« حسبنا كتاب اللّه» نگفت؛ بلكه‌پيش از آنكه بگويد، چون بيهوش بود، عثمان از پيش خود اسم عمر را نوشت و من نمى‌دانم ابوبكر به هوش آمد يا نه. آنها مى‌گويند به هوش آمد، عثمان گفت: من عمر را نوشتم او هم تصديق كرد.

[۲۳۷] (۱). سوره قصص، آيه ۵.

[۲۳۸] (۲). سوره قصص، آيه ۶.

[۲۳۹] (۱). نهج‌البلاغه، صبحى صالح، بخش حكم، رقم ۱۴۷(در ترجمه فيض الاسلام، رقم ۱۳۹).

[۲۴۰] (۲). رجوع شود به تعليقه ۴.

[۲۴۱] (۱). سوره آل عمران، آيه ۱۵۹.

[۲۴۲] (۲). سوره شورى، آيه ۳۸.

[۲۴۳] (۳). معادل اين مثل در فارسى عبارت:« در به تو مى‌گويم، ديوار تو بشنو» است.

[۲۴۴] (۱). سوره آل عمران، آيه ۶۴.

[۲۴۵] (۲). حديث معروف نبوى، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۱۳، باب القديد.

[۲۴۶] (۱). سوره حجرات، آيه ۱۳.

[۲۴۷] (۲). نهج البلاغه، صبحى صالح، بخش حكم، رقم ۱۶۵.

[۲۴۸] (۱). نهج البلاغه، صبحى صالح، بخش حكم، رقم ۳۲۱(شرح ابن ميثم، ج ۵، ص ۴۰۲).

[۲۴۹] (۱). سوره كهف، آيه ۱۱۰.

[۲۵۰] (۲). در موضوع علم غيب، به كتاب« فروغ ولايت» نوشته نگارنده و كتاب‌هاى ديگر مراجعه‌شود.

[۲۵۱] (۱). تفسير صافى، سوره بقره، ذيل آيه« ذلك الكتاب ...».

[۲۵۲] (۱). سوره انبياء، آيه ۲۳.

[۲۵۳] (۱). سوره ملك، آيه ۳.

[۲۵۴] (۲). سوره انعام، آیه ۱۲۴.

[۲۵۵] (۱). مجمع البیان، طبرسی، ابتدای تفسیر سوره هود.

[۲۵۶] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه دوم.

[۲۵۷] (۱). نهج البلاغه، بخش نامه‌ها، رقم ۲۸.

[۲۵۸] (۲). اصول کافی، ج ۲، ص ۸، رقم ۱؛ اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص ۱۶.

[۲۵۹] (۱). سوره مائده، آیه ۶۷.

[۲۶۰] (۱). بعضی از علمای اهل سنّت پیرامون این احادیث به خصوص کتاب نوشته‌اند، مثل محمّدمعین سندی که کتابی دارد به نام:« مواهب سیّد البشر فی الائمهٔ الاثنی عشر».

[۲۶۱] (۱). ترجمه این دانشمند در تاریخ بغداد مذکور است.

[۲۶۲] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۳۳ و ۳۴.

[۲۶۳] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۴۲.

[۲۶۴] (۳). سوره هود، آیه ۷۳.

[۲۶۵] (۴). سوره بقره، آیه ۱۲۲.

[۲۶۶] (۵). سوره اعراف، آیه ۱۴۴.

[۲۶۷] (۶). سوره فاطر، آیه ۳۲؛ چنان‌که یعقوبی در تاریخ خود نقل می‌کند: منصور دوانیقی با اینکه سیاست حکومتش، کوبیدن شیعیان و انکار فضایل اهل بیت علیهم السلام بود، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را مصداق این آیه می‌دانست.

[۲۶۸] (۱). سوره بقره، آیه ۲۵۳.

[۲۶۹] (۲). سوره اسراء، آیه ۵۵.

[۲۷۰] (۳). سوره نساء، آیه ۵۴.

[۲۷۱] (۴). سوره نساء، آیه ۱۱۳.

[۲۷۲] (۵). سوره احزاب، آیه ۳۳؛ راجع به اینکه اراده در این تکوینی است و به فرض آنکه تشریعی باشد، نیز دلیل بر عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام است، این‌جانب را تحقیق و بیانی است که در کلمات دیگر به آن برنخورده‌ام، این بیان که علمی و دقیق است، تمام شبهه‌های معاندین را باطل می‌سازد.

[۲۷۳] (۱). سوره انعام، آیه ۸۴.

[۲۷۴] (۲). سوره انعام، آیه ۸۷.

[۲۷۵] (۱). پیرامون این بحث و بحث‌های مناسب آن، به کتاب‌های« پاسخ به ده پرسش» و« عقیده نجات بخش» نگارش نویسنده مراجعه شود.

[۲۷۶] (۱). صحاح شش گانه عبارتند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح نسائی، صحیح ابی‌داود، صحیح ابن ماجه، و صحیح ترمذی که به این چهارتای اخیر« سنن» هم می‌گویند.

[۲۷۷] (۱). برای اطّلاع مختصر از کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده و نام صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و علمای محدثینی که این احادیث را روایت کرده‌اند، رجوع شود به« نوید امن و امان» تألیف نگارنده و مقدمه کتاب شریف نجم ثاقب.

[۲۷۸] (۱). متأسفانه برخی از علمای هیأت و طبیعت در گذشته و حال گرفتار این خطا بوده‌اند که‌فرضیه‌ها و حدس‌های غیر قطعی را مسلّم گرفته و بر اساس آن فرض‌ها و حدس‌ها، که اسم عِلم به آنها داده و بلکه علم را به آنها منحصر شمرده‌اند، حقایق مهم را

که از حیطه آن فرضیه‌ها خارج یا منافی با آنها بود، رد کرده‌اند، امّا قرآن در سوره یوسف، آیه ۷۶ می‌فرماید:« وَفَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ».

[۲۷۹] (۱). به کتاب« نوید امن و امان» و« پرتوی از عظمت حسین علیه السلام» نوشته نگارنده رجوع شود.

[۲۸۰] (۱). مراجعه شود به« ما یقال عن الاسلام» و« الاسلام و الجماعهٔ المتحدهٔ» و« القیادهٔ الاسلامیهٔ فی الفلسفهٔ و التشریع».

[۲۸۱] (۱). سوره مؤمن، آیه ۶۰.

[۲۸۲] (۱). اگر بعضی گمان کنند ملل به اصطلاح پیشرفته عصر ما، از خرافات و اندیشه‌های بی‌اصل‌و باورهایی که حاکی از عدم رشد و علیل بودن قوای فکری است، آزاد شده‌اند، اشتباه می‌نمایند. آنها با همه ادّعاهایی که دارند، چنان گرفتار خرافات هستند که واقعاً عجیب است. آمارهایی که گاهی در مجلّات و روزنامه‌ها می‌خوانیم، معلوم می‌سازد که این صاحب اختیار آن جوامع انسانی محروم، در هر رشته از مظاهر زندگی تا چه حدّ گرفتار خرافات و روش‌های ناپسند هستند که اگر یک صدم آن از یک جامعه شرقی ظاهر شود، از هر سو چماق ارتجاع و عقب‌ماندگی را بر سرش می‌کوبند.

هم‌اکنون در کشورهای غربی، مردم اعتقاد عجیبی به فالگیرها دارند که متأسفانه غرب‌زدگی، بعضی جراید ما را نیز مشوق آن ساخته است. تنها فرانسه طبق یک خبر رسمی(روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۴۶۰) در یک سال، بیش از سیصد میلیارد فرانک به فالگیرها پرداخته است. در سایر رشته‌ها نیز زندگی این جوامع، پُر است از تضادّ و ضعف قوای عقلانی و اعمال خلاف شرف و فضیلت. باز در همین روزنامه(اطلاعات، شماره ۱۳۸۲۳، ص ۶) مقاله "در قلب آمریکای متمدّن "را بخوانید تا از انحطاط قوای فکری و معنوی به اصطلاح پیشرفته و مافوق بشر مطّلع شوید.

[۲۸۳] (۱). در کتاب« عالی‌ترین مکتب تربیت و اخلاق، یا ماه مبارک رمضان» اثر نگارنده به طوراختصار پیرامون دعا و برنامه‌های ماه مبارک مطالبی که با این بحث ارتباط دارد، نوشته شده است.

[۲۸۴] (۱). وافی، ج ۹، ب ۲۲، ص ۲۸.

[۲۸۵] (۱). سدیر صیرفی از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است که« کشّی» در رجال‌خود، ص ۱۳۸، طبع بمبئی حدیث معتبری روایت کرده است که بر بلندی پایه او دلالت دارد.

[۲۸۶] (۱). در موضوع طول عمر و فلسفه غیبت آن حضرت رجوع شود به دو کتاب از نگارنده« منتخب‌الاثر» باب ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ از فصل دوم و« نوید امن و امان» بخش دوم، ص ۱۴۵- ۲۰۶ و بخش سوم ص ۲۰۷- ۲۹۱.

[۲۸۷] (۲). رجوع شود به کتاب‌های« کمال الدین» ص ۳۵۲- ۳۵۷ و« غیبت شیخ طوسی» ص ۱۰۴- ۱۰۸ و ترجمه بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۶- ۱۷۰.

[۲۸۸] (۱). می‌گردانم نگاهم را در خانه، پس نمی‌بینم صورت دوستانی را که می‌خواهم.

[۲۸۹] (۲). نکته‌ای که در اینجا یادآوری آن مناسب است، این است که: یکی از بیماری‌های خطرناک و مسری، بیماری تردید و شک‌پذیری در مسائل دینی و مذهبی است. مانند آنکه یک آمادگی و گرایشی به این پذیرش فراهم شده باشد، شبهه‌ها، شک‌ها و مغلطه کاری‌ها را بدون تحقیق و بررسی کامل می‌پذیرند و به عکس در مسایل عصر و علمی و اجتماعی و تربیتی و آنچه به دروغ، تجدّد و ترقّی و محصول دنیای مادّی و ماشینی و اجتماعات غربی و شکستن سدّهای اخلاقی است، زودپذیری و زودباوری رایج شده و حتی خرافات را به جای حقایق می‌پذیرند، و رفتارهای ننگین و کردار زشت و ناپسند بیگانگان را به جای آداب حسنه بر می‌گزینند و با افتخار و بی‌چون و چرا از آنها تقلید می‌کنند.

در سنّت‌های دینی و دستورات اسلامی تا می‌توانند خرده گیری‌های ناهنجار و بی‌معنی می‌نمایند و از فلسفه و فایده آنها می‌پرسند؛ ولی عادات و آداب اجانب را در لباس و خوراک و مو و سبیل و امور اجتماعی و خانوادگی و فرهنگی ندانسته و بدون اینکه

فایده‌ای از آن در نظر بگیرند، سرمشق خود قرار داده و بلکه غالباً با علم به ضرر، از بیگانگان پیروی می‌کنند.

در احادیثی که در کتاب‌های معتبر روایت شده و مردان خبیر و اهل فن و اطّلاع به آن اعتماد کرده‌اند شبهه می‌کنند و نمی‌پذیرند درحالی که خبرهای مؤسسات خبرسازی و شایعه‌پردازی را با وجود هزار علّت و احتمال جعل و دروغ، قبول می‌کنند.

بدیهی است این حال ناشی از ضعف اخلاق و جهل و غفلت و خودباختگی و تسلیم کورکورانه افکار و عادات بیگانگان بودن است.

پاره‌ای هم پیدا شده‌اند که با القای شبهه و استهزا و مسخره کردن آداب دینی یا خودداری از انجام وظایف اسلامی، می‌خواهند خود را در جمع روشنفکران وارد و اهل تحقیق و منطق معرفی نمایند.

این روش در سطح‌های مختلف و پیرامون موضوعات متنوع ظاهر می‌شود. از مسائل اصول دین و الهیّات و محرمات و مستحبات و مکروهات سخنی می‌گویند و به طور تحقیرآمیز و استفهام پرسش می‌نمایند.

ما آنچه دیده‌ایم بیشتر این افراد یا از صلاحیت علمی محروم و عامی و بی‌سوادند و یا اینکه می‌خواهند با این روش خود را نواندیش معرفی کرده و در جمع برخی جوانان و کسانی که با مسائل دینی آشنایی کامل ندارند و باور کردن بسیاری از حقایق برایشان دشوار است، جایی باز کنند و صاحب مکتبی شوند.

اینها بیشتر برای فریفتن و اغفال افراد خام و نپخته، حتی از الفاظ داغ و اصطلاحات و لغات انگلیسی و فرانسه و اسامی مکتب‌های گوناگون نیز استفاده کرده و کسانی را که غرب زده و عاشق الفاظ فرنگی مآبانه هستند، فریفته و در اشتباه می‌اندازند؛ چون اگر ساده و بی‌پیرایه سخن بگویند، مقاصدی که دارند آشکار شده و بیشتر مردم ملتفت می‌شوند و کالای آنها را نمی‌خرند. پس افکارشان در لابلای الفاظ و لغات بیگانه یا اصطلاحات جدید می‌گویند تا افراد غیر وارد، گمان کنند سخن آنها مبتنی بر یک اساس مسلّم علمی جدید، و فلسفه پذیرفته شده تازه است.

به هر حال در عین حال که معتقدیم باید باب بحث و نظر و پی‌جویی و تعقل و بررسی آزاد، به روی همه باز باشد و از این جهت از کسی گله نمی‌کنیم؛ بلکه از آن استقبال کرده و آن را سبب تنویر افکار و روشن شدن حقایق و تجلّی هرچه بیشتر انوار معارف اسلام می‌دانیم، به این اشخاص نیز نصیحت می‌کنیم که آقایان! اشتباه‌کاری و تدلیس و اظهار شک و تردید، شبهه‌سازی و مسخره کردن حقایق و سست کردن عقاید عامّه از راه تمسخر و استهزا، و بیانات جسارت آمیز و حمله به این و آن، دشنام دادن و مردم را به هم بدگمان کردن و سرگردان نمودن و اندیشه‌های سوء را رشد دادن، کار آسانی است. آنچه مشکل و دشوار است و کار همه کس نیست مردم را بر یک اصول صحیح استوار داشتن، و متّحد کردن و از شبهه و شک خارج گردانیدن و به سوی یک مسیر معقول و مقرون به خیر و سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کردن است که فقط انبیا و اولیا و رجال الهی از عهده این خدمت برآمده‌اند و حتی فلاسفه و حکما نیز در جنبه ایجابی و مثبت این موضوع نتوانستند مقام سازنده و مؤثر داشته باشند.

آنان که نقش مخرّب را بازی کرده و خواستند این کاخ باعظمت و این یگانه پناهگاهی را که انبیا به امر خدا برای مردم ساختند خراب و ویران سازند، سرانجام جز ایجاد نابسامانی و بی‌مأخذی و بی‌مقصدی و لا مسلکی چه دردی را درمان کردند؟ و بر کجای این همه زخم‌هایی که پیکر جامعه انسانیت از دست جهل و نادانی و فساد اخلاقی و تکبر و حسد و غرور و جاه‌پرستی برداشته، مرهمی گذاردند.

اگر در بیان این نکته بیش از حدّ این کتاب سخن طولانی شد، برای این است که معلوم باشد حقیقت جویی و تلاش برای بالا بردن سطح معرفت و بصیرت و روشن شدن اذهان و تحصیل یقین کامل‌تر و همچنین مجاهده برای جستن حقّ، یک مطلب است و شبهه سازی و مسخره کردن حقایق و اتّکا به غرور و دانستن یک سلسله الفاظ فریبنده و توخالی، مطلب دیگر است. آن کسانی که رجال قهرمان آن میدان مقدّس هستند، با افرادی که در میدان دوم خودنمایی می‌کنند از زمین تا آسمان فرق دارند و نباید آنها را با هم

اشتباه کرد و شبهه‌سازی را حقیقت‌جویی شمرد.

ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست‌پس به هر دستی نباید داد دست

ای بسا ابلیس آدم‌وار زشت‌که برد انسان به دوزخ نه بهشت [۲۹۰] (۱). در قسمت‌هایی که عقلی خالص باشد فقط متن حدیث ملاحظه می‌شود؛ ولی درقسمت‌هایی که دلیل اثبات آن نقل باشد، سند حدیث را هم باید ملاحظه کرد.

[۲۹۱] (۱). بزوفر بفتحتین و سکون واو، و فتح فاء، ده بزرگی است از توابع قوسان در نزدیکی واسطو بغداد، در کنار نهر موفقی در غربی دجله(معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۶۶).

[۲۹۲] (۱). مرحوم استاد اعظم، زعیم اکبر، آیت اللَّه بروجردی قدس سره که در علم رجال و حدیث، و معرفت‌طبقات و تمیز مشترکات مانند سایر علوم اسلامی یگانه و بی‌نظیر بود، می‌فرمود: یکی از طرق معرفت رجال، شخصیت تلامذه و شاگردان آنها است که وقتی شخصیتی مثل مفید از کسی کثیر الروایه باشد و قدحی هم در او نشده باشد، اماره است بر آنکه او مورد وثوق و اعتماد بوده است.

[۲۹۳] (۱). راجع به مطالب این فصل رجوع شود به رجال نجاشی، ص ۲۸۳؛ رجال علّامه، ص ۱۶۴؛ هدیة الزائرین، ص ۵۰۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۰۳؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸؛ الذریعه، ج ۸، ص ۱۸۴ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ج ۴، ص ۵۰۳؛ مصباح الزائر، فصل ۷(نسخه خطی) مزار محمّد بن المشهدی، دعای ۱۰۷(نسخه خطی) هر دو نسخه از کتابخانه آیت اللَّه مرعشی نجفی؛ اقبال، ص ۲۵۵- ۲۹۹؛ مستدرک، ج ۳، ص ۵۲۱؛ زاد المعاد و تحفة الزائر علّامه مجلسی، رساله جواز تسامح در ادله سنن شیخ؛ معجم البلدان، شرح دعای ندبه شریف صدر الدین محمّد طباطبایی.

[۲۹۴] (۱). ج ۱، ص ۴۳۶.

[۲۹۵] (۱). ج ۱، ص ۱۹۷.

[۲۹۶] (۲). وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، فصل ۷ از باب پنجم و فصل ۸ از باب هفتم، ص ۹۲۶ و ۹۲۷، ج ۳، ص ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹، ج ۴.

[۲۹۷] (۳). در دو کتاب نوید امن و امان، ص ۲۰۴ و ۲۰۶ و منتخب الاثر، ص ۳۷۱- ۳۷۳، تألیف نگارنده، این موضوع به طور مفصل بیان شده و بطلان این افترا آشکار گردیده است.

[۲۹۸] (۱). کیسانیه فِرق متعددی بوده‌اند: فرقه‌ای می‌گفتند محمّد حنفیه نمرده و غیبت کرده و جایش‌معلوم نیست. فرقه‌ای می‌گفتند: در جبال رضوی مقیم شده و فرقه دیگر گفتند او از جهان رفته و فرزندش عبداللَّه ابوهاشم بعد از او قائم مقامش شد. بالجمله فرق و اختلافات زیاد داشتند و آنها که گفتند در کوه رضوی است یک فرقه از کیسانیه بوده‌اند.(رجوع شود به فرق الشیعه نوبختی، ص ۲۶- ۳۶؛ التبصیر، ص ۳۴- ۳۸).

[۲۹۹] (۲). رجوع شود به نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰ که ابتدای آن این است:« وأخذوا یمیناً وشمالًا»؛ و غیبت شیخ طوسی، ص ۱۰۲ و منتخب الاثر نگارنده، باب ۲۷ فصل ۲، ص ۲۵۷ و ۲۶۲.

[۳۰۰] (۱). غیبت شیخ طوسی، ص ۱۰۲.

[۳۰۱] (۱). غیبت شیخ طوسی ص ۱۰۳؛ بحارالانوار ج ۲۲، ص ۲۶۷؛ مصابیح الانوار ج ۲، ص ۳۴۵.

[۳۰۲] (۱). به قرینه مقابله.

[۳۰۳] (۱). بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۰.

[۳۰۴] (۲). مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۲۰۳.

[۳۰۵] (۱). ص ۲۶۰.

[۳۰۶] (۱). هدیهٔ الزائر، ص ۵۰۶ و ۵۰۷.

[۳۰۷] (۱). شفاء الصدور فی شرح زیارهٔ العاشور، ص ۱۰۸.

[۳۰۸] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۱۶۹.

[۳۰۹] (۲). شفاء الصدور، ص ۱۰۹.

[۳۱۰] (۱). شرح دعای ندبه، سیّد صدرالدین، ص ۱۱۶.

[۳۱۱] (۱). رجوع شود به تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۹ و ۴۱۲ و ۴۱۵؛ تفسیر تبیان، م ۴، ص ۴۰۷- ۴۰۹- ۴۱۵- ۴۲۱.

[۳۱۲] (۱). رجوع شود به باب سوم، از فصل دهم کتاب منتخب الاثر، تألیف نگارنده.

[۳۱۳] (۱). مؤید مشروع بودن این ابنیه برای ذکر فضایل و گریه در مصائب پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام این‌است که: حضرت امیرالمؤمنین برای حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام در بقیع بیت الاحزان بنا فرمود و سیده نساء عالمیان وقتی صبح می‌کرد، با حسنین علیهما السلام به آنجا می‌رفت و تا شب در آنجا می‌گریست. هنگامی که شب می‌شد، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آمد و آن مظلومه محزونه را به منزل می‌آورد(بیت الاحزان، ص ۷۳).

[۳۱۴] (۱). سوره مائده، آیه ۲.

[۳۱۵] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۱۰۴.

[۳۱۶] (۳). سوره نحل، آیه ۹۰.

[۳۱۷] (۱). سوره کهف، آیه ۱۸.

[۳۱۸] (۱). تفسیر صافی، م ۲، ص ۴۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۳۹.

[۳۱۹] (۱). سوره اسراء، آیه ۱.

[۳۲۰] (۱). به کتب تفاسیر مراجعه شود.

[۳۲۱] (۱). سوره صافات، آیه ۵.

[۳۲۲] (۱). سوره معارج، آیه ۴۰.

[۳۲۳] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

[۳۲۴] (۳). صحیفه سجادیه،« دعائه عند الصباح و المساء»؛ وسائل، ج ۱، ب ۱۱۶، ص ۲۳۷.

[۳۲۵] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۸۷. و این معنایی که از آیه شده معنای مفهومی است، نه منطوقی و اعتبار معنی مفهومی مورد خلاف است.

[۳۲۶] (۱). سوره توبه، آیه ۱۰۱.

[۳۲۷] (۲). سوره مطفّفین، آیه ۸ و ۱۹.

[۳۲۸] (۳). سوره اسراء، آیه ۸۵.

[۳۲۹] (۱). مانند کتاب« معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» که نسخه چاپی آن در کتابخانه‌جامع مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای بروجردی قدس سره در قم موجود است، و کتاب« علم الامام» که ترجمه آن نیز با مقدمه ارزنده‌ای از علّامه قاضی طباطبایی طبع شده است.

[۳۳۰] (۱). بعضی از وجوهی که ذکر می‌شود، با بعضی دیگر متّحد است ولی از نظر واضح شدن مطلب با عبارات و بیان دیگر نیز جداگانه و علی حده نوشته شده، چنان‌که اگر کسی در این وجوه دقت کند، برای او جواب اشکالاتی که در هر دو دسته از آیات تصور شده، واضح می‌شود.

[۳۳۱] (۱). سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

[۳۳۲] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۷۹؛ محتمل است غیبی که در این آیه مذکور است، همان غیب مختصّ به ذات خدا باشد که جز انبیا و ائمّه، کسی بدون واسطه استعداد تعلّم آن را از ذی علم نداشته باشد و مقصود این است که بدون واسطه انبیای الهی شما را به سرّ غیب آگاه نمی‌کند ولی از پیغمبرانش بر می‌گزیند هر که را بخواهد تا شما را از غیب آگاه کنند. و گرنه معلوم است که بسیاری از مردم حتی به وسیله خواب و مانند آن را بعضی غیب‌ها آگاه می‌شوند و به واسطه انبیا هم بر بسیاری از غیب‌ها اطّلاع داریم. پس این دلیل بر این است که علم غیب را باید از انبیا گرفت.

و ممکن است مراد این باشد که خدا غیر از انبیا کسی را با واسطه یا بدون واسطه از علم غیبی که مختص به ذات او است، آگاه نمی‌سازد و بنابر هر دو احتمال اگر دقت شود، آیه:« إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السّاعَةِ» تقیید می‌شود و به کلی اشکال مرتفع می‌گردد.

[۳۳۳] (۱). سوره رعد، آیه ۸.

[۳۳۴] (۲). سوره انعام، آیه ۴۶.

[۳۳۵] (۱). بخشش‌ها باید به اندازه لیاقت و قابلیّت افراد باشد.

[۳۳۶] (۱). سوره توبه، آیه ۱۰۱.

[۳۳۷] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

[۳۳۸] (۳). سوره احقاف، آیه ۹.

[۳۳۹] (۴). سوره مطففین، آیه ۱۹.

[۳۴۰] (۱). سوره اسراء، آیه ۸۵.

[۳۴۱] (۲). سوره کهف، آیه ۲۳ و ۲۴.

[۳۴۲] (۱). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۳.

[۳۴۳] (۲). تفسیر تبیان، ج ۱۰، ص ۹۴.

[۳۴۴] (۱). سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

[۳۴۵] (۲). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۹، ح ۱۰۸۱/ ۱۲.

[۳۴۶] (۱). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰- ۳۲۲.

[۳۴۷] (۲). کافی، ج ۷، ص ۴۴۸، ح ۶- در کافی حدیث دیگر به شماره ۴- از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مظنون این است با روایت فقیه یکی باشد.

[۳۴۸] (۱). تهذیب، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۱۰۲۹/ ۲۱.

[۳۴۹] (۲). تفسیر عیاشی، ص ۳۲۴، ح ۱۴۲.

[۳۵۰] (۱). ضرب المثل مشابه آن در فارسی چنین است: به در می‌گویند، دیوار بشنود.

[۳۵۱] (۲). سوره اسراء، آیه ۲۳ و ۲۴.

[۳۵۲] (۱). سوره طه، آیه ۱۷.

[۳۵۳] (۲). سوره مائده، آیه ۱۱۶.

[۳۵۴] (۱). سوره احزاب، آیه ۲۱.

[۳۵۵] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۱۰۳.

[۳۵۶] (۱). زمانی که واجب کرده رحمان در وحی(قرآن) دوستی ایشان را، پس به کجا(و که) از وحی عزیز رفتن است(می‌توان

رفت)؟ و به کجا از قرآن عزیز مذهب‌ها(رفتن‌ها یا محل رفتن‌ها) و به کجا به سوی غیر خدا بازگشت است؟

[۳۵۷] (۱). در مکی یا مدنی بودن سوره و آیه سه اصطلاح است که یکی از آن سه این است: مکی آن آیه‌و سوره‌ای است که در مکّه نازل شده اگرچه بعد از هجرت باشد.

[۳۵۸] (۱). سوره شوری، آیه ۲۴.

[۳۵۹] (۱). حضرت مستطاب آیت اللَّه العظمی آقای حاج سیّد محمّد رضا گلپایگانی- رضی الله عنه- به مناسبتی، در این مورد بیان لطیفی فرمودند، که خلاصه آن این است: مفهوم آیه، مثل این است که طبیب بسیار حاذق عارف به امراض و معالجات، به بیماران خود بگوید: من از شما مزد و حق الطبابهٔ(ویزیت) نمی‌خواهم، مزد من و ویزیت من این است که شما به نسخه و دستوری که می‌دهم، عمل کنید.

[۳۶۰] (۲). سوره سبأ، آیه ۴۷.

[۳۶۱] (۱). سوره بقره، آیه ۲۴۵.

[۳۶۲] (۲). سوره فرقان، آیه ۵۹.

[۳۶۳] (۱). ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما واجب و فرضی است از خدا که در قرآن نازل کرد است، کفایت می‌کند در بزرگی شما اینکه هر کس بر شما صلوات نفرستد نماز برای او نیست.(الصواعق، ص ۱۴۶).

[۳۶۴] (۱). ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما واجب و فرضی است از خدا که در قرآن نازل کرد است، کفایت می‌کند در بزرگی شما اینکه هر کس بر شما صلوات نفرستد نماز برای او نیست.(الصواعق، ص ۱۴۶).

[۳۶۵] (۲). دیدم ولایت خود را نسبت به آل طه فریضه‌ای است که علی رغم اهل دوری موجب قرب به خدا می‌گردد. پس طلب نکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر تبلیغ هدایت، مگر مودّت قربی(اهل بیت) را.(الصواعق، ص ۱۶۸).

[۳۶۶] (۳). ایشان عروهٔ الوثقی و دستگیره استوارند برای کسی که به آن چنگ زند. مناقب ایشان به وحی آمده است. مناقبی در سوره شوری و سوره هل اتی و سوره احزاب که تلاوت کننده آنها را می‌شناسد. و ایشان اهل بیت مصطفایند و دوستی ایشان نیز بر مردم به حکم خدا واجب شده است.(الفصول المهمهٔ ابن صباغ المالکی، ص ۱۱).

[۳۶۷] (۱). سوره جن، آیه ۱۸.

[۳۶۸] (۲). سوره جن، آیه ۲۰.

[۳۶۹] (۳). سوره اعراف، آیه ۱۹۴.

[۳۷۰] (۴). سوره احقاف، آیه ۵.

[۳۷۱] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۴۹.

[۳۷۲] (۱). سوره نساء، آیه ۶۴.

[۳۷۳] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۴۹.

[۳۷۴] (۱). سوره نساء، آیه ۸.

[۳۷۵] (۲). سوره توبه، آیه ۵۹.

[۳۷۶] (۳). سوره توبه، آیه ۷۴.

[۳۷۷] (۱). سوره مؤمن، آیه ۶۰.

[۳۷۸] (۲). سوره نساء، آیه ۳۲.

[۳۷۹] (۱). سوره نساء، آیه ۶۴.

[۳۸۰] (۲). سوره یوسف، آیه ۹۷ و ۹۸.

[۳۸۱] (۱). سوره نور، آیه ۳۹.

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۲)

انتظار عامل مقاومت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷

مقدّمه

بسمه تعالی وله الحمد

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت امیرالمؤمنین و سیدالشهدا علیهما السلام تا امروز، ریشه تمام حرکات و نهضت‌های شیعه و مسلمین، علیه باطل و استثمارگران، همین فلسفه اجتماعی انتظار و عقیده به ادامه مبارزه حقّ و باطل تا پیروزی مطلق بوده است. از متن کتاب

"انتظار "حالتی است که از ترکیب ایمان و اعتقاد به مبانی دین و ولایت امام زمان، و شوق و علاقه به ظهور و حکومت و زیست و همراهی با اهل بیت علیهم السلام، تنفر از وضع موجود (غیبت امام) و توجّه به نقص و فساد و تباهی آن سرچشمه گرفته، و در وجود انسان شعله می‌کشد و انواع دگرگونی‌ها را در حالت قلبی، اندیشه و آمال انسانی، رفتار فردی و تلاش اجتماعی انسان ایجاد می‌نماید که بحث و سخن از آنها نیازمند به حال و مجال بیشتری است.

این کتاب که در مقام بیان ارزش و اهمّیت انتظار مؤمنین برای ظهور مولا، حضرت ولیّ عصر امام زمان- علیه الصلاهٔ و السلام- می‌باشد، در بررسی اثرات انتظار، به تبیین تأثیرات اجتماعی آن پرداخته، این امر را از زوایای گوناگون روشن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸

می‌سازد، و تعهدات و وظایف یک منتظر را در قبال مقدمات ظهور و جامعه جهانی و مسلمین آشکار می‌گرداند.

این کتاب که نخستین بار، سال‌ها پیش‌تر از این، در دوره ننگین طاغوت منتشر شده بود، هم اکنون برای بار دیگر با تغییراتی اندک به خدمت منتظران و علاقمندان به آستان قدس امام زمان، حضرت ولی عصر- عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف- تقدیم می‌گردد.

«الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی یُؤْمِنُ الْخآئِفِینَ وَیُنَجِّی الصّالِحِینَ، وَیَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَیَضَعُ الْمُسْتَکْبِرِینَ، وَیُهْلِکُ مُلُوکاً وَیَسْتَخْلِفُ آخَرِینَ»؛[۱]

«سپاس خدا را که بیمناکان را ایمنی، و شایستگان را رهایی می‌بخشد و مستضعفین را بلند می‌گرداند، و مستکبرین را فرو می‌کشاند و پادشاهانی را هلاک می‌کند، و دیگران را به جای آنها می‌نشاند».

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»؛[۲]

«او (خدا) است آنکه پیامبر خود را با دین حقّ به هدایت خلق فرستاد تا دین حقّ را بر تمام ادیان غالب و پیروز گرداند، اگرچه

مشرکان کراهت داشته باشند».

«وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ»؛[۳]

«به تحقیق در زبور، پس از ذکر (تورات) نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند».

«ثَلاثٌ مِنْکُنَّ فِیهِ وَجَدَ حَلاوَةُ الإِیمانِ:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹

أَنْ یَکُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَیْهِ مِمّا سِواهُما،

وَأَنْ یُحِبَّ الْمَرْءُ، لا یُحِبُّهُ إِلَّا للَّهِ،

وَأَنْ یُکْرِهِ أَنْ یَعُودَ فِی الْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ کَما یُکْرِهُ أَنْ یُلْقی فِی النّارِ»؛[۴]

«سه صفت است که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را چشیده است:

۱- خدا و پیامبر خدا نزد او، از هر چیز و هرکس محبوب‌تر باشند.

۲- هر کس را دوست دارد، برای خدا دوست داشته باشد.

۳- بعد از نعمت اسلام، از بازگشت به کفر (ارتداد و ارتجاع) کراهت داشته باشد، چنانچه افکنده شدن در آتش را کراهت دارد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱

پیشگفتار

درک صحیح، شناخت درست، توجیه و تعبیر معقول، تفسیر دقیق و واقعی الفاظ و واژه‌ها و اصطلاحات اسلامی، بر هر مسلمان و هر کس که بخواهد به روح تعالیم اسلام، حقیقت مکتب، برنامه‌های تربیتی، اجتماعی، اخلاقی، مدنی، معنوی و مادی آن آشنا شود، لازم است. چنانچه فهم جوانب ایجابی و سلبی و مثبت و منفی دین، ارتباط آن با عمل و ترقی و کمال، بهبود زندگی، عدالت اجتماعی، بهتر زیستن و ظهور ارزش‌های انسانی، همه و همه منوط به دریافت درست این اصطلاحات است.

اگر مفاهیم واقعی واژه‌های اسلامی و معانی آنها درک شود، اشتباهات و سوء تفاهماتی که در شناخت دین و مقاصد آن برای جمعی پیش آمده، مرتفع گشته و هدف‌های واقعی و مقاصد حقیقی دین معلوم می‌گردد. و اگر الفاظ و اصطلاحات دینی به طور صحیح درک نشود و با مفاهیم نادرست عرضه شود و نادانان یا مغرضان، آن را به صورت دیگر جلوه دهند، زیان آن از گمراهی صریح کمتر نخواهد بود؛ زیرا موجب سوء ظن و بدگمانی و برداشت‌های غلط و ناروا از دین می‌گردد؛ تا آنجا که مترقی‌ترین و کامل‌ترین مکتب را عامل انحطاط، زبونی، بی‌عدالتی و نابرابری می‌پندارند؛ و حقیقتی را که عامل ایجابی و عملی و نشاطبخش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲

و انقلابی است، عامل سلبی و منفی و رکود و سکون و وقوف و کناره گیری می‌شمارند.

از این نظر، معرفی مفاهیم واقعی هدف‌ها و تعلیمات و ارشادات دینی در هر رشته، و ارتباط آن با عمل و اخلاق و تحرک و فعالیت و کوشش و مبارزه و مقاومت و جهش و پیشرفت، کمال اهمّیت را دارا است؛ به خصوص در زمان ما که بیگانگان می‌خواهند با تلقینات و تبلیغات سوء و غرض آلود، جامعه و به ویژه نسل جوان را گمراه و از آگاهی‌های کافی پیرامون اصطلاحات و شعائر دین محروم نمایند، در معرفی مفاهیم یاد شده، توجّه و دقت بیشتر لازم است.

این مفاهیم که انحراف از درک حقایق آنها مساوی با گمراهی در اصل دین، و یا رشته‌های اساسی و مهم آن است و باید نسل جوان که جویای حقیقت و طالب کمال و ترقی و آگاهی است، در فهم آن یاری شود، بسیار است، مانند:

زهـد، قنـاعت، توكّـل، تسـليم، قضـا و قـدر، علم غيب، شـفاعت، ولايـت، خلافـت، امامت، وصايت، تقيه، دعا، زيارت، نظام مسـتمر حكومتى اسـلام در عصـر حضور امـام و عصـر غيبت، فلسـفه غيبت امـام، روش تشيّع و شـيعه بودن، مرجعيت و ... و از جمله: انتظار ظهور يا انتظار فرج و قيام حضرت مهدى اهل بيت و قائم آل محمّد عليهم السلام است.

اگرچه اصالت مفهوم اين انتظار، هنوز كم و بيش و به حسب مراتب معارف و آگاهى‌هاى افراد، در اذهان محفوظ مانده است؛ ولى به گمـان بسـيارى، تلقى و برداشت اكثر جـامعه از آن- چنـان‌كه بايـد- سازنـده و مثبت نيست و جوانب سـلبى و منفى آن نيز كه از تعليمات اساسـى و مترقّى اسلام و مبارزات سلبى رهبران دين سرچشمه مى‌گيرد، نادرست و غير از آنچه بايد باشد، عرضه شده است و در جهت جنبش و تحرّك، قدم به پيش نهادن، مجاهده، امر به معروف و نهى از منكر، ثبات

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۱۳

قدم و پايدارى، حبّ فى اللَّه (محبّت به خاطر خدا)، بغض فى اللَّه (دشـمنى به خاطر خدا) و قطع رابطه با اعداء اللَّه از آن بهره‌بردارى نشـده؛ بلكه آن را عامل سـكون و سـكوت، سازش‌كارى، وقوف، تسـليم، مدارا كردن با سـتمگران، رضايت دادن به وضع موجود و فراموش نمودن اهداف عالى اسلام معرفى كرده بودند.

جشن و چراغانى نيمه شعبان و خواندن دعاى ندبه را وسيله خاموش كردن آتش اعتراض، و ايجاد آرامش موقّت و مسكّن نگرانى‌ها و نارضايتى‌هـاى جامعه از بى‌عـدالتى‌ها و فشارها و نابرابرى‌ها و مفاسـد ديگر مى‌پنداشـتند، كه شور و هيجانى را كه بايـد بر قوّت و حدّتش افزود تا همه تباهى‌ها و نابسامانى‌ها و بشـرپرستى‌ها و اسـتعبادها و استضـعاف‌هاى گوناگون را بر باد دهد، فرو مى‌نشاند و بر آتش روحـانى و مقدسـى كه اسـلام براى سوختن كاخ‌هاى سـتم و استضـعاف برافروخته و بايـد هميشه روشن و روشن‌تر شود، آب مى‌ريزد.

لـذا براى رفع هرگونه سوء تفـاهم و درك مفهوم واقعى انتظـار و تـأثير آن در اصـلاح اجتمـاع؛ بلكه انقلابات اجتماعى و سياسـى و تقويت اراده و تربيت افراد مبارز و سرسـخت و شـكست ناپـذير، و شـناخت فلسـفه مراسم جشن و چراغانى و خوانـدن دعاى نـدبه و توسلات و توجّهات، و عرض ادب‌ها به ساحت مقدّس و باعظمت حضرت بقيهْ اللَّه فى الارضين- ارواحنا له الفداء- بخشى از كتابى را كه در دست تـأليف دارم، به كسـانى كه مى‌خواهنـد از مفهـوم صـحيح انتظـار، ظهـور و ارزش حقيقى آن آگـاه گردنـد، تقـديم مى‌نمايم.

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۱۵

پيام منتظر[۵]

بيا صبا ببر از اين گدا يكى پيغام‌بسوى پادشه مُلك جان، امام انام

كه اى طفيل وجود تو آنچه در گيتى است‌كه اى يگانه دوران و مفخر ايام

كنون كه صفحه گيتى است پر ز جور و ستم‌ز عدل و داد به عالم نمانده غير از نام

فساد كرده جهان را چو شام هجران تارصلاح رفته چو روى تو در عالم حجاب غَمام ۶]

چه شام‌ها كه به اميد وصل گشت سحرچه صبح‌ها كه نموديم در فراق شام

تو آفتاب وجودى، روا مدار دگربه زير سايه غيبت كند رخ تو مقام

نهيم در ره تو چند ديده اميددر انتظار تو تا كى به سر بريم ايام؟

خوش است گر بنمايى به عشاقان رويى‌كه جلوه‌ايش كند زنده دل خواص

و عوام‌به کعبه تکیه نمایی و مخلصان بینی‌پی طواف درت بسته سر به سر احرام‌درآ ز پرده که از دین نماند رسم و اثر

به جان دشمن دون، زن شرر ز برق‌حسام ۷] بیا که از تو شود پر ز عدل و داد جهان

بیا که از تو شود، فتنه جهان آرام‌بیا که از تو شود نسخ، رسم استبداد

جهان درآید در زیر پرچم اسلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶

بیا که منتظران را به لب رسید نفس‌بیا که طاقت ما طاق گشت و صبر تمام

بیا و قطع نما ریشه‌های استضعاف‌برای یاری دین خدا، نما اقدام

به یک نظر ز تو من قانعم شها، لطفی‌خجسته آن‌که به دیدار خود کنی‌اش اکرام

جنود جهل نموده است روح من تسخیرهوای نفس ز عقلم ربوده است زمام

کنم چه چاره به محشر ولات حین مناص ۸]

کجا پناه برم من، و لیس لی معصام ۹] مگر ولای تو زین مستمند گیرد دست

به این وسیله ز یزدان نمایم استرحام ۱۰]

اگر به "صافی "مسکین نظر کنی شاید

که از ولایت تو یافت دینش استحکام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷

مناجات و نیایش

«اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِینَکَ وَسُنَّةَ نَبِیِّکَ، حَتّی لا یَسْتَخْفِیَ بِشَیْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ»؛[۱۱]

«خدایا به سبب ظهور مهدی منتظر علیه السلام دین خود و سنّت پیغمبر را آشکار کن، آن‌چنان که از بیم احدی از خلق، چیزی از حقّ پنهان نگردد، و حق گویی و حق پرستی در همه جا و برای همه کس آزاد باشد».

«اللَّهُمَّ إِنّا نَرْغَبُ إِلَیْکَ فِی دَوْلَةٍ کَرِیمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنا فِیها مِنَ الدُّعاةِ إِلی طاعَتِکَ وَالْقادَةِ إِلی سَبِیلِکَ، وَتَرْزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ»؛[۱۲]

«خدایا! ما از تو دولت با کرامتی می‌خواهیم که به آن، اسلام و اهل اسلام را عزیز گردانی، و نفاق و اهل نفاق را خوار سازی، و ما را در آن دولت از دعوت کنندگان به سوی طاعتت و رهبران به سوی راهت قرار دهی، و کرامت دنیا و آخرت روزی فرمایی».

خدایا! تو را سپاس می‌گوییم و هر کار و هر سختی را فقط با نام تو آغاز می‌کنیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸

و جز تو را نیایش و پرستش نمی‌نماییم و از غیر تو یاری نمی‌خواهیم.

چقدر از حقیقت و آزادی دور افتاده‌اند آنان که سخنان و کارهایشان را به نام سرکشان و ستمگران می‌گشایند و به شرک و بت‌پرستی می‌گرایند، و در برابر نابکاران و استضعاف‌گران به تملّق و چاپلوسی و مدح و نیایش می‌ایستند و شرافت انسانیت خود را

به طمع مال و مقام نابود می کنند.

خدایا! به بندگان برگزیده و نیک و فروتنت که وجودشان از استکبار و استثمار و استبداد و استضعاف دیگران منزّه است، و به نمونه‌های رحمت و مهر و برابری و برادری و انسان دوستی و خیرخواهی؛ به پیامبرانی که برای راهنمایی بشر و آزادی انسان‌ها از ذلّت و اسارت فرستاده‌ای، خصوصاً گرامی‌ترین و عزیزترین بنده‌ات، سرحلقه اصفیا، خاتم انبیا محمّد مصطفی و خاندان پاک و پاکیزه‌اش درود می‌فرستیم.

و به آن شخصیت عظیمی که به فرمان تو کاخ‌های ستمگران را ویران، و بیدادگری و فساد و استبداد را ریشه‌کن می‌سازد و جهان را در پناه حکومت اسلام و نظامات قرآن، از شرّ کفر و شرک و رژیم‌های فاسد و نظامات استعبادی و غیر انسانی نجات می‌دهد، حضرت ولی عصر و امان دهر، صاحب الامر حجهٔ بن الحسن العسکری- ارواح العالمین له الفداء- صلوات و سلام عرض می کنیم.

خداوندا! این آیه از کتاب بزرگ تو است:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ»؛[۱۳]

«و چنین می‌خواهیم که بر آنان که در زمین به استضعاف گرفته شده‌اند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹

منّت گذاشته و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم».

بارالها! تو وعده داده‌ای به آنان که در این زمین استضعاف می‌شوند و حقوق و آزادی و موجودیت‌شان مورد تعرض و دستبرد واقع می‌شود، منّت گذاری و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهی.

تو خواسته‌ای که ضعیفان، و آنان که از حقوق خود محروم شده‌اند، با ظهور مهدی- عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف- ناگهان به پا خیزند و انقلاب کنند و با بزرگ‌ترین نهضت آزادی بخش، طاغیان و یاغیان و جباران را از صفحه زمین براندازند و به حیات زورمندان ستم‌کیش و قوی‌پنجگان ددمنش پایان دهند، و قصرهایشان را بر سرشان ویران، و جهان را از آلودگی عناصر کثیف ناپاک، پاک سازند.

آفریدگارا! تو وعده داده‌ای که مؤمنان و بندگان صالح و شایسته‌ات را به رهبری مهدی آل محمّد- صلوات اللّٰه علیهم اجمعین- در زمین خلافت دهی تا نهضت جهانی اسلام را علیه بیدادگران و کسانی که حقوق ضعفا را پامال، و بر آنها به زور حکومت می کنند.

و علیه سرمایه‌دارانی که اموال ملّت‌ها را به یغما برده و رباخوارانی که با سرمایه‌گذاری در بانک‌ها، خون نیازمندان بی‌نوا را مکیده و به تهیدستان و افتادگان رحم نمی‌نمایند.

و علیه دانشمندانی که علم خود را وسیله کسب مال و جاه، و تقرب به فرمانروایان، و توجیه تجاوزات آنها قرار داده، و در برابر منکرات و ستمگری‌ها و فحشا و هتک نوامیس و تجاوز به احکام تو، قفل خاموشی بر دهن زده‌اند.

و علیه آنان که با حکومت و احکام تو مخالفت می کنند.

و علیه اجتماعات فاسدی که زن و مردش در منجلاب فساد و فحشا، نابکاری، بی‌عفتی و بی‌حجابی و خودفروشی غوطه‌ور شده‌اند، آن‌چنان انقلابی بی‌امان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰

و دگرگون کننده و وسیع و همه‌جانبه برپا کنند که به تمام بدبختی‌ها، نابسامانی‌ها، نابرابری‌ها، بوالهوسی‌ها و تبعیضات خاتمه دهند، و رعب و وحشت و ترس و بیم بشر را از شکنجه و آزارهای روحی و جسمی، به امن و آرامش تبدیل سازند.

خدایا! این سخن محکم و مؤکّد تو است:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى

ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً»؛[۱۴]

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، وعده داده است که حتماً ایشان را در زمین جانشین و خلیفه قرار دهد- همان‌گونه که پیشینیان را خلافت بخشید- و دینشان را که برایشان انتخاب کرده و پسندیده است، پابرجا و برقرار سازد و آن‌چنان ترس و ناامنیِ آنان را به آرامش و امنیت تبدیل کند که فقط مرا پرستیده و هیچ چیز را شریک من قرار ندهند».

الها! پایان امور از برای تو و بازگشت همه به سوی تو و سرانجام نیک برای بندگان و پرستندگان تو است، آنان که زمامداری و حکومتشان بر اساس پرستش تو و نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دین تو است. آنان که در قرآن مجید در توصیفشان فرموده‌ای:

«الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَآتُوا الزَّکاهَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنکَرِ وَلِلَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ»؛[۱۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱

«آنان که اگر در زمین مستقرشان سازیم، نماز به پا می‌دارند، زکات می‌دهند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان امور از برای خدا است».

خدایا! تو اراده کرده‌ای که فرعونیان و هامانیان جهان را به کیفر برسانی و روز سیاهی را که از آن بیم دارند، به آنها بنمایانی. تویی که فرموده‌ای:

«وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ»؛[۱۶]

«و نشان دهیم به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را بیم داشتند».

خدایا! تو می‌دانی که در جهان، کسانی که تو را می‌پرستند و به عدالت، انسانیت، شرف، فضیلت و حقیقت ایمان دارند، مستضعف شده، و مستکبرین شرق و غرب و آنها که از تو بیگانه‌اند و اندیشه‌های شیطانی و آرمان‌های حیوانی دارند، قوی پنجه و سرکش گشته‌اند.

پروردگارا! تو آگاهی که ضعیف شمرده شدگان، از دست استضعاف‌گران و ستمگران چه می‌کشند. و تو می‌دانی که زورمندان برای زیردستان، هر روز و شب چه نقشه‌های جنایت‌کارانه طرح می‌کنند. و تو دانایی که اگر از عدل، صلح، آزادی، مساوات، انقلاب، همکاری، همزیستی، دموکراسی، سوسیالیزم، رفاه و هر لفظ و اصطلاح دیگر دم می‌زنند، دروغ می‌گویند و این الفاظ را بهانه‌ای برای رسیدن به مقاصد خائنانه و تسلط بر بندگان تو و غارت کردن ثروت و ذخایر مالی و معادن آنها کرده‌اند.

تو می‌دانی که زورمندان بزرگ، همان‌ها که پرونده‌های خیانت و آلودگی‌ها و شهوت‌رانی‌هاشان، کثیف‌ترین و رسواترین پرونده‌ها است، چگونه می‌خواهند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲

دنیا را یک لقمه کنند و خود و گروهشان، آن را یک جا ببلعند. و تو می‌دانی که سرمایه داران بزرگ دنیا- که بیشتر یهودی و یهودی‌منش هستند و دارایی‌های بی‌حساب را از غصب اموال کارگران مظلوم و توده‌های محروم اندوخته کرده‌اند و بر سیاست، اقتصاد، فرهنگ، علم و اخلاق بشر مسلط شده‌اند- همه را در مسیر ارضای شهوات و اندوختن سرمایه استخدام کرده‌اند و چه جنایت‌ها و قتل عام‌ها می‌کنند و چه جنگ‌هایی را برپا کرده و چه خون‌هایی را می‌ریزند. صدها هزار انسان بی‌گناه را در فلسطین از خانه و کاشانه خود آواره کرده و در بیابان‌ها و صحراها سرگردان ساخته و هر روز هم به بهانه‌ای به آنها حمله ور می‌شوند، و زن و بچه و کوچک و بزرگشان را می‌کشند.

بارالها! تو می‌دانی که تبعیضات نژادی چگونه به زور اقویا و زمامداران ملل متمدن نما، هنوز هم که هنوز است، قیافه زشت خود را نشان می‌دهد.

تو دانایی که بانوان به اسم آزادی و مساوات، غیر متساوی در اسارت افتاده و وسیله اطفای شهوت مردان شده، و امنیت و آسایش ندارند، و از حقیقت مقدّس و رمز متعالی رابطه ازدواج و محیط انس و اطمینان و پر مهر و لطف خانواده محروم شده‌اند، و روز به روز این تمدن منحوس یا توحش قرن اتم، آنها را به سوی سیاه چال‌های سقوط پرت می‌کند.

تو آگاهی که در فرهنگ و تمدن غرب و شرق، غیرت، همت، فداکاری، عفّت و نجات، حجاب، حیا و آزرم، چسان مفهومش مسخره و مبتذل و بی‌ارزش شده است که از آن چیزی جز لفظ باقی نمانده است.

خدایا! اگر ما به پا نخیزیم و بنشینیم و این همه صحنه‌های گمراهی و تباهی را در جهان ببینیم و تکان نخوریم، در پیشگاه تو به شدّت مسؤول و مقصّریم.

همه سنّت‌هایی که تو برقرار کرده‌ای، یار مظلومان و محرومانی هستند که برای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳

برپا داشتن حقّ و مبارزه با جهل و ظلم و باطل قیام می‌کنند و جنود و امدادهای تو، همه پشتیبان حقّ‌پرستان و عدالت‌خواهان می‌باشند و برای نابودی ظلم و باطل، و ایجاد و گسترش حکومت حقّ و عدل، در کنار اهل حقّ و مجاهدان واقعی قرار دارند.

تو از مطبوعات دنیا، سینماها، مراکز فساد و فحشای سیاست‌ها، بازرگانی‌ها، فرهنگ‌ها و تعلیم و تربیت‌ها، و از همه اوضاع آگاهی و می‌بینی که همه این نمونه‌ها، مظاهر انحطاط فکر بشر و گرایش او به سوی حیوانیت شده است.

جهان به دو جبهه تقسیم شده است: جبهه زورمندان و استضعاف‌گران و جبهه اکثریت استضعاف شده.

خدایا! ما نمی‌دانیم وقت ظهور فرا رسیده یا نه؟! امّا این‌قدر می‌دانیم که مستضعفیم، و اگر آن انقلاب تمام عیار مهدی آل محمّد- عجّل اللّه تعالی فرجه- وقتش نرسیده باشد، تو باید به ما همت و نهضت و شوق دهی تا به پا خیزیم و مشعل علم و هدایت اسلام را به دست گرفته و با همراهی و همکاری صدها میلیون مستضعف خداپرست، با صفوف فشرده و متّحد، دین تو را یاری کنیم و احکام تو را حاکم سازیم و قرآن را منبع الهام و حرکت خود قرار دهیم و به سوی آینده‌ای درخشان و اسلامی که نشانه آینده تابناک عصر حکومت مهدی علیه السلام باشد، پیش‌رفته و روز بیدادگر و دشمن دین تو را سیاه سازیم.

خداوندا! یأس و ناامیدی از رحمت تو در هیچ حال جایز نیست، و تو خود فرموده‌ای:

«إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»؛[۱۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴

«اگر خدا را یاری کنید، او هم شما را یاری می‌نماید و گام‌هایتان را استوار می‌دارد».

و «وَالَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»؛[۱۸]

«و آنان که در راه ما جهاد کنند؛ البته آنان را به راه‌هایمان هدایت می‌کنیم، و خداوند هرآینه با نیکوکاران است».

و با وعده‌های صریح تو هیچ کس را در ترک یاری حقّ و یاری دین تو عذری نیست. و انتظاری که دستاویز تبلیغات دشمنان اسلام علیه مسلمین شده است، از اسلام نبوده؛ بلکه عین رضایت به وضع موجود و امضای نابسامانی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها، و مخالفت با تحول و تکامل انقلاب اسلام است، که این انتظار، آن انتظاری که در قرآن و احادیث و روایات دستور داده شده، نیست.

ما را از انتظار بی‌هدف و بی‌معنی دور ساز و به آن انتظار حقیقی که عامل جنبش و حرکت و مبارزه و مقاومت است، هدایت و آشنا کن.

بارالها! ما را به مسؤولیت‌های خطیری که در برابر تو، نسبت به دین تو و کتاب و احکام تو داریم، راهنمایی فرما؛ و به ما توفیق کامل عطا کن تا وظایف خود را در راه یاری هدف‌های عالی اسلام و اجرای احکام آن و امر به معروف و نهی از منکر، نصب العین و برنامه خود قرار دهیم.

«رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَثَبِّتْ أَقْدامَنا وَانصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»؛[۱۹]

«پروردگارا! بر ما صبر و پايداری ببخش، گام‌هايمان را استوار بدار، و ما را بر قوم كافران ياری عنايت فرما».

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۲۵

به سوی هدف‌های اسلامی

اشاره

«إِنْ هُوَ إِلّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ* وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ»؛[۲۰]

«قرآن، كتابی برای جهان و جهانيان است* برای دانستن خبرها و اثرهای شگفت انگيزتر و بزرگ‌تر آن، منتظر آينده باشيد.».

به سوی هدف‌های اسلام

اسلام دينی است كه چهارده قرن پيش به وسيله پيامبر بزرگ خدا، حضرت خاتم‌الانبيا صلی الله عليه و آله، جهانيان به‌آن دعوت شدند، و شكوهمندترين و نجات‌بخش‌ترين نهضت‌های تاريخی و جنبش‌های مذهبی و انقلابات حقيقی را به وجود آورد.

هدف اسلام، آزاد كردن انسان‌ها، خاتمه دادن به شرك و بت پرستی و فساد و گناه، برچيدن بساط ظلم و استثمار، آزاد نمودن و پاك سازی مغزها از خرافات و عقايد موهوم، برداشتن امتيازات پوچ و مادّی، مبارزه با جهل و نادانی، تقسيم عدالت و امنيّت، بهره برداری عموم از نعمت‌های الهی، برقراری احكام خدا، استقرار نظم، حفظ حقوق، فراهم كردن امكانات ترقی، تكامل علمی، روحی، فكری، جسمی، مادّی و اقتصادی برای همه، و خلاصه: دعوت به توحيد و پرستش خدای يگانه و عدل و رحمت و احسان و علم و ايمان و نور

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۲۶

و روشنايی است.

«كِتابٌ أَنزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ»؛[۲۱]

«كتابی است كه بر تو نازل كرديم تا مردم را از تاريكی‌ها به سوی نور خارج كنی».

«وَما أَرْسَلْناكَ إِلّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ»؛[۲۲]

«و نفرستاديم تو را مگر رحمتی برای جهانيان».

پيروزی اسلام بر همه اديان

خدا وعده داده است كه اسلام را بر همه اديان پيروز سازد و اين وعده‌ای است كه قوانين خلقت و سنن آفرينش با آن موافق است و وعده نصرت و غلبه همه‌جانبه‌ای است كه به انبيا داده است، چنان‌كه در سوره صافات، آيات ۱۷۱- ۱۷۳ می‌فرمايد:

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِينَ* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ* وَإِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ»؛

«و به تحقيق سخن ما برای بندگان ما كه پيامبرند* پيشی گرفته كه همانا ايشان ياری شدگانند* و همانا سپاه ما بر آنها (دشمن) پيروزند».

و در سوره غافر، آیه ۵۱ می‌فرماید:

«إِنّا لَنَنصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَیَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ»؛

«همانا ما یاری می‌دهیم پیامبرانمان و کسانی را که ایمان آوردند، در زندگی دنیا و روزی که شاهدان (معصومین علیهم السلام) به پا خیزند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷

اسلام با چنین هدف‌ها و برنامه‌های سازنده‌ای که این هدف‌ها را تأمین کند، شروع به کار کرد و جلو آمد، و عالی‌ترین و پاک‌ترین روش رهبری را به مردم ارائه داد و هدف‌های خود را به عقاید، احکام، اخلاق، اقتصاد، اجتماع، دین و دنیا به مردم عرضه داشت.

مردم شیفته و فریفته نهضت اسلام و برنامه‌ها و پیشنهادهای آن شدند، از آن استقبال کردند و آن را ملاک و معیار آزادی شناختند، و پس از آن همه ذلّت‌هایی که در برابر حکّام و سلاطین خودکامه داشتند، عزّتی را که اسلام به آنها عطا کرد، آن را بزرگ‌ترین غنیمت شمردند.

فرزندان کارگران و دهقانان و چوپانان، که خود را با فرزندان پادشاهان و امیران برابر دیدند، لغو تقسیمات و درجه‌بندی‌های طبقاتی را که طبقه پایین‌تر و فرزندانشان را از ترقی و ورود در حریم منطقه طبقه به اصطلاح بالاـتر ممنوع می‌کرد، از جان و دل پذیرفتند و جنگ با اسلام و سپاه مسلمان را جنگ با سعادت و آزادی خود دانستند.

اسلام به زودی جای خود را در دل‌ها باز کرد و دعوتش در عمق وجدان و شعور همه با شور و شعف بسیار استقبال شد.

هیچ کشوری را مسلمانان فتح نمی‌کردند مگر بعد از آن‌که بانگ جان بخش توحید و آزادی و برابری اسلام، قلوب مردم آن را فتح کرده بود.

این نهضت مقدّس با این برنامه‌های عالی و مایه‌های پُر ارج انسانی، باید جهان را فتح کرده و به همه اهدافش رسیده باشد.

چرا چنین نشد؟ و چرا اسلام در نیمه راه ماند و متوقف گشت؟

و دستگاه رهبری آن، به زودی به دست افرادی جاهل و استثمارگر و عیاش و هرزه افتاد که مسیر واقعی اسلام و جهان اسلام را تغییر دادند، و همان مظاهر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸

و اوضاع و رژیم‌هایی را که اسلام با آن مبارزه کرده بود، به اسم اسلام، به اسم خلافت اسلام، به اسم جهاد اسلام، به اسم عدالت اسلام، به اسم قانون اسلام و به اسم اتّحاد اسلام، دوباره زنده کردند.

اسلام آمد تا بشریت را از بشرپرستی نجات دهد، تا کاخ‌هایی را که اکاسره و قیاصره (کسری و قیصرها) از غصب حقوق و اموال و ظلم بر زیردستان بنا نهاده بودند، ویران سازد؛ و فاصله‌ای را که میان زمامداران و افراد عادی بود، از میان بردارد و انسان‌های ناآگاه خفته و ناآشنا به حقوق خود را بیدار و آگاه نماید و از مداین و رُم و پایتخت‌های ستمگران زمان، مدینه بی‌تجمّل و بی‌دستگاه، بی‌کاخ و قصر، و نزدیک به همه و با همه بسازد.

اسلام بود که رهبر دوّمش امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌فرمود:

«أَلا وَإِنَّ إِمامَکُمْ قَدْ اکْتَفی مِنْ دُنْیاهُ بِطِمْرَیْهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَیْهِ»؛[۲۳]

«هان! که امام شما از دنیایش به دو کهنه جامه، و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا نموده است».

و هم او می‌فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِیتُ الْأَقالِیمَ السَّبْعَةَ بِما تَحْتَ أَفْلاکِها عَلی أَنْ أَعْصِیَ اللَّهَ فِی نَمْلَةٍ أَسْلُبُها جُلْبَ شَعِیرَةٍ، ما فَعَلْتُهُ»؛[۲۴]

«به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمان‌های آنها است، به من دهند که خدا را نافرمانی کنم، در گرفتن برگ

جوی از مورچه‌ای، چنین نخواهم کرد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹

و هم از او روایت است که: هر کس بخواهد نظر کند به شخصی از اهل جهنم، نظر کند به شخصی که نشسته است و در اطراف او دیگران به عنوان احترام ایستاده‌اند.

ولی غاصبان مقام رهبری اسلام به جاهلیت پیشین گراییده و همان اساس گذشته را که اسلام با آن مبارزه دارد، داغ‌تر و ظالمانه‌تر تجدید کرده، همان عیاش‌ها، همان هرزگی‌ها، و همان کاخ‌ها و قصور را از نو بنیاد کردند. مدینه پیغمبر و کوفه علی را کنار گذاردند و بغداد، دمشق، غرناطه، قرطبه، اسلامبول، قاهره، آکره و نقاط دیگر را که در استعباد بشر و صرف میلیون‌ها دست‌رنج مردمان ضعیف و عقب مانده، کمتر از مداین و رم نبود، به دنیا نشان دادند. و در واقع، روش و رژیم ضعیف ضد اسلامی آنها، که به اسم اسلام روی کار می‌آمدند، اسلام را از فتح قلوب و از رسیدن به هدف‌هایش مانع شد.

هر کس تاریخ و سرگذشت دستگاه‌های جبّار بنی امیه، بنی عباس، امویین اندلس، سلاطین عثمانی و دیگر کسانی را که بر جوامع مسلمان به اسم اسلام و حاکم مسلمان، در هند، ماوراء النهر و ایران، مصر، شام و نقاط دیگر آسیا و آفریقا و اروپا مسلط شدند، بخواند، می‌فهمد چه وضع بسیار ناامید کننده‌ای جلو آمد که هدف‌های واقعی و اصولی اسلام بیشتر از رسمیت افتاد و اصلًا مطرح نبود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰

انتظار، عامل پایداری در برابر رهبری‌های فاسد

یگانه یا مهم‌ترین چیزی که مسلمانان را در برابر این وضع نگاه داشت و آنها را در حال اعتراض به اوضاع و تقاضای اجرای برنامه‌های اسلامی شجاع و دلیر می‌کرد، وعده‌های قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که: این دین از بین نمی‌رود و آینده برای اسلام است، اسلام عالم گیر و پرچم حکومت توحید و حق و عدل در سراسر جهان به اهتزاز خواهد آمد.

این وعده‌ها بود که مسلمانان را در برابر حوادثی مثل تسلط بنی امیه، جنگ‌های صلیبی، هجوم چنگیز و بالاخره استعمار قرن اخیر، پایدار و شکیبا نگه داشت و سرانجام مسلمانان را علیه آنان به جهاد و پیکار برانگیخت.

این وعده‌ها که واقعیت آن را حقایق مسلّم دینی و تاریخی صد در صد ثابت کرده است و دلایل قطعی آن را در کتاب "نوید امن و امان "نگاشته‌ایم، همواره به مسلمانان نوید می‌داد که دور اسلام و روزگار آن به پایان نمی‌رسد و حکومت‌هایی مانند بنی امیه و بنی عباس، مظهر کمال و پیشرفت و نمایش رژیم سیاسی و روش رهبری حقّ و عدالت اسلام نیستند و باید در انتظار آینده بود و عقب نشینی نکرد، از مرزها و سنگرها حمایت و حفاظت کرد، تا آن عصر طلایی و دوران حکومت مطلقه حقّ و عدالت فرا رسد، و موعود آخرالزمان که از دودمان پیغمبر اسلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱

و فرزندان علی و فاطمه و نهمین فرزند سیّد الشهدا حسین علیه السلام و یگانه فرزند بی‌مانند حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام است، ظاهر شود و تمام برنامه‌های اسلام اجرا گردد. دنیا از این همه اضطرابات روزافزون، ناامنی‌ها، افکار متضاد و رژیم‌های رنگارنگ ظالمانه نجات یافته و در مهد امن و امان و اطمینان و اعتماد و اتّحاد قرار بگیرد.

مسلمان همیشه به سوی آینده می‌نگرد و هر وضعی که موجود باشد، اگرچه نسبتاً خوب و عادلانه باشد، او را قانع نمی‌کند، آن را نهایت کار و پایان راه نمی‌شمارد، و اگر هم ظالمانه و غیر اسلامی باشد، در هر صورت و شرایطی، مسلمان ناامید نمی‌شود و وظیفه

دارد که ظلم و فساد و تجاوز و جهل و خودکامگی و استضعاف را محکوم سازد و برای حصول هدف‌های اسلام، کوشش و تلاش بیشتر نماید تا به سهم خود به اسلام عزیز و به نوع بشر و جوامع متحیّر و سرگردان و مضطرب خدمتی انجام دهد. و نشستن و تسلیم بودن و کناره‌گیری کردن و تماشاگر صحنه‌های تباهی و فساد و فقر و انحطاط اخلاقی شدن، هرگز در اسلام جایز نیست، و بر مسلمان منتظر و مؤمن و متعهد روا نمی‌باشد و با انتظار ظهور حضرت ولی عصر- ارواح العالمین له الفداء- و فلسفه انتظار موافقت ندارد.

«وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؛[۲۵]

«و بگو عمل کنید، پس به زودی خدا و پیامبرش و مؤمنان، عمل شما را خواهند دید».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲

انتظار و وعده الهی

اشاره

«قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَن يَشآءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛[۲۶]

«موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری بخواهید و شکیبایی کنید، به تحقیق که زمین از آن خدا است، به هر کس از بندگانش بخواهد منتقل می‌فرماید: و حسن عاقبت از برای پرهیزکاران است».

«وَأَوْرَثْنا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الأَرْضِ وَمَغارِبَها الَّتِي بارَكْنا فِيها وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنى عَلى بَنِى إِسْرآئِيلَ بِما صَبَرُوا وَدَمَّرْنا ما كانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَما كانُوا يَعْرِشُونَ»؛[۲۷]

«و میراث دادیم به قومی که ضعیف شمرده شده بودند، خاورهای زمین و باخترهای آن را که مبارک گردانیده بودیم. و تمام گردید کلمه (و وعده) نیکوی پروردگار تو بر بنی اسرائیل به سبب آنکه صبر کردند؛ و ویران ساختیم آنچه را فرعون و قومش می‌ساختند و آنچه را که افراشته بودند».

مسأله‌ای که همواره مایه امید مسلمانان منتظر و هسته مرکزی انقلابات علیه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳

نظام‌های استثمارگر و اوضاع ظالمانه بوده و وعده الهی به پیروزی نهایی مستضعفین و محرومین است.

با اینکه می‌بینیم: زورمندان و استضعاف‌گران، مخالفان رژیم خود را می‌کوبند، دربند می‌کنند، به زندان می‌اندازند، در خاک و خون می‌کشند؛ باز هم استضعاف‌شدگان به پا می‌خیزند و مسیر تاریخ را عوض می‌کنند، باز هم سیاه پوست آمریکایی و آفریقایی قیام می‌کنند و حقوق خود را می‌طلبند، باز هم اندونزی و الجزایر استعمار را طرد می‌کنند و آن را بیرون می‌رانند و به حیاتش خاتمه می‌دهند.

فلسطینی‌های آواره و از خانه و وطن رانده شده می‌کوشند تا روزگار اسرائیل و رژیم فاسد نژادپرست صهیونیسم را- با اینکه قدرت‌های بزرگ دنیا پشت سرش و بلکه در کنار و پیش رویش ایستاده‌اند و از او دفاع می‌کنند- سیاه نمایند، و او را از اراضی مقدّسه و سرزمین‌هایی که غصب کرده، بیرون برانند.

مسلمانان و به ویژه شیعیان در طول تاریخ، علی رغم همه مشکلات و مصایب و فشارها، به دلیل همین امید و همین اعتقاد، سنگر مبارزه را رها نکرده و مستمرّاً به تلاش خود ادامه داده‌اند.

مسأله این است که اگرچه ما جهان و وضع جهان را در مسیر هوی و هوس و آرزوهای زیردستان و اقویا و طبقه حاکمه علیه ضعیفان و زیردستان و طبقه محکوم و محروم و مظلوم ببینیم؛ اگرچه جریان دنیا را به کام طبقه‌ای که در عیاشی، هرزگی، هوسرانی، شهوات و تجملات غرض شده و لوکس‌ترین زندگی‌ها را دارند، مشاهده نماییم، و اگرچه بسیاری از مردم جهان در نهایت فقر و پریشانی، گرفتار بیماری‌های گوناگون و محروم از حداقلّ زندگی یک انسان- بلکه یک حیوان که صاحب با انصاف داشته باشد- باشند و وحشیانه‌ترین قدرت‌ها، ملّت‌ها و جامعه‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴

را در زیر ضربه‌های ظلم و تجاوز پامال کنند.

با این حال، تاریخ بر مبنای سنّت‌های الهی و وعده خدایی، سرانجام به نقطه‌ای می‌رود که به نفع طبقه محروم و زیان طبقه غاصب و حاکم است؛ به سویی می‌رود که در آنجا همه نسبت به حقوق متساوی حقّ، برابر و مساوی و یک شکل و یک رنگ گردند و تمام رنگ‌ها و امتیازات پوچ شسته شود و از بین برود و برتری انسان‌ها فقط بر اساس تقوا باشد.

ستمگران و تجاوزکاران در برابر این وعده، مانند کسی هستند که بخواهد در جهت مخالف سیلی عظیم شنا کند، که هر چه قوی و شناگر باشد، سرانجام شکست می‌خورد و سیل او را به پیش رانده، و خواه و ناخواه در مسیر واقعی و جهت موافق سیل قرار می‌گیرد، یا نابود و معدوم می‌شود.

کسانی که علیه متجاوزان و استثمارگران انقلاب می‌کنند، اگر فاقد تمام وسایل هم باشند، بهترین و نیرومندترین وسیله و اسلحه پیروزی آنان، این امید است که در جهت خواست و رضایت و وعده الهی قرار دارند و قطعاً در مبارزه نهایی، پیروزی با آنها است.

آینده جهان در کلام الهی

این گونه اعتقاد به سنّت الهی- اگرچه از آن، گاهی به طور صحیح بهره برداری نمی‌شود و انقلابی نماها هم آن را وسیله قرار می‌دهند- اصل است و حقیقت؛ و در زبان قرآن کریم و احادیث شریفه به تعبیرات وافی و صحیح‌تر و الفاظ کافی‌تر شرح و بیان شده است؛ که از جمله این آیات، واقعی‌ترین تعبیرات و شرح و تفسیر این مسأله است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵

«قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اسْتَعِینُوا بِاللَّهِ ...»؛[۲۸]

«موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری خواهید ...».

«وَأَوْرَثْنا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ ...»؛[۲۹]

«و ما قومی را که به استضعاف کشیده شده بودند، وارثان (مشرق و مغرب زمین) گردانیدیم».

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ»؛[۳۰]

«بلکه حقّ را با شدت بر باطل افکنیم؛ پس حقّ، باطل را در هم می‌شکند، آن‌گاه از میان می‌رود».

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ»؛[۳۱]

«می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند و خدا تمام کننده نور خویش است، هرچند کافران را خوش نیاید».

موضوع انتظار حضرت صاحب الامر- عجّل اللَّه تعالی فرجه- و ایمان به ظهور مهدی موعود، مبنای این وعده الهی است و با سنّت الهی و آنچه در کتب آسمانی ثبت شده، کاملًا مطابق است.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ»؛[۳۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶

«و همانا در زبور، پس از ذکر- تورات نگاشتیم- که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند».

شیعه و تمام مسلمانان بر اساس این عقیده سازنده و تحول‌آور، ایمان دارند که تاریخ در مسیر عدالت و به سوی عدالت جلو می‌رود و توقّف نمی‌کند و زمین را بندگان صالح و شایسته خدا به ارث می‌برند. و سرانجام حقّ در همه جا حاکم و پیروز می‌شود، و این سنّت و قانون خدا و خواست او است که می‌فرماید:

«وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ ...»؛[۳۳]

«یعنی ما خواسته‌ایم که منّت گذاریم بر آنان که در زمین استضعاف شده‌اند ...».

خدا چنین اراده کرده است که قدرت خود را به دست طبقه ضعیف آشکار سازد و طبقه استثمارگر قوی و غالب و ظالم را به دست آنان که استضعاف شده‌اند، بکوبد و مغلوب نماید.

این ایمان، جزء عقاید شیعه و بلکه هر مسلمان است که به هر نحو و هر طور که اوضاع به نفع ستمگران و فرعونیان استعباد پیشه قرار بگیرد، عاقبت با انقلاب مستضعفان شایسته و پرهیزکاران مجاهد، نظام و عدالت، حاکم و برقرار می‌شود.

این عقیده از نظر اجتماعی، بسیار مهم و انقلابی و مترقّی است و مردم را به کار و تلاش و نهضت و قیام و فعالیت تشویق می‌کند و از سستی و ترک وظایف و تسلیم زبونی و ذلیل شدن باز می‌دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷

«لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْیا عَلَیْنا بَعْدَ شِماسِها عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلی وَلَدِها وَتَلا عَقِیبَ ذلِکَ، وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ»؛[۳۴]

مضمون این سخنان امیدبخش و مژده دهنده این است:

«این دنیایی که مانند مرکبی چموش و سرکش، از سواری دادن به صاحب خودش خودداری می‌کند و با ما خاندان پیامبر ناسازگاری پیشه کرده و بر ما سخت و تنگ گرفته است، و حزب خدا و اهل بیت و خاندان رسالت و شیعیانشان را در فشار ظلم و استبداد غاصبان و مرتجعان گذارده، و آنان را از حقوقشان محروم، و گرفتار شکنجه و زندان، و قطع دست و پا و گوش و بینی، و کشته شدن ساخته است، بعد از این همه ناسازگاری‌ها و ظلم و جور و غصب حقوق، البته و حتماً- مانند شتر بدخو و گزنده‌ای که به بچه‌اش مهربان و مایل می‌شود- به ما مایل گردیده و رام اهل حقّ و شایستگان و مستضعفان خواهد شد؛ چون خدا در قرآن خبر داده است:

خواستش این است که بر آن کسان که در زمین مورد استضعاف قرار گرفته‌اند منّت گذارد، و آنان را امامان و پیشوایان و وارثان زمین فرماید».

معلوم است در هنگامی که ابرهای مأیوس کننده فتنه‌های بزرگ، و تسلط غاصبان زمامداری و مقام رهبری جامعه اسلامی بر سر مردم و اهل حقّ، باران بلا و ناامیدی می‌باریده است، علی علیه السلام با این کلمات امیدوار کننده و انتظاربخش، دل‌های مردم را محکم کرده و به این حقیقت بزرگ و وعده تخلف‌ناپذیر الهی مژده داده و آنان را به فتح و ظفری که حزب خدا و حامیان حقّ در پیش دارند، نوید داده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸

و به استقامت و پایداری تشویق فرموده است.

این کلام در عین حال که خبری از آینده و غیب و پیش‌گویی قاطع است، همین مسأله سنّت خدا (یا به زبان دیگر، وعده الهی) را

که علی علیه السلام از آن آگاهی کامل داشته است، اعلام می کند.

آری، ولیّ خدا و کسی که مصداق «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»[۳۵] است، به سنن الهی عالم و واقف است و از خواست خدا و نظامات و قواعدی که در جهان ماده و مجردات قرار داده، به اذن خدا و به تعلیم او بااطّلاع است.

علاوه بر این آیه کریمه، در سوره قصص در ضمن داستان استعلا و گردن‌کشی فرعون، این خواست و سنّت خدا را صریحاً بیان فرموده است؛ چون معلوم است که این سنّت الهی فقط در مورد موسی و فرعون نیست؛ بلکه سنّت عام الهی است و در مورد هر گروه مستضعف و مؤمن و شخص یا دسته استضعاف گر در هر عصر و زمانی صادق است؛ اگرچه مصادیق آن، همه در یک ردیف نباشند و صدق این آیه و تطبیق آن و ظهور این سنّت و قاعده، بر موردی ظاهرتر و آشکارتر از موارد دیگر می‌باشد.

و لذا علی علیه السلام بعد از اینکه خبر از یک تحوّل بزرگ و انقلاب جهانی به نفع حزب حقّ و پیروان مکتب ولایت می‌دهد، این آیه را نیز تلاوت می‌فرماید؛ چون چنان‌که گفته شد، مفهوم آیه، اختصاص به عصر موسی و فرعون ندارد، و عام و کلی است [۳۶] و ظاهرترین مصداق این آیه در تاریخ همان انقلابی است که به رهبری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰

حضرت مهدی، قائم آل محمّد- عجل اللّه تعالی فرجه- برپا می‌شود. انقلابی که حتماً واقع خواهد شد و خواست خدا و سنّت الهی است.

«فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»؛[۳۷]

«و هرگز در سنّت خدا تبدیل و تغییری نخواهی یافت».

بنابر آنچه بیان شد، معلوم می‌شود که انتظار و عقیده به ظهور مهدی علیه السلام چگونه فکر و اندیشه را آینده‌گرا می‌سازد و مسلمان را برای مقاومت، استقامت، پایداری، مبارزه با باطل و جهل و فساد، آماده و مصمم می کند و او را با این فلسفه مهم تاریخ، در ضمن اصطلاحات دینی و قرآنی که کامل‌تر و صحیح‌تر از هر منطق دیگر بازگو کرده است، آشنا می‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۱

انتظار؛ عامل مبارزه با فساد و انحراف

اشاره

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خاسِرِينَ* بَلِ اللَّهُ مَوْلاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النّاصِرِينَ»؛[۳۸]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کفار فرمان ببرید، شما را به عقب (کفر و جاهلیت) برمی‌گردانند، پس شما زیان‌کار می گردید؛ بلکه خداوند مولی و صاحب اختیار شما است و او بهترین یاری کنندگان است».

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلى لَهُمْ»؛[۳۹]

«به درستی آنان که به عقب برگشتند (مرتجع شدند) بعد از آنکه هدایت بر ایشان آشکار گشت، شیطان این کار (ارتجاع) را بر ایشان بیاراست، و خدا آنها را (برای امتحان و اتمام حجت) مهلت داد».

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۲

«الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْناعَشَرَ؛ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَالتّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ»؛[۴۰]

«امامان بعد از من دوازده نفرند: نُه نفر از فرزندان حسین علیه السلام می‌باشند و نهمین آنها مهدی علیه السلام است».
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«لَوْ لَمْیَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلّا یَوْمٌ، لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَیْتِی یَمْلَأُها عَدْلًا کَما مُلِئَتْ جَوْراً»؛[۴۱]
«اگر باقی نمانـد از روزگار مگر یک روز، البته خـدا بر می‌انگیزد مردی از اهل بیت مرا که زمین را از عـدل پر کنـد، همچنان که از ستم پر شده باشد».

انتظار عامل مبارزه با فساد و انحراف

مسلمانان عموماً و شیعه اثنی‌عشری خصوصاً، انتظار ظهور شخصیتی را می‌کشند که انقلاب اسلام را جهانگیر، حقّ و عدالت را پیروز بشر را از تضادهای گوناگون، استثمار، استعباد و استعمار و از وقوف و توقف نجات دهد و به سوی جلو پیش براند و اصول توحید، مساوات، آزادی و برادری اسلامی را رایج نماید.
این شخص موعود، امام دوازدهم از دوازده نفر پیشوایان و رهبرانی است که پیغمبر عالی مقام اسلام صلی الله علیه و آله در صدها حدیث آنها را معرفی کرده و فرزند عزیز رهبر یازدهم، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است.
اصل انتظار به صورت‌های گوناگون در بین ملل مختلف، همواره محفوظ بوده و آینده‌نگری همیشه بشر را به خود مشغول داشته، برگشتن به عقب و بلکه وقوف و ایستادن در یک مرحله به هر حال محکوم بوده و خلاف سنن عالم خلقت است.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۳

حرمت بازگشت به فرهنگ جاهلی

قرآن مجید با بیانی محکم در آیات متعدد، برگشتن به عقب را محکوم فرموده است.
در غزوه تاریخی احد که مسلمانان آزمایش شدند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فداکاری‌ها کرد و پرچمداران و دلیران نامی مشرکان را کشت، و جبرئیل مواسات بی‌نظیرش را با پیغمبر صلی الله علیه و آله ستود و به پیغمبر گفت: «هـذِهِ الْمُؤاساةُ». پیغمبر در جواب فرمود: «إِنَّهُ مِنّی وَأَنَا مِنْهُ او از من است و من از اویم». جبرئیل گفت: «وَأَنَا مِنْکُما؛ من نیز از شما هستم». و ندا در داد: «لا سَیْفٌ إِلّا ذُوالْفَقارِ وَلا فَتیً إِلّا عَلِیٌّ .
در این غزوه، وقتی پاسداران درّه‌ای که کمین‌گاه بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را به پاسداری آنجا مأمور فرموده بود، هزیمت و شکست کفار را در اثر مجاهدات علی علیه السلام دیدند، سنگر خویش را رها کردند و خالد بن ولید با گروهش که در آنجا کمین کرده بود، از همانجا به مسلمانان حمله‌ور شدند و تنی چند از پاسداران و فرماندهشان عبداللَّه بن جبیر را به شهادت رساندند. چهره جنگ به نفع مشرکان تغییر کرده و گروهی از مسلمانان کشته شدند و دیگران فرار کردند؛ غیر از علی بن ابی‌طالب، و دو نفر دیگر هم- برحسب بعضی از نقل‌ها که در نام آنها اختلاف است- کسی با پیغمبر ثابت نماند و راه فرار پیش گرفتند؛ و بعضی که شنیدند پیغمبر کشته شده است، در مقام ارتجاع و ارتداد و امان گرفتن از کفار برآمدند.
و از جمله فراریان، ابوبکر و عمر و عثمان بودند، و عثمان در فرار و پشت کردن به جهاد و دفاع از اسلام و پیغمبر، به قدری از میدان جنگ دور شده بود که سه روز بعد برگشت.
نظر به این سستی‌ها و تصمیم بعضی دیگر بر بازگشت به عصر جاهلیت و ارتداد، آیات متعددی در نکوهش و سرزنش آنان و حرمت ارتجاع و وجوب ثبات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۴

قدم و استقامت نازل شد که از جمله این آیه بود:

«وَما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَمَن یَنقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَن یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَسَیَجْزِی اللَّهُ الشّاکِرِینَ»؛[۴۲]

«و نیست محمّد مگر رسولی که قبل از او هم پیامبران بسیاری بوده‌اند؛ آیا پس اگر (او) مُرد یا کشته شد، به عقب برمی گردید؟ و هرکس به عقب برگردد، هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند و خدا به زودی شاکران را پاداش می‌دهد».

این آیه با کمال صراحت دستور می‌دهد که حتی با رحلت یا کشته شدن پیغمبر- که بزرگ‌ترین ضربت بر روح طرفداران انقلاب اسلامی و الهی اسلام است- انقلاب اسلام نباید توقف شود و باید در مسیر خود پیشرفت نماید و باید مسلمانان دنبال این انقلاب را بگیرند و به عقب برنگردند.

وقتی رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نباید این عکس العمل را داشته باشد که کسی به فکر ارتداد و بازگشت به عقب و رژیم‌های دوره‌های جاهلیت و پذیرش برنامه‌های غیر اسلامی بیفتد، پس معلوم است که مسلمان از هیچ حادثه و فاجعه دیگر، هرچه سخت و جانکاه باشد و هرچه زیان مالی و مادی و جانی داشته باشد، به ارتداد و عقب‌گرد، و قبول برنامه‌ها و نظام‌های کافر مایل نمی‌شود و از کوشش برای پیش رفتن، ترقی و جهانی شدن انقلاب اسلام چشم برنمی‌دارد.

انتظار مصلح آخرالزمان و مهدی موعود، علاوه بر ریشه‌های استوار مذهبی و اسلامی، دارای عالی‌ترین فلسفه اجتماعی است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۵

مسلمانان عقیده دارند که انقلاب اسلام، جهانگیر و پیروز می‌شود و عالم از این نابسامانی‌های مدنیت منهای شرف و انسانیت نجات پیدا می کند و بازگشت به عقب و ارتداد و عقب‌گرد، خلاف اصل و خلاف نهضت انبیا و تعالیم اسلام است.

اگرچه دنیای مادی امروز به ظاهر رو به جاهلیت گذارده و اهداف عالی انسانی و حقیقت و فضیلت و مابه الامتیاز بشر از حیوان، در بسیاری از جوامع فراموش شده، و طغیان و ظلم و بیدادگری و تجاوز و زور و استبداد و قلدری و استثمار و شهوت‌رانی و نابکاری و خیانت و ناامنی به صورت‌ها و جلوه‌های نو در جهان رایج شده و روز به روز رایج‌تر می‌شود؛ و اگرچه الفاظ و کلمات صلح، عدالت، آزادی، مساوات، برادری، همکاری، تعاون و بشر دوستی را در معانی دیگر یا برای مقاصد دیگر به کار می‌برند؛ و اگرچه فاصله بین زورمندان و فرماندهان و زیردستان و فرمان‌بران هر روز زیادتر و رابطه آنها با یکدیگر به رابطه دو انسان برابر هیچ شباهت ندارد؛ ولی این توحّش تا هر کجا برود (تا دو هزار و پانصد سال، تا سه هزار سال، و پنج هزار سال بیشتر هم به عقب برگردد)؛ چون خلاف خواست‌های واقعی بشر و سیر کمالی او و خلاف عقیده و آرمان او است، پیروز نمی‌شود و سرانجام به شدیدترین وضعی سرکوب و ریشه کن خواهد شد.

این جاهلی مسلکی هرچه نیرو بگیرد و از هر حلقومی برایش تبلیغ شود، و هرچند که آموزش و فرهنگ را با زور قوای انتظامی با آن همگام و همراه سازند، عاقبت در برابر منطق آسمانی قرآن، که می‌فرماید:

«تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَوآءٍ بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِن دُونِ اللَّهِ»؛[۴۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۶

«بیایید به سوی کلمه و عقیده یکسان و مشترکی بین ما و شما، که نپرستیم مگر خدا را و به او شرک نیاوریم و هیچ کدام از همدیگر را غیر از خدا ربّ خود نگیریم».

و در برابر آیه:

«إِنّا خَلَقْناکُمْ مِن ذَکَرٍ وَأُنثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبآئِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقیکُمْ»؛[۴۴]

«ما شـما را از یک مرد و زن خلق کردیم و شـما را در قبایل و ملّت‌های مختلف قرار دادیم تا یکـدیگر را بشناسـید؛ البته گرامی‌ترین شما نزد خدا، متقی‌ترین شما است».

و در مقابل منطق وحی:

«وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ»؛[۴۵]

«و ما در هر امتی، رسولی فرستادیم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

و آیات بسیار دیگر شکست می‌خورد، و زبان و بلندگوهایش خاموش و قلم نویسندگانش می‌شکند.

فساد، فحشا، نابکاری جوانان و بانوان، وضع بسـیار ننگین و پر از آلودگی‌های زن در شـرق و غرب جهان امروز و خیانت و جنایت، هرچه جلو برود، و هرچه نیروهای مادّی، این فسادها را تهییـج کنـد و آن را برای منافع پلیـد اسـتثماری یا اسـتعماری گسترش دهـد، جنبش و انقلاب را علیه این مفاسد، کوبنده‌تر و ضربت آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۷

را بر کاخ‌های فساد و طغیان، کاری‌تر می‌سازد.

مقاومت، در برابر بازگشت به جاهلیت

مسـلمانی که با چنین فکر و عقیـده آینـده‌گرا زندگی می‌کند، هرگز با گروه‌های فاسد و مشـرک و خدانشـناس همراه نمی‌شود و تا می‌تواند تقدّم و نوگرایی و آینده‌بینی خود را حفظ کرده و ثابت و استوار به سوی هدف پیش می‌رود.

او اطمینان دارد و به یقین می‌دانـد که بساط ظلم و فساد برچیـده شـدنی است؛ چون بر جامعه و بر فطرت بشـر تحمیل است و آینـده برای پرهیزکاران و زمین از آن شایستگان است:

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَن یَشآءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»؛[۴۶]

«همانا زمین از آنِ خدا است و به هرکس از بندگانش که بخواهد، به ارث می‌دهد و عاقبت از آن متقین است».

بنابراین مسلمان تسلیم ظلم و فساد نمی‌شود و با ستمگران و مفسدان همکار و همراه و هم‌صدا نخواهد شد.

این اصـل انتظـارماننـد یـک قـوه مبقیه و عامـل بقـا و پایـداری، طرفـداران حقّ و عـدالت و اسـلام خواهـان حقیقی را در برابر تمـام دستگاه‌های فشار، استعباد، جهل و شرک، بشرپرستی و فساد انگیزی پایدار نگه می‌دارد و همواره بر روشنی چراغ امیدواری منتظران و ثبات قدم و مقاومت آنها می‌افزاید و آنان را در انجام وظایف، شور و شوق و نشاط می‌دهد.

این اصل انتظار است که در مبارزه حقّ و باطل، صـفوف طرفداران حقّ را فشـرده‌تر و مقاوم‌تر می‌کند و آنها را به نصرت خدا و فتح و ظفر نوید می‌دهد و گوش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۸

آنها را همواره با صداهای نویدبخش قرآن آشنا می‌دارد:

«قُلِ انتَظِرُوا إِنّا مُنتَظِرُونَ»؛[۴۷]

«بگو منتظر باشید که ما هم منتظریم».

«فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَکُمْ مُتَرَبّصُونَ»؛[۴۸]

«منتظر باشید که ما هم با شما منتظریم».

«فَانتَظِرُوا إِنّی مَعَکُم مِنَ الْمُنتَظِرِینَ»؛[۴۹]

«منتظر باشید که من هم با شما منتظرم».

خاص و عام، شیعه و سنی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود:

«لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إِلّا یَوْمٌ واحِدٌ، لَطَوَّلَ اللّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی یُواطِئُ اسْمُهُ اسْمِی وَکُنْیَتُهُ کُنْیَتِی، یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً»؛

«اگر نماند از دنیا مگر یک روز، خداوند متعال آن روز را طولانی فرماید تا بیرون آید مردی از فرزندان من که نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من باشد، زمین را پر از عدل و قسط کند، هم‌چنان‌که از جور و ظلم پر شده باشد».

این انتظار، ضعف و سستی و مسامحه در انجام تکالیف و وظایف نیست و عذر برای کسی در ترک مبارزه مثبت یا منفی و ترک امر به معروف و نهی از منکر نمی‌باشد، و سکوت و بی‌حرکتی و بی‌تفاوتی و تسلیم به وضع موجود و یأس و ناامیدی را هرگز با آن نمی‌توان توجیه کرد.

این انتظار، حرکت، نهضت، فداکاری، طرد انحراف و مبارزه با بازگشت به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۹

عقب و ارتداد است، مکتب زنده و سازنده اسلام و محمّد، علی و زهرا و حسن و حسین و زین العابدین و تمام ائمه علیهم السلام و سایر اصحاب و یاران خاص و پیروان آنها است. اگر نادانان یا مغرضان آن را به طور دیگر تفسیر کرده و آن را مکتب کنار رفته‌ها و کنار گذاشته شده‌ها، بیچاره‌ها، مأیوسان، تن به خواری دادگان، چاپلوسان و دین‌فروشان معرفی کنند، خود در ردیف یهود، که مصداق:

«یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ»؛[۵۰]

«کلام‌ها و سخنان را از مواضع اصلی خود تحریف و دگرگون می‌کنند».

می‌باشند، قرار داده‌اند.

«یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ»؛[۵۱]

«ای پیامبر! آنان که به زبان گفتند: ایمان آوردیم؛ ولی قلب‌هایشان ایمان نیاورد و به سوی کفر سرعت گرفته‌اند، تو را ناراحت نکنند و همچنین آن یهودانی که حرف‌های تو را تحریف کرده و به دروغ، سخنان فتنه‌خیز برای قومی که پیش تو نیامده‌اند، نقل می‌کنند، اینان سخنان را- مطابق میل و هوای نفس خود- از مواضع اصلی‌اش تحریف می‌کنند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۰

ارزش انتظار در قرآن و حدیث

«قُلْ کُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ وَمَنِ اهْتَدی ؛[۵۲]

«بگو همه منتظرند، پس انتظار بکشید! زود باشد که بدانید راه راست پویان و کسانی که هدایت یافته‌اند، کیانند؟!».

«وَقُلْ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ إِنّا عامِلُونَ* وَانْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ»؛[۵۳]

«بگو به آنان که ایمان نمی‌آورند (از راه تهدید)! عمل کنید به حال خود، ما هم عمل می‌کنیم؟ و منتظر باشید، ما هم منتظریم».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ لَنا دَوْلَةً یَجِیءُ اللّهُ بِها إِذا شآءَ. ثُمَّ قالَ: مَنْ سَرَّ أَنْ یَکُونَ مِنْ أَصْحابِ الْقآئِمِ فَلْیَنْتَظِرْ وَلْیَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَمَحاسِنِ الْأَخْلاقِ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ»؛[۵۴]

«البته که برای ما دولتی است که وقتی خدا خواست آن را می‌آورد. هر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۱

کس شاد می‌شود که از اصحاب قائم علیه السلام باشد، باید منتظر باشد و باید کار به پارسایی و اخلاق نیک کند و منتظر باشد».

امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«تَمْتَدُّ الْغَیْبَةُ بِوَلِیِّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الثّانِی عَشَرَ مِنْ أَوْصِیاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَالْأَئِمَّةِ بَعْدَهُ علیهم السلام، إِنَّ أَهْلَ زَمانِ غَیْبَتِهِ الْقائِلِینَ بِإِمامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِینَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ»؛[۵۵]

«غیبت ولی خدا و دوازدهمین وصیّ پیغمبر خدا و امامان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امتداد پیدا می‌کند. اهل زمان غیبت آن حضرت که معتقد به امامت و منتظر ظهور او باشند، از اهل هر زمان برترند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَفْضَلُ الْعِبادَةِ انْتِظارُ الْفَرَجِ»؛[۵۶]

«برترین عبادت انتظار فرج (و پایان نابسامانی‌ها و دشواری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و ظهور دولت حقّه حضرت مهدی علیه السلام و برقراری مطلق نظام اسلامی) است».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۲

ارزش انتظار

اشاره

بشر در زندگی اجتماعی و فردی، مرهون نعمت انتظار است؛ و اگر از انتظار بیرون بیاید و امیدی به آینده نداشته باشد، زندگی برایش مفهومی نخواهد داشت و بی‌هدف و بی‌مقصد می‌شود.

حرکت و انتظار در کنار هم می‌باشند و از هم جدا نمی‌شوند؛ انتظار علّت حرکت و تحرک بخش است. آنچه مورد انتظار است، هرچه مقدّس‌تر و عالی‌تر باشد، انتظارش نیز ارزنده‌تر و مقدّس‌تر خواهد بود و ارزش مردم را باید از انتظاری که دارند، شناخت:

یکی انتظارش این است که پایان سال شود و رتبه‌ای بگیرد و حقوق و جیره‌اش زیاد شود.

یکی دیگر انتظارش این است که پایان سال تحصیلی برسد، گواهی نامه و مدرکی بگیرد و به وسیله آن، کار و شغل مناسبی تهیه نماید.

یکی منتظر است وضعش رو به راه شود تا خانواده تشکیل دهد و همسری اختیار کند و از تجرد و تنهایی خود را خلاص سازد.

دیگری منتظر است درآمدش بیشتر شود، خانه شخصی، ماشین سواری و ...

خریداری کند؛ یا اگر همت و نظرش بلند باشد، بیمارستان یا مسجد یا مدرسه یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۳

کتابخانه و دارالعلمی تأسیس کند.

یک نفر انتظار دارد در فلان مناقصه یا مزایده برنده شود.

خلاصه همه منتظرند؛ کاسب منتظر؛ کشاورز منتظر؛ کنتراتچی منتظر؛ باغدار منتظر؛ صنعت‌گر منتظر؛ پدر، مادر و معلم همه منتظرند؛ بلکه ملّت‌ها و جامعه‌ها و حکومت‌ها همه منتظرند.

رژیم‌های سرمایه‌داری انتظار دارند که قدرتشان بیشتر گسترش یابد و دنیا را شدیدتر به زیر یوغ بی‌رحم استثمار خود بکشند و خون ضعفا را بمکند.

رژیم‌های کمونیستی منتظرند انقلاب کمونیستی همه جا را زیر چتر خود بگیرد، و شدت فقر و جنگ و اختلاف طبقاتی تحول ایجاد کرده، اوضـاع را به نفع آنهـا عوض کنـد تا کمونیسم، آزادی‌های فردی و حرمت انسانی را در کام خود فرو برد و افراد جامعه مانند یـک ماشـین یـا یک مرکز دامـداری که وسایل خوراک و فربه شـدن و خوردن و چریـدن در آن فراهم شـده باشـد، منهای انسانیت زیست کنند.

دانشـجویان واقعی و محققـان منتظرنـد بـا نیروی تفکّر و انـدیشه، مشـکلات علمی را حل کرده و هرچه بیشتر بر دانش و درک خود بیفزایند و دایره معلومات را توسعه دهند.

پزشک با ایمان منتظر است نتیجه معالجات خود را در بیمارش ببیند.

«قُلْ کُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا»؛[۵۷]

«بگو همه منتظرند، پس منتظر باشید».

اگر انتظـار در این دنیـا که عامل تدریـج و تـدرّج، تأثیر و تأثّر، فعل و انفعال، و گـذشت زمان است، از بشـر گرفته شود، دیگر ادامه حیات برایش بی‌لذّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۴

و بی‌معنی است.

انتظار است که زندگی را لذّت‌بخش و باروح و بامعنی می‌سازد و شخص را به زندگی علاقه‌مند می‌نماید.

یک درخت تا وقتی انتظار می‌رود رشـد کند و سایه داشته باشد و میوه بدهد، باقی می‌ماند؛ ولی وقتی از میوه دادن و از نمو و ترقی افتـاد، آن را قطع می‌نماینـد و به جـایش نهـالی می‌نشاننـد که تا سال‌ها چشم انتظار به رشـد و نمو میوه آن بدوزنـد و آن را پرورش دهند و آبیاری کنند.

پس همه جهان و همه جامعه‌ها و همه مردم و افراد، تا هسـتند و در سراشـیبی سـقوط و انقراض و فنا و مرگ و نیستی وارد نشده‌اند، منتظرند و باید منتظر باشند.

اسلام و انتظار

اسلام که تعلیمات و هدایت‌هایش بر اساس فلسفه‌های عمیق و صحیح اجتماعی و واقعی قرار دارد، اصل انتظار و نگاه به سوی آینده را، پشتوانه بقای جامعه‌ای مسلمان و محرک احساسات و مهیّج روح فعالیّت و اقدام قرار داده است؛ و انتظار آینده بهتر و عصر فتح و گشایش و فرج را برترین اعمال شمرده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف:

«أَفْضَلُ أَعْمالِ أُمَّتِی انْتِظارُ الْفَرَجِ»؛[۵۸]

«برترین کارهای امتم انتظار فرج است».

انتظار فرج را افضل اعمال امّت خود معرفی فرموده است.

آن هنگام که پیغمبر بزرگ اسـلام صـلی الله علیه و آله در حالی که غیر از علی علیه السـلام و عموی بزرگوارش ابوطالب، از مردها یار و یاور دیگر نداشت و مردم را به خدا و دین توحید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۵

دعوت می‌فرمود؛ آن هنگام که دست یافتن بر خزائن کسـری و قیصـر، آن هم برای مردمی محروم و مستضعف، جزء محالات عادی

محسوب می‌شد؛ و در آن هنگامی که به جای همکاری و قبول آن دعوت نجات بخش و آزاد ساز توحیدی، از مردم دشنام و ناسزا و اهانت می‌شنید و رنج و آزار و اذیت می‌دید، مردم را به آینده درخشان این امّت نوید می‌داد و وعده می‌داد که کلمه توحید را بگویید تا رستگار شوید: «قُولُوا لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا» تا عرب خاضع شما گردد و عجم به شما جزیه بدهد. سوگند یاد می‌کرد که گنج‌های کسری و قیصر در اختیار شما قرار خواهد گرفت.

و پیروانش با سرمایه و اسلحه انتظار رو به سوی آینده و قدم به پیش قرار داده بود. و در برابر سیل مخالفت‌ها و شیطنت‌ها، قطع ارتباطها و محاصره‌ها، شکنجه‌ها و آزارهای بدنی مسلح، به مقاومت و ایستادگی حتی تا ترک مال و خانه و شهر و مسکن در راه اسلام و هدف‌های توحید آن، تشویق می‌کرد و از پیروزی حقّ و مغلوب شدن باطل سخن می‌راند.

این انتظار و ایمان به این وعده‌های الهی بود که مسلمانان را در میدان‌ها فاتح و جانباز و فداکار کرد.

مسلمانان در انتظار این روزهای درخشان، آن روزهای سخت و تلخ و پر از مصیبت را پشت سر گذاشته و جلو رفتند.

قرآن مجید در آیات متعدّدی، مسلمانان را به انتظار آینده گذارده و آینده بهتر را به این امّت نوید داده است و آینده‌گرایی را تعلیم می‌فرماید.

از جمله در این آیه نوید می دهد که هرگاه خطر ارتجاع پیش آید و از مسلمانان، افرادی مرتد و بی‌دین شوند و از دین برگردند، خدا قوم و گروهی را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنها خدا را دوست می‌دارند، نسبت به مؤمنان فروتن هستند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۶

نسبت به کفار، عزیز و غالب و خوددار و غیر قابل انعطاف می‌باشند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت و سرزنش ملامت کنندگان بیم ندارند؛ که آیه ذیل مشعر بر این مطلب است:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلا یَخافُونَ لَوْمَةَ لآئِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشآءُ وَاللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ»؛[۵۹]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. آنها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هرکس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد. و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست».

در این آیه که خطر ارتداد و بی‌دینی و بازگشت به سوی کفر و شرک و فحشا و بشر پرستی و سنن و رسوم باطل شده، به وسیله اسلام مطرح شده است، قیام گروهی مجاهد را که با ارتجاع مبارزه کنند و آن را سرکوب نمایند، نوید داده؛ و مسلمانان حقیقی را در برابر این مرض مهلک و خطرناک، با انتظار و اعلام آینده سالم و شکست ارتجاع و پیروزی دوستان خدا، مصونیت بخشیده است.

و نیز آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۷

«إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذّکْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ»؛[۶۰]

«همانا ما قرآن را فرو فرستادیم و خود نیز آن را حفظ خواهیم کرد».

خبر از حفظ قرآن مجید و رسالت اسلام و این دین و آیین مقدّس می‌دهد و مخصوص به یک دوره و عصر نیست و تا ابد و تا هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام و تشکیل جامعه جهانی اسلام، این آیه نویدبخش و امیدوار کننده است که در هیچ حال و شرایطی مسلمانان نباید ناامید باشند، بقای این دین برحسب سنن الهی و وعده‌های خدا و رسول خدا تضمین شده است.

اگر بازگشت به عقب و ارتداد و رجعت به جاهلیتی پیش بیاید و در بین ملل مسلمان، صدای افتخار به دوره‌های جاهلیت و زنده کردن رسوم پیش از اسلام بلند بود، و اگر به هر شکل و وضع، بیگانگان یا افرادی که در شمار مؤمنان بوده و به ارتداد و فساد روی نهاده‌اند، بخواهند پیشرفت و جهانگیر شدن انقلاب الهی اسلام را متوقف کنند، یا از بین ببرند و شعائر اسلام را تعطیل و در فراموشی اندازند، قانون خلقت و صدای وجدان و فطرت و اراده الهی، گروهی مصمّم و باعزیمت را که خدا آنها را دوست دارد و آنها خدا را دوست می‌دارند، برای حمایت این دین و جهانی شدن این انقلاب و روشن نگاه داشتن این چراغ بر می‌انگیزد.

از هنگام رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حال، تاریخ اسلام مصادیق و نمونه‌های بسیاری از آنچه در این آیه پیش بینی شده است، نشان می‌دهد و ارتداد در صورت‌های مختلف، دعوت اسلام را تهدید کرده و بلکه به ظاهر متوقف ساخت؛ ولی چنان‌که در این آیه خداوند متعال وعده فرموده است، هر مرتبه، ارتداد به وسیله افرادی الهی و مخلص و فداکار سرکوب شده و خطر خاموش شدن صدای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۸

دعوت اسلام مرتفع گشت. ارتداد و عقب‌گردی که پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله ۶۱] مخصوصاً در امر خلافت و رژیم حکومتی اسلام پیش آمد و منتهی به عثمان‌ها و معاویه‌ها و یزیدها و سایر بنی امیه و بنی عباس و ستمگران دیگر شد و نظام سیاست و حکم و اداره جامعه اسلامی را به نظام حکومت‌های قیصرها و کسری‌ها برگرداند، ابتدا با مقاومت و مخالفت رسمی افرادی انگشت شمار به رهبری علی و فاطمه زهرا علیها السلام روبرو شد، و پس از آن،- اگرچه عقب‌گرد از دین به مرور زمان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۵۹

گسترش یافت؛ ولی‌ک کسانی که از آن بازگشته و به گروه علی علیه السلام و وفاداران حقیقی انقلاب اسلام ملحق گردیدند، زیاد شدند و با قیام مسلمانان انقلاب خواه علیه عثمان، حکومت علی علیه السلام فرهنگ جاهلی را در یک قدمی نیستی و فنا قرار داد؛ امّا بازمانده و وارث حقیقی جاهلیت (معاویه) دوباره پرچم ارتداد را برافراشت و از آن به بعد، اگرچه جاهلیت ریشه‌کن نگردید، و اسلام نیز تا حال به هدف‌های بزرگ خود نرسیده و انقلابش کامل نگشته و در بین راه است و باید منتظر آینده بود تا آن مصلح حقیقی و منتظر موعود بیاید و انقلاب اسلام را عالم‌گیر ساخته و حکومت جهانی الهی را تشکیل دهد؛ ولی همواره تحت تأثیر همین تعالیم اسلام و برنامه انتظار، مبارزه با ارتداد و جاهلیت جریان داشته و دارد و در صورت‌های مختلف از تسلط کامل و تمام عیار جاهلیت جلوگیری شده است که شهادت سیّد الشهدا علیه السلام و قیام مقدّس حسینی علیه بنی امیه، کاری‌ترین ضربت‌ها بر پیکر ارتدادی بود که به وسیله بنی امیه رهبری می‌شد.

ما در اینجا نمی‌خواهیم تاریخ این مقاومت‌ها و مبارزه‌ها را در عصر بنی امیه و بنی عباس و ادوار مختلف شرح دهیم، و از نقش اهل بیت و برنامه‌ها و تعالیم ائمه طاهرین علیهم السلام که بیشتر به صورت مبارزه منفی بسیار دقیق به حملات خلفای جور علیه موجودیت اسلام و حقایق و اهداف مقدّس این دین پاسخ داده و مدافعه می‌نماید، چیزی بگوییم؛ ولی باید متذکّر شویم که روش مبارزه منفی آنها، اکنون هم مؤثرترین روش مبارزه با دشمنان داخلی، منافقان و دشمنان خارجی است و نتایج مهمی نیز داشته است. مثلًا به زندان افتادن امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به شدّت ارکان جاهلیتی را- که به وسیله هارون دیکتاتور و با آن همه قدرت و توسعه قلمرو حکومت استبدادی نگهداری می‌شد- لرزاند.

بیان کامل این مطلب، حداقل به یک کتاب مفصل نیاز دارد که فعلًا در پی آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۰

نیستیم؛ بلکه فقط می‌خواهیم متذکّر شویم که انتظار و مثل این وعده‌هایی که در این آیه کریمه و آیات دیگر است، یکی از پایه‌های مهم و زنده مبارزه علیه فساد، در جامعه اسلام بوده، که آن را باید سرچشمه مقاومت‌ها و منبع تحرکات و مبارزات ایجابی

و سلبی اهل حقّ با اهل باطل شمرد که مسلمان هیچ‌گاه کار اسلام و انقلاب آن را پایان یافته و تمام شده نخواهد دانست، و همواره به مضمون آیه کریمه:

«یُرِیدُونَ أن یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَیَأْبَی اللَّهُ إِلّآ أن یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ»؛[۶۲]

«کافران می‌خواهند نور خدا را با گفتار جاهلانه خود خاموش کنند ولی خداوند نمی‌خواهد، مگر آنکه نور خود را به پایان برساند اگرچه کافران کراهت دارند».

تلاش‌های دشمنان و منافقان نقش بر آب و نور خدا در اتمام و گسترش خواهد بود.

انتظار جامعه شیعه

مسلمانان عموماً و شیعیان خصوصاً منتظرند که سراسر گیتی را عدل و علم و توحید و ایمان و برابری و برادری فراگیرد و آن رهبری که وعده ظهور او در قرآن و صدها احادیث معتبر وارد شده است، ظاهر شود و آیین توحیدی اسلام را که در شرق و غرب جهان وارد شده است، ظاهر کرده و گسترش دهد، و امت واحد، حکومت واحد، قانون واحد، نظام واحد تمام افراد بشر را متّحد، هم‌صدا، هم‌قدم و به هم پیوسته سازد.

این عقیده به ظهور مصلح منتظر، حضرت مهدی موعود- چنان‌که در روایات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۱

به آن اشاره شده است- شیعه را در جریان زمان برای مقاومت در برابر صدمات و لطماتی که بر هر دعوتی وارد می‌شد و آن را متلاشی می‌کرد، پرورش داد و فکر شیعه را که فکر خالص اسلامی است، و جامعه شیعه را از زوال و انقراض نگاه داشت و تا امروز این فکر و این عقیده و ایمان عامل بقای شیعه و پایداری و استقامت اوست.

با آن وضع جان‌گزای حکومت بنی امیه و بنی عباس روبرو شده بودند و تمام حیثیات و شؤون ظاهری و اجتماعی آنها الغا شده، و از همه مشاغل محروم، و در همه جا مورد تعقیب و زیر نظر جاسوسان حکومت قرار گرفته، و کمترین مجازات آنها زندان بود، تا مجازات‌های شدید از بریدن دست و پا و زبان و بینی، و شکنجه‌های غیر قابل تحمل دیگر.

آن شیعیان، اگر منتظر و آینده بین نبودند و اعتقاد به پیروزی حقّ و عدالت، و شکست باطل و ستم نداشتند، با اینکه همه چیز را از دست رفته می‌دیدند، هرگز بر ایشان حال مقاومت باقی نمی‌ماند و همه حتی در دل شکست خورده و تسلیم می‌گشتند و از دگرگون شدن اوضاع و عوض شدن و ورق خوردن صفحه تاریخ ناامید می‌گردیدند و ریشه هر نهضت و حرکت و پایداری در آنها خشک می‌شد.

امّا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام وعده داده و قرآن مجید نیز بشارت داده است که این دین پایدار می‌ماند و این راه بسته نمی‌شود و این نزاع و نبرد حقّ و باطل، با غلبه ظاهری جباران تاریخ مانند یزید و ولید و زیاد و حجاج و هارون و دیگران پایان نمی‌پذیرد.

و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت امیرالمؤمنین و سید الشهدا علیه السلام تا امروز ریشه تمام حرکات و نهضت‌های شیعه و مسلمین علیه باطل و استثمارگران، همین فلسفه اجتماعی انتظار و عقیده به ادامه مبارزه حقّ و باطل تا پیروزی مطلق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۲

بوده است، که می‌بینیم همیشه از میان شکست‌ها، پیروزی‌هایی آشکار و در عین ذلّت ظاهری، پرتو و شعاع عزّت و سربلندی و آقایی نمودار شده و اراده‌ها و همت‌ها به حرکت و جنبش درمی‌آید و افراد بااراده و مصمم و متعهد وارد میدان می‌شوند؛ و هرچه

دشـمنان حقّ و عدالت، مسـلمانان را می کشـند و به زندان می‌اندازند و هر گونه شکنجه و عذابی را درباره آنها اجرا می‌نمایند و آنها را از اجرای قوانین اسـلام و برقرار کردن شـعائر دینی بـا زور و تطمیع بـاز می‌دارنـد و تعلیم و تربیتشان و مطبوعات و تبلیغات و تمام وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌های گروهی را ضـد اسـلامی و منحرف کننـده می‌سازند. در ایران، الجزایر، اندونزی، فیلیپین، اوگاندا، اتیوپی، فلسطین و نقاط دیگر باز هم مبارزه ادامه می‌یابد تا ملّت‌هایی مثل ایران، الجزایر و اندونزی آزاد می‌شوند.
این است فلسـفه بزرگ اجتمـاعی انتظار ظهور. و این است یکی از اسـرار غیبت حضـرت صاحب الامر- عجّل اللّه تعالی فرجه- و از این جهت است که ثواب منتظرین مانند ثواب مجاهدین و بلکه شهیدان بدر و احد است.
و این است که از نظر یـک فرد مسـلمان در هر شـرایط و اوضـاع نامساعـد و نـاگواری که جلو بیایـد، کـار اسـلام خـاتمه یـافته تلقی نمی‌شود و روز این دین به آخر نمی‌رسد.
و این است همان فلسفه‌ای که در ادیان گذشته نیز مایه امیدواری پیروان آنها و مشوّق آنان به استقامت و پایداری و مقاومت و جهاد بوده است. و در حقیقت، انتظار فلسفه محکم و استواری است که در تمام ادیان مورد توجّه بوده و به آن عقیده داشته‌اند و از سنن و نوامیس ثابتی است که همه ادیان آسـمانی در بقای خود از آن مایه گرفته‌انـد و همه در انتظار آینـده عالی‌تر و بهتر بوده‌انـد و ظهور اسلام، این دین جامعه، به تمام آنها نوید داده شد؛ تا وقتی خورشید جهان‌تاب اسلام طلوع کرد
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۳
و عـالم و تمـام پیروان ادیـان از انتظـار آن بیرون آمدنـد، در اسـلام نیز که آخرین رسالت‌هـا و ادیان است، مسأله انتظار، این فلسـفه بزرگ در ظهور مصلح و منجی آخرالزمان و ولیّ دوران حضرت مهدی علیه السلام که در بیت رسالت و از فرزندان علی و فاطمه و حسن و حسین و نهمین فرزند حسین است، خلاصه شد.

عامل بقا

بنـابراین- چنان‌که از بررسـی‌های عمیق و دقیق در تاریـخ و فلسـفه ادیان و قرآن کریم و احادیث و روایات اسـتفاده می‌شود- فلسـفه انتظارماننـد یک عامل و ماده حیاتی مهم در تمام ادیان آسـمانی وجود داشـته و رمز بقا و موجودیت آنان بوده است و اکنون هم از عوامل بقای جامعه مسلمین است.

دیدگاه وسیع

در ضـمن، این انتظار است که دیدگاه وسیع و افق نظر بلند مسـلمانان و مخصوصاً شـیعیان را نشان می‌دهد؛ در حالی که بسـیاری از مردم و ملل دیگر انتظار می‌برند که بر ملل دیگر مسلط شده و آنها را استثمار نمایند.
و در حالی که هر یک از شرق و غرب در انتظار روزی هستند که حریفشان از پا درآید و جهان مسخّر هوی و هوسشان گردد.
و در هنگـامی که کمپانی‌هـای بازرگـانی و حکومت‌های زیر نفوذ آنها انتظار می کشـند، دنیا بازار تجارت آنها شود و بشـر در عالم اقتصاد برده آنها گردد.
و در وقتی که گروه‌های بسـیاری در جهان، امروز بی‌هدف در کنار کاباره‌ها و سـینماها و تماشاخانه‌ها صف کشـیده و دقیقه‌شماری می کنند و در انتظارند که در این اماکن فساد به رویش باز شود و به این ترتیب، هستی خویش را تباه می کنند.
در این هنگام، مسلمان آگاه و روشن‌فکر و شیعه متعهد و مبارز، در انتظار روزی
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۴

است که جهان به زیر پرچم حقّ و عدالت و توحید و حکومت جهانی اسلام و احکام خدا درآید و تمام بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها نابود گردد و این فاصله‌های پوچ از میان خلق خدا برداشته شود.

مسلمانان انتظار روزی را می‌کشند که فقر و بدبختی، و جهل و نادانی از سراسر جهان ریشه کن گردد و بینش و بصیرت جامعه، کامل و افراد صالح و رشید و دادگر، زمامدار و مصادر امور باشند، و اختلافات جغرافیایی و ملی و دینی، و سیاست‌ها و رژیم‌ها و مسلک‌های باطل از بین برود.

این بینش و مقصد و هدف و انتظار مسلمانان است که خیر و سعادت عموم، عصر آزادی، برابری همگان و آسایش و رفاه، علم و ترقی، و عدالت و نیک بختی را برای تمام افراد بشر خواهان است.

این انتظار، شخص را متعهد و مسؤول می‌سازد که برای تحقق هدف‌های اسلام و عملی شدن برنامه‌های دین، بدون هیچ یأس و ضعف و سستی و ناامیدی، شب و روز کوشش نماید و فداکاری کند تا بلکه یک گام به سوی مقاصد متعالی اسلام جلو برود.

این انتظار، شخص را محکم و مقاوم، بااراده، نفوذناپذیر، مستقل، شجاع و بلند همت می‌سازد.

این انتظار، لفظ نیست؛ گفتن نیست؛ عمل است، حرکت است، نهضت و مبارزه و جهاد است، صبر و شکیبایی و مقاومت است.

نیمه شعبان

نیمه شعبان، عید انتظار، عید نور، عید نهضت و آماده شدن برای جهاد بیشتر، مقاومت‌های سخت‌تر؛ و جشن و چراغانی آن، اعلان نشاط، آگاهی، روشنی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۵

ضمیر، توجّه منتظران و نمایش شادمانی‌ها و زوال تاریکی‌ها در جامعه جهانی اسلام است.

کسی که منتظر است، باید به سوی آن رستاخیز عظیم و بی‌مانند قدم بردارد و آماده شود و از هر فرصتی بهره‌برداری نماید، و دین خدا و احکام خدا و آنچه را که به صاحب وقت و ولیّ عصر- ارواحنا له الفداء- انتساب دارد، از مال و جان و فرزند و مقام خود گرامی‌تر بدارد و برای حفظ و نگاه‌داری آن کوشاتر باشد، و باید جشن و چراغانی و تبلیغات و سخنرانی‌ها و مجالس و محافل نور، این انتظار حقیقی را در دل‌ها روشن‌تر سازد و بر نشاط و تعهّد و مقاومت جامعه بیفزاید.

کسی که منتظر است، به معانی بزرگی که از جشن و چراغانی نیمه شعبان در نظر است، التفات داشته و هدف و مقصد را فراموش نمی‌نماید، و جشن و چراغانی را وسیله سرگرمی قرار نمی‌دهد، و به جای وظایف خطیر و مسؤولیت‌های مهمی که در برابر خدا و قرآن و شخص حضرت ولیّ عصر- ارواح العالمین له الفداء- و اسلام و تشیّع دارد، به مراسم خشک و خالی جشن و چراغانی اکتفا نمی‌کند، و از حقیقت و درسی که از این مراسم باید گرفت غافل نخواهد ماند، تا خدای نخواسته دشمنان یا نادانان، این مراسم و بلکه اصل انتظار را عوضی تفسیر نمایند و آن را عامل سکوت و رکود و ترک امر به معروف بشمارند.

این جشن‌ها و چراغانی‌ها باید اعلان وفاداری به اسلام و تصمیم محکم به مقاومت در برابر نقشه‌های ضد اسلام، و ابراز علاقه به قرآن، و مطالبه حقوق اسلامی، و هم‌صدایی و اتفاق و اتّحاد باشد.

این مراسم که در نهایت خلوص صورت می‌گیرد، اعلام خواسته‌های حقیقی جامعه، مخالفت همگان با نظام‌های نامشروع، و موافقت آرای عموم با نظام خالص و صحیح اسلامی است، که باید همیشه و در تمام مواقع و فرصت‌ها ابراز شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۶

وَالسَّلامُ عَلی نامُوسِ اللَّهِ الْأَکْبَرِ وَالْإِمامِ الثّانِی عَشَرَ، أَبِ الْوَقْتِ وَمَوْلَی الزَّمانِ، الَّذِی هُوَ لِلْحَقّ أَمِینٌ وَلِلْخَلْقِ أَمانٌ، مَوْلانا وَسَیِّدِنا صاحِبِ الزَّمانِ، أَرْواحُ الْعالَمِینَ لَهُ الْفِدآءُ وَعَجَّلَ اللَّهُ تَعالی فَرَجَهُ، وَجَعَلَنا مِنْ شِیعَتِهِ وَأَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ.

قم المشرفه، حرم الائمهٔ علیهم السلام

لطف اللَّه صافی گلپایگانی

۱۳۹۸ ه ق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۷

وابستگی جهان به امام زمان

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۶۹

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، وَصَلَّی اللَّهُ عَلی سَیِّدِ رُسُلِهِ أَجْمَعِینَ، أَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ، الَّذِینَ هُمْ أَرْکانُ الْإِیمانِ وَأُمَناءُ الرَّحْمنِ وَأَمانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَبِهِمْ یُمْسِکُ اللَّهُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلّا بِإِذْنِهِ، وَبِهِمْ یُمْسِکُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِیدَ بِأَهْلِها، وَبِهِمْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَتَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَتَخْرُجُ بَرَکاتِ الْأَرْضِ، وَلَوْلا ما فِی الْأَرْضِ مِنْهُمْ لَساخَتْ بِأَهْلِها.[۶۳]
قالَ الْإِمامُ أَبُوجَعْفَرٍ الْباقِرُ علیه السلام: لَوْ أَنَّ الْإِمامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ ساعَةً لَماجَتْ بِأَهْلِها کَما یَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ؛[۶۴]
ترجمه به مضمون: اگر زمین ساعتی خالی از امام بماند اهل خود را فرو خواهد برد و چون دریایی که به موجش اهلش را مضطرب و بی‌قرار سازد در موج و اضطراب افتد.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۱

پیشگفتار

باید توجّه داشت که اصل وابستگی سایر ممکنات به وجود امام- سلام اللَّه علیه- و چگونگی آن و مسایل مشابه آن را، دانشمندان و علمای حکمت و عرفان با دلایل عقلی و فلسفی و عرفانی اثبات کرده‌اند، چنان‌که به وسیله وحی و خبر آنان که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارند و از غیب عالم و علم کتاب و روابط نهانی و پنهانی ممکنات با یکدیگر، به اذن اللَّه تعالی و به عنایت و لطف او مطّلع می‌باشند، نیز ثابت است. و طبق همین اطلاعاتی که ایشان به ما می‌دهند، فرضاً دلیل عقلی مستقل هم نباشد، به آنچه خبر می‌دهند اعتقاد پیدا می‌کنیم.
زیرا برای تحقیق این‌گونه موضوعات- به خصوص تفاصیل آن- راهی مطمئن‌تر و باوربخش‌تر از وحی و اخبار انبیا و اوصیای آنها نیست؛[۶۵] چنان‌که وجود ملائکه و اصناف آنها و مأموریت‌ها و مداخلاتشان در عالم و تصرفات و ارتباطاتی که با تنظیم عالم

دارند، برحسب قرآن مجید و احادیث شریفه ثابت و مسلم است و هر کس به نبوّت و وحی و قرآن مجید و رسالت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤمن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۲

باشد، به آن نیز ایمان دارد؛ زیرا ایمان به صدق انبیا و وحی و انباء و اخبار آنها قابل تبعیض نیست؛ بنابراین در این موضوع نیز این راه شناخت، مورد استناد و کمال اعتماد و یقین آور و اطمینان بخش است.

برحسب روایاتی که در تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید وارد شده و همچنین روایاتی که مستقلًا روایت شده، وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام ثابت است؛ و هرچند بعضی از این روایات به وابستگی بعضی از این عالم مثل زمین، بیشتر دلالت نداشته باشد؛ امّا بعضی دیگر بر وابستگی کل دلالت دارد. مضافاً اینکه بعضی از معیارها و ملاک‌ها که این وابستگی را تأیید می‌نماید، عام است و وابستگی کل عالم را اثبات می‌کند.

ناگفته نماند: از طرق اهل سنّت نیز احادیثی که فی الجمله دلالت بر این موضوع دارد، روایت شده است؛ مثل روایتی که "عبداللَّه بن بطه عکبری "که از محدّثین مشهور و نامدار است،[۶۶] در کتاب "الانابه "به سند خود از عبداللَّه بن امیه مولی مجاشع،[۶۷] از یزید رقاشی،[۶۸] از انس بن مالک ۶۹] به این لفظ روایت کرده است:

انس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۳

«لا یَزالُ هذَا الدّینُ قائِماً إِلی اثْنَی عَشَرَ، فَإِذا مَضُوا ساخَتِی الْأَرْضُ بِأَهْلِها»؛[۷۰]

همواره این دین برپا خواهد بود تا دوازده نفر، پس وقتی که آن دوازده نفر درگذشتند، زمین اهل خود را فرو خواهد برد».

و چنان‌که از بعضی احادیث استفاده می‌شود، از دوران صدر اوّل و عصر صحابه، افراد برجسته‌ای از آنان، مانند سلمان و ابوذر- که نمی‌توان اعتقاداتشان را جز به استناد به هدایت و بیان و ارشاد حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله مستند دانست- این وابستگی را بازگو کرده و به دیگران می‌آموختند، چنان‌که از سلمان و ابوذر در مقام توصیف امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است:

«إِنَّهُ لَزَرُّ الْأَرْضِ الَّذِی تَسْکُنُ إِلَیْهِ وَیُسْکَنُ إِلَیْها، وَلَوْ فُقِدَ لَأَنْکَرْتُمُ الْأَرْضَ وَأَنْکَرْتُمُ النّاسَ»؛[۷۱]

«علی علیه السلام قوام زمین است که زمین به سوی او آرام می‌گیرد و به سوی آن سکون و آرامش حاصل می‌شود، و اگر او (یا جانشین او) نباشد، هرآینه زمین را دگرگون (به وضع دیگر) و مردم را منکر و ناشناخته خواهید دید».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۴

ابن اثیر در نهایه و ابن منظور در لسان العرب "،زرّ "را به استخوانی که در زیر قلب است و قوام قلب را به آن گفته‌اند، معنی کرده‌اند.

حاصل اینکه: با مراجعه اجمالی به روایات و احادیث شیعه و اهل سنّت و زیارات معتبر مثل جامعه کبیره، ارتباط وجود سایر ممکنات و بقای زمین؛ بلکه عالم، نزول باران، برکات و رحمت‌های الهی، افاضه فیوضات و نعمت‌ها به وجود امام علیه السلام فی الجمله ثابت و مسلم است؛[۷۲] البته شکی نیست که یگانه راه نجات و امان از گمراهی، شناختن امام، قبول امامت او و پیروی از او است که علاوه بر احادیث متواتر ثقلین و سفینه و امان، حدیث مشهور بین شیعه و اهل سنّت که حمیدی در "جمع صحیحین "آن را روایت کرده است، با کمال تأکید و توعید بر آن دلالت دارد، متن این حدیث به روایت حمیدی (در جمع صحیحین) این است:

«مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَةً الْجاهِلِیَّةِ»؛[۷۳]

«هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرده است (مانند) مردن جاهلیت».

و فخر رازی از حضرت رسول عليه السلام روايت كرده است كه فرمود:

«مَنْ ماتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ، فَلْيَمُتْ إِنْ شآءَ يَهُودِيّاً وَإِنْ شآءَ نَصْرانِيّاً»؛[۷۴]

«هر كس بميرد در حالی كه نشناخته باشد امام زمان خود را، پس اگر

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۷۵

خواست يهودی بميرد و اگر خواست نصرانی».

كلام معجزنظام حضرت علی عليه السلام، تصريح اين بيان و اقتباس از فرمايش حضرت رسول اعظم صلی الله عليه و آله است، كه مفخر علمای اسلام سيد رضی از آن حضرت روايت نموده است:

«وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوّامُ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ وَعُرَفآؤُهُ عَلی عِبادِهِ، وَلا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلا يَدْخُلُ النّارَ إِلّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»؛[۷۵]

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۷۶

«همانا امامان از سوی خدا و به امر خدا، قائم بر خلق خدا و برپا دارندگان آنها، و مدبر و مدير امور، نگهبان مصالح و سرپرست بندگان خدا می‌باشند داخل بهشت نمی‌شود مگر آن كس كه بشناسد ايشان را و ايشان او را بشناسند و داخل آتش نمی‌شود مگر كسی كه ايشان را نشناسد و انكار كند، و امامان عليهم السلام او را نشناسند و انكار نمايند».

و در رابطه با اين مسايل است، فرمايش ديگر آن حضرت:

«أَلا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمآءِ إِذا خَوی نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»؛[۷۶]

«آگاه باشيد! به تحقيق مثل آل محمّد عليهم السلام مثل ستاره‌های آسمان است كه هرگاه ستاره‌ای بخواهد غروب كند، ستاره ديگر طلوع نمايد».

اين‌گونه احاديث و احاديثی كه مدلول آنها گسترده‌تر است، از حدّ تواتر گذشته است و مورد نظر در اين رساله، استقصا و احصای آن احاديث و تحقيق در مقدار دلالت آنها نيست، كه احصا و بررسی اين احاديث به كاوش بسيار و مطالعات زياد و تأليف كتابی مفصّل و بزرگ نياز دارد.

آنچه در اين رساله به طور مختصر در نظر است، توجيه و تفسير عقلی و علمی و منطقی اين وابستگی و بيان امكان و صورت وقوع آن است كه در ضمن چند بيان توضيح و توجيه می‌شود. و اگرچه بحث و بررسی را می‌توان در دو زمينه قرار داد؛

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۷۷

يكی ارتباط اصل وجود ممكنات به وجود امام عليه السلام و ديگری ارتباط بقای آنها به وجود آن حضرت عليه السلام، امّا به ملاحظه اختصار و عدم تكرار، در طی چند بررسی و توجيه، معقوليت و منطقی بودن هر دو جهت را به ياری خداوند متعال بيان خواهيم كرد.

وما توفيقی إلّاباللَّه، عليه توكّلت وإليه أنيب

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۷۸

بررسی و توجيه اوّل

عالم انسان كه آن را عالم صغير می‌گويند، نمونه كلّ جهان و مجموع عالم است كه آن را عالم كبير و اكبر می‌خوانند، چنان‌كه در

شعر منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

أ تَزْعَمُ أَنَّکَ جِرْمٌ صَغِیرٌوَفِیکَ انْطَوَی الْعالَمُ الْأَکْبَرُ[۷۷]

بلکه همه عالم‌ها، از عالم اتم‌ها تا عالم منظومه‌ها و کهکشان‌ها، همه و همه نمونه مجموع عالم هستند و همه دارای یک نقطه مرکزی هستند که وجودشان به آن مرتبط است.

دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی

مجموع عالم و کل جهان نیز دارای چنین نقطه مرکزی است؛ این نقطه مرکزی در ظاهر هرچه باشد، در باطن وجود ولیّ عصر و قلب هر زمان است، چنان‌که نقطه مرکزی انسان در ظاهر مغز است؛ امّا در باطن روح انسان یا به تعبیر دیگر قلب او می‌باشد. انسان ظاهربین گمان می‌کند که ارتباطات، منحصر در چیزهایی است که با حواس ظاهری یا با تجربه دریافت می‌شود و از ارتباط عالم ظاهر با باطن، و عالم شهادت و حضور با عالم غیبت و ماوراء ستور، و محسوس با معقول و آنچه از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۷۹

دسترس تجربه خارج است، غافل است و ارتباطات ظاهری و محسوس را فقط بر اساس تأثیر و تأثر ذاتی اشیا می‌پندارد، خصوصاً که نظام اتم و کهکشان‌ها را به یک نوع می‌بیند و تحت یک برنامه و جریان متّحد الشکل مشاهده می‌کند، پس گمان می‌کند که یک جزء بالذات، مرکز و ثابت است و جزء یا اجزای دیگر بالذات یا به تأثیر دیگر، سیار و متحرک و از تأثیر عالم غیب در آن غافل است و نمی‌داند که «ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیم».

در دیده تنگ مور، نور است ز اودر پای ضعیف پشه، زور است ز او

ذاتش سزاست مر خداوندی راهر وصف که ناسزاست، دور است ز او

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج‌۲ ؛ ص۷۹

نمی‌پرسد که جهت جامع و ارتباط بخش این اجزا چیست؟ و چگونه این نظام‌ها بر آنها حاکم شده و این عناصر مختلف به وجود آمده؟ و کجا و در چه مجلس و محفلی و با کدام عقل و شعوری این قرار را با یکدیگر گذاردند که با ترکیبات و اجزای متفاوت این عناصر را بیافرینند و از ترکیب آنها، این همه مرتبط و متناسب ساخته که از قواعد و قوانین و تناسبی که در آن است، بشر توانسته است با کشف قسمتی از آنها، حتی در کیهان و جهان‌های برین، تصرّف و رفت و آمد نماید و از فاصله میلیون‌ها سال نوری کسب اطّلاع کند؟ خدا دانا است که در این همه عوالم چه خبرها و چه شگفتی‌ها، چه پدیده‌ها و چه اسرار و روابطی برقرار کرده است و چه محکم و استوار است این آیه کریم که می‌فرماید:

«قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً»؛[۷۸]

«بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات و آثار قدرت و آیات پروردگار من

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۰

و مخلوقات او مرکّب باشد، هر آینه دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام شود، اگرچه مانند آن مدد بیاوریم».

چه غافل می‌باشند آنان‌که چشمشان از ظاهر به باطن نفوذ نمی‌کند و جهان و صاحب جهان را نشناخته از این جهان می‌گذرند، به مصداق:

«یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ»؛[۷۹]

«به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند؛ ولی از عالم آخرت غافل می‌باشند».

آری همه جا نظام او و دست او است، از اتم تا کهکشان‌ها و بالاتر و آنچه هنوز بشر به کشفش موفّق نشده، همه آیات و نشانی‌های

اویند.

شنیدستم که هر کوکب جهانی استجداگانه زمین و آسمانی است

تو پنداری جهانی غیر از این نیستزمین و آسمانی غیر از این نیست

چه نیکو و معرفت‌افزا است سخن سرور اولیا و اشرف اوصیا و رهبر عرفا، امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

«سُبْحانَکَ ما أَعْظَمَ شَأْنَکَ! سُبْحانَکَ ما أَعْظَمَ ما نَری مِنْ خَلْقِکَ، وَما أَصْغَرَ کُلَّ عَظِیمَةٍ فِی جَنْبِ قُدْرَتِکَ، وَما أَهْوَلَ ما نَری مِنْ مَلَکُوتِکَ، وَما أَحْقَرَ ذلِکَ فِیما غابَ عَنّا مِنْ سُلْطانِکَ، وَما أَسْبَغَ نِعَمَکَ فِی الدُّنْیا، وَما أَصْغَرَها فِی نِعَمِ الْآخِرَةِ»؛[۸۰]

«تسبیح تو را می‌گویم، چه عظیم است شأن تو! تسبیح تو را می‌گویم، چه بزرگ است آنچه را می‌بینیم از آفرینش تو! و چه کوچک است بزرگی آن در کنار قدرت تو! و چه هولناک است آنچه مشاهده می‌کنیم از ملکوت تو!

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۱

و چه حقیر است این در برابر آنچه مشاهده می‌کنیم از ملکوت تو! و چه حقیر است این در کنار آنچه از ما پنهان است از سلطان تو! و ...».

و البته جهان به حکمت الهی و اراده ازلی، دارای قوانین و قواعدی است و بهتر است که با اقتباس از قرآن کریم بگوییم: دارای سنتی است و هر پدیده و حادثی معلول علتی است و علوم مادی و طبیعی، چیزی غیر از اطّلاع و آگاهی بر بخش مختصری از این قواعد و سنن و سلسله علل و معلولات نیست؛ امّا چنان نیست که احتمال وجود عالم غیب و تأثیر آن در حدوث و بقای موجودات مادّی و ارتباط وجود ولیّ و قطب در تأثیر و تأثری که در اشیا است، با قانون علّیت قابل نفی و انکار باشد، و به طریق اولی ":نفی ارتباط وجود عالم با وجود ولیّ "قابل اثبات نمی‌باشد و هرگز چنین نفی و اثباتی امکان‌پذیر و معقول و منطقی نیست؛ زیرا قانون علّیت می‌تواند نفی یا تأثیر بعضی از اشیا را در وجود تمام اشیا یا بعض اشیا اثبات کند.

به عبارت دیگر: اگر با حذف بعضی از عوامل مادّی که علّیت و ارتباط آن به وجود یک پدیده یا بقای آن محتمل است، آن پدیده را همچنان باقی و موجود یافتیم، عدم علّیت آن عامل و عدم ارتباط بقای آن پدیده به وجود آن عامل احتمالی استکشاف می‌شود؛ امّا با حذف عاملی که علّیت آن نسبت به یک پدیده محتمل باشد، به فرض آنکه آن پدیده نیز حذف شود، ثابت نمی‌شود. عاملی که حذفش، حذف پدیده را در پی داشت، علّت مستقل آن پدیده است؛ زیرا معلوم نمی‌شود تأثیر آن عامل به نحو شرط بوده یا به نحو مقتضی و یا رافع یا مانع یا علّت، پس احتمال اینکه چیز دیگر و امر غیبی و غیر قابل تجربه هم در وجود آن به نحو مقتضی یا شرط مؤثر باشد، نفی نمی‌شود، چنان‌که با از کار انداختن مغز یا قلب، هرچند جسم انسان از کار می‌افتد و وجود عنصری و مادی او از تحرّک و فعالیت باز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۲

می‌ایستد و تأثیر مغز و قلب در کار و اعمال اندام و اعضای انسان ثابت می‌شود؛ امّا نمی‌توان با این آزمایش، نفی روح را ثابت نمود و رابطه اعضا و بدن نیست که بگوییم: حیات جزء مادّی انسان که اندام او باشد، فقط مرتبط با مغز یا قلب است و با روح و عالم غیب ارتباط ندارد.

اشتباه نشود! نمی‌خواهیم با این بیان، ارتباط ممکنات را با وجود امام، یا اعضا و اندام انسان را با روح او ثابت نماییم؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم: این ارتباط، از مسایلی که با قانون علیّت و آزمایش‌های مادی و تجربی و به اصطلاح بعضی علمی قابل نفی باشد، نیست، هرچند در مقام پذیرش و ایمان به آن باید به دلایلی که برای اثبات این‌گونه موضوعات اقامه می‌شود، استناد کرد.

و بالاخره می‌گوییم: ارتباط وجود سایر ممکنات با وجود ولیّ و قطب جهان، به حکم خبر صادق مصدّق؛ یعنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است، اگرچه ارتباط غیر ارادی باشد، مثل ارتباط منظومه شمسی با خورشید و اجزای

اتم با هسته مرکزی و هزاران هزار روابط تکوینی که در عالم جماد و نبات و حیوان و انسان و بین اعضا و اجزای آنها برقرار است، و نفی تأثیر وجود قطب در وجود پدیده‌های این عالم- به اذن اللَّه تعالی- با قانون علّیت و تجربه و آزمایش امکان‌پذیر نیست و امکان احتمال تأثیر آن به هیچ وجه قابل ردّ نمی‌باشد. بنابراین ایمان به آن، علاوه بر ادلّه عقلی با توجّه به احادیث و روایات نیز کاملًا عُقلایی و منطقی است و موجب شرک و غلوّ و این‌گونه امور نخواهد بود، چنان‌که احتمال تأثیر یا یقین به تأثیر هر شیء در شیء دیگری- به تقدیر خدای تعالی- شرک نمی‌باشد.

و حاصل این توجیه، این است که: اگر در ارتباطات و تأثیر و تأثرها، وجود هسته مرکزی و ما به الارتباط و ما به البقاء و ما به النظام مادّی دیده می‌شود، و مثلًا حیات اعضا و اندام و بخش مادّی وجود انسان، به وجود مغز و قلب بستگی دارد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۳

و حتی بسیاری از تصرّفات؛ بلکه بیشتر یا همه تصرّفات غیب وجود افراد عادی (روح) در این عالم به این اعضا بستگی دارد، امکان دارد وجود قطب و امام نیز ما به الارتباط تکوینی مجموع این عالم باشد. و همان‌گونه که آن ارتباطات و ارتباط ملائکه با این عالم توجیه می‌شود، این ارتباط که دلایل عقلی و نقلی بر آن اقامه شده، نیز توجیه و تفسیر می‌شود.[۸۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۴

بررسی و توجیه دوم

چنان‌که ثابت و مسلم است، تمام اجزای عالم امکان به سوی موجود ممکن اشرف در حرکت است. و به عبارت دیگر: علّت غایی عالم امکان و متحرّکات، وجود مخلوق اشرف است. هر عالم مقدّمه عالم بعد و عالم کامل‌تر است، چنان‌که عالم جنین مقدّمه عالم دنیا، و عالم دنیا مقدّمه عالم آخرت است، و به طور کلی هر مادونی مقدّمه مافوق، و هر ناقصی برای کامل و هر کاملی برای اکمل و به سوی کمال در مسیر حیات و عالم امکان سیر می‌کنند، تا در عین به فعلیت رسیدن استعداد خاص خود، در مسیر کمالی خود، کمال موجود کامل‌تر را فراهم ساخته و به او بپیوندند.

پس اگر سیر جهان بدون موجود ممکن اکمل باشد و منتهی به آن نباشد، جهان از هدف اسنی و اشرف خود محروم می‌شود و حرکت جهان، اگر بی‌ثمر و بی‌هدف نباشد، اقلًا بدون قایده اکمل خواهد بود. لذا همیشه و تا حرکت در عالم امکان هست، باید برای موجود اکمل و به سوی آن باشد و آن «امام و حجت خدا و ولیّ دوران و قطب زمان» خواهد بود که یا در کسوت و منصب نبوّت ظهور دارد و یا در کسوت امامت و منصوب وصایت، قائم مقام و جانشین نبیّ و پیغمبر خواهد بود.

بدیهی است با امکان موجود اشرف و فیاضیت خدا و عدم بخل در مبدأ فیّاض،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۵

اکتفا به وجود غیر اشرف نخواهد شد.

خلاصه این بیان، چنین است: وجود حضرت رسول اکرم و سیده نساء العالمین و ائمه اثنی‌عشر- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- مقصد اصلی خلقت می‌باشند[۸۲] و دیگران علاوه بر آنکه نسبت به مادون خود، کامل‌تر و علّت غایی هستند، طفیل وجود آنها و فرع وجود آن بزرگواران می‌باشند.

و این موضوع مستفاد از روایات معتبره است. از جمله: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه روایت است که در ضمن یکی از نامه‌های تاریخی خود به معاویه مرقوم فرمود:

«فَإِنّا صَنائِعُ رَبّنا وَالنّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا»؛[۸۳]

«ما تربیت یافتگان پروردگارمان هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته ما هستند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۶

و شیخ صدوق- علیه الرحمهٔ- از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده است که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«یا عَلِیُّ! لَوْلا نَحْنُ، ما خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَلا حَوّاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النّارَ وَلَا السَّماۤءَ وَلَا الْأَرْضَ»؛[۸۴]

«ای علی! اگر ما نبودیم، خداوند خلق نمی‌کرد آدم و حوا را و بهشت و جهنم و آسمان و زمین خلق نمی‌شدند».

و رافعی- یکی از علمای معروف عامّه- در ضمن حدیثی طولانی، روایت کرده است که خداوند متعال به آدم- علی نبینا و آله و علیه السلام- فرمود:

«هؤُلآءَ (یَعْنِی مُحَمَّداً وَعَلِیّاً وَفاطِمَهَٔ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ) خَمْسَهٌٔ مِنْ وُلْدِکَ، لَوْلاهُمْ ما خَلَقْتُکَ. هؤُلآءَ خَمْسَهٌٔ شَقَّقْتُ لَهُمْ خَمْسَةَ اسْماً مِنْ أَسْمآئِی، لَوْلاهُمْ ما خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَلَا النّارَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْکُرْسِیَّ وَلَا السَّماۤءَ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا الْمَلاۤئِکَةَ وَلَا الْاِنْسَ وَلَا الْجِنَّ»؛[۸۵]

«اینان (محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین- صلوات اللَّه علیهم-) پنج تن از فرزندان تو هستند. اگر نبودند ایشان، تو را خلق نمی‌کردم؛ اینان پنج تن‌اند که برای ایشان پنج اسم از اسم‌های خودم مشتق کردم. اگر ایشان نبودند، خلق نمی‌کردم بهشت و نه آتش، و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه فرشتگان و نه انس و جن را».

و نظیر این ارتباط است، ارتباط آفرینش آنچه در زمین است با آفرینش آدم و بنی آدم، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۷

«خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً»؛[۸۶]

«تمام آنچه در زمین است برای شما خلق کردم».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَالْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ»؛[۸۷]

«زمین را برای خلق مقرر فرموده».

و در آیه دیگر فرموده است:

«الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَالسَّماۤءَ بِناۤءً وَأَنزَلَ مِنَ السَّماۤءِ ماۤءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ»؛[۸۸]

«آن خدایی که برای شما زمین را گسترد و آسمان را برافراشت و از آسمان، آبی فرو بارید که به سبب آن، میوه‌هایی گوناگون برای روزی شما بیرون آورد».

و همچنین آیاتی که دلالت دارند بر تسخیر زمین و آفتاب و ماه و نجوم برای انسان.

و چنان‌که مرحوم پدرم آیت اللَّه آخوند ملّا محمّد جواد صافی قدس سره در یکی از تألیفات خود به نام "مصباح الفلاح، "یا در تألیف دیگرش به نام "نفایس العرفان "تحقیق کرده، آیاتی مثل:

«وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلّا لِیَعْبُدُونِ»؛[۸۹]

«ما جن و انس را خلق نکردیم مگر برای عبادت».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۸

نیز بر همین دلالت دارند؛ زیرا وقتی خلقت جن و انس برای عبادت باشد، با اینکه عالی‌ترین مرتبه عبادت و اطاعت- که نمایش و تبلور کمال اعلای موجود ممکن است- همان است که از امام علیه السلام صادر می‌شود، و با توجّه به اینکه: عبادات دیگران نیز

بایـد در خطّ عبادت امام و پیروی از او باشـد تا از شـرک و انحراف و معایب و موانع دیگر مصون بمانـد، پس امام مقصـد اصـلی و علّت غایی خلقت خواهد بود.

و نظیر این تحقیق است، آنچه که آن مرحوم و دیگران از محققـان بزرگ فرموده‌انـد که غرض از خلقت، تخلّق به اخلاـق الهی مثل علم و قـدرت و ظهور قـدرت ربوبی است؛ اگرچه در تمام اشـیا و خلقت تمام کائنات، آثار علم و قدرت و حکمت او ظاهر و هویدا است و هرچه هست، آیه و کلمه او است؛ امّا ظهور علم و قدرت او در انسان و اسـتعداد و تخلق انسان به اختیار خود به اخلاق الهی، در مرتبه‌ای است که هیـچ موجودی غیر از انسان آن اسـتعداد را نـدارد و تحقق و فعلیت کمال این اسـتعداد و جلوه و نمایش برین و برترین آن، وجود امام ۹۰] و افعال و اخلاق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۸۹

و جامعیت و نواحی متعدّد کمالی او است.

بنابراین باز هم امام، مقصد اصلی خلقت و خلاصه و نتیجه علیای آن می‌باشد و خدا همه اشیا را برای بشر و بشر را برای انسان کامل که ولیّ امر هر عصـر و قطب دوران و صـاحب الزمان است، آفریـد، چنان‌که برای پدیـد آمـدن میوه، انسان به ایجاد باغ، آباد کردن زمیـن، سـاختن و کنـدن جـوی و جـدول، تهیه آب و احـداث قنـات و کاشـتن درخت اقـدام می‌نمایـد و در واقع همه را برای میـوه می‌خواهـد و میوه، مطلوب بالـذات و خواسـته حقیقی و اوّلی او است و دیگر چیزهـا مطلوب بالعرض و خواسـته تبعی و ثانوی است.

شاید همین بود سرّ اینکه ملائکه گفتند:

«أ تَجْعَلُ فِیها مَن یُفْسِدُ فِیها وَیَسْفِکُ الدّمآءَ وَنَحْنُ نُسَبّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدّسُ لَکَ»؛[۹۱]

«آیا می‌خواهی کسانی را در زمین بگماری که فساد کنند و خون‌ها بریزند و حال آنکه ما تو را تسبیح می کنیم».

و پاسخ خداوند متعال که فرمود:

«إِنّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ»؛[۹۲]

«من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید».

اشاره به همین باشد که: اگرچه مفسد و خونریز در بین بشر پیدا خواهد شد؛ امّا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۰

چون این نظام منتهی و متضـمن وجود بنـدگان صالح و شایسـتگان مقام خلافت الهی خواهد شد، باید برقرار شود و خدا می‌داند که محصول این جعل خلیفه در زمین چه خواهـد بود و چه موجودات کاملی را متضـمن می‌باشـد، وماننـد ابراهیم و موسـی و عیسـی و محمّد خاتم الانبیا و علی مرتضی و مهدی خاتم الاولیا از آن به وجود خواهد آمد.

و مخفی نماند: محققین علمای اهل سنّت نیز همگی بر اینکه حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله دارای چنین منزلت و مقامی است، اتفاق دارند و زبان حالشان این اشعار است:

مُحَمَّدٌ الْمُجْتَبی مَعْنی جِبِلَّتِهِوَما لِآدَمَ طِینٌ بَعْدُ مَجْبُولٌ

وَالْمُجْتَبی تاجٌ عُلْیاهُ الرَّفِیعُ وَمالِلْبَدْرِ تاجٌ وَلا لِلنَّحْمِ اکْلِیلٌ

لَوْلاهُ ما کانَ أَرْضٌ لا وَلا أُفُقٌوَلا زَمانٌ وَلا خَلْقٌ وَلا جِیلٌ

وَلا مَناسِکٌ فِیها لِلْهَدّ أَشْهَبُوَلا دِیارِیها لِلْوَحْیِ تَزِیلٌ ۹۳]

و این اشعار:

یا صَفْوَةَ الرُّسُلِ الَّذِی لَوْلاهُ لَمْیَثْبُتْ عَلی حَدّ الْمَقامِ کَلِیمٌ

کَلّا وَلا سَکَنَ الْجِنانُ أَبٌ وَلَمْیَنْهَضْ إِلَی الرُّوحِ الْمَسِیحُ رَمِیمٌ

اللَّهُ قَدْ صَلّی عَلَیْکَ فَکَلَّ ذِیمَجْدٍ لِمَجْدِکَ دَأْبُهُ التَّسْلِیمُ ۹۴]

و این اشعار:

محمّد کازل تا ابد هرچه هستبه آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار دانش بدو استفروغ همه آفرینش از او است

و ابن حجر در "المنح المکّیهٔ فی شرح الهمزیهٔ "در شرح این شعر:

لَکَ ذاتُ الْعُلُومِ مِنَ الْغَیْبِوَمِنْها لِآدَمَ الْأَسْمآءُ

می گویـد: مقصود از خلق آدم، خلق پیغمبر مـا صـلی الله علیه و آله از صـلب او بوده است، پس خلق پیغمبر مـا، به طریق ذات بوده و خلق آدم به طریق وسیله.[۹۵] و مخفی نماند: محدثین بزرگ اهل سنّت نیز احادیثی روایت کرده‌اند که این وجه، به صراحت از آنها استفاده می‌شود؛ از جمله در ذیل حدیثی که متضـمن شـرح توسل حضـرت آدم- علی نبینا و آله و علیه السـلام- به حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله می‌باشـد و "حـاکم "آن را از پیغمبر صـلی الله علیه و آله روایت نموده و به صـحّت آن گواهی داده است، چنین آمده که خدای تعالی خطاب به آدم فرمود:

«إِنَّهُ لَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَیَّ وَإِذْ سَأَلْتِنِی بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَکَ، وَلَوْلا مُحَمَّدُ ما خَلَقْتُکَ»؛

«به درسـتی که او (محمّـد صـلی الله علیه و آله) محبـوب‌ترین خلق به سوی من است، و حـال که به حقّ او از من سؤال کردی، تو را آمرزیدم، و اگر محمّد نبود، تو را خلق نمی‌کردم».

این حـدیث را علاـوه بر حـاکم، ابن حجر در "الجواهر المنظم "و بیهقی در "دلائل النبوهٔ "و طبرانی روایت نموده‌انـد.[۹۶] و نیز در ضمن حدیثی که ابن حجر از ابن عباس روایت نموده و آن را صحیح دانسته، آمده است:

«أَوْحَی اللَّهُ تَعالی إِلی عِیسی صلوات اللَّه علی نبینا وآله وعلیه السلام-: یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۲

عِیسی آمِنْ بِمُحَمَّدٍ وَمُرْ مَنْ أَدْرَکَهُ مِنْ أُمَّتِکَ أَنْ یُؤْمِنُوا بِهِ، فَلَوْلا مُحَمَّدُ ما خَلَقْتُ آدَمَ، وَلَوْلا مُحَمَّدُ ما خَلَقْتُ الْجَنَّهَٔ وَلَا النّارَ ...»؛[۹۷]

«وحی کرد خـدای تعالی به سوی عیسـی: ای عیسـی! ایمان آور به محمّـد و امر کن کسانی از امّت تو که او را درک می‌نمایند به او ایمان آورند. پس اگر محمّد نبود، آدم را نمی‌آفریدم و اگر محمّد نبود، بهشت و آتش را خلق نمی‌کردم».

و نیز این حدیث قدسی، معروف بین شیعه و دیگران است:

«لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاکَ»؛

«اگر تو نبودی، من آسمان‌ها را نمی‌آفریدم».

و همچنین این حدیث قدسی را روایت نموده‌اند:

«خَلَقْتُکَ لِأَجْلِی وَخَلَقْتُ الْأَشْیآءَ لِأَجْلِکَ»؛

«تو را به خاطر خودم و همه هستی را به خاطر تو آفریدم».

و در همین معنی و بلکه در تقدم آفرینش آن حضرت بر آفرینش سایر مخلوقات، ظهیر فاریابی می گوید:

ایزد چو کارگاه فلک را به کار کرداز کائنات ذات تو را اختیار کرد

اوّل تو را یگانه و بی‌مثل آفریدوانگه سپهر هفت و عناصر چهار کرد

نی نی هنوز کاف کن از نون خبر نداشتکایزد رسوم دولت تو آشکار کرد

بدیهی است هر مقامی از این‌گونه مقامات، غیر از نبوّت و پیامبری که به حضرت خاتم الانبیا ختم شده است، برحسب دلایل عقلی و احادیث، برای اولیای بعد از آن حضرت که ائمه اثنی عشر علیهم السلام می‌باشند، ثابت و مسلّم است.

هُمُ الْقَوْمُ مَنْ أَصْفاهُمُ الْوُدَّ مُخْلِصاًتَمَسَّكْ فِي أَخْراهُ بِالسَّبَبِ الْأَقْوى

هُمُ الْقَوْمُ فاقُوا الْعالَمِينَ مَناقِباًمَحاسِنُهُمْ تُرْوى وَآياتُهُمْ تُتْلى ۹۸]

و چه نیکو گفته است ابونواس در خطاب به حضرت رضا علیه السلام:

تَاللّهِ لَما يَرى خَلْقاً فَأَتْقَنَهُصَفّاكُمْ وَاصْطَفاكُمْ أَيُّهَا الْبَشَرُ

وَأَنْتُمُ الْمَلَأُ الْأَعْلى وَعِنْدَكُمْعِلْمُ الْكِتابِ وَما جآءَتْ بِهِ السُّوَرُ

مُطَهَّرُونَ نَقِيّاتٌ جُيُوبُهُمْتُتْلَى الصَّلاةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَما ذُكِرُوا

مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيّاً حِينَ تَنْسِبُهُفَما لَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخَرٌ[۹۹]

اگر گفته شود: این‌گونه ارتباطی که شما به آن، به ارتباط آب و جوی، و حتی شاخه و برگ درخت با میوه مَثَل زدید، به عکس نیز وجود دارد؛ یعنی میوه هم به وجود آب و جوی و باغ وابستگی دارد؛ بلکه وابستگی آن بیشتر و مؤکّدتر است؛ زیرا بدون وجود آب و درخت، میوه حاصل نمی‌شود، در حالی که بدون میوه وجود درخت امکان‌پذیر است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۴

پاسخ داده می‌شود:

اوّلًا: آنچه در خارج دیده می‌شود از درخت‌های بی‌میوه، غرض از وجودشان میوه نبوده است، هرچند شخصی که آن را کاشته است قصدش میوه بوده است و اگر او به این جهت عالم بود، هرگز آن را نمی‌کاشت. امّا مدبّر حقیقی و فاعل واقعی که عالم به همه چیز است، از وجود آن درخت آنچه را که تکویناً خواسته است، حاصل شده است و این اشکال از این ناشی شده که بین فاعل حقیقی عالم با فاعل ظاهری جاهل فرق نگذارده‌اند.

در اینجا موضوع سخن، فاعل حقیقی عالم حکیم است که خود فرموده است:

«أَفَرَءَيْتُم ما تَحْرُثُونَ* ءَ أَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ»؛[۱۰۰]

«آیا ندیدید تخمی را که در زمین کاشتید؟ آیا شما آن را رویاندید یا ما رویاندیم؟»

و نیز در آیه دیگر می‌فرماید:

«أَفَرَءَيْتُم ما تُمْنُونَ* ءَ أَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ»؛[۱۰۱]

«آیا ندیدید که شما نخست نطفه‌ای بودید؟ آیا شما آن نطفه را به صورت انسان آفریدید، یا ما آفریدیم؟»

ثانیاً: ارتباط بدن عنصری امام مانند غیر امام با اشیای مادی و عناصر بسیط و مرکّب دیگر، اگرچه معلوم و مسلّم است؛ امّا این خصوصیت را که فرد خاصی چنان باشد که دیگران وجودشان به او وابستگی معنوی داشته باشد، هیچ کس غیر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۵

از امام دارا نیست، چنان‌که در عالم ارتباطات ظاهری، خصوصیت اینکه فردی بدون پدر و مادر خلق شده باشد، اختصاص به آدم و حوّا دارد و خصوصیت اینکه فردی بدون پدر باشد، اختصاص به مسیح دارد.

ثالثاً: ارتباط وجود امام با مواد و عناصر مثل سایر افراد، در جهت مادّی آنها است، در صورتی که ارتباط و وابستگی آنها به امام در جهت جسم و روح و ظاهر و باطن وجودشان می‌باشد.

به عبارت دیگر: اگرچه وجود عنصری امام به ماده و عناصر ارتباط دارد؛ امّا نفس این عناصر و مواد و غیب وجود تمام اشخاص و افراد به وجود امام و غیب وجود آن حضرت که حقیقت وجود او و اصل ذات او است، ارتباط دارد. و این خصوصیتی است که به اذن اللّه تعالی، فقط امام و انوار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام دارای آن می‌باشند.

رابعاً: ارتباط میوه به وجود جوی و درخت و خاک و آب، از قبیل ارتباط شیء به علّت مادی آن است و ارتباط آنها با میوه از قبیل

ارتباط شیء به علّت غایی آن می‌باشد.

بنابراین ارتباط وجود عنصری امام با آب و خاک و تمام عناصر و هوا و آفتاب و سایر مخلوقات، نظیر ارتباط شیء با علّت مادی خود می‌باشد. و امّا ارتباط سایرین با او، نظیر ارتباط شیء با علّت غایی خود است.

و پُر واضح است که علّت غایی شیء از علّت مادی و همچنین علّت صوری آن افضل است؛ زیرا که علّت غایی، مقصود بالذات و بالاصاله و استقلال است و علّت صورت و مادی، مقصود بالتبع و بالعرض است.

بنابراین ارتباط وجود ممکنات به وجود امام به گونه‌ای که بیان شد، مقبول و مسلّم است و امری غریب و مورد استعبادی نیست، همان‌گونه که برحسب قرآن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۶

مجید و قانون مطابقت و ناموس تناسب معلوم می‌شود که آنچه در زمین است، برای این بشر است و این بشر سبب و علّت این خلقت و جلوه اتمّ و اکمل قدرت و علم الهی است:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارندتا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

و:

تویی تو، نسخه صنع الهی‌به جواز خویش هر چیزی که خواهی

همین‌طور انسان‌ها نیز وجودشان به وجود امام مرتبط است و طفیل وجود امام و حجت خدا می‌باشند و باید گفت که:

از رهگذر خاک سر کوی شما بودهر نافه که بر دست نسیم سحر افتاد

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست‌منت خاک درت بر بصری نیست که نیست

ناظر روی تو صاحب نظرانند ولیک‌بوی گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

همه کمالات به کمال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیدهٔ النساء و ائمه طاهرین علیهم السلام می‌پیوندد و معیار و میزان کمال و مصدر هدایت و ارشاد و برهان خلق و حجت خدایند: «فَهُمْ مِفْتاحُ خَزآئِنِ الرَّحْمنِ وَمَعادِنِ الْعِلْمِ وَالْعِرْفانِ وَيَنابِيعِ الْحِكْمَةِ وَالْإِيمانِ»، چنان‌که از حضرت صادق علیه السلام مروی است:

«فِی الْأَصْلِ كُنّا نُجُوماً يُسْتَضآءُ بِناوَفِی الْبَرِيَّةِ نَحْنُ الْيَوْمَ بُرْهانٌ

نَحْنُ الْبُحُورُ الَّتِی فِيها لِغائِصِهادُرٌّ ثَمِينٌ وَياقُوتٌ وَمَرْجانٌ

مَساكِنُ الْخُلْدِ وَالْفِرْدَوْسِ نَمْلِكُهاوَنَحْنُ لِلْخُلْدِ وَالْفِرْدَوْسِ خُزّانٌ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۷

مَنْ شَذَّ عَنّا فَبَرَهُوتُ مَكانَتُهُوَمَنْ أَتانا فَجَنّاتٌ وَرِضْوانٌ»؛[۱۰۲]

«در اصل ما ستارگانی بودیم که از ما طلب نور می‌شد، و امروز در بین مردم، ما برهان هستیم. ما دریاهایی هستیم که هرکس در آنها غواصی نماید، بهره‌اش دُر و یاقوت و مرجان است. ما مسکن‌های خلد و فردوس را مالکیم و ما خازنان خلد و فردوسیم.

هرکس از ما کنار افتد، برهوت جای اوست، و هرکس به سوی ما بیاید، جایگاهش باغ‌های بهشت و رضوان است».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۸

بررسی و توجیه سوم

اگر تقدیر خداوند قادر حکیم چنان باشد که برخی از ملائکه واسطه نزول بعضی برکات و انجام مأموریت‌هایی شده‌اند، فیوض عامّ و خاص به واسطه امام به سایرین برسد و امام مجرای فیض باشد: خواه ناخواه وجود و بقای سایر ممکنات که به فیض الهی حدوث و بقا دارند، به مجرای فیض او که به تقدیر او از آن مجرا فیض به آنها می‌رساند، مرتبط خواهند بود، و اگرچه در فرض عدم این مجاری فیض، باز هم فیّاضیت خدا- اگر قصوری در مفاض نباشد- برقرار است.

امّا می‌توان گفت: ممکنات همه آن استعداد را ندارند که بدون واسطه، تلقّی فیض نمایند و قصور خودشان مانع از کسب فیض به طور مستقیم است، نظیر اینکه در تعداد معدودات، شمارش از یک شروع می‌شود و بدون آن، دوم و سوم و ...

معدود نمی‌شود، و اعداد بعد از یک، همه به گونه‌ای حاوی عدد یک می‌باشند، هرچند معدودشان غیر هم باشند. و این نه برای نقص قدرت شمارش کننده است؛ بلکه به جهت این است که عنوان معدود سوم مثلًا، بدون عنوان معدود دوم و اول امکان وجود ندارد. همچنین فیوض الهی بدون رسیدن به مخلوق اکمل و اشرف، امکان وصول آن به مخلوق مادون نیست، نه برای اینکه در فیض قصوری است؛ بلکه برای آنکه فیض گیرنده استعداد ندارد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۹۹

لذا امام علیه السلام که در جنبه «یلی الربّی ویلی الخلقی» کامل است، واسطه ایصال برکات می‌باشد، چنان‌که بسیاری از نعمت‌های الهی در این عالم به واسطه و بلکه به وسایط به ما می‌رسد، و همان‌طور که شاخه‌ها و برگ‌های درخت به واسطه تنه و ریشه درخت از آب و مواد زمین که برایشان مقرر شده است، استفاده می‌نمایند، و چنان‌که همه مردم استعداد تلقّی وحی را ندارند و باید به واسطه نبی و پیغمبر باشد، امکان دارد که تمام فیوض یا بعضی فیوض دیگر نیز به همین نحو با وسایط مقتضی و مناسب به نیازمندان و مستعدان برسد. بدیهی است چنین واسطه‌ای غیر از امام نخواهد بود. و مسأله، یک مسأله تکوینی خواهد شد که تخلف از آن نامعقول است.

یکی از محدّثین بزرگ اهل سنّت به نام ابراهیم بن محمّد جوینی شافعی (متوفّای سال ۷۳۰) در کتابی که به نام "فرائد السمطین["۱۰۳] آن را موسوم کرده است حدیثی را به سند منتهی به حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده است، که در ضمن آن فرمود:

«وَنَحْنُ الَّذِینَ بِنا یُمْسِکُ اللَّهُ السَّمآءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلّا بِإِذْنِهِ، وَبِنا یُمْسِکُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِیدَ بِأَهْلِها، وَبِنا یُنَزِّلُ الْغَیْثُ وَیَنْشُرُ الرَّحْمَةُ وَیَخْرُجُ بَرَکاتُ الْأَرْضِ، وَلَوْلا ما فِی الْأَرْضِ مِنّا لَساخَتْ بِأَهْلِها»؛[۱۰۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۰

«ماییم که به واسطه ما نگاه می‌دارد خدا آسمان را از اینکه بر زمین افتد مگر به اذن او، و به واسطه ما زمین را نگه می‌دارد از اینکه به اهلش مضطرب گردد و به واسطه ما (یا برای ما و به طفیل وجود ما) باران نازل می‌کند و نشر رحمت می‌نماید و برکت‌های زمین را بیرون می‌آورد و اگر آنچه (آن کس) که در زمین است از ما نبود، زمین اهل خود را فرو می‌برد».

بدر الدین رومی، شارح قصیده برده، در شرح خود به نام "تاج الدرّة فی شرح البردة "در شرح این بیت:

وَکُلُّ آیٍ أَتَتْ الرُّسُلُ الْکِرامُ بِهافَإِنَّمَا اتَّصَلَتْ مِنْ نُورِهِ بِهِمْ

می‌گوید: هر معجزه از معجزاتی که پیامبران آوردند و سایر آیاتی که دلالت بر کمال فضل و راستی گفتارشان از علم و حکمت در ایشان دارد، متصل و واصل به ایشان نشد، مگر از نور او که اوّل هر نور و مبدأ آن است؛ زیرا که فرمود: «أَوَّلُ ما خَلَقَ اللَّهُ نُورِی»[۱۰۵].

و شکی نیست که انبیا و رسولان همه از نور واحد، مخلوق می‌باشند و آن نور پیغمبر ما است. پس انوار ایشان، شعبه‌هایی از آن نور و فروغ آن نورند و او نور الانوار و شمس الاقمار است.

و عصام اسفراینی در شرحش بر برده می‌گوید: «انوار سایر پیغمبران اثری از آثار نور آن حضرت است، پس از نور محمّد است نور عرش و کرسی، نور آفتاب و ماه، و انوار جمیع پیغمبران ...».[۱۰۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۱

و نیز بدر الدین رومی در شرح این بیت بوصیری:

فَإِنَّهُ شَمْسٌ فَضْلٌ، هُمْ كَواكِبُهايَظْهَرْنَ أَنْوارَها لِلنّاسِ فِی الظُّلَمِ

می‌گوید: این آیات روشن به انبیا، از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، به جهت اینکه او خورشید فضل خدا و رحمت از برای عموم مردم است و پیغمبران مظاهر نور او و حاملان سرّ او به حسب درجات استعداد و مراتب قابلیت‌های خود بودند، انوار حقایق و اسرار دقایق آن حضرت را برای اقوام خود، به دعوت آنها و به تصدیق او و اقرار به آمدن او اظهار می‌کردند، چنان‌که ماه نور آفتاب را ظاهر می‌نماید و حکایت می‌کند.[۱۰۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۲

بررسی و توجیه چهارم

امام؛ الگو، نمونه، اسوه و علامت است که هر تندرو باید به سوی او بازگردانده شود و الّا گمراه می‌شود، و هر کندرو باید خود را به او برساند و الّا هلاک می‌گردد.

چنان‌که از مضمون احادیث بسیاری که از طریق شیعه و اهل سنّت وارد است ۱۰۸]، کمال دیگران به او تضمین و تأمین می‌شود و حرکت و سیر همه در راه مستقیم فقط با حرکت و سیر او کنترل و تصحیح و تعدیل می‌گردد.

بنابراین نقش امام، نقش سازنده‌ای است که بدون آن، سالکان راه کمال نمی‌توانند به درستی مسیر خود اطمینان داشته باشند، و این است معنای احادیث متواتری مانند احادیث سفینه که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است؛ هرکس بر آن سوار شد، نجات یافت و هرکس تخلف کرد، هلاک شد. پس هرکس متمسّک به امام و هدایت امام و تأسّی به امام شود، نجات می‌یابد.

و هرکس تخلّف کند، هلاک می‌شود».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۳

و همین است معنای احادیث ثقلین ۱۰۹] که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنها تمسّک به قرآن و عترت را یگانه وسیله امان از ضلالت معرفی فرموده است؛ بنابراین کمال عالم و ماسوی اللَّه، به وجود امام منوط است و بدون وجود امام، عالم فاقد کمال لایق به خود بوده و ناقص خواهد شد، و چون فیض خدا کامل بوده و نقص در آن تصور نمی‌شود؛ لذا نقص همه به کمال وجود امام کامل می‌شود و کسر همه به وجود او جبران می‌گردد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۴

بررسی و توجیه پنجم

اشاره

چنان‌که کل عالم و تمام آفرینش "کلمهٔ اللّٰه الکبری "و "کتابه التکوینی "و "آیهٔ الجامعهٔ "و "اسمه الاعظم "است و دلالت بر ذات جامع جمیع صفات کمال او دارد، افراد و انواع و اجزا و اعضای این عالم نیز هر یک جداگانه، آیه و نشانه حقّ تعالی و کلمه و اسم و فعل و حرف کتاب تکوینی او هستند:

«فَفِی کُلّ شَیْءٍ لَهُ آیَهٌتَدُلُّ عَلی أَنَّهُ واحِدٌ

وَلِلَّهِ فِی کُلّ تَحْرِیکِهِوَفِی کُلّ تَسْکِینِهِ شاهِدٌ»

هر گیاهی که از زمین رویدوحده لا شریک له گوید

به نزد آنکه جانش در تجلّی استهمه عالم کتاب حقّ تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروف استمظاهر همچو آیات و وقوف است

همه ظهور قدرت و علم او، و تسلیم فرمان او هستند:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَکَرْهاً وَإِلَیْهِ یُرْجَعُونَ»؛[۱۱۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۵

«هرکه در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه مطیع فرمان خداست و همه به سوی او رجوع می‌کنند».

و دلیل بر کمال و پاکی و تنزّه او از تمام نقایص می‌باشند:

«یُسَبّحُ للَّهِ ما فِی السَّمواتِ وَما فِی الْأَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ»؛[۱۱۱]

«هرچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را که پادشاه منزه و مقتدر و داناست تسبیح می‌کنند».

بر هر موجودی به حسب کمال مراتب وجودی خود و بر هر انسانی به حسب کمال مراتب انسانیت و تخلّق به اخلاق الهی، اسم او و کلمه او صادق می‌باشد.

هرچه کمال فرد و نوع بیشتر باشد، صدق اسم و کلمه بر او کامل‌تر خواهد شد.

لذا در تفسیر آیه شریفه:

«وَللَّهِ الأَسْمآءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها»؛[۱۱۲]

«برای خدا نام‌های نیکویی است، به وسیله آنها خدا را بخوانید».

وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام:

«نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمآءُ الْحُسْنَی الَّذِی لا یُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ طاعَهٌ إِلّا بِمَعْرِفَتِنا قالَ فَادْعُوهُ بِها»؛[۱۱۳]

«به خدا سوگند! اسماء حسنی ماییم؛ از احدی طاعتی پذیرفته نمی‌شود مگر به معرفت ما، که خدا فرمود: پس بخوانید او را به آنها».

چون امام در بین تمام آیات و کلمات الهی، آیت کبری و تامّه و کلمه علیا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۶

و اسم اعظم تکوینی است، چنان‌که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«ما للَّهِ عَزَّوَجَلَّ آیَهٌ هِیَ أَکْبَرُ مِنّی وَلا للَّهِ مِنْ نَبَإٍ أَعْظَمُ مِنّی»؛[۱۱۴]

«برای خداوند عزّوجلّ نشانه و خبری بزرگ‌تر از من نیست».

امام اسم تکوینی "الولی "و "الحاکم "و "الهادی "و "العادل "و "العالم "و "القادر "است. و به عبارت دیگر: امام کسی است که هر یک از اسما و صفات الهی را که در ممکن- در حدّ امکانیتش- امکان حصول داشته باشد، دارا باشد. بدیهی است همه ممکنات، کلمات و اسمای الهی هستند، قرآن کریم می‌فرماید:

«قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أن تَنفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً»؛[۱۱۵]

«بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات و آثار قدرت و آیات پروردگار من و مخلوقات او مرکّب باشد، هر آینه دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام شود، اگرچه مانند آن مدد بیاوریم».

همه آیات خدا هستند؛ امّا مانند اسمای لفظی که دلالت آنها بر مسمی در صراحت و ظهور و ذات و صفت و صفت ذات و فعل متفاوتند، اسمای تکوینی نیز متفاوتند؛ مثلًا هر عالمی علمش دلالت بر علم خدا دارد؛ امّا دلالت علم یک شاگرد دبستانی در حدّ یک معلم، و دلالت علم یک معلم در حدّ یک استاد و یک فیلسوف و مجتهد و مرجع تقلید نیست. دلالت علم کسی که «عِندَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ»[۱۱۶] است، در حدّ علم «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»[۱۱۷] که امام علیه السلام است، نمی‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۷

پس بدیهی است چنین اسمی جامع مراتب و کمالات اسمای مادون خون می‌باشد و چنان‌که در اسمای لفظی، بعضی از اسما، جامع مفاد اسمای دیگر هستند- مثلًا اسم "القادر "جامع مفاد اسم "الخالق "،"الرازق "،"المحیی "،"الممیت "،"الشافی "و اسم‌های شریفه دیگر است؛ یا اسم "العالم "جامع مفاد "السمیع "،"البصیر "و "الخبیر "و کلمه و اسم جلاله "اللَّه "حاکی از تمام اسما و جامع مفاد همه است- در اسمای تکوینی و کلمات اللَّه نیز بعضی از اسمای جامع مراتب و کمالات اسمای دیگر می‌باشند و دلالتشان بر مسمی ظاهرتر و جامع‌تر است.

و به عبارت دیگر: چنان‌که بعضی صفات، از شؤون و جلوه‌های صفات دیگرند و ذات وحدانیت و احدیت مصداق آن صفات است.

بعضی از اسما نیز به اعتبار مسمّیاتشان- که صفات فعلی یا ذاتی می‌باشند- از شؤون و جلوه‌های اسمای مسمیّات دیگرند که گاه آن مسمّیات، صفات فعل یا صفات ذات و یا ذات مقدّس الوهیت می‌باشند؛ بنابراین وجودات و ذوات مقدّس چهارده معصوم علیهم السلام اسمای تکوینی الهی هستند.

و همان‌طور که اسمایی مثل "الخالق "،"المعزّ "و "المذلّ "به اسم "القادر "و همه اسما به اسم "اللَّه "و "لا- إله إلّاهو "منتهی می‌گردند و به آن وابسته‌اند و تحت آن اسم قرار دارند، اسمای تکوینی نیز همه تحت اسم تکوینی محمّد؛ یعنی "وجود محمّد صلی الله علیه و آله، "و در درجه بعد، تحت اسمای سایر چهارده معصوم؛ یعنی "وجودات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۸

آنها "قرار دارند و همه آن اسمای تکوینی، ظهور صفتی و کمالی از کمالات آن ذات مستجمع جمیع صفات کمالی می‌باشند که اسم اعظم و اکبر تکوینی بر آن دلالت دارد و وابسته به آن اسم هستند. اسامی لفظی، لفظشان وابسته به اسم اعظم و کلمه جلاله است، به اعتبار آنکه مسمّیات آنها شؤون و صفات مسمّی به اسم اعظم است و آن اسم اعظم حاکی از آن صفات و حاوی تمام آنها است و نزدیک به این بیان است، این شعر مشهور:

نام احمد نام جمله انبیا استچونکه صد آمد، نود هم پیش ما است

همان‌طور که عدد حاوی تمام اعداد از یک تا صد است، اسم احمد هم پیش ما انبیا است و آن حضرت جامع کمالات تمام مخلوقات ما دون خود است و آنها نیز به آن وابستگی دارند، همان وابستگی که اسم "المتکلم "و "العزیز "و "المقتدر "با اسم "القادر "و همه اسما به اسم اعظم و جلاله "اللَّه "دارند.

و به عبارت دیگر: ذات الوهیّت است که قادر است و عالم و ... و صفات او عین ذات اوست، و او مصداق همه صفات کمالیه است. و اگرچه همه اسماء الحسنی بر او- عزّ اسمه- صادق است و بالالتزام بر ذات جمع جمیع صفات کمالی هم دلالت دارند؛ چون مثلًا "القدیر "و "العزیز "و "العالم "و "الخالق "مطلق بالذات و جز ذات جامع جمیع صفات کمال نیست؛ امّا به دلالت مطابقی- چنان‌که در اسم جلاله می‌فرمایند- دلالت بر او ندارند.

و به عبارت دیگر: مضمونشان "هو القدیر "و "هو الجلیل "و "اللّه علی کلّ شیء قدیر "و "اللّه عالم بکلّ شیء "است. و چنان‌که درک صفت بودن موصوف امکان‌پذیر نیست، اسم صفت نیز بدون اسم موصوف قابل درک نیست یا لا اقل تبادر موصوف از آن به ذهن با وجود اسم موصوف و اسم اکبر و اعظم او بیشتر خواهد بود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۰۹

بنابراین دلالت این اسما بر معنی و شناخت آنها در حدّی به اسمای دیگر و شناخت مفاد آنها ارتباط دارد و به احتمالی هرچند بعید شمرده شود، محتمل است مفاد حدیث معروف: «مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ، ماتَ مِیتَةً جاهِلِیَّةً» همین باشد؛ چون امام کلمهٔ اللّه العلیا و آیهٔ اللّه العظمی و اسم اکبر الهی است، کسی که این اسم را نشناسد، خدا را نشناخته است، چنان‌که اگر کسی اسماء الحسنای الهی را نشناسد، او را نشناخته است.

سخنی دیگر:

خواننده عزیز، این بحث بیش از این قابل اطاله است؛ ولی چون ظرافت و لطافت آن زیاد است و با اندک لغزش قلم، مطلب نامفهوم و بلکه ممکن است اشتباه عرضه شود، از آن بیمناکم که عبارات و الفاظم رسا نباشد و مطلب را چنان‌که حقّ آن است، نرساند. تا این حدّ هم که توضیح دادم، چون کافی و خالی از قصور بیان نیست، معذرت می‌خواهم و با استشهاد به این شعر با مضمون و محتوی

وَإِنَّ قَمِیصاً خِیطَ مِنْ نَسْجِ تِسْعَةٍوَعِشْرِینَ حَرْفاً عَنْ مَعالِیهِ قاصِرٌ

سخن را به گونه دیگری که تعقیب بحث و موجب مزید معرفت و بصیرت شود، ادامه می‌دهیم:

انسان در بین تمام انواع موجودات ممکن، استعداد ترقی و کمالش از همه بیشتر است و چنان است که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است:

«الصُّورَةُ الْاِنْسانِیَّةُ هِیَ أَکْبَرُ حُجَجِ اللّهِ عَلی خَلْقِهِ، وَهِیَ الْکِتابُ الَّذِی کَتَبَهُ بِیَدِهِ، وَهِیَ الْهَیْکَلُ الَّذِی بَناهُ بِحِکْمَتِهِ، وَهِیَ مَجْمُوعُ صُوَرِ الْعالَمِینَ، وَهِیَ الْمُخْتَصَرُ مِنَ الْعِلْمِ فِی اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ»؛[۱۱۸]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۰

«صورت انسانیت، بزرگ‌ترین حجت‌های خدا بر خلق او است و آن کتابی است که خدای تعالی با دست توانای خود آن را نوشته، و آن هیکلی است که به حکمت خود آن را بنا کرده، و آن مجموع صورت جهان‌ها و عوالم است و آن مختصر علومی است که در لوح محفوظ است».

براساس همین شرافت و شأن و استعداد است که انسان نیازش به تربیت الهی و بارش باران رحمت و فیض ربوبی از همه بیشتر است؛ چون نیاز یک کوزه به آب به همان مقدار است که شاعر گفته:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای‌چند گنجد قسمت یک روزه‌ای

امّا نیاز جوی و نهر و رودخانه به مقدار ظرفیت آنها است. انسان به رحمت بیشتر، به علم زیادتر، و به تربیت متعالی‌تر محتاج است؛ چنان‌که رودخانه و دریا به آب بیشتر نیاز دارد:

آب کم جو، تشنگی آور به دست‌تا بجوشد آبت از بالا و پست

موجودات برحسب استعداداتی که برای کمالات دارند و برحسب سعه درکی که به سعه فقر و حاجت خود داشته باشند، از فیوضی غیبی و عنایات لاریبی بهره‌مند خواهند شد.

بدیهی است فقر نبات و گیاه به تربیت، از فقر جماد بیشتر است؛ یعنی قابلیت قبول تربیت در آن زیادتر است، و فقر و نیاز حیوان هم

از نبات بيشتر است، چنان‌كه فقر و حاجت انسان از كل ممكنات زيادتر و وسيع‌تر است، و فقر افراد انسان نيز به حسب ذات و بعضى عوارض و امور غير اختيارى متفاوت است، و به حسب جهل و علمشان تفاوت مى‌كند. جاهل اگرچه فقر علمى دارد؛ امّا همانند عالم احساس

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۱۱۱

فقر نمى‌كند، يك دانشجو يا يك طلبه با ياد گرفتن چند اصطلاح، بسا گمان كند كه همه علوم را ياد گرفته است، در حالى كه يك نفر فقيه و عالم و فيلسوف هرچه علمش زيادتر مى‌شود، فقر و نياز و وابستگى و تعلق خود را به خدا بيشتر درك مى‌كند، و تواضع و فروتنى‌اش زيادتر مى‌شود و خود را در برابر علم الهى چون قطره‌اى از دريا و از آن كمتر و فرومايه‌تر مى‌يابد، و زبان حالش اين شعر خواهد شد:

يكى قطره باران ز ابرى چكيدخجل شد چو پهناى دريا بديد

كه جايى كه درياست من كيستم؟ور او هست حقّا كه من نيستم

از اين جهت است كه امام، انسان مافوق (نه مافوق انسان) و ممكن مافوق (نه مافوق ممكن) است، رئيس فقرا است؛ يعنى تمام هويتش فقر و احساس نياز به خداى بى‌نياز است و چون بيشترين استعدادها را دارد، بيشترين نيازها را به خدا دارا است و لذا به كسب بيشترين عنايات و عطيات و افاضات الهى به حكم «العطيات بقدر القابليات» نايل است.

از دعاهايى كه از امامان عليهم السلام روايت شده و از حالاتشان در هنگام دعا و عبادت استفاده مى‌شود كه: چنان عرض فقر و مسكنتى كه از آنان در درگاه خدا ظاهر شده، از ديگران (حتى بزرگ‌ترين فلاسفه الهى) ديده نشده است. و اين شعور به فقر و نياز و خود را نديدن و چيزى نشمردن، در آن بزرگواران چنان شدت و رسوخ داشته است كه احساس حاجت به خدا و لطف و كرم او از بزرگ‌ترين و متعالى‌ترين درجات ايشان بوده است، آنان عزّت خود را به عبوديت و پرستش و بندگى او مى‌دانستند كه در مقام مناجات عرضه مى‌داشتند:

«إِلهِى! كَفى لِى عِزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْداً، وَكَفى لِى فَخْراً أَنْ تَكُونَ لِى

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۱۱۲

رَبّاً»؛[۱۱۹]

و حجت خود را فقر خود قرار مى‌دادند، و به آن از خدا حاجت مى‌طلبيدند كه:

«إِلهِى حُجَّتِى وَوَسِيلَتِى فاقَتِى»؛[۱۲۰]

حقّاً بايد سير قافله ممكنات و كاروان انسانيت، براى وصول به اين مقام و براى نزديك شدن به اين مقام و شباهت يافتن به صاحبان اين مقام باشد، كه اگر اين نباشد، مسير آنان لغو و پوچ و بيهوده خواهد شد و عالم به آن‌گونه كه "اگزيستانسيا ليست‌ها "و" سارترها "و "ماركسيست‌ها "و ملحدان ديگر معتقدند، هيچ‌گونه تفسير و توجيهى نخواهد داشت، و همان بهتر كه با بمب‌هاى ويران كننده يك‌باره آن را ويران و نابود كنند و به اين مرارت‌ها، جنگ‌ها، كشمكش‌ها، ناكامى‌ها، ناراحتى‌ها و فلاكت‌ها پايان دهند و همه را و آيندگان را از اين تاريك‌خانه و وحشتكده خلاص سازند.

امّا اگر بشر به منتهاى واقعى مسير جهان و انسان، آگاه شد و نظام امامت و انسان كامل و كمال انسان را شناخت، آگاهى مى‌يابد و اميدوار مى‌شود و به زندگى و كمال و ترقى علاقه‌مند مى‌گردد و عالم را با معنا و با محتوا مى‌شناسد؛ معنايى كه جمال حقيقت را به انسان نشان مى‌دهد و عالم را گلستان و با روح و با هدف معرفى مى‌نمايد.

چه زيبا و چه با حقيقت است حركت جهان كه به سوى شخصيت‌هايى مانند

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۱۱۳

محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین می‌رود و افرادی مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و شهیدانی چون حمزه، جعفر و پاک‌بازان و فداکارانی چون شهیدان کربلا و کوبندگان ستمگران چون حجر بن عدی، عمرو بن حمق، میثم و رشید هجری، و دانشمندان و علمایی مانند زراره، محمّد بن مسلم، ابن ابی‌عمیر، زکریا بن آدم قمی، کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی، شیخ طوسی، علّامه حلّی، شهیدین، شیخ انصاری، میرزای شیرازی، آیت اللّه بروجردی و هزارها افراد از این قبیل در هر رشته از کمال انسانی به دنیا تحویل می‌دهد.

از نظر یک نظام سوسیالیستی، سیر جهان و انسان به سوی جامعه‌ای است که خالی از درک‌های انسانی و معنویات باشد، سیر به سوی جامعه‌ای که فردی مثل «استالین» در آن دیکتاتور و فرمانروا، و به طور عملی و بی‌منازع، مدّعی خدایی باشد، یا فرعون دیگر مثل "برژنف "زمامدار باشد و کشوری ضعیف را که در همسایگی او قرار دارد، مورد هجوم وحشیانه قرار دهد و از زمین و هوا به کشتار مردم و ویران کردن خانه‌های مردم مستمند روستاها و شهرها بپردازد و مدرن‌ترین اسلحه‌ها را برای زیر یوغ گرفتن یک ملّت آزاده به کار برد و بیش از یک میلیون انسان از کوچک و بزرگ و زن و مرد را قتل عام و بیش از یک میلیون نفر را از خانه و کاشانه خود آواره سازد، و هنوز هم که هنوز است، دست از سر آنها بر ندارد و چنان نشان دهد که تا کشورشان را تصرف نکند، اگرچه به قیمت جان تمام مردم باشد، تصمیم سبُعانه خود را نخواهد شکست؛ و همچنین فراعنه دیگری که بعد از برژنف، یکی پس از دیگری روی کار می‌آیند، نیز همان خطّ و مشی را دنبال می‌کنند.

چنین جامعه‌ای، با چنین رهبران خونخوار و بی‌ایمان به شرف انسانیت، اگر هم در بین خودشان با استضعاف دیگران و غارت مستضعفان، خوراک و مسکن و سایر وسایل رفاه مادی را فراهم کنند، از یک دامداری آماده و پر از کاه و علف که در آن، همه ارزش‌های متعالی انسان پوچ و بی‌معنی و مسخره باشد، بیشتر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۴

نخواهد بود.

و امّا از نظر نظام سرمایه‌داری هم بهتر از این نیست که هدف سیر آن، سیر به سوی خودکامگی‌ها، حیوانیت، شهوات، آزادی‌های غیر سالم و نامحدود، طبقه‌بندی، تبعیض و استثمار، کاخ سفید با آن تجملات، حکومت کِندی‌های شهوت‌ران و آلوده دامان و کارتر و هنرپیشه‌ای ریگان و نوکرهای صهیونیسم و سرمایه‌داران خون‌آشام است.

به طور حتم، هدف جهان را هرچه بگویند و مقصد جهان را هرچه بدانند، این جامعه‌ها و این نظام‌ها (که در آنها سرنوشت بشریت در اختیار دو نفر وحشی درنده قرار دارد که جز از جهت ترس به سوی یکدیگر حمله نمی‌کنند) نمی‌باشد و این رژیم‌ها که بخش عمده محصول زحمت و تلاش انسان‌ها را صرف تجهیزات جنگی و ساختن سلاح‌های مخرّب و وحشت‌ناک برای ادامه استکبار و استعلای خود می‌نمایند، نیست و اگر این هدف باشد (که هرگز نیست)، جا دارد همه با فرشتگان هم زبان شده و بگویند:

«أ تَجْعَلُ فِيها مَن يُفْسِدُ فِيها وَيَسْفِكُ الدّمآءَ».[۱۲۱]

نظام الهی امامت به همه این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و وجود امام همه این ایرادات را از میان می‌برد و بر همه کاخ‌نشین‌ها و استکبارها، استعلاها و استعباد انسان‌ها (که در عصر ما بزرگ‌ترین و ستم‌کارترین و برتری‌جوترین آنها حکومت مارکسیسم و ملحد شوروی و رژیم استعمارگر و صهیونیسم پرور آمریکا است) خط بطلان می‌کشد و علوّ و برتری‌جویی را، حتی در کمترین جلوه‌اش به شدت محکوم می‌سازد و این آیه را شعار و بنیاد رابطه خود با مردم- چه قوی و نیرومند و چه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۵

ضعیف- می‌داند:

«تِلْكَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلا فَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛[۱۲۲]

«ما این دار آخرت را برای آنانکه در زمین اراده علوّ و فساد و سرکشی ندارند قرار می‌دهیم و عاقبت نیک، مخصوص پرهیزکاران است».

پس هر کجا ذره‌ای علوّ خواهی و برتری‌جویی بر دیگران است، آنجا نظام امامت مستقر نیست. طغیان و دیکتاتوری و زور و استبداد- حتی در یک ده و یک خانه و از یک کدخدا و یک سرپرست خانواده- به هر صورت و به هر شکل محکوم است و اینان از بهشت خدا محرومند و عاقبت نیک و پایان خوب برای کسانی است که از مظاهر گردنکشی، خود برگزینی، فخر و اعتبار فروشی، استضعاف و کوچک شمردن دیگران پرهیز می‌نمایند.

نظام امامت؛ یعنی حرکت همه برای علی علیه السلام و به سوی روش و حکومت علی و مهدی علیهما السلام. و در این نظام است که حکومت به عنوان یک هدف مقصود نیست و هر کس هم آن را به عنوان یک هدف بخواهد، شایسته حکومت و هیچ منصبی در این نظام نیست؛ بلکه حکومت وسیله اقامه عدل، دفع باطل و ستم، احقاق حقوق، اجرای احکام، ترقی واقعی انسان‌ها، کمک به ضعفا، تأمین رفاه و امنیت و آزادی همگان است.

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ».[۱۲۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۶

رهبران این نظام امامت، افرادی هستند که خدای تعالی می‌فرماید: اگر آنها را در زمین متمکّن و صاحب نیرو گردانیم، نماز را برپا داشته و زکات را می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان کارها با خدا است. در پرتو این نظام است که زندگی اصالت می‌یابد، معنی پیدا می‌کند و برای آن سیر و کوشش و حرکت و کار و تلاش با ارزش و عقلانی خواهد شد.

و الّا بشر کجا می‌رود؟ و کجا می‌رود؟ به سوی بمب‌های اتم و هیدروژن و جنگ‌های جهانسوز؟ یا به سوی دنیای مادّی و صنعتی و تمدنی که این همه بدبختی‌ها، فشارها، عیّاشی‌ها، تجمل پرستی‌ها و تبعیضات را به وجود آورده است؟ یا به سوی نژادپرستی و استعمار آمریکا؟ یا به سوی جامعه حیوانی و ماشینی و مسلوب الاختیار کمونیسم که در آن آزادی و انسانیت به معانی حقیقی و متعالی‌اش قابل درک نیست؟

کدام یک از این نظام‌ها و سازمان‌ها می‌تواند هدف نهایی و پاسخ‌گوی روح

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۷

وسیع بشر باشد؟ بشر به هر کدام رسید، گم‌شده خود را در آن نیافت.

این سازمان‌های بین المللی که هر کدام زیر نفوذ یک ابرقدرت قرار دارند و به اسم حقّ، باطل و به اسم عدل، ظلم و به نام همزیستی مسالمت‌آمیز و حسن همجواری، توطئه و خیانت و تجاوز به همسایه می‌نمایند و از هیچ‌گونه عمل خلاف قواعد انسانی روی‌گردان نمی‌باشند.

این سازمان ملل است که علاوه بر هزار و یک ایراد که به آن وارد است، بارزترین نشان اساس خبیث آن- که حفظ منافع زورمندان و استضعاف‌گران است- حقّ "وتو "است که پنج حکومت مستکبر و جهانخوار و عامل عمده فساد دنیا و عقب‌ماندگی مستضعفان، این حقّ را در این سازمان دارند. این حقّ غیر شرعی و خلاف عدالت، این پنج حکومت را مسلّط می‌سازد، از اجرای هر تصمیمی که مخالف منافع خودشان باشد، جلوگیری نمایند و آن را وتو کنند، دیگر این مطرح نیست که چرا این حقّ برای آنها باشد؟ و چرا حکومت‌های دیگر و کوچک این حقّ را نباید داشته باشند؟ و چرا در تمام آفریقا هیچ کشوری دارای این حقّ نیست؟

همه این سخنان و نقشه‌هایی که ابر ستمگران برای فریب عوام یا بهانه داشتن و بهانه ساختن برای مداخله در امور دیگران عنوان می‌کنند، فاقد حقیقت و ارزش است، چنان‌که در ضمن اشعاری عرض کرده‌ام:

منشور سازمان ملل حرف است‌چون نیستش حقیقت و مبنایی

آوازه عدالت و آزادی‌اسم است و هیچ نیست مسمّایی
تا کی به جان و مال بشر دارنداین رهزنان حکومت و آقایی
واقعاً اگر امید رسیدن به حکومت جهانی مهدی علیه السلام و برقرار شدن نظام امامت در محدوده‌های کشوری و منطقه‌ای در تحت ولایت نوّاب عام آن حضرت "فقهای عادل "نباشد، هیچ‌گونه امیدی برای بشر باقی نخواهد ماند و تمام سعی
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۸
و تلاش‌های او بیهوده و بی‌نتیجه خواهد شد.
این آزمایش‌هایی که بشر از رژیم‌های گوناگون کرده و اینکه به هر رژیمی روی می‌آورد، آن را برآورنده خواسته‌های واقعی خود نمی‌بیند، موجب می‌شود که وقتی منادی آسمانی مردم را به حکومت جهانی مهدی- سلام اللَّه علیه- بخواند، جمعیت‌های محروم و گروه‌های مستضعف در همه جهان از آن استقبال نمایند و حکومت الهی را به جای تمام این حکومت‌های گوناگون از جان و دل بپذیرند.
چنان‌که در روایات قریب به این مضمون روایت شده است که: هنگامی حکومت مهدی علیه السلام اعلام و برقرار می‌شود که بشر تمام حکومت‌ها و رژیم‌ها را امتحان کرده باشد و ناتوانی، نارسایی‌ها، مفاسد و معایب آن را دانسته و فهمیده باشد که در حقیقت برایش یک راه و یک امید بیشتر باقی نمانده است.
متن روایت این است:
«لَنْ یَبْقَ أَهْلُ بَیْتٍ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلّا وُلُّوا قَبْلَنا حَتّی لا یَقُولُ أَحَدٌ وَإِنّا لَوْ وُلّینا لَعَدَلْنا مِثْلَ هؤُلآءِ».[۱۲۴]
بدیهی است در چنین وضعی که همه از کارسازی رژیم‌ها و مکتب‌های
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۱۹
گوناگون مأیوس شدند، دعوت الهی مهدی علیه السلام را از جان و دل می‌پذیرند و مستضعفان جهان به یاری آن حضرت که منصور به رُعب و مؤید به نصر خدا است، برمی‌خیزند و مستکبران را از صحنه مداخله در امور جوامع بشری بر کنار می‌نمایند. و در چنان جهانی که پر از استکبار و استضعاف شده و همه چشم به راه و منتظر یک حرکت و نهضت و بیرون آمدن دست غیبی از آستین مصلح جهان و موعود پیغمبران باشند، ناگهان وعده الهی محقق می‌شود و مهدی موعود که علایم و نشانی‌ها و خصوصیاتش در صدها حدیث بیان شده است ظهور می‌فرماید و عالم را پر از عدل و داد می‌کند:
«فَیَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً».[۱۲۵]
در اینجا سخن را در این رساله به پایان می‌رسانیم و خوانندگان کاوشگر و معرفت جو را به کتاب محققین علما و آگاهان به کتاب و سنّت و معارف آل محمّد- صلوات اللَّه علیهم- ارجاع می‌دهیم و فقط به پرسشی که ممکن است برای بعضی در
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۰
رابطه با مطالب گذشته پیش بیاید، در خاتمه این رساله جواب می‌دهیم:
پرسش این است که: آنچه گفته شد از وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام در صورتی صحیح است که امام و حجت همراه با وجود عالم، همواره و حتی قبل از خلقت آدم و حوّا وجود داشته باشد؛ امّا در صورتی که سلسله حجج الهی به وجود آدم منتهی شود، یا به عبارت دیگر: از او آغاز گردد، سایر اجزای عالم قبل از خلقت حجج، چه وابستگی به وجود آنها خواهند داشت و چگونه این وابستگی قابل توجیه است؟
پاسخ اینکه:
اوّلًا: بر حسب بعضی از توجیهات که یادآور شدیم، حتی اگر شخصی که اکمل و اشرف کاینات است و وجود جهان وابسته به او

است، بعد از خلقت عالم و به صورت یک جزء و یک واحد از اجزای عالم آفریده و موجود شود، وابستگی سایرین به وجود او قابل انکار نخواهد بود. و به قول خاقانی؛ همان وجود او، بعد از اینکه جهان مراحلی را طی کرد، دلیل بر کمال او است.

خاقانی گوید:

اگرچه بعد همه در وجودش آوردوجود آخر او بر کمال او است گوا

نه سوره از پس ابجد همی شود مرقومنه معنی از پس اسما همی شود پیدا

نه روح را پس ترکیب صورت است نزولنه شمس را ز پی صبح صادق است ضیا

ثانیاً: برحسب اخبار معتبر، انوار پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین- صلوات اللَّه علیهم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۱

اجمعین- پیش از همه خلق شده‌اند[۱۲۶] «وَأَوَّلُ ما خَلَقَ اللَّهُ» آن بزرگواران بوده‌اند. و از حضرت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«کُنْتُ مَعَ الْأَنْبِیآءِ سِرّاً، کَما کُنْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله جَهْرَاً».[۱۲۷]

روایاتی که در گزارش معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده و همچنین بعضی احادیثی که در تفاسیر آیاتی مثل: «وَإِنَّ مِن شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ»[۱۲۸] وارد شده، نیز بر این دلالت دارند که انوار خمسه طیبه و سایر ائمه معصومین علیهم السلام پیش از ظهور و تجلی آنها در این جهان آفریده شده‌اند و بعضی از پیامبران، مانند حضرت ابراهیم خلیل اللَّه علیهم السلام به دیدار و زیارت آن انوار نایل شده و به آن بزرگواران در حوایج مهم و شداید متوسل شده و خدا را به حقّ آنها خوانده‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۲

یکی از نکته‌ها و اسرار اینکه: بر حسب اخبار متواتر که از طریق سنی و شیعه روایت شده است، عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام- با آن مقام کلمهٔ اللهی و روح اللهی، در نماز به حضرت مهدی- ارواحنا فداه- اقتدا می‌کند، همین موضع بلند و علوّ رتبه و کمال آن حضرت است که باید حتی مثل عیسی به آن مقتدای جهانیان اقتدا نماید.

و مؤیّد این مطلب حدیث معروف از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «لَوْ کانَ مُوسی حَیّاً لَما وَسِعَهُ إِلَّا اتّباعِی»[۱۲۹] و حدیث «آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوآئِی یَوْمَ الْقِیامَةِ»[۱۳۰] و چه نیکو سروده شده است:

جهان روشن از لُمعه روی اوشب قدر، تاری ز گیسوی او

چو سازد لوای خلافت بلنددر آرد سر عاصیان در کمند

نهالی است از گلشن اصطفاثمربخش اصحاب صدق و صفا

سرشته به آب کرامت گِلشمحیط علوم لدنّی دلش

مه رایتش ثالث ماه و خورز عدلش شود جمله آفاق پر

چو گردد به محراب این مقتداکند پور مریم بدو اقتدا

و چون در این موضوع اگر بخواهیم بسط سخن بدهیم و پیرامون این روایات و تحقیقات و لطایف و مطالبی که علمای اهل تحقیق فرموده‌اند، سخن بگوییم، از وضع اختصاری که در این رساله منظور است خارج خواهیم شد، با تقدیم درود به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۳

صاحب مقام ولایت عظمی و امامت کبری حضرت بقیهٔ اللَّه صاحب العصر و ولی الامر، حجهٔ بن الحسن العسکری علیهما السلام و کلّیه شیعیان و مؤمنان به ولایت آن حضرت، و منتظران ظهور آن یگانه رهبر و ولیّ امر کل- ارواح العالمین له الفداء- و ضمن عرض ضراعت و مسکنت، با این سه بیت شعر، خطاب به آستان فرشته پاسبان آن ولیّ دوران و قطب زمان نموده، رساله را پایان

می‌دهیم.

دل دردمند عاشق، ز محبّت تو خون شدنه کُشی به تیغ هجرت، نه به وصل می‌رسانی

نمی‌روم ز دیار شما به کشور دیگربرون کنیدم از این در، آیم از درِ دیگر

من ار چه هیچ نِیَم، هرچه هستم آن توام‌مرا مران که سگی سر بر آستان توام

و این چند بیت را نیز از اشعار مرحوم آیت اللَّه والد که تضمین اشعار معروف خواجه حافظ شیرازی است، اضافه می کنم:

ای زیب ده عالم، مجموعه زیبایی‌سرحلقه جن و انس، سردفتر دانایی

در پرده غیبت چند، ای مهر جهان‌پایی‌ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی

دل بی‌تو به جان آمد، وقت است که بازآیی

ای عشق تو اوّل فرض، در مذهب اسلامی‌جان می‌دهمت گر باد، آرد ز تو پیغامی

صحرای تجلّی را، از مهر بنه گامی‌ای درد توام درمان، در بستر ناکامی

و ای یاد توام مونس، در گوشه تنهایی

امید وصال تو، ای دوست جوانم کردعشق تو مرا فارغ، از هر دو جهانم کرد

بازآ که فراق تو، بی‌تاب و توانم کردمشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد، پایان شکیبایی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۴

«اللَّهُمَّ عَجّلْ فَرَجَهُ وَسَهّلْ مَخْرَجَهُ وَزَيّنِ الْأَرْضَ بِطُولِ بَقآئِهِ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَالْمُجاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَصَلّ عَلَيْهِ وَعَلى آبآئِهِ الطّاهِرِينَ».

و آخر دعوانا أن الحمد للَّه‌ربّ العالمین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۵

عقیده نجات بخش پیرامون عقیده به ظهور و حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۷

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِى السَّمآءِ* تُؤْتِى أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبّها وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُنَ»؛[۱۳۱]

« (ای رسول ما) آیا ندیدی خدای تعالی چگونه کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مَثل زده که اصل ریشه آن ثابت و شاخه آن به آسمان کشیده شده است و به اذن خدا همه وقت میوه‌های خوبی می‌دهد. خدا این چنین مثال‌های واضح و روشن برای یادآوری مردم می‌زند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۲۹

مقدمه

بدون تردید، عقیده به ظهور "مهدی علیه السلام "یک عقیده کاملًا اسلامی است که ریشه‌های ثابت آن در کتاب و سنّت، به طور صحیح و متواتر قرار دارد، و در اینکه نمی‌توان آن را از دعوت اسلامی جدا ساخت، هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست.
آیاتی از قرآن مجید و بسیاری از احادیث و اخبار، چنان این اعتقاد را تحکیم و استوار نموده‌اند که حتی انکار آن (مانند انکار اصل رسالت و نبوّت) در بعضی از روایات، کفر شمرده شده است.
اگر ما از این قرن خودمان- که قرن چهارده هجری است- تا عصر مقدّس رسالت را بررسی کنیم، می‌بینیم اصل ظهور مهدی علیه السلام در تمام این چهارده قرن، بین صحابه و تابعین و علما و محدثین و ادبا و شعرا و خلفا، همواره یک موضوع ثابت و غیر قابل انکار بوده است و شخصیت‌های سرشناس علمی و ادبی و سیاسی، به آن مؤمن و معتقد بوده‌اند.
اگرچه از کتاب‌هایی مثل کتاب منتخب الاثر، "کثرت این اخبار و احادیث از طرق شیعه و اهل سنّت معلوم می‌شود، هم اکنون کتابی جامع‌تر از حیث مصادر و مآخذ و مدارک و مطالب علمی و تحقیقی، در دست تألیف است که حیات امام علیه السلام و مشخصات آن حضرت را از جهات مختلف روشن می‌سازد؛ امّا با قطع
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۰
نظر از تتبعات گسترده می‌توان گفت: برای مردمی که کم و بیش، اهل اطّلاع و تحقیق و مراجعه به کتاب‌های اسلامی در رشته‌های حدیث، تفسیر، تاریخ، کلام و مذهب می‌باشند، دو نقطه حسّاس در این مسأله واضح و مسلّم است:
نخست اینکه: مسأله ظهور حضرت مهدی علیه السلام یک مسأله اسلامی خالص است که مسلمانان آن را از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده و از آن حضرت فرا گرفتند و مانند هر موضوع بدیهی اسلامی دیگری نیاز به اثبات ندارد.
و دیگر اینکه: تعیین او در فرزند منحصر به فرد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز عقیده‌ای است که قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام؛ یعنی قبل از سال ۲۵۵ هجری و قبل از ولادت پدر بزرگوارش، از اهل بیت رسالت گفته شده است، و اهل بیت علیهم السلام هم اخبار خود را مستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته‌اند. علاوه بر احادیثی که از طرق اهل سنّت نیز در این باب رسیده است.[۱۳۲]
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۱
و احتمال اینکه این اخبار و احادیث پس از ولادت حضرت، یا در زمان غیبت صغری یا کبری در منابع حدیثی و متون شیعه وارد شده باشد، به طور قطع غیر عقلایی و مردود است؛ زیرا کتاب‌هایی که این احادیث در آنها ضبط است، کسانی آنها را تألیف کرده‌اند که احتمال اینکه کلمه‌ای جعل نمایند، در حقّ آنها داده نمی‌شود و به وثاقت و صدق امانت، معروف و مشهورند.
این افراد، هر یک این احادیث را از شیوخ خود و از کتب حدیثی دیگری که قبل از ولادت پدر حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده و یا از واسطه‌های صد در صد مورد اعتماد، از مشایخ روات معاصر ائمه علیهم السلام و عصر تابعین و صحابه روایت نموده‌اند.
هر کس به این احادیث رجوع کند، برای او جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که عقیده به اینکه حضرت مهدی علیه السلام فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، عقیده پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین تا امام هادی علیهم السلام بوده است.
پاره‌ای از افراد می‌گویند: از جنبه عقیده و استناد این فکر، به رسالت اسلام مناقشه‌ای نداریم؛ امّا می‌توانیم آن را در سطح دیگری مورد بحث قرار داده و بگوییم: بسیار خوب! ما هم قبول داریم که در صدها حدیث و روایت، موضوع
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۲

حضرت مهدی علیه السلام مطرح است و جای شک نیست که این احادیث به طور تواتر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام صادر شده است و همه به آن اعتقاد داریم و امیدواریم اگر عصر ظهور را به فضل خدا درک کردیم، در صف پیروان آن حضرت قرار داشته باشیم؛ ولی سخن و بررسی به اینجا تمام نمی‌شود.

ما می‌خواهیم بپرسیم: این عقیده اسلامی به ظهور مهدی علیه السلام و حکومت جهانی او و اصلاحاتی که به دست او انجام خواهد گرفت، برای وضع فعلی ما و بر اعمال ما چه تأثیری دارد؟

می‌خواهیم بدانیم از این عقیده که سنّی و شیعه به آن اتفاق دارند، برای اصلاح امور اجتماعی و سیاسی، و علاج این همه مشکلات که با آن روبرو هستیم یا روبرو خواهیم شد، چه بهره‌ای می‌توانیم بگیریم؟

ایمان به خدا، اعتقاد به روز قیامت و حساب و جزاء، عقیده به نبوّت و امامت، همه با عمل ما ارتباط دارد و جهت زندگی و کار و کوشش ما را معین می‌نماید؛ امّا این عقیده از کدام نقش عملی برخوردار است، و در برابر قدرت زور و زر و دروغ و فریب، و این دستگاه‌های استعمار و استثمار و استضعاف، چه نقشی را (مثبت یا منفی) ایفا می‌کند؟ و ما را چگونه و به چه سلاحی مجهّز می‌سازد؟

ما نمی‌توانیم در دنیای امروز که کاروان مدنیت با شتاب به سوی ترقّی پیش می‌رود، فقط از چنین عقیده‌ای که چهارده قرن است افکار را به خود مشغول داشته و رهبران اسلام آن را تبلیغ کرده‌اند، به جشن و چراغانی نیمه شعبان خود را قانع کنیم و از این فکر، مسؤولیت و تعهدی را درک ننماییم که این برداشت با روال عمومی اصول مسلّم اسلام و احکام قرآن و عقاید دینی ما که همه آنها سازندگی دارند، سازگار نیست.

اسلام دین و مکتب مبارزه، کوشش، انقلاب، اصلاحات و آیین علم و ترقّی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۳

است، این عقیده هم باید مردم را در این جهت تشویق نماید.

ما می‌دانیم و تفسیر سوء نمی‌کنیم و نمی‌گوییم: عقیده به ظهور مصلح آخرالزمان، اثر سلبی و منفی دارد، مردم را از کار و مبارزه و اقدام و قیام و اعتراض باز می‌دارد و سکون، سکوت، خفقان، سستی، گوشه‌گیری، انزوا و بی‌مسؤولیتی را شعار مؤمنین قرار می‌دهد. نه ما چنین نمی‌گوییم: امّا می‌گوییم: با اینکه احکام اسلام در هیچ عصر و زمان تعطیل نمی‌شود و کسانی که موضوع آن باشند، از آن معاف نخواهند بود. از این عقیده از جهت کمک به اجرای احکام و نظامات اسلام، چگونه باید استفاده کرد و چگونه برداشتی داشته باشیم؟

این سؤالی است که می‌شود و اگر بسیاری از افراد آن را به زبان نیاورند، چه بسا که در ذهنشان باشد.

به یاری خدا در این رساله به این پرسش پاسخ می‌دهیم و رابطه ایمان و عقیده به ظهور مهدی علیه السلام را با کیفیات ذهنی و فکری، با وحدت جامعه و حکومت جهانی، با مساوات اسلامی، با عدالت اجتماعی و زمامداری و با عدل و قسط بررسی می‌کنیم، تا معلوم شود که این اعتقاد در زندگی و مواقف حساس آن و مبارزات و مجاهدات و تعیین جهت حرکت جامعه چه نقش بزرگ و سازنده‌ای را ایفا می‌نماید.

تا روشن شود این عقیده، علاوه بر اینکه ایمان به یک واقعیت است؛ یعنی ایمان به وجود امام دوازدهم فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، و علاوه بر آنکه از فروغ ایمان به نبوّت می‌باشد که لازمه آن، ایمان به هر چیزی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است، در طرز فکر و اندیشه ما، و چگونگی برداشت ما از مطالب و مسایل حیاتی و نیز در روابط اجتماعی و سلیقه‌ها و روش‌های اخلاقی و سیاسی ما مؤثر است.

ولا حول ولا قوّة إلّاباللَّه العلیّ العظیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۵

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با چگونگی‌های ذهنی و فکری

افکار و آرا و عقایـد، در تعیین جهت سـیر انسان و مشـخص کردن هـدف و مقصود او، نقش مؤثری را ایفا می‌کند و هرچه عقاید و آرا صـحیح‌تر و بـا واقعیـات موافق‌تر و از خرافـات منزّه‌تر باشـد، هـدف و مقصـد شـخص، انسـانی‌تر و اعمـال و حرکـاتش پاک‌تر و ارزنده‌تر خواهد بود.

اسـلام که بزرگ‌ترین انقلابات تاریـخ را به وجود آورد، انقلاب را از فکر و انـدیشه آغاز کرد و در درجه نخست، عقاید و افکار را زیر چتر هـدایت خود گرفت و کار خود را از انقلاب اعتقادی و تهـذیب افکار و پرورش اندیشه‌ها آغاز نمود تا به هدایت و تهذیب اعمال رسـید و در ثواب و پاداش و ارزش عمل نیز، وضع فکری و رشد عقلی و نیّت عامل را میزان قرار داد، و پاکی نیت و اخلاص را در طاعت و عبادت شرط قبول آن قرار داد.

مبـارزه بـا بت پرستی، مبـارزه بـا بشـر پرستی، مبـارزه با عادات نکوهیـده، اعلان اینکه معبودی جز خـدا نیست (لا اله الّا اللّه)، اعلان برابری و برادری مردم، همه و همه از مسأله انقلاب فکری سرچشمه می‌گیرد و منبع آنها دریافت‌های فکری صحیح است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۶

اسـلام به مردم فهمانـد که شـما آزادید، نباید اسـتعباد شوید، نباید به بردگی دیگران درآیید، حتی لازم است که ذهن عامّه مردم را نسبت به این موضوع روشن سازیم و بارهای افکار وحشت‌زا و زنجیرهای عقاید پلید را از دوش و گردن مردم برداریم.

انقلاب فکری اسـلام، کنار زدن و از بین بردن شـرک و عقاید مشـرکانه و استقرار توحید و عقاید توحیدی در افکار بود که پرستش بت‌ها را از افق اذهان مردم برطرف ساخت و ظلمت آن را با نورانیت توحید و پرستش خدا از میان برد.

عقیده توحید، در تعالی فکر بشر و جهان بینی و ظهور ارزش‌های واقعی انسان تأثیری بی‌نظیر داشته است.

عقیـده توحیـد، درجه نیّت انسان را تا آنجا بالا می‌برد، و بینش و هـدف بشـر را (که‌گاه پست‌تر از مقصـد یک حیوان و یک درنده وحشـی می‌گردد) به حـدّی می‌رسانـد که جز به رضای خـدا، به چیز دیگری قانع نمی‌گردد و جز به سوی او، به جهت دیگر متمایل نمی‌شود و به غیر او دل نمی‌بندد.

عقیده به رسالت و نبوّت نیز شـخص را متعهد می‌نماید که برنامه‌ها و وظایف دینی خویش را اجرا کند و در تکالیف و احکام الهی، فقـط وجود مقـدّس پیـامبر را واسـطه بین خـدا و خلق بدانـد و تسـلیم رسالت او باشـد، و در امور دنیا و آخرت، فقط از دینی که آن حضـرت آورده است، الهام بگیرد و قوانین و برنامه‌های دیگر را از محیط زندگی خود طرد نموده، در همه چیز و هر امر، تابع و پیرو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باشد.

عقیده به امامت نیز انسان را شـیفته پیروی از افراد نمونه و کامل و ملهم از جانب حقّ و ملتزم به حکومت خدا و نظام خدا و تبعیت از شایسته‌ترین و صالح‌ترین افراد بشر می‌سازد و او را از نظامات مستبد و استعبادگر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۷

و حکومت‌هایی که بر این اساس تأسیس شده‌اند، متنفر می‌نماید.

درک ابعـاد مختلف امـامت که یـک بُعـد آن، ولایـت بر امور خلق و زمامـداری از جانب خـدا است، مردم را از دیکتاتور پروری و خضوع در برابر مسـتبدان و قدرتمندان باز می‌دارد. درک معنای امامت در این بُعد در سطح‌های پایین‌تر نیز، پیروی از اصلح و اعدل ناس را ایجاب می‌نماید و در اذهان، زمامداری ساده و بی‌تشـریفات و بی‌فاصـله از دیگران را محبوبیت می‌دهد. و حکومت متکبرانه

و با تشریفات و چاپلوس را مبغوض می‌کند و آن را تحمیل و ننگ و عیب و عار و رسوایی جلوه می‌دهد. و نزدیک شدن به چنین حکومت و یاری کردن و ستایش نمودن آن را گناه معرفی می‌نماید.

عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و قیام انقلابی و حکومت جهانی و عدالت‌گستر آن حضرت نیز، فکر و اندیشه را وسیع و جهان اندیش می‌سازد، که به دورترین نقاط جهان بنگرد و خیر و رفاه مردم تمام مناطق گیتی را بخواهد و عالم را مملکت خدا بداند، که عاقبت و پیروزی با پرهیزکاران و شایستگان است، که خدای متعال در قرآن چنین بشارت داده است:

«وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ»؛[۱۳۳]

«ما بعد از تورات، در زبور داود نوشتیم، که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد».

از اخبار استفاده می‌شود: در زمان ظهور آن حضرت، خردها و اندیشه‌ها کامل می‌گردد. این نه فقط در عصر ظهور است؛ بلکه در عصر غیبت نیز چنین است که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۸

مؤمنان واقعی، حقایق را روشنگرانه درک می‌نمایند و عالم و مسایل جهانی را با نگرش دوربین مطالعه می‌کنند.

انقلاب فکری یک مسأله مهمی است که با ظهور امام انجام می‌گیرد. این انقلاب فکری در آن زمان انجام می‌گیرد که مکتب‌های مختلف، افکار انسانی را تاریک کرده و از نور اسلام، جز پرتوی در دل‌های خواص و آنان که از بوته آزمایش الهی سرفراز بیرون آمده‌اند، چیزی باقی نمانده است. در آن زمان که مردم، طالب نور هدایت الهی بوده، از تیرگی ارواح و افکار خویش گریزان، و از همه مکتب‌ها مأیوس و سرزده شده و آنها را به نظمی که بشر بدان نیازمند است، وافی و کافی نمی‌بینند. در چنین موقعیتی، ناگهان بانگ ظهور آن حضرت، بازگشت به اسلام را اعلان می‌کند و قلوب و اذهان و افکار، به جانب آن صدای نجات‌بخش متوجّه می‌گردد و انقلاب آغاز شده در کشورهای مختلف، یکی پس از دیگری فتح می‌شود و مورد استقبال مردم زمین و قاره‌های مختلف قرار می‌گیرد و مانند آغاز نهضت اسلام، پیش از فتح شهرها، دل‌های مردمان و به ویژه گروه‌ها و ملّت‌های استضعاف شده را فتح می‌نماید.

وما ذلک علی اللَّه بعزیز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۳۹

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با وحدت جامعه و حکومت جهانی

اجتماعات دنیا همواره در تحوّل و تغییر است و اوضاع اجتماعی ملل دائماً عوض می‌شود. روابط بین ملل، پیوسته در حال توسعه و گسترش است.

کوشش حکومت‌ها برای بالا بردن سطح تجهیزات نظامی و دست یافتن به اسلحه‌های ویران کننده‌تر و خطرناک‌تر، هر روز بیشتر می‌شود و ترس و وحشت از جنگ، ساکنان کره زمین را هر روز ناراحت‌تر می‌نماید.

هم اکنون طبق یک آمار، در دنیا هر دقیقه هزار میلیون دلار- که در هر ساعت معادل شصت هزار میلیون دلار می‌شود- مخارج تسلیحاتی حکومت‌های جهان است.[۱۳۴] اگر اغراض شخصی، گروه‌بندی‌ها، منطقه سازی‌ها و سیاست‌های خاص و اعمال نفوذ متنفّذین بزرگ- که بشر را به اختلاف و تعصّبات ناروا واداشته‌اند- و حرص و جاه و استثمارطلبی و اندیشه استکبار و استضعاف می‌گذاشت و فطرت بشر راهنمای او می‌شد، اکثریت مردم این گروه‌بندی‌های منطقه‌ای و این هزینه‌های

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۰

سرسام‌آور جنگی را محکوم می‌کردنـد و خواهـان آزادی از ایـن ملّیت‌هـا و وطن‌هـا می‌شدنـد و بـه سوی برادری و برابری گـام برمی‌داشتند و عضو یک خانواده و تابع یک جامعه می‌شدند و شرق و غرب و آسیا و اروپا و آمریکا با هم متّحد شده و یک جامعه مشترک المنافع تشکیل می‌دادند.

کارشناسان اتمی دانشگاه "هاروارد "و انستیتوی تکنولوژی "ماساچوست "اعلام داشتند: دنیا قبل از سال ۲۰۰۰ میلادی، محکوم به یک جنگ اتمی است، مگر آنکه کلّیه کشورهای جهان از حاکمیت ملّی خود چشم پوشیده و یک دولت جهانی تشکیل دهند؛ امّا تشکیل چنین دولتی در حال حاضر امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد.

این مسأله در سمینار کارشناسان اتمی دانشگاه هـاروارد، و انستیتوی تکنولوژی ماساچوست و مجلّه ماهـانه هـاروارد (شـماره مـاه نوامبر) عنوان شده بود که گزارش آن را نقل کرده است.[۱۳۵] بنـابراین از هر نظر که روی جـامعه مطالعه شود، این حقیقت معلوم می‌شود که جامعه باید توسعه و گسترش یابد، چنان‌که گسترش یافته است. از زندگی و اجتماع خانواده به اجتماع قبیله و از اجتماع قبیله به اجتماع منطقه‌ای و کشوری و بالاخره به اینجا رسیده است که وحدت جهانی جامعه را مطرح کرده است.

یک روز، یک خانواده تحت ریاست یک فرد بود. جلوتر که آمـد، یک قبیله تحت سرپرستی یک رئیس اداره شـده و امروز صدها میلیون نفر تحت یـک حکومت و یـک قـانون اداره می‌شونـد. فاصـله‌های فرهنگی متعـدد به تدریـج از بین می‌رونـد و دنیـا به سوی وحدتی اجتماعی حرکت می‌کند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۱

به طور یقین، هر کس سعادت یک ملّت را فقط بخواهد و برای رفاه و ترقی و پیشرفت یک جامعه خاص تلاش کند، طبعاً بدبختی و بردگی و عقب‌ماندگی جامعه‌های دیگر را خواهد خواست، یا اگر خیلی شریف باشد، نسبت به دیگران بی‌تفاوت خواهد بود.

تعلیمات اسلام، بشر را به سوی جامعه جهانی می‌برد، و اصولًا پیاده کردن تعالیم اسلام در جامعه‌های بزرگ‌تر، هدف‌های این دین را عملی‌تر می‌سازد.

اسلام قبل از آنکه دین جامعه‌های کوچک باشد، دین جامعه جهانی است، و قبل از آنکه دین یک خانواده باشد، جامعه‌های کوچک را به سوی جامعه بزرگ حرکت می‌دهد و این امتیازات و اعتباراتی که از آن، جامعه‌های گوناگون به وجود آمده است، در اسلام رسمیت ندارد. اسلام افراد بشر را معارض یکدیگر و در برابر یکدیگر قرار نمی‌دهد، و تضادها و برخوردها و مزاحمت‌هایی که از اسم و رسم این جامعه‌ها به وجود آمده است، همه باید در جامعه جهانی اسلام که فقط به خدا تعلّق دارد، و هیچ رنگ و نژاد و خصوصیات وطنی در آن وارد نیست، و همه در آن مشترک می‌باشند، ادغام گردد، تا آنجا که غیر از مملکت خدا، که منزه از هرگونه ستمی بر اهل مملکت خود می‌باشد، کشور دیگری وجود نداشته باشد. «سُبْحانَ مَنْ لا یَعْتَدِی عَلی أَهْلِ مَمْلِکَتِهِ».

یکی از دانشمندان محقق می‌گوید: فکر گنجاندن بشریت در وطن واحد، بدون توجّه به جنس، رنگ، زبان و حدود جغرافیایی، هدیه‌ای است که اسلام آن را به مدنیت بشر اهدا کرده است.

این وحدت جهانی، یگانه عامل نابودگر کینه‌های دولت‌ها، و دشمنی و اختلافی است که مدنیت و آبادانی را به سوی نیستی و زوال کشانده است.

مسیحیت اگرچه مانند اسلام، دین دولت است (از این جهت که دین بسیاری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۲

از امم و اقوام است)؛ امّا از جهت مساوات و برابری بین ملل و اقوام و نشر انسانیت بین آنها، اسلام دینی عام و همگانی است و شکست مسیحیت در این ناحیه آشکار است.

مسیحی‌های سفیدپوست همواره تا به امروز با مسیحیان سیاه پوست، با اینکه در یک منطقه زندگی می‌کنند، دشمنی دارند. در آمریکا نیز با اینکه به اصطلاح مرکز دموکراسی است- حال به همین گونه است، و سفید پوست نمی‌تواند با سیاه پوست در زیر یک سقف زندگی کند و همواره مسیحیان غرب اعتقاد دارند که از مسیحی‌های شر، بالاترند و به آنها اجازه نمی‌دهند که در کنیسه‌ها و معبدهای مخصوص (معبدهای مسیحیان غرب) با آنها به عبادت بپردازند.

کما اینکه آنان که از طوایف پست و پایین هندی به مسیحیت گرویده‌اند، مورد تحقیر آنان که از طوایف به اصطلاح عالی هستند، می‌باشند و از اینجا معلوم می‌شود که مسیحیت، امروز از تألیف و اتّحاد جامعه انسانی عاجز است، در حالی که اسلام توانسته است نظامی جهانی بر اساس برادری همگانی بین غربی و شرقی، سفید و سیاه و آریایی، سامی و هندی و زنگی ایجاد کند و مساوات را بین آنها برقرار نماید.

سیاه‌پوست و کسی که از طبقه پست باشد، با سفیدپوست و طبقات به اصطلاح عالیه برابر است و مانند هر مسلمان دیگری محترم می‌باشد و به مجرد اسلام آوردن با همه افراد رابطه برادری خواهد داشت و در هر مسجدی بخواهد می‌تواند خدا را عبادت کند؛ بلکه می‌تواند دوش به دوش بزرگ‌ترین برادران مسلمان خود، از جهت مقام و موقعیت اجتماعی بایستد و با او بر سر یک سفره بنشیند.

این هم پیوستگی و مساوات اسلامی، در هیچ جمعیت و دین و نظامی در تمام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۳

عالم شناخته نشده است و غیر از اسلام، هیچ مکتب و آیینی نمی‌تواند دموکراسی جهانی را به صورتی صحیح و با رعایت مساوات بین جمیع بشر برقرار نماید.[۱۳۶] دیگر جوامع و نظامات، اگر در ماهیتشان اختصاص به یک منطقه یا یک نژاد یا اهل یک زبان و یک کشور نباشد، حداقل قابل اختصاص هستند.

مثلًا نظام دموکراسی هم‌اکنون رنگ مملکتی و قاره‌ای پیدا کرده است.

می‌گویند: دموکراسی فرانسوی، دموکراسی انگلیسی، دموکراسی آمریکایی. با اینکه همه آنها دموکراسی است؛ امّا مثلًا نظام دموکراسی انگلیسی، با نظام دموکراسی سوئدی در برابر یکدیگر قرار دارند و با هم رقابت اقتصادی و سیاسی می‌کنند.

در جامعه و نظام کمونیسم نیز این اختصاص و رنگ ملّی حفظ شده است.

کمونیسم چین، شوروی، یوگسلاوی، بلغار، مجار و کمونیسم کوبا با یکدیگر فرق داشته و هر کدام اختصاص به منطقه‌ای دارند. پس کمونیسم هم قابل اختصاص است و این رژیم‌های کمونیستی در برابر هم و مقابل یکدیگر قرار گرفته، و تضاد و اصطکاک منافع دارند.

پس ماهیت رژیم دموکراسی و کمونیسم، جهانی بودن و یک جامعه بودن نیست؛ امّا دین اسلام دینی جهانی است و هرگز جوامع و حکومت‌های متعدد اسلامی، امکان اختلاف ندارند.

نظام سعودی، نظام سوری، نظام مصری و ... با نظام جهانی اسلام قابل تعقّل و تصور نیست، فقط یک شناسنامه است و آن هم شناسنامه مسلمانی و بس. و برای غیر مسلمان هم شناسنامه در حمایت نظام اسلامی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۴

اسلام و نظامش را نمی‌توان به اهل یک منطقه اختصاص داد که اهل آن منطقه در برابر منطقه دیگر قرار گرفته و حکومت آنها درصدد استضعاف و استعمار حکومت مجاور برآمده و با مردم خویش، بیش از مسلمانان دیگر مناطق برادری نمایند.

امّت اسلام، امّت واحده است و همه باید خدا را پرستش بنمایند، و تعدد جوامع و امم و پرستش افراد و الهه‌هایی غیر خدا و اتّخاذ معبودهای متعدد موجب شرک بوده و باطل می‌باشد.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَأَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ»؛[۱۳۷]

«به تحقیق که این امّت شما امّت واحده است و تنها من پروردگار شمایم، پس مرا پرستش کنید».

قرآن برای ناس (مردم) آمده است، و به مردم خطاب کرده است:

"کعبه "اولین خانه‌ای است که برای مردم بنیاد شده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً».[۱۳۸]

استفاده از آنچه در زمین است، برای عموم مردم حلال و مباح می‌باشد:

«یا أَیُّها النّاسُ کُلُوا مِمّا فِی الْأَرْضِ حَلالًا طَیِّباً».[۱۳۹]

قرآن، بیان و هدایت برای همه مردم است:

«هذا بَیانٌ لِلنّاسِ* هُدیً لِلنّاسِ».[۱۴۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۵

فرستادن پیامبران و نزول کتاب بر آنان برای این است که مردم قسط را برپا دارند:

«لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ».[۱۴۱]

پیغمبر برای مردم فرستاده شده است:

«وَأَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولًا».[۱۴۲]

پروردگار ناس، پادشاه ناس، معبود ناس، خدای تعالی است:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ* مَلِکِ النّاسِ* إِلهِ النّاسِ».[۱۴۳]

امامت نیز که یک بعد آن، زمامداری و تنظیم و تدبیر امور جامعه است، پیشوایی و رهبری ناس است:

«إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً».[۱۴۴]

قرآن در همه جا و در هر مورد، تسلیم به خدا و اسلام را که دین فطرت و دین جهانی است، پیشنهاد نموده است:

«قُولُوا آمَنّا بِاللَّهِ وَما أُنزِلَ إِلَیْنا وَما أُنزِلَ إِلی إِبْراهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْأَسْباطِ وَما أُوتِیَ مُوسی وَعِیسی وَما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛[۱۴۵]

«بگویید: به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به ابراهیم و اسماعیل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۶

و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه به موسی و عیسی داده شد و آنچه به پیغمبران از جانب پروردگارشان عطا شده، ایمان آورده‌ایم و بین احدی از آنها فرقی نمی‌گذاریم و ما مسلمانیم».

جهان یک خدا دارد و به این لحاظ واحد است، جامعه نیز باید واحد باشد؛ یعنی خدا در آن حاکم باشد و با نظام الهی و قانون الهی، سیر الی اللَّه داشته باشد.

مردم باید بکوشند تا در یک جامعه واحد زندگی کنند، و تعدد جوامع و افتراقات و استثمارهای موجود در آنها را ریشه کن ساخته و خود یک امّت واحده گردند.

عقیده به ظهور مهدی موعود؛ یعنی عقیده به محقق شدن حکومت جهانی، عقیده به مجتمع واحد انسانی، عقیده به ملّیت و قومیت همگانی و دین فطری انسانی، آخرین و بلندپایه‌ترین اجتماع انسانی در مقابل بشر است و کاروان بشریت به سوی آن نقطه می‌رود و بشر باید خواهان آن جامعه باشد.

هر کس چنین عقیده‌ای دارد، فکرش وسیع و مقصدش وسیع است. برای نفع یک جامعه، جامعه دیگر را استثمار نمی‌کند و برای سیادت یک گروه، گروه‌های دیگر را برده و بیچاره نمی‌پسندد و برای خاطر نژادی، نژاد دیگر را از حقوق انسانی محروم نمی‌سازد. برای اینکه یک طبقه مرفه باشد، طبقات دیگر را غارت نمی‌نماید و برای اینکه مردم یک کشور، تنعّم بیشتر و تجمّل زیادتر و عیاشی و شهوت رانی بیشتر نمایند، مردم کشورهای دیگر را عقب مانده نمی‌خواهد و از ترقی علم و صنعت و برخورداری آنها از مواهب و نعمت‌های خدا جلوگیری نمی‌کند.

چنان‌که می‌بینید: امروز ابرقدرتها با دیگران چنین معامله می‌نمایند و ملّت‌ها و حکومت‌های ابرقدرت- بلکه ملل و حکومت‌های ضعیف هم اگر بتوانند- همه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۷

خود را می‌بینند و می‌خواهند دیگران را ببلعند.

چنان‌که یهود، خود و نژادش را "حزب برگزیده خدا "می‌شمارد و تمام افراد دیگر را که نژادشان اسرائیلی نباشد، بنده و برده و خادم یهود می‌داند.

چنان‌که نژادپرستان بی‌رحم بی‌شرف، سیاه‌پوستان را در شکنجه قرار می‌دهند، از هواپیما به زمین می‌اندازند و ابرقدرت‌هایی هم که اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده‌اند، از این جنایت‌ها پشتیبانی می‌نمایند.

از نظر معتقدین به ظهور حضرت مهدی علیه السلام، بدترین جامعه‌ها و حکومت‌ها، جامعه‌های استعمارگر و استضعاف طلب است که باید با آنها مبارزه کرد و فکر و هدف و سازمان و رفتارشان را کوبید. این جامعه‌ها درست در قطب مخالف جامعه مورد انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام هستند و از زمین تا آسمان با هم فاصله دارند. اینها جهان را برای همه می‌خواهند و آنها جهان و همه را برای خود. اینها برای همه خوشبختی و سعادت می‌خواهند و آنها برای دیگران بدبختی و فقر و جهل. اینها بیداری و رشد فکری بشر را دوست دارند و آنها از بیداری و رشد فکری بشر بیمناک‌اند و تا بتوانند از آن جلوگیری می‌نمایند.

ولی هرطور هست، سرانجام ستمگران نابود می‌شوند و پیروزی با اهل حقّ است و دیوارها و فاصله‌های جغرافیایی، فرهنگی و فکری، یکی پس از دیگری از میان برداشته می‌شود و شرک به مظاهر گوناگونش که در اجتماعات متعدد و مختلف به صورت وطن‌پرستی،[۱۴۶] نژادپرستی، فردپرستی جلوه دارد، به توحید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۸

تبدیل می‌شود و سرانجام آن موحّد حقیقی، آن یگانه وارث ابراهیم بت شکن و فرزند عزیز و گرامی پیامبر اکرم، حضرت ولی اعصر- عجل اللّه تعالی فرجه الشریف- را استقرار می‌دهد.

مردمی که منتظر مهدی و تشکیل جامعه واحد جهانی هستند، باید فکرشان نسبت به سازمان جهان روشن باشد و ملتفت باشند که این عقیده، آنها را به سوی چه هدفی می‌برد. این پراکندگی‌هایی که در جهان کنونی اسلام است، مخالف روح اسلام و دعوت قرآن است و نمی‌توان آنها را شرعی و اسلامی شمرد؛ چون برنامه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۴۹

اسلام، یکی شدن جامعه و جهانی شدن آن است و اکنون اگرچه اسلام، گسترش نیافته است، باید جامعه اسلامی موجود، نمونه آن جامعه جهانی باشد.

سراسر جهان اسلام کنونی هم باید یک شکل حکومت، یک شعار و یک روز عید، یک تاریخ و یک قانون داشته باشند. و این سرزمین‌های پهناور حجاز، نجد، تهامه، یمن، اردن، سوریه، لبنان، فلسطین، مصر، لیبی، تونس، الجزایر، سودان، عمان، کویت، بحرین، ایران، افغان، قفقاز، ترکستان، ترکیه، پاکستان، بنگلادش، مالزی، اندونزی و نقاط دیگر، همه باید ید واحد باشند که هیچ

یک آنها از دیگری جدا نبوده و این اختلافات در بین آنها نباشد.

ظهور حضرت مهدی علیه السلام کاملًا با این وحدت جامعه ارتباط دارد و آیات و روایات، این نوید را داده‌اند و اوضاع جهان نیز، آماده شدن جهان را از هر جهت برای آن حکومت جهانی نوید می‌دهد. حکومتی که شاید عملی شدن آن در چهارده قرن پیش، یک محال عادی بود؛ زیرا با نقص وسایل ارتباط در آن زمان، اداره جهان در زیر یک پرچم و یک حکومت غیر ممکن به نظر می‌رسید.

در عصر صدر اسلام، حکومت‌های به ظاهر اسلامی آن زمان که بر ممالک گسترده، تحت لوای اسلام و به نام اسلام حکومت یافتند، امکان با الهام از تعالیم اسلام این وحدت را ثابت کردند، در حالی که وسایل ارتباط جمعی که هم اکنون توسط آنها، تمام عالم به منزله یک مملکت و بلکه یک شهر شده است، امکان آن حکومت موعود را بیشتر کرده است و تا بدانجا که بسیاری از مردان مشهور دنیا هم از آن سخن می‌گویند و آن را به عنوان یک طرح مهم و ممکن و علاج نابسامانی‌ها پذیرفته‌اند.

آینده هرچه بشود، هرچه اتفاق افتد؛ جنگ یا صلح، به سوی این هدف نزدیک‌تر و نزدیک‌تر خواهد شد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۰

در حدیث آمده است:

«إِذا قامَ الْقآئِمُ الْمَهْدِیُّ، لا یَبْقی أَرْضٌ إِلّا نُودِیَ فِیها شَهادَةَ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ»؛[۱۴۷]

«وقتی حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید، زمینی باقی نمی‌ماند مگر آنکه در آن ندا می‌شود به شهادت لا اله الّا اللّه و محمّداً رسول‌اللّه».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۱

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با مساوات اسلامی

اسلام دین مساوات، دین برابری، دین حقوق بشر، و منشور آزادی و کرامت و فضیلت و شرف و احترام انسان است.

اسلام آزادی و مساوات واقعی را اعلام کرد. قدر و ارزش انسان از نظر اسلام عزیز است، او موجودی است که مورد تکریم خدا قرار گرفته و در نیکوترین تقویم و کامل‌ترین آفرینش، آفریده شده است.

انسان بزرگ‌ترین حجّت‌های خدا و خلاصه تمام عوالم و دارای عالی‌ترین لیاقت و استعداد است.

از نظر اسلام، انسان‌ها در هر کجا که زندگی کنند و در هر قاره‌ای که باشند و به هر زبانی که سخن بگویند، هر نژاد و جنس و رنگی که داشته باشند، عضو یک خانواده و از یک اصل و یک پدر و مادر می‌باشند و در کرامت انسانی برابرند.

تکلیف الهی و مسؤولیت، متوجّه انسان است و در خطاب‌هایی مثل "یا أیّها الناس "و "یا بنی آدم "که در قرآن مجید آمده است، انسان‌ها به طور مساوی مخاطب گردیده‌اند.

قرآن مجید افتخار و امتیاز نژادی، فامیلی، قبیله‌ای و این گونه مشخّصات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۲

ظاهری مثل رنگ و زبان را صریحاً رد فرموده، از جمله در این آیه می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِن ذَکَرٍ وَأُنثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبآئِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقیکُمْ»؛[۱۴۸]

«ای مردم، ما شما را از نر و ماده آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم برای اینکه یکدیگر را بشناسید. به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است».

و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که در حجّة الوداع فرمود:

«أَيُّهَا النّاسُ أَلا ـ إنَّ رَبَّكُمْ واحِدٌ وَأَنَّ أَباكُمْ واحِدٌ. أَلا ـ لا فَضْلَ لِعَرَبِيّ عَلى عَجَمِيّ وَلا لِعَجَمِيّ عَلى عَرَبِيّ، وَلا لِأَحْمَرِ عَلى أَسْوَدٍ، وَلا لِأَسْوَدٍ عَلى أَحْمَرِ إلّا بِالتَّقْوى ؛

«ای مردم! آگاه باشید همانا پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است و آگاه باشید از برای عربی بر غیر عرب فضلی نیست و از برای غیر عرب بر عرب برتری نیست و سرخ‌پوست را بر سیاه‌پوست و سیاه‌پوست را بر سرخ‌پوست فضل و برتری جز بـه تقوا نیست».

در احکام اسلام، از عبادات و معاملات و دیات و قصاص و حدود و قضا و غیره، این مساوات اجتماعی ملاحظه شده است و فرقی بین سفید و سیاه، فقیر و غنی، شاه و رعیت و جاهل و عالم نیست.

اگر کسی علیه رئیس مملکت و خلیفه وقت شکایتی داشته باشد، شکایت او در دادگاه شرعی عادی که به محاکمات همه رسیدگی می‌نمایند طرح می‌شود و آن رئیس مانند یک فرد عادی به محاکمه احضار می‌گردد و در مجلس محاکمه در کنار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۳

خصم خود می‌نشیند. و اگر مدعی هم رئیس مملکت یا بزرگ‌ترین مقامات ارتشی یا هر شخصیت دیگر باشد، باید به وسیله طرح دعوی در محکمه ادّعا کند و نمی‌تواند با زور شخصی، حقّ خود را از کسی بگیرد. یا اگر بین ورثه یک نفر، پادشاهی باشد، مثل سایر ورثه ارث می‌برد. یا اگر پادشاهی، قاتل باشد و مقتول فردی از افراد مسلمانان باشد، ورثه مقتول می‌توانند او را قصاص نمایند.

یکی از جریان‌های سوئی که عوامل سیاسی موجب آن شد، این بود که خالد بن ولید را با اینکه مرتکب قتل مالك بن نویره گردید و با زوجه او به زور در عدّه هم‌بستر گشت، از قصاص و حدّ شرعی معاف نمودند و به حقّ ورثه او ترتیب اثر ندادند.

و همچنین از مطاعن مهم یکی این بود که عثمان نیز "عبیداللَّه بن عمر ("قاتل هرمزان) را به ملاحظه اینکه پسر «عمر بن الخطاب» است، از قصاص معاف کرد و نه ابوبکر و نه عثمان، به اعتراض صحابه در این قانون شکنی اعتنا ننمودند.

این اعمال و این‌گونه سوء استفاده‌ها از مقام، مخالف روح مساوات اسلام است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود، هنگامی که از "ابن ملجم "ضربت خورده بود، به بنی عبد المطلب سفارش فرمود:

«يا بَنِى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لا أُلْفِيَنَّكُمْ تَخُوضُونَ دِمآءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضاً تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. أَلا لا تَقْتُلُنَّ بِى إلّا قاتِلِى»؛[۱۴۹]

«ای فرزندان عبد المطلب، نیابم شما را (که به اسم خون‌خواهی از من) خون مسلمانان را بریزید و بگویید امیرالمؤمنین کشته شده است (و او یک

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۴

فرد عادی نیست) آگاه باشید البته برای قتل من، غیر از قاتل مرا نکشید».

می‌گویند: یک روز عمر از صحابه پرسید: چه می‌گویید اگر امیرالمؤمنین (مقصودش خودش بود) مردی را ببیند که زنا می‌کند؟ علی علیه السلام فرمود: باید چهار نفر شاهد بیاورد و الّا مانند سایر مسلمانان حدّ قذف بر او جاری می‌شود.[۱۵۰] اسلام، حقّ غایب و سفیه و مجنون و بلکه جنین را برابر یک فرد کامل، حفظ فرموده است.

در نماز جماعت که در شبانه روز، پنج مرتبه تشکیل می‌شود، این مساوات در ضمن پرستش خدا جلوه می‌کند. صف اوّل به افراد یا طبقاتی اختصاص ندارد، هر کس زودتر حضور یابد، در صف مقدم قرار می‌گیرد. گاهی سرباز یا سیاه پوست، در صف اوّل و فرمانده لشکر و یا سفید پوست در صف آخر، پشت سر هم می‌ایستد.

در مسجد نیز نابرابری نیست و مکان و اطاق درجه یک و دو وجود ندارد، و هر کس در هر مکانی از مسجد نشست، احدی نمی‌تواند او را از آن مکان بردارد.

در حج كه يكى از بزرگ‌ترين فرايض و شعائر اسلام است، جلوه اين مساوات، بسيار چشم گير و حساس است. آنجا ديگر تمام امتيازات از بين مى‌رود و مكتب بى‌امتيازى و برابرى و مساوات باز مى‌شود.

در طواف و سعى و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منى هيچ اثر و خبرى از امتيازات و تشريفات پوچ و مقامات و مشاغل نيست. هر فرد است و خودش

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۱۵۵

و گوشت و پوست و استخوانش و ارزش واقعى انسانى‌اش كه خدا از آن آگاه است، هيچ رابطه‌اى غير از رابطه اخوت اسلامى و پرستش خدا نيست، همه به هم كمك مى‌دهند و به هم تواضع مى‌نمايند و در سلام به يكديگر پيشى مى گيرند.

اين اجتماعى است كه محبوب خدا است و الگوى يك اجتماع فاضل و انسانى است. كسانى كه در اين اجتماع شركت مى كنند، بايد پس از بازگشت، آن برنامه را در اجتماع شهر و كشور و منطقه خود ادامه دهند و اجتماع خود را بر اين اساس و مشابه آن اجتماع روحانى بسازند.

در آغاز اسلام كه هنوز مردم به مساوات اسلام آشنايى نداشته و شكستن طلسم آن عادات ناروا و نشستن با فقرا و زيردستان بر ايشان كارى دشوار بود، گروهى مانند "عيينهٔ بن حصين "و "اقرع بن حابس "از كسانى كه در رديف سران آنان شمرده مى‌شدند، به پيغمبر صلى الله عليه و آله پيشنهاد كردند كه به آن حضرت، در صدر مجلس بنشيند (آن كارى كه پيغمبر تا زنده بود از آن دورى مى‌نمود) و سلمان، ابوذر، صهيب، عمار، خبّاب و هم‌قطارانش از فقراى مؤمنين را كه لباس‌هاى پشمى پوشيده بودند، از خود دور كند تا ما با تو بنشينيم و از تو فرا بگيريم. مانعى بين ما غير از اين افراد نيست!

وقتى اين پيشنهاد را كه مخالف روح دعوت اسلام بود، عرضه داشتند، خداى متعال اين آيه را نازل فرمود:

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَداوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَلا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنا وَاتَّبَعَ هَواهُ وَكانَ أَمْرُهُ فُرُطاً»؛[۱۵۱]

سلسله مباحث امامت و مهدويت ؛ ج۲ ؛ ص۱۵۵

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۱۵۶

«و شكيبا بدار خود را با آنان كه پروردگارشان را در بامداد و شبانگاه مى‌خوانند و رضاى او را مى‌خواهند، و چشمانت را از آنها برمدار در حالى كه زينت زندگى دنيا را بخواهى و از كسى پيروى مكن كه دلش را از ياد خودمان غافل كرديم و پيروى هواى خود را كرد و كارش تباه گرديد».

وقتى اين آيه نازل شد، پيغمبر اكرم برخاست و به طلب ياران پشمينه پوش خود آمد، آنان را در آخر مسجد يافت كه به ياد خدا مشغول بودند، پيغمبر فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى لَمْ يُمِتْنِى حَتّى أَمَرَنِى أنْ أَصْبِرَ نَفْسِى مَعَ رِجالٍ مِنْ أُمَّتِى مَعَكُمُ الْمَحْيا وَمَعَكُمُ الْمَماتُ»؛[۱۵۲]

«حمد خداى راست كه مرا از اين دنيا نبرد تا امر فرمود كه با مردانى از امّتم خود را شكيبا بدارم با شما زندگى و با شما مرگ است».

در "سفينهٔ البحار "ذيل لغت "فقر "روايت كرده است: مردى توانگر كه جامه‌اى پاكيزه دربر داشت، به محضر رسول خدا صلى الله عليه و آله شرفياب شد و نزد آن حضرت نشست، مرد فقيرى كه جامه‌اى چركين داشت، آمد و در كنار توانگر نشست. توانگر لباس خود را بر گرفت. پيامبر عزيز اسلام به او فرمود: بيم كردى از فقر او چيزى به تو برسد؟

عرض كرد: نه.

فرمود: پس ترسیدی که لباس تو را چرکین سازد؟

عرض کرد: نه.

فرمود: پس چه چیز تو را بر آن داشت که این گونه رفتار کردی؟

عرض کرد: ای پیغمبر خدا! مرا قرینی (شیطانی) است که هر کار زشتی را برای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۷

من زینت می‌دهد و هر کار نیک را ناستوده و قبیح جلوه می‌دهد، من نصف مال خود را برای این شخص قرار دادم.

رسول خدا به فقیر فرمود: آیا می‌پذیری؟

عرض کرد: نه.

توانگر پرسید: چرا؟

فقیر گفت: می‌ترسم بر من نیز داخل شود آنچه بر تو داخل گردیده است.

یکی از نشانه‌های این گونه مساوات و تساوی همگان در برابر قانون، قانون امر به معروف و نهی از منکر است. به موجب این قانون، هر فردی نه فقط حقّ دارد دیگری را- هر کس و صاحب هر مقام و رتبه‌ای که باشد- با شرایط مقرر، امر به معروف و نهی از منکر نماید؛ بلکه این کار بر او واجب است.

قرآن مجید می‌فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛[۱۵۳]

«مردان مؤمن و بانوان مؤمنه همه یار و دوستدار یکدیگرند. امر به معروف می‌نمایند و نهی از منکر می‌کنند».

و به قدری این حقّ نظارت همگان بر اجرای قوانین و امر به معروف و نهی از منکر، اهمّیت و فضیلت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«وَما أَعْمالُ الْبِرّ كُلُّهَا وَالْجِهادُ فِى سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْىِ عَنْ الْمُنْكَرِ إِلّا كَنَفْثَةٍ فِى بَحْرٍ لُجّيٍّ»؛[۱۵۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۸

«تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر مانند قطره‌ای از آب دهن در برابر دریایی مواج می‌باشد».

مختصر سخن این است: اسلام یگانه دینی است که مساوات صحیح را در جهان برقرار کرد و افرادی مؤمن به این مساوات را در تمام اعصار و ادوار در مکتب تربیتی خود پرورش داد و شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله اولین کسی بود که بیش از همگان، اصول مساوات را در غزوات و مناسبات دیگر رعایت می‌فرمود.

یکی از علل مهم پیشرفت و پیروزی مسلمانان در صدر اسلام که ملل بزرگی مثل ایران و روم را فتح کردند، همین مساوات اسلامی بود که کشورها و ملّت‌های آن زمان، هرگز تصور آن را هم نمی‌کردند.

این مساوات، ملّت‌هایی را که گرفتار آن نابرابری‌ها بودند و از کرامت انسانی در آنها خبری نبود، چنان شیفته اسلام کرده بود که به هر کجا سپاه اسلام روی می‌آورد، پیش از فتح نظامی، دل‌های مردم فتح شده بود و مردم، نوید انقلاب آزادی بخش اسلام را انتظار می‌کشیدند و در جنگ با سپاه مسلمانان مقاومت نمی‌کردند.

ایرانی، این جنگ را با قیصر و سپاه بیگانه نمی‌دید، جنگ با آزادی خودش و با اعلان ارزش انسانی خود می‌دید.

اگر اسلام فاتح نمی‌شد، همان رسوم و همان نابرابری‌ها و همان بی‌احترامی‌ها به حقوق انسانی ادامه می‌یافت. تمام آن تبعیضات و آن کاخ تیسفون و آن تجمّلات که چشم بشر را خیره می‌کرد، روزافزون می‌شد. هر ملّت هوشیاری آنگاه که صدای الغای این

برنامه‌ها را به گوش دل بشنود، از اعلام مساوات در بین ملّت استقبال خواهد کرد. اگر او را به زور، به میدان جنگ ببرند، نمی‌تواند آن‌گونه بجنگد که طرف مقابل را شکست بدهد؛ چون شکست طرف مقابل، شکست واقعی خود او است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۵۹

البته علل دیگری نیز در بین بود؛ ولی به نظر ما، علّت عمده پیروزی مسلمانان در صدر اسلام، قوّت تعالیم توحیدی اسلام و تأثیر تربیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نفوذ قرآن در قلوب و توجّه گروه‌های بسیاری از کشورهای فتح شده به اصول عالی و هدف‌های مقدّس اسلام بود که در اینجا نمی‌خواهم این موضوع را به تفصیل مطرح کنم.

اجمالًا مسأله مساوات اسلام، فوق‌العاده جالب و جاذب بوده و بر تجلّی جمال اسلام نیز افزوده است. ریشه این مساوات از توحید اسلام آب می‌خورد و این مساوات یکی از میوه‌های لذیذ و شیرین درخت توحید است.

نظام امامت که یگانه نظام و رژیم الهی است، این مساوات را اجرا می‌نماید و از تقدّم و تأخّرهای بی‌جا و تبعیضات ظالمانه جلوگیری می‌کند و همه را به یک چشم می‌نگرد.

چنان‌که برنامه آن در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا عرضه شد و حدود و کیفرها به طور مساوی اجرا می‌گردید و در قضایای متعدد، مثل قضیه "فاطمه مخزومیه "همه دانستند که تبعیض در اجرای حدود امکان پذیر نیست، و حدود شرعی و قوانین علیه هر کس و هر مقام که باشد، بدون هیچ‌گونه استثنایی اجرا می‌شود.

چنان‌که در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام، در موارد متعدد مانند شرب خمر "نجاشی شاعر "در ماه مبارک رمضان نیز این برنامه معلوم گردید که حدود و تعزیرات اجرا می‌شود، اگرچه در حقّ یک نفر شاعر مذهبی باشد که شعر و زبانش برای تحریک و تهییج مردم به جهاد و مبارزه با دشمن، کار هزارها سرباز را بنماید، نه شفاعتی پذیرفته می‌شود و نه جاه و اعتبار ظاهری افراد اثری دارد.

نظام امامت و مساوات اسلامی در زمان ظهور حضرت ولی امر، صاحب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۰

الزمان- ارواحنا فداه- توسط آن حضرت در روی کره زمین و بین تمام ملل و اقوام و نژادها و مرد و زن و کوچک و بزرگ استقرار می‌یابد و ظهور آن حضرت، که ظهور مطلق و تمام عیار اسلام است، ظهور مساوات جهانی اسلام نیز خواهد بود.

عقیده به حکومت مهدی علیه السلام؛ یعنی عقیده به مساوات و برابری انسانی و اسلامی که معتقد به مساوات باید آن را در ایام غیبت ایشان، در هر سطحی که ممکن است اجرا کند؛ در خانواده، کوی و محله، شهر و مملکت، مطب دکتر، دکان نانوایی و گوشت فروشی، مسجد و اداره، خرید و فروش،[۱۵۵] محل کار و پیشه، همه جا و همه جا حتی در سلام و تواضع، مساوات اسلامی و ترک تبعیض را باید اجرا نماید.

معتقد به ظهور مساوات اسلام و ظهور مجری واقعی آن (حضرت مهدی علیه السلام) از نابرابری‌ها رنج می‌برد و از تبعیضات متنفّر است و با واگذاردن کارها به نااهلان که یک تبعیض بسیار خطرناک است، تا می‌تواند مبارزه می‌نماید.[۱۵۶] پس طبع این عقیده اقتضا دارد که معتقدین به ظهور امام علیه السلام مراعات مساوات اسلامی را در بین خود و دیگران بنمایند و معتقد به این ظهور، مساوات خواه باشد.

اگر ما ببینیم بین مللی که به اسلام معتقد نیستند و دینی هم که دارند آنها را به مساوات نمی‌خوانند، در بعضی زمینه‌ها و برخی موارد، رعایت مساوات می‌شود (هرچند در موارد مهم، مساوات و حقوق، فقط از جانب آنها مورد حمله و تجاوز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۱

است) و ما فاقد آن هستیم، باید علّت آن را جستجو کنیم و ببینیم چرا عمل ما عقیده ما را تأیید نمی‌کند و چرا به لوازم نظام امامت که هم اکنون برقرار است، ملتزم نمی‌باشیم؟

شیعه که معتقـد به این نظام و آن ظهور کلی است، بایـد اجتماعش نمونه و معرّف مساوات اسـلامی باشـد و نظامی که رهبری آن با حضـرت بقیـهٔ اللَّه- ارواحنا فـداه- است، به مساواتش، به عدالتش، به فضـیلتش به دنیا نشان دهد؛ زیرا دین یک وظیفه، یک تعهد و یـک مسؤولیت بزرگ است و اعتقـاد به ظهور مسـاوات اسـلامی و ظهور صاحب الزمان علیه السـلام بـدون انجام عملی آن و بـدون مساوات خواهی عملی، وفای به این تعهد و عمل به این وظیفه و توجّه به این مسؤولیت نمی‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۲

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با عدالت اجتماعی و زمامداری

اشاره

عدالت از تعالیم و اصول مهم و اهداف عمده دعوت اسـلام است که آیات قرآن مجید و احادیث شـریفه با کمال تأکید و صراحت، همه را به آن مأمور و متعهد اجرای آن ساخته است.

از جمله در سوره مائده می‌فرماید:

«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ؛[۱۵۷]

«عدالت ورزید که عدل به تقوا نزدیک‌تر است».

و در سوره انعام می‌فرماید:

«وَإِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا»؛[۱۵۸]

«وقتی سخن گفتید، به عدالت سخن بگویید».

و در سوره نحل می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ»؛[۱۵۹]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۳

«خداوند متعال امر می‌فرماید به عدل و احسان».

در نهـج البلاغه حکمت ۳۷۴، پس از آنکه امر به معروف و نهی از منکر را (چنـان‌که در فصـل رابطه عقیـده به ظهـور، یـا مسـاوات اسلامی با آن تأکید بیان نقل کردیم) بیان نموده، می‌فرماید:

«وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ کُلِّهِ کَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمامٍ جآئِرٍ»؛

«برتر از امام به معروف و نهی از منکر، سخن عدل است که در حضور پیشوا و زمامدار ستمکار گفته شود».

و نیز حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام در آغـاز خلافـت ظـاهری- چنـان‌که در نهـج البلاغه است- روش صـریح خود را در اجرای عدالت چنین اعلام می‌نماید:

آگـاه باشـید هر زمینی که عثمـان (از امـوال متعلـق به حکـومت اسـلامی که عوایـد آن بایـد صـرف مصالـح مسـلمین و رفـع حوایج نیازمنـدان گردد) به کسـی بخشـیده باشد و هر مالی را از مال خدا اعطا کرده باشد، به بیت المال برگردانده می‌شود، برای اینکه حقّ قدیم است (یعنی با اساس و با ریشه و سابقه است) و چیزی حقّ را باطل نمی‌کند.

اگر بیابم آن اموال عمومی را (که عثمان بخشـیده است) در حالی که مهر زنان کرده باشـند، یا کنیزان را با آن خریده باشـند، آن را به بیت المال برمی‌گردانم که در عدل، وسعت و گشایش است و آن کس که عدل بر او تنگ باشد، ظلم بر او تنگ‌تر خواهد بود».

از آن حضرت روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لا یُؤْخَذُ لِلضَّعِیفِ فِیها حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیّ غَیْرَ مُتَتَعْتِعٍ»؛[۱۶۰]

«هرگز پاک و مقدّس نشود امّت و مردمی که در آنها حقّ ضعیف از قوی بدون ترس گرفته نشود».

برای درک و فهم ابعاد این عدالت اجتماعی، مطالعه سیره و روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام را باید راهنما قرار داد.

از این مطالعه دانسته می‌شود که روابط افراد با حکومت و روابط حکومت با افراد باید چگونه باشد.

روابط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با اصحابش، با ضعفای مردم، با همه افراد عادی بود.

نقل کرده‌اند: شخصی در خدمت آن حضرت سخن می‌گفت، مهابت محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فرا گرفت. پیامبر عزیز اسلام فرمود: آسان باد بر تو! (بر خود آسان بگیر) که من پادشاه نیستم، من پسر زنی از قریش هستم که گوشت خشکیده می‌خورد».

در خبر است که فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ یُمَثِّلَ لَهُ الرّجالُ قِیاماً، فَلْیَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ»؛

«هر کس شاد می‌گردد از اینکه مردان برایش به پا خیزند و بایستند در حالی که او نشسته باشد، جایگاه خود را از آتش بگیرد».

در آن هنگامی که در روم و ایران، حاکم و سلطان، مالک الرقاب مطلق رعیت بود و هیچ قانون و قاعده‌ای رابطه حاکم را با رعیت کنترل نمی‌کرد و رعیت مکلّف به خدمت حاکم بود و منطق این قدرت و تسلط، منطق فرعونی «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلی بود. خدا به پیغمبرش امر فرمود که خود را به مردم بشناساند:

«إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ»؛[۱۶۱]

«همانا من بشری مانند شما هستم و به من وحی می‌شود».

علی علیه السلام کسی است که از او نقل می‌شود که فرمود: هرکس می‌خواهد نگاه کند به یک نفر از اهل آتش، نگاه کند به مردی که نشسته است و در حضور او جمعی (به حال احترام) ایستاده‌اند.

وقتی حضرت به جهاد اهل شام می‌رفتند، دهقانان "انبار "آن حضرت را دیدند، از مراکب خود پیاده شدند و جلو امیرالمؤمنین به شتاب می‌رفتند. حضرت فرمود:

«ما هذَا الَّذِی صَنَعْتُمُوهُ»؛[۱۶۲]

«این چه کاری است که انجام می‌دهید؟»

گفتند: عادتی است که به آن امیران خود را تعظیم می‌کنیم.

فرمود: به خدا سوگند! امیران شما از این سود نمی‌برند و شما در دنیا خود را در زحمت و در آخرت در شقاوت قرار می‌دهید.

وقتی "حرب بن شرحبیل شبامی "پیاده در رکاب حضرت می‌رفت و او را مشایعت می‌کرد، امام علیه السلام فرمود: بازگرد که پیاده بودن مثل تو با مثل من، برای والی فتنه و برای مؤمن موجب ذلّت است.

یکی از اسناد مهم و یگانه دستور العمل زمامداری و برنامه عدالت اجتماعی، عهدنامه حضرت مولا است که برای مالک اشتر- علیه الرحمهٔ- نوشت. منشوری عالی‌تر و دقیق‌تر از این عهدنامه و موادی که امام علیه السلام در آن بیان فرموده، نیست.[۱۶۳]

حقوق همه طبقات و انسان‌ها در این عهدنامه مطرح شده و تعیین گردیده است.

اگر وزارت خانه‌های تعلیم و تربیت ممالک اسلام، واقعاً بخواهند رشد فکری و اجتماعی مردم و شخصیت افراد را در برابر حکومت و مأموران آن تضمین کنند و این فاصله‌ای را که بین حکومت و مردم است، از میان بردارند، تا به جای آنکه حکومت خادم ملّت باشد، مخدوم و ارباب ملّت نباشد، باید این عهدنامه را جزء برنامه‌های مدارس قرار دهند و از کلمه نخست تا پایان آن، جمله به جمله، آن را در کتاب‌های درسی بنویسند و آن را شرح بدهند و به معلمان هم دستور بدهند که کاملًا مقاصد آن را به شاگردان بیاموزند. خدا می‌داند که در یک دوره، چنان وضع عوض می‌شود و سطح افکار بالا می‌رود و دهقان، کارگر، زحمتکش، کارفرما، کدخدا، حاکم، محکوم، رئیس و مرؤوس به وظایف و حقوق و اختیارات خود آشنا می‌شوند که زمینه‌ای برای رشد هیچ‌گونه استثمار و دیکتاتوری و استبداد در جامعه باقی نخواهد ماند و بی‌عدالتی‌ها و فرعونیت‌ها و تملّق‌ها و تعظیم‌ها همه از بین خواهد رفت. از جمله مواد عهدنامه این است:

«وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُها فِي الْحَقّ وَأَعَمُّها فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُها لِرِضَى الرَّعِيَّةِ؛ فَإِنَّ سُخْطَ الْعامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخاصَّةِ. وَإِنَّ سُخْطَ الْخاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعامَّةِ»؛[۱۶۴]

«باید محبوب‌ترین کارها به سوی تو، کاری باشد که در راه حقّ (و پرهیز از افراط و تفریط) میانه‌تر و در عدل همگانی‌تر، و برای خوشنودی رعیت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۷

جامع‌تر باشد؛ زیرا خشم همگان، خوشنودی خاصه و اختصاص دارندگان را از میان می‌برد و خشم خاصه با رعایت خوشنودی عموم تدارک می‌گردد. (یعنی آنچه لازم است رعایت شود، رضایت عامه مردم است و با رضایت عامه، به خشم خاصه نباید توجّه کرد)».

و باز در فراز دیگری از این عهدنامه می‌فرماید:

«وَإِنَّما عِمادُ الدّينِ وَجِماعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدآءِ الْعامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِغْوُكَ لَهُمْ وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ»؛

«همانا ستون دین و جماعت مسلمانان و وسیله پیروزی بر دشمنان، جمعیت و عامه است (که باید روی آنها حساب کارها را کرد) پس باید توجّه تو به ایشان و میل تو به ایشان باشد».

مواد این عهدنامه بسیار است و هر یک از دیگری ارزنده‌تر و در جای خود حساس‌تر است که باید شخص، با توجّه به شرح‌هایی که بر این عهدنامه نوشته شده است، به دقت آن را مطالعه نماید تا بفهمد در حدود چهارده قرن پیش، امام علیه السلام چه اصول عالی و بلندپایه‌ای را به بشریّت عرضه داشته و چه حقوقی را برای مردم در برابر مسؤولان امور قائل بوده است که در دموکراسی‌ترین کشورهای جهان در عصر ما، هنوز هم برقرار نشده است؟ در یکی از نامه‌ها که حضرت مولی علیه السلام به یکی از والیان امور مرقوم فرموده است، دستور می‌دهد:

«وَاخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَناحَكَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَأَلِنْ لَهُمْ جانِبَكَ وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ وَالْإِشارَةِ وَالتَّحِيَّةِ حَتّى لا يَطْمَعَ الْعُظَمآءُ فِي حَيْفِكَ وَلا يَيْأَسَ الضُّعَفآءُ مِنْ عَدْلِكَ»؛[۱۶۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۸

«برای رعیت، بال تواضع و فروتنی را فرو آر و رویت را بر ایشان گشاده ساز، نرمی به آنها اظهار کن و در نگاه و اشاره و درود، بین آنها به مساوات رفتار کن، تا بزرگان به ظلم تو طمع نکنند و ضعیفان از عدل تو مأیوس نگردند».

در نهج البلاغه، به خصوص روی اصل عدالت اجتماعی و حسن رابطه حاکم و مسؤولان امور با مردم، تأکیدات بلیغ شده و تعلیمات حضرت علی علیه السلام هدف‌های اسلام را در نظام حکومت و اجتماع اعلام می‌دارد که از جمله مراجعه شود به خطبه ۲۱۴: «أَمّا

بَعْدُ: فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحانَهُ لِی عَلَیْکَمْ حَقّاً بِولایَةِ أَمْرِکُمْ» و به خطبه ۲۲۲: «وَاللَّهِ لَأَنْ أَبِیتَ عَلی حَسَکِ السَّعْدانِ مُسَهَّداً» و به نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف و خطبه‌ها و نامه‌های دیگر.

این عدالت، هدف اسلام، هدف قرآن، هدف مکتب حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و هدف ظهور خاتم الاوصیا حضرت مهدی علیه السلام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام عدالت را در فرصتی کوتاه و در یک بعد زمانی و مکانی محدود، به مردم نشان دادند و چهره مطلق و جامع و کاملش، به وسیله حضرت مهدی علیه السلام آشکار می‌گردد و از بارزترین و روشن‌ترین صفات و علایم، مهدی موعود است که در بیش از صد حدیث، آن رهبر دادگستر به این صفت (عدالت گستری) توصیف و معرفی شده است.

در نظام امامت، حاکم در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی مظلومان و افراط و تفریطی که در امور واقع شود، مسؤول است. علی علیه السلام این مسؤولیت را در خطبه «شقشقیه» چنین اعلام می‌دارد:

«أَما وَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلا حُضُورُ الْحاضِرِ وَقِیامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النّاصِرِ وَما أَخَذَ اللَّهُ عَلَی الْعُلَماءِ أَلّا یُقآرُّوا عَلی کِظَّةِ ظالِمٍ وَلَا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۶۹

سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَیْتُ حَبْلَها عَلی غارِبِها»؛

«سوگند به آن کس که دانه را شکافت و بشر را آفرید، اگر حضور مردمی که حاضر گردیدند، نبود و حجت به وجود ناصر قائم نمی‌گشت، و عهدی که خدا بر علما گرفته، نبود که بر پرخوری ستمگر و گرسنگی مظلوم موافقت نکنند یا قرار و آرام نگیرند، هر آینه ریسمان حکومت را بر گردنش می‌انداختم».

نظام حکومت حضرت مهدی علیه السلام

برنامه زمامداری حضرت مهدی علیه السلام و روابط کارمندان و متصدّیان امور بر اساس حقّ و عدالت اجتماعی و بدون هیچ‌گونه استکبار جریان خواهد یافت و به مردم چنان‌که در نهج البلاغه است:

«فَیُرِیکُمْ کَیْفَ عَدْلُ السّیرَةِ وَیُحْیِی مَیِّتَ الْکِتابِ وَالسُّنَّةِ»؛[۱۶۶]

«سیره و روش دادگرانه را نشان خواهد داد و آنچه را از کتاب و سنّت مرده باشد، زنده خواهد کرد».

در حدیث است:

«عَلامَةُ الْمَهْدِیّ أَنْ یَکُونَ شَدِیداً عَلَی الْعُمّالِ»؛

«علامت مهدی علیه السلام این است که بر عمال و کارمندان حکومتی سخت‌گیر است».

در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام، چگونگی بیعت گرفتن حضرت مهدی علیه السلام و مواردی که بر آن بیعت خواهد گرفت، بیان شده است. از جمله این است که:

دزدی نکنند، مرتکب زنا نگردند، به مسلمانی فحش و دشنام ندهند، هتک حرمت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۰

کسی را ننمایند، به خانه‌ای هجوم نبرند، کسی را به غیر حقّ نزنند، طلا و نقره و گندم و جو را گنج و ذخیره نکنند، مسجدی را خراب ننمایند، شراب ننوشند، خز و حریر نپوشند، کمربند طلا نبندند، راهزنی ننمایند، راهی را ناامن نسازند، مواد غذایی را احتکار نکنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

بر خود نیز شرط می‌نماید که: مانند آنها سلوک کند، از لباسی که آنها می‌پوشند بپوشد، بر مرکبی مثل مرکب آنها سوار شود چنان‌که آنان می‌خواهند باشد، به اندک راضی گردد، زمین را به یاری خدا از داد پر کند چنان‌که از ستم پر شده باشد، خدا را چنان‌که حقّ پرستش او است عبادت کند و حاجب و دربان برای خود قرار ندهد.[۱۶۷] عقیده به این ظهور و این برنامه‌ها و این‌گونه رابطه‌ها، بین رعیت و حاکم که باید در تمام جهان مستقر گردد، میزان و معیار اسلامی بودن حکومت‌ها و زمامداری‌ها را مشخص می‌سازد و جهت و هدف تأسیس حکومت را تعیین می‌کند، و معتقد به این ظهور، برقراری این عدالت و این روابط را خواستار می‌شود، روابط استکباری و استضعافی و استعبادی را به هر شکل و صورت که باشد، رد کرده و با آن مبارزه می‌نماید.

معتقد به این ظهور و عدالت اجتماعی اسلامی، اگر مسؤول و متصدی کاری باشد، خود را خدمتگزار مردم و برای مردم می‌داند و اگر از افراد عادی است، با مسؤولان امور، سلوک خود را عادی و منزه از تملّق و فروتنی‌های بی‌مورد می‌سازد و از آنان توقع تبعیض و مسامحه در انجام وظیفه نمی‌کند؛ بلکه در برقراری عدالت اجتماعی با آنان همکاری می‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۱

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با عدل و قسط

اشاره

در احادیث و اخبار بسیاری که شیعه و سنی در کتاب‌های مورد اعتماد و معتبر حدیث، راجع به اوصاف و علایم و مشخصات حضرت صاحب الامر، مهدی منتظر علیه السلام روایت کرده‌اند، این نشانه و علامت، مشهور و معروف و متواتر است که زمین را پر از قسط و عدل می‌فرماید، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.

از جمله "احمد بن حنبل "در "مسند "و "ابوداود "در "سنن "این علامت را که از اوصاف فعلی و برنامه حکومتی آن حضرت است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این لفظ روایت کرده‌اند.

«یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»؛[۱۶۸]

«زمین را از قسط و عدل پر می‌کند؛ چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد».

و در حدیث دیگر است که فرمود:

«أُبَشِّرُکُمْ بِالْمَهْدِیّ! یُبْعَثُ فِی أُمَّتِی عَلَی اخْتِلافٍ مِنَ النّاسِ وَزَلازِلَ، فَیَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً، یَرْضی عَنْهُ ساکِنُ السَّمآءِ وَساکِنُ الْأَرْضِ یُقَسّمُ الْمالِ صِحاحاً. فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: ما صِحاحاً؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۲

قالَ: بِالسَّوِیَّةِ بَیْنَ النّاسِ قالَ: وَیَمْلَأُ اللَّهُ قُلُوبَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله غِنیً وَیَسَعُهُمْ عَدْلَهُ ...»؛[۱۶۹]

«مژده می‌دهم شما را به مهدی که او در امّت من، به هنگام اختلاف و سختی‌ها برانگیخته می‌شود. پس زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، همان‌طوری که از جور و ظلم پر شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از او راضی می‌گردند، مال را در بین مردم به طور مساوی و برابر تقسیم می‌نماید و خدا دل‌های امّت محمّد صلی الله علیه و آله را از بی‌نیازی پر می‌کند و ایشان را عدل او فرا می‌گیرد».

و در حدیث دیگر است:

«فَیَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا، کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً».[۱۷۰]

و در روایت دیگر است:

«یَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی یُواطِئُ اسْمُهُ اسْمِی وَخُلْقُهُ خُلْقِی فَیَمْلَأُها عَدْلًا وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»؛[۱۷۱]

«بیرون می‌آیـد مردی از اهل بیت من که اسـمش، اسم من و خُلقش خلق من است، پس زمین را از عدل و قسط پر می‌کند، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد».

و در حدیث دیگر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إِلّا یَوْمٌ واحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَخْرُجَ رَجُلٌ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۳

مِنْ وُلْدِی، فَیَمْلَأُها عَدْلًا وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً»؛[۱۷۲]

«اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خدا آن روز را طولانی و دراز گرداند، تا بیرون آید مردی از فرزندان من، پس پر کند دنیا را از عدل و قسط، مثل آنکه از جور و ظلم پر شده باشد».

معنای احادیث فوق

شایـد بسـیاری معنای این احادیث را واضـح بداننـد و بین "قسط "و "عدل "و همچنین بین "ظلم "و "جور "مانند دو کلمه مترادف فرقی نگذارند و قسط و عدل را به داد، و ظلم و جور را به ستم ترجمه نمایند. بنابراین عطف قسط را به عدل، و ظلم را به جور، یک نوع تأکید بگیرند.

ولی به نظر می‌رسـد: در این احـادیث، تمـام مطلب در تأکیـد خلاـصه نمی‌شود و لفظ قسط و عـدل مترادف نمی‌باشـند؛ چنان‌که دو کلمه مقابل آنها (جور و ظلم) نیز مترادف نیستند.

توضیح این مطلب حساس و مهم، موقوف بر بیان دو مقدمه است:

مقدّمه نخست: نظام امامت، نظام عدل و قسط است

نظـام امامت در آن معانی و ابعادش که با نظامات اسـلامی یا نظام تمام اسـلامی ارتباط دارد، حسن اجرای این نظامات را به عـدل و حق عهده‌دار است.

این نظامـات عبارت‌انـد از: نظـام فکری و اعتقـادی معقول و منطقی، نظـام تعـادل اخلاـقی، نظام متوازن اقتصادی و مالی، نظام عـدل اجتماعی، نظام صحیح سیاست

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۴

و اداره و حکومت، نظام معتدل ارضا و اشباع غرایز، نظام صحیح آموزش و پرورش و نظامات دیگر.

و به عبـارت دیگر: نظـام امـامت، نظام اجرای تمام این نظامات است و شـخص امام علیه السـلام نمونه اعلا و نمایش عملی و تجسّـم ظهور تمـام برنامه‌ها و نظارات اسـلامی است. و اگر این عبارت کوتاه نباشـد؛ هماننـد آینه در برابر آفتاب که حاکی از آفتاب است، وجود امام نیز حاکی از حقیقت اسلام و معارف و نظامات اسلام است.

امـامت یگـانه نظـامی اسـت کـه اسـتثمار و اسـتکبار و اسـتعمار، و اسـتفاده‌های نامشـروع را کـه مـوجب فاصـله‌ها و تقسـیم‌بندی‌ها و توزیع‌های غیر عادلانه است، از بین می‌برد و قسط و عدل را برقرار می‌سازد و از افراط و تفریط جلوگیری می‌نماید.

در این نظـام، هم قوانینی که اساس عمل است، به عـدل و حق و برقراری توازن و تعادل نظر دارد و هم حـاکم و نظام حکومت و قوه

مجریه‌ای که اجرای این قوانین را به عهده دارد، از طریق عدل منحرف نمی گردد.

این یکی از مشخصات و معرّف این نظام است که استقرار آن، عدل مطلق و خیر و احسان برقرار می کند و اموال و مواد مورد نیاز، و مشاغل و مناصب را به قسط و عدل توزیع و تقسیم می‌نماید و غرایز فطری و جسمی انسان را اشباع و طغیان و سرکشی آنها را مهار می‌نماید چنان‌که بعضی آیات و احادیث به همین معانی نظر دارد؛ مثل آیه:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ»؛[۱۷۳]

«آنان که وقتی ایشان را در زمین قدرت و تمکّن دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند».

و مانند این حدیث معروف که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۵

و علمای بزرگ در شرح و تفسیر آن، تحقیقات و توضیحات مهمی بیان داشته‌اند:

«اعْرَفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَالرَّسُولَ بِالرِّسالَةِ وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ»؛[۱۷۴]

«خدا را به خدا و پیغمبر را به پیامبری و اولیای امر (امامان) را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید».

و مانند این جمله در ضمن احادیث اوصاف حضرت مهدی علیه السلام:

«يُقَسِّمُ الْمالَ صِحاحاً، فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: ما صِحاحاً؟ قالَ: بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النّاسِ»؛[۱۷۵]

«حضرت مهدی علیه السلام مال را به طور صحیح قسمت می‌نماید، مردی از معنای آن پرسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به طور مساوی در بین مردم تقسیم می‌نماید».

نظام امامت، استضعاف را به هر صورت و شکلی که باشد؛ خواه به صورت استثمار صنعتی، یا استثمار سرمایه داری، یا استثمار فردی و جمعی، و خواه به آن استعباد یا استکبار و یا استعمار بگویند، از میان بر می‌دارد و با هر نظام استضعاف گر اعلان جنگ می‌دهد؛ چنان‌که علی علیه السلام می‌فرماید:

«الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ»؛[۱۷۶]

«ذلیل نزد من عزیز است تا حقّ او را بگیرم، و قوی در نزد من ضعیف

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۶

است تا حقّ ضعیف را از او بگیرم».

"عدی بن حاتم "در ضمن آن سخنرانی بسیار مشهور و معروفی که در مجلس معاویه و به درخواست و اصرار او، پیرامون شخصیت حضرت علی علیه السلام ایراد کرد (که برای هر جمله و فرازش، آن هم در چنان موقعیت حساسی، نمی‌توان قیمت قائل شد) و معاویه را تحت تأثیر قرار داد، می گوید:

«لا يَخافُ الْقَوِيُّ ظُلْمَهُ، وَلا يَيْأَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ».[۱۷۷]

قوی و ضعیف هر دو در امان بودند، قوی از عدل علی علیه السلام نمی‌ترسید؛ چون می‌دانست هرگاه بخواهد او (قوی که خلاف کرده) را کیفر و مجازات کند، از حدّ قانون تجاوز نمی‌نماید و به هوای نفس و کینه شخصی کیفر نمی‌دهد، ضعیف نیز از عدل او مأیوس نمی گردید؛ چون می‌دانست اگر تمام اقویا و زورمندان در یک صف بایستند و یک نفر ضعیف در صف دیگر، علی علیه السلام در کنار ضعیف می‌ایستد و از او حمایت می کند. او حاکم و زمامداری است که هرگز حقّ ضعیف را وا نمی گذارد و از احقاق حقّ او صرف نظر نمی کند.

مقدمه دوم: بحثی در الفاظ مترادف

علما و محققان علم لغت و ادب می گویند: اختلاف عبارات و اسما، دلالت بر اختلاف معانی دارد و عطف کلمه‌ای بر کلمه دیگر، در صورتی صحیح است که از کلمه دوم، معنایی غیر از معنای اوّل اراده شود؛ مثلًا اگر زید لقبش عالم یا فیلسوف باشد، نمی گویند: زید و فیلسوف آمد.

بنابراین آنچه در قرآن مجید و احادیث شریفه و کلام عرب و عجم آمده است،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۷

به هنگام عطف دو لفظ متقارب المعنی به یکدیگر از لفظ معطوف، معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده است؛ بلکه می گویند: محال است در لغت واحد، لفظ مختلف و معنا واحد باشد، چنان‌که بسیاری از نحویین و لغویین گمان کرده‌اند.

حتی اینکه محققان می گویند: موردی نداریم که حرکت دو کلمه مختلف باشد: ولی معنا واحد باشد؛ مثلًا الفاظی که بر وزن" مفعال "،"مفعل "،"فعول "و "فعال "باشند، هر کدام معنایی را افاده می‌نمایند که دیگری آن معنی را افاده نمی کند و فردی که محقق نباشد، گمان می کند تمام این صیغه‌ها، فقط مفید مبالغه می‌باشند.

وقتی اختلاف حرکات موجب اختلاف معانی باشد، به طریق اولی اختلاف کلمات باید بر اساس اختلاف معنا باشد.[۱۷۸] بنابراین در این احادیث، سطور مسلّم از "قسط "معنای "عدل "و از "عدل "معنای "قسط، "همچنین از "جور "معنای "ظلم "و از "ظلم" معنای "جور "اراده نشده است و از هر لفظ و کلمه، معنایی غیر از کلمه دیگر اراده شده است.

لذا برای فهم دقیق مقصود و معنای این احادیث و معنای این چهار کلمه، وقتی منفرداً یا با عطف به یکدیگر، در کلامی آمده باشند، مراجعه به کتاب‌های معتبر لغت و کلمات لغویین که به طور اختصار و به مقداری که بحث زیاد طولانی نشود لازم است.

"تاج العروس "یکی از کتب معتبر لغت است؛ در مورد کلمه "جور "می گوید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۸

«الْجَوْرُ نَقِيضُ الْعَدْلِ؛ جارَ عَلَيْهِ يَجُورُ جَوْراً فِي الْحُكْمِ؛ أَيْ ظَلَمَ، (وَ) الْجَوْرُ ضِدُّ الْقَصْدِ أَوِ الْمَيْلِ عَنْهُ»؛

«جور نقیض عدل و به معنای ستم در حکم کردن است و به معنای ضد میانه روی و انحراف از آن نیز آمده است».

"لسان العرب نیز که یکی از کتاب‌های مورد اعتماد لغت است "،جور "را مانند "تاج العروس معنا کرده است.

ابوهلال عسکری در "الفروق اللغویه می گوید: جور خلاف استقامت در حکم است؛ لذا خیانت جزئی را ظلم می گویند، نه جور؛ امّا گرفتن مالی را از صاحبش به زور و جبر، هرچند یک درهم باشد، جور می گویند».

معنی ظلم:

"تاج العروس گفته است: ظلم، تصرف در ملک غیر و از حدّ گذشتن است.

و "لسان العرب می گوید: ظلم، چیزی را در غیر جا و غیر موضع خود گذاردن است.

و راغب نیز در "مفردات ظلم را مثل "لسان العرب معنا نموده است.

معنی عدل:

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ این پرسش که کدام یک از عدل و جور افضل است، فرمود:

«العدل یضع الامور مواضعها»؛[۱۷۹]

«عدل کارها را بر جای خود می‌نهد».
چنان‌که در "تاج العروس و "لسان العرب آمده است، عدل ضدّ جور است
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۷۹
و آن چیزی است که در نفوس، مستقیم شمرده شد و میانه روی باشد و ترک افراط و تفریط و حکم به حقّ است. و عادل آن کسی است که هوای نفس، او را از حقّ منحرف نمی‌کند که حکم به جور بدهد.
راغب می‌گوید: عدل، تقسیم و تقسیط کردن به مساوات است؛ بنابراین روایت شده است:
«بِالْعَدْلِ قامَتِ السَّمواتِ وَالْأَرْضُ»؛[۱۸۰]
«آسمان‌ها و زمین، بر عدل و تقسیم مساوی و برابر برپا است که اگر در اجزا و اعضا و اشیای آن کم و زیادی بود و هر چیز و هر رکنی از آن، از آنچه باید داشته باشد، چیزی کم می‌داشت یا چیزی زیادتر بر آن بود، برپایی آسمان و زمین به هم می‌خورد».
از این عبارت معلوم می‌شود که عدل و توزیع و تقسیم برابر و متساوی به این نیست که تمام اشیا از هرچه باید داشته باشند، مانند هم داشته باشند؛ بلکه غرض این است که همه آنچه را و به هر مقدار که باید داشته باشند و آنچه را که داشتن آن، در بقای این نظام مؤثر است و آسمان و زمین و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و کوه و دریا و آب و انسان و حیوان و کلیه جانداران و جماد و نبات و معادن به آن برقرار است، باید داشته باشند.

معنی قسط:

راغب در «مفردات» می‌گوید:
«الْقِسْطُ هُوَ النَّصِيبُ بِالْعَدْلِ»؛
«قسط، نصیب به عدالت است».
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۰
در لسان العرب و تاج العروس آمده است: قسط، عدل و حصه و نصیب است.
و گفته شده است: اقساط (به کسر همزه) فقط عدل در قسمت است.
در حدیث آمده است:
«إِذا حَكَمُوا عَدِلُوا، وَإِذا قَسَّمُوا اقْسِطُوا»؛
«وقتی حکم برانند عدالت کنند، و زمانی که قسمت کنند به عدالت قسمت نمایند و به عدل نصیب و حصه بدهند».
ابوهلال عسکری در "الفروق می‌گوید: فرق بین نصیب و قسط این است که نصیب بر آنچه کمتر و زیادتر از استحقاق باشد، اطلاق می‌شود؛ ولی قسط حصه‌ای است که به عدل و استحقاق معین شده است. و گفته می‌شود:
«قَسَطَ الْقَوْمُ الشَّيْءَ بَيْنَهُمْ، إِذا قَسَّمُوهُ عَلَى الْقِسْطِ»؛
«وقتی چیزی را به قسط و عدل تقسیم کنند، می‌گویند: آن را بین خود تقسیط کردند».
و جایز است که گفته شود: قسط اسم است از برای عدل در قسمت و گفته شده است: قسط آن نصیبی است که شخص استحقاق آن را دارد و به آن نیازمند است.

قسط در قرآن مجید

در قرآن مجید، ماده «ق س ط» مکرر آمده است؛ از جمله در آیه:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَأَنزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ».[۱۸۱]

مفاد آیه این است: فرستادن پیامبران با نشانی‌ها و نازل کردن کتاب و میزان، برای برپایی و قیام مردم به قسط و عدل است. اگرچه ظاهر این است که از قسط،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۱

معنای عام و عدل کلی و مطلق اراده شده است؛ ولی در آوردن کلمه قسط به جای عدل، شاید این عنایت باشد که خواننده و شنونده به نصیب به عدل و حق و نظم اقتصادی، و اهمّیت مداخله آن در قیام اجتماع به عدل متوجّه گردد.

ضمناً به این نکته هم باید توجّه داشت که مکتب انبیا در اعصاری که تعادل مالی و اقتصادی در برقراری جامعه به عدل مؤثر شناخته نمی‌شد، آن را پیشنهاد کرده و هدف فرستادن پیامبران و وحی و تعالیم و برنامه و کتاب بر آنان، نظم مالی و اقتصادی را نیز متضمن می‌باشد.

چون عدل مطلق، بدون تعادل مالی و نظم اقتصادی محکم و برنامه صحیح و تولید توزیع حاصل نخواهد شد.

در آیه دیگر می‌فرماید:

«قُلْ أَمَرَ رَبّی بِالْقِسْطِ»؛[۱۸۲]

«بگو پروردگار من فرمان به قسط داده است».

که از این آیه نیز یا معنای عدل عام و مطلق مراد است، یا خصوص تقسیم و توزیع به نصیب و حق و عدل. و از جمله این آیه است:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لآإِلهَ إِلّا هُوَ وَالْمَلآئِکَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قآئِماً بِالْقِسْطِ».[۱۸۳]

در این آیه نیز ظاهر این است که از قیام خدا به قسط، همین اراده شده است که همه چیز را طبق حکمت، به نصیب معین و به مقداری که لازم باشد، آفریده است:

نموده خلق، هر چیزی که بایدجهان آراسته، آن‌سان که شاید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۲

چنان داده نگارش این جهان راکه به، هرگز نیابد زان، گمان را

از او عالم شده آن‌سان منظم‌که نه در آن زیاد و نه در آن کم [۱۸۴]

و در آیاتی دیگر مانند:

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی ...»؛[۱۸۵]

«اگر نترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید ...».

و آیه:

«وَأَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ»؛[۱۸۶]

«و هر چیز را به ترازوی عدل و انصاف بسنجید».

محتمل است که عدل در امور مادی و مالی و قابل توزیع و تقسیم، اراده شده باشد، چنان‌که در مثل آیه:

«کُونُوا قَوّامِینَ للَّهِ شُهَدآءَ بِالْقِسْطِ»؛[۱۸۷]

«در راه خدا پایدار و استوار بوده و گواه عدالت و درستی باشید».

و آیه:

«ذلِکَمْ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ»؛[۱۸۸]

«اینها درست‌تر و محکم‌تر است نزد خدا».

و آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۳

«وَإِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُم بَیْنَهُم بِالْقِسْطِ»؛[۱۸۹]

«و اگر حکم کردی بین آنها به عدالت حکم کن».

ظاهر این است که عدل در حکم اراده شده است.

قسط در نهج البلاغه

در نهج البلاغه نیز قسط به همین معنای تقسیم به عدل و استحقاق طبق نظام آمده است.

مانند اینکه در وصف آفرینش طاووس در خطبه ۱۶۳ می‌فرماید:

«وَقَلَّ صِبْغٌ إِلّا وَقَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسْطٍ»؛

«و کم‌رنگی است مگر آنکه از آن به قسط و نصیب لازم گرفت».

و در خطبه ۱۸۳ در وصف حضرت باری تعالی می‌فرماید:

«وَقامَ بِالْقِسْطِ فِی خَلْقِهِ وَعَدَلَ عَلَیْهِمْ فِی حُکْمِهِ»؛

«خدا به قسط در خلق خود ایستاد (هر چیز را به نصیب عدل و مقدار لازم و حصّه متعادل و موافق با نظام آفرید) و در حکم خود بر ایشان به عدل حکم فرمود».

ابعاد متعدد عدل

اشاره

باید توجّه داشت: بسیاری از مردم در تعریف عدل و اطلاق لفظ عادل مسامحه می‌نمایند و نظامی را که رهبر سیاسی و کسی که اداره امور را در آن نظام در اختیار دارد، به اغراض شخصی و منافع خود و کسان خود حکومت نکند و قانونی را که هست و به دست دارد در حقّ همگان یکسان اجرا نماید، عادل می‌گویند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۴

خواه مردم آن قانون را به حقّ و علم و فهم قبول کرده باشند، یا از راه جهل و اشتباه یا تحمیل پذیرفته باشند.

مثلًا انوشیروان را دادگر و نظام او را عادل می‌گویند، با اینکه نظامی که انوشیروان بر اساس آن حکومت داشت، نظام استضعاف و استعباد و استبداد و کثیف‌ترین نظام طبقاتی بود.

و این انوشیروان بود که حکومت را حقّ خود می‌دانست و آن را مثل اموالی که از قباد- پدرش- ارث برده بود، حقّ خود می‌دانست و خاندان و افراد دیگر را از آن محروم می‌شمرد.

و این حاکم و حکومت بود که آن نظام ناهنجار غیر عادلانه را حفظ می‌کرد و تبعیضاتی را که بود، اجرا می‌نمود.[۱۹۰] داستان تهی شدن خزانه و نیاز انوشیروان به پول برای جنگ با روم و پیشنهاد مرد کفش فروش به پرداخت پول مورد نیاز در برابر رفع

تبعیض و لغو محرومیت فرزندش از تحصیل علم، که فردوسی نیز آن را در شاهنامه آورده است، یکی از ادله فساد آن نظام است. وقتی پیشنهاد کفش فروش را به شاه رساندند، قبول نکرد. و چنان‌که در شاهنامه است، گفت:

برو همچنان باز گردان شترمبادا کزو سیم خواهیم و دُر

چو بازارگان بچه، گردد دبیرهنرمند و با دانش و یادگیر

چون فرزند ما بر نشیند به تخت‌دبیری ببایدش پیروز بخت

هنر ناید از مرد موزه فروش‌سپارد بر او، چشم بینا و گوش

بدیهی است عامه و عوام، اگر چنین حاکمی را عادل و دادگر بدانند، عُقلا و روشنفکران این نظام و کسی را که حافظ این نظام غیر انسانی و تبعیض گر است، دادگر نمی‌خوانند و مجری قانون انحصار علم به طبقه خاص و شاهزادگان و لشکریان را ظالم و ستمکار می گویند.

چنان‌که "یان اسمیت- "رهبر رژیم نژادپرست آفریقایی- که مجری قوانین حکومت "رودزیا "است، ظالم است. و حکومت‌هایی که طرفدار و حامی او هستند، ستمکارند. همچنین حاکم نظام کمونیستی و رژیم سرمایه‌داری، چون هر دو رژیم از جهانی با کرامت و آزادی و شرافت انسان و حقیقت و واقعیت و فطرت مخالف است، ستمگرند.

چنان‌که حاکمی که با زور و قدرت شخصی حکومت را به دست گرفت و خود را بر مردم تحمیل کرد، اگرچه در رتق و فتق و حلّ و فصل امور بر اساس عدل و قسط حکومت کند، ظالم است.

بنابراین، این گونه عدل‌های عامیانه و عوام پسند را نباید عدل شمرد، هرچند به گونه‌ای و به نسبت ظلم مطلق آن را عدل گویند و هرچند یکی از ابعاد عدل را واجد باشد.

آنچه را می‌توان عدل مطلق دانست که از هیچ جهتی ظلم نباشد و به هرگونه‌اش که بنگری، عدل باشد. و تمام ابعاد عدل را که به چند بُعد مهم آن ذیلًا اشاره می‌شود، واجد باشد:

الف) عدل حاکم

عدل حاکم، که حکومت او مشروع باشد و بر اساس زور و استعباد و به منظور فرمان رانی و تسلط بر مردم و تحمیل بر خلق اللَّه و ملاحظه هوی و هوس و غرض

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۶

و منافع شخصی خود و اشخاص معین و طبقه و حزب و گروه و جمعیت خاص و تبعیض نباشد و حاکم بر مبانی نادرستی برگزیده نشده باشد و فقط تقوا میزان انتخاب باشد، که اگر فرضاً حاکم یا قاضی، دیگری را از خود لایق‌تر و شایسته‌تر بشناسد، بدون تعلل و مسامحه، کرسی حکومت را به او واگذار نماید و قوانین بر پایه مساوات اجرا گردد و ستمی وجود نداشته باشد که این قسم، بُعد سیاسی عدل و قسط است.

ب) بُعد قانونی قسط و عدل

از این بُعد، به عدل قانون تعبیر می‌کنیم و مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت، نیازمندی‌های افراد جامعه و خواسته‌های حقیقی و فطری و غرایز بشر منظور شده باشد و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط متساوی

امتیازی نباشد و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشد. نصیب هر کس را از نعمت‌ها و مواهب به عدل و استحقاق تعیین کند و نقشه توزیع و تقسیم اشیا و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسان‌ها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند.

مثلًا از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقدار نیازی که دارد، بهره می‌برند. یا از نعمت آب و مواد غذایی، تمام اجزا و اغصان و اوراق و شاخ و برگ یک درخت، به طور مساوی بهره می‌برند؛ یعنی هیچ یک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی‌شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازه واحد می‌برند؛ بلکه هر کدام آنچه را که لازم دارند.

فرضاً ماده‌ای که برگ از آن ساخته می‌شود، شکوفه و میوه مادی دیگری که لازم دارند، هر کدام سهم خود و آنچه را که لازم دارند و حقشان باشد، می‌برند؛ مانند اعضای بدن که به هر کدام مواد لازم می‌رسد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۷

نظیر این نقشه در زندگی انسان‌ها و معاش و تولید و توزیع نعمت‌ها وقتی پیاده شود، عدل و نصیب به عدل، استحقاق و سهام صحیح و متعادل برقرار می‌گردد.

ناموس عدل و قسط، چنان‌که در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد لازم مادی و معنوی، به قدر استعداد و کفایت و اشباع غرایز، در دسترس هر کس باشد که برای سالخوردگان و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط سهم کافی مقرر باشد.

ج) بُعد اقتصادی قسط و عدل

این بُعد که آن را عدل اقتصادی می‌گوییم، عبارت از این است که بر اساس قانونی بودن حقّ مالکیت اختصاصی ۱۹۱] قوانین اقتصادی و مالی، کار و نظامات مشاغل به قسط، نصیب به عدل، تنظیم سهام و جلوگیری از تورم، تراکم بی‌رویه و غیر متعارف سرمایه‌ها، منع احتکار و ترتیب تولید، مطابق کردن عرضه با تقاضا، توزیع عادلانه و صحیح محصولات، متعادل ساختن قیمت‌ها و دستمزدها به طوری که هر کس بتواند با دادن آنچه دارد، از کار یا مزد کار، نیازمندی‌های متعارف خود را بگیرد، نظر داشته باشد.

حکومت نیز بر اساس معیارهای دقیق و صحیح، صلاحیت و اختیار قانونی داشته باشد که عدالت اقتصادی را بدون اینکه به حقّ کسی تجاوز نماید برقرار کند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۸

مسؤول و متعهد باشد که با تمام قوا، عدل اقتصادی، مبارزه با فقر و محرومیت از معاش متوسط و متناسب را در رأس برنامه‌های حکومتی خود قرار دهد و جامعه و افراد را از فقر و ورشکستگی و افلاس نجات دهد و با تدابیری مثل ایجاد کار و عرضه مواد مورد حاجت، و عمران و احیای اراضی موات و بایر، احداث قنوات و چاه‌های عمیق و برپا ساختن کارخانجات، و تدابیر مشروع دیگر از تصاعد سطح مخارج، فقر و بیکاری، گرانی و فاصله‌های نامتعارف جلوگیری نماید.

د) بُعد اجتماعی قسط و عدل

به موجب این بُعد که همان عدل اجتماعی است:

اوّلًا: قوانین صحیح، روابط افراد را با یکدیگر و روابط آنها را با حکومت، بر اساس عدل و حق و منزه از استکبار و استضعاف مقرر می‌دارد و به تمام افراد، حقّ نظارت بر اجرای قوانین داده می‌شود که طبق:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ»؛[۱۹۲]

«مردان و زنان مؤمن همه یار و دوستدار یکدیگرند، مردم را به کار نیکو وادار و از کار زشت منع می‌کنند».

امر به معروف و نهی از منکر نمایند؛ بلکه مسؤول و متعهد باشند که این نظارت را انجام دهند.

علاوه، با یکدیگر در روی کار آمدن و روی کار بودن نظام صالح همکاری داشته باشند.

ثانیاً: افراد، به پیروی از قانون و ندای ایمان و وجدان مکلف هستند که تمام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۸۹

مقررات عدل و قسط را در رشته‌های مختلف، نسبت به خود و دیگران رعایت نمایند که جامعه و افراد، از جانب هر فردی امنیت داشته باشند و حسن ظن و حمل بر صحّت در هر مورد، خیال هر کس را راحت سازد، و خیانت و غش و تقلب در جامعه مطرود و معدوم یا بسیار نادر و کم زمینه گردد.

ثالثاً: حکومت هم باید در این امور مشارکت کند و برنامه‌هایی اجرا نماید و وضع سلوك و استقبالش را از مردم متواضعانه و به نحوی قرار دهد که مردم، در نظارت بر امور تشویق و تقدیر شوند. چنان‌که باید تعلیم و تربیت و ارشاد نیز در اینجا با نقش مهم و سازنده، افراد را رشید و زنده و آگاه بسازد که خود را مسؤول و متعهد حسن جریان امور بشناسند و از جنایت و تجاوز به حقّ و سهم دیگری پرهیز نمایند.

علاوه بر این ابعاد، ابعاد دیگر نیز هست، مثل: عدل در تعلیم و تربیت که علم و دانش و آموزش و پرورش برای همگان باشد، نه فقط قانون، انحصاری بودن آن را لغو کرده باشد؛ بلکه عملًا نیز به نحوی باشد که افراد مستعدّ بتوانند ترقّی علمی داشته و تا آنجا که امکان دارد، برابر امثال و اقران خود جلو بروند.

باید از استعدادها که مواهب خدا به همه خلق است، استفاده شود و تعلیم و تعلّم، کار و شغل، مقدّس و عبادت خدا تلقی شود و تأسیس مدارس و دانشگاه‌ها برای کسب و جلب منافع مادی نباشد.

بالاخره تمام ابعاد مختلفی که عدل دارد، باید تأمین شود تا عدل مطلق مستقر و برقرار شود.

و از همه مهم‌تر عدل فکری و اعتقادی که به منزله زیربنا است، باید تأمین شود تا عدل مطلق، مستقر و برقرار شود.

و تنها با اصلاح دادگستری، عدل مستقر نمی‌شود؛ بلکه برای عدل در داوری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۰

و دادگستری، هم دادگستری باید اصلاح شود؛ یعنی قوانین آن و برنامه‌های داوری و شرایط قاضی و شهود عادلانه باشد. و هم قوانینی که قاضی بر آنها استناد می‌کند و قوانین اقتصادی و مربوط به حقوق مالی و سهام، به منظور احقاق حقّ و رسیدن هر کس به حقّ واقعی تشریع شده باشد که بدون یکی از این دو، عدل مفهوم واقعی نخواهد داشت و دستگاه قضا و داوری، دستگاه عدل و قسط نخواهد بود.

هم برای توزیع صحیح و اینکه هر کس در امور مالی به حقّ خود و سهم خود و نیاز واقعی خود برسد و توازن اقتصادی موجود شود، نظام اقتصادی عادلانه لازم است و هم برای عدل در حکم و داوری.

و اگر بگوییم: عدل، مفهومی روبنایی دارد و از شکل روابط بین فرد و دیگران و روابط هیأت حاکمه با مردم سخن می‌گوید، و قسط مفهومی زیربنایی دارد و آن را به سهمی که یک فرد یا گروه، از مواهب مادّی و معنوی و امکانات اجتماعی، در قبال نقشی که در جامعه دارد، تفسیر کنیم، مفهوم لغوی و عرفی این دو واژه عوض نمی‌شود و در قبال هم قرار نمی‌گیرند، یا آنجا که عدل خوشنود و راضی است، قسط خشمگین باشد و آن کس که در جامعه به واسطه ناتوانی، نقشی به عهده ندارد، بی‌سهم باشد.

مفهوم عدلِ مطلق، میانه روی و اعتدال در تمام امور است؛ خواه در اعتقادات باشد و خواه در روابط مخلوق با خالق یا با مخلوقات

دیگر، از انسـان و حیوان و نبـات و جمـاد و غیره؛ خواه در اخلاـق و معنویـات یـا در امور مادی و مالی و اقتصادیات باشـد؛ خواه در افعال و وظایف فردی یا در وظایف سیاسی و اجتماعی، بالاخره همه عدل است و در همه باید رعایت عدل شود.

این، هم مفهوم عـدل است و هم مفهوم قسط، بـا این تفـاوت که قسـط، در امور مالی و مادی و حقوقی و قابل تقسـیط و مرافعات و محاکمات و تقسیمات سهام،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۱

صراحتش بیشتر و ظاهرتر است. به این نحو که اسـتثنای این موارد از کلمه قسط، بسا مسـتهجن و ناسـتوده باشد؛ ولی عدل در شـکل روابط بین فرد و دیگران، روابط هیأت حاکمه با مردم و هر قوی با ضـعیف ظاهرتر می‌باشد. به هر حال، عدل در تمام این موارد، هر کجا با توزیع سـهام ربط داشـته باشـد، بایـد بر اساس حقّ و واقع باشـد و عـدل بر آن صادق خواهـد بود و هر کجا عدل صادق بود، قسط به معنای اعم نیز بر آن صادق است.

بنابراین دو صورت نابرابری سـهام و نرسیدن «محکوم له» به سهم حقیقی و حق واقعی خود، حکم به آن، حکم به عدل نخواهد بود، هرچند طبق قانون پذیرفته شده باشد.

بالاـخره عـدل مطلق و قسـط مطلق، وقتی حاکم می‌شود که آنچه جنبه زیربنایی و روبنایی دارد، همه عادلانه باشـد؛ زیرا هر کـدام از ایـن دو عادلاـنه نباشـد، عـدل برقرار نیسـت. و همیشه هم چنـان نیست که آنچه در نظر بعضـی از مردم، یـا بعضـی از مکتب‌هـا جنبه زیربنایی دارد، به تبع آن روبنا نیز اصلاح گردد. به عبارت دیگر:

درستیِ زیربنا علّت درستیِ روبنا نیست؛ بلکه نظیر مقتضی است که با عدم شرایط یا وجود موانع مؤثر واقع نمی‌شود.

و چنـان نیست که مثلًا اگر نظام مالکیت دگرگون شود، به گفته آنان که دگرگونی آن را لازم و زیربنا می‌داننـد، آنچه روبنا است، خود به خود اصـلاح گردد، و خلاف عدل انجام نگیرد، که بگویند: قسط که آمد، عدل هست؛ امّا عدل که آمد، ممکن است قسط نباشد. نه این‌طور نیست.

هم اکنون در جوامعی که نظـام مـالکیت در آنهـا دگرگون شـده است، هزاران گونه نابسامانی‌هـا و عیب و علّت‌ها وجود دارد که با اجرای قوانین صحیح، هم نمی‌توان روبنای آن را اصلاح و برطرف نمود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۲

این مکتب‌ها هم در تعیین و تشـخیص زیربنا، در افراط و مبالغه و انحراف و انحصار افتاده‌انـد و هم در روبنا؛ زیرا زیربنایی که تعیین کرده‌اند، اصلاح و تنظیم عادلانه نیافته است.

تقسیم سهام بر اساس واقع

راجع به عـدل و قسط به معنـای تعیین و تقسـیم سـهام، بر اسـاس واقعی هرکس توضـیح داده می‌شود که هرکس از مواهب مادّی و معنوی به میزان احتیـاج و نیازمنـدی خود سـهم دارد؛ مثـل خوراک، پوشاک، همسـر، خانه، پزشک، دارو، وسـیله سواری، تفریحات سالم، مـدرسه و تعلیم و تربیت صـحیح و چیزهایی از این قبیل، این مواهب و مواد بایـد در اختیار همه باشـد و امکاناتی باشد که هر فردی اگر می‌تواند شخصاً با شغل و عمل و نقشی که در جامعه دارد، آن را تهیه نماید، و الّا هم دیگران و هم حکومت وظیفه دارند که این امور را در اختیار اشخاصی که شغل و عوایدشان وافی نیست، قرار دهند.

در اسلام تأميناتی هست که از طرق مختلف و برنامه‌های متنوع، این موضوع عملی می‌شود و این برنامه‌ها از وجدان و ضمیر و عقاید شروع می‌شود، تا به عالَم عمل و تا سرحد ایثار پیش می‌رود.

بالاخره حتی برداشـتن خاری و سنگی از راه مسلمانان، جزء ایمان شمرده می‌شود. و آسان‌ترین حقّ برادر مؤمن بر برادرش این است

که دوست بدارد برای او آنچه را که خود دوست می‌دارد، و ناخوش داشته باشد برای او آنچه را که برای خود ناخوش می‌دارد.

امّا ارزش واقعی کار و ارزش اجناس و اشیا و اعمال، در صورتی که صاحب عمل یا جنس، خریدار و فروشنده، و گیرنده و دهنده، هر یک با رضا و رغبت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۳

و طیب نفس اقدام نمایند، خلاف عدل و قسط نیست و از یکدیگر سهم و چیز بیشتری طلبکار نمی‌باشند، هر چند ناچار به معامله شده باشند.

مثلًا در تابستان، اگر یک نفر در نقطه‌ای دور از آبادی، یخ داشته باشد و دیگری از راه ناچاری واقعی یا عرفی، آن را بیشتر از قیمت آن در شهر از او خریداری کند. یا اگر کسی برای معالجه خود یا فرزندش، جنسش یا مالش را کمتر از قیمت متعارف بفروشد، از سهم او چیزی کم نشده است؛ یعنی واقعاً از خریدار، چیزی بیشتر طلبکار نیست.

بله در نظام صحیح و کامل، هر کس سهمی دارد که باید جامعه آن را بدهد، یا حکومت که وکیل و نماینده جامعه است، آن را تأمین نماید؛ ولی به عنوان حقّ فردی از افراد دیگر چیزی طلبکار نیست و حکم طبق قوانین مالی و معاملاتی، بر اساس:

«إِلّآ أن تَكُونَ تِجارَةً عَن تَراضٍ»؛[۱۹۳]

«مگر آنکه تجارتی از روی رضا و رغبت کرده باشید».

حکم خلاف قسط نیست. و این مانند این است که باید نظام بهداشتی، بهداشت را تأمین نماید که از بسیاری امراض مصونیت باشد، حال اگر آن نظام بهداشتی، وظیفه خود را به نحو کامل انجام نداد، یا نتوانست انجام دهد و فردی بیمار شد و نیازمند به دارو گشت و دارو خرید، از داروساز و دارو فروش چیزی طلبکار نیست و خرید دارو و فروش آن برخلاف قسط نیست. خلاف قسط و عدل در برنامه‌های بهداشتی، یا وضع اجرای آن و یا عمل خود شخص است.

لذا بر حکومت لازم می‌شود که برای جلوگیری از این ناچاری‌ها، عرضه را در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۴

هر مکان و زمان طوری قرار دهد که وضع غیر عادی پیش نیاید. مثلًا در راه‌ها و مسیر مسافران، همه جا وسایل مورد نیاز در اختیار مردم باشد و برای متعادل ماندن قیمت‌ها تدابیری اتّخاذ کند که هم قانونی باشد و هم احترام مالکیت و آزادی افراد برقرار باشد.

مثلًا برای کنترل قیمت کرایه وسایط نقلیه، اگر خارج از حدّ متعارف و موجب عسر و حرج باشد، وسایط دولتی را نیز در کنار آنها بگذارد که به قیمت متعادل، حمل و نقل را عهده دار باشند، یا بیمارستان و دارو و پزشک در اختیار مردم بگذارد که کسی از راه ناچاری، مال یا عمل خود را به کمتر از قیمت متعارف نفروشد.

همچنین با اجرای قانون منع احتکار، شرایط غیر عادی را از بین ببرد، یا از افرادی که بازار سیاه می‌سازند و با خرید اجناس و اتلاف آنها و انحصار آن به خودشان قیمت را بالا می‌برند، جلوگیری نماید و مانع از اسراف و تبذیر گردد.

همه اینها در قوانین اسلام پیش‌بینی شده است. در قوانین مقدّس اسلام، مواد و اصول و فروعی که برای رفع تمام مشکلات کافی باشد، وجود دارد. مع ذلک اگر در مواردی استثنایی مخصوصاً نسبت به اشیای غیر لازم اتفاق افتاد، نمی‌توان گفت: خریدار یا فروشنده اگر با هم تراضی کردند، آنچه داده‌اند و گرفته‌اند، سهم واقعی آنها نبوده و یکی از آنها بیشتر طلبکار است؛ زیرا به قیمت واقعی معامله نکرده‌اند؛ بلکه اصولًا سهم واقعی در اینجا همان است که به آن تراضی کرده‌اند.

و اگر کسی بگوید: دگرگون کردن نظام مالکیت، و الغای مالکیت اختصاصی بر وسایل انتاج و تولید مثل کارخانه و زمین و آب، موجب می‌شود که هر کارگر، سهم و نتیجه رنج و زحمت خود را ببرد و به نسبت عملش و اثرش، در انتاج و تولید سهم بگیرد و سهم واقعی همین است و کسی که اثری در انتاج و تولید ندارد، چه سهمی دارد، و برای مالک شدن و سهیم بودن، چه زحمتی غیر

از زمین داری یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۵

کارخانه داری کشیده است، این استثمار است و باید از بین برود.

پاسخ داده می‌شود: اوّلًا: پیرامون دگرگون ساختن نظام مالکیت و مفهوم آن و اینکه بایـد به طور مطلق صورت بگیرد یا نه، بعداً آن را توضیح خواهیم داد.

ثانیاً: اگر این دگرگونی به صورت مطلق باشد، به این صورت که مالکیت در اشیا استهلاکی باشد و در غیر آن، مالکیت نباشد، آیا تصور می‌نمایید صرف نظر از معایبی که الغای نظام مالکیت دارد و دشواری‌های عمده‌ای که جلو می‌آورد، هر کس به سهم حقیقی خود می‌رسد و استثماری پیدا نمی‌شود؟ و آیا می‌توان سهم حقیقی هر کس را مشخص کرد؟ و چون این مسأله به این هم بستگی دارد که تولید تمام واحدهای صنعتی و کشاورزی و توزیع آنها به نسبت متعادل باشد؛ یعنی ارزش آنها بر یک معیار واقعی باشد که کـارگر این کارخـانه آنچه را که از تولیـد خود می‌دهـد، عین یا بهای آن را و برای جنس دیگر، مثلًا برای هر کیلو از کالایی، چهار ساعت از تولیـد جنس مورد نیاز او را به او بدهنـد. مثلًا بگوینـد: برای تولیـد شـش کیلو قند، چهار ساعت به طور متعارف وقت لازم است. یـا برای تولیـد ده خروار کشـمش، یـک سـال و برای پنـج خروار گنـدم، یـک سال کشاورزی لازم است. بنابراین بگوییم: در مقابـل یـک کیلو جنس این کارخـانه، به تولیـد کننـده آن، شـش کیلو از جنس کارخـانه دیگر بدهنـد. یا به کشاورزی که یک من گنـدم یا بهای آن را در اختیار دارد، دو من کشـمش بدهنـد. به این ترتیب؛ آیا می‌توان اختیار زمین و آسـمان و عوامل طبیعی را در دست گرفت؟ و آیا با این برنامه هر کس به سـهم خود خواهد رسـید؟ و آیا نسـبت به کسانی که تولید مادّی ندارند مانند پزشک یا مدیر- که تفاوت اسـتعدادات و تصـرفات آنها موجب تفاوت‌های بسـیار است- و صاحبان مشاغلی مانند پاسبان و سرباز و ... چگونه بایـد سـهم داد، بـا اینکه بسـا فرق بین آنهـا از زمین تا آسـمان است؟ و آیا این نابرابری چگونه بایـد برابر شود که یک نفر در چهار ساعت، مساوی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۶

با چهار نفر در همین مـدت کار می‌کند و در نتیجه اختلاف و فاصـله پیدا می‌شود؟ آیا به او هم باید مثل دیگران سـهم داده شود، یا مطابق کارش، و یا بیشتر از کار یک نفر به او واگذار نشود؟ هر کدام را برنامه قرار دهند، معایب زیادی خواهد داشت.

انقلاب در نظام مالکیت

اگر انقلاب در نظـام مـالکیت، الغـای نظـام غربی مالکیت و سـرمایه داری بر اساس رباخواری و معاملات نامشـروع و بانک داری و اسـتثمار است که نظامات شرقی بر آن صحّه گذارده و از آن دفاع می‌نمایند و به کشورهای اسلامی نیز سرایت کرده و مسلمانان هم به فساد و پلیدی آن آلوده شده‌اند، البته باید دگرگون گردد.

این نظام که در آن، هر کس و هر سـرمایه‌داری به هر نحو و به هر طریق که بخواهد ثروت بیندوزد و بر ثروت و سـرمایه‌اش بیفزاید، آزاد مطلق است و هیچ قید و شرط و تحدید و ممنوعیتی مانع او نمی‌شود و در صرف اموال نیز مختار مطلق می‌باشد،[۱۹۴] که به هر مصرفی بخواهد، آن را برساند، آزاد است. حتی اگر بخواهد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۱۹۸

ورثه خود را محروم کنـد و میلیون‌هـا دلار، اموال خود را به سگ و گربه خود ببخشـد یا در پای یک زن روسپی و رقاصه و خنیاگر بریزد، یـا در راه تجملات غیر متعارف صـرف کنـد، یا به قمار بزنـد، اگر منظور این نظام است، شک و شـبهه‌ای نیست که این نظام باید از بین برود.

این نظام حتی اگر در کشورهای مسلمان نشین هم باشد و این سرمایه دار اگر خود را مسلمان نیز بشمارد، با اسلام ارتباط ندارد و فاصله آن با نظام اسلام، فاصله جهل از علم، ظلمت از نور و شب از روز است.[۱۹۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۳

نظام اسلامی تدابیر و برنامه‌هایی در رشته‌های مختلف پیشنهاد کرده است که این‌گونه سرمایه داری و استثمار و تفریط مال و اندوخته‌های کلان از بین برود و زمینه برای پیدایش آن فراهم نگردد، چه در به دست آوردن مال باشد و چه در خرج کردن آن. اسلام دست افراد را آن‌گونه باز نگذارده و مختار نساخته است که بتوانند این همه سرمایه را گرد آورند و راه‌هایی جلوی پای بشر در خرج و مصرف گذارده و تشویق‌ها و ثواب‌هایی وعده داده، جرایم و کفارات و سیاست‌هایی مقرر کرده است که خود به خود، تعادل ممکن برقرار می‌گردد.

در جامعه اسلامی، مال و سرمایه هرگز نمی‌تواند عاملی برای روی کار آمدن حکومت‌ها و انتخاب این و آن باشد. نقش توانگر و بینوا در حکومت و اجتماع اسلامی برابر است.

اسلام در عین حال که به مال و بی‌نیازی و کار و تلاش اهمّیت داده است و ضایع کردن اموال و نیروها و ضایع گذاردن آن را ممنوع نموده است، همه را به سعی و عمل برای برداشت هرچه بیشتر از نعمت‌ها و مواهب طبیعی امر فرموده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۴

و عمران اراضی و احداث قنوات را ستوده است، از اشخاص نیکوکار و فعال و تولید کننده و آباد کنندگان زمین‌ها- نه به عنوان یک ثروت‌اندوز و سودجو؛ بلکه برای نقشی که در رفاه و آسایش و فراوانی و رفع نیازمندی‌های جامعه دارند- تشویق و تقدیر می‌نماید. در واقع ارزش این افراد را از هدف آنها مشخص می‌سازد و هدف آنها را از برداشتی که از عواید خود می‌نمایند و از چگونگی به کار انداختن اتفاقات و مخارج آنها می‌شناسد. هرگز نباید مال، بیهوده و اسراف‌گرانه در راه‌های باطل صرف شود و نباید مال داشتن، کسی را در اجتماع مقام و منصبی بدهد و بر دیگران تحمیل نماید.

اصلًا مال اندوزی و جمع مال به عنوان یک هدف و لحاظ استقلالی برای بشر عیب و عار است؛ امّا کسب مال نه به عنوان یک هدف؛ بلکه به قصد استفاده‌های مشروع و مستحب و واجب مثل انفاق فی سبیل اللّه کمال افتخار می‌باشد. تولید ثروت، به معنای تولید مواد مورد احتیاج جامعه، ممدوح و مورد تقدیر است.

چنانچه انفاق، آن هم در راه امور اجتماعی و عام المنفعه و سعادت جامعه ممدوح است؛ امّا نگهداری ثروت جز گرفتاری و مناقشه در حساب و سنگین شدن بار و عوارض سوء و معایب دیگر اثری ندارد و هر کس از فرد توانگری برای توانگری او تواضع و فروتنی نماید، دو ثلث دین خود را از دست داده است:

«مَنْ تَواضَعَ لِغَنِیّ لِغِناهُ ذُهِبَ ثُلُثا دِینِهِ»؛

«هر کس به ثروتمندی به خاطر ثروتمندی‌اش تواضع کند، دو سوم دینش از بین رفته است».

این حدیث بسیار حساس و پرمعنا است و نقش اسلام را در رفع اختلاف طبقاتی و اهمّیتی که به آن داده است و درجه‌ای که برای آن قایل شده است، را نشان می‌دهد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۵

در قرآن مجید، ذیل داستان قارون- یهودی سرمایه‌دار- می‌فرماید:

«تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الْأَرْضِ وَلا فَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»؛[۱۹۶]

«این خانه آخرت را برای آن کسانی که اراده علو و برتری در زمین ندارند قرار داده‌ایم و عاقبت (و پایان نیک) برای پرهیزکاران است».

این است تعریف اجتماع اسلام، اجتماعی که احدی نباید در آن گردن کشی و بلندی جویی داشته باشد که حتی بر حسب بعضی تفاسیر از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَیُعْجِبَهُ شِراکُ نَعْلِهِ فَیَدْخُلَ فِی هذِهِ الْآیَهِ: تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ ...».[۱۹۷]

مضمون روایت این است که: اگر کسی از بند کفش خودش به خود ببالد، گردن‌کشی کرده و علو و برتری جسته است.

این آیه همه را می‌شناساند و اجتماع متواضع اسلام را معرفی می‌نماید. انصافاً باید گفت: اجتماعات کمونیستی و سرمایه‌داری کجا و این اجتماع سراسر فضیلت و برابری کجا؟ رهبران متکبر، مغرور، پر نخوت و فرعون منش و پر باد آن اجتماعات کجا و رهبر بی‌مدّعا، بی‌تشریفات و بی‌فاصله از مردم و اجتماع واقعی اسلام کجا؟

از بامداد تا شامگاه هرچه می‌بینیم، گردن‌کشی، تظاهر، کبر و نخوت، استبداد، فرعونیت، تعظیم و خم شدن، نیایش و مدح و چاپلوسی گردن‌کشان است. هرکس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۶

کمترین قوه مالی یا مقامی یا بلکه علمی داشته باشد، نسبت به کسی که فاقد آن است، بی‌اعتنا و بی‌احترام می‌شود. در ادارات، مؤسسات و برنامه‌های مختلف، عدول از هدف این آیه نمایان است.

اسلام دینی است که زمامدار متواضع و فروتنش، یک نفر استاندار عالی قدر و صحابه را با سوابق درخشانی که دارد، برای شرکت در یک مجلس میهمانی توانگرانه، و نشستن بر سر سفره کسی که توانگران را بر آن خوانده و بینوایان را واگذاشته، به شدت مورد بازخواست قرار می‌دهد و نامه‌ای توبیخ آمیز برایش می‌فرستد.

دینی است که بانوی اوّل آن، حضرت زهرا علیها السلام خودش شخصاً آن‌قدر جو دستاس می‌کند و آب می‌کشد که آثار آن در دست و بدنش ظاهر می‌شود. وقتی در خانه شوهرش- یگانه قهرمان فاتح و بزرگ مرد اسلام- بود، فرششان یک پوست گوسفند بود!

پیغمبر و رهبر عالی‌قدر اسلام دعا می‌کرد که:

«اللَّهُمَّ احْیِنِی مِسْکِیناً، أَمِتْنِی مِسْکِیناً وَاحْشُرْنِی فِی زُمْرَهِ الْمَساکِینَ»؛[۱۹۸]

«خدایا مرا بینوا و مسکین زنده بدار، مسکین بمیران و با مساکین محشورم کن».

این دعا معنایش این نیست که به من نعمت نده، و کار و عمل مرا بی‌نتیجه کن و من می‌خواهم نقشی در جامعه نداشته باشم؛ بلکه این دعا معنایش، اظهار تنفر از ثروت اندوزی و سودجویی، جمع مال، حرص و بخل و نگه داشتن مال و ترک انفاق فی سبیل اللَّه است؛ زیرا آن کس که مسکین بودن را دوست می‌دارد و آن را از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۷

خدا می‌خواهد، از وبال مال و عواقب سوء اخلاقی و عملی آن بیم دارد.

چنان است که معاویه در تعریف حضرت علی علیه السلام گفت: اگر دو انبار، یکی از کاه و دیگری از طلا داشته باشد، اوّل طلا را در راه خدا انفاق می‌نماید.

آری پیغمبر رهبری بود که بسا یک ماه می‌گذشت و در خانه‌اش غذایی پختنی- با آنکه در اختیارش بود- فراهم نمی‌شد و آن را به نیازمندان می‌داد.

سوید بن غفله گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهراً خلافت و زمامداری جهان اسلام را در اختیار داشت، بر آن حضرت وارد شدم، دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در خانه غیر از آن حصیر، چیز دیگری نیست.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت المال (خزانه اموال حکومتی جهان اسلام) در دست توست و در خانه چیزی از لوازم خانه

نمی‌بینم.

فرمود: ای پسر غفله! خردمند برای خانه‌ای که از آن باید انتقال کند، اثاث و لوازم فراهم نمی‌نماید. ما را خانه دیگری است که بهترین متاع و اثاث را به آنجا نقل کرده‌ایم (جهان دیگر) و خود نیز پس از مدت زمان کوتاهی به آنجا خواهیم رفت».

ابن عباس گفت: در ذی‌قار به محضر حضرت علی علیه السلام مشرف شدم، آن حضرت کفش خود را وصله می‌زد.

به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟

عرض کردم: قیمتی ندارد.

فرمود: به خدا سوگند! این کفش نزد من از امیر بودن بر شما محبوب‌تر است، مگر آنکه حقی را به پا دارم، یا طلبی را دفع کنم.

وقتی شخصی از آن حضرت، از جامه وصله داری که پوشیده بود پرسش کرد (که مثلًا این چه جامه‌ای است، یا چرا باید امیرمؤمنان این جامه را بپوشد؟) فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۸

قلب به آن خاشع می گردد و نفس رام می‌شود و مؤمنین به آن اقتدا می‌نمایند (و رقابت و هم چشمی در پوشیدن لباس‌های گران قیمت و تجملی از بین می‌رود).

این دین، این تعلیمات، این تربیت و ایمان و وجدان اسلامی، سرمایه داری و مال اندوزی و فسادگری را می کوبد، وجدان مسلمان را از آن متنفر می‌سازد و آن را عسل مسموم جلوه می‌دهد.

مال، در حلالش حساب و در حرامش عقاب است، هر کس در دنیا مال بیشتری داشته باشد، در قیامت سهم و حظش کمتر است، مگر آنکه آن را در راه خیر و صلاح اجتماع انفاق کند.

یک نفر که مال اندوزی نکرده، به فکر جمع سرمایه و ثروت نبوده است، از اینکه روی زمین پر از سرمایه دار و توانگر باشد، بهتر است.

غرض این است که نظام اخلاقی و نظام تربیتی و وجدان اسلامی، بزرگ‌ترین عامل اعتدال و حفظ توازن اقتصادی است. و اگرچه مالکیت محدود و مشروط اختصاصی اسلام، هیچ یک از معایب سرمایه‌داری را ندارد؛ امّا اگر سایر نظامات اسلام هم با آن ضمیمه شود و نظام تمام عیار اسلام در هر رشته و قسمت اجرا گردد، احتمال بروز آن معایب هم داده نخواهد شد.

بیشتر افرادی که در مقام انتقاد از نظام مالکیت هستند، مقابل چشمشان، نظام مالکیت لعنتی غرب را که حرام زاده‌هایش، سرمایه دارانی چون راکفلر و اوناسیس و یا فؤدال‌هایی چون ژاکلین کندی و ... می‌باشند، قرار داده‌اند، و همه عیب‌ها را به حساب نظام مالکیت می‌نویسند. از سوی دیگر، از برنامه‌های جامع الاطراف و سازنده اسلام چشم می‌پوشند و فقط به همان نظام مالکیت خشک و خالی آن، منهای ایمان به خدا، و بدون تأسی و پیروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و تربیت اخلاقی و تعالیم حساس اسلام و با حذف ناله‌های علی علیه السلام و دعاها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۰۹

و بالاخره منهای فرهنگ اسلام می‌تازند و حمله می کنند. با اینکه نظام مالکیت و مالی و اقتصادی خشک و خالی اسلام هم بر نظامات دیگر برتری دارد.

این اسلام است که مسلمانش وقتی می‌خواهد از دنیا برود، ناراحت است، نگران است و گریه می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ما عهد فرموده است که اثاث یک نفر شما از دنیا، باید به مقدار زاد و توشه یک نفر مسافر باشد، و در کنار من این همه اثاث است، در حالی که چیزی نبود جز یک آفتابه و یک کاسه و یک ظرف لباس شویی!

این اسلام که مسلمانش، استاندار مداین- پایتخت شاهنشاهان ساسانی و کاخ تیسفون که مردم، آن همه جلال و جبروت و تجملات

بی‌نظیر خیره کننده را در آنجا دیده بودند- خانه‌اش، یک حجره‌ای بود که از قامت یک انسان، ارتفاع و طولش بیشتر نبود و با آن همه تواضع و فروتنی در بین مردم، به عمل مهم استانداری می‌پرداخت.

این سلمان بود که حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: مردی از ما اهل بیت است و علم و دانش او را می‌ستود[۱۹۹] و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است.

و فرمود: بهشت به سه نفر مشتاق است: علی و عمار و سلمان».

این سلمان، از شیعیان علی و شاگردان مکتب او است که عطایش از بیت المال پنج هزار بود و همین که دریافت می‌کرد، آن را در راه خدا انفاق می‌نمود و از دسترنجِ خود، مخارج منحصر خود را فراهم می‌کرد.[۲۰۰] ابوذرِ اسلام، با وضعی که در عصر عثمان جلو آمد و سرمایه دارهایی مثل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۰

طلحه و زبیر و مروان و دیگران، مخصوصاً از بنی امیه در صحنه اجتماع مسلمانان ظاهر شدند، و با ولخرجی‌های عثمان و کاخ سازی‌ها و اسراف معاویه به مبارزه برخاست و آن نظام ضد اسلامی را محکوم کرد.

این مسلمانان بودند که گاه اتفاق می‌افتاد غذایی برای مسلمانی هدیه می‌شد.

آن هدیه تا ده خانه می‌گشت و به خانه شخص اوّل می‌رسید و خدا ایثار مسلمانان صدر اسلام را در قرآن مجید مدح فرموده است.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فاطمه عزیزش را مخیر می‌نماید که مال به او بدهد یا دعا به او بیاموزد. او با کمال نیازی که برحسب ظاهر به مال داشت، دعا را اختیار می‌کند و به حضرت علی علیه السلام می‌گوید:

«ذَهَبْتُ مِنْ عِنْدِکَ لِلدُّنْیا، وَجِئْتُکَ بِالْآخِرَةِ»؛[۲۰۱]

«از نزد تو برای دنیا رفتم و برایت آخرت آوردم».

و حضرت علی علیه السلام به او می‌گوید:

«خَیْرُ أَیّامِکَ خَیْرُ أَیّامِکَ خَیْرُ أَیّامِکَ»؛[۲۰۲]

«بهترین روزهای تو است، بهترین روزهای تو است، بهترین روزهای تو است».

نظام مالکیتی که این مکتب عرضه کرده است، نباید دگرگون شود و نه منطق فقه قابل دگرگون شدن است.

تجارت و بازرگانی، مزارعه و مضاربه و مساقات و اجاره در این نظام موضع محکم و غیر قابل نفوذ هستند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۱

نظام مالکیت اسلام، نظامی است که نظامات مالکیت جاهلیت را که هم اکنون در دنیاهای غرب، به وضع بسیار بی‌رحمانه و بی‌شرمانه‌ای اجرا می‌شود و متأسفانه در مجتمع به اصطلاح اسلامی نیز آن نظامات جاهلی وارد شده است، دگرگون کرد.

آنان که به نظام اسلام حمله می‌کنند، اشتباهشان از اینجا ناشی می‌شود که نه نظام اسلام را می‌بینند و نه از آن اطّلاع دارند. گروههایی سرمایه‌دار را می‌بینند که در کشورهای اسلامی، مانند غرب، خون مردم را می‌مکند و چه تزئینات و چه تجملات، چه اسراف‌ها و چه خرج‌های بیهوده و عیاشی‌ها که می‌نمایند.[۲۰۳] گمان می‌کنند نظام اسلامی یعنی این. دیگر نمی‌پرسند: پس نظام مالکیتش کو؟ نظام هزینه و مصرفش کو؟ نظام اخلاق و زهدش کجا رفته؟ نظام برادری، مساوات و ایثارش کجا است؟ نظام تعلیم و تربیتش را چرا ندارد؟ نظام حکومت و سیاستش چرا در بین نیست؟

بله، نظام اشتراکی در مقایسه با نظام سرمایه‌داری غربی ممکن است در مذاق بسیاری شیرین‌تر و به رسیدن هر کس به سهم خود نزدیک‌تر و از اجحافات و ستم‌کاری‌های سرمایه‌داران خالص‌تر باشد و معایب خاص سرمایه‌داری را نداشته باشد. امّا نمی‌توان به طور مطلق هم آن را از نظام اشتراکی منهای خدا و دین و وجدان و اخلاق که زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌داند، بدتر شمرد. و

بالاخره معلوم نیست که شوروی و چین و آلمان شرقی از ژاپن و آلمان غربی ایده آل‌تر بوده و مردم آنجا خوشبخت‌تر باشند و معلوم نیست که کارگر آمریکایی با تمام عیوبی که نظام آنجا دارد و همچنین کارگر آلمان غربی حاضر باشد محل شغل خود را با کارگر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۲

روسی یا آلمان شرقی عوض کند.[۲۰۴] از نظر نظام اسلامی، این دو نظام هر دو باطل است. نظام سرمایه‌داری به اسم آزادی فردی، دایره مالکیت و اختیارات مالی فرد را بی‌قید و شرط و نامحدود توسعه می‌دهد که بتواند هر جور خواست، از فرد دیگر بهره‌کشی کند و او و رأی و فکرش را مالک شود و یک جام شراب را برای هوس و اسم و آوازه، به صد هزار تومان خریداری کند و مبالغ گزافی صرف نگهداری یک سگ یا گربه بنماید.

و مانند "هاریمان "چهارهزار دختر کارگر را وسیله عیاشی و شهوت‌رانی خود قرار دهد.

و نظام اشتراکی، فرد را به کلی پایمال می‌نماید، مانند یک محجور؛ بلکه به یک ابزار و آلت کار تبدیل و آزادی او را از بین می‌برد. مالکیت خصوصی که فطرت بشر آن را به وجود آورده است و اگر نباشد، معایب بزرگ پیدا می‌شود را الغا می‌کند و دیکتاتوری حزبی بدتر از دیکتاتوری فردی، مثل دیکتاتوری استالین و اختناق افکار تشکیل می‌دهد و انسان و فکر و فطرت انسانی، آزادی ضمیر و قلم و زبان او را در نظام اشتراکی زندانی می‌کند.

باری اگر مقصود از نظامی که باید دگرگون شود، نظام سرمایه داری غربی است، حقّ همین است که باید دگرگون شود و اسلام آن را با تمام لوازم و محتویاتش دگرگون کرد. این نظام باطل است، چنان‌که نظام کمونیسم نیز باطل است.

و اگر مقصود از انقلاب اجتماعی در نظام مالکیت این است که مالکیت خصوصی بر وسایل انتاج و تولید مثل کارخانه، زمین، باغ، قنات، خانه اجاره‌ای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۳

و دکان، باید ملغی شود تا فسادها برطرف گردد و برابری و قسط برقرار شود.

جواب این است که:

اوّلًا: نظام مالکیت و اختصاص، ریشه فطری دارد و بشر فطرتاً به آن توجّه دارد و مانند سایر غرایز، وجود آن و اشباع آن تحت نظم منطقی و عقلایی لازم است و فواید بزرگ دارد و باید از آن مانند سایر فطریات و خواسته‌های فطری و غرایز استفاده کرد و ندیده گرفتن آن، مثل ندیده گرفتن غریزه جنسی و غرایز دیگر است.

چنان‌که غریزه جنسی موجب تولید نسل است، این غریزه هم در تولید مواد مورد نیاز و رفع احتیاجات بشر مؤثر است. و در حقیقت از قوه تولید حمایت می‌کند و پشتیبان آن است و آن را هرچه بیشتر به کار می‌اندازد و تنبلی و تن‌پروری را از شخص دور می‌سازد و به خصوص اگر خدای نخواسته، بشر وجدان نداشته باشد و به معنویت و فضیلت ایمان نیاورده باشد و همه چیز و همه کارش، اقتصاد و برای اقتصاد باشد و همه چیز را به ظاهر وضع اقتصادی و تحول آن بداند و تحولات را ناشی از آن بشمارد. اگر این غریزه اختصاص و مالکیت هم نباشد، چرا کار کند؟ و چرا بهتر کار را انجام دهد؟ هیچ دلیل معقولی ندارد.

لذا اصل مالکیت را با همان قیود و حدود و شرایطی که اسلام برقرار کرده که نظامات فرهنگی و اخلاقی و تربیتی نیز در تعدیل و حسن استفاده از آن، سهم عمده و مؤثر را داشته باشد، باید پذیرفت.

ثانیاً: آن چیزی که موجب به وجود آمدن نظام طبقاتی و فاصله‌های زیاد است، آزادی نامحدودی است که در کشورهای سرمایه داری به سرمایه داران داده شده است که امکانات ثروت را در آنها به طور نامحدود فراهم کرده و قانون و حکومت و مردم هیچ‌گونه نظارتی بر آن ندارند. در نتیجه سرمایه‌داران بر همه اوضاع سیاست، حکومت، اقتصاد، فرهنگ، مطبوعات و تبلیغات مسلط

هستند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۴

و این سرمایه داران و کارتل‌ها و کارخانه دارها هستند که سیاست کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت نفوذ آنها را در اختیار گرفته‌اند و از رحم و وجدان و احترام به معنویات، در آنها خبری نیست که نمونه آن، تسلط سرمایه داران یهودی بر ایالات متحده و جانب‌داری و حمایت بی‌دریغ نامحدود آن کشور از اسرائیل و آن جنایت‌های وحشتناك است.

امّا در نظام اسلامی به علل زیر، اوضاع اقتصادی، مالی و امکانات مردم در تحصیل مال و ثروت متعادل می‌شود:

۱- بانکداری و رباخواری به شدت ممنوع و اعلان جنگ به خدا و درهمی ربا در نظر اسلام، از زنای با مادر بدتر است، که از این تأکید، کمال توجّه اسلام به نظام اقتصادی صحیح معلوم می‌شود.

۲- مالیات‌های اسلامی مانند خمس و زکات، به خصوص زکات نقدین (طلا و نقره) که همه ساله باید ادا شود، تا از نصاب بیفتد.

۳- مسأله ثلث مال، اگرچه استفاده از آن اجباری نیست؛ امّا در محیط تربیت و ایمان اسلامی و ارشاد دینی، مانند یك واجب اعتبار می‌شود و هر ثروتمند و هر کس هرچه داشته باشد، ثلث آن را از اختیار ورثه خارج می‌نماید و برای خیرات و مبرات و مصارفی که در نظر می گیرد، اختصاص می‌دهد.

۴- مشاغل و کسب‌هایی که موجب جمع ثروت می‌شود، یا برای ثروتمندان، مصرف‌های بیهوده و غیر مفید به حال اجتماع می‌سازد، مانند: قمار، شراب‌سازی، شراب‌فروشی، مجسمه‌سازی، خوانندگی، نوازندگی، دایر کردن مراکز فساد و کاباره‌ها و امثال آن ممنوع است.

۵- به طور کلی اسراف و تبذیر اموال که سرمایه داران و زن و بچه‌هایشان به آن گرفتار می‌شوند و اگر راهش بسته شود، سرمایه را در خیر اجتماع مصرف

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۵

می‌نمایند، جایز نیست و اکیداً ممنوع است.

۶- از اسباب مهم تعادل ثروت و خرد شدن اموال، قانون ارث است. با نظام دقیق، علیرغم قوانین جاهلیت که ثروت را در دست فرد واحد نگهداری می کرد و حتی اگر ثروتمند فرزند نداشت، به او اجازه داده می‌شد که دیگری را فرزند خوانده خود بنماید تا از او ارث ببرد، و علیرغم قوانین کشورهای سرمایه داری که به سرمایه دار، اجازه می‌دهد ثروتش را برای گربه یا سگش قرار دهد، در حالی که میلیون‌ها مردم گرسنه باشند. اسلام اجازه چنین اموری را نمی‌دهد.

۷- تشویقات اکید به انفاقات و خیرات، و مطلق صدقات و مبرات و صرف اموال در خیر و ترقی، رفاه عموم، تأسیس مدارس، بیمارستان‌ها، دارالایتام، دارالعجزه، خدمات اجتماعی، پل سازی، راه‌سازی و مددکاری نیز یکی از وسایل مهم جلوگیری از تمرکز ثروت و مشوق صرف آن در مصالح اجتماعی است.

۸- قوانین مربوط به اراضی موات و جنگل‌ها و اراضی مفتوح عنوه.

۹- وقف، که یکی از راه‌های صرف سرمایه در مصالح مشترك مردم است.

۱۰- دعوت به انصاف در معاملات، و اکتفا به سود کم و به مقدار کفایت و ترک غشّ و خیانت در معاملات نیز از عوامل کنترل کننده و تعادل‌بخش است.

۱۱- همچنین تشویق به قناعت و رضا به آنچه مقدر و فراهم می‌شود و معاش و خرج به اقتصاد و میانه روی.

۱۲- نکوهش از سرمایه و اندوخته بیش از حدّ کفاف و به طور کلی مذمت از اندوخته کردن و پس انداز نمودن که در تربیت اسلامی خلاف توحید در توکّل و خلاف اعتماد به خدا است.

۱۳- مذمّت و نکوهش از بخل و حرص، و مدح سخاوت تا آنجا که در روایات آمده: بخیل از خدا و بهشت و مردم دور بوده و به آتش نزدیک است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۶

۱۴- تحریم استعمال ظروف طلا و نقره و آراستن مرد به آنها که علاوه بر اینکه دلیل بر حرمت این استعمالات است، نشانه محبوب بودن سادگی معاش و اثاث و لباس است.

بالاخره مکتب اسلام و نظامات اسلام در شعب مختلف و متعدد، همه در کنترل وضع مالی و جلوگیری از مفاسد سرمایه داری نقش بزرگ و حساسی را ایفا می‌کنند که در مجتمع اسلامی، هرگز از مفاسد تورم ثروت و تمرکز سرمایه نباید بیم داشت.

اینکه در عصر عثمان، آن همه صحابه روشن و آگاه، از سوء اوضاع انتقاد می‌کردند، به همین جهت بود که سرمایه‌دارهایی مانند طلحه و زبیر و مروان و دیگران، عدول حکومت را از نظام اسلامی، مخصوصاً نظام مالی نشان می‌دادند و عاقبت این روش ناپسند، موجب انقلاب و منجر به خاتمه دادن به حکومت عثمان گردید.

ثالثاً: تفاضل و اختلاف، از نوامیس خلقت است که باید از آن استفاده شود و با یک نظام صحیح، از همه جانب کنترل گردد. شاید شما دو نفر را پیدا نکنید که در مجموع خصایص و استعدادات و مواهب و نیروی ذاتی، نتیجه و بازده عمل آنها یکسان باشد. این ناموسی از نوامیس خلقت است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این یک واقعیت و حقیقت است.

در قرآن مجید، به همین قانون خلقت که در تمام موجوداتی که ما می‌شناسیم و در انسان ساری و جاری است، اشاره شده و چنین می‌فرماید:

«وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضاً سُخْرِيّاً وَرَحْمَتُ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۷

رَبِّکَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ»؛[۲۰۵]

«برخی از ایشان را بر بعضی دیگر، درجاتی برتری دادیم تا بعضی از ایشان بعض دیگر را استخدام نمایند و از یکدیگر و عمل دیگری انتفاع ببرند و با کمک هم، نظام معیشت را برقرار نمایند (نه اینکه استعلا و امتیاز برقرار سازند) و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع می‌کنند».

یعنی از اموال و دارایی‌هایی که اندوخته می‌نمایند، رحمت خدا بهتر است؛ بنابراین شرط عقل و ایمان به خدا، این نیست که شخص، بهتر را رها کند و کمتر را بگیرد.

نظام اقتصاد و معاش و تمدن بشر، بر این تفاضل و تفاوت صحه گذارده است و افرادی هستند که بازده اقتصادی آنها از دیگران بیشتر است و کارشان بیشتر از افراد متوسط است، یا بیشتر ارزش دارد. مثلًا کاری را که دیگران در هشت ساعت انجام می‌دهند، در چهار ساعت تمام می‌کنند. آیا می‌شود به این افراد گفت که شما کار نکنید و جامعه نباید از خود شما و نیرویتان استفاده کند؟ یا کار کنید و به قدر دیگران مزد بگیرید؟ یا مزد کارتان باید اسکناس و دلار و پوند بماند و نمی‌توانید آن را به کسی ببخشید یا به فرزندتان بدهید، یا تبدیل به اموالی که استهلاک ندارد نمایید؟ یا نباید با آن زمین بایری را احیا کنید و باغی احداث نمایید و قناتی بکنید و مزرعه و خانه‌ای بسازید یا آن را به دیگران قرض بدهید و سود نگیرید، یا نباید به مضاربه بدهید که دیگری با شرط شرکت شما در خسارت به آن عمل کند و از بهره آن چیزی به شما بدهد؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۸

یقیناً مصلحت اجتماع و اقتصاد، ترقی، رفاه و جلو رفتن جامعه در این نیست که این اختیار اندک از آنها سلب شود و از این مختصر دلگرمی در حقّ آنان دریغ شود؛ ولی می‌توان به آنها گفت: شما باید به آنان که از شما ضعیف‌ترند و یا بازده اقتصادی آنان کمتر

است، کمک کنید و معاش و رفاه آنها نیز باید تأمین شود.

شما در محضر عدل الهی و در برابر وجدان خودتان مسؤولید. باید رسماً مبلغی از سود خود را که زاید بر حاجت دارید، یا وقتی مال شما به نصابی معین رسید، به عنوان خمس و زکات به بیت المال بدهید، و علاوه برای کسب ثواب و نیل به ارزش‌های واقعی انسانی نیز بیشتر از اینها را در مصالح عموم صرف کنید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۲ ؛ ص۲۱۸

بایـد خدا و رسول و جهاد در راه او را (جهاد به مال و بدن) از همه چیز و هر کس که دارید، بیشتر دوست بدارید و الّا منتظر عذاب خدا باشید. تا حدّ ایثار و برگزیدن دیگران بر خود، اگر جلو بروید عالی‌ترین مدال‌های افتخار نصیب شما شده است و به مقام برّ و نیکی نمی‌رسید، مگر آنچه را دوست می‌دارید، در راه مصلحت عموم بدهید.

از یک سو، تدابیر و نظامات اقتصادی و مالی، از تراکم ثروت جلوگیری می کند.

و از سوی دیگر، نظامات اخلاقی شوق آنان را به خیر و انفاق بر می‌انگیزد.

این نظام اسلامی هیچ گونه عیبی ندارد و به خصوص در دنیای کنونی که وسایل اجرای این نظام، به مراتب فراهم‌تر از چهارده قرن پیش است، اجرای آن آسان‌تر است. چنان‌که انسان می‌بیند، اسلام با هر روز و عصری موافق‌تر و مطابق‌تر از روز و عصر گذشته است و همه سال و همه وقت، نوتر و تازه‌تر جلوه می‌نماید.

این مقاله اگرچه برای بیان این مطالب نبوده؛ امّا اجمالًا اشاره‌ای شد تا معلوم شود تمام ابعاد عدل، فقط در قوانین کامل اسلام و نظام اسلامی فراهم می‌شود.

این جامعه اسلام است که این امتیازات را دارا است و از تبعیضات ناروا و نابجا مبرّا است. چنان‌که شما می‌بینید درهای مدارس اسلامی به روی همه باز است و تا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۱۹

این اواخر که دانشگاه‌ها و مؤسسات تعلیمی به سبک تقلید از غرب افتتاح نشده بود، طلاب علوم در دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، علاوه بر اینکه شهریه نمی‌دادند، شهریه می گرفتند و بزرگ‌ترین دانشمندان در علوم مختلف از طبقات پایین اجتماع بر می‌خاستند.

عدل اسلام اجازه نداد که محاکم اختصاصی تشکیل شود؛ مثلًا کارمند یا ارتشی را در محکمه‌ای که دیگران را محاکمه می‌نمایند، محاکمه کنند.

روی هم رفته اگر نظامات اسلام، در تمام جوانب زندگی بشر اجرا شود و جهانی گردد، در این جهان مادی که قانون تفاضل و تفاوت نیز از نوامیس ثابت آن است- و نمی‌توان آن را فلسفی دانست؛ چون نظام به آن وابسته است- آخرین حدّ برابری و اعتدال و قسط برقرار خواهد شد و مکتب متعالی اسلام و نظام الهی آن، نظامی است که تمام محاسن و امتیازات را دارا و از معایب و نواقص سایر مکتب‌ها پاک و پیراسته است.

نتیجه:

اگرچه سخن طولانی شد، به هر حال از مجموع مطالب گذشته و سخنان علما و لغت شناسان و تحقیقاتی که در معنی عدل و قسط و ابعاد متعدد آن شد، چنین نتیجه گرفته می‌شود:

اوّلًا: بر حسب لغت، اگرچه عدل و قسط مترادف نیستند، هر کجا یکی از این دو واژه به تنهایی در گفتاری باشد، به مطلق عدل و عدل مطلق و ابعاد متعدد آن دلالت دارد.

اگرچه به نصّ علمای ادب، استعمال هر یک از این دو کلمه به جای یکدیگر، خصوصاً کاربرد لفظ قسط به جای کلمه عدل، مجاز بوده و حقیقت نمی‌باشد؛ امّا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۰

دلالت این دو لفظ بر مطلق عدل و قسط، وقتی به تنهایی در کلامی باشند، قابل انکار نیست. مگر اینکه قرینه‌ای بر اراده معنای خاصی وجود داشته باشد که در این صورت به قرینه، آن معنا اخذ می‌شود (نظیر استعمال لفظ عام در معنای خاص).

و همچنین ظلم و جور نیز اگر منفرداً در کلامی بیایند و قرینه‌ای نباشد، هر کدام بر مطلق وضع شیء در غیر موضع دلالت می‌نمایند که: تصرف در ملک غیر بدون رضایت او، تجاوز از حدّ، ظلم حاکم، ظلم به نفس و عدم استقامت از مصادیق آن می‌باشند. هرچند ظلم در مطلق وضع شیء در غیر موضع خود و تمام آنکه از جمله ظلم حاکم است، ظاهر است.

و امّا "جور "در خصوص معنای جور حاکم، شاید ظاهرتر باشد و بدون قرینه‌ای که دلالت بر اراده مطلق ظلم کند، نمی‌توان آن را به کج‌روی و انحراف از حقّ و معانی دیگر تفسیر کرد.

امّا اگر عدل با قسط، ظلم با جور در کلام آمده باشند، قرینه است بر اینکه از هر کدام معنایی دیگر اراده شده است و احتمال تأکید در عطف قسط به عدل یا عدل به قسط و همچنین عطف یکی از دو کلمه ظلم و جور به یکدیگر صحیح نیست.

ثانیاً: یگانه مکتبی که به تمام ابعاد عدل و کیفیاتش نظر دارد و می‌تواند عدل مطلق و همه جانبه برقرار سازد، مکتب اسلام است.

ثالثاً: یکی از مواد مهم برنامه نظام امامت که نظام تمام عیار اسلام و مجری اهداف و عدالت اسلام است، استقرار قسط و عدل مطلق است که این نظام عهده دار آن می‌باشد و بایستی در راه تحقق عدالت، به معانی وسیعی که دارد، هرچه ممکن است و قدرت دارد، کوشش و تلاش نماید و این ماده چنان مهم است که بیشتر مواد برنامه نظام امامت را تحت الشعاع قرار داده است.

بیشتر انتقاداتی که از نظامات دیگر شده و می‌شود، بر اساس همین ماده است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۱

و بزرگ‌ترین دلیل بر بطلان آن نظامات و اینکه اولیای آنها غاصب و متجاوزند، فقدان همین ماده است.

این هدف اگرچه به طور کامل و مطلق در زمانی که حضرت پیغمبر و حضرت علی- علیهما صلوات اللّه- رسماً هم عهده دار حکومت اسلامی بودند، به واسطه عدم اجتماع شرایط محقق نشد و در اعصار سایر ائمه معصومین علیهم السلام هم امکاناتی نبود؛ امّا همان مدت کوتاه زمامداری رسمی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه- بعد از هجرت- که آغاز تشکیل حکومت رسمی اسلام بود، و همچنین زمامداری حضرت علی علیه السلام و قیام تاریخی سیدالشهدا علیه السلام و سیره تمام ائمه طاهرین که مسؤولیتی را در حکومت زمامداری غاصب غیر عادل قبول نکردند و مبارزه منفی را ادامه دادند، جهت نظام امامت را معین کرد و به مردم فهماند که آن نظاماتی که غاصبان به وجود آورده‌اند، در جهت عدالت و مساوات و برادری و برابری اسلامی قرار ندارد.

علاوه بر اینکه روش ائمه علیهم السلام برنامه امامت و جهت آن را تعیین کرد، هر مسلمان را مکلف کرد تا به هر نظامی که در خلاف این جهت باشد، معترض باشد و الغای آن را خواستار گردد. در احادیث متواتری که حکومت حقّ و عدل را به زمامداری حضرت مهدی- صلوات اللّه علیه- اهل بیت علیهم السلام نوید داده‌اند، با تکیه به این امتیاز که «زمین را پر از عدل و قسط می‌نماید»، به طور صریح دخالت عدالت در نظام امامت و مأموریت بزرگ و جهانی حضرت مهدی- عجل اللّه فرجه- را برای استقرار عدل جهانی اعلام فرموده‌اند.

و از نظر روانی، این اعلام و این منطق و این آینده‌نگری در انسان، یک حالت شدید تنفر از ظلم و ستم و دوستی و خواهش عدل و قسط به وجود می‌آورد که هیچ چیز جز عدالت و قسط او را قانع نمی‌سازد.

بر اساس این بررسی‌ها و توضیحات به اصل مطلب مورد نظر؛ یعنی شرح

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۲

و تفسیر احادیث «یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً» می‌پردازیم و نتیجه می‌گیریم که عطف قسط به عدل و ظلم به جور، به ملاحظه این است که تمام ابعاد عدل را در یک آینده درخشان و فرصت مناسب که نظام امامت استقرار کلی و تمام پیدا می‌کند و حکومت جهانی اسلام، در هر قاره و منطقه، سراسر گیتی را فرا می‌گیرد، نوید دهند.

اگرچه «یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا کَما مُلِئَتْ ظُلْماً» هم این معنی را افاده می‌نماید؛ امّا در جمله «یَمْلَأُ الْأَرْضَ عِدْلًا وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً» که عدل در برابر جور و قسط در مقابل ظلم قرار گرفته است و قسط به عدل، و ظلم به جور عطف شده است، با توجّه به اینکه در عطف باید از کلمه معطوف معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده باشد، استفاده می‌شود که در این دو جمله، مراد از عدل، عدل حاکم و عدل نظام و رژیم است و مراد از جور، جور نظام و حاکم است. و مراد از قسط، تقسیم با عدل و توزیع امور مالی و قابل تقسیم بر اساس عدل بوده، و مراد از ظلم، نابرابری در قسمت‌ها و نصیب‌ها است (به معانی دقیق و صحیح که قبلًا توضیح داده شد).

بنابراین نباید کسی تصور کند عدل انبیا و عدل اسلام و عدلی که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام به وسیله آن حضرت مستقر می‌شود، فقط عدل روبنایی، ناقص و یک بعدی است. یا اینکه مختص به یک اقلیم و منطقه و مملکت است که از مرز یک کشور و یک جامعه تجاوز نکند.

چنان‌که تذکّر داده شد، در بسیاری از این احادیث، چون قسط در برابر ظلم، و عدل در برابر جور قرار گرفته است، استفاده می‌شود که تمام ابعاد عدل در نظر است، هم عدل حاکم، هم عدل فکری و عقیدتی که زیربنای ابعاد نظام عدل است، هم عدل اقتصادی و مالی و تقسیم به عدل، و هم ابعاد دیگر که اگر همه آنها برقرار شود، نقاط ضعف اقتصادی، مالی، سیاسی، اجتماعی، فکری و موجبات واقعی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۳

نارضایتی و نگرانی و کینه و دشمنی مرتفع شده و جهانیان در صلح و آشتی و بی‌نیازی و حسن تفاهم با هم زندگی خواهند کرد.

این است زندگی ایده‌آل و شرافت‌مندانه و در خور شأن انسان، و این است آن مجتمعی که انسان‌ها همیشه باید کوشش کنند تا خود را به آن نزدیک نموده و رسیدن به آن را نصب العین خود قرار دهند و آنی و لحظه‌ای از عشق به آن نظام و آرزوی آن غافل نباشند و تا می‌توانند فاصله‌های اجتماعی، فکری، مالی و سیاسی را با آن نظام الهی و مجتمع مقدّس انسانی کم کنند و آن نظام عزیز و نهایی را معیار ارزش نظامات دیگر قرار دهند.

همه باید به سوی آن نظام بروند و آن را درک کنند و آن را بخواهند و منتظر آن باشند. روزی که آن نظام جهانگیر گردد و جهان با دست پاک‌ترین بندگان خدا اداره شود و نابرابری‌ها و تبعیضات برطرف گردد و نعمت‌های الهی به عدل و براساس معیارهای الهی و اسلامی توزیع و تقسیم گردد. همه چیز و همه مواد و مواهب مادی و معنوی، مطابق و برابر تقاضا عرضه شود و در حکومت به هوی و هوس و استکبار و استضعاف و استثمار، خط بطلان و پایان کشیده شود و دست حکام و فرمانروایان خیانتکار و عیاش، از بیت المال و اموال عمومی و سرمایه‌هایی که همگان در آنها حقّ دارند، کوتاه شود.

ترس، بیم، تملق و ستایش، نیایش و مدح و تعظیم، خم شدن و به رکوع رفتن در برابر حاکم لغو گردد و از امتیازات مادی، تجملات، تکبر، جلال و جبروت حکام اثری باقی نماند. جمع زر و سیم، گنج نهادن، سرمایه داری و انباشتن پول در بانک‌ها عیب و عار شود و پرستش خدا و اطاعت از نظامات الهی، بی‌هوایی و بی‌امتیازی، برادری، برابری، تواضع، فروتنی و کار و عمل افتخار گردد.

به امید آن روز و به انتظار آن روزگار جلو می‌رویم، کوشش می‌کنیم و اجتماع را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۴

هرچه اسلامی‌تر بر اساس عدل و نصیب به قسط می‌سازیم ان شاء اللَّه تعالی.

وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلّا بِاللَّهِ الْعادِلِ الْقآئِمِ بِالْقِسْطِ، الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ

وَآخَرُ دَعْوانا أنِ الْحَمْدُ للَّهِ رَبّ الْعالَمِينَ

ششم جمادی الثانیه ۱۳۹۸

مطابق با ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۷

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۵

اصالت مهدویت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۷

بسم اللَّه الرحمن الرحيم

نحمدك اللّهمّ يا من مننت على عبادك برسلك وأنبيائك وأكرمتهم بخلفائك وأوليائك، ونصلّى ونسلّم على أمين وحيك وخاتم من بعثته إلى خلقك سيّدنا أبى القاسم محمّد وآله الطاهرين. لا سيّما الامام المنتظر والولىّ الثانى عشر والعدل المشتهر، مولانا الحجّة بن الحسن المهدىّ أرواحنا فداه. اللّهمّ صلّ عليه واملأ به الأرض عدلًا وقسطاً، واجعلنا من أنصاره ومقوية سلطانه.

قال رسول اللَّه صلى الله عليه و آله:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيا إلّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذلِكَ الْيَوْمَ حَتّى يَأْتِيَ رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتِي اسْمُهُ اسْمِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»؛[۲۰۶]

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

«اگر باقی نمانـد از دنیا مگر یک روز، هرآینه خدا آن روز را طولانی فرماید تا بیاید مردی از عترت من که اسم او اسم من است، پر می‌کند زمین را از قسط و عدل ۲۰۷] چنان‌که پر شده باشد از ظلم و جور».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۲۹

نور امید

اشاره

نور امیـد همواره درون جـان بشـر را روشن داشـته و او را در برابر حوادث نـاگوار پایـدار می‌سازد و از گردنه‌ها و فراز و نشیب‌های گوناگون گذرانده، گام به گام در مراحل ترقّی و تکامل سیر می‌دهد.

اگر امیـد نبود، بشـر هیـچ قدمی را برنمی‌داشت و هیچ رنج و زحمتی را متحمّل نمی‌گشت و به حل این همه مشـکلات، و باز کردن

این همه گره‌ها و کشف خواص مادّه موفّق نمی‌شد. هرچه هست از کشاورزی، تولید، صنعت، هنر، علم و مظاهر گوناگون و نتایج روزافزون فعالیت و تلاش بشر، از برکت نور امید است که خواست خدا و سنّت الهی این نور را همیشه در باطن وجود انسان روشن داشته و جز عده معدودی همگان شکست‌ها و ناکامی‌ها را با آن قابل جبران می‌دانند و با آن ناراحتی و سستی را از خود دور می‌سازند.

این نور در مواقعی که تاریکی‌ها وجود فرد یا جامعه را فرا می‌گیرد و امواج ابتلا- آنها را احاطه می‌نماید و موانع موفّقیت‌ها؛ مانند کوه‌ها بر سر راه خودنمایی می‌کنند، ناگهان با یک درخشش پرتوافکن شده، او را از شکست روحی نجات می‌بخشد و همت‌ها را بیدار، عزم‌ها را استوار، مشت‌ها را محکم و تصمیم‌ها را قاطع می‌سازد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۰

عقیده به مهدویت و انتظار ظهور موعود آخرالزمان، علاوه بر آنکه عقیده به یک واقعیت و عقیده به وعده حتمی و تخلّف‌ناپذیر الهی است، همین نور امید و آینده‌نگری را مؤکّد می‌سازد و از برکاتش این است که منتظران را در راه یاری حقّ و دین خدا و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و زور و تسلیم نشدن در برابر باطل قوّت می‌بخشد و جبهه اسلام را در مقابل کفر، چنان می‌سازد که نومیدی از فتح و پیروزی در آن مفهومی نداشته باشد. غرب زدگی یا شرق زدگی وقتی چیره می‌شوند که ما از خود و مکتبمان مأیوس شده باشیم و اصالت‌ها و سرمایه‌هایی را که داریم، کارساز ندانیم.

آنان که علیه عقیده مهدویت، تبلیغات سوء و سم پاشی می‌نمایند، می‌خواهند این موضع و سنگر را از مسلمانان بگیرند تا به آسانی مقلّد بیگانگان و پذیرای عادات و تلقینات سوء آنان شوند.

تا زمانی که جامعه‌ای اعتماد به نفس خود را از دست ندهد و از خود و مکتبش ناامید نشود، وابستگی فکری به بیگانگان پیدا نخواهد کرد، و اگر هم تحت سلطه سیاسی و نظامی آنها واقع شد، می‌کوشد تا زنجیرهای سلطه بیگانه را پاره کند. امّا اگر احساس حقارت کرد، اگر اندیشه و ایمانش شکست خورد، و اگر مکتب و راه دیگران را قوی‌تر و سازنده‌تر از راه و مکتب خود شناخت و آنها را به عنوان الگو انتخاب کرد و ترقی را در تقلید از آنها گمان نمود، خود و ایدئولوژی‌های مکتبی خود را فراموش خواهد کرد.

عقیده انتظار در معنای عامش که فراگیر تمام مسلمین است و در معنای خاصش که شیعه به آن معتقد است، این حالات و خودباختگی‌ها را نفی می‌کند و مسلمانان را به بازگشت به اسلام و تمسّک به وحدت اسلامی و ریشه کن کردن نفوذ بیگانه و تنفر از کفر و الحاد دعوت می‌نماید. مسلمان اگرچه به ظاهر خلع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۱

سلاح شده و قوای مادّی خود را نسبت به دشمن ضعیف‌تر ببیند، هرگز احساس حقارت نمی‌نماید و میدان جهاد و تلاش را ترک نمی‌کند و خود را برتر از کفّار می‌داند که:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»؛[۲۰۸]

«عزّت مخصوص خداوند و رسول او و اهل ایمان است».

به سرمایه‌های ایمانی و اسلامی خود و به وعده‌های الهی اتّکا دارد و مرعوب و سست نمی‌شود، که:

«وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ»؛[۲۰۹]

«سستی نکنید و اندوه‌ناک نشوید؛ زیرا شما بلندمرتبه هستید اگر در ایمان ثابت قدم باشید».

آن غرب زدگانی که حاضر نبودند در کارسازی اسلام بیندیشند و تسلّط غرب را بر سرزمین‌های اسلامی، امری غیر قابل انکار می‌دانستند و آن چپ‌گرایانی که نیم قرن است با عرضه احزاب و برنامه‌هایی که از مکتب مارکس و لنین تغذیه می‌نمایند،

می‌خواستند در زیر پوشش مبارزه با امپریالیزم، راه تسلط نفوذ شوروی را صاف و هموار نمایند.

اکنون که می‌بینند اسلام، چنین انقلابی را که معجزه بزرگ قرن به شمار رفت، به وجود آورد، اگر انصاف داشته و خود را به بیگانه نفروخته باشند، می‌فهمند که اسلام پس از چهارده قرن چه قدرت عظیم و بی‌مانندی است. پس از اینکه بتواند با یاری و پشتیبانی از چپ گرایان و وابستگان خود، شاه خائن را ساقط سازد، مأیوس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۲

گردیده و از در تملّق و سازش با او وارد شده بود تا بلکه از آنچه آمریکا و دیگر دُول غربی از ایران به غارت می‌برند، سهمی هم به آنها بدهد.

این اسلام بود که این رژیم نیرومند را ساقط و استعمار را- به نوعی که در حسابِ حساب‌گرهای ماهر سیاست نمی‌آمد- طرد و رسوا سازد. اعتقاد به مکتب امامت و مهدویت و نیابت عامّه فقها از حضرت مهدی علیه السلام یگانه الهام‌بخش امّت مسلمان ایران بود که این مشت محکم را بر دهان یاوه‌گویان و دشمنان اسلام و مبلّغان مکتب‌های الحاد و مارکس‌پرستان و مزدوران و سرمایه‌داران صهیونیسم آمریکا زد.

الهام از مکتب مهدویت بود که مسلمانان انقلابی ما را آماده شهادت کرد تا دهها هزار شهید و جانباز، خون خود را در راه نجات اسلام نثار کرده و اسلام را به این فتح بزرگ نایل نمودند. بدیهی است این انقلاب به پاسداری افراد مؤمن و متعهّد نیازمند است و اکنون که صدای دعوت اسلام از این مرز و بوم بلند شده، مسؤولیت همه بیشتر از پیش است. جهانیان همه رفتار و سازماندهی ما را زیر نظر گرفته و می‌خواهند به واسطه نظام جدیدی که در ایران برقرار شده، اسلام را از نو بشناسند. اگر ما نتوانیم این انقلاب را به ثمر برسانیم و ویژگی‌های ممتاز اسلام را به دنیا نشان بدهیم و نعمتی را که به آن سربلند شده‌ایم قدر نشناسیم، و باز هم وابستگی یا خودکامگی نشان بدهیم، به اسلام خیانت کرده و بسیاری را از آن مأیوس خواهیم نمود.

اگر خدای نخواسته در اثر غفلت انقلابی‌های مسلمان، دیگران بخواهند ما را در عین حالی که از استعمار غرب فاصله می‌گیریم و باید هم فاصله بگیریم، به سوی شرق ببرند و به آنجا وابسته نمایند، یا مکتب‌هایی را که در اصل و بنیان از اقتصاد غیر اسلامی مایه می‌گیرند ترویج کنند، همه خیانت به اسلام است و به نظر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۳

من، انحراف از اسلام و برنامه‌های آن، در این موقعیتی که دنیا هم، انقلاب ایران را اسلامی شناخته و منتظر پیاده شدن اسلام در این کشور می‌باشند، از همکاری با ساواک شاه و سیا در دوره گذشته اگر بدتر نباشد، بهتر نیست. مسؤولیت فوق‌العاده زیاد است، خدا، پیغمبر، ائمّه معصومین، ارواح اولیای اسلام، شهدای راه حقّ، مسلمانان جهان و مردم آزاد دنیا، همه از ما انتظار دارند تا چگونه امتحان بدهیم و چگونه در این مقطع زمانی، به تعهداتی که داریم وفادار بمانیم و پرچم اسلام را به اهتزاز درآوریم.

اکنون هم همه امیدها به افراد مؤمن و مخلص است که غیر از عظمت اسلام و اجرای احکام اسلام هدفی ندارند و شهیدانی را نیز در راه خدا داده‌اند و با مقام و منصب و هیچ اعتباری معاوضه نمی‌کنند. آنها که در برابر زحمات و تلاش‌ها، راه پیمایی‌ها، تعطیلی کسب و کار و بازار، به زندان افتادن‌ها، ناراحتی‌ها و بی‌خوابی‌ها، از کسی اجر و مزدی نمی‌خواهند. به آن کشاورزان و کارگران عزیزی که فقط شور اسلام و عشق به پیاده شدن احکام قرآن، آنها را به اعتصابات و تظاهرات و تحمل صدمات و محرومیت‌ها برانگیخت و بالاخره به آنهایی که از صمیم جان یار و وفادار و پشتیبان اسلام هستند و همه چیز را در چهارچوب احکام اسلام می‌خواهند و فریب آنان را که می‌خواهند به نام دلسوزی برای کشاورز و کارگر، راه امّت مسلمان را عوض کنند و خود را به مقامات و مناصبی برسانند، نمی‌خورند. امید ما به آن افراد آگاهی است که می‌خواهند برای به ثمر رساندن این انقلاب، همگان را جذب و به آن امیدوار سازند، نه آنان که می‌خواهند با گروه‌بندی‌ها و اختصاص الفاظ مجاهد و مبارز به خود و گروهشان، جامعه

و امت اسلام را تجزیه نمایند.

انقلاب اسلامی به این افراد و به اخلاص آنها مدیون است و اکنون هم افرادی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۴

با چنین خلوص نیت می‌توانند با الهام از تعالیم اسلام و پیروی از رهنمودهای روحانیت، این انقلاب را در هویت اسلامی‌اش حفظ نمایند و نگذارند با نظریه اسلام منهای روحانیت که خطرناک‌ترین نظریه‌های ضدّ اسلامی است و نتیجه‌ای جز اسلام منهای اسلام ندارد، اسلام را بکوبند و زمینه بازگشت استعمار را فراهم سازند.

اصالت مهدویت

در رابطه با مطالب بالا و نقش سازنده عقیده به مهدویت، در پاسداری از ایدئولوژی‌های اسلام به وجود آوردن انقلاب اسلامی ایران در کتاب حاضر، اصالت‌های مهدویت از ده جهت به شرح زیر بررسی می‌شود:

۱- از جهت معقول بودن امکان آن.

۲- از جهت اتّکا بر مبانی معقول و منطقی.

۳- از جهت موافقت با فطرت و نوامیس عالم خلقت.

۴- از جهت مبتنی بودن آن بر بشارت پیامبران و ادیان آسمانی.

۵- از جهت ابتنای آن بر آیات قرآن کریم.

۶- از جهت ابتنای آن بر احادیث معتبر و متواتر.

۷- از جهت اتفاق مسلمانان و اجماع شیعه و اهل سنّت.

۸- از جهت معجزات و کرامات.

۹- از جهت ابتنای آن بر توحید و یکتا پرستی.

۱۰- از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت و به ثمر رساندن انقلاب اسلامی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۵

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آیدکه ز انفاس خوشش، بوی کسی می‌آید

از غم و درد مکن ناله و فریاد، که من‌زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید

ز آتش وادی ایمن، نه منم خرّم و بس‌موسی اینجا به امید قبسی می‌آید

هیچ کس نیست که در کوی تواش کاری نیست‌هر کس اینجا به امید هوسی می‌آید

دوست را گر سرِ پرسیدن بیمار غم است‌گو بیا خوش که هنوزش نفسی می‌آید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۶

۱- اصالت مهدویت از جهت معقول بودن امکان آن

بدیهی است آنچه در بررسی و شناخت یک فکر، اصل و آغاز کار است، معقول بودن و خردپسند بودن آن است. به این معنا که عقل، امکان آن را بپذیرد و نتواند آن را به طور جزم انکار کند و قبول امکان آن را غیر عقلایی بداند. در تمام مسایل علمی و غیر

علمی این قانون جریان دارد که اوّل باید امکان آن پذیرفته شود و احتمال واقعیت داشتن یا واقعیت یافتن آن در نظر عقل مردود نباشد.

مثلًا اگر بخواهیم وقوع "اجتماع نقیضین "و "اجتماع ضدّین "یا "ارتفاع نقیضین "یا "مقدّم بودن وجود چیزی را بر خودش "بررسی کنیم، باید نخست امکان این مسایل را بپذیریم و الّا اگر امکان آن را معقول نشناسیم، سخن از وقوع یا عدم آن به میان آوردن غلط و سفاهت است و بالاخره بر این اساس است که فرضیه‌های علمی مختلف در چگونگی پیدایش جهان، پیدایش زمین، پیدایش حیات، پایان جهان، تحولات کیهانی و صدها مسأله دیگر قابل بحث و بررسی معقول می‌شود. و پس از اینکه این اصل در هر مسأله‌ای جاری شد و عقل امکان آن را قبول کرد و احتمال آن را رد ننمود، اثبات آن اگرچه وقوعش از راه وحی و اخبار انبیا محسوس نباشد؛ بلکه خبر اشخاص موثّق و افرادی که داعی به دروغ گفتن ندارند، عقلایی و صحیح می‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۷

لذا به نقل دیگران، به وجود بسیاری از موجودات کوچک و بزرگ و حوادث جوّی و گذشته و آینده اکتفا می‌شود. و به اخبار انبیا از وجود ملائکه و عالم غیب و بهشت و جهنم و امور دیگر اعتماد و اطمینان و یقین حاصل می‌گردد و این روش کاملًا عقلایی و منطقی است و تخلّف از آن، خلاف عقل است.

اصالت عقیده به مهدویت از این جهت محتاج به هیچ بیانی نیست؛ زیرا هر عاقلی امکان آن را تصدیق می‌کند و هیچ خردمندی آن را رد نمی‌نماید و اظهار شک و تردید را در آن جایز نمی‌داند. هرچه بیندیشیم و هر اندیشمندی آنچه بیندیشد، نمی‌تواند در اصالت مهدویت از این جهت ایرادی بگیرد یا حرفی بزند.

همیشه این اصالت برای مسأله مهدویت و ظهور مصلح آخرالزمان، در بین ملل و امم و مسلمین و حتی آنان که به آن معتقد نیستند، مسلّم و ثابت بوده است و حتی در بسیاری از عقاید دینی دیگر، امکان آن اگر به ذهن نزدیک‌تر نباشد، دورتر نیست و لذا از قرن دوم به بعد که بعضی مجادلات و بحث‌ها در بین مسلمانان رواج گرفت و پیرامون بسیاری از مسایل اسلامی سخن گفته و رد و قبول داشتند، این موضوع اصلًا مورد شبهه و ایرادی قرار نگرفت؛ چون به هیچ وجه شبهه یا آنچه شبیه شبهه باشد، در آن راه ندارد. پس اصالت مهدویت از این جهت صد در صد معتبر و عُقلایی و منطقی است و بیش از این نیاز به توضیح ندارد.

به حسن خُلق و وفا، کس به یار ما نرسدتو را در این سخن، انکار کار ما نرسد

اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده‌اندکسی به حسن و ملاحت، به یار ما نرسد

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی‌به دل پذیری نقش نگار ما نرسد

۲- اصالت مهدویت از جهت اتّکا بر مبانی معقول و منطقی

پس از اینکه امکان یک موضوع بررسی و پذیرفته گردید، مسأله واقعیت داشتن یا واقعیت یافتن آن مطرح می‌شود؛ زیرا ممکن است یک موضوع، امکان واقعیت داشتن یا واقعیت یافتن داشته باشد و عقل هم امکان آن را رد نکند؛ امّا واقعیت نیافته باشد.

مثلًا ممکن است فلان حادثه بزرگ در دنیا اتفاق افتاده باشد، یا فلان کشتی بزرگ در فلان اقیانوس غرق شده باشد، یا یک انفجار عظیم در خورشید روی داده باشد، امّا صورت واقعیت به خود نگرفته باشد؛ زیرا واقعیت یافتن و واقعیت داشتن این حوادث را باید یا مستقیماً ببینیم یا بینندگان و دانشمندان به ما خبر بدهند.

حال پس از بحثی که گذشت، واقعیت داشتن وجود حضرت مهدی- سلام اللَّه علیه- و غیبت آن حضرت و واقعیت یافتن ظهور آن حضرت و تشکیل حکومت جهانی اسلام و سعادت عمومی و برقرار شدن نظام عدل و سایر اموری که پیآمد ظهور و آثار آن است،

بررسی می‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۳۹

مطالعه صدها کتاب و بلکه بیشتر و رساله‌هایی که از یازده قرن پیش تاکنون در موضوع مهدویت نوشته شده و همچنین بررسی کتاب‌ها و اصولی که از قرن اوّل هجرت تا حال در رشته‌های مختلف علوم اسلامی تألیف شده، ابتنای این عقیده را بر مبانی صحیح و معقول و مصادر اصیل اسلامی روشن می‌سازد و چنان این مبانی و مآخذ، مصونیت این عقیده را از هرگونه تشکیک، تضمین و استوار کرده است که حتی در مقام پاسخ گویی و ردّ دعوای کسانی که به دروغ ادعای مهدویت کردند، کسی نتوانست اصل عقیده مهدویت را ردّ کند؛ بلکه مدعیان دروغ و متمهدیان را به واجد نبودن علایم و شرایط و صفاتی که برای حضرت مهدی علیه السلام معلوم شده است، ردّ می کردند؛ چون انکار اصل مهدویت را مساوی با انکار مبانی و مآخذ محکم اصول و فروع اسلامی می دیدند.

در ضمن مباحث آینده، به تفصیل اتکای این عقیده بر معیارهای باوربخش عقلی و مصادر و وثائق اسلامی معلوم خواهد شد، ان شاء اللَّه تعالی.

آفتاب رخ دلدار عیان خواهد شدصفحه ارض همه امن و امان خواهد شد

آب در جوی جهان باز روان خواهد شدنفس باد صبا مشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگرباره جوان خواهد شد

می‌رسد روز خوش و دل شود از غم آزادمی‌کند عدل خدا ریشه جور و بیداد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۰

این خرابی که تو بینی همه گردد آبادارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد[۲۱۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۱

۳- اصالت مهدویت از جهت موافقت با فطرت و سنن عالم خلقت

خلاصه و حقیقت مهدویت، منتهی شدن سیر جوامع جهان به سوی جامعه واحد و سعادت عمومی، امنیت و رفاه، تعاون و همکاری، همبستگی همگانی، حکومت حقّ و عدل جهانی، غلبه حقّ بر باطل، غلبه جنود "اللَّه "بر جنود "شیطان، "نجات مستضعفان و نابودی مستکبران، و خلافت مؤمنان و شایستگان به رهبری یک رجل و ابرمرد الهی است که موعود انبیا و ادیان، و دوازدهمین اوصیا و خلفای پیغمبر آخر الزمان است.

این محتوا و این هدف و این پایان و عاقبت، مطلوب هر فطرت و خواسته وجدان هر انسان است.

حکومت عدل و نظام الهی، قانون واحد و لغو تبعیضات، برداشته شدن مرزها و آزادی انسان‌ها، برچیده شدن این رژیم‌ها و نظام‌های طاغوت‌پرور، مطلوب بشر است.

کدام انسان است که با این همه مظالم و ستمگری‌ها موافق باشد؟ و کدام انسان است که با صرف این بودجه‌های تسلیحاتی سنگین و کمرشکن که برای حفظ رژیم‌ها و مرزهایی است که در اثر تقسیم دنیا به مناطق سلطه و نفوذ طاغوت‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۲

و حزب‌ها و گروه‌های طاغوتی برقرار شده است، موافق باشد؟ و کدام انسان است که تقسیم ملل دنیا را به غالب و مغلوب و سلطه گر و زیر سلطه، و استضعاف گر و استضعاف شده و پیشرفته و عقب مانده، وجداناً قبول داشته باشد؟

چرا دسترنج مردم ضعیف و کارگر و کشاورز باید به مصرف تجمّلات و نگهداری کاخ‌هایی مثل کاخ الیزه، کاخ سفید، کاخ بوکینگهام، کاخ کرملین و هزارها کاخ دیگر برسد؛ در حالی که صدها میلیون بشر از حداقل زندگی و خوراک و پوشاک و مسکن عادی محروم باشند؟

این کشورگشایی‌ها و این توسعه‌طلبی‌ها که نمونه آن توسعه‌طلبی‌های بی‌حدّ و حصر آمریکا و شوروی است، تا کی باید ادامه پیدا کند؟ این انسان‌های محروم که در جمهوری‌های روسیه مخصوصاً جمهوری‌های آسیایی آن، حقّ نفس کشیدن ندارند و صدا و نظرشان در هیچ کجای دنیا منعکس نمی‌شود. در حزب کمونیسم شوروی هضم شده و از حقّ اندیشیدن ساده محروم هستند، مگر انسان نیستند؟

این آوارگان فلسطین و این مسلمانان که در فلسطین و غزه و سواحل رود اردن و جنوب لبنان زندگی می‌کنند، طبق چه قانون فطرت‌پسند باید مورد این همه جنایات وحشیانه حکومت دست‌نشانده و تحمیلی اسرائیل قرار بگیرند؟ و این پشتیبانی بی‌دریغ آمریکا از این همه ظلم و شرارت و قتل عام کوچک و بزرگ و زن و مرد، چه توجیهی غیر از ماهیت صهیونیستی حکومت آمریکا دارد؟

این مردم مسلمان و محروم عربستان و حرمین شریفین با این ثروت سرشار و خدادادی آنها که می‌تواند پرجمعیت‌ترین و وسیع‌ترین کشورهای دنیا را آباد و مترقّی و بی‌نیاز سازد، چرا باید در فقر و عقب ماندگی باقی بمانند و شاهزادگان سعودی و رژیم کثیف وهابی، اموال ملّی آنها را به یغما برده و در بانک‌های خارجی و در اختیار بیگانگان و استعمار آمریکا بگذارند، و آنچه را هم به صورت ظاهر به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۳

مصارف حکومت و نگهداری نظام وهابی سعودی می‌رسانند؛ در حقیقت در شکل معامله اسلحه و غیر آن به آمریکا برگردانند؟ و بدتر از همه اینکه این روش‌های ضد اسلامی، خود را پایه اسلام قلمداد کرده و حکومت خود را که برخلاف مبانی حکومت اسلامی است، شرعی و اسلامی معرفی می‌نمایند؟

چرا کارگر و کشاورز در رژیم سرمایه داری و سوسیالیستی محکوم به استضعاف است؟ در آن رژیم، در استضعاف راکفلرها و هاریمن‌ها و اناسیس‌ها، و در این رژیم، در استضعاف سازمان‌های کارگری و کشاورزی و حزب؟

فطرت بشر همه اینها را محکوم می‌کند و ندا و نهضتی را که بخواهد به این نظام‌ها پایان دهد و پیامبرگونه و علی وار زمام امور را به دست بگیرد، تأیید می‌نماید.

اگر حکومت واحد جهانی خواست بشر نبود، و اگر این رژیم‌ها و موضع گیری‌هایشان در برابر یکدیگر بر وجدان مردم تحمیل نشده بود، سازمان ملل و اندیشه حکومت جهانی و ارتش واحد و قانون واحد به بشر عرضه نمی‌شد، تا کی سربازان یک حکومت، برای دفاع از یک رژیم در برابر حمله رژیم دیگر، خونشان ریخته شود؟ مثلًا هویت نظام اردن و حکومت‌های بزرگ و کوچکی نظیر آن و ارتش و قوایشان جز حفظ فرمانروایی شخصی مثل ملک حسین یا دیگران چیست؟ آن خونی که در راه حفظ سلطه ملک حسین یا صدام حسین یا امیر کویت و بحرین و سایر شیوخ ریخته شود، در راه چیزی و کسی که ریخته نمی‌شود، راه اسلام و خدا است.

فطرت بشر، آن جان‌بازی و آن خونریزی و آن جنگ و دفاعی را تأیید می‌کند که برای اعتلای کلمه اللّه و سعادت انسان و پاسداری از حقوق انسان و فی سبیل اللّه باشد؛ همان که دین فطری اسلام و کتاب اسلام آن را چنین تفسیر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۴

و معرفی می‌نماید:

«الَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ»؛[۲۱۱]

«اهل ایمان در راه خدا، و کافران در راه شیطان جهاد می کنند».

پس در راه طاغوت، در راه استقرار دیکتاتوری پهلوی‌ها و آتاتورک‌ها و هیتلرها و کارترها و استالین‌ها جنگ کردن، جنگ با فطرت انسانیت است و اصولًا نه فقط فطرت بشر با این مظاهر نفرت‌انگیز موافق نیست، طبع جهان نیز مطابقت ندارد و عکس العمل‌های آن یا به اصطلاح آثار وضعی این اعمال و نابرابری‌ها، سلب برکات و خیرات است.

پایان یافتن سلطه بر بشر و برقرار شدن حکومت عدل و نظام الهی و لغو این تبعیضات و برداشتن این مرزها، همه مطلوب بشر است و این سازمان ملل مصنوعی و آلت دست ابرقدرت‌ها هم مَجاز آن حقیقت است. اگر عدل نباشد و اگر میل فطری بشر به عدل و امنیت و قانون و سازمان‌های احقاق حقوق نباشد، زورمندان و تجاوزگران و سلطه جویان ناچار نمی‌شدند که مقاصد سوء خود را زیر پوشش عدل و صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز و حسن همجواری و حفظ امنیّت و غیر آن به مردم عرضه کنند و نیازی به اینکه به ظلم و باطل، لباس عدل و حق بپوشانند، نداشتند؛ ولی چون فطرت بشر حقّ و عدل را می‌خواهد و از باطل و ظلم نفرت دارد، اینان با اسم‌های بی‌مسمّی مردم را فریب می‌دهند و حاصل آنکه به قول شاعر:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۵

«این دروغ از راست می گیرد فروغ».

بنابراین اجماع ملل و امم بر اینکه پایان جهان، سعادت عمومی است و به دنبال این تاریکی‌ها، روشنایی است و مقاومت در برابر حقّ، سرانجامش شکست و نابودی است، اصل فطری است که با سنّت جهان و حرکت عالم و یا بنیاد جهان که بر حقّ استوار است، موافق می‌باشند. خدا می‌فرماید که:

«ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَالْأَرْضَ وَما بَیْنَهُما إِلّا بِالْحَقّ»؛[۲۱۲]

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آنها است را جز به حقّ نیافریدیم».

باید حقّ بیاید و سراسر جهان را بگیرد و باطل از بین برود و معنی:

«وَقُلْ جآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً»؛[۲۱۳]

«بگو حقّ آمد و باطل نابود شد، که همانا باطل نابود شدنی است».

در همه جا و همه رشته‌ها آشکار شود.

در قرآن مجید، در آیات متعدد به این قانون خلل‌ناپذیر تصریح شده است و آخرین سخنی که در اینجا متذکّر می‌شویم، این است که جهان و جوامع بشری در تحولات مختلف، مراحلی را پشت سر می گذارد و از تخلیص‌ها و تصفیه‌های گوناگون عبور می کند تا به تصفیه نهایی که به وسیله مهدیِ آل محمّد علیهم السلام انجام می‌شود، برسد. در این تصفیه‌ها و تخلیص‌ها به تدریج آنچه باید ساقط شود، شناخته می‌شود و نظام‌هایی که باید منحل گردد و روش‌هایی که باید ترك شود، همه شناسایی می‌شوند، آنچه مضر است، همه مانند کف‌ها و علف‌های خشک

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۶

و هرزه‌ای که روی آب‌های سیل آسا که در اثر باریدن باران جاری می‌شود، ظاهر می گردند، از میان می‌روند و سودبخش نمی‌شود.

جوامع بشری همه برای پذیرفتن یک تصفیه دامنه دار آماده می گردد و همین که منادی عدل و مبشّر ظهور حضرت مهدی علیه

السلام را شروع آن تحول بزرگ اعلام می‌کند، جز معاندین و آنان که در این تحوّل باید تصفیه شوند، همه خود را برای انجام آن آماده می‌سازند و از آن استقبال می‌نمایند.

«ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ ما یَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ»؛[۲۱۴]

«همانا خداوند حقّ مطلق است و هرچه جز او را بخوانند باطل است و بزرگی شأن، مخصوص ذات پاک خدا است».

حجت قائم که آفتاب جهان استشمع یقین، رهنمای پیر و جوان است

مهدی آل نبی همان که ز فیضش کسوت هستی به جسم عالمیان است

رحمت بی‌منتهای خالق یکتاآنکه درش چون حرم، حریم امان است

قائم بالحق، ظهور غیب الهی آنکه غیابش نظام غیب و عیان است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۷

طوطی طبعم چو خورده شکّر عشقش شعر بدیعم مثال آب روان است

بر کرم وجود او است راجی و واثق صافی از آن دم که بر درش چو حسانست [۲۱۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۸

۴- اصالت مهدویت از جهت قبول امم و ابتنای آن بر بشارات پیامبران و ادیان آسمانی

اشاره

تمام ادیان آسمانی به پیروان خود، عصر درخشان و سعادت عمومی و آینده مشعشع و صلح جهانی و دوران پر خیر و برکتی را نوید داده‌اند که در آن، نگرانی‌ها و دلهره‌ها و هراس‌ها مرتفع شود و به یُمن ظهور شخص بزرگ و مردی خدایی که به تأییدات الهی مؤیّد است، در روی زمین، منطقه و شهر و دهستان و دهی باقی نماند؛ مگر آنکه در آن بانگ دل نواز توحید بلند شود و روشنایی یکتاپرستی، تاریکی شرک را زایل سازد و علم و عدل و راستی و امانت چهره جهان آرای خود را بنمایانند و همه جا را منوّر سازند.

این موعود عزیز برحسب استوارترین و صحیح‌ترین مصادر اسلامی، خلیفه دوازدهم حضرت خاتم الانبیاء محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و دوازدهمین رهبر و امام بعد از آن حضرت و همنام و هم‌کنیه آن حضرت است و القاب مشهورش در بین مسلمین"، مهدی "،"قائم "،"منتظر "،"صاحب الامر "،"صاحب الزمان "و "بقیّهٔ اللَّه "است.

و در زبان‌های دیگر به "گرزاسیه "،"وشینو "،"آرتور "،"مهمید "و نام‌ها و القاب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۴۹

دیگر خوانده شده است.[۲۱۶] در کتاب "زند "و کتاب "جاماسب "و کتاب "شاگمونی "و کتاب "جوک "و کتاب "دید "و کتاب "باسک "و کتاب "پاتیکل "و کتاب "دادنگ "و کتاب "صفنیای نبی "و کتاب "اشعیا "و کتاب "وحی کودک "و کتاب "حکی نبی "و کتاب "مکاشفات یوحنای لاهوتی "و کتاب "دانیال "و "انجیل متی و "انجیل لوقا "و "انجیل مرقس[۲۱۷"] و کتاب‌ها و الواح دیگر، این بشارت‌ها به عبارات و مضامینی که همه اصالت عقیده مهدویت را تأیید و آن را یک اصل عام مورد قبول همه ملل و امم و انبیا و ادیان معرفی می‌نمایند، آمده است و به بعض صفات و علایمی که در احادیث و بشارات اسلامی برای

این ظهور و صاحب آن؛ حضرت مهدی حجهٔ بن الحسن العسکری علیه السلام بیان شده، اشاره یا صراحت دارند. چون شرح این بشارات، سخن را بسیار طولانی می‌سازد، فقط در اینجا به عنوان تفسیری از آیه ۱۰۵ سوره انبیا به نمونه‌ای از این بشارت‌ها اشاره می‌نماییم.

آیه شریفه این است:

«وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ»؛[۲۱۸]

که مفاد ظاهر آن این است که:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۰

«و هر آینه ما در زبور بعد از ذکر نوشتیم که البته بندگان صالح من وارث زمین می‌گردند».

این آیه از بشارت حتمی الهی خبر می‌دهد که شایستگان و صالحان، وارث زمین و صاحب آن می‌شوند. چون در آیات قبل از این آیه، از زمین خاصی سخنی به میان نیامده است؛ لذا الف و لام "الارض، "الف و لام عهد نخواهد بود، و ظاهر این است که مراد تمام زمین است.

بنابراین آیه خبر از روزگاری می‌دهد که زمین و اداره آن در همه قاره‌ها و همه مناطق و معادن آن، در اختیار بندگان شایسته خدا درآید، چنان‌که در آیات دیگر نیز همین وعده را فرموده است. مانند آیه:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ...»؛[۲۱۹]

«و خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند وعده داده که در زمین خلافت دهد ...».

و نیز آیه:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ»؛[۲۲۰]

«و اراده کرده‌ایم بر کسانی که در زمین ضعیف و ذلیل نگه داشته شده‌اند منّت گذارده و آنان را پیشوایان و وارثان زمین گردانیم».

مراد از "زبور "که این بشارت در آن نوشته شده است، کتاب آسمانی است که بر جناب داود پیغمبر- علی نبینا و آله و علیه السلام- نازل شده است و مراد از «ذکر»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۱

چنان‌که مفسرین فرموده‌اند، تورات است. و ممکن است به اعتبار اینکه الف و لام «الذکر» برای جنس باشد، نه برای عهد، مراد از آن مطلق کتاب‌های آسمانی باشد که پیش از زبور نازل شده‌اند.

به هر حال بر حسب این آیه، در تورات و زبور، این وعده ذکر شده است. اکنون باید دید این وعده و بشارت در تورات و زبور به چه صورتی آمده است؟!

باید به این نکته توجّه داشت که: در تورات و به طور کلی کُتب عهد عتیق و جدید، از آنچه بعضی حفظ داشتند، مورد و تجدید استنساخ آن گردید و مخصوصاً در آنچه باقی مانده هم در قسمت‌هایی که مربوط به بشارت از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است، تحریفات و تأویلات و تفسیرهای غیر موجّه بسیار کرده و در ترجمه‌ها غرض‌ورزی زیادی نموده‌اند. و انجیلِ اصل نیز این اناجیل موجود نبوده و اناجیل نیز منحصر در این چهار انجیل نبوده؛ بلکه بیش از اینها بوده است که از جمله انجیل "برنابا "است که در آن بشارت‌های متعدد به ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله موجود است و از حیث استواری مضامین و مطالب، طرف قیاس با این اناجیل معروف (انجیل مرقس، متی، لوقا و یوحنا) نیست.

با این حال، تورات و انجیل فعلی هم که در دست یهود و نصاری است، حاوی بشارات متعدد به ظهور اسلام و حضرت رسول خاتم و ائمه طاهرین علیهم السلام است که علمای بزرگ تورات و انجیل شناس، این موارد را در کتاب‌هایی که به زبان فارسی و عربی و

غیره نوشته‌اند، استخراج کرده و در تألیفات خود نوشته‌اند.

و علاوه بر آن، بعضی از بزرگان اهل کتاب؛ مثل "فخر الاسلام "مؤلف کتاب نفیس "انیس الاعلام "و مؤلفات ارزنده دیگر، پس از قبول اسلام پیرامون این موضوع، حقّ مطلب را در تحقیق و بررسی و اظهار و افشای حقّ ادا کرده‌اند.

ما در اینجا فقط در رابطه با تفسیر این آیه به بشارتی از تورات و بشارتی از زبور

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۲

اشاره می‌کنیم.

امّا تورات: در پاراش لخلخا (فصل ۱۷ از آیه ۲۰ از سفر تکوین) از قول خداونـد جلیل به ابراهیم خلیل علیه السلام این‌گونه آمده است:

«ول یشما علی شمعتیخا هینه بیرختی اوتوو هربتی اوتوا بماد مادشنمعا سارنسیم یولد وان تتیو لغوی کادل».[۲۲۱]

مؤلّف "انیس الاعلام "علاوه بر این متن، متن این کلمات را از سریانی عتیق و از سریانی جدید و ترجمه عربی آن را از ترجمه طبع بیروت (س ۱۸۷۰) و ترجمه فارسی آن را از ترجمه طبع لندن (س ۱۸۹۵) آورده است و سخن را ادامه می‌دهد، تا اینجا که می‌گوید: چون معنی الفاظ را دانستی اکنون گوییم که خداوند جلیل پس از اینکه هفده بشارت به حضرت خلیل علیه السلام داد، چنان‌که در "پاراش "مذکور مسطور گشتند، حضرت ابراهیم بعد از استماع بشارت مذکور، ساجداً للّه‌به خاک درافتاد و تمنّا کرد کاش اسماعیل زنده می‌ماند؛ زیرا زندگانی او نزد من بهتر از هفده بشارت است.

پس خداوند عالم فرمود: دعای تو را در حقّ اسماعیل به اجابت رسانیدم، او را برکت داده و کثیر الاولاد قرار خواهیم داد و قبیله بزرگ که عبارت باشد از قبیله عرب، از صُلب او خواهد بود و او را بزرگ خواهم گردانید، به سبب اینکه محمّد صلی الله علیه و آله و دوازده امام از اوصیای ایشان را از صلب او پدید خواهیم آورد ....

امّا زبور داود- علی نبینا و آله و علیه السلام- در ترجمه فارسی زبور ۳۷ از مزامیر داود که چهل آیه است، چنین آمده است:

۹- زیرا که شریران منقطع می‌شوند؛ امّا متوکّلان به خداوند وارث زمین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۳

خواهند شد.

۱۰- و حال اندک است که شریر نیست می‌شود که هرچند مکانش را استفسار نمایی ناپیدا خواهد بود.

۱۱- امّا متواضعان وارث زمین شده، از کثرت سلامتی متلذّذ خواهند شد.

۱۲- شریر به خلاف صادق افکار مذمومه می‌نماید و دندان‌های خویش را بر او می‌فشارد.

۱۳- خداوند به او متبسّم است؛ چون که می‌بیند که روز او می‌آید. ۱۴- شریران شمشیر را کشیدند و کمان را چلّه کردند، تا آنکه مظلوم و مسکین را بیندازند و راست روان را بکشند.

۱۵- شمشیر ایشان بر دلشان فرو خواهد رفت و کمان‌های ایشان شکسته خواهد شد.

۱۶- کمی صدّیق از فراوانی شریران بسیار بهتر است.

۱۷- چون که بازوهای شریران شکسته می‌شود و خداوند صدّیقان را تکیه‌گاه است.

۱۸- خداوند روزهای صالحان را می‌داند و میراث ایشان ابدی خواهد شد.

۱۹- زیرا متبرّکان خداوند وارث زمین خواهند شد؛ امّا ملعونان وی منقطع خواهند شد.

۲۳- زیرا خداوند عدالت را دوست می‌دارد و مقدسان خود را وا نمی‌گذارد، ابداً محفوظ می‌شوند در حالتی که ذرّیه شریران منقطع است.

۲۹- صدّیقان وارث زمین شده، ابداً در آن ساکن خواهند بود.

۳۰- دهان صدّیق به حکمت متکلم و زبانش به حکم گویا است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۴

۳۱- شریعت خدا در قلبش بوده، اقدامش نخواهد لغزید.[۲۲۲] چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید این بشارات کاملًا با آیه کریمه: «وَلَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ ...» منطبق است، چنان‌که ظاهر این است که مراد از «صدیق» که در بشارت آیه ۳۱ مذکور شده و در آن آیه و آیه ۳۲ صفت آن بیان شده است، حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد.

علاوه بر این، در مزمور (۲۱) نیز بشاراتی هست که در انیس الاعلام (ج ۷، ص ۳۸۶ و ۳۸۷) متن اصل آن را با ترجمه فارسی آن طبق ترجمه فارسی طبع لندن (۱۸۹۵) آورده است.

اسرائیلیات

برای اینکه دعوت اسلام از وابستگی و التقاط و تحریف و تغییر مصون بماند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امّت را بر تمسّک به قرآن و عترت وصیت فرمود، امامان و رهبرانی از اهل بیتش که مؤیّد من عند اللّٰه و شناسنده مکتب او و روح دعوت و تفسیر قرآن و وصی او می‌باشند، هدایت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در تمام شؤون امتداد دادند و مرور زمان و علومی که از آنها ظاهر شده و ناتوانی دیگران از حلّ مشکلات و معضلات علمی نشان داد که این ارجاع و الزام امّت در رجوع به آنها، بر اساس واقعیت و صلاحیت و شایستگی آنها بود.

اگر امّت را از خطی که برای آنها معیّن شده بود، بیرون نمی‌کردند و مسیر رهبری را تغییر نمی‌دادند، به طور مسلّم هیچ‌گونه گمراهی و ضلالت و اختلافی برای دین پیشامد نمی‌کرد، مخصوصاً دینی مثل اسلام که خاتم ادیان است و قرن‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۵

و شاید هزارها سال و بالاخره تا این زمین و عالم تکلیف باقی است، باید باقی بماند، باید حجتی باشد تا مردم در اموری که در آن اختلاف می‌نمایند یا جاهل هستند و راهنمایی می‌خواهند و به راهنما نیاز دارند، به او رجوع نمایند. مثلًا وقتی در مفاد یک آیه از آیات قرآن مجید، یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال عُقلایی باشد، باید در بین امّت یک نفر باشد احتمالی را که با واقع مطابق است و مراد از آیه شریفه است، از میان این همه احتمال معین کند. باید یک نفر باشد تا مثلًا حدّی را که باید بر سارق جاری شود، معین کند از کجای دست او و چه مقدارش باید قطع شود. و همچنین در موارد دیگر، باید کسی باشد که تفسیرش از کتاب خدا و سنّت پیغمبر، حجت و معتبر باشد و بر هر قول و رأی مقدّم شود؛ لذا از ابان بن تغلب نقل شده است که فرمود: شیعه آن کسی است که اگر تمام مردم به راهی رفته و در مسأله قولی داشته باشند و علی علیه السلام به راه دیگر رفته و قول دیگری داشته باشد، راه علی علیه السلام و قول او را حقّ و صحیح می‌داند.[۲۲۳] متأسفانه پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسیر جریان امور امّت را تغییر دادند.

سیاستمدارانی که بر امور مسلمین تسلّط یافتند و زمام امور را به دست گرفتند، از یک سو خود فاقد صلاحیّت علمی بودند و از اینکه بتوانند پاسخ‌گوی مراجعات مردم در مسایل اسلامی باشند عاجز بودند و حتی در اداره امور سیاسی و سازمان‌بخشی و حل و فصل امور، نمی‌توانستند اعمال خود را با موازین شرعی توجیه نمایند و از سوی دیگر، باز بودن در خانه اهل بیت علیهم السلام و شناخته شدن آنها به عنوان یگانه مرجع علمی و هدایتی و پاسخ گو به مسایل اسلامی و تفسیر قرآن و بیان احکام، خلاف سیاست آنها و معارض با حکومتشان بود، از این جهت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۶

تصمیم گرفتند به عنوان اینکه قرآن مجید تنها مرجع است، از نقل احادیث و سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوگیری کرده و عملًا قول و عمل آن حضرت و تأسّی به رسول خدا صلی الله علیه و آله را از اعتبار ساقط کنند.[۲۲۴] با این کار از نقل احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام که در نتیجه منتهی به تزلزل سیاسی و سقوط حکومت آنها می‌شد، جلوگیری می‌کردند. با این وضع در بن بست عجیبی افتاده بودند؛ زیرا از یک سو علم و دانش باب علم پیغمبر، علی علیه السلام را نمی‌توانستند انکار کنند و در بسیاری از موارد به آن اعتراف می‌نمودند و از سوی دیگر، شناخت علی علیه السلام را از اسلام و اصالت تعریفات و توجیهات و ارشادات او را چنان‌که پیغمبر صلی الله علیه و آله حجت قرار داده و همگان را به پیروی از او مکلّف کرده بود، مخفی می‌کردند و تلاششان بر این بود که به تدریج مکتب اهل بیت علیهم السلام و شناخت اصیلی که آنان از اسلام داشتند، منزوی شود و نظام اسلام مخصوصاً در سیاست و اموال عمومی و بیت المال دگرگون گردد.

آنان تلاش می‌کردند سایر صحابه یا حدّ اقل چند تن از مشاهیر آنها را هم‌طراز علی علیه السلام قرار دهند؛ لذا وقتی هم که نقل حدیث آزاد شد و در مقام جمع‌آوری حدیث برآمدند، از احادیثی که علی علیه السلام روایت کرده جز تعداد کمی روایت نکردند، با آن سوابق طولانی و اختصاصی که علی علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت که از طفولیتش در آغوش پیغمبر صلی الله علیه و آله پرورش یافت و از نخستین مرتبه‌ای که وحی بر پیغمبر نازل شد با پیغمبر بود، او همان شخصیتی است که رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به او فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۷

«إِنَّکَ تَسْمَعُ ما أَسْمَعُ وَتَری ما أری إِلّا أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ وَلکِنَّکَ لَوَزِیرٌ»؛[۲۲۵]

«شما می‌شنوی آنچه که من می‌شنوم، و می‌بینی آنچه که من می‌بینم، جز اینکه شما پیغمبر نیستی، لیکن وزیر هستی».

از آن همه سوابق علمی و ارتباط کامل معنوی و روحی او با رسول خدا صلی الله علیه و آله که محتوایش می‌توانست تمام نیازمندی‌های این امّت را تا روز قیامت مرتفع سازد، اکثریت امّت مسلمان؛ بلکه دنیای بشریت را محروم ساختند؛ امّا از مثل عایشه که سیاست حکومت‌ها او را به واسطه موضع معارضی که با اهل بیت علیهم السلام و شخص شخیص خلیفه منصوص علی علیه السلام داشت، با اینکه بر سایر زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله برتری نداشت و بلکه با بعضی از آنها مانند امّ سلمه در حکمت و فهم و درک مسایل اسلامی و مانند زینب در التزام به اطاعت از دستورات پیغمبر قابل قیاس نبود و از مثل ابوهریره با آن سوابق سوء که کتاب ابوهریره و کتاب شیخ المضیره در معرفی او کافی است، با اینکه یک فرد عادی بیش نبود و مصاحبت عادی او با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر از بیست و یک ماه نمی‌شود، احادیث بسیار روایت کرده‌اند که مورد بحث و سوء ظن محققان اهل سنّت واقع شده است.[۲۲۶] بدیهی است محققان و کسانی از اهل سنّت و شیعه که این مسایل را بررسی کرده و می‌نمایند، می‌فهمند سیاست در ساختن مکتب‌های معارض با مکتب حقّ اهل بیت علیهم السلام که پاسدار اصالت‌ها و ارزش‌های اسلام بوده و هست، چه نقش بزرگ و خطرناکی را ایفا کرده است که ما در اینجا نمی‌خواهیم پیرامون این موضوع سخن را دنبال کنیم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۸

شرح این هجران و این خون جگراین زمان بگذار تا وقت دگر

یکی از راه‌هایی که برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های دینی مردم پیرامون مسایلی که در قرآن مجید مطرح است؛ مثل مبدأ خلقت، چگونگی آفرینش، تاریخ انبیا، تفسیر آیات متشابه و مسایل دیگری که انتخاب کردند، مراجعه به افرادی از یهود و نصاری بود که وارد اسلام شده بودند. با اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«لَوْ کانَ مُوسی حَیّاً لَما وَسَعَهُ إِلَّا اتّباعِی»؛

«اگر موسی زنده بود، جز پیروی از من راهی نداشت».

و آنان را در موارد متعددی از مراجعه به احبار یهود که اطلاعات مورد اعتمادی در اختیار نداشتند، نهی فرموده بود و با اینکه نقل احادیثی را که مسلمانان شخصاً از پیغمبر شنیده بودند، ممنوع ساخته بودند، به مثل «کعب الاحبار» مراجعه می‌کردند و به نقلیات بی‌مأخذ و بی‌مصدر آنها اعتماد می‌نمودند. از این جهت بازار خرافات و مسموعات و افسانه‌ها که بسا دروغ خلق الساعه هم بود، رواج یافت و در عصر عمر و عثمان و معاویه، کعب الاحبار یهودی یکی از افراد سرشناسی بود که دستگاه به اصطلاح خلافت به او ارج می‌گذارد و همان طور که عرض کردم، سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که بلاواسطه نقل می‌شد، کنار گذارده و نقلیات " کعب الاحبار "را از قرن‌ها پیش بدون اینکه واسطه یا مصدر صحیحی در اختیار داشته باشد، قبول می‌کردند. کعب الاحبارها و وهب بن منبه‌ها وارد میدان شدند، و شد آنچه نباید بشود.

در این بین، یگانه نوری که در این تاریکی‌ها از پشت هزاران پرده سیاست و استکبار و استعباد می‌درخشید و اصالت معارف اسلام را تضمین می‌کرد و اسرائیلیّاتی را که وارد معارف اسلام کرده بودند، کنار می‌نهاد، نوری بود که از مکتب اهل بیت و مدرسه خاندان رسالت و ولایت پرتو افکن بوده و هست. این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۵۹

مکتب که امتداد مکتب اسلام بود، علی رغم تمام فشارها و تحمّل تمام محرومیت‌ها و مظلومیت‌ها و استقبال از هرگونه خطر، توانست اسلام اصیل را به مردم برساند و از اینکه یهودیت و نصرانیت بتواند معارف اسلام را دگرگون و شناخت حقایق آن را دشوار سازد، جلوگیری نمود. اهل بیت علیهم السلام، این منابع یهودی و بیگانه را غیر معتبر اعلام کرده و در شناخت دین هرگونه مأخذی را که به پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌پیوندد، باطل شمردند.

اهل انصاف می‌دانند اگر این مکتب و این مدرسه اهل بیت و جهاد و تلاش ائمه علیهم السلام و اصحاب و روات احادیث و علوم آنها نبود، اسلام به عقاید باطل دیگران؛ مخصوصاً خرافات یهود آلوده شده بود و شریعت به گونه‌ای که کعب الاحبارها و ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها و یزیدها و سایر جبابره می‌خواستند، جلوه می‌کرد.

شناسایی اسرائیلیات

با دقت‌ها و موشکافی‌ها و بررسی‌هایی که محدّثین بزرگ و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام در فرهنگ اسلامی به طور کلی و عموم دارند، شناسایی اسرائیلیات و عقایدی که از این رهگذر وارد اندیشه‌ها و کتاب‌های اسلامی به خصوص تفسیر و تاریخ شده است، برای آنان که اهل فن هستند، کار دشواری نیست. و به طور کلی اسرائیلیات را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

۱- تواریخ و اندیشه‌هایی که با عقل و صریح یا ظاهر کتاب و سنّت مخالف است و معلوم است نسبت دادن آن به انبیای گذشته نیز غلط و تهمت است؛ مانند عقاید "مجسّمه "و "مجبّره "یا نسبت دادن کفر و معصیت و بلکه کبیره به انبیا.

۲- تواریخ و اندیشه‌هایی که درستی یا نادرستی آنها معلوم نیست و فقط

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۰

مستند آن نقل امثال "کعب الاحبار "می‌باشد و مدرک اسلامی از قرآن و حدیث ندارد.

بدیهی است این‌گونه نقلیات بی‌اساس و غیر معتبر یا خلاف عقل و معیارهای اسلامی که بر اثر سوء سیاست زمامداران و یا اغراض بیگانگان و دسایس آنها در فرهنگ اسلام وارد شده، به هیچ وجه مورد اعتنا و اعتماد نیست و اسلام از آن منزّه است و بحمداللّه کاملًا این نقلیات از احادیث و معارفی که اصالت اسلامی دارند، مشخص است.

روشنفکران عوضی و اسرائیلیات

در بین نویسندگان معاصر اهل سنّت، عدّه‌ای که خود را روشنفکر و متنوّر می‌شمارند، در برخی از معارف اسلام که با عالم غیب ارتباط دارد، مانند معجزات مادی، مددهای غیبی، اشراط ساعت، علایم قیامت و مسایلی که اصالت قرآنی دارند، تشکیک و تردید نموده؛ بلکه انکار می‌نمایند و برای اینکه خود را روشنفکر نشان بدهند، سرمایه‌ای غیر از این اظهارات تردیدآمیز ندارند. آنان می‌خواهند هرچه می‌توانند از ارزش غیبی دین بکاهند و مقامات پیامبران و ائمه علیهم السلام را نپذیرند و وحی و نزول ملائکه را در جنگ بدر و حوادث دیگر از این قبیل را به گونه‌ای که مادّی‌پسند شود و منکران خدا و قدرت و توانایی او هم قبول کنند، مطرح نمایند و انبیا را رجال ژنی و نابغه قلمداد کنند و با این مقوله و سخنان، در مسایل دین تصرفات و مداخلات ناروا می‌نمایند.

بدیهی است که این روشنفکری نیست؛ بلکه غربزدگی و مادّی‌گرایی است که متأسفانه بسیاری در اثر تلقینات سوء و ضعف عقیده و قلّت آشنایی با مبانی محکم اسلامی، به آن مبتلا شده‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۱

این بیماری به نظر ما برای دعوت اسلام و برای عقاید اسلامی بسیار خطرناک است؛ زیرا در پوشش یک سلسله الفاظ مادّی‌گرایانه، دین را تحریف و مسخ می‌نمایند و مردم را از هسته مرکزی دین که ایمان به عالم غیب است، جدا می‌کنند و در این میان عذر بسیاری از اینها در ردّ یک سلسله حقایق اسرائیلیات است؛ یعنی هرچه را که عقل آنها از فهمش عاجز شود و هرچه را که وقوعش با مبانی مادّی بدیع و بعید دیدند، منکر شده و آن را اسرائیلیات می‌خوانند.

واقعاً جای تعجّب است، دیروز و در صدر اسلام با ترویج اسرائیلیات از نشر حقایق اسلامی جلوگیری می‌کردند، امروز بازماندگان همان‌ها به اسم ردّ اسرائیلیات حقایق مسلّمی را که بر حسب قرآن و حدیث معتبر ثابت است، انکار می‌نمایند و معیار اسرائیلیات بودن یک موضوع را، دور بودن از فهم مادّی‌گرای خود می‌دانند.

از جمله، همین مسأله مهدویت و علایم آن و نزول عیسی در آخرالزمان است که اخیراً مورد حمله این گروه شده و می‌خواهند با تهمت اسرائیلیات بودن، اصالت آن را که از هر جهت مسلّم است، انکار نمایند.

بدیهی است مسایلی مثل مسأله مهدویت هرگز با این‌گونه تهمت‌ها خدشه‌دار نخواهد شد.

به حکم قرآن کریم و وجدان، بشارت به "مصلح "و "منتظر آخرالزمان "در تورات و زبور وجود دارد و مسایل اسلامی دیگر مخصوصاً اموری که پایه و محور دعوت اسلام است، در دعوت انبیای گذشته نیز بوده است و اگر بنا باشد هر چیزی به اسم اینکه مورد قبول اهل کتاب است، ردّ شود، باید این افراد اصل وجود موسی و عیسی را نیز انکار کنند.

سابقه اصل عقیدتی یا حکم فرعی اسلامی در ادیان گذشته و وجود آن در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۲

تورات و انجیل فعلی، گواه حقّانیت آن است و به اسرائیلیات و آنچه مخالفان مکتب اهل بیت علیهم السلام- که مکتب اسلام راستین است- در فرهنگ اسلامی وارد کرده‌اند، ارتباط ندارد. این قرآن است که می‌فرماید:

«شَرَعَ لَكُم مِنَ الدّینِ ما وَصشی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ»؛ [۲۲۷]

«خدا آیینی که برای مسلمین قرار داد، احکامی است که نوح را به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین خدا را برپا دارید و در دین اختلاف مکنید».

چنان‌که اگر یک امری اصالت اسلامی داشته باشد، نامأنوس بودن آن موجب صحّت انکار آن و اسرائیلیات بودن آن نیست".

مهـدویت "نیز اصالت اسـلامی است و بـه قرآن و حـدیث و اجمـاع مسـلمین اسـتناد دارد و اعتقـاد مسـلمانان بـه آن بر اسـاس این اصالت‌های اسـلامی است که مسلمان نمی‌توانـد آنها را ردّ کنـد. این مسأله با اسـرائیلیات که فاقـد اصالت اسـلامی است، هیچ‌گونه ارتباطی ندارد. این سخنان واهی ناشی از بی‌اطّلاعی و ناآگاهی در مسایل اسلامی است.

لذا علمای بزرگ اهل سنّت مانند "احمد شاکر "از معاصرین ما که تخصّصش در فنّ حدیث و شناخت آفات و علل آن مورد قبول عمـوم دانشـمندان آنهـا است، در برابر این زمزمه‌هـای غرب زدگـان و مادّی‌گرایـان و مقلّـدان "ابن خلـدون "به پـا خاسـته، اصـالت اسـلامی این مسایل را اثبات نموده و نادرستی این گمان‌ها را آشکار ساخته و تردید و انکار در این اندیشه‌های اسلامی را که منتهی به ردّ فرمایش و بشارات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۳

حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و اعتبار احادیث صحیح و متواتر است، جریمه بزرگ شمرده‌اند.

سلیل ختم رسل، لطف ایزد داوردلیل کل سُبل، نور دیده حیدر

قوام عالم امکان، شه زمین و زمان‌محیط کون و مکان، پیشوای دین‌پرور

غیاث اکبر و اصغر، گشود هر مشکل‌پناه مهتر و کِه‌تر، امام نیک سِیَر

هو الصراط، هو الجنّهٔ، هو المیزان‌هو النعیم، هو الروضهٔ، هو الکوثر

صفای گلشن توحید و روضه تجریدبهای باغ جنان و نهال فیض ثمر

وجود او همه خیر است و فعل او همه فیض‌نمودِ او همه نور است و شخص او همه سر

مراد ز آیه نور و غرض زنات بخیرکه خیر محض بود در وجود او مضمر

بزرگوار اماما پناه و ملجأ خلق‌تویی غیاث و تویی منجی و تویی یاور

تویی نهال برومند دوحه یس‌تویی خلاصه مقصد ز فاتحات سُور

تویی که از تو شود پر ز عدل و داد جهان‌ستم رود به عدم از تو در همه کشور

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۴

بیا که منتظران را به لب رسید نفس‌بیا و دین خدا را نجات ده ز خطر

شرر به جان زده بیداد دشمن اسلام‌به جان خصم زن آتش ز تیغ برق شرر

چه روزها که شد اندر فراق رویت شام‌چه شام‌ها که به امید وصل گشت سحر

نهم به راه تو تا چند دیده امیدنمود صبر من از حدّ انتظار گذر

به سر نیامده شام فراق و می‌ترسم‌که روز من شود از گردش سپهر بسر

سگی ز خیل سگان تو چون بود «صافی»سزا بود که مرانیش هیچ‌گاه ز در[۲۲۸]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۶۵

۵- اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر آیات قرآن کریم

در قرآن مجید آیات متعددی است که دلالت دارند بر پیروزی، فلاح حزب اللّه و غلبه سپاه خدا.

مانند این آیات:

«فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ»؛[۲۲۹]

«همانا حزب خدا پيروزمند است».

«أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛[۲۳۰]

«همانا حزب خدا رستگار است».

«وَإِنَّ جُندَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ»؛[۲۳۱]

«همانا سپاه ما پيروزند».

چنان‌كه آياتى نيز دلالت دارند بر اينكه خدا پيامبران و مؤمنان را يارى مى‌نمايد، مثل اين آيات:

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۲۶۶

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنا الْمُرْسَلِينَ* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ»؛[۲۳۲]

«همانا عهد ما درباره بندگانى كه به رسالت فرستاديم سبقت گرفته است كه البته آنها بر كافران فتح و پيروزى يابند».

«إِنّا لَنَنصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِى الْحَياةِ الدُّنْيا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ»؛[۲۳۳]

«ما البته رسولان خود و اهل ايمان را در دنيا يارى مى‌دهيم و روز قيامت هم كه گواهان به شهادت برخيزند، به مقامات بهشتى پاداش مى‌دهيم».

بديهى است اين يارى و پيروزى شامل موارد جزئى هم مى‌شود؛ مثل مواقف و مشاهد بسيارى كه خداى تعالى پيغمبر اسلام صلى الله عليه و آله را نصرت عطا فرمود، چنان‌كه شامل پيروزى به حجّت و برهان و دليل و بيان نيز مى‌گردد؛ امّا معلوم است كه مناسب كمال امتنان و لطف خدا، پيروزى و نصرت مطلق است كه در زمينه وجود شرايط انجام خواهد شد. پيروزى‌هاى جزئى و محدود نيز در زمينه وجود شرايط حاصل مى‌شود و بالاخره فرد اكمل و مصداق اتم پيروزى و نصرت، پيروزى و نصرت مطلق بر همه كفار و جنود ابليسى است كه نه حدّ زمانى آن را به پايانى محدود سازد و نه حدّ زمينى و جغرافيايى آن را مختص به يک منطقه نمايد.

برطبق اين آيات، در مقابله اهل حقّ با اهل باطل، غلبه نهايى بايد با اهل حقّ باشد و به طور كامل مشمول نصرت الهى شوند.

آياتى نيز دلالت دارند بر اينكه حقّ پايدار و باقى است و باطل از ميان رفتنى است؛ مانند آيه ۱۷ سوره رعد كه در آن باطل را به كفِ روى آب و حق را به آب و باران‌هاى سودمند تشبيه كرده است. و در سوره انفال مى‌فرمايد:

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۲۶۷

«وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَيَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ»؛[۲۳۴]

«خداى تعالى اراده كرده است كه حقّ را به كلمات خود، حقّ نمايد (آن را اظهار و اعلام و اثبات نمايد) و دنباله كافران را قطع فرمايد».

آياتى نيز دلالت دارند بر اينكه اراده الهى به اين تعلق گرفته و سنّتش بر اين قرار يافته است كه مستضعفان پيشوايان و وارثان زمين شوند و مستكبران و طاغوتيان نابود گردند.

مثل اين دو آيه:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ وَنُرِىَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ»؛[۲۳۵]

«و ما اراده كرديم كه بر مستضعفين در آن سرزمين منّت گذارده و آنها را پيشوايان خلق قرار دهيم و وارث ملك و جاه فرعونيان گردانيم و در زمين به آنها قدرت و تمكين بخشيم و به چشم فرعون و هامان و لشكريانشان و آنچه را كه از آن ترسان بودند، بنمايانيم».

بديهی است اين اراده خدا عام بوده و اختصاص به قوم بنی اسرائيل كه مستضعف شدند و فرعون و هامان كه آنان را استضعاف كرده بودند، ندارد؛ بلكه همه مستضعفان مشمول اين عنايت الهی هستند و اين سنّت خدا است، لذا از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نهج البلاغه روايت شده است كه فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۲۶۸

«لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيا عَلَيْنا بَعْدَ شِماسِها عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلی وَلَدِها. وتلا عقيب ذلك: وَنُريدُ أنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ ...»؛[۲۳۶]

«دنيا بعد از خودداری و تمكين نداشتنش از ما، منقاد و مطيع و راه ما خواهد شد؛ مانند ناقه سركش كه نسبت به بچّه خود پذيرايی و عطوفت دارد. سپس اين آيه را تلاوت فرمود: «ونريد أن نمنّ علی الذين ...»».

بديهی است اين فرمايش به ظهور حضرت مهدی عليه السلام اشاره دارد.

بعضی آيات نيز دلالت دارند بر اينكه خلافت ارض به مؤمنين و كسانی كه اعمال صالح دارند، خواهد رسيد و دينشان كه خدا برای آنها پسنديده است، در زمين استقرار خواهد يافت و بيم و ترسشان به امن و استراحت خاطر تبديل خواهد شد.

مثل اين آيه:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِی لا يُشْرِكُونَ بِی شَيْئاً».[۲۳۷]

و آياتی نيز متضمّن اين بشارت هستند كه اسلام بر ساير اديان از جهت مايه و دستور و اصول و فروع و احكام و نظامات، به حكم «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» كامل است، از جهت اجرا و عمل و گسترش يافتن در تمام جهان نيز كامل خواهد گشت و خدا آن را اتمام خواهد فرمود، مانند اين آيات:

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۲۶۹

«يُرِيدُونَ أن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَيَأْبَی اللَّهُ إلّا أن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ* هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِينِ الْحَقّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛[۲۳۸]

«كافران می‌خواهند نور خدا را با نفس تيره خود خاموش كنند و خدا نگذارد تا آنكه نور خدا را به حدّ اعلای كمال رساند هرچند كافران ناراضی باشند* اوست خدايی كه رسولش را با دين حقّ به هدايت خلق فرستاد تا آن را بر همه اديان عالم برتری دهد، هرچند كافران و مشركان ناراضی باشند».

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِينِ الْحَقّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلّهِ وَكَفی بِاللَّهِ شَهِيداً»؛[۲۳۹]

«او خدايی است كه رسول خود را با قرآن و دين حقّ فرستاد تا او را بر همه اديان دنيا غالب گرداند و بر حقيقت اين سخن، گواهی خدا كافی است».

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ* هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ ...»؛[۲۴۰]

«كافران می‌خواهند تا نور خدا را با گفتار باطل و طعن مسخره خاموش كنند؛ امّا خدا نور خود را تمام و كامل خواهد كرد هرچند كافران خوش ندارند* او است خدايی كه رسولش را (برای هدايت مردم و ابلاغ دين) فرستاد ...».

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۲۷۰

اين آيات و آيات متعدد ديگر علاوه بر آنكه بر استقرار دين خدا در سراسر زمين و آينده درخشان عالم دلالت دارند، برحسب معتبرترين مدارك و تفاسير و احاديث، به تحول بی‌سابقه و بی‌نظير و انقلابی كه به رهبری و قيام حضرت مهدی اهل بيت و امام منتظر و موعود انجام خواهد گرفت، تفسير شده است.

تعداد زيادی از اين احاديث در كتاب‌های اهل سنّت روايت شده، مثل كتاب "شواهد التنزيل "حاكم حسكانی كه در آن دويست و

ده آیه از آیاتی را که در شأن اهل بیت نازل شده جمع‌آوری کرده و متجاوز از هزار و صد و شصت روایت در رابطه با این موضوع روایت نموده است.[۲۴۱] و از جمله محدثین نامدار و علمای بزرگ، سیّد هاشم بحرانی در جمع آوری آیاتی که مربوط به حضرت مهدی- سلام اللّه علیه- است کتابی به نام "المحجهٔ فیما نزل فی القائم الحجهٔ "تألیف کرده است. وی در این کتاب متجاوز از یک‌صد آیه را با احادیثی که در تفسیر هر یک وارد شده، ذکر فرموده است.

بنابراین اصالت قرآنی عقیده به مهدویت نیز با توجّه به این آیات و دقت در مضامین آنها و کتاب‌های تفسیر و احادیثی که در تفسیر این آیات وارد شده، ثابت و غیر قابل انکار است.

ای از درت بهشت برین کمتر آیتی کوثر ز خاك مقدم پاكت روایتی

والشمس ز آفتاب جمال تو پرتوی و اللیل از سیاهی مویت کنایتی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۱

اعجاز موسوی ز کمال تو شمه‌ای انفاس عیسوی ز لبان تو آیتی

ای عدل ایزدی فکن از رخ حجاب راکز عدل و داد نیست اثر جز حکایتی

چشم امید ما به تو ای رحمت خدا استبر بندگان خاك درت کن عنایتی

ماییم و ظلّ رایت لطف عمیم توفردا که هر کسی برود زیر رایتی

گر عاجزم ز مدح تو هرگز شگفت نیستمن ذرّه و تو مهر سپهر هدایتی [۲۴۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۲

۶- اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر احادیث معتبر و متواتر

اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر احادیث معتبر و متواتر در نهایت وضوح است؛ زیرا کتاب‌های حدیث و صحاح و جوامع و سنن و مسانید و اصول شیعه و اهل سنّت که در آنها احادیث مربوط به این موضوع ضبط و روایت شده است، از حدّ احصا و شمارش خارج است و همچنین در کتاب‌های دیگر که در سایر رشته‌های علوم اسلامی تألیف شده، مثل تاریخ و لغت و حدیث و رجال و تراجم و عقاید و کلام و حتی شعر و ادب و شرح قصاید و اشعار معروف، که علمای فنون مختلف به این احادیث استناد کرده و پیرامون شرح و مضامین آنها اظهار نظر نموده‌اند.

از عصر رسالت تا زمان ما، صحابه حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سپس تابعین و تابعین تابعین و سایر طبقات روات، این احادیث را روایت نموده‌اند.

بسیاری از این احادیث بالخصوص و بالانفراد به واسطه شواهد و مؤیداتی که حدیث شناسان ماهر به آن اعتماد دارند، در نهایت صحّت و اعتبار می‌باشند و به مضمون آنها یقین حاصل می‌شود و علاوه بر این در مسایل مهم مربوط به مهدویت مثل معرفی شخص حضرت مهدی علیه السلام و برنامه‌های مهم انقلابی و اسلامی ایشان،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۳

این احادیث در حدّ تواتر و بالاتر می‌باشند؛ یعنی در هریک از اوصاف معروف و مشهور حضرت مهدی علیه السلام، حدیث و روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام آن‌قدر زیاد است که قطع نظر از مقام وثاقت و صداقت و امانت روایت کنندگان، احتمال تبانی آنها بر دروغ و جعل این احادیث عقلایی نیست.

موضوع مهـدویت، خود یک موضوعی است که علما و محـدثین بزرگ پیرامون آن و جمع احادیث آن صـدها کتاب نوشـته‌اند که خواننـده عزیز می‌توانـد برای اینکه تـا حـدودی از نـام کتاب‌های اهل سنّت و مؤلفان آنها که احادیث مهـدی را روایت کرده‌انـد و کتاب‌هایی که در این موضوع به طور مستقل تألیف نموده‌انـد و اسامی اصـحاب پیغمبر صـلی الله علیه و آله که بشارات مهدی را از آن حضـرت روایت کرده‌انـد، آگاه شود، به مقـدمه کتاب "نجم الثاقب "مرحوم محدث نوری و کتاب "نوید امن و امان[۲۴۳]" و " منتخب الاثر "تألیف نگارنده رجوع فرماید.

ای غایب از نظر به منّت گر گذر شودشام بلا و غصه و اندوه سحر شود

ترسم که در فراق تو عمرم به سر شودعشقت نه سرسری است که از سر به‌در شود

مهرت نه عارضی است که جای دیگر شود

دیری است من به روی چو ماه تو مایلم گرچه تو نور پاکی و من مشتی از گِلم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۴

من رشته هوای تو ای دوست نگسلم‌عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم

با شیر اندرون شد و با جان به‌در شود

در پرده چند روی فرح زا کنی نهان‌باز آی تا به مرده درآید دیگر روان

از بهر آنکه روی تو می‌بینم دمی عیان‌از هر کنار تیر دعا کرده‌ام روان

شاید کزین میانه یکی کارگر شود[۲۴۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۵

۷- اصالت مهدویت از جهت اتفاق مسلمانان و اجماع شیعه و اهل سنّت

اهل سـنّت و شیعه در طی اعصار و مرور قرن‌ها، همه بر این اتفاق داشته و دارند که در آخرالزمان یک نفر از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان علی و فاطمه علیها السـلام که صفات و علاماتش در احادیث مذکور است، در هنگامی که دنیا پر از ظلم و جور شـده باشـد ظهور نمایـد و جهـان را پر از عـدل و داد کنـد، همه او را هم نـام و هم کنیه پیغمبر صـلی الله علیه و آله و ملقب به مهدی معرفی نموده‌اند و همه اتفاق دارند بر اینکه تا او ظهور نکند، سـیر این عالم و این جامعه بشری به پایان نخواهد رسید و تا این دادگستر بزرگ و رهبر حکـومت عـدل جهـانی قیـام نکرده است، بشـر بایـد منتظر ظهـور او باشـد و بدانـد که جهـان محکوم ظلم ستمگران و فسـاد اهریمنـان نیست و سـرانجام همه تباهی‌هـا و نگرانی‌هـا به راحتی و امنیت و آسـایش مبـدل می‌شود و مستکبرین و مفسدین ریشه‌کن می‌گردند.

همه چشم به راهند. و همه منتظرند.

چنان‌که از مصادر معتبر تاریخ و حدیث استفاده می‌شود، در تمام اعصار، این یک عقیده عمومی امّت اسلام بوده است و همه بر آن اتفاق داشته‌اند و لذا مدّعیان دروغین مهدویت را به اینکه واجد صفات و نشانی‌های مهدی موعود نیستند، رد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۶

می‌کردند و هرگز در مقام ردّ آنها، صحّت اصل و اساس این عقیده را منکر نمی‌شدند.

و خلاصه اتفاق مسلمین بر اصل ظهور مهدی علیه السـلام و برخی از خصوصـیات و خصایص آن حضرت همیشه مورد قبول بوده و

علمای بزرگ اهل سنّت هم آن را مورد تصریح و تأکید قرار داده‌اند.[۲۴۵] و به قول دانشمند بزرگ و معاصر اهل سنّت "،شیخ علی ناصف "در کتاب "غایهٔ المأمول، "همه (سلفا و خلفا) بر این عقیده بوده و هستند.

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست‌منّت خاك درت بر بصری نیست که نیست

ناظر روی تو صاحب نظرانند ولیك‌بوی گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۷

۸– اصالت مهدویت از جهت معجزات و کرامات

اشاره

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ»؛[۲۴۶]

«همانا ما پیامبران خود را با ادله و معجزه فرستادیم».

معجزات و خوارق عادات در اثبات نبوّت انبیا و صدق خبرهایی که از عالم غیب و وحی الهی می‌دهند، مستندی عام و دلیلی همگانی است که هیچ پیامبری بدون معجزه نبوده است.

راجع به معجزات انبیا و اقسام آن در کتاب‌ها توضیحات کافی داده شده و در نوشته‌های این حقیر نیز از جهات متعدد و با توجّه به اندیشه‌ها و ارایی که اخیراً مطرح شده، بیانات جالب و مفیدی هست.

در قرآن مجید به این مسأله در آیات متعدد تصریح شده است.

مسأله دیگر بعد از قبول معجزات انبیا، معجزاتی است که از ائمه طاهرین علیهم السلام صادر است که خواه آنها را معجزه بگویند یا معجزه را فقط بر خوارق عاداتی که از انبیا صادر شده اطلاق کنند و خوارق عاداتی را که از ائمه علیهم السلام و دیگر بندگان خاص خدا صادر شده، کرامت بگویند. این نیز یک مسأله واقع شده‌ای است که تواریخ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۸

معتبر و روایات مسند و صحیح که از حدّ تواتر خارج است، آن را اثبات نموده است و مثل سایر پدیده‌ها و حوادث، انسان باید آنها را قبول کند؛ چون انکار آنها انکار واقعیات است و با انکار وجود صاحب این کرامات مساوی است، هرچند نمی‌توان معجزات و کرامات انبیا و اولیا را با معلومات تجربی و علل مادّی توجیه و تفسیر کرد؛ امّا باید واقعیت آنها را که محسوس بشر بوده و هست باور نمود.

ما در همین عصر خودمان، حکایات و جریان‌های مهمی را به چشم خود دیده یا از افراد امین و راستگو شنیده‌ایم که در اثر دعا یا توسّل به یکی از چهارده معصوم علیهم السلام و فرزندان آن بزرگواران مثل حضرت زینب و حضرت معصومه علیها السلام، بیمارانی که بیماری‌های شدید داشته‌اند شفا یافته و حاجت‌های مهم آنان به اذن خدا برآورده شده است که جز به خرق عادت و کرامت و عنایت غیبی، توجیه آن امکان پذیر نیست.

نه حسی که این معجزات را دیده است، می‌توان به اشتباه متهم کرد و نه نقل‌ها و خبرهایی که این معجزات را خبر می‌دهند، می‌توان به دروغ‌گویی متهم ساخت.

بنابراین هیچ‌گونه نقطه ابهام و زمینه ناباوری در وقایعی که به طور خارق عادت اتفاق افتاده و معجزه نامیده می‌شود نیست، غیر از اینکه معجزه و خارق عادت است و ما نمی‌توانیم آن را به علّت مادّی مستند کنیم؛ امّا این نتوانستن و نداشتن علّت مادی اصل یک

پدیده را نفی نمی‌نماید.

معجزات حضرت صاحب الامر علیه السلام

پیرامون معجزات حضرت صاحب الزمان- عجل اللّه تعالی فرجه- باید دانست که وجود ایشان و خصایص و خصوصیاتی که از ایشان ظاهر شده و ظاهر خواهد شد، یکی از نمونه‌های بی‌نظیر قدرت و توانایی خداوند متعال است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۷۹

قدرت خداوند در طی دوره‌های مختلف حیات ایشان همواره در تجلّی بوده و هست و ثابت می‌کند که فقط نباید به معیارهای مادّی تکیه کرد؛ زیرا بیشتر افراد چون پدیده‌ها را با آن می‌سنجند و مسببات و معلولات را پس از اسباب و علل مادّی می‌بینند، از خالق اسباب و جاعل علل غافل می‌شوند و شناختشان محدود می‌گردد. این اظهار قدرت‌ها که وجود نبی و ولیّ مظهر آن می‌شود و حساب‌های مادّی را باطل می‌سازد.

بدیهی است مقصود این نیست که فقط خدا با این پدیده‌ها شناخته می‌شود؛ زیرا همان پدیده‌هایی که علل مادّی دارند، نیز دلایل قدرت خدا و علم و حکمت او می‌باشند و همه، آیات حقّ و کلمات حقّ‌اند؛ امّا هر کدام از پدیده‌ها به گونه‌ای معرفت ما را کامل می‌نمایند که در این نوشته مجال شرح این مسایل که با الهیات ارتباط دارد، نیست.

حاصل این است که: وجود امام زمان- ارواحنا فداه- آیت عظما و کلمه کبرای الهی است و چنان‌که مجموع عالم بدون اینکه نظیری داشته باشد یا بشر سابقه و انسی به غیر آن داشته باشد، آیت و نشانه منحصر به فرد خدا است که در آن میلیاردها و صد هزاران میلیارد و هرچه رقم و عدد و مافوق آن است، آیت خدا است، وجود امام زمان علیه السلام نیز آیه و کلمه خدا است، اگرچه از بعضی جهات و نواحی منحصر به فرد می‌باشد، جای تعجب و استبعاد نیست. این قدرت خدا است که ما را به تهلیل و تکبیر و تسبیح و تنزیه او وا می‌دارد:

«فَسُبْحانَ الَّذی جَعَلَ أَوْلِیآءَهُ الْأَدِلَّةَ الْباهِرَةَ عَلی وُجُودِهِ وَمُظْهِرِینَ لِأَمْرِهِ وَنَهْیِهِ وَعِلْمِهِ وَحِکْمَتِهِ وَاصْطَفاهُمْ لِغَیْبِهِ وَارْتَضاهُمْ لِسِرِّهِ وَجَعَلَهُمْ خُلَفائَهُ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۰

فِی خَلْقِهِ».[۲۴۷]

انواع معجزات حضرت صاحب الامر علیه السلام

برای اینکه بررسی و مطالعه معجزات آن حضرت تا حدّی آسان باشد، آنها را به ملاحظه زمان صدور آن بر سه نوع تقسیم کرده‌اند:

اوّل: معجزات بسیاری است که از آن حضرت، از هنگام ولادت (سال ۲۵۵) تا زمان رحلت حضرت امام حسن عسکری (سال ۲۶۰)، ظاهر شد.

دوم: معجزاتی است که پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تا سال ۳۲۹- که سال آخر غیبت صغری است- از آن حضرت صادر شده است.

در این دو دوره معجزات بسیاری از حضرت بقیّةُ اللَّه- ارواح العالمین له الفداء- ظاهر شد. هرکس بخواهد بر تعدادی از این معجزات که در حدّ تواتر و بالاتر از تواتر است، مطّلع شود، مراجعه کند به کتاب مستطاب بحارالانوار (جلد ۱۳) و ترجمه‌های آن و باب ششم کتاب نجم الثاقب محدّث نوری- ایشان علاوه بر معجزاتی که در بحار نقل شده، چهل معجزه که مصادر و مآخذشان در

نزد علّامه مجلسی نبوده یا از نقل آن غفلت شده است.- از مصادر مشهور و معتبر نقل کرده‌اند که از این مصادر و مآخذ و همچنین مصادری که در اختیار علّامه مجلسی بوده و همه یا اکثر آن، هم اکنون در اختیار ما است، قدمت سابقه ضبط این معجزات در کتاب‌هایی که از همان عصر غیبت صغری شروع شد، معلوم می‌شود.

سوم: معجزاتی است که در عصر غیبت کبری یعنی از سال ۳۲۹ تا تاریخ نگارش این رساله، و هنوز نیز ادامه دارد، از آن امام بزرگوار- روحی فداه- صادر شده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۱

است.

این معجزات نیز از حدّ تواتر گذشته است به علاوه، بعضی از آنها به تنهایی موجب یقین می‌شود، مانند معجزه‌ای که در شفای اسماعیل هرقلی از آن حضرت ظاهر شد که صاحب "کشف الغمّه "نیز آن را از شمس الدین محمّد هرقلی، پسر اسماعیل و گروهی از مردم مورد وثوق نقل کرده است. این ماجرا چنان اهمّیت و شهرت یافت که وزیر خلیفه او را احضار کرد و در پیرامون صحّت آن داستان تحقیق نمود و بعد هم "مستنصر باللَّه "خلیفه عباسی او را به ملاقات با خود خواند، و معجزات دیگر که در ضمن حکایات شرف‌یابی‌ها و توسّلات به آن حضرت در باب هفتم "نجم الثاقب "و در جلد ۱۳ "بحارالانوار "و "جنهٔ المأوی "و "کشف الاستار "و "دارالسلام عراقی "و کتاب‌های دیگر روایت شده است و چون بنابر اختصار است به چند معجزه که در عصر خودمان اتفاق افتاده است، اکتفا می کنیم:

اوّل: مرحوم عالم جلیل القدر حجهٔ الاسلام و المسلمین آقا امام سدهی از اخیار علما و معروف به تقوا و سداد و مورد وثوق مرجع بزرگ شیعه و مجدد آثار اهل بیت علیهم السلام، استاذنا الأعظم آیت اللَّه بروجردی قدس سره بود، پس ایشان را برای تأسیس حوزه علمیه در باختران (کرمانشاه سابق) و افتتاح مدرسه‌ای که به امر ایشان در آن شهر بنا شد، اعزام فرمود و علاوه بر این شخصاً هم با ایشان از موقعی که در نجف اشرف، در بحث فقیه بزرگ مرحوم آیت اللَّه شیخ محمّدکاظم شیرازی- رحمهٔ اللَّه علیه- شرکت داشتیم، سابقه آشنایی و اخلاص داشتم.

حکایت تشرّف شیخ محمّد کوفی را که معروف و مشهور است و بدون واسطه از او شنیده بود، برای حقیر نقل کرد و من برای اینکه مدرک کتبی از ایشان داشته باشم، خواهش کردم حکایت را برایم مرقوم فرمایند، آن مرحوم- که خدای تعالی با اجداد طاهرینش محشور فرماید- پذیرفت و حکایت را به خط خودشان که اکنون در نزد من موجود است، مرقوم داشت که عین الفاظ و عبارات ایشان را در اینجا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۲

نقل می‌نمایم:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم. جناب آقای شیخ محمّد کوفی که به زهد و تقوا و صلاح بین خواص علما و فضلای نجف اشرف معروف بود، و ملتزم بود لیالی و ایام جمعات به نجف مشرف شود. چون قضیه تشرّف ایشان را خدمت حضرت ولی عصر- عجل اللَّه تعالی فرجه- از بعض علما شنیده بودم، یک روز جمعه در مدرسه صدر نجف اشرف، در حجره یکی از آقایان رفقا خدمت ایشان رسیدم و استدعا کردم شرح تشرّف را از زبان خودشان بشنوم. آنچه در نظرم مانده، مضمون فرمایش ایشان از قرار ذیل است:

فرمود: با پدرم به مکه معظمه مشرف شدم، فقط یک شتر داشتیم که پدرم سوار بود و من پیاده ملازم و مواظب خدمت او بودم. در مراجعت به سماوه رسیدیم، استری (قاطر) از اشخاصی که شغلشان جنازه‌کشی بین سماوه و نجف بود، از شخص سنّی تا نجف اجاره کردیم؛ چون شتر کندی می‌کرد و گاهی می‌خوابید و به زحمت او را بلند می‌کردیم، پدرم سوار قاطر و من سوار شتر از سماوه حرکت کردیم، در بین راه چون اغلب نقاط گلزار و باتلاق بود، شتر همیشه مسافتی عقب می‌افتاد. به خشونت و

درشت‌گویی مکاری ۲۴۸] سنّی مبتلا- بودم تا اینکه برخوردیم به جایی که گِل زیاد بود، شتر خوابید و دیگر هرچه کردیم برنخاست، در اثر تعقیب در بلند کردن، لباس‌هایم گل آلود شد و فایده نکرد. ناچار مکاری هم توقف کرد تا لباس‌هایم را در آبی که آنجا بود، بشویم. من برای برهنه شدن و شستن لباس، از آنها کمی فاصله گرفتم و فوق العاده مضطرب و حیران بودم که عاقبت این کار به کجا می‌رسد و آن وادی از جهت قُطّاع الطریق هم خطرناك بود. ناچار متوسل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۳

شدم به ولیّ عصر- ارواحنا فداه- بیابان همواره تا حدّ بصر احدی پیدا نبود، ناگهان دیدم جوانی نزدیک من پیدا شده که به سیدمهدی پسر سیدحسین کربلایی شباهت داشت (نظرم نیست که فرمود دو نفر بودند یا همان یک نفر و نظرم نیست کدام سبقت به سلام کردیم) عرض کردم: نامت چیست؟

فرمود: سیدمهدی.

عرض کردم: ابن سیدحسین؟

فرمود: نه ابن سیدحسن.

عرض کردم: از کجا می‌آیی؟

فرمود: از خضیر (چون مقامی در آن بیابان بود به عنوان مقام خضر علیه السلام، من خیال کردم می‌فرماید از آن مقام آمدم).

فرمود: چرا اینجا توقف کرده‌ای؟

شرح خوابیدن شتر و بیچارگی خود را عرض کردم. تشریف برد نزد شتر دیدم تا دست روی سر او گذارد، شتر برخاست ایستاد و آن حضرت با آن صحبت می‌فرماید و با انگشت سبابه، طرف چپ و راست را به شتر نشان می‌دهد. بعد تشریف آورد نزد من و فرمود: دیگر چه کار داری؟ عرض کردم: حوایجی دارم؛ ولی فعلًا با این حال اضطراب و نگرانی نمی‌توانم عرض کنم. جایی را معین فرمایید تا با حواس جمع مشرف شده عرض کنم. فرمود: مسجد سهله، یک لحظه از نظرم غایب شد. آمدم نزد پدرم گفتم: این شخص که با من صحبت می‌کرد، کدام طرف رفت؟

(می‌خواستم بفهمم اینها هم حضرت را دیده‌اند یا نه).

گفتند: احدی اینجا نیامد و تا چشم کار می‌کند، بیابان پیدا است.

گفتم: سوار شوید برویم.

گفتند: شتر را چه می‌کنی؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۴

گفتم: امرش با من است.

سوار شدند، من هم سوار شتر شدم، شتر جلو افتاد و به عجله می‌رفت، مسافتی از آنها جلو افتاد. مکاری صدا زد: ما با این سرعت نمی‌توانیم بیاییم. غرض قضیه بر عکس سابق شد، مکاری تعجّب‌کنان گفت: چه شد این شتر همان شتر است و راه همان راه؟

گفتم: سرّی است در این امر.

ناگهان نهر بزرگی سر راه پیدا شد، من باز متحیّر شدم که با این آب چه کنیم؟! پس دیدم شتر رفت میان نهر و متّصل به طرف راست و چپ می‌رفت. مکاری و پدرم لب آب رسیدند، فریاد زدند: کجا می‌روی غرق می‌شوی، این آب قابل عبور نیست. چون دیدند من با کمال سرعت با شتر می‌روم و طوری هم نیست، جرأت کردند.

گفتم: از این راهی که شتر می‌رود به طرف چپ و راست همان‌طور بیایید. آنها هم آمدند و به سلامت از آب عبور کردیم. من متذکّر شدم آن وقتی که حضرت انگشت سبابه به طرف راست و چپ حرکت می‌داد، این آب را اشاره می‌فرمود.

خلاصه آمدیم، شب وارد شدیم بر جمعی کوچ‌نشین، آنجا منزل کردیم. همه آنها با تعجب از ما می‌پرسیدند: از کجا می‌آیید؟
گفتیم: از سماوه.
گفتند: پل خراب شده و راهی نیست مگر کسی با طرّاده از این آب عبور کند.
و از همه بیشتر مکاری متحیّر مانده بود، گفت: بگو بدانم چه سرّی در این کار بود؟
گفتم: من آنجا که شتر خوابید، به امام دوازدهم شیعیان متوسل شدم، آن حضرت تشریف آورد و این مشکلات را حلّ نمود (نظرم نیست که گفت: او و آن
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۵
جماعت مستبصر شدند یا نه).
غرض، به همان حال آمدیم تا چند فرسخی نجف اشرف، باز شتر خوابید.
سرم را نزدیک گوش او بردم، گفتم: تو مأموری ما را به کوفه برسانی. تا این کلمه را گفتم، برخاست و به راه ادامه داد. در کوفه جلوی خانه زانو به زمین زد. من هم او را نه فروختم و نه کشتم تا مرد. روزها در بیابان کوفه به چرا می‌رفت و شب‌ها در خانه می‌خوابید.
بعد به ایشان عرض کردم: در مسجد سهله خدمت آن بزرگوار مشرف شدید؟
فرمود: بلی. ولی در گفتن شرح او مجاز نیستم. ملتمس دعا هستم.
دوم: معجزه شفا یافتن همسر محترمه عالم جلیل و فاضل بزرگوار، جناب آقای آقا شیخ محمّد متقی همدانی- سلمه اللَّه تعالی- است که از فضلای همدانی حوزه علمیه قم و به تقوا و طهارت نفس معروف، و خود این جانب سال‌ها است ایشان را به دیانت و اخلاق حمیده می‌شناسم. چندی پیش این معجزه را شفاهاً و سپس کتباً برای حقیر مرقوم داشته بودند. چون فراموشم شده که آن نوشته را کجا گذاشته‌ام، مجدداً از ایشان خواستم و ایشان هم فتوکپی شرحی را که در آخر کتاب مستطاب نجم الثاقب نوشته‌اند، فرستادند که عین متن آن در اینجا نقل می‌شود:
بسم اللَّه الرحمن الرحیم، الحمدللَّه ربّ العالمین، والصلاة والسلام علی محمّد وآله الطاهرین، ولعنة اللَّه علی أعدائهم وظالمیهم ومنکری فضائلهم ومناقبهم إلی قیام یوم الدین، آمین ربّ العالمین.
مناسب دیدم توسلی را که به حضرت بقیة اللَّه فی الارضین حجة بن الحسن العسکری نموده و توجهی که آن جناب فرمودند، ذکر نمایم؛ چون موضوع کتاب در اثبات وجود آن حضرت است از طریق معجزات و خرق عادات.
روز دوشنبه هجدهم ماه صفر سال ۱۳۹۷ حادثه مهمی پیش آمد که سخت مرا
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۶
و صدها نفر دیگر را نگران نمود؛ یعنی همسر این‌جانب (محمّد متّقی همدانی) در اثر دو سال غم و اندوه و گریه و زاری از داغ دو جوان خود که در یک لحظه در کوه‌های شمیران جان سپردند، در این روز مبتلا به سکته ناقص شدند. البته طبق دستور دکترها مشغول به معالجه و مداوا شدیم؛ ولی نتیجه‌ای به دست نیامد. تا شب جمعه ۲۲ ماه صفر یعنی چهار روز بعد از حادثه سکته، شب جمعه تقریباً ساعت یازده رفتم در غرفه خود استراحت کنم، پس از تلاوت چند آیه از کلام اللَّه و خواندن دعایی مختصر از دعاهای شب جمعه از خداوند تعالی خواستم که امام زمان حجة بن الحسن- صلوات اللَّه علیه و علی آبائه المعصومین- را مأذون فرماید که به داد ما برسد و جهت اینکه متوسل به آن بزرگوار شدم و از خداوند- تبارک و تعالی- مستقیماً حاجت خود را نخواستم، این بود که تقریباً یک ماه قبل از این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش می‌کرد که قصه‌ها و داستان‌های کسانی که مورد عنایت حضرت بقیة اللَّه- روحی و ارواح العالمین له الفداء- قرار گرفته و مشمول عواطف و احسان آن مولا شده‌اند، را برای او بخوانم، من

هم خواهش این دخترك ده ساله را پذیرفتم و كتاب نجم الثاقب حاجی نوری را برای او خواندم.
در ضمن من هم به این فكر افتادم كه مانند صدها نفر دیگر، چرا متوسل به حجت منتظر امام ثانی‌عشر- علیه سلام اللّه الملك الاكبر- نشوم، لذا همان طور كه در بالا تذكّر دادم، حدود ساعت یازده شب به آن بزرگوار متوسّل شدم و با دلی پر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم، ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه طبق معمول بیدار شدم، ناگاه احساس كردم از اطاق پایین كه مریض سكته كرده ما آنجا بود، صدای همهمه می‌آید. سر و صدا قدری بیشتر شد و ساكت شدند. ساعت پنج و نیم كه آن روزها اوّل اذان صبح بود به قصد وضو آمدم پایین، دیدم صبیه بزرگم كه معمولًا در این وقت در خواب بود، بیدار و غرق در نشاط و سرور است. تا چشمش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۷

به من افتاد، گفت: آقا مژده بدهم؟
گفتم: چه خبر است؟ من گمان كردم خواهرم یا برادرم از همدان آمده‌اند.
گفت: بشارت، مادرم را شفا دادند، گفتم: كی شفا داد؟
گفت: مادرم چهار ساعت بعد از نیمه شب با صدای بلند و شتاب و اضطراب ما را بیدار كرد؛ چون برای مراقبت مریض دختر و برادرش حاج مهدی و خواهرزاده‌اش مهندس غفاری كه این دو نفر اخیراً از تهران آمده بودند تا مریضه را برای معالجه به تهران ببرند، این سه نفر در اطاق مریض بودند كه ناگهان داد و فریاد مریضه كه می‌گفت: برخیزید آقا را بدرقه كنید! برخیزید آقا را بدرقه كنید. می‌بیند تا اینها از خواب برخیزند آقا رفته، خودش كه چهار روز بود نمی‌توانست حركت كند، از جا می‌پرد دنبال آقا تا دم در حیاط می‌رود. دخترش كه مراقب حال مادر بود، در اثر سر و صدای مادر- كه آقا را بدرقه كنید- بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می‌رود تا ببیند كه مادرش كجا می‌رود، دم درب حیاط مریضه به خود می‌آید؛ ولی نمی‌تواند باور كند كه خودش تا اینجا آمده. از دخترش زهرا می‌پرسد: زهرا! من خواب می‌بینم یا بیدارم؟
دخترش پاسخ می‌دهد: مادرجان! تو را شفا دادند. آقا كجا بود كه می‌گفتی آقا را بدرقه كنید! ما كسی را ندیدیم؟
مادر می‌گوید: آقای بزرگواری در زیّ اهل علم، سیّد عالی قدری كه خیلی جوان نبود، پیر هم نبود به بالین من آمد گفت: برخیز خدا تو را شفا داد.
گفتم: نمی‌توانم برخیزم.
با لحنی تندتر فرمود: شفا یافتی برخیز.
من از مهابت آن بزرگوار برخاستم.
فرمود: تو شفا یافتی دیگر دوا نخور و گریه هم مكن.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۸

و چون خواست از اطاق بیرون رود، من شما را بیدار كردم كه او را بدرقه كنید.
ولی دیدم شما دیر جنبیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم.
بحمد اللّه تعالی پس از این توجّه و عنایت، حال مریضه فوراً بهبود یافت و چشم راستش كه در اثر سكته غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز كه اصلًا میل به غذا نداشت، در همان لحظه گفت: گرسنه‌ام برای من غذا بیاورید. یك لیوان شیر كه در منزل بود، به او دادند. با كمال میل تناول نمود. رنگ رویش به جا آمد و در اثر فرمان آن حضرت كه گریه مكن، غم و اندوه از دلش برطرف شد و ضمناً خانم مذكوره از پنج سال قبل رماتیسم داشت، از لطف حضرت علیه السلام شفا یافت با آنكه اطبا نتوانسته بودند معالجه كنند.

ناگفته نماند: در ایام فاطمیه، مجلسی به عنوان شکرانه این نعمت عظیم در منزل منعقد کردیم. جناب آقای دکتر دانشور که یکی از دکترهای معالج این بانو بود، شفا یافتن او را برایش شرح دادم، دکتر اظهار فرمود: آن مرض سکته که من دیدم از راه عادی قابل معالجه نبود مگر آنکه از طریق خرق عادت و اعجاز شفا یابد.

الحمدللّه رب العالمین و صلی اللّه علی محمّد و آله المعصومین لاسیما امام العصر و ناموس الدهر، قطب دایره امکان، سرور و سالار انس و جان، صاحب زمین و زمان، مالک رقاب جهانیان، حجهٔ بن الحسن العسکری- صلوات اللّه و سلامه علیه و علی آبائه المعصومین الی قیام یوم الدین- ابن محمّد تقی متقی همدانی».

سوم: حکایت بسیار عجیب تشرف عالم جلیل و سید بزرگوار، مرحوم آقا سیّد حسین حائری است و مرحوم عالم فاضل زاهد، صاحب تألیفات بسیار، حاج شیخ علی اکبر نهاوندی آن را در کتاب "العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب العصر و الزمان علیه السلام "نقل فرموده و بعضی دیگر از بزرگان و موثّقین از او نقل نموده‌اند. چون حکایت مفصل و طولانی است، سفارش می‌شود که علاقه‌مندان به آن کتاب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۸۹

مراجعه نمایند. علّامه نهاوندی مذکور صاحب مکاشفه مهمّی است که بر عظمت مقام استاد ما مرحوم زعیم عالی‌قدر آیت اللّه بروجردی قدس سره و اینکه مشمول عنایات غیبی و توجهات ائمه علیهم السلام بوده‌اند، دارد، چنان‌که در داستان‌های شگفت نیز حکایتی ذکر شده و دلالت بر این دارد که ایشان به حقّ دارای مقام نیابت عامه بوده‌اند و همچنین حکایت تشرّف مرحوم فاضل کامل آقا شیخ احمد فقیهی قمی نیز دلالت بر تقدیر از موضع ایشان دارد که از شرح این حکایات چون موجب طولانی شدن کلام می‌شود، خودداری شد.

چهارم: حکایت و معجزه‌ای است که مؤلف "بشارت ظهور "بدون واسطه احدی، آن را نقل نموده است. این حکایت نیز دلالت بر شفای مریضه‌ای در شب مبارک نیمه شعبان دارد که به بیماری صعب العلاجی مبتلا بوده که به اطبای حاذق، حتی اطبای خارجی نیز مراجعه کرده بودند، که از معالجه عاجز شده بودند.

علاقه‌مندان را به خواندن آن کتاب سفارش می‌کنم، که حتماً این حکایت و معجزه را که از دلایل صحّت مذهب است، مطالعه فرمایند.

پنجم و ششم و هفتم و هشتم: معجزاتی است که در ضمن حکایت ۲۳ و ۳۴ و ۸۳ و ۱۰۸ کتاب "داستان‌های شگفت "عالم و شهید عالی‌قدر آقای دستغیب شیرازی قدس سره مذکور است.

نهم: عالم عالی مقام آیت اللّه حائری- دامت برکاته- در کتابی که متضمن وقایع و معجزاتی از ائمه طاهرین علیهم السلام و بعضی رؤیاهای صادق است، در ارتباط با موضوع تشرّف به محضر حضرت، بعضی حکایات را نقل کرده‌اند که هر کدام شواهد محکم بر وجود امام علیه السلام است.

دهم: حکایت دیگری که در اینجا به آن اشاره می‌نماییم، حکایت مربوط به مسجدی است که در ابتدای شهر مقدّس قم (جاده تهران) در سمت چپ کسی که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۰

وارد شهر می‌شود، ساخته شد و به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام نامیده شده است. این حکایت را که خود حقیر بدون واسطه از صاحب آن شنیده‌ام و نوار آن هم موجود است، در پاورقی کتاب "پاسخ به ده پرسش "نقل کرده‌ام. از این گونه حکایات و شواهد و مؤیدات- اگر در مقام پرسش و ضبط برآییم- بسیار است که حداقل همه دلالت بر وجود آن حضرت و مداخله ایشان در امور- در حدی که مصلحت است- دارند.

امید است خداوند متعال توفیق درک این‌گونه سعادت‌ها را به همه مشتاقان حقیقی و منتظران واقعی عطا فرماید.

ای زیب دِهِ عالم، مجموعه زیبایی‌سرحلقه جنّ و انس، سردفترِ دانایی

در پرده غیبت چند، ای مهر جهان پایی‌ای پادشه خوبان! داد از غم تنهایی

دل بی‌تو به جان آمد، وقت است که باز آیی

امید وصال تو، یا دوست جوانم کردعشق تو مرا فارغ از هر دو جهانم کرد

باز آ که فراق تو بی‌تاب و توانم کردمشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد، پایان شکیبایی ۲۴۹]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۱

۹- اصالت مهدویت از جهت ابتنای آن بر توحید و یکتاپرستی

هسته مرکزی و محور اصلی تمام مسایل اعتقادی و تربیتی و برنامه‌های سیاسی و انتظامی، ایمان به وحدانیت، یکتایی و یگانگی خداوند متعال است که خالق و رازق و حاکم و مالک کلّ و بی‌نیاز از کل است. حقّ تعیین و نصب حاکم، ولیّ، امام، تشریع، فرمان، امر و نهی، تکلیف، الزام و ولایت مطلق بر کلّیه امور، مختصّ به او است. هر حاکمیت و ولایت و مالکیتی که به اذن او نباشد، استعلا و طغیان و استبداد است.

قبول و التزام و الزام به نظامات و قوانینی که منبع و مبنای شرعی و مصدر و اعتبار الهی ندارد، خواه در امور عبادی یا در امور سیاسی و مالی و سایر امور باشد، پرستش شیطان و شخص و مقام و هیأت و جامعه‌ای است که آن قوانین را وضع کند و وضع این قوانین، اظهار شرکت با خدا و تصرف در شؤون خدا است.

نظامات غیر الهی تحت هر رژیم و نظام که باشد، غیر شرعی بوده و واجب الاطاعه نیست، خواه استبدادی باشد یا دموکراسی یا به صورت‌های دیگر.

دعوت همه انبیا برای تحقّق حکومت اللَّه در زمین و لغو حکومت‌های دیگر است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۲

حکومت «اللَّه»، حکومت برای همه است که در آن هیچ رنگ و نژاد و زبان و منطقه‌ای مطرح نیست و همان‌طور که خدای تعالی حکومت تکوینی دارد، در امور اختیاری و تشریعی نیز کسی که حقّ حکم و فرمان دارد، خدای تعالی است و هر حکومتی که به غیر اذن خدا و خودسرانه و خارج از محدوده حکومت الهی باشد، حکومت جاهلیت بوده و اصالت ندارد، اگرچه جاهلیت آن در شکل جدید و به اسم دموکراتیک یا سوسیالیست یا جمهوری خلق باشد، نه اکثریت و نه استبداد و نه اشتراکیت، هیچ یک اصالت ندارند و اصالت‌بخش نمی‌باشند. همه چیزها و همه ارتباطات و همه راه‌ها و نظام‌ها اگر اضافه به خدا نداشته باشند، اصالت نداشته و محترم نیستند. فقط او اصل است و همه اصالت‌ها فرع او و قائم به مشیّت و اراده او و تبعی و عین تعلق به او می‌باشند.

در موضوع شناختن امام این همه تأکید شده است، که:

«مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَةً الْجاهِلِیَّةِ».

هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرده است (مانند) مردن جاهلیت.

از این روایت معروف استفاده می‌شود که در هر عصری امام و ولیّ امر منحصر به فرد است. بنابراین اولیای امور متعدد و رهبران منطقه‌ای و این تعدد حکومت‌ها که در هر گوشه‌ای از جهان، نظامی و در هر منطقه‌ای، فردی یا گروهی استیلا و استعلا دارند و از

هر سرزمينى (كوچك يا بزرگ) وطنى ساخته و عالم اسلام را كه بايد تحت نظام واحد امامت و قانون واحد اسلام باشد، تجزيه كرده و اين تفاوت‌هاى غير قابل قبول را بين مسلمين ايجاد كرده‌اند كه درآمد سرانه يك كشور مسلمان‌نشين شايد بيش از صد برابر يك كشور ديگر باشد، در حالى كه كشورى مثل كويت نمى‌داند پول‌هاى خود را چه كند و در كدام بانك بگذارد، كشورى مثل

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۲۹۳

بنگلادش مردمش به فقر و پريشانى و سختى مبتلا هستند، يا كشورى مثل عربستان به اصطلاح سعودى با آن همه ولخرجى‌هاى شاهزادگان و درباريان وهّابى مسلك آن، پول‌هايشان در بانك‌هاى خارجى ذخيره و سرمايه استعمار باشد، در حالى كه در خود عربستان، اكثريت مردم در فقر و فلاكت به سر مى‌برند.

اين بدبختى‌ها همه در اثر تسلط حكومت‌هاى دست‌نشانده خارجى و تحميل نظامات غير اسلامى و متعدد به مسلمين و شرك آنها به حكومت خدا است.

و اگر مسلمانان از همين حديث الهام بگيرند و نظام واحدى را كه امّت اسلام بايد داشته باشد و رهبران آن نظام را كه امام زمان هر عصر است، بشناسند و به سوى اين حكومت بروند و اين تجزيه‌ها و تفرقه‌ها را محكوم كنند، يقيناً به عزّت و عظمتى كه خدا به آنها وعده داده است، مى‌رسند. امروز در اثر اين نظامات متعدد و نشناختن امام زمان، سپاهيان و قواى مسلّح مسلمانان در هر نقطه‌اى، به جاى پاسدارى از توحيد و حق و عدالت، نگهبان يكى از طاغوت‌هاى دست‌نشانده شرق يا غرب مى‌باشند و افسران و سربازانى كه بايد سرباز اسلام و مجاهد فى سبيل اللّه باشند، سرباز افرادى مثل خود يا بدتر و كمتر از خود شده و از بوالهوسى‌ها و كامرانى‌ها و استبداد اين و آن پاسدارى مى‌نمايند.

در اردن، اين سربازان بدبخت، از اعتبار انسانى و اسلامى افتاده و نگهبان قدرت ملك حسين نوكر آمريكا هستند. در عربستان به اصطلاح سعودى نگهبان رژيم منحط و منحرف از اسلام ملك خالد؛ و در مصر پاسدار حكومت تحميلى و صهيونيسم‌خواه انور سادات؛ و در يمن جنوبى نگهبان حكومت الحاد و دست‌نشانده شوروى؛ و در ليبى پاسدار حكومت مستبد و خارجى و طرفدار ملوك شرق؛ و در عراق نگهبان رژيم خونخوار و ضدّ انسانى صدام و خلاصه در هر كجا. (غير از ايران كه اميدواريم ارتشش در پرتو قوانين انقلاب به طور اسلامى

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۲، ص: ۲۹۴

بازسازى شود) اين سربازان كه ايده اسلامى ندارند، يا اسير و فدايى مزدوران روس يا نوكران آمريكا هستند. نظام واحد امامت همه را در يك خط و عُمّال حكومت خدا و هدف همه را خدا و جهاد همه را فى سبيل اللّه قرار مى‌دهد.[۲۵۰] و مطلب ديگر كه از اين روايت استفاده مى‌شود، نقش معرفت امام زمان در سرنوشت انسان و عوالم بعد از اين دنياى او است كه اگر امام را نشناسد، به مردن جاهليت خواهد مرد. به نظر ما نكته‌اى كه در اين روايت بسيار مهم است و بسيارى از آن غفلت دارند، اين است كه چگونه مردن در حال نشناختن امام مساوى است با مردن جاهليت؟ امّا با اين توضيحاتى كه ما داديم، معلوم مى‌شود اين به واسطه ارتباط عقيده به نظام امامت با عقيده به توحيد است. نشناختن امام و نظامى كه بايد از آن تبعيت شود، نشناختن حكومت خدا و قبول نظامات ديگران است.

قرآن مجيد مى‌فرمايد:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ»؛[۲۵۱]

«خدا ولى و متصرف امور و صاحب اختيار مؤمنان است، آنها را از تاريكى‌ها (دوگانگى‌ها و نظامات مشركانه و ولايت اين و آن) به سوى نور (به سوى حكومت و هدايت خدا و قوانين خدا) خارج مى‌سازد».

و در ادامه همين آيه مى‌فرمايد:

«وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَآؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ»؛[۲۵۲]

«کسانی که کافر شدند، اولیای آنها (و رهبران و نظامات حاکم بر آنها)

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۵

طاغوت است که آنها را از نور به سوی تاریکی‌ها خارج می‌نمایند».

از این گونه آیات معلوم می‌شود: چرا مردن کسی که امام زمان را نشناسد، مردن جاهلیت است؛ چون نظام امامت، نظام توحید و ولایت خدا و خلافت از جانب خدا است و تسلیم و تن در دادن به اطاعت از آن، اطاعت از خدا است. لذا آیه:

«وَلا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبّهِ أَحَداً».[۲۵۳]

این گونه تفسیر شده است که در ولایت و رهبری، کسی را با امام زمان شریک قرار ندهد؛ یعنی در کنار او و مقابل او، کسی را واجب الاطاعه نداند.

اینها معانی بلندی است که باید هرچه بیشتر و گسترده‌تر به ملّت مسلمان، خصوصاً شیعه تفهیم شود تا ابعاد سازنده و انقلابی و انسانی اسلام را درک کنند و از ذلّت تواضع و پرستش در برابر مستکبران کوچک و بزرگ نجات یابند. باید مسلمان حکومت اسلامی را بشناسد و خود را فقط در برابر آن مسؤول و متعهد بداند.

این مسأله شناخت نظام و تابعیتی که باید شخص از آن داشته باشد، در بین مسلمانان غیر شیعه رسماً از اهمّیت افتاده و لذا چنان‌که گفتیم، هر گوشه‌ای نظامی و هرجا حاکمی و سلطانی و امیری بر مردم تحمیل شده و عملًا صدها میلیون مسلمان تسلیم این نظام‌ها شده‌اند و بلکه به همان رسوم کثیف آریامهری سابق در آغاز کارهای رسمی یا نامه‌ای رسمی به جای «بسم اللّه الرحمن الرحیم» که شعار اسلام و شعار کسانی است که آزادی انسان را احساس می‌کنند، «بسم سُمُوّ الأمیر» یا «بسم جلالة الملك» می‌گویند و بیش از مشرق تا مغرب، از اسلام عزیز و از کرامت انسانیت فاصله می‌گیرند و در بین شیعیان نیز با اینکه مسأله امامت را از همان ابتدا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مفهوم و محتوای اصیل و توحیدی آن شناخته و بعد از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۶

رحلت آن حضرت نیز از آن منحرف نشده و در تمام چهارده قرنی که تا امروز بر اسلام گذشته این شیعه بود که به این اصل در بُعد وسیع و عامش متمسك بوده است. با این حال، عملًا به جنبه‌های منفی و مثبت آن- چنان‌که شایسته است- بسیاری از افراد توجّه نداشته‌اند.

در جنبه منفی؛ مثلًا نفی حکومت‌های طاغوتی و نظام‌های غیر شرعی حایز اهمّیت است که باید همیشه این عقیده از این جهت مورد استفاده باشد و در ابعاد مختلف مثل مبارزات منفی ادامه داشته باشد.

و در جنبه مثبت نیز، باید اقدامات و حرکات لازم همیشه برای برقراری این نظام انجام شود که اگرچه برقرار شدن آن در سطح جهانی و در حدّ کامل و جامع آن، موقوف به حصول شرایط و آمادگی جهان و ظهور امام زمان حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- است؛ امّا برقرار کردن آن در سطوح محدودتر به حسب شرایط و امکانات هر زمان امکان پذیر است و ولایت فقها و نیابت عامه علما آن را قابل عمل و بلکه عملی کرده است.

لذا می‌بینیم تقریباً در تمام اعصار غیبت و قبل از آن، حکومت‌هایی که زمام امور مسلمین را به غصب و قهر به دست گرفتند و اعمال و روش‌هایی داشتند که هرگز با دعوت اسلام و عدالت اسلام قابل تطبیق و تصحیح نبود، از نظر شیعه حکومت ظلمه خوانده می‌شدند و از یاری و اعانت آنها جز در حدودی که حفظ مصالح کلی و اساس اسلام و دفاع از هجوم و تسلط کفار بر آن توقف داشت، خودداری می‌کردند و شیعیان متعهد در امور خود، به فُقهای عادل هر عصر رجوع می‌کردند و حتی علاوه بر مالیات‌های رسمی که به دولت‌های غاصب می‌دادند، وجوه شرعی خود را که به آنها تعلق می‌گرفت، به فقها می‌رساندند، که اگرچه در ظاهر

تحت رژیم و نظام حکومت جبار بودند؛ امّا تابعیت واقعی آنها، تابعیت از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۷

نظام امامت بوده و هست.

این از خصایص مذهب شیعه است که در برابر حکومت‌های جائر و غیر مشروع، همواره موضع عدم قبول و همکاری نداشتن داشته است.

و این است اثر عقیده به توحید و ایمان به صفات جلال و جمال خدا؛ و این است معنی ظهور عقیده توحید در برداشت و تلقّی موحّد از نظام سیاست و حکومت؛ و این است معنای ارتباط و ابتنای نظام جامعه و عقیده به مهدویت، بر توحید و یکتاپرستی که اصالتی از این محکم‌تر و واقعی‌تر نیست. و خلاصه آن مفاد، این دو آیه است:

«وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِما أَنزَلَ اللَّهُ وَلا تَتَّبِعْ أَهْوآءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ* أَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛[۲۵۴]

«و تو (ای پیامبر) به آنچه خدا به تو فرستاده، میان مردم حکم کن و پیرو خواهش‌های آنان مباش و بیندیش که مبادا تو را فریب دهند و در بعضی احکام که خدا به تو فرستاده، تقاضای تغییر کنند. پس هرگاه از حکم خدا روی گردانیدند، بدان که خدا می‌خواهد آنها را به عقوبت بعضی از گناهانشان گرفتار سازد، همانا بسیاری از مردم فاسق و بدکارند. آیا باز تقاضای حکم زمان جاهلیت را دارند و کدام حکم از حکم خدا برای اهل یقین نیکوتر خواهد بود».

مهدی آل نبی که جان جهان است‌حافظ دین حنیف و قطب زمان است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۸

صاحب عصر و قوام عالم امکان‌مهتر خوبان و سرور همگان است

بنده خاص خدا به کل وجود است‌ز امر حقّ اندر کفش زمام جهان است

مصلح دنیا و دین امام مظفرقامع بیداد و قاطع خفقان است

مجلس او طور عاشقان تجلی‌مهبط انوار و رشک باغ جنان است

خاتمه دفتر خلافت کبری‌والی ملک شهود و کشور جان است

چشمه حیوان اگر طلب کنی ای دل‌خاک درش جو که چشمه حیوان است

بنده احسان او کهین و مهین‌اندتابع فرمان او زمین و زمان است

گرچه به ظاهر ز چشم خلق نهان است‌پیش خرد همچو آفتاب عیان است [۲۵۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۲۹۹

۱۰- اصالت مهدویت از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت و به ثمر رساندن انقلاب اسلامی

اشاره

در اینکه صدها میلیون مسلمان در جهان زندگی می‌کنند، که تحت تأثیر اسلام و نفوذ معنوی آن قرار دارند و اسلام بخش‌های مهمی از زندگی آنها را فرا گرفته است، شکی نیست.

مسلمانان ایران، افغانستان، پاکستان، بنگلادش، اندونزی، هند و چین، تایلند، فیلیپین، مالزی، ترکیه، یوگسلاوی، قبرس، عراق، کویت، بحرین، عربستان، حضرموت، عمان، اردن، سوریه، لبنان، مصر، الجزایر، مراکش، یمن، تونس، تانزانیا، ساحل عاج، اتیوپی، اریتره، سودان، لیبی، استرالیا، آلبانی و کشورهای مسلمان نشین تحت سلطه روسیه به اصطلاح شوروی و دیگر کشورهایی که مسلمانان در آنها اکثریت دارند یا در اقلیّت می‌باشند، همه تحت نفوذ تعالیم اسلام قرار دارند و اگرچه جوامع آنها اسلامی خالص نیست و جاهلیت در آنها ریشه‌کن نشده یا در آنها وارد شده است؛ امّا عقیده به اسلام در آنها اثر گذارده و بسیاری از آثار جاهلیت و عادات و رسوم غیر اسلامی آنها را از میان برده است.

اسلام در معاملاتشان، در معاشراتشان، در عباداتشان، در ازدواجشان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۰

و همسرداری و فرزند داری‌شان، در فرهنگشان، در اخلاقشان و از تولد تا مرگ و دفن امواتشان، اثر گذارده و نقش عملی اسلام در آنها دیده می‌شود. هرچند اسلام عامل و محرک و برانگیزنده منحصر به فرد آنها نیست و در وجود آنها و جامعه آنها به مقاصدش نرسیده و آنها را با خود و خود را با آنها متّحد نساخته باشد؛ امّا این مقدار هم قابل انکار نیست که اسلام در وجود آنها و در رفتار و اعمالشان نقش دارد و چنان‌که برخی تبلیغ می‌کنند که اسلام از اثر افتاده و نقشی ندارد یا نمی‌تواند نقشی در عمل و سازندگی فرد و جامعه داشته باشد نیست.

هنوز هم نفوذ اسلام در پیروانش فوق العاده است و مایه گسترش و توسعه نفوذش در آن برجا بوده و از آن چیزی کاسته نشده است و آنچه که لرزه بر اندام استعمار می‌اندازد و از آن نگران است، همین نفوذ اسلام است.

اگر دیده می‌شود که تأثیر اسلام در عمل افراد و جامعه‌ها متفاوت است و شدت و ضعف دارد، باید توجّه داشت که این تفاوت‌ها کم و بیش هست و علل و عواملی در آن مداخله دارد و درجات عقیده‌ها و حالات معتقدان نیز مؤثر است.

باید برای اینکه قلمرو نفوذ اسلام بیشتر شود، این علل و عوامل را از میان برد، نه اینکه گمان کنیم زمان اینکه اسلام نقش عملی داشته باشد، گذشته است. یا نقش سازنده اسلام را با همه موانع و درگیری‌ها، در این عصر و در چهارده قرن گذشته کم و ناچیز بگیریم. اسلام همیشه مؤثر بوده و در زندگی تمام مسلمانان و بلکه بیگانگان نقش داشته است و اگر نقش نداشت، از بین رفته بود.

بنابراین سخنی که وابستگان و مزدوران شرق یا غرب می‌گویند و سازندگی اسلام و نقش عملی آن را مخصوصاً در رهبری جنبش‌ها و حرکات آزادی بخش انکار می‌کنند، یک یاوه سرایی بیش نیست و انقلاب اسلامی ایران علیه استعمار آمریکا و مقاومت دلیرانه مسلمانان افغانستان در برابر تجاوز وحشیانه روسیه، نشان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۱

داد که اسلام تا چه حدّ در بین پیروانش از نفوذ معنوی برخوردار است و نیروی ایمان و رهنمودهای اسلام، حکومت ستمگری که خود را وارث دوهزار و پانصد ساله استکبار و استعباد می‌شمرد و بر قدرت نظامی ابرقدرت‌های جهان تکیه داشت و خود به پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین سلاح‌های جنگی مجهز بود، ساقط گردید.

آری اسلام دین عمل است و در متجاوز از سیصد و بیست مورد در قرآن مجید، واژه عمل و مشتقات آن ذکر شده است.

فقه وسیع اسلام و کتاب‌های بزرگی که فقهای عالی قدر ما نوشته‌اند، مثل کتاب شریف «جواهر» که اخیراً در چهل جلد تجدید چاپ شده، حکم عمل و ارشادات و تعالیم عملی است.

در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله هم، اسلام در عمل همه و هر فرد، نقش مطلق و مساوی نداشت. فردی مانند علی علیه السلام ابرمرد اسلام، و افرادی مانند شهدای بدر و احد و حمزه و جعفر و زید بن حارثه و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند که نقش اسلام در عملشان ظاهر بود، افرادی هم مانند منافقین بودند یا از اشخاصی بودند که درجه ایمان مثل سلمان و ابوذر و مقداد

را نداشتند.

با این حال، نقش رهبری و حرکت و کنترل کننده اسلام همیشه ادامه داشته و اکنون هم در پیروان ادیان و مکتب‌ها نقش اسلام از سایرین بیشتر است.

این نفوذ معنوی اسلام و نقش سازنده و کنترل کننده نیرومندی که دارد، این نوید را می‌دهد که اسلام روزی دین جهانی شود. اکنون در این موضوع نمی‌خواهیم سخن را طولانی سازیم، فقط می‌خواهیم به این تهمت که برخی می گویند: اسلام و عقیده به مهدویت در عصر حاضر یا از مدت‌ها قبل در عمل مسلمانان نقشی ندارد، پاسخ بگوییم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۲

بدیهی است این موضوع را که نقش اسلام باید کامل‌تر و کامل‌تر شود تا فراگیر همه جهات و همه افراد گردد، نیز تأیید می کنیم و آن را رسالتی می‌دانیم که برعهده فرد فرد مسلمانان مخصوصاً علما و نویسندگان و گویندگان و روشنفکران است.

اسلام همیشه باید نقش جهانی خود را ایفا نماید تا به اهداف خود برسد و ما همه در انتظار عملکرد اسلام و آن روزی هستیم که اسلام به تمام هدف‌هایش برسد و بخش‌های مهمی از دستورات و برنامه‌های آن مخصوصاً در رشته نظام و سیاست و حکومت که متروک و از محدوده عمل خارج شده، عملی شود.

نقش مهدویت

از آنچه گفته شد معلوم گردید که مهدویت نیز مانند سایر عقاید اسلامی نقش عملی خود را داشته و اگر تأثیر آن از سایر عقاید اسلامی بیشتر نبوده، کمتر نمی‌باشد.

مهدویت نقش موجود اسلام را در عمل حفظ کرده و از اینکه بر مسلمانان یأس و ناامیدی مسلط شود، جلوگیری می کند و ضامن بقای نقش عملی اسلام است. این نهاد اسلامی همیشه نقش اسلام را بیشتر در عمل خواهان بوده و مسلمانان را به پیاده شدن نقش اساسی و کلی اسلام امیدوار ساخته و برخلاف آنان که نقش اسلام را پایان یافته گرفته‌اند، مهدویت آن را همچنان در آغاز کار و در بین راه می‌داند و اسلام را بیش از آنکه دین چهارده قرن پیش باشد، دین حال و دین آینده و قرن‌های بعد و چهارده‌ها قرن بعد هم اگر جهان ادامه یابد، می‌داند.

پس نقش عملی مهدویت در پاسداری از اسلام و نقش عملی اسلام موجود و گسترش و توسعه آن بسیار حساس و قابل توجّه است و این اندیشه و عقیده‌ای است که مسلمان را از اینکه عمر اسلام را تمام بداند و تسلیم کفار و مکتب‌های

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۳

الحاد و کفر شود، یا جهان را از اسلام بی‌نیاز بشمارد، مصونیت می‌بخشد.

عقیده مهدویت با ابعاد ممتاز و سازنده‌ای که دارد، سنگر روحی و عقیدتی مقاومت مسلمانان بوده و هست.

ایمان مسلمانان به اینکه این دین باید پیش برود و جهانگیر شود و دنیا را به زیر پرچم توحید درآورد، آنها را در برابر امواج حوادث ثبات بخشید و در مقابل دشمنان پایداری و استقامت داد و همان‌گونه که مسلمانان صدر اسلام گوشه‌گیری و انزوا و ترک مداخله در امور را شعار خود نساختند و این ایمان به آینده مشوق و محرّک آنها به جهاد و تلاش بیشتر بود، امروز و در عصر حاضر و در آینده نیز این عقیده، این برکات را دارد که توانست انقلابی مثل انقلاب اسلامی ایران را پی ریزی و رهبری نماید.

عقیده مهدویت، محتوایش عقیده به بقای اسلام است و اینکه این دین مانند کوه و زمین و آسمان استوار است و در برابر حوادث پایدار.

این عقیده، محتوایش این است که آینده برای این دین است و آخرین ابرمرد که خلاصه دودمان رسالت است، مروّج و زنده کننده

آن است.

این عقیـده علاوه بر آنکه خود اصالت دارد، به معتقداتش نیز اصالت می‌دهد و تلاش و کوشـش و تعهد می‌بخشد. هرگز این عقیده را در ترک امر بـه معروف و نهی از منکر و تعهـداتی که در برابر خـدا و پیغمـبر صـلی الله علیه و آله و حضـرت صـاحب الامـر علیه السـلام و امت دارد، عـذر و بهانه خود قرار دهد، گمراه است. هرگز نمی‌توان این عقیده را به نقش منفی در عمل متهم ساخت. اگر عقیـده به عـدل و عقیـده به نظـام، نقش منفی در عمـل دارد؛ یعنی مـوجب ظلم و بی‌نظمی می‌شود، عقیـده مهـدویت نیز نقش منفی دارد، مگر اینکه منکر هرگونه رابطه بین علّت و معلول شویم که با این انکار تأثیر و نقش منفی آن نیز سـخنی بی‌محتوا و غیر منطقی می‌باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۴

بالاخره ما هر چه می‌اندیشیم، هیچ رابطه‌ای بین این عقیده و ترک تکالیف و مسؤولیت‌ها نمی‌بینیم و از روز اوّل تا حال هم برداشت مسلمانان و شیعیان از این عقیده، نسخ موقّت دین و تکالیف دینی نبوده است.

این موضع گیری‌های شیـعه و این اشـعار پر از شور و حماسه آنها و این انقلاباتی که رهبران و علمای شـیعه برپا کردنـد و مجاهدات آنها، همه این اتهام را ردّ می‌کند.

به نظر من اصل این تبلیغ از ناحیه سه گروه است:

گروه نخست: آنـان که به طور کلی با اسـلام دشـمنی دارنـد و از هر راه که بتواننـد به هر یک از اصول و فروع آن ضـربه‌ای بزننـد، خودداری نمی‌نمایند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۲ ؛ ص۳۰۴

نان که اکثراً عمّال تبشیر و مزدوران شـرق یا غرب می‌باشند، در پی این هستند که از هر راه بتوانند در عقاید مسلمانان رخنه کرده و ذهن آنها را نسبت به مبانی اسلامی مشوّش و منحرف سازند.

گروه دوم: کسانی می‌باشند که به نقش بعضی عقاید، مثل خاتمیت دین و مهدویت و محتوای آن که آینده برای این دین است، پی برده و می‌داننـد این عقایـد، مسـلمان‌ها را در برخورد با تبلیغات مسـموم موضع می‌دهـد و مانند نقطه مرزی است که فتح نقاط دیگر بـدون فتـح آن امکان پـذیر نیست، لـذا به این نقطه‌ها حمله می‌کننـد تا بلکه عقاید را نسـبت به آن متزلزل سازند و حمله به داخل را شروع کنند.

گروه سوم: آنـان که موضع عقیـده به مهـدویت را در عقایـد شیعه و نظـام امـامت و نقش ولایـت و رهـبری فقهـا را در عصـر غیبت می‌دانند و آن را با حکومت‌های طاغوتی و استبداد و رژیم‌های دیگر معارض می‌بینند. این عقیده در تمام اعصار و ادوار شیعه را در موضع نفی و رد هر نظام غیر شرعی قرار می‌دهد.

بعد از اعلام جهاد توسط مرجع بزرگ «سید محمّد مجاهد» علیه حکومت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۵

روسـیه و پس از واقعه "گریبایـدف "که به رهبری فقیه بزرگ تهران "آقـا میرزا مسیـح "صورت گرفت، روس‌هـا در مقام تضـعیف نفوذ عقیده به مهدویت برآمدند و دسـتگاه جاسوسـی آنها در ایران و عراق به طور محرمانه مشـغول کار شد و در ظاهر هم سلاطین قاجـار مثل محمّـد شاه و دست نشانـده‌های درباری خود را به توهین به موضع علما و جلوگیری از گسترش نفوذ روحانیت واداشـتند که کنسول گری روسـیه در شـهرهایی مثل اصـفهان، محل تحصن و تمرکز مزدوران روسیه و کسانی که علیه روحانیت و نظام تشیّع فعـالیت داشـتند، بود و در عصـر ناصـرالدین شاه به تحریک سـفارت روس، جمعی از علمای مشـهور و مبارز مثل «مرحوم آقا نجفی

اصفهانی» مکرر به تهران احضار یا تبعید شدند.

در ضمن از سوی روسیه قلم‌های مزدوری نیز بسیج شدند تا آنچه را حکومت وقت روس می‌خواست با قلم‌های مسموم به مردم تزریق نمایند.

پس از واقعه تحریم تنباکو و شکست تاریخی استعمار انگلیس با یک سطر ابلاغیه مرجع شیعه آیت اللَّه میرزای شیرازی، قدرت نفوذ عقیده به مهدویت و ولایت نواب عام حضرت مهدی علیه السلام، عالم استعمار را سخت تکان داد و این بار دولت مزوّر و حیله گر انگلیس که در نقشه کشی‌های ابلیس در آن عصر شهرت یافته بود، وارد عمل شد، تا به هر نحو ممکن سد را بشکند و نفوذ علما را از میان بردارد و روحانیت و دین را از دنیا و سیاست جدا سازد.

این بار حملات و ضرباتی که بر پیکر روحانیت وارد شد، اگر بر هر دژ دیگر و هر سازمانی وارد شده بود، آن را از میان می‌برد؛ ولی هوشیاری رهبران روحانی و آگاهی آنها و فداکاری‌های بی‌نظیری که از آنها ظاهر شد و قوّت عقیده مردم به مبدأ مهدویت، باز هم نقشه‌های دشمنان را با اینکه به ظاهر، موفّقیت‌های بزرگ کسب کرده و تمام سازمان‌های دولتی و مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۶

تبلیغی را تصرف کرده بودند، نقش بر آب کرد و این مسأله اعتراض به مبدأ مهدویت و بهانه نقش منفی آن و همچنین متهم کردن اکثریت به برداشت منفی از انتظار و حمله به مراسم جشن و چراغانی نیمه شعبان که رضاخان مبتکر آن بود و با زور می‌خواست آن را متروک سازد، همه از نتایج این سیاست‌های استعماری است که حتی گاهی به عنوان دلسوزی و روشنفکر مآبانه طرح می‌شود و افراد ناآگاه از حقایق جریان‌ها نیز می‌پذیرند و آن گفته‌ها را بازگو می‌نمایند.

ما امیدواریم با هوشیاری و آگاهی روزافزونی که ملّت مسلمان، به خصوص شیعیان ایران و سایر نقاط دارند، این‌گونه اشتباه‌کاری‌ها نتواند به حریم نهادهای عقیدتی ما نزدیک شود، چنان‌که امیدواریم همگان مخصوصاً علما و گویندگان و نویسندگان متعهد، حقایق مسایل مذهبی را چنان تشریح نمایند که جای هیچ‌گونه برداشت غلط و سوء تفسیر باقی نماند و این نهاد الهی عقیده به مهدویت، در مسیر اصلاح و انقلاب و ترقّی و تعالی و قطع وابستگی به بیگانگان مورد استفاده قرار بگیرد. ان شاء اللَّه.

و آخر دعوانا ان الحمد للَّه‌رب العالمین

۹ شعبان المعظم ۱۴۰۰

لطف اللَّه صافی گلپایگانی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۷

معرفت حجّت خدا: شرح دعای اللّهمّ عرّفنی نفسک

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۰۹

«اللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ، فَإنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أعْرِفْ رَسُولَکَ» «اللّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ، فَإنَّکَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْأعْرِفْ حُجَّتَکَ» «اللّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَک، فَإنَّک إنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَک ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی» بسمه تعالی شأنه

«اهدا»

لا عَذَبَ اللّهُ أُمّی إنَّها شَرِبَتْحُبَّ الْوَصِیّ وَغَذَتْنِیهِ بِاللَّبَنِ

وَکانَ لِی والِدٌ یَهْوی أَبا حَسَنٍفَصِرْتُ مِنْ ذی وَذا أَهْوی أَبا حَسَنٍ

ثواب این رساله را به روح پاك مادر عزیزم فاطمه خانم صافی دختر مرحوم آیت اللّه آخوند ملا محمّد علی، هم حجره و شریک بحث با مرحوم آیت اللّه میرزای شیرازی، که مشتاق لقای حضرت صاحب الزمان– ارواحنا فداه– بود، هدیه می‌نمایم.

بانویی که در معرفت و ولایت و مداومت بر ادعیه و زیارت عاشورا با حال خضوع و خشوع و بُکا همچنین در شوهرداری و تربیت فرزند و فضایل علمی و عملی دیگر نمونه بود و در تربیت من رنج فراوان برد.

رَبّ اغْفِرْ لِی وَلِوالِدَیَّ وَارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیراً

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۱

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ للّهِ الَّذِی أَدْعُوهُ فَیُجِیبُنِی، وَإنْ کُنْتُ بَخِیلًا حِینَ یَسْتَقْرِضُنِی.

وَالْحَمْدُ للّهِ أَدْعُوهُ وَلا أَدْعُو غَیْرَهُ، وَلَوْ دَعَوْتُ غَیْرَهُ لَمْ یَسْتَجِبْ لِی دُعائِی.

وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلی أَمِینِ وَحْیِهِ وَخاتَمِ رُسُلِهِ، أَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ.

سِیَّمَا الَّذِی بِیُمْنِهِ رُزِقَ الْوَری وَبِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمآءُ، نامُوسُ الدَّهْرِ وَ وَلِیُّ الْعَصْرِ، الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِیّ أَرْواحُنا وَأَرْواحُ الْعالَمِینَ لَهُ الْفِدآءُ.

اللَّهُمَّ عَجّلْ فَرَجَهُ وَسَهّلْ مَخْرَجَهُ وَکَثّرْ أَعْوانَهُ، وَاجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَشَرّفْنا بِالْفَوْزِ بِلِقآئِهِ إنَّکَ مُجِیبُ الدُّعآءِ.

قالَ اللّهُ تَعالی

«وَإذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنّی فَإنّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ»؛[۲۵۶]

وَقالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:

«الدُّعآءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدّینِ وَنُورُ السَّمواتِ وَالْأَرْضِ».[۲۵۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۳

مقدمه

اشاره

برحسب روایات بسیار در عصر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام، به واسطه فتنه‌های زیاد و آزمایش‌های شدیدی که پیش

می‌آید، حفظ دین سخت دشوار می‌شود و از بوته امتحان جز افرادی که در شداید شکیبا و در معرفت و ولایت استوار و پابرجا باشند، بی‌غلّ و غش و خالص بیرون نخواهند آمد.

گمراهی‌ها و اغوائات و انحراف‌ها از حقّ فراوان می‌شود و حتی به اسم اسلام بدعت‌ها می‌سازند و شبهه‌ها منتشر می‌کنند و تحیّرها و سرگردانی‌ها ایجاد می‌نمایند و چنان شود که برحسب بعضی روایات شخص صبح می‌کند در حالی که مؤمن است و شام می‌کند در حالی که منافق یا کافر است. همچنین شب می‌کند در حال اسلام و ایمان، و صبح می‌کند در حال کفر و نفاق.

خلاصه، امواج ابتلائات، امتحانات، موجبات تزلزل عقیده، شک در عقاید دینی و ارتداد از هر سو افراد را احاطه می‌نماید، آن چنان تمیز و تخلیصی پیش می‌آید که نظیر آن را نه کسی دیده و نه شنیده باشد. اکثریت در منجلاب فساد و گمراهی غوطه ور شوند و چنان شود که کسی عقاید اسلامی حتی اسم جلاله «اللّه» را نتواند بگوید مگر به طور پنهانی و برای کسی ایمانش سالم نماند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۴

«إِلّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شاهِقٍ إِلی شاهِقٍ وَمِنْ جُحْرٍ إِلی جُحْرٍ».[۲۵۸]

برای اینکه مؤمنان حقیقی آگاه باشند و در حفظ دین و ایمان خود موفّق گردند و تندترین بادهای فتنه، پای ثبات و استقامت آنها را نلغزاند:

اوّلًا: در احادیث بسیاری که از طریق شیعه و سنی روایت شده است خبر داده‌اند که این آگاهی قبلی پس از پیش‌آمد آن حوادث، موجب قوّت ایمان اهل بینش و معرفت می‌گردد.

ثانیاً: هشدارها داده‌اند و مردم را از اینکه دین خود را از دست بدهند، برحذر نموده‌اند. چنان‌که در نهج البلاغه از حضرت مولی علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«ذاکَ حَيْثُ تَکُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَی الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدِّرْهَمِ مِنْ حِلِّهِ.

ذاکَ حَيْثُ يَکُونُ الْمُعْطی أَعْظَمَ أَجْراً مِنَ الْمُعْطِی. ذاکَ حَيْثُ تَسْکَرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرابٍ؛ بَلْ مِنَ النِّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرارٍ وَتَکْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْراجٍ. ذاکَ إِذا عَضَّکُمُ الْبَلآءُ کَما يَعَضُّ الْقَتَبُ غارِبَ الْبَعِيرِ ما أَطْوَلَ هذَا الْعَنآءَ وَأَبْعَدَ هذَا الرَّجآءَ»؛[۲۵۹]

«این پیش‌آمدها (که پیش از این جمله بدان اشاره فرموده) وقتی خواهد شد که ضربت شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از به دست آوردن یک درهم از راه حلال، این زمانی می‌شود که عطا شده اجرش از عطا کننده بالاتر است. این در وقتی خواهد شد که مست گردید بدون شراب؛ بلکه از نعمت و نعیم، و سوگند یاد کنید بدون اضطرار، و دروغ بگویید بدون

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۵

اینکه در حرج مانده باشید. این زمانی است که بلا- شما را بگزد چنان‌که پالان، کوهان شتر را می‌گزد. چه طولانی و دراز است مدت این رنج و زحمت! و چه دور است این رجا و امیدواری!».

ثالثاً: برحسب روایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام از کسانی که در این عصر ثابت قدم می‌مانند، مدح و تقدیر فراوان نموده، ایمان آنها را ستوده، به پاداش‌های بزرگ و درجات بلند وعده داده‌اند.

از جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن، حکایت اسلام آوردن جندل بن جنادهٔ بن جبیر ذکر شده است، پس از آنکه جندل از اوصیای آن حضرت پرسید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او خبر داده که دوازده نفرند و اسامی آن عزیزان درگاه خدا را بیان فرمود، او را از غیبت امام دوازدهم خبر داد و فرمود:

«طُوبی لِلصّابِرِينَ فِی غَيْبَتِهِ. طُوبی لِلْمُقِيمِينَ عَلی مَحَبَّتِهِمْ. اولئِکَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِی کِتابِهِ وَقالَ: «هُدیً لِلْمُتَّقِينَ* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». ثُمَّ قالَ اللَّهُ تَعالی «اولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ»؛[۲۶۰]

«خوشا به حال صبر کنندگان در غیبت او! خوشا به حال پایندگان بر دوستی ایشان. ایشانند آنان که خدا در کتابش آنها را وصف

نموده و فرموده است: «قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [/ آنچه از حس پوشیده و پنهان است ایمان می‌آورند».[۲۶۱] سپس فرمود: آنها حزب خداوند (اللّٰه) اند؛ بدانید حزب اللّٰه پیروزان و رستگارانند».[۲۶۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۶

(کلمه الغالبون در مورد این آیه نیامده است).

و حضرت امام زین العابدین علیه السلام برحسب روایت ابوخالد کابلی از آن بزرگوار، می‌فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ زَمانِ غَیْبَتِهِ؛ الْقائِلِینَ بِإِمامَتِهِ، الْمُنْتَظِرِینَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَتَعالی أَعْطاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهامِ ما صارَتْ بِهِ الْغَیْبَهُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَهِ الْمُشاهَدَهِ، وَجَعَلَهُمْ فِی ذلِکَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَهِ الْمُجاهِدِینَ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ بِالسَّیْفِ، اولئِکَ الْمُخْلِصُونَ حَقّاً وَشِیعَتُنا صِدْقاً، وَالدُّعاهُ إِلی دِینِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سِرّاً وَجَهْراً»؛[۲۶۳]

«به تحقیق که اهل زمان غیبت او که قائل به امامت او هستند و منتظر ظهور آن حضرتند، از اهل هر زمان دیگر فاضل‌ترند؛ برای اینکه خدا آن‌چنان خردها و فهم‌هایی به آنها عطا فرموده است که غیبت، نزدشان به منزله مشاهده و دیدار گردیده است و ایشان را در این زمان به منزله جهادکنندگان با شمشیر در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است.

ایشان حقّاً مخلصند و به راستی شیعه ما هستند و دعوت کنندگان به سوی خدا در پنهان و آشکارند».

در کتاب "محاسن برقی، "سند را به "فیض بن مختار "رسانده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود:

«مَنْ ماتَ مِنْکُمْ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ لِهذَا الْأَمْرِ کَمَنْ هُوَ مَعَ الْقآئِمِ فِی فِسْطاطِهِ قالَ:

ثُمَّ مَکَثَ هَنِیئَهً، ثُمَّ قالَ: لا بَلْ کَمَنْ قارَعَ مَعَهُ سَیْفَهُ. قالَ: لا وَاللَّهِ إِلَّا کَمَنِ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۷

اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»؛[۲۶۴]

«هر کس از شما بمیرد و او منتظر برای این امر باشد (یعنی منتظر قیام حضرت مهدی علیه السلام باشد)، مثل کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در خیمه آن حضرت باشد.

سپس درنگی کرد و فرمود: نه بلکه مثل کسی است که با او شمشیر زده باشد.

پس از آن فرمود: نه به خدا سوگند مثل آن کسی است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده باشد».

و از طرق عامه نیز روایات و احادیث در این معنی بسیار است. از جمله از انس بن مالك روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَأْتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ، الصّابِرُ عَلی دِینِهِ لَهُ أَجْرُ خَمْسِینَ مِنْکُمْ»؛[۲۶۵]

«بر مردم زمانی می‌آید که از برای صبر کننده بر دینش، اجر پنجاه نفر از شما می‌باشد (خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب است)».

رابعاً: دستور و توصیه فرموده‌اند که با دعا و درخواست از خداوند متعال برای ثبات قدم و منحرف نشدن از راه راست، ایمان و عقاید خود را در حفظ و حراست الهی قرار دهند و در این امتحانات از لغزش قدم و تزلزل عقیده به خدا پناه ببرند و خود را به او بسپارند و از او کمك بگیرند و نیرو بخواهند؛ چون به هنگام امتحانات و حوادثی که بسا افراد ریاضت کشیده را تکان می‌دهد، بهترین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۸

و نیرومندترین نگهبان ایمان و عقاید حقّ انسان، استعانت از خدا و ارتباط یافتن با عالم غیبت است که روحیه صبر و شکیبایی انسان را قوی می‌سازد و او را در برابر ناملایمات ثابت‌قدم و پایدار می‌نماید.

و لذا در قرآن مجید دستور داده شده که به نماز و صبر (که تفسیر به روزه شده است) استعانت بجویید؛ زیرا این توجّه و استعانت، روح مأیوس و ناامید را امیدوار و شخص زجر کشیده و شکنجه دیده را بر تحمل این امور شکیبا می‌نماید.

و حاصل اینکه: برای حفظ ایمان، مداومت بر توجّه به خدا و دعا، به خصوص خواندن دعاهای مأثور (مثل دعای شریف ندبه) بسیار مؤثر بوده و اثرات تربیتی و تکمیلی و فواید آن در حفظ ارتباط با حضرت صاحب وقت و سید و مولی و پیشوا و امام عصر- ارواحنا فداه- بیش از حدّ تصور است. لذا در کتاب‌های دعا، دعاهایی برای عصر غیبت رسیده است که شاید مختصرترین آنها این دعا باشد که موسوم به دعای غریق است.

«یا اللَّهُ یا رَحْمنُ یا رَحِیمُ، یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلی دِینِکَ».

یکی از دعاهای معروفی که مؤمنان و منتظران ظهور در عصر غیبت آن ولیّ اعظم خدا- عجل اللَّه تعالی فرجه- بر آن مواظبت داشته و در آن از خدای تعالی معرفت خودش و معرفت پیامبرش و معرفت حجّتش را مسئلت می‌نمایند، دعای معروف «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ» است.

ثقهٔ الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی قدس سره که هم‌زمان با حضرات نواب اربعه- رضوان اللَّه تعالی علیهم- می‌زیسته و در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ رحلت فرموده است، در جامع بزرگ و شریف کافی که اقدم جوامع اربعه شیعه است، این دعا را از حضرت ابی عبداللَّه امام جعفر صادق علیه السلام به دو سند در باب غیبت از کتاب حجت روایت کرده است.

علاوه بر آن، شاگرد معروف کلینی، ابوعبداللَّه محمّد بن ابراهیم نعمانی کاتب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۱۹

کتاب کافی مشهور به "ابن زینب یا ابن ابی زینب "که از قدمای محدثین بزرگ شیعه می‌باشد، در کتاب نفیس و معتبر "غیبت" این حدیث را به سند دیگر نیز روایت نموده است.

همچنین شیخ اجل محمّد بن علی بن الحسین معروف به صدوق قدس سره که در سال ۳۸۱ درگذشته است و صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه، یکی دیگر از کتب اربعه، در کتاب ارزنده "کمال الدین و تمام النعمهٔ "که همواره مورد استناد و اعتماد علما و محققین بوده و هست، به سه طریق دیگر در باب "ما رُوی عن الصادق جعفر بن محمّد علیهما السلام "این دعای شریف را روایت کرده است که در این سه کتاب معتبر مجموعاً به شش طریق روایت شده است.

لفظ این دعای شریف بر حسب روایتی که در کافی، مقدم بر حدیث دیگر روایت شده و بر حسب روایت غیبت نعمانی و سه روایت کمال الدین این است:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی».

و در روایت دیگر "کافی "که روایت ۲۹ این باب است، متن دعا این است:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ، فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْکَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَبِیَّکَ، فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَبِیَّکَ لَمْ‌أعْرِفْهُ قَطُّ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ، فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی».

که معلوم است اگرچه صحّت صدور هر دو متن از امام علیه السلام محتمل و بلکه قابل قبول است؛ امّا متن اوّل که به پنج سند روایت شده معتبرتر و جمله‌هایش زیباتر است. بدیهی است در صورت وحدت روایت و وحدت مضمون و اختلاف متن، به حکم:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۰

«وَإِنّا لَأُمَرآءُ الْکَلام، وَفِینا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَیْنا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ»؛[۲۶۶]

«و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم که ریشه‌های آن در ما فرو رفته و شاخه‌هایش بر ما گسترده شده است».

باید متن فصیح‌تر و بلیغ‌تر را صادر دانست.

لذا ما هم در این مقاله متن اوّل را در بحث و تفسیر می‌گذاریم.

اعتبار سند دعا

اعتبار سند این دعا با اینکه در این سه کتاب معتبر به سندهای متعدد روایت شده است و بعضی از شواهد دیگر نیز اعتبار آن را تأیید می‌نماید.[۲۶۷] انصافاً اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام حاصل است.

علاوه بر آن، بر فرض که در مثل این مورد سند ضعیف باشد، طبق قاعده تسامح در ادلّه سنن عمل می‌شود؛ امّا به نظر حقیر، سند دعا واجد اعتبار کافی است و خواندن آن به نیت ورود جایز است.

پس از این مقدمه با استعانت از خداوند متعال برای اینکه به مفاد این دعا در حدّ بینش خود آگاهی یابیم، به شرح و تفسیر آن می‌پردازیم و اعتراف می‌کنیم که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۱

کلمات صادر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از دعا و مواعظ و حقایق عرفانی و اخلاقی و تعالیم و رهنمودهای ایشان در نواحی گوناگون برتر از آن است که بتوان شرح تفسیر کامل بر آنها نگاشت و اگر بعضی فرازهای سخنان آن بزرگواران را بتوان شرح و تفسیر جامع نمود، آن هم کار همه کس نیست و فقط بزرگانی می‌توانند در این کار توفیق یابند که در غور و دقت در احادیث و سخنان ایشان روزگاری را صرف کرده و با مکتب آن عزیزان درگاه خدا آشنا باشند.

امّا ضعیفانی چون مرا، غوّاصی در این دریای ژرف بیکران و پرواز به این قلّه‌های بلند علم و معرفت هرگز میسر نخواهد شد. باید از خرمن معارف بزرگان و پرورش یافتگان این مکتب کسب فیض بینش و آگاهی نماییم و بدانیم در این مسیر که عالی‌ترین سیرهای کمالی بشر وجود دارد، هرچه جلو برویم و با بال سعی و خلوص بر قله‌هایی بس بلند پرواز کنیم، در برابر صاحبان مراتب عالی‌تر مانند نوزادی می‌باشیم که تازه چشم به دیدار جهان گشوده و بیرون از محدوده گهواره و اطاقش جایی را ندیده باشد و در برابر شخصی که سفرهای بسیار کرده و دریاها و کوه‌ها و اقیانوس‌ها و شهرهای کوچک و بزرگ را دیده و به کرات آسمانی نیز سفر کرده، قرار گرفته باشد. با این اعتراف به ناتوانی و قصور و کوتاهی خود، شرح و تفسیر دعا را در دو بخش آغاز می‌نماییم.

بخش اوّل: لغات دعا.

بخش دوم: تفسیر دعا.

در پایان نیز، بحث کلی در فایده دعا خواهیم داشت. ان شاء اللّٰه تعالی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۳

لغات دعا

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۵

بخش اوّل: لغات دعا

۱- الله

"اللَّه "اسم است از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه بدون لحاظ و تعیین صفتی از صفات.
ابن خالویه در "اعراب ثلثین سوره "می گوید:
«اسْمٌ لا یَنْبَغِی إِلّا لِلَّهِ جَلَّ ثَنَآؤُهُ»؛
«اسمی است که سزاوار نیست مگر برای اللَّه بلندمرتبه».
و در قول خدای تعالی: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیّاً»[۲۶۸] گفته شده است؛ یعنی آیا در مشرق و مغرب خشکی و دریا و کوه و هموار و هر مکان و هر جایی احدی را که اسم او اللَّه باشد، غیر از او می‌شناسی؟؛ یعنی نخواهی شناخت.
پیرامون این اسم، که به تصریح بعضی "اسم اعظم "است و در اینکه مشتق است یا مشتق نیست و مطالب دیگر، علمای بزرگ ادب و لغت و فلسفه و عرفان بیانات و تحقیقات مهمی در کتاب‌های شرح اسماء الحسنی و کتاب‌های لغت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۶

و تفسیر و شرح ادعیه فرموده‌اند، که آوردن آن مباحث در این رساله خارج از ظرفیت آن است و اهل تحقیق و بررسی‌های عمیق را همان کتاب‌ها کافی و وافی است.
فقط در اینجا اجمالًا می گوییم ":اللَّه، "که از آن تعبیر به اسم جلاله می‌شود، دلالت دارد بر ذات جامع جمیع صفات کمال، مثل علم و قدرت و تفرّد و وحدت؛ بنابراین یک مسّمی بیشتر نخواهد داشت و این دلالت بر تفاوت نمی‌کند و این لفظ مقدّس مشتق باشد یا غیر مشتق و دلالتش بر ذات احدیت به وضع تعیّنی باشد یا تعیینی. و در هر صورت این لفظ دلالت بر آن ذات دارد و در لسان عربی بین اسماء حسنی، اسمی که به دلالت مطابقی این دلالت را داشته باشد، در نظر نیست مگر در مثل «هو» این ادّعا بشود.
راغب می‌گوید: اصل "اللَّه، "اله است که همزه‌اش حذف شده و بر آن الف و لام تعریف وارد شده است و سپس مثل ابن خالویه به آیه شریفه «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیّاً» استشهاد نموده است و بنابر آنکه مشتق باشد، چنان‌که از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود، در اینکه اصل "اللَّه "اله بوده است، اختلافی نیست. هرچند در اینکه همزه آن حذف شده و به جای آن الف و لام آورده شده است، یا اینکه الف و لام بر آن داخل شده و الف اصلی آن حذف شده است. و به عبارت دیگر: در اینکه الف و لام تعویض است و قیاسی است یا تعویض نیست و به غیر قیاس است، اختلاف است. چنان‌که در سرّ قرائت آن به قطع همزه و نکات دیگر، بحث‌های ادبی لطیفی بین علمای نحو و ادب مطرح شده است که علاقه‌مندان می‌توانند آنها را در کتاب‌های نحو و ادب مطالعه فرمایند.
و در اصل اشتقاق "اله "نیز چند وجه فرموده‌اند:
وجه اوّل: اینکه اصل آن از «الَه» (به فتح فاء و عین) است که اسم جنسی است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۷

بر هر معبودی که به حقّ یا باطل عبادت شود؛ اعم از اینکه پرستنده معبود باطل فقط آن را معبود بداند و به ربوبیت "اللَّه "معتقد باشد، مثل بسیاری از مشرکین. یا اینکه به ربوبیت آن و اتّصافش به صفات کمالیه ربانی قائل باشد.
پس به عکس آنچه که فرقه گمراه وهابیه و ابن تیمیه و پیروانش گمان کرده‌اند که کلمه توحید فقط دلالت بر توحید الوهیت و نفی شرک در معبودیت دارد و نفی شرک در ربوبیت و اثبات توحید در ربوبیت از آن استفاده نمی‌شود. این کلمه طیبه بر نفی مطلق شرک برای حضرت احدیت دلالت دارد؛ زیرا شرک در الوهیت و معبودیت، همچنان‌که گاه به اعتقاد باطلی مثل عقیده به اینکه شیء وجود تنزیلی خدا در عبادت او است، حاصل می‌شود. گاه هم به عقاید باطل دیگر مثلًا چیزی یا شخصی را در مثل امر خلق و رزق و اماته و احیا شریک خدا دانستن واقع می‌شود.

پس وقتی گوینده این کلمه طیبه نفی هر معبود را نمود، چنان‌که نفی معبودی را که مشرک در عبادت به واسطه اعتقاد فاسدی آن را می‌پرستد، می‌نماید، معبودی را هم که مشرک در ربوبیت به واسطه اعتقادی از رقم دوم می‌پرستد، نیز نفی می‌نماید و نفی این دو معبود، نفی اصل و منشأ عقیده به معبودیت آنها است و چون موارد شرک در عبادت و پرستش ظهور پیدا می‌کند، از این جهت نفی آن شده و با نفی لازم نفی ملزوم (یعنی عقاید فاسدی که منشأ عبادت غیر خدا می‌گردد) نیز می‌شود.

بنابراین چنان نیست که کلمه توحید فقط شرک در الوهیت را- به معنایی که وهابی‌ها می‌گویند و مجامع با توحید ربوبیت می‌شمارند- نفی نماید و به نفی شرک در ربوبیت ارتباط نداشته باشد؛ بلکه وقتی معبود غیر او را نفی کردیم، هرگونه شریکی را هم برای او نفی نموده‌ایم و این در صورتی است که "اللَّه "از "اله ("به فتح فاء و عین) مثل "عبد "لفظاً و معناً باشد و الّا برحسب اشتقاقات دیگر، این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۸

توهم وهابی‌ها که می‌خواهند آن را مبدأ یک سلسله دعواهای باطل دیگر خود قرار دهند، بطلانش به صراحت معلوم است.

وجه دوم: این است که "اللَّه "مشتق از "الِه "بر وزن علم (به فتح فاء و کسر عین) به معنای "تحیّر "است؛ چون عقول در درک حقیقت ذات و صفات او متحیر و ناتوانند، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً»؛[۲۶۹]

«خدا با علم ازلی بر همه آینده و گذشته خلق آگاه هست و خلق را هیچ به او احاطه و آگاهی نیست».

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«کَلَّ دُونَ صِفاتِهِ تَحْبِیرُ الصّفاتِوَضَلَّ هُناکَ تَصارِیفُ اللُّغاتِ»

و نیز از آن حضرت روایت است که:

«کَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غایَهِٔ صِفَتِهِ وَالْعُقُولُ عَنْ کُنْهِ مَعْرِفَتِهِ».

نه ادراک بر کنه ذاتش رسدنه فکرت به غور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهمنه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

و در دیوان منسوب به حضرت مولی علیه السلام است:

کَیْفِیَّهُٔ الْمَرْءِ لَیْسَ الْمَرْءُ یُدْرِکُهافَکَیْفَ کَیْفِیَّهُٔ الْجَبّارِ فِی الْقِدَمِ

هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ الْأَشْیآءَ مُبْتَدِعاًفَکَیْفَ یُدْرِکُهُ مُسْتَحْدِثُ النَّسَمِ

گفتم: همه ملک حسن سرمایه تو استخورشید فلک چو ذره در سایه تو است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۲۹

گفتا: غلطی زمانشان نتوان یافتاز ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه تو است

و بنابر این وجه، دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر و بی‌نیاز از بیان است.

وجه سوم: اینکه مشتق از "وله "است و بنابراین اصل "اله "هم "وله "است که واو آن به همزه بدل شده است. و خداوند متعال را به این جهت "اله "گویند که هر مخلوقی یا به تسخیر و یا به اختیار، مایل به او است، چنان‌که می‌فرماید:

«کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ».[۲۷۰]

و نیز می‌فرماید:

«وَإِنْ مِن شَیْءٍ إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ»؛[۲۷۱]

«موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت او است ولیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید».

و نیز می‌فرماید:

«إِنّا للّهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»؛[۲۷۲]

«ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد».

و در آیه دیگر فرمود:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»؛[۲۷۳]

«هرچه در زمین و آسمان است، خواه ناخواه مطیع فرمان خدا است و به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۰

سوی او رجوع خواهند کرد».

و از این جهت است که بعضی گفته‌اند: «اللَّهُ مَحْبُوبُ الْأَشْيآءِ كُلّها».

و این منافات ندارد که بعضـی از افراد انسان به سبب برخی کاستی‌ها از او منصرف می‌شوند و سیر اختیاری خود را که باید به سوی او باشـد، به قهقری مبدل کرده و از او دوری می‌جویند. با این حال، در سیر کلی، همه به سوی او می‌روند و بازگشت همه به سوی او است.

«فَسُبْحانَ الَّذِی بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَیْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛[۲۷۴]

«پس منزه و پاک است خدایی که ملک و ملکوت هر موجودی به دست قدرت او است و همه شما به سوی او رجوع خواهید کرد».

و در لسان العرب است که:

مَعْنى وَلاهٌ: أَنَّ الْخَلْقَ يُولِهُونَ فِی حَوآئِجِهِمْ؛ أَیْ يُضَرّعُونَ إِلَيْهِ فِيما يُصِيبُهُمْ وَيَفْزَعُونَ إِلَيْهِ فِی كُلّ ما يَنُوبُهُمْ».

وجه چهـارم: این است که از "أَلَه یَلوهُ لیاهـاً "به معنـای "احتجب "و مشـتق باشـد؛ چون حقیقت ذات او پنهان و محتجب از عقول و ابصار بوده و دیده نمی‌شود. در قرآن مجید نیز به این معنا اشاره شده است:

«لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛[۲۷۵]

«او را هیچ چشمی درک ننماید، و حال آن‌که او بینندگان را مشاهده می‌کند و لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است».

و اسم "الباطن "نیز بر آن دلالت دارد. و در حدیث است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۱

«إِنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَما احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصارِ، وَإِنَّ الْمَلَأَ الْأَعْلى يَطْلُبُونَهُ كَما تَطْلُبُونَهُ أَنْتُمْ»؛

«خداونـد متعـال از عقل‌هـا محجوب و پنهـان است، چنـان‌که از بصـرها و چشم‌ها محجوب و پنهان است و به درستی که ملأ اعلی و فرشتگان بالا او را طلب می‌کنند، همچنان که شما طلب می‌نمایید».

بنابراین، این وجه و وجه سوم نیز دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر است.

وجـه پنجـم: ایـن اسـت کـه از "ألـه إلی فلاـن "مشـتق است؛ یعنی به او سـکون و آرام گرفت، به این جهت که عقـول به او آرامش می‌یابـد. و جهان‌بینی اهل توحیـد به شـناخت او باوربخش و موجب اعتماد می‌گردد و دل‌ها به یاد او اطمینان پیـدا می‌کند، چنان‌که می‌فرماید:

«أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛[۲۷۶]

«آگاه باش تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گردد».

و در دعای عرفه است:

«ماذا فَقَدَ مَنْ وَجَدَکَ وَماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَکَ»؛

«چه چیزی را گم کرد کسی که تو را پیدا کرد و چه چیزی را پیدا کرد کسی که تو را گم کرد؟»

وجه ششم: اینکه "اله "مشتق از "أَلِه ("به فتح فاء و کسر عین) است که به معنای پناه جستن و پناه گرفتن باشد. و به خدا از این جهت "اله "گویند: پناه حقیقی و مفزع همه است. بنابراین، این وجه و وجه پنجم نیز کلمه توحید مطلق شریک را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۲

نفی می‌نماید. این بود عمده وجوه یا تمامی وجوهی که در مبدأ اشتقاق "اله "فرموده‌اند.

و امّا "اللّهمّ؛ "در چگونگی ترکیب آن فرموده‌اند: معنای آن "یااللّه "است و کلمه «یا» به جهت تعظیم اسم جلاله از آن حذف شده و عوض آن میم مشدّد در آخر آن آورده شده است و این از خصایص این اسم است؛ چنان‌که تاء قسم به آن اختصاص دارد.

و فرّاء گفته است: اصل "اللّهمّ "،"یا اللّه آمنّا بالخیر "است، یعنی ای خدا قصد کن ما را به خیر. ولی قول اوّل ارجح و اقوی است.

۲- عرفان و معرفت

معرفت و عرفان؛ ادراک شیء است به اندیشه و تدبیر در اثر آن چیز، که اخصّ از علم می‌باشد؛ زیرا علم مطلق ادراک است و به تفکّر در خود شیء نیز حاصل می‌شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت: معرفت اعم است؛ زیرا علم ادراک حقیقت شیء است و معرفت ادراک شیء است؛ خواه به حقیقت باشد یا به ظاهر و آثار.

و بنابر اینکه عرفان و معرفت اعم از معرفت حقیقت شیء یا آثار و وجوه آن باشد، حدیث شریف معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» را این‌گونه می‌توان تفسیر نمود: هرکس شناخت حقیقت نفس خود را که مرکب و محتاج و دارای سایر صفات و مشخصاتی است که باری تعالی از آن منزه است، می‌شناسد؛ پروردگار خود را که از این صفات و صورت عرفان اوّل، عرفان حقیقت نفس است و عرفان دوم، همان عرفان شیء و به چیزهایی است که از او سلب می‌شود و خارج از حقیقت ذات او است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۳

و می‌توان تفسیر نمود: هرکس شناخت نفس خود را که محتاج و نیازمند به غیر و مصنوع و مخلوق و مملوک غیر و غیر مستقل بالذات و معلول و حادث است، خدا را که صانع و خالق و مالک و آفریننده و هستی‌بخش او است، به بی‌نیازی و کمال و سایر صفات جلال و جمال می‌شناسد که بنابراین وجه، عرفان و معرفت در هر دو جزء حدیث به معنای عرفان آثار و تفکّر در آثار و اوصاف نفس و رب حاصل شده و به معرفت حقیقت آنها ارتباط و دلالت ندارد.

و می‌توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه حقیقت آن را نمی‌توان شناخت و درک آن میسّر نیست، پروردگار خود را نیز می‌شناسد به اینکه حقیقت وجود و کُنه ذاتش از دسترس ادراک بیرون است و بنابر این وجه نیز، معرفت به حقیقت ذات تعلق نگرفته و با تدبّر در آثار حاصل شده است. و در این معنی شاعر می‌گوید:

تو که در علم خود زبون باشیعارف کردگار چون باشی

و می‌توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد که در اداره تمام اموری که مربوط به او است از جسم و روح یگانه است و تمام اعضا و قوا تحت فرماندهی واحد قرار دارند، و اگر نظام اداره نفس، دو فرمانده و دو مدیر داشت، امور آن مختل و تباه می‌گشت، می‌فهمد که در کل جهان و تمام عالم امکان نیز اگر فرماندهی و مدیریت متعدد باشد، نظام عالم کاینات مختل و همه تباه می‌شوند؛ لذا خدا را به یگانگی و وحدت و بی‌شریکی می‌شناسد. بنابراین وجه نیز عرفان به غیر حقیقت و کنه ذات تعلق گرفته و به تدبّر در آثار حاصل شده است.

و تفسیر دیگر این است: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه دارای توانایی و علم و ادراک است- هرچند محدود- می‌شناسد آن

کسی که او را آفریده و این صفات را به او عطا کرده است، خود دارای تمام صفات کمالیه است؛ زیرا بدیهی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۴

است که «فاقد شیء معطی آن خواهد بود» و نیازمند، کسی را بی‌نیاز نخواهد کرد.

ذات نا یافته از هستی بخش‌کی تواند که شود هستی بخش

و نیز بـه تـدبّر و انـدیشه می‌شـناسد کـه ایـن صـفات را خـودش به خـودش نـداده، چنـان‌که خـودش را خـودش نیافریـده است، پس می‌شـناسد که بخشـنده، هرچه از هستی و صـفات جمـال و جلال دارد، از خودش می‌باشـد که این هستی و این صـفات را به او عطا کرده است. بنابر این وجه نیز، عرفان در هر دو جزء به تدبر در آثار فراهم می‌شود.

سایر وجوهی که در تفسیر این حـدیث می‌توان بیان کرد، نیز از این دو قسم خارج نیست؛[۲۷۷] که یـا معرفت نفس به حقیقت و به تدبّر در ذات آن حاصل شده و یا به تدبّر در اندیشه آثار آن.

امّا معرفت "ربّ "بنابر تمام وجوه، به تدبّر در آثار حاصل می‌شود. لذا گفته می‌شود: فلان کس خدا را می‌شناسد. و گفته نمی‌شود: خدا را می‌داند؛ چون معرفت بشر به خدا به تدبّر در آثار او است، نه به اندیشه در ذات او.

و از سوی دیگر گفته می‌شود: خـدا فلان چیز را می‌داند. و گفته نمی‌شود: خدا فلان چیز را می‌شـناسد؛ زیرا معرفت بر علمی اطلاق می‌شود که وصول به آن با تفکّر باشد و خدا از آن منزه است؛ بلکه علم خدا حضوری و بدون سابقه تفکّر و اندیشه و غیر مسبوق به جهـل و عـدم است. گفته نشود: اگر معرفت بایـد مسبوق به تفکّر و تـدبّر در آثار شـیء باشـد، پس اینکه گفته می‌شود: معرفت اللَّه فطری است، و در قرآن مجید می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۵

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فاطِرِ السَّموَاتِ وَالْأَرْضِ»؛[۲۷۸]

«در وجود خدا که فاطر آسمان‌ها و زمین است، شکی نیست».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمواتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛[۲۷۹]

«و اگر از ایشان سؤال کنی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است، هرآینه می‌گویند: خدا».

و بالجمله در این آیات و آیات دیگری از قرآن مجید، مثل آیه:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها»؛[۲۸۰]

«به جانب آیین اسلام روی آور و پیوسته از دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن».

و از احادیث شریفه استفاده می‌شود که: معرفت خدا و رسول و امام فطری است و نیاز به تدبّر ندارد.

مقصـود از اینکه گفته می‌شـود: دین فطری است، به یکی از دو معنـا است: یکی اینکه دین بر بشـر تحمیـل نشـده؛ بلکه بـا فطرت او موافق است و حرکت در مسیری است که انسان بالطبع و به فطرت بایـد داشته باشد و وقتی آن را بر او عرضه بدارند، از آن سـرباز نزده و ابراز تنفر نمی‌نماید و دین حاجت فطری او را بر می‌آورد.

مثلًا فطرت بشر خواهان عدالت و راغب و مشتاق به خیر و احسان است. از این جهت هرچه پیشنهاد عدالت بخش به او بدهند و او را به خیر و احسان، امانت و راستی، وفا و حفظ عهد، و رحم و انصاف دعوت نمایند، آن را طرد نمی‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۶

و اگر عوامل و موانعی بین او و فطرتش حجاب نشده باشد، از این‌گونه پیشنهادها استقبال می‌کند.

همچنین چون نیاز به خـداپرستی در فطرت بشـر است و انسان احساس می‌کنـد که فقیر و محتاج است، باید به یک نقطه‌ای که غنای

مطلق و بی‌نیازی محض و قـدرت نامحـدود و علم غیر متناهی باشـد، خود را متّصل و متّکی نمایـد. او کسـی را می‌خواهد که بتواند حوایج او را برآورد و او را در شداید و سختی‌ها یاری دهد و یاد او آرام‌بخش روح و روانش باشد.
بشـر بالـذات خود را گمراه می‌بینـد و هستی و تمـام حیثیات خود را هر ساعت و هر دقیقه و ثانیه در معرض انواع خطرات می‌بینـد و می‌خواهـد به مرکزی که بر تمام کاینات حکم‌فرما و مسلط و محیط بوده و پناه‌گاه او از این خطرات باشـد، اتّکا و اعتماد کنـد؛ لـذا وقتی دین را به مفهوم صـحیحش، که برآورنده این تمایلات فطری است، به‌او عرضه بنمایند، بالفطره آن را قبول می‌کند؛ زیرا همان چیزی است که او می‌خواهـد. این معنـا از فطری بودن دین بـا اینکه می‌گوییم: معرفت خـدا به انـدیشه در آثـار بـدون تفکّر در ذات حاصل می‌شود، منافات ندارد.
معنای دیگر فطری بودن دین، این است که فطرت بشر آن را تأیید و تصدیق می‌نماید و از قضایایی است که اگرچه محتاج به قیاس و برهان است؛ امّا قیاس و برهان آنها از خودشان جدا نیست و با آنها همراه و در آنها مطوی است، چنان‌که گفته‌اند: «قَضایا قِیاساتُها مَعَها» و در بیان مثال برای آن گفته شده است: این قضـیه که "عدد چهار زوج است "فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عـدد چهار قابل انقسام به دو عـدد متساوی است و هر عـدد قابل انقسام به دو عـدد متساوی، زوج است، پس عـدد چهار زوج است.
یا در همین مسأله "معرفت اللَّه "می‌گوییم: این قضیه که "عالم، خدا و آفریننده
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۷
دارد "فطری است؛ زیرا دلیـل آن با آن همراه است و آن این است که عالم حادث و پدیـده است و هر حادث و پدیـده، آفریننـده و پدیدآورنده دارد، پس عالم آفریننده دارد.
یـا می‌گوییم ":عـالم نـاظم غیبی و نـامرئی دارد "فطری است؛ زیرا دلیل آن از آن جـدا نیست و آن مثل این قیاس و برهان است که عالم نظم و حساب دارد و هر چیزی که نظم و حساب داشـته باشـد، نظم دهنده دارد، یا هر نظم و حسابی ناظم دارد. پس عالم ناظم دارد، یا پس نظم و حساب عالم نیز ناظم دارد.
بنـابراین، فطری بـودن دیـن بـه حسب اصـطلاحات اهـل معقـول و منطـق این است که: دلایـل یـک قضـیه‌ای که مـورد تصـدیق قرار می‌گیرد، با خود او باشـد. و این اصـطلاح نیز با معنای لغوی عرفان و معرفت که به حقیقت اشیا تعلق نمی‌گیرد و به شـناخت اموری مربوط است که با تفکّر و انـدیشه در آثار آنها شـناخته می‌شونـد، منافات ندارد؛ زیرا قضـیه فطری هرگاه با آثاری که با موضوع آن قضیه فطری ارتباط داشته باشد، همراه باشد و آن آثار دلیل آن باشد، شناخت آن قضیه، عرفان و معرفت خواهد بود.
و بالاـخره سومین معنـا برای فطری بودن دین، این است که: انسان خود به خود و ناخودآگاه و بـدون اینکه قصـد و نیت قبلی داشـته باشـد، به سوی خـدا متوجّه می‌شود و در فرصت‌هایی دلش به سوی خـدا کشـیده شده و به یاد او می‌افتد. حتی مکرر شـنیده و دیده شـده است افرادی که در الحـاد و زنـدقه بسیار متعصب و در عنـاد و لجـاج با اهل توحیـد سخت اسـتوار بودنـد، در طی جریان‌ها و حوادثی که در زنـدگی آنها روی داد، ناخودآگاه به سوی خـدا متوجّه شدند، یا عملیات و کارهایی از آنها سـر زد که منشأ آن جز ایمان به عالم غیب و جهان دیگر، چیز دیگری نیست.
از جمله در هنگام ابتلا و گرفتاری‌ها، وقتی انسان امیدش از همه جا بریده
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۸
و قطع شود، دلش به سوی او متوجّه می‌شود، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:
«قُلْ أَرَءَیْتَکُمْ إِنْ أَتیکُمْ عَذابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السّاعَةُ أَغَیْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن کُنتُمْ صادِقِینَ* بَلْ إِیّاهُ تَدْعُونَ»؛[۲۸۱]
«بگو آیـا می‌بینیـد اگر عـذاب خـدا یـا روز قیـامت برای شـما آمـد آیـا غیر خـدا را می‌خوانیـد اگر شـما راسـتگو باشـید* بلکه او را

می‌خوانید».

و در حدیثی که در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده، همین معنی بیان شده است. برحسب این حدیث، شخصی از امام صادق علیه السلام درباره خدا سؤال نمود، حضرت در پاسخ او فرمود:

«هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ»؛

«آیا هرگز سوار کشتی شده‌ای؟»

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا کشتی تو شکسته شده است در حالی که کشتی دیگری نباشد که تو را نجات دهد و شناگری ندانی که تو را بی‌نیاز کند؟

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا دل تو متوجّه شد به اینکه شیئی از اشیا هست که بتواند تو را از ورطه‌ای که در آن افتاده‌ای نجات دهد؟

عرض کرد: بله.

فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۳۹

«ذلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقادِرُ عَلَى الْإِنْجآءِ حِينَ لا مُنْجِي، وَعَلَى الْإِغاثَةِ حَيْثُ لا مُغِيثَ»؛

«این شیء آن خدایی است که توانا بر نجات دادن است، هنگامی که نجات دهنده‌ای نیست، و توانا به فریاد رسیدن است هنگامی که فریاد رسنده‌ای نیست».

و چه نیکو سروده است در این معنا، مرحوم آیت اللّه والد قدس سره در گنج دانش:

شناسایی حقّ امری غریزی استدر این نکته حکم عقل طبیعی است

اگر افتی به دام ابتلاییبه جز او از که می‌جویی رهایی

باری از جمله فرق‌های معرفت و علم این است که فرموده‌اند: ضدّ معرفت انکار است، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَها»؛[۲۸۲]

«نعمت خدا را شناخته، سپس انکار می‌کنند».

و می‌توان گفت: این هم اشعار دارد بر اینکه معرفت از اموری است که در فطرت انسان است، به آنچه که به آن تعلق می‌گیرد، جهل مطلق ندارد. لذا اگر آن را نفی کرد، انکار است. و جهل یا اعم از عدم معرفت و عدم علم است یا فقط ضد علم است. بدیهی است این دو لفظ به گونه‌های دیگر استعمال می‌شوند و چنان نیست که کل مطلب در این دو لفظ (علم و معرفت) این باشد که ما برشمردیم؛ بلکه با مراجعه به کتب لغت و موارد استعمالات و بررسی‌های دقیق‌تر به نکات بیشتر می‌رسیم.

چنان‌که از همین بیاناتی که در اینجا نمودیم، معنا و تفسیر بعضی از احادیث،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۰

مثل حدیث معروف «أَعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» مکشوف می‌گردد.

از پیرزنی پرسیدند: خدا را به چه شناختی؟ گفت: به گردش کردن این چرخ (اشاره نمود به چرخی که در پیش رو داشت) که تا او را نگردانم نمی‌گردد، پس چگونه چرخ گردون بدون گرداننده و محرک در حرکت است. و لذا گفته‌اند: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجائِزِ».

بلی در طبع هر داننده‌ای هستکه با گردنده گرداننده‌ای هست

از آن چرخک که می‌گرداند آن پیرقیاس چرخ گردون را همی گیر

اگرچه از ازل یابی درستش‌نگردد تا نگردانی نخستش

هم بر این عجوزه، عارف گفته می‌شود و هم بر آن فیلسوفی که همین برهان حرکت را با تفصیل و کشف حرکاتی که کل جهان و اعضا و اجزای آن را به این شکل درآورده، از حرکات اتمی تا کهکشانی و بالاتر و حرکت جوهری با قوی‌ترین تقریر علمی بیان می‌نماید و هیچ چیز و هیچ موجود را در این عالم از حرکت؛ بلکه حرکات گوناگون فارغ نمی‌بیند و از تماشای حرکات عالم حیوان، نبات، جماد، کرات و درک آنها سرمست معرفت و سرشار از لذّت معنوی و عرفانی می‌شود، همه عارفند و همه او را می‌طلبند و شوریده و شیفته و واله اویند.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گویدبلبل به غزل‌خوانی و قمری به ترانه

آری هم آن عارفی که می‌گوید:

«ما رَأَیْتُ شَیْئاً إلّا وَرَأَیْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم».

و هم آنکه می‌گوید:

«ما رَأَیْتُ شَیْئاً إلّا وَرَأَیْتُ اللَّهَ بَعْدَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۱

و هم آن عارف موحد و یکتاشناسی که مصداق این شعر می‌باشد.

هرگز حدیث حاضر غایب شنیده‌ای‌من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بلکه خود را هم فراموش می‌کند و فریاد می‌زند:

«ما رَأَیْتُ شَیْئاً سِوَی اللَّهَ»؛

«چیزی را ندیدم به جز خدا».

امّا در اصطلاح عرفان و عرفای حقیقی، عارف صورتان مجازی که ریاضات حقّه و شرعی را ترک کرده و به اوراد و اذکار و ترتیبات مبتدع و غیر وارده از مبدأ وحی و خواندن اشعار و غزلیات سرگرم کننده و تعالیم افراد منحرف را به جای تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برنامه خود قرار داده و ترک دنیا را به ترک امر به معروف و نهی از منکر و مداخله نداشتن در امور اجتماعی می‌دانند و می‌خواهند با همه در مسلک صلح کل باشند، عارف نمی‌گویند؛ بلکه عارف کسی است که در معرفت خدا و معرفت انبیا و اوصیا که اولیای مسلّم اویند و معرفت شریعت و احکام او و سلوک راه آنها بیش از حدّ متعارف به مقاماتی رسیده و به درجاتی نایل شده باشد.

۳- نفس

اشاره

نفس در لسان عرب و کتاب و سنّت و اشعار و بیانات فارسی و عربی، در معانی متعدد استعمال شده است که به بعضی از موارد آن اشاره می‌شود.

۱- معنی اوّل این است که نفس گفته می‌شود و از آن، حیثیت و ناحیه وجود انسان قصد می‌شود که اگر کنترل نشود و عقل با

کمک نیروی بازدارنده ایمان آن را در حدّ اعتدال بین افراط و تفریط نگاه ندارد، سبب شقاوت و سقوط انسان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۲

می گردد، باید عقل با نیروی بازدارنده و راننده ایمان، نفوسی را که سستی و وقوف و عقب ماندگی و تنبلی دارند به پیش براند و نفوس حادّ و سرکش و افراطی را از طغیان بازدارد.

این بُعد وجود انسان، همان غرایز گوناگون او مثل غریزه شهوت، غضب، حبّ نفس، حبّ جاه و سایر میل‌ها و غرایز است، اگرچه همه را تحت سه قوّه "شهویه و غضبیه و واهمه "می‌شمارند، وجود انسان، میدان عملیات این غرایز و تنازع آنها است و به این ملاحظه "،نفس در برابر عقل "گفته می‌شود.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَأَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی ؛[۲۸۳]

«هرکس از ایستگاهی که در برابر پروردگارش دارد (مقام رب) بترسد و نفس را از هوا و هوس بازدارد، به تحقیق که بهشت جایگاه او است».

هوایی که در این آیه ذکر شده، ظاهراً همان هوای نفس و تأثیر غریزه زیاده طلبی بشر در غرایز دیگر است. زیاده جویی‌های نفس در اعمال غرایز و میل او به خوش گذرانی و عیش و تن پروری و بیکاری و افراط در هوای نفس است که باید نفس را از آن بازداشت و در این راه انسان باید تا آنجا جلو برود و ترقی کند که دواعی نفسانی در اعمال این غرایز را در خود بمیراند، و معنی «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» را در خود حاصل سازد.

با این نفس باید مجاهده کرد؛ جهاد اکبری که پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردمی که از جهاد با دشمن خدا برگشته بودند، فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۳

«رَجَعْتُمْ مِنَ الْجِهادِ الْأَصْغَرِ وَبَقِیَ عَلَیْکُمُ الْجِهادُ الْأَکْبَرُ»؛[۲۸۴]

«از جنگ و جهاد کوچک برگشتید و حال آنکه جهاد بزرگ‌تر برای شما باقی است».

همین جهاد با نفس است که بسیار دشوار است و حتی بعضی از عواملی که در جهاد با کفار یار و مددکار انسانند یا حداقل مانع نیستند، در اینجا در کنار نفس، با شخص مجاهد در ستیزند.

و چه بسا انسان گمان کند که نفس را رام کرده و بر آن مسلط شده است، در حالی که همین گمان، از تسویلات و اغوائات نفس است و چنان نفس او را در معرکه‌های مختلف مغلوب می‌نماید که بسا جبران آن شکست به زودی ممکن نگردد.

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کو به دریاها نگردد کم و کاست

نفس را هفتصد سر است و هر سری از ثری بگذشته تا تحت الثری

اگر انسان زمام نفس را در اختیار بگیرد، نفس یار و مددکار او در سلوک طریق کمال و سیر الی اللَّه خواهد شد و از سوی دیگر: اگر آن را به حال خود واگذارد، تقاضاهای عجیب و غریب و مهلك و وحشتناك از او می‌نماید و هرچه بیشتر به تقاضای او توجّه کند، تقاضاهای خطرناك او بیشتر می‌شود.

النَّفْسُ رَاغِبَةٌ إذا رَغَبْتَهاوَإذا تُرَدُّ إلی قَلِیلٍ یَقْنَعُ

باری چه بسیار قهرمانان و زورمندان که در میدان نبرد با نفس مانند گنجشکی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۴

ضعیف، خوار و ذلیل می‌باشند.

مردی، گمان مبر که به پنجه است و زور کتفبا نفس اگر برآیی دانم که شاطری

با شیر مردیت سگ ابلیس صید کردای بی‌هنر بمیر که از گربه کمتری

و از بهترین اشعاری که وضع نفس و چگونگی موضع گیری در برابر آن را تشریح می کند، این اشعار "بوصیری "در قصیده معروف به "بُرده "است.

النَّفْسُ كَالطِّفْلِ إنْ تَهْمَلْهُ شَبَّ عَلى حُبّ الرّضاعِ، وَإنْ تَقْطُمْهُ يَنْفَطِمُ

كَمْ حَسُنَتْ لَذَّةً لِلْمَرَّةِ قاتِلُهُمِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ أَنَّ السَّمَّ فِى الدَّسَمِ

وَخالِفِ النَّفْسَ والشَّيْطانَ وَاعْصُمْهاوَإنْ هُما مَحْضاكَ النُّصَحِ فَاتَّهِمْ [۲۸۵]

در حدیث است:

«جاهِدْ هَواكَ كَما تُجاهِدُ عَدُوَّكَ»؛[۲۸۶]

«با هوای نفست بجنگ کما اینکه با دشمنت جنگ می کنی».

از این حدیث و بعضی احادیث دیگر استفاده می‌شود که نفس به خودی خود مذمّتی ندارد؛ بلکه متابعت هوای او و تحت ضوابط عقلی و شرعی قرار ندادن او، مذموم و خطرناک است.

چنان‌که در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۵

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنانِ اتّبَاعُ الْهَوى وَطُولُ الْأَمَلِ؛ فَأَمَّا اتّبَاعُ الْهَوى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقّ، وَأَمّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»؛[۲۸۷]

«همانا ترسناک‌ترین چیزی که من برای شما می‌ترسم، دو چیز است:

تبعیت هوی و هوس و طولانی کردن آرزوها، که تبعیت هوا و نفس از حقّ جلوگیری می کند و طولانی کردن آرزوها آخرت را به باد فراموشی می‌سپارد».

۲- معنی دوم این است که گاهی نفس گفته می‌شود و از آن، یکی از حالات و شؤون مختلف آن قصد می‌شود؛ مانند "نفس اماره "که صاحب خود را به بدی امر می کند، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَما أُبَرّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبّي»؛[۲۸۸]

«تبرئه نمی‌کنم نفس خود را، به تحقیق که نفس هر آینه بسیار امر کننده به بدی است، مگر آنچه را که خدا رحم کند».

اگر الف و لام در کلمه "النفس "برای جنس یا استغراق باشد؛ ظاهر آن این است که جنس نفس یا هر نفسی امّاره به سوء است؛ امّا با توجّه به آیات دیگر و احادیث و روایات و اینکه فطرت بشر بر هدایت و مسیر راه صواب است، این احتمال مردود است، چنان‌که در حدیث است: امام زین العابدین علیه السلام در برابر این سخن حسن بصری که گفت:

«عَجِبْتُ لِمَنْ نَجا كَيْفَ نَجا»؛

«تعجب دارم از کسی که نجات یافت، چگونه نجات یافت».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۶

فرمود:

«عَجِبْتُ لِمَنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ»؛

«تعجب دارم از کسی که هلاک گردید چگونه (و چرا) هلاک گردید».

سخن حسن بصری بر این مبنا است که: سیر عادی هرکسی به سوی هلاکت است، لذا اگر کسی نجات یافت جای شگفتی است؛ ولی رهنمود امام علیه السلام این است که مسیر عادی هرکسی به سوی رستگاری و کمال و رسیدن به قرب الهی و وصال معنوی است؛ لذا اگر کسی نجات یافت، جای تعجب نیست که با فطرتی که انسان دارد و با وسایل و نعمت‌هایی که در اختیار دارد و

می‌توانـد از همه، در سیر الی اللّه تعالی یاری بگیرد و همه را با خود همکار سازد و با این همه هـدایت‌های فطری و عقلی و شـرعی هلاک گردد، این هلاکت جای تعجب است.

بنابراین ظاهراً الف و لام در کلمه "النفس "برای عهد است و مقصود همان نفس امّاره است و مراد از نفس امّاره هم نفس انسان در حال سقوط و سیرهای حیوانی او است و در روایاتی که در مذمّت نفس رسیده، مراد همین نفس است و دستوراتی که برای تهذیب و تزکیه نفس و جهاد با آن رسیده یا مستقیماً به جهاد با این نفس نظر دارند یا پیشـگیری‌هایی را پیشـنهاد می‌نمایند که نفس انسان متمایل به این حال نگردد و در سیر کمالی خود فعّال‌تر شود.

مقامـات چهارگانه‌ای که علمای اخلاق با اسـتفاده از راهنمایی‌های قرآن مجیـد و اهل بیت علیهم السـلام طی آن مقامات را توصـیه نموده‌انـد، یـا خـط جهـاد بـا نفس است و یا مربوط به تکمیل نفس این مقامات، عبارتنـد از ":محاسـبه "و "مشارطه "و "معاتبه "و" معاقبه، "چنان‌که در احادیث نیز وارد شده است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۷

«حاسِبُوا أَنْفُسَکُمْ قَبْلَ أَنْ تُحاسِبُوا، وَزِنُوها قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا، وَتَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْأَکْبَرِ»؛[۲۸۹]

«محاسـبه نماییـد خود را پیش از اینکه در معرض حساب روز قیامت قرار بگیریـد، و بسـنجید آن را پیش از آن‌که سـنجیده شویـد و برای حساب روز قیامت آماده گردید».

و در روایـات است: شخصـی از بنی اسـرائیل چهل سال عبادت کرد و سـپس قربانی نمود، قربانی او مقبول نشـد. نفس خود را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و گفت:

«مآ أُوتِیتُ إِلّا مِنْکَ وَمَا الذَّنْبُ إِلّا لَکَ»؛

«به من وارد نشد (آنچه وارد شد) مگر از تو و گناه نیست مگر برای تو».

به او خطاب شد: توبیخی که به نفس خود کردی، از عبادت چهل ساله‌ات بهتر است.

و در "مشارطه "می‌توان نذر زجر از گناه را مثال آورد، چنان‌که در "معاقبه "نیز می‌توان به کفارات استشهاد نمود.

باری از نام‌های دیگری که نفس به مناسبت شؤون و حالات دیگر دارد؛ یکی "نفس لوامه "و دیگری "نفس مطمئنّه "است.

نفس لوّامه

"نفس لوّامه "عبارت است از نفسی که صاحب خود را بر گناهی که از او صادر شـده و بر آنچه از منافع حقیقی و کمالات انسانی و درجات اخروی از او فوت می‌شود، ملامت می‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۸

و این از علایم ایمان است که اگر از شخص گناهی صادر شود و پشیمان نگردد، به حکم:

«مَنْ لَمْ یَنْدُمْ عَلی ذَنْبٍ ارْتَکَبَهُ فَلَیْسَ بِمُؤْمِنٍ»؛[۲۹۰]

«کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب شده مؤمن نیست».

و اگر پشیمان شود، لازمه آن، ملامت و سرزنش نفس است بر گناهی که از او صادر شده است.

و نیز در روایت است: مؤمن گنـاه خود راماننـد صـخره و سـنگ بزرگی می‌بینـد که می‌ترسـد بر او فرود آیـد، و منـافق گناه را مثل مگسی می‌بیند که بر بینی او نشسته باشد.

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ یَری ذَنْبُهُ کَأَنَّما صَخْرَةٌ یَخافُ أَنْ تَقَعَ عَلَیْهِ، وَإِنَّ الْکافِرَ لَیَری ذَنْبَهُ کَأَنَّهُ کَذُبابٍ مَرَّ عَلی أَنْفِهِ».[۲۹۱]

و این نفس لوّامه همان نفسی است که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلاَ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ»؛[۲۹۲]

«نه سوگند به نفسی که بسیار ملامت کننده است».

به هر حال از آیات و روایات، مدح نفس لوامه استفاده می‌شود و صاحب چنین نفسی باید آن را علامت بیداری وجدان و آگاهی باطن و ضمیر و غنیمت بداند و در نیل به مراتب بالاتر تلاش کند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۴۹

نفس مطمئنّه

"نفس مطمئنه "نفسی است که صاحب آن به عقاید حقّه و ثواب و عقاب اطمینان یافته و آرامش دارد، چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف اهل تقوی می‌فرماید:

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ کَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ فِیها مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنّارُ کَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ فِیها مُعَذَّبُونَ»؛[۲۹۳]

«پرهیزکاران نسبت به بهشت مانند کسانی هستند که آن را دیده و به نعمت آن نایل شده باشند و نسبت به آتش، مانند کسانی هستند که آن را دیده و در آن معذب شده باشند».

و در روایتی که مربوط به جوانی از انصار است (برحسب بعضی روایات حارثه بن مالك انصاری نام داشت) نیز نظیر همین جمله هست.

این حال اطمینان نفس که از آثار یقین است، از شؤون ممتاز نفس است و درجات سعادت بستگی به درجات این اطمینان دارد و از شؤون آن، رضا و تسلیم و توکّل و تفویض است که شرح آن در اینجا اطاله کلام و زاید بر مقام شمرده می‌شود.

این مقام است که به موجب قرآن مجید، صاحبش به خطاب:

«یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِی إِلی رَبِّكِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً* فَادْخُلِی فِی عِبادِی* وَادْخُلِی جَنَّتِی»؛[۲۹۴]

«ای نفس قدسی و دل آرام (به یاد خدا) امروز به حضور پروردگارت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۰

بازآی که تو خشنود (به نعمت‌های ابدی او) و او راضی از (اعمال نیك) تو است، بازآی و در وصف بندگان خاص من درآی و در بهشت (رضوان) من داخل شو».

سرافراز می‌شود، چنان‌که در کافی است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد:

«هَلْ یَکْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلی قَبْضِ رُوحِهِ»؛

«آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می‌شود».

فرمود: لا واللَّه؛ نه به خدا سوگند! به تحقیق وقتی ملك الموت برای قبض روح او می‌آید، جزع و بی‌تابی می‌کند. ملك الموت به او می‌گوید: جزع نکن به خدا سوگند من به تو مهربان‌تر از پدرت هستم اگر حاضر بود. سپس می‌گوید: نگاه کن! نگاه می‌کند انوار محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام را می‌بیند. ملك الموت به او می‌گوید: اینها هستند رفقای تو در بهشت، در این حالت هیچ چیزی برای او از قبض روحش خوشایندتر نیست.

بدیهی است این نفس مطمئنه نیز مراتب متعددی دارد، چنان‌که یقین نیز دارای مراتب و درجاتی است تا برسد به مرتبه بلند سیّد الشهداء حسین علیه السلام که بالاترین مراتب اطمینان نفس را دارا بود و در حرکت تاریخی کربلا، از آغاز تا پایان، بر سر موضع

الهی خود ایستاد و مصایب جانکاه، که شجاع‌ترین و دلاورترین افراد را سست می‌نماید و از انجام تصمیم و تعقیب هدف باز می‌دارد، او را از انجام تصمیم و تعقیب هدف مقدسش باز نداشت. لذا سوره فجر که این آیه: «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ...» آخرین آیه آن است، به نام آن حضرت نام‌گذاری شده است. و در روایت است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۱

«اقْرَؤُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِی فَرائِضِکُمْ وَنَوافِلِکُمْ؛ فَإِنَّها سُورَةُ الْحُسَیْنِ علیه السلام»؛[۲۹۵]

«بخوانید سوره فجر را در فریضه‌ها و نافله‌هایتان؛ زیرا آن، سوره حسین علیه السلام است».

۳- سومین معنای نفس، ذات شیء و خود شیء است، مثل اینکه در قرآن مجید می‌فرماید:

«سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَفِی أَنفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛[۲۹۶]

«ما آیات قدرت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملًا روشن می گردانیم تا آشکار شود که آن حقّ است».

و همچنین می‌فرماید:

«وَفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ»؛[۲۹۷]

«آیا در خودتان به چشم بصیرت نمی‌نگرید».

و مثل "نفسک "در همین دعای معرفت.

گفته نشود: این معنا با اضافه آن به ضمیر مخاطب یا غایب یا ضمیر نفس یا ظاهری که به معنی آنها باشد، منافات دارد؛ زیرا علتش این است که در اینجا، فایده اضافه این است که نفس مضاف الیه مقصود است و در واقع این اضافه، تعیین کننده نفس می‌شود و آن را از اطلاقی که دارد خارج می‌نماید و به این اعتبار، دوئیت بین مضاف و مضاف الیه حاصل است، مثل اینکه می گوییم: خود شما، و شخص شما.

۴- چهارمین معنای نفس، روح و جان است، چنان‌که در این آیه است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۲

«اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِها وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها»؛[۲۹۸]

«خدا وقت مرگ، ارواح را می گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده در خواب روحش را می گیرد».

و در شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است:

نَفْسِی عَلی زَفَراتِها مَحْبُوسَةٌیا لَیْتَها خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَراتِ

و شاید از این قسم باشد قول کسی که می گوید:

«وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ»؛

«قسم به خدایی که جانم در دست او است».

۴- نبیّ و نبوّت

راغب می گوید ":نبوّت "سفارت بین خدا و بین خردمندان از بندگان او برای برطرف کردن علّت آنان در امر معاش و معاد است. و نبی را برای اینکه خبر دهنده است به آنچه عقل‌های پاک به سوی آن آرام می گیرند "،نبیّ "می گویند. و صحیح است که فعیل به معنی فاعل باشد؛ یعنی خبردهنده، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«نَبِّئْ عِبادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»؛[۲۹۹]

« (به پیامبر گفت:) بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم».

۵- رسول

"رسول "به معنای فرستاده و پیام‌بر و پیام‌آور است، و چنان‌که راغب می‌گوید:

گاه به سخن و پیامی که برده می‌شود، رسول گفته می‌شود، چنان‌که بر شخصی که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۳

رسالت را تحمل می‌کند نیز رسول گفته می‌شود و رسول و رُسُل بر انبیا و ملائکه اطلاق می‌شود و بر کسی که برای انجام کاری فرستاده شده باشد، نیز رسول گفته می‌شود، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَهُمْ لا یُفَرِّطُونَ»؛[۳۰۰]

«رسولان ما او را می‌میرانند و در قبض روح آنها هیچ تقصیری نخواهد کرد».

و موارد اطلاقات آن، اعم است از امری که رسول برای آن ارسال شده محبوب کسانی باشد که به سوی آنها فرستاده شده یا مکروه آنها باشد.

بنابر آنچه گفته شد، می‌توان گفت: فرق نبی و رسول این است که در مفهوم نبی، رسالت و پیام‌آوری نیست، نه به این معنا که نبی، رسول نباشد؛ بلکه شخصی را رسول و نبی می‌گویند؛ از این لحاظ که خبر دهنده و خبر داده شده از خدا و حقایق غیبی و احکام و اموری است که به او وحی می‌شود، به او نبی می‌گویند.

و از لحاظ اینکه فرستاده و حاصل رسالت و مأمور به تبلیغ است، به او رسول گفته می‌شود. بنابراین ممکن است در قسمتی از خبرهایی که می‌دهد پیام آور نباشد و خبردهنده و نبیّ باشد، مثل بسیاری از خبرهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غیر قرآن مجید از گذشته و آینده و امور غیبی و اوضاع بهشت و جهنم و صنوف فرشتگان و امثال آن داده‌اند، که این خبرها به عنوان پیام از سوی خدا برای مردم بیان نشده؛ بلکه خبرهایی است که پیام‌آور از سوی خدا و شخصی که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارد، از آن خبر می‌دهد.

امّا رسالت همه جا با نبوّت توأم است و به همان حیثیتی که رسالت اطلاق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۴

می‌شود، نبوّت هم اطلاق می‌گردد و وجه صحّت حمل رسول، وجه صحّت حمل نبی بر صاحب رسالت می‌باشد. بنابراین مفهوم نبی و نبوّت اعم از رسول و رسالت است؛ امّا لزومی ندارد که مثل اعم و اخص مطلق، اعم دو مصداق داشته باشد؛ بلکه می‌توان گفت: نبی و رسول مصداقاً واحدند و نبی بر غیر رسول اطلاق نمی‌شود، هرچند اطلاق آن بر رسول به لحاظ جهتی است که اعم از رسالت است.

و اگر این جهت را که نبی و رسول مصداقاً واحدند، قبول نکنیم و گفته شود:

چون بر بعضی از انبیای بنی اسرائیل با اینکه رسالت و پیامی برای قوم نداشتند، نبی اطلاق شده است، بنابراین هر رسولی نبی است و هر نبیّ‌ای رسول نیست.

پاسخش این است که: به هر صورت، اطلاق نبی بر رسول به لحاظ همان حیثیتی است که بر نبی غیر مرسل اطلاق می‌شود.

علاوه بر این، نکته دیگری که محتمل است از آیه شریفه:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ»؛[۳۰۱]

«خدا رسولان را فرستاد تا نیکوکاران را بشارت دهند و بدکاران را بترسانند».

استفاده شود، این است که خدا انبیا را مبعوث فرمود؛ یعنی پس از آنکه دارای مقام و منصب نبوّت (هرچند به معنای خبر داده شده

و اسم مفعولی باشد) شدند، آنها را برانگیخت و به رسالت فرستاد. بنابراین امکان دارد به این نحو واقع شده باشد که پیغمبران قبل از رسالت به مقام نبوّت نایل شده باشند، مگر در مواردی که تصریح به نحو دیگر شده باشد. و در آنچه گفته شد، فرقی نیست بین اینکه نبی مشتق از "نبأ "باشد یا اینکه مشتق از "نبوّت "به معنای بلندی رتبه و علوّ شأن باشد،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۵

و بنابر تمام وجوهی که گفته شد، و وجوه و احتمالات دیگر "خاتم النبیین "به معنای خاتم تمام انبیا و رسل می‌باشد، به خلاف" خاتم المرسلین "که صراحت "خاتم النبیین "را ندارد.

و ممکن است گفته شود: برحسب بعضی وجوهی که در فرق این دو کلمه گفته شده است، فقط دلالت بر ختم رسالت و پایان سفارت بین خدا و خلق دارد و لذا "خاتم النبیین "به صراحت دلالت بر پایان نبوّت و رسالت دارد، هرچند گفته شود:

نبی بر کسی که به واسطه خواب از خدا خبر می‌دهد، نیز اطلاق می‌شود؛ چون پرواضح است که مقصود این نیست که نبی فقط بر کسی که از خواب خبر می‌دهد، اطلاق می‌شود؛ بلکه مقصود این است که اطلاق نبی بر کسی که به واسطه مشاهده فرشته، یا تلقی مستقیم وحی، یا همه وسایط ممکن، از خدا خبر می‌دهد، صحیح است. و در قرآن و حدیث و شعر و کل لسان عرب بسیار است و بر کسی که فقط از خواب خبر می‌دهد، نیز مجوّز استعمال دارد. و اگر در موردی استعمال شد که قرینه‌ای بر اراده خصوص این معنی بود، مخالف لغت و اصطلاح نمی‌باشد.

۶- حجّت

«حجّت» آن چیزی است که بر صحّت یکی از دو طرف نقیض، مثل وجود و عدم چیزی به آن استدلال و احتجاج می‌شود. همچنین دلالتی است که بیانگر راه مستقیم باشد و حجج الهی (حجت‌های خدا) هر چیزی است که خدا به آن بر بندگان خود احتجاج نماید، یا به وسیله آن، بندگان خود را به سوی خود هدایت کرده باشد.

بنابراین، معجزات انبیا همه حجت است، کل عالم حجت است، تمام آیات الهی و نعمت‌های غیر متناهی، هر پدیده و هر مخلوق و اعضا و اجزای آنها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۶

و نظاماتی که در آنها برقرار است، همه حجّتند. جنبندگان دریا و صحرا و هوا، گیاهان و گل‌ها، درختان و برگ‌ها و شکوفه‌های آنها، و آسمان و زمین و آنچه در آنها است، همه حجت‌های خدایند که ":اگر تمام درخت‌ها قلم باشند و هفت دریا مداد گردند و بخواهند کلمات و آیات و حجت‌های حقّ تعالی را بنویسند کلمات الهی تمام نخواهد شد."

«وَلَوْ أَنَّما فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ».[۳۰۲]

برگ درختان سبز در نظر هوشیارهر ورقش دفتری است معرفت کردگار

هر فرد از افراد انسان، خود و چشم و گوش و زبان و مغز و خون و استخوان و پوست و اعضای ظاهر و باطن و سلول‌ها و گلبول‌های سفید و قرمزش بر خودش و بر دیگران حجت است. عمر و زندگی و تندرستی و خلاصه همه چیز و همه اوضاع و فراز و نشیب‌های آگاهی بخش و مناظر مختلف، همه و همه حجّتند، که اگر انسان به آگاهی نرسیده و این همه آیات را ندیده و از خط منحرف شده باشد، همه این حجّت‌ها علیه او اقامه شده و او را محکوم می‌نمایند و راه عذر را بر او می‌بندند. قرآن مجید کتاب خدا و معجزه باقی حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و احکام و هدایت‌هایش بر همه بشریت حجت است و آیات آن نیز هر کدام حجت است.

علاوه بر آنکه در خود آیات احتجاج و اقامه حجت بر معارف و عقاید دینی شده باشد. از بزرگ‌ترین حجّت‌های الهی یکی عقل است و دیگر نعمت وحی و نبوّت انبیا و امامت اوصیا است که استمرار هدایت پیغمبران می‌باشد.

عقل، نورافکن نیرومند و پرتابشی است که درون جان انسان را روشن می‌سازد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۷

و خیر و شر و نیک و بد را تمیز می‌دهد و خدای تعالی به وسیله آن انسان را بر سایر موجودات زنده این کره خاکی برتری داده است.

"نبوّت و امامت "نیز ظهور اسم "الهادی "و راهنمای عقل و میزان و معیار و نگهبان اعتدال و رساننده و مبیّن برنامه‌های الهی و نسخه‌های سعادت فکری و عملی انسانند.

بشر از طریق نبوّت انبیا و امامت اوصیا، به برنامه‌های سعادت روح و جسم و دنیا و آخرت و معارف یقینی هدایت می‌شود و از چشمه زلال علوم و آگاهی‌های آن می‌نوشد.

اگر انبیا نبودند و خداوند آنها را نفرستاده بود، هیچ راه قطعی و یقینی در اختیار بشر قرار نمی‌گرفت. فلاسفه و حکما با آن همه فریاد و طمطراق نتوانسته‌اند در مسایلی که فکر بشر را به خود مشغول نموده به یک زبان حرف بزنند و به طور قطع نظر بدهند، حتی بسا یک فیلسوف در دوره زندگی‌اش، در این مسایل نظرات مختلف اظهار نموده و سرگردانی خود را در این مسایل آشکار می‌کند.

امّا این انبیا و اوصیا بودند که همه یک زبان و با کمال قاطعیت و سرشار از ایمان و یقین، این مسایل را برای بشر بازگو کردند و تاریکی‌ها و تحیّرها و ضلالت‌ها را از میان بردند.

هیچ صنفی از اصناف بشر به قدر این صنف بر بشریت حقّ ندارد، لذا اینها حجج الهی هستند و اعظم و اتمّ آنها، شخص مقدّس خاتم الانبیا محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله و خلفا و جانشینان آن حضرت، علی بن ابی‌طالب علیه السلام و یازده فرزند آن بزرگوار علیهم السلام می‌باشند.

و اگرچه آن‌طور که گفته شد، حجّت‌های الهی بی‌شمار است و همه و هرچه هست حجّتند؛ امّا ظهور حجّیت این چهارده تن چنان است که همه حجج تحت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۸

الشعاع آنها قرار گرفته و هر وقت حجت و حجج گفته شود، این ذوات مقدّسه از آن فهمیده می‌شود.

و امروز حجت مطلق، ولیّ اللّه اعظم، حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر علیه السلام می‌باشد و چنان اسم حجت به این ذوات شریفه اختصاص یافته که بسیاری از کتاب‌های مربوط به امامت و حالات شریف آنها را کتاب حجّت یا "الامامهٔ "نام نهاده‌اند، مانند کتاب "الحجّهٔ "از ابواب کتاب شریف کافی، تألیف شیخ اجلّ اقدم کلینی قدس سره؛ بلکه از حدیث شریف مروی از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه (ح ۱۴۷) و کتاب‌های دیگر از سنّی و شیعه استفاده می‌شود که: اگر زمین بدون حجّت باقی بماند، حجّت‌های خدا و بیّنات او باطل می‌گردد، به این معنا که حجّیت سایر حجج نیز به وجود امام و حجّت تمام می‌گردد و اگر امام و حجّت نباشد، احتجاج به حجت‌های دیگر بر مردم، موجب قطع عذر آنها نمی‌گردد و از معانی لطیف و امیدبخش در این باب، کلام حضرت مولی علیه السلام است که می‌فرماید:

«أَنَا شاهِدٌ لَکُمْ وَحَجِیجٌ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ عَنْکُمْ»؛[۳۰۳]

«من شاهدم برای شما و در روز قیامت اقامه کننده حجّت از شما (و مدافع از شمایم به حجّت) هستم».

۷- ضلال و ضلالت

اشاره

عدول از راه راست و منحرف شدن از آن؛ خواه کم باشد یا زیاد و خواه عمدی باشد یا قهری "،ضلالت "است و ضد آن" هدایت "می‌باشد، و هریک از ضلالت و هدایت بر دو قسم است:

اوّل: ضلال و هدایت در علوم و معارف اعتقادی؛ مثل معرفت خدا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۵۹

و وحدانیت و سایر صفات جلال و جمال او- جلّت عظمته- و معرفت نبوّت و امامت و معاد و غیره که انکار آنها و عدول از حقّ در آنها ضلالت است، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلآئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِيداً»؛[۳۰۴]

«هرکه به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شود، سخت به گمراهی فرو مانده (و از راه نجات و سعادت) دور افتاده است».

و ایمان و اعتراف به آنها هدایت است، چنان‌که می‌فرماید:

«فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»؛[۳۰۵]

«هرکه خدا هدایت او را خواهد، قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند».

دوم: ضلال و هدایت در علوم عملی و فقه به احکام شرعی است. بدیهی است که ضلالت و هدایت در هر دو قسم، مراتب و درجاتی دارد و به حسب موارد است؛ یعنی ممکن است شخصی در موردی حتی نسبت به یک حکم استحبابی یا کراهتی گمراه باشد و در موارد دیگر هدایت یافته باشد.

واضح است که ضلال و ضلالت مطلق بدترین هاویه‌های سقوط بشر است که مصداق کامل این آیه شریفه است:

«ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها»؛[۳۰۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۰

«ظلمت‌ها چنان روی هم قرار گیرد که اگر (کسی) دست خود را بیرون آرد، هیچ نتواند دید».

بنابراین "هدایت مطلق "بالاترین مرتبه اوج بشر و پرواز روح او و اتصالش به علوم لوح محفوظ است که مصداق اکمل و اشرف آن حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله می‌باشند و پس از ایشان سایر انبیا و اوصیا و حجت‌های الهی مظهر هدایت مطلق می‌باشند.[۳۰۷] و همچنین اصحاب خاص و پرورش یافتگان مکتب آن بزرگواران و علمای ربانی طبق درجاتی که دارند، از مظاهر هدایت‌اند.

یکی از مباحثی که در ضلالت و هدایت مطرح است، این مبحث است که اختیار بشر در ضلالت و هدایت خودش تا چه حدّ مؤثر است، آیا اصلًا در این موضوع دارای اختیار است یا مختار نیست و اگر دارای اختیاری است، معنی آیاتی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۱

که دلالت دارد بر اضلال ظالمین و بلکه بر اینکه خدا هرکس را بخواهد هدایت می‌کند و هر کس را بخواهد گمراه می‌نماید، چیست؟

مثال این آیات:

«وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ»؛[۳۰۸]

«خدا ستمگران را گمراه می‌گرداند».

و «كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشآءُ»؛[۳۰۹]

«خدا هر کس را بخواهد، این چنین گمراه می کند».

و «کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ»؛[۳۱۰]

«خدا مردم ستمگری را که در شک و ریب‌اند، این چنین گمراه می گرداند».

جواب این است: بشر در انتخاب راه خود در این دنیا مختار است و این بشر است که هر عقیده‌ای خواست می‌پذیرد و راه و روش خود را به اختیار خود برمی گزیند، چنان‌که در آیات متعدد، ضلالت خودش و اضلال غیر به فعل او نسبت داده شده است، مثل:

«وَأَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ»؛[۳۱۱]

«سامری آنان را گمراه کرد».

و مثل:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۲

«وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْها»؛[۳۱۲]

«هر کس بر راه گمراهی رفت، زیانش بر خود او است».

و مثل:

«وَمَن یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِیناً»؛[۳۱۳]

«هر کس نافرمانی خدا و رسولش را بکند، به تحقیق در گمراهی سختی افتاده است».

و مثل:

«هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ»؛[۳۱۴]

«خداوند از هرکسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است».

و مثل:

«وَأَضَلُّوا کَثِیراً وَضَلُّوا عَن سَوآءِ السَّبِیلِ»؛[۳۱۵]

«بسیاری را گمراه کردند و از راه راست به دور افتادند».

و امّا آیاتی مثل «یضلّ اللَّه» و «أضلّه اللَّه» با توجّه به آیات بسیار دیگر قرآن، دلالت بر اضلال به معنای "اجبار بر عدول از حقّ و انحراف "ندارد و آیاتی که بعضی از آنها توهّم جبر و سلب اختیار کرده‌اند، به هیچ وجه دلالتی بر این معنا ندارند و ضلالتی که اختیاری نباشد و اضلالی که سلب اختیار نماید، وجود ندارد، چنان‌که در اضلال بعضی از افراد بشر بعضی دیگر را و اضلال شیطان نیز، مسأله سلب اختیار در بین نیست و غیر از دعوت به ضلالت و تزیین آن و اغوائاتی که اگر پیروی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۳

شود ضلالت خواهد بود، جبر و خلاف اختیاری نیست.

«فَمَن شآءَ فَلْیُؤْمِنْ وَمَن شآءَ فَلْیَکْفُرْ»؛[۳۱۶]

«هرکه می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکه می‌خواهد کافر شود».

و امّا اضلالی که به خدا نسبت داده می‌شود، عبارت است از خذلان و واگذار شدن بنده به خود و قطع کمک‌های غیبی و الهامات و عنایاتی که موجب نجات از مهالک می‌شود، مادامی که بنده اهلیت خود را برای قبول این عنایات و رسیدن مددها حفظ نماید و در راه مجاهده باشد، به مقتضای:

«وَالَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا»؛[۳۱۷]

«آنان که در راه ما کوشش کردند، به راه خویش هدایتشان می کنیم».

هدایت‌های الهی به او می‌رسد و به راه‌های او راهنمایی می گردد؛ ولی وقتی طغیان و سرکشی کرد و مانند آنکه بی‌نیاز از خدا باشد، عمل نمود و امر خدا را سبک شمرد، به خود واگذارده می‌شود و مصداق آیه شریفه ذیل می گردند:

«سَوآءٌ عَلَیْهِمْ ءَ أَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ»؛[۳۱۸]

«چه آنها را بترسانی و چه نترسانی، ایمان نخواهند آورد».

در اینجا هم شخص عاصی و گناهکار به اختیار، خود را از صلاحیت درک فیوض غیبی ساقط نموده و پس از آنکه به خود واگذاشته شد، به اختیار خود در ورطه ضلالت گرفتار شده است و واگذار شدن او به حال خود و محروم شدنش از کسب درجات معنوی و قرب درگاه ربوبی نیز نتیجه طبیعی و وضعی اعمال خود او است و عاقبتی است که خود برای خود فراهم می‌نماید، چنان‌که در قرآن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۴

کریم می‌فرماید:

«ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَسآءُوا السُّوأی أَن کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَکانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُونَ»؛[۳۱۹]

«سرانجام کار آنان که به اعمال زشت پرداختند، این شد که کافر شده و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند».

ملائکه از او دوری می‌جویند و قلب او تاریک می‌شود و هرچه گناه و طغیان (بالخصوص اگر از روی سرکشی و بی‌اعتنایی به امر منعم حقیقی و اصرار بر مخالفت باشد) زیاد شود، دوری ملائکه از صاحب این معاصی بیشتر شده و قلبش تاریک‌تر می گردد و زمینه مصاحبت شیاطین جنی و انسی با او فراهم می‌شود.

چنان‌که هرچه اطاعت و فرمان‌بری و خدابینی و خداشناسی در شخص افزایش یابد، ملائکه که جنود الهی و مأمور کمک به بندگان صالح هستند و تا حدّی به او نزدیک می‌شوند که از هر سو او را فرا می گیرند و راه را بر شیاطین می‌بندند.

لذا در احادیث است: مؤمن وقتی به نماز می‌ایستد، ملائکه به او اقتدا می کنند.

«المؤمن وحده جماعهٔ». به عکس، وقتی هم بنده‌ای معصیت کند، ملائکه از او دور می‌شوند و صلاحیت نزول برکات غیبی از او سلب یا ضعیف می گردد.

جواب دیگر این است که: مسأله این اضلالات هم جزء مسایل قضا و قدر الهی است که آگاهی به تفاصیل آن، برای غیر آنان که مؤید من عند اللَّه (رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام) باشند، فراهم نمی‌شود و شاید از فروع "امر بین امرین "باشد و مسأله توفیقات و هدایت‌های خاصه که منتهی به وصول به مطلوب می‌شود، نیز از همین مسائل است و خدا خود عالم به چگونگی آن است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۵

آنچه مسلم است و از آیات قرآن مجید و حکمت و نزول کل آن و حکمت نبوّات و فرستادن پیغمبران استفاده می‌شود، این است که بشر در هدایت و ضلالت مختار است و غیر مختار بودن او نافی تمام حکمت‌های مرقوم است و اگر مرحله سلب اختیار جلو می‌آید، به سوء اختیار خود او است و اینکه مقدمات آن را فراهم می کند.

بنابر این با قطع نظر از آیات دیگر و قراین حالی و مقامی که در استظهار و مراد هر متکلّم از کلامش مورد اتّکا است، باید با توجّه به آیات دیگر و قرائن حال و مقام، آیه یا حدیثی که دلالت بر نفی اختیار نماید، ظهور آن را دریافت نمود و نمی‌توان یک جمله‌ای را گرفت و بدون توجّه بر منطق گوینده و هدف او و مقاصدی که از گفتارش دارد و قراینی که به آن اعتماد می کند، آن را معنی نمود. بنابراین می گوییم:

هدایت و اضلال هر دو از جانب خدا است؛ امّا برحسب حکمت و نظامات و تقدیرات الهی، به طوری که با حکمت‌های دیگر باری

تعالی منافی نباشد، جریان خواهد داشت.

پاسخ سوم به اشکال این است که: اضلال و ارشاد هر دو در این عالم طبیعت و تکلیف، وجود پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر: ضلالت و هدایت هر دو موجود می‌شوند و تمام مردم به دو گروه و دو فرقه تقسیم می‌گردند و چون کل عالم مخلوق خدا است، اضلال و ارشادی که در عالم هست، و بر اساس جریان اسباب و مسبّبات فراهم می‌شود و باید هم بشود، لذا به او نسبت داده می‌شود؛ یعنی قاعده و قانون و سنّت الهی است که وقتی اسباب و علّت ضلالت یا هدایت فراهم شد، معلول آن- که ضلالت یا هدایت است- نیز فراهم شود. لذا نسبت اضلال و ارشاد به او جایز است، هرچند فعل به واسطه او نباشد، و فعل حقیقی غیر باشد.

چون کل عالم فعل او است و او است که انسان را به نوعی آفریده است که وقتی راه راست و روش نیکویی را پیش گرفت، به آن انس می‌یابد و بر هدایتش افزوده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۶

می‌شود و اگر راه باطل را گرفت و به آن انس پیدا کرد، هرچه آن را ادامه داد، ضلالتش افزون می‌گردد و تاریکی و تیرگی قلب او بیشتر می‌شود، و اگر غیر از این باشد، عالم ناقص است و تکلیف و آزمایشی که منظور است، انجام نمی‌گیرد.

بندگان نیز به اختیار خود، خود را در معرض اضلال یا هدایت و تأثیر آنها قرار می‌دهند.

پاسخ چهارم این است که: اصلًا ضلالت و گمراهی از امور عدمی است و پُرواضح است که ایجاد به اعدام و شرور تعلق نمی‌گیرد، ضلالت و گمراهی عدم توفیقات و فرصت‌ها و عنایاتی است که به جهت تکمیل مراتب هدایت و یا اتمام حجت و قطع عذر شامل حال بندگان می‌شود و به سلب این فیض‌ها و محرومیت از این رعایت‌ها اضلال می‌گوییم، لذا می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ»؛[۳۲۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۲ ؛ ص۳۶۶

همانا خدا قوم فاسق را هدایت نخواهد کرد».

چنان‌که می‌فرماید:

«يُضِلُّ اللَّهُ الْكافِرِينَ»؛[۳۲۱]

«خداوند کافران را گمراه می‌گرداند».

و «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظّالِمِينَ»؛[۳۲۲]

و این هدایت، غیر از هدایتی است که نسبت به همگان و هر عاقلی به وسیله عقل و انبیا و سایر حجج الهی انجام شده است و در برابر آن اضلال متصوّر نیست.

و پاسخ پنجم این است که ":اضلال "بر دو نوع است: یک نوع آن این است که "اضلال "سبب ضلال و گمراهی شود، مثل اینکه برای کسی باطل را زینت بدهند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۷

و آن را به صورت حقّ جلوه دهند تا او را فریب بدهند و این آن اضلالی است که خدا و اولیای خدا از آن منزه می‌باشند. نوع دیگر این است که ":ضلال "سبب اضلال گردد و آن به این است که کسی گمراه گردد و خدا یا غیر خدا بر او به گمراهی حکم کند. و در بسیاری از آیات محتمل است که مراد از اضلال، همین حکم به ضلال و گمراهی باشد.

به معانی متعـدد؛ماننـد جزا، پاداش و طاعت گفته می‌شود، چنان‌که بر مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی که از سوی خـدا به وسـیله پیغمبر به مردم ابلاغ می‌شود "،دین "می گوینـد؛ بلکه گاه بر مطلق این گونه تعالیم- اگرچه از جانب خـدا نباشد- دین اطلاق می‌شود.

در قرآن مجید، دین در این معانی آمده است:

به معنی پاداش و جزا؛

به معنی مالک روز جزا؛ در سوره فاتحهٔ الکتاب می‌فرماید: «مالِکِ یَوْمِ الدّینِ»[۳۲۳]

به معنی طاعت؛ در آیه پنجم سوره بیّنه می‌فرماید:

«وَما أُمِرُوا إلّا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدّینَ»؛[۳۲۴]

«امر نشده‌اند مگر اینکه خدا را عبادت کنند در حالی که طاعت را برای او خالص کنند».

و همچنین آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۸

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِیناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ للَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ»؛[۳۲۵]

«طاعت چه کسی بهتر است از کسی که روی خود را برای خدا تسلیم کند و او نیکوکار باشد».

که بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مقصود از دین، طاعت است.

و در معنای مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی در مثل این آیات آورده شده است:

«إِنَّ الدّینَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»؛[۳۲۶]

«همانا دین در نزد خدا اسلام است».

«وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ»؛[۳۲۷]

«هر کس که غیر از اسلام دینی را انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد».

بنـابر این‌که از "اسـلام "در این دو آیه، همـان معنـای علمی و اصـطلاحی که اسم است برای دینی که بر حضـرت خـاتم الانبیا نازل شده، قصد شده باشد، چنان‌که ظاهر آیه هم همین است.

و مثل آیه:

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ»؛[۳۲۸]

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حقّ فرستاد تا بر تمام ادیان غالب گرداند».

و در هر دو معنای اخیر (یعنی آنچه از جانب خـدا نازل شده و مطلق برنامه‌های اعتقادی و عملی اگرچه از جانب خدا نباشد) در این آیه آمده است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۶۹

«لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ»؛[۳۲۹]

«دین شما از آن شما و دین من از آن من».

که خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به کفار است.

و از آیاتی که در آن از «دین»، کل آنچه بر پیامبر نازل می‌شود، قصد شده است، این آیه از سوره شوری است:

«شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الـدّینِ مـا وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَمُوسـی وَعِیسـی أَنْ أَقِیمُوا الـدّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ»؛

[۳۳۰]

«خدا شرع و آیینی که برای شما مسلمین قرار داد، حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را برپا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۱

تفسیر دعا

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۳

تفسیر دعا

خدایا خودت را به من بشناسان؛ که اگر خودت را به من نشناسانی، پیغمبرت را نمی‌شناسم.

خدایا پیغمبرت را به من بشناسان؛ که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی، حجّت تو را نمی‌شناسم.

خدایا حجّت خودت را به من بشناسان؛ که اگر حجّت خود را به من نشناسانی، از دینم گمراه می گردم.

چون دعای شریف متضمّن سه جمله است، هر یک از این سه جمله را جداگانه تفسیر می‌نماییم.

جمله اوّل:

اشاره

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ».[۳۳۱]

شرح و تفسیر:

معرفت خدا، شناختن خدا به هستی و صفات جلال و جمال او است که مقول به تشکیک است و مراتب و درجات متفاوت دارد و به حسب مراتب آثار آن در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۴

اخلاق و کردار و رفتار شخص عارف نیز تفاوت دارد.

در حدیث است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ، مَنَعَ فاهُ مِنَ الْکَلامِ وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعامِ وَعَنّی نَفْسَهُ بِالصّیامِ وَالْقِیامِ»؛[۳۳۲]

«هرکس خدا را بشناسد و تعظیم کند، دهان خود را از کلام (بیهوده و غیر ذکر و اطاعت او) و شکم خود را از طعام (حرام و زیادتر از مقدار لازم) منع می‌نماید و خود را با روزه و ایستادن به نماز و عبادت به زحمت می‌اندازد».

خوف و خشیت، رضا و تسلیم، توکّل و استقامت، صبر و شجاعت و خلاصه همه صفات حمیده، میوه درخت معرفت و خداشناسی

است. هرچه معرفت کامل‌تر باشد، این صفات نیز در انسان کامل‌تر می‌شود. محبّت و دوستی خدا که از اعظم درجات و متعالی‌ترین مقامات است، محصول معرفت است؛ زیرا انسان هرکس و هرچیزی را که دوست می‌دارد، برای این است که او را به کمالی از کمالات متصف می‌داند؛ عالم را برای علمش، بخشنده را برای بخشش، جمیل و زیبا را برای جمال و زیبایی‌اش، قادر و توانا را برای قدرت و توانایی‌اش و رحیم را برای رحمت و مهربانی‌اش، و خلاصه هرکس را که دوست می‌دارد، برای این است که او را دارای وصفی از کمال می‌شمارد. چون حب به کامل و کمال، فطری بشر است و برحسب این فطرت، وقتی به خدا معرفت پیدا کرد که کمال مطلق و جامع جمیع کمالات و بخشنده هر کمال به هر صاحب کمال است، او را دوست خواهد داشت و هرچه را به او تعلق دارد، از آن جهت که وابسته به او است، دوست می‌دارد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۵

و دعایش این دعا می‌شود.

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَحُبَّ کُلّ عَمَلٍ یُوصِلُنِی إِلی حُبّکَ»؛

«خدایا روزی من فرما دوستی خودت و دوستی هر کس که تو را دوست می‌دارد و دوستی هر عملی که مرا به دوستی تو می‌رساند».

و در مناجاتش با خدا، او را این گونه توصیف می‌نماید:

«أَنْتَ الَّذِی أَزَلَّتِ الْأَغْیارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبّائِکَ حَتّی لَمْ یُحِبُّوا سِواکَ وَلَمْ یَلْجَئُوا إِلی غَیْرِکَ»؛

«تویی آنکه بیگانگان را از دل‌های دوستانت می‌بری تا غیر از تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند».

و حاصل آنکه آثار معرفت، باید در اعمال و رفتار انسان ظاهر باشد؛ چون اگر آثار آن نباشد، از عدم اثر پی به عدم مؤثر می‌بریم. و از جمله علایم معرفت، شوق به عبادت و دعا و مناجات و خلوت با حضرت قاضی الحاجات و انجام تکالیف و فرایض است که در عارف به خدا و عارف به آثار و برکات دعا و عبادت و اطاعت باید وجود داشته باشد.

بالجمله تفاوت مراتب معرفت از تفاوت تعهدات دینی و التزامات اسلامی افراد معلوم می‌شود. هرچند طریق معرفت صاحبان مراتب، مشاهده آثار و مصنوعات و مخلوقات باشد که جمیع خردمندان در آن شرکت دارند؛ از انبیا تا افراد عادی، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَکَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّموَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۶

الْمُوقِنِینَ»؛[۳۳۳]

«و همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسد».

لذا اگرچه همه سالک این راه می‌باشند امّا سلوک و وصولشان به مقصود برحسب مراتب عقول و صفای باطن آنها مراتب و درجات دارد و همان طور که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام به ملکوت آسمان‌ها و زمین و طلوع و غروب کواکب بر وجود خدا استدلال نمود، دیگران هم استدلال می‌نمایند؛ امّا بعضی معرفتشان چنان ضعیف است که در کمترین ابتلا و فشاری که بر آنها وارد شود، به هر کسی ملتجی می‌شوند و در برابر هرکس تضرّع و تذلّل می‌نمایند؛ ولی ابراهیم خلیل چنان در اوج ایمان قرار گرفته بود و علم ثابت و یقین جازم داشت که وقتی او را با منجنیق به سوی آتش انداخته بودند جبرئیل امین به او گفت: «أ لک حاجة؛ آیا حاجتی داری؟» فرمود: «أمّا إلیک فلا؛ به تو حاجتی ندارم».

این اظهار بی‌نیازی حضرت خلیل الرحمن از مثل روح الامین و التجا او به خدا برای معرفتش به خدا و صفات کمالی او بود. او ماسوای خدا را به خدای تعالی نیازمند و مغلوب و مقهور او می‌دانست، لذا اظهار نیاز به غیر خدا در آن حالت بسیار حساس و

خطرناک از او ظاهر نگردید.

بعد از این بیانات باید توجّه داشت که در این دعا، چون مقام، مقام دعا و توجّه به حقّ و مسألت حاجت است، مسلّم است که دعاکننده بی‌معرفت نیست. بنابراین مقصود از طلب معرفت یا طلب ثبات و بقای بر آن و درخواست توفیق در نگهداری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۷

آن است؛ نظیر آنچه در تفسیر آیه کریمه: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ»[۳۳۴] فرموده‌اند:

«أیْ ثَبِّتْنا عَلَی الصّراطِ الْمُسْتَقِیم».

و ممکن است مراد از طلب معرفت، طلب افزایش کمال و درجات و منازل بالاتر باشد؛ چون هر مرتبه‌ای از مراتب معرفت را که انسان حاصل نماید، ارتقا به مراتب بالاتر از آن را باید وجهه همت قرار دهد.

و محتمل است مقصود از اینکه از خدا طلب معرفت می‌شود، این باشد که خدا خودش، خود را به بنده بشناساند؛ زیرا هرچند انسان به هرچه او را بشناسد، آن معرفت هم به دلالت خدا می‌باشد؛ چون همان شیء دلالت کننده را او آفریده است و خود را به آن شناسانده است و خود انسان را نیز که یکی از مجموعه‌های دلایل بی‌شمار او است، او آفریده است، و انسان هم عارف است و هم دلیل معرفت و معرف است با این‌حال، مراتبی از مراتب معرفت است که عنایت مستقیم الهی سبب آن می‌شود و در اثر دعا و عبادت و خضوع و خشوع حاصل می‌گردد و شخص عارف از این نوع عرفان اشراقی ذوق می‌کند و به‌وجد می‌آید.

بنابراین، مقصود دعا کننده این نیست که: معرفت ندارم یا تو را با آثار و دلایل نشناخته‌ام؛ بلکه مقصودش این است که تو خودت، خودت را به من بشناسان و این معرفت مانند نورانیت عقل است که خدا افاضه فرموده است و هرکس آن را دارا شد، سخت در نگهداری آن مراقبت می‌نماید.

ما همه چیز را به خدا شناخته‌ایم، زمین و آسمان و کوه و دریا و حیوان و انسان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۸

و همه چیز و همه کس شناخته‌ایم، اگر خدا به ما عقل و تمیز و رشد نداده بود، ما هیچ چیز را نمی‌شناختیم و اگر او مخلوقات را نیافریده بود و این همه دلایل را برای اثبات وجود خودش قرار نداده بود، شناسانده و شناخته نمی‌شد.

پس چنان‌که صحیح است بگوییم:

«عرفت اللّه بالأشیاء»؛

«شناختم خدا را به اشیا».

صحیح است که بگوییم:

«بِاللّهِ عَرَفْتُ الْأَشْیآءَ»؛

«به خدا شناختم اشیا را».

و این هم ممکن است معنایی از «إِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ»[۳۳۵] باشد؛ زیرا از سوی خدا و به اعانت و یاری و افاضه خدا، اشیا را می‌شناسیم؛ مثل اینکه در اوّل، از خدا به سوی خلق سفر کرده باشیم- هرچند برخی به مبدأ سفر توجّه ندارند- و سپس از خلق به سوی خلق سفر می‌نماییم.

باری این مرتبه از معرفت وقتی کامل شد، عارف خدا را اظهر اشیا می‌داند؛ بلکه او را فقط ظاهر مطلق و حقیقی می‌یابد. و لذا در دعای عرفه است:

«کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ، أَیَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ؟ مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إِلی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ، وَمَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ؟

عَمِيَتْ عَيْنٌ لا تَراکَ عَلَيْها رَقِيباً، وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِيباً»؛[۳۳۶]

«چگونه استدلال می‌شود بر تو به چیزی که آن در وجود و هستی محتاج به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۷۹

سوی تو است؟ آیا هست برای غیر تو از ظهور، چیزی که نیست برای تو؟

چه هنگام پنهانی تو تا نیازمند باشی به دلیلی که بر تو دلالت کند؟ و چه زمان دوری تو تا آثار بوده باشند که برسانند به سوی تو؟ کور باد (یا کور گردیده است) چشمی که ندیده است تو را و حال آنکه همواره بر او رقیب و نگهبانی، و زیان کرده است کالای بنده‌ای که برای او از دوستی خودت بهره و نصیبی قرار ندادی».

خدایا تو از همه چیز ظاهرتر و آشکارتری، تو اصلی و تو ذاتی، تو حقّ حقیقی و حقیقت حقی، تو کمال مطلقی، چه چیز از تو ظاهرتر می‌باشد که تو را به آن بشناسیم، ظاهر و آشکار تویی، باطن و پنهان هم تویی.

ظهور جمله اشیا به نور استچگونه نور از آنها در ظهور است

به نور شمع کی خورشید تابانکند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثاربه ظاهر گرچه بر عکس است این کار

اگر برهان لِمّی جلوه‌گر شدنباید بَهرِ آنی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیستبه جز لفظ انّی و لِمّی دیگر چیست [۳۳۷]

اگر گفته شود: با اینکه خدا اظهر اشیا است؛ بلکه ظاهر حقیقی و بالذات او است، چگونه بر بسیاری مخفی و پنهان است؟

پاسخ این است که: این خفا عکس العمل ظهور است و این پنهانی از فرط آشکاری و نمایانی، و این بُعد و دوری در اثر کمال قرب و نزدیکی است.

دوست نزدیک‌تر از من به من استوین عجب‌تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوستدر کنار من و من مهجورم

به طور مثال گفته‌اند: ماهیان دریا نزد ماهی دانایی رفتند و به او گفتند همیشه می‌شنویم که به ما می‌گویند: حیات شما از آب است، آب را به ما بنمایان. آن ماهی جواب داد: شما چیزی غیر از آب به من نشان دهید تا من آب را به شما نشان دهم.

و جهت دیگر که این‌گونه خفا و نهانی را موجب می‌شود، این است که هر چیزی به ضد خود معروف و شناخته می‌گردد؛ «تُعْرَفُ الْأَشْیآءُ بِأَضْدادِها»؛ مثلًا روشنایی و نور به ظلمت و تاریکی، علم به جهل، و صحّت و تندرستی به بیماری شناخته می‌شوند؛ امّا اگر چیزی را ضد نباشد، شناسایی او بر بسیاری پنهان می‌ماند و چون خدا را ضدّی نیست، هیچ‌گاه جهان بی‌خدا نبوده و نخواهد بود، لذا اثر فیض خدا در پیدایش این جهان و بقا و پایداری آن ناشناخته می‌ماند و کمال ظهور موجب خفا می‌گردد.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کردآنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بودطلب از گم شدگان لب دریا می‌کرد

بی‌دلی در همه احوال خدا با او بوداو نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

و آخرین توضیح دیگر در مراتب معرفت اللّه که به طور فشرده بیان می‌شود، این است که معرفت اللّه در مرتبه‌ای که خود حاوی مراتب زیاد است، عبارت است از: سلب نعوت و صفاتی که ذات باری تعالی از آن منزّه است، مثل جهل و عجز و جسمیت و ترکیب و غیره که باری تعالی از آنها منزّه است.

و مرتبه دیگر که آن نیز مراتب بسیار دارد، معرفت صفات کمالیه مثل وجود و وجوب و قیّوم و عالم و قادر و حیّ و سمیع و بصیر است که این صفات همه از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۱

صفات وجودی است و حق- عزّ اسمه- به آنها اتصاف دارد. در این مرتبه عارف می‌شناسد که تنها مرتبه سلب نقایص از خدا در معرفت به امور مسلوبه از باری تعالی نباید اکتفا شود؛ بلکه باید به صفات وجودی که حقّ به آنها اتصاف دارد نیز عارف شود. مثلًا یکی از صفات خدا علم است که به آن اتصاف دارد و معنای علم او به اشیا عدم جهل نیست، یا موجودیت یا وجوب وجود او و قدرت او سلب عدم موجودیت یا وجوب و نفی عجز از او نمی‌باشد؛ بلکه معنای تمام این صفات، اتصاف ذات مقدّس باری تعالی به آنها است. و خلاصه آنکه: صفات وجودی باری تعالی همه موجود به وجود واحدند و به عین وجود ذات مقدّس او موجودند و ذات او وجود است و علم است و قدرت و حیات است و او موجود و عالم و قادر و حیّ است. و این بیان با فرمایش حضرت مولی العارفین امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

«وَکَمالُ الْإِخْلاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ».[۳۳۸]

«کمال اخلاص برای خدا، نفی صفات از او است».

منافات ندارد؛ زیرا مراد از نفی صفات در این کلام معجز نظام، نفی صفاتی است که به وجود زاید بر ذات موصوف به آنها متصف می‌گردد، مثل عالم و قادر در مقام اطلاق بر انسان و اینکه صفات خداوند- سبحان- عین ذات او و ذات او و صفات او ذات او است، نه اینکه ذات شیئی باشد و صفت شیء دیگر باشد، تا لازم شود ترکیب و احتیاج و امکان. «تَعالَی اللَّهُ عَنْ ذلِکَ کُلِّهِ عُلُوّاً کَبِیراً».

نتیجه:

از آنچه گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که درخواست و مسألت معرفت از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۲

خدا در این دعای شریف یا طلب ثبات و استقامت و بقای معرفت و عدم زیغ و انحراف از حقّ است که:

«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا»؛[۳۳۹]

«پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت کردی، قلوب ما را به باطل منحرف نکن».

و طلب ثباتی است که خدا در آیه:

«یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَفِی الْآخِرَةِ»؛[۳۴۰]

«خدا اهل ایمان را با عقیده ثابت در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد».

به مؤمنین وعده داده است، یا مسألت معرفت کامل‌تر و درجات بالاتر است که همواره باید عارف سالک در مقام آن باشد و از اینکه روزی بر او بگذرد و در معرفت ترقی نکند و گرفتار حال خطرناک وقوف شود بپرهیزد و با درخواست عنایت خاص و تجلّیات [۳۴۱] است که در اثر شدت خلوص و کثرت توجّه و عبادت و دعا و توسل به ذوات مقدّس پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین آن حضرت علیهم السلام حاصل می‌شود.

چنان‌که از حدیث:

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِینَ یَوْماً فَجَّرَ اللَّهُ یَنابِیعَ الْحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ»؛[۳۴۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۳

«هر کس چهل روز عملش را برای خدا خالص کند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند».

استفاده می‌شود، اخلاص تا چهل روز موجب می‌شود که چشمه‌های حکمت از دل شخص مخلص بر زبانش جاری شود.

بدیهی است حفظ اخلاص در ظرف چهل روز، به خصوص به این نحو که اعمال و رفتار انسان به دواعی الهی و ممدوح صادر شود، کار همه کس نبوده و بسیار دشوار است؛ ولی اگر کسی به آن موفّق شود، حصول این درجه برای او به هیچ وجه مورد استبعاد و استعجاب نخواهد بود.

و مخفی نماند که معرفت اللَّه با معرفت پیغمبر و ائمه- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- و ثبات بر آن و افزایش و کمال آن ارتباط دارد. بدیهی است که معرفت پیغمبر بدون معرفت خدا حاصل نمی‌شود و شناخت او که واسطه بین خدا و خلق است، بدون معرفت خدا امکان حصول ندارد. و از سوی دیگر، هرچه معرفت خدا افزایش یابد و شخص عارف در عظمت الهی مستغرق گردد، عظمت مقام نبوّت و سفارت از جانب مقام الوهیت و خلافت الهی را بیشتر درک می‌کند و در برابر مقام خلافت «اللَّه» بیشتر احساس حقارت نموده، متواضعانه‌تر رفتار می‌نماید. لذا به طور قطع می‌توان گفت: چنان‌که ولی اللَّه اعظم علی علیه السلام عظمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ادراک می‌نمود و در برابر آن حضرت متواضع و تسلیم و فرمانبر بود، احدی از صحابه ادراک نمی‌کرد.

آری علی علیه السلام در جنب رسول اللَّه صلی الله علیه و آله خود را فانی می‌دید و بی‌چون و چرا هر فرمانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داد، اجرا می‌کرد؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله برحسب روایتی فرمود: اگر آسمان و زمین در کفه‌ای از ترازو گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر، ایمان علی رجحان خواهد داشت.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۴

امّا دیگران بالخصوص آنهایی که پیراهن خلافت را به غیر حقّ دربر کردند، در قبول احکام الهی مثل حج تمتع خودسری اظهار می‌نمودند و با تصمیمات و اقدامات رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه به امر خدا انجام می‌شد، در جریان صلح حُدیبیه و موارد دیگر مخالفت می‌کردند و خودرأیی نشان می‌دادند و تا آنجا نفاق خود را بر ملا ساختند که در مرض موت پیامبر خدا، وقتی آن حضرت خواست کتباً وصیت فرماید، مانع شدند و بی‌شرمانه به رسول خدا صلی الله علیه و آله جسارت کرده و نسبت هذیان گویی به آن حضرت دادند.

به عکس هرچه در زندگی علی علیه السلام بررسی می‌نماییم و هرچه مطالعه می‌کنیم، غیر از تسلیم کامل و فانی بودن در انوار نبوّت محمدی، چیزی نمی‌بینیم و زبان حال آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود:

با وجودت ز من آواز نیاید که منم

یکی از مظاهر برجسته این احترام و تسلیم و تواضع در کنار وجود رسول اللَّه صلی الله علیه و آله که بسیاری از آن غفلت دارند این است که: با اینکه وجود علی علیه السلام سرشار از معارف الهی و علوم حقیقی بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله چشمه‌های علوم و معارف از او فوران یافت و در الهیات و عرفان و فقه و اخلاق و تعالیم سیاسی و حکومتی، عالی‌ترین و کامل‌ترین مبادی و برنامه‌ها را بیان فرمود، علم تمام اصحاب در برابر علم او مثل قطره‌ای در مقابل دریا بود، از چنین شخصیتی که نمونه برجسته کمال علمی و معرفت بشر بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله، بیاناتش در رشته‌های مختلف معارف و حکمت، الحق اعجاز بود، در عصر پیغمبر سخن و کلامی در این رشته‌ها یا شنیده نشده و یا کمتر شنیده می‌شد. او سزاوار نمی‌دید و شاید دور از ادب می‌دانست که با وجود پیغمبر اکرم که مدینه علم است، علمی اظهار کند و نقد معارف بلند و غیر متناهی خود را عرضه نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۵

در آن محیط که زبان وحی؛ یعنی زبان رسول خدا باز است، همه باید به گفتار او گوش فرا دهند، او از هر کس به معارف حقیقی داناتر و به مبادی غیب متصل‌تر است. آنجا که او باشد، باید او سخن بگوید و آنجا که او سخن گوید، همه باید گوش و خاموش باشند.

در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «نشناخت خدا را مگر من و تو و نشناخت مرا مگر خدا و تو و نشناخت

تو را مگر خدا و من».

جمله دوم:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ»

به طور کلی شک نیست که معرفت نبوّت و رسالت عامه مقدم بر امامت عامّه است؛ یعنی شناخت اینکه بر خدا لازم است (بر حسب قاعده لطف و به مقتضای ربّانیت و رحمانیت و هادویت و فیّاضیت و برای اتمام حجّت بر بندگان، اینکه نقض غرض از آفرینش انسان پیش نیاید) پیغمبر بفرستد تا بندگان را در فکر و عمل راهنمایی کنند و به آنها برنامه بدهند، بر شناخت اینکه پس از پیغمبر نیز باید شخصی که معصوم باشد و افعال و اقوالش حجّت باشد، از جانب خدا و به وسیله پیغمبر منصوب و معین گردد، مقدّم می‌باشد، چنان‌که معرفت نبوّت و رسالت خاصّه نیز بر معرفت امامت خاصه مقدم است؛ یعنی شناخت اینکه شخص شخیص صاحب خُلق عظیم حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله، پیغمبر و رسول خدا است، بر شناخت شخص امامان و اولیای امر بعد از آن حضرت مقدم است، و چنان‌که کسی معرفت به نبوّت عامه نداشته باشد، معرفت به امامت عامه که مترتب بر آن است، حاصل نخواهد شد.

همچنین اگر معرفت به نبوّت خاصه و اینکه شخص حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۶

پیغمبر است، پیدا نکرده باشد، معرفت خلفا و اوصیا و اولیای امور بعد از آن حضرت، بی‌مفهوم و غیر قابل تصور است.

با این همه، در این دعا، مقصود از نبی در جمله اوّل و رسول در این جمله، شخص حضرت رسول اکرم محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله است، چنان‌که مقصود از حجت نیز شخص حضرت خاتم الاوصیا، امام عصر- ارواحنا فداه- است.

و چنان‌که در شرح جمله اوّل توضیح داده شد، دعا کننده به نبوّت رسالت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و ولایت حضرت حجهٔ بن الحسن- عجل اللَّه تعالی فرجه- معرفت دارد، مقصودش از این دعا و طلب معرفت یا مسألت ثبات و بقای بر آن، یا کمال معرفت و نیل به درجات بالاتر است و یا اینکه از خدا می‌خواهد که خودش به مقتضای «إِنَّ قُلُوبَ بَنِی آدَمَ بَیْنَ اصْبَعَیْنِ مِنْ أَصابِعِ الرَّحْمنِ یُصَرِّفُها کَیْفَ یَشآءُ»[۳۴۳] و «الْعِلْمُ نُورٌ یَقْذِفُهُ اللَّهُ فِی قَلْبِ مَنْ یَشآءُ» نسبت به مقامات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قلب او معرفت القا فرماید.

واضح است که درجات معرفت به پیغمبر نیز متفاوت است، کمترین مراتب آن این است که او را در ابلاغ تعالیم و تکالیف و اوامر و نواهی خدا بین خالق و خلق واسطه و سفیر و فرستاده و صاحب معجزه و معصوم بداند.

مراتب بعدی معرفت این است که: آن حضرت را اشرف و افضل تمام ممکنات از ملائکه و انبیا و دیگران، و خُلق اعظم و اعظم خلق و صاحب مقام ولایت بر عالم امکان و اقرب و نزدیک‌تر از هر مخلوقی خدا بداند به حدّی که جبرئیل نیز در لیلهٔ المعراج از ادامه صعود و همراهی با آن حضرت بازماند، که گفت:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۷

«لَیْسَ لِی أَنْ أَجُوزَ هذَا الْمَقامَ»؛[۳۴۴]

«برای من گذشتن (و پیش رفتن) از این مقام نیست».

و از آن حضرت روایت است که فرمود:

«لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتٌ لا یَسَعُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ».

چون گذشت احمد ز سدره مرصدش‌و از مقام جبرئیل و از حدش

گفت: او را هین بیا اندر پی‌ام گفت رو رو که حریف تو نی‌ام

باز گفتا: کز پی‌ام آی و مَایست گفت: رو زین پس مرا دستور نیست

گفت: بیرون زین حدّ ای خوش فرّ من گر زنم پرّی بسوزد پرّ من

احمد ار بگشاید آن پرّ جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

فاق النبیّین فی خلق و فی خلقو لم یدانوه فی علم و لا کرم

و کلهم من رسول اللّه ملتمس غرفاً من الیمّ او رشفاً من الدیم

دع ما ادّعته النصاری فی نبیّهمواحکم بما شئت مدحاً فیه واحتکم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۸

محمّد کازل تا ابد هر چه هست به آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار بینش از او است فروغ همه آفرینش از او است

و بنابراین عرفان و شناخت چنین پیغمبری در شناخت و مقام حجت و جانشینان و خلفای او کمال تأثیر را خواهد داشت؛ زیرا جانشین و خلیفه باید منعکس کننده اوصاف و مقامات کسی که از او خلافت می‌نماید، باشد و نمونه او و اعمال او و رفتار او استمرار بخش دعوت و حرکت او باشد، و اگر پیغمبر را نشناسد یا در معرفت او قصور یا وقوف داشته باشد به همان مقدار حجت خدا و خلیفه پیغمبر را نشناخته است.

لذا مطالعه تاریخ زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و تأمّل و تفکّر در حالات و شؤون و مقامات و مواقف آن حضرت و تلاش برای دریافت رسالت آن حضرت که اعظم و خاتم رسالات آسمانی و جامع جمیع رهنمودها به سعادات دنیوی و اخروی و مادّی و معنوی است، برای افزایش و گسترش و استحکام معرفت آن حضرت و خلفای او و بلکه برای تکمیل و تقویت معرفت اللّه لازم، و مطلبی است که سالک الی اللّه و طالب مقامات عرفانی نباید از آن غافل بماند.

جمله سوم:

اشاره

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی»

چنان‌که قبلًا بیان شد "حجّت "بر دلیلی که به وسیله آن، بر طرف مقابل احتجاج می‌شود و سبب غلبه بر او می‌گردد، اطلاق می‌شود. چنان‌که در تفسیر آیه شریفه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۸۹

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ».[۳۴۵]

روایت شده است: روز قیامت بنده‌ای آورده می‌شود و به او گفته می‌شود: «هَلّا عَمِلْتَ»؛ «چرا عمل نکردی؟»

اگر بگوید نمی‌دانستم، به او گفته می‌شود: «هَلّا تَعَلَّمْتَ»؛ «چرا نیاموختی؟»

و این حجّت بالغه است، و همچنین به همه مخلوقات از موجودات نامرئی مثل جن و ملائکه و مخلوقاتی که فقط با چشم‌های مسلح به وسایلی مثل میکروسکوپ و تلسکوپ دیده می‌شوند و موجودات کوچک و بزرگی که با چشم دیده می‌شوند، حجّت گفته می‌شود؛ چون اوّلًا: به همه آنها و حرکات و نظاماتی که دارند، بر وجود خدا و وجود هدف در خلقت این عالم استدلال می‌شود.

فَفِی کُلّ شَیْ‌ءٍ لَهُ آیَةٌتَدُلَّ عَلی أَنَّهُ واحِدٌ

وَلِلَّهِ فِی کُلّ تَحْرِیکِهِوَفِی کُلّ تَسْکِینِهِ شاهِدٌ

و ثانیاً: خدا بر هر کدام از بندگانش که بر حسب حکمت لازم باشد، به کل این عالم و اجزای آن احتجاج می‌نماید و به وسیله انسان هم بر خود انسان احتجاج می‌فرماید، چنان‌که در حدیث است:

«الصُّورَةُ الْانْسانِیَّةُ هِیَ أَکْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ».[۳۴۶]

با این حال، اطلاق حجّت مثل امام، به طور مطلق بر ائمه معصومین علیهم السلام در احادیث و روایات و ادعیه و زیارات و کلمات علما و اشعار شعرای شیعه به حدّی شده است که وقتی به طور مطلق حجّت و امام گفته می‌شود، ائمه معصومین علیهم السلام از آن به ذهن متبادر می‌گردد و گاه هم از آن اعم از امام و نبی اراده می‌شود، چنان‌که در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۰

احادیثی که دلالت دارند بر اینکه زمین خالی از حجت نبوده و خالی از حجت نخواهد ماند، همین معنی مراد است.

مثل این حدیث که ثقة الاسلام کلینی قدس سره به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است:

«قالَ: ما زالَتِ الْأَرْضُ إلّا وَلِلَّهِ فِیها حُجَّةٌ یَعْرِفُ الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَیَدْعُوا النّاسَ إلی سَبِیلِ اللَّهِ»؛[۳۴۷]

«زمین هیچ‌گاه نخواهد ماند مگر آنکه در آن از برای خدا حجتی است که حلال و حرام را می‌شناسد و مردم را به سوی راه خدا می‌خواند».

و در حدیث دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَجَلَّ وَأَعْظَمَ مِنْ أنْ یَتْرُکَ الْأَرْضَ بِغَیْرِ إِمامٍ عادِلٍ»؛[۳۴۸]

«به تحقیق که خدا جلیل‌تر و عظیم‌تر است از اینکه زمین را بدون امام عادل بگذارد».

و نیز در کافی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّکَ لا تُخْلِی أَرْضَکَ مِنْ حُجَّةٍ لَکَ عَلی ما خَلْقِکَ»؛[۳۴۹]

«خدایا به تحقیق که تو خالی نمی‌گذاری زمینت را از حجتی از طرف تو بر خلقت».

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود:

«إِنَّ الْأَرْضَ لا تَخْلُو إلّا وَفِیها إمامٌ کَیْما إنْ زادَ الْمُؤْمِنُونَ شَیْئاً رَدَّهُمْ، وَإنْ نَقَصُوا شَیْئاً أَتَمُّوا لَهُمْ»؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۱

«به تحقیق که زمین خالی نخواهد ماند مگر آنکه در آن امامی باشد که اگر مؤمنین چیزی را در دین زیاد نمایند ایشان را برگرداند و اگر چیزی را کم کنند، از برای ایشان تمام کند».

و اخبار معتبر در این معنی بسیار است، حتی در این احادیث است که: اگر در روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها حجت و امام بر دیگری خواهد بود.

از جمله نصوصی که دلالت دارد بر اینکه زمین هیچ زمانی خالی از وجود حجت و امام نیست، این فقره از دعای ۴۷ صحیفه سجادیه است:

«اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَیَّدْتَ دِینَکَ فِی کُلّ أوانٍ بِإمامٍ أَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِکَ، وَمَناراً فِی بِلادِکَ بَعْدَ أنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِیعَةَ إِلی رِضْوانِکَ، وَافْتَرَضْتَ طاعَتَهُ وَحَذَّرْتَ مَعْصِیَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثالِ أَوامِرِهِ، وَالْانْتِهاءِ عِنْدَ نَهْیِهِ، وَأَلّا یَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدّمٌ، وَلا یَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةُ اللّآئِذِینَ، وَکَهْفُ الْمُؤْمِنِینَ وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسّکِینَ وَبَهآءُ الْعالَمِینَ»؛

«خدایا به تحقیق که تو دین خودت را در هر زمان به امامی تأیید کردی که او را علامتی برای بندگانت برپا و نصب کردی (که

گمراه نگردند، و گمشدگان به آن راه یابند) و نشانی باشد در شهرهای تو (تا مردم در هنگام اشتباه حقّ و باطل و کاوش از حقّ به او رجوع نمایند) بعد از آنکه ریسمان او را به ریسمان خودت متصل کردی (یعنی سبب وصول و رسیدن به خودت قرار دادی یا ولایت او را ولایت خودت قرار دادی) و او را وسیله‌ای به سوی رضوان و خوشنودی خودت قرار دادی. و طاعت او را واجب گردانیدی و از معصیت او تحذیر کردی و به امتثال اوامر او و پذیرفتن نهی او فرمان دادی و اینکه هیچ متقدم و پیشروی بر او تقدم و پیشی نگیرد و هیچ متأخر و عقب مانده‌ای از او عقب نماند و متأخر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۲

نگردد. (یعنی برای احدی نیست که از فرمان او تخلف کند و بر آنچه او امر می‌کند و هدایت می‌نماید، چیزی بیفزاید یا از آن چیزی کم کند). پس او (یعنی امام) مستمسک پناهندگان (یعنی آنها را به سبب هدایت به سوی راه راست، از انحراف و افتادن در افراط و تفریط مانع می‌شود) و پناهگاه مؤمنان است (یعنی مؤمنان در حوادث و هنگام بروز شبهه‌ها به او ملتجی می‌شوند) و دستگیره متمسکین است (یعنی هر کس را که به او تمسک بجوید و به او اقتدا بنماید، نجات می‌دهد) و بها و جمال جهانیان است (یعنی نظام عالم و جمال جهان و انتظام امور به وجود او قائم است)».

این فقره دعا که دلالت بر عظمت شأن امام دارد، اگر مقصود از دین در کلمه "دینک "دعوتی باشد که تمام انبیا به آن رسالت داشتند، دلالت بر این دارد که در هر عصر و زمانی، امامی که یا شخص پیغمبر یا وصی و جانشین او است، از سوی خدا نصب شده است. و اگر مقصود این است که در هر عصر و زمان، دین اسلام به امامی که خلیفه پیغمبر و منصوب از سوی خدا است، مؤید می‌باشد.

و مخفی نماند از این بیانات و ارشاداتی که در احادیث و ادعیه است، نیاز مردم به وجود امام و حجت در هر عصر و زمان معلوم می‌شود؛ زیرا شرح و بیان نواحی مختلف دین، آن هم دینی مثل دین اسلام و تفسیر مجمل و مفصل و محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ کتاب و سنّت و دقایق مسایل عقاید و احکام، اموری نیست که بر غیر بشر مؤید عند اللّٰه مکشوف باشد. پس باید بین امّت در هر عصر، شخصی باشد که مرجع در تمام امور باشد و قولش حجت و قاطع هرگونه اختلاف و امان از گمراهی و ضلال باشد.

چنان‌که احادیث متواتر مثل حدیث متواتر ثقلین نیز بر این معنی دلالت دارد و حضرت زین العابدین علیه السلام بیانی طولانی دارند که ابن حجر از آن حضرت نقل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۳

می‌نماید و در ضمن آن به این نکته لطیف اشاره می‌فرماید که: اگر اهل بیت علیهم السلام (که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را به آنها ارجاع فرمود) نباشند و هدایت‌ها و ارشادات آنها حجت نباشد، پس هدایت چه کس و چه مقامی در اختلافاتی که بین امّت در مسائل اسلامی پیدا می‌شود، حجت خواهد بود؟

به طور مثال، در تفسیر قرآن سؤال می‌کنیم که در تفسیر آیات، بین مفسرین اختلاف زیادی است حتی در مثل آیه:

«وَاتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ»؛[۳۵۰]

«پیروی کردند آنچه را که شیاطین می گفتند».

در سوره بقره، برحسب شمارش بعضی احتمالاتی که در تفسیر آن داده می‌شود، یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال است. آیا در تعیین آن احتمالی که مصاب و مراد است، اگر قول آنان که عملشان از علم خدا و رسول و معصوم از اشتباه هستند، حجت نباشد، کدام احتمال از یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال را می‌توان ترجیح داد و چگونه بر ترجیحاتی که پشتوانه تأیید شده از جانب خدا و پیغمبر نداشته باشد، می‌توان اعتماد کرد.

و ناگفته نماند: یکی از امتیازات بزرگی که مذهب شیعه دارد و برنامه‌های شرع را قابل قبول و خردپسند می‌نماید، همین است که پس از پیغمبر افرادی هستند که دین را برای مردم تعریف کنند و تعریفشان حجت باشد و الّا هر عاقلی می‌داند که بیان کلیه مسائل دین و شرح و توضیح آنها به طور تفصیل در ظرف بیست و سه سال برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه مزاحمات، موانع، درگیری‌ها و اشتغال به غزوات و غیره فراهم نبوده، و اگرچه دین اکمال شده و همه چیز تبلیغ شده است؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۴

امّا شرح و بیان آن بر عهده ائمه علیهم السلام گذارده شده است.

و چه بسا احکامی که در تبلیغ آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اکتفا شده باشد تا آن حضرت و اوصیای بعد از آن بزرگوار به مردم برسانند و از این جهت در جریان تاریخی غدیر، آیه "اکمال دین "نازل گردید، این اکمال نه به آن جهت بود که همه آنچه باید به مردم ابلاغ گردد و تفصیلات و دقایق آنها ابلاغ شده باشد؛ بلکه به این جهت که شخصی که به هرآنچه بر پیغمبر وحی شده عالم است، به مردم معرفی شود تا همه جا کلامش حجت باشد.

اشتباه نشود مقصود ما از این بیان نیست که دین ناقص بوده و به وسیله امامان علیهم السلام کامل گردیده است، حاشا و کلّا؛ بلکه مقصود این است که: تکمیل ابلاغ دین که بر پیغمبر نازل شد، به امر خدا از سوی پیغمبر به عهده امامان گذارده شد که به مردم برسانند، چنان‌که هر نسلی باید آنچه را که از دین می‌داند، به نسل بعد منتقل سازد و ابلاغ نماید، همان‌طور که ابلاغ دین به تمام مردم عصرهای آینده و تمام مردم عصر بعثت حضرت خاتم الانبیا میسّر نبود، همین‌طور ابلاغ همه احکام و تفاصیل و مسایلی که مربوط به اختلاف و استفاده از کتاب و سنّت به مرور زمان پیش می‌آید، در همان عصر بعثت میسّر نبود، لذا برحسب حکمت بالغه الهی و قاعده لطف، باید بعد از پیغمبر افرادی باشند که ابلاغ دین و اتمام حجت را کامل کنند و مردم را از تحیّر و سرگردانی نجات بدهند.

و اگر این نظام امامت نبود، دین ناقص و ناتمام بود، لذا با ابلاغ ولایت، دین کامل گردید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت کوتاهی نفرمود و هرچه را از وحی خدا متحمل شد یا مستقیماً به امّت رسانید- مثل اصول عقاید و معارف و احکام کلی و بسیاری از فروع دین- و یا به علی علیه السلام ابلاغ کرد، تا او و امامان بعد از او در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۵

مناسبات مقتضی و هنگام مراجعه امّت و یا نیاز آنها بیان کرده و شرح و تفسیر نمایند و یکی از معانی اینکه آن بزرگواران خازن علم خداوند همین است، چنان‌که یکی از معانی اینکه حجت خداوند نیز همین است که این بزرگواران مرجع و ملاذ و ملجأ و وسیله و راهنما و روشن کننده راه و علامت برای عباد و روشنی‌بخش دیار و بلادند.

عالم جلیل صاحب ریاض السالکین (شرح صحیفه) در شرح دعای عرفه بیاناتی دارد که چون متضمن بیان معنی حجت است، اصل فقره‌ای را که متضمن آن است با نقل شرح ایشان به طور اجمال و فشرده در اینجا منعکس می‌نماییم.

این فقره دعا نیز از فقرات دعای عرفه است:

«رَبّ صَلِّ عَلی أَطآئِبِ أَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِینَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِکَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِکَ وَحَفَظَةَ دِینِکَ، وَخُلَفآءَکَ فِی أَرْضِکَ، وَحُجَجَکَ عَلی عِبادِکَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهِیراً بِإِرادَتِکَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِیلَةَ إِلَیْکَ، وَالْمَسْلَکَ إِلی جَنَّتِکَ».

عالم یاد شده که از مفاخر شیعه و کتاب شرح صحیفه‌اش یکی از بهترین کتاب‌هایی است که علمای اسلام تألیف کرده‌اند و سزاوار است عموم مسلمانان به آن افتخار کنند، در شرح این بند از دعای عرفه، پس از اینکه فرموده است: مراد از "اطائب، "اهل بیت" اهل کسا و سایر ائمه معصومین "می‌باشند و پس از بیان این نکته ادبی که اضافه "اطائب "به "اهل بیت علیهم السلام "یا اضافه صفت به موصوف است یا بیان است می‌فرماید:

امام علیه السلام در اینجا برای اطائب اهل بیت، هفت صفت بیان فرموده است که این صفات جهات و علل استحقاق صلوات از خدای سبحان بر ایشان است. سپس این هفت صفت را بر شمرده که ما نیز به طور اقتباس از بیانات آن شخصیت بزرگ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۶

و اضافه چند نکته بر آن این هفت صفت را بیان می‌نماییم.

صفت اولی این است که: خدای تعالی ایشان را برای امر خود و دینش در عالم و هدایت خلق برگزید و برگشتش به این است که ریاست کامله عامّه را به ایشان افاضه فرموده است و به تعبیر این ناچیز، چون کلمه "امر "مطلق است، دلالت دارد بر اینکه آنها را برای هر کار خدایی و هر عملی که مشیت اللّه بر آن تعلق می گیرد، برگزیده است؛ خواه امر دین باشد یا دنیا.

صفت دوم این است که: آنها را خازنان و حافظان علم خود قرار داده که آن را از ضایع شدن و آلودگی به افکار باطل و اندیشه‌های شیطانی و نادرست حفظ نمایند، و چنان‌که هست و بایست به بندگان خدا تعلیم نمایند.

صفت سوم اینکه: ایشان را حافظان و نگهبانان دین خود قرار داده است تا آن را از تبدیل و تحریف مصون بدارند.

صفت چهارم اینکه: آنها را جانشینان و خلفای خود در زمین قرار داده است که به انفاذ و اجرای اوامر او در عالم و سیاست مردم و جذب نفوس ناطقه به سوی او و تکمیل ناقصان قیام نمایند.

صفت پنجم این است که: آنها را حجّت‌های خود بر بندگانش قرار داده است که این معنا در اینجا مورد استناد و استفاده ما است.

در اینجا سیّد می‌فرماید: حجّت برحسب لغت غلبه است و به طور مجاز یا حقیقت عرفی استعمال آن در بُرهان شایع گردیده است و در احادیث و عرف متشرّعه، اطلاق آن بر کسی که خدا او را برای دعوت خلق و دعوت انسان به سوی او و برای احتجاج به او منصوب فرموده است، شیوع دارد.

صفت ششم این است که: ایشان را از هر رجس و آلودگی پاک قرار داده است.

صفت هفتم این است که: آنها را وسیله‌ای به سوی خود مقرر کرده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۷

و صفت هشتم این است که: آنها راه به سوی بهشت می‌باشند، پس هرکس به راه آنها رفت، نجات می‌یابد، چنان‌که مثل احادیث سفینه و امان بر آن دلالت دارد.[۳۵۱] از مجموع این توضیحات معلوم شد که بر ائمّه معصومین علیهم السلام به طور مطلق، در احادیث اطلاق حجّت اللّه و امام شیوع دارد و هنگامی که بدون قرینه گفته شوند، ائمه معصومین علیهم السلام به ذهن متبادر می‌شود.

و همچنین معلوم شد که مقام حجت اللهی و خلیفهٔ اللهی و ولایت و امامت، اعظم مقامات و درجات است که بدون ایمان به آن، نجات میسر نیست.

چنان‌که در حدیث است که از مؤمن سؤال می‌شود: آیا آزادی و برائت خودت را (از آتش) گرفته‌ای و در زندگی دنیا به عصمت کبری متمسک شده‌ای؟ پاسخ می‌دهد: بله.

آن کس که مورد سؤال قرار گرفت، می‌پرسد: آزادی و امان و عصمت کبری چیست؟ جواب می‌دهد: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. پس به او می گوید: راست گفتی. پس او را امان می‌دهد و بشارت می‌دهد به آنچه او را مسرور سازد.

و از کافر سؤال می‌شود، همچنان‌که از مؤمن سؤال شد و او جواب می‌دهد: نه.

پس او را به خشم و عذاب و آتش خدا بشارت می‌دهد.[۳۵۲] و مؤیّد این روایت، حدیثی است که شیعه و سنی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند:

«لا یَجُوزُ أَحَدٌ الصِّراطَ إِلّا مَنْ کَتَبَ لَهُ عَلَیٌّ الْجَوازَ»؛[۳۵۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۸

«احدی از صراط نمی‌گذرد مگر کسی که علی علیه السلام برای او جواز عبور نوشته باشد».

نتیجه:

آنچه تا اینجا بیان شد، شمّه‌ای از شؤون و مقامات حجّت‌های الهی؛ یعنی ائمه معصومین علیهم السلام به طور فشرده و اشاره می‌باشد.

و امّا مراد از کلمه "حجّت "در این دعا، شخص اقدس قطب زمان و ولیّ دوران، حضرت امام دوازدهم حجهٔ بن الحسن العسکری- ارواح العالمین له الفداء- می‌باشد؛ زیرا دعا مربوط به زمان غیبت است و چنان‌که مکرر تذکّر داده شد، دعا کننده، مؤمن و عارف به خدا و رسول خدا و حجّت‌های خدا می‌باشد و در این دعا یا مسألت معرفت کامل‌تر و مددهای عرفانی و غیبی بیشتر می‌نماید و یا از خداوند متعال ثبات و بقای بر ولایت حضرت مهدی علیه السلام را طلب می‌کند؛ زیرا بیم تزلزل فکری و خطر انحرافات عقیدتی در این عصر بسیار است و بر حسب بعضی روایات، جز کسانی که خدا دل آنها را به ایمان امتحان و آزمایش کرده باشد، بر عقیده به امامت آن حضرت ثابت نمی‌مانند.

و آخرین نکته‌ای که در شرح دعای شریف به عرض می‌رسد، ارتباط ضلالت از دین با نشناختن حجت و امام است- که با مطالبی که در ضمن شرح جمله‌های دیگر بیان شد، کاملًا معلوم می‌شود- که یکی از فواید بزرگ نصب حجت و امام، منحرف نشدن مؤمنان از راه راست است که با وجود چنین مرجعی الهی و علامت یقینی، هر کس او را مقتدا قرار دهد و از تخلف نکند و پیشی نگیرد و از ارشادات و هدایت‌های او تخطی ننماید، از دینش گمراه نخواهد شد و اگر در ایمان به امامت و معرفت حجت لغزشی پیدا کند و ثابت نماند، از دین گمراه می‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۳۹۹

این خصیصه ایمن از ضلالت به وسیله تمسّک به امام علیه السلام، خصیصه‌ای است که در حدیث "ثقلین "و در احادیث دیگر بسیار به آن تصریح شده است و هریک از ائمه معصومین علیهم السلام در عصر خود، به آن بر سایر امّت امتیاز دارند و گذشت زمان و زندگی و سیره امامان و علوم و معارفی که از آنها صادر شده و اصحاب و علمایی که در مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السلام تربیت شدند نیز ثابت نمود که این بزرگواران به علوم و فضایل اخلاقی و عملی که دارند، دارای این امتیازند و اهلیت عنایات خاص و درجات متعالی را که به آنها عطا شده است، دارند.

و از جمله صدها حدیث و روایت که در این موضوع صراحت دارند، می‌توانید شمّه‌ای را در نهج البلاغه مطالعه فرمایید. مانند اینکه در خطبه دوم می‌فرماید:

«هُمْ أَساسُ الدّینِ وَعِمادُ الْیَقینِ، إِلَیْهِمْ یَفِیءُ الْغالِی وَبِهِمْ یُلْحَقُ التّالِی»؛

«اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که اساس دین و ستون یقین هستند به سوی ایشان بازگردانده می‌شود غالی (مفرط و از حدّ برون شده) و به ایشان ملحق و پیوست می‌شود تالی».

و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله کَمَثَلِ نُجُومِ السَّمآءِ، إِذا خَوی نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»؛[۳۵۴]

«آگاه باشید مثل آل محمّد صلی الله علیه و آله مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره‌ای غروب نماید، ستاره دیگری طلوع می‌کند».

و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَمَحَطَّ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلآئِكَةِ وَمَعادِنُ الْعِلْمِ وَيَنابيعُ الْحُكْمِ، ناصِرُنا وَمُحِبُّنا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَعَدُوُّنا وَمُبْغِضُنا يَنْتَظِرُ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۰

السَّطْوَةَ»؛[۳۵۵]

«ما درخت نبوّت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن‌های علم و چشمه‌های حکمتیم، یاری کننده و دوست ما منتظر رحمت و دشمن ما منتظر سخط است».

و در خطبه دیگر می‌فرماید: «به خدا سوگند به تحقیق، تبلیغ رسالات و اتمام وعده‌ها و تمام کلمات را تعلیم شدم و درهای حکم و روشنی امر (یعنی اینها شؤونی است که اهل بیت به آنها اختصاص دارند) نزد ما اهل بیت است».

اینها بعضی از شؤونی است که به ائمه طاهرین علیهم السلام اختصاص دارد، سایر شؤون و مقامات و درجات آنها با بررسی کتاب‌های اهل سنّت و تألیفات علمای شیعه مانند: مناقب ابن شهرآشوب و کشف الغمه و بحارالانوار و مطالعه تواریخ زندگی آن بزرگواران و علوم و معارفی که از ایشان در تفسیر و الهیات و فقه و اخلاق صادر شده است، معلوم و شناخته می‌شود. واللَّه ولیّ التوفیق.

بحث کلی پیرامون دعا:

«وَقالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ»؛[۳۵۶]

«و خدای شما فرمود که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند، به زودی با خواری و ذلّت وارد دوزخ شوند».

یکی از بخش‌های مهم که با عقیده و تربیت و اخلاق، کمال ارتباط را دارد،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۱

دعا است.

"دعا "چنان‌که بعضی از محققین فرموده‌اند، برحسب لغت به معنای "ندا "است و برحسب عرف و اصطلاح، توجّه به سوی خدا و طلب رحمت از او به طور فقر و مسکنت و خضوع است، و بر سپاس و ستایش و تسبیح و تنزیه باری تعالی نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا سپاس و ستایش نیز نوعی درخواست و مسألت عطا و موهبت است، چنان‌که روایت شده: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این خبر سؤال شد، حضرت فرمود:

«خَیْرُ الدُّعآءِ دُعآئِی وَدُعآءُ الْأَنْبِیاءِ مِنْ قَبْلِی، وَهُوَ: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»؛[۳۵۷]

«بهترین دعا، دعای من و دعای پیامبران پیش از من است و آن دعای لا اله الّا اللَّه تا آخر جمله‌هایی که نقل شد می‌باشد».

مقصود سؤال کننده این بود که در این جمله، اگرچه تهلیل و تسبیح و تمجید و تقدیس ذات مقدّس الوهیت است؛ امّا درخواست و مسألتی نیست و حاجتی در آن عرض نشده است پس چگونه رسول اکرم صلی الله علیه و آله برحسب این حدیث شریف، بر آن اطلاق دعا فرموده است؟

پاسخ این است: امیهٔ بن صلت در مورد ابن جذعان می‌گوید: «إِذا أَثْنی عَلَیْکَ الْمَرْءُ یَوْماً کَفاهُ مِنْ تَعَرُّضِهِ الثَّنآءُ؛ وقتی مردی بر تو ثنا گفت، مدح و ثنایش، او را از بیان حاجت کفایت می‌نماید». آیا ابن جذعان می‌داند ثناخوان و مدّاح از ثنا و مدح او چه می‌خواهد و رب العالمین پروردگار جهانیان نمی‌داند که از ثنا و مدح و حمد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۲

و سپاس و ستایش چه خواسته شده است؟! پس به طریق اولی، خدا به مقصود بنده‌اش از تهلیل و تحمید و تسبیح و دعا آگاه است.

نیاز به دعا و توجّه به عالم غیبت و قدرت لا- یزال و غیر مرئی و ماورای اسباب و مسبّبات ظاهری و مادّی و نیایش و ستایش و تقدیس و تمجید او و مسألت حاجات از او، یک نیاز اصیل فطری است که در انسان وجود دارد و باید این نیاز برآورده شود.

مسلّم است که در استفاده از این میل فطری، مثل سایر میل‌های فطری، چنان‌که می‌توان راه درست و صحیح را که منتهی به کمال و سیر صعودی و قوّت روح و نشاط و اعتماد به نفس گردد، انتخاب نمود، ممکن است در اثر جهل و اغوائات شیطانی، سقوط در درکات مهلکی را برای انسان پیش آورد، همان‌طور که غریزه میل به غذا اگر به طور صحیح اعمال نشود، در اثر سوء تغذیه، نه فقط فایده این غریزه حاصل نمی‌شود؛ بلکه موجب زیان و ضرر و تلف جسم خواهد شد.

دعا روح را زنده و امیدواری و نشاط به کار و عمل را تازه می‌سازد و شخص را در برابر فشارها و سختی‌های روزگار نیرومند نموده و مانع از شکست او می‌شود.

دعا با تسلیم و رضا به قضای پروردگار منافات ندارد؛ بلکه عین تسلیم به حکم او و منبعث و برگرفته از ایمان به قضا و قدر و وسایل و اسباب و مسبّبات ظاهری و غیر ظاهری است که او به حکمت خود مقرر فرموده و با کل این امور، بندگان را به سوی صلاح و سداد سوق داده و آنها را بین خوف و رجا قرار داده است.

استعانت و کمک خواستن و دعا و توجّه به خدا در هنگام ورود مصایب و نزول بلیّات، از انسان بیشتر ظاهر می‌شود و با اشخاصی که در حال آسایش و ناز و نعمت، خدا را به یاد آورند؛ بلکه از اقرار به او خودداری می‌نمایند؛ ولی وقتی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۳

مبتلا شدند و دستشان از همه جا کوتاه شد، رو به درگاه خدا می‌آورند.

چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَإِذا أَنْعَمْنا عَلَى الْإِنسانِ أَعْرَضَ وَنَا بِجانِبِهِ وَإِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعآءٍ عَرِيضٍ»؛[۳۵۸]

«ما هرگاه به انسان نعمتی عطا کردیم روی گردانید و دوری جست و هرگاه شرّ و بلایی به او روی آورد، زبان به دعا گشود و اظهار عجز کرد».

دعا سلاح پیامبران است، آنان نیز هنگام سختی‌ها و روبرو شدن با جهالت‌ها و آزارهای قوم دعا می‌کردند و خدا را می‌خواندند.

یکی از دعاهای مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله، دعایی است که اهل تاریخ و حدیث در ضمن نقل خارج شدن آن حضرت از مکّه به طایف و برخورد با سفاهت و آزار اهل طائف روایت کرده‌اند.

اجمال حکایت به این صورت است که پس از رحلت حضرت ابوطالب، قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گستاخ[۳۵۹] شدند و آن حضرت را مورد اذیت‌هایی که در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۴

حیات ابوطالب سابقه نداشت، قرار دادند؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکّه به طائف رفت. در آنجا نیز از رسول خدا با اذیت و آزار و بدرفتاری استقبال نمودند. در این موقع پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا را به این دعای نوید بخش که حاکی از روح سرشار و ایمان و امید آن حضرت بود، خواند:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۵

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَهَوانِي عَلَى النّاسِ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ. أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَأَنْتَ رَبّي إِلى مَنْ تَكِلُنِي؟ إِلى بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي أَمْ إِلى عَدُوٍّ مَلَّكْتَهُ أَمْرِي، إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلا أُبالِي، وَلكِنْ عافِيَتُكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي. أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ الظُّلُماتِ، وَصَلَحَ عَلَيْها أَمْرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ مِنْ أَنْ تَنْزِلَ بِي غَضَبَكَ أَوْ تَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطَكَ. لَكَ الْعُتْبى حَتّى تَرْضى وَلا

حَوْلَ ولا قُوَّةَ إِلّا بِکَ»؛[۳۶۰]

«خدایا به سوی تو شکایت می‌نمایم ضعف نیرویم و کمی چاره‌ام و آسان بودنم را بر مردم، ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان! تو پروردگار مستضعفانی و تو پروردگار منی! مرا به چه کسی وا می‌گذاری؟ آیا به دوری که با من به درشتی روبرو شود؟ یا به دشمنی که او را مالک امر من گردانی؟ اگر به من خشم نداشته باشی. پس پاک ندارم؛ ولیکن عافیت تو وسعت دارنده‌تر است از برای من. پناه می‌برم به نور وجه تو که تاریکی‌ها به نور آن روشنی یافت و امر دنیا و آخرت بر آن صالح گردید از اینکه غضبت را بر من نازل کنی یا خشمت را بر من وارد نمایی به سوی تو است عذرخواهی و توبه تا راضی شوی، و حول و قوه‌ای نیست مگر برای تو».

همچنین حضرت سیّدالشهدا امام حسین علیه السلام روز عاشورا را با کمال ثبات و استقامت؛ بلکه شور و شوق به شهادت، از بزرگ‌ترین مصایب جانکاه و شدایدی که تهمتنان تاریخ را به تسلیم و خضوع در برابر دشمن وادار سازد، استقبال کرد و دعا فرمود و بامداد آن روز، خدا را به این دعا خواند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجآئِي فِي كُلّ شِدَّةٍ. كَمْ مِنْ هَمّ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۶

يَضْعُفُ فِيهِ الْفُؤادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ. أَنْزَلْتُهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِواكَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنّي وَكَشَفْتَهُ وَكَفَيْتَنِيهِ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلّ نِعْمَةٍ وَصاحِبُ كُلّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهى كُلّ رَغْبَةٍ»؛[۳۶۱]

«خدایا تو در هر اندوه مورد وثوق و اطمینان منی، و در هر شدت امید منی، بسا همّ و اندوهی که دل از آن ضعیف می‌گردد و چاره در آن اندک می‌شود و دوست در آن شخص را وا می‌گذارد و دشمن در آن شماتت می‌نماید. عرض کردم آن را به تو و شکایت کردم آن را به سوی تو، برای رغبت من به سوی تو و صرف میل و توجّه من از ماسوای تو، پس آن را از من برطرف کردی و کفایت نمودی. پس تو ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و نیکی و منتهای هر رغبتی».

مزیت دیگر دعا این است که: عین شعور و التفات و توجّه به خدای یگانه و صفات جلال و جمال او و التفات دعا کننده به فقر و هویت امکانی و ضعف و نقص ذاتی خود می‌باشد. و این خود یکی از شریف‌ترین حالات انسان است که خدای خود را که واجب الوجود و خالق و بی‌نیاز و توانا و دانای مطلق است، بشناسد و هویت خودش را که فقر و نیاز و نداشتن و ناتوانی و احتیاج است، نیز بشناسد و زبان حال و مقالش این باشد:

«سَيّدِي! أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِى رَبَّيْتَهُ، وَأَنَا الْجاهِلُ الَّذِى عَلَّمْتَهُ، وَأَنَا الضّآلُّ الَّذِى هَدَيْتَهُ، وَأَنَا الْجآئِعُ الَّذِى أَشْبَعْتَهُ، وَأَنَا الْعارِ الَّذِى كَسَوْتَهُ، وَأَنَا الْفَقِيرُ الَّذِى أَغْنَيْتَهُ»؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۷

«آقای من! من آن صغیر و کوچکم که تو او را پروردی. و من آن جاهلم که تو او را تعلیم دادی. و من آن گمشده‌ام که تو او را هدایت و راهنمایی کردی. و من آن گرسنه‌ام که تو او را سیر گرداندی. و من آن برهنه‌ام که تو او را پوشاندی. و من آن فقیرم که تو او را بی‌نیاز کردی».

اگر غیر از این دعاها که در قسمت عقاید و اصول دین و اخلاقیات و تعلیم و تربیت است، دست ما از منابع دیگر کوتاه بود همین دعاها برای هدایت انسانیت به سوی خدا و سعادت دنیا و آخرت کافی و کارساز بود.

دعای کمیل، دعای صباح، دعای ابوحمزه ثمالی، دعاهای صحیفه سجادیه و صحیفه علویه و سایر ادعیه که در کتاب‌های دعا، مثل مصباح المتهجد شیخ و مصباح کفعمی و کتاب‌های سیّد بن طاوس و کتاب دعا در کافی و بحار الانوار، هرکدام نه فقط کتاب دعا است؛ بلکه کتاب علم و معرفت و اخلاق است.

نمی‌توان دقایق عرفانی و نکات ارزنده و سازنده و حقایق بلند و تابناکی را که در این دعاها است، تشریح نمود. و نمی‌توان اوج پرواز روح را در هنگام خواندن این دعاها و توجّه به مضمون آنها بیان نمود.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند دعا در همان خواستن حوایج شخصی دنیوی و مسألت آب و نان و پول و خانه و شفای بیمار خلاصه می‌شود، غافل از آنند که حیوانات هم به زبان حال یا مقال- چنان‌که در داستان استسقای سلیمان پیغمبر و دعای مور و انصراف سلیمان از استسقا و اکتفا به دعای مور نقل شده است- این خواست‌ها و مسألت‌ها را دارند و چه بسا که خدا از برکت رفع نیاز از آنها، بندگان معصیت کار را نیز مشمول بعضی الطاف خود فرماید.

هرچه انسان بیندیشد و هرچه تصور کند، لذتی و حالی لذیذتر از دعا نخواهد یافت و هیچ چیزی مانند دعا روح را تازه و زنده نگه نمی‌دارد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۸

با دعا و بردن نام خدا، انسان وارد کارهای پر مخاطره می‌شود و خود را از ترس و بیم پاك می‌سازد و از آن پیروز و موفّق بیرون می‌آید.

دعا بر صفحه ناامیدی‌ها خط بطلان می‌کشد و سستی‌ها و خستگی‌ها را زایل می‌سازد.

در فضیلت دعا همین بس، که در حدیث است:

«الدُّعآءُ مُخُّ الْعِبادَةِ»؛[۳۶۲]

«دعا مغز عبادت و پرستش خدا است».

یکی از معانی حدیث این است که: عبادت شبیه به بدنی است که مرکب از اعضا و جوارح باشد و دعا به منزله مخ و مغز آن خواهد بود. بنابراین بنده در عین اینکه اسباب ظاهری را فراهم می‌نماید و آنها را کنار نمی‌گذارد؛ بلکه آنها را به دقت جمع‌آوری می‌کند، همه چیز را از خدا می‌خواهد و در حصول تمام مراتب و مطالب از خدا یاری می‌طلبد.

ثروت اسلامی ما و بالخصوص ثروت شیعی، در دعا غنی و سرشار از معارف و اخلاق و موجبات رشد فکری و ترقی و تعالی معنوی است. اگر عبادتی مثل نماز انجام شود و دعا در آن نباشد، مثل پیکر بی‌مغز و بی‌مخ می‌باشد.

و احتمال دارد معنی این باشد که هر عبادتی بنمایید، مغز آن دعا و خواندن خدا و مسألت از او است و چون پیرامون دعا و شرایط استجابت و موانع آن و اوقات و حالات و فرصت‌هایی که امید و استجابت دعا در آن بیشتر است و اینکه به ثنا و حمد خدا شروع شود و در آغاز و پایان آن صلوات بر محمّد و ال محمّد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۰۹

- صلوات اللّه علیهم اجمعین- فرستاده شود و دعاهای ماهها و ایام و لیالی متبرکه و ایام هفته و صبح و شام و برای قضای حوایج خاص و برنامه‌های دیگر آن دستور العمل‌های آموزنده و معرفت بخش بسیار است و باید تفصیل آن را در کتاب‌های حدیث و دعا مطالعه نمود.

در اینجا این بخش از سخن را با تقدیم شکر به درگاه خداوند متعال به پایان می‌رسانیم، فقط به مناسبت و اشاره‌ای که در ابتدای این بیان، به دعای عالیهٔ المضامین شد که شیخ اجل ابوعمرو عثمان بن سعید، نایب اوّل حضرت صاحب الامر علیه السلام به ابوعلی محمّد بن همام املا فرمود و امر کرد آن را بخواند و سید بن طاوس- علیه الرحمهٔ- در "جمال الاسبوع "بعد از ذکر دعاهای وارده بعد از نماز عصر جمعه و صلوات کبیره، آن را ذکر کرده و فرموده است: اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم، پس حذر کن از آنکه خواندن این دعا را مهمل گذاری. پس به درستی که ما شناختیم آن را از فضل خداوند- جلّ جلاله- که ما را به آن مخصوص فرموده، پس اعتماد کن به آن، رساله را به این دعا خاتمه می‌دهیم، امید آنکه مؤمنان و منتظران ظهور موفور السرور

آن قطب زمان و ولی دوران بر آن مداومت نمایند و این بنده گنهکار روسیاه و والدینم را از دعا فراموش نفرمایند.

و آخر دعوانا ان الحمد للّه‌رب العالمین

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَکَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی. اللَّهُمَّ لا- تُمِتْنِی مِیتَهً جاهِلِیَّهً، وَلا- تُزِغْ قَلْبِی بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنِی. اللَّهُمَّ فَکَما هَدَیْتَنِی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۲، ص: ۴۱۰

لِوِلایَهِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَیَّ طاعَتَهُ مِنْ وِلایَهِ وُلاهِ أَمْرِکَ بَعْدَ رَسُولِکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ، حَتّی والَیْتُ وُلاهَ أَمْرِکَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طالِبٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَعَلِیّاً وَمُحَمَّداً وَجَعْفَراً وَمُوسی وَعَلِیّاً وَمُحَمَّداً وَعَلِیّاً وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّهَ الْقآئِمَ الْمَهْدِیَّ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ ...».

---

[۱] (۱). از دعای افتتاح، مروی از حضرت مهدی علیه السلام.

[۲] (۲). سوره توبه، آیه ۳۳.

[۳] (۳). سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

[۴] (۱). حدیث نبوی، الجامع الصغیر، ص ۱۳۵، حرف الثاء.

[۵] (۱). اشعار از قصیده« پیام منتظر» از دیوان عالم فقیه، مرحوم آیت اللّه آقای آخوند ملا محمّد جواد صافی قدس سره والد مؤلف کتاب است.

[۶] (۲). غمام: ابر تیره

[۷] (۱). اشعار از قصیده« پیام منتظر» از دیوان عالم فقیه، مرحوم آیت اللّه آقای آخوند ملا محمّد جواد صافی قدس سره والد مؤلف کتاب است.

[۸] (۱).« و نیست آن زمان، زمان قرار و پناهندگی».

[۹] (۲).« و نیست برای من پناهگاه».

[۱۰] (۳). استرحام: طلب رحمت و دلسوزی.

[۱۱] (۱). دعای افتتاح، مروی از حضرت مهدی علیه السلام.

[۱۲] (۲). دعای افتتاح، مروی از حضرت مهدی علیه السلام.

[۱۳] (۱). سوره قصص، آیه ۵.

[۱۴] (۱). سوره نور، آیه ۵۵.

[۱۵] (۲). سوره حج، آیه ۴۱.

[۱۶] (۱). سوره قصص، آیه ۶.

[۱۷] (۱). سوره محمّد، آیه ۷.

[۱۸] (۱). سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

[۱۹] (۲). سوره بقره، آیه ۲۵۰.

[۲۰] (۱). سوره ص، آیه ۸۷ و ۸۸.

[۲۱] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۱.

[۲۲] (۲). سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

[۲۳] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۹۶۶.

[۲۴] (۲). نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵، ص ۷۱۴.

[۲۵] (۱). سوره توبه، آیه ۱۰۵.

[۲۶] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

[۲۷] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

[۲۸] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

[۲۹] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

[۳۰] (۳). سوره انبیاء، آیه ۱۸.

[۳۱] (۴). سوره صف، آیه ۸.

[۳۲] (۵). سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

[۳۳] (۱). سوره قصص، آیه ۵.

[۳۴] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار ۲۰۰.

[۳۵] (۱). سوره رعد، آیه ۴۳.

[۳۶] (۲). از عالی‌ترین بیانات راجع به این سنّت و وعده الهی و فلسفه تاریخ، بیانات حضرت‌زینب علیها السلام است که در خطبه تاریخی و بی‌نظیر که در مجلس یزید انشا فرمود.

در این مجلس که با برنامه و تشریفات بسیار جبارانه و مستکبرانه ترتیب یافته و وحشت و رعب آن، دل افراد عادی را می‌لرزاند و توانایی سخن گفتن را از آنها می‌گرفت، ابراز مخالفت و توبیخ و سرزنش و تحقیر یزید و اعلان رسمی محکومیّت و انقراض حکومت او که خطر اعدام فوری داشت، از جانب یک بانوی اسیر و داغ‌دیده و مصیبت‌دیده، از معجزات بود.

چنان‌که آن بلاغت و از قرآن مجید الهام گرفتن، سنجیده و به سامان گفتن، یزید و چاپلوسان درباری و مزدوران خودفروخته دستگاه را تحت تأثیر قرار دادن، کرامت و حقّانیت اسلام و اهل بیت را اثبات نمودن، ستمگران و مستبدان را حقیر و پست شمردن، آن پیشگویی‌ها و خبر از آینده دادن و متلاشی شدن نظام یزیدی گفتن که هر جامعه‌شناس و روان‌شناس را مات و متحیر می‌سازد، از معجزات است.

اگر کسی در این اعجاز تردید دارد، به او پیشنهاد می‌کنیم و از تمام بلغا و سخنوران ماهر می‌خواهیم که از این خطبه تاریخی و سخنان عقیله قریش، خطبه‌ای کوبنده‌تر، قاطع‌تر، محکوم کننده‌تر و مناسب‌تر با آن مجلس و موقف انشا نمایند.

الحق این خطبه از نشانه‌های درخشان جلالت، حقیقت، فضیلت و عظمت اهل بیت رسالت است، و از خدا می‌خواهم که شرحی بر این خطبه بنگارم و به افتخار خدمتی به آن حضرت سرافراز گردم.

در این خطبه، زینب علیها السلام قانون و سنّت و وعده تخلف‌ناپذیر الهی(و به اصطلاح بعضی، فلسفه تاریخ) را مطرح ساخته و هنگامی که به حسب ظاهر همه چیز تمام شده و بسیاری مأیوس و ناامید و تسلیم وضع حاکم می‌شوند و یزید بر اوضاع مسلط گردیده و در نهایت استبداد و استعباد سلطنت می‌نماید، او طرفداران حقّ و حزب حقّ و شیعیان اهل بیت را از یأس و ناامیدی نجات می‌دهد و اهل بیت و هدف‌ها و مقاصدشان را فاتح و پیروز، و بنی امیه و حزب استعبادگر را مغلوب و شکست خورده معرفی

می‌فرمایـد و جنین اعلام می‌کند که: از کرامت اهل حقّ چیزی کم نشد و بر اهل باطل چیزی افزوده نگشت و هرچه یزید کوشـش و تلاش کنـد و اهل حقّ را بکشـد و از میان بردارد و بر کیـد و کینه و سـتمگری انقلاب اسـلام جلوگیری نماید و نور خدا را خاموش سازد، هیچ ثمره‌ای ندارد.

آری، زینب علیها السـلام به آینده درخشان اسـلام و اهل بیت علیهم السـلام و آثار نجات‌بخش انقلاب برادرش حسـین علیه السـلام صد در صد اطمینان داشت و می‌دانست راهی را که برادرش رفته است، راه خدا، راه حقّ و راه تاریخ است.

در کربلا روز یازدهم محرم، در آن هنگامی که او را به اسارت عازم کوفه کرده بودنـدو بـدن‌های پاک شـهدای راه حقّ روی زمین افتاده بود، همین خبر را می‌داد و آینده را می‌دید.

در مجلس یزیـد نیز با همین منطق محکم، مجلس را قبضه کرد و یزیـد را چنان کوبید و در آن دادگاه تاریخ، چنان محکوم کرد که یزید نتوانست یک کلمه از خود دفاع نماید، یا آنکه غیظ و خشم خود را با تصمیم جنایت دیگر فرو بنشاند.

اینک قسمتی از خطبه را که خطاب به یزید است بخوانید و در معنی انتظار تأمّل فرمایید:

« ثُمَّ كِدْ كَيْدَكَ وَاجْهَدْ جُهْدَكَ! فَوَاللَّهِ الَّذِى شَرَّفَنا بِالْوَحْيِ وَالْكِتابِ وَالْنُّبُوَّةِ وَالْاْنْتِخابِ، لا تُدْرَكُ أَمَدُنا وَلا تُبْلَغُ غايَتُنا وَلا تَمْحُو ذِكْرُنا وَلا يُرَحَّصُ عَنْكَ عارُنا»؛ پس تمام مکر و حیله‌ات را به کار گیر و تمام کوششت را انجام ده! قسم به خدایی که ما را به وحی و کتـاب و نبوّت و انتخـاب مشرّف نمود، هرگز نمی‌توانی عمق و نهایت ما را درک کنی و ذکر و یاد ما را محو نمایی، و آن عاری که بر ما وارد نمودی، از تو زدوده نخواهد شد. احتجاج طبرسی، چاپ بیروت، ص ۳۰۹.

و شـخص امـام علیه السـلام نیز در ضـمن جریـان نهضت کربلاـ به این قاعـده الهی و قانون تاریـخ، مکرر تصـریح فرمود که شـرح و تفصیل آن از حدود این مقاله مختصر خارج است.

[۳۷] (۱). سوره فاطر، آیه ۴۳.

[۳۸] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۱۴۹ و ۱۵۰.

[۳۹] (۲). سوره محمّد، آیه ۲۵.

[۴۰] (۱). منتخب الاثر، ف ۱، ب ۷، ح ۲، ۱۰۶ حدیث دیگر به این مضمون.

[۴۱] (۲). منتخب الاثر، ف ۲، ب ۱، ح ۴.

[۴۲] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۱۴۴.

[۴۳] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۶۴.

[۴۴] (۱). سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۴۵] (۲). سوره نحل، آیه ۳۶.

[۴۶] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

[۴۷] (۱). سوره انعام، آیه ۱۵۸.

[۴۸] (۲). سوره توبه، آیه ۵۲.

[۴۹] (۳). سوره اعراف، آیه ۷۱.

[۵۰] (۱). سوره نساء، آیه ۴۶.

[۵۱] (۲). سوره مائده، آیه ۴۱.

[۵۲] (۱). سوره طه، آیه ۱۳۵.

[۵۳] (۲). سوره هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲.

[۵۴] (۳). منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۹.

[۵۵] (۱). منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۴، ح ۱.

[۵۶] (۲). منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۱۶.

[۵۷] (۱). سوره طه، آیه ۱۳۵.

[۵۸] (۱). تحف العقول عن الرسول، ص ۳۷.

[۵۹] (۱). سوره مائده، آیه ۵۴.

[۶۰] (۱). سوره حجر، آیه ۹.

[۶۱] (۱). برحسب اخبار مستفیض و بلکه متواتر حوض که در معتبرترین جوامع حدیث اهل سنّت، مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطّأ مالک و مسند احمد روایت شده است، رسول اعظم اسلام صلی الله علیه و آله خبر داد که گروهی از اصحابش پس از وفات آن حضرت بی‌دین و مرتد گردیده، و بازگشت به عقب و قهقرا می‌نمایند، و صدق خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر گشت.

هنوز جسد اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن نشده بود که مرتجعان وارد میدان شده، و برنامه‌هایی را که پیغمبر در امور ولایت و رهبری امّت و لزوم تمسّک به کتاب و عترت اعلام فرموده بود کنار گذارده و سقیفه بنی ساعده، نخستین مظهر رسمی این ارتجاع گردید.

و این همان ارتجاعی است که زهرای مرضیه علیها السلام در آخر خطبه تاریخی در مسجد مدینه آن را محکوم فرمود و از جمله فرمود:« فَلَمَّا اخْتارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دارَ أَوْلِيائِهِ وَمَأْوى أَصْفِيائِهِ، ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسْكَةُ النّفاقِ، وَسَمُلَ جِلْبابُ الدّينِ، وَنَطَقَ كاظِمَ الْعاوِينَ، وَنَبَغَ خامِلَ الْأَقَلّينَ، وَهَدَرَ فَنِيقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصاتِكُمْ، وَأَطْلَعَ الشَّيْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هاتِفاً بِكُمْ، فَأَلْفاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبينَ ...»؛« وقتی خدا جان پیامبر خود را قبض کرد، قومی به عقب برگشته و راه ارتجاع پیش گرفتند و راه‌های گوناگون، آنها را گمراه کرد و به بیگانه اعتماد کردند و با غیر رحم پیوند نمودند، و سبب و وسیله‌ای را که مأمور به مودّت و دوستی آن بودند، ترک کردند و بنا را از اساسش کنده و در غیر جایگاه خود بنا نمودند».

و در مکتوبی(نامه ۳۲، صبحی صالح) که به معاویه مرقوم فرموده است: پیروانش را که پس از رهبران گذشته این ارتداد، وارث آنان شد، نکوهش نموده و می‌فرماید:

« فَجازُوا عَنْ وِجْهَتِهِمْ وَنَكَصُوا عَلى أَعْقابِهِمْ، وَتَوَلَّوْا عَلى أَدْبارِهِمْ، وَعَوَّلُوا عَلى أَحْسابِهِمْ»؛« کسانی که گرفتار مکر و خدعه معاویه و اضلال او شدند، از راه خدا برکنار گردیده و به قهقرا برگشته و راه ارتداد و ارتجاع پیش گرفته و به حسب‌های پست و بی‌مایه و الغا شده، اعتماد کردند».

[۶۲] (۱). سوره توبه، آیه ۳۲.

[۶۳] (۱). اقتباس از احادیث باب ۲۱ کمال الدین، ص ۲۰۱- ۲۱۰، طبع مکتبهٔ صدوق و کتاب‌های دیگر.

[۶۴] (۲). غیبت نعمانی، باب ۸ حدیث ۱۰، ص ۱۳۹، طبع مکتبهٔ صدوق.

[۶۵] (۱). پیرامون علم انبیا و اولیا به مغیبات و چگونگی و واقعیت آن، که امری انکار ناپذیر است، مراجعه شود به کتاب‌هایی که یا در خصوص این موضوع نوشته شده، یا به مناسبتی این مباحث در آنها پی گیری شده است از جمله تألیفات این حقیر مثل« نوید امن و امان» و« پرتوی از عظمت حسین علیه السلام» و« فروغ ولایت در دعای ندبه».

[۶۶] (۱). شرح زندگی او در تاریخ بغداد و لسان المیزان مذکور است.

[۶۷] (۲). رازی در« الجرح و التعدیل» شرح زندگی عبداللَّه بن امیه قرشی را نوشته است که ظاهراً غیر از عبداللَّه بن امیه مولی

مجاشع است، و در جامع الرواهٔ شرح حال عبداللّه بن امیه سکونی را نوشته است که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است.

[۶۸] (۳). شرح حال یزید بن ابان رقاشی در تهذیب التهذیب ابن حجر مذکور است.

[۶۹] (۴). انس بن مالک از صحابه معروف است که ماجرای زندگی و تاریخ حالات او در کتاب‌های تاریخ و تراجم مثل استیعاب و اصابه و اسد الغابهٔ و غیره آمده است.

[۷۰] (۱). کشف الاستار، ص ۹۹. در بعضی نسخه‌ها کلمه« ساخت» ماجت نوشته شده است و پوشیده نماند که احادیث دال بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام از طرق اهل سنّت متواتر است و بیش از سی نفر از صحابه این احادیث را روایت کرده‌اند و این روایات بر صحّت مذاهب شیعه اهل بیت علیهم السلام که معتقد به امامت ائمه اثنی عشر می‌باشند، دلالت دارند و بر هیچ یک از مذاهب سایر فرق مسلمین قابل انطباق نیستند، خصوصاً که در خود این روایات، روایات مطلقه تفسیر شده و در روایاتی مثل روایت حافظ معروف« ابوالفتح بن ابوالفوارس» در اربعین خود به اسامی ایشان نیز تصریح شده است.

[۷۱] (۲). لسان العرب و نهایه ابن اثیر، قسمت "زرّ". "مخفی نماند که این حدیث در کتاب‌های معتبر شیعه نیز روایت شده، از جمله: در امالی شیخ مفید مجلس ۱۷، از سلمان این‌گونه روایت شده است:« إِنَّهُ لَعالِمُ الْأَرْضِ وَزَرُّها، وَإِلَیْهِ تَسْکُنُ، وَلَوْ قَدْ فَقَدْتُمُوهُ لَفَقَدْتُمُ الْعِلْمَ وَأَنْکَرْتُمُ النّاسَ».

[۷۲] (۱). رجوع شود به کتاب‌ها و جوامع مثل کافی و وافی، بحار و درر البحار و غیره.

[۷۳] (۲). کشف الاستار، ص ۷۸ و ۷۹.

[۷۴] (۳). المسائل الخمسون، رساله‌ای است از فخر رازی که در ضمن مجموعه‌ای به نام« مجموعهٔ الرسائل» در مصر در مطبعه علمیه کردستان، در سال ۱۳۲۸ قمری چاپ شده و این حدیث در صفحه ۳۸۴ این کتاب نقل شده است.

[۷۵] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰. عالم جلیل میرزا ابوالفضل تهرانی در کتاب شفاء الصدور شرح زیارت عاشورا، در موضوع معرفت امام کلامی دارد که عیناً نقل می‌شود:

معرفت امام علیه السلام مراتبی دارد:

مرتبه اوّل: احاطه به مقام ایشان است کما هو حقّه، و این مرتبه در حیّز افهام ما نیست:

جمله ادراکات بر خرها لنگ‌او سوار باد پایان چون خدنگ و حدیث شریف« من عرفنا فقد عرف اللّه» می‌تواند اشاره به این معنی باشد و حدیث معروف که شیخ صدوق- علیه الرحمهٔ- روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:« یا عَلِیُّ! ما عَرَفَ اللَّهَ إِلّا أَنَا وَأَنْتَ، وَلا عَرَفَنِی إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ، وَلا عَرَفَکَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا»، بنابر عموم ثبوت احکام امیرالمؤمنین برای ائمه علیهم السلام- چنانچه در اخبار وارد شده- شاهد صدق این مدعی باشد.

مرتبه دوم: اطّلاع بر اسرار و سرایر، و وقوف بر بواطن و ضمایر ایشان است، به حدّی که طاقت بشر اقتضا کند. این هم مراتبی دارد و معقول به تشکیک است و این درجه خصّیصین شیعه و صدّیقین و اولیا است. و از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم می‌شود که سلمان فارسی و ابوحمزه ثمالی و یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقطین و جماعتی دیگر، هریک به مرتبه‌ای از مراتب این مقام رسیده‌اند. و مستفاد از مجموع اخبار آن است که: در صحابه افضل از سلمان نیست و این حکم جاری در اهل بیت نیست؛ چون او به تنزیل از ایشان شده و ایشان به تحقیق از این طایفه هستند.

مرتبه سوم: اطّلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیه ایشان است؛ چنانچه از اخبار اهل بیت و آثار شریفه ایشان ظاهر می‌شود، از علم و حلم و تقوا و شجاعت و سماحت و احتیاج جمیع خلق در امور به ایشان و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوضات الهی و مواهب ربّانی و اینکه امامت بر جمیع ما فی الوجود دارند و این مقام علما و فقها و مؤمنین از حکما و عرفا است و هرکس هرچه بیشتر از مشکات انوار مقدّس ایشان اقتباس کرده و زیادتر از بحر محیط فضایلشان اعتراف نموده، در این مرحله ثابت قدم‌تر و

صاحب منزلت‌تر است.

مرتبه چهارم: اعتراف به امامت ایشان و دارایی کمالات است اجمالًا، و این حظ عوام است و جمیع مراتب از تشکیک و اختلاف، به حسب اختلاف استعداد اصحاب آنها خالی نیست ...(شفاء الصدور، ص ۲۱۳ و ۲۱۴).

[۷۶] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۸.

[۷۷] (۱). گمان می‌کنی که تو جسم کوچک هستی و حال آنکه عالمی بزرگ در وجود تو نهفته است.

[۷۸] (۱). سوره کهف، آیه ۱۰۹.

[۷۹] (۱). سوره روم، آیه ۷.

[۸۰] (۲). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹.

[۸۱] (۱). مناسب این توجیه است، این اشعار از مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی:

ای چرخ کهن به طلعت نواز روی تو مه گرفته پرتو

بندی ز کمند تو مجره‌نعلی ز سمند تو مه نو

از حزم تو شد زمین گرانبارو از عزم تو شد فلک سبک رو

حزمت به زمین کاین چنین باش‌عزمت به فلک که آن‌چنان رو

ای چاکر درگه تو قیصرو ای بنده درگه تو خسرو

جان بر لب و لب به جان رسیده‌و این کارد به استخوان رسیده

شمشیر تو در غلاف تا کی؟گیتی به تو در خلاف تا کی؟

این ذلّت و انکسار تا چندو این محنت و اعتساف تا کی؟

از دشمن و دوست طعنه تا چنداین فرقت و اختلاف تا کی؟

در دین نبی خلاف تا چنداز راه حقّ انحراف تا کی؟

از دیده مردم از چه دوری؟در مردم دیده عین نوری [۸۲] (۱). چه مناسب است این دو شعر از کتاب« گنج دانش» مرحوم آیت اللّه والد قدس سره:

ز قبر ایم برون چون روز محشرمرا بس چارده شخص مطهر

علی چار و محمّد چار و زهراحسین و دو حسن موسی و جعفر و دیگری از شعرا و مدیحه سرایان اهل بیت علیهم السلام گفته است:

نگسلد رشته امید گرانباری جرم‌زمره‌ای را که شما حبل متینید همه

سیزده تن زشما چاشنی از یک تن یافت‌زان نمکدان حقیقت نمکینید همه [۸۳] (۲). نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۲۸.

چه نیکو فرموده سیّد رضی در اشعاری که بنی عباس را مخاطب قرار داده است:

ردّوا تراث محمّد ردّوالیس القضیب لکم و لا البرد

هل اعرفت فیکم کفاطمه‌ام هل لکم کمحمد جدّ

جلّ افتخارهم بانّهم‌عند الخصام مصاقع لدّ

ان الخلائف و الاولی فخروابهم علینا قبل او بعد

شرفوا بنا و لجدنّا خلقوافهم صنائعنا اذا عدّوا [۸۴] (۱). کمال الدین، ب ۲۳، ح ۴، ص ۲۵۴، ج ۱، ط دار الکتب الاسلامیة.

[۸۵] (۲). خلاصة العبقات، ج ۴، ص ۵۹.

[۸۶] (۱). سوره بقره، آیه ۲۹.

[۸۷] (۲). سوره الرحمن، آیه ۱۰.

[۸۸] (۳). سوره بقره، آیه ۲۲.

[۸۹] (۴). سوره ذاریات، آیه ۵۶.

[۹۰] (۱). لازم به ذکر اینکه: اگر ما در ضمن سخنان خود، کلمه "امام "را محور سخن قرار داده‌ایم، گمان‌نشود شؤونی را که در این بحث برای "امام "اثبات می‌کنیم،- العیاذ باللَّه- برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نمی‌دانیم؛ بلکه مطلب برعکس است.

اوّلًا: برحسب روایات متواتر نور- که شیعه و سنی روایت کرده‌اند- پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از نور واحد خلق شده‌اند.

ثانیاً: برحسب روایات دیگر و براهین عقلی، هر کمالی که ائمه علیهم السلام دارا می‌باشند، مرتبه اکمل و اقوایش را پیغمبر صلی الله علیه و آله دارا است. و پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه آنها افضل است و آنان نسبت به پیغمبر تابع و مطیع، و آن حضرت مطاع و متبوع است.

پس تمام شؤونی که از آنها بحث می‌کنیم، به طریق اولی برای شخص شخیص حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله ثابت است، این مطلب در کمال صراحت و وضوح از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف و مدح پیغمبر صلی الله علیه و آله و از مواضعی که امیرالمؤمنین نسبت به آن حضرت در مثل لیلة المبیت و در شعب ابی‌طالب داشته، استفاده می‌شود.

و خلاصه در بین تمام امّت، احدی را از علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله مطیع‌تر و تسلیم‌تر نخواهیم یافت و این یکی از فضایل بزرگ علی علیه السلام است که احدی از صحابه در آن، با آن حضرت همطراز نمی‌باشد.

[۹۱] (۱). سوره بقره، آیه ۳۰.

[۹۲] (۲). سوره بقره، آیه ۳۰.

[۹۳] (۱). خلاصة العبقات، ج ۴، ص ۱۷۴.

[۹۴] (۲). رجوع شود به« شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق» تألیف بنهانی، ص ۱۳۷ و ۱۵۶، طبع استانبول ۱۳۹۶.

[۹۵] (۱). خلاصة العبقات، ج ۴، ص ۱۷۴.

[۹۶] (۲). رجوع شود به« شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق» تألیف بنهانی، ص ۱۳۷ و ۱۵۶، طبع استانبول ۱۳۹۶.

[۹۷] (۱). ایشان(اهل بیت) مردمی هستند که هر کس دوستی آنها را با صفا و اخلاص داشته باشد در آخرت به قوی‌ترین سبب نجات متمسک گردیده است.

[۹۸] (۱). ایشان(اهل بیت) مردمی هستند که هر کس دوستی آنها را با صفا و اخلاص داشته باشد در آخرت به قوی‌ترین سبب نجات متمسک گردیده است.

[۹۹] (۲). سوگند به خدا! چون خلق را آفرید و آفرینش آن را محکم کرد شما(اهل بیت) را از کدورت‌ها صاف کرد و برگزید. ضمناً در ملأ اعلی هستید و نزد شما علم کتاب و آنچه به آن سوره‌های قرآن نازل شده می‌باشد. تطهیر شدگان پاکیزه گریبانی که هر کجا و هرگاه یاد شوند صلوات بر آنها فرستاده می‌شود. هرکس در هنگامی که او را نسبت می‌دهی و نسبش را یاد می‌کنی، علوی نباشد، او را از روزگار قدیم افتخاری نیست.

[۱۰۰] (۱). سوره واقعه، آیه ۶۳ و ۶۴.

[۱۰۱] (۲). سوره واقعه، آیه ۵۸ و ۵۹.

[۱۰۲] (۱). اعیان الشیعه، ج ۴، ق ۲، ص ۷۶؛ و الامام الصادق علم و عقیدة، ص ۱۵۹. این ابیات را از تفسیر صافی یا یکی دیگر از

کتاب‌های مرحوم فیض که سال‌ها پیش دیده و حفظ کرده‌ام نوشتم، و چون در حال حاضر محل آن در نظرم نبود، این دو کتاب را به عنوان مصدر نوشتم که کتاب اول سه بیت اوّل و کتاب دوم هر چهار بیت را نقل کرده و به جای "لغائصها "،"لغائصکم "و به جای "رضوان "،"ولدان "نقل کرده‌اند.

[۱۰۳] (۱). ج ۱۱، ص ۴۵.

[۱۰۴] (۲). مخفی نماند: در کتاب فرائد السمطین، بعضی از احادیث مبشّره به حضرت مهدی علیه السلام را روایت کرده است و در مقام مدح آن حضرت، در دیباچه کتاب می گوید:« الحجّة القائم بالحقّ، العارف بحقائق ما صدر من الکاف و النون، المحیط علماً بدقائق ما جری به القائم، ونفث به النون سبحانه من لطیف خبیر زرع فی أراضی الإیجاد والتکوین حبّة الولایة، فأخرج شطأها بعلیّ المرتضی سیف اللَّه المنتضی وآزره بالأئمّة المعصومین من ذرّیته أهل الهدایة والتقوی، فاستغلظ بمیامن اجتهاد أولیاء اللَّه الصالحین، ذوی المجاهدات والمکاشفات، المجدّین فی قمع الهوی فاستوی علی سوقه بالمهدیّ الهادی المکین الأمین» و بالاخره این عالم سنّی، یکی از علمای اهل سنّت است که به امامت ائمه اثنی‌عشر علیهم السلام معتقد است.

[۱۰۵] (۱). الأنوار النعمانیة، ج ۱، ص ۱۳؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴.

[۱۰۶] (۲). خلاصة العبقات، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

[۱۰۷] (۱). خلاصة العبقات، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

[۱۰۸] (۱). در نهج البلاغه در ضمن خطبه دوم، در شأن اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید:« إلیهم یفیء الغالیوبهم یلحق التالی؛ غالی و پیش افتاده باید به سوی آل محمّد علیهم السلام بازگردد و عقب مانده باید به ایشان ملحق شود».

و در حکمت ۱۰۹ می‌فرماید:« نحن النمرقة الوسطی، بها یلحق التالی وإلیها یرجع الغالی؛ ماییم متکای میانه که وامانده به آن ملحق می گردد و تجاوز کننده به آن رجوع می‌نماید».

[۱۰۹] (۱). پیرامون سند و متن احادیث ثقلین و امامان و سفینه و مفاد آنها در کتاب« امان الأمة من‌الضلال» تألیف نگارنده، توضیحات کامل داده شده است.

[۱۱۰] (۱). سوره آل‌عمران آیه ۸۳.

[۱۱۱] (۱). سوره جمعه، آیه ۱.

[۱۱۲] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

[۱۱۳] (۳). کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، ح ۴.

[۱۱۴] (۱). کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

[۱۱۵] (۲). سوره کهف، آیه ۱۰۹.

[۱۱۶] (۳). نزد او است علمی از کتاب الهی. سوره نمل، آیه ۴۰.

[۱۱۷] (۴). کسی ک نزد اوست علم کتاب الهی. سوره رعد، آیه ۴۳. در تفسیر این آیه در تفسیر صافی روایت شده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد، کسی که نزد او علمی از کتاب(علم من الکتاب) است داناتر است یا آن کسی که نزد او علم کتاب(علم الکتاب) است؟ حضرت فرمودند: نزد آن کسی که علمی از کتاب است، در برابر کسی که نزد او علم کتاب است نیست مگر به اندازه آبی که بال مگس از دریا می گیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علمی که به آدم به زمین آورد و آنچه جمیع پیامبران تا حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به آن فضیلت داده شدند، در عترت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است.

[۱۱۸] (۱). حدیث معروف است و صدر آن به این متن در تفسیر صافی، در تفسیر آیه ۲ سوره بقره نقل شده است:« الصورة

الانسانیة هی اکبر حجة اللَّه علی خلقه و هی الکتاب الّذی کتبه اللَّه بیده».

[۱۱۹] (۱). خصال صدوق(باب التسعه)، ص ۴۸۸.

[۱۲۰] (۲). الکلم الطیب.

[۱۲۱] (۱). سوره بقره، آیه ۳۰. ترجمه این آیه قبلًا گذشت.

[۱۲۲] (۱). سوره قصص، آیه ۸۳.

[۱۲۳] (۲). سوره حج، آیه ۴۱. حاکم حسکانی که از علمای بزرگ اهل سنّت است، در کتاب شواهد التنزیل- که اخیراً به همت یکی از علمای پرتلاش و مخلص، تحقیق و تعلیق و چاپ شده است- در رابطه با فضایل اهل بیت علیهم السلام ۲۱۰ آیه از آیات قرآن مجید و ۱۱۶۳ حدیث جمع‌آوری شده، در تفسیر این آیه سه حدیث روایت کرده است، در یکی از این سه حدیث که حدیث ۵۵۵ کتاب می‌باشد، از« فرات» مفسر معروف مسنداً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که ابی عبیده حذّاء پرسش کرد: چگونه صاحب الامر را بشناسیم؟ حضرت در پاسخ این آیه شریفه را قرائت فرمود، و فرمود:« اذا رأیت هذا الرجل منّا فاتّبعه فإنّه هو صاحبه؛ وقتی مردی از ما را دیدی که برنامه‌ای را که این آیه اعلام می‌کند، اجرا می‌نماید، او را پیروی کن که همان صاحب الامر است».

و در حدیث ۵۵۶ از همان فرات مسنداً از جانب زید بن علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که گفت:« اذا قام القائم من آل محمّد یقول: یا أیّها الناس نحن الّذی وعدکم اللَّه فی کتابه: الذین إن مکنّاهم فی الأرض ... الایة؛ وقتی قائم آل محمّد علیهم السلام قیام می‌نماید می‌فرماید: ای مردم ماییم آنان‌که خدا شما را در کتابش وعده داده است:« الَّذِینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ»».

[۱۲۴] (۱). اکنون مصدر این حدیث شریف را در نظر ندارم و محتاج به مراجعه جدید است، لذا حدیث دیگری را که در منتخب الاثر، ص ۳۰۸، از ارشاد شیخ مفید نقل نموده‌ام و در کتاب غیبت شیخ طوسی(ص ۲۸۲) و بحارالانوار علّامه مجلسی(ج ۵۲، ص ۲۸۲) نیز روایت شده است، نقل می‌نماییم. متن حدیث به روایت غیبت شیخ طوسی، از حضرت باقر علیه السلام این است:« دولتنا آخر الدول ولم یبق أهل بیت لهم دولة إلّاملکوا قبلنا لئلّا یقولوا اذا رأوا سیرتنا، اذا ملّکنا سرنا مثل سیرة هؤلآء، و هو قول اللَّه عزّوجلّ:« وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»؛ دولت ما آخرین دولت‌ها است و باقی نخواهد ماند خاندانی که دولت برای آنها باشد مگر اینکه پیش از ما مالک می‌گردند برای اینکه وقتی سیر و روش ما را دیدند، نگویند: اگر ما مالک می‌شدیم مثل ایشان رفتار می‌نمودیم. و این همان است که خداوند فرموده:« وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»؛ عاقبت از برای پرهیزکاران است».

[۱۲۵] (۱). برحسب تحقیق و مطالعاتی که این‌جانب راجع به عدل و قسط و جور و ظلم نموده‌ام، هر کجا عدل و قسط در کنار هم در برابر جور و ظلم آورده شود، مراد از قسط تجاوز نکردن به ملک و حق غیر و نصیب و سهم به عدل است، در آنچه حقیقتاً یا حکماً قابل تقسیم و توزیع باشد. و مراد از عدل، اعمّ از آن یا خصوص عدل حاکم است، چنان‌که مراد از جور، جور در حکم است و مراد از ظلم یا اعم از آن یا خصوص ترک عدالت در نصیب و سهم و تجاوز به حقوق و ملک دیگران و انواع خیانت‌ها است.

و در صورتی که به تنهایی در کلامی آورده شوند، دلالت جور بر جور در حکم اظهر است از دلالت آن بر مطلق بی‌عدالتی و ترک میانه‌روی، و لذا اطلاق ظالم به خائن و متجاوز به نفس و مال و ناموس غیر ابلغ و اغلب است از جائر، چنان‌که اطلاق قسط در خصوص نصیب و سهم به عدل و اقامه حقوق اظهر از عدل است، هرچند به ملاحظه قرائن و مناسبات ظهور این کلمات متفاوت می‌شود که باید در مواردی که به تنهایی مذکور می‌شوند قرائن حالیه و مقالیه را در فهم مقصود گوینده در نظر گرفت.

[۱۲۶] (۱). این احادیث را اهل سنّت مانند ابن مردویه و ابن سعد و بزاز و طبرانی و احمد و بخاری‌و حاکم و بیهقی و ابن ابی‌شیبه و ابن جریر و ابن ابی‌حاتم و دیلمی و عبداللَّه بن احمد و ابن عبد البرّ و خطیب و ابن مغازلی و ابن عساکر و ابن حجر و رافعی و محبّ طبری و جماعتی دیگر نیز روایت کرده‌اند. برای نمونه مراجعه شود به تفسیر آیه ۷ سوره احزاب:« وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُمْ

وَمِنكَ وَمِن نُوحٍ ...».

در تفسیر الدرّ المنثور سیوطی و روح المعانی آلوسی و نیز تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۸۵ در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام، و کفایهٔ المطالب، ب ۸۷، ص ۳۱۵ و میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۳۵ و مناقب ابن مغازلی، ص ۱۳۰ و فرائد السمطین، ج ۱، ب ۱، ص ۳۶، ح ۱، و ب ۲، ح ۵، ص ۴۱، ح ۶ و ص ۴۲ و ۴۲، ح ۸، ص ۴۴ و کتاب‌های دیگران مثل سیوطی و ابن ابی‌الحدید و صفوری. و اگر کسی بخواهد بر تواتر اخباری که دلالت بر سبقت خلقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام برحسب کتاب‌های معتبر عامّه و خاصّه(شیعه و سنی) مطّلع شود، به کتاب "عبقات "و جلد ۴ خلاصه آن که مربوط به حدیث نور است، مراجعه نماید.

[۱۲۷] (۲). در کتب عامّه است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:« کنت مع الأنبیاء سرّاً ومعی جهراً؛ تو در سرّ و پنهان با پیامبران گذشته بودی، و با من هستی در ظاهر و آشکار»، خلاصهٔ العبقات، ج ۴، ص ۹۱.

[۱۲۸] (۳). سوره صافات، آیه ۸۳.

[۱۲۹] (۱). حافظ ابونعیم در دلائل النبوهٔ نقل کرده است که عمر بن الخطاب گفت: خدمت‌رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله رسیدم و با من کتابی بود که از بعضی از اهل کتاب گرفته بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:« والّذی نفسی بیده لو انّ موسی کان حیّاً الیوم ما وسعه الّا ان یتّبعنی؛ سوگند به آنکه جانم به دست او است، اگر موسی امروز زنده بود، جز اینکه متابعت مرا نماید وظیفه نداشت» و چه نیکو است این شعر:

و انی و ان کنت ابن آدم صورهٔفلی فیه معنی شاهد بابوّتی [۱۳۰] (۲). بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

[۱۳۱] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

[۱۳۲] (۱). در قسمت اوّل(طریق شیعه در روایات بحث مهدویت) مراجعه شود به کتاب‌هایی چون: کمال الدین صدوق، غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی- علیهم الرحمهٔ- و در قسمت دوم(طریق اهل سنّت در بحث مهدویت) علاوه بر صدها مقاله و به ویژه کتاب‌هایی که اهل سنّت در این موضوع نگاشته‌اند، در اینجا سخن سه نفر از برجسته‌ترین علمای آنها را می‌آوریم که چون هم عصر ما هستند، در خصوص این موضوع- به ملاحظاتی- ارزش گفتارشان از علمای قدیم، برای گروهی از نسل حاضر بیشتر است:

الف ")احمد شاکر "که از علما و متخصصان فن حدیث و رجال، در عصر ما شمرده می‌شد، در کتاب "مقالید الکنوز "صحّت احادیث راجع به حضرت مهدی علیه السلام را تصدیق نموده و آن را عقیده‌ای اسلامی شمرده است که هر مسلمان باید بدان معتقد باشد.

ب ")شیخ منصورعلی ناصف "که از علمای ازهر و مدرّس دانشگاه زینبی است، در کتاب "غایهٔ المأمول "می‌گوید: احادیث مهدی را جمعی از نیکان صحابه روایت کرده‌اند و بزرگان محدّثین آن را نقل نموده‌اند و علمای گذشته و حال بر این عقیده‌اند.

وی پس از اینکه تصریح به تواتر احادیث می‌کند، می‌گوید: این توضیح برای کسی که اندکی انصاف در نزد او باشد؛ یعنی هرکس ذره‌ای ایمان و اندکی انصاف داشته باشد، در صحّت این احادیث و ظهور حضرت مهدی علیه السلام تردید نمی‌کند.

ج ")ابوالاعلی مودودی "که از مشهورترین علمای اهل سنّت است، در کتاب "البیانات "احادیث مهدی علیه السلام را بررسی کرده و می‌گوید: این احادیث یک حقیقت اساسی را که قدر مشترک تمام احادیث این موضوع است، متضمن می‌باشند. و آن این است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر داده: پیشوایی ظاهر می‌گردد تا زمین را از عدل و داد آکنده سازد و ستم و بیدادگری را محو و نابود نماید و کلمه اسلام را بلند گرداند و رفاه را در خلق خدا عمومی و همگانی سازد.

[۱۳۳] (۱). سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

[۱۳۴] (۱). روزنامه رستاخیز، شماره ۸۹۹، نقل از سالنامه سال ۱۹۷۸ انستیتوی بین المللی پژوهش که مقرّ آن استکهلم است.

[۱۳۵] (۱). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۸۶۰، ص ۲، ۲۴ آبان ۱۳۵۴.

[۱۳۶] (۱). محمّد رسولًا نبیاً، ص ۱۴۲- ۱۴۳، نقل به مضمون.

[۱۳۷] (۱). سوره انبیاء، آیه ۹۲.

[۱۳۸] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۹۶.

[۱۳۹] (۳). سوره بقره، آیه ۱۶۸.

[۱۴۰] (۴). سوره آل‌عمران، آیه ۱۳۸ و ۴.

[۱۴۱] (۱). سوره حدید، آیه ۲۵.

[۱۴۲] (۲). سوره نساء، آیه ۷۹.

[۱۴۳] (۳). سوره ناس، آیه ۱- ۳، در قرآن مجید در ۲۴۱ مورد، کلمه ناس آمده است خواننده عزیز، خود می‌تواند آیاتی را که با وحدت جامعه و نظام واحد جهانی ارتباط دارد، از بین آنها استخراج نماید.

[۱۴۴] (۴). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۱۴۵] (۵). سوره بقره، آیه ۱۳۶.

[۱۴۶] (۱). گاهی می‌گوییم ":وطن‌دوستی "و مقصود این است که هر کسی برای عمران آب و خاک‌و شهر و دیاری که در آن بزرگ شده و پرورش یافته، کوشش کند، به ابنای وطن خود خدمت کند، برای پیشرفت عملی، صنعتی و ترقی اجتماعی آنها تلاش نماید. این نوع وطن دوستی بسیار پسندیده است.

انسان مدیون اجتماعی است که در آن پرورش یافته و اگر دین خود را به آن ادا نکند، خائن است. این نوع وطن دوستی، معنایش کوشش برای برتر بودن شهر و زادگاه خود، بر شهر برادر دیگر و بی‌تفاوت بودن نسبت به آنها، یا استثمار آنها نیست.

گاهی می‌گویند:« وطن پرستی» و غرضشان کوشش برای بیشتر بهره‌مند گردانیدن یک جامعه است، هرچند که به بیچاره کردن و استثمار جامعه دیگری منتهی شود. یا غرضشان نگاه داشتن یک رژیم یا حکومت یک شخص یا غرض‌های کثیف دیگر است. این‌گونه وطن پرستی است که از مظاهر شرک بوده و ترویج و دفاع از آن پوچ و بیهوده می‌باشد.

گاهی یک نفر سرباز، برای اینکه حمله گروهی متجاوز و غارتگر را از جامعه و وطنش دفع کند، فداکاری می‌کند. این کار، اگر وطن‌دوستی نامیده شود یا اسم دیگری داشته باشد، افتخار است. گاهی هم یک نفر جنگ می‌کند، سرسختی نشان می‌دهد، برای اینکه تجاوز کند و قلمرو حکومت یک فرد یا یک رژیم فاسد را گسترش دهد، یا فلان حزب و فلان حاکم را بر مردم تحمیل کند، این کار اگر هم وطن‌دوستی نامیده شود، جنایت است.

چنان‌که به عکس، گاهی شما کالای یک منطقه را نمی‌خرید، برای اینکه می‌بینید در آنجا سرمایه داری رشد یافته و آنها قصد استثمار دارند و می‌خواهند شما را غارت کنند و هرچه بیشتر بدوشند و یا با نفوذ اقتصادی بر شما مسلط گردند، خود را قوی و شما را ضعیف سازند و برابری انسانی را از بین ببرند. اینجا باید مبارزه کرد، باید کالا را نخرید و مبارزه منفی را ادامه داد، باید خودتان دست به کار شوید از آب و نان خود هم اگر کم گذارید، مؤسسات صنعتی بسازید و خود را از آنان بی‌نیاز نمایید.

[۱۴۷] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۱؛ منتخب الاثر، ف ۲، ب ۳۵- ۳.

[۱۴۸] (۱). سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۱۴۹] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه شماره ۴۷.

[۱۵۰] (۱). کتاب حقوق الانسان، ص ۲۷؛ شاید عمر می‌خواست با این پرسش، از اصحاب اختیار بگیرد و به اسم اجماع، یک قدرت فوق العاده‌ای که همه از او بیمناک شوند به دست آورد؛ امّا علی علیه السلام در این موقع حساس، مانع از ظهور این بدعت

شد و اعلام کرد حکام و امرا این اختیار را ندارند، و عمر هم نتوانست چیزی بگوید.

[۱۵۱] (۱). سوره کهف، آیه ۲۸.

[۱۵۲] (۱). تفسیر مجمع البیان، ج ۴، چاپ بیروت، ص ۱۴۹.

[۱۵۳] (۱). سوره توبه، آیه ۷۱.

[۱۵۴] (۲). نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

[۱۵۵] (۱). یکی از دستورات اسلام که از آن می‌توان دستورات مهم‌تر و کلّی‌تر در مورد مساوات را به‌دست آورد، این است که فروشنده بین مشتریان فرق نگذارد که به یک نفر جنس را ارزان‌تر بفروشد و به دیگری به قیمت متعارف بدهد، مگر آنکه خریدار، اهل تقوا باشد. در این صورت هم مستحب است که خریدار این تبعیض را قبول نکند.

[۱۵۶] (۲). یکی از علایم ظهور، تضییع است که در احادیث به واگذاری کارها به نااهلان تفسیر شده است.

[۱۵۷] (۱). سوره مائده، آیه ۸.

[۱۵۸] (۲). سوره انعام، آیه ۱۵۲.

[۱۵۹] (۳). سوره نحل، آیه ۹۰.

[۱۶۰] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۰۲۱، نامه ۵۳.

[۱۶۱] (۱). سوره کهف، آیه ۱۱۰.

[۱۶۲] (۲). نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار ۳۶.

[۱۶۳] (۳). به کتاب« الامام علی صوت العدالهٔ الانسانیهٔ» تألیف جرج جرداق، نویسنده مسیحی که بین‌این عهدنامه و مواد اعلامیه حقوق بشر مقایسه کرده، علاوه بر صراحت و دقت متن و ابتکار، امتیازات دیگر این عهدنامه را یادآور شده است و به کتاب« رمضان در تاریخ» تألیف نگارنده رجوع شود.

[۱۶۴] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، عهدنامه مالک اشتر.

[۱۶۵] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۴۶.

[۱۶۶] (۱). منتخب الاثر، از همین نویسنده.

[۱۶۷] (۱). منتخب الاثر، بحث مربوط به امام زمان علیه السلام.

[۱۶۸] (۱). منتخب الاثر، ب ۱، ف ۲، ص ۱۴۲، ح ۵.

[۱۶۹] (۱). منتخب الاثر، ب ۱، ف ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۴.

[۱۷۰] (۲). منتخب الاثر، ب ۲، ف ۱، ص ۱۴۶، ح ۱۳.

[۱۷۱] (۳). منتخب الاثر، ب ۲، ف ۲، ص ۱۷۹، ح ۳.

[۱۷۲] (۱). منتخب الاثر، ب ۲۵، ف ۲، ص ۲۴۷، ح ۱.

[۱۷۳] (۱). سوره حج، آیه ۴۱.

[۱۷۴] (۱). کافی، ج ۱، ص ۸۵.

[۱۷۵] (۲). منتخب الاثر، ص ۱۴۷.

[۱۷۶] (۳). نهج البلاغه، خطبه ۳۷، در این موضوع به نهج البلاغه مراجعه نمایید، تا نظام عمل و ضد استضعاف امامت را بشناسید.

[۱۷۷] (۱). سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۷۱.

[۱۷۸] (۱). رجوع شود به« الفروق اللغویهٔ» ص ۱۳- ۱۶، الباب الاول فی الابانهٔ عن کون اختلاف العبارات، موجباً لاختلاف المعانی

فی کلّ لغة.

[۱۷۹] (۱). سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۶۶.

[۱۸۰] (۱). سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۶۶.

[۱۸۱] (۱). سوره حدید، آیه ۲۵.

[۱۸۲] (۱). سوره اعراف، آیه ۲۹.

[۱۸۳] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۱۸.

[۱۸۴] (۱). اشعار از« گنجینه گهر» مرحوم مغفور آیت اللَّه آقای آخوند ملا محمّد جواد صافی- رضوان اللَّه تعالی علیه- والد نگارنده است.

[۱۸۵] (۲). سوره نساء، آیه ۳.

[۱۸۶] (۳). سوره الرحمن، آیه ۹.

[۱۸۷] (۴). سوره مائده، آیه ۸.

[۱۸۸] (۵). سوره بقره، آیه ۲۸۲.

[۱۸۹] (۱). سوره مائده، آیه ۴۲.

[۱۹۰] (۱). مخفی نماند: حدیثی به این لفظ« ولدت فی زمن الملك العادل» به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند که اعتبار آن ثابت نیست و محققان و اهل فن آن را از اخبار موضوعه(جعلی) شمرده‌اند و قرائن و شواهد هم ضعف آن را تأیید می‌نماید که در اینجا مجال شرح و بیان آن نیست.

[۱۹۱] (۱). قانونی بودن حقّ مالکیت اختصاصی، منافی با مالکیت حکومت و جامعه به تفسیرهایی که‌در فقه مذکور است، نیست، مانند موقوفات عامه و اراضی« مفتوح العنوه» آنچه را حکومت به احیاء یا احداث یا وسایل شرعی دیگر تملک نماید پس مقصود از این عبارت انحصار نیست، بلکه غرض فقط قانونی بودن حقّ مالکیت اختصاصی است، مثل مالکیت ملّی و اشتراکی و در کنار هم.

[۱۹۲] (۱). سوره توبه، آیه ۷۱.

[۱۹۳] (۱). سوره نساء، آیه ۲۹.

[۱۹۴] (۱). یکی از بزرگ‌ترین مفاسد این سرمایه‌داری آزاد و مطلق، تسلط سرمایه‌داران بر امور سیاسی‌و مقدرات اجتماعی است که تمام حقوق و حیثیات افراد و اجتماعات و ملل و امم را تحت تأثیر قرار داده و در مسیر ازدیاد سرمایه به کار می‌برند و به هیچ چیز جز بالا بردن ارقام ثروت و استثمار و به مصرف رساندن کالای خود نمی‌نگرند. این سرمایه‌دارها- به تعبیر آقای حسن صدر در روزنامه اطلاعات- همه چیز حتی جنگ و صلح و انتخابات را در اختیار می‌گیرند. از باب نمونه: خاندان "راکفلر "را در نظر بگیرید. این خاندان را کمتر کسی است که نشناسد، راکفلر از هیچ آغاز کرد و در تجارت و صنعت نفت چنان شهرتی به دست آورد، چنان ثروتی اندوخت که در تمام ایالات متحده فقط چند ثروتمند نامی نظیر "هانری فورد "و "هوارد هیوز "و "پل گتی" توانستند دم از همتایی او بزنند.

دو نواده راکفلر "؛دیوید "و "نلسن "هر یک مؤسسات عظیم اقتصادی و مالی در اختیار دارند. نلسن معاون "جرالد فورد- "رئیس سابق آمریکا- بود. دیوید برادر او، در حوزه امپراطوری اقتصادی خود از سال ۱۹۷۳ کمیسیون سه جانبه‌ای را تأسیس کرد که به نام کمیسیون "تری لاتران "نامیده می‌شود. در این کمیسیون که قریب یکصد نفر از کارشناسان نامی آمریکا و کانادا و یکصد نفر از متخصصین اقتصاد و سیاست اروپای غربی و ژاپن عضویت دارند، ماهی یک بار مسایل مهم سیاسی و مالی دنیا مورد مطالعه و مباحثه قرار می‌گیرد. کمیسیون، هر بار افرادی را مأموریت می‌دهد در فلان مسأله که مبتلا به کشورهای صنعتی است، گزارشی تهیه

کنند که راهنمای دولت‌های مربوطه قرار گیرد(سپس با ذکر مثال درگیری شاخ آفریقا) می‌گوید: برای این قبیل مسائل پیچیده چند پهلو، کمیسیون سه جانبه باید راه حل پیدا کند.

نظیر این مشکل، هر هفته در دنیای سوم، خط مشی سیاسی کشورهای صنعتی را بر سر دو راهی قرار می‌دهد(سپس مسأله حقوق بشر را مثال آورده و پس از آن می‌گوید:) این قبیل معمّاها که راستی حل کردن آن، مغز افلاطون و سقراط می‌خواهد، کار این کمیسیون سه جانبه است.

هارلد براون و شخص« کارتر» و« والتر ماندل»- معاون رئیس جمهور- و« وانس»- وزیر خارجه- و بسیاری از وزرا و مردان سیاسی درجه اوّل حکومت آمریکا، اعضای این کمیسیون سه جانبه‌اند که از ۱۹۷۳ در طرح و بحث و حلّ و فصل مسایل سیاسی و اقتصادی درجه اوّل دنیا شرکت داشته‌اند.(در این مقاله در معرفی براون گفته است:) کسی است که در بمباران ویتنام شمالی و منابع حیاتی این ملّت، نقش مؤثری داشته است.

از توصیه‌های چشمگیر این دانشمند فیزیک دان در جنگ ویتنام، این مسأله است که نباید به هیچ صورت پایبند تقوای سیاسی بود. شرط بردن جنگ این است که از این ملاحظات اخلاقی چشم ببندید، و حریف را تا مغز استخوان خرد کنید(اطلاعات ۱۵۵۹۲، ص ۶، مقاله آقای حسن صدر).

از این مثال می‌توانید مفهوم نظام سرمایه‌داری- که تمثل و تجسم آن قدرت حکومت ایالات متحده است- و تأثیر سرمایه را در همه جهات اجتماع و سرنوشت بشر مطالعه نمایید و ببینید این سرمایه و سرمایه‌دار است که همه چیز را معین کرده و حکومت‌ها را می‌آورد و می‌برد، این گونه سرمایه داری و سرمایه دار، نقطه ضد انبیا و رجال الهی و وحی و مکتب قرآن و اسلام و عدالت است و باید دگرگون گردد که هرچه بیشتر بماند و استثمارش زیادتر شود، مانند خوره به جان انسان و مفاهیم ارزنده انسانیت رحم نمی‌کند.

امّا دگرگون شدن این نظام و جایگزینی نظامی کامل، بدون اعتقاد به عالم غیب و ارتباط آن دگرگونی با وحی و قدرت مطلقه حقّ متعال و نظام جهان هستی و بدون ایمان به ارزش‌های اخلاقی و هدف بودن کمالات حقیقی غیر مادّی و خلاصه بدون برنامه‌های تعلیماتی و انسان ساز اسلام، هرگز میسّر نیست.

وقتی دگرگونی، متکی به موازین الهی و هماهنگ با تعهدات همه جانبه اسلامی نباشد، هر شکل دیگر، و بر اساس هر مکتب و اندیشه‌ای که به وجود آید، فقط صورت معایب و مفاسد را عوض می‌نماید، و ریشه معایب و مفاسد را از بین نمی‌برد. لذا انقلاب اقتصادی در هیچ جای جهان، دردی از دردهای بشر را درمان نکرده و علاوه بر آنکه با انسان، معامله ابزاری نموده و شرافت انسانی را لغو کرده و زندگی پوچ و بی‌معنایی را تحویل انسان داده است، اگر سرمایه داران بزرگ را از بین برده و حکومت و حزب حاکم را قائم مقام خود مختار و ارباب ضعفا و کارگران و کشاورزان قرار داده، بدترین نظام برده داری و بلکه دامداری را همچون حکومت‌های بلغارستان و مجارستان و آلمان شرقی ایجاد کرده است، که حتی در آنها زندگی و معاش ظاهری مردم عادی و افراد جامعه بهتر از افراد عادی و متوسط جوامعی که در آنها این‌گونه انقلابات اقتصادی رخ نداده است، نمی‌باشد.

[۱۹۵] (۱). یکی از نویسندگان غربی که از نوشته‌اش معلوم است اهل تحقیق است، بر اساس یک سلسله کاوش‌ها و اطلاعات جامع نوشته است، هرچند در موارد زیاد هم به واسطه نقص اطّلاع از اسلام و خصوص تشیّع، به طور کامل حقّ اسلام را ادا نکرده و جلوه واقعی اسلام در ناحیه‌های متعدد در نوشته‌های او در پرده مانده است. وی پیرامون مقایسه اسلام و امتیازات آن بر بعضی از مکتب‌ها، به خصوص مکتب مارکسیسم، توضیحاتی دارد که به طور فشرده و تلخیص، قسمت‌هایی از گفتارش را به لفظ یا به مضمون- نظر به ارتباطی که با بحث دارد- در اینجا می‌آوریم و اگرچه این رساله را طولانی می‌سازد؛ امّا در جهت فایده‌ای که دارد بی‌موجب نخواهد بود.

این دانشمند کـه "ویلفرد کنت ول اسـمیت "نـام دارد، در کتـاب "اسـلام در جهـان امروز "ترجمه حسین علی هروی(انتشـارات دانشگاه تهران، شماره ۱۶۱۹) در ضـمن فصل اوّل این کتاب چنین می گوید: سرانجام می‌توان با طرح مقایسه‌ای میان موقعیت اسلام با سه جهان بینی هندو، مسیحی و مارکسیسم، نمای درست و توضیحات مفیدتری درباره ارتباط میان اسلام با تاریخ به دست آورد. مسلماً مسأله در هر کـدام از این موارد پیچیـده و دقیق است و در اینجا فقط به توضیحی بسیار ساده و کلی اکتفا می کنیم، بی‌آنکه وارد جزئیات شویم، می‌توانیم مؤمنان به این مذاهب را به ترتیب اهمّیتی که به تاریخ می‌دهند، طبقه‌بندی کنیم:

هنـدوها که تاریـخ و تطور آن در آخرین مرحله حسـاب ایشان اهمّیتی نـدارد. مسیحیان که تاریـخ برایشـان بی‌اهمّیت نیست؛ ولی قطعیت نـدارد. مسـلمانان که تاریخ برایشـان قطعی است؛ ولی آمـال همه اشیا نیست و مارکسیست‌ها که هیـچ چیز دیگر جز تاریخ برایشان وجود ندارد.

پس از آنکه از آیین هندو و مسیحیت بحث کرده و ضعف آنها را نشان داده است، می گوید: یقیناً اسلام هرگز حتی در تعبدی‌ترین شکـل خود، به پرسـتش خود نپرداخته است. توجّه او به ارزش ظـاهری و زمینی محـدود نبوده است؛ چون تکالیفی که مسـلمانان در تاریخ و این جهان دارند، فقط یک روی سـکه است. روی دیگر سکه که از زر ناب ساخته شده، دنیایی دیگر با تلألؤ دل‌انگیز خود می‌باشد. اسلام با خدا آغاز می‌شود و اطمینان دارد که به سوی او باز می گردد.

گرچه کوشـش او در نجات تاریخ کلّی است؛ ولی کوشـش مشـروط است؛ یعنی در حالی که رسـتگاری ابـدی را به عنوان هـدف اصلی در نظر می گیرد، می‌خواهد عدالت دنیایی این جهان را در راه وصول به این رستگاری شرط و شریک گرداند.

بعضی از معانی عمیق اینها که گفتیم، در مقایسه با اختلاف‌هایی که در مثال چهارم نسبت به آن معانی وجود دارد، روشن می گردد و آن مثال، مارکسیسم است.

اسلام و مارکسیسم- این دو نیروی عظیم جهانی- در بعضی از جنبه‌های رهبری تاریخی خود، برای به تحقق درآوردن یک ایده آل اجتمـاعی، دارای نقطه‌های مشترک بسیاری هسـتند. اختلاف نظر اسـلام و مارکسـیسم در مورد خاص تاریـخ، روشـنگر و آموزنـده است. در واقع مـا می‌توانیم از این تضـاد نظر میـان آنهـا معلومـات ذی قیمتی برای روشن کردن این مسـأله قـاطع به دست آوریم که ورود یک کشش غیر تاریخی، در تاریخ چه تأثیری دارد.

پس از آن که از جنبش مارکسیسم و وسعت و تشکل و تصمیم آن برای ساختن یک جامعه، خوب تعریف می‌نماید، در پاورقی هم توضیـح می‌دهـد: کلمات "خوب "یا "بد "کاملًا به جا به کار نرفته است. مثل اینکه می‌خواهد بگوید: خوب یا بد در صورتی است که انسـان به اخلاـق معترف باشـد؛ امّا کرملین بعـداً انکار کرد که هـدف نهایی کمونیسم، دارای جنبه اخلاقی باشـد. مع ذلک یک عامل نیرومند اخلاقی در انگیزه اصلی جنبش کمونیسم یافت می‌شود.

این عامل، هنوز برای طرفداران و جوانان حزب، نیروی خود را از دست نداده است. پس معلوم می‌شود کمونیسم، اگرچه بعداً تاریخ را یک سیستم بسته شـمرد که به خودی خود کفایت می کند و به ماوراء الطبیعه نیاز ندارد، اصلش از اخلاق برخاسته و اگر اخلاق نبود، جنبش کمونیسم هم نبود.

جنبش مارکسیسم، با تمایل به برقرار کردن یک جامعه خوب(همان چیزی که هـدف اسـلام است) آغاز شـد و از این جهت، هنوز هم دنیـای خـارج، مخصوصـاً آسـیا نسـبت به آن نظر مساعـد دارد؛ یعنی براسـاس همان چیزی که کمونیسم منکر آن است با او نظر مساعـد دارد و حـداقل قسـمتی از نـاتوانی آن برای نیـل به این هـدف(برقراری یـک جامعه خوب) در داخل کشور، مربوط است به اشتباه جهان بینی آن در ماوراء طبیعت.

سپس می گویـد: این جنبش(جنبش مارکسیستی) بـا انسان دوستی غربی تفاوت دارد. از جهت اینکه مارکسـیسم، همه مسایل را در این جـاه‌طلبی منحصـر و متمرکز می‌سـازد و خـود را وقف آن می کنـد و بـا تمـام فعالیت‌هـایی که آزادی خواهی دنیوی و انقلابـات

آمریکا و فرانسه نیز داشته‌اند، تفاوت دارد.

مارکسیسم همه تخم‌مرغ‌ها را در یک سبد می‌گذارد؛ سبد تاریخ. هیچ چیز برای او جز نوع تاریخی که مطمئن است آن را می‌سازد و مصمّم است آن را برقرار کند، ارزش ندارد. از نظر او زندگی فردی انسان، نه معنا دارد و نه ارزش. و در آخرین مرحله نتیجه‌گیری از محاسبه واقعیت فرد، انسان جز به عنوان یک عامل شرکت کننده در پیشرفت یا توقف وقایع تاریخی فردا معنایی ندارد.

بنابراین انسان در مارکسیسم، جز یک وسیله برای رسیدن به هدف نیست. به هر حال در رابطه با این هدف که از جانب تاریخ، داده و معین شده است، شخصیت انسانی در مارکسیسم معنای نامعینی پیدا می‌کند و این تنها معنا برای شخص او و دیگران است.

آنچه در حوادث قابل ملاحظه تاریخی روی داده، نتیجه قطعی همین طرز فکر است که مانع از کشتن، شکنجه کردن یا استثمار یک انسان شود. اگر تکامل تاریخ بتواند با تصفیه، شکنجه کردن یا بردگی این شخص، گامی به جلو بردارد، برای مارکسیسم دلیلی وجود ندارد.

سپس بعد از اشاره به اینکه این نتیجه منطقی هر طرز فکری است که احساس متعالی را از نظر افکنده باشد و مطالبی دیگر، می‌گوید: هم‌اکنون گفتیم: تاریخ برای مسلمانان دارای اهمّیت است؛ امّا برای مارکسیسم، فقط تاریخ است که اهمّیت دارد و اختلاف آنها در این معنا بسیار است.

مسلمان نیز مانند مارکسیست و برخلاف هندو، آنچه را که در این جهان می‌گذرد، با معنای دوام و استمرار می‌نگرد و گریز از آن برایش میسر نیست. او برقرار ساختن یک زندگی دلپذیر را در روی زمین، یک فرمان عالی تلقی می‌کند.

دستگاه اسلامی، یقیناً تا امروز، جدی‌ترین و پسندیده‌ترین کوشش را برای برقرار ساختن عدالت در جامعه به عمل آورده و این کوشش از لحاظ وسعت عمل و بلندپروازی تا ظهور مارکسیسم، مقام اوّل را داشته است(بعد از آن نیز اگر بیگانگان مانع نشوند، مقام او را دارا خواهد بود) مع ذلک، اختلاف آن با کوشش مارکسیسم در این معنا است که از نظر اسلام، هر حادثه این جهانی دارای دو جنبه است و در دو زمینه مفروض ثبت می‌شود. هر جنبشی که از جانب انسان به عمل آید، دارای یک معنای ابدی و یک معنای آنی است.

حرکت امور این جهان به جلو، افسانه‌ای بزرگ و همگانی است که گروه انجام می‌دهد و در عین حال، این حرکت از یک دسته اعمال مشخص ترکیب شده که هر فرد به سهم خود، در روز محشر مسؤول آن عمل است؛ یعنی هر عملی که انجام می‌دهیم، در دنیای آینده به نوعی دارای عاقبت است. پس به عبارت دیگر: هر عمل باید از یک سو به تنهایی ارزیابی شود و از سوی دیگر: در رابطه‌اش با گسترش تاریخی، این نوع قضاوت، هم می‌تواند علمای ماوراء الطبیعه را راضی کند و هم با واقعیت- یعنی جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم- مناسب است و از طرف دیگر، با نوع موجوداتی که انسانند و نوع زندگی که تاریخ بر ما عرضه می‌دارد مناسب است. در صورتی که تحقق این منظور، از یک هدف تنگ نظرانه که وجود اخلاق برتر از تغییرات متوالی دنیا را انکار کند، ساخته نیست.

تاریخ معنا دارد، معنای نهایی؛ ولی این معنا به خود او محدود نمی‌شود. به عبارت بهتر می‌توان گفت: مقیاس‌ها و نمونه‌هایی یافت می‌شوند که بالاتر از سیر تکامل تاریخی جای دارند و این سیر تکامل بر طبق آنها باید قضاوت شود و عملًا نیز قضاوت شده است.

برای مورخی که روش‌های استقرایی را به کار می‌بندد، صرف نظر از هر نوع عقیده‌ای که درباره ماوراء الطبیعه داشته باشد، این امکان هست که صحّت استدلال ما را درباره جنبه غیر دینی و تاریخی دریابد. آنهایی که از انکار متعالی آغاز می‌کنند، سرانجام عملًا و نظراً به انکار همه ارزش‌ها کشیده می‌شوند.

فلسفه مارکسیسم در جنبشی شریک شده که در آن، نه تنها وسایل بر طبق هر ملاکی که اتّخاذ شوند، بی‌اعتنا به اخلاق و حتی ضد

اخلاقی هستند؛ بلکه در آن، هدف نیز از میان رفته است ".عدالت اجتماعی "که ابتدا به مثابه هدفی مورد نظر مارکسیست‌ها بوده، در دست تشکیلات فعلی شوروی، یک عقیده تاریخی زاید و در خدمت عملیات قدرت آشوب‌گرای دنیایی و یک سلاح ایدئولوژیک گردیده است.

جنبش مارکسیسم با طرد هر نوع ملاک خارجی برای قضاوت درباره خود، به سرعت مبدل به دستگاهی شده که دیگر ملاکی برای قضاوت ندارد. تنها تکاپوی انسان برای رسیدن به عدالت- که تماماً جنبه این جهانی داشت- به سرعت تلخ‌کام شد.

هدف ما این است که چگونگی روش اسلام را نسبت به تاریخ نشان دهیم. روشی که می‌خواهد هر قدمی را که در تاریخ برداشته می‌شود، از زاویه نوعی تعالی بنگرد. این قید تعالی عاملی بوده است که در جریان تاریخ، جنبش‌های اسلامی را از تندروی‌ها و عواقب ناگوار آن مصون داشته است. برای ارزیابی این تعالی در اسلام، میزان‌هایی در نظر گرفته شده که از طریق اعتقاد به بهشت و دوزخ، اعتقاد به جهان دیگر(بعد از ختم تاریخ) متجلی می‌شوند. و این مستعار بدیع و شگفت، به نحوی قابل انعطاف؛ ولی بدون غفلت از تکلیف اصلی خود، مجموع گسترش تاریخی مسلمانان را هدایت کرده است.

مسلمانان مجتمعاً و منفرداً در ورای این جهان بهشتی یافته و در داخل تاریخ نیز جامعه‌ای دیده‌اند که به گمان آنها این جامعه، هم برای آماده کردن شخص برای ورود به آن بهشت و هم برای زیستن در عرصه زمین مناسب است. پس یک نوع جامعه‌ای یافته‌اند که برای زندگی در این جهان و در جهان فردا شایسته است.

سخنان این نویسنده پیرامون اسلام و توسعه و قدرت و تحرک و مایه عظیم و جاودانی آن طولانی است. خوانندگان عزیز، خود می‌توانند آن کتاب را مطالعه کنند. در پایان این فصل می‌گوید: تصدیق کردیم که اسلام اصولًا یک دین است. بنابراین امری است عمیقاً شخصی و مآلًا از تمام قانون‌های ویژه و محدود جهان غیر دینی بالاتر قرار می‌گیرد. مع هذا قبول کردیم که نسبت به این مسائل جهانی، توجّه مخصوص و آشکار داشته است.

اصولًا چنین معتقد بوده است که فرمان خداوند را درباره طریقه زندگی کردن، هم در مقیاس فردی و هم در مقیاس گروهی دریافته است؛ بنابراین اعتماد زیادی به جامعه مذهبی خاص خود نشان داده است و این ایمان تا جایی پیشرفته که وسایل ساختن یک جامعه ایده آل را در نظر گرفته و به حساب آورده است.

یا اگر از زاویه دیگر بنگریم، می‌بینیم برای برپا شدن جامعه ایده آل به جای خواهش‌های انسان، دعوت خداوند را عنوان کرده است. با اغماض بیشتر می‌توان گفت: مسلمان حقیقی در جامعه ایده آل زندگی می‌کند و نسبت به زندگی اجتماعی این جامعه، احساس یک ایمان جهانی دارد.

پس تاریخ اسلامی در جوهر خود، اجرای تمایلات تاریخی انسان در زیر هدایت خدایی است. اگر بخواهیم به اصطلاح مسیحی سخن بگوییم، باید بگوییم: این قلمرو خدا در روی زمین است. و اگر بخواهیم اصطلاح یونانی را به کار بریم، باید بگوییم: این جامعه خوب و ایده آل است.

[۱۹۶](۱). سوره قصص، آیه ۸۳.

[۱۹۷](۲). تفسیر مجمع البیان، ص ۲۶۹.

[۱۹۸](۱). بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۷۵.

[۱۹۹](۱). اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ سنن ترمذی، کتاب مناقب، ح ۳۷۹۷.

[۲۰۰](۲). اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ سنن ترمذی، کتاب مناقب، ح ۳۷۹۷.

[۲۰۱](۱). نظم درر السمطین، ص ۱۹۰.

[۲۰۲](۲). نظم درر السمطین، ص ۱۹۱.

[۲۰۳] (۱). در همین کشور خودمان، طبق نوشته کیهان شماره ۱۰۴۷۴ در ظرف نه ماه، سی و نه میلیون‌ارز از کشور، به وسیله پنجاه شرکت خارج شده تا ایرانی‌های خارجی پسند بتوانند روزانه صدهزار قوطی آب‌جو خارجی سر بکشند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

[۲۰۴] (۱). بلکه طبق بعضی آمارها در برابر گروه‌های کارگر آلمان شرقی که از بدی اوضاع و فشارهایی که بر آنها وارد می‌شود و نداشتن آزادی، همواره به آلمان غربی می‌گریزند، یک کارگر آلمان غربی به آلمان شرقی فرار نمی‌کند.

[۲۰۵] (۱). سوره زخرف، آیه ۳۲.

[۲۰۶] (۱). منتخب الاثر و کتابی دیگر.

[۲۰۷] (۲). راجع به مفهوم قسط و عدل به کتاب عقیده نجات‌بخش و رساله مفهوم وابستگی جهان به‌وجود امام علیه السلام مراجعه شود.

[۲۰۸] (۱). سوره منافقون، آیه ۸.

[۲۰۹] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۱۳۹.

[۲۱۰] (۱). از اشعار تضمینیه غزل حافظ اثر طبع مرحوم آیت اللّه والد(آقای آخوند ملا محمّد جواد صافی قدس سره).

[۲۱۱] (۱). سوره نساء، آیه ۷۶.

[۲۱۲] (۱). سوره احقاف، آیه ۳.

[۲۱۳] (۲). سوره اسراء، آیه ۸۱.

[۲۱۴] (۱). سوره حج، آیه ۶۲.

[۲۱۵] (۱). اشعار از مرحوم آیت اللّه والد قدس سره است.

[۲۱۶] (۱). به کتاب نجم الثاقب و سایر کتاب‌هایی که القاب و نام‌های حضرت مهدی علیه السلام را بر شمرده‌اند مراجعه شود. در نجم الثاقب بیش از یک صد و هشتاد اسم برای آن حضرت ذکر کرده است.

[۲۱۷] (۲). برای معرفی این کتاب‌ها و بشارات آنها و کتاب‌های دیگر در این موضوع، مراجعه شود به‌کتاب‌های« انیس الاعلام و بشارات عهدین» و« من ذا» و« لسان الصدق».

[۲۱۸] (۳). سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

[۲۱۹] (۱). سوره نور، آیه ۵۵.

[۲۲۰] (۲). سوره قصص، آیه ۵.

[۲۲۱] (۱). انیس الاعلام، ج ۷، ص ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵.

[۲۲۲] (۱). رجوع شود به ترجمه فارسی کُتُب عهد عتیق دلیم گلن، جلد ۳، ص ۸۵ و ۸۶، طبع ادن برغ سال ۱۸۴۵ میلادی مطابق ۱۲۶۱ هجری.

[۲۲۳] (۱). رجال نجاشی، ص ۹،(شرح حال ابان).

[۲۲۴] (۱). لذا بازگشت به حدیث و جمع آوری احادیث بعد از یک فترت و فاصله طولانی در بین‌اهل سنّت شروع شد، چون دیدند اسلام منهای اعتبار احادیث از هر جهت ناقص بوده و اسلام نیست، که تفصیل آن را در نوشته‌های دیگر نوشته و توضیح داده‌ام.

[۲۲۵] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۲.

[۲۲۶] (۲). رجوع شود به کتاب« امن الامه» تألیف نگارنده و کتاب« ابوهریره» و کتاب« شیخ المضیره» و کتاب« اضواء علی السنهٔ

المحمدیهٔ».

[۲۲۷] (۱). سوره شوری، آیه ۱۳.

[۲۲۸] (۱). اشعار از مرحوم آیت اللّه والد علیه الرحمهٔ است.

[۲۲۹] (۱). سوره مائده، آیه ۵۶.

[۲۳۰] (۲). سوره مجادله، آیه ۲۲.

[۲۳۱] (۳). سوره صافات، آیه ۱۷۳.

[۲۳۲] (۱). سوره صافات، آیه ۱۷۱ و ۱۷۲.

[۲۳۳] (۲). سوره مؤمن، آیه ۵۱.

[۲۳۴] (۱). سوره انفال، آیه ۷.

[۲۳۵] (۲). سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

[۲۳۶] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار، شماره ۲۰۰ و صبحی صالح، کلمات قصار شماره ۲۰۹.

[۲۳۷] (۲). سوره نور، آیه ۵۵.

[۲۳۸] (۱). سوره توبه، آیه ۳۲ و ۳۳.

[۲۳۹] (۲). سوره فتح، آیه ۲۸.

[۲۴۰] (۳). سوره صف، آیه ۸ و ۹.

[۲۴۱] (۱). این کتاب اخیراً به همت و تحقیق و تعلیق یکی از علمای اعلام در بیروت به طبع رسید.

[۲۴۲] (۱). اشعار از مرحوم والد قدس سره است.

[۲۴۳] (۱).« نوید امن و امان» قبلًا کتاب مستقلی بوده، امّا بعداً که قرار شد کتاب‌های کوچک و جزوات‌راجع به اامام زمان در دو جلد تحت عنوان امامت و مهدویت جمع آوری شوند لذا کتاب مزبور نیز در همین کتاب آورده شده است.

[۲۴۴] (۱). تضمین غزل حافظ از مرحوم والد قدس سره.

[۲۴۵] (۱). به کتاب نوید امن و امان و منتخب الاثر تألیف نگارنده مراجعه شود.

[۲۴۶] (۱). سوره حدید، آیه ۲۵.

[۲۴۷] (۱). این جملات را خود مؤلف با اقتباس از زیارات مرقوم نموده است.

[۲۴۸] (۱). مکاری کسی را می‌گویند که اسب و استر و الاغ، برای مسافرت کرایه می‌دهد.

[۲۴۹] (۱). تضمین غزل حافظ از مرحوم آیت اللّه والد- اعلی اللّه مقامه- است.

[۲۵۰] (۱). به دوران طاغوت و پیش از انقلاب اشاره دارد.

[۲۵۱] (۲). سوره بقره، آیه ۲۵۷.

[۲۵۲] (۳). سوره بقره، آیه ۲۵۷.

[۲۵۳] (۱). سوره کهف، آیه ۱۱۰.

[۲۵۴] (۱). سوره مائده، آیه ۴۹ و ۵۰.

[۲۵۵] (۱). اشعار از نویسنده کتاب است.

[۲۵۶] (۱). سوره بقره، آیه ۱۸۶.

[۲۵۷] (۲). کافی، ج ۲، ص ۴۶۸، طبع آخوندی.

[۲۵۸] (۱). التحصین فی صفات العارفین مطبوع در حاشیه مکارم الاخلاق، ص ۲۲۷.

[۲۵۹] (۲). نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

[۲۶۰] (۱). منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۰، ح ۴، ص ۲۲۷.

[۲۶۱] (۲). سوره بقره، آیه ۲ و ۳.

[۲۶۲] (۳). سوره مجادله، آیه ۲۲.

[۲۶۳] (۱). منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۰، ح ۴، ص ۲۲۷.

[۲۶۴] (۱). منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۱۳، ص ۴۹۸.

[۲۶۵] (۲). کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۱۴۷، ح ۳۰۹۷۷.

[۲۶۶] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳.

[۲۶۷] (۲). و از جمله مؤید صحّت حدیثی که متضمّن این دعاست، این است که در کمال الدین‌و مصباح المتهجد شیخ صدوق، دعای دیگری که طولانی است از جناب شیخ ابی‌عمرو عثمان بن سعید عمروی نایب خاص حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت نموده است، و دعای مذکور به همین دعایی که ما از آن گفتگو می‌نماییم آغاز شده است، فقط به جای "لم أعرف نبیّك "،"لم أعرف رسولك "فرموده است. این دعا نیز دعای شریفی است که سیّد در "جمال الاسبوع "فرموده است، که اگر از انجام آنچه ذکر کردیم، از تعقیب عصر جمعه عذر برای تو بود، پس بپرهیز از اینکه این دعا را مهمل گذاری و خدا را به آن نخوانی که ما این دعا را شناختیم از فضل خدا- جل جلاله- که ما را به آن مخصوص گردانید، پس بر آن اعتماد کن.

[۲۶۸] (۱). سوره مریم، آیه ۶۵.

[۲۶۹] (۱). سوره طه، آیه ۱۱۰.

[۲۷۰] (۱). سوره نور، آیه ۴۱.

[۲۷۱] (۲). سوره اسراء، آیه ۴۴.

[۲۷۲] (۳). سوره بقره، آیه ۱۵۶.

[۲۷۳] (۴). سوره آل‌عمران، آیه ۸۳.

[۲۷۴] (۱). سوره یس، آیه ۸۳.

[۲۷۵] (۲). سوره انعام، آیه ۱۰۳.

[۲۷۶] (۱). سوره رعد، آیه ۲۸.

[۲۷۷] (۱). وجوهی را که در تفسیر این حدیث فرموده‌اند، می‌توانید در کتاب« مصباح الفلاح» یا« نفایس‌العرفان» که هر دو از تألیفات مرحوم آیت اللّه پدر نگارنده این رساله است مطالعه فرمایید.

[۲۷۸] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

[۲۷۹] (۲). سوره لقمان، آیه ۲۵.

[۲۸۰] (۳). سوره روم، آیه ۳۰.

[۲۸۱] (۱). سوره انعام، آیه ۴۰ و ۴۱.

[۲۸۲] (۱). سوره نحل، آیه ۸۳.

[۲۸۳] (۱). سوره نازعات، آیه ۴۰.

[۲۸۴] (۱). کافی و وسایل الشیعه، باب جهاد نفس.

[۲۸۵] (۱). نفس مانند کودک است که اگر او را از شیر بازگیری، باز گرفته می‌شود. چه بسا نیک جلوه می‌کند برای آدم لذتی که کشنده او است، از آن جهت که نمی‌داند سمّ در چربی است. و مخالفت کن نفس و شیطان را و نافرمانی کن آنها را و اگر تو را خالصانه خیرخواهم نمایند، آنها را متهم بشمار.

[۲۸۶] (۲). کافی و وسایل، باب جهاد با نفس.

[۲۸۷] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۴۲.

[۲۸۸] (۲). سوره یوسف، آیه ۵۳.

[۲۸۹] (۱). کافی و وسایل، باب جهاد اکبر.

[۲۹۰] (۱). کافی و وسایل، باب توبه.

[۲۹۱] (۲). مکارم الاخلاق، چاپ قدیم، ص ۲۵۷، فصل ۵، وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله به اباذر.

[۲۹۲] (۳). سوره قیامت، آیه ۲.

[۲۹۳] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۳.

[۲۹۴] (۲). سوره فجر، آیه ۲۷- ۳۰.

[۲۹۵] (۱). ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق(ثواب قراءة السور).

[۲۹۶] (۲). سوره فصلت، آیه ۵۳.

[۲۹۷] (۳). سوره ذاریات، آیه ۲۱.

[۲۹۸] (۱). سوره زمر، آیه ۴۲.

[۲۹۹] (۲). سوره حجر، آیه ۴۹.

[۳۰۰] (۱). سوره انعام، آیه ۶۱.

[۳۰۱] (۱). سوره بقره، آیه ۲۱۳.

[۳۰۲] (۱). سوره لقمان، آیه ۲۷.

[۳۰۳] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

[۳۰۴] (۱). سوره نساء، آیه ۱۳۶.

[۳۰۵] (۲). سوره انعام، آیه ۱۲۵.

[۳۰۶] (۳). سوره نور، آیه ۴۰.

[۳۰۷] (۱). ابن خالویه در کتاب "اعراب ثلثین("سوره حمد، ص ۲۸، ط مصر) در تفسیر "اهْدِنَا الصّراطَ الْمُسْتَقِيمَ "به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در "لِكُلّ قَوْمٍ هادٍ "فرمود ":أنا هو؛ "یعنی منم آنکه خدا در شأنش فرموده ":لکلّ قوم هاد؛ "یعنی برای هر قومی هدایت کننده‌ای هست. و این تفسیر با صدر آیه که خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید ":إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ "کاملًا متناسب است و تفسیری از این استوارتر نیست. و مسلم است که مقصود حضرت از اینکه فرمود: من اویم، انحصار به شخص خودشان نیست؛ بلکه مقصود این است که هادی قوم این عصر منم و لذا هادی هر قوم و هر عصر، امام آن عصر است که باید به صفت هدایت و عصمت از ضلالت متّصف باشد. و در روایات متعدد در ذیل حدیث دارد که فرمود:« بِكَ یا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ؛ یا علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت می‌یابند».

و مخفی نماند روایات در تفسیر این آیه به امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام از طرق عامّه متواتر است و تنها حاکم حسکانی در "شواهد التنزیل "۱۹ روایت نقل کرده است. و طبری در "تفسیر "و سیوطی در "الدرّ المنثور "و ابن مردویه و ابن

عساکر و احمد بن حنبل و جمعی دیگر از علمای بزرگ اهل سنّت این حدیث را که دلالت دارد بر اینکه منصب هدایت خلق و امامت امّت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت اختصاص دارد، روایت کرده‌اند.

[۳۰۸] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

[۳۰۹] (۲). سوره مدثر، آیه ۳۱.

[۳۱۰] (۳). سوره مؤمن، آیه ۳۴.

[۳۱۱] (۴). سوره طه، آیه ۸۵.

[۳۱۲] (۱). سوره یونس، آیه ۱۰۸.

[۳۱۳] (۲). سوره احزاب، آیه ۳۶.

[۳۱۴] (۳). سوره نحل، آیه ۱۲۵.

[۳۱۵] (۴). سوره مائده، آیه ۷۷.

[۳۱۶] (۱). سوره کهف، آیه ۲۹.

[۳۱۷] (۲). سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

[۳۱۸] (۳). سوره بقره، آیه ۶.

[۳۱۹] (۱). سوره روم، آیه ۱۰.

[۳۲۰] (۱). سوره منافقون، آیه ۶.

[۳۲۱] (۲). سوره مؤمن، آیه ۷۴.

[۳۲۲] (۳). سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

[۳۲۳] (۱). سوره حمد، آیه ۳.

[۳۲۴] (۲). سوره بینه، آیه ۵.

[۳۲۵] (۱). سوره نساء، آیه ۱۲۵.

[۳۲۶] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۱۹.

[۳۲۷] (۳). سوره آل عمران، آیه ۸۵.

[۳۲۸] (۴). سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

[۳۲۹] (۱). سوره کافرون، آیه ۶.

[۳۳۰] (۲). سوره شوری، آیه ۱۳.

[۳۳۱] (۱). اصول کافی، کتاب الحجهٔ باب الغیبهٔ، حدیث ۵.

[۳۳۲] (۱). اربعین شیخ بهایی، ص ۱۰، حدیث دوم.

[۳۳۳] (۱). سوره انعام، آیه ۷۵.

[۳۳۴] (۱). سوره فاتحهٔ الکتاب، آیه ۶.

[۳۳۵] (۱). سوره بقره، آیه ۱۵۶.

[۳۳۶] (۲). مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص ۵۶۹، چاپ نشر محمّد.

[۳۳۷] (۱). از کتاب گنج دانش مرحوم والد قدس سره.

[۳۳۸] (۱). نهج البلاغه، خطبه یکم.

[۳۳۹] (۱). سوره آل عمران، آیه ۸.

[۳۴۰] (۲). سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

[۳۴۱] (۳). راغب می گوید: تجلّی گاه به ذات است، مثل« وَالنَّهارِ إِذا جَلّيها»(سوره شمس، آیه ۳). و گاه‌به امر و فعل است، مثل« فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ»(سوره اعراف، آیه ۱۴۳). بنابراین تجلّی به ذات نسبت به خدا به این نحو که ذات او منکشف و جلی شود، محال است؛ امّا به امر و فعل که فعل و امر او جلی و ظاهر شود، صحیح است.

[۳۴۲] (۴). سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۴۰۸.

[۳۴۳] (۱). مصابیح الانوار شبر، ج ۱، ص ۴۲۴، حدیث ۷۷.

[۳۴۴] (۱). بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۳، ح ۱۰۶.

[۳۴۵] (۱). سوره انعام، آیه ۱۴۹.

[۳۴۶] (۲). صورت انسان، بزرگ‌ترین حجت خدا بر خلقش می‌باشد. تفسیر صافی، قسمت تفسیر سوره حمد.

[۳۴۷] (۱). کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح. م.

[۳۴۸] (۲). کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

[۳۴۹] (۳). همان.

[۳۵۰] (۱). سوره بقره، آیه ۱۰۲.

[۳۵۱] (۱). مخفی نماند اگرچه در ابتدا، اوصاف را هفت تا فرموده است؛ امّا در مقام شرح و تفصیل به هشت رسانیده است- قدس اللَّه سره-.

[۳۵۲] (۲). ریاض السالکین، روضه ۴۲.

[۳۵۳] (۳). ریاض السالکین، روضه ۴۲.

[۳۵۴] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰.

[۳۵۵] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹.

[۳۵۶] (۲). سوره مؤمن، آیه ۶۰.

[۳۵۷] (۱). ریاض السالکین(شرح الصحیفه)، ص ۳۰،(الروضهٔ الاولی).

[۳۵۸] (۱). سوره فصلت، آیه ۵۱.

[۳۵۹] (۲). ابوطالب شیخ قریش و بسیار معظم و مورد احترام و تجلیل بود، او یگانه حامی پیامبر بود، تا او زنده بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حمایت می کرد و مانع از تعرض و اذیت قریش به آن حضرت بود و برخلاف آنچه بعضی وانمود می کنند که اسلام، افرادی مثل ابوبکر و عمر موضع مسلمین را در برابر قریش تقویت بخشید، کسی برای این افراد حسابی باز نکرد و یگانه کسی که وجودش سبب خودداری قریش از ایذای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، ابوطالب بود، و لذا بعد از وفات ابوطالب، با اینکه این افراد در شمار مسلمین محسوب می‌شدند، وجودشان کمترین اثری در وضع اذیت قریش ازآن حضرت نداشت و قریش در اذیت پیغمبر به جسارت‌هایی که در حیات ابوطالب طمع نداشتند، دست یازیدند، حتی اینکه سفیهی از سُفهای قریش خاک بر سر مبارک آن حضرت پاشید.

ابن اسحاق می گوید: وقتی این سفیه خاک بر سر مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله ریخت، پیغمبر به خانه برگشت، یکی از دختران آن حضرت برخاست و خاک از سر مقدّس او می‌شست و می گریست، پیغمبر به او می‌فرمود: گریه مکن دخترم! خدا از پدرت حمایت می کند، می‌فرمود:« قریش به من چیزی را که مکروه و ناخوشم باشد نرسانند، تا زمانی که ابوطالب درگذشت».(

سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶)

آری ابوطالب اولین حامی و پشتیبان پیغمبر بود که حتی جان او را بر جان فرزند عزیزش علی علیه السلام ترجیح می‌داد و هنگامی که مسلمین در شعب ابی‌طالب محصور بودند، شب‌ها خوابگاه پیغمبر را تغییر می‌داد و فرزند دلبندش علی را به جای آن حضرت می‌خوابانید. این ابوطالب است که قصیده‌ای در مدح پیغمبر و اعلام حمایت و دفاع از او دارد که مثل ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود(ج ۳، ص ۵۷) می‌گوید: این قصیده‌ای است بزرگ که جدّاً رسا و بلیغ است و غیر از کسی که به او نسبت داده شده(یعنی ابوطالب) کسی دیگر توانایی گفتن آن را ندارد. این قصیده از "معلّقات سبع "قوی‌تر و در ادای معنی بلیغ‌تر است.

این حقیر اضافه می‌نمایم: پس از ابوطالب تا زمان ما نیز نظیر این قصیده گفته نشده. بر هرکس که مختصری از تاریخ اسلام را بداند، هرچه مخفی بماند، این مخفی نخواهد ماند که اسلام و تمام مسلمین تا روز قیامت مرهون خدمات و فداکاری‌های این ابرمرد تاریخ و بزرگ شخصیت قریش و عرب و فرزند عزیزش بَطَل اسلام و عالم اسلام و نفس رسول و سیف اللَّه المسلول و خلیفهٔ اللَّه و ولیّ او علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؛ امّا منافقان و ارباب سیاست و حزب بنی امیه و کسانی که پس از پیغمبر بر جهان اسلام مستولی شدند و نویسندگان و گویندگان مزدور آنها، به جای قدردانی از این دو تجسم فداکاری و ایمان و آگاهی که در اسلام از آنها سابقه‌دارتر نیست و عملیات و طاعاتشان بهتر و با ارج‌تر از طاعات و عبادات تمام امّت است، گفتند: ابوطالب اسلام نپذیرفته از دنیا رفت و فرزندش علی را سال‌های سال برمنابری که با فداکاری‌های او برپا شده بود، سبّ و ناسزا گفتند و فضایلش را منکر شدند و تا توانستند روایاتی را که در فضیلت آن حضرت است، تضعیف و تأویل نمودند و در مدح دیگران روایات جعل نمودند.

[۳۶۰] (۱). سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹.

[۳۶۱] (۱). نفس الهموم، ص ۱۲۷.

[۳۶۲] (۱). سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۴۴۶.

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۳)

نوید امن و امان

پیرامون شخصیت، زندگانی، غیبت و ظهور حضرت ولی عصر (عج)

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

مقدمه مؤلف

با استعانت از خداوند متعال و در ظل عنایات خاصه حضرت مولی الوری بقیّهٔ اللَّه فی الارضین ارواح العالمین له الفداء، تعدادی از مقالات و تألیفات حقیر که پیش از این مکرر چاپ شده، برحسب درخواست علاقمندان تجدید طبع می‌شود که باز هم ران ملخی

از این مور ریزه‌خوار سفره گسترده احسان آن حضرت به ملازمان درگاه و چاکران پیشگاه سلیمان پناهی آن قطب عالم امکان و صاحب زمان علیه افضل التحیهٔ و السلام باشد.

إنّ الهدایا علی مقدار مهدیها

اللّهمّ عجل فرجه و سهل مخرجه و قرب زمانه و اهلک اعدائه و اجعلنا من مقویهٔ سلطانه و انصاره و من المستشهدین بین یدیه بحق محمّد و آله الطاهرین صلوات اللَّه علیهم اجمعین.

رجب المرجب ۱۴۱۷

لطف اللَّه صافی گلپایگانی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸

مقدمه

این مجموعه، مطالب و مقالاتی است پیرامون شخصیّت و غیبت و ظهور حضرت ولی عصر الحجهٔ بن الحسن- ارواح العالمین له الفداء- که این کمترین خدّام بندگان درگاه آن ولیّ اعظم براساس مآخذ و مصادر معتبر شیعه و اهل سنّت در فرصت‌هایی نگاشته‌ام.

برای اینکه یک جا در دسترس علاقمندان قرار بگیرد پس از تجدید نظر در این کتاب جمع آوری کردم.

امید است منظور نظر کیمیا اثر چاکران آستان ولایت مدار و عاکفان عتبه مقدّس آن غوث زمان و قطب جهان- عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف- واقع شده و این بضاعت مزجاهٔ و ران ملخ را از این بنده حقیر قبول فرمایند.

فان الهدایا علی مقدار مهدیها

لطف اللَّه صافی گلپایگانی

۱۵ محرم الحرام ۱۳۸۹ ه. ق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹

بامداد میلاد

قال اللَّه تعالی:

«وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ»[۱]

بامداد مبارک و فرخنده و پر میمنت روز پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری طلوع می‌کرد، در امامت سرای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شور و هیجان و شوق و انتظار شدت می‌یافت. ملائکه در آنجا بیش از هر وقت دیگر آمد و رفت داشتند. انوار رحمت الهی در تابش و لُمعان و فروغ فرّ و شکوه ایزدی درخشان بود.

در ملأـ اعلی فرشتگان و کروبیان عالم بالاـ از نوزادی که هم اکنون در خاندان نبوّت و شمائل محمدی خود را به عالمیان نشان خواهد داد، در سخن بودند.

بهشت را زینت می‌کردند تا محافل جشن و مجالس انس و ذوق ملکوتی برپا کنند. غریو شادی، نغمه‌های روح‌بخش و طرب‌انگیز حورالعین، بهشتیان را غرق در حظوظ روحانی کرده بود.

از شب نیمه شعبان دقایقی چند بیشتر باقی نمانده بود؛ دقایقی که آرام آرام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰

می‌گذشت و برای آنها که منتظر بودند، به قدر سال‌ها بود.

سرانجام شب به دقیقه آخرین رسید و ثانیه شماری شروع شد، ثانیه‌ها هم با کندی، یکی پس از دیگری گذشتند. ناگاه نورانیت و روشنی فوق العاده‌ای که بر نور چراغ‌ها غالب شد، همه را از تولد نوزاد بشارت داد. نوزاد به دنیا آمد و آخرین رهبر عالم بشریت- ولی اللَّه الاعظم- با جمال جهان آرای خود گیتی را مزین و روشن ساخت.

نرجس غرق در افتخار و مباهات گشت، بانگ تکبیر و تحمید و تسبیح توأم با فریادهای شادی و تهنیت و هلهله طنین انداز گشت.

نوزاد سر به سجده گذاشت و به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامت پدران بزرگوارش شهادت داد و با صدایی خوش و روح‌افزا این آیه مبارکه را تلاوت فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» «وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ»

نوزاد به دنیا آمد و عنایات الهی بر خاندان رسالت تکمیل شد. آری این افتخار، مخصوص دودمان نبوّت است که موعود نجات دهنده بشر از تجاوز و ستم و آن کس که برای تأسیس سازمان جهانی اسلامی و اجرای نظام قرآنی قیام فرماید، از آن خاندان باعظمت است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خوشدل بود که فرزندش مهدی به هدف‌های رسالت و دعوت او جامه عمل می‌پوشاند، و به خاندان خود؛ مخصوصاً علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام مژده می‌داد که: مهدی؛ همان کسی است که با نهضت بی‌مانند خود، بنیان شرک را ویران و اساس توحید و یکتاپرستی را محکم و استوار می‌سازد و فرمانروای کل جهان می‌گردد، از فرزندان آنها است. اوست همان نابغه بی‌نظیری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۱

که انبیا و اولیا ظهورش را مژده دادند و جهان بشریت را به قیام آن حضرت، برای تشکیل حکومت حقّ و عدالت اسلام و صلح پایدار و برچیدن بساط بیدادگران نوید دادند و همه را به آینده گیتی امیدوار ساختند.

جهان با همه تحرکی که در ناحیه علوم مادّی و پیشرفت صناعی دارد و با اینکه بشر دست به کار تسخیر فضا شده و به قدرت فکر خود می‌بالد، با کمال تأسف! در جنبه انسانیت قدم به جلو نگذاشته و در مدنیت اخلاقی و وجدانی سیر قهقرایی دارد.

ترس، هراس و وحشت همه را ناراحت و در فشار گذارده و قسمت عمده بودجه کشورها، صرف افزایش تسلیحات و قوای هدّامه و ویران کننده می‌شود.

فساد اخلاق و بی‌عفتی، فحشا و طغیان شهوت و غضب، زن و مرد را به ستوه آورده و به جهنم نکبت‌ها و انحطاط سوق می‌دهد. مطبوعات و مجلات هم بیشتر به این آتش‌ها دامن می‌زنند.

التزام به آداب دینی و شعائر مذهبی ضعیف می‌شود و بدترین مظاهر شرک، که استبعاد بشر و ملل و سلب آزادی انسان‌ها باشد، به صورت‌های گوناگون رایج و ارکان آن محکم و استوار می‌گردد. انسان این عصرِ به اصطلاح پیشرفته، در برابر پیکره‌های بی‌جان و بی‌روح افرادی مثل خود، نیایش و تواضع می‌کند و پستی و انحطاط فکری و ضعف قوای عقلی خود را آشکار می‌سازد، به بانگ

ملکوتی:

«ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ»؛[۲]

«این مجسمه‌های بی‌روح چیست که عمری بر آن معتکف شده‌اید».

گوش فرا نمی‌دهد. بزرگ‌ترین رهبران دنیای مادّی ما، شکستن عهد و پیمان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۲

و نقض تمام قوانین بین المللی و هر تجاوز و ستم را ننگ و عار نمی‌شمارد.

و خلاصه: مدنیت منهای انسانیت روز به روز توسعه یافته و گسترش می‌یابد.

در این جهان، تنها نوری که نشاط بشر را نگاه می‌دارد و او را امیدوار می‌سازد که سرانجام محکوم به انقراض و فنا، سقوط دائم در ظلمات حیوانیت، تجاوز زورمندان، و جهنم بی‌ایمانی و بدبختی نیست، همان بشارات انبیا و پیشوایان دینی است که همه را به آینده جهان، خوش‌بین نموده و نور امید را در دل‌ها روشن ساخته است.

همه با اعتماد تمام و قلبی سرشار از نشاط انتظار دارند؛ انتظار کسی را دارند که این ابرهای تیره ظلم و ستم و فساد را، از افق عالم برطرف کرده و در عالم، برادری و آزادی واقعی را برقرار، و احکام عالی آسمانی را اجرا نماید و بشر را به سوی هدف شریف انسانی رهنمایی فرماید.

شیعیان و مؤمنان به این ظهور، شب و روز نیمه شعبان را جشن می‌گیرند و چراغانی می‌کنند و خیابان و بازار و مغازه‌ها و خانه‌ها را زینت می‌نمایند و غرق در شادمانی می‌شوند و به ملل جهان، علاقه خود را به عدل و داد، صلح و برادری جهانی اعلام و روح شکست‌ناپذیر و امیدوار خود را آشکار می‌سازند.

ای ولیّ عصر! ای مهدی موعود!

همه شیعیان و دوستانت آرزومند و منتظرند که بامداد سعادت آنها و همه مردم جهان طالع شود و با قیام تو، تمام دردهایشان درمان گردد و عوامل محرومیت، ناکامی و بیچارگی در همه جا از میان برود و پرچم توحید و عدل و صلح اسلام در سراسر گیتی به اهتزاز درآید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳

«وَما ذلِکَ عَلَی اللَّهِ بِعَزِیزٍ»؛[۳]

«و این کار اصلًا بر خدا دشوار نیست».

شاد باش ای عارف نیکو سیرکاین شب هجران سحر گردد سحر

شاد باش ای خسته بار فراق‌شاد باش ای غرق بحر اشتیاق

می‌دمد از لطف حقّ، صبح ظهورمی‌شود گیتی پر از وجد و سرور

افکند البته از رخ، این نقاب‌فاش سازد امر حقّ را، بی‌حجاب

می‌کشد از دشمن حقّ، انتقام‌می‌برد از شرک و از اصنام، نام

اولیا گردند گردش جمله جمع‌همچو پروانه به گرد نور شمع

می‌نشیند بر سریر احتشام‌می‌دهد دنیا سراسر انتظام

از خداوند قدیر بی‌نظیرهست این وعده تخلف ناپذیر

تا کنی از صدق دل، تصدیق این إِنَّهُ لا یُخْلِفُ الْمِیعاد» بین

البشارهْ! ای که داری انتظارمی‌شود آخر سحر، این شام تار

البشارهٔ! مصلح نیکو سرشت آید و گیتی کند رشک بهشت

صبر کن صبر، ای به هجران مبتلا که رسد دوران وصلش بر ملا

شاد زی کآید دگر ره نوبهارو ز گل سوری شود یک سو غبار

البشارهٔ "!صافی "صافی ضمیر که جوان گردد دگر، این چرخ پیر[۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۵

بشارت‌های قرآن و احادیث به ظهور حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷

بخش نخست پیرامون بشارت‌های قرآن مجید و احادیث به ظهور حضرت صاحب الزمان (عجل اللّه تعالی فرجه)

اشاره

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»[۵]

ایمان به غیب

هسته مرکزی نبوات و ادیان حقّه و مابه الامتیاز عمده مکتب انبیا و پیامبران از مکتب‌های دیگر، ایمان به غیب است.

انبیا ربط عالم محسوس و شهادت را به عالم معقول و غیب بیان کرده و بشر را با عوالم غیب آشنا می‌سازند.

ایمان به غیب؛ یعنی ایمان به امور و چیزهایی که از حواسّ ظاهری پنهان است. خواه ادراک آن با حواس باطنی و قوّه عاقله ممکن باشد، مثل وجود خدا و صفات ثبوتیه و سلبیه او، و معاد و بهشت و دوزخ و فرشتگان؛ و خواه ممکن نباشد، مثل حقیقت ذات و صفات خدا و حقیقت ملائکه و روح. خواه راجع به امور و حوادث گذشته؛ و خواه مربوط به امور آینده باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸

ایمان به خدا، ایمان به ملائکه، ایمان به عالم برزخ، ایمان به بهشت و جهنم و ایمان به وحی و آنچه پیغمبران از عوالم غیب و گذشته و آینده خبر داده‌اند، همه ایمان به غیب است.

ایمان به غیب؛ یا مستند به دلیل عقلی است، یا به دلیل نقلی. و اگر مستند آن، دلیل نقلی باشد، باید آن غیب، چیزی باشد که امتناع وجود یا وقوع آن از راه‌های خردپسند معلوم نشده و عقل وجود و وقوع آن را احتمال بدهد.

وقتی عقل امکان وجود چیزی را تصدیق کرد یا بر اثبات امتناع آن راهی نیافت، با دلیل نقلی معتبر، باور آن جایز؛ بلکه به حکم عقل لازم است.

ادیان آسمانی شرط قبول اعمال صالح را ایمان به غیب می‌دانند و تعدیل اخلاق و تکمیل و تکامل فضایل انسانی را وابسته به آن می‌شمارند. و اصولًا دعوت پیغمبران و رهبران آسمانی در نفوسی تأثیر شایسته دارد که احتمال وجود عالم غیب و امور ماورای این

عالم محسوس را بدهند.

ایمان به ظهور مهدی و مصلح آخرالزمان نیز، از جمله مطالب غیبی است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از آن خبر داده و تصدیق او واجب است.

همان‌گونه وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر می‌داد، احدی از مسلمانان در راستی گفتار و درستی اخبار آن حضرت شکّ و تردید نمی‌کرد و همه، آن را می‌پذیرفتند. اکنون هم مسلمانان و مؤمنان به نبوّت آن حضرت، همین باور و ایمان را دارند.

پیغمبر از حوادث عظیم‌تر و شگفت‌انگیزتر از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خبر داد؛ مثل تکویر شمس، تفجیر دریاها، انکدار، انتثار ستارگان، تسییر کوه‌ها، انشقاق و انفطار آسمان، خروج دابّة الارض و معاد و قیامت.

اینها همه خبر از غیب است و در قرآن مجید، پیشگویی و اخبار از حوادث آینده و چیزهای غیب بسیار است و ایمان به نزول وحی بر پیغمبر، با ایمان به این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹

امور- اگرچه به طور اجمال باشد- انفکاک ندارد.

روزی خواهد آمد که این حوادث و انقلابات عجیبی که پیغمبر و قرآن مجید از آن خبر داده‌اند، واقع می‌شود و روزی هم- چنانچه قرآن مجید خبر داده و پیامبر و اوصیای آن حضرت در ضمن صدها روایات مژده داده‌اند- مصلح آخرالزمان ظهور می‌کند و اسلام جهانگیر خواهد شد.

خبرهای غیبی پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السلام از آینده، از حدّ تواتر گذشته و معتبرترین مدارک و اسناد تاریخی بر آن دلالت دارد.

امروز از آغاز بعثت پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله، باور کردن خبرهای غیبی آن حضرت آسان‌تر و منطقی‌تر است؛ زیرا در آن موقع، هنوز گذشت زمان، صحّت و درستی آن اخبار را تأیید نکرده بود و هرچه ما به سوی عصر پیغمبر برگردیم و تاریخ را به سوی گذشته ورق بزنیم، زمینه این باور کمتر می‌شود. به عکس هرچه جلو بیاییم و تاریخ اسلام را از آغاز به سوی آینده آن ورق بزنیم، فکر و وجدان ما برای پذیرفتن این اخبار، آماده‌تر و ایمان ما کامل‌تر می‌گردد.

گذشت زمان و حوادث آینده روشن کرد که پیامبر اسلام، آینده را در روشنایی وحی پیش بینی کرده و می‌دیده و هرچه جلوتر آمدیم، این روشنایی بیشتر شد.

آن‌گاه که این آیه را تلاوت می‌کرد:

«وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَداءَكُم مِن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صادِقِينَ* فَإِن لَمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجَرَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ»؛[۶]

«اگر شما شک دارید در قرآنی که ما بر بنده خود (محمّد) فرستادیم، پس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰

یک سوره مثل آن را بیاورید، و گواهان خود را به جز خدا بخوانید، اگر راست می‌گویید. و اگر این کار را نکردید که هرگز نمی‌توانید بکنید، طعن به قرآن نزنید و از آتشی که هیزمش مردم بدکار و سنگ‌های خارا و مهیا شده برای کافران است، بترسید».

و آن زمان که می‌خواند:

«لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»؛[۷]

«اگر جنّ و انس متفق شوند و با پشتیبانی یکدیگر، کتابی مانند این قرآن بیاورند، هرگز نخواهند توانست».

آن روز که یکصد و چهارده سوره قرآن را یکصد و چهارده معجزه جاودان اعلام می‌کرد و خبر می‌داد: هرگز مانند یکی از این

سوره‌ها هم نتوانید بیاورید و جنّ و انس از آوردن به مانند قرآن ناتوانند.

آن روز که پیغمبر به مسلمانان می‌فرمود: شما کلمه توحید را بگویید و خدای یگانه را بپرستید تا عرب تسلیم شما شود و گنج‌های کسری و قیصر به دست شما افتد و کشورها را فتح کنید.

آن روز که می‌فرمود: زمین برای من جمع شد و خاور تا باخترش را به من نشان دادند و ملک امّت من به آنچه برایم جمع گردید، خواهد رسید.

آن روز که از فتح مکّه، بیت المقدس، یمن، شام، عراق، مصر و ایران سخن می‌گفت، و آن روز که در مکّه به مشرکین می‌فرمود: اجساد شما در «قلیب» افکنده می‌شود و از حال ابوسفیان خبر می‌داد که جنگ احزاب را برپا می‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱

در آن وقتی که از فتح خیبر به دست علی علیه السلام خبر می‌داد و ابوذر را از آینده‌اش باخبر می‌ساخت که تنها زندگی خواهی کرد و تنها از دنیا خواهی رفت.

آن زمان که پیش از جنگ بدر، افرادی از سپاه کفار را که در بدر کشته می‌شوند، اطّلاع می‌داد و می‌فرمود: در اینجا فلانی کشته می‌شود و در این زمین فلانی، و یکایک کفّاری را که در جنگ بدر کشته شدند، نام برد.

در آن زمان که به عمّار می‌فرمود: تو را گروه باغی می‌کشند. و به دختر عزیز و گرامی‌اش فاطمه علیها السلام می‌فرمود: تو اوّل کسی هستی از اهل بیت من که به من ملحق خواهی شد. و به زنان خود می‌گفت: کدام یک از شما است که سگان حوأب بر او بانگ زنند و سوار بر شتر گردد و در اطراف او خلق بسیار کشته شوند، و به عایشه فرمود: نگاه کن تو آن زن نباشی. و طبق روایت بیهقی ۸] به او فرمود: چگونه‌ای ای حمیرا! آن‌گاه که سگان حوأب بر تو بانگ زنند و تو چیزی را طلب می‌کنی که از آن برکناری. و به زبیر از جنگ جمل و طرفیت او با علی علیه السلام خبر داد.

آن روز که شهادت یافتن علی و حسن و حسین علیهم السلام را صریحاً اعلام می‌فرمود.

و در آن زمان که از جنگ علی با ناکثین و قاسطین و مارقین خبر می‌داد و قتل ذوالثدیه خارجی را در جنگ نهروان و خصوصیات و نشانی‌هایش را پیش‌بینی می‌کرد و از فتنه‌های بنی امیه و بنی الحکم و حکومت آنان، شهادت اهل عذرا (حجر و اصحاب او) مردم را مسبوق می‌ساخت.[۹]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۲

آن روزها مسلمانان همه این خبرهای غیبی را باور می‌کردند؛ چون پیغمبر خدا از آن خبر داده بود و چون ایمان به رسالت خبر دهنده داشتند و چون معنی قبول رسالت و نبوّت، ایمان به صحّت و درستی خبرهای پیامبر از غیب است؛ ولی هرچه اسلام جلوتر آمد و صفحات تاریخ ورق می‌خورد، این خبرهای غیبی بیشتر توجّه مردم را جلب کرد و آنهایی هم که کم‌باور بودند، باورشان زیاد و ایمانشان محکم و استوار گردید.

خطبا و بلغای عصر رسالت، از آوردن سوره‌ای مثل سوره‌های قرآن عاجز شدند و تا زمان ما؛ که بیش از یک هزار و چهارصد سال از آغاز نزول قرآن گذشته و این همه دانشمندان سخنور و ادبا و بُلغا و سخندانان مشهور که در این چهارده قرن دنیا به خود دیده و اکنون در جهان از مسیحی‌ها و دشمنان اسلام، از عرب‌های مسیحی و دیگران، سخن‌شناسان و سخنوران و فصحا بسیار هستند، کسی نیست

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۳

که بتواند حتی یک سوره مانند یکی از سوره‌های سه آیه‌ای قرآن را بیاورد. اعجاز قرآن مجید و صدق این خبر غیبی از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله آشکارتر گشته؛ زیرا اگر امکان داشت با شدت دشمنی و خصومتی که با اسلام دارند، تاکنون صدها کتاب

مانند قرآن مجید تألیف شده بود. اگر امکان داشت دستگاه‌های استعماری مسیحی شرق و غرب و مؤسسات تبلیغی آنها و سایر دشمنان اسلام، چنین موضوعی را در مسابقه گذارده و با تعیین میلیاردها جایزه، آن را عملی می‌ساختند.

غزوه بدر پیش آمد و کسانی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله نام برده بود، کشته شدند و اجسادشان را در "قلیب "افکندند، جنگ احزاب را ابوسفیان برپا کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مکّه را فتح کرد و به زودی مسلمانان بیت المقدس، شام، عراق، مصر، ایران و کشورهای دیگر را فتح نمودند. خیبر به دست علی علیه السلام فتح شد. ابوذر در ربذه تنها از دنیا رفت. عمّار را سپاه معاویه، که همان فئه باغیه بودند، کشتند. حجر و اصحابش را به امر معاویه در عذرای دمشق شهید کردند. بعد از پیغمبر، اوّل کس که از خاندان آن حضرت از دنیا رفت و به او ملحق شد، فاطمه زهرا علیها السلام بود.

امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام، به همان تفصیلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود، شهید شدند. علی علیه السلام با ناکثین و قاسطین و مارقین جهاد کرد. و ذوالثدیه در جنگ نهروان کشته شد. عایشه جنگ جمل را برپا کرد و در حوأب، سگان بر او بانگ کردند و خلق بسیاری را به کشتن داد. بنی امیه بر مردم تسلط و بنی الحکم سلطنت یافتند و اسلام روز سرخی را، که پیغمبر اعظم خبر داده بود، از ستم آنها دید.

این خبرهای غیبی و اخبار غیبی بسیار دیگر، به تدریج و مرور زمان واقع شد و علاوه بر اینها، صدها خبر که وصی و جانشین و باب علم آن حضرت، حضرت علی و سایر ائمه علیهم السلام از غیب دادند، مطابق واقع از آب درآمد.

بعد از این مقدّمه می گوییم: ما می‌بینیم ده‌ها؛ بلکه صدها مورد از مواردی که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۴

پیغمبر از غیب خبر داده، به شهادت معتبرترین مدارک و شواهد تاریخی، یکی پس از دیگری واقع شد که اگر یک شخص عادی هم فرضاً یک دهم یا یک صدم این خبرها را داده بود، در صحّت سایر اخبار او تردید نمی کردیم و باور می‌نمودیم؛ پس چگونه ممکن است در صحّت اخبار آن حضرت از حوادث آخرالزمان و امتحانات شدید و آزمایش‌هایی که این امّت در پیش دارد و به ظهور حضرت مهدی علیه السلام منتهی می‌شود، تردید داشته باشیم.

باز هم به خاطر توجّه بیشتر خواننده عزیز تکرار می کنیم: تعداد خبرهای غیبی آن حضرت به قدری زیاد است که راه یافتن شک در آنها، برای کسی که از عقل و فکر مستقیم بابهره باشد، عادةً محال است و هرکس تواریخ اسلام را، که مضبوط و محفوظ است، مطالعه کند، این ادّعا را تصدیق خواهد کرد.

با این وصف، چرا ما در ظهور حضرت مهدی علیه السلام، که پیغمبر اکرم و اوصیای محترم- صلوات اللّه علیهم- با تأکیدات بلیغ و در ضمن اخبار متواتر از آن خبر داده‌اند، شک و تردید داشته باشیم؟!

ایمان به این ظهور، لازمه ایمان به نبوّت پیغمبر و صحّت و درستی خبرهای غیبی آن حضرت است و از آن جدا نیست.

آن مسلمانانی که در آغاز بعثت، هنوز وقوع این خبرها را ندیده بودند، در صحّت خبرهای پیغمبر از غیب تردید نمی کردند، چگونه ما با اینکه وقوع بسیاری از آنها را دیده و یا به نقل یقین‌آور شنیده‌ایم، تردید کنیم؟!

حتی افرادی مانند معاویه و عمرو عاص، درستی این اخبار را نمی‌توانستند انکار کنند، چرا ما، که امروز علاوه بر اخبار پیغمبر صادق مصدّق و اوصیای او، این شواهد قطع‌آور را نیز داریم، ایمان نداشته باشیم؟!

مسلمانان صدر اوّل اسلام در خبر پیغمبر از نزول عیسی و ظهور مهدی علیهم السلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۵

و فتنه‌های آخرالزمان شک نداشتند، و همه معتقد بودند و ایمان داشتند که این اخبار صد در صد مطابق واقع و حقیقت است. و با مرور زمان و گذشت اعصار، آنچه را پیامبر اعظم خبر داده بود، به موقع و در وقت خود نشان داد. در صحّت آن قسمتی که باید در

آینده‌های دیگر واقع شود، شک و تردید هرگز راه نخواهد یافت.

اگر یک نفر به شما اطّلاع بدهد که: فردا شخصی از فلان شهر با این علامات و نشانی‌ها خواهد آمد و یک ماه دیگر، ده نفر به این علامات وارد می‌شوند و پنج ماه دیگر، پانصد نفر می‌آیند و یک سال دیگر، هزار نفر می‌رسند و دو سال دیگر، در آن شهر انقلاب می‌شود و حکومت تغییر می‌کند و بیست سال دیگر، در آنجا جنگ روی می‌دهد و پنجاه سال دیگر، زمامدار آنجا را می‌کشند و صد سال بعد ...

و دویست سال بعد ...

شما این خبرها را هرچند تصدیق نمی‌کنید، ردّ هم نمی‌نمایید؛ چون راه نفی احتمال صحّت آن بر شما بسته است، تا فردا صبر می‌کنید. اگر آن شخص اوّل با آن نشانی‌ها و علامات آمد، تعجب می‌کنید و احتمال صحّت خبرهای دیگر نزد شما قوّت می‌گیرد.

یک ماه بعد که آن ده نفر آمدند، احتمال شما تقریباً مبدّل به قطع و یقین به درستی خبرهای او می‌شود.

خبر سوّم که واقع شد، دیگر یقین شما ثابت می‌شود.

و بعد از خبر چهارم و پنجم، اگر کسی صحّت این اخبار را انکار نماید و وقوع آن را بعید شمارد، او را غیر متعارف و شکّاک می‌شناسید.

پس هرچه خبرها بیشتر با واقع منطبق شود، در خبر ششم و هفتم و هشتم و نهم و ... یقین و ایمان شما قوّت و ثباتش بیشتر می‌گردد.

اکنون می‌گوییم: پیغمبری که صادق و مصدّق است و پیامبری او به معجزات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۶

و دلایل علمی و عقلی ثابت شده است، پیغمبری که ده‌ها و صدها خبر او از غیب، صورت وقوع یافته و همچنین اوصیای او به خصوص علی بن ابی‌طالب علیه السلام به نقل کتب معتبر شیعه و اهل سنّت، خبرهای بسیاری از غیب دادند و واقع شد. خبر داده‌اند که: اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خدا آن روز را آن‌قدر طولانی سازد تا مهدی ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد سازد، پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد. و خصوصیات و نشانه‌های این ظهور را نیز شرح دادند.

حال اگر کسی (پناه بر خدا) بگوید: خبر پیغمبر و اوصیای او با واقع مطابق نیست، یا تردید داشته باشد! چه می‌کند با اقرار و اعتراف به نبوّت و پیغمبری او و این همه معجزات و براهین علمی که نبوّت آن حضرت را ثابت و محرز ساخته است؟!

چه می‌کند با ایمانی که به نبوّت پیامبر خاتم و نبوّت سایر انبیا دارد (چون پیغمبران دیگر نیز ظهور مصلح آخرالزمان را بشارت داده‌اند)؟

چه می‌کند با این همه خبرهایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از غیب داده و به مرور زمان در این چهارده قرن واقع و صحّت آن تأیید شده است؟

و اگر بگوید: پیغمبر چنین خبری نداده، دستش را می‌گیریم و به کتابخانه‌های اهل سنّت و شیعه می‌بریم و می‌گوییم: مراجعه کنید به این کتاب‌ها و مصادری که از هزار سال پیش تاکنون تألیف شده! ببینید در چند مورد، اخبار و روایات به قدر این مورد رسیده است؟!

آیا چند خبر معتبر برای باور شما کافی است؟

شما که مطالب عمده تاریخی را به نقل یک نفر مورخ قبول می‌کنید و حوادث مهم جهانی را به گفته یک خبرنگار، که صدگونه غرض و مرض دارد، می‌پذیرید. در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۷

این مورد، چند خبر صحیح و معتبر می‌خواهید تا باور کنید؟

اگر شخص منصفی باشید، خواهید گفت: یک حدیث معتبر هم کفایت می کند و اگر قدری شکّاک و دیرباور باشید، می گویید: اگر دو سه حدیث باشد، بیشتر اسباب اطمینان می‌شود.

می گوییم: حدیث معتبر از یک و دو و ده و پنجاه و صد، و بلکه هزار هم بیشتر است و در صدها کتاب معتبر حدیث و جوامع اخبار و تاریخ و رجال، ضبط و ثبت است.

پس با توجّه و دقت و تأمّل در آنچه گفته شد، هیچ گونه شبهه و تردیدی باقی نمی‌ماند که در آخرالزمان، برحسب این احادیث و بشارات پیامبر اکرم و اوصیای مکرم او، ظهور مصلح منتظر و مهدی موعود و کسی که دنیا را پر از عدل و داد کند، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد، حتمی و واقع شدنی است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸

مصلح جهان ۱۰]

اشاره

یکی از مسایل و اموری که فِرَق اسلام بر آن اجتماع و اتفاق نموده‌اند، ظهور مهدی اهل بیت حضرت قائم آل محمّد- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- در آخرالزمان است که همه متفق الکلمه، انتظار یک قیام روحانی جهانی و ظهور مصلحی ۱۱] را می کشند که عدالت اجتماعی و نظام جهان را بر اساس ایمان به خدا و احکام دین اسلام برقرار سازد و دنیا را از چنگال ستمکاران و جباران نجات بخشد و پرچم عزیز اسلام را در تمام نقاط به اهتزاز درآورد ..

همه چشم به راهند و انتظار دارند که شایسته‌ترین فرزندان پیغمبر قیام کرده،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹

آیین توحید و رسم برادری و مساوات اسلامی را زنده نموده بشر را از نعمت آسایش بهره‌مند سازد و موجبات تفرقه و محرومیت و ناکامی را از میان بردارد ..

این وعده الهی است و تخلف‌پذیر نیست. دنیا به طرف آن عصر درخشان در حرکت است. سیر زمان، گردش دوران هر دم بشر را به چنین روزگاری نزدیک‌تر می‌سازد.

ایمان به ظهور حضرت مهدی- علیه الصلاهٔ و السلام- و جهانگیر شدن دین اسلام، به آیات متعددی از قرآن مجید و متواترترین روایات و قوی‌ترین اجماعات اتّکا و استناد دارد، که هر مسلمان معتقد به قرآن و رسالت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله باید به این ظهور، ایمان راسخ و ثابت داشته باشد.

اگرچه در این مقاله تفصیل و شرح این مطالب ممکن نیست؛ ولی برای توجّه خوانندگان محترم تحت چهار عنوان: ۱- آیات قرآن مجید ۲- اجماع و اتفاق مسلمین ۳- روایات اهل سنّت ۴- روایات شیعه، به طور اختصار توضیحاتی می‌دهیم.

۱- آیات قرآن مجید

خداوند در قرآن مجید در آیات کریمه متعددی، تشکیل یک حکومت جهانی اسلامی، بسط دین اسلام، غلبه آن بر کلیه ادیان، زمامداری صلحا و ارباب لیاقت را وعده فرموده است، که از آن جمله این آیات است:

«وَقاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ»؛[۱۲]

«با کافران جهاد کنید تا در زمین فتنه و فسادی نماند و آیین همه دین خدا گردد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۰

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ»؛[۱۳]

«او است خدایی که رسول خود را با دین حقّ به هدایت خلق فرستاد تا او را بر همه ادیان عالم او را تسلط و برتری دهد».

«یُرِیدُونَ أن یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَیَأْبَی اللَّهُ إِلّآ أن یُتِمَّ نُورَهُ»؛[۱۴]

«کافران می‌خواهند نور خدا را با نفس تیره و گفتار جاهلانه خود خاموش کنند؛ ولی خدا نمی‌گذارد، تا آنکه نور خود را به منتهای ظهور و حدّ اعلای کمال برساند».

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»؛[۱۵]

«کافران می‌خواهند تا نور خدا را با گفتار باطل و طعن مسخره، خاموش کنند؛ البته خدا نور خود را تمام و کامل می‌کند».

«وَیُرِیدُ اللَّهُ أن یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَیَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرِینَ»؛[۱۶]

«و خدا می‌خواست که صدق سخنان حقّ را ثابت گردانده و ریشه کافران را از بیخ و بُن برکند».

«وَقُلْ جآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً»؛[۱۷]

«بگو حقّ آمد و باطل را نابود ساخت؛ که باطل خود لایق محو و نابودی است».

«وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ»؛[۱۸]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۱

«ما بعد از تورات در زبور نوشتیم: البته بندگان نیکوکار من ملك زمین را وارث و متصرف خواهند شد».

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ»؛[۱۹]

«خداوند وعده فرموده: به کسانی از شما که نیکوکار گردد، در زمین خلافت دهد».

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنا الْمُرْسَلِینَ* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ* وَإِنَّ جُندَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ»؛[۲۰]

«همانا عهد ما درباره بندگانی که به رسالت فرستادیم سبقت گرفته است. البته آنها بر کافران فتح و پیروزی یابند و سپاهیان ما بر آنها غالب و پیروزند».

«إِنّا لَنَنصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا»؛[۲۱]

«ما البته رسولان خود و کسانی را که ایمان آورند، در حیات دنیا نصرت و ظفر می‌دهیم».

«کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ»؛[۲۲]

«خدا حتم گردانیده؛ البته من و رسولانم غالب می‌شویم، که خداوند قوی و مقتدر است».

و آیات دیگری که تأویل آنها هنگام ظهور حضرت ولی عصر- عجل اللَّه فرجه الشریف- آشکار شود، دلالت دارند بر غلبه اسلام بر سایر ادیان و غلبه اهل حقّ بر اهل باطل و حتمی بودن غلبه انبیا و اتمام نور خدا، که این معانی به طور مطلق تا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۲

حال ظاهر نشده و این آیات، تحقق آن را در آخرالزمان بشارت می‌دهد.

خداوند وعده داده که البته پیغمبران را غالب سازد و یاری کند و معلوم است این نصرت و غلبه، فقط نصرت و غلبه در آخرت نیست؛ برای اینکه می‌فرماید:

«فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا»[۲۳]. و نصرت و غلبه انبیا بر قوم خودشان و پیشرفت کار آنها در عصر خودشان هم نیست؛ زیرا دعوت بسیاری از

پیغمبران در قومشان اثر نبخشید؛ بلکه بعضی از آنها کشته شدند.

این نصرت و غلبه، نصرت و غلبه مقصد و هدف و دعوت آنها است که بر طبق ظاهر آیات، مقیّد به مرتبه‌ای نیست؛ بلکه نصرت و غلبه مطلق است.

همچنین است اتمام نور؛ معنی اینکه خدا نور خود را در مقابل آنهایی که می‌خواهند نور او را خاموش کنند و مانع از پیشرفت اسلام شوند، تمام می‌گرداند.

این است که: دین را جلو می‌برد و بر قلمرو اسلام می‌افزاید و اتمام آن، وقتی است که اسلام تمام جهان را بگیرد.

چنان‌که معنی استخلاف و جانشینی مؤمنین در زمین و وارث شدن آنها زمین را نیز، استخلاف در تمام زمین و وارث شدن کره ارض است که برای امام زمان و یاران و اصحاب آن حضرت حاصل می‌شود.

معنای غلبه حقّ بر باطل به طور اطلاق هم غیر از این نیست که به تمام معنی حقّ بر باطل پیروز شود و اگر از جهت حجت و برهان غالب باشد (با اینکه به این معنی همیشه غالب است)؛ ولی در ظاهر غالب نباشد، غلبه مطلق نیست و ظاهر این آیات غلبه مطلق است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۳

و امّا آیه: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ»[۲۴] که دلالتش بر غلبه اسلام واضح است.

و مؤید مستفاد از این آیات است روایاتی که در این خصوص از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است، مثل:

«لَيَدْخُلَنَّ هذَا الدّينُ عَلى ما دَخَلَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ»؛

«البته این دین در هر کجا که شب داخل شده باشد، داخل می‌شود».

و شاید نکته اینکه فرمود: «عَلى مَا دَخَلَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ» و نفرمود: «عَلى ما دَخَلَ عَلَيْهِ الْيَوْمُ أوِ الشَّمْسُ»، تشبیه دین به آفتاب باشد؛ همان‌طور که روز آفتاب در هر کجا که شب رفته باشد، وارد می‌شود، خورشید عالمتاب اسلام نیز، به تمام اماکن پرتوافکن خواهد شد و تاریکی کفر و شرک و ضلالت را نابود خواهد ساخت، همان طور که آفتاب، تاریکی شب را از میان می‌برد.

۲- اجماع مسلمین

اگر مقصود از اجماع و اتفاق، شیعه باشد که محتاج به ذکر نیست و همه می‌دانند یکی از ضروریات مذهب امامیه، ظهور قائم آل محمّد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است. و اگر مقصود اتفاق عامّه مسلمین (از شیعه و سنی) باشد، برای اثبات آن، عبارت یکی از متتبع‌ترین علمای اهل سنّت، علّامه معتزله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۲۵]، کافی است که می‌گوید:

«قَدْ وَقَعَ اتّفاقُ الْفَريقَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَجْمَعِينَ عَلى أَنَّ الدُّنْيا وَالتَّكْلِيفَ لا يَنْقَضِى إلّا عَلَيْهِ»؛

«اتّفاق سنّی و شیعه بر این است که دنیا و تکلیف، منقضی و تمام نشود

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۴

مگر بر آن حضرت (یعنی بعد از ظهور آن حضرت)».[۲۶] کسانی که در تاریخ تتبع دارند، می‌دانند ظهور مصلح منتظر و مهدی آل محمّد- علیه الصلاة و السلام- آن‌چنان مورد اتفاق و مسلّم نزد تمام مسلمین بوده، که از همان قرن اوّل هجری تا حال در مقام ردّ ادعای افرادی بوده که ادّعای مهدویّت کردند، یا این ادّعا را به آنها نسبت دادند.

اصل ظهور قائم آل محمّد علیه السلام را کسی انکار نکرد؛ زیرا برخلاف اجماع مسلمین و انکار اخبار قطعی صادر از پیغمبر صلی الله علیه و آله بود؛ بلکه در مقام ردّ آنها، به فاقد بودن اوصاف و علاماتی که برای مهدی موعود در اخبار و احادیث مذکور است، استناد می‌جستند.

چنانچه چهار نفر از بزرگان علمای مذاهب چهارگانه اهل سنّت: ابن حجر شافعی مؤلف القول المختصر "و ابوالسرور احمد بن ضیاء

حنفی و محمّد بن احمد مالکی و یحیی بن محمّد حنبلی در جواب استفتایی که از ایشان شده، و در باب سیزدهم از کتاب البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان "عین فتاوای آنها را نقل کرده، همین روش را انتخاب نموده و به صحّت اصل ظهور مهدی در آخرالزمان و اینکه عالم را پر از عدل و داد کند و عیسی به آن حضرت اقتدا نماید و اوصاف دیگر آن حضرت، رسماً فتوای محکم و مستدل و قاطع داده‌اند.

حتی شاعر بنی امیه "،حکیم بن عیاش کلبی["۲۷] نیز، در ردّ نسبتی که به جناب زید بن علی، بدون رضایت آن جناب داده شده بود (و او را مهدی خوانده بودند)

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵

گفته: «وَلَمْ أرَ مَهْدِیّاً عَلَی الْجذَعِ یَصْلِبُ».

مقصودش این است: آن مهدی که ظهور می‌کند، مستولی بر ممالک و فاتح کشورها می‌گردد و عدل و داد را بسط می‌دهد، پس چگونه ممکن است جناب زید که مصلوب شد، مهدی باشد؟!

۳- احادیث اهل سنّت

محدّثین بزرگ اهل سنّت، که ذکر اسامی و کتب و مصنفات ایشان در این مقال سخن را طولانی می‌سازد، احادیث راجع به ظهور حضرت مهدی را تخریج نموده‌اند و از جماعتی صحابه ۲۸] و جمع کثیری از تابعین راجع به ظهور آن حضرت روایات بسیاری نقل کرده‌اند و بعضی از ایشان در تخریج این احادیث کتاب خاص نوشته‌اند و گروه بسیاری از آنان تواتر[۲۹] این روایات را صریحاً تصدیق کرده‌اند و به آنچه در کلمات بسیاری از ایشان تصریح شده، این است که: اصل ظهور مهدی علیه السلام نه فقط به روایات متواتر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت و قطعی است؛ بلکه به تواتر ثابت است که: آن حضرت زمین را پر از عدل و داد کند و عیسی از آسمان نزول کرده، به آن حضرت اقتدا نماید و تمام جهان را فتح کرده و احکام قرآن را نشر دهد.

علاوه بر این، بسیاری از محققین علمای عامّه در اشعار و قصاید یا کتب و تصنیفاتشان، ایمان خود را به اینکه حضرت مهدی علیه السلام همان یگانه فرزند امام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۶

حسن عسکری علیه السلام است، اظهار داشته‌اند. ما در کتاب منتخب الاثر["۳۰] تصریحات بیش از شصت نفر علمای اهل سنّت راجع به ولادت یا غیبت و امامت آن حضرت را ضبط کرده‌ایم و هر منصفی مجموع این اعترافات را ملاحظه کند، برایش جای شبهه باقی نخواهد ماند.

۴- روایت و اخبار شیعه

به طور کلّی، احادیثی که از طرق شیعه روایت شده، معتبرترین روایات است؛ زیرا عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا به حال کتابت حدیث، ضبط و حفظ روایات در بین ایشان منقطع نشده و هم اکنون بعضی از کتبی که در نیمه اوّل و دوم هجرت نوشته‌اند، موجود و محل مراجعه است و اولین کتاب ایشان، همان کتابی است که به املای رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و خط امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد. و در اخبار مکرر دیده می‌شود که ائمه علیهم السلام در نقل احادیث و بیان احکام، به آن استناد می‌جستند.

روایات شیعه با روایات دیگران، فرق دیگر نیز دارد و آن این است که روایات شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام، که علم و زهد و

تقوی و فضیلت ایشان نزد فریقین مسلّم است، اخذ شده و به مقتضای «أَهْلُ الْبَیْتِ أَدْری بِما فِی الْبَیْتِ» طبعاً نقل آنها محکم‌تر و به دور از اشتباه است.

و بالاخره سومین جهتی که روایات شیعه را در بالاترین درجه اعتبار قرار داده و در حقیقت پشتوانه این روایات است، احادیث متواتر ثقلین و احادیث سفینه و احادیث امان و روایات دیگری است که امّت را به ائمه معصومین از اهل بیت، که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۷

اعدال قرآن مجید هستند، ارجاع نموده و قول ایشان را حجت و اخذ از ایشان را امان از ضلالت معرفی کرده و دلالت بر خالی نبودن زمان از وجود امام معصوم از اهل بیت دارد.

بنابراین احادیثی که از ائمّه طاهرین صادر شده، از راه بنای عُقلا بر احتجاج و عمل به خبر واحد در اعلی درجه اعتبار است؛ زیرا اختصاص و ارتباطی را که ائمه طاهرین علیهم السلام با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته‌اند، احدی از صحابه و تابعین نداشتند.

و از طریق حدیث متواتر ثقلین، از ناحیه شرع، نفس اقوال و گفته‌های ایشان مأخذ و مستند است و مراجعه و اخذ از ایشان، که از قرآن جدا نمی‌شوند و معصومند، بر امّت فرض و واجب می‌باشد.

پس از بیان این مقدّمه کوتاه (در کتابی که در بیان وجوب پیروی از اهل بیت و اخذ علم از ائمه علیهم السلام نگاشته‌ایم، شرح و تفصیل آن را داده‌ایم) می‌گوییم: از طرق شیعه، راجع به ظهور حضرت ولی عصر قائم آل محمّد- عجل اللَّه تعالی فرجه- معتبرترین روایات در کتب مشایخ و محدّثین ایشان، که از همان قرن اوّل هجرت تا به حال تألیف شده، موجود است مانند روایات کتب اصولی که پیش از ولادت حضرت قائم تألیف شده، و مثل کتاب مشیخه حسن بن محبوب (متوفی ۲۲۴) و کتاب سُلیم بن قیس (متوفی ۷۰ یا ۹۰).

روایاتی که بسیاری از آنها به تنهایی برای اثبات امامت امام زمان، یگانه فرزند عزیز و گرامی امام حسن عسکری علیه السلام کافی و قطع آور است. روایاتی که از لحاظ پیشگویی‌هایی که در آنها شده و وقوع یافته، از معجزات اولیای دین، و اخبار آنان از مغیّبات شمرده می‌شود. روایاتی که در آنها، خصوصیات ظهور و شرایط و علامت آن به طور واضح بیان شده است. این روایات، فوق تواتر بوده و احصای آن جز برای اشخاصی که تتبع و احاطه کامل داشته باشند، ممکن نیست.

خوانندگان عزیز! این سخنان حرف و ادّعا نیست؛ بلکه بیان حقیقت و روح واقع است، علاوه بر تمام جوامع حدیث، صدها کتاب و مصنفات محدثین بزرگ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸

ایشان در خصوص موضوع، دلیل و برهان این سخنان است.

مانند کتاب "المهدی "تألیف عیسی بن مهران مستعطف از بزرگان قرن سوم؛ کتاب "قائم "و "غیبت فضل بن شاذان "و "غیبت عبداللَّه بن جعفر حمیری "از اکابر قرن سوم؛ کتاب "غیبت و ذکر القائم "تألیف ابن ابی طاهر (متوفی ۳۵۸)؛ کتاب "غیبت "محمّد بن قاسم بغدادی، معاصر ابن همّام (متوفی ۳۳۳ ")؛اخبار القائم "علّان رازی کلینی، دایی کلینی معروف (متوفّی ۳۳۹ ")؛اخبار المهدی "تألیف جلودی (متوفی ۳۳۲ ")؛غیبت نعمانی "از اعلام قرن چهارم "؛غیبت "حسن بن حمزه مرعشی (متوفی ۳۵۸ ")؛دلائل خروج القائم "تألیف ابی علی حسن بن محمّد صفاری بصری از اعلام قرن سوم؛ کتاب "ذکر القائم من آل محمّد صلی الله علیه و آله "تألیف احمد بن رمیح مروزی "؛اخبار القائم "تألیف ابی علی احمد بن محمّد جرجانی از قدمای محدّثین "؛الشفاء و الجلاء" احمد بن علی رازی "؛ترتیب الدولهٔ "تألیف احمد بن حسین مهرانی "؛کمال الدین "و کتاب "غیبت کبیر "تألیف صدوق (متوفی ۳۸۱ ")؛غیبت "ابن جنید (متوفی ۳۸۱ ")؛غیبت "مفید (متوفی ۴۱۳ ")؛غیبت سیّد مرتضی ("متوفی ۴۳۶ "؛")غیبت شیخ طوسی" (متوفی ۴۶۰ ")؛التاج الشرفی "تألیف اسعدآبادی معاصر سیّد مرتضی؛ کتاب "ما نزل من القرآن فی صاحب الزمان "تألیف عبداللَّه

بن عیاش (متوفی ۴۰۱ ")؛فرج کبیر "تألیف محمّد بن هبهٔ اللّه طرابلسی، شاگرد شیخ طوسی "؛برکات القائم "؛"تکمیل الایمان"؛" بغیهٔ الطالب "؛"تبصرهٔ الاولیاء "؛"کفایهٔ المهدی "؛"اخبار القائم "؛"اخبار ظهور المهدی "؛"الحجّهٔ البالغهٔ "؛"تثبیت الاقران "؛"حجّهٔ الخصام "؛"الدرّ المقصود و اثبات الحجّهٔ "؛"إتمام الحجّهٔ؛ "إثبات وجود القائم "؛"مولد القائم "؛"الحجّهٔ فیما نزل فی الحجّهٔ"؛" الذخیرهٔ فی المحشر "؛"السلطان المفرّج عن الإیمان "؛"سرور أهل الإیمان "؛"جنی الجنتین "؛"سیزدهم بحار "؛"غیبت عوالم "و صدها کتاب دیگر که ذکر نام آنها و اسمای مؤلفین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹

موجب کمال تطویل خواهد شد.

و فقط بعضی مواردی را که این روایات به تواتر قطعی راجع به اوصاف حضرت مهدی علیه السلام و علایم ظهور آن جناب بر آن دلالت دارد، فهرست وار یادآور می‌شویم و بحث و توضیحات لازم در اطراف هر یک از این موارد را به موقع و فرصت دیگر موکول می‌کنیم.[۳۱] در خاتمه یادآور می‌شویم: دلایل دیگری از عقل و نقل بر وجود امام عصر- عجل اللّه تعالی فرجه- نیز اقامه شده که ما در این مقاله درصدد بیان آن نبوده‌ایم و اجمالًا همه آن ادله عقلی و نقلی که در امامت عامّه، بر لزوم وجود امام معصوم در تمام اعصار و وجوب معرفت امام دلالت دارند و اینکه زمین خالی از وجود حجت نمی‌ماند:

«لَوْ بَقِیَتْ الْأَرْضُ بِغَیْرِ حُجَّةٍ لَساخَتْ بِأَهْلِها»؛

«اگر زمین بدون حجت بماند اهل خود را فرو خواهد برد».

بر وجود حضرت صاحب الزمان علیه السلام و امامت آن حضرت نیز دلالت دارند و اگر در مقام استدلال، فقط همان براهین امامت عامّه را مستند قرار دهیم، در اثبات امام عصر- ارواحنا فداه- و بقای آن حضرت در پشت پرده غیبت کافی خواهد بود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۰

ائمه اثنی عشر علیهم السلام (دوازده امام)

اشاره

چنانچه می‌دانیم، شیعه و زمامداری دینی و سیاسی را بعد از پیغمبر اعظم، یک مقام الهی و منصب خلیفهٔ اللهی می‌داند که به امر خداوند متعال، پیغمبر کسی را که شایسته باشد، معرفی و منصوب می‌نماید و همان‌گونه که پیغمبر رهبری دینی، روحانی، سیاسی و انتظامی جامعه را عهده‌دار است، امام که قائم مقام پیامبر و جانشین او است، نیز رهبر جامعه است. با این فرق که بر پیغمبر وحی نازل می‌شود و بی‌واسطه احدی از بشر، دین و شریعت را از عالم غیب فرا می‌گیرد و به امّت و جامعه می‌رساند؛ ولی امام آورنده شریعت و کتاب نیست و مقام نبوّت ندارد و از مجرای کتاب و سنّت و به واسطه پیغمبر، رهبری اجتماع را انجام می‌دهد.

معلوم است این روش موافق با عدل و عقل و منطق و صواب بوده و از هر ترتیب دیگر برای اداره امور اجتماع، بیشتر مورد اعتماد و اطمینان است؛ زیرا یقیناً کسی را که پیغمبر از جانب خدا معرفی کند، واجد همه شرایط رهبری و شایسته زعامت و امامت است، چنانچه فیلسوف بزرگ و مفخر حکمای شرق و غرب، شیخ الرئیس ابوعلی سینا گفته است:

«وَالْاسْتِخْلافُ بِالنَّصّ أَصْوَبُ؛ فَإِنَّ ذلِکَ لا یُؤَدّی إِلَی التَّشَعُّبِ وَالتَّشاعُبِ وَالْاخْتِلافِ»؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۱

«تعیین جانشین و انتخاب خلیفه به نصّ و نصب (که مذهب شیعه است) صواب‌تر است، برای آنکه منجر به تفرقه و اختلاف و شرّ و فتنه نمی‌شود».

زمامداری و رهبری، آن هم رهبری روحانی و دینی و سیاسی که عهده دار آن سخن و کارش برای همه حجت و میزان و حاکم بر امور دین و دنیای مردم باشد، بسیار مقام باعظمت و حساسی است و مقامی از آن بالاتر نیست. اگر در این انتخاب، اندکی اشتباه رخ دهد، فسادهای بزرگ از آن برخواهد خاست و نقض غرض از بعثت انبیا لازم می‌آید.

تعیین زمامدار صالح

شناختن کسی که دارای این صلاحیت است، بالاتر از افق ادراک انسان‌ها و یا بالاتر از حدّ درک اشخاص عادی است.

دارنده این پست و مقام باید از جهت صلاحیت و ملکات عالی انسانی و صفات شریف نفسانی از قبیل: علم، حلم، عفو، اغماض، رحم، عدل، تواضع، احترام به آزادی حقوق انسان‌ها، نوع دوستی، عقل، کفایت، تدبیر، اطّلاع بر دقایق امور دینی و روحانی و شرایط دیگر ...، لایق و برجسته و ممتاز باشد و شناختن واجد این صفات، فقط با هدایت و راهنمایی خداوند متعال امکان دارد.

به این دلیل و دیگر ادلّه عقلی و نقلی، که در کتاب‌های کلام و عقاید ذکر شده است، شیعه عقیده دارد نصب و تعیین امام، مانند پیغمبر با خداوند است و همان‌طور که در آیه شریفه تصریح شده، تعیین امام اکمال دین و اتمام نعمت است و ترک آن، نقض غرض و سهل‌انگاری به امور مهم جامعه و تقریباً اتلاف زحمات انبیا است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۲

انتخاب بشر مقرون به صواب نیست

شیعه می‌گوید: انتخاب آن کس که کار و گفتار و تقریر و سکوتش میزان کار همه است و حافظ ناموس شرع و مبیّن احکام است، هرگز به انتخاب بشر به طور صحیح انجام نمی‌شود. انتخاب ولیّ امر، که به حکم: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ»[۳۲]، اطاعتش واجب است، فقط از جانب خدای تعالی به جا و صحیح است؛ زیرا علمش به جمیع جهات و از مراتب صلاحیت‌های ظاهری، باطنی، روحی، و فکری جمیع افراد آگاه است. نه اغفال می‌شود و نه غفلت در ساحت قدس او راه می‌یابد و نه فریب ریاکاری و سالوسی و ظواهر بی‌حقیقت و عوام فریبی کسی را می‌خورد و نه تحت تأثیر احساسات و عواطف، یا وحشت و رعب و بیم قرار می‌گیرد و نه به اغراض شخصی و ملاحظه منافع خود کسان و فامیل و همشهریانش آلوده می‌شود.

و اگر بنا باشد مردم در این انتخاب مداخله نمایند؛

اوّلًا: اگر بخواهند صالح را انتخاب کنند، نمی‌توانند او را بشناسند.

ثانیاً: اعمال نفوذ و اشتباه کاری و جار و جنجال و ارعاب و تطمیع، آنها را از آزادی تفکّر و اظهار رأی مانع می‌شود.

ثالثاً: منافع و اغراض شخصی را ملاحظه می‌کنند، چنانچه در انتخابات عرفی دیده و می‌بینیم در هر انتخاب آزاد و به اصطلاح صحیح و دور از اعمال نفوذ، این اغراض و علل و موانع دخالت دارد و مردم اغراض شخصی را بر مصالح نوعی بیشتر ترجیح می‌دهند؛ لذا تاکنون انتخاب بشر در تعیین زمامداران از همه جهت کامل نبوده و افرادی را که انتخاب کرده‌اند، لایق‌تر از همه نبوده و اشخاصی که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۳

صلاحیت بیشتر داشتند، انتخاب نشده‌اند و اگر در بعضی موارد، زمامدار نسبتاً صالحی انتخاب شده، نه به جهت واقع‌بینی و تشخیص

و پاکی و طهارت نظر مردم بوده؛ بلکه تصادف و اتفاق و اوضاع و احوال یا یک نوع اضطرارهای سیاسی موجب آن شده است.

و اگر تشخیص مردم، صحیح و پاک و بی‌غل و غش و بر اساس حقیقت‌بینی و شناخت صلاحیت واقعی بود، باید همیشه انتخاب شوندگان آنها واجد صلاحیت و شایستگی باشند.

پس اینکه می‌بینیم گاهی انتخاب بشر غلط و گاهی بالنسبه و به ندرت صحیح واقع شده، دلیل ناتوانی او از تشخیص صالح و شایسته واقعی است. چنانچه حضرت ولی عصر- عجل اللَّه تعالی فرجه- در جواب سعد بن عبداللَّه اشعری قمی که از امام پرسید: چرا مردم نمی‌توانند برای خود امام انتخاب نمایند؟

فرمود: پیشوای مصلح یا مفسد؟

گفت: مصلح.

فرمود: با اینکه هر یک از آنان از باطن دیگری و نیت او ناآگاه است آیا ممکن است مفسد را انتخاب کنند؟

گفت: بله (ممکن است).

فرمود: «فَهِيَ الْعِلَّةُ»؛[۳۳] «این است علّت آنکه مردم نمی‌توانند امام را خودشان انتخاب کنند».

پس معلوم شد تعیین و برگزیدن امام که قائم مقام پیغمبر است، باید از سوی خدا و به نصّ و تعیین پیغمبر باشد، و گرنه مردم از عهده برنخواهند آمد و مدینه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۴

فاضله انسانی و نظامی که هدف دین و انبیا است، تشکیل نخواهد شد.

لذا دیدیم در موضوع خلافت، چون بعد از رحلت پیغمبر، از این اصل عدول کردند، نخست عدّه‌ای گفتند: خلافت هم مثل ریاست جمهوری به انتخاب و اجماع آرا است (که آن هم عملی نشد)؛ چون ابوبکر عمر را به جانشینی خود معین کرد و حق انتخابی را که به قول خودشان حقّ عموم امّت بود، از آنها سلب نمود و مستبدّانه عمر را معین کرد، گفتند: خلیفه می‌تواند خلیفه بعد از خود را معین نماید.

جلوتر که آمدند، به عمل و تعیین شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه برخوردند که با هیچ روشی از روش‌های حکومتی دنیا منطبق نبود، گفتند: به این شکل هم تعیین خلیفه ممکن است.

پیش‌تر که آمدند، به پادشاهی بنی امیه و شرابخوارها و زناکاران رسیدند، دیدند اگر بخواهند برای اولوالامر یک شرط کوچک هم قائل باشند، باید غیر شرعی بودن آن حکومت‌ها را رسماً اعلان کنند و صاف و پوست کنده عقیده شیعه را ترویج نمایند، گفتند: زمامداری اسلامی هم مثل زمامداری‌های دوران ارتجاع و اعصار جاهلیت است و هیچ شرطی ندارد. هر کس با زور سرنیزه به اسم ارث یا هر اسم دیگر سلطنت یافت، اطاعتش واجب و فرمانش بر اموال و نفوس نافذ است.

این سبک فکر و عقیده در انحطاط اخلاق و تشویق ستمگران و جباران و آماده شدن محیط برای پیدایش و ادامه حکومت‌های زور و قلدری بسیار مؤثّر شد و باید آن را از علل مهم؛ بلکه علّت عمده تسلط بنی امیه و بنی عباس و سایر سلاطین و زمامداران جبار و ستمگر در تاریخ اسلام تا این زمان دانست، که شرح مفاسد و جنایات این حکومات و صدماتی که از ناحیه آنان بر اسلام وارد شد، خارج از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۵

وضع این مقاله است و خوشبختانه در عصر ما، بعضی از متفکرین نامی اهل سنّت نیز به علات مفاسدی که این روش عقیده دارد، از آن به شدّت انتقاد نموده‌اند.

امّا عقیده شیعه در تعیین امام بر اساس اصول عقلی و نقلی، در نهایت استحکام است و از آغاز تاکنون، آن عقیده هسته و مایه

تفکرات آزادی‌خواهانه و عدالت منشی و مبارزه با ظلم و ستم و قیام برای اقامه حقّ بوده و هست؛ و فقط یکی از علمای شیعه (علّامه حلّی) در کتاب الفین، "هزار دلیل بر لزوم تعیین و نصب امام از جانب خدا اقامه کرده است.

از نظر شیعه، تصدّی کوچک‌ترین مقامات اجتماعی و مناصب دولتی و دینی بدون صلاحیت علمی و عملی جایز نیست و حکومت باید مظهر عدالت اسلام و تحقق بخش هدف‌ها و مقاصد اسلام و مجری احکام اسلام باشد.

زمامدارانی که در دوران خلافت بنی عباس و بنی امیه و دوران‌های دیگر روی کار آمدند، از نظر مذهب شیعه، بیشتر واجد شرط کدخدایی یک ده؛ بلکه رُفتگری یک کوچه هم نبوده‌اند.

هر کس تعالیم اسلام، روش پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین و وضع معاش و معاشرت آنها را با مردم ملاحظه کند و پس از آن، به تاریخ زمامداران خودسری که در جوامع مسلمین روی کار آمدند، رجوع نماید که چگونه با زور، حکومت مسلمین را قبضه کردند و خود را بر مردم تحمیل نمودند و بیت‌المال مسلمین را صرف عیاشی‌ها و شهوت‌رانی‌ها و تجملات و کاخ‌نشینی خود و خویشاوندان و درباریان خود کرده و با سربازان و سواران مخصوص که موکب آنها را اسکورت می‌کردند، به مردم جاه فروشی کرده و مقام و قدرت خود را به رخ آنان می‌کشیدند، تصدیق می‌کند که روش زمامدارای آنها با برنامه‌ها و تعالیم آزادی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۶

بخش و عدالت گستر اسلام سازش و ارتباطی نداشت ۳۴] و همان‌طور که بعضی از بزرگان می‌گفتند، مراسمی که معمول می‌داشتند، مراسم خلافت و زمامداری اسلامی نبود؛ بلکه بدترین رسوم دیکتاتوری و استبداد و بازگشت به عصر جاهلیّت و دوران قبل از اسلام بود.

ما اگر در این موضوع وارد شویم، از مقصد خود در این مقاله دور می‌شویم.

غرض این است که عقیده به زمامدار عادل و خداپرست، روحیه شیعه را از ستم و تجاوز، گریزان و او را از کرنش و احترام و تعظیم در برابر ستمگران متنفر ساخته است.

بنابر آنچه گفته شد، حتماً و قطعاً موضوع جانشینی و رهبری امّت مورد توجّه پیغمبر اعظم اسلام بوده و امکان ندارد پیغمبری که حتی در بیان مستحبّات و مکروهات و مسایلی که دخالت جزئی در سعادت امّت داشته، مسامحه نفرموده؛ در موضوع خطیر خلافت که فوق‌العاده اهمّیت دارد برنامه و تربیتی نداده باشد.

پس از این مقدّمات، این پرسش پیش می‌آید:

پرسش: پیامبر اعظم چه اشخاصی را به جانشینی خود معرفی فرمود و آیا همان‌طور که سایر برنامه‌ها و احکام اسلام از کتاب یا سنّت استنباط و استفاده می‌شود، می‌توانیم با مراجعه به قرآن مجید و احادیث شریف، رهبران واقعی امّت را پس از پیغمبر بشناسیم؟ آیا احادیث و نصوص معتبری که ما را در این موضوع راهنمایی کند، در مآخذ و مصادر اسلامی مورد اعتماد وجود دارد؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۷

پاسخ: این موضوع، هم در قرآن مجید و هم در احادیث شریفه ذکر شده است و با اینکه سیاست‌های حکّام وقت، نقل و بیان این مدارك و اخبار را ممنوع و به شدّت مؤاخذه می‌نمودند، به قدری که در این موضوع، احادیث و اخبار در مصادر معتبر ضبط است، در کمتر مسأله‌ای از مسایل اسلامی حدیث و خبر داریم.

ما از حدیث غدیر خم که تنها در اسناد آن، یک نفر از علما ۲۸ جلد کتاب نوشته و عبقات و الغدیر در مجلّدات متعدد پیرامون آن نگاشته شده و حفاظی مانند ابن عقده، کتاب مخصوصی راجع به آن تألیف نموده، و مفسران و متکلمان و محدّثان و لغت‌شناسان، همه آن را نقل کرده‌اند، سخنی به میان نمی‌آوریم.

احادیث ثقلین که متواتر و در معتبرترین کتاب اهل سنّت با سندهای صحیح و مورد اعتماد نقل شده؛ احادیث امان؛ احادیث سفینه و

صـدها احادیثی را که همه بر نصّ و تعیین امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السـلام دلالت دارد، در اینجا یادآور نمی‌شویم؛ چون بیشتر این احادیث را شنیده و می‌دانند.

احادیث ائمه اثنی عشر علیهم السلام

فقط در اینجا به یک سلسـله احادیث از کتب اهل سـنّت که دلالت بر عـدد امامان و اشـخاص و نام‌های ایشان دارد، و همان‌طور که علما و شارحان این احادیث بیان کرده‌اند، از اخبار مبشّر به حضرت مهدی علیه السلام نیز هست، اشاره می‌کنیم.
این احادیث با هیچ یک از مذاهب مسلمین در گذشته و حال جز مذهب شیعه اثنا عشری انطباق ندارد.

راویان احادیث دوازده امام از صحابه

جمعی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله، احادیثی را که دلالت بر ائمه اثنی عشر (دوازده امام) دارد، روایت کرده‌اند. مانند:
۱- جابر بن سمره.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۸
۲- عبداللَّه بن مسعود.
۳- ابوجحیفه.
۴- ابوسعید خدری.
۵- سلمان فارسی.
۶- انس بن مالک.
۷- ابوهریره.
۸- واثلهٔ بن اسقع.
۹- عمر بن خطاب.
۱۰- ابوقتاده.
۱۱- ابوالطفیل.
۱۲- حضرت علی علیه السلام.
۱۳- امام حسن علیه السلام.
۱۴- امام حسین علیه السلام.
۱۵- شفی اصبحی.
۱۶- عبداللَّه بن عمر.
۱۷- عبداللَّه بن ابی اوفی.
۱۸- عمار بن یاسر.
۱۹- ابوذر.
۲۰- حذیفهٔ بن یمان.
۲۱- جابر بن عبداللَّه انصاری.

۲۲- عبداللَّه بن عباس.

۲۳- حذیفهٔ بن اسید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۹

۲۴- زید بن ارقم.

۲۵- سعد بن مالک.

۲۶- اسعد بن زراره.

۲۷- عمران بن حصین.

۲۸- زید بن ثابت.

۲۹- عایشه.

۳۰- امّ سلمه.

۳۱- ابوایوب انصاری.

۳۲- فاطمه زهرا علیها السلام.

۳۳- ابوامامه.

۳۴- عثمان بن عفان.

کتاب‌هایی که این احادیث در آنها تخریج شده

احصا و شمارش کتب و جوامع و اصولی که این احادیث در آنها روایت شده، در نهایت صعوبت است؛ امّا آنچه اکنون از کتب شیعه و اهل سنّت در نظر است، چند کتاب را نام می‌بریم.

از کتب شیعه

۱- الصراط المستقیم إلی مستحقی القدیم، در سه جلد.

۲- اثبات الهداهٔ شیخ حرّ عاملی، اخیراً در هفت جلد چاپ شده.

۳- کفایهٔ الاثر.

۴- مقتضب الاثر.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۵۰

۵- مناقب ابن شهرآشوب.[۳۵] ۶- بحارالانوار.

۷- عوالم.

۸- منتخب الاثر تألیف نگارنده.

از کتب اهل سنّت

۱- صحیح بخاری.

۲- صحیح مسلم.

۳- سنن ترمذی.

۴- سنن ابی داود.

۵- مسند احمد.

۶- مسند ابی داود طیالسی.

۷- تاریخ بغداد.

۸- تاریخ ابن عساکر.

۹- مستدرک حاکم.

۱۰- تیسیر الوصول.

۱۱- منتخب کنزالعمال.

۱۲- کنزالعمال.

۱۳- الجامع الصغیر.

۱۴- تاریخ الخلفاء.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۵۱

۱۵- مصابیح السنة.

۱۶- الصواعق المحرقة.

۱۷- الجمع بین الصحیحین.

۱۸- المعجم طبرانی.

۱۹- التاج الجامع للأصول.

متن احادیث

ما فقط متن چند حدیث از این روایات را در اینجا ذکر می‌کنیم تا معلوم شود که بنیان مذهب شیعه اثنی عشری بر استوارترین مآخذ و مدارک معتبر مورد قبول فِرَق مسلمین قرار دارد و نام «اثنی عشری»، نامی است که از زبان وحی و رسالت؛ یعنی کلام معجز نظام، حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله گرفته شده است.

۱- احمد حنبل در مسند؛ که از معتبرترین کتب مسانید و جوامع اهل سنّت و معروف‌ترین کتب حدیث مسلمین است، سی و پنج حدیث با سندهایی عالی، از پیغمبر روایت کرده است که همه دلالت دارند بر اینکه جانشینان و رهبران امّت بعد از آن حضرت، دوازده نفرند. از جمله سند را به جابر بن سمره، صحابی معروف می‌رساند که گفت: شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَکُونُ لِهذِهِ الْأُمَّةِ اثْناعَشَرَ خَلِیفَةً»؛[۳۶]

«برای این امّت دوازده نفر خلیفه است».

و چنانچه همه می‌دانند، فقط شیعه اثنی عشری این مذهب را دارند.

۲- ابن عدی در کامل و ابن عساکر از ابن مسعود، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۵۲

«إِنَّ عِدَّةَ الْخُلَفاءِ بَعْدِی عِدَّةُ نُقَبآءِ مُوسی ؛[۳۷]

«شماره جانشینان من به شماره نقبای موسی علیه السلام است، (که به اتّفاق دوازده تن بوده‌اند)».

۳- طبرانی از ابن مسعود روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَکُونُ مِنْ بَعْدِی اثْنآعَشَرَ خَلِیفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ»؛[۳۸]

«بعد از من دوازده نفر خلیفه‌اند که همه از قریش می‌باشند».

۴- ابن النجار از انس بن مالک روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَنْ يَزالَ هذَا الدّينُ قآئِماً إِلى اثْنَیْ عَشَرَ مِنْ قُرَيْشٍ، فَإِذا هَلَكوا ماجَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِها»؛[۳۹]

«این دین همواره بر سر پا است تا دوازده نفر از قریش، پس وقتی آنها مردند، زمین به اهلش مضطرب می‌شود».

۵- دیلمی در "فردوس الاخبار "از ابوسعید خدری روایت کرده: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نماز اولی را با ما به جا آورد، سپس به طرف ما برگشت و فرمود: ای گروه اصحابم! به درستی که مَثَل اهل بیت من در بین شما، مَثَل کشتی نوح و باب حطّه بنی اسرائیل است. پس متمسک شوید به اهل بیت من بعد از من، که پیشوایان راشدین از ذرّیه من هستند. پس به درستی که شما هرگز گمراه نشوید.

«فَقِيلَ: يا رَسُولَ اللَّهِ! كَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟ قالَ: اثْناعَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي (أوْ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۵۳

قالَ) مِنْ عِتْرَتِی»؛[۴۰]

«پرسیده شد: یا رسول اللَّه! امامان بعد از شما چند نفرند؟ فرمود: دوازده تن از اهل بیت من یا فرمود: از عترت من می‌باشند».

۶- شارح غاية الاحكام "به سند خود از ابوقتاده حدیث نموده که گفت:

شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْأَئِمَّةُ بَعْدِی اثْنآعَشَرَ عَدَدُ نُقَبآءِ بَنِی إِسْرائِيلَ وَحَوارِیّ عِيسى عليه السلام».[۴۱]

از این قسم اخبار در کتب اهل سنّت بسیار است، برای نمونه همین مقدار کافی است.

۷- فاضل قندوزی از ابوالفضیل عامر بن واثله، از علی علیه السلام، از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: یا علی تو وصی منی، جنگ تو جنگ من و سازش تو سازش من است، و تو امام و پدر امام و پدر یازده امامی که پاک و معصومند و از ایشان است مهدی که زمین را از قسط و داد پر کند.[۴۲] ۸- و نیز قندوزی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند. یا علی! اوّل ایشان تویی و آخر ایشان قائم است که خدا به دستش مشارق و مغارب زمین را می‌گشاید.[۴۳]

۹- حمویی در "فرائد السمطین "و سید علی همدانی در "مودة القربی "از ابن عباس روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۵۴

«أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِی طالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَأَنَّ أَوْصِيآئِی اثْناعَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طالِبٍ وَآخِرُهُمْ الْقآئِمُ»؛[۴۴]

«من سیّد پیامبرانم و علی سیّد اوصیا است و اوصیای من دوازده نفرند که اوّل آنها علی و آخرین ایشان قائم است».

۱۰- در "روضة الاحباب "و "فرائد السمطین "از ابن عباس روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جانشینان و اوصیای من و حجت‌های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند که اوّل ایشان برادر من است و آخر ایشان فرزند من است.

پرسیده شد: یا رسول اللَّه! برادرت کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب.

پرسیده شد: فرزندت کیست؟

فرمود: مهدی است که زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان‌که پر از ظلم و جور شده باشد. سوگند به آن کس که به حقّ مرا بشارت دهنده مبعوث کرد، اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا آن روز را طولانی گرداند تا فرزندم مهدی در آن بیرون آید، پس عیسی بن مریم نزول کند و پشت سر او نماز بخواند و زمین به نورش روشن شود و سلطنتش به مشرق و مغرب برسد.[۴۵] ۱۱- شارح "غاية الاحكام "از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از ما است دوازده نفر مهدی اوّل ایشان علی بن ابی‌طالب و آخر ایشان قائم علیه السلام است.[۴۶] ۱۲- حمویی و همدانی از ابن عباس روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و

آله فرمود:

«أَنَا وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۵۵

مَعْصُومُونَ»؛[۴۷]

«من و علی و حسن و حسین، و نُه تن از فرزندان حسین مطهّر و معصومیم».

۱۳- خوارزمی در "مقتل الحسین "و "مناقب "و همدانی در "مودۀ القربی "از سلمان روایت کرده‌اند که گفت: وارد شدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی که حسین بر زانوی او بود، چشم‌هایش را می‌بوسید و دهانش را می‌بوسید و می‌فرمود: تو آقا، پسر آقایی. تو امام پسر امام، برادر امام، پدر امامانی، تو حجت خدا، پسر حجت خدایی و پدر نُه حجتی که از صُلب تو هستند و نهمین ایشان قائم آنها است.[۴۸] و مفصل‌تر از اخباری که نقل شد، روایاتی است که در آنها اسامی مبارک دوازده امام، از حضرت علی علیه السلام تا حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری، امام دوازدهم، مهدی منتظر- عجل اللَّه تعالی فرجه- نام برده شده‌اند و شارح روایاتی می‌باشند که در آنها فقط عدد ائمه ذکر شده است.

این اخبار از طرق شیعه بسیار و متواتر است، و از طرق اهل سنّت نیز روایت شده است و اعتبار آنها به روش اهل سنّت با همان روایات مشتمل بر عدد ائمه که در کتب صحاح تخریج شده، تأیید و تضمین می‌شود.

۱۴- مانند روایت جابر، که در روضهٔ الاحباب و مناقب روایت شده است.[۴۹] ۱۵- و مانند روایت ابوسلمی (راعی ابل ۵۰] حضرت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله) که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۵۶

خوارزمی و قندوزی روایت کرده‌اند.[۵۱] ۱۶- و مثل روایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که خوارزمی روایت کرده است.[۵۲] ۱۷- و روایتی که حافظ ابوالفتح محمّد بن احمد بن ابی الفوارس (متوفای س ۴۱۲) به سند خود در "اربعین "خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده و این حدیث چهارم اربعین او است، پس از ذکر نام ائمّه، از حضرت امیرالمؤمنین تا امام هادی علیهم السلام، می‌فرماید:

«وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ مِنَ الْفائِزِينَ، فَلْيَتَوَلَّ ابْنَهُ الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ. وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَقَدْ كَمُلَ إِيمانُهُ وَحَسُنَ إِسْلامُهُ، فَلْيَتَوَلَّ ابْنَهُ الْمُنْتَظَرُ مُحَمَّداً صاحِبَ الزَّمانِ الْمَهْدِيَّ. فَهؤُلآءِ مَصابِيحُ الدُّجى وَأَئِمَّةُ الْهُدى وَأَعْلامُ التُّقى فَمَنْ أَحَبَّهُمْ وَتَوَلّاهُمْ، كُنْتُ ضامِناً لَهُ عَلَى الْجَنَّةِ».[۵۳]

این احادیث و روایاتی که نقل کردیم اگر به نام‌های شریف دوازده امام هم تصریح نداشت و فقط به همان عدد دوازده امام اکتفا شده بود، جز بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام و مذهب شیعه، بر هیچ یک از مذاهب و پیشوایان آنها انطباق ندارد؛ زیرا فقط شیعه امامیه است که قائل به امامت ائمه اثنی عشر است و این روایت در قوت و اعتبار و تواتر به پایه‌ای است که احدی از اهل سنّت در صحّت آنها تردید نکرده است، هرچند در تفسیر و توجیه آن، بی‌جهت دست و پا کرده و خود را به زحمت انداخته‌اند؛ ولی چنانچه در حواشی منتخب الاثر نگاشته‌ایم، نتوانسته‌اند هیچ‌گونه توجیه قابل قبولی برای این احادیث بنمایند. این احادیث مستقیماً اعلان صحّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۵۷

مذهب شیعه است و با اخبار و روایاتی که نام‌های شریف امامان را دارد، مؤید و معاضد یکدیگرند.

از این جهت جمعی از علمای عامه مانند علّامه کبیر شیخ رحمه اللَّه، مؤلف کتاب نفیس اظهار الحق["۵۴] و کتب دیگر؛ قندوزی صاحب ینابیع المودۀ؛ "علّامه محمّد معین بن محمّد امین سندی مؤلف دراسات اللبیب "و "مواهب سیّد البشر فی حدیث الائمهٔ

الاثنی عشر؛ "سیّد جمال الدین مؤلف روضهٔ الاحباب؛ "ابن الصباغ مالکی در "الفصول المهمهٔ؛ "سبط ابن الجوزی در "تذکرهٔ الخواص؛ "نور الدین عبدالرحمن جامی در "شواهد النبوهٔ؛ "حافظ ابی عبداللَّه گنجی شافعی مؤلف کفایهٔ الطالب "و "البیان؛" کمال الدین محمّد بن طلحه شافعی مؤلف مطالب السؤل؛ "قاضی روزبهان مؤلف ابطال نهج الباطل "شارح الشمائل؛ "ابن خشاب مؤلف موالید الائمه؛ "شیخ سعد الدین حموی؛ خواجه محمّد پارسا؛ حافظ ابی الفتح محمّد بن ابی الفوارس؛ عبدالحق دهلوی؛ صلاح الدین صفدی؛ جلال الدین رومی؛ شیخ عبدالرحمن صاحب مرآهٔ الاسرار؛ "قاضی شهاب الدین دولت آبادی صاحب تفسیر" البحر المواج "و "هدایهٔ السعداء؛ "عبداللَّه بن محمّد المطیری مدنی صاحب الریاض الزاهرهٔ؛ "محمّد بن ابراهیم حموینی شافعی صاحب فرائد السمطین؛ "قاضی بهلول بهجت افندی؛ شمس الدین زرندی؛ شبراوی رئیس دانشگاه الأزهر مؤلف الاتحاف؛ "شیخ ضیاء الدین احمد کشمخانوی مؤلف لوامع العقول؛ "و جماعت دیگری که ذکر اسامی آنها موجب اطاله کلام است، صریحاً به امامت ائمه اثنی عشر اعتراف کرده و فضایل و مناقب آن بزرگواران را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۵۸

نوشته‌اند.[۵۵] بنابر آنچه گفته شد روایات و احادیث دوازده امام صحّت و حقّانیت مذهب شیعه اثنی عشری (دوازده امامی) را مانند آفتاب آشکار می‌سازد و بر هیچ یک از مذاهب جز مذهب شیعه اثنی عشری منطبق نیست و دلالت این احادیث بر امامت حضرت مهدی علیه السلام به طوری مورد قبول و مسلّم است که ابوداود احادیث دوازده امام را در جامع خود که از معتبرترین و معروف‌ترین کتب مورد اعتماد اهل سنّت و از «صحاح ستّه» به شمار می‌رود در کتاب المهدی "تخریج کرده است.

و برای مزید بصیرت یادآور می‌شویم که طبق احصای ناقص ما، در کتاب منتخب الاثر، ۲۷۱ حدیث دلالت بر امامت دوازده امام دارد.

و ۹۴ حدیث دلالت دارد که حضرت مهدی علیه السلام دوازدهمین ایشان است.

و ۹۱ حدیث دلالت دارد بر اینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام نخستین ایشان و مهدی- عجل اللَّه تعالی فرجه- دوازدهمین آنها است.

و ۱۰۷ حدیث دلالت دارد بر اینکه امامان دوازده نفرند و نه تن ایشان از فرزندان حسین علیه السلام و نهمین آنها حضرت قائم- ارواحنا فداه- است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۵۹

و ۵۰ حدیث دلالت بر اسامی شریف دوازده امام دارد.

بدیهی است احادیث و اخبار در هر یک از موضوع‌های نامبرده بیش از اینها است و آنچه یادآور شدیم فقط بر حسب احصائی است که در این کتاب انجام داده‌ایم و به خواست خداوند متعال در کتابی که در آینده تقدیم جامعه شیعه و حقایق پژوهان خواهیم کرد، احصائیه‌های جامع‌تر و بیشتر عرضه خواهیم کرد.

وَما تَوْفِيقِي إِلّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۶۰

اوصاف و مشخصات حضرت مهدی علیه السلام

تمام مخلوقات و ممکنات و انواع و اجناس و اشخاص، مرکب می‌باشند از «ما به الاشتراک» و «ما به الامتیاز»؛ به عبارت دیگر:

هريك از افراد و اشخاص و انواع، در عين حال كه در بعضى اوصاف ذاتى يا عرضى يا اعتبارى با افراد ديگر جهت اجتماع و اشتراك دارند، داراى اوصاف و مشخصاتى نيز مى‌باشند كه به آن اوصاف از ديگران ممتاز و مشخص مى‌شوند و اين مسأله مميّزات و مشخّصات، يكى از بزرگ‌ترين حكمت‌هاى عالم آفرينش و از پايه‌هاى عمده بقاى نظام جهان است.

ما به الاشتراك يا قدر مشترك، آن چيزى است كه فرد يا افراد ديگر در آن شركت دارند و ملاك صحّت اطلاق يك مفهوم كلى و لفظ عام بر افراد كثير است؛ مانند انسان، مسلمان، ناطق، ضاحك ....

ما به الافتراق و الامتياز، اوصاف و مشخصات حقيقى و عرضى و اعتبارى است كه افراد به ملاحظه آن از يكديگر مميز و به طور استقلال تحت ملاحظه و تصوّر واقع مى‌شوند.

بديهى است مشخصات يك فرد بسيار و بلكه شايد قابل احصاء نباشد؛ ولى در مقام شناختن يك نوع يا يك فرد، بايد طورى مشخصات او گفته شود كه با توجّه

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۶۱

به آن مشخصات، آن فرد با فرد ديگر اشتباه نشود؛ مثلًا در خصوصيات مسكن بايد نام كشور، استان، شهرستان، بخش، نام خيابان، نام كوچه، شماره اتاق؛ و در خصوصيات اندام بايد شكل، شمايل، قيافه، رنگ چهره، نشانه‌هاى مو، ابرو و قد و قامت؛ و در مشخصات نسبى و فاميلى، اسم پدر و مادر و اجداد (پدربزرگ‌ها) و جدّات (مادربزرگ‌ها)؛ و در مشخصات عملى، اقدامات اصلاحى، جنگ‌ها، غزوات، معاهدات، كار و پيشه، مقامات، مواقف تاريخى، سلوك و وضع معاشرت؛ و در مشخصات علمى، روش فكرى، ايمان، عقيده، نظرات اجتماعى و سياسى و آراى ديگر؛ و در اوصاف اخلاقى، چگونگى صفات و خُلق و خوى او از قبيل شجاعت، سخاوت، عفو، گذشت، تواضع و فروتنى، شكيبايى، عدل و ساير اوصاف و محامد اخلاقى و يا اضداد آنها بايد ذكر شود.

هرچه اين مشخصات روشن‌تر بيان شود، فردى كه مقصود شناساندن او است، بهتر شناخته مى‌شود.

راجع به حضرت مهدى عليه السلام و اوصاف آن بزرگوار بايد بدانيم شناختن مشخصات آن حضرت از دو جهت اهمّيت به خصوص دارد: يكى از نظر تكليف؛ زيرا شناختن امام شرعاً و عقلًا واجب است و به حكم حديث معروف:

«مَنْ ماتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِيتَةً الْجاهِلِيَّةِ»؛

«هركس بميرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است (همانند) مردن جاهليّت».

و ديگر از جهت دروغ شناختن و باطل بودن دعاوى كسانى كه به دروغ ادعاى مهدويّت كرده يا بنمايند؛ زيرا با ملاحظه اين مشخصات، كذب و بطلان دعواى اين افراد روشن و واضح مى‌شود؛ چون فاقد اين صفات و خصايص بوده‌اند.

صفات و مشخصات حضرت مهدى عليه السلام كه در احاديث و روايات ذكر شده،

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۶۲

مشخصاتى است كه هركس آن مشخصات را در نظر بگيرد، هرگز آن حضرت را با افراد ديگر اشتباه نخواهد كرد و اگر ديده مى‌شود بعضى افراد، فريب خورده و دعواى مهدويت را از شيادانى پذيرفته‌اند، به دليل غفلت يا بى‌اطلاعى از اين مشخصات و خصائص بوده، و يا آنكه بعضى مشخصات را كه تمام مشخّص نبوده و وصف عام آن حضرت و ديگران بوده، تمام مشخّص شمرده و صاحبان وصف عام را با صاحب وصف خاص اشتباه كرده‌اند. بسيارى هم دانسته و عمداً اين دعاوى را براى يك سلسله اغراض مادّى و سياسى و حبّ جاه و رياست، به ظاهر پذيرفته و ترويج مى‌نمايند.

وگرنه خصوصيات و اوصافى كه براى آن حضرت بيان شده، مشخصاتى است كه جز بر آن شخص خاص و موصوف به آن صفات خاص (يعنى امام دوازدهم، يگانه فرزند امام حسن عسكرى عليهما السلام) بر احدى از كسانى كه ادعاى مهدويت كرده‌اند، قابل

انطباق نیست و بطلان دعاوی آنها با توجّه به نشانی‌ها و علامات، مانند آفتاب آشکار و هویدا است.

علما و دانشـمندان متتبع و محیط به احادیث که وثاقت آنان مورد تأیید علم رجال و تراجم است، در کتاب‌های معتبر و مستند به نحو کـافی و وافی این مشـخصات را تعیین و توضیـح داده‌انـد که چون نقـل آن احـادیث در اینجا امکان‌پـذیر نیست؛ لـذا ما فقط بر طبق احصای ناقص خودمان در کتاب منتخب الاثر، "قسـمتی از این مشخصات را با ذکر عدد احادیثی که بر هر یک از آنها دلالت دارد، به عرض خوانندگان ارجمند می‌رسانیم.

۱- مهدی علیه السلام از خاندان و ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. «طبق ۳۸۹ حدیث».

۲- همنام و هم‌کنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و شبیه‌ترین مردم به آن حضرت است. «طبق ۴۸ حدیث».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۶۳

۳- در صفت شمایل و قیافه آن حضرت. «طبق ۲۱ حدیث».

۴- از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام است. «طبق ۲۱۴ حدیث».

۵- از فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است. «طبق ۱۹۲ حدیث».

۶- از فرزنـدان حسن و حسـین علیهمـا السـلام است. «طبـق ۱۰۷ حدیث».[۵۶] ۷- از فرزنـدان حسـین علیه السـلام است. «طبـق ۱۸۵ حدیث».

۸- نهمین از فرزندان حسین علیه السلام است. «طبق ۱۴۸ حدیث».

۹- از فرزندان زین العابدین علیه السلام است. «طبق ۱۸۵ حدیث».

۱۰- هفتمین از فرزندان حضرت باقر علیه السلام است. «طبق ۱۰۳ حدیث».

۱۱- ششمین از فرزندان حضرت صادق علیه السلام است. «طبق ۹۹ حدیث».

۱۲- پنجمین از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام است. «طبق ۹۸ حدیث».

۱۳- چهارمین از فرزندان حضرت رضا علیه السلام است. «طبق ۹۵ حدیث».

۱۴- سومین از فرزندان امام محمّد تقی علیه السلام است. «طبق ۶۰ حدیث».

۱۵- جانشین جانشین امام علی نقی و پسر امام حسن عسکری علیهما السلام است.

«طبق ۱۴۶ حدیث».

۱۶- اسم پدرش حسن علیه السلام است. «طبق ۱۴۷ حدیث».

۱۷- مادرش سیده کنیزان و بهترین ایشان است. «طبق ۹ حدیث».

۱۸- دوازدهمین امام و خاتم ائمه علیهم السلام است. «طبق ۱۳۶ حدیث».

۱۹- دارای دو غیبت است (صغری و کبری). «طبق ۱۰ حدیث».

۲۰- غیبتش آن‌قدر طولانی خواهد شد که مردم ضعیف الایمان و کم معرفت،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۶۴

گرفتار شک و تردید می‌شوند. «طبق ۹۱ حدیث».

۲۱- بسیاری طویل العمر است. «طبق ۳۱۸ حدیث».

۲۲- زمین را پر از عدل و داد کند، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

«طبق ۱۲۳ حدیث».

۲۳- مرور روزگار او را پیر نسازد و به سیمای جوانان باشد. «طبق ۸ حدیث».

۲۴- ولادتش پنهان باشد. «طبق ۱۴ حدیث».

۲۵- دشمنان خدا را می‌کشد و زمین را از شرک و ظلم و ستم و حکومت دیکتاتوران پاک و به تأویل جهاد کند. «طبق ۱۴ حدیث».

۲۶- دین خدا را آشکار و اسلام را در تمام کره زمین گسترش دهد و فرمانروای روی زمین گردد و خدا به واسطه او زمین را زنده سازد. «طبق ۴۷ حدیث».

۲۷- مردم را به هدایت و قرآن و سنّت برگرداند. «طبق ۱۵ حدیث».

۲۸- دارای سنّت‌هایی از انبیا است که از آن جمله غیبت است. «طبق ۲۳ حدیث».

۲۹- با شمشیر قیام کند. «طبق احادیث بسیار».

۳۰- روش او روش پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد. «طبق ۳۰ حدیث».

۳۱- ظاهر نشود مگر بعد از آنکه مردم در امتحانات و آزمایش‌های سخت واقع شوند. «طبق ۲۴ حدیث».

۳۲- حضرت عیسی علیه السلام نازل شود و در نماز به آن حضرت اقتدا نماید. «طبق ۲۵ حدیث».

۳۳- پیش از ظهورش، بـدعت‌ها و ظلم و گناه و تجاهر به فسق و فجور، زنا، ربا، میگساری، قمار، رشوه، ترک امر به معروف و نهی از منکر و معاصی دیگر رایج شود، زنان مکشفه و در کارهای مردان شرکت کنند، طلاق بسیار و مجالس لهو

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۶۵

و لعب و غنا و آوازهای مطرب علنی گردد. «طبق ۳۷ حدیث».

۳۴- هنگام ظهورش، منادی آسمانی به نام او و نام پـدرش ندا کند که همه آن را بشنوند و ظهور آن حضرت را اعلام کند. «طبق ۲۷ حدیث».

۳۵- پیش از ظهورش، نرخ‌ها بالا رود و بیماری‌ها زیاد شود و قحطی ظاهر و جنگ‌های بزرگ برپا شود و خلق بسیار از میان بروند. «طبق ۲۳ حدیث».

۳۶- پیش از ظهورش "،نفس زکیه "و "یمانی "کشته شونـد و در "بیـداء ("که مکانی بین مکّه و مدینه است) خسفی واقع شود و دجال و سفیانی خروج کنند و صاحب الزمان علیه السلام آنها را بکشد. «طبق احادیث باب ۶ و ۷ از فصل ۶ و باب ۹ و ۱۰ از فصل ۷ کتاب منتخب الاثر».

۳۷- برکات آسمان و زمین بعد از ظهورش ظاهر شود و زمین معمور آباد گردد و غیر خدا پرستش نشود و کارها آسان و خردها تکامل یابد. «طبق احادیث باب ۲ و ۳ و ۴ و ۱۱ و ۱۲ از فصل ۷ کتاب منتخب الاثر».

۳۸- سیصد و سیزده نفر اصحاب او در یک ساعت به محضرش حاضر شوند.

«طبق ۲۵ حدیث».

۳۹- ولادت و کیفیت و تاریخ آن و بعضی از احوال مادر جلیله آن حضرت.

«طبق ۲۱۴ حدیث».

۴۰- شرح بعضـی از معجزات او در زمان حیات پدر بزرگوارش و در غیبت صـغری و غیبت کبری، و نام جمع کثیری از کسانی که مشرف به نعمت دیـدار و لقای آن حجت خـدا شده‌اند. «طبق احادیث باب ۲ و ۳ از فصل ۳ و باب ۱ و ۲ از فصل ۴ باب ۱ و ۲ از فصل ۵ کتاب منتخب الاثر».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۶۶

بیش از این و به تفصیل، هرکس خواسته باشد از اوصاف حضرت مهدی علیه السلام اطّلاع حاصل نماید، می‌تواند به کتاب منتخب الاثر نگارنـده و یا کتاب‌های مبسوط و مفصل و جامع محدثین بزرگ؛ مانند شیخ صدوق، نعمانی، شیخ طوسـی و علّامه مجلسـی-

رضوان اللَّه علیهم اجمعین- رجوع نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۶۷

السَّلامُ عَلَی الْمَهْدِیّ الَّذِی وَعَدَ اللَّهُ بِهِ الْأُمَمَ ۵۷]

اشاره

شاید بعضـی گمان کنند ایمان و عقیده به ظهور حضـرت مهدی منتظر- علیه الصـلاهٔ و السـلام- اختصاص به شـیعه دارد و مصادر و مـدارک احـادیث آن، فقـط کتاب‌هـای شـیعه و روات آن، همه از شـیعیان هسـتند و از کـثرت احـادیث وارده از طرق اهـل سنّت و جماعت و تألیفات علما و محـدّثین معروف ایشان در این موضوع بی‌اطّلاع باشـند. پس ما در این مقاله به طور اختصار و بدون اینکه در مقام اسـتقصا باشیم، بشارت‌های قرآن مجید و احادیث شریف و اسامی کسانی از اهل سنّت که آن احادیث را روایت کرده‌اند و کتاب‌های ایشان را که این احادیث در آن ضبط است و تألیفات بخصوصی را که علمای عامه در این باب دارند، با مطالب دیگر که مناسب این موضوعات است، در تحت چند عنوان می‌نگاریم.

۱- قرآن شریف و حضرت مهدی منتظر علیه السلام

در قرآن شریف، آیات متعددی ۵۸] به ظهور حضرت مهدی علیه السلام تفسیر و تأویل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۶۸

شده است؛ مانند آیه: «لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ»[۵۹] و آیه: «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ» که جمعی از مفسـرین مثل ابن عباس و سـعید بن جبیر و سـدی گفته‌انـد: این وعـده در وقت ظهور حضـرت مهـدی علیه السـلام عملی خواهد شد.[۶۰] و آیه: «وَلَقَـدْ کَتَبْنـا فِی الزَّبُورِ ...»[۶۱] و آیه: «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ»[۶۲] و آیه: «وَنُرِیدُ أن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْـعِفُوا فِی الْأَرْضِ ...»[۶۳] و آیه: «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَهْٔ» که مقاتل بن سلیمان و اتباع او از مفسّرین همه گفته‌اند، در حقّ مهدی علیه السلام نازل شده است.[۶۴]

۲- احادیث وارده در موضوع ظهور

احادیث در موضوع ظهور حضـرت مهدی- عجل اللَّه تعالی فرجه- بسـیار و در نهایت کثرت است، شاید در کمتر مسأله‌ای از مسایل اسـلامی کثرت روایات به این حـدّ باشـد. بـدیهی است ردّ یک دهم؛ بلکه یک صدم این روایات خلاف ایمان و خلاف طریق عقلا در قبول و اعتماد به اخبار ثقات است، خصوصاً که قراین و نشانه‌هایی در بعضـی از این روایات است که قطع به صدور آنها حاصـل می‌شود و شکّی باقی نمی‌ماند.

در بین این احادیث، احادیث "عالیهٔ الاسناد "و احادیثی که روات آن موثّق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۶۹

و ممـدوح باشـند، زیاد است. چنانچه از تاریـخ و تراجم و کتب حـدیث اسـتفاده می‌شود، این اخبار در بین روات مشـهور و راجع به مضـامین و مفـاد آنهـا از صـحابه و تـابعین توضـیحات می‌خواسـته‌اند و مضـمون آنها را مسلّم و حتمی الوقوع می‌دانسـتند و بعضـی اصحاب مثل «حذیفهٔ بن الیمان» در این گونه احادیث اطّلاع و تخصص بسیار داشته‌اند.

۳- تواتر احادیث

جمع کثیری از مشایخ و حفاظ اهل سنّت؛ مانند صبان در "اسعاف الراغبین["۶۵]؛ شبلنجی در "نور الابصار["۶۶]؛ شیخ عبدالحق در "لمعات "به نقلی که در "حاشیه سنن ترمذی["۶۷] است؛ ابی الحسین آبری به نقل صواعق ۶۸]؛ ابن حجر؛ سید احمد بن سیّد زینی دحلان مفتی شافعیه در "الفتوحات الاسلامیة["۶۹]؛ حافظ در "فتح الباری؛ "شوکانی در "التوضیح "به نقل "غایة المأمول["۷۰]؛ گنجی شافعی در "البیان؛ "شیخ منصورعلی ناصف در "غایة المأمول؛ "استاد احمد محمّد صدیق در "ابراز الوهم المکنون؛ "ابوالطیب در "الاذاعة؛ "ابوالحسن سحری و عبد الوهاب عبد اللطیف مدرس دانشکده شریعت در "حاشیه صواعق "به تواتر روایات وارده درباره مهدی علیه السلام و صفات و علایم آن حضرت مثل اینکه زمین را پر از عدل و داد کند و از اهل بیت پیغمبر و اولاد فاطمه و فرزندان حسین است، تصریح نموده‌اند.

و علّامه شوکانی در خصوص تواتر این روایات، کتابی به نام "التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح "تألیف کرده، و محمّد بن جعفر الکتانی در

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۳ ؛ ص۶۹

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷۰

"نظم المتناثر "می گوید: «الاحادیث الواردة فی المهدی المنتظر متواترة» و شیخ محمّد زاهد کوثری در کتاب «نظرة عابرة» گفته است: «وأمّا تواتر أحادیث المهدی و الدجال و المسیح فلیس بموضع ریبة عند أهل العلم بالحدیث».

و اسنوی در مناقب شافعی گفته: اخبار در ظهور مهدی و اینکه از اهل بیت پیغمبر است، متواتر است.

۴- نام جمعی از صحابه که این احادیث را اهل سنّت از آنها روایت کرده‌اند

۱- حضرت علی علیه السلام.

۲- حضرت امام حسن علیه السلام.

۳- حضرت امام حسین علیه السلام.

۴- حضرت فاطمه علیها السلام.

۵- عایشه.

۶- عبداللَّه بن مسعود.

۷- عبداللَّه بن عباس.

۸- عبداللَّه بن عمر.

۹- عبداللَّه بن عمرو.

۱۰- سلمان فارسی.

۱۱- ابوایوب انصاری.

۱۲- ابوعلی هلالی.

۱۳- جابر بن عبداللَّه انصاری.

۱۴- جابر بن سمره.

۱۵- ثوبان.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷۱

۱۶- ابوسعید خدری.

۱۷- عبدالرحمن بن عوف.

۱۸- ابوسلمی.

۱۹- ابوهریره.

۲۰- انس بن مالك.

۲۱- عوف بن مالك.

۲۲- حذیفهٔ بن یمان.

۲۳- ابولیلی انصاری.

۲۴- جابر بن ماجد صدفی.

۲۵- عدی بن حاتم.

۲۶- طلحهٔ بن عبیداللَّه.

۲۷- قرهٔ بن ایاس مزنی.

۲۸- عبداللَّه بن حارث بن جزء.

۲۹- ابوامامه.

۳۰- عمرو بن عاص.

۳۱- عمار بن یاسر.

۳۲- ابوالطفیل.

۳۳- امّ سلمه.

۳۴- اویس ثقفی.[۷۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷۲

۵- نام مشاهیر علمای بزرگ اهل سنّت، و کتاب‌های آنها که احادیث ظهور در آن تخریج شده است

۱- مسند احمد.

۲- سنن ترمذی.

۳ و ۴- کنز العمال و منتخب کنز العمال متقی هندی.

۵- سنن ابی داود.

۶- سنن ابن ماجه.

۷- صحیح مسلم.

۸- صحیح بخاری.

۹- ینابیع المودهٔ قندوزی.

۱۰- مودهٔ القربی همدانی.

۱۱- فراید السمطین حموینی شافعی.

۱۲ و ۱۳- مناقب و مقتل خوارزمی.

۱۴- اربعین حافظ ابی الفوارس.

۱۵- مصابیح السنهٔ بغوی.

۱۶- التاج الجامع الاصول شیخ منصور علی ناصف.

۱۷- صواعق ابن حجر.

۱۸- جواهر العقدین شریف سمهودی.

۱۹- سنن بیهقی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷۳

۲۰- الجامع الصغیر سیوطی.

۲۱- جامع الاصول ابن اثیر.

۲۲- تیسیر الوصول ابن الدیبع شیبانی.

۲۳- المستدرک حاکم.

۲۴- معجم کبیر طبرانی.

۲۵- معجم اوسط طبرانی.

۲۶- معجم صغیر طبرانی.

۲۷- الدر المنثور سیوطی.

۲۸- نور الابصار شبلنجی.

۲۹- اسعاف الراغبین صبان.

۳۰- مطالب السؤل محمّد بن طلحه شافعی.

۳۱- تاریخ اصفهان ابن منده.

۳۲ و ۳۳- تاریخ اصفهان و حلیهٔ الاولیاء حافظ ابی نعیم.

۳۴- تفسیر ثعلبی.

۳۵- عرایس ثعلبی.

۳۶- فردوس الاخبار دیلمی.

۳۷- ذخائر العقبی محب الدین طبری.

۳۸- تذکرهٔ الخواص سبط ابن الجوزی.

۳۹- فواید الاخبار ابی بکر الاسکاف.

۴۰- شرح ابن ابی الحدید.

۴۱- غرائب نیشابوری.

۴۲- تفسیر فخر رازی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷۴

۴۳- نظرهٔ عابرهٔ کوثری.

۴۴- البیان و التبیین جاحظ.

۴۵- الفتن نعیم تابعی.

۴۶- عوالی ابن حاتم.

۴۷- تلخیص خطیب.

۴۸- بدایع الزهور محمّد بن احمد حنفی.

۴۹- الفصول المهمهٔ ابن صباغ مالکی.

۵۰- تاریخ ابن عساکر.

۵۱- السیرهٔ الحلبیهٔ علی بن برهان الدین حلبی.

۵۲- سنن ابی عمرو الدانی.

۵۳- سنن نسائی.

۵۴- الجمع بین الصحیحین عبدری.

۵۵- فضایل الصحابه قرطبی.

۵۶- تهذیب الآثار طبری.

۵۷- المتفق و المفترق خطیب.

۵۸- تاریخ ابن الجوزی.

۵۹- الملاحم ابن منادی.

۶۰- فوائد ابی نعیم.

۶۱- اسد الغابهٔ ابن اثیر.

۶۲- الاعلام بحکم عیسی علیه السلام سیوطی.

۶۳- الفتن ابی یحیی.

۶۴- کنوز الحقائق منادی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷۵

۶۵- الفتن سلیلی.

۶۶- عقیدهٔ اهل الاسلام غماری.

۶۷- صحیح ابن حبان.

۶۸- مسند رویانی.

۶۹- مناقب ابن المغازلی.

۷۰- مقاتل الطالبیین ابی الفرج اصبهانی.

۷۱- الاتحاف بحب الاشراف شبراوی شافعی.

۷۲- غایهٔ المأمول منصور علی ناصف.

۷۳- شرح سیرهٔ الرسول عبدالرحمن حنفی سهیلی.

۷۴- غریب الحدیث ابن قتیبه.

۷۵- سنن ابی عمرو المقری.

۷۶- التذکرهٔ عبدالوهاب شعرانی.

۷۷- الاشاعهٔ برزنجی مدنی.

۷۸- الاذاعهٔ سیّد محمّد صدیق حسن.

۷۹- الاستیعاب ابن عبد البرّ.

۸۰- مسند ابی عوانه.

۸۱- مجمع الزواید هیثمی.

۸۲- لوامع الانوار البهیهٔ سفارینی حنبلی.

۸۳- الهدایهٔ الندیهٔ سیّد مصطفی البکری.

۸۴- حجج الکرامهٔ سیّد محمّد صدیق.

۸۵- ابراز الوهم المکنون سید محمّد صدیق.

۸۶- مسند ابی یعلی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷۶

۸۷- افراد دارقطنی.

۸۸- المصنف بیهقی.

۸۹- الحربیات ابی الحسن الحربی.

۹۰- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر محمّد بن جعفر الکتانی.

۹۱- التصریح بما تواتر فی نزول المسیح شیخ محمّد انور کشمیری.

۹۲- اقامهٔ البرهان غماری.

۹۳- المنار ابن القیم.

۹۴- معجم البلدان یاقوت حموی.

۹۵- مقالید الکنوز احمد محمّد شاکر.

۹۶- شرح الدیوان میبدی.

۹۷- مشکاهٔ المصابیح خطیب تبریزی.

۹۸- مناقب الشافعی محمّد بن الحسن الاسنوی.

۹۹- مسند بزار.

۱۰۰- دلائل النبوهٔ بیهقی.

۱۰۱- جمع الجوامع سیوطی.

۱۰۲- تلخیص المستدرک ذهبی.

۱۰۳- الفتوح ابن اعثم کوفی.

۱۰۴- تلخیص المتشابه خطیب.

۱۰۵- شرح ورد السحر ابی عبدالسلام عمر الشبراوی.

۱۰۶- لوامع العقول کشخانوی.

و تقریباً جمیع کتب و جوامع حدیث.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷۷

۶- کتاب‌هایی که علمای اهل سنّت در این موضوع و مسایل مربوط به آن تألیف کرده‌اند:

۱- البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان، تألیف عالم شهیر ملاعلی متقی (متوفای ۹۷۵).

۲- البیان فی اخبار صاحب الزمان، تألیف علّامه گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸).

۳- عقد الدرر فی اخبار الامام المنتظر، تألیف شیخ جمال الدین یوسف الدمشقی، یکی از اعلام قرن هفتم.

۴- مناقب المهدی علیه السلام تألیف حافظ ابی‌نعیم اصفهانی (متوفای قرن پنجم هجری).

۵- القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، تألیف ابن حجر (متوفای ۹۷۴).

۶- العرف الوردی فی اخبار المهدی، تألیف عالم شهیر سیوطی (متوفای ۹۱۱).

۷- مهدی آل الرسول، تألیف علی بن سلطان محمّد الهروی الحنفی نزیل مکّه معظمه.

۸- فوائد الفکر فی ظهور المهدی المنتظر، تألیف شیخ مرعی.

۹- المشرب الوردی فی مذهب المهدی، تألیف علی القاری العالم الشهیر.

۱۰- فرائد فوائد الفکر فی الامام المهدی المنتظر، تألیف المقدسی.

۱۱- منظومهٔ القطر الشهدی فی اوصاف المهدی، نظم شهاب الدین احمد خلیجی حلوانی شافعی.

۱۲- العطر الوردی بشرح قطر الشهدی، تألیف بلیسی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷۸

۱۳- تلخیص البیان فی علامات مهدی آخرالزمان، تألیف ابن کمال پاشا حنفی (متوفای ۹۴۰).

۱۴- ارشاد المستهدی فی نقل بعض الاحادیث و الآثار الواردهٔ فی شأن الامام المهدی، تألیف محمّد علی حسین البکری المدنی.

۱۵- احادیث المهدی و اخبار المهدی، تألیف ابی‌بکر بن خثیمه.

۱۶- الاحادیث القاضیه بخروج المهدی، تألیف محمّد بن اسماعیل امیر الیمانی (متوفای ۷۵۱).

۱۷- الهدیهٔ الندیهٔ فیما جاء فی فضل الذات المهدیهٔ، تألیف ابی المعارف قطب الدین مصطفی بن کمال الدین علی بن عبدالقادر البکری الدمشقی الحنفی (متوفای ۱۱۶۲).

۱۸- الجواب المقنع المحرر فی الرد علی من طغی و تبحر بدعوی انه عیسی او المهدی المنتظر، تألیف شیخ محمّد حبیب اللَّه بن مایابی الجکنی الشنقیطی المدنی.

۱۹- النظم الواضح المبین، تألیف شیخ عبدالقادر بن محمّد سالم.

۲۰- احوال صاحب الزمان، تألیف شیخ سعد الدین حموی.

۲۱- اربعین حدیث فی المهدی، تألیف ابی العلاء همدانی (به نقل ذخائر العقبی، ص ۱۳۶).

۲۲- تحدیق النظر فی اخبار المهدی المنتظر، تألیف محمّد بن عبدالعزیز بن مانع (مقدمه ینابیع المودهٔ).

۲۳- تلخیص البیان فی اخبار مهدی آخر الزمان، تألیف علی متقی (متوفای ۹۷۵).

۲۴- الردّ علی من حکم و قضی أنّ المهدی جاء و مضی، تألیف ملّا علی قاری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۷۹

(متوفای ۱۰۱۴).

۲۵- رسالهٔ فی المهدی؛ ضمن مجموعه‌ای تحت شماره ۳۷۵۸ در کتابخانه اسعد افندی سلیمانیه ترکیه.

۲۶- علامات المهدی تألیف سیوطی.

۲۷- کتاب المهدی تألیف ابی داود (این کتاب از کتب سنن ابی داود است و مکرر طبع شده).

۲۸- المهدی تألیف شمس الدین ابن القیم الجوزیة (متوفای ۷۵۱).

۲۹- المهدی إلی ما ورد فی المهدی، تألیف شمس الدین محمّد بن طولون.

۳۰- النجم الثاقب فی بیان ان المهدی من اولاد علی بن ابی‌طالب، در ۷۸ صفحه در مکتبة لاله لی سلیمانیه به شماره ۶۷۹.

۳۱- الهدیة المهدویة، تألیف ابوالرجاء محمّد هندی.

۳۲- الفواصم عن الفتن القواصم این کتاب را مؤلف آن مخصوص شرح حال مهدی علیه السلام تألیف کرده است. (السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۲۷).

۷- اتفاق مسلمین بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام

راجع به ظهور مصلح آخر الزمان در میان اصحاب و تابعین در قرن اوّل هجرت و بعد از آن تا حال خلافی نبوده و همه بر ظهور آن حضرت اتفاق داشته و دارند و اگر کسی در صحّت احادیث آن و صدور این بشارات از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله تردید می‌کرد، حمل بر عدم استقامت سلیقه یا بی‌اطلاعی می‌نمودند. و لذا تاکنون کسی مدعیان مهدویت را به انکار اصل ظهور حضرت مهدی علیه السلام ردّ نکرده؛ بلکه در اثبات بطلان ادعای آنها به واجد نبودن اوصاف و علاماتی که برای آن حضرت در احادیث ذکر شده، استناد می‌نمایند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸۰

سویدی می‌گوید:

«الَّذِی اتَّفَقَ عَلَیْهِ الْعُلَمآءُ أَنَّ الْمَهْدِیَّ هُوَ الْقآئِمُ فِی آخِرِ الْوَقْتِ، وَأَنَّهُ یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَالْأَحادِیثُ فِیهِ وَفِی ظُهُورِهِ کَثِیرَةٌ»؛[۷۲]

«آنچه علما بر آن اتفاق دارند، این است که مهدی آن کسی است که در آخرالزمان قیام فرماید و زمین را از عدل و داد پر کند و احادیث راجع به مهدی علیه السلام و ظهور او بسیار است».

ابن ابی الحدید نیز، در کلامی که پیش از این نگاشته شد، به این اتفاق تصریح کرده است.

ابن خلدون در مقدمه گوید:

«اعْلَمْ أَنَّ الْمَشْهُورَ بَیْنَ الْکآفَّةِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلامِ عَلی مَمَرِّ الْأَعْصارِ أَنَّهُ لابُدَّ فِی آخِرِ الزَّمانِ مِنْ ظُهُورِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ یُؤَیِّدُ الدِّینَ وَیَظْهَرُ الْعَدْلَ وَیَتْبَعُهُ الْمُسْلِمُونَ وَیَسْتَوْلِی عَلَی الْمَمالِکِ الْإِسْلامِیَّةِ، وَیُسَمّی بِالْمَهْدِیّ»؛[۷۳]

«مشهور بین تمام مسلمانان در مرور اعصار این است که چاره‌ای نیست که مردی از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آخرالزمان ظهور نماید دین را تأیید و عدل را آشکار کند و مسلمانان از او پیروی نمایند و بر کشورهای اسلامی مسلّط شود و نامیده شود به مهدی».

شیخ علی ناصف گوید:

«فائِدَةٌ: اتَّضَحَ مِمّا سَبَقَ أَنَّ الْمَهْدِیَّ الْمُنْتَظَرَ مِنْ هذِهِ الْأُمَّةِ إلی أَنْ قالَ:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸۱

وَعَلی هذا أَهْلُ السُّنَّةِ سَلَفاً وَخَلَفاً»؛[۷۴]

«از آنچه گذشت، روشن شد که مهدی منتظر از این امّت است ...

و اهل سنّت از گذشتگان و آیندگان همه بر این عقیده بوده و هستند».

علّامه ابوالطیب در کتاب الاذاعهٔ لما کان و یکون بین یدی الساعهٔ "گفته است: مهدی در آخر الزمان ظاهر می‌شود، و انکار او گستاخی عظیم و لغزشی بزرگ است.

و همانند این سخنان را در کلمات دانشمندان متتبع و محقق اهل سنّت، فراوان می‌توان یافت.

۸- بعضی از صفات و علایم حضرت مهدی علیه السلام در کتب اهل سنّت ۷۵]

۱- مهدی موعود از عترت پیغمبر و از فرزندان فاطمه علیهم السلام است.

۲- مهدی موعود از فرزندان حسین علیه السلام است.

۳- حضرت مهدی علیه السلام جهان را پر از عدل و داد کند، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد.

۴- حضرت مهدی علیه السلام دارای دو غیبت است، یکی از آن دو غیبت طولانی می‌شود.

۵- حضرت مهدی علیه السلام خلیفه و رهبر و امام دوازدهم از ائمه اثنی عشر است که پیغمبر، امّت را به امامت آنها بشارت داد. و برطبق روایات کثیر مسند احمد، صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود و کتاب‌های معتبر دیگر اهل سنّت،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸۲

امامتشان ثابت است.

۶- حضرت مهدی علیه السلام بر تمام کشورها و شهرها مستولی می‌شود و لشکرهای کفر را هزیمت می‌دهد.

۷- دین اسلام و توحید به وسیله آن حضرت عالمگیر خواهد شد و در زمین کسی نماند مگر اینکه به توحید خدا گواهی دهد.

۸- در زمان آن حضرت، مردم آن‌چنان در نعمت و وسعت خواهند بود که نظیر آن در هیچ عصری نبوده است.

۹- حضرت مهدی علیه السلام همنام و هم‌کنیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله است.

۱۰- حضرت مهدی علیه السلام شبیه‌ترین مردم است به پیغمبر در خلق و خُلق.

۱۱- مردم را به سنّت و شریعت و ملّت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برگرداند و کتاب و سنّت را زنده سازد.

۱۲- پوشاک و خوراک آن حضرت در نهایت سادگی باشد.

۱۳- برکات زمین و آسمان در عصرش فراوان شود.

۱۴- علم و دانایی او به حلال و حرام از همه کس بیشتر باشد.

۱۵- نسبت به فقرا مهربان و بر عمّال و مأمورین سخت گیر باشد که بر مردم ستم نکنند.

۱۶- عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و در نماز به حضرت مهدی علیه السلام اقتدا کند.

۱۷- پیش از ظهور آن حضرت، حوادث بزرگ و فتن عظیم و جنگ‌های عالمگیر اتفاق افتد که دو ثلث مردم تلف شوند.

۱۸- پیش از ظهور آن حضرت، معاصی رایج شود؛ فروش خمر و قمار علنی شود؛ عفّت و پاکدامنی در زن‌ها کم شود؛ اسباب لهو و طرب و غنا ظاهر شود؛ ربا جزء معاملات رایج گردد (مؤسسات ربوی آشکار شود). زن‌ها برهنه و نیم برهنه از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸۳

خانه‌ها بیرون آیند و در امور و مشاغل مردها وارد شوند و مردها از آنها اطاعت کنند؛ احکام خدا و حدود معطل ماند و اجرا نشود؛ امر به معروف و نهی از منکر ترک شود؛ بلکه امر به منکر و نهی از معروف رایج گردد تا حدی که مردم منکر را معروف و معروف را منکر بدانند. زن‌ها فاسد و جوانان بدکار شوند؛ کارها به نااهلان سپرده شود؛ و چیزهای دیگر از این قبیل که شرح آن فعلًا میسور نیست.

هرکس بخواهد از این علایم و نشانی‌ها (که خیلی بیش از اینها است) و همچنین راجع "خسف بیداء "،"خروج سفیانی "،"

دجّال "،"یمانی "،"قتل نفس زکیه "،"کیفیت ظهور آن حضرت، "ندا و اعلامی که به ظهور می‌شود و سایر مطالب اطّلاع پیدا کند، باید به کتب مفصل رجوع نماید.

۹- اسامی جمعی از علمای عامه که به ولادت و حیات آن حضرت اعتراف کرده‌اند

در کتاب منتخب الاثر[۷۶] جمع بسیاری از علمای اهل سنّت را که قائل به امامت و حیات آن حضرت بوده‌اند، ذکر کرده‌ایم که- با آنچه بعداً به آن ملحق شده- متجاوز از هفتاد نفر هستند.

۱۰- کفر منکر مهدی علیه السلام

در کتاب "فراید السمطین "و کتاب "البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان "و کتاب "الاشاعه["۷۷] و کتاب الاذاعه ۷۸] و کتاب التصریح ۷۹] و کتاب "العرف الوردی فی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸۴

أخبار المهدیّ["۸۰] و بعضی کتب دیگر از "فوائد الاخبار "ابی‌بکر اسکاف و از ابوبکر بن خیثمه در "اخبار المهدی "در حدیثی که سفارینی سند آن را مرضی دانسته و از سهیلی در "شرح سیر "از جابر بن عبد اللَّه انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

«مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيّ فَقَدْ كَفَرَ»؛

«هرکس خروج مهدی را انکار نماید، کافر گردیده».

و در لفظ دیگر است که فرمود:

«مَنْ كَذَّبَ بِالْمَهْدِيّ فَقَدْ كَفَرَ»؛

«هرکس ظهور مهدی را دروغ بشمارد، کافر گردیده».

سفارینی در کتاب لوامع "گفته است: ایمان به خروج مهدی علیه السلام واجب بوده و از عقاید اهل سنّت و جماعت است.

مؤلف کتاب ارشاد المستهدی["۸۱] در صفحه ۵۳ می‌گوید: بپرهیز ای خردمند! از هر شبهه و شکی در ظهور حضرت مهدی علیه السلام؛ زیرا عقیده به ظهور آن حضرت، اتمام ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه پیغمبر آورده و از آن خبر داده است، می‌باشد و پیغمبر، صادق و مصدّق است. و همچنین شبهه‌ای نداشته باش در اینکه مهدی موعود تا حال ظاهر نشده و هرکس این ادّعا را کرد دروغگو و کذاب است؛ به جهت اینکه علامات و نشانه‌هایی که در روایات شریف ذکر شده، در آن اشخاص موجود نیست و ظهور مهدی و راه شناسایی او مشهور و روشن است و ظهور او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸۵

پیش از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود و اجتماع او با عیسی علیه السلام (برحسب اخبار ثابت) امری ضروری و بدیهی است. هرکس بخواهد به طور مبسوط اطّلاع پیدا کند، به کتاب‌هایی که در این موضوع تألیف شده، رجوع نماید. مقصود ما در این کتاب (ارشاد المستهدی)، اثبات تواتر روایات ظهور آن حضرت به اختصار است.

در صفحه ۵۲ می‌گوید: عموم محدثین و غیر محدّثین، این احادیث (احادیث ظهور) و آثار را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند و ایمان به ظهور مهدی- علیه السلام- (این تعبیر از ارشاد المستهدی است) مشهور و شایع در بین صحابه بوده و اصحاب این عقیده و ایمان را از پیغمبر صلی الله علیه و آله اخذ کرده‌اند. همچنین است آثار و مراسیلی که از تابعین رسیده؛ زیرا آنها در این‌گونه مسایل، به

رأی خود چیزی نمی گفتند.

نتیجه می گیریم که مسأله ظهور حضرت مهدی منتظر موعود- ارواح العالمین له الفداء- که صاحب صفا و علامات مذکور در روایات است، مورد اتفاق و اجماع مسلمین است و احادیث وارد شده در این موضوع، از طرق عامه به حدّ تواتر و مسلّم و ثابت می‌باشد و با ایمان به صدق پیغمبر اکرم و تصدیق نبوّت آن حضرت و صحّت آنچه از آن خبر داده، از اخبار غیبی است و شک در آن راه ندارد. و ایمان به نبوّت، مستلزم ایمان به ظهور آن حضرت است و انفکاک این دو از یکدیگر جایز نیست.

آنچه توضیح داده شد، مبتنی بر اقوال علمای اهل سنّت است. و اگر به کتب معتبر شیعه و روایات آنها از اهل بیت عصمت و طهارت، سندهایی که در نهایت اعتماد می‌باشد و کتاب‌هایی که از هزار سال پیش تا حال نوشته‌اند و احصای آنها دشوار؛ بلکه غیر ممکن است، رجوع شود، اطلاعات او در این موضوع جامع تر خواهد شد.

شیعه این روایات و احادیث را در کتبی، که از عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸۶

شروع به تصنیف آنها کرده‌اند و در اصولی که در عصر ائمه علیهم السلام و پیش از ولادت حضرت مهدی و ولادت پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیهما السلام تألیف نموده‌اند، ضبط کرده‌اند که در واقع، یکی از معجزات و اخبار غیبی، همین احادیث و روایات است. امید است خداوند متعال چشم عموم مسلمین را به زیارت آن جمال عدیم المثال روشن و منوّر فرموده و به انتظار آنها پایان بخشیده، تزلزل و اضطرابی را که در همه شؤون بشر ظاهر شده، به ظهور آن یگانه مصلح حقیقی برطرف فرماید.

فإنّه علی کلّ شیء قدیر.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸۷

در انتظار یک آینده درخشان [۸۲]

«وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ»[۸۳]

دین اسلام، دعوتش ایمان به خداوند یگانه و توحید خالص است. چنانچه از اعتقادات و تعالیم اخلاقی، قوانین حقوقی و کیفری، آداب کشورداری و حکومت و کلّیه احکام و وظایفی که راجع به تمام نواحی فرد و جامعه مقرر نموده، معلوم و آشکار است، هدفش متّحد کردن جماعات و ملّت‌ها، برداشتن دیوارهای امتیازات و اعتبارات لغو و بی‌اثر، برقرار کردن توحید کلمه، همکاری و ارتباطی که ریشه و پایه آن کلمه توحید و ایمان و عقیده به آن است، می‌باشد.

اسلام می‌خواهد تمام اختلافات و جدایی‌هایی را که به نام‌های گوناگون پدید آمده، به وسیله عقیده توحید از میان بردارد؛ اختلافات نژادی، اختلافات طبقاتی، اختلافات ملّی و وطنی و جغرافیایی، اختلافات مسلکی و حزبی و زبانی همه باید از میان برود و سبب امتیاز و افتخار و اعتبار نباشد، حتی باید اختلافات دینی هم کنار گذاشته شود و همه تسلیم فرمان خدا (که همان است) باشند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸۸

اسلام برای بشر، رسیدن به چنین روزی را پیش بینی کرده و در حدودی که وظیفه تشریع است، مقدّمات آن را فراهم ساخته و عملی شدن آن را به آماده شدن زمینه کامل آن موکول نموده است.

ما می‌بینیم جریان اوضاع جهانی و پیشرفت‌هایی که در ناحیه امور مادّی و صناعی نصیب بشر شده؛ و روابط نزدیکی که به واسطه وسایل ارتباط کنونی با هم پیدا کرده‌اند، همه را به یک اتّحاد واقعی و همکاری صمیمانه روحانی و برادری حقیقی بیشتر محتاج کرده، و هرچه جلوتر برویم، احساس این احتیاج بیشتر می‌شود.

امروزه تمام ملل جهان به صورت یک واحد درآمده و همه افراد بشر نسبت به یکدیگر، حکم همسایه؛ بلکه اعضای یک خانواده را دارنـد، همچنـان‌که اگر دو همسـایه یا اعضای یک خانواده با هم اختلاف داشـته باشـند و هرکـدام مسـلک یا دین یا وطن یا زبان یا عادات جداگانه داشـته و بخواهند از حکومت بخصوص و روش و مکتب خاصی پیروی کنند، زندگی برای هر دو همسایه تلخ شده و همواره باید در جنگ و ستیز باشند.

مردم دنیای امروز نیز چنین شده‌اند؛ تا یک وحدت عقیده و وحدت رویه و هدف قوانین، عادات و آداب و نظامات برقرار نشود، آن هم به طوری که تمام جامعه‌های کوچک و بزرگ دنیا در آن برابر و مساوی باشـند، اروپایی بر آفریقایی و شرقی، و غربی بر شرقی آقـایی نداشـته باشـد، امنیت و آسـایش واقعی حاصل نمی‌شود. همواره یک دسـته محروم ویک طبقه برخوردار، یک دسـته غالب و یک جامعه مغلوب خواهـد بود. باید این همه موجبات اختلاف و جدایی که در اثر ترقی فکر بشـر، بی‌مایه بودن آنها معلوم شده، از میان برود و آن جامعه محکم و حقیقت‌پرست صالحی که قرآن مجید وعده داده است، وارث زمین بشود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۸۹

بـدیهی است رسـیدن بشـر به چنین مقصـد عـالی آسایش بخش در گرو اسـباب چنـدی است که از آن جمله: وجود قوانین عادلانه، تعـالیم اجتمـاعی، نظامـات جزایی و حقـوقی، برنامه‌هـای وسـیع تعلیـم و تربیـت صـحیح و عمران است که از آلا-یش اغراض افراد و طبقات پاک باشد، و تنها دین مقدّس اسـلام به حدّ اعلا این جهان را تأمین و تضـمین نموده است، و از جمله: ترقّی فکر بشر و توجّه او به لزوم تشـکیل چنـان اجتماع عادل و درخشان در اثر فشار ظلم، طغیان، فراوانی نابکاری، فساد و عجز زمامـداران از اصـلاح امور است.

و از آن جمله است: وجود یک رهبر عالی مقام روحانی، یک رهبر پاک و منزه از احساسات حیوانی، خشم، شـهوت، کبر و غرور و خودخواهی. یک رهبری که فقط وابسـته به خـدا باشد و به همه ملّت‌ها، جمعیت‌ها، نژادها با چشم مهربانی و تساوی و برابری کامل نگاه کند که:

«لا فَضْلَ لِعَرَبِیّ عَلی عَجَمِیّ»؛

«هیچ فضیلت و برتری برای عربی نسبت به عجمی نیست».

و

«النّاسُ کُلُّهُمْ سَواسِیَةٌ کَأَسْنانِ الْمُشْطِ»؛

«همه مردم همانند دندانه‌های شانه مساوی‌اند».

و

«الْخَلْقُ کُلُّهُمْ عَیالُ اللَّهِ؛ فَأَحَبُّهُمْ إِلَی اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعَیالِهِ»؛

«همه مردم عیال خدایند، پس محبوب‌ترین ایشان به خدا، سودمندترین‌شان بر عیال خدا است».

رهبران دیگر که به این صـفات آراسته نیستند و به این تعالیم آشنایی ندارند، حتماً نخواهند توانست چنین دنیایی را که افرادش تشنه یک حکومت عادلانه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹۰

هسـتند، اداره کنند و همه افراد بشر؛ اعم از سیاه، سفید، آسیایی، اروپایی، آفریقایی و آمریکایی را یکسان ببینند و همه را در حقوق عالی انسانی شریک قرار دهند.

اینها عالی‌ترین همّتشان، اسـتثمار یک دسـته برای دسته دیگر و هضم یک جامعه در جامعه قوی‌تر و کوشش برای مصالح یک ملّت است. این می‌خواهـد آفریقـایی بی‌نوا و الجزایری آزاده روح را، بـا کشـتارهای مهیب و تعـذیب‌های دلخراش، غلاـم حلقه به گوش

ملّت دیگر کند و اگر یک لقمه نانی هم در دست او است، از او ربوده و ذخایر طبیعی او را مالک باشد تا عیاش‌ها و ثروتمندان کشورش را از خود راضی کند. آن دیگری هم می‌خواهد به نام طرفداری از ضعفا و جنگ با استثمار و استعمار، آزادی فردی را در عالم نابود سازد و بشر را از ابتدایی‌ترین حقوقش محروم و جامعه را به صورت یک ماشین جاندار بی‌اراده که پشت فرمان آن، چند نفر بی‌وجدان خدانشناس نشسته باشند، درآورد. آن یکی دیگر هم تقویت اقلیت‌ها، جدایی انداختن میان ملل و تجزیه آنها را وسیله سلطه خود بر مردم ضعیف قرار می‌دهد.

این برنامه کار رهبران دنیا است و در گذشته و حال، وضع به همین منوال بوده و خواهد بود. این اشخاص هرچه هم بی‌غرض و بی‌هوا باشند، فقط حفظ مصالح آن جامعه‌ای را که در آن وابسته هستند، در نظر می گیرند و به مصالح جمعیت‌ها و آزادی ملل دیگر چندان اهمّیتی نمی‌دهند؛ زیرا خود را برگزیده یک جامعه و منتسب به یک حزب و مسلک می‌شمارند. پس از آنها هم نباید انتظار دیگری داشت. امروز و فردا معرّف کاردانی و لیاقت زمامداران علاقه‌مند به مصالح جامعه است، و به همین علّت است که همواره اقویا، ضعفا را می‌بلعند و برای آنها حقوقی را، که برای یک ملّت قوی می‌شناسند، قائل نیستند و به حساب نمی‌آورند و برای حفظ مصالح خود، از روشن کردن آتش جنگ‌های وحشتناک پروایی ندارند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹۱

امّا رهبران آسمانی چون وابسته به جمعیت خاصی نبوده و خود را وابسته به خدا، که خالق و رازق همه است، می‌دانند هدفشان یک آسایش عام و آزادی وسیع و یک سازمان عالی الهی است که در سایه آن جامعه، بشر مانند افراد یک خانواده زندگی کنند و سیاه‌پوست و سفیدپوست با هم برادر شوند که البته پیروزی ایشان در این مقصد، به درجه حضور خود افراد و آمادگی و ترقی سطح معلومات و رشد علمی و فکری آنان بستگی دارد.

به طوری که در اخبار و احادیث پیش بینی شده و خبر داده‌اند، در آخرالزمان بر اثر ترقی علوم و فنون و توسعه روابط و نزدیک شدن ملل به یکدیگر و نیز در اثر جنگ‌های خانمان براندازی که دو ثلث بشر یا بیشتر نابود شوند و شیوع ظلم و بی‌اعتدالی و فساد و فحشا،[۸۴] و عجز زمامداران از اصلاح امور دنیا برای قبول حکومت عادلانه الهی و پیروی از یک رهبر صالح دینی و مذهبی؛ یعنی حضرت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹۲

مهدی موعود- علیه الصلاهٔ و السلام- آماده می‌شود.

همچنان‌که شبه جزیره عربستان و وضع عمومی دنیا به علّت فساد و خرابی دستگاه‌ها و بی‌نظمی‌ها و پریشانی فوق العاده ضعفا برای ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آماده شد، در آخرالزمان نیز، دنیا برای ظهور مصلح بزرگی که دوازدهمین جانشین آن حضرت و از فرزندان و اهل بیت او است، آماده خواهد شد. اگر آن روز به واسطه بُعد مسافت‌ها و نبودن وسایل ارتباط و انحطاط سطح فکر مردم، رساندن همه ملل به این هدف عالی میسّر نگشت؛ ولی حتماً ظهور دین اسلام دنیا را به این مقصد نزدیک ساخت و بشر، نمونه‌ای از آن وضع حکومت حقّ را در صدر اسلام مخصوصاً زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و زمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و در استان‌هایی که امثال سلمان، حذیفه، عمار و مقداد حکومت داشتند، مشاهده کرد.

چهارده قرن پیش اگر برای رساندن ندای آزادی‌بخش قرآن:

«قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍٔ سَواءٍ بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِن دُونِ اللَّهِ»؛ [۸۵]

«بیایید از کلمه حقّ که بین ما و شما یکسان است، پیروی کنیم که به جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا تعظیم نکنیم».

به گوش تمام ملل، به زمان‌های طولانی و فرصت‌های زیاد احتیاج بود، امروز فاصله زمان و مکان از بین رفته و صدای یک دعوت نجات دهنده روحانی به گوش همه کس می‌رسد و به طور مسلّم در آینده، این وسایل کامل‌تر و بیشتر می‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹۳

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله زمینه را برای تحقق وعده‌ای که در قرآن مجید داده شد تا حدّی که در عهده مقام تشریع و نبوّت است، فراهم ساخت و آماده شدن زمینه‌های دیگر را به گذشت زمان و تحولات شگرفی که اسلام برای جهان پیش‌بینی کرده، واگذار فرمود و در ضمن بشارات قرآنی و اخبار متواتر صریح، ظهور مصلح آخرالزمان حضرت ولی عصر حجهٔ بن الحسن- ارواح العالمین له الفداء- و توسعه دین اسلام در شرق و غرب را، به طوری که احدی نماند مگر آنکه موحّد و زبانش به کلمه طیبه توحید گویا شود، وعده داد.

و به حدّی این اخبار و بشارات راجع به ظهور آن حضرت و علایم و خصوصیات و جزئیات آن در کتب بزرگان علما و مشایخ محدثین شیعه و سنی متواتر، قطعی، مشهور و معروف است که در امور اعتقادی و مذهبی جز چند مورد، کثرت اخبار و روایات به این مقدار نیست. و باید گفت: ایمان به رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر اخبار غیبی آن حضرت، با ایمان به وقوع این ظهور و عالم‌گیر شدن دین اسلام توسط حضرت مهدی علیه السلام ملازم و توأم است.

ما به بسیاری از امور مذهبی و خصوصیات بعضی مطالب اعتقادی معتقدیم (و باید هم معتقد باشیم)، در حالی که در آن موارد بیشتر از چند حدیث صحیح نقل نشده است؛ پس به چنین مطلبی که عقل و شرع آن را تأیید و تصدیق کرده و از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا حال مورد توجّه علمای اسلام و مُخرجین احادیث بوده و علاوه بر علمای شیعه جمعی از علمای عامّه راجع به آن کتاب‌هایی نوشته‌اند و متجاوز از هزار حدیث بر آن دلالت دارد و آیاتی از قرآن مجید به آن تفسیر شده، باید ایمان قوی‌تر و باور بیشتر داشته باشیم.

آری ما معتقدیم و یقین داریم سرانجام اداره امور جهان در کف با کفایت صالح‌ترین افراد بشر قرار خواهد گرفت و بشریت از آسیب ظلم و ستم نجات یافته

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹۴

و از ترس فقر، پریشانی و ناامنی‌های گوناگون آزاد می‌شود. ما می‌دانیم عالم به سوی یک اینده درخشان و یک تکامل روحانی و عقلانی و نظام مستحکم دینی و الهی، و یک عصر صلح و صفا و برادری و همکاری پیش می‌رود. به امید آن عصر نورانی، با نشاط فراوان و دلی زنده پابرجا ایستاده و انجام وظیفه می‌کنیم و روز نیمه شعبان را که روز تولّد آن مصلح بزرگ و نجات‌دهنده بشر است، از اعیاد بسیار بزرگ دینی شمرده و همه ساله در چنین روزی با تجدید مراسم معمول از جشن و چراغانی، تقدیم مدح و ثنا و اظهار چاکری به آستان فرشته پاسبانش، نشاط خود را تازه‌تر می‌سازیم و از خداوند متعال برای همه شیعیان و دوستان آن حضرت در تعظیم شعائر مذهبی و عمل به وظایف دینی، توفیق مسألت می‌نماییم.

«عَجَّلَ اللَّهُ تَعالی فَرَجَهُ وَسَهَّلَ اللَّهُ مَخْرَجَهُ وَجَعَلَنا مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹۵

مصلحی که جهان در انتظار اوست ۸۶]

طبق مدارک قطعی و احادیث متواتر، هنگامی که دنیا گرفتار سخت‌ترین اضطرابات شود و آتش ظلم و بیدادگری در همه جا

شعله‌ور گردد، امنیت و برادری از میان نوع بشر رخت بربندد و زمامداران کشورها از اداره امور و مبارزه با فساد عاجز شوند، جنگ و خونریزی و اختلاف، نسل بشر را تهدید به انقراض کند.

اختراعات مهیب و سلاح‌های مرگبار، به حدّ اعلا ترقی نماید و صفات عالی انسان از جوامع بشری رخت بر بسته و مفاسد اخلاقی و اجتماعی جای آن را بگیرد. ملل ضعیف و افراد ستمدیده، از توسل به مجامع و مجالسی که به نام حفظ حقوق ضعفا و رعایت ملل کوچک تشکیل داده می‌شود، نتیجه نگیرند و خلاصه انواع جنایات و فحشا و منکرات رایج گردد. در این موقع، یک مصلح بزرگ الهی که بشارت ظهور او با تمام مشخصات و خصوصیات داده شده، قیام می‌کند و دست به یک اصلاح عمومی در تمام عالم می‌زند و به تمام این بدبختی‌ها خاتمه می‌دهد.

او از دودمان پیامبر اسلام و از نسل علی و فاطمه زهرا علیهم السلام خواهد بود، به مقتضای حدیث معروف:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹۶

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»؛[۸۷]

که درباره او از طرق بی‌شماری روایت شده است. این مصلح عالی‌مقام، جهان را در لوای یک حکومت حقّ و عدالت خواهد آورد و نور اسلام را در همه شهرهای بزرگ و کوچک و قراء و قصبات روشن گرداند. در همه جا احکام آسمانی قرآن اجرا شود، مقررات و قوانین الهی (که از اغراض و منافع شخصی منزه است) بر همه حکومت کند و همه سازمان‌ها در راه رفاه و آسایش خلق و عمران و آبادی بکوشند و تکامل علمی و اخلاقی بشر با بهترین برنامه شروع شود و بالاخره از فرط بهبود و ترقی سطح زندگی، فقیری در تمام دنیا باقی نماند.

این مطالب یک به یک مورد روایات مسلّم از طرق عامه و خاصه بوده، که تفصیل آن را در کتاب منتخب الاثر "بیان کرده‌ایم.

ضمناً مراجعه به این روایات، ما را به این پیشگویی عجیب و اعجازآمیز که پیشوایان مذهب در چند قرن پیش فرموده‌اند، آشنا می‌سازد و با حیرت مشاهده می‌شود آنچه امروز به ظهور می‌پیوندد؛ چه در تکامل صنعت و چه در انحطاط اخلاق، در اخبار آنان به عنوان علایم ظهور آمده است.

از جمله در قرآن کریم در آیات سوره توبه، سوره صف، و آیه ۱۰۵ سوره انبیا و آیه ۵۵ سوره نور وعده فرموده که دین اسلام عالم‌گیر خواهد شد و ظهور این بزرگوار، این وعده را تحقّق خواهد بخشید.

و در اخبار مسلّم قطعی شیعه و سنّی، پیامبر اسلام این عید بزرگ را بشارت داده و فرموده است: روزها تمام نشود و دنیا به انتها نرسد تا مهدی موعود ظهور نماید و اگر بیش از یک روز از عمر عالم باقی نماند خداوند آن روز را به قدری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹۷

طولانی خواهد کرد که این مصلح بزرگ بیاید و جهان را از عدالت و فضیلت پر کند، همچنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.

اوصاف، کمالات، سجایای این بزرگوار و برنامه دعوت و تشکیل حکومت او، در اخبار بی‌شماری وارد است، همان‌طور که مشخصات او از ولادت و خصوصیات رفتارش در بین مردم و طول عمر او، علّت غیبت و وظایف مردم در زمان غیبت او نیز در اخبار آمده و موضوع بحث کتاب‌های زیادی از محقّقین و متتبعین هزار سال پیش به این طرف قرار گرفته است. و این مباحث به قدری توسعه یافته است که احاطه بر آنها برای هیچ متتبعی امکان‌پذیر نیست.

نویسنده در کتاب منتخب الاثر "درباره مسایل فوق بر روایات بسیار دست یافته و با آنکه در مقام استقصا نبوده، این موفقّیت حاصل شده، که تواتر روایات اغلب موضوعات و عناوینی را که اشاره شده اثبات نموده است. خوانندگان گرامی می‌توانند با مراجعه به کتاب مذکور آن را بررسی فرمایند.

مقصود این است بر هر کس که در کتاب‌ها و جوامع حدیث شیعه و سنّی تتبع نماید، معلوم می‌شود که کثرت احادیث راجع به

حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- به حدّی است که در کمتر موضوعی از مباحث دینی به این اندازه روایت وارد شده است و به طور مسلّم ایمان و اعتقاد به ظهور حضرتش، از ایمان به رسالت پیغمبر اسلام غیر قابل تفکیک است.

حتی محدّثین بزرگ- عامّه و خاصّه- قبل از ولادت آن حضرت، اخبار مربوط به او را در کتب خود نقل نموده‌اند، به طوری که جای هیچ اشتباهی برای مسلمانان باقی نمانده است.

تحوّلات جهان، شرایط زندگی بشر و تکامل مادّیات، تحقّق این بشارت بزرگ را، حتّی به کسانی که مسایل را از نظر علل و اسباب ظاهری مطالعه می کنند، نوید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹۸

می‌دهد و ثابت می کند که بالاخره باید مردم جهان به یک حکومت الهی پناهنده شوند.

بشری که به این همه قوای طبیعت دست یافته است و مدعی است در ظرف مدتی کمتر از یک ساعت، می‌تواند موجودی در روی کره زمین زنده باقی نگذارد، با توجّه به اینکه از معنویات و اخلاق روی گردانده و در راه ارضای شهوات خود، از هیچ کوششی فروگذار نمی کند و برای دست یافتن به مقاصد جاه‌طلبانه و سیطره بر دیگران، به هر وسیله‌ای دست می‌زند، آیا آرام می‌نشیند و از جنگ پرهیز می کند؟!

آیا همین علل و موجبات سبب نمی‌شود که بشر پس از یک سلسله انقلابات جهانی آن‌گاه که از کوشش‌ها و تلاش‌هایش جز محو مدنیت و اخلاق ثمری ندید، برای قبول یک حکومت عادل روحانی، که براساس ایمان به خدا و روز معاد تشکیل شود، آغوش خود را بگشاید.

ما و هر مسلمانی در انتظار چنین روزی برای بشر هستیم، و آینده را برای همه روشن و درخشان می‌بینیم و با روحی سرشار از نشاط و امید، به وظایف خود می‌پردازیم و جشن میلاد این آخرین نجات‌دهنده بشر را به جامعه بشر، مخصوصاً کسانی که از ظلمت مادّیات و ظلم ستمگران، و از ظلمات فساد و تباهی به جان آمده‌اند، تبریک می گوییم.

«اللَّهُمَّ عَجّلْ فَرَجَهُ وَسَهّلْ مَخْرَجَهُ وَاجْعَلْنا مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۹۹

جامعه جهانی اسلامی ۸۸]

اشاره

برحسب عقیده عموم مسلمین و صریح آیات کریمه قرآن مجید و احادیث شریفه، دعوت و رسالت حضرت خاتم الانبیا محمّد صلی الله علیه و آله یک دعوت خصوصی و رسالت منطقه‌ای و اقلیمی، که هدف آن فقط اصلاح یک مجتمع و هدایت یک قوم و ملّت و رهبری حکومت یک ناحیه باشد، نبوده است و قوانین اسلام و احکام قرآن، نظام یک جامعه و برنامه مردم یک کشور و وطن و یک نژاد نیست.

دعوت همگانی

بلکه دعوت اسلامی، دعوت جهانی ۸۹] و تشریعات آن برای همه و هدایت جمیع زن و مرد، غنی و فقیر، سیاه و سفید، شهری و

دهاتی و کلیه طبقات و اصناف است.

پیامبر اسلام، رحمت خدا برای جهانیان و مبعوث به عالمیان بود و رسالتش، آزاد ساختن همه انسان‌ها از یوغ عادات زشت، و استثمار و استعباد، و دعوت به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰۰

توحید، مکارم اخلاق و احترام به حقوق و شرف انسانیت می‌باشد.

دعوت به یکتاپرستی و راهنمایی عموم به بهترین روش عالی انسانی، که منتهی به اتّحاد و برداشتن فاصله‌ها و رفع تبعیضات گوناگون می‌شود و کوشش برای تأسیس یک جامعه جهانی و تشکیل مدینه فاضله واقعی از مختصات اسلام است.

ریشه تمام اختلافات، شرک و انصراف از خدای یگانه و پرستش غیر خدا است.

تشکیل حکومت‌ها با سیستم‌های مختلف و برنامه‌های متضادّ و قوانین متخالف، همه ناشی از عدم درک معنای توحید، محدودیت وضع تربیت و دیدگاه بصیرت افراد است، توجّه به فلسفه رسالت جهانی اسلام و عقیده توحید، دیدگاه بصیرت را وسیع می‌سازد که همه نقاط و همه انسان‌ها را از پشت پرده‌های ضخیم مرزها، زبان‌ها و نژادها ببینیم و اطمینان داشته باشیم که در سایه تعالیم عالی اسلام، یک جامعه جهانی تأسیس گردد.

توحید حقیقی

یکی از ارکان مهم دعوت اسلام، که فلسفه نبوات هم مبتنی بر آن است، این است که مصدر تشریع و به وجود آمدن نظام‌ها و قوانین، فقط خداوند متعال است و جعل احکام و تشریع شرایع، مختص به ذات بی‌زوال عالم و حکیم بالذات او است و فقط مردم باید در برابر احکام خدا خاضع و تسلیم باشند و خضوع در برابر احکام دیگران و تسلیم نظامات غیر اسلامی شدن، نشانه انحراف از راه اسلام و توجّه به شرک و عدم اهتدا به حقیقت توحید است.[۹۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰۱

خضوع در برابر احکام خدا، خضوع برای خدا و پرستش خدا است و خضوع در برابر نظام‌هایی که مصدر آن خدا نیست؛ پرستش غیر خدا و قبول استعباد است.

هرکس برای خودش حقّ قانون‌گذاری و جعل احکام قائل باشد، خود را شریک در افعال مخصوص به خدا دانسته است و هر بشری که برای بشر دیگر به چنین حقّی اعتراف کند، حقّ مقام الوهیت و خدایی را برای او اعتراف نموده و بندگی خود را نسبت به او پذیرفته است.

حکومت الهی

اسلام می‌خواهد حاکم بر مردم، خدا و احکام خدا باشد و با تمام مظاهر شرک، که در آن روزگار در ایران و روم و نقاط دیگر به صورت‌های متعدد و با اسم احترام از زمامداران انجام می‌شد، مبارزه کرد و اولیای اسلام مانند علی علیه السلام به مردم نشان دادند: آن تشریفاتی که در دوران جاهلیت در دربارهای روم و ایران مرسوم بود، همه خلاف روح خداپرستی بوده و تحقیر مقام انسانیت افراد است.

و زمامداری مثل علی علیه السلام، که تمام نواحی وجودش عظمت واقعی بشری بود، شخصاً به کارها رسیدگی می‌کرد و برای فقرا آرد و نان و خرما می‌برد و از اینکه مردم برای او تشریفات قائل شوند و به رسم دوران جاهلیت رفتار کنند، به شدّت منع می‌کرد، و

با لباس کهنه و وصله زده بین مردم آمد و شد داشت و خودش به بازار رفته و آنچه را لازم بود، می‌خرید و منزل می‌آورد.
این شدّت و اهتمام اولیای دین برای این بود که کسی خود را صاحب جامعه و حاکم بر تعیین سرنوشت کسی نشناسد و همه در حکومت خدا و منطقه نفوذ
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰۲
احکام خدا وارد باشند و صاحب مملکت و رهبر همه، خدا باشد.

اعلامیه آزادی بشر

مفاد آیه شریفه:
«قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِن دُونِ اللَّهِ»[۹۱]
که اعلان آزادی و حرّیت تمام جز خدا، صاحب اختیار و مالک او نیست. نباید یک نفر جامعه را مال خودش بداند، باید همگان وارد مملکت خدا شوند و صاحب همه و صاحب اختیار همه است تا عدل، احسان، مساوات و برادری جهانی همگانی گردد و تبعیض و جدایی مرتفع شود.

پیشرفت سریع

این اصول بود که موجب شد اسلام در مدت کمتر از یک قرن مانند برق پیشرفت کند و دل‌ها را روشن نماید و ملّت ایران و ملّت روم، که آن همه استعباد زمامداران را دیده بودند و آن تشریفات زاید و بی‌اساس و در واقع پرستش‌های جاهلانه از زمامداران آنها را خسته کرده و بشرپرستی آنها را در پست‌ترین درکات شقاوت انداخته بود، از این تعالیم بیدار شدند،[۹۲] به حال آمدند و خود را شناختند.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰۳
برادری زمامداران اسلامی را با سربازان و افراد دیگر جامعه می‌دیدند، لذّت می‌بردند، نفس راحت می‌کشیدند، طعم آزادی را چنان چشیدند که یک باره شیفته و دلباخته اسلام شدند.
اگر خلافت از مسیر خود تغییر نکرده بود، مخصوصاً حکومت امثال معاویه‌ها دوران اکاسره و قیاصره ۹۳] و تشریفات آنها را تجدید نکرده بود، در دنیا اثری از بشرپرستی وجود نداشت.
پس اسلام با این تعالیم، ناچار به یک حکومت عادلانه و جامعه جهانی انسانی منتهی خواهد شد، برای اینکه رسالتش دعوت عموم و شامل تمام ابنای بشر از سیاه و سفید و تساوی همه در برابر احکام خدا است.

پرچم اسلام

دین حقّ همه را در زیر یک پرچم که فقط به خدا تعلق دارد و به هیچ کشور، حکومت، نژاد و شخصی منتسب نیست، قرار می‌دهد و جامعه انسانی را مانند یک جسد می‌سازد که:
«إِذَا اشْتَکی مِنْهُ عُضْوٌ، تَداعی لَهُ سائِرُهُ بِالْحُمّی وَالسَّهَرِ»؛
«وقتی عضوی از آن به درد آید، سایر اعضا در تب و بیداری با او همگام شوند».
اسم و رسم این پرچم «اسلام» این است که: همه کس و اهل هر قُطر مملکت بتوانند در زیر آن گرد آیند و کسی نتواند آن را به

خود یا به جامعه خود منتسب سازد و در نتیجه عصبیت ایجاد گردد.
پرچم اسلام، پرچمی است که- چنانچه از اسمش معلوم است- به اسلام
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰۴
و اسلام‌آورندگان در هر کجا و در هر سرزمین باشند، تعلق دارد و در سایه آن، عصبیت‌های نژادی و وطنی و عصبیت‌های دیگر باید از میان برود؛ امّا پرچم‌هایی که به نام‌های دیگر است، رمز تفرق و اختصاص و عنوان جدایی و اختلاف‌اند.
تمام تشریعات اسلام شامل همه است. این تشریعات و تعالیم، اگر اجرا شود، ملّت‌ها را خود به خود به سوی جامعه جهانی می‌برد و ملیت‌های مختلف را در ملیت تمام اسلامی هضم کرده و سعادت دو جهانی آنان راتأمین می‌نمایند.

حکومت متّحد جهانی

پس اسلام، آیین تمام مردم جهان و دین جامعه بشری است؛ امّا نه آن جامعه جهانی که "لاینس پالینک "و جمعی دیگر از متفکرین می‌گویند و از حکومت متّحد جهانی دم می‌زنند و مجلّه "طرفداران حکومت متّحد جهانی "افکار آنها را منتشر می‌سازد؛ زیرا اگر برفرض، روزی آن حکومت در جهان تأسیس شود، مثل این سازمان‌های بین المللی که بعد از جنگ اوّل و دوم جهنی تأسیس شد، همان‌طور که مخالفین آن مانند "استراوس "عقیده دارند، برای بشر موجب زحمت و سلب آزادی، و وسیله تسلط اقویا بر ضعفا می‌شود.
و به قول مخالفین حکومت متّحد جهانی، وسیله گسترش یک ظلم مدرن در عالم خواهد شد؛ چون این حکومتی که اینها عنوان کرده‌اند، مبتنی بر ایمان به خدا و توحید و عقایدی که برای همه یک قدر مشترک معنوی باشد، نیست و براساس ایمان واقعی افراد به حقوق و آزادی‌های دیگران به وجود نمی‌آید.
آن حکومتی که این آقایان می‌گویند، این است که: توسعه سلاح‌های مخرّب و اتمی که تمدّن و نسل بشر را به خطر انداخته، اگر یک جامعه جهانی و حکومت متّحد نباشد، سرانجام خواه ناخواه موجب انقراض نسل بشر خواهد شد؛ پس باید
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰۵
برای جلوگیری از این خطرات، از هم اکنون ملل دنیا دست به کار تأسیس یک جامعه جهانی تحت لوای قانونی بشوند.
این حکومت نه به وجود خواهد آمد؛ و نه اگر به وجود آید، ضامن اجرایی خواهد داشت؛ و نه شهوات و غرایز آدمی را که محرک او به جنگ و فتنه است، مهار کرده و به طور صحیح راهنمایی می‌نماید؛ و نه می‌تواند یک برادری ایمانی و انسانی در عالم به وجود آورد.

برادری ایمانی

امّا آنکه اسلام می‌گوید، هم ضامن اجرایی دارد و هم عقیده و ایمان از آن پشتیبانی می‌کند و هم مردم را برادر می‌سازد و هم غرایز و امیال آنها را راهنمایی می‌نماید.
چنانچه در صدر اسلام، این موضوع عملی شد و امروز هم با موانعی که جلو آمده و مرزهایی که ممالک اسلامی را از هم جدا ساخته، مع ذلک صدها میلیون مسلمان جهان، خود را عضو یک جامعه دانسته و با هم احساس برادری می‌کنند، و مایلند در غم و شادی با هم شریک باشند.
امتیاز جامعه جهانی اسلام بر هر جامعه دیگر- کوچک یا بزرگ- جوامع فعلی دنیا و جوامع قبل از اسلام به این است که: محور

تمام امور در این جامعه، خدا و احکام الهی است و تعالیم اسلام برای اداره جامعه جهانی وافی و کافی است.

نقش ایمان

سنگر اساسی و هسته مرکزی و حقیقی این جامعه، عقیده توحید و ایمان به خدای یگانه است که خالق و رازق کل است و هرکس تقوا و پرهیزکاری‌اش بیشتر باشد، به او نزدیک‌تر است. این جامعه جهانی اسلام دارای یک محور حقیقی است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰۶

که به شخص خاص تعلق ندارد و همه به او تعلق دارند، در حالی که جامعه جهانی "لاینس پالینک "و رفقایش بر یک محور واقعی اتّکا ندارد و علّت تمایل به آن، ترس و وحشت از جنگ‌های جهان‌گیر و جهان‌سوز است.

اسلام با عقیده توحید، طرز تفکّر مردم را عوض می‌کند، و سطح افکار را بالا می‌برد و دیدگاه بینش افراد را وسیع می‌سازد که بدون بیم از جنگ، و وحشت از اسلحه‌های مخرّب، به هم نزدیک شوند و با هم تفاهم نمایند.

ما یقین داریم روزی می‌آید که این حکومت جهانی اسلام، عالم را اداره کند و وحدت ادیان، وحدت حکومت‌ها، وحدت نظام‌ها و قوانین عملی گردد و مادامی که دنیا به چنین وحدتی منتهی نشود، اسلام تمام رسالت خود را ادا نکرده است.

خوشبختانه طرفداران اصل این وحدت‌ها هر روز در میان جامعه بشر بیشتر می‌شود- چنان‌که گفته شد- فکر تشکیل حکومت و جامعه جهانی به میان آمده و سازمان‌ها و مجامع بین المللی، به اسم وحدت و برای ایجاد رابطه بین کلیه ملل جهان، تأسیس شده است، هرچند اکثر این مجامع و سازمان‌ها به منظور اغفال و فریب دادن مردم و اغراض سیاسی باشد. مع ذلک کاشف از این است که یک اتّحاد عمومی و وحدت اجتماعی و دینی و سیاسی، خواسته روح و فطرت بشر است و همین حرکات مجازی، مقدّمه حرکات واقعی و آمادگی حقیقی بشر برای آن حکومت جهانی اسلام است.

فراهم شدن زمینه وحدت

سابق بر اینکه فکر تشکیل جامعه جهانی کمتر مطرح می‌شد و به تعالیم اسلام در این زمینه کمتر توجّه می‌کردند، برای این بود که با وسایل ارتباط سابق، تشکیل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰۷

جامعه جهانی را بسیار دشوار و بلکه ناممکن می‌شمردند؛ ولی امروز که صنعت تلگراف، تلویزیون، رادیو، هواپیما و وسایل دیگر، شهرها را، همان‌طور که در اخبار و احادیث رسیده به هم نزدیک کرده و اهل عالم را مثل اهل یک محله و یک خانواده و فامیل قرار داده است، زمینه تشکیل یک حکومت جهانی در سایه تعالیم مترقّی و جامع اسلام را نیز فراهم کرده است و هرچه علم و صنعت جلو برود، زمینه اجرای احکام عالی اسلام نیز آماده‌تر و بشارت‌های اولیای دین به وقوع نزدیک‌تر می‌شود. به تدریج موقعیت‌ها و قدرت‌های محلّی و فردی در دنیا رو به ضعف گذارده و عموم ملل، به طور مستقیم یا غیر مستقیم در تعیین سرنوشت دنیا دخالت می‌نمایند[۹۴] و نظامات و قوانین منطقه‌ای از بین می‌رود. یگانه نظامی که می‌تواند جایگزین تمام این نظامات شود و همه را به طور عادلانه اداره نماید، نظام اسلام است.

پس عالم خود به خود به سوی هدف‌های اسلام گام برمی‌دارد و این اختلاف

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰۸

نظامات، قوانین، سیستم‌های اجتماعی و سیاسی را پشت سر می‌گذارد و یک تفاهم عمومی اسلامی به وجود خواهد آمد و ظلم و

ستم و تجاوز و افراط و تفریط پایان خواهد یافت.

اسلام از آغاز، این آینده درخشان را برای دنیا پیش بینی کرده و صریحاً در آیات و روایات وعده قطعی داده است و بشر را به انتظار چنین روز و عصر و زمانی که همه در زیر پرچم اسلام درآیند و اهل یک دین و ملّت و حکومت شوند، گذارده و به ظهور آن رهبر عالی‌قدری که جهان آینده را باید اداره نماید و عالم را پر از عدل و داد کند بشارت داده و او را به همگان معرفی نموده است.

آیات قرآن مجید

در سوره‌های شریف توبه (آیه ۳۳) و فتح (آیه ۲۸) و صف (آیه ۲۹) خداوند متعال می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ»؛

«آن خدا کسی است که خود را با هدایت و راهنمایی و دین حقّ (دین اسلام) فرستاد، تا آن دین را بر همه دین‌ها غالب گرداند».

دلالت این آیات بر وعده غلبه دین اسلام بر تمام ادیان، واضح است.

در سوره انبیا، آیه ۱۰۵ می‌فرماید:

«وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ»

این آیه نیز دلالت دارد که زمین از آنِ خدا است و بندگان صالح او، آن را مالک خواهند شد.

در سوره نور، آیه ۵۵ می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۰۹

«وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ»

در این دو آیه، ضمن تأکیدات آشکار و روشن، وعده داده شده است که مؤمنان و صاحبان اعمال شایسته، مالک امور و خلیفه روی زمین شده و دین اسلام با قوّت و تمکین گردد و ترس و بیم آنها مرتفع و به امنیت مبدّل شود.

در سوره قصص، آیه ۵ می‌فرماید:

«وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ»

این آیه نیز از آیاتی است که برحسب تفاسیر و احادیث، ظهور حضرت ولی عصر- ارواح العالمین له الفداء- و زمامداری جهانی آن حضرت را بشارت می‌دهد.[۹۵] و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، در کتب بسیار معتبر و مآخذ معتمد مانند نهج البلاغه نقل شده که فرمود:

«لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْیا عَلَیْنا بَعْدَ شِماسِها عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلی وَلَدِها- وَتَلی عَقِیبَ ذلِکَ- وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ»؛[۹۶]

«دنیا بر ما (آل محمّد) بازگردد و مهربانی نماید، مانند بازگشت شتر بدخو و گازگیر به بچه خویش و در پی آن خواند: «وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ ...» یعنی می‌خواهیم بر آنان‌که در زمین ناتوان شمرده شده‌اند، منّت نهاده و آنها را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۱۰

پیشوایان و میراث برندگان قرار دهیم».

احادیث شریفه

احادیث و روایات به طور متواتر از طرق عامه و خاصه دلالت دارنـد بر اینکه دین اسـلام عالم‌گیر خواهـد شـد و خانه‌ای نمانـد مگر اینکه جزء منطقه نفوذ تعالیم اسـلام واقع شود، و شـهر و دهی نماند مگر اینکه صـبح و شام در آن صدای اذان و شهادت به توحید و رسـالت بلنـد شود، در موقعی که انقلابات و فتن و فساد و هرج و مرج و جنگ‌های خانمان برانـداز و قحط و غلا و امراق، ملل را به ستوه آورده باشد، خداوند متعال مصـلح واقعی جهان، مهدی آل محمّد صـلی الله علیه و آله را که نهمین از فرزندان حسـین و فرزند گرامی امام حسن عسـکری علیه السـلام است، برانگیزد تا عالم را پر از عـدل و داد کند پس از اینکه پر از ظلم و جور شده باشد، به واسـطه ظهورش، اضطرابات و انقلابات مرتفع، صلح و امنیت عمومی برقرار، حکومت واحد جهانی تشکیل، و شرق و غرب جهان را خدا به دست آن حضرت و برای او بگشاید.

این روایات در مآخذ معتبر و مصادری که مورد اعتماد اهل سنّت و شیعه است، موجود است و در کتاب‌هایی که در قرن اوّل و پیش از ولاـدت حضـرت مهـدی- عجـل اللَّه تعـالی فرجه- تـألیف شـده، ضـبط است. کسـانی که اهـل اطّلاـع هسـتند، می‌داننـد در کمتر موضوعیماننـد این موضوع، روایـات و احادیث از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السـلام و صـحابه و تابعین وارد شده است [۹۷] که در حقیقت، ایمـان به ظهور آن مصـلح عالم و نجات دهنـده بشـر، جزء لاینفک ایمان به صـدق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و تصدیق به نبوّت آن حضرت است؛ این وعده الهی است که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۱۱

تخلف‌ناپذیر است:

«إِنَّ اللَّهَ لَایُخْلِفُ الْمِیعادَ»؛[۹۸]

«هرگز خداوند نقض وعده نمی‌کند».

و با سـنن الهی و نوامیس هستی و سـیر تکاملی بشـر موافق و به اسماء اللَّه الحسنی مانند ":الحاکم "،"العادل "،"الظاهر "و "الغالب" مؤیّد است.

«فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِیلًا»؛[۹۹]

«و طریقه خدا هرگز مبدل نخواهد شد و طریقه حقّ هرگز تغییر نمی‌پذیرد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۱۳

اسرار و فلسفه غیبت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۱۵

بخش دوم: پیرامون اسرار و فلسفه غیبت

سرّ غیبت

پیش از آنکه از فوایـد و مصالح غیبت حضـرت صاحب الزمان- ارواح العالمین له الفداء- سـخن به میان آوریم، باید در نظر بگیریم که تاکنون علوم و دانش‌هایی که بشـر از راه‌های عادی تحصیل کرده، به کشف تمام اسرار خلقت موجودات این عالم موفّق نشده و اگر علم، هزارها بلکه میلیون‌ها سال دیگر هم جلو برود، هنوز معلومات او در برابر مجهولاتش بسیار مختصر و ناچیز است.

و به گفته یکی از دانشمندان بزرگ، مثل "لا شیء "است در مقابل بی‌نهایت، و این در صورتی است که ما علم تمام انسان‌ها را به حساب آوریم. و امّا اگر علم یک عالِم، و دانش یک دانشمند را بخواهیم در نظر بگیریم، اصلًا قیاس آن با اسرار و رازهای کشف نشده، خنده‌آور و نشانه جهل و نادانی است.

جایی که مولی امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

«سُبْحانَکَ ما أَعْظَمَ ما نَری مِنْ خَلْقِکَ، وَما أَصْغَرَ عَظِیمَها فِی جَنْبِ ما غابَ عَنّا مِنْ قُدْرَتِکَ»؛

«منزّهی تو! چه بزرگ است آنچه را ما از آفرینش تو می‌بینیم و چه کوچک

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۱۶

است بزرگی آنچه را که می‌بینیم در برابر آنچه از قدرت تو که از ما پنهان است».

حال دیگران معلوم است.

بنابراین کسی نمی‌تواند نسبت به وجود یکی از پدیده‌های این جهان بزرگ به علّت عدم کشف سرّ پیدایش و آفرینش آن اعتراض کند و یا پاره‌ای از نظامات و قوانین عالم تکوین را بی‌فایده و بی‌مصلحت بداند.

هیچ کس هم نمی‌تواند به طور یقین ادّعا کند که در کوچک‌ترین پدیده و حوادث جهان، سرّی و نکته‌ای نهفته نیست همچنان‌که کسی نمی‌تواند ادّعا کند به تمام اسرار عالم واقف و آگاه است. فلاسفه و حکما و دانشمندان قدیم و جدید همه این درک را برای خود افتخار دانسته و گفته‌اند:

هرگز دل من ز علم محروم نشدکم ماند ز اسرار که مفهوم نشد

هفتاد و دو سال جهد کردم شب و روزمعلومم شد که هیچ معلوم نشد

به جایی رسیده دانش من‌که بدانم هنوز نادانم

و شاعر دانشمند و حکیم عرب گوید:

ما لِلتُّرابِ وَلِلْعُلُومِ وَإِنَّمایَسْعی لِیَعْلَمَ أَنَّهُ لا یَعْلَمُ

معروف است: زنی از بزرگمهر- حکیم مشهور ایرانی- مسأله‌ای پرسید، حکیم در پاسخش گفت: نمی‌دانم.

زن گفت: ای حکیم! شاه به تو حقوق و ماهیانه می‌دهد که با سرانگشت علم و حکمت خویش، گره از مشکلات مردم بگشایی، شرم نمی‌داری که در جواب مسأله من، به جهل و نادانی خود اقرار می کنی؟

حکیم گفت: آنچه را شاه به من می‌دهد، در برابر معلومات و دانایی‌هایی است که دارم؛ ولی اگر بخواهد در مقابل مجهولات و نادانسته‌های من عطا کند، هرگاه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۱۷

تمام زر و سیم دنیا را به من بدهد، کم داده است.

پس بشر باید در راه کشف مجهولات و درک اسرار، همواره کوشا باشد و اگر در یک‌جا کنجکاوی و تجسّسات او در راه کشف سرّی به جایی منتهی نشد، آن را دلیل بر عدم آن نگیرد.

همان‌طور وقتی چشم‌های او به تلسکوپ‌های قوی و میکروسکوپ‌های ذره‌بین مسلّح نبود، حقّ نداشت منکر وجود موجودات ذره بینی و میلیون‌ها کرات غیرمکشوف آسمانی شود.

همان‌طور که کسی نمی‌تواند صداها و امواج صوتی تحت سمعی و امواج فوق سمعی را انکار کند.

و یا همانند حیواناتی که همه رنگ‌ها را نمی‌بینند، یا همه را به یک رنگ می‌بینند، نمی‌توانند رنگ‌هایی را که انسان با جلوه‌های گوناگون می‌شناسد، انکار نماید.

این قاعده در عالم تکوین و عالم تشریع هر دو جاری است. در عالم تشریع، مواردی داریم که هنوز عقل ما به فلسفه آن بالخصوص راه نیافته و تشریع با تکوین مطابق شده است، همان‌طور که در عالم تکوین، در این موارد حقّ اعتراض نداشتیم؛ در عالم تشریع هم حقّ ایراد و اعتراض نداریم.

بله! اگر در هریک از این دو ناحیه (تشریع و تکوین)، به موردی برخوردیم که عقل صحیح و برهان درست ما را به عدم مصلحت و شرّ آن راهنمایی کرد، می‌توانیم ناراحت شویم؛ ولی تا حال چنین موردی در عالم تکوین و تشریع پیدا نشده و بعد هم هرگز پیدا نخواهد شد.

بعد از این مقدمه می‌گوییم: ما در ایمان به غیبت امام زمان- عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف- به هیچ وجه محتاج به دانستن سرّ آن نیستیم و اگر فرضاً نتوانستیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۱۸

به هیچ یک از اسرار آن برسیم، در ایمان به آن جازم و آن را به طور قطع باور داریم و اجمالًا می‌دانیم که مصالح و فواید بزرگی در این غیبت است؛ امّا میان دانستن و ندانستن ما، با واقع شدن و واقع نشدن آن هیچ رابطه‌ای نیست، چنانچه اگر ما اصل غیبت را هم نشناسیم، به واقعیت آن صدمه‌ای وارد نمی‌شود.

غیبت آن حضرت امری است واقع شده که معتبرترین احادیث از آن خبر داده و جمع بسیاری از بزرگان در این مدّت، به درک حضور مقدّس آن حضرت نایل شده‌اند. پس میان این مطلب؛ یعنی ندانستن سرّ غیبت و صحّت امکان وقوع آن هیچ ارتباطی اصلًا و قطعاً وجود ندارد. می‌توانیم بگوییم: ما سرّ غیبت آن حضرت را نمی‌دانیم و با این‌حال به غیبت آن بزرگوار ایمان داریم، مثل اینکه فایده بسیاری از چیزها را نمی‌دانیم؛ ولی به وجود و هستی آنها عالِم و داناییم.

سخنی در فواید غیبت

باید دانست پرسش از سرّ غیبت در زمان ما آغاز نشده و اختصاص به این عصر ندارد. از زمانی که غیبت آن حضرت شروع شد؛ بلکه پیش از آن زمان و پیش از ولادت آن حضرت، از هنگامی که پیغمبر و امامان- صلوات اللّٰه علیهم اجمعین- از غیبت حضرت مهدی علیه السلام خبر دادند، این سؤالات مطرح شده: چرا غیبت می‌نماید؟ و فایده غیبت چیست؟

و در زمان غیبت به چه نحو و چگونه از وجود شریف آن حضرت بهره‌مند می‌گردند؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، راهنمایان بزرگ، که ما را به ظهور حضرت مهدی موعود ولی عصر- عجل اللّٰه تعالی فرجه- بشارت داده‌اند، پاسخ‌هایی فرموده‌اند.

خلاصه بعضی از آن پاسخ‌ها این است:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۱۹

۱- علّت عمده و سرّ بزرگ و حقیقی غیبت معلوم نخواهد شد مگر پس از ظهور آن حضرت، همان‌طور که حکمت کارهای خضر، هنگامی که موسی- علی نبینا و آله و علیه السلام- با او مصاحبت داشت، معلوم نشد مگر در وقت مفارقت آنها.

همان‌طور که فایده و ثمره خلقت هر موجودی؛ اعمّ از جماد و نبات و حیوان و انسان، بعد از گذشتن ماه‌ها و سال‌ها ظاهر شده و می‌شود.

۲- حکمت‌ها و اسرار معلومی در این غیبت است که از آن جمله امتحان بندگان است؛ زیرا به واسطه غیبت، مخصوصاً اگر سرّ آن نامعلوم باشد، مرتبه ایمان و تسلیم افراد در برابر تقدیر الهی ظاهر می‌شود و قوت تدیّن و تصدیق آنان معلوم و آشکار می‌گردد. همچنین در زمان غیبت به واسطه حوادث و فتنه‌هایی که روی می‌دهد، شدیدترین امتحانات از مردم به عمل می‌آید، که شرح آن

در اینجا میسّر نیست.

و از جمله آن اسرار، این است که: در دوره غیبت، ملل جهان به تدریج برای ظهور آن مصلح حقیقی و سامان دهنده وضع بشر، آمادگی علمی و اخلاقی و عملی پیدا کنند؛ زیرا ظهور آن حضرت مانند ظهور انبیا و سایر حجج نیست که مبتنی بر اسباب و علل عادی و ظاهری باشد؛ بلکه روش آن سرور در رهبری جهانیان مبنی بر حقایق و حکم به واقعیات و ترک تقیّه، شدت در امر به معروف و نهی از منکر و مؤاخذه سخت از عمّال و ارباب مناصب و رسیدگی به کارهای آنها است، که انجام این امور به تکامل علوم و و معارف، و ترقّی و رشد فکری و اخلاقی بشر نیاز دارد، به طوری که استعداد عالم‌گیر شدن تعالیم اسلام و جهانی شدن حکومت احکام قرآن فراهم باشد.

در خاتمه لازم است توجّه خوانندگان محترم را به کتاب‌های بسیار پرارزشی که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۲۰

در موضوع غیبت تألیف شده؛ مانند کتاب غیبت نعمانی "،"غیبت شیخ طوسی "و "کمال الدین و تمام النعمهٔ "جلب کنم؛ زیرا مطالعه این کتاب‌ها برای درک قسمتی از اسرار غیبت بسیار مفید و سودمند است.

امید است خداوند متعال به فضل و کرم خود، فَرج حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- را نزدیک و چشم ما را به جمال عدیم المثال آن حضرت روشن و حکومت جهانی اسلامی را تشکیل، و دنیا را از ظلم و ستم و مفاسد سیاست‌های متضاد و جاه‌طلبی افراد نجات بخشد، به حقّ محمّد و آله الطاهرین علیهم السلام.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۲۱

حکمت و فلسفه غیبت

اشاره

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً»[۱۰۰]

بیشتر مردم گمان می‌کنند حقایق اشیا را شناخته و آنچه را دیده و شنیده و پوشیده و چشیده و لمس کرده‌اند، به حقیقتش رسیده‌اند و شاید کمترین توجّه و عنایتی به مجهولات خود نداشته باشند.

آن کشاورز و باغداری که در صحرا و باغ به کشاورزی و باغداری مشغول است، تصور می‌کند هیچ چیز از اشیایی که با آنها سر و کار دارد، از زمین و خاک و خاشاک و آب و هسته و ریشه و ساقه و شاخ و برگ و شکوفه و میوه و دانه و سنگ و آفات نباتی بر او مجهول نیست. کارگر معدن، چوپان گوسفند چران، دامدار و ...

تصور می‌کنند دست کم چیزهای زیر نظر خود را شناخته‌اند.

افرادی که کم و بیش درس خوانده‌اند، نیز گرفتار همین اشتباه شده و خود را عالم به حقایق اشیا می‌شمارند. مهندس برق، معدن، کشاورزی، پزشک متخصص در رشته پوست، اعصاب، خون، استخوان، مغز، جهاز هاضمه و ...، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، روان‌شناس، زیست‌شناس، فیزیک‌دان، شیمی‌دان و دیگران می‌خواهند همه پدیده‌هایی را که با کار و شغل و تخصص آنان ارتباط دارد، تعریف

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۲۲

کنند و بشناسانند؛ امّا متأسفانه از شناساندن حقیقت آنها عاجزند و هرچه متبحّر باشند، جز خواص و آثار و ظواهر اشیا، حقیقتی را

نشان نمی‌دهند و هرچه دانشمندتر شوند، به اشکال و دشواری و کوتاهی تعریفات (به اصطلاح) حقیقی داناتر می‌شوند.

جهان یک سلسله الغاز و رشته بسیار طولانی و درازی است که انتها و ابتدای آن بر بشر مجهول است و در هر حلقه از حلقه‌های این زنجیر، آن‌قدر معماها و الغاز نهفته است که تصوّر دورنمای آن بشر را غرق در تعجب و تحیّر می‌نماید.

«لیدی استور» می‌گوید: اگر هر انسانی سخن نگوید مگر از آنچه حقیقتش را شناخته است، سکوت و خاموشی عمیق بر سراسر جهان حکومت خواهد یافت.[۱۰۱ "]وارین ویفر "نایب رئیس مؤسسه روکفلر می‌گوید: آیا علم در میدان نبرد با جهل و نادانی پیروز می‌شود؟ در حالی که علم به هر پرسشی که پاسخ می‌دهد، گرفتار پرسش‌های بیشتر می‌شود و هرچه در راه کشف مجهولات جلوتر می‌رود، ظلمات جهل را طولانی‌تر می‌بیند. علم بشر دائماً در ازدیاد است؛ امّا این احساس که تقدم نمی‌یابد، به حال خود باقی است؛ زیرا روز به روز حجم چیزهایی که ادراک می‌کنیم و آنها را نمی‌فهمیم و نمی‌شناسیم، ضخیم‌تر می‌گردد.[۱۰۲] آری بشری که توانسته است بر اساس علوم آزمایشی و حسی، برق، بخار، آهن، آب، خاک، هوا و اتم را مسخّر کند و به سوی کرات آسمان دست تصرف دراز نماید و عناصر را از هم بشکافد، این همه وسایل صناعی مانند تلفن، تلگراف، رادیو و تلویزیون و ... کارخانجات صنایع تحویل داده، هنوز هم که هنوز است، از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۲۳

فهم و درک این حقایقی که شب و روز با آنها دست و پنجه نرم می‌کند، عاجز و ناتوان است.

نه حقیقت برق، نه حقیقت خاک، نه حقیقت آب، نه حقیقت عناصر و نه اشجار و معادن و نه سلول و هورمون و اتم و الکترون و نه ... و نه ... را شناخته جز ظواهر و خواصی چند، چیزی کشف نکرده و تمام این اشیا برای او هنوز هم معما است.

به گفته یکی از متفکرین، آن کسانی که انسان را حیوان ناطق، و اسب را حیوان صاهل تعریف می‌کنند، در حالی این تعریف را می‌نمایند و غرور علمی، باد به دماغ آنها انداخته، که گمان می‌کنند حقیقت انسان و اسب را شناخته‌اند؛ ولی وقتی از مَرکب این غرور پیاده شوند، می‌فهمند نه خود به حقیقت انسان و حیوان رسیده‌اند و نه با این تعریف، کسی را به حقیقت انسان و حیوان آشنا کرده‌اند و بهتر این است که این تعریفات را به قصد شناساندن حقیقت اشیا نگویند.

بشر از شناختن نزدیک‌ترین چیزها به خودش هم عاجز است؛ زیرا از جانش به او چیزی نزدیک‌تر نیست. آیا حیات خود را شناخته؟ و آیا می‌تواند حقیقت روح و حیات را توصیف کند؟ آیا به حقیقت یک سلسله امور وجدانی خودش معرفت دارد؟ آیا عشق و حبّ، لذّت وصل، ذوق و شجاعت و سایر وجدانیات را شناخته است؟

امّا با این همه دشواری‌ها و مجهولات، آیا بشر می‌تواند وجود این حقایق را به علّت نارسایی فهم خودش از درک حقیقت آنها، منکر شود؟ آیا می‌تواند هزارها میلیارد و بیشتر مخلوقات و عجایب و غرایب و اشیایی را که حتی وجود آنها بر او مجهول است، انکار نماید؟ آیا می‌تواند اسرار و خواص و فواید و معانی کلمات این کتاب قطور آفرینش را منکر شود؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۲۴

آیا می‌تواند بگوید: چون من چیزی را ندیده‌ام، آن چیز نیست و چون سرّ و فایده چیزی را کشف نکرده‌ام، آن چیز بی‌فایده و بی‌سرّ است؟!

حاشا و کلّا! بشر هرچه هم عالم و دانشمند باشد، هرگز چنین ادّعایی را نخواهد کرد؛ بلکه هرچه علمش بیشتر باشد، بیشتر خود را از این گونه دعاوی تبرئه می‌کند.

صاعقه که هزارها سال مورد خشم و سبب ترس و بیم بشر بود، در آن اعصاری که علم به خواص و منافع آن پی نبرده بود و به آیات قدرت خدا و معجزات آفرینش که در این قوّه رهیبه پنهان است و تأثیر آن در زندگی نبات و حیوان آگاه نشده بود، آیا این خواص و منافع را نداشت و یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند متعال نبود؟

و آنهایی که آن را فقط مظهری از مظاهر نعمت و عذاب می‌شمردند، اشتباه نمی‌کردند؟![۱۰۳] عالم و دانشمند ساختمان جهان را براساس منطق و نظام صحیح می‌داند و این ظواهر را گنجینه حقایق می‌شناسد و عالم را مدرسه‌ای می‌بیند که باید در آن حکمت و علم بیاموزد و از بحث در خواص، لوازم و آثار اجزای این عالم لـذّت می‌برد و همین الغاز و معمیات برایش لذّت‌بخش است و تحیّر او که نتیجه یک عمر تحصیل و کاوش است، بهترین لذایذ زندگی دانشمندانه او است، که هیچ لذّتی با آن برابر نمی‌شود.

او جهان را مانند یک مسأله پیچیده ریاضی و هندسی می‌بیند که در ظاهر، حلّ آن آسان است؛ ولی وقتی وارد می‌شود، هرچه جلوتر می‌رود، غموضت و دشواری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۲۵

و پیچیدگی آن را بیشتر می‌فهمد.

این منظره برای شخص متفکر و فیلسوف بسیار نشاط بخش است و می‌خواهد حیرت بر حیرتش افزوده شود و به جایی برسد که ببیند عقل او مسلح به سلاحی نیست که بتواند به جنگ تمام این مجهولات برود و این آیه قرآن مجید را با معرفت و بصیرت تلاوت کند:

«وَلَوْ أَنَّما فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ»؛[۱۰۴]

«اگر هر درخت قلم بشود و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مرکب گردد، باز نگارش کلمات خداوند تمام نگردد».

و بخواند:

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمرما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

با این حال، در تمام کاوش‌های علمی و بررسی‌ها انسان به نظم و حکمت، منطق و غرض و اراده و قدرت و علم آفریننده این جهان آشنا می‌شود و می‌فهمد که در این عالم بی‌نظمی نیست و هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان بی‌فایده و بیهوده شمرد.

این مختصر شبح و دریچه‌ای است از عجز بشر و چگونگی درک، فهم و شناخت و در عین حال قدرت عجیب عقل و خرد او.

با این وصف، اگر از درک فلسفه‌ای از فلسفه‌های پدیده‌های عالم تکوین یا تشریع درماند و نتوانست آن را توجیه و تفسیر کند، یا تعبیرات و الفاظش را در تعریف آن کوتاه دید، دیگر نمی‌تواند فایده آن را منکر شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۲۶

مثال عالم معانی و حقایق با علوم و معلومات بشر، مثال الفاظ است با معانی و مسایل. علم الفاظ و لغات هر چه دامنه دار و وسیع باشد، قطعاً تمام معانی را شامل نیست؛ زیرا لغات، الفاظ و کلمات، محدود و متناهی است؛ ولی معانی و اشیا نامتناهی است و هیچ‌گاه محدود و متناهی، نامحدود و نامتناهی را فرا نخواهد گرفت، چنانچه شاعر عرب می‌گوید:

وَإِنَّ قَمِيصاً خِيطَ مِنْ نَسْجِ تِسْعَةٍوَعِشْرِينَ حَرْفاً عَنْ مَعالِيهِ قاصِرٌ

کامل‌ترین و وافی‌ترین بیانی که این حقیقت را بیان کرده، قرآن مجید است که در یک آیه می‌فرماید:

«قُل لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبّى لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِماتُ رَبّى وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً»؛[۱۰۵]

«ای پیامبر! بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکّب شود، قبل از آنکه کلمات الهی تمام شود، دریا خشک خواهد شد هرچند دریایی دیگر ضمیمه آن کنند».

قرآن مجید چهارده قرن پیش در این آیه، که هر روز اعجاز و قدرت علمی آن ظاهرتر می‌شود، با فصیح‌ترین بیان، عظمت و کثرت بی‌نهایت مخلوقات عالم کون را اعلام کرد و احادیث و اخبار اهل بیت نبوّت هم این حقیقت را تشریح و روشن ساخت. مثلًا در آن عصری که بشر تعدادکمی از ستارگان را بیشتر نمی‌شناخت، در مقام مبالغه بیان کثرت چیزی، آن را به عدد قطرات باران و ریگ بیابان و ستارگان آسمان قیاس می‌کردند.

و از حضرت صادق عليه السلام روايت است كه در مقام بيان قصور فهم بشر از درك

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۱۲۷

حقايق مى‌فرمايد:

«يَابْنَ آدَمَ! لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طآئِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ وَبَصَرَكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْتُ إِبْرَةً لَغَطّاهُ تُرِيدُ أنْ تَعْرِفَ بِها مَلَكُوتَ السَّمواتِ وَالْأَرْضِ»؛[۱۰۶]

پس از اين مقدّمه، به كسانى كه سرّ غيبت را مى‌جويند و علّت و فلسفه استتار آن حضرت را مى‌طلبند، مى گوييم: بپرسيد و كاوش و دقّت كنيد و تحقيق و تجسّس نماييد. ما به جستن و پرسيدن شما هيچ اعتراضى نداريم. سؤال كنيد و بجوييد؛ زيرا اگر به علّت اصلى غيبت و واقع اين سرّ دسترسى پيدا نكنيد، بسا كه به حواشى و حكمت‌هايى از آن آگاه شويد و بسا كه اين جستجو و كاوش شما را به يك سلسله دانستنى‌ها رهبرى نمايد؛ ولى اگر غرض شما از اين سؤال و جستجو، اشكال و اعتراض باشد و مى‌خواهيد نرسيدن خود را به علّت غيبت و عجز درك خودتان از فهم آن را، دليل نبودن آن بگيريد، از راه راست و خردپسند دور افتاده‌ايد و نمى‌توانيد جايى را خراب و ايمان و عقيده‌اى را متزلزل سازيد.

هرگز نيافتن، دليل نبودن نمى‌شود. آيا مجهولات شما همين يك موضوع است؟

آيا شما سرّ تمام پديده‌هاى عالم آفرينش را كشف كرده‌ايد؟

آيا در برابر تمام استفهام‌هايى كه بشر نسبت به اجزاى اين عالم و ظاهر و باطن آن دارد، جواب پيدا كرده‌ايد؟

آيا چون سرّ آنها بر شما مجهول است، آن را بى‌فايده مى‌دانيد؟

و آيا ميزان وجود فايده و عدم آن همان فهم بنده و شما است؟

يا آنكه نرسيدن خود را به اين گونه علل و حكمت‌هاى دليل بر ناتوانى فكر

سلسله مباحث امامت و مهدويت ؛ ج‏۳ ؛ ص۱۲۷

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۱۲۸

و استعداد خود مى‌شماريد؟

و معتقد هستيد: اگر عقل و خرد شما به سلاح‌هاى ديگر مسلح بود و غير از اين وسايل ارتباط با خارج، وسايل وسيع‌تر ديگر داشتيد، حتماً به اسرار و خواص مسايل بسيار ديگر از اين عالم آگاه مى‌شديد؟

اگر يك دانشمند متفكر و آزموده به اين سؤالات پاسخ دهد، يقيناً به قصور خود اعتراف مى كند و با ملاحظه مجهولاتى كه هر روز معلوم مى‌شود، هيچ ندانستن را دليل نبودن نمى گيرد و در همه چيز اين جهان، به اسرار و شگفتى‌هاى بى‌شمار معتقد خواهد بود و مى گويد:

پشه چون داند كه اين باغ از كى است‌كو بهاران زاد و مرگش دودى است

خود چو باشد پيش نور مستقر كرّ و فرّ و اختيار بوالبشر

پيه پاره آلت بيناى اوگوشت پاره آلت گوياى او

مسمع او از دو قطعه استخوان‌مدركش دو قطره خون؛ يعنى جنان

كرمكى و از قذر آكنده‌اى‌طمطراقى در جهان افكنده‌اى

پس اين قدر دنبال فلسفه غيبت و پرسش از آن نباشيد، غيبت امرى حاصل شده و واقع شده است. سرّ غيبت دانسته شود يا نشود، غيبت واقع شده است و ندانستن شما هيچ گاه برهان نفى و رد آن نيست.

ما به قضا و قدر معتقديم، و كم و بيش برحسب اطلاعات فلسفى و راهنمايى‌هاى قرآن و اهل بيت از آن چيزهايى مى‌دانيم؛ امّا آيا

کسی می‌تواند از تمام تفاصیل قضا و قدر اظهار علم و اطّلاع کند. لذا از تفکّر در قضا و قدر نهی شده و فرمودند:

«وادٍ مُظْلَم فَلا تَسْلُکُوهُ»؛

«وادی تاریکی است در آن سلوک نکنید و اسب طلب را اینجا نرانید که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۲۹

خسته و مانده می‌شوید».

در این وادی مران زنهار زنهارکه در اوّل قدم گردی گرفتار

شکار کس نشد عنقا به دوران‌چرا دام افکنی ای مرد نادان ۱۰۷]

امور تکوین و تشریع از همه جهات تحت احاطه فکر بشر در نخواهد آمد و بشر نمی‌تواند تمام نواحی این امور را بررسی و به جمیع اطراف آن برسد.

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست‌این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

ز آتش وادی ایمن، نه منم خرم و بس‌موسی اینجا به امید قبسی می‌آید

این شرح وادی بی‌نهایت کز وصف یار گفتندحرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

اینجا دیگر مقام، مقام تسلیم و ایمان است؛ امّا در عین حال نه ایمان بی‌دلیل و نه ایمان تعبدی خالص؛ بلکه ایمانی که از راهنمایی عقل و وجدان آگاه بشر سرچشمه گرفته و زبان وحی و آیات قرآن مجید و احادیث متواتر و معجزات و شرفیابی‌های جمعی از خواص، ما را به آن دلالت و راهنمایی کرده است.

پس آنچه بگوییم راجع به اسرار غیبت، بیشتر مربوط به فواید و آثار آن است، و الّا علّت اصلی آن بر ما مجهول است.

و این است معنای احادیث شریفه‌ای که در آن تصریح شده به اینکه سرّ غیبت آشکار نشود مگر بعد از ظهور؛ چنانچه سرّ آفرینش درخت‌ها ظاهر نمی‌شود مگر بعد از ظهور ثمره و میوه، و حکمت باران آشکار نشود مگر بعد از زنده شدن زمین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳۰

و سبز و خرم شدن باغ‌ها و بوستان‌ها و مزارع.

شیخ صدوق در کتاب "کمال الدین "و "علل الشرایع "به سند خود از عبد اللّٰه بن فضل هاشمی روایت کرده است که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

البته برای صاحب این امر غیبتی است که چاره‌ای از آن نیست، در آن هر باطل جو، به ریب و شک می‌افتد.

عرض کردم: چرا؟ فدایت شوم.

فرمود: برای امری که در فاش کردن آن، به ما اذن داده نشده است.

گفتم: پس وجه حکمت در غیبت او چیست؟

فرمود: وجه حکمتی که در غیبت حجت‌های خدا پیش از آن حضرت بود.

به درستی که وجه حکمت غیبت کشف نمی‌شود مگر بعد از ظهور او، چنانچه وجه حکمت کارهای (حضرت خضر) از سوراخ کردن کشتی، کشتن غلام و به پا داشتن دیوار، برای حضرت موسی- علی نبینا و آله و علیه السلام- کشف نشد مگر در هنگام مفارقت آنها از یکدیگر.

ای پسر فضل! این "غیبت، "امری است از امر خدای تعالی و سرّی است از سرّ خدا و غیبی است از علوم غیبی خدا. و پس از آنکه ما دانستیم خداوند حکیم است، گواهی داده‌ایم به اینکه کار و گفتارهای او، همه موافق حکمت است، هرچند وجه آن بر ما روشن نشده باشد.[۱۰۸] مع ذلک ما برخی از فواید و منافع و اموری را که با غیبت آن حضرت ارتباط دارد و استناد غیبت به آن امور، عقلًا

و عرفاً صحیح است، به طوری که از اخبار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳۱

و کلمات دانشمندان و متفکرین اسلام استفاده می‌شود. در ضمن چند بحث آینده، مورد بررسی و توضیح قرار می‌دهیم. ان شاء اللَّه تعالی.

بیم از کشته شدن

«وَأَوْحَیْنا إِلی أُمّ مُوسی أنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمّ وَلا تَخَافِی وَلا تَحْزَنِی إِنّا رآدُّوهُ إِلَیْکِ وَجاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ»؛[۱۰۹]

«و ما به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر بده و چون ترسان شدی، او را به دریا افکن و هرگز بر او مترس و محزون مباش؛ ما او را به تو برمی‌گردانیم و او را پیامبر قرار می‌دهیم».

«فَفَرَرْتُ مِنکُمْ لَمّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبّی حُکْماً وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ»؛[۱۱۰]

«آن‌گاه که از ترس شما گریختم، خدای من، مرا علم و حکمت عطا فرمود و از پیامبران خود قرار داد».

شیخ کلینی و شیخ طوسی رحمهما الله در کتاب کافی "و "غیبت، "به سند خود از زراره روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای قائم علیه السلام پیش از آنکه قیام فرماید، غیبتی است.

عرض کردم: برای چه؟

فرمود: برای آنکه از کشته شدن بیم دارد.

چنانچه از این حدیث و بعضی احادیث دیگر استفاده می‌شود، یکی از موجبات غیبت، خوف قتل و بیم از کشته شدن است که هم با حدوث غیبت و هم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳۲

با بقای آن ارتباط دارد.

امّا اینکه بیم از قتل و نداشتن تأمین جانی، سبب غیبت شده باشد؛ با مراجعه به کتاب‌های مورد اعتماد و تواریخ و احادیث معلوم می‌شود؛ زیرا بنی عباس به ملاحظه آنکه شنیده بودند و می‌دانستند در خاندان پیغمبر و از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام، شخصیتی پیدا خواهد شد که حکومت جباران و مستبدان به دست او برچیده می‌شود و آن شخص، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، در مقام کشتن او برآمدند و همان طور که فرعون نسبت به حضرت موسی علیه السلام رفتار کرد، برای آنکه از ولادت آن حضرت مطّلع شوند، نخست جاسوسان و کارآگاهان گماشتند، و بعد هم خواستند شخص او را بیابند و دستگیر سازند؛ ولی خدای تعالی آن حضرت را حفظ کرد و دشمنان او را ناامید ساخت. و برحسب ظاهر نیز جنگ‌های داخلی بزرگ و ابتلای بنی عباس به شورش و انقلاب "صاحب الزنج، "آنها را از تعقیب این موضوع بازداشت و چنانچه از درب منبت صفه- سرداب مقدّس- که از آثار گرانبهای باستانی و یادگار عهد الناصر لدین اللَّه- خلیفه بزرگ و دانشمند بنی عباس است- معلوم می‌شود این خلیفه به وجود و ولادت و غیبت آن حضرت ایمان داشته و از حکایت "اسمعیل هرقلی، "که در "کشف الغمه "به نقل صحیح و قطع‌آور روایت شده، استفاده می‌شود که المستنصر باللَّه خلیفه و بانی مدرسه المستنصریه بغداد نیز به آن حضرت ایمان داشته و با اعطای هزار دینار به اسمعیل می‌خواست به آستان امام عرض ارادت و ادبی بنماید و چون اسمعیل به دستور امام از قبول آن خودداری کرد، خلیفه از شدت ناراحتی و تأثّر گریست.

حاصل اینکه حدوث غیبت با خوف از قتل ارتباط داشته و دستگاه حکومتی عصر ولادت آن حضرت از این لحاظ ناراحت و در اندیشه بوده و ولادت و وجود امام علیه السلام را به عنوان یک خطر جدّی برای خود تلقی می‌کرده، شکی نیست. و اگر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳۳

می‌توانستند بی‌درنگ آن حضرت را شهید می‌کردند؛ لذا ولادت امام از آنان پنهان ماند، چنانچه ولادت موسی- علی نبینا و آله و علیه السلام- از فرعونیان مخفی ماند. پس از ولادت نیز، شخص آن حضرت از انظار آنان مخفی گشت و هرچه جهد و تلاش کردند، او را نیافتند.

امّا بیان ارتباط بقای غیبت با خوف از قتل این است که اگرچه خداوند متعال، قادر و توانا است که در هر زمان و هر ساعت آن حضرت را ظاهر و به طور قهر و غلبه بر تمام ملل و حکومت‌ها، پیش از فراهم شدن اسباب، غالب سازد؛ ولی چون خداوند جریان این جهان را بر مجرای اسباب و مسبّبات قرار داده، تا اسباب چنان ظهوری فراهم نشود، قیام آن حضرت به تأخیر خواهد افتاد و اگر پیش از فراهم شدن اسباب و مقدمات ظاهر شود، از خطر قتل مصون نخواهد ماند.

چنانچه اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آغاز بعثت دست به کار جهاد و دفاع می‌شد، بی‌موقع و نابهنگام بود؛ ولی وقتی موقعش رسید، فرمان دفاع و جهاد صادر و نصرت خدا نازل شد و اسلام پیشرفت کرد.

پرسش: چرا آن حضرت مانند نیاکان خود ظاهر نمی‌شود تا یا مظفر و پیروز شود و یا در راه خدا کشته و شهید گردد؟

پاسخ: ظهور آن حضرت برای اتمام نور اللّه و تحقق مطلق هدف دعوت انبیا و صلح و صفا و عدل و داد و امنیت عمومی در زیر پرچم اسلام و یکتاپرستی و اجرای احکام قرآن مجید در سراسر گیتی است.

و پرواضح است که مُجری این برنامه باید در شرایطی قیام کند که موفّقیت و پیروزی او صد در صد حتمی باشد، چنان‌که توضیح داده شد، مانعی از نزول امداد غیبی و نصرت آسمانی از نظر حکمت الهی در میان نباشد.

و اگر به صورت دیگر، که منتهی به تحقق این هدف نگردد، ظهور نماید، نقض

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳۴

غرض خواهد شد و باز هم باید بشر در انتظار حصول وعده‌های الهی بماند.

به گردن نداشتن بیعت

یکی از علایم و مشخصات امام منتظر و مهدی آخرالزمان علیه السلام این است که بیعت هیچ کس و هیچ حکومت غاصب و ستمگری، حتی به عنوان تقیه بر گردن او نیست و ظاهر می‌شود در حالی که نسبت به احدی از جبابره و حکومت‌های مختلف تمکین و تسلیمی نداشته و از راه تقیه هم حکومت‌های غیر اسلامی و حکومت‌هایی را که تمام اسلامی نیست در ظاهر امضا نکرده است. او اکمل مظاهر اسم "العادل "و "السلطان "و "الغالب "و "الحاکم "است و چنان شخصیت و مقامی، از اینکه تحت سلطنت غیر خدا واقع شود، یا به حکومتی از حکومت‌های جائر به تقیه رأی داه باشد، برحسب اخبار محفوظ و محروس است، چنانچه از اخبار کثیر استفاده می‌شود، آن حضرت به تقیه عمل نخواهد کرد و حق را آشکار و باطل را از صفحه روزگار برخواهد انداخت.

پس یکی از حِکَم و مصالح غیبت این است که آن حضرت پیش از رسیدن وقت ظهور و مأمور شدن به قیام مانند پدران بزرگوارش ناچار نمی‌شود از راه تقیه با خلفا و زمامداران و سیاستمداران وقت بیعت نماید و وقتی ظاهر می‌شود که هیچ بیعتی در گردن او نیست و هیچ حکومتی را بر خود، غیر از حکومت خدا و احکام و قوانین قرآن حتی به ظاهر و تقیّه هم، نپذیرفته است.

و این معنی از چند حدیث که در "کمال الدین ("باب ۴۸، باب علّت غیبت) و در "عیون "و "علل "و کتاب‌های دیگر روایت شده، استفاده می‌شود، از جمله در حدیث هشام بن سالم، حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳۵

«يَقُومُ الْقَآئِمُ وَلَيْسَ فِى عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِأَحَدٍ»؛

«قائم علیه السلام قیام می‌کند در حالی که در گردن او بیعت برای احدی نیست».

و نیز در روایت حسن بن علی بن فضّال است که وقتی آن حضرت خبر از غیبت امام، پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام داد، پرسید: برای چه؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: برای آنکه در گردن او بیعت برای کسی نباشد چون به شمشیر قیام کند.

تخلیص و امتحان

یکی از مصالح غیبت، تخلیص و آزمایش مرتبه تسلیم و معرفت و ایمان شیعیان است.

چنانچه می‌دانیم و عمل و شرع و آیات و احادیث بر آن دلالت دارد، یکی از سنن الهی که همواره جاری و برقرار بوده و هست، امتحان بندگان و انتخاب صُلحا و زبده‌گیری و برگزیدن است. زندگی و مرگ، بینوایی و توانگری، تندرستی و بیماری، جاه و مقام، داشتن و نداشتن هر نعمت و گردش هر حالت، مصایب و مکاره، خوشحالی‌ها و شادمانی‌ها، همه وسایل تخلیص و تربیت و امتحان و ارتیاض و برای ظهور کمالات و فعلیت استعدادات و نمایش شخصیت و ایمان و صبر و استقامت افراد و درجه حضور و تسلیم آنها در اطاعت از اوامر خداوند جهان است.

به طوری که از اخبار استفاده می‌شود؛ امتحان به غیبت حضرت مهدی علیه السلام از شدیدترین امتحانات است، به دو جهت:[۱۱۱]

جهت اوّل: چون اصل غیبت که بسیار طولانی می‌شود، بیشتر مردم در ریب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳۶

و شک می‌افتند، و برخی در اصل ولادت و بعضی در بقای آن حضرت شک می‌نمایند و جز اشخاص مخلص و بامعرفت و آزموده، کسی بر ایمان و عقیده به امامت آن حضرت باقی نخواهد ماند. چنانچه پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله در ضمن روایت معروفی که جابر روایت کرده است فرمود:

«ذلِکَ الَّذِی یَغِیبُ عَنْ شِیعَتِهِ وَأَوْلِیآئِهِ غَیْبَةً لا یَثْبُتُ فِیها عَلَی الْقَوْلِ بِإمامَتِهِ إلّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإیمانِ»[۱۱۲]

و معلوم است که ایمان به بقا و حیات و عمر و غیبت طولانی و انتظار ظهور در دوران بسیار طولانی غیبت، ایمان به غیبت، دلیل حسن اعتقاد و اعتماد به خبرهای غیبی پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و نشانه ایمان به قدرت الهی، و علامت قوّت تسلیم و تمکین از برنامه‌های دینی است. برای اینکه ایمان کامل و صادق به امور غیبی حاصل نمی‌شود مگر برای اهل یقین و پرهیزکاران و کسانی که از تاریکی وساوس نجات یافته و به سر منزل اطمینان نفس و ثبات عقیده رسیده و دلشان از انوار هدایت منوّر و روشن شده باشد و به استبعادات و شبهات واهی اعتنا نکرده، در راه دینداری و ولایت، لغزش قدم و تزلزل نیابند.

جهت دوم: شدت‌ها و پیش آمدهای ناگوار و تغییرات و تحولاتی است که در دوره غیبت روی داده و مردم را زیر و رو می‌سازد، به طوری که حفظ ایمان و استقامت بسیار دشوار می‌گردد و ایمان افراد در مخاطرات سخت واقع می‌شود، چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: آن کس که بخواهد در عصر غیبت به دینش متمسک و ملتزم باشد، مثل کسی است که شاخه درخت خار را با دست بزند تا خارهایش قطع گردد. سپس امام با دست خود به این کار اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳۷

کرده، آن‌گاه فرمود: به درستی که برای صاحب این امر غیبتی است، پس باید هر بنده خدای بپرهیزد و به دینش متمسک گردد.

اینک متن حدیث:

«إنَّ لِصاحِبِ هذِهِ الْأَمْرِ غَیْبَةً، الْمُتَمَسِّکُ فِیها بِدَیْنِهِ کَالْخارِطِ لِلْقُتادِ. ثُمَّ قالَ: هکَذا بِیَدِهِ. ثُمَّ قالَ: إنَّ لِصاحِبِ هذَا الْأَمْرِ غَیْبَةً فَلْیَتَّقِ اللَّهَ عَبْدُهُ وَلْیَتَمَسَّکَ بِدِینِهِ»[۱۱۳]

در دوران غیبت، جمال ظاهر دنیا هر چه بیشتر و بهتر جلوه‌گر و دل‌فریب می‌شود. اسباب معاصی و گناهان و لذایذ حیوانی بیش از همه وقت فراهم و در دسترس عموم قرار می‌گیرد. بساط لهو و لعب و غنا و خوانندگی و طرب همه جا گسترده می‌شود. زن‌ها و مردهای بیگانه با هم امتزاج و اختلاطهای نامشروع و خلاف عفّت و نجابت پیدا کنند. کسب‌های حرام متداول و رسمی و معاش اکثر مردم از راه‌های حرام باشد، و برای مؤمن ضربت شمشیر از به دست آوردن یک درهم حلال آسان‌تر باشد. مادیّات و دنیاپرستی بر مردم غالب، و مقامات و مناصب به دست کسانی افتد که به احکام خدا پای‌بند و ملتزم نباشند. زنان را در رتق و فتق امور عامه و کارهایی که به عهده مردها است، دخالت دهند. ربا و میگساری و فروش شراب و قمار و بی‌عفتی و فحشاء علنی گردد. اهل دین و امانت و ایمان، ذلیل؛ و نابکاران و اراذل و بی‌دینان، به ظاهر عزیز گردند. امر به معروف و نهی از منکر ترک و عکس آن رایج شود. معروف را منکر و منکر را معروف شناسند. به معصیت و گناه و همکاری با ستمگران افتخار نمایند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳۸

امانت را غنیمت و صدقه را غرامت شمارند.

شعائر و آداب اسلام را ترک و آداب و شعائر کفار را رسمی کنند. اهل حقّ خانه‌نشین و ناپاکان و خدانشناسان مصدر امور گردند. زن‌ها با گستاخی تمام، آداب و سنن اسلامی را ترک و به وضع دوران جاهلیت برگردند. به واسطه تسلط و غلبه کفار و استبداد اشرار، آن چنان مؤمنان در فشار واقع و از آزادی محروم شوند که کسی را جرأت آن نباشد که نام خدا را ببرد مگر در پنهانی. و به طوری کار حفظ ایمان سخت شود که شخص صبح کند در حالی که در شمار مؤمنان و مسلمانان است و شب کند در حالی که از اسلام بیرون رفته و کافر شده باشد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: این امر برای شما واقع نخواهد شد مگر پس از ناامیدی. نه به خدا نمی‌آید تا شما (مؤمن و منافق) از هم جدا شوید. نه به خدا نخواهد آمد تا شقی شود هر کس شقی می‌گردد و سعید گردد هر کس سعید می‌گردد.[۱۱۴] و در روایت ابن عباس است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که در زمان غیبت او بر عقیده به امامت او ثابت باشند، از کبریت احمر کمیاب‌ترند.

پس جابر به پا خاست و عرض کرد: یا رسول اللَّه! آیا برای قائم از فرزندان تو غیبت است؟

فرمود: آری سوگند به پروردگارم و باید خدا گروندگان را تخلیص کند و کفار را محو سازد. ای جابر! این امری است (کار بزرگی است) از کارهای خدا و سرّی است از اسرار خدا که از بندگان خدا پوشیده است. پس برحذر باش از شک در آن؛ پس به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۳۹

درستی که شک در کار خداوند عزّوجلّ کفر است.[۱۱۵] و در حدیث عبدالرحمن بن سلیط، امام حسین علیه السلام می‌فرماید: از ما دوازده نفر مهدی (هدایت شده) باشند، که نخستین ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و آخر ایشان نهمین از فرزندان من است، او است امام قائم به حقّ که خدا زمین را پس از مردگی به او زنده سازد و دین را به او ظاهر و بر هر دین پیروز گرداند اگرچه مشرکان کراهت داشته باشند، برای او غیبتی است که جمعی در آن از دین مرتد و بیگانه شوند و دیگران بر دین خود ثابت مانده و اذیت شوند، به آنها گفته شود:

چه زمان این وعده انجام شود (چه وقت قائم قیام کند) اگر راست گویانید؟ آگاه باش که صبر کننده در عصر غیبت او بر اذیت و تکذیب، مانند جهاد کننده با شمشیر در پیش روی پیغمبر خدا است.[۱۱۶]

آماده شدن اوضاع جهان

یکی از مصالح غیبت، انتظار کمال استعداد بشر و آمادگی فکری او برای ظهور آن حضرت است؛ زیرا روش و سیره آن حضرت،

مبنى بر رعـايت امور ظـاهرى و حكم به ظواهر نيست؛ بلكه مبنى بر رعايت حقايق و حكم به واقعيات و ترك تقيه و مسامحه نكردن در امور دينى و احقاق حقوق و رد مظالم و برقرار عدالت واقعى و اجراى تمام احكام اسلامى است.

آنچه را كه دشمنان اسلام و مخالفان اصلاحات و سياستمداران رياست طلب

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۱۴۰

سازمـان دادهانـد، باطـل و خراب مى‌كنـد و آنچه را كه از احكـام اسـلام متروك و ضـايع كردهانـد، همه را اجرا و زنـده مى‌سـازد و اسلامى را كه جدّش پيغمبر اعظم صلى الله عليه و آله آورده و در اثر مظالم صاحبان نفوذ و زمامداران خودسر و دنياطلبان، مهجور و از رسميت افتاده، از نور رسميت جهانى مى‌دهد و خلق را به همان دعوت اسلام و قرآن باز مى‌گرداند. از عمّال و صاحب منصبان و متصـديان و مصادر امور مردم به شـدّت مؤاخـذه مى‌نمايـد و با اهل معصـيت و سـتم هيچ‌گونه سازش و مداهنه‌اى ننمايد و حكومت جهانى اسلام را تشكيل دهد.

معلوم است كه انجـام اين برنـامه و اين انقلاـب همه‌جـانبه، محتـاج به ترقّى بشـر در نـاحيه علوم و معارف و فكر و اخلاق و آمادگى جامعه براى پـذيرش و اسـتقبال از اين نهضت و لياقت زمامدارى آن رهبر عظيم الشأن مى‌باشد. بايد اصـحاب خاص كه در يارى آن حضرت ثابت قدم و در معرفت و بصيرت كامل باشند، به عدد معين در احاديث پيدا شوند و مزاج جهان آماده چنان ظهورى بشود و جـامعه بشـر و ملّت‌هـا بفهمنـد كه هيئت‌هـاى حاكم در رژيم‌هاى گوناگون از عهـده اداره امور برنمى‌آينـد، و مكتب‌هاى سياسـى و اقتصـادى مختلف دردى را درمـان نمى‌كننـد و اجتماعـات و كنفرانس‌هـا و سازمان‌هـاى بين المللى و طرح‌ها و كوشـش‌هاى آنها به عنوان حفظ حقوق بشر نقشى را ايفا نخواهند كرد و در اصلاحات از تمام اين طرح‌ها كه امروز و فردا مطرح مى‌شود مأيوس شوند و فساد و طغيان شـهوات و ظلم و سـتم همه را در رنـج و فشار گـذارد، همان‌طور كه در روايات است، بى‌عفتى و فحشا به قدرى رواج پيدا كند كه در كنار خيابان‌ها و ملأ عام، زن و مرد علناً مانند حيوانات از ارتكاب آن شرم نكنند و حيا و آزرم آنها از ميان برود.

چنانچه مى‌بينيم طرح‌هايى كه داده مى‌شود و پى‌ريزى‌هايى كه مى‌كننـد، در مسير مخالف تمدّن واقعى و مروّج ظلم و فساد و سـبب اضطراب و نگرانى و عقده‌هاى روحى و ارتداد و ارتجاع است و بيشتر به تأمين جنبه‌هاى حيوانى

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۱۴۱

و جسمى توجّه مى‌شود و به جنبه‌هاى انسانى و روحى اعتنا ندارند.

وقتى اوضاع و احوال اين‌گونه شد و از تمدّن (منهاى انسانيت) كنونى همه به سـتوه آمدند و تاريكى جهان را فرا گرفت، ظهور يك مرد الهى و پرتو عنايـات غيبى با حسن اسـتقبال مواجه مى‌شود و تاريكى‌ها از هم شـكافته و به تشـنگان جام حقيقت و عـدالت، آب زلال معرفت و سعادت مى‌دهد و در كالبد اين بشر دل مرده، روح نو مى‌دمد كه:

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها»؛[۱۱۷]

«بدانيد كه خداوند زمين را بعد از مردن، زنده مى‌گرداند».

در اين شـرايط، پـذيرش جامعه از نـداى روحانى يك منادى آسـمانى بى‌نظير خواهـد بود؛ زيرا در شـدت تاريكى درخشـندگى نور ظاهرتر و ارج و اثر آن آشكارتر است؛ ولى اگر شرايط و اوضاع و احوال مساعد نباشد و تأخيرى كه در ظهور آن حضرت، حكمت الهى اقتضاى آن را دارد، واقع نشود، نتايج و فوايدى كه از اين ظهور منظور است حاصل نمى‌گردد.

پس بايد اين ظهور تا وقت معلوم به تأخير افتد و در هنگامى كه شـرايط آن حاصل و حكمت الهى مقتضى شد و منادى آسمانى آن را اعلام كرد، انجام شود و كسى از وقت آن اطّلاع ندارد و هر كس، وقتى براى آن معين كند، دروغ گفته است.

از حضـرت صـادق عليه السـلام روايت است كه فرمود: از براى ظهور، وقتى نيست براى آنكهماننـد روز قيامت علم آن در نزد خـدا است، تا اينكه فرمود: براى ظهور مهدى ما كسى وقتى معيّن نكند، مگر آن كس كه خود را شريك در علم خدا بداند و مدعى

باشد که خدا او را بر سرّ خودش آگاه کرده است.[۱۱۸]

پیدایش مؤمنان از پشت کفار

چنانچه در اخبار و احادیث است، خداوند نطفه‌های بسیاری از مؤمنان را در اصلاب کفار به ودیعه گذارده و این ودایع باید ظاهر شود و پیش از ظهور این ودایع، قیام امام با شمشیر و قتل کفار و رفع جزیه، عملی نخواهد شد؛ زیرا مانع از خروج این ودایع می‌شود.

آیا کسی پیش بینی می‌کرد از صلب حَجّاج خون‌خوار ستمکار که در بین دشمنان اهل بیت مانند او در شرارت کم یافت شده، مردی چون حسین بن احمد بن حجّاج، معروف به ابن الحجّاج، شاعر و سخنور معروف شیعه و دوستدار خاندان رسالت علیهم السلام پیدا شود که آن قصاید غرّا و اشعار شیوا در مدح و مناقب علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت و در نکوهش و سرزنش دشمنان آنها بگوید و مذهب شیعه را ترویج نماید؟

که از جمله قصاید او، قصیده معروفی است که مطلع آن این شعر است:

یا صاحِبَ الْقُبَّةِ الْبَیْضآءِ عَلَی النَّجَفِمَنْ زارَ قَبْرَکَ وَاسْتَشْفی لَدَیْهِ شَفِیٌ ۱۱۹]

آیا کسی گمان می‌کرد از فرزندان سندی بن شاهک، قاتل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، یکی از مشاهیر شعرا و ستارگان جهان ادب "کشاجم "پیدا شود که تحت تأثیر جلوه حقیقت و ولایت علی علیه السلام و خاندانش، عمرش را به مدیحه سرایی

و نشر فضایل اهل بیت به پایان رساند.

پس این موضوع خروج نطفه‌های مؤمنان از اصلاب کفار، موضوع مهمی است که ظهور نباید مانع از آن شود و ظهور باید موقعی واقع شود که در اصلاب کفار ودیعه‌ای باقی نمانده باشد، چنانچه در سرگذشت نوح پیامبر- علی نبینا و آله و علیه السلام- قرآن مجید از سخن او در مقام دعا خبر داده:

«وَلا یَلِدُوا إِلّا فاجِراً کَفّاراً»؛[۱۲۰]

«و فرزندی هم جز بدکار و کافر از آنان به ظهور نمی‌رسد».

ظهور جهانی حضرت ولی عصر- عجل اللّه تعالی فرجه- نیز در چنین موقعیتی واقع می‌شود.

و به همین معنی آیه شریفه:

«لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلِیماً»؛[۱۲۱]

«اگر شما عناصر کفر و ایمان از یکدیگر جدا می‌گشتید، همانا آنان که کافرند به عذاب دردناک معذب می‌ساختیم».

در روایات متعددی، که در تفسیر برهان و صافی و بعضی تفاسیر دیگر و کتب حدیث روایت شده، تفسیر گردیده است.

و مضمون آن روایات این است که: قائم علیه السلام هرگز ظاهر نشود تا ودایع خدا خارج شود، پس وقتی خارج شد، دشمنان خدا بر هر کس ظاهر شود و آنها را به قتل رساند.

کلام محقق طوسی

فیلسوف شهیر شرق و افتخار فلاسفه و حکمای اسلام، خواجه نصیرالدین طوسی در رساله فیلسوفانه و محققانه‌ای که در امامت تألیف فرموده، فصلی کامل راجع به غیبت امام دوازدهم و طول مدت و رفع استبعاد آن مرقوم داشته است و در پایان آن، راجع به" سبب غیبت "چنین فرموده است:

«وَأَمّا سَبَبُ غَيْبَتِهِ فَلا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنَ اللَّهِ سُبْحانَهُ وَلا مِنْهُ كَما عَرَفْتَ، فَيَكُونُ مِنَ الْمُكَلَّفِينَ، وَهُوَ الْخَوْفُ الْغالِبُ وَعَدَمُ التَّمْكِينِ وَالظُّهورُ يَجِبُ عِنْدَ زَوالِ السَّبَبِ»؛[۱۲۲]

«امّا سبب غیبت امام دوازدهم، پس جایز نیست که از جانب خدای سبحان و یا از جانب خود آن حضرت باشد؛ بلکه همان‌گونه که شناختی از مردم و مکلفین است و آن خوف غالب و تمکین نداشتن مردم از امام است و هر موقع این سبب زایل شود؛ یعنی مردم تمکین و اطاعت از امام نمایند، ظهور واجب می‌شود».

چنانچه دقت و ملاحظه شود، کلام این استاد بزرگ که در روشنایی عقل و حکمت این موضوع را بررسی و مورد تحلیل قرار داده، مؤید بعضی وجوهی است، که در مقالات پیش به طور مفصل شرح دادیم، و آن بیم از قتل و تمکین نکردن مردم است و اگر این سبب برطرف شود، آن حضرت ظاهر می‌شود، پس سزاوار نیست بندگان با آنکه سبب غیبت خود آنها هستند، اشکال و ایراد نمایند.

مع ذلک چنانچه آنها رفع سبب نکنند، اراده خدا بر آن تعلق گرفته که در زمان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۴۵

مقتضی او را به قهر و غلبه تمکین دهد و وعده‌ای را که در قرآن شریف در آیه کریمه:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَما اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً»؛[۱۲۳]

«خداوند به کسانی از شما بندگان که ایمان آورده و نیکوکار گردد، وعده فرموده که در زمین خلافت دهد چنان‌که امّت‌های صالح پیرامون گذشته، جانشین پیشینیان خود شدند و علاوه بر خلافت، دین پسندیده آنان را بر همه ادیان تمکین و تسلط عطا کند و به همه مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد».

به مؤمنین داده انجاز فرماید و آن حضرت ظاهر و آشکار شود و اگر یک روز از دنیا باقی نمانده باشد، آن روز را آن‌قدر طولانی سازد تا مهدی علیه السلام ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۴۶

علّت تولد امام قرن‌ها قبل از ظهور چه بوده و فایده امام غایب چیست؟

پرسش: مصلحت اینکه امام قرن‌ها پیش از ظهور تولد یافته و پس از عمری طولانی ظاهر می‌شود، چیست؟ مگر خدا قدرت ندارد که مثلًا چهل سال پیش از ظهور، کسی را که صالح و شایسته این مقام باشد، بیافریند؟

و فایده اینکه آن حضرت صدها سال پیش از موعد قیام و ظهورش خلق شده چیست؟ و بالاخره فایده وجود امام ناپیدا و غایب چیست؟ آیا وجود و عدم او برابر نیست؟

پاسخ: این پرسش جز پرسش از فلسفه غیبت، چیز دیگری نیست و پاسخ آن، همان است که در مقالات گذشته گفته شد، مع ذلک بالخصوص در اینجا هم چند پاسخ به این سؤال می‌دهیم.

پاسخ نخست: فایده وجود امام، منحصر به ظهور و قیام او در آخر الزمان و اینکه ظاهراً هم در کارها تصرف و دخالت داشته باشد،

نیست؛ بلکه یکی از فواید وجود امام، امان خلق از فنا و زوال به اذن خدا و همچنین بقای شرع و حفظ حجت‌ها و بیّنات خدا است، چنانچه برخی اخبار معتبر و احادیث مشهور ائمه اثناعشر و احادیث دیگر که از طرق اهل سنّت و شیعه روایت شده، بر آن دلالت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۴۷

دارد و همچنین احادیث بسیاری که دلالت دارند بر آنکه زمین هیچ‌گاه خالی از حجت نمی‌شود. از جمله از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«اللَّهُمَّ بَلی لا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قآئِم للَّهِ بِحُجَّةٍ إِمّا ظاهِراً مَشْهُوراً وَإِمّا خائِفاً مَغْمُوراً لِئَلّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيّناتُهُ»؛[۱۲۴]

«خدایا! آری خالی نماند زمین از کسی که قائم باشد برای خدا به حجّت، یا ظاهر و آشکار یا بیمناک و پنهان، تا حجّت‌های خدا و بیّنات او از میان نرود».

مَثَل امام در این جهان، مَثَل قلب است نسبت به جسد انسان و مانند روح که به امر خدا، سبب ارتباط اعضا و جوارح با یکدیگر است و بقای جسد وابسته به تعلق و تصرف او است و ولیّ و انسان کامل، که همان شخص امام است، نیز به اذن خدای تعالی نسبت به سایر مخلوقات، صاحب چنین رتبه و منزلت است.

و فایده دیگر این است که: چنانچه از اخبار هم استفاده می‌شود، وجود مؤمن در بین مردم منشأ خیرات و برکات و سبب نزول رحمت و جلب عنایات خاص و دافع کثیری از بلیات است. پس وقتی مؤمن وجودش این فوائد و برکات را داشته باشد، معلوم است که وجود امام و ولیّ اللَّه اعظم فواید و برکاتش بسیار عظیم و بااهمّیت است و به عبارت دیگر: امام و حجّت، واسطه اخذ و ایصال فیوض و برکاتی است که دیگران استعداد و لیاقت آنکه مستقیماً آن برکات و افاضات را تلقی و اخذ نمایند، ندارند؛ لذا یکی از مصلحت‌های وجود و عمر طولانی و ولادت آن حضرت در قرن‌ها پیش همین است که فیوض ربانی در این مدت از عباد قطع نشود و خلق اللَّه از برکاتی که بر اصل وجود امام مترتّب است،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۴۸

محروم نگردند.

پاسخ دوم: این است که مسؤول دخالت نکردن و تصرّف ننمودن امام در امور مردم، خود مردم هستند که حاضر به قبول رهبری آن حضرت نیستند و مخالفت می‌ورزند، چنانچه با نیاکان کرامش مخالفت کردند و از آن بزرگواران اطاعت ننمودند. و اگر مردم حاضر به اطاعت و فرمانبری بودند، آن حضرت ظاهر می‌شد، و در این جهت فرقی بین امام حاضر و غایب نیست و محقق طوسی در تجرید همین جواب را فرموده است:

«وُجُودُهُ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرُ وَعَدَمُهُ مِنّا»؛[۱۲۵]

«اصل وجود امام، لطف (مقرّب به طاعت و نزدیک کننده به مصالح و مبعّد از معاصی و دور کننده از مفاسد) است و تصرف او لطف دیگر است و تصرف نکردن او، از جانب ما است».

حاصل آنکه وجود امام لطف و اتمام حجت بر عباد است و اگر در این مدت طولانی، قطع رشته ولایت و هدایت شود، مردم را بر خدا حجت خواهد بود.

خدای تعالی به مقتضای صفات کمالی مانند رحمانیت و رحیمیت و منعمیت و ربوبیت، نعمت تربیت و هدایت بندگان را به واسطه خلق و نصب امام بر بندگان به مدلول آیه شریفه:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»[۱۲۶]

اکمال و اتمام می‌فرماید و اگر مردم از این نعمت منتفع نشوند و مانع از اشراق شمس هدایت امام گردیدند، کسی حقّ اعتراض به وجود و تعیین امام ندارد،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۴۹

چنانچه اگر مردم از بسیاری نعمت‌ها استفاده نکنند و مانع از ظهور منافع آنها شوند؛ بلکه سوء استفاده کنند. این رفتار مردم سبب اشکال به اصل آفرینش آن نعمت‌ها نمی‌شود و کسی نباید بگوید: چون مردم انتفاع نمی‌برند، پس چه فایده دارد و وجود و عدم آنها فرقی نمی‌کند؛ بلکه در اینجا باید بگویند: چرا با اینکه خداوند فیاض فیض بخشی نموده و نعمت‌ها را در دسترس مردم گذارده از این نعمت‌ها انتفاق نمی‌برند و چرا کفران نعمت می‌نمایند؟

پاسخ سوم: ما قطع نداریم که آن حضرت از جمیع اولیا و دوستان خود پنهان باشد و در اموری که مصلحت باشد، توسط آنها و تأیید و ارشاد آنها دخالت ننماید.

پاسخ چهارم: آنچه مسلّم است این است که در عصر غیبت، آن حضرت از نظرها پنهان است و این به آن معنا نیست که مردم نیز از آن حضرت پنهان می‌باشند؛ بلکه چنانچه از بعضی اخبار استفاده می‌شود، آن حضرت در ایام حج حاضر می‌شود و حج به جا می‌آورد و اجداد گرامش را زیارت می‌کند و با مردم مصاحب و در مجالس حاضر می‌شود و از بیچارگان فریادرسی می‌نماید و بیماران را عیادت می‌فرماید و بسا که شخصاً در قضای حوایج آنان سعی فرماید.

پاسخ پنجم: بر امام واجب نیست که شخصاً و بدون واسطه در امور دخالت نموده و راتق باشد؛ بلکه می‌تواند دیگران را به نحو خصوص یا به عنوان عموم از جانب خود بگمارد، همان‌طور که امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام از طرف خود، در شهرهایی که حاضر نبودند، دیگران را منصوب می‌فرمودند، امام هم در زمان غیبت صغری کسانی را به مقام نیابت خاصّه نصب فرموده بود و در غیبت کبری به طور عموم، فقها و علمای عادل را که دانا به احکام هستند، برای قضای فصل خصومات و اجرای سیاسات و حفظ و نظر در مصالح عالی اسلامی نصب و تعیین کرده که مرجع امور خلق باشند، پس ایشان در عصر غیبت به نیابت از آن حضرت برحسب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۵۰

ظاهر عهده‌دار حفظ شریعت، و به شرحی که در کتاب‌های فقه مذکور است، دارای ولایت می‌باشند.

پاسخ ششم: اصل وجود امام موجب دلگرمی و قوّت روح بندگان خدا و اهل اللّه و کسانی که سالک سبیل هدایت هستند، می‌باشد و به عبارت دیگر: یک نقطه اتّکا برای سالکان سبیل اللّه است. اگرچه خدا نقطه اتّکای همه است و همه به خدا اتّکال و اعتماد دارند؛ ولی وجود پیغمبر در جنگ‌ها و غزوات باعث یک دلگرمی و قوت قلب خاص برای مجاهدین اسلام بود و با نبودن ایشان تفاوت بسیار داشت که حتی شخصیتی مثل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«كُنّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنا بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوّ مِنْهُ»؛[۱۲۷]

«ما هرگاه آتش جنگ سرخ می‌شد (جنگ شدت می‌یافت)، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم تا آن حضرت پیشاپیش همگان جهاد می‌کرد، احدی از ما نزدیک‌تر از او به دشمن نبود».

خود این موضوع که امام حیّ و زنده داریم و ملجأ و پناهگاه و حافظ شریعت است، موجب قوّت قلب و استحکام روح و مانع از تسلط یأس و نومیدی بر سالکان و مجاهدان است و همواره از او مدد می‌گیرند و همّت می‌طلبند و این مسأله از نظر علم النفس بسیار اساسی و مهم است.

در مَثل مناقشه نیست. معروف است: نادرشاه افشار در جنگ مورچه‌خوار، سربازی را دید که دلاورانه جنگ می‌کند و سپاه دشمن را به هم می‌زند. نادر تعجب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۵۱

کرد، به او گفت: در هنگام حمله افغانی‌ها تو کجا بودی؟ گفت: من بودم؛ ولی تو نبودی.

پس وجود امام از جهت قدرت روح و قوت قلب و پناهگاه روانی و نقطه اتّکای مؤمنان لازم و واجب است و این یک فایده بزرگی است که برای آن هم نصب امام حتماً و قطعاً و عقلًا و شرعاً لازم است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۵۲

چرا غیبت صغری امتداد نیافت؟

بعضی می‌پرسند: به چه علّت دوران غیبت صغری پایان یافت؟ و اگر برنامه غیبت صغری ادامه پیدا می‌کرد و امام در تمام اعصار غیبت، نایب خاصی داشت که راتق و فاتق امور و راهنمای عموم باشد، چه اشکالی داشت؟!

پاسخ این است که: برنامه روش و کار امام را خداوند متعال تعیین فرموده است و امام باید همان برنامه را اجرا نماید و بعد از آنکه اصل امامت ثابت شد، نسبت به برنامه کار امام، پرسش از علّت به عنوان ایراد و اشکال، بیجا و بی‌مورد است و حتی خود امام نیز جز تسلیم و تمکین و اجرای برنامه وظیفه و تکلیفی ندارد. پرسش از علّت و سبب آن، خلاف روش بندگی و مقام عبودیّت خالص است. تمام پرسش‌ها و اشکالاتی که راجع به غیبت شده، در یک ردیف و از یک قماش است و هیچ یک ایراد اصولی و پرسشی نیست که اگر بی‌جواب بماند، جایی را خراب کند.

و اگر پرسش برای مزید معرفت و بصیرت و روشن شدن امر باشد، در مقام پاسخ به آن، بهتر است این دو پرسش را مطرح کنیم.

پرسش نخست: چرا برای امام علیه السلام دو گونه غیبت معلوم شده و از همان اوّل غیبت کبری آغاز نشده است؟

پرسش دوم: پس از آنکه غیبت صغری پیش آمد و نایبان خاص تعیین شدند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۵۳

چرا دوران غیبت صغری پایان یافت؟ و اگر همان برنامه غیبت صغری ادامه می‌یافت، چه اشکالی داشت؟

پاسخ پرسش نخست:

۱- غیبت صغری مقدّمه غیبت کبری و زمینه‌سازی برای آن بوده؛ چون ابتدای غیبت بود و اذهان، انس به غیبت نداشتند، اگرچه در زمان امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام، آن دو امام برای آماده کردن اذهان، از نظرها احتجاب می‌کردند؛ با این حال، غیبت تامّه اگر دفعةً و ناگهانی واقع می‌گردید، مورد استغراب و استعجاب؛ بلکه استیحاش و استنکار و اسباب انحراف افکار می‌شد و قبول قطع ارتباط با امام، چنانچه در غیبت کبری واقع شد، برای اکثر مردم دشوار و ناراحت کننده بود.

لذا قریب هفتاد سال، رابطه مردم با امام، چنانچه در غیبت کبری واقع شد، برای اکثر مردم دشوار و ناراحت کننده بود.

لذا قریب هفتاد سال، رابطه مردم با امام به وسیله نوّاب خاص حفظ شد و توسط آنان، عرایض و مشکلات و مسایل خود را عرض می‌کردند و جواب می‌گرفتند و توقیعات به وسیله آنها می‌رسید و بسیاری هم به شرف‌یابی حضور نایل می‌شدند تا در این مدت مردم آشنا و مأنوس شدند.

۲- این ارتباط توسط نوّاب خاص، که منحصر به همان چهار نفر نوّاب معروف نبودند و همچنین تشرف جمعی در آن زمان به زیارت آن حضرت، برای تثبیت ولادت و حیات آن حضرت مفید و لازم بود و اختفای کامل که احدی از حال و ولادت آن حضرت مطّلع نباشد، آن هم در ابتدای امر موجب تقض غرض می‌شد، لذا بسیاری از خواص هم در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام و هم در زمان غیبت به سعادت دیدار آن حضرت نایل شدند و با ظهور معجزات، ایمان آنها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۵۴

استوار و محکم گردید.

پاسخ پرسش دوم:

۱- علّت اینکه غیبت صغری ادامه نیافت، این بود که برنامه اصلی کار آن حضرت غیبت کبری بود و غیبت صغری مقدّمه آن بود و برای آماده کردن زمینه انجام شد.

۲- وقتی بنا باشد نایب خاص نافذ الحکم و صاحب قدرت ظاهری نباشد و نتواند رسماً در کارها مداخله کند؛ بلکه قدرت‌های ظاهری به واسطه تمرکز توّجهات در او، با او معارضه و مزاحمت داشته باشند، شیّادان و جاه‌طلبان هم ادّعای نیابت خاصّه می‌نمایند و اسباب تفرقه و گمراهی فراهم می‌سازند، چنانچه در همان مدت کوتاه غیبت صغری دیده شد که چه دعاوی باطلی آغاز گردید و این خود یک مفسده‌ای است که اهمّیت دفع آن از حفظ مصلحت تعیین نایب خاص، اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست، و خلاصه آنکه: ادامه روش نیابت خاصّه با صرف‌نظر از مصالحی که فقط در همان آغاز کار و ابتدای امر داشته با اینکه نوّاب مبسوط الید و نافذ الکلمه نباشند و تحت سیطره زمامداران وقت مأمور به تقیه باشند، از نظر عقل، مصلحت ملزمه‌ای ندارد؛ بلکه از آن مفاسدی هم ظاهر می‌گردید.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَصالِحِ الْأُمُورِ وَلا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ وَلا يَفْعَلُ وُلاةُ أَمْرِهِ إلّا بِما أَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعالی بِهِ؛ فَإِنَّهُمْ عِبادَهُ الْمُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۵۵

سرداب سامرای مشرّفه

یکی از افترائات و اتّهامات مغرضین و دشمنان شیعه و اعدای اهل بیت این است که می‌گویند: شیعه معتقد است امام در سرداب غیبت کرده و در سرداب باقی است و از سرداب ظاهر خواهد شد و هر شب بعد از نماز مغرب بر در سرداب می‌ایستد تا ستارگان نیک آشکار گردند، سپس متفرق می‌شود تا شب بعد.

ما در تکذیب و ردّ این افترا، محتاج به هیچ‌گونه توضیح نیستیم؛ چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است. همه می‌دانند این‌گونه افترائات از امثال ابن خلدون و ابن حجر، جعل و بر اساس انگیزه دشمنی با شیعه و انحراف از اهل بیت، و تمایل به بنی امیه و دشمنان خاندان رسالت است. این نویسندگان و کسانی که بعد از آنها آمدند تا زمان ما، به جای اینکه عقاید و آرای شیعه را از خود و کتاب‌هایشان به دست آورند، به جعل و افترا پرداخته یا جعلیات و افترائات پیشینیان خود را دست به دست گردانده و آنها را ملاک و میزان تحقیق درباره عقاید شیعه و معرفت آرای آنها قرار می‌دهند و خود و دیگران را گمراه می‌سازند.

خیلی عجیب و بسیار شگفت‌انگیز است به یک امّتی که هزاران نویسنده عالی‌قدر آنها آرا و عقایدشان را صریحاً در تألیفات خود نگاشته‌اند، نسبتی داده شود که در هیچ عصری احدی از آنها، احتمال آن را هم نداده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۵۶

در مورد امامت و اصول اعتقادی دیگر در کتاب‌های کلام و اعتقادات، عقاید شیعه محفوظ و مضبوط است و در موضوع غیبت، در کتاب‌هایی که از عصر ائمه علیهم السلام و بعد از آن تألیف شده همه خصوصیات آن مذکور شده و در هیچ کتاب و نوشته‌ای، از این افترا اثر و نشانه‌ای نیست.

احدی نگفته امام در سرداب سامراء مخفی است؛ بلکه کتب و روایات شیعه و آن همه معجزات و کرامات که از آن حضرت در غیبت صغری و کبری نقل شده و حکایات آنان که به شرف درک حضورش در طول این دو غیبت مشرف شده‌اند، همه این نسبت

را تکذیب می‌نمایند. بلی در سامرّای مشرّفه، سردابی است که شیعه در آنجا به دعا و نماز و عبادت خدا و زیارت حضرت ولی عصر- عجل اللّه تعالی فرجه- رفتار می‌کنند، نه برای اینکه امام در آنجا مختفی و پنهان است، یا کسی امام را مقیم در آنجا بداند؛ بلکه برای آنکه آن موضع معروف به سرداب و نواحی آن و حرم عسکریین، منازل و مساکن شریفه و خانه‌ها و محل ولادت آن حضرت و بُروز بعضی معجزات بوده است و تجدید خاطرات آن اعصار و یاد آن ازمنه که امام عصر و پدرش و جدّش در آن بیوت شریف- که از آن جمله همین دار معروف به سرداب است- خدا را پرستش می‌کردند و محل آمد و شد شیعه و محبّان اهل بیت بوده، در همان مقامات و مواقف شریفه به مدلول:

«فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوّ وَالْآصالِ»؛[۱۲۸]

«خانه‌هایی را خدا اجازه داده که آنجا رفعت یابد و در آنجا ذکر نام خدا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۵۷

شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند».

مناسب است، چنانچه منازل و مقامات دیگر نیز هست که مورد احترام شیعه است، برای آنکه معلوم شده آن حضرت آن اماکن را به قدوم خود مشرف فرموده است (مانند مسجد جمکران قم).[۱۲۹]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۵۹

طول عمر حضرت ولی عصرارواحنا فداه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۶۱

بخش سوم: پیرامون طول عمر حضرت ولی عصر (عجل اللّه تعالی فرجه)

عمر بسیار طولانی

یکی از مطالبی که همواره بشر در جستجو و تحصیل آن بوده، طول عمر و زندگی است؛ طول عمر توأم با سلامتی و توفیق از نعمت‌هایی است که ارزش آن را نمی‌توان تعیین کرد. غریزه حبّ به ذات، حبّ بقا و غرایز دیگر، انسان‌ها را عاشق و دلباخته طول عمر ساخته و آنها را وادار می‌سازد که در این راه، منتهای سعی و تلاش را انجام دهند تا برای مدّتی اگرچه کوتاه باشد، این ریسمان عمر را بلندتر سازند.

آنچه فحص و مطالعه در اطراف این موضوع نشان می‌دهد، این است که امکان عمر بسیار دراز همواره مورد قبول بوده و تاکنون کسی عدم امکان و امتناع آن را عنوان نکرده است.

ما نخست امکان طول عمر را از نظر علوم و دانش‌های عصری مانند علم پزشکی و علم زیست‌شناسی، و اطلاعاتی که از احوال سایر مخلوقات داریم با مقایسه انسان به آنها مورد توجّه قرار می‌دهیم و سپس مراجعه به ادیان آسمانی نموده، در امکان و صحّت آن از نظر عقاید دینی سخن می‌گوییم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۶۲

طول عمر از نظر دانش و علم

از نظر علوم امروز بایـد دانست که علم، امکـان طول عمر را کاملًا تأییـد کرده و کوشـش بشـر را در این راه، کوشـش نتیجه‌بخش و موفّقیت‌آمیز و لازم می‌شناسد و برای طول عمر حدّ و اندازه‌ای معلوم نمی‌کند.

علم می‌گویـد: تقلیـل متوفّیـات و مرگ و میرها، و طولانی ساختن عمر وارد یک مرحله عملی شـده و با کمال سـرعت رو به تکامل است و حدّ متوسط عمر در کمی بیشتر از یک قرن، از ۴۷ به ۷۴ رسیده است.

دکتر "الکسیس کارل "در سال ۱۹۱۲ میلادی موفّق به نگهداری یک مرغ به مدت سی سال شد، در حالی که زندگی مرغ حداکثر از ده سال تجاوز نمی‌کند.[۱۳۰]

هشتصد سال زندگی

دکتر "هنری الحیس "می‌گویـد: باید حدّ متوسط مرگ و میر عمومی را به حدّ مرگ و میر اطفال کمتر از ده سال رسانید و اگر این مسأله عملی شود، انسان آینده هشـتصد سال زندگی خواهد کرد.[۱۳۱] دانشـمندان هنوز در تعیین مرز قاطع (زندگی طبیعی) بشر به موفّقیـتی نرسـیده‌اند. مرز منطقی زنـدگی بـه نظر دانشـمندان تفـاوت دارد "،پـاولوف "مرز طـبیعی حیـات انسـان را یکصـد سـال می‌دانست ".مچنیکـوف "آن را ۱۵۰ تا ۱۶۰ قلمـداد می‌کرد. پزشک و دانشـمند مشـهور آلمانی موسوم به "گوفلانـد "معتقـد بود: مدت عادی زندگی بشر دویست سال است.

"فلوگر "فیزیولوژیست مشهور قرن نوزدهم آن را تا ششصد سال و "روجر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۶۳

بیکن "انگلیسی تا یکصد سال قلمداد کرده‌اند.[۱۳۲] ولی هیچ یک دلیلی بر اینکه این مرزها مرز قاطع باشد که از آن تجاوز نکند، ارائه نمی‌دهند.

به عقیـده دانشـمند روسـی "ایلیـا مچنیکوف "پزشـک و فیزیولوژیست، یاخته‌هـا و سـلول‌های بـدن انسـان که تقریباً شـصت تریلیون می‌باشـد از سـموم ترشـح شده توسط باکتری‌های سـمی روده مخصوصاً روده بزرگ (که در آن روزانه ۱۳۰ تریلیون میکروب زاده می‌شود) مسموم می‌شوند.

بسیاری از این باکتری‌ها زیانی به بدن نمی‌رسانند؛ ولی بعضی از آنها سمّی هستند.

اینها بـدن را از داخل توسط سم‌هایی که تولیـد می‌کننـد (ماننـد گازهای فنل و اندل) مسـموم می‌سازند، احتمالًا یاخته‌ها و بافت‌های سازنـده بـدن در اثر این مسـمومیّت به پیری زودرس دچار می‌شونـد، وقتی یاخته پیر شـد، به سـختی می‌توانـد نیازهای حیاتی را رفع نماید و در تکثیر آن اختلال پدید آمده و سـپس می‌میرد.[۱۳۳] پرفسور «اسـمیس» استاد دانشگاه کلمبیا می‌گوید: حدّ و حصر سن، مثل دیوار صوتی است، همان طور که دیوار صوتی امروزه شکسته شده، این دیوار سن نیز روزی خواهد شکست.[۱۳۴]

هفتاد هزار سال عمر

آزمایشاتی که بر روی بعضی از حیوانات ریز آبی انجام شده عُلما را به امکان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۶۴

تغییر دوران حیـات امیـدوار نموده و همچنین دانشـمندان در روی مگس‌هـای میوه‌هـا آزمایش‌هـایی نمودنـد که در نـتیجه عمر آنها نهصد برابر عمر طبیعی گردید.[۱۳۵] بنابراین اگر این امتحان بر روی انسان با موفّقیت عملی شود و عمر طبیعی انسان را هشـتاد سال

فرض کنیم، امکان طولانی کردن عمر تا هفتاد و دو هزار سال ثابت می‌شود.

همچنین در روی نسوج بعضی حیوانات، مطالعاتی جریان دارد که کاملًا بشر را در این زمینه به آینده خوش‌بین نموده و انتظار می‌رود که در آینده طول عمر و بازگشت نیروی جوانی در دسترس همگان قرار بگیرد.

بسیاری از دانشمندان به مسأله اعاده نیروی جوانی بیشتر توجّه دارند تا به مسأله طول عمر؛ زیرا از مسأله طولانی ساختن و ادامه حیات در شرایط مخصوصی به هر مقدار خود را فارغ می‌دانند و در حقیقت آن را حلّ شده و عملی می‌شمارند، فقط می گویند: باید فکری برای پیری کرد و سِرُمی تهیه نمود که از پیری جلوگیری کند؛ زیرا عمر هرچه طولانی شود، اگر با زحمت پیری توأم شود، لذّت‌بخش نیست.

بلکه بعضی پزشکان قدم را فراتر گذارده و مبالغه کرده می گویند: اصلًا مرگ از قواعد حتمی این عالم نیست ۱۳۶] و مرگ نه مولود طول عمر و نه نتیجه پیری است؛ بلکه مرگ نتیجه بیماری و رعایت نکردن قواعد حفظ الصحه و بهداشت بدن و سلامت مزاج است که اگر انسان بتواند بر عواملی که مزاج را تحت تأثیر قرار می‌دهند مسلّط شود، می‌تواند مرگ را مهار نماید.

این عوامل عبارت است از صحّت مزاج پدر و مادر، و پدر و مادر آنها و اطّلاع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۶۵

آنان به قواعد صحّی و بهداشتی تولید مثل، آداب نکاح، اعتدال مزاج مادر در ایام حمل، رعایت دستورات بهداشتی در دوره بارداری و هنگام رضاع و شیر دادن، حسن تربیت فرزند، مساعدت محیط و هوا، رعایت اعتدال در خواب و استراحت، کار و معاشرت و انتخاب جامه و پای‌افزار، مصاحبت با مردمان صحیح الاخلاق و مستقیم، ایمان به خدا و امنیت، صفای باطن و تنزّه آن از عقاید خرافی و باطل، استفاده از غذاهای سالم و خودداری از صرف مسکرات و نوشابه‌های الکلی و شرایط دیگر از این قبیل که چون بیشتر این عوامل تحت کنترل انسان نیست، ناچار مغلوب شده و تسلیم مرگ می‌شود.

احصائیه‌ها و آمارهایی که راجع به تعداد متوفّیات و تفاوت آنها به حسب شغل و حرفه و محیط و مسکن از طرف شرکت‌های بیمه منتشر می‌شود، ثابت می کند اختلاف اعمار بشر مربوط به یک سلسله عوامل خارجی است که هرچه این عوامل کمتر شود، عمر طولانی‌تر می‌شود. چنانچه مکرّر دیده شده، اشخاصی متجاوز از صد و پنجاه، صد و شصت، صد و هفتاد و دویست و بیشتر زندگی کرده‌اند، و در همین عصر، ما اشخاصی را می‌شناسیم که سنّ آنها از صد و پنجاه متجاوز است، و این نیست مگر در اثر آنکه عوامل کشنده کمتر به سراغ آنها رفته است.

خلاصه سخن این است که: امکان عادی طول عمر در جهان علم صد در صد مورد قبول و غیر قابل انکار است.

برای اینکه معلوم شود تعجبی که ما از عمر بسیار طولانی می‌نماییم، معلول انس و عادل به عمرهای کوتاه است، در سخن یک پزشک انگلیسی دقت فرمایید، این پزشک می گوید: اگر منطقه کانال پاناما که مشهور به بیماری‌های فراوان است، از سایر نقاط جهان جدا شود و ما در آنجا زندگی کنیم و از سرگذشت مرگ و زندگی در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۶۶

سایر نقاط بی‌اطّلاع باشیم، خواهیم گفت: کثرت وفیات در این منطقه و کوتاهی عمر از امور معیّن به حکم طبیعت است و تغییر آن از دسترس علم خارج است، پس معلوم می‌شود که جهل ما به اسباب بعضی از بیماری‌ها، مانع از تقلیل وفیات و طولانی شدن عمر است و هر کس در این نظر با من مباحثه کند (و کثرت میزان وفیات و عمرها را در حدّی ثابت بداند) از او می‌پرسیم:

کدام دوره از دوره‌های عمر ثابت است؟

دوره عمر در هند یا نیوزیلند یا آمریکا یا منطقه قنال؟

و کدام پیشه و شغل است که دوره عمر در آن ثابت است؟

آیا پیشه و شغل است که دوره عمر در آن ثابت است؟
آیـا پیشه فلکی و ستاره‌شـناس که وفیـات آن ۱۵ تا ۲۰ درصـد زیر حـدّ متوسـط است؟ یـا وکالت دادگستری که وفیات آن ۵ تا ۱۵ درصد فوق متوسط است؟ یا تنظیف شبکات که وفیات آن ۴۰ تا ۶۰ درصد فوق متوسط است؟
اینها مثال‌هـایی از تفاوت بسـیار در متوسط وفیات به حسب مشاغل و پیشه‌ها است. به علاوه ما ادلّه بسـیار دیگر نیز داریم که دلالت دارد بر تغییرات مهـم در دوران حیـات بـه وسایـل صـناعی، سـپس آزمایش‌هـایی را که روح بعضـی حیوانـات شـده و همه ناجـح و موفّقیت‌آمیز بوده، شرح داده است.[۱۳۷]

طول عمر از نظر ادیان

همه ادیان به اتّفاق از عمر بسیار طولانی جمعی از افراد بشر خبر داده‌اند.
تورات کتابی که با همین وضع تحریف شده، مورد اعتماد یهود و نصاری است، در سـفر تکوین اصحاح ۵، آیات ۵ و ۸ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۷ و ۳۱ و در
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۶۷
اصحاح ۹، آیه ۲۹ و اصحاح ۱۱، آیه ۱۰ تا ۱۷ و در موارد دیگر، افرادی را از پیغمـبران و دیگران نـام برده و عمرهـای طولاـنی هر یـک را که متجـاوز از چهارصـد و شـشـصد و هفتصـد و هشـتصد و نهصـد بوده، به صـراحت بیـان داشـته است.[۱۳۸] علاـوه بر این معتقدند ":ایلیا "برای اینکه الم مرگ را نبیند، زنده به آسـمان مرفوع شد. و "آدام کلارک "مفسّـِر می گوید: شکی نیست در اینکه ایلیا زنده به آسمان مرفوع شـد.[۱۳۹] ادیان باستانی دیگر (اگرچه صحّت بعضی از آنها در اصل معلوم نیست یا معلوم البطلان است) مثل زرتشتی و بودایی نیز از عمرهای طولانی جمعی از افراد بشـر خبر داده‌اند و همه قائل به طول عمر، بلکه بقای حیات اشخاصی تا این زمان هستند.

دین مقدّس اسلام

در دین اسـلام امکان عمر طولانی یکی از مسایل مورد اتفاق می‌باشد و قرآن مجید (سوره عنکبوت، آیه ۱۴) در نهایت صراحت از عمر طولانی نوح خبر می‌دهد:
«فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَهٍٔ إِلّا خَمْسِینَ عاماً»
که فقـط مـدت اشـتغال نوح پیغمبر- علی نبینا و آله و علیه السـلام- به دعوت قوم پیش از طوفان، به صـریح این آیه، نهصـد و پنجاه سال بوده است و اگر سال‌های پیش از دعوت و سال‌های بعد از دعوت را به حساب بیاوریم، چه مقدار می‌شود، خدا
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۶۸
عالم است.
عموم مسـلمانان اتفاق دارند که عیسی بلکه خضر و ادریس و الیاس [علیه السلام زنده هستند و عیسی در آخرالزمان به زمین خواهد آمد و در نماز، به حضرت مهدی علیه السلام اقتدا خواهد کرد.
از نظر تاریخ نیز عمر طولانی مورد تأیید است و تواریخی که در دست داریم، اشـخاص بسـیاری را نشان می‌دهند که از عمر طولانی و زندگی بلند برخوردار شده‌اند.
یکی از کتاب‌هـایی که به خصوص در تاریـخ زنـدگی و شـرح احوال معمّرین نگاشـته شـده و یکی از مآخـذ و مصادر و کتب مهم

تراجم و رجال به شمار می‌رود، کتابی است که ابوحاتم سجستانی (متوفی ۳۵۰) به نام "المعمّرون "تألیف کرده است، این کتاب که اخیراً هم با فهرست و اسلوب عالی طبع شده، سوابق تاریخی طول عمر را به طور کامل و مبسوط روشن می‌سازد.

نتیجه

ما از هر نظر که ملاحظه کنیم، حتی تواریخ عهد باستان را هم اگر جلو بیاوریم، یا علم قدیم و فلسفه یونان را مستند قرار دهیم، یا آنکه به علوم جدید اعتماد نماییم و یا به اخبار انبیا و پیامبران اتکا و استناد نماییم، همه امکان طول عمر و وقوع آن را تصدیق و اثبات می‌نمایند و آن را خارق عادت و اعجاز؛ یعنی بیرون از قوانین و نوامیس طبیعی عالم نمی‌شمارند.

بله چون افرادی که عمر طولانی کرده‌اند، نادرند، قدری نامأنوس و جالب توجّه است. در صورتی که از نظر علمی باید گفت: این عمرهای کوتاه خلاف سنن خلقت و قواعد اصلی عالم طبیعت است و اگر عوارضی که گفته شد، مانع نبود،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۶۹

باید عمر کوتاه خلاف عادت شده باشد.

امّا طول عمر حضرت ولی عصر

(ارواح العالمین له الفداء)

ما می‌گوییم: اصلًا طول عمر ایشان اگرچند هزار سال دیگر و بلکه بیشتر نیز بر آن افزوده شود، نباید مورد حرف و محل شبهه باشد؛ زیرا امکان ذاتی و امکان وقوعی طول عمر ثابت و مسلّم است، حال ما چه امکان طبیعی طول عمر و وقوع آن را ثابت کنیم (چنانچه ثابت است) و چه امکان آن را ثابت ندانیم و عمر طولانی را یک امر خارق العاده و معجزه بشماریم، در مورد طول عمر ایشان، اگر ایمان به خدا و قدرت و توانایی و صحّت نبوات داریم، نباید تردید کنیم.

مسأله طول عمر آن حضرت، مسأله‌ای است که صدها حدیث بر آن دلالت دارد و مشیّت ازلی الهی بر آن تعلق گرفته است.

هر کس خدا را قادر و توانا می‌شناسد، باید آن را باور کند و هر کس العیاذ باللَّه خدا را عاجز می‌شمارد و عجز را نقص، و از صفات سلبیه حقّ نمی‌داند، هرچه دلش می‌خواهد بگوید؛ امّا می‌گوییم: عجز، نقص است و ناقص، محتاج است و محتاج، واجب الوجود نمی‌باشد.

در دوران عمر طولانی حضرت صاحب الامر- عجل اللَّه تعالی فرجه-، مردمان بزرگ که از صفای باطن و استعداد خاص بهره‌مند بوده‌اند، به زیارت و ملاقات و نعمت دیدارش مشرّف شده‌اند.

در این موضوع، سخن از امکان طول عمر و عدم امکان بی‌مورد است و به نظر ما اصلًا جواب این سؤال را در مباحث راجع به طول عمر آن حضرت بی‌جهت وارد کرده‌اند.

آنکه فرضاً می‌گوید: طول عمر محال عقلی است و عقلًا امکان‌پذیر نیست، یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷۰

می‌گوید: محال طبیعی است، باید برهان و دلیل بیاورد، مع ذلک ما ثابت کردیم که عمر بسیار طولانی؛ نه محال عقلی و ذاتی است و نه استحاله وقوعی در آن فرض می‌شود و نه محال طبیعی است.

باز می‌گوییم: ما آنچه را از گفتار دانشمندان و نتایج کاوش‌ها و آزمایش‌های علمی علمای غرب نقل کردیم، برای روشن شدن ذهن بعضی از صاحبان افکار سطحی و افراد کم‌اطّلاع بود که بدانند امکان طبیعی طول عمر مورد قبول علمای بزرگ شرق و غرب

است.

امّا در مورد طول عمر امام زمان- ارواحنا فداه- فرضاً هم امکان طبیعی طول عمر ثابت نباشد، تکیه ما بر قدرت خدا و اراده باری تعالی است و از اینکه طول عمر آن حضرت خارق العاده هم باشد، هیچ شبهه‌ای را وارد نمی‌دانیم؛ زیرا مسأله خارق عادات و ایمان به معجزه اساس قبول و پذیرش نبوات است.

تمام معجزات پیغمبران امور خارق العاده است و این کسانی که در این موضوع استبعاد می‌کنند، در مورد معجزات حرفی ندارند و تسلیم هستند. چه فرق می‌کند، احیاء موتی و زنده کردن مردگان و تبدیل عصا به ثعبان و پیدایش ناقه از دل سنگ و نزول مائده از آسمان و سخن گفتن کودک در گهواره و ولادت عیسی بدون پدر با عمر بسیار طولانی.

اگر علم امکان طبیعی طول عمر را تصدیق می‌کند، امکان طبیعی بعضی از معجزات را تصدیق نکرده است. پس چگونه در آن شک می‌کنیم با اینکه این را قبول داریم؟!

ما می‌گوییم: به هر حساب که باشد، ایراد یا استبعاد طول عمر حضرت قائم آل محمّد- عجل اللّٰه تعالی فرجه- بی‌وجه است و اگر تمام عُقلا جمع شوند و بخواهند در ایراد به طول عمر آن حضرت، یک سخن خردپسند و دلیل معقولی درست

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷۱

کنند، ممکن نیست.

خدا فرموده و پیغمبر خبر داده و ائمه طاهرین هم مژده داده‌اند که حضرت حجت عصر، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، همان کسی که در بامداد روز نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری عالم را به نور جمال خود منوّر ساخت، بعد از غیبت بسیار طولانی؛ که مردم در امر آن حضرت در حیرت و سرگردانی واقع می‌شوند و اکثراً به شک و تردید می‌افتند و عالم پر از ظلم و جور و فشار و ناراحتی و فساد و انواع نگرانی‌ها می‌شود، ظهور می‌فرماید و جهان را پر از عدل و داد می‌کند و در دنیا یک حکومت جهانی تشکیل می‌دهد و قانون واحد اسلام را همه جا اجرا می‌سازد و در سراسر عالم عدالت اجتماع و بر اساس تعالیم قرآن برقرار می‌نماید.

با اینکه این بشارت‌ها قطعی و مسلّم و متواتر است، خداوند هم بر هر کار قادر و توانا است، دیگر جای شبهه و شک و تردید نیست. این استبعادات طول عمر و سرّ غیبت، همه از وساوس شیطان است و چنانچه توضیح داده شد، به هر نحو که در طول عمر نظر بدهیم، استبعاد طول عمر حضرت صاحب الزمان- عجل اللّٰه تعالی فرجه- صحیح نیست. علم و عقل و نقل و قرآن و احادیث و کتاب‌های دینی ملل دیگر و آرا و نظر دانشمندان قدیم و جدید و تجربه، همه پشتیبان و مؤیّد عقیده ما می‌باشند.

تفاوت و اختلاف مخلوقات در عمر و طول عمر بشر و قیاس آن به استثنائات

باید در نظر داشت: در عالم آفرینش از مجرّدات و مادّیات و انواع و افراد آنها،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷۲

مخلوقات استثنایی ۱۴۰] و منفردی وجود دارد که بین آنها و موجوداتی که با آنها در یک رشته و تحت یک نوع یا فصل می‌باشند، فاصله و تفاوت بسیار دیده می‌شود و چون انس ما با همان موجودات یکنواخت و کم تفاوت است، در نظر ما وجود این افراد، آن هم در صورتی که فاصله و تفاوت زیاد باشد، استثنا و شگفت‌انگیز است.

خواه این فاصله و استثنا از جهت طول یا عرض یا حجم یا وزن یا خصوصیات معنوی و روحی و جهات دیگر باشد و خواه علّت آن استثنا بر ما معلوم باشد و آن را تحت یک قانون از قوانین ظاهری یا خفی بشناسیم، یا علّت آن بر ما معلوم نباشد.

از کرات آسمان و ستارگان گرفته تا ذرّه و اتم، هرکجا برویم یک عدّه استثنائاتی می‌بینیم؛ یعنی موجوداتی را می‌بینیم که نسبت به موجودات دیگر از نوع خود واجد یک خصوصیات استثنایی و جالب می‌باشند.

استثنا در کرات

شما از ستاره‌شناسان و علمای هیئت که از احوال میلیون‌ها ستاره و منظومه و کهکشان و فواصل ستارگان و ابعاد و حجم و قطر آنها کم و بیش اطلاعاتی دارند، بپرسید: آیا در این قوانینی که شما کرات و کواکب و نجوم را تحت سیطره آنها
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷۳
شناخته‌اید، موارد استثنایی که شما هنوز به کشف قانونی که بر آن حاکم است، نایل نشده باشید، هست یا نه؟
بپرسید تا جواب مثبت بشنوید.
آیا تفاوت‌هایی که در بین این مخلوقات عظیم از جهت حجم و قطر و وزن وجود دارد، حدّ و حصر معینی دارد یا نه؟
یقیناً جواب می‌دهند: حدّ و حصر معین ندارد.
مثلًا تفاوتی که زمین ما با "سدیم المرأة المسلسلة "دارد، از جهت حجم و قطر و وزن با حساب هیچ محاسبی (غیر از خدا) معلوم نمی‌شود و برای اینکه تا حدی این تفاوت نزدیک به ذهن شود، تفاوت بین آفتاب و "سدیم المرأة المسلسلة "را باید در نظر بگیریم. علمای هیئت حجم آفتاب را نسبت به حجم سدیم المرأة المسلسلة، مثل حجم یک ذره از ذرات نور آفتاب که از پنجره‌ای به داخل اطاقی بتابد، نسبت به خود آفتاب برآورد کرده‌اند؛ یعنی آن ذرّه چقدر از آفتاب کوچک‌تر است، آفتاب با آن عظمت به همین قدر از سدیم مرأة مسلسله کوچک‌تر است، آن وقت زمین ما که حجمش یک میلیون و سیصد هزار بار کمتر از آفتاب است در کنار سدیم چه خواهد بود؟! و اگر کسی بخواهد حجم سدیم مرأة مسلسله را نسبت به آفتاب بفهمد، طول قطر آفتاب را که یک میلیون و ۳۹۰ هزار کیلومتر است، با طول قطر سدیم که سی هزار میلیون سال نوری است، مقایسه نماید.
آیا این تفاوت بین زمین ما و سدیم‌ها و از آنها بزرگ‌تر از کجا است؟ آیا کسی می‌تواند بگوید: ما نمی‌توانیم این همه تفاوت و فاصله و اختلاف را در این دو کره قبول کنیم؟
چگونه است که در میان سیارات منظومه شمسی، فقط این زمین ما و به احتمالی هم مریخ برای پیدایش حیات مهیّا شد، در حالی که سیارات دیگر این صلاحیت را ندارند و شاید میلیون‌ها ستاره دیگر نیز فاقد این صلاحیت باشند؟
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷۴

استثنا و اختلاف عمر در دنیای اتم

می‌گویند: در جهان اتم مزون‌هایی یافت می‌شوند که یکی پس از رهایی از مرکز، عمرش یک هزارم ثانیه است و مزونی دیگر به نام "هایرون "عمرش ده میلیاردیُم ثانیه است؛ یعنی بی‌نهایت کمتر و کوتاه‌تر. آیا این اختلاف را اگر دیروز که بشر به دنیای اتم آشنا نبود، به شما می‌گفتند، باور می‌کردید؟ یقیناً نه؛ ولی امروز آن را یک موضوع مسلّم فیزیکی می‌دانند.[۱۴۱]

استثنا و اختلاف در عالم گیاه و درخت

در عالم نبات نیز استثنائات عجیب و حیرت افزا، فراوان به چشم می‌خورد. در میان اشجار و درختان، درختانی دیده شده‌اند که از جهت طول یا تنومندی و قطر یا طول عمر فوق العاده اسباب تعجب گردیده‌اند، مثل درخت "ارز "لبنان و مثل درختی در آمریکا که به عربی آن را "امّ الاجمة؛ "یعنی مادر جنگل می‌نامند. این درخت از بزرگ‌ترین درخت‌های آمریکا است، درازی آن را بیشتر از سیصد قدم ذکر کرده‌اند، سیاحان تازه حالا چهارصد قدم می‌گویند، قطر ساق آن نزدیک به زمین سیصد قدم و کلفتی پوستش

به عرض هجده انگشت.

در کشور اسکاتلند، در عمر بعضی از درخت‌ها تأمّل کرده، دیده‌اند از سیصد سال بیشتر است. یکی از دانشمندان، محیط یکی از درختان را اندازه گرفته، تقریباً نود قدم بوده و از روی نسبت آن به کوچک‌ترین درخت از همین نوع، عمر آن را پنج هزار سال معین کرد.

در کالیفرنیا درخت کاجی است به طول سیصد قدم که محیط آن سی قدم می‌باشد و عمرش شش هزار سال است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷۵

غریب‌تر از اینها درخت "عندمی "است در شهر اورتاوا در جزیره تنزیف یکی از جزایر کاناری، در دریای آتلانتیک (جزایر مزبور به جزایر خالدات معروف است)[۱۴۲] می‌باشد. محیط این درخت به قدری است که اگر ده نفر دست‌های خود را دور آن باز کنند به طوری که سر انگشت‌های آنها به هم برسد، باز هم به تمام ساق آن احاطه نمی‌نماید.

و صاحب الآیات البینات "می‌گوید: حال که سال ۱۸۸۲ میلادی است (سال تألیف کتاب الآیات البینات) ۴۸۲ سال می‌باشد که جزیره مزبور کشف شده و آن درخت عظیم در وقت کشف جزیره، به همین حال بوده که حالا- هست و هیچ تفاوت و تغییری در منظر آن پیدا نشده و جالب اینکه نموّ این‌گونه درخت‌ها بطیء و کُند است چنان‌که از نموّ درخت‌های کوچک از همین نوع معلوم می‌شود. در این صورت خدا می‌داند چقدر قرون و دهور گذشته تا درخت عندم اورتاوا به این عظمت و قطر رسیده است.

یکی از گیاه‌شناسان در تعیین عمر این درخت اظهار عجز کرده و می‌گوید: فهم و ادراک بشر از کشف این سرّ قاصر است و نمی‌تواند به تقریب هم بفهمد که عندم اورتاوا چند سال عمر کرده؟! همین قدر معلوم و مسلّم است که این نهال کهنسال قرن‌ها پیش از خلقت انسان در کار نشو و نما بوده و زندگانی درازی نموده تا به این قد و قواره رسیده است.

مؤلّف الآیات البینات "می‌گوید: عجیب‌تر و غریب‌تر از این جمله آن است که علمای علم نبات و گیاه‌شناسی عندم را از صنف درخت نمی‌دانند؛ بلکه از جنس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷۶

گیاه می‌شمارند و از نوع رستنی‌های زنبقی؛ که پیاز دارد، مثل سنبل و نرگس می‌دانند. در این صورت باید در عندم اورتاوا دید و از این زنبق، لا اقلّ شمیم قدرت آفریننده دانای توانا را شنید که دل هر روییده و درون هر پیاز زنبق، خزانه اسرار حکمت‌های محقق او است.[۱۴۳] آیا می‌دانید درخت‌هایی وجود دارند که گوشت‌خوارند، و طیور و حیوانات؛ بلکه انسان را شکار می‌کنند؟!

آیا می‌دانید در دریاها ذرّات ژلاتینی هستند که با جذب کلروفیل جزء عالم گیاهان محسوب می‌شوند و عمرشان از ثانیه هم کمتر است و درختانی در مناطق استوایی وجود دارند که می‌گویند اگر رطوبت پای آنها نخشکد، الی الابد جوانه و شاخه به اطراف می‌فرستند و برای همیشه زنده‌اند.[۱۴۴] در "لامباردیا "درختی است که ارتفاع آن صد و بیست قدم و محیط آن بیست و سه قدم و عمرش متجاوز از دوهزار سال است و در "برابورن کنت "درختی است که عمر آن را در حدود سه هزار سال عمر تخمین زده‌اند. همچنین درختی است از نوع "تکسودیوم "و "سیتشیوم "که در حدود شش هزار سال عمر دارد.[۱۴۵] بازده یک دانه گندم را تا بیشتر از هفتصد دانه نشنیده بودیم؛ ولی همه در روزنامه‌ها خواندیم که در مزرعه "کره‌بند "بوشهر، از یک دانه بیش از چهارهزار دانه به دست آمد و مورد تعجب تمام مهندسان کشاورزی گردید، با اینکه حدّ متوسط بازده یک دانه گندم در حدود چهل دانه است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷۷

تفاوت و اختلاف در عالم حیوانات

امّا اختلاف حیوانات به حسب نوع در مقدار متوسط عمر، که امروز در آمارهایی از طرف علمای حیوان‌شناس داده شده، معلوم و فاصله میان کمتر و بیشتر آنها عجیب است، همچنین اختلاف و استثنا در افراد هر نوع از انواع حیوان بسیار دیده و گه‌گاهی هم در جراید، این استثنائات و تفصیلات آن را می‌خواهیم که اگر کسی آنها را جمع آوری کند، یک کتاب جالب می‌شود.
دانشمندان شوروی در جمهوری «یاکوتسک» نزدیک قطب شمال، یک نوع حلزون پیدا کرده‌اند که از چندین هزار سال پیش؛ یعنی قبل از تاریخ تا حال زنده مانده است.[۱۴۶] ماهی‌هایی در اقیانوس اطلس شمال اروپا دیده شده که برای آنها عمر سه میلیون ساله برآورد کرده‌اند و مارهایی وجود دارند که عمر چندهزار ساله دارند، در حالی که جنبندگانی نیز هستند که عمرشان چند لحظه بیش نیست.[۱۴۷] آیا می‌دانید که عمر ملکه زنبوران عسل چهارصد برابر عمر زنبوران دیگر است؟!

استثنا در جهان انسان‌ها

به طور کلّی، ناموس تفاوت و تمیّز در بین انسان‌ها نیز حاکم است و اگر این ناموس نبود، شناختن افراد غیر ممکن می‌شد و قرآن مجید این ناموس را از آیات خدا شمرده می‌فرماید:
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷۸
«وَمِنْ آیاتِهِ ... اخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَأَلْوَانِکُمْ»؛[۱۴۸]
«و از نشانه‌های خداوند ... اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های شما است».
آن‌قدر افراد با هم امتیاز دارند که باید گفت: بیشتر امتیازات و تفاوت‌ها از نظر اکثر افراد مخفی است. آنچه برای عموم میسّر است، شناختن افراد به وسیله شکل و قیافه ظاهر است؛ ولی امروز با وسایلی که در دسترس بشر قرار گرفته، افراد را از اختلاف خون و استخوان و حتی از خطوط سر انگشتان می‌شناسند.
تفاوت در عمر، قد، رنگ، ساختمان بدن، قوای مغزی و فکری و احساسات، در همه این تفاوت‌ها اشخاص نادر و استثنایی دیده شده‌اند، مثلًا یک نفر قلبش در طرف راست واقع شده، یک نفر در طول قامت یا وزن میان سه میلیارد افراد بشر منحصر به فرد می‌شود. در خصایص و صفات روحی؛ یکی در سخاوت حاتم می‌شود و دیگری در بخل ضرب المثل می گردد. یک نفر در قوای فکری و دماغی نابغه می‌شود و یکی چنان باهوش است که حلّ مشکل‌ترین مسایل فلسفی و ریاضی برای او مثل یک عمل عادی دیگران آسان، و دیگری چنان ساده و کم هوش می گردد که فهم یک مسأله بدیهی یا ضرب یک عدد کوچک در همان عدد کوچک برایش دشوار است. مردان بزرگ و نوابغ و قهرمانان تاریخ همه شخصیت‌هایی هستند که مافوق افراد عادی قرار دارند.
پس این ناموس استثنا در عالم آفرینش هست، منتهی گاهی سبب آن بر ما معلوم است و گاهی مجهول و گاهی به طور ابداع واقع می‌شود.
حال به آن کسی که طول عمر امام زمان علیه السلام را بعید می‌شمارد و یا انکار می کند، می گوییم: چرا انکار می کنید؟! مگر این همه استثنائات را در مخلوقات
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۷۹
عالم نمی‌نگرید؟! چرا این طول عمر هم یکی از آنها نباشد؟
و چگونه شد در عالم کرات و عالم اتم و نبات و حیوان طول عمر استثنایی و اقسام استثنائات دیگر را قبول داریم؛ امّا در مورد امام زمان که ولیّ خدا است، باور نمی کنید؟
فرضاً شخصی مؤمن و خداشناس نباشد، از روی همین وضعی که در عالم طبیعت می‌بینند، حقّ ندارد طول عمر یک فرد را انکار کند و آن را نپذیرد.

و اگر خداشناس هستید و به قدرت او و به اخبار پیامبران ایمان دارید، چطور می توانید طول عمر آن حضرت را نپذیرید؟

آیا از قدرت خدا به دور می‌دانید؟

آیا خدا نمی‌تواند یک نفر بشر را چند هزار سال عمر بدهد؟

شما که استثنائات عجیب‌تر از طول عمر را باور دارید؛ مثل تبدیل عصا به اژدها و تولد عیسی بدون پدر. چرا طول عمر پسر پیغمبر را قبول نمی کنید؟

مگر خدای کرات و اتم و درخت و گیاه و حیوانات و خدایی که عیسی علیه السلام را بدون پدر آفرید، غیر از خدای حضرت صاحب الزمان علیه السلام است؟ یقیناً، نه شما و نه هیچ کس دیگر نمی‌توانید به این پرسش‌ها پاسخ منفی بدهید و قدرت خدا را در این مورد محدود سازید.

عمر جاودان

امکان عمر جاودان مسأله‌ای است که همواره مورد توجّه بشر بوده و فحص و کنجکاوی و مطالعه در اطراف آن جریان داشته است. در امکان عقلی عمر جاودان هیچ شبهه و شکی نیست و گمان نمی‌رود کسی تا حال امکان عقلی آن را ردّ کرده باشد؛ یعنی عمر جاوید را برای بشر محال

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸۰

دانسته باشد.

آنچه همواره تحت مطالعه قرار داشته، مسأله امکان علمی آن می‌باشد؛ یعنی علمای زیست‌شناس و دانشمندان دیگر با آزمایش‌ها و تحقیقات خود خواسته‌اند بدانند: آیا می توان عمر جاودان در دسترس بشر قرار داد و کاری کرد که هر کس بخواهد بتواند از آن برخوردار شود؟

آیا آزمایش‌هایی که تاکنون برای رسیدن به این مقصود شده موفّقیت‌آمیز بوده است؟

آیا تلاش‌های دانشمندان در این موضوع آنان را بیشتر امیدوار ساخته یا ناامید کرده است؟

و آیا باید فحص و مطالعه را در اطراف این موضوع دنبال کرد؟

و آیا همان طور که بشر توانست میکروب آبله و مالاریا و میکروب سل و بیماری‌های دیگر را کشف کند و با آنها مبارزه نماید، می‌تواند از بریده شدن طناب عمر هم جلوگیری نماید؟

و بالاخره جواب این پرسش‌ها از نظر علم مثبت است یا منفی؟

این مسأله‌ای است که هرکس فوق‌العاده به آن علاقه‌مند است و شاید مسأله‌ای مهم‌تر از آن در مسایل زندگی مادّی او نباشد و مسایل دیگر مانند مبارزه با بیماری‌ها و کوشش در کشف داروی سرطان و مرض‌های خطرناک دیگر، همه از جزئیات و فروع این مسأله است؛ یعنی عشق و علاقه به ادامه حیات و عمر زندگی بیشتر.

تا آنجا که اطّلاع داریم، در پاسخ این پرسش‌ها، علمای زیست‌شناسی و پزشکان و دانشمندان متخصص در رشته‌های مربوط به این موضوع اظهار نظر مثبت کرده‌اند و آزمایش‌های آنها امیدوار کننده از آب درآمده است. لذا تحقیقات و کوشش‌های خود را در این موضوع در عالم علم تعقیب و دنبال می کنند و اگرچه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸۱

پاره‌ای از آنها با احتیاط اظهار نظر می‌نمایند و پای خود را از امکان طولانی کردن عمر فراتر نمی گذارند و از عمر جاودان سخن نمی گویند؛ ولی تصدیق دارند که مسأله طولانی ساختن عمر، گام نخست به سوی جاودانی ساختن آن است و اصولًا دانش پزشکی

با تمام شُعب و رشته‌های متعدد که دارد، آنچه در درمان بیماری‌ها پیشرفت نماید، راه بشر را به این هدف نزدیک می‌سازد؛ زیرا غیر از این نیست که این بیماری‌ها قاطع رشته عمر و زندگی و مانع از جاودان زیستن هستند و وقتی راه مبارزه با این بیماری‌ها یکی پس از دیگری کشف شد، به تدریج عمر جاودان نیز تأمین خواهد شد.

پس اگرچه دانشمندان در دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌ها هر کدام در رشته‌ای مخصوص و کشف راه مبارزه با یک نوع بیماری مشغول تحقیق و تجسّس می‌باشند؛ امّا ما می‌دانیم که هرچه این تجسّسات، موفّقیت‌آمیز باشد و هر روز با کشف تازه‌ای در مبارزه با یک نوع بیماری پیروز شوند، تا خطر قطع طناب عمر در میان است، این تجسّسات پایان نخواهد یافت.

پس اگر بگوییم: زحمات و کوشش‌های بشر همه به سوی این هدف و برای این نتیجه است و با وسایلی که برای مبارزه با بیماری‌های بسیار کشف کرده، همواره موفّقیت‌آمیز بوده و به سوی هدف پیش رفته است، اغراق نگفته‌ایم.

امّا در خصوص این موضوع؛ یعنی امکان عمر جاودان ظاهراً مطالعات و آزمایش‌ها از دو راه انجام می‌شود:

یکی از راه مطالعه حالات و وضع زندگی جسمی و روحی و اخلاقی و دینی و اقتصادی معمّرین. و دیگر از راه تحقیق و تجربه‌های علمی و فنّی که روی بعضی از حیوانات و جنین و نسوج و سلول و قطعات اعضا انجام می‌دهند.

این مطالعات در هر دو مرحله نتیجه بخش شده و ثابت می‌کند: بریده شدن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸۲

طناب عمر لازم طبیعت یک موجود زنده نیست؛ بلکه به علّت عوارض و حوادث پیش می‌آید.

آنچه از طریق مطالعه احوال معمّرین به دست می‌آید، این است که: برای عمر، حدّ مخصوصی نیست و نمی‌توان بهره بشر را از نعمت حیات و زندگی به این حدّی که به آن مأنوس شده‌ایم، محدود کرد و اگر شرایط و احوال اتّفاقاً برای کسی مساعد باشد، بشر خیلی خیلی بیشتر از اینها هم می‌تواند زیست کند.

و امّا در خصوص نتایج تحقیق و مطالعات علمی

دکتر "هنری الحیس "می‌گوید: زندگی جاودانی ممکن است و این کار با پرورش تولید مصنوعی انساج بدن و پیوند آن مقدور خواهد گردید.[۱۴۹] یکی از دانشمندان می‌گوید: مرگ از بیماری پیدا می‌شود نه از پیری، و بیماری‌ها از اسباب بسیار، که بعضی از آن اسباب در تحت اختیار انسان نیست، مثل جهل و نادانی والدین به قواعد بهداشت و رعایت نکردن آنها از آداب و قواعد صحّی و بهداشتی هنگام انتخاب همسر و زناشویی و اعمال غریزه جنسی و دوران حمل و رضاع و همچنین سوء تربیت آنها و فساد محیط و چیزهای دیگر و بعضی از اسباب امراض، تحت اختیار بشر است و می‌تواند آن علل را برطرف سازد، مانند پرخوری و بی‌تربیتی در خوردن و آشامیدن و بی‌نظمی در شغل و کارهای روزانه و اعمال قوا و غرایز و اخلاق رذیله و عقاید باطل که سبب اضطرابات و ناراحتی‌های روحی و ابتلا به یأس و تردید و فقدان آرامش و سکون می‌گردد.

پس اگر انسان بتواند این علل را برطرف سازد و در خوراک و پوشاک و مسکن و شغل و کار و امور دیگر به اعتدال رفتار نماید، برای عمر و حیات او حدّی نیست

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸۳

و برحسب قواعد علمی، زندگی جاوید برای او محال نیست.

آری! به وسیله اخبار انبیا و آیات قرآن ثابت شده که هرکس باید مرگ را بچشد:

«کلّ شیء فانٍ» و «أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِککُّمُ الْمَوْتُ». و لیکن این اخبار نیز عمر هزارها سال و بیشتر را برای بشر نفی نمی‌کند؛[۱۵۰] بلکه بر ممنوع بودن همه از عمر جاودان تا پایان این جهان نیز دلالت ندارد.

مجله المقتطف ("شماره ۳، سال ۵۹) که یکی از معروف‌ترین مجلات علمی عربی است، مقاله‌ای تحت عنوان "هل یخلد الانسان فی الدنیا؛ آیا انسان جاودان در دنیا خواهد ماند "؟منتشر کرده است، در آن مقاله می‌گوید: حیات چیست؟ مرگ چیست؟ و آیا مرگ برای هر زنده مقدّر شده؟

سپس از روی تحقیق علمی، شرحی نگاشته و از آن استنتاج می‌کند که جراثیم و سلول‌های زنده‌ای که نسل از آن به جای می‌ماند و نوع انسان و حیوان از حشرات و ماهی‌ها، پرندگان و درندگان، اسب و استر، گاو و گوسفند و کلّیه جانداران و جنبندگان و بلکه کلّیه نباتات و درختان از آن جراثم و سلول‌ها محفوظ و باقی است، از چند هزار سال پیش؛ بلکه از صدها هزار سال پیش حیات داشته‌اند.

تا اینکه می‌گوید: دانشمندانی که به دانش آنها وثوق و اعتماد است، می‌گویند:

تمام انساج رئیسی جسم حیوان به طور نامحدود قابلیت بقا دارند و ممکن است انسان نیز هزارها سال زندگی کند در صورتی که حوادث سبب قطع ریسمان حیات او نشود. و این اظهار نظر آنان یک اظهار نظر حدسی و ظنّی نیست؛ بلکه نتیجه عملیاتی است که با آزمایش تأیید شده است.

دکتر "الکسیس کارل "عضو آزمایشگاه روکفلر در نیویورک توانست جزیی از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸۴

بدن حیوان را سال‌ها بیش از آنچه خود آن حیوان به حسب عادت زیست دارد، زنده نگاه دارد؛ یعنی زندگی این جزء مقطوع با غذایی که برای آن آماده شده بود، مرتبط بود که امکان بقای آن تا ابد در صورت رسیدن غذای لازم به آن، به این وسیله معلوم شد.

و همین آزمایش را در مورد قطعه‌ای از جنین مرغ خانگی انجام داد و بیش از هشت سال زنده ماند. همچنین او و دیگری روی قطعاتی از بدن انسان و عضلات و قلب و پوست و کلیه آزمایش کردند، معلوم شد مادامی که غذای لازم به آنها برسد، زنده می‌مانند و به نموّ خود ادامه می‌دهند.

حتی اینکه استاد "دیمند وبرل "از اساتید دانشگاه "جونس هبکنس "می‌گوید:

زیست جاودان تمام اجزای سلولی رئیسی جسم انسان، بالقوّه یا امری است که به امتحان ثابت شده، یا آنکه احتمال زیست جاودان آن کاملًا ارجح است.

و ظاهراً اوّل کسی که این آزمایش را روی بعضی از اجزای حیوان با موفّقیت انجام داد، دکتر "جاک لوب "عضو آزمایشگاه" روکفلر "بود، پس از او دکتر "ورن لویس "و همسرش ثابت کردند که ممکن است بعضی از سلول‌های جنین مرغ را در یک مایع نمکی زنده نگه داشت و اگر بعضی مواد آلی به آن افزوده شود، این سلول‌ها نموّ می‌کند و زیاد می‌شود.

بعد از این، آزمایش‌ها دنبال شد تا مشخص گردید که سلول‌های بدن هر حیوانی ممکن است زنده بماند و نموّ کند در مایعی که در آن غذای لازم برای آنها باشد، لیکن از این آزمایش‌ها ثابت نگردید که این اجزا وقتی پیر شدند، نمی‌میرند.

تا آنکه با آزمایش‌هایی که "دکتر کارل "انجام داد، ثابت شد این سلول‌ها موجب پیری حیوان نیستند؛ بلکه بیش از حدّ عادی زیست می‌کنند، سپس این دانشمند آزمایش‌های خود را تعقیب کرد و خود و همکارانش زحمات بسیار متحمل شدند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸۵

تا برای او ثابت گردید که:

اوّلًا: اجزای سلولی جسم زنده می‌مانند مگر آنکه کمی غذا یا دخول بعضی از میکروب‌ها سبب مرگ آنها بشود.

ثانیاً: این اجزا علاوه بر آنکه زنده می‌مانند، نموّ نیز می‌کنند و زیاد می‌شوند، همان‌طوری که در حال اتصال به جسم حیوان نموّ

دارند و زیاد می‌شوند.

ثالثاً: نموّ و تولید مثل آنها با غذای آنها ارتباط دارد.

رابعاً: مرور زمان هیچ تأثیری در پیری و ضعف آنها ندارد و کوچک‌ترین اثر پیری در آنها ظاهر نمی‌شود؛ بلکه نموّ و تولید مثل آنها در هر سال مثل سال‌های پیش است و ظواهر کار نشان می‌داد که همچنان زنده خواهند ماند مادامی که تحت مراقبت آزمایش کنندگان، غذای کافی به آنها برسد، پس پیری سبب نیست؛ بلکه نتیجه است.

سپس این سؤال را پیش می‌آورد: اگر این چنین است، چرا انسان می‌میرد؟

و چرا عمرش محدود است؟ و چرا به ندرت، سنّ انسان از صد تجاوز می‌کند؟

پاسخ: این است که اعضای جسم حیوان بسیار و مختلف هستند و در عین حال با یکدیگر در نهایت ارتباط می‌باشند، تا جایی که زندگی عضوی به زندگی عضو دیگر ارتباط و توقف دارد، پس وقتی یکی از آنها ضعیف شد و به سببی از اسباب مُرد، اعضای دیگر نیز به مرگ او می‌میرند، چنانچه در بیماری‌های میکروبی مشاهده می‌شود و از این جهت است که متوسط عمر از هفتاد و هشتاد کمتر است.

و آنچه از آزمایش‌های ذکر شده به دست آمده و ثابت است، این است که انسان نمی‌میرد برای آنکه شصت یا هفتاد یا هشتاد یا صد یا بیشتر عمر کرده؛ بلکه می‌میرد برای آنکه در اثر عوارضی بعضی از اجزای او تلف می‌شود و به علّت ارتباطی که اعضای دیگر با این عضو دارند، آنها نیز می‌میرند. پس زمانی که علم این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸۶

عوارض را ریشه‌کن سازد یا مانع از تأثیر آنها بشود، هیچ مانعی از استمرار حیات تا صدها سال باقی نخواهد ماند، چنانچه بعضی از درخت‌ها هزار سال و دو هزار سال و بیشتر زندگی می‌کنند.[۱۵۱] چندی پیش مقاله یکی از مطبوعات خارجی در روزنامه اطلاعات ترجمه شده بود که در آن نظر چند تن از پزشکان مشهور جهان در مورد نتایج چندین سال تلاش علیه بیماری پیری و عمر جاودانی منعکس گردیده بود.

در این مقاله توضیح داده که: اگر نسجی از بدن یک فرد محتضر جدا کنیم و آن را در محیط مناسبی پرورش دهیم، این نسج به زندگی خود ادامه خواهد داد:

بنابراین ایجاد محیط مناسب، راز زندگی جاودانی است.[۱۵۲] هم اکنون شرکت‌هایی در آمریکا تأسیس شده که مردگان را منجمد می‌کنند تا سال‌های بعد مجدداً آنها را زنده سازند، این شرکت‌ها اعلام می‌کنند عمر جاودانی هم‌اکنون در دسترس شما است. این شرکت‌ها و کسانی که از روش و هدف آنها طرفداری می‌نمایند، می‌گویند: از نظر پزشکی، عمر جاودانی دیگر تصوّر باطلی نیست، البته عمر ابدی هم بی‌انتها نیست؛ بلکه حدّاکثر آن از صد هزار سال تجاوز نمی‌کند، در ضمن برای دست‌یابی به عمر جاودانی باید موانع روانی هم از میان برداشته شود. ما اکنون آنقدر به مرگ عادت کرده‌ایم که نمی‌توانیم عمر جاودانی را قبول کنیم و باید این طرز فکر از بین برده شود.[۱۵۳] ما اگر بخواهیم آرا و سخنان دانشمندان را در اطراف طول عمر و عمر جاودان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸۷

استقصا نماییم، مقالات بسیار طولانی دیگر هم اگر بنویسیم تمام نخواهد شد.

اجمالًا هر کس با مجلات علمی دنیا و جراید که آخرین نظرات دانشمندان و نتایج تحقیقات آنان و تحولات و پیشرفت‌های روزافزون علم و صنعت را منتشر می‌سازند، سر و کار داشته باشد، خیلی بیش از اینها به آرای علمی و نتایج آزمایش‌ها و شرح حال معمّرین اطّلاع پیدا می‌کند و یکی از چیزهایی که امکان علمی طول عمر و عمر جاودان را اخیراً ثابت ساخت، پیوند عضوی است که همین امسال دکتر "بارنارد "انجام داد و در دنیا این همه سر و صدا برپا کرد.

این کـار که پیونـد اعضـای فردی از انسـان به فرد دیگر و در حقیقت تبـدیل عضو فاسـد و از کـار افتاده به عضو دیگر- اگر تکمیل شود- امکان می‌دهد که با تعویضات مکرر از مرگ و میر جلوگیری شود و ممکن است در آینده طرق و وسایل آسان‌تری برای نیل به این هدف در اختیار بشر قرار بگیرد.

بعـد از این توضـیحات علمی می‌گوییم: می‌بینید عقیده شـیعه در مورد طول عمر و امتداد دوران غیبت حضـرت ولی عصـر- ارواحنا فـداه- عقیـده‌ای است که از نظر ایمـان و عقـل و علم و سوابق، راهی برای انکار و ردّ آن نیست و با سُـنن خلقت و نوامیس آفرینش موافق است.

جایی که عمر جاودان در امکان بشر باشد، آیا بعید است که خداوند ولیّ خودش را از عمر بسیار طولانی بهره‌مند سازد؟

آیا کاری که برای بشر مقدور شمرده می‌شود، برای آفریننده بشر مقدور نیست؟

آیا نمی‌شود شرایط عمر طولانی برای آن حضرت فراهم باشد؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸۸

نیروی جوانی پایدار

یکی از خصوصـیات و اوصـاف امام عصـر علیه السـلام این است که به مرور روزگار، پیری و کهولت در آن حضـرت ظاهر نشود و بایـد هم این‌طور باشـد؛ زیرا با سنّ زیاد اگر کهولت‌آور و پیری‌زا باشـد، آن حضـرت نخواهد توانست مصدر آن همه اصـلاحات و اقدامات و فعالیت‌های بزرگ اصلاحی گردد.

پس همان‌طور که آن حضرت به امر خدا از یک عمر بسیار بلند برخوردار است، جوانی و نشاط و نیرومندی آن رهبر جهانیان نیز به امر خدا محفوظ خواهد ماند و چنانچه در مقالات طول عمر به طور تفصیل و مکرّر توضیح دادیم، این‌گونه موضوعات:

اوّلًا: در دایره قدرت خداوند متعال قرار دارد، و آن کسی که ایمان و قبول دارد که خدا مادّه را آفرید و مواد را به هم پیوست و این عالم با این نظام استوار را پدیدار ساخت؛ و خدایی که این همه عالم را آفریده، البته قادر است که جوانی و نشاط و نیروی یک فرد را نگاه دارد.

ثانیاً: امکان حفظ جوانی نیز مسأله‌ای است که در ضمن مسأله امکان طولانی ساختن عمر حلّ شده و آزمایش‌های علمی آن را تأیید نموده و دانشـمندانی که در این موضوع تحقیقات و مطالعه دارند، رفع پیری و خستگی و حفظ و اعاده جوانی و دیررس کردن پیری را ممکن: بلکه عملی شناخته‌اند.

مبـارزه بـا پیری و بـازگشت دادن نشـاط و تجدیـد قـوای جوانی اگرچه از عهـد باسـتان مورد توجّه بوده و به قطع و یقین بسـیاری از معمّرینی که ادیان و تاریخ معرفی کرده‌اند، از نیروی جوانی برخوردار بوده‌اند؛ ولی بحث در آن از نظر علوم جدید، از قرن هجده و نوزده شروع و مطالعات و بررسی‌های دانشمندان در اطراف آن همچنان ادامه دارد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۸۹

"براون اسـکار "نخستین دانشـمندی است که هنگام پیری درصـدد تجدیـد جوانی خود با عصاره غـدد تناسلی برآمـد (۱۸۶۹ م) و دانشـمندان دیگر از جملـه "ورونـوف "بـا اسـتفاده از تجـارب او آزمایش‌هـایی کردنـد (۱۹۱۸) و از لحــاظ تجربی آزمایش‌هـای" استینـاش "حـایز اهمّیت شـد که توانست بر روی بعضـی جـانوران بـا انجـام اعمـال جراحی بر روی مجـاری تناسـلی، آثـار جوانی را بازگردانـد؛ ولی این‌گـونه آزمایش‌هـا و روش‌هـای جراحی و هورمـونی نـاقص و اغلب بی‌خطر نبود.[۱۵۴] بعضـی از دانشمندان در اندیشه پیدا کردن وسیله مبارزه با علّت اصلی پیری که- به عقیده آنها- ضعف و فرسودگی سلولی است، افتادند.

یکی از مشـاهیر پزشـکان که راجع به امکـان طولانـی کردن عمر و تـازه کردن جوانی در روی حیوانات آزمایش‌هایی کرده، دکتر"

فورد نوف "است. این شخص می‌گوید: ششصد آزمایش موفّقیت‌آمیز انجام داده‌ام و اطمینان می‌دهد که در آینده نزدیک، تجدید قوای پیران و برطرف ساختن گرد و غبار سالخوردگی و خمیدگی قامت آنها عملی خواهد شد. چنانچه دیررس ساختن پیری و طولانی کردن عمر با حفظ صحّت قلب و دماغ تا آخر عمر؛ بلکه تغییر صفات و شخصیات و عادات ممکن خواهد شد.[۱۵۵] در عصر حاضر نیز، کوشش و تلاش پزشکان در اطراف اکتشاف سبب پیری ادامه دارد.

روزنامه "الثورهٔ "به مناسبت اطلاعیه سازمان ملل راجع به آمار جمعیت دنیا و اختلافات آنها در سن، مقاله‌ای به استناد اقوال پزشکان مشهور منتشر کرد که قسمت عمده آن، راجع به اسباب پیری و تلاش‌هایی است که در دانشگاه‌های

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹۰

بزرگ برای کشف علّت اصلی آن دنبال می‌شود.

در این مقاله به طور قطع اظهار نظر شده که پیری ارتباط به سن زیاد ندارد. از نظر روان‌شناسان پیری احساس از کار افتادن و بی‌اهمّیت شدن است با صرف نظر از سن زیاد. و از نظر دانش پزشکی، پیری عبارت است از اصابت انسجه حیاتی جسم به قصور از ادای وظیفه در حدود نشاط متعارف و معتاد. و به معنی دیگر:

پیری، مفقود شدن قدرت تجدید سلول‌های حیاتی است. و به هر حال این احساس یا این پدیده جسمی، تحت تأثیر پیش رفتن سن نیست. گاهی در اشخاص چهل ساله عارض می‌شود و گاهی در شخص صدساله هم اثری از آن دیده نمی‌شود.

گاهی پیری به واسطه بعضی امراض عارض یک قسمت بدن می‌شود در حالی که سایر اعضا جوانی و نشاط خود را دارا هستند.

در این مقاله اظهار نظر شده که: پیری بر حسب طب جدید معلول سه عامل است:

عامل نخست: بیماری‌های مزمنه؛ مانند بیماری‌های معدی، بیماری‌های سوء تغذیه و بیماری‌های دیگر.

عامل دوم: حالات روانی و انفعالات نفسانی که عامل پیری و مؤثر در فقدان نشاط و استهلاک سلول‌های حیاتی است.

عامل سوم: عوامل خارجی است؛ مانند محیط زندگی و آب و هوا و سردی و گرمی و رطوبت.[۱۵۶ "]بوکومولتس "که در تاریخ مبارزه با پیری، به اسم او زیاد برمی‌خوریم، معتقد بود: باید به وسیله سرم مخصوص، نرمش اولیه را به انساج بازگرداند. این سرم از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹۱

اسبی که قبلًا سرم ویژه‌ای به او تزریق شده بود، گرفته می‌شد و سال‌ها در غرب بازار سیاه داشت.

در غرب نیز، نظیر "بوکومولتس "روسی وجود دارد، این شخص دکتر "پنهانس "است که در سوئیس زندگی می‌کند و چند نفر از افراد سرشناس دنیا مشتری او بودند.

شیوه "پنهانس "عبارت از این است که در انساج پیر شده، انساج جوان که از حیوانات یا انسان گرفته شده، داخل کنند؛ ولی باید میان داخل کردن این نسج تازه در بدن شخص و گرفتن آن از موجود دیگر بیش از شصت دقیقه فاصله نباشد.

"پنهانس "می‌گوید: از ۲۰۰۰۰ آزمایشی که در این زمینه انجام داده، هیچ کدام مواجه با شکست نشده است.

چندی قبل دکتر "اصلان "در رومانی، ماده جدیدی برای مبارزه با پیری پیدا کرده و آن را (هاش- ۳) نامید. امروزه این ماده را تقریباً در سراسر جهان به کار می‌برند. پزشک مشهور دکتر "شرمن "از آن استفاده می‌کند و می‌گوید: این ماده به پوست نرمش مخصوصی می‌دهد و خستگی بدن را کاهش می‌دهد و حافظه را قوی می‌کند و خواب را منظم می‌سازد.

این پزشک می‌گوید: نتیجه‌ای که گرفته‌ام، به این ترتیب است: ۴۰ درصد موفّقیت کامل، ۳۵ درصد نتیجه مناسب و فقط ۲۵ درصد شکست.[۱۵۷ "]بلوفر "زیست‌شناس معروف فرانسوی، در جریان مطالعات مشهور خود درباره زنبور عسل، به مسأله‌ای حیرت‌انگیز؛ یعنی زندگی دراز و توأم با نیرومندی و جوانی ملکه زنبوران برخورد و در خصوص علّت آن به تجسّس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹۲

خستگی‌ناپذیری پرداخت.

وی در ضمن مطالعه دریافت: ملکه زنبوران از خوراکی مخصوصی که توسط کارگران فراهم می‌آید، در تمام عمر تغذیه می‌نماید، در صورتی که دیگر زنبوران فقط در سه روز نخستین زندگی، از این مائده اسرارآمیز برخوردارند. این غذای حیرت‌انگیز چیست و آیا رمز جوانی و زیبایی و عمر دراز ملکه (ملکه چهارصد برابر دیگر زنبوران زندگی می‌کند) در این ماده غذایی نهفته است؟

زیست‌شناس فرانسوی از سال ۱۹۳۸ به بعد، با مطالعات شبانه‌روزی در پی حلّ این مشکل برآمده و به موفّقیت‌های بزرگی نایل گشت.

ترکیب این مائده؛ یعنی شَهد شاهانه اسرارآمیز بوده و فقط معلوم گشته است که حاوی کربن، هیدروژن، ازُت، ارگوسترول، ویتامین‌های و مخصوصاً به مقدار معتنابهی اسید بانتوتنیک می‌باشد.

"بلوفر "در تجارب چهارده ساله خود ثابت کرد که تحول و رشد اشکال جنینی زنبوران و عمر دراز و جوانی پایدار زنبور ملکه به واسطه تأثیر شگفت‌انگیز شهد شاهانه می‌باشد و همچنین توانست با استحصال این ماده، که به نام "اپی سرم "معروف است و تجویز آن در اشخاص فرسوده و پیران، نتایج حیرت‌آوری به دست آورد ".بلوفر "با اتّکا بر صدها تجربه اعلام داشته است که تأثیر شهد شاهانه در انسان، گو اینکه از پیری جلوگیری نمی‌کند؛ ولی دوران جوانی را طولانی و توأم با تندرستی و نیرومندی می‌سازد. و در حقیقت "،اپی سرم "داروی به خصوص نبوده؛ بلکه مائده معجزه‌آسا و حیات‌بخش می‌باشد.[۱۵۸] روزنامه اطلاعات مقاله مفصلی از سرویس مخصوص خبرگزاری فرانسه،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹۳

تحت عنوان: «بشر تا آخر عمر جوانی و شادابی خود را حفظ خواهد کرد» انتشار داد. در این مقاله می‌نویسد: با توجّه به مذاکراتی که در آخرین کنفرانس بین‌المللی پزشکی که در "کیک "صورت گرفت، می‌توان گفت: جواب این سؤال «امکان مبارزه با پیری، حفظ شادابی، موازنه جوانی تا دم مرگ» مثبت است.

(و هم نوشته است:) دکتر "هوآرد کورتیس "دانشمند آمریکایی وابسته به آزمایشگاه ملّی بروکلین معتقد است: پیری و فرسودگی سلول‌ها معلول خرابی و فساد اسید "دزوکس ریبونوکلئیک ""،"سلول‌های بدن است. می‌دانیم که ""کار و تولید سلول‌ها کاسته می‌شود و تنها راه جلوگیری از پیری، به وسیله یک عمل دارویی در سطح مولکول‌های ""سلول‌های تمام اعضای بدن امکان‌پذیر است.

(و هم می‌نویسد:) در میان مراکز تجسساتی جهان که پیشرفت‌های قابل توجهی در زمینه جلوگیری از پیری به دست آورده‌اند، مراکز پژوهشی بخارست، پاریس و بالتیمور در درجه اوّل اهمّیت قرار دارند. در بالتیمور هم‌اکنون نتایج مطالعات و آزمایش‌های پزشکی روی ششصد نفر از ۱۸ تا ۹۹ ساله مورد بررسی است.

(در پایان مقاله نوشته است:) پزشکان در حال حاضر می‌کوشند با استفاده از وسایل دارویی، از فساد ""سلول‌ها جلوگیری کنند و در این راه، پیشرفت‌های قابل توجهی نیز به دست آورده‌اند. به این ترتیب می‌توان گفت: طولی نخواهد کشید که (بیماری پیری) از بین خواهد رفت.[۱۵۹]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹۴

بقای نیروی جوانی معمّرین

کسانی که با طول عمر از نیروی جوانی پایدار برخوردار شده‌اند بسیارند. از جمله مردی است ۱۶۷ ساله از اهالی کلمبیا به نام "پی یرارا– "که شرح حالش به طور مفصّل در روزنامه اطّلاعات شماره ۹۱۲۱ و ۹۲۳۶ درج شده است.– این مرد در این سن و سال،

نیروی جوانی‌اش باقی مانده و استخوان‌ها و مفاصلش به قدری خوب است که اکثر جوانان باید آرزو کنند استخوان‌هایی به این خوبی داشته باشند.

رگ‌های او پس از آزمایش‌های متعدد نشان داده است که کوچک‌ترین اثر کلسیم که معمولًا در نود درصد اشخاص مسن دیده می‌شود، در آن وجود ندارد.

در کنیا مردی ۱۵۸ ساله زندگی می‌کند که اخیراً آپاندیس او را عمل کردند. این مرد از جوان‌ترین جوانان نیز جوان‌تر است.[۱۶۰] چند سال قبل در شوروی، شخصی به نام "عیوض‌اف "بود که تا سن ۱۴۷ سالگی فعالیت خود را حفظ کرده و گردش او با اسب هیچ‌گاه تعطیل نشد و شخصاً از مزرعه انگور خود سرکشی می‌کرد.[۱۶۱] فردی چینی ۲۵۳ ساله به نام "دلی چینگ "که ۲۳ زن در خانه او عمر خود را به پایان رسانیده‌اند، در این سنّ، مویش سیاه و قوا و نیروی جوانی‌اش باقی بود.[۱۶۲] یک مرد اتریشی که صد و چهلمین سال زندگی خود را جشن گرفت، هنوز هم در مزرعه خود کار می‌کند و اظهار داشت: تا به حال یاد ندارم حتی یک بار هم بیمار شده باشم.[۱۶۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹۵

بانویی به نام "گوموگا "ساکن دهکده "گالون "واقع در شمال قفقاز، صد و چهل و هفتمین سال تولد خود را جشن گرفت. در حالی که هنوز نشاط خود را از دست نداده و در حسّ شنوایی و بینایی او هیچ‌گونه ضعفی حاصل نشده است.[۱۶۴] از آنچه بیان شد، معلوم می‌گردد که مسأله امکان حفظ نیرو و نشاط جوانی با اینکه مشاهده شده، بسیاری از معمّرین این نیرو را تا آخرین قدم زندگی نگاه داشته‌اند، ثابت و غیر قابل انکار است. فقط کوشش دانشمندان برای اکتشاف علّت پیری و علّت بقای نیروی جوانی در نزد جمعی از معمّرین و کشف وسیله مبارزه با پیری و سالخوردگی است. و چنانچه بعضی از دانشمندان اظهار نظر می‌کنند، در آینده، بشر به موفّقیت‌های بزرگ در این زمین نایل خواهد شد، چنان‌که یکی از وسایل مبارزه با آن را همین پیوند عضوی باید شمرد.

به هر حال، مقصود ما از نقل این نظرات، اثبات امکان مطلق طول عمر بدون کهولت و پیری است، تا کسانی که در ایمان کم‌مایه‌اند، آن را بعید و غریب ندانند.

و گرنه، ما در طول عمر امام و بقای نیروی جوانی آن حضرت، به قدرت و توانایی خدا و اخبار پیغمبر و اوصیای او علیهم السلام اعتماد و اتّکا داریم و آن را محکم‌ترین دلیل می‌دانیم و به این دلیل خردپسند که مقبول عقل مستقیم است، مؤمن هستیم.

هرچند امام زمان علیه السلام، یگانه معمّر تاریخ بشر و یگانه کسی باشد که با طول عمر جوانی‌اش حفظ شده باشد؛ هرچند آزمایش‌های دانشمندان در این خصوص به جایی نرسیده باشد و آنها دست علم بشر را از طولانی کردن عمر و مبارزه با پیری کوتاه بدانند؛ زیرا مسأله طول عمر و بقای جوانی آن حضرت مسأله‌ای نیست که از نظر عقل احتیاج به این مؤیدات داشته باشد. مسأله، مسأله عموم قدرت خدا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹۶

و اعجاز و خرق عادت و نفوذ مشیّت الهی است و در این‌گونه امور، وجود این مؤیدات و عدم آن تأثیری ندارد.

امّا اخبار

شیخ صدوق در "کمال الدین "و علی بن محمّد خزاز رازی در "کفایهٔ الاثر "از امام حسن مجتبی علیه السلام در ضمن حدیثی روایت کرده‌اند که فرمود: خدای تعالی عمر فرزند نهم از فرزندان برادرم حسین علیه السلام را در دوران غیبتش طولانی نماید، سپس به قدرت خود او را آشکار سازد، به صورت جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد:

«وَذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ»[۱۶۵]

و نیز شیخ صدوق از حضرت رضا علیه السلام در ضمن حدیثی چنین روایت کرده است:

«الْقَآئِمُ هُوَ الَّذِی إِذا خَرَجَ، کانَ فِی سِنّ الشُّیُوخِ وَمَنْظَرِ الشُّبّانِ قَوِیٌّ فِی بَدَنِهِ»؛[۱۶۶]

«قائم آن کسی است که وقتی ظاهر شود در سن پیران و منظر و سیمای جوانان و با قوت بدن باشد».

و از ابی‌الصلت هروی منقول است که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم:

علامت قائم چیست هنگامی که ظاهر شود؟

فرمود: علامتش این است که در سنّ پیران و منظر و قیافه جوانان است، به طوری که اگر کسی او را ببیند، چهل ساله یا کمتر گمان می‌کند. و از علامات او این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹۷

است که: به گذشت شب و روز پیر نمی‌شود تا آنکه از این دنیا رحلت کند.[۱۶۷]

سخنی با برادران اهل سنّت

چنانچه می‌دانیم جمعی از مشاهیر علمای اهل سنّت به وصایت و ولایت ائمه اثنی‌عشر علیهم السلام ایمان دارند و به مهدویت حضرت ولی عصر علیه السلام قائل و معترفند، حتّی بعضی از ایشان مدعی زیارت و دیدار آن حضرت شده و معجزات او را نقل کرده‌اند.

و بسیاری از آنها هم در تعیین مهدی موعود با شیعه موافقت ندارند؛ امّا در آن تعصب و لجاج نمی‌ورزند و آن را یک ماده اختلاف جوهری بین شیعه و سنی نمی‌دانند؛ بلکه یک اختلاف صغروی و مصداقی می‌شمارند و به این اختلاف، هرگز به نظر اهمّیت نگاه نمی‌کنند.

چون هر دو فرقه اصل ظهور مهدی را در آخرالزمان مسلّم و حتمی می‌دانند و می‌گویند: در هنگام ظهور با آن علایم و نشانی‌های آشکار مانند ندای آسمانی به همه معرفی می‌شود و آن‌گاه این خلاف موضوعی هم مرتفع خواهد شد.

پس این عقیده شیعه با آنچه بین فریقین در موضوع مهدی مسلّم و مقطوع است و روایات متواتر بر آن دلالت دارد، هیچ‌گونه مغایرت و منافاتی ندارد و اکنون اهل سنّت با شیعه چه معارضه‌ای در این مورد داشته باشد؟

و چرا آن را ماده اختلاف و بحث و جدال قرار دهند؟ و چرا در مقام ردّ شیعه برآیند؟ با اینکه در این موضوع برخلاف اجماع و اتفاق مسلمین سخن نگفته‌اند!

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹۸

یکی از دانشمندان معاصر اهل سنّت به نام استاد محمّد زکی ابراهیم رائد در مقاله‌ای که به مناسبت نیمه شعبان و مهدی منتظر[۱۶۸] نگاشته، در فصلی تحت عنوان «موعود آخرالزمان فی مختلف المذاهب و الادیان» می‌گوید: مهدی موعود در نزد برادران شیعی ما شرحی دارد که ما در وقت دیگر بیان می‌کنیم؛ ولی آنچه برادران شیعه ما بر آن رفته‌اند، با جمهور اهل سنّت در اصول و مبادی اساسی به هم می‌رسند و خلاصه آن اصول این است که: به طور حتم مهدی اهل بیت که آمال مسلمانان را تحقق می‌دهد و احوال بشر به او مستقیم می‌گردد، ظاهر خواهد شد.

چنانچه ملاحظه می‌شود، این دانشمند عقیده شیعه در مهدویت را با اصول و مبانی اساسی آنکه بین سنی و شیعه مورد اتفاق است، موافق شمرده و در نهایت ادب بدون اینکه عواطف شیعه را تهییج نماید و قلم را به دشنام و سخنان ناسزا آلوده کند، اظهار نظر نموده است.

امّا متأسفانه عدّه‌ای هم هستند که همواره مانع از اتّحاد مسلمانان و رفع سوء تفاهمات بوده و می‌خواهند به آتش اختلاف دامن زده و این دو فرقه بزرگ اسلامی را که می‌توانند با همکاری‌های صمیمانه در کنار هم زندگی کرده و در برابر دشمنان اسلام هم‌گام و هم‌صدا باشند، از هم جدا نمایند.

این افراد مغرض که شاید در عصر ما مزدوران استعمار و صهیونیسم بین‌المللی باشند، از آن همه قدر مشترک‌ها و پیوندهای ناگسستنی و موارد مورد اتّفاق شیعه و سنّی که آنها را به هم مربوط و متّصل ساخته و صاحب منافع مشترک قرار داده، چشم‌پوشی نموده و یک سلسله مسایلی را که مانع از هم‌فکری مسلمین و اتّحاد و اتفاق آنها مخصوصاً در این زمان نیست پیش کشیده، و کاهی را کوهی نشان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۱۹۹

می‌دهند و عمداً آنچه را می‌گویند و می‌نویسند، (برای این است که کاملًا به ایجاد تفرقه‌ای که خدا در قرآن کریم از آن نهی کرده، نایل شوند) قلم را به فحش و دشنام و نسبت‌های ناسزا و افترا و بهتان به شیعه آلوده می‌سازند تا بلکه شیعه را تحریک و عصبانی کنند و آنها نیز معارضه به مثل نمایند.

در این میان، بیگانگان و استعمارگران که همه از مقاصد شوم و خواب‌های خطرناک آنها برای اسلام و مسلمین کم و بیش باخبریم، به مقاصد خود برسند و شوکت و آبروی هر دو فرقه را در معرض زوال قرار دهند و با جنگ داخلی میان مسلمانان و سوء تفاهم کفار را بر آنها مسلط سازند.

ما در اینجا در مقام توضیح زیان‌های این قلم‌های مسموم و سیاست‌هایی که مخصوصاً در عصر ما به عناوین متعدد از راه مذهب و ملّیت و وطن و نژاد و زبان، عامل تفرقه مسلمانان شده، نیستیم.

شرح این هجران و این خون جگراین زمان بگذار تا وقت دگر

باری یکی از موضوعاتی که بیهوده و فقط برای زیاد کردن فاصله بین سنی و شیعه در گذشته و حال از طرف بعضی که خود را به نام اهل سنّت معرفی کرده‌اند، مانند "ابن حجر "و "محب الدین خطیب "دستاویز حمله به شیعه و استهزا و فحش و دشنام و نسبت آنها به جهل و نادانی شده، مسأله طول عمر حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- است. این افراد برای جریحه‌دار کردن عواطف شیعه و منحرف ساختن افکار، شیعیان را در این ایمان و عقیده، به باد دشنام گرفته و مثل اینکه یک سخن نامعقول و بی‌سابقه‌ای را پذیرفته باشند، به آنها اعتراض می‌کنند.

ما به این آقایان می‌گوییم: شما که مسلمان و مؤمن به قدرت خدای تعالی هستید، چرا این اعتراض را به ما می‌نمایید؟

چرا شما کسانی را که خدای تعالی را قادر و توانا می‌دانند بر اینکه عمر یکی از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰۰

بندگان خاص خود را هرچه مصلحت اقتضا کند طولانی نماید، مسخره می‌نمایید؟

مگر شما خدا را قادر مطلق نمی‌دانید؟

مگر در قرآن نخوانده‌اید که در شرح احوال نوح می‌فرماید:

«فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلّا خَمْسِينَ عاماً»[۱۶۹]

مگر به صریح این آیه، حضرت نوح در میان قومش نهصد و پنجاه سال درنگ نکرده است؟

به چه جهت شما شیعه را در مسأله ایمان به طول عمر، این همه سرزنش می‌نمایید و به جهل نسبت می‌دهید؟ این اعتراض و دشنام‌های شما به شیعه لوازمی دارد که شما بر حسب عقاید خودتان نمی‌توانید آن لوازم را بپذیرید؟

مگر در قرآن نخوانده‌اید که: خدا ابلیس را تا وقت معلوم مهلت داده است؟

مگر در کتاب‌های خودتان "؛صحیح مسلم قسم دوم از جزء دوم، در باب ابن صیاد؛ در "سنن ترمذی جزء دوم؛ در "سنن ابی داود" باب خبر ابن صائد، از کتاب "ملاحم آن روایات متعدد را راجع به ابن صیاد و ابن صائد ندیده‌اید که پیغمبر احتمال داد او همان دجال باشد که در آخرالزمان ظاهر می‌شود؟

مگر حدیث "تمیم داری "را که مسلم در باب خروج دجال و ابن ماجه در جزء دوم در ابواب "فتن "و ابوداود در جزء دوم "سنن" روایت کرده‌اند، نخوانده‌اید که صریح است بر اینکه دجال در زمان پیغمبر زنده بوده و در آخرالزمان ظاهر می‌شود؟!

چگونه شد درباره دشمنان خدا این عمر طولانی را باور کردید و روایت کنندگان این احادیث را که همه از بزرگان رجال خود شما هستند، به جهل نسبت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰۱

ندادید؛ امّا در موضوع ولیّ خدا و فرزند پیغمبر این سر و صداها را راه انداخته‌اید و باور نمی‌دارید؟

چگونه شد عمر بسیار طولانی را برای خضر و ادریس و عیسی جایز می‌شمارید؛ امّا برای حضرت مهدی موعود با این همه شواهد و ادلّه و معجزات و کراماتی که در عصر غیبت صغری و کبری از او ظاهر شده و با اینکه افرادی که در راستی و صدق گفتارشان شکی نیست او را مکرر ملاقات کرده‌اند، جایز نمی‌شمارید؟

چرا خودتان و همه مسلمین را در ایمان به بقای عیسی علیه السلام مسخره نمی‌نمایید؟

اگر بنا به استهزا باشد، شما در اصول دین، برخی عقاید دارید که با عقل مستقیم و نزاهت اسلام که دین توحید است، به هیچ وجه سازگار نیست.

شما نسبت به کسانی که آنها را به اصطلاح از اقطاب و اولیا می‌شناسید، کارهایی نسبت می‌دهید که هر کس از گفتارتان به خنده می‌افتد.

ولی چنانچه گفته شد، معارضه به مثل صحیح نیست و ما راضی نیستیم سخنی بگوییم یا کلامی بنویسیم که شما را در انظار بیگانگان خفیف و سبک سازد.

ما می‌گوییم: وضع روزگار و فشارهایی که از طرف استعمارگران بر مسلمان‌ها وارد شده و می‌شود، به ما فرصت و اجازه نمی‌دهد که در این‌گونه خلافات، زبان به عیب‌جویی یکدیگر باز کنیم. در حالی که دشمنان اسلام با اساس اسلام و قرآن و احکام قرآن دشمنی می‌کنند. در حالی که احکام اسلام و اصول و شعائر مسلّم بین سنّی و شیعه در کشورهای اسلامی دستخوش سخت‌ترین تعرضات و آسیب شده و مسیحی‌ها و یهودی‌ها و کفار دیگر برای از رسمیت انداختن احکام اسلام، هر روز نقشه‌هایی طرح و توسط مسلمان نماهایی از شیعه و سنّی اجرا می‌نمایند؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰۲

خوب است در افکار و آرای خود قدری مطالعه کنید و همچنین از روی بی‌طرفی و با نظر خالی از تعصب، به عقاید پاك و مقدّس شیعه در اصول و فروع، که از مصادر محکم عقلی و قرآن و سنّت گرفته شده است؛ بنگرید و بیهوده به القای شبهات واهی و تهمت و افترا، عواطف شیعه را جریحه دار نساخته و برادران سنّی ما را گرفتار سوء تفاهم و بدبینی و بی‌خبری از عقاید و آرای اسلامی ما نسازید.

سرگذشت معمّرین در تاریخ

اگرچه راجع به امکان عمر بسیار طولانی در ضمن مطالب گذشته، توضیحات کافی داده شد؛ لیکن برای آنکه خوانندگان ارجمند بدانند این موضوع از نظر تاریخ همواره مورد قبول بشر بوده، خوانندگان را به کتاب‌های معتبر تاریخ و تراجم و اعلام ارجاع

می‌دهیم و یادآور می‌شویم؛ علاوه بر اینکه در ضمن این کتب شرح احوال بسیاری از معمّرین درج شده، کتاب‌هایی نیز به خصوص در ترجمه معمّرین تألیف شده؛ مانند "المعمّرون[" ۱۷۰] ابی حاتم سجستانی (متوفای ۲۴۸ یا ۲۵۰) و در کتاب‌هایی نیز مانند کمال الدین و غیبت شیخ صدوق و امالی شریف مرتضی، یک باب یا فصل به این موضوع اختصاص داده شده است.

هرکس به این کتاب‌ها مراجعه نماید، می‌فهمد (بیهوده سخن به این درازی نبود) و برایش یقین حاصل می‌شود که این همه نقل‌های تاریخی بی‌مأخذ و مجهول نمی‌باشد و برای عمر بشر حدّ و مرز معینی نیست و تاریخ طولانی و پر از عجایب زندگی بشر معمّرین بی‌شمار دیده و در روی این زمین، خیلی افرادی بیش از حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- عمر کرده‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰۳

و بدیهی است آنچه ما از تاریخ معمّرین می‌دانیم و در کتب تراجمی که در دسترس ما است، ضبط شده، تاریخ یک قسمت کوچک از این دنیای بزرگ است و اگر تواریخ ملل دیگر در دست ما بود و اگر از آغاز به حفظ سرگذشت معمّرین به اندازه سرگذشت پادشاهان اهمّیت داده شده بود، اکنون تواریخ سرگذشت معمّرین از تواریخ دیگر مفصل‌تر بود.

مع ذلک ما می‌خواستیم جدولی از اسامی معمّرین از روی کتب و مآخذی که در دسترس داریم به خوانندگان تقدیم نماییم؛ ولی چون ملاحظه شد، آمارگیری از عموم معمّرین در تاریخ، در گذشته و حال حتی در حدود همین تواریخ و مصادری که در دسترس است، وقت و فرصت زیاد لازم دارد، فقط به ذکر نام عدّه‌ای از آنها به عنوان نمونه و به حکم مثل معروف «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز سواء» اکتفا کردیم.

اسامی برخی از معمّرین

۱- آدم؛ ۹۳۰ سال.

۲- شیث؛ ۹۱۲ سال.

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۳ ؛ ص۲۰۳

انوش؛ ۹۰۵ سال.

۴- قینان؛ ۹۱۰ سال.

۵- مهلائیل؛ ۸۹۵ سال.

۶- یارد؛ ۹۶۲ سال.

۷- اخنوخ؛ ۳۶۵ سال.

۸- متوشالح؛ ۹۶۹ سال.

۹- لامک؛ ۷۷۷ سال.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰۴

۱۰- نوح؛ ۹۵۰ سال.[۱۷۱] ۱۱- سام؛ ۶۰۰ سال.

۱۲- ارفکشاد؛ ۴۳۸ سال.

۱۳- شالح؛ ۴۳۳ سال.

۱۴- عابر؛ ۴۶۴ سال.

۱۵- ابراهیم؛ ۱۷۵ سال.

۱۶- اسماعیل؛ ۱۳۷ سال.[۱۷۲] ۱۷- ربیعهٔ بن ضبیع فزاری؛ ۳۸۰ سال.[۱۷۳] ۱۸- اوس بن حارثه؛ ۲۲۰ سال.[۱۷۴] ۱۹- عبید بن شرید جرهمی؛ ۳۵۰ سال.[۱۷۵] ۲۰- برد؛ ۹۶۲ سال.[۱۷۶] ۲۱- ایوب بن حداد عبدی؛ ۲۰۰ سال.[۱۷۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰۵

۲۲- ثعلبهٔ بن کعب؛ ۳۰۰ سال.[۱۷۸] ۲۳- تیم اللَّه بن ثعلبه؛ ۵۰۰ سال.[۱۷۹] ۲۴- ثوب بن تلده اسدی؛ ۲۲۰ سال.[۱۸۰] ۲۵- جعفر بن قرط عامری؛ ۳۰۰ سال.[۱۸۱] ۲۶- جلهمهٔ بن ادد بن زید؛ ۵۰۰ سال.[۱۸۲] ۲۷- یحابر بن مالک بن ادد؛ ۵۰۰ سال.[۱۸۳] ۲۸- زهیر بن عتاب کلبی؛ ۳۰۰ سال.[۱۸۴] ۲۹- جلیلهٔ بن کعب؛ ۱۹۰ سال.[۱۸۵] ۳۰- حادثهٔ بن صحر؛ ۱۸۰ سال.[۱۸۶] ۳۱- حادثهٔ بن عبید کلبی؛ ۵۰۰ سال.[۱۸۷] ۳۲- حامل بن حادثه؛ ۲۳۰ سال.[۱۸۸] ۳۳- حبابه والبیه؛ از عصر خلافت علی علیه السلام تا زمان امامت حضرت رضا علیه السلام عمر کرد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰۶

۳۴- حارث بن مضاض جرهمی؛ ۴۰۰ سال.[۱۸۹] ۳۵- ذوالاصبع العدوانی؛ ۳۰۰ سال.[۱۹۰] ۳۶- حنظلهٔ بن شرقی؛ ۲۰۰ سال.[۱۹۱] ۳۷- درید بن زید؛ ۴۵۰ سال.[۱۹۲] ۳۸- ذوجدن حمیری؛ ۳۰۰ سال.[۱۹۳] ۳۹- درید بن صمت؛ ۲۰۰ سال.[۱۹۴] ۴۰- ذوالقرنین؛ ۳۰۰۰ سال.[۱۹۵] ۴۱- ربیعه بجلی؛ ۱۹۰ سال.[۱۹۶] ۴۲- رداد بن کعب نخعی؛ ۳۰۰ سال.[۱۹۷] ۴۳- زهیر بن خباب؛ ۴۲۰ سال.[۱۹۸] ۴۴- سطیع کاهن؛ ۳۰ قرن.[۱۹۹] ۴۵- سیف بن وهب؛ ۳۰۰ سال.[۲۰۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰۷

۴۶- شریهٔ بن عبداللَّه جعفی؛ ۳۰۰ سال.[۲۰۱] ۴۷- شق کاهن؛ ۳۰۰ سال.[۲۰۲] ۴۸- صیفی بن ریاح؛ ۲۷۰ سال.[۲۰۳] ۴۹- ضبیرهٔ بن سعید؛ ۲۲۰ سال.[۲۰۴] ۵۰- عباد بن سعید؛ ۳۰۰ سال.[۲۰۵] ۵۱- عوف بن کنانه کلبی؛ ۳۰۰ سال.[۲۰۶] ۵۲- عبد المسیح بن عمرو غسانی؛ ۳۵۰ سال.[۲۰۷] ۵۳- اوس بن ربیعه اسلمی؛ ۲۱۴ سال.[۲۰۸] ۵۴- عبید بن شرید جرهمی؛ ۳۵۰ سال.[۲۰۹] ۵۵- عمرو بن حمهٔ الدوسی؛ ۴۰۰ سال.[۲۱۰] ۵۶- عمرو بن لحی؛ ۳۴۵ سال.[۲۱۱] ۵۷- قس بن ساعده؛ ۶۰۰ سال.[۲۱۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰۸

۵۸- کعب بن حمهٔ الدوسی؛ ۳۹۰ سال.[۲۱۳] ۵۹- کعب بن رادهٔ نخعی؛ ۳۰۰ سال.[۲۱۴] ۶۰- محصن بن عتبان زبیدی؛ ۲۵۶ سال.[۲۱۵] ۶۱- مرداس بن صبیح؛ ۲۳۰ سال.[۲۱۶] ۶۲- مستوغر بن ربیعهٔ بن کعب؛ ۳۳۰ سال.[۲۱۷] ۶۳- هبل بن عبداللَّه کلبی جدّ زهیر بن خباب؛ ۷۰۰ سال.[۲۱۸] ۶۴- نفیل بن عبداللَّه؛ ۷۰۰ سال.[۲۱۹][۲۲۰] ۶۵- هنری جنکس؛ ۱۶۹ سال. این مرد در سن ۱۱۲ سالگی در جنگ فلورفید شرکت داشت.

۶۶- جون بافن بولندی؛ ۱۷۵ سال داشت و سه نفر از اولاد خود را که متجاوز از صد سال داشتند، دید.

۶۷- یوحنا سورتنغتون نروژی (متوفای ۱۷۹۷)؛ ۱۶۰ سال.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۰۹

۶۸- طوز مابار؛ ۱۵۲ سال.

۶۹- کورتوال؛ ۱۴۴ سال.

۷۰- یک فرد زنگباری؛ ۲۰۰ سال.[۲۲۱] ۷۱- ماتوسالم؛ ۹۶۹ سال.

۷۲- ملک جزیره «لوکمبانز»؛ ۸۰۲ سال.

۷۳- چند نفر پنجابی؛ ۲۰۰ سال.

۷۴- مارکوس ابونیوس؛ بیش از ۱۵۰ سال.

۷۵- اهالی جبل آتوس؛ هریک ۱۳۰ سال.

۷۶- دودون؛ ۵۰۰ سال.

۷۷- سنجرین پادشاه قبرس؛ ۱۶۰ سال.

۷۸- قدیس سیمون؛ ۱۰۷ سال.

۷۹- قدیس تاکریس؛ ۱۰۷ سال.

۸۰- قدیس انطوان؛ ۱۰۵ سال.

۸۱- البومامطران حبشه؛ ۱۵۰ سال.

۸۲- توماس بار؛ ۱۵۲ سال.

۸۳- معمّر دیگری که در هنگام مرگ فرزندش ۱۴۰ سال داشت.

۸۴- برنوکرتریم؛ ۱۵۰ سال.

۸۵- یک نفر معمّر اهل سربیان؛ ۱۳۵ سال.

۸۶- یک نفر دیگر از اهل سربیان؛ ۱۲۵ سال.

۸۷- معمّر دیگر از اهل سربیان؛ ۲۹۰ سال.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱۰

۸۸- یک نفر معمّر از اهل لیفونیا؛ ۱۶۸ سال.

۸۹- معمّر دیگر که در لوسرون مرد؛ ۱۸۶ سال.

۹۰- یک نفر کشاورز ایقاسی؛ ۱۸۵ سال.

۹۱- معمّر مصری؛ ۱۵۴ سال.

۹۲- زار و معمّر ترکی؛ ۱۵۶ سال.[۲۲۲] ۹۳- شیخ محمّد سمحان؛ ۱۷۰ سال.[۲۲۳] ۹۴- سیّد میرزا کاشانی؛ ۱۵۴ سال.[۲۲۴] ۹۵- جمعه؛ ۱۴۰ سال.[۲۲۵] ۹۶- محمود باقر عیوض‌اف؛ وی جشن صد و پنجاه سالگی خود را گرفت و وزارت پست و تلگراف شوروی تمبر یادبودی که عکس عیوض‌اف بر روی آن نقش شده، چاپ نمود.[۲۲۶] ۹۷- دهقان صربستانی از اهل یوگسلاوی به نام اوچکوویچ متولد ۱۷۹۸ میلادی که تا سال ۱۳۳۵ شمسی زنده بود.[۲۲۷] ۹۸- شیرعلی مسلم‌اف؛ ۱۶۴ ساله. وی در سال ۱۳۴۶ شمسی ۱۶۲ سالگی خود را جشن گرفت. این مرد در این سن سرزنده و شاداب است و در عمرش لب به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱۱

مشروب و الکل نزده است؛ بارها جراید جهان از طول عمرش سخن گفته و شرح حالش را انتشار داده‌اند.[۲۲۸] ۹۹- حاجی محمّد بدوئی ابوالشامات؛ ۱۲۵ سال.[۲۲۹] ۱۰۰- شیخ علی بن عبداللّه، حکمران سابق قطر؛ ۱۵۰ سال.[۲۳۰] ۱۰۱- سیّد محمّد الفجال؛ ۱۳۶ سال. وی در حفر کانال سوئز شرکت داشت.[۲۳۱] ۱۰۲- نوذر باباتا مصطفی‌یف اهل آذربایجان شوروی، چندی پیش یکصد و چهلمین سال خود را جشن گرفت.[۲۳۲] ۱۰۳- محمّد انباتوف؛ ۱۴۹ سال، پیرترین کاندیدای انتخابات آذربایجان شوروی که بالغ بر یکصد اولاد و نوه و نتیجه و نبیره دارد.[۲۳۳] ۱۰۴- کدخدا قنبرعلی رستم‌آبادی؛ ۱۵۶ سال.[۲۳۴] ۱۰۵- یک زن اهل ترکیه به نام هاجر؛ ۱۶۹ سال که یک برادر ۱۱۳ ساله هم داشت.[۲۳۵] ۱۰۶- حسین پیرسلامی فارسی؛ ۱۴۶ سال.[۲۳۶] ۱۰۷- مردی که در زمان ناپلئون به دنیا آمده و در سال ۱۳۴۲ شمسی، ۱۶۳ سال

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱۲

داشت و دارای ۱۵۰ نوه و یک پسر ۱۱۰ ساله است و تا به حال لب به مشروب و سیگار نزده است. نام این مرد هادی محمّد است و اکنون در کازابلانکا زندگی می‌کند.[۲۳۷] ۱۰۸- سیّد حسین قرانی؛ ۱۳۵ سال.[۲۳۸] ۱۰۹- محمّد ولی مسلمی مراغه‌ای؛ ۱۴۰

سال.[۲۳۹] ۱۱۰- نـاوارز زن آرژانتینی؛ ۱۴۸ سال.[۲۴۰] ۱۱۱- پیرمرد اتریشـی به نـام فرانزواینر؛ وی یکصـد و چهلمین سال ولادت خـود را جشـن گرفت و گفـت: تـاکنون به یـاد نـدارم حتی یـک بـار بیمـار شـده بـاشم و هنـوز هم در مزرعه اجـدادی خـود کـار می‌کنم.[۲۴۱] ۱۱۲- مردی به نام اشانکر اهل گرجستان، ۱۴۷ سال.[۲۴۲] ۱۱۳- عایشه دختر حاج اسماعیل تونسی، ۱۳۰ سال.[۲۴۳] ۱۱۴- بـانو گوموکـا سـاکن دهکـده گالون قفقاز، یکصـد و چهل و هفتمین سال تولـد خود را جشن گرفت و هنوز نشاط خود را از دست نداده و در حس شنوایی و بینایی او هیچ‌گونه ضعفی حاصل نشده است.[۲۴۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱۳

۱۱۵- دیوید فرباندز آمریکایی؛ ۱۳۳ سال.[۲۴۵] ۱۱۶- پیرمرد ۱۸۵ ساله؛ که وقت ولادت ناصرالدین شاه ۵۰ ساله و زمان آغامحمّد خان قاجار ۱۲ ساله بوده است.[۲۴۶] ۱۱۷- کردیف قفقازی؛ ۱۴۷ سال.[۲۴۷] ۱۱۸- یک فرد چینی؛ ۱۵۵ سال.[۲۴۸] ۱۱۹- یک نفر از اهـالی آلبـانی به نـام "خوده؛ "۱۷۰ سال.[۲۴۹] ۱۲۰- خـدیجه ننه اهـل ترکیه؛ ۱۶۸ سـال، کـه پزشـکان هم این سن و سـال او را تصـدیق کرده‌انـد. این زن در دوران ناپلئون و فتحعلی شاه حیات داشـته و پس از مرگ روبسپیر (۱۷۹۴ میلادی) به دنیا آمده.[۲۵۰] ۱۲۱- شخصـی به نام راسیا رام اهل پنجاب هند؛ ۱۴۰ سال.[۲۵۱] ۱۲۲- بـانو کومروبمیرنین اهل ترکیه؛ ۱۷۳ سال.[۲۵۲] ۱۲۳- سیّد حبیب بن معاطی مراکشی؛ ۱۴۷ سال. وی در این سن و سال به تمام مشاغل خود اشتغال داشت و سن پسرش سالهاست که از یکصد تجاوز کرده است.[۲۵۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱۴

۱۲۴- یـک فرد چینی موسـوم بـه دلی چینـک؛ ۲۵۳ سال.[۲۵۴] ۱۲۵- احمـد آداموف؛ ۱۶۱ سال. وی با همسـرش یکصـدمین سال ازدواج خـود را جشن گرفت.[۲۵۵] ۱۲۶- محمود بـاقر اوغلو؛ یکصـد و هشـتاد و چهارمین سال ولادت خود را جشن گرفت.[۲۵۶] ۱۲۷- پی‌ریرارا یاجاویر پیریراپیر، از سـرخ پوستان آمریکای جنوبی؛ ۱۶۷ ساله.[۲۵۷] ۱۲۸- سیّد ابوطالب موسوی فارسی معروف به ذی القرنین؛ ۱۹۱ ساله. ریاست یک ایل چنـد صد نفری را که همه فرزندان و نوه و نتیجه وی هسـتند، دارد و آخرین همسـرش ۱۰۵ سـاله است و مـدعی است که پیش از ناصـرالدین شـاه زن گرفته و دو مرتبه دنـدان درآورده است.[۲۵۸] ۱۲۹- شیرسوار؛ مرد ۱۴۰ ساله فومنی.[۲۵۹] ۱۳۰- کربلایی آقا باطنی کرمانشاهی؛ ۱۴۰ سال.[۲۶۰] ۱۳۱- سیّد علی فریدنی؛ ۱۸۵ سال. دو فرزند او که بیش از یکصد سال عمر کرده، سی سال قبل یعنی در سن ۱۵۵ سالگی دندان درآورده و هیأت پزشکی رسمی دولتی او را معاینه کرده و شرح حالش و گزارش هیأت پزشکی و نامه وزیر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱۵

بهـداری ایران در روزنامه اطلاعات درج شـد.[۲۶۱] ۱۳۲- ایکورکرویف؛ ۱۵۷ سـال. در جنگ‌های ناپلئون اوّل علیه ژنرال الکسـی میرمولف روسـی، آشپز این ژنرال بود. وی از اسـتعمال مشـروبات الکی و دخانیات سـخت احتراز داشت.[۲۶۲] ۱۳۳- مردی که در ۱۵۸ سـالگی، آپانـدیس او را در یکی از بیمارسـتان‌های "نـایروبی پایتخت کنیا "عمل کردنـد. این پیرمرد که به ظاهر از جوان‌ترین جوانان جوان‌تر است، بین ۱۲۰- ۱۳۰ سالگی از زن جوانش صاحب پنج فرزند شد و بزرگ‌ترین فرزند وی هم‌اکنون ۱۲۵ سال دارد و پیر و خموده است در حالی‌که خود پدر پیل‌افکن است و به مانند پهلوانان اساطیری ستبر و نیرومند. این پیرمرد، فرزند ارشد رئیس قبیله‌ای است که به هنگام حیات ۳۹ زن گرفت و صاحب ۱۷۳ فرزنـد شد و آگاهی به احوال این خانواده طویل العمر و کثیر الاولاد ضرب المثـل شـیرین خودمـان را یادآور است که ":دود از کنـده برخیزد.["۲۶۳] ۱۳۴- به موجب یک آمار رسـمی در گرجستان، بیش از ۲۱۰۰ نفر متجاوز از یکصـد سال سن دارند.[۲۶۴] ۱۳۵- طبق یک آمار در شوروی، حـدود ۲۰۰ نفر زن و مرد که سن آنها از ۱۱۰ تا ۱۵۰ سال است، زندگی دارند و پس از رسیدگی معلوم شد که اغلب آنها به تربیت زنبور عسل اشـتغال داشـته و قسـمت مهمی از غذایشان عسل بوده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱۶

بدین جهت نتیجه گرفته شد که عسل در طول عمر اثر بسزایی دارد.[۲۶۵] ۱۳۶- تعداد اشخاصی که در آمریکا عمرشان متجاوز از یکصد سال است، به ۳۵۰۰ نفر تخمین زده شده است.[۲۶۶] ۱۳۷- در کشور چین، ۳۳۸۴ نفر بیش از یکصد سال عمر دارند که افراد متجاوز از ۱۵۰ سال هم در بین آنها هست.[۲۶۷] ۱۳۸- در اتّحاد جماهیر شوروی، تعداد افرادی که دومین قرن زندگی خود را می‌گذرانند، تقریباً ۳۰۰۰۰ نفرند.[۲۶۸] ۱۳۹- یک نفر دهقان مجاری، سال ۱۷۲۴ در سن ۱۸۵ سالگی درگذشت. نامبرده تا روزهای آخر عمرش مانند جوانان کار می‌کرد.[۲۶۹] ۱۴۰- شخص دیگری به نام "جان راول، "به هنگام مرگ ۱۷۰ سال داشت و همسرش در آن هنگام ۱۶۴ ساله بود، آنها ۱۳۰ سال با هم زندگی کرده بودند.[۲۷۰] ۱۴۱- زنی به نام آشرا اوماروا؛ ۱۵۹ ساله.[۲۷۱] ۱۴۲- چند سال پیش روزنامه‌ها خبر دادند که یک مرد ۲۰۷ ساله در آمریکای جنوبی فوت شده است.[۲۷۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱۷

در اینجا این مقاله را پایان می‌دهیم و متذکّر می‌شویم که اگر کسی تواریخ ملل و جراید و مجلات تمام کشورهای دنیا را در اختیار داشته باشد، به آمارهای جالب و اطلاعات مهمی دست خواهد یافت.

و از همین مختصر که نگارش یافت، معلوم می‌شود از نظر تاریخ و بررسی احوال معمّرین قدما و معاصرین، برای عمر بشر حدّ و اندازه‌ای که از آن تجاوز ننماید، معلوم نیست و همان‌طور که سیّد بن طاووس قدس سره ضمن آن مثال معروف توضیح داده،[۲۷۳] نباید از عمر بسیار طولانی تعجب کرد و آن را بعید شمرد؛ زیرا با تکرار و کثرت وقوع آن وجهی برای تعجّب باقی نمی‌ماند.

در پایان این مقالات، یک‌بار دیگر نیز یادآور می‌شویم: آنچه ما پیرامون موضوع طول عمر و نواحی مختلف آن شرح دادیم، برای این است که معلوم شود استبعاد عمر بسیار طولانی ناشی از قلّت اطّلاع از تاریخ و احوال معمّرین و جهل به علوم طبیعی و ضعف ایمان به خدا و یا عناد و لجاج و سرپیچی از پذیرفتن حقّ است.

و اگر این شواهد و دلایل هم در بین نبود، و مسأله عمر طولانی بی‌سابقه بود و علوم طبیعی هم امکان طبیعی طول عمر را تأیید نمی‌کرد، طول عمر حضرت ولی عصر- عجل اللَّه تعالی فرجه- یک موضوع خردپسند و باورکردنی و ثابت بود؛ زیرا با این همه اخبار و بشارات پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و با آن همه معجزات و خوارق عاداتی که از آن حضرت در عصر حیات پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام و در غیبت صغری و غیبت کبری صادر شده و با اینکه جمع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱۸

بسیاری از بزرگان، که در صداقت و تقوا و ورع آنها هیچ شبهه‌ای نیست، از شرف‌یابی خود به حضور ولی عصر علیه السلام خبر داده‌اند و گروههایی که بیش از حدّ تواتر است، به سعادت دیدار ایشان نایل شده‌اند، طول عمر و زندگی آن رهبر عدالت‌گستر جهان ثابت و محرز است، همان‌طور که معجزات انبیا با اینکه خارق عادات است، با اتّکا به تواتر خبردهندگان و قدرت مطلق الهی ثابت و مسلّم است.

«اللَّهُمَّ إِنّا نَرْغَبُ إِلَيْکَ فِي دَوْلَةٍ کَرِيمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنا فِيها مِنَ الدُّعاةِ إِلى طاعَتِکَ وَالْقادَةِ إِلى سَبِيلِکَ، وَتَرْزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۱۹

شرح و چگونگی ولادت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۲۱

بخش چهارم شرح و چگونگی ولادت حضرت ولی عصر (عجل اللّه تعالی فرجه)

اشاره

(به طور اختصار)

بایـد دانست روایـات و احادیثی که دلالت بر ولادت و وجود حضرت ولی عصـر علیه السـلام دارد، بسیار است و ما در باب اوّل از فصل سوم منتخب الاثر بیش از دویست روایت را در این موضوع نقل کرده‌ایم.

سید علّامه میر محمّدصادق خاتون‌آبادی در کتاب اربعین می‌فرماید: در کتب معتبر شیعه بیش از هزار حدیث روایت شده در ولادت حضـرت مهـدی علیه السـلام و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و نسل امام حسن عسـکری علیه السـلام است و اکثر آن احادیث مقرون به اعجاز است.

گزارش و تفصیـلات ولادت سراسر برکت امام، در کتب معتبر و اخبار، مشروحاً بیان شده است، از جمله این اخبار، روایتی است که فاضل قندوزی از علمای اهل سنّت ۲۷۴] و شیخ طوسی در کتاب غیبت و شیوخ دیگر روایت کرده‌اند و سبح

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۲۲

صدوق در کتاب کمال الدین به سند صـحیح و معتبر از جناب موسی بن محمّد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیهما السلام از حضـرت حکیمه خـاتون دختر والامقـام امام محمّـدتقی علیه السلام که از بانوان باعظمت و شخصـیت و فضـیلت خانـدان رسالت است، حدیث کرده است.

حکیمه فرمود: امام حسن عسـکری علیه السـلام فرستاد (فردی را. نزد من که عمه امشب نزد ما افطار کن که شب نیمه شعبان است و خداوند حجّت را در این شب ظاهر فرماید و او حجت خدا در زمین است.

من عرض کردم: مادرش کیست؟

فرمود: نرجس.

گفتم: فدایت شوم! به خدا سوگند در او اثری نیست.

فرمود: همین است که برای تو می گویم.

حکیمه گفت: پس آمدم چون سلام کردم و نشستم، نرجس خواست پای‌افزارم را بیرون آورد، گفت: ای سیده من و سیده خاندان من، چگونه شب کردی؟

گفتم: بلکه تو سیده من و سیده خاندان منی.

گفت: ای عمه! این چه سخن است؟!

گفتم: ای دخترم! خـدا امشب به تو پسـری کرامت فرمایـد که در دنیا و آخرت آقا است، پس او خجالت کشید و حیا کرد. وقتی از نماز عشا فارغ شـدم، افطار کردم و در بستر خوابیدم، چون نیمه شب رسـید، برخاسـتم برای نماز شب، نماز را خواندم و فارغ شدم و نرجس همچنان در خواب و راحت بود. من نشسـتم برای تعقیب و سپس خوابیدم و هراسان بیدار شدم، او همچنان خواب بود، پس برخاست نماز شب را خواند و خوابید.

حکیمه فرمود: برای فحص از صبح بیرون آمدم، فجر اوّل ظاهر شده بود، هنوز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۲۳

نرجس در خواب بود. در شک افتادم، امام مرا صدا زد و فرمود: عمه! شتاب مکن که مطلب نزدیک گردیده. نشستم و سوره الم سجده و یس خواندم که ناگاه نرجس هراسناک بیدار شد، من به بالینش شتافتم و گفتم ":بسم اللَّه علیك "آیا چیزی احساس می کنی؟

گفت: بله! ای عمه.

گفتم: آسوده‌خاطر باش، همان است که به تو گفتم.

حکیمه گفت: پس مرا سستی و از خود بی‌خودی فراگرفت و او نیز چنین شد، وقتی به حس آقایم بیدار شدم، جامه را از روی نرجس به یک سو زدم و آقای خود را دیدم که در حال سجده است و مواضع سجودش را بر زمین گذارده، او را دربر گرفتم، دیدم نظیف و پاکیزه است، امام حسن عسکری علیه السلام مرا صدا زد: ای عمه! پسرم را نزد من بیاور.

او را نزد امام بردم، امام دست‌هایش را زیر دو ران و پشت او گذارد و پاهایش را در سینه خود قرار داد و زبانش را در دهان او نهاد و دست بر چشم‌ها و گوش و مفاصلش کشید.

پس فرمود: سخن بگو ای پسرم!

فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» سپس بر امیرالمؤمنین و امامان تا پدرش صلوات فرستاد و سکوت فرمود.

امام فرمود: او را نزد مادرش ببر تا به او سلام کند و سپس نزد من آور. پس او را نزد مادرش بردم، به مادرش سلام کرد، سپس او را برگرداندم و در مجلس امام گذاردم. فرمود: ای عمه! روز هفتم که شد، نزد ما بیا. حکیمه فرمود: بامدادان رفتم که به امام سلام عرض کنم، پرده را بالا زدم تا از آقای خود تفقد کنم، او را ندیدم.

گفتم: فدایت شوم! چه شد آقای من؟ فرمود: ای عمه! او را به آن کس سپردم که مادر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۲۴

موسی او را به او سپرد.

حکیمه گفت: روز هفتم که شد، نزد آن حضرت رفتم و سلام کردم و نشستم.

امام فرمود: پسرم را نزد من بیاور! پس من آقایم را در حالی که در پارچه‌ای بود، نزد آن حضرت بردم، با او مانند روز اوّل رفتار کرد، پس زبان در دهانش گذارد؛ مثل آنکه شیر و عسل به او می‌دهد. سپس فرمود: سخن بگو.

گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» و بر محمّد و امیرالمؤمنین و امامان تا پدرش- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- صلوات فرستاد و این آیه را تلاوت کرد:

«وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ* وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُم ما کانُوا یَحْذَرُونَ»[۲۷۵]

موسی بن محمّد بن قاسم، راوی حدیث گفت: این سرگذشت را از عقید خادم پرسیدم، گفت: حکیمه راست فرموده است.[۲۷۶]

شیخ صدوق در حدیثی که در نهایت اعتبار و اعتماد است، به واسطه احمد بن حسن بن عبد اللَّه بن مهران امی عروضی ازدی از احمد بن حسین قمی روایت کرده: چون خلف صالح متولد شد، از ناحیه امام حسن عسکری علیه السلام برای جدّم احمد بن اسحاق نامه‌ای به دست‌خطّ آن حضرت رسید که توقیعات به همان خط وارد می‌شد. در آن مکتوب بود: برای ما مولودی ولادت یافت، باید نزد تو مستور و از مردم پنهان بماند؛ زیرا آن را بر کسی ظاهر نمی‌کنیم مگر نزدیکان را به واسطه نزدیکی او و به جهت

ولایتش. دوست داشتیم آن را به تو اعلام کنیم تا خدا تو را به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۲۵

آن مسرور سازد؛ مانند آنکه ما را به آن مسرور ساخت.[۲۷۷] و در روایت مسعودی است: احمد بن اسحاق به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کرد: وقتی نامه بشارت شما به ولادت آقای ما رسید، باقی نماند از مرد و زنی و نه پسری که به مرتبه فهم رسیده باشد، مگر آنکه قائل به حقّ شد. حضرت فرمود:

آیا نمی‌دانید زمین از حجّهٔ اللَّه خالی نمی‌ماند؟[۲۷۸] و در حدیث دیگر، شیخ ثقه جلیل فضل بن شاذان که پس از ولادت حضرت ولی عصر و پیش از وفات امام حسن عسکری علیه السلام (بین ۲۵۵ تا ۲۶۰) وفات کرده، در کتاب غیبت خود به واسطه محمّد بن علی بن حمزهٔ بن حسین بن عبیداللَّه بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام، از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

متولد شد ولیّ خدا و حجت خدا بر بندگان خدا و جانشین من بعد از من، ختنه کرده شده، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هنگام طلوع فجر و نخستین کسی که او را شست، رضوان خازن بهشت بود که با جمعی از ملائکه مقربین او را به آب کوثر و سلسبیل غسل دادند.[۲۷۹] و در احادیث دیگر روایت است: وقتی امام عصر علیه السلام متولد شد، امام حسن عسکری علیهما السلام دستور فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بین فقرای بنی هاشم تقسیم کنند و سیصد گوسفند عقیقه نمایند.[۲۸۰] و نیز روایت است: در روز سوم ولادت، پدر بزرگوارش او را به اصحاب خود

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۲۶

نشان داد و فرمود: این است جانشین من و امام شما بعد از من، و او است همان قائمی که گردن‌ها به انتظار او کشیده می‌شود. پس وقتی زمین پر از جور و ستم شد، ظاهر می‌شود و پر می‌کند آن را از عدل و داد.[۲۸۱] نصر بن علی جهضمی که از ثقات رجال اهل سنّت است، در کتاب موالید الائمّه نقل کرده: امام حسن عسکری علیه السلام هنگام ولادت فرزندش «م ح م د» فرمود:

گمان کردند ستمکاران که مرا می‌کشند و این نسل را مقطوع می‌سازند. پس چگونه یافتند قدرت قادر را، و او را «مؤمل» نام گذارد.[۲۸۲] احمد بن اسحاق اشعری از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَخْرُجْنِی مِنَ الدُّنْیا حَتّی أَرانِیَ الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِی أَشْبَهَ النّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ خَلْقاً وَخُلْقاً، یَحْفِظُهُ اللَّهُ فِی غَیْبَتِهِ ثُمَّ یَظْهَرُ، فَیَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً»؛[۲۸۳]

«سپاس مختص خدایی است که مرا از دنیا خارج نساخت تا جانشین مرا بعد از من به من نمایاند که شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت خلق و خُلق می‌باشد. خدا او را در غیبتش حفظ می‌فرماید، سپس ظاهر می‌شود، پس پُر می‌کند زمین را از قسط و عدل، چنانچه پر شده از ظلم و جور».[۲۸۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۲۷

ولادت و امامت امام علیه السلام از نظر علما و مورخین اهل سنّت

علاوه بر آنکه عموم علمای حدیث و تاریخ نگاران و صاحبان کتاب‌های تراجم شیعه اثنی عشری، واقعه ولادت آن حضرت را بر اساس مدارک و مصادر صحیح ثبت و ضبط کرده‌اند و در عصر پدر بزرگوارش و عصر غیبت صغری و کبری، صدها اشخاص مورد وثوق و اعتماد را می‌شناسیم که به سعادت دیدار آن ولیّ اعظم خدا نایل شده و معجزات و خوارق عادات کثیری از آن رهبر جهانیان دیده‌اند؛ گروه بسیاری از مشاهیر علمای اهل سنّت نیز، ولادت آن حضرت و شرح و تفصیلات آن را در کتب ذکر نموده و بعضی به امامت و مهدویت آن سرور اقرار و اشعار بلند به زبان عربی و فارسی در مدح او سروده‌اند و حتّی مدّعی شرف‌یابی به آن

حضور اقدس و استماع حدیث از حضرتش شده‌اند، که ما عین عبارات و کلمات عدّه‌ای از آنان را در کتاب منتخب الاثر نگاشته‌ایم و با رعایت اختصار، در اینجا فقط به ذکر نام آنها قناعت می‌نماییم:

۱- ابن حجر هیثمی مکی شافعی (متوفّی ۹۷۴).

۲- مؤلف روضهٔ الاحباب سیّد جمال الدین (متوفّی ۱۰۰۰).

۳- ابن الصباغ علی بن محمّد مالکی مکی (متوفّی ۸۵۵).

۴- شمس الدین ابوالمظفر یوسف؛ مؤلّف التاریخ الکبیر و تذکرهٔ الخواص (متوفّی ۶۵۴).

۵- نورالدین عبدالرحمن جامی؛ صاحب کتاب شواهد النبوهٔ.

۶- شیخ حافظ ابوعبداللَّه محمّد بن یوسف گنجی؛ صاحب کتاب البیان فی أخبار صاحب الزمان و کتاب‌های دیگر، (متوفّی ۶۵۸).

۷- ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (متوفّی سال ۴۵۸).

۸- کمال الدین محمّد بن طلحهٔ شافعی (متوفّی ۶۵۲).

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۲۸

۹- حافظ بلاذری ابومحمّد احمد بن ابراهیم طوسی (متوفّی ۳۳۹).

۱۰- قاضی فضل بن روزبهان؛ شارح کتاب الشمائل ترندی.

۱۱- ابن الخشاب ابومحمّد عبداللَّه بن احمد (متوفّی ۵۶۷).

۱۲- شیخ و عارف شهیر محی الدین؛ صاحب کتاب الفتوحات (متوفّی ۶۳۸).

۱۳- شیخ سعد الدین حموی.

۱۴- شیخ عبدالوهاب شعرانی؛ مؤلف الیواقیت و الجواهر (متوفّی ۹۷۳).

۱۵- شیخ حسن عراقی.

۱۶- شیخ علی الخواص.

۱۷- ابن اثیر، مؤلف تاریخ کامل.

۱۸- حسین بن معین الدین میبدی، صاحب شرح دیوان.

۱۹- خواجه پارسا محمّد بن محمّد بن محمود بخاری (متوفّی ۸۲۲).

۲۰- حافظ ابوالفتح محمّد بن ابی الفوارس؛ صاحب کتاب الاربعین.

۲۱- ابوالمجد عبدالحق دهلوی؛ که صد کتاب تألیف دارد (متوفّی ۱۰۵۲).

۲۲- شیخ احمد جامی نامقی.

۲۳- شیخ فرید الدین عطار نیشابوری.

۲۴- جلال الدین محمّد رومی؛ صاحب مثنوی (متوفّی ۶۷۲).

۲۵- شیخ صلاح الدین صفدی، (متوفّی در سال ۷۶۴).

۲۶- مولوی علی اکبر بن اسد اللَّه هندی؛ صاحب کتاب مکاشفات.

۲۷- شیخ عبدالرحمن؛ صاحب کتاب مرآهٔ الاسرار.

۲۸- بعضی از مشایخ شعرانی.

۲۹- یکی از مشایخ مصر، به نقل شیخ ابراهیم حلبی.

۳۰- قاضی شهاب الدین دولت‌آبادی؛ صاحب تفسیر البحر المواج و کتاب

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۲۲۹

هدايهٔ السعداء.

۳۱- شيخ سليمان قندوزى بلخى (متوفّى ۱۲۹۴).

۳۲- شيخ عامر بن عامر البصرى؛ صاحب قصيده تائيه "ذات‌الانوار."

۳۳- قاضى جواد سابطى.

۳۴- صدر الدين قونوى؛ صاحب تفسير الفاتحه و مفتاح الغيب.

۳۵- عبداللَّه بن محمّد مطيرى مدنى؛ مؤلف كتاب الرياض الزاهرهٔ.

۳۶- شيخ محمّد سراج الدين رفاعى؛ مؤلف صحاح الاخبار.

۳۷- ميرخواند محمّد بن خاوند شاه؛ مؤلف تاريخ روضهٔ الصفا، (متوفّى ۹۰۳).

۳۸- نضر بن على جهضمى؛ عالم و محدث معروف.

۳۹- قاضى بهلول بهجت افندى؛ مؤلف كتاب محاكمه در تاريخ آل محمّد صلى الله عليه و آله.

۴۰- شيخ محمّد ابراهيم جوينى (متوفّى ۱۱۷۶).

۴۱- شيخ شمس‌الدين محمّد بن يوسف زرندى؛ مؤلف معراج الوصول.

۴۲- شمس الدين تبريزى، شيخ جلال الدين رومى.

۴۳- ابن خلكان؛ در وفيات الاعيان

۴۴- ابن ارزق؛ در تاريخ ميافارقين.

۴۵- مولى على قارى؛ صاحب كتاب مرقاهٔ در شرح مشكاهٔ.

۴۶- قطب مدار.

۴۷- ابن وردى (مورخ).

۴۸- شبلنجى؛ مؤلف نور الابصار.

۴۹- سويدى؛ صاحب كتاب سبائك الذهب.

۵۰- شيخ الاسلام ابراهيم بن سعدالدين.

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۲۳۰

۵۱- صدر الائمّهٔ موفّق بن احمد مالكى خوارزمى.

۵۲- مولى حسين بن على كاشفى؛ مؤلف جواهر التفسير (متوفّى ۹۰۶).

۵۳- سيّد على بن شهاب همدانى؛ مؤلف كتاب "المودهٔ فى القربى."

۵۴- شيخ محمّد صبان مصرى (متوفّى ۱۲۰۶).

۵۵- الناصر لدين اللَّه؛ خليفه عباسى.

۵۶- عبدالحى بن عمار حنبلى؛ مؤلف شذرات الذهب (متوفّى ۱۰۸۹).

۵۷- شيخ عبدالرحمن بسطامى؛ در كتاب درهٔ المعارف.

۵۸- شيخ عبدالكريم يمانى.

۵۹- سيّد نسيمى.

۶۰- عماد الدين حنفى.

۶۱- جلال الدین سیوطی.

۶۲- رشید الدین دهلوی هندی.

۶۳- شاه ولی اللّٰه دهلوی.

۶۴- شیخ احمد فاروقی نقشبندی.

۶۵- ابوالولید محمّد بن شحنه حنفی؛ در تاریخ روضهٔ المناظر.

۶۶- شمس الدین محمّد بن طولون (مورخ شهیر)؛ در کتاب الشذرات الذهبیه (متوفّی ۹۵۳).

۶۷- شبراوی شافعی؛ رئیس اسبق جامع ازهر و مؤلف کتاب الاتحاف.

۶۸- یافعی؛ مؤلف تاریخ مرآهٔ المعارف.

۶۹- محمّد فرید وجدی؛ در دائرهٔ المعارف.

۷۰- عالم محقق شیخ رحمهٔ اللّٰه هندی؛ مؤلف اظهار الحق.

۷۱- علاء الدین احمد بن محمّد السمانی.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۳۱

۷۲- خیر الدین زرکلی؛ در کتاب الاعلام

۷۳- عبدالملک عصامی مکی.

۷۴- محمود بن وهیب القراغولی بغدادی حنفی.

۷۵- یاقوت حموی؛ در معجم البلدان

۷۶- مؤلف تاریخ گزیده

۷۷- ابوالعباس قرمانی احمد بن یوسف دمشقی؛ در اخبار الدول و آثار الدول.

عقیده به ظهور مهدی علیه السلام عقیده‌ای اسلامی است

برخی از کسانی که با تعصب کورکورانه و دشمنی شیعه حقایق دینی و علمی را مطالعه کرده و یا افکار مسموم و آلوده به غرض‌های سیاسی دشمنان اسلام را ترویج می‌نمایند، از راه راست و حقیقت‌پژوهی منحرف شده و در ضمن سخنان و مقالات خود، گاهی عقیده به ظهور مهدی را یک عقیده شیعی معرفی کرده و از اینکه آن را عقیده‌ای اسلامی که مورد قبول سایر فِرق اسلام بدانند، خودداری می‌کنند.

پاره‌ای هم علاوه بر تعصّب و نفاق، در اثر کم‌اطّلاعی از تاریخ و حدیث و تفسیر و رجال، و عدم تبحّر و تحقیق در مسایل اسلامی و آشنایی مختصر با علوم مادّی عصری، می‌خواهند به تمام مسایل دینی از دریچه علل و اسباب مادّی نگریسته و آنچه را نتوانستند به علل مادّی مستند سازند و از درک راز و فلسفه آن عاجز شدند، تأویل و تحریف می‌نمایند و یا از اساس انکار می‌کنند.

از این رو در کُنج اتاق در بسته خود می‌نشینند و قلم به دست می‌گیرند و در مسایل اسلامی و دینی که از حدود مطالعاتشان خارج است، گستاخانه اظهار نظر نموده و حقایق مورد اتفاق مسلمین را که از آیات و احادیث گرفته شده، انکار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۳۲

می‌نمایند، مثلًا مایلند بیشتر از معجزات علمی قرآن و تشریعات اسلام و برنامه‌های عالی و مترقی آن سخن بگویند؛ ولی از معجزات دیگر پیامبر و سایر انبیا و تصرفات خارق العاده آنها در امور مادی حرفی به میان نیاورند، چون شاید به ذائقه یک بچه تازه دانشجو شده خوب مزه نکند، یا یک نفر بی‌اطّلاع آن را مستبعد شمارد.

اینها گمان می‌کنند صحّت و واقعیت هر موضوع وابسته به این است که همه کس بتواند آن را درک کند، یا هر دانشمندی آن را تصدیق نماید و با تلسکوپ و میکروسکوپ و لابراتوار و وسایل فنی و صناعی وجود آن ثابت شود.

اینها می‌گویند: بهتر این است که هرچه بتوانیم انبیا را افرادی عادی معرفی نماییم و از نسبت دادن معجزات به آنها تا حدّ امکان خودداری نماییم؛ بلکه بهتر می‌دانند حوادث عالم را هم به خداوند متعال نسبت ندهند و از قدرت و حکمت و علم و قضا و قدر او هم صریحاً سخنی به میان نیاورند و هرچه بگویند، از طبیعت و ماده بگویند و به جای سپاس و ستایش خدا، سپاس ماده را به جا آورند تا با برخی از آنان که چند کلمه از علوم مادی یاد گرفته و چند اصطلاح و فرمول و فرضیه فیزیکی و شیمیایی و ریاضی را خصوصاً به زبان انگلیسی و فرانسوی شنیده‌اند، همزبان باشند.

این روحیه متأسفانه کم و بیش به همه سرایت کرده و آثارش در همه جای زندگی بسیاری از آنان نمایان است و بیشتر کسانی که تحت تأثیر این روحیه هستند، افراد خام و ناپخته و اشخاصی هستند که در علوم قدیم و جدید اهل تحقیق و کنجکاوی نیستند و یک فرضیه یا اظهار نظر یک نفر غربی را هرچند آلوده به اغراض سیاسی و استعماری باشد، صد در صد صحیح می‌شمارند. بعضی از روزنامه‌ها و مجلات و مطبوعات هم تحت تأثیر این عوامل، دانسته یا نادانسته، به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۳۳

مقاصد استعماری خدمت می‌کنند.[۲۸۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۳۴

فکر نمی‌کنند بیشتر مردم آمریکا و اروپا و زمامداران آنها در مسایل علمی و عقلی و فلسفی و دینی، عوام و بی‌اطّلاع و مغرض هستند (بلکه برطبق یک آمار رسمی، ۸۱ درصد آنان ناقص العقل و مبتلا به ضعف مشاعر قوای دماغی و روانی می‌باشند) و بر اساس هدف‌های سیاسی پست و دور از شرافت انسانیت، در هر نقطه‌ای از نقاط دنیا مطابق مصالح سیاسی خود حرفی می‌زنند و حساب علما و دانشمندان آنها با حساب اکثریت غرق در فساد و شهوات جدا است.

اینها در حالی که میان خودشان هزار جور خرافات رواج دارد، شرقی‌ها را به عادات و اخلاقی که مبنی بر مبانی عقلی و اجتماعی و اخلاقی و دینی صحیح است، استهزا می‌کنند.

این حالت را که در شرق پیدا شده، غرب‌زدگی می‌گویند و مظاهر و نمایش‌های آن بسیار است و اجمالًا همه چیز را تهدید کرده و جامعه‌ها و خانواده‌های اسلامی را در بعضی از کشورها، مسخ و عفّت و حیا و اخلاق فاضله را چنان در معرض زوال قرار داده که در آینده باید همان سرنوشت کشور اسلامی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۳۵

اندلس (اسپانیا) را استقبال نمایند.[۲۸۶] متأسفانه در زمان ما غرب‌زدگی و خودباختگی در برابر عادات و اخلاق غربی‌ها و اظهار اشتهای کاذب به تجددی که عین ارتجاع است، پیش مردمی که سطح معلوماتشان از حدود روزنامه و مجلات و یکی دو سفر به اروپا و آمریکا بیشتر نیست، روشنفکری شمرده می‌شود و بیگانگان نیز به وسایلی که دارند، حتی به وسیله افرادی به نام مستشرق و خاورشناس برای غرض‌های سیاسی خود، این اشخاص را تشویق می‌کنند.

در موضوع ظهور مهدی موعود نیز، اخیراً چند تن از برادران غرب‌زده اهل سنّت مانند احمد امین و عبدالحسیب طه حمیده در حالی که احادیث حضرت مهدی را نقل کرده‌اند، به شیعه حمله کرده و مثل آنکه شیعه را در این عقیده تنها یافته باشند، یا مأخذ و مدرکی برای این عقیده در کتاب و سنّت و اقوال صحابه و تابعین و علمای امّت نباشد، ایرادات غیر وارده نموده‌اند و خود را روشنفکر و متفکر و صاحب آرای جدیده می‌شمارند.

شاید نخستین کسی که درصدد برآمد احادیث ظهور مهدی را تضعیف کند و از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۳۶

عهده‌اش برنیامد، ابن خلدون مغربی باشد که در محیط افکار اموی و بغض اهل بیت در اطراف مسایل اسلامی بحث نمود.

به قول عقاد، دولت اموی اندلس برای شرق اسلامی تواریخی ایجاد کرد که نه مورخان آنها نوشته‌اند و نه اگر می‌نوشتند، آن‌چنان می‌نگاشتند. محیط اندلس مورخانی تربیت کرد که توانایی نقد و ردّ افکار اموی را نداشتند و ابن خلدون از همان افراد است که تحت نفوذ و تربیت و تفکّر سیاسی خاصّ از واقع‌بینی در این مسایل محروم بود. او مایل است که فضایل اهل بیت را انکار یا به نحوی از انحا توهین و تضعیف نماید و از بنی امیه دفاع کند و مطاعن آنها را ردّ نماید، تا آنجا که معاویه را بقیه خلفای راشدین می‌شمرد.

ظهور مهدی آل بیت علیهم السلام را هم چون از اولاد فاطمه و از بزرگ‌ترین مفاخر دودمان رسالت است، با همین روحیه بغض و عداوت اهل بیت مطرح نموده و با آنکه احادیث آن را تخریج نموده و از عهده نقد و تضعیف آنها برنیامده، دست به دامان استبعاد زده است.

جمعی از ارباب تحقیق و دانشمندان اهل سنّت به سخنان ابن خلدون و امثال او پاسخ‌های دندان شکن داده و خطا و لغزش او اشخاصی چون او به اصطلاح روشنفکر را روشن ساخته‌اند.

استاد احمد محمّد شاکر، عالم معروف و معاصر مصری در "مقالید الکنوز "می‌گوید: ابن خلدون از چیزی که به آن علم ندارد، پیروی کرده و خود را در مهلکه انداخته، مشاغل سیاسی و امور دولتی و خدمت امیران و پادشاهان بر او غلبه یافته و گمان کرده: عقیده به ظهور مهدی، عقیده‌ای شیعی است. در مقدمه فصل طویلی نگاشته و در تناقض گویی‌های عجیب افتاده و غلطهای روشن کرده است.

سپس استاد شاکر، بعضی از غلطهای او را نقل کرده و می‌گوید: او احادیث

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۳۷

مهدی را تضعیف کرده، برای کفر و روش سیاسی خاصی که داشته- تا اینکه می‌گوید:- این فصل از مقدّمه ابن خلدون پر است از غلطهای بسیار در نام‌های رجال و علل احادیث، البته نباید احدی به آن اعتماد کند.

استاد احمد بن محمّد صدیق، کتابی در ردّ ابن خلدون در این موضوع به نام ابراز الوهم المکنون عن کلام ابن خلدون "نوشته و به طور مشروح به او پاسخ داده و او را مبتدع شمرده است.

هرچند آقایان علمای اهل سنّت به این سخنان یاوه، جواب داده و ثابت کرده‌اند: عقیده به ظهور مهدی، عقیده اسلامی خالص و مورد اجماع و اتّفاق امّت است، در مقام توضیح می‌گوییم:

۱- هر فکر و عقیده‌ای که از شیعه باشد، فکر و عقیده اسلام است و شیعه جز عقاید اسلامی، فکر و عقیده دیگری ندارد. مدرک و مستند عقاید شیعه کتاب و سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله است. بنابراین امکان ندارد که عقیده‌ای عقیده شیعه باشد و عقیده اسلامی نباشد.

۲- عقیده به ظهور مهدی، اختصاص به شیعه ندارد و چنانچه علمای اهل سنّت نیز بر آن اتّفاق دارند، عقیده اسلامی خالص است.

۳- شما اسلامی بودن عقیده را از چه راه تشخیص می‌دهید؟! آیا اگر آیاتی از قرآن مجید به آن تفسیر شده باشد، آن عقیده، عقیده اسلامی نیست؟

اگر احادیث صحیح و معتبر و متواتر که در کتاب‌های اهل سنّت روایت شده، آن را ثابت سازد، آن عقیده، عقیده اسلامی نیست؟

اگر صحابه و تابعین و تابعینِ تابعین به آن معتقد باشند، آن عقیده اسلامی نیست؟

اگر شواهد و حوادث تاریخی همه صحّت آن عقیده را تأیید کرده و برساند که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۳۸

آن عقیده، عقیده مقبول عموم ملّت اسلام بوده است، باز هم آن عقیده را اسلامی نمی‌دانید؟

اگر در موضوع مهدی، محدثینی مانند ابی داود صاحب سنن، یک کتاب به نام "کتاب المهدی "و عالمی مانند شوکانی کتابی به نام "التوضیح "و دیگران از مشهورترین علما کتاب‌های دیگر نوشته باشند و در کتاب‌های اسلامی که در قرن اوّل هجرت تألیف شده، این عقیده مذکور باشد، باز هم این عقیده اسلامی نیست؟

پس شما بگویید: ملاک و میزان یک عقیده اسلامی چیست؟ تا ما با آن میزان به شما جواب بدهیم؛ ولی شما می‌دانید و همه مسلمانان می‌دانند که غیر از آنچه برشمردیم، راه دیگر برای شناخت عقاید اسلامی نیست و از همه این راه‌ها، اسلامی بودن عقیده به ظهور مهدی ثابت و مسلّم است، خواه شما بخواهید و خواه نخواهید.

عقیده به ظهور مهدی و قیام مدعیان مهدویّت

بعضی مانند احمد امین مصری و طنطاوی، انقلابات و شورش‌هایی را که متمهدیان برپا کرده و سبب ضعف مسلمانان و جنگ و خون‌ریزی شده، پیش کشیده و عقیده به ظهور مهدی را علّت بروز این حوادث و اختلاف و تفرقه شمرده و از این راه می‌خواهند سم‌پاشی کرده و افکار را از این عقیده که سبب ثبات و استحکام جامعه و اطمینان به آینده است، منصرف سازند، درحالی که میان دعوای کسانی که به دروغ مُدعی مقام مهدویت شده یا بشوند و صحّت و عدم صحّت عقیده به ظهور مهدی هیچ‌گونه ارتباطی نیست و با این‌گونه سخنان، انکار یک واقعیت دینی و مذهبی از یک نفر به اصطلاح دانشمند تعجب آور است.

آقای احمد امین! کدام یک از حقایق عالی و کدام یک از نعمت‌های عامه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۳۹

این‌گونه مورد سوء استفاده و دست آویز مقاصد افراد جاه پرست و ریاست خواه نشده است.

حقّ، صلح، عدالت، امانت و صداقت، فرهنگ و تعلیم و تربیت، ترقی و تجدد، دین و مذهب، آزادی، دموکراسی، برقراری نظم و حکومت قانون و صدها مفاهیم دیگر از این رقم مورد سوء استفاده و دستبرد سودپرستان و سیاست‌مداران بوده و هست و بیشتر این الفاظ در معانی اضداد آنها استعمال می‌شود؛ یعنی جنگ‌جو و توسعه‌طلب از صلح و دموکراسی، ستمگر از عدالت، مفسد از اصلاح، مرتجع از تجدد و ترقی، خائن از امین و دشمنان آزادی از آزادی دم می‌زنند و در زیر این الفاظ مقاصد خود را می‌جویند و بر روی کارها و خیانت و جنایت‌های خود با این الفاظ پرده‌پوشی نموده و به ملّت‌های ستمکش آنچه را می‌خواهند تحمیل می‌کنند. به نام تعمیم تربیت و تعلیم، مردم را از مبانی صحیح اخلاقی منحرف می‌سازند و از ترقی علمی افراد مانع می‌شوند.

جنگ‌هایی که به نام آزادی بشر و نجات ملل محروم و دفاع از حقوق ملّت‌ها برپا می‌شود، چنانچه دیده و شنیده شده، برای پایمال کردن حقوق و غارت ثروت کشورها و استعمار آنها است.

به نام رهبری معنوی و به نام رسالت آسمانی بیشتر شورش و انقلاب شده، یا به نام مهدویت؟ کسانی که به دروغ ادّعای پیغمبری کرده‌اند بیشتر بوده‌اند یا آنهایی که به دروغ ادعای مهدویت کرده‌اند؟

کودتاها و انقلاباتی که پی در پی در کشورها واقع می‌شود، به نام اصلاح و نجات ملّت و آزادی و حکومت قانون انجام می‌شود یا به نام‌های دیگر؟ آیا رهبران این انقلابات بیشتر خودساخته و شیفته آزادی، برای اصلاح قیام می‌کنند یا برای مقاصد دیگر؟

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۴۰

آیات قرآن مجید هم وقتی به دست نااهل و صاحبان اغراض شخصی و سیاسی افتاد، به عکس مقصود و مراد، تفسیر و معنی می‌شود یا در غیر مورد تطبیق می‌کنند تا حدی که معاویه و یزید هم در برابر علی و حسین علیهما السلام آیات قرآن را می‌نوشتند و

می‌خواندند.

آیا برای اینکه بعضی آیاتی از قرآن مجید را برحسب رأی و نظر خود و در جهت تأمین منافع شخصی تأویل و تفسیر کردند و سبب ضلالت و گمراهی شدند، شما می‌توانید پیشنهاد بدهید که آن آیات (العیاذ باللّه) از قرآن حذف شود تا این افراد به رأی فاسد خود، آنها را تفسیر نکنند؟

حتی افرادی پا را فراتر گذاشته قولًا یا عملًا ادعای خدایی کرده و مردم را استعباد کردند. میلیون‌ها مردم گاوپرست و بت‌پرست و آتش‌پرست و ستاره‌پرست شدند. میلیون‌ها نفر در برابر کاخ فرعون‌ها و نمرودها و دیکتاتوران دیگر تاریخ به خاک ذلّت افتادند و خود را غلام جان نثار و چاکر بی‌اختیار آنها گفتند و بشرهایی مانند خود بلکه بی‌علم‌تر و نالایق‌تر از خود را پرستیدند و به جای آنکه نام خدای یگانه را برند، نام سلاطین را بردند و کارها را به نام پرننگ ستمگران آغاز کردند. اگر اسلام نیامده بود و عقیده توحید، قلوب مردم را روشن نکرده و افکار را آزاد نساخته بود و بشر خود را نشناخته بود و ملّت‌ها رابطه خود را با زمامداران درک نکرده بودند و بسم اللّه و اللّه اکبر شعار آدم‌های آزاد نشده بود، هرگز یوغ ذلّت بشر پرستی از گردن انسان‌ها برداشته نمی‌شد.

آیا برای اینکه علم و صنعت و خدا پرستی و نبوّت و صلح و عدالت در طول تاریخ زندگی بشر، وسیله و دستاویز مقاصد افرادی جاه‌طلب و سیاست‌مدار شده، شما می‌توانید این حقایق را محکوم سازید؟

آیا برای اینکه جمعی به عنوان عدالت پروری و آزادی خواهی و حکومت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۴۱

قانون، ستمگری و قانون‌شکنی کرده و دیکتاتوری پیشه ساخته، شما می‌توانید بگویید: مفاهیم عدل و داد و حرّیت و قانون و مساوات و فضیلت حقیقت ندارد و برای بشر اسباب دردسر و مزاحمت است و باید این الفاظ از قاموس انسانیت حذف شود؟

آیا می‌خواهید با این اندیشه‌های نارسا و منطق غلط در یک موضوعی که صدها حدیث و روایت بر آن دلالت دارد و صدها میلیون مسلمان در مرور اعصار به آن معتقد بوده و هستند، اظهار نظر کنید؟

نه آقای احمد امین! این دروغ از راست بگرفته فروغ.

شما هم می‌توانید که اکثر اختلافات بشر بر سر موضوعات و صغریات و مصادیق است و اگر به غلط و خطا یا به عمد یک چیزی را موضوع و مصداق و صغرای یک کلی خواندند، یا به باطلی لباس حقّ پوشانیدند، بر دامن پاک حقّ گردی نمی‌نشیند. همان طور که افراد نادانی، خود را با جعل دانشنامه و شیطنت‌های دیگر عالم معرفی می‌کنند، افرادی هم به دروغ خود را مصلح و عدالت طلب و مهدی موعود و امام و پیغمبر می‌نامند.

بلکه یکی از مدعیان مهدویت (علی محمّد شیرازی) چون دید بازارش گرم نشد و حنایش رنگی نگرفت، یا تنی چند را که به او گرویدند، بسیار ابله و نادان یافت، دعاوی دیگر هم کرد.[۲۸۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۴۳

پس این سخن که چون ایمان به ظهور مهدی دستاویز جمعی از شیّادان جاه طلب تاریخ شده، ما باید آن را از اصل رها کنیم و از یک واقعیت مسلم چشم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۴۴

بپوشیم، به هیچ وجه نه قابل قبول و مورد اعتنا است و نه با عقل و منطق سازگار است.

لذا از قرن اوّل هجرت که بعضی ادّعای مهدویت کردند یا دیگران به آنها این مقام را نسبت دادند، از کسی حتی بنی امیّه و بنی عباس شنیده نشد که در مقام ردّ آنها انکار اصل ظهور مهدی را بنماید؛ بلکه آنها را برای آنکه واجد صفات مهدی نیستند، ردّ می‌کردند و هیچ کس نگفت چون اینها به دروغ ادّعا می‌کنند، پس ما اصل ظهور مهدی را قبول نداریم؛ زیرا در میان مسلمانان که

به کتاب و سنّت پیغمبر و اجماع صحابه و تابعین ایمان داشتند، این فکر یعنی انکار اصل ظهور مهدی با ردّ گفته پیغمبر و مخالفت کتاب و سنّت برابر بود و هرگز قابل قبول نبود؛ بلکه چون در احادیث راجع به ظهور مهدی از پیدایش این متمهدیان خبر داده شده، ایمان آنها به صحّت روایات و ظهور آن حضرت بیشتر می‌شد که کسانی که در اثر دعوای مدعیان دروغ‌گوی مقام مهدویّت گمراه شدند، ضلالتشان مربوط به جهالت و نادانی و عدم معرفت و بی‌اطلاعی از اوصاف و علایم مهدی- علیه الصلاهٔ و السلام- می‌باشد؛ ولی اگر کسی مهدی منتظر- عجل اللّه تعالی فرجه- را به همان اوصاف و نشانی‌ها که در اخبار و احادیث معرفی شده بشناسد، هرگز گمراه نمی‌شود و دعاوی باطل سبب تزلزل ایمان و عقیده او نمی‌گردد و آن‌چنان که صفات و خصوصیات مهدی علیه السلام مشروح و روشن و رافع ابهامات بیان شده، در مورد هیچ دعوت دیگر و احدی از انبیا و اولیا که منصوص به تنصیص نبیّ یا ولیّ سابق بودند، بیان نشده است.

تأثیر عقیده به ظهور مهدی در اخلاق

طنطاوی مصری در تفسیر خود راجع به قرب ساعت «قیامت» و ظهور مهدی،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۴۵

سخنان ابن خلدون مغربی را نقل کرده و این دو موضوع را سبب ضعف عزایم و ایراث سستی و تفرقه و اختلاف پنداشته و به علمای اسلام، نسبت غفلت؛ بلکه تلویحاً آنها را به جهل و ضلالت نسبت داده است.

راجع به تفرقه و اختلاف در مقاله «عقیده به ظهور مهدی و قیام مدعیان مهدویت» توضیح داده شد که تمام عناوین و حقایق مورد دستبرد و سوء تعبیر صاحبان اغراض فاسد گردیده و حتی مفهوم یگانگی و وحدت ملّی و دینی هم وسیله تفرقه شده و به نام تحصیل اتّحاد، بسا اختلاف به وجود آمده و به اسم حفظ وحدت، تفرقه ایجاد و مرتکب تجاوزات ننگین می‌گردند؛ امّا این سوء استفاده‌ها زیانی به حسن اتّحاد و لزوم آن نمی‌زند.

ایمان به ظهور مهدی علیه السلام هم مثل سایر عقاید اسلامی باید قدر مشترك و وسیله اتّحاد باشد. شما مقصّر هستید؛ زیرا موضوعی را که امّت بر آن اتّحاد و اتفاق دارند و اعتبار مدارك و مآخذ آن از بسیاری عقاید و مسایل اسلامی قوی‌تر است، انکار می‌کنید و اختلاف و تفرقه ایجاد می‌نمایید.

امّا راجع به قرب ساعت؛

اوّلًا: ایمان به اقتراب و نزدیکی قیامت مدلول و منطوق آیات محکم و صریح قرآن مجید است.

ثانیاً: این ایمان به هیچ وجه علّت ضعف و سستی نمی‌شود؛ بلکه سبب قوّت تصمیم و اهتمام در انجام تکلیف و خلوص نیت و تهذیب اخلاق و وسیله انذار و ترغیب به کارهای خیر و اعمال صالح است.

شما چون در ردّ و قبول حقایق، به غلط نتایج مادی را میزان قرار داده‌اید، می‌خواهید خبر اقتراب ساعت هم مستقیماً سبب فتح کشورها و دعوت به اختراع و پیشرفت امور صناعی و مادی باشد و از تأثیر معنوی و اخلاقی و رابطه آن با

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۴۶

سازمان صحیح اجتماعی و مدینه فاضله‌ای که منظور اسلام است، غفلت دارید و فراموش کرده‌اید که دعوت انبیا و تعلیم و تربیت آنها بر اساس ایمان به مبدأ و معاد است.

مسلمانان با این ایمان به مبدأ و معاد و اقتراب ساعت، کشورهای بزرگ را فتح کردند و پرچم اسلام را در دورترین نقاط به اهتزاز درآوردند و اعلان آزادی انسان‌ها را در جهان انتشار دادند.

با این ایمان، جهانیان را به علم و دانش و تفکّر و تحقیق و کنجکاوی و ترقی علمی و صناعی دعوت کردند، علمدار علم و تمدن

شدند و در هر رشته از علوم تجربی بزرگ‌ترين دانشمندان را به دنيا تحويل دادند.

راجع به تعيين وقت قيام و قيامت هم كه می‌گوييد: سبب انحراف و گمراهی شده و فلان صوفی حُقّه‌باز سنّی، وقتی برای آن معين كرده و گِله از برادران صوفی سنی خود كرده‌ايد. البته حقّ داريد؛ ولی اگر كسی اين سخنان را باور كرد، گناهش به گردن شما رهبران اهل سنّت است كه افكار را روشن نمی‌كنيد و مسلمانان را به معارف قرآن راجع به مبدأ و معاد آشنا نساخته‌ايد.

قرآن مجيد صريحاً علم قيام ساعت را مخصوص خدا دانسته و ما معتقديم كسی از آن آگاه نيست و هر كس برای آن وقتی معين كند، دروغگو و راهزن است و اكثريت بلكه قاطبه عوام مسلمان از سنی و شيعه تا چه رسد خواص و علما می‌دانند: كسی از تاريخ قيام ساعت خبر نداده و علم آن نزد خداوند متعال است:

«إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السّاعَةِ»[۲۸۸]

حال اگر نادانی در اين موضوع اظهار علم كند، نه پذيرفته می‌شود و نه كسی به

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۲۴۷

آن اعتنا می‌كند. اينها سبب ضعف و سستی مسلمانان نيست؛ بلكه سبب ضعف، كتمان حقايق و سياست‌های سوء زمامداران و منحرف كردن جامعه از برنامه‌های روشن اسلامی است.

ايمان به ظهور مهدی عليه السلام نيز مانند قيام ساعت و اقتراب قيامت سبب ضعف و شكست روحيه و سستی در انجام تكاليف نيست. هيچ كس نگفته: چون مهدی ظهور می‌كند، تكاليف ساقط و مسلمانان در برابر كفار و حملات آنها تكليفی ندارند و بايد دست روی دست بگذارند.

هيچ كس نگفته:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ ما اسْتَطَعْتُمْ مِن قُوَّةٍ ...»[۲۸۹]

و آيات راجع به امر به معروف و نهی از منكر و دعوت به خير و دفاع از اسلام و وظايف اجتماعی و سياسی را نبايد اجرا كرد.

كسی نگفته است: ايمان به ظهور مهدی برای افراد سست‌عنصر و ضعيف اراده و بهانه‌جو و كسانی كه ظلم و استعمار اجانب را در بلاد اسلام و خانه و وطن خود تحمل كرده‌اند عذر است.

هرگز در يک خبر و روايت نرسيده كه كارها را به آينده و ظهور مهدی واگذاريد؛ بلكه به عكس مسلمانان در اخبار و احاديث به صبر و ثبات و كوشش و استقامت و شدت تمسك به تعليمات و برنامه‌های قرآن تشويق شده‌اند.

همان‌طور كه پيغمبر اعظم و مجاهد اوّل اسلام؛ علی عليهما السلام و صحابه والامقام به انتظار ظهور مهدی، خانه نشينی و كناره گيری اختيار نكردند و برای اعلای كلمه اسلام آنی فارغ نبودند و از هيچ فداكاری و جان بازی خودداری نكردند، امروز هم

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۲۴۸

مسلمانان همان وظايف را عهده دار و همان مسؤوليت‌ها را دارند.

ايمان به ظهور مهدی و امام وقت نيز مؤيد همين احساس مسؤوليت است.

ايمان به ظهور مهدی، موجب تهذيب اخلاق و ورع و پارسايی و بيداری ضمير است.

ايمان به ظهور مهدی، با واگذاری امور به آينده و گوشه گيری و انزوا و امروز و فردا كردن و قبول تسلط كفار و اشرار و خودداری از ترقی صناعی و علمی و ترک اصلاحات اجتماعی سازگار نيست.

ايمان به ظهور مهدی، سبب رشد فكر و مانع از ضعف و نااميدی و بدبينی به آينده است.

ايمان به ظهور مهدی، همان نتيجه و فايده را دارد كه اين آيات شريفه دارند، آياتی مثل:

«إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّكْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ»؛[۲۹۰]

«البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و خود نیز آن را محفوظ خواهیم داشت».

و آیه:

«یُرِیدُونَ لِیُطْفُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ ...»؛[۲۹۱]

«کافران می‌خواهند نور خدا را با گفتار باطل و طعن مسخره خاموش کنند ...».

و آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۴۹

«وَلا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن کُنتُم مُؤْمِنِینَ»؛[۲۹۲]

«شما مسلمانان نه هرگز در کار دین سستی کنید و نه از فوت غنیمت و متاع دنیا اندوهناک باشید؛ زیرا شما فاتح و پیروزمندترین و بلندترین ملل دنیا هستید، اگر در ایمان ثابت و استوار باشید».

همان‌طور که مفاد این آیات، فتور و سستی و شانه از زیر بار مسؤولیت خالی کردن نیست، ظهور مهدی و غلبه آن حضرت و حکومت جهانی او نیز سبب سستی و جواز مسامحه در انجام تکالیف نیست.

همان‌طور که مسلمانان صدر اسلام از این آیات و بشارت‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله به فتوحات آینده و کشورگشایی‌های مسلمین فهمیدند که نباید در خانه به انتظار آینده نشست و تماشاچی صحنه‌های شکست مسلمانان و عقب ماندن آنها از کفار در علم و صنعت و اسباب قوه و قدرت گردید و به گفتن اینکه خدا حافظ است و خدا وعده نصرت داده و خدا نمی‌گذارد نورش خاموش شود، اکتفا نمی‌کردند.

کسانی هم که به ظهور حضرت مهدی علیه السلام ایمان دارند، خصوصاً اگر روایات و احادیثی را که از طرق شیعه روایت شده، خوانده باشند، باید در اطاعت اوامر خدا و انجام تکالیف شرعی از دیگران کوشاتر و غیرت و همت و اهتمام آنها در حفظ نوامیس شرع و حمایت از قرآن و احکام و دفاع از حریم اسلام و مجد و عظمت مسلمین بیشتر باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۵۱

پاسخ ده پرسش‌پیرامون امامت، خصایص و اوصاف حضرت مهدی ارواحنا فداه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۵۳

۱. پیرامون استمرار نظام امامت

پرسش:

آیا رژیم و "نظام امامت "با پایان یافتن دوره غیبت صغری و آغاز غیبت کبری (سال ۳۲۹ هجری قمری) پایان یافت، و پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام این نظام از نو برقرار می‌شود، یا اینکه "نظام امامت "استمرار دارد؟

پاسخ:

رژیم امامت، رژیمی است الهی و انقطاع‌ناپذیر و دوره فترت ندارد و در هر زمان و هر عصر وجود دارد؛ از عصر حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله تا حال برقرار بوده و هست، و تا دنیا باقی است، برقرار خواهد ماند، چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«لا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قآئِمٍ للَّهِ بِحُجَّةٍ إمّا ظاهِراً مَشْهُوراً وَإمّا خآئِفاً مَغْمُوراً لِئَلّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِناتُهُ»؛[۲۹۳]

«زمین از قائمی که برای خدا حجت باشد، خالی نخواهد ماند (و این حجت) یا ظاهر و مشهور است و یا بیمناک و مستور، برای اینکه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۵۴

حجّت‌های خدا و بیّنات او باطل نگردد و از بین نرود».

بر هرکس واجب است که "نظام امامت "را بشناسد و به آن ایمان داشته باشد و در هر زمان و هر مکان، مردم باید از این نظام اطاعت کنند، و هرکس، در هر کجا و هر نقطه‌ای از دنیا که باشد و هر شغل و کاری که داشته باشد- لشکری باشد یا کشوری، بازرگان باشد یا پیشه ور، دانشمند باشد یا دانشجو- باید مطیع این رژیم و فرمان‌بر این نظام و برنامه‌های آن باشد، تفاوت نمی‌کند که این نظام، مسلّط بر اوضاع باشد یا مسلّط نباشد، و حکومت‌های غاصب در امور مداخله داشته باشند یا نداشته باشند.

این حکومت است و دین و سیاست و رژیم و نظام، پس اگر یک فرد مسلمان در دورترین نقاط چین یا اروپا یا آمریکا یا هر منطقه دیگر باشد که حکومت‌های غیر شرعی قدرت سیاسی و اداره امور را در دست داشته باشند، همان یک فرد باید مطیع نظام الهی امامت باشد تا در نظام حکومت خدا باشد و باید دستور العمل و برنامه کارش را از طریق نظام امامت تعیین کند، حتی اگر در منطقه تحت حکومت رسمی کفار زندگی می‌کند و کارمند مؤسسات و وزارت‌خانه‌ها و ادارات آنها نیز باشد، باز هم باید فرمانبر نظام امامت باشد و از آن نظام دستور بگیرد و تابعیت آن را داشته باشد.

دور بودن از حریم و منطقه نفوذ رسمی این رژیم، شخص را از اطاعت و تابعیت آن معاف نخواهد کرد.

ابوذر و سلمان و مقداد و عمار یاسر و این‌گونه شخصیّت‌ها، در زمان تسلّط نظام غاصب، فرمانبر نظام امامت بودند؛ و امثال علی بن یقطین و محمّد بن اسماعیل بن بزیع نیز، اگرچه به ظاهر در دستگاه هارون و حکومت بنی عباس وارد بودند؛ امّا در عین حال از نظام امامت اطاعت می‌کردند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۵۵

هرکس باید مشخص سازد و تعیین کند که در زندگی و تمام شؤون و امور خود، از چه رژیم نظامی اطاعت می‌کند و تابع چه حکومتی است.

باید معلوم کند که تابعیت حکومت خدا را قبول کرده یا حکومت طاغوت را پذیرفته است؛ مؤمن به خدا می‌باشد یا مؤمن به طاغوت.

متأسفانه بیشتر مسلمانان به این مسأله بسیار مهم توجّه کافی نکرده و معنی "ولایت "را درک ننموده و از اهمّیت این بُعد آن، که اطاعت باشد، غفلت کرده‌اند و آنان که خیلی مذهبی و متعهد هستند، به انجام یک سلسله فرایض و واجبات و ترک محرّمات اکتفا می‌کنند.

امّا از اینکه در حال حاضر چه تابعیتی باید داشته باشند، غفلت دارند و اگر تابعیت حکومت‌های غیر شرعی را قبول نکرده باشند، تابعیت حکومت شرعی را هم آگاهانه نپذیرفته‌اند و به تعهدات و مسؤولیت‌هایی که در برابر آن دارند، توجّه ندارند و تابعیت حکومت شرعی را یک مسأله و وظیفه اسلامی نشمرده‌اند.

طبق مذهب اهل سنّت؛ تشکل حکومت شرعی ممکن است به فترت و سستی برخورد نماید و در بعضی از زمان‌ها، بنا به عللی نظام حکومت اسلامی تعطیل شود، و ممکن است در زمانی که حکومت شرعی تشکیل نشده، مسأله تابعیت از آن هم مطرح نباش، و بلکه بی‌موضوع گردد.

امّیا طبق مذهب شیعه؛ که نظام امامت، رژیم دایم و مستمر است، همیشه و در تمام شرایط، تابعیت حکومت شرعی یک فریضه

اساسی و عمده است.

حکومت مخصوص ذات خدا است: «إِنِ الْحُکْمُ إِلّا للَّهِ» و باید فقط خدا پرستش و اطاعت شود و اطاعت برای او خالص باشد و مردم در برابر حکومت و سلطنت و رژیم او خاضع و فرمانبر باشند: «أَمَرَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیّاهُ مُخْلِصِینَ لَهُ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۵۶

الدّینَ» دین قیّم و مستقیم، این است: «ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ»[۲۹۴] رژیم امامت؛ یعنی حکومت خدا و تابعیت این رژیم، تسلیم حکم خدا بودن و در منطقه حکومت خدا زیستن و به حکومت غیر خدا عقیده نداشتن است.

تفاوت نمی‌کند در اعصاری که ائمه علیهم السلام حضور داشتند و غاصبان حکومت، مانع از مداخله رسمی آنها در کارها بودند، یا در عصر غیبت کبری که امام علیه السلام غایب می‌باشند، باید هر مسلمانی در این رژیم (نظام امامت) ثبت نام کند و از اینجا فرمان ببرد و شناسنامه حقیقی خود را از این حکومت بگیرد.

حکومت شرعی همیشه برپا است و مرز و منطقه و کشور ندارد، هر کجا یک فرد متشرّع و یک مسلمان متعهّد باشد، آنجا در قلمرو فرمان این حکومت محسوب است.

امروز مهم‌ترین چیزی که باید به شیعیان خصوصاً و به مسلمانان عموماً تفهیم کرد، مسأله رژیمی است که باید از آن تبعیت داشته باشند، و نظامی که باید از آن اطاعت نمایند.

این موضوع اگر کاملًا درک شود، یگانه وسیله‌ای است که از آن برای اصلاح امور و مبارزه با عوامل بیگانه استعمار و استعباد و استبداد، می‌توان استفاده کرد.

این حکومت و نظام امامت بود که در واقعه تحریم تنباکو، حکومت انگلستان را به زانو درآورد و رشته استبداد ناصرالدین شاه را قطع کرد و استعمارگران را در بیم و هراس انداخت.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۵۷

و این ملّت مسلمان و شیعه ایران بود که در این واقعه، به دنیا اعلام کرد که تابعیت رژیمی را دارد که رهبری آن با «آیت اللَّه مرحوم میرزای شیرازی- اعلی اللَّه مقامه-» است و تابعیت رژیم استبدادی ناصر الدین شاه را ندارد.

نظام امامت، یکی از انقلابی‌ترین و سازنده‌ترین برنامه‌های اسلامی است ۲۹۵] که متأسفانه از آن به طور کامل در پیشبرد مقاصد و اهداف اسلام، امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با تجاوز و استضعاف استفاده نمی‌شود، و چنان‌که باید به عموم تبلیغ نشده و ایمان به این نظام و ابعاد آن و تعهداتی که مؤمن به این نظام دارد، در یک سطح همگانی و با اهمیّت عرضه نمی‌شود.

به نظر این‌جانب، تمام یا عمده نقاط ضعف و عقب‌ماندگی‌های جامعه، از عدم توجّه به این برنامه و مشخص نکردن تابعیت و ملتزم نبودن به لوازم عقیده به امامت و نشناختن آن مایه گرفته است و اینکه بسیاری امامت را در عصر حاضر، یک امر اعتقادی خارج از عمل می‌شمارند و آن را مربوط به دوران و عصر حضور امام می‌دانند، و نمی‌دانند هم‌اکنون نیز نظام امامت قائم و برپا است و فقط تبعیت از آن، راه نجات دنیا و عقبی است.

عقیده به نظام امامت و حکومت شرعی، در تمام شؤون قدرت سازندگی دارد، و شعبه‌ای از عقیده توحید خالص است که از آن انفکاک ندارد، و حدیث شریف معروف:

«مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ ماتَ مَیْتَةً جاهِلِیَّةً».[۲۹۶]

همین استمرار و همین لزوم اطاعت دائم در تمام اعصار و ازمنه و مناطق را تأیید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۵۸

می‌نماید و چون عقیده به نظام امامت، رشته‌ای از عقیده به توحید و حکومت خدا و سلطنت حقّ است، هرکس بمیرد و امام زمان

خود را نشناخته باشد، به مردن جاهلیت مرده است.

و چون اطاعت داشتن از نظامات دیگر، یک نوع شرک فکری و عملی است؛ حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی می‌فرماید:

«لا دِینَ لِمَنْ دانَ اللّهَ بِولایَةِ إمامٍ جآئِرٍ لَیْسَ مِنَ اللّهِ»؛[۲۹۷]

«دینی نیست از برای کسی که خدا را به ولایت پیشوای ستمکاری که از جانب خدا نیست، عبادت کند».

و حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«قالَ اللّهُ تَبارَکَ وَتَعالی لَاعَذّبَنَّ کُلَّ رَعِیَّةٍ فِی الْإسْلامِ دانَتْ بِولایَةِ کُلّ إمامٍ جآئِرٍ لَیْسَ مِنَ اللّهِ، وَإنْ کانَتِ الرَّعِیَّةُ فِی أعْمالِها بَرَّةً تَقِیَّةً، وَلَأَعْفُوَنَّ عَنْ کُلّ رَعِیَّةٍ فِی الْإسْلامِ دانَتْ بِولایَةِ کُلّ إمامٍ عادِلٍ مِنَ اللّهِ، وَإنْ کانَتِ الرَّعِیَّةُ فِی أنْفُسِها ظالِمَةً مُسیئَةً»؛[۲۹۸]

«خداوند متعال فرموده است: البته عذاب خواهم کرد هر رعیتی را که در اسلام متدیّن گردد به ولایت هر پیشوای ستمکاری که از جانب خدا نیست، اگرچه رعیت در کارهای خود نیکوکار و پرهیزکار باشد. و البته عفو می‌کنم از هر رعیتی که در اسلام متدیّن گردد، به ولایت امام عادلی که از جانب خدا باشد، اگرچه در ذات خود ستمگر بدکردار باشد».

از امثال این احادیث،[۲۹۹] اهمّیت امامت و رهبری سیاسی و نقش آن در اجتماع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۵۹

معلوم می‌گردد و اینکه اگر ملّتی و فردی در این اصل مسامحه کند و به نظامی که بر اوضاع مسلّط است و به شرعی بودن آن اعتنا نداشته باشد و خود را مسؤول نشمارد (اگرچه در کارهای دیگرش مواظب دستورات شرع باشد) مستحق بازخواست و عذاب خواهد شد.

و نیز از این احادیث استفاده می‌شود که نظام امامت، نظام محدودی نبوده و مستمر و جاودان می‌باشد و به عصر حضور منحصر نیست؛ همیشه منعقد است و هیچ‌گاه تعطیل نشده و نخواهد شد.

در عصر ما نیز حکومت شرعی بر این اساس برقرار است و هیچ کس در ترک اطاعت آن و قبول نظامات دیگر معذور نیست و عقیده به وجود امام عصر علیه السلام و حیات آن حضرت، معنایش اعتقاد به وجود حکومت شرعی و لزوم اطاعت از اوامر و پیشنهادها و دستورات فقهای جامع الشرایط است.

باز تکرار می‌کنیم: منطقه نفوذ این حکومت مرز ندارد و تا هرکجا مسلمان و شیعه باشد، باید نفوذ داشته باشد و هر کس مابین خود و خدا، باید از این نظام تبعیت کند، اگرچه این نظام، به حسب ظاهر استیلای بر امور و تسلط حکومت‌های ظاهری را نداشته باشد.

خلاصه، التفات به این مطلب بسیار لازم است که ما یک عقیده‌ای توحیدی داریم که:

«لَهُ الْحُکْمُ وَلَهُ الْأَمْرُ، وَهُوَ الْحاکِمُ وَهُوَ السُّلْطانُ، وَهُوَ الْوَلِیُّ وَهُوَ الْمَوْلی وَهُوَ ... وَهُوَ ...»؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۶۰

«حکم برای خدا است، و فرمان مختص ذات او است و حاکم او است و سلطان و ولی و مولی او است و او ... و ...».

بنابراین، هیچ کس و هیچ گروه بر کسی نمی‌تواند حکومت کند، ولایت و سلطنت ندارد؛ مگر به اذن اللّه و به حکم خدا، و همه مردم باید در تحت حکومت خدا و داخل در سلطان اللّه و مطیع احکام اللّه و ساکن مملکت اللّه باشند.

پس حکومت‌هایی که از جانب اللّه نیستند، طبق هر رژیم و برنامه‌ای که باشند، باطل و اطاعت از آنها بالذات حرام است، و فقط حکومت خلفای الهی و کسانی که از جانب آنها نیابت دارند، شرعی و واجب الاتباع است و این منصب برای احدی غیر از آنها ثابت نیست.

خداوند متعال ما را به حقایق این امور هدایت فرماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۶۱

۲. چگونگی تسخیر جهان با یاران معدود

پرسش:

ممکن است توضیح دهید: افزایش روزافزون جمعیت بشر، که اکنون طبق آمارگیری‌های دقیق از هشت میلیارد بیشتر است، چگونه حضرت صاحب الزمان علیه السلام با سیصد و سیزده نفر دنیا را مسخّر می‌فرماید؟

و چگونه ممکن است مثلًا هشت میلیارد نفر تسلیم یک عدّه اندک معدود شوند و از عادات و اخلاق و برنامه‌ها و سنن خود دست بردارند؟

آیا غلبه آن حضرت به‌طور اعجاز و خرق عادت است؛ یا آن‌که با ملاحظه اسباب و علل و عوامل ظاهری نیز غلبه و پیروزی آن جناب ممکن است؟

پاسخ:

برحسب روایات و احادیث شریفه، وقتی حضرت صاحب‌الامر علیه السلام ظاهر می‌شوند، نخست سیصد و سیزده نفر از خواصّ اصحاب آن حضرت در مکّه معظّمه به خدمتش حاضر می گردند و وقتی عدّه اصحاب و اجتماع کنندگان به ده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۶۲

هزار نفر رسید، از مکّه خارج می‌شوند.[۳۰۰] و امّا غلبه آن حضرت و حکومت جهانی اسلام، ممکن است به طور اعجاز و خرق عادت انجام یابد، و ممکن است با فراهم شدن اسباب و علل ظاهری باشد، و ممکن است به هر دو نوع واقع شود؛ چنان‌که پیشرفت و غلبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قوای اسلام به هر دو نوع بود.

امّا به طور اعجاز و خرق عادت، نیازی به توضیح نیست که حصول چنین غلبه مطلق برای آن حضرت به خواست خداوند، امری است ممکن و معقول، و با وعده‌های صریح و بشارت‌های حتمی که در قرآن مجید و احادیث متواتر داده شده، بدون شبهه حاصل خواهد شد و خداوند به مصداق آیه:

«کَمْ مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»؛[۳۰۱]

«چه بسیارند گروه اندکی که به اذن خداوند، بر گروه بسیاری چیرگی می‌یابند».

آن حضرت و اصحابش و عموم بندگان شایسته خدا را بر تمام ملل غالب و حاکم و وارث و مالک ارض قرار می‌دهد.

و از لحاظ اسباب و علل ظاهری هم، اگر موضوع را بررسی کنیم، حصول چنین فتح و غلبه و تشکیل آن حکومت الهی ممکن و عملی خواهد بود؛ زیرا آن حضرت هنگامی ظهور می کند که اوضاع و احوال اجتماعی و اخلاقی و سیاسی کاملًا مساعد باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۶۳

در آن موقع، همه ملل از مدنیت معنوی و اخلاقی محروم، و دشمنی و کینه و ظلم و تجاوز، همه را نسبت به یکدیگر بدبین و از هم جدا ساخته و اتّحاد و وحدت، همفکری و همکاری، به کلّی از میان بشر رخت بربسته، و از این‌که کسی بتواند بدون مدد غیبی جامعه را رهبری کند، همه مأیوس می گردند. و خلاصه، همه با هم در مبارزه و جنگ و ستیز و همه از وضع خود ناراضی، و از مکتب‌های مختلف که عرضه می‌شود ناامید بوده و منتظر تغییر رژیم و انقلاب و عوض شدن اوضاع و کنار رفتن زمامداران خدانشناس و برداشته شدن مرزها و الغای تجزیه‌ها و تقسیم‌ها می‌باشند.

در یک چنین موقعیتی، حضرت صاحب الزمان- ارواح العالمین له الفداء- و اصحابش، با نیروی ایمان و اخلاق حسنه و با نجات

بخش‌ترین برنامه‌های عمرانی و اقتصادی و عدالت اجتماعی، برای انقلاب و دعوت به قرآن و اسلام، قدم به میدان می‌گذارند و آن نهضت الهی و دعوت روحانی را شروع می‌کنند و مردم را به سوی خدا و احکام خدا و زندگی برابری و برادری، عدل و امنیت، صفا و وفا، راستی و درستی و نظم صحیح می‌خوانند و خود و اصحابش، نمونه همه فضایل بشری می‌باشند و با نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و همّتی که مخصوص مؤمنان ثابت قدم است، هدف و مقصد خود را تعقیب می‌نمایند.

معلوم است این جمعیت با آن برنامه‌ها و وضع کار در آن دنیای پرآشوب و غرق در طوفان گرفتاری‌ها و فشارها، دل‌ها را به خود متوجّه نموده و فاتح و پیروز و موفّق می‌شوند و هیچ نیرویی نمی‌تواند در برابر آنها مقاومت کند.

و شاهد این حقیقت، همان ظهور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیشرفت سریع دین اسلام و فتوحات محیّر العقول مسلمین در قرن اوّل اسلام است، که یکی از علل ظاهری آن، پیروزی‌های پی در پی و درهم شکسته شدن ارتش‌های انبوه دولت شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم، فساد اوضاع اجتماعی و اداری ایران و روم بود، که مردم

این کشورهای پهناور را برای قبول یک دعوت صحیح و حکومتی، متّکی به مبانی عدالت و مساوات آماده کرده بود.

مردمی که در برابر دستگاه‌های دیکتاتوری و استبداد بسیار خشن و غیر انسانی سلاطین و امرای خود، از بنده هم خوارتر بودند و از حقوق انسانی محروم شده بودند، مردمی که به هر کس و هر مقام نظر می‌کردند، یک نقطه روشن در او نمی‌دیدند، نه فرهنگ داشتند و نه اقتصاد، نه عدالت، نه امنیت و نه ... و نه ....

از آن همه تعظیم و نیایش و بشرپرستی و استعباد سلاطین خسته شده بودند، و علاوه بر آن، ناراحت کننده‌ترین اختلاف طبقاتی نیز در بین آنها حاکم بود که مملکت متشکّل شده از اکثریت قریب به اتفاق محروم و استضعاف شده در برابر عدّه‌ای معدود برخوردار و اختیاردار و مطلق العنان و بی‌جهت عزیز ....

مسلّم است وقتی به گوش مردم چنین مملکتی صدای روحانی و آزادی‌بخش برسد، که:

«تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَوآءٍ بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِن دُونِ اللَّهِ»؛[۳۰۲]

«بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم. و بعضی از ما، بعضی دیگر را- غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد. هرگاه (از این دعوت،) سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم».

و آیه:

«إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ وَإِیتآءِ ذِی الْقُرْبی وَیَنْهی عَنِ الْفَحْشآءِ

وَالْمُنکَرِ وَالْبَغْیِ»؛[۳۰۳]

«همانا خدا فرمان به عدل و احسان و به عطا و بذل به خویشان امر می‌کند و از کارهای زشت و منکر و ظلم نهی می‌کند».

و اعلان:

«یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِن ذَکَرٍ وَأُنثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبآئِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقیکُمْ»؛[۳۰۴]

«ای مردم! ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم، آن‌گاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است».

و آیات دیگر را بشنوند، با نهایت استقبال به آن ایمان آورده و راه را برای پیشرفت آن باز می‌کنند.

مردمی که از ظلم و ستم و خودخواهی سلاطین و ستمکاران آن عهد، به جان آمده بودند، به طور قطع یک دعوت خدایی و یک

بانگ گوش نواز توحیدی را که براساس عدالت و الغای امتیازات و مساوی بودن آقا و نوکر، شاه و رعیت، سیاه و سفید، در برابر قانون و عدالت است، قبول می‌کند و از این جهت آنهایی که این دعوت برخلاف منافعشان بود، هرچه خواستند از آن جلوگیری کنند و مردم را از گرویدن به آن مانع شوند، نتوانستند؛ همه جا انقلاب می‌شد و در همه جا رژیم ظالم و وضع سابق را محکوم می‌کردند و اوضاع تغییر می‌کرد.

اوضاع جهان برای قبول دعوت حضرت مهدی علیه السلام که همان دعوت به اسلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۶۶

و قرآن است، مطابق اخبار، به مراتب از اوضاع عالم در زمان بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله آماده‌تر خواهد شد و همان طور که کلمه اسلام در آغاز ظهور اسلام به سرعت پیشرفت کرد و صدای توحید بر همه صداها غالب شد، و اسلامی که در مقداری از تاریخش منحصر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی و خدیجه علیهما السلام بود، با فقدان وسایل در جهاد و دفع یورش مشرکان، به زودی موفّق گردید و لشکرهای منظم مسلّحی را که در دنیای آن روز مجهّزترین سلاح‌ها را در دست داشتند، درهم شکست و نابود ساخت.

همین‌طور امام زمان علیه السلام نیز با اصحاب و یاورانش که از ابتدای کار به تعداد مجاهدین میدان جهاد بدر می‌باشند، می‌توانند دنیای منقلب و ناآرام آن روز را آرام و مردم را چنان امیدوار به آینده درخشان و پر از خیر و رحمت و برکت نمایند که در سریع‌ترین فرصت، همه به دین اسلام گرویده و آمادگی خود را برای قبول یک سازمان الهی اسلامی محکم و پایدار، تحت سرپرستی امام عصر علیه السلام نشان دهند.

وما ذلک علی اللّه بعزیز.

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۳ ؛ ص۲۶۷

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۶۷

۳. نحوه پیروزی امام زمان علیه السلام بر سلاح‌های ویرانگر

پرسش:

هنگام ظهور امام زمان علیه السلام به طوری که از ترقّی کنونی بشر در صنعت و تکنیک ملاحظه می‌شود، دنیا مجهّز به سلاح‌های بسیار مهیب و خطرناك خواهد بود.

آن حضرت در برابر این سلاح‌های مخوف، چگونه مانند جدش با شمشیر قیام خواهد کرد؟ و چگونه با سلاح‌های قدیم، مثل شمشیر و غیره با ارتش‌های دنیای آن روز جهاد می‌نماید؟ و آیا می‌شود تصور کرد که کسی بتواند به وسیله شمشیر با بمب‌های هیدروژنی و امثال آن، جنگ و نبرد کند؟

پاسخ:

اوّلًا: مقصود از خروج با شمشیر، مأموریت به جهاد و توسل به اسلحه برای اعلای کلمه حقّ است.

بنابراین قیام با شمشیر، کنایه از قیام با اسلحه و پیکار و جهاد و تعیین نوع مأموریت آن حضرت است به اینکه آن حضرت مأمور به مصالحه با کفار نیست.

بدیهی است با هر اسلحه‌ای که لازم باشد، آن حضرت و اصحابش با کفار و ستمگران جهاد می‌نمایند و از هرگونه اسلحه‌ای که در

زمان ظهور آن حضرت،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۶۸

متداول باشد و به استعمال آن حاجت داشته باشند، استفاده می‌نمایند.

ثانیاً: از کجا که در زمان ظهور آن حضرت، این اسلحه‌های مهیب در اختیار بشر باقی باشد؛ زیرا ممکن است در اثر حوادث و آشوب‌ها و انقلابات شدید و جنگ‌های خانمان سوز جهانی، که پیش از ظهور آن حضرت واقع می‌شود و دو ثلث بشر نیز نابود می‌گردد. این اسلحه‌های جهنمی معدوم گردد و شاید کسی باقی نماند که بتواند از این اسلحه‌ها استفاده کند یا آنها را تهیه نماید، و این احتمال هم کاملًا به جا و قابل توجّه است.

یکی از اموری که در احادیث از آن خبر داده شده و اوضاع کنونی آن را ممکن الوقوع نشان می‌دهد، جنگ‌های جهانگیری است که در اثر آن، بیشتر نقاط زمین از سکنه خالی می‌گردد و شهرها ویران می‌شود، و صدها میلیون بشر را ره‌سپار دیار عدم می‌سازد.

تا یک قرن پیش، وقوع چنین جنگ‌هایی بسیار بعید به نظر می‌رسید؛ زیرا با آن اسلحه‌های سابق و با نبودن وسایل ارتباط جمعی بین شهرها و کشورها، اگر جنگی واقع می‌شد؛ اوّلًا، پیش از آن‌که خبرش به کشورهای همسایه و یا دورتر برسد و دامنه جنگ گسترش یابد، آن جنگ به پایان می‌رسید. و ثانیاً: در آن زمان‌ها، تعیین غالب از مغلوب خاتمه یافتن جنگ، تسلط یکی از دو طرف یا از بین رفتن طرفین، متوقّف بر کشتارهای عمومی و استعمال بمب و غیره نبود.

امّا در عصر حاضر به طوری که همه پیش‌بینی می‌نمایند، با وسایل ارتباطی که همه عالم را به منزله یک شهر و یک محلّه نموده و با اسلحه‌ها و تجهیزاتی که در دست زمامداران بی‌ایمان است و هیچ وسیله‌ای برای کنترل خشم و شهوت و جاه پرستی آنها نیست، اگر جنگ شروع شود، علاوه بر آنکه غالب از مغلوب تشخیص داده نمی‌شود و طرفین از بین می‌روند، اکثر ملل و سکنه کره زمین ممکن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۶۹

است در ظرف چند ساعت، فانی و نابود شوند.

پس اگر در احادیث شریفه فرموده‌اند: ظاهر نمی‌شود مهدی علیه السلام؛ مگر آنکه ثلث مردم کشته شوند و ثلث آنها بمیرند و ثلث آنان باقی بمانند. و یا فرموده‌اند: این ظهور واقع نخواهد شد، تا وقتی دو ثلث مردم از بین بروند.[۳۰۵] نباید تعجب کرد؛ بلکه باید آن را نشانه علوم بی‌پایان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و آگاهی آنها از آینده و اطلاعشان بر مغیّبات به اذن و تعلیم خدا دانست و از معجزات و کراماتشان به شمار آورد.

«فَهُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَلَجَأُ أَمْرِهِ وَعَیْبَةُ عِلْمِهِ وَمَوْئِلُ حُکْمِهِ وَکُهُوفُ کُتُبِهِ وَجِبالُ دِینِهِ».[۳۰۶]

«وَلا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلا یَدْخُلُ النّارَ إِلّا مَنْ أَنْکَرَهُمْ وَأَنْکَرُوهُ».[۳۰۷]

جعلنا اللّه من محبّیهم و خدّام شیعتهم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۷۰

۴. مکان حضرت مهدی علیه السلام در غیبت کبری

پرسش:

در عصر غیبت کبری حضرت مهدی- ارواحنا فداه- در چه مکانی اقامت دارند و چگونه زندگی می‌نمایند؟ خوراک، غذا، لباس و خوابگاه ایشان چگونه است و از کجا تهیه می‌شود؟

پاسخ:

اصولًا بایـد توجّه داشت که اگر در موضوع غیبت، این‌گونه نقـاط مکتوم بمانـد، ایجاد شک و شـبهه‌ای نمی‌نمایـد، چنان‌که روشـن شـدن آن نیز در ثبوت و اثبـات اصـل غیبت مـداخله‌ای نـدارد و وقتی غیبت شـخص امـام علیه السـلام و مخفی بودن ایشان معقول و منطقی باشد (چنان‌که هست و به آن ایمان داریم) مخفی بودن این خصوصیات به طریق اولی معقول و منطقی خواهد بود و جهل به این‌گونه امور، دلیل بر هیچ مطلبی نخواهد شد.

این پرسش‌ها، با پرسـش از اینکه امام هم اکنون در چه نقطه‌ای است؟ یا با ما چند متر یا چند هزار کیلومتر فاصله دارد؟ یا امروز چه غذایی میل فرموده است؟ یا چند ساعت استراحت کرده و چه مقدار راه‌پیمایی نموده؟ فرقی ندارد و بی‌اطلاعی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۷۱

ما از آن به جایی ضـرر نمی‌زند و عقیده‌ای را متزلزل نمی‌سازد، خدایی که به حکمت بالغه و قوه قاهره و مصلحت تامّه خود، امام را در پرده غیبت قرار داده است، قادر است این خصوصیات را نیز طبق مصلحت از مردم پنهان سازد.

با این حال، برای اینکه به این پرسـش، پاسخ مختصـری داده شود، عرض می‌کنیم: برحسب آنچه از بعضی احادیث و حکایات معتبر اسـتفاده می‌شود، امام- روحی له الفداء- در غیبت کبری، در مکان خاصّ‍ی و در شـهر معیّنی اسـتقرار دایم ندارند که از آن مکان و آن شـهر خـارج نگردنـد و به محلّ دیگر تشـریف نبرنـد؛ بلکه برای انجام وظایف و تکالیفی به مسافرت و سـیر و حرکت و انتقال از مکـانی به مکـان دیگر می‌پردازنـد، و در اماکن مختلف- برحسب بعضـی حکایات- زیارت شده‌انـد. از جمله شـهرهایی که یقیناً به مقـدم مبارکشان مزین شده است؛ مدینه طیبه، مکّه معظّمه، نجف اشـرف، کوفه، کربلا، کاظمین، سامرا، مشـهد، قم و بغداد است؛ و مقامـات و امـاکنی که آن حضـرت در آن اماکن تشـریف‌فرما شده‌انـد و بیشتر آمـد و شـدشان در آنجاها است، متعـدد است؛ مانند مسجد کوفه، مسجد سهله، مقام حضرت صاحب الامر در وادی السلام نجف و حلّه و نیز مسجد جمکران قم.[۳۰۸]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۷۷

اگر پرسش شود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۷۸

پس حضرت امام زمان- عجل اللّٰه تعالی فرجه- با کوه رضوی و ذی طوی چه ارتباطی دارند، که در دعای ندبه است:

«لَیتَ شِعْرِی أَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی بَلْ أَیُّ أَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری أَ بِرَضْوی أَوْ غَیْرِها أَمْ ذِی طُوی ؛

«کاش می‌دانستم کجا دل‌ها به ظهور تو قرار و آرام خواهـد یافت؟ آیا در کدامین سـرزمین اقامت داری در زمین رضوی یا غیر آن، در دیار ذی طوی متمکن گردیده‌ای؟».

پاسخ داده می‌شود:

راجع به این موضوع در کتـاب فروغ ولایت (در بخش دوم) توضـیح داده‌ایم، در اینجـا هم به طور مختصـر اشـاره می‌نماییم: این دو مکان برحسب کتب معاجم و تواریخ نیز از اماکن مقدّس است و محتمل است که حضـرت بعضـی از اوقات شـریف خود را در این دو مکـان به عبـادت و خلوت گذرانـده باشـند، و این جمله هیـچ دلالـتی بر اینکه این دو مکان، یا یکی از آنها اقامت‌گاه دائمی آن حضرت باشد، ندارد.

چنان‌که در کتاب فروغ ولایت شـرح داده‌ام، این استفهام‌ها، استفهام حقیقی نیست؛ بلکه به انگیزه بیان سوز هجران و اظهار تأسف و تلهف از فراق و حرمان از فیض حضور و تأخیر عصـر ظهور گفته شـده است؛ علاوه بر اینکه بعضـی از عبادات دعای شـریف نـدبه، دلالت دارد بر اینکه ایشان در بین مردم می‌باشند و از بین مردم خارج نمی‌باشند؛ مثل این جمله:

«بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنّا! بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نازِحٍ لَمْ يَنْزَحْ (ما نَزَحَ) عَنّا»؛

«جانم به قربانت، ای حقیقت پنهانی که از ما دور نیستی، و ای دور از وطن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۷۹

که کنار ما نیستی».

اگر کسی بپرسد:

پس اینکه در بعضی زبان‌ها است و مخصوصاً برخی از علمای اهل سنّت آن را بازگو می‌کنند و گاهی آن را بهانه حمله و جسارت به شیعه قرار می‌دهند که اینان حضرت صاحب الامر علیه السلام را در سرداب سامرا مخفی می‌دانند، چه مصدری دارد؟

پاسخ داده می‌شود که:

جز جهل بعضی از اهل سنّت و غرض‌ورزی و خیانت برخی دیگر که شیعه اهل بیت علیهم السلام را متهم می‌سازند و از دروغ‌پردازی و تهمت و افترا کوتاهی نمی‌کنند، هیچ‌گونه مصدری ندارد و تمام اخبار و احادیث و حکایات، این موضوع را که امام علیه السلام در سرداب سامرّا مختفی می‌باشند، ردّ می‌نمایند و در کتاب منتخب الاثر و نوید امن و امان، نیز کذب این افترا ثابت شده است، و در اخبار و احادیث حتی خبر رشیق، خادم معتضد عباسی اسمی از سرداب نیست.[۳۰۹] فقط در یک روایتی که برحسب آن روایت، خانه آن حضرت بار دیگر مورد حمله سپاهیان دولتی قرار گرفت، از سرداب، صدای قرائت شنیدند، اسمی از سرداب برده شده است ۳۱۰] و طبق این روایت هم، امام علیه السلام در حالی که فرمانده نظامیان با سربازانشان در سرداب را گرفته بودند، از سرداب بیرون آمدند و تشریف بردند.

پس از آن‌که سربازها همه رسیدند، فرمانده فرمان ورود به سرداب را داد سربازهایی که بیرون آمدن آن حضرت از سرداب را دیده بودند، گفتند: مگر آن کس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸۰

نبود که بیرون رفت و بر تو عبور کرد؟ گفت: او را ندیدم، چرا او را رها کردید؟ گفتند:

ما گمان می‌کردیم تو او را می‌بینی.

حاصل اینکه موضوع مختفی بودن آن حضرت در سرداب، یکی از دروغ‌های بزرگی است که به شیعه بسته‌اند؛ ولی قابل انکار نیست که خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سال‌ها (در دوران غیبت صغری) مقرّ آن حضرت بوده است و بعضی از خلفا هم این مطلب را می‌دانستند. و لذا در روایت رشیق خادم است که معتضد نشانی خانه و خادمی را که بر در آن ایستاده است، به رشیق داد.

چنان‌که از بعضی حکایات و تواریخ استفاده می‌شود، معتمد خلیفه و راضی؛ بلکه احتمالًا مقتدر، نیز از جریان امور کم و بیش مطّلع بوده‌اند، و امام علیه السلام و نُواب او را می‌شناختند، و بعد هم، از خلفای دیگر که در عصر غیبت کبری بوده‌اند، ناصر خلیفه که از اعاظم و علمای خلفای بنی عباس است، عارف به آن حضرت بوده است و دری که هم اکنون بر صفّه سرداب است و از آثار باستانی و نفایس اشیای عتیقه است، در عصر او و به امر او ساخته است.

به این جهت که خانه و سرداب موجود، از بیوت مقدّس است و بدون شک و شبهه، محل عبادت و مقرّ و منزلگاه سه نفر از ائمه اهل بیت علیهم السلام بوده است، از آغاز مورد نظر شیعیان و دوستان و حتی خلیفه‌ای مثل "ناصر "بوده و عبادت و اطاعت خدا را در آن اماکن شریفه مغتنم می‌شمردند و آن را از مصادیق مسلم آیه شریفه ذیل می‌دانستند:

«فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيها اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيها بِالْغُدُوّ وَالْآصالِ»؛[۳۱۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸۱

«در خانه‌هایی خدا رخصت داده که آنجا (انبیا و اولیا) رفعت یافته و ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند».

و ما هم امروز بر اساس همین ملاحظات، این اماکن رفیع را احترام می‌کنیم و عبادت در آن اماکن را فوز عظیم می‌شماریم و آرزومند زیارت سرداب و نماز و عبادت در آنجا می‌باشیم.

امّا پاسخ این پرسش که:

لباس و غذا و خوابگاه ایشان چگونه است؟

آنچه مسلّم است، این است که حضرت در امور و کارهای عادی، ملتزم به توجیهات و تکالیف شرعی می‌باشند و آداب و برنامه‌های واجب و مستحب را مو به مو رعایت می‌نمایند و محرّمات و مکروهات را ترک می‌فرمایند؛ بلکه در مورد مباحات نیز، ترک و فعل ایشان بر اساس دواعی عالی و مقدّس است و برای دواعی نفسانی، کاری از آن حضرت- اگرچه فایده آن جسمانی و اشباع غرایز جسمی باشد- صادر نمی‌شود. به عبارت دیگر: هر یک از اعمال و افعال برای آن حضرت وسیله است، نه هدف.

و امّا اینکه امور معاش و تهیه غذا و پوشاک برای امام علیه السلام در عصر غیبت به طور عادی است یا به نحو اعجاز؟ پاسخ این است که: به طور عادی بودن این امور امکان دارد و مانعی ندارد، چنان‌که برحسب بعضی حکایات، در برخی موارد نیز به نحو اعجاز جریان یافته است.

در حالی که خداوند متعال، حضرت مریم مادر حضرت عیسی- علی نبینا و آله و علیه السلام- را مخصوص به عنایت خود قرار دهد و از عالم غیب او را روزی دهد، چنان‌که قرآن مجید صریحاً می‌فرماید:

«کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ یا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هذا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸۲

قالَتْ هُوَ مِنْ عِنِدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَرْزُقُ مَن یَشآءُ بِغَیْرِ حِسابٍ»؛[۳۱۲]

«هر وقت زکریا به عبادتگاه می‌آمد، روزی شگفت آوری می‌یافت، می‌گفت: ای مریم، این روزی از کجا برای تو می‌رسد؟ پاسخ داد: این از جانب خداست که همانا خدا به هر که خواهد روزی بی‌حساب می‌دهد».

استبعادی ندارد که وصی اوصیا و خاتم اولیا و وارث انبیا را از خزانه غیب خود رزق و روزی دهد و تمام وسایل معاش او را، به هر نحوی که مصلحت باشد، فراهم سازد.

إنّ اللّه علی کلّ شیء قدیر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸۳

۵. وظایف حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت

پرسش:

امام علیه السلام در غیبت کبری چه مسؤولیت‌هایی را برعهده دارند؟ و به چه کارها و اعمالی اشتغال دارند؟ و این عمر طولانی را در چه شغل و عملی می‌گذرانند؟

و در برابر جوامع و افراد و شیعیان، چه برنامه‌ای را اجرا می‌نمایند؟

پاسخ:

در غیبت کبری کارها و مشاغل و مسؤولیت‌های امام علیه السلام بسیار حساس و مهم است و اگرچه تصرف و بسط ید و حکومت

ظاهری بر اوضاع ندارنـد و رتق و فتق امور را دیگران در اختیار گرفته و نظام حکم و اداره را به خود اختصاص داده و بنـدگان خـدا را استضعاف و استعباد می‌کنند، با این حال، امام علیه السلام ناظر بر اوضاع می‌باشند و عنایت‌هایی دارند و تصرفاتی می‌نمایند.

و بالجمله شؤون امامت و رهبری و زعامت را در حدود امکان متصدّی شده و وظایف خود را به نحو احسن و اکمل انجام می‌دهند؛ خلاـصه، عمر طولانی ایشان در اطاعت خـدا می‌گـذرد؛ هم تکالیف فردی خویش را انجام می‌دهنـد و هم برحسب حکایات متواتر، تکالیف اجتماعی را آنچه مقتضی و مصلحت باشد،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸۴

انجام می‌دهنـد؛ماننـد هـدایت اشـخاص، یاری دادن مؤمنین بر مخالفین در بحث و احتجاج، حل مسائل مشـکل، نصیحت و موعظه افراد، شـفای امراض، هـدایت گم‌شـدگان و رسانـدن آنهـا به مقصـد، تعلیم ادعیه، کمک مالی به نیازمنـدان، فریادرسـی گرفتاران و درماندگان و زندانیان، یاری بیچارگان که بیشتر این اعمال در ضـمن ظهور معجزات، از آن حضـرت صادر شده است.[۳۱۳] به نظر این‌جانب، یکی از اموری که نشانه تصـرف آن حضـرت در قلوب و توجّه نفس قدسـی و اثر عنایت ایشان است، همین بقای سازمان رهبری و تشـکیلات علمی و تبلیغی شـیعه، فعـالیت حوزه‌هـای علوم دینی و تـألیف کتاب‌هـا، مجـالس تبلیغ، اسـتمرار رشـته اجتهاد و اسـتنباط احکـام و تأییـداتی است که علی الـدوام علما و فقها از آن برخوردارنـد، که در واقع اگرچه رسـماً حکومت از فقها- که از جـانب امـام علیه السلام حکّام شـرعی می‌باشـند- غصب شـده است، بـا این حـال، حکومت آنها بر قلوب باقی است و مواد اطاعت اختیاری جامعه شیعه از علما به مراتب بیشتر از مواد اطاعت اجباری آنها از رژیمی است که در هر منطقه و ناحیه برقرار است و از راه ناچاری از آن اطاعت می‌نمایند.

اگر بـا دقت ملاـحظه شود، رژیم رهبری امام علیه السـلام به واسـطه علما در سرتاسـر زمین، در هر نقطه‌ای که یک نفر شـیعه باشـد، مورد قبول و احترام است، و حاکم همه، شخص حاکم الهی؛ یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام می‌باشد.

مسأله این است که تأسیسات رهبری شـیعه بـا تمـام موانعی که از آغـاز عصـر غیبت کبری تا حال برای بقا و عرض وجود و اجرای برنامه‌ها و مداخله در کارها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸۵

و امر به معروف و نهی از منکر، مبارزات ایجابی و سلبی، تربیت علما و هدایت جوامع شـیعه وجود داشته است، در هر عصر و زمان برعهده قوی‌ترین بنیاد، وظایف بزرگی را انجام داده و حافظ شیعه از انقراض بوده و هست.

هیـچ جمعیت و هیأتی، مثـل جـامعه روحـانیت هـدف تیرهـای خطرنـاک بیگانگـان داخـل و خـارجی نبوده و نیست. فِرق مختلف و اقلّیت‌هـایی که بیگانگان آنها را به وجود آورده یا فعلًا به مزدوری و خیانت گرفته‌انـد، با روحانیت سـخت دشـمن هسـتند، و از زدن هیچ ضـربت کشـنده‌ای به این جامعه خودداری نمی‌کنند و حتی با تهمت و بهتان و افترا می‌کوشند تا اذهان عوام و جوانان را نسبت به آنان مشوّب و ایمان مردم را به آنها ضعیف سازند.

تبشیر و اسـتعمار و الحـاد و کمونیسم و مکتب‌هـای مختلف، همه بـا این طبقه به شـدت وارد پیکار شده‌انـد و تمام امکانات مادّی و قوایی را که دارند، در این پیکار وارد کرده‌اند و پول‌های گزاف و مبالغ سـرسام‌آوری که در راه از پای درآوردن روحانیت و تزلزل آن صرف می‌شود، بیش از حدّ تصور است.

گاهی آمارهایی که از دسـتشان در می‌رود و منتشـر می‌شود، به ما نشان می‌دهد که بیگانگان؛ خصوصاً حکومت‌های آنها تا چه حدّ از اسـلام و نفوذ علمای اسـلام در قلوب مردم نگران هسـتند و آن را ضـدّ منافع خود و مانع در استیلای آنان بر مسـلمانان و معادن و ذخایر آنها می‌دانند.

از یک سو، زورمندان و طبقه حاکمه که همواره می‌خواسته‌اند به شکل یک واحد ممتاز، انسان‌ها را استعباد نمایند و حکومت فردی

داشته باشند و از دیگران حقّ اظهار رأی و حقوق انسانی دیگر را سلب نمایند و مردم را به تعظیم و تکریم خود و اظهار کوچکی و تملّق‌هایی که ننگ انسانیت است، وادار نمایند این طبقه را برای این مقاصد کثیف، خطر می‌دانستند و برای محو آنها و بی‌ثمر ساختن تبلیغات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸۶

و اعتراضات آنها، فعالانه کوشش می‌کردند و حتی اگر می‌توانستند اشتباه کاری کنند، افرادی را می‌ساختند و تحت عناوین و القابی در برابر جامعه روحانیت، به اسم عالم و روحانی معرفی می‌کردند!

این اقویا و حکومت‌ها، از ظهور مفاهیم اسلامی و روشن شدن حقایق قرآن سخت بیمناکند؛ زیرا آنجا که قرآن است و آنجا که اسلام است و آنجا که ندای برابری و مساوات بلند است:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقيكُمْ»؛[۳۱۴]

«همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیزکارترین شما است».

و آنجا که بانگ:

«وَلَقَدْ بَعَثْنا فِي كُلّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ»؛[۳۱۵]

«و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کند که خدای یکتا را بپرستید و از بتان دوری کنید».

شب و روز به گوش‌ها می‌رسد، برای حکومت فردی و این تشریفات و تکریم‌ها و فردپرستی‌ها و این امتیازات و این همه فاصله‌ها و جدایی‌ها، جایی و حسابی نیست.

و این روحانیت است که رساندن و ابلاغ این نداها، و پیاده کردن این برنامه‌ها را به عهده گرفته است.

از سوی دیگر می‌بینیم، روحانیت شیعه چون به اصطلاح امروز دولتی نیست؛ یعنی نمی‌تواند در نظامات غیر اسلامی (که متأسفانه در همه نقاط دنیا مسلط

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸۷

هستند) خود را ادغام کند که از آنها حقوق و بودجه بگیرد و مجری برنامه‌های خاص و معیّن شده باشد.

اگرچه در نظام اسلامی، همه چیز تحت نظر حکومت و نظام اسلام است و رهبر اسلام بر همه امور نظارت دارد و باید با حسن جریان تمام رشته‌ها را کنترل کند و اداره نماید، که از جمله رشته تبلیغات و ارشادات و علوم اسلامی و گسترش دادن آن در بین تمام مردم است، به طوری که همه و همه در مسایل اسلامی وارد گردند و محققان عالی‌قدر بتوانند به تحقیق و بررسی مشغول باشند.

اکنون که رسماً نظام اسلام بر تمام دنیا حاکم نیست و نفوذ اسلام و برنامه‌های آن در نفوس باقی است، روحانیت و به عبارت دیگر، روات احادیث اهل بیت علیهم السلام به صورت صنف خاصّی شکل گرفته است و در حقیقت، از نظر هر فرد شیعه متوجّه و آگاه، روحانیت همان نقش هیأت حاکمه را که باید ناظر بر اوضاع و تربیت و تعلیم و حسن جریان تمام امور باشد، اجرا می‌نماید؛ ولی هر وقت نظام اسلامی رسماً در تمام دنیا یا در یک جامعه پیاده شود، روحانیت به این شکل فعلی باقی نخواهد ماند، که ما در این مقاله در مقام تفصیل و شرح این بحث نیستیم.

مقصود این است که روحانیت از جنبه بودجه و قوه و نظام مالی، نظامی که نیروی انتظامی و قوه مجریه رسمی آن را اجرا نماید، ندارد. و این خود مردم هستند که با کمال اختیار و بدون اینکه تحت فشار مطالبه مأمور و بازپرس و بازرس و اداره تشخیص مالیات‌ها و ادارات وصول و جرایم باشند، وجوه شرعیه خود را تمام و کمال، بدون اینکه یک ریال کمتر بدهند، با نهایت خلوص نیت و با افتخار پرداخت می‌کنند.

و عجیب این است که تبلیغاتی علیه پرداخت وجوه شرعی به علما و مراجع در سطوح مختلف و به عناوین بسیار و به طور گسترده، ادامه دارد. با این حال،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸۸

تأثیری نمی‌کند و توجّه مردم به پرداخت این وجوه و تقویت بنیه مالی دستگاه رهبری تشیّع هر روز بیشتر می‌شود.

آری دشمنان می‌دانند یکی از راه‌های مؤثّر در از کار انداختن روحانیت و تعطیل حوزه‌ها و جلوگیری از نشر معارف اسلام و تربیت علما و محققین روحانیت، استخدام کردن و دستگاهی و دولتی کردن افراد روحانی و تضعیف بنیه مالی اسلام می‌باشد، از این جهت با حملات زبانی و قلمی و عملی و تهمت و افترا و انتشارات فریبنده، می‌کوشند تا سازمان رهبری اسلام و مراکز فکری و تحقیقی و ثقل روحانیت را نیازمند سازند، و همکاری‌های مالی مردم را قطع کنند؛ ولی آنچه ملاحظه می‌کنیم، هرچه سعی می‌کنند با وسایل مختلف سمعی و بصری تبلیغی که در دست دارند، مردم را از پرداخت وجوه شرعی و سهم مبارک امام علیه السلام (که پر برکت‌ترین و مقدّس‌ترین وجوه است) باز دارند، رغبت مردم به پرداخت آن وجوه بیشتر می‌شود و روز به روز وضع مالی حوزه‌های علمیه و کمک‌های مالی به مبلّغین، محکم‌تر و زیادتر می‌شود. چرا؟

برای اینکه خدا می‌فرماید:

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ»؛[۳۱۶]

«می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند؛ ولی خداوند تمام کننده نورش می‌باشد، هرچند کفار اکراه داشته باشند».

چرا؟ برای اینکه قلوب، در تحت تصرّف ولایتی امام علیه السلام قرار دارد[۳۱۷] و هرچه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۸۹

دشمنان بخواهند با تمهیدات و نقشه‌ها، قلوب را از علما و نُوّاب امام علیه السلام منصرف سازند، نمی‌توانند.

باید این چراغ روشن بماند و حجّت‌های امام علیه السلام در بین مردم باقی بمانند و همان‌طور که خدا زمین و خلایق را بدون حجت نخواهد گذارد، امام علیه السلام نیز مردم و شیعیان را بدون حجتی از جانب خود نخواهد گذاشت، و این رشته نیابت و هدایت و حکومت از جانب امام علیه السلام- همان‌طور که از آغاز و از عصر غیبت کبری تا حال منقطع نشده- تا زمان ظهور آن حضرت نیز منقطع نخواهد شد:

«لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّةٌ»؛[۳۱۸]

«تا مردم بر علیه خداوند حجتی نداشته باشند».

حاصل اینکه امام علیه السلام در عصر غیبت بر امور نظارت دارند و به طور مطلق از کارها کناره‌گیری ندارند.

اگر گفته شود: حال که چنین است، اگرچه ظهور کلی حضرت صاحب الامر- ارواحنا فداه- متوقف بر حصول شرایط و مقدمات و اذن خداوند متعال است؛ ولی اگر این‌گونه مداخلات و توجیهات و مقابلات و تشرف دادن اشخاص به سعادت لقا و شرف‌یابی به حضور آن حضرت بیشتر باشد، که یک ظهور جزئی همیشه در بین باشد، اصلاحات مهمّی انجام خواهد شد و بسیاری از مصالح تأمین و مفاسد زیادی دفع می‌گردد.

مثلًا اگر آن حضرت با علما و زعما، به نحوی که او را هنگام ملاقات نشناسند و بعد بشناسند، دیداری کند و آنها را راهنمایی بنماید، جریان امور مستقیم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹۰

می‌شود، پس چرا چنین برنامه‌ای نیست؛ البته خود آن حضرت داناتر به وظایف خود هستند و آنچه را وظیفه دارند و به مقداری که مصلحت باشد، این کارها را انجام می‌دهند و یقیناً به هر نحو عمل فرمایند، همان عین وظیفه و مصلحت است.

پاسخ این است که: سخن تمام همین است که گفته شود: وظایف و تکالیف حضرت بیشتر از آنچه انجام می‌دهند، نیست و آن حضرت، عالم به مصالح و موارد هستند و در حدودی که مصلحت باشد و به نظام غیبت و تربیت امّت و آماده ساختن آنها برای ظهور کلی خلل وارد نشود، اقدام می‌فرمایند.

و اگر بنا باشد که امور، تحت نظر مستقیم ایشان قرار بگیرد و استناد علما و خواص و بلکه عوام در اعمال و اقدامات به راهنمایی‌های شخصی و خاص ایشان باشد، یک باب دیگر باز می‌شود و نظام دین و نظامی که در عصر غیبت کبری در نظر گرفته شده است، اختلال می‌یابد و برای هر لقا و دیدار و استنادی، خرق عادت و ظهور معجزه لازم می گردد و ارتباط با امام علیه السلام در غیبت کبری از غیبت صغری هم بیشتر می‌شود!

بنابراین برنامه و نظام غیبت کبری، همین نظامی است که اجرا می‌شود و از پیش معیّن شده است و بیش از این، سخن را در این بحث طولانی نمی کنیم و به این بیانات بلاغت نظام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کلام را تمام می کنیم:

«فَلا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ کائِنٌ مُرْصَدٌ، وَلَا تَسْتَبْطِئُوا ما یَجِیءُ بِهِ الْغَدُ، فَکَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِما إنْ أَدْرَکَهُ وَدَّ أَنَّهُ لَمْ یُدْرِکْهُ، وَما أَقْرَبَ الْیَوْمَ مِنْ تَباشِیرِ غَدٍ. یا قَوْمِ! هذَا إِبّانُ وُرُودِ کُلّ مَوْعُودٍ وَدُنُوٍّ مِنْ طَلْعَةٍ ما لا تَعْرِفُونَ. أَلا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَکَها مِنّا یَسْرِی فِیها بِسِراجٍ مُنِیرٍ، وَیَحْذُو فِیها عَلی مِثالِ الصّالِحِینَ لِیَحُلَّ فِیها رِبْقاً، وَیُعْتِقَ فِیها رِقّاً، وَیَصْدَعَ شَعْباً، وَیَشْعَبَ صَدْعاً فِی سُتْرَةٍ عَنِ النّاسِ، لا یُبْصِرُ الْقآئِفُ أَثَرَهُ، وَلَوْ تابَعَ نَظَرَهُ، ثُمَّ لَیُشْحَذَنَّ فِیها قَوْمٌ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹۱

شَحْذَ الْقَیْنِ النَّصْلَ تُجْلی بِالتَّنْزِیلِ أَبْصَارُهُمْ وَیُرْمی بِالتَّفْسِیرِ فِی مَسامِعِهِمْ وَیُغْبَقُونَ کَأْسَ الْحِکْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ»؛[۳۱۹]

«در پیدایش تباهی‌هایی که واقع خواهد شد و انتظار آن می‌رود، شتاب نکنید و آن را دیر مپندارید که چه بسیار شتاب کننده‌ای در امری که چون آن را دریابد، آرزو می کند ای کاش به آن نرسیده بود. و امروز، چه بسیار به علایم و آثار فردا نزدیک است. ای گروه مردم! این زمان، موقع آمدن هر موعود و گاه نزدیک شدن دیدار فتنه‌هایی است که از آن آگاه نیستید.

آگاه باشید هرکس از ما اهل بیت (حضرت صاحب الزمان علیه السلام) که آن فتنه‌ها را درک کند، در تاریکی آن حوادث، با چراغی نور دهنده (هدایت الهی) حرکت می کند و بر روش نیکان رفتار می‌نماید، تا آنکه در آن گرفتاری‌ها، ریسمان گمراهی‌ها را بگشاید و اسیر جهل و نادانی را آزاد کند و جمعیت اهل باطل را پراکنده سازد و تفرقه اهل حقّ را پیوسته گرداند؛ در حالی که در پرده و پنهانی از مردم است و حتی جوینده او نیز او را نمی‌یابد، هرچند که در پی او نظر افکند. پس از آن گروهی (جهت برابری با اهل باطل و حمایت از دین و امر به معروف و نهی از منکر و استقامت در راه حقّ) تیز (و نافذ و مؤثر) شوند؛ مانند شمشیری که شمشیرساز آن را تیز گرداند، به طوری که دیده‌های آنان به نور قرآن جلاـ داده شود و تفسیر قرآن در گوش ایشان القا گردد و شبانگاه جام حکمت به آنان نوشانند، بعد از اینکه در بامداد هم آشامیده باشند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹۲

۶. زندگانی شخصی حضرت مهدی علیه السلام

پرسش:

آیا حضرت صاحب الامر علیه السلام همسر دارند و صاحب عائله و فرزند می‌باشند؟

اگر دارند کجا اقامت دارند و آیا آنها شناخته شده‌اند، یا به طور ناشناس زندگی می کنند و کسی آنها را نمی‌شناسد؟

پاسخ:

باید متذکّر بود که پاسخ این پرسش، در هاله قدس غیبت امام علیه السلام قرار دارد و خفای امر امام علیه السلام که یکی از نشانه‌ها و خصایص آن حضرت است، در پاسخ این پرسش نیز اثر می گذارد. لذا به طور تحقیق و یقین نمی‌توان به آن پاسخ داد، چون در این زمینه احادیث و روایات اطمینان بخشی در دست نداریم، یا اینکه به نظر حقیر نرسیده است، و اگر در عصر ائمه علیهم السلام و وقت صدور سایر روایات، این گونه پرسش‌ها مطرح شده باشد، شاید بعضی از روات احادیث، برای اینکه در جوهر مطلب دخالت نداشته‌اند، به حفظ و ضبط احادیث آن همت نگماشته‌اند.

بعضی از روایاتی هم که در دسترس است، با چشم‌پوشی از وضع سند و متون آنها، یا از جهت اختلاف نسخه یا غرابت متن ضعف دارند، مانند روایت شیخ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹۳

الطائفه (شیخ طوسی قدس سره) در کتاب "غیبت "از مفضّل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که:

«لا يَطَّلِعُ عَلى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَلا غَيْرِهِ»؛[۳۲۰]

«بر مکان ایشان هیچ کس، حتی فرزندی از فرزندانش اطّلاع ندارد».

اگرچه این جمله با قطع نظر از مناقشه بعضی در آن، بر وجود فرزند برای آن حضرت دلالت دارد؛ امّا "غیبت نعمانی "این جمله را چنین روایت کرده است:

«لا يَطَّلِعُ عَلى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيّ وَلا غَيْرِهِ»؛[۳۲۱]

«از مکان ایشان هیچ کس حتی دوستدارانشان نیز خبر ندارند».

با وجود این اختلاف، استناد به نقل "غیبت شیخ "اطمینان‌بخش نیست؛ بلکه نقل "غیبت نعمانی "از برخی جهات مانند علوّ سند و لفظ حدیث معتبرتر به نظر می‌رسد.

بعضی از روایات، مثل خبر "کمال الدین انباری "و خبر "زین الدین مازندرانی "از جهت غرابت و ضعف ظاهری که در متن آنها است، قابل استناد نمی‌باشند.

و بعضی دیگر؛ همچون فقرات برخی از "ادعیه و زیارات "نیز صراحت ندارند و قابل حمل بر عصر ظهور می‌باشند. علاوه بر این، با فرض قبول دلالت، متعرّض خصوصیات و تفصیلات نبوده، فقط به طور اجمال، اصل متزوّج بودن و فرزند داشتن آن حضرت را بیان می کنند.

خلاصه سخن آنکه: اگرچه همسر و فرزند داشتن آن حضرت محتمل است؛ امّا در بررسی اخبار و احادیث به حدیث معتبری که موجب اطمینان باشد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹۴

و خصوصاً متضمن تفاصیل این موضوع باشد، نرسیدیم، و دنبال کردن و تعقیب این موضوع هم لزومی ندارد.

چنان‌که وضع جناب خضر- که به اتفاق شیعه و سنّی در حیات است و بنابر تفاسیر، همان بنده‌ای است که سرگذشت ایشان با حضرت موسی علیه السلام در سوره کهف آمده است- از این جهات نیز بر ما نامعلوم است.

و همچنین وضع حضرت عیسی علیه السلام با اینکه زنده است، در این امور عادی از جهات متعدد نامعلوم است؛ بلکه وضع "دجّال "بنابر قول آنان که فعلًا او را زنده می‌دانند، و "ابن صائد "و "ابن صیاد "که مسلم در "صحیح "و ترمذی و ابوداود و ابن ماجه، هریک در "سنن "خود روایت نموده‌اند[۳۲۲] از این جهات همه مجهول است، و با وجود این، اهل سنّت به وجود آنها و حیات فعلی آنها معترفند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹۵

۷. پیرامون ظهور جزئی حضرت مهدی علیه السلام در ایام غیبت کبری

پرسش:

چرا حضرت ولی عصر- عجّل اللّه تعالی فرجه- برای رفع ظلم و ارشاد مردم، تا حدودی که ممکن است، ظاهر نمی‌شوند؟ مگر امکان ندارد تا وقت ظهور کلّی- که در شرایط خاصّ و آماده شدن طبیعت جهان و جهانیان واقع می‌شود- امام علیه السلام در مناسبات و فرصت‌هایی ظاهر شوند و راهنمایی‌هایی بنمایند؟ و به دوستان و شیعیان و حق پرستان مددهایی بدهند و هر زمان خطری برای ذات شریفشان جلو آمد یا مصلحتی اقتضا کرد، غایب شوند؟ و به همین نحو، ظهورهای جزئی، یکی بعد از دیگری داشته باشند، تا آن ظهور کلی فرا رسد؟

پاسخ:

این نحو ظهور و غیبت، خلاف مصلحت نبوات و خلاف مصالح تربیتی جامعه است، و مانند مداخله یک قوّه مستمر غیبی در کادر اختیار بشر و سلب اختیار از انسان می‌باشد، و بالاخره با هدف خلقت انسان، تکامل عادی و اختیاری و سیر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹۶

ارادی و تدریجی او به سوی کمالی که:

«إِنّا خَلَقْنا الْإِنسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِیهِ فَجَعَلْناهُ سَمِیعاً بَصِیراً»؛[۳۲۳]

«ما او را از آب نطفه مختلط خلق کردیم و دارای قوای چشم و گوش گردانیدیم».

آن را بیان می‌دارد، سازگار نیست و موجب وقوف و بازماندن بشر از سیر ترقی و کمال است؛ و مانند آن است که همه چیز، وابسته به معجزه گردد و جریان طبیعی و عادی که سنّت خدا بر آن قرار دارد، متروک شود.

ما می‌دانیم که شرایط و مقدمات ظهور، دفعتاً و به طور ناگهانی حاصل نمی‌شود؛[۳۲۴] بلکه از قرن‌ها پیش و به تدریج فراهم می‌گردد و دنیا به سوی آن پیش می‌رود و از آن استقبال می‌نماید؛ بلکه ظهور، نتیجه حرکت و سیر جامعه انسانی و تحولات فکری مختلف و دیدن مکتب‌ها و کلاس‌های متعدد بسیاری است.

چنان‌که می‌دانیم، از مقدمات و شرایط ظهور آن حضرت، این است که باید سطح اندیشه و طرز تفکّر مردم، آمادگی برای ظهور و قبول حکومت واحد و جهانی اسلام را داشته باشد و این ویژگی در اثر سیر عادی جامعه در جهات علمی و فکری و سیاسی و اجتماعی حاصل می‌گردد، و این نحو غیبت و ظهور (غیبت در عین ظهورهای پراکنده) مانع از حصول این اهداف و موجب غیر عادی شدن وضع رشد و ترقی افراد و جوامع خواهد شد. به علاوه، این ظهور و اختفا، اگر ملازم با شناختن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹۷

شخص امام علیه السلام باشد، لازمه آن این است که هر وقت در بین حوادث، به حسب وضع عادی، اهل باطل به حسب ظاهر غالب شده و آن حضرت در خطر افتادند، او که برنامه‌اش یک سلوک عادی و رهبری متعارف رهبران الهی است، برای حفظ جانش (که ودیعه خدا برای ظهور کلی است) مختفی گردد و مردم را تنها بگذارد.

بدیهی است که این برنامه، عکس العمل مساعدی نخواهد داشت و اگر با شناختن ایشان ملازم نباشد و متنکّراً و به طور ناشناس باشد، این ظهور و غیبت نیست؛ بلکه استمرار غیبت است؛ زیرا که با مداخله داشتن در امور، به حسب امکان و مصالح، (که البته هست، هرچند ما نحوه دخالت ایشان را ندانیم) از کجا آن حضرت، مثلًا در جنگ‌های صلیبی شرکت نکرده باشند، منتهی تحت فرمان کسی نبوده‌اند؟ و یا اینکه اصحاب و خواصّ ایشان به فرمان ایشان شرکت نجسته‌اند.

ما در حوادث بسیار، تأثیر غیبی می‌بینیم که اگر عنایت غیبی نبود، وضع آن حوادث طور دیگر گشته بود و فاتحه اسلام خوانده شده بود، یا صدمات جبران ناپذیری وارد می‌شد. این حوادث بسیار است، حتی در عصر خود ما نیز می‌توانیم مواردی را نشان بدهیم.

حال اسم آنها هرچه باشد، رجال الغیب یا ابدال یا اوتاد یا اصحاب خاصّ امام علیه السلام؛ بالاخره معلوم است که تحت نظر و فرمان ولی امر- عجّل اللَّه تعالی فرجه- انجام وظیفه می‌نمایند.

در نتیجه، این‌طور نیست که امام علیه السلام در عصر غیبت به طور کلّی از امور رعیت خود و جریان اوضاع برکنار و بی‌تفاوت باشند؛ و شاید فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث جابر، اشاره به همین نکته باشد، آنجا که عرضه داشت:

«وَهَلْ یَقَعُ لِشِیعَتِهِ الانْتِفاعُ بِهِ فِی غَیْبَتِهِ؟ قالَ: أی وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالنُّبُوَّةِ أَنَّهُمْ لَیَسْتَضِیئُونَ بِنُورِهِ، وَیَنْتَفِعُونَ بِولایَتِهِ فِی غَیْبَتِهِ کَانْتِفاعِ النّاسِ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹۸

بِالشَّمْسِ إِنْ سَتَرَها سَحابٌ»؛[۳۲۵]

«جابر پرسید: آیا شیعه او در عصر غیبتش از او نفع می‌برند؟ حضرت فرمود: آری، سوگند به آن‌کس که مرا به پیغمبری برانگیخت، در دوران غیبت او، به نور او روشنی می‌گیرند و به ولایت او بهره‌مند می‌شند، مانند سودبری مردم از آفتاب پشت ابر».

یکی از اقسام بهره‌مندی و انتفاع از وجود امام علیه السلام، همین مداخلات و تصرّفات است که دلیل است بر این‌که امام علیه السلام امر شیعیان را مهمل نگذارده و رها نفرموده است چنان‌که از آن حضرت در "احتجاج طبرسی "روایت شده است، فرمودند:

«إِنّا غَیْرُ مُهْمِلِینَ لِمُراعاتِکُمْ، وَلا ناسِینَ لِذِکْرِکُمْ، وَلَوْلا ذلِکَ، لَنَزَلَ بِکُمْ اللّاواءُ وَاصْطَلَمَکُمْ الْأَعْدآءُ»؛[۳۲۶]

«ما در مراعات شما کوتاهی نمی‌کنیم و شما را فراموش نمی‌نماییم و اگر این نبود شر و بدی بر شما نازل می‌گشت و دشمنان بر شما مستولی می‌گردیدند».

در اینجا مناسب است به این مسأله هم توجّه شود که: این درک شیعه و ایمان به اینکه حضرت در پشت پرده، پشتیبان آنهاست و آنها را در مقاصد و اهداف اسلامی به شیوه‌های مختلف و مناسب یاری می‌دهد، نهضت‌ها و حرکات اسلامی و جنبش‌ها را مایه می‌دهد و انسان‌ها را امیدوار می‌سازد و به جهاد و کوشش بیشتر برای برقراری نظام اسلام تشویق می‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۲۹۹

آخرین نکته: که تذکّر آن در اینجا لازم است، این است که: این طرح‌ها و پرسش‌ها در برابر یک امر واقع شده (غیبت امام علیه السلام) از جانب افرادی که در تعیین برنامه آن حضرت صلاحیت دخالت ندارند، اگر از جنبه فکری تا حدّی مفید شمرده شود، از جنبه عملی اثری ندارد و واقعیت را عوض نمی‌سازد.

غیبت به این نحو که واقع شده، صورت گرفته است؛ مثل اینکه انسان یا مخلوقات دیگر، همه و همه، به همین نحو که آفریده شده‌اند، خلق شده‌اند. و گفتن اینکه ":چرا این چنین شده، و چرا آن چنان نشده است "؟دخالت در کار دیگری و در دایره اختیار و سلطنت و مالکیت و آزادی دیگری، خصوصاً خدای عالم قادر مختار حکیم، امری بیهوده است، و به فرمایش حکیم طوسی:

هرچیز که هست آن چنان می‌بایدو آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

بنابراین، از جنبه عملی باید به برنامه این امر واقع شده توجّه داشت و تکالیف و وظایفی را که داریم، انجام دهیم. آنچه واقع نشده است، نه با حیات و نه با معاش ما، و نه با دنیا و نه با آخرت ما ارتباط ندارد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۰۰

۸. پیرامون امکان شرف‌یابی به خدمت حضرت امام عصر علیه السلام در غیبت کبری

پرسش:

چنان‌که می‌دانیم، اشخاص جلیل‌القدر و مورد وثوق و اعتماد، در حکایات بسیاری که از حدّ تواتر هم گذشته است، تشرّف بسیاری را به فیض حضور انور حضرت مهدی علیه السلام نقل نموده‌اند که با سندهای معتبر، در کتاب‌های مشهور ثبت و ضبط است.

در همین عصر خودمان نیز، برخی به این سعادت عظمی نایل گردیده‌اند، با اینکه در توقیع صادر به نام جناب "علی بن محمّد سمری "نایب چهارم از "نواب اربعه "در عصر غیبت صغری اعلام شده است که:

«وَقَعَتِ الْغَیْبَةُ التّآمَّةُ، فَلا ظُهُورَ إلّا بَعْدَ إذْنِ اللَّهِ تَعالی ذِکْرُهُ ... وَسَیَأْتِی لِشِیعَتِی مَنْ یَدَّعِی الْمُشاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْیانِیِّ وَالصَّیْحَةِ، وَهُوَ کَذّابٌ مُفْتَرٍ ...»؛[۳۲۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۰۱

«غیبت کامل آغاز شده و هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده نماید، کذّاب و مفتری است».

بنابراین، چون آن حکایات به هیچ وجه قابل خدشه نیست، این توقیع را چگونه باید تفسیر کرد؟

پاسخ:

این توقیع، اعلام پایان یافتن «غیبت صغری» و شروع «غیبت کبری» است. در آن به جناب "علی بن محمّد سمری- رضوان اللَّه علیه- "امر شده است که به احدی وصیت ننماید که بعد از او، قائم مقام او و نایب خاص باشد.

و نیز اعلام صریح بطلان ادعای افرادی است که در غیبت کبری، ادّعای نیابت و سفارت خاصّه و وساطت بین امام علیه السلام و مردم می‌نماید.

بنابراین- چنان‌که بعضی بزرگان هم فرموده‌اند- ممکن است مراد از اینکه "مدّعی مشاهده "کذّاب و مفتری خوانده شده، کسانی باشند که ادّعای نیابت کنند و بخواهند با ادّعای مشاهده و شرف‌یابی، خود را واسطه بین امام و مردم معرّفی نمایند، و همین حکایات و وقوع تشرف اشخاص به خدمت آن حضرت هم، قرینه و دلیل است بر اینکه در این توقیع، نفی مطلق مشاهده و شرفیابی مراد نیست؛ بلکه مقصود نفی ادّعایی است که دلیل بر تعیین شخص خاصی به نیابت باشد.

و ممکن است مراد از توقیع مذکور نفی ادعای اختیاری بودن مشاهده و ارتباط باشد؛ یعنی اگر کسی مشاهده و ارتباط را به اختیار خود ادّعا کند، به این صورت که هر وقت بخواهد خدمت امام علیه السلام شرف‌یاب می‌شود یا ارتباط پیدا می‌کند، کذّاب و مُفتری است، و این ادّعا از احدی در غیبت کبری پذیرفته نیست، یا اینکه چنین کسی که به راستی این سمت را داشته باشد، پیدا نخواهد شد و اگر هم کسی آن را دارا باشد، از دیگران مکتوم می‌دارد و به کسی اظهار و افشا نمی‌نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۰۲

علاوه بر این، پیرامون این توقیع، توضیحات دیگری نیز علمای اعلام داده‌اند و در کتاب‌هایی مثل "جنّهٔ المأوی "مرحوم محدث نوری نقل شده است.

اجمالًا با این توقیع، در آن همه حکایات و وقایع مشهور و متواتر نمی‌توان خدشه نمود و برحسب سند نیز، ترجیح با این حکایات است.

اگر خواننده عزیز، خود به کتاب‌هایی مثل "نجم الثاقب "رجوع نماید، می‌بیند که در این حکایات، وقایعی است که هرگز شخص عاقل در صحّت آن نمی‌تواند شک کند.

بنابراین، هم شرف‌یابی اشخاص به حضور آن حضرت ثابت است و هم کذب و بطلان ادّعای کسانی که در غیبت کبری ادّعای سفارت و نیابت خاصّه و وساطت بین آن حضرت و مردم را می‌نمایند، معلوم است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۰۳

۹. چگونگی غیبت حضرت مهدی علیه السلام

پرسش:

غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام چگونه است؟ آیا جسم شریف ایشان از نظرها پنهان است؟ و چسم حضرت اگر شناخته نشود، دیده نمی‌شود؟ یا اینکه جسم آن حضرت دیده می‌شود؛ ولی کسی ایشان را نمی‌شناسد؟

پاسخ:

باید دانست که غیبت جسم شخص یا اشیای دیگر و مخفی ماندن فعل و عمل انسان از انظار حاضرین، در تاریخ معجزات و کرامات انبیا و اولیا و خواصّ مؤمنین بی‌سابقه نیست، و مکرر اتفاق افتاده است.

از جمله در تفسیر آیه کریمه:

«وَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً»؛[۳۲۸]

«و هنگامی که قرآن را قرائت می‌نمایی، ما در میان تو و کسانی که ایمان به

آخرت نمی‌آورند، پرده پوشیده و پنهانی قرار می‌دهیم».

علاوه بر آنکه ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه خدای متعال، رسول اعظم صلی الله علیه و آله را در هنگامی که قرائت قرآن می‌نمود، از کفاری که قصد ایذای آن حضرت را داشتند، پنهان و مستور می‌داشت، در برخی از تفاسیر است که خداوند متعال، پیغمبر صلی الله علیه و آله را در هنگام قرائت قرآن، از ابوسفیان، نضر بن حارث، ابوجهل و حمّالهٔ الحطب مستور می‌فرمود. آنان می‌آمدند و از نزد آن حضرت می‌گذشتند و ایشان را نمی‌دیدند.[۳۲۹] ابن هشام در "سیره "حکایتی از مستور ماندن وجود مقدّس پیغمبر صلی الله علیه و آله از نظر امّ جمیل (حمالهٔ الحطب) روایت کرده که در پایان آن، این جمله را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده است:

«لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ بِبَصَرِها عَنّی»؛[۳۳۰]

«خداوند دید او را از من گرفت و مرا از او پنهان نمود».

در وقت هجرت از مکه معظمه به مدینه طیبه نیز، بر حسب تواریخ معتبر، مشرکین که برای کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله بر در خانه او اجتماع کرده بودند، آن حضرت را ندیدند. بدین ترتیب که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن‌که حضرت علی علیه السلام را مأمور فرمود تا در بستر او بخوابد، بیرون آمد و مشتی خاك برگرفت و بر سر آنها پاشید و «يس* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» را تا «فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ» قرائت کرد و از آنها گذشت و کسی آن حضرت را ندید.[۳۳۱]

و در تفسیر الدرّ المنثور[۳۳۲] حکایتی است طولانی راجع به خبری که امام صادق علیه السلام آن را از پدر بزرگوارش، و آن حضرت از امام زین العابدین و او از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده است که از شواهد این موضوع است.

و نیز در تفسیر آیه کریمه:

«وَجَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ»؛[۳۳۳]

«و در مقابل و پشت سر آنها مانع قرار دادیم و آنها را به وسیله آن مانع پوشانیدیم، پس آنها نمی‌بینند».

در کتب تفاسیر، روایاتی است که دلالت بر این موضوع دارند.[۳۳۴] در تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام نیز بر این موضوع، شواهد

متعددی وجود دارد؛ مانند غایب شدن حضرت امام زین العابدین علیه السلام از نظر مأموران عبدالملک مروان که علاوه بر علمای شیعه، علمای اهل سنّت مثل "ابن حجر "نیز آن را روایت کرده‌اند. پس مسأله غایب شدن شخص، مسأله‌ای واقع شده و سابقه‌دار می‌باشد.

و امّا خفای عنوان و ناشناخته ماندن انسان، بدون غایب شدن بدن بسیار بسیط و ساده است و در بسیاری از موارد، محتاج به اعجاز و خرق عادات نمی‌باشد و همواره اشخاصی را می‌بینیم که کاملًا در نظرها آشکارند؛ ولی آنها را نمی‌شناسیم.

پس از این مقدّمه، در جواب سؤال گفته می‌شود: اگرچه فلسفه و صحّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۰۶

و فایده غیبت، به هریک از دو نحو (غایب شدن جسم و ناشناس بودن) حاصل می‌شود و این جهات که امر امام علیه السلام مخفی باشد و کسی او را نشناسد، یا نتواند متعرّض ایشان گردد و سایر هدف‌ها و مقاصدی که در غیبت آن حضرت است، در هر دو حال حاصل است؛ امّا از جمع بین روایات و حکایات تشرّف افراد به خدمت آن حضرت، و استفاده تفسیر بعضی از آنها از برخی دیگر دانسته می‌شود که غیبت آن حضرت به هر دو شکل (ناپیدا شدن و ناشناس بودن) وقوع دارد و بلکه گاهی در زمان واحد، هر دو شکل واقع شده است؛ یک نفر ایشان را دیده و نشناخته است و دیگری در همان حال، اصلًا آن حضرت را ندیده است؛ چنان‌که- در بعضی از وقایعی که به آن اشاره شد- بعضی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌دیدند و بعضی نمی‌دیدند.

نهایت این است که در غیبت صغری، در برخی مواقع که مکان آن حضرت معلوم بوده است، غیبت غالباً به صورت غایب شدن جسم و بدن آن حضرت، و بلکه در بعضی حکایات، به صورت غایب شدن مکان و منزل ایشان نیز بوده است. و بسا که حتی بعضی از نوّاب خاص- رضی اللّه عنهم- که از مکان آن حضرت مطّلع بوده و می‌دانسته‌اند که آن حضرت کجا تشریف دارند. با وجود این، آن حضرت را در آن مکان رؤیت نمی‌کردند.

در غیبت کبری هم، امکان دارد که نسبت به اغلب و اکثر مردم، غیبت به همین صورت باشد و در بعضی فرصت‌ها و مناسبات و بعضی ازمنه و امکنه، نسبت به بعضی از افراد، امکان رؤیت جسم حاصل باشد؛ چه آن‌که در حال رؤیت، آن حضرت را بشناسند (که به ندرت اتفاق می‌افتد) یا این‌که بعد از تشرف و سعادت دیدار ملتفت این موضوع شوند، یا اصلًا توجّه پیدا نکنند.

اخبار و حکایات معتبر، این تفصیلات را روشن می‌سازد، البته بر حسب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۰۷

بعضی از اخبار، در موسم حجّ، مانع رؤیت جسم مرتفع می‌شود؛ ولی با دیدن جسم ایشان، کسی آن حضرت را نمی‌شناسد.

مطلبی که توجّه به آن لازم است، این است که: غیبت جسم بدون اعجاز و خرق عادت واقع نمی‌شود؛ امّا پنهان شدن نام و عنوان و ناشناخته بودن به طور عادی نیز واقع می‌شود، هرچند در بعضی مواقع، استمرار آن یا جلوگیری از التفات اشخاص به استعلام و طلب معرفت، محتاج به خرق عادت و تصرف در نفوس است که خداوند قادر متعال برای تحقق اراده خود و حفظ ولیّ امر- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- تمام اسباب عادی و غیر عادی آن را توسط خود آن حضرت و یا مستقیماً- هرطور که مصلحت باشد- فراهم می‌سازد.

وما ذلک علی اللّه بعزیز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۰۸

۱۰. علّت غیبت امام عصر علیه السلام با وجود آمادگی شرایط ظهور

پرسش:

"دوایت م. نلدسن "خاورشناس، پیرامون غیبت حضرت مهدی علیه السلام بیاناتی دارد. از جمله بیانات او این است که: شیعه دوران‌های گوناگونی را پشت سر گذاشته، گاهی تشیّع در اعتلا و قوّت بوده است؛ مانند عصر "آل بویه "و "صفویه "و زمانی ظلم و جنگ و فتنه و فساد، در ممالک اسلامی شایع بوده است؛ مثل اعصار جنگ‌های صلیبی و دوران هجوم و یورش مغول به شهرهای ایران. با این حال، امام مهدی علیه السلام ظهور نکرده‌اند، مانند آن‌که علایم ظهور آشکار شده؛ ولی امام ظاهر نشده باشند.[۳۳۵] او در این زمینه، سخنان دیگری از این قبیل گفته و در اذهان مردم پاره‌ای شبهه ایجاد کرده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۰۹

پاسخ:

اصولًا باید توجّه داشت که سخنان خاور شناسان در مسایل اسلامی، به خصوص در مواردی که برخلاف نظر محققان و دانشمندان مسلمان باشد، مورد اعتماد نیست، و به اعترافات و سخنان آنها صرفاً در برابر خوشان و برای ملل دیگر، و در مقام تأیید و آرای علمای اسلام می‌توان استشهاد کرد؛ ولی در مقام تحقیق و کشف حقیقت، به چند جهت که ذیلًا یادآور می‌شویم، گفتار آنان اصل نبوده و قابل استناد نمی‌باشد:

۱- بسیاری از خاورشناسان، عمّال استعمار و صهیونیسم و تبشیر و دستگاه پاپ هستند و از جانب وزارت‌های مستعمرات یا مراکز دیگر حتی «یونسکو»- که تحت نفوذ کامل «صهیونیسم» قرار دارد- مأموریت دارند که برای مسلمانان کتاب و رساله و مقاله بنویسند.

این دسته از خاورشناسان، پیش‌قراول استعمال و غرب‌زدگی بوده و در جدا کردن مسلمانان از فرهنگ و آداب اسلام و تضعیف علایق اسلامی و کم کردن التزام مسلمانان از فرهنگ و آداب اسلام و تضعیف علایق اسلامی و کم کردن التزام مسلمانان به احکام و تعالیم دین نقش مؤثری داشته، و نقشه‌هایی که علیه مسلمانان طرح کرده و پیشنهادهایی که بسا به صورت دلسوزی و دعوت به ترقی و تعالی می‌دهند، از سوء نیت و خبث باطن آنها حکایت می‌کند، و متأسفانه گفته‌های آنها در مطبوعات و جراید و مجلّات غرب‌زده و مقلد و مزدور مسلمانان نیز منعکس می‌گردد.

یکی از آنها، فردی است به نام "ماسینیون "که مأمور وزارت مستعمرات فرانسه بود. وی همان کسی است که پیشنهاد داد تا برای تجزیه و تفرقه ملل عرب و برای متروک کردن لغت قرآن و بیگانه کردن مسلمانان از منطق قرآن و هدایت‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۱۰

و ارشادات آن، باید در هر منطقه از بلاد عرب، لغت‌های محلی را رسمیت داد، تا به تدریج زبان قرآن و منطق و تعلیمات قرآن مهجور گردد و کسی چیزی از آن را درک نکند و همه از آن بیگانه شوند.[۳۳۶] بعضی از این مستشرقان مانند "جولد تسیهر "در کتاب‌هایی که نوشته‌اند، مغرضانه مطالب را تحریف کرده‌اند و مانند "لامنس "سعی می‌کنند که در تاریخ اسلام تصرف نموده و واقعیات را انکار کنند و افرادی را که خیانت کرده و با مسیحیت همکاری داشته‌اند، تبرئه نمایند، و حکومت‌هایی مثل حکومت بنی امیه را شرعی و نمونه نظام اسلام معرفی کنند!

برخی دیگر فریب‌کارانه پیرامون اسلام کتاب نوشته و قصدشان این بوده است که در یک یا دو مورد حسّاس، حقیقتی را مسخ یا تهمتی را به اسلام وارد کنند و آن را طوری عرضه بدارند که حتی بسیاری از مسلمان‌ها هم ملتفت و متوجّه سوء نیت و غرض آنها نگردند.

برخی هم به منظور سابقه‌سازی برای اقلّیت‌هایی که اختراع کرده یا تحت الحمایه و مزدور و جاسوس خود قرار داده‌اند، به استشراق می‌پردازند و برای این اقلّیت‌ها، تاریخ و نفوذ و دین جعل می‌نمایند. چنان‌که در مورد وهابی‌ها، قادیانی‌ها، بهایی‌ها، شیخی‌ها و

حتی صوفی‌ها کوتاهی نکرده و در خیانت‌ها و جاسوسی‌های بزرگ از آنها بهره برده‌اند.

۲- گروه دیگری از خاورشناسان، به واسطه قلّت اطّلاع و ضعف بررسی، اظهار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۱۱

نظرهای غلط و جاهلانه و دور از حقیقت می‌نمایند، و بسا که صلاحیت علمی و حدود اطلاعاتشان از حدّ مسافرت عادی به چند کشور شرقی و کارمندی یک سفارتخانه یا یک مؤسسه در یک کشور شرقی تجاوز نکند.

بدیهی است که بررسی‌ها و آرای این افراد، عامیانه و مبتذل و بی‌ارزش است؛ ولی با این همه، غرب‌زدگان شرق چون شیفته هر رأی و نظری می‌باشند که صاحبش اسم فرنگی داشته باشد و به او "مِستر "یا "مسیو "یا "مِسیس "یا "مادام "بگویند، به گفتار و نوشته‌های آنان به نظر احترام نگریسته و مثل اصل مسلمی می‌پذیرند.

۳- گروه دیگری را تعصّب مسیحیت، کور و کر کرده و بر اساس تعصّب، از تحریف و قلب حقایق و بستن هرگونه تهمت و افترا به مسلمانان باک ندارند.

۴- بعضی از خاورشناسان، به کاوش و تجسّس از آرای غیر مشهور پرداخته و اسامی و نام‌های فرقه‌های از بین رفته یا وجود نیافته را زنده می‌نمایند و این کار را به نظر خود کشفی شمرده و مسلمانان را متهم می‌سازند.

۵- برخی دیگر در مقام ایجاد تفرقه بین مسلمانان و در برابر یکدیگر قرار دادن و به اتّحاد اسلامی ضربه زدن، در بلاد اسلام گردش می‌کنند، و از این فرقه یا اهل این منطقه چیزی را شنیده یا نشنیده، به فرقه دیگر و اهل منطقه دیگر می‌رسانند و تخم عداوت و کینه و بدبینی را بین آنها می‌پاشند.

۶- بعضی دیگر برای اینکه وضع موجود را متزلزل ساخته و شعائر اسلامی را تضعیف نمایند، در گذشته‌ها و سوابق بسیار دور ملل و جوامع تجسّس می‌کنند و سپس با تجدید آن گذشته‌ها، فرهنگ مرده و کهنه را به آنها عرضه می‌دارند و مردم را عقب گرا می‌نمایند و التزام و تعهدشان را به سنن و شعائری که به آن ملتزم و متعهد هستند، ضعیف می‌سازند و سرگردان و بی‌علاقه و بی‌شخصیتشان کرده،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۱۲

و خصایص دینی و قومی آنها را از آنان سلب می‌نمایند.

۷- معدودی مستشرقین بی‌غرض نیز هستند که تا حدودی صلاحیت بررسی و کاوش دارند و مقصودشان کشف حقایق و تحقیق ساده است که بر حسب درجات معلومات و تخصّصی که دارند، نوشته‌های آنها ارزش دارد؛ ولی با وجود این، نوشته‌های این افراد نیز خالی از اشتباه نیست و نیاز به تحقیق و تلخیص دارد، هرچند بررسی‌های آنها در بعضی از رشته‌ها مفید، و مخصوصاً برای رفع تهمت‌هایی که قرن‌ها مسیحیت متعصب و خودخواه به اسلام زده است، سودمند می‌باشد.

پس از این مقدمه می‌گوییم: از بررسی کتاب "عقیدهٔ الشیعه "استفاده می‌شود که نویسنده با اینکه شانزده سال در مشهد مقدّس اقامت داشته است: ولی مسایل را با عینک حقیقت‌بینی مطالعه ننموده و حتی مانند یک فرد نه مسلمان و نه مسیحی دنبال تحقیق نبوده؛ بلکه اسلام و مجامع اسلامی و برنامه و آداب مسلمانان را از دیدگاه یک نفر مسیحی مأمور و گزارش‌گر مطالعه می‌کرده است.

اگرچه در بعضی موارد، به ناچار اعترافاتی دارد و از خلال نوشته‌هایش حقایق بسیار روشن می‌شود؛ ولی چون حقانیت اسلام را قبول نداشته و بررسی او هم برای حقیقت‌شناسی و رسیدن به دین حقّ نبوده است، در توجیه و تفسیر مسایل و حوادث، چنان روشی را پیش گرفته است که به آشکار شدنِ بطلان کلیسا و مسیحیت کنونی و حقانیت اسلام منتهی نگردد.

این‌گونه بررسی و تحقیق در عقاید و آرا و جهات افتراق فِرق، کار سازمان‌های شرق‌شناسی تبشیر و استعمار را آسان می‌سازد و

آنان را در راه گسترش نفوذ و تسلط بر کشورهای شرقی یاری می‌دهد.

کتاب "عقیدهٔ الشیعه "باید مورد نقد و بررسی دقیق محققان شیعه قرار بگیرد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۱۳

و پیرامون اشتباهات و غرض‌ورزی‌هایی که در آن است، توضیحات لازم داده شود.

نویسنده در قسمت‌های مختلف این کتاب، به گفته‌های خاورشناسان مغرض یا اشتباه‌کاری همچون: آرنولد، لامنس، نیکلسون، جولد تسیهر، براون، مویر، مرغلیوث، نیکلین، لسترینج، برتن، مک دونالد فریدلاندر، بروکلمن، ستانلی لین بول، سریری سایکس، بردلیم رمزی و هیوارز، نیز استناد کرده و به نتایج بررسی‌های آنها اعتماد نموده است.

در بین خاورشناسان نامبرده، افرادی هستند که در قلب حقایق و تحریف مطالب و غرض ورزی و دشمنی با اسلام و مسلمین، مشهور و معروفند.

این مطالبی که در کتاب مزبور (صفحه ۳۴۸ و ۳۴۹) پیرامون غیبت امام علیه السلام نگاشته است، نمونه‌ای از اشتباهات او یا غرض‌ورزی‌ها و دشمنی‌های او با شیعه و مسلمانان است؛ زیرا هرکس در عقاید شیعه و اخبار و احادیث راجع به غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام و کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده، بررسی مختصر هم کرده باشد، می‌فهمد که مسأله انتظار و شرایط و برنامه آن، از دید شیعه و منطق احادیث و اخبار، از این مناسبت‌ها که "نلدسن "ذکر کرده است، گسترده‌تر بوده و با اوضاع عمومی جهان ارتباط دارد، و مسأله انتظار یک مسأله طایفه‌ای و منطقه‌ای و مربوط به گوشه‌ای از جهان نیست؛ بلکه مسأله تمام زمین و تمام جهان و انقلاب جهانی مطرح است؛ مسأله مهدویت با حکومت آل بویه و سلطنت صفویه، با فرض اینکه برنامه کار آنها تا حدودی به نظام حکومت اسلام نزدیک بوده و احکام اسلام و نظام اسلام را تا آنجایی که حکومت و استبداد آنها در مخاطره قرار نگیرد، پیاده می‌کردند، ارتباط ندارد.

در مسأله آمادگی برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام، بایستی غیر از منطقه حکومت آل بویه و صفویه وضع سایر مناطق و امکانات بسیار دیگر را نیز درنظر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۱۴

گرفت، تا معلوم شود که این ظهور در آن زمان‌ها انجام‌پذیر نبوده است. علاوه بر آن‌که حضور آن حضرت یک ظهوری است که حصول تمام شرایط و زمینه‌ها و وقت آن را، فقط خدا می‌داند.

همچنین از نظر جنگ و فتنه و فساد و بیدادگری و خونریزی، وضع منطقه خاصی را نمی‌توان درنظر گرفت و شرایط ظهور را مساعد شمرد؛ زیرا همیشه کم و بیش این حوادث بوده و هست، در منطقه‌ای حکومت شر و ظلم و فساد وجود دارد و در منطقه دیگر حکومت بالنسبه معتدل‌تر به چشم می‌خورد. اینها مناسباتی نیست که در آن، ظهور کلی عدل و آرامش و نظام اصلح صورت‌پذیر باشد.

در جنگ‌های صلیبی، ظلم و جور به اصطلاح عرفی حتی در مناطق طرفین وجود نداشت، اگرچه ظلم و جور به معنای حقیقی وجود داشت- چون همه آن حکومت‌ها بر اساس استضعاف و استبداد بودند- امّا رشد جوامع به حدّی نبود که آن را درک کنند، و سنگینی و فشاری را که آن حکومت‌ها بر روح انسان دارد، احساس نمایند؛ و معدودی هم از مردمان آشنا با منطق حقیقی قرآن، اگرچه درک می‌کردند، ولی در اقلیت محض بودند و جنگ‌هایی را هم که آتشش روشن بود، عدل و حق‌خواهی می‌شمردند.

در هجوم مغول نیز وضع به همین گونه بود، تأسیس حکومت جهانی اسلام و انقلاب عظیم توحیدی آن، امکان‌پذیر نبود و همان مردمی که گرفتار این حمله بودند، این مسایل عالی را درک نمی‌کردند.

بر افرادی که به نسبت از اخیار شمرده می‌شدند، افکار ضعیف‌پرور و از بین برنده شهامت و شجاعت و طرز تفکّر درون گرای

صوفیانه مسلّط بود، که از عالم پهناور اسلام، حال مقاومت و دفاع از چنین یورشی را سلب کرده بود؛ چنان‌که داستان قتل شیخ "نجم الدین صوفی "در مسجد جامع و اهانت‌هایی که از جانب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۱۵

مغول به قرآن مجید و مقدسات اسلام شد، نمونه‌ای از این وضع اسفناک و افکار منحرف و راکد مسلمانان است.

غرض این‌که: زمینه برای حکومت جهانی اسلام فراهم نبود، نه افکار و اندیشه‌ها و سطح بینش و بصیرت و رشد مردم آماده بود، و نه مردم حاضر به فداکاری و همکاری در این سطح جهانی بودند.

چنان‌که گفتیم، ما نمی‌توانیم این شرایط را از هر جهت به دست بیاوریم و حصول تمام آن مقدمات را در یک عصر معین پیش‌بینی کنیم که مثلًا: در چند قرن و چند هزار سال فراهم می‌شود، و اینکه بشر باید چه کلاس‌ها و مکتب‌هایی را ببیند و چه رژیم‌هایی را پشت سر بگذارد، و از اینکه آنها بتوانند اصلاحات را در سطح واحد و به نفع تمام بشریت انجام دهند، مأیوس گردد و خود را برای استقبال از آن عصر علم و پاکی و عصر فضیلت و عدالت آماده کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«ما أَطْوَلَ هذَا الْعَناءَ وَأَبْعَدَ هذَا الرَّجآءَ»؛[۳۳۷]

«چه طولانی و دراز است این رنج و چه دور است این امید».

این همه اخبار، که در آنها این جمله وارد شده است:

«یَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»؛[۳۳۸]

«خدا پر می‌کند به وسیله او زمین را از قسط و عدل بعد از اینکه پر شده باشد از ظلم و جور».

و مانند این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۱۶

«ذاکَ حَیْثُ تَکُونُ ضَرْبَةُ السَّیْفِ عَلَی الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدِّرْهَمِ مِنْ حِلِّهِ.

ذاکَ حَیْثُ یَکُونُ الْمُعْطی أَعْظَمَ أَجْراً مِنَ الْمُعْطِی. ذاکَ حَیْثُ تَسْکَرُونَ مِنْ غَیْرِ شَرابٍ؛ بَلْ مِنَ النِّعْمَةِ وَالنَّعِیمِ، وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَیْرِ اضْطِرارٍ وَتَکْذِبُونَ مِنْ غَیْرِ إِحْراجٍ. ذاکَ إِذا عَضَّکُمُ الْبَلآءُ کَما یَعَضُّ الْقَتَبُ غارِبَ الْبَعِیرِ»؛[۳۳۹]

«این (ظهور و فرج) هنگامی به وقوع می‌پیوندد که ضربت شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از به دست آوردن یک درهم حلال؛ این وقتی است که عطا شونده، اجر و مزدش، از عطا کننده عظیم‌تر باشد. این هنگامی است که مست می‌گردید از غیر شراب؛ بلکه از نعمت و نعمی، و سوگند یاد می‌کنید نه از روی ناچاری دورغ می‌گویید، و نه از جهت ضرورت. این در زمانی است که بلا شما را بگزد، چنان‌که پالان کوهان شتر را می‌گزد».

این احادیث دورنمایی از وضع آن زمان است. امّا چه اسباب و شرایطی فراهم می‌شود که در زمین پر از ظلم و جور شود، و این سختی‌ها و تغییرات پیش بیاید و این اسباب و شرایط، مقدماتش از چه زمان فراهم می‌شود؟ به نظر می‌رسد که مرور اعصار و تحولات و پیدایش مکتب‌های گوناگون و رژیم‌ها و نظامات در قرن‌ها و دوران‌ها، این اسباب را آماده می‌سازند و جهان را برای این ظهور عظیم آماده می‌نمایند.

"نلدسن "بدون توجّه و بررسی این دقایق و نکات و جواب موضوع یا با توجّه به اینها و به صورت مغرضانه، مانند آن‌که علایم و نشانی‌های ظهور آشکار شده باشد و امام علیه السلام ظاهر نشده باشد، در اینجا سخن گفته است و افکار افراد بی‌اطّلاع

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۱۷

و شیعه‌نشناس را گمراه کرده و تحقیق و بررسی را بدنام ساخته است.

بدیهی است مسلمانان آگاه در مورد نوشته‌ها و کتاب‌های خاورشناسان، که بیشتر یا مغرض یا بی‌اطّلاع هستند، به دستور:
«فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ اولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَاولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ»؛[۳۴۰]
« (ای رسول ما) بشارت رحمت ده بر آن بندگانی که چون سخن بشنوند، نیکوتر آن را عمل کنند، آن کسانی که خدا آنان را به لطف خاص خود هدایت فرموده و آنان نیز به حقیقت، خردمندان عالمند».

لطف اللّه صافی گلپایگانی

۲۸ جمادی الاولی ۱۳۹۸ ه ق

مطابق ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ ه ش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۱۹

باورداشت مهدویت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۲۱

باورداشت مهدویت

اشاره

بدون شّک "عقیده به مهدویت "و اعتقاد به ظهور حضرت مهدی علیه السلام به عنوان منجی عالم بشریت، باوری صرفاً اسلامی است که براساس کتاب و سنّت پدید آمده و همگی مسلمانان پیشین و پسین، بر آن اتّفاق نظر دارند و حتّی گروهی از بزرگان و صاحب نظران به متواتر بودن ۳۴۱] احادیث وارده در این باب حکم نموده‌اند.

این باورداشت، به عنوان اندیشه‌ای اسلامی، بر پایه قوی‌ترین برهان‌های نقلی و عقلی استوار است و بررسی تاریخ و شواهد بسیار آن، بهترین تأیید بر صحّت متانت آن به شمار می‌رود وهیچ یک از مسلمانان- چه از شیعیان و چه از اهل سنّت- به انکار یا تشکیک در آن نپرداخته است، مگر برخی از افراد تازه به دوران رسیده که تحت تأثیر تبلیغات غربیان قرار گرفته و در دام‌های استعمار گرفتار آمده و فرهنگ را جز با انکار الهام و روایات قطعیه و یا تعریف و تأویل آن در چهارچوب مقاصد منکرین دیانت و مادّی گرایان تفسیر و تحلیل نمی‌کنند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۲۲

این کژاندیشان بدین وسیله کوشیدند تا دری را بگشایند که اگر- خدای نخواسته- گشوده گشت، دیگر راهی برای اعتماد بر سنّت و استناد به آن و اطمینان به ظاهر کتاب و سنّت باقی نمی‌ماند و آیین شریف اسلام و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله براساس خواسته بدعت‌گذاران و هواپرستان، دست‌خوش تغییر و تحریف قرار می‌گیرد.

به راستی اگر چنین روایاتی که بزرگان علم حدیث و کارآزمودگان و نام‌آوران این رشته در گذشته و حال به تواتر و قطعی بودن آنها تصریح کرده‌اند، بتواند مورد انکار و تردید قرار گیرد، پس وضع و حال دیگر روایاتی که "خبر واحد["۳۴۲] شمرده می‌شوند، یا حداقل در این درجه از اعتبار نیستند، چه خواهد بود؟

گروهی از اندیشمندان اسلامی نسبت به این گونه منحرفین از کتاب و سنّت، که با جرأت و جسارت نسبت به ساحت قدس خداوند و پیامبر گرامی‌اش علیه السلام، به ایجاد شکّ و تردید و تحریف در اصل مسلّم مهدویت پرداخته‌اند، اعلام خطر نموده و کتاب‌ها و مقالاتی را در ردّ و ابطال نظریات آنان نگاشته‌اند.

آنچه مسلّم است اینکه: در پس پرده این توطئه، جز دست‌های پلید کسانی که درصدد سست کردن اعتقادات مسلمانان و خدشه‌دار کردن متون اسلامی هستند، دستی را نمی‌توان دید. در گذشته همین التزام و اعتقاد و پایبندی مردم به کتاب و سنّت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله بود، که دشمنان و استعمارگران را از نفوذ در کشورهای اسلامی باز می‌داشت و راه سلطه بر این بلاد را بر روی آنان می‌بست و اکنون نیز به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۲۳

خوبی پیداست که چیزی جز سست شدن همین مبانی اعتقادی و کم شدن پایبندی‌ها به قرآن مجید و روایات شریفه نیست، که راه نفوذ و سلطه را بر بیگانگان گشوده است! خداوند ما را از فتنه‌های گمراهان و هواپرستان و مزدوران استعمار در امان بدارد.

قابل ذکر اینکه: در تضعیف "باور مهدویت "و احادیث مربوط به آن، اثری از پیشگامان اهل سنّت نیست و در بین صحابه قرن اوّل هجری و تابعین نیز ذکری از آن به میان نیامده است. و خنده‌آور است که این بی‌خبران و غرب‌باوران- که به شدّت از شناخت حقایق اسلامی و فهم مصالح مسلمین دور هستند- گاهی دایه مهربان‌تر از مادر شده، و این عقیده را سبب اختلاف و درگیری بین مسلمانان و قیام علیه حکومت‌ها و موجب تبلیغات سیاسی دانسته‌اند و گاهی نیز به برخی اختلافاتی که بین پاره‌ای از احادیث این باب است، استناد کرده‌اند.[۳۴۳] و همه اینها، از عجیب و غریب‌ترین نوع استدلالاتی است که در ردّ سنّت شریف نبوی صلی الله علیه و آله به آن تمسک شده است. از آن رو که:

اوّلًا: بر وقوع ذکر این عقیده بین صحابه و تابعین صدر اوّل اسلام، و بر اینکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله اولین پایگاه برای نشر" عقیده به مهدویت "در بین مسلمانان بوده‌اند، چه دلیلی قوی‌تر و محکم‌تر از وجود خود این احادیث متواتره، در اصلی‌ترین و معتبرترین کتاب‌های اهل سنّت است؟!

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۲۴

و چه برهانی روشن‌تر از اجماع علمای مسلمین، و این‌که آنان هیچ کس از مدعیان مهدویت را با استناد به "عدم صحّت ظهور مهدی علیه السلام "ردّ نکرده‌اند؛ بلکه در ردّ ادّعای چنان افرادی، به "عدم وجود صفات و نشانه‌های خاص مهدی علیه السلام در آنها "استناد کرده‌اند، چنان‌که حکایت "محمّد بن عجلان "با "جعفر بن سلیمان "و آنچه فقیهان و اشراف اهل مدینه درباره آنان گفته‌اند، شاهدی آشکار در این زمینه به شمار می‌رود.[۳۴۴] پس اگر این همه احادیث، با توجّه به فراوانی و تواتری که دارند و با عنایت به اجماع و اتفاقی که از ناحیه علمای اسلامی بر مضمون این احادیث صورت گرفته است، نتواند دلیل بر صحّت و استواری" عقیده به مهدویت "باشد، پس به کدامین دلیل می‌توان استناد کرد؟ و درستی انتساب کدامین عقیده اسلامی به صحابه و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌توان اثبات نمود؟

ثانیاً: شاید هرگز هیچ عقیده و یا اصلی را نتوان یافت که بر سر آن اختلاف و درگیری و نزاع صورت نگرفته باشد. حتّی می‌توان گفت که: نزاع‌ها و درگیری‌ها پیرامون مسائل خداشناسی و نبوّت پیامبران الهی علیهم السلام نیز، بیش از مسئله

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۲۵

"مهدویت "به وقوع پیوسته است، چنان‌که بین مکتب اشاعره و غیر آنان، و بین پیروان مذاهب اهل سنّت (شافعی، حنفی، حنبلی، مالکی) و غیر آنان، درگیری‌ها؛ بلکه جنگ‌های خونین بسیار اتفاق افتاده است.

بلکه می‌شود گفت: بر سر مفاهیمی همچون "عدالت "و "امنیت "و سایر مفاهیمی که همه انسان‌ها بر لزوم آن اتّفاق نظر دارند، و

بر سر تحقّق آنها و يا دفع كسانى كه آنها را وسيله‌اى براى مقاصد سياسى خويش قرار مى‌دادند، جنگ‌هاى خانمان برانداز و معركه‌هاى خونينى در گرفته است. و چه بسا كه تعداد قربانيان بشريت، كه به اسم "اقامه حقّ "و "رعايت عدالت و برابرى "و" حمايت از آزادى انسان و حقوق او "به خاك و خون غلطيده‌اند، بيشتر از تعداد قربانيان هر موضوع و عنوان ديگرى باشد.

نتيجه اينكه: پوشيده شدن حقّ به باطل، و عرضه باطل به جاى حقّ، اگرچه از طرف اهل باطل و منحرفين، بسيار صورت مى گيرد؛ لكن به حقّ ضررى نمى‌رساند و خدشه‌اى وارد نمى كند، چنان‌كه خداوند بزرگ مى‌فرمايد:

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمّا تَصِفُونَ»؛[۳۴۵]

«بلكه ما حقّ را بر باطل مى‌افكنيم تا آن را در هم شكافد و باطل را نابود گرداند، آن زمان باطل از بين رونده و باطل‌شدنى است، و واى بر شما از آنچه درباره خداوند توصيف مى كنيد».

علاوه بر اينكه بايد توجّه داشت: فريب خوردن عوام و قبول ادعاى دروغين

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۳۲۶

دجّال‌گونه‌هاى مدّعى مهدويت ۳۴۶] توسّط آنان، در بيشتر موارد به خاطر عدم آشنايى آنان به نشانه‌هاى حضرت مهدى عليه السلام و نسب شريف ايشان و ويژگى‌هاى خاصّى است كه براى ايشان در احاديث گوناگون ۳۴۷] مورد تصريح قرار گرفته است، و گرنه در اين باب، جايى براى گمراهى و گمراه ساختن ديگران وجود ندارد.

اين وظيفه علما و انديشمندان است كه "عقيده به مهدويت "را تبيين كنند و هدف‌هاى آن را به مردم بشناسانند و ويژگى‌ها و نشانه‌هايى را كه به وسيله آنها "حضرت مهدى موعود عليه السلام "از دغل‌پيشگان مدّعى "مقام مهدويت "باز شناخته مى‌شود، براى توده مسلمانان برشمارند و توضيح دهند.

ثالثاً: يكى از فرق‌هايى كه بين احاديث متواتره و غيره متواتره ۳۴۸] وجود دارد، اين است كه: در "متواتر لفظى تفصيلى["۳۴۹] يقين و باور قطعى نسبت به صدور آن حديثِ معين از ناحيه معصومين عليهم السلام- به عين همان كلمات و الفاظِ موجود در متن حديث- حاصل مى‌شود و در چنين حديثى ممكن نيست اختلاف و تعارض ايجاد

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۳۲۷

شود، مگر توسط حديث متواتر ديگرى كه با همين خصوصيات، مفاد معنايى خلاف ۳۵۰] حديث اوّل داشته باشد؛ كه در اين صورت بايد به وسيله ايجاد موافقت بين دو معنا و جمع بين دو حديث به وسيله حمل عام بر خاص (تخصيص عام) و حمل مطلق بر مقيد (تقييد مطلق) و يا حمل ظاهر بر اظهر (تقديم اظهر) و مانند اينها، تنافى و اختلافِ ظاهرى و ابتدايى بين دو روايات را حل كرد.

اگر چنين جمعى ممكن نبود، ظاهر هر دو روايت از اعتبار ساقط گرديده و هيچ كدام صلاحيت براى استناد حكمى به آن را نخواهد داشت.

امّا در "متواتر اجمالى["۳۵۱]؛ اختلاف و تعارضى كه در عبارات و متون احاديث هست، مشكلى ايجاد نمى كند؛ بلكه به آن روايتى كه از همه روايت‌هاى آن مجموعه، اخصّ است و شمول كمترى دارد، اخذ مى‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۳۲۸

امّا در "متواتر معنوى["۳۵۲]؛ به قدر مشترك همه احاديث و مضمونى كه در همگى آنها تكرار شده و مورد اتّفاق كلّ آن مجموعه است، أخذ مى‌شود.

بنابراين، اختلاف داشتن متن و مضمون احاديث، زيانى به متواتر بودن آنها نمى‌زند؛ بلكه در احاديث غير متواتر نيز، اين اختلاف متن، ضررى به صحّت آن "حديث صحيحى "كه بين آنهاست، وارد نمى كند؛ زيرا در اين صورت هم روايت صحيح‌تر، و روايتى كه به خاطر مطابقت مضمون آن با كتاب يا سنّت قطعى يا به خاطر قوى بودن متن حديث يا به خاطر تأييد مضمون آن توسّط

شواهد و قراینی خاصّ، نسبت به حدیث دیگر متعارض با آن، رجحان و برتری دارد، مورد عمل قرار می گیرد.

این امور را، جز کسانی که در علم حدیث‌شناسی دارای تجربه و مهارت کافی باشند، باز نمی‌شناسند، و اگر جز این بود و به خاطر کمترین تعارض و اختلافی باید همه احادیث متعارض کنار گذاشته می‌شد، لازم بود که کلّیه روایات یا حداقل اغلب آنها، از درجه اعتبار ساقط باشند، که نتیجه‌اش تغییر چهره دین اسلام در اکثر احکام شرعی و دستورات فقهی بود؛ زیرا کمتر موضوعی در عقاید و احکام و تاریخ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۲۹

و تفسیر قرآن کریم و مانند آنها پیدا می‌شد، که احادیث وارد شده در آن موضوع، بدون اختلاف و تعارض باشند؛ اگرچه تعارضی "ناپایدار "به "عموم و خصوص "یا "اطلاق و تقیید."

بنابراین، در از بین بردن این تعارضات ابتدایی که در گفتگوهای عادی مردم نیز وجود دارد، و در تشخیص حدیث درست از نادرست و حدیث قویّ از ضعیف و روایت معتبر از غیر معتبر، تنها راه این است که به قواعد و مقرراتی که در نزد عُقلا- و اندیشمندان معتبر است، استناد گردد و به خبرگان و اشخاص صلاحیت‌دار رجوع شود و بدین وسیله بعضی از احادیث را به بعضی دیگر بازگردانده و در صورت امکان جمع بین روایات و عمل به روایتی که از نظر سندی یا مضمونی قوّت و متانت بیشتر دارد، یا با قرآن کریم و سنّت ثابت شده و مانند آن، موافق‌تر است، به این قاعده عمل شود و از ردّ کردن روایت و نادیده گرفتن آن خودداری گردد.

نتیجه کلام اینکه: اخبار و روایاتی که درباره "مهدویت "از معصومین علیهم السلام وارد شده، همگی باید در پرتو چنین قواعدی بحث و بررسی شود، چنان‌که احادیث متواتره‌ای داریم، مورد عمل قرار گیرد، و در اخبار غیر متواتره نیز، بعضی به بعضی تقویت شده، و برخی، برخی دیگر را تفسیر کند، و اگر خبر ضعیفی هم هست، ملاحظه شواهد و قرائن و بقیه موارد تأییدِ معتبر، در آن عمل شود.

از این رو می‌توان گفت: هیچ کسی احادیث وارده در باب "عقیده به مهدویت "را مردود و شبهه‌دار نمی‌پندارد، مگر ناآگاهانِ به صناعت حدیث شناسی، یا آگاهانی که تحت تأثیر تبلیغات باطل و فتنه‌های گمراهی آفرین استعمارگران، با سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله به دشمنی برخاسته‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۳۰

الهام‌گیری از باورداشت مهدویت

بر کسی پوشیده نیست که عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام، عقیده‌ای است که امید می‌آفریند و نشاط و تلاش ایجاد می کند، سستی و ناامیدی و کسالت را از بین می‌برد، حرکت‌های اصلاح گرانه و اسلام‌خواهانه را تشویق می کند، و جان‌های شورنده بر استکبار و استضعاف را تقویت می‌نماید.

[دین اسلام هنوز به کمال اهداف خویش نرسیده و به مرحله تحقّق همه آرمان‌هایی که برای جامه عمل پوشاندن به آنها آمده است، دست نیافته است.

آینده از آنِ اسلام است و ناگزیر باید روزی فرا برسد که اسلام عزیز بر همه گیتی حکمروا باشد و همه ستمگری‌ها و حقّ کشی‌ها را از بین ببرد.

دنیا به زودی به دامن اسلام پناه خواهد آورد و نیاز دنیا به اسلام هر روز ظاهرتر از روز پیش به چشم می‌خورد. نور اسلام هر روز روشن‌تر، و پرتوی آن هر روز درخشان‌تر از قبل در همه دنیا احساس می‌شود.

شکست نظام‌های استکباری رایج و فروپاشی احزاب شرک‌آلود غیر انسانی، و عدم موفّقیت برنامه‌های اقتصادی و سیاسی آنان در گسترش امنیت و آسایش مردمی، و ناکام ماندن این سیاست‌ها در تحقّق اهداف انسانی، و از بین بردن جهل و ستم و کینه‌جویی‌ها و نژادپرستی‌ها، روز به روز دل‌ها را برای قبول اسلام آماده‌تر ساخته و مردم دنیا را برای پذیرش برنامه‌های الهی آن- که یگانه راه حلّ مشکلات بشریت است- مشتاق‌تر می‌سازد.

بشریتِ سرگردان امروز، هرگز گمشده خود را در نظام‌های شرقی و غربی نیافته و نخواهد یافت؛ بلکه این نظام‌ها و مکتب‌های غیر الهی، برای انسانِ امروز دست آوردی جز فروماندگی بیشتر و دشوارتر شدن کارها و مشکلات و فزونی فحشا، منکرات، فساد، گردن‌فرازی و استکبار نداشته است.

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۳۳۱

"اعتقاد به مهدویت "درک ما را نسبت به "کرامت انسان "بیدار می‌کند و این باور را که: «زمین، نه از آنِ ستم‌پیشگان و استعمارگران؛ بلکه از آنِ خداست، و فرجام کار برای تقواپیشگان است و خداوند آخرین پیامبر و رسول گرامی‌اش حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را با هدایت و آیین حقّ برای غلبه بر تمامی ادیان تاریخ فرستاده است» تقویت می‌کند و دوستی حقیقت و عدالت و نیکوکاری را در دل‌های ما جای می‌دهد و ما را برای برتری بخشیدن به کلمه توحید و برپا داشتن حدود الهی و اجرای حکم و قانون اسلام، به نهضت و قیام وا می‌دارد و پیوند ما را با مبادی و اصول اسلامی پایدار می‌سازد و در عمل به مسؤولیت‌هایی که برعهده داریم، مورد بازخواست قرار می‌دهد.

خدای تبارک و تعالی- که راستگوترین است- در این باره می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»؛[۳۵۳]

«اوست که رسول گرامی‌اش را با هدایت و آیین حقّ فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها برتری بخشد، اگرچه ناخوشایند مشرکین باشد».

و می‌فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَمَن کَفَرَ بَعْدَ

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۳، ص: ۳۳۲

ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ»؛[۳۵۴]

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورند و عمل شایسته انجام دهند، وعده داده است که آنان را در زمین به خلافت رساند، چنان‌که پیشینیان آنان را خلافت بخشید و دینی را که بر ایشان پسندیده است، اقتدار و تمکین دهد و ترس و هراس را به آرامش و امنیت تبدیل کند، تا تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک و همتای من قرار ندهند، و هرکس بعد از آن، کفر ورزد از فاسقان به شمار آید».

و چنان‌که می‌فرماید:

«وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ»؛[۳۵۵]

«ما می‌خواهیم بر مستضعفین زمین منّت گذاریم و آنان را پیشوایان مردم و وارثان زمین قرار دهیم».

و باز چنان‌که می‌فرماید:

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ* وَإِنَّ جُندَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ»؛[۳۵۶]

«کلمه و تقدیر ما از ابتدا درباره بندگان رسالت یافته خود- قبل از انگیزش آنان به پیامبری- بر این قرار گرفته که همانا آنان یاری شدگانند و لشکریان ما پیروزمند و غلبه یافتگانند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۳۳

اساس عقیده به مهدویت

اساس در عقیـده به مهـدویت و غلبه اسـلام بر تمامی ادیان و منتهی شدن سـیر طبیعی دنیا به حاکمیت اسـلام و فرامین الهی، و یگانه شـدن قوانین و نظام‌های موجود، و خلافت مؤمنان و شایسـتگان در زمین، و تبـدیل ترس و هراس بشـریت به امان و امنیت، و نابودی همـه مظـاهر استضـعاف و اسـتکبار، همگی در همـان نیروی اوّلیه‌ای است که به طرزی شـگفت، برای نـابودی همه مظـاهر شـرک و اسـتکبار و آزادسازی انسان از سـلطه طواغیت و خارج ساختن بشـریت از ذلّت بنـدگی مردم به سوی عزّت بندگی خداوند، در نهاد دعوت اسلام و باور توحیدی و کلمه اخلاص به ودیعت نهاده شده است.
اینکه می‌بینیم: دنیا به سوی جامعه‌ای یگانه و بین المللی و ادغام بعضـی جوامع در بعضـی دیگر و کاستن امتیازات سیاسی و نظامی و نژادی در حرکت است و دانش و پیشرفت صنعتی؛ یگانه شدن بشریت و یکی شدن اقوام و ملیت‌های مختلف را میسّر ساخته است و توسعه ارتباطات و پیوندهای بین ملّت‌ها و قومیت‌های گوناگون، آن را مانند اهل شهری؛ بلکه محلّه‌ای واحد قرار داده است؛ همگی زمینه‌ساز آینده‌ای درخشان، بر اساس تعالیم اسـلام و قرآن به شـمار می‌رود؛ یعنی همان‌طور که بشـریت جامعه‌های قبیله‌ای را پشـت سر نهاده و در حرکت خویش، به تأسـیس جوامع شهرنشین، براساس وحدت منطقه یا منافع سیاسی یا اقتصادی یا نژادی رسیده است که هر کدام خواسـتار غلبه و تسـلّط بر دیگری است، یقیناً در همین سیرِ رو به رشد، روزی از این حکومت‌های جزئی و وحدت‌های ناچیز رهایی یافته و به وحـدتی بزرگ و حکومتی الهی و جهانگیر- که هیچ اختصاصـی به فرد یا طایفه یا منطقه یا نژادی مخصوص نخواهد داشت- دست پیدا خواهد کرد که همانا حکومت اسلام و قرآن است، حکومتی که همگان را شامل
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۳۴
می‌شود و همه در آن مساوی‌اند.
ما مسـلمانان، همچنان که همه خبرهای غیبی خدا و پیامبر صـلی الله علیه و آله را باور داریم و چنان‌که به فرشتگان خدا و کتاب‌ها و پیـامبران او ایمان داریم، و آنچه را که از جزئیات و تفاصـیل معاد و بهشت و دوزخ وماننـد آن- که جز به وسـیله وحی و خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله قابل اثبات نیست- به ما خبر داده‌اند، تصدیق می‌کنیم، همین‌طور به وعده خداوند نیز- که آن را در کتاب مجیـدش خطـاب به ایمان آورنـدگان و همه بشـریت بیان فرموده و ما را زبان پیامبران و رسولانش نسـبت به آن بشارت بخشـیده، و پیـامبر راسـتگو و امین مـا آن را به آگـاهی مـا رسانـده است- ایمـان داریم و نسبت به تحقّق این وعـده الهی در وراثت صالحـان و حکومت اسـلام و قرآن در تمام جهان، تردیـدی به خود راه نمی‌دهیم و از خـدا می‌خواهیم که ما را بر این عقیده و بر تمام مبادی و اصول اسلامی و باورهای اصیل و صحیح، پایدار و ثابت قدم بدارد.
«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنتَ الْوَهّابُ»؛[۳۵۷]
«پروردگارا! بعـد از اینکه ما را هـدایت فرمودی، ضـلالت و گمراهی را به دل‌های ما راه مده و از جانب خویش رحمتی خاصّ به ما عنایت کن، که همانا تو بسیار بخشنده و عنایت کننده‌ای».

کتاب‌های مستقل درباره مهدویت

دانشـمندان اسـلامی همواره به روایات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام اهتمامی خاص داشته و در استخراج و تحقیق و رساندن آنها به جامعه و محکم کردن ایمانِ به آنها در قلوب مردم، سعی و تلاش فراوان داشته‌اند. از این رو علاوه بر آوردن این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۳۵

روایات در کتب "سُنن "و "مَسانید "و "جوامع "و غیره، کتاب‌های روایی مستقل و مجموعه‌های احادیث خاصّ در این زمینه فراوان نگاشته‌اند.

از آن میان، ما به افزون از سی کتاب که به شکل مستقلّ، به کوشش بزرگان اهل سنّت در این باره تألیف شده است، آگاهی یافتیم که به عنوان نمونه می‌توان از کتاب‌های "البیان فی اخبار صاحب الزمان "و "القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر علیه السلام "و "عقد الدرر "و "العرف الوردی "و ... نام برد. این کتاب‌ها و نظایر آنها، کمترین چیزی را که اثبات می‌کنند، این است که "باورداشتِ مهدویت "باوری اسلامی است که اساس آن به کتاب و سنّت نبوی صلی الله علیه و آله برمی‌گردد و همه پیشینیان و صحابه و تابعین به آن اعتقاد داشته‌اند و اختصاصی به مذهبی خاصّ از مذاهب مختلف مسلمین ندارد.

اینکه خود این عقیده، یکی از دلایل قطعی بر پایان یافتن سلسله پیامبران الهی به وجود شریف پیامبر گرامی اسلام «حضرت محمّد صلی الله علیه و آله» است، و اینکه آیین او هرگز نسخ نخواهد گشت و اینکه حضرت مهدی علیه السلام- چنان‌که در کتاب" المهدی "از "سنن ابوداود "آمده و احادیث صحیحه متعدّدی به آن تصریح دارند- دوازدهمین جانشین اوست. آخرین نفر از جانشینانی است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله امّت خویش را به آمدن یکایک آنان بشارت بخشیده است و این بشارات همگی در احادیث گوناگونی که با سندهای فراوان در "مسند احمد بن حنبل "و "صحیح بخاری "و "صحیح مسلم "و غیر آنها نقل شده است، مورد اعتراف همگان است.

هرکس بخواهد به میزان قوّت و اعتبار آنچه که مدرک و مستند مسلمانان در «عقیده به مهدویت» قرار گرفته، آگاهی یابد و کثرت روایات این باب، و فراوانی مؤلّفین و جمع آورندگان آنها را دریابد، و شهرت این روایات در بین اندیشمندان و دانشمندان اسلامی را غیر قابل انکار بیند، باید به کتاب‌های "جوامع "،"سنن،"

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۳۶

"مسانید "و کتاب‌های "تفسیر "،"تاریخ "،"رجال "،"فرهنگ‌نامه‌ها "،"لغت‌نامه‌ها "و غیر آن مراجعه نماید، تا بفهمد که برشمردن همه این احادیث و کتاب‌های مربوطه کاری بسیار دشوار است.

ما در این مختصر، تنها درباره یکی از این کتاب‌ها که پیرامون این موضوع نگاشته شده، سخن می‌گوییم و به عنوان نمونه‌ای از این‌گونه تألیفات و به عنوان دلیلی بر بسیاریِ چشمگیر این مطالب در کتاب‌های دیگر، به بررسی آنچه در این کتاب آمده است، می‌پردازیم. این کتاب "البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان علیه السلام["۳۵۸] نام دارد.

امّا کتاب و مؤلّف آن، هر دو بی‌نیاز از تعریف هستند؛ زیرا خود کتاب از کتاب‌های مشهور و معروف است که نسخه خطّی آن در چندین کتابخانه بزرگ موجود است و اخیراً چاپ جدیدی از این کتاب با استفاده از تصویربرداری از نسخه خطّی موجود در کتابخانه مسجدالحرام در مکّه مکرّمه عرضه شده است و ما خود نیز نسخه خطّی دیگری از آن را که در کتابخانه مسجد اعظم قم- از یادگارهای مرحوم مغفور آیت اللّه العظمی بروجردی- حفظ و نگهداری می‌شود، مشاهده کرده‌ایم.

مؤلّف این کتاب، عالم بزرگ و محدث مشهور «علی بن حسام الدین بن عبدالملک المتقی الشاذلی المدینیّ الهندی» متوفی به سال ۹۷۷ هجری قمری است. وی نویسنده‌ای معروف است و شرح حالش در کتاب‌هایی که پیرامون زندگی‌نامه‌های علما و بزرگان اهل سنّت نگاشته شده است، موجود است. چنان‌که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۳۷

در مقدمه و نسخه چاپ شده همین کتاب نیز شرح زندگانی و آثار و مقامات او درج گردیده است.

برخی از آنچه در این کتاب آمده و برآنیم تا آگاهی مختصری نسبت به آن پیدا کنیم، عبارتند از: اسامی آن دسته از مشایخ و

راویان و صاحبان کتاب‌های "جامع "،"سنن "و "مسانید "که احادیث مربوط به "عقیده به مهدویت "را در کتاب‌های خویش روایت کرده‌اند، و مؤلّف این کتاب نیز روایات وارده را از ایشان نقل کرده است، و نیز اسامی گروهی از علمای مشهور و تابعینی ۳۵۹] که پس از عهد پیامبر صلی الله علیه و آله این احادیث و اخبار را روایت کرده‌اند و نیز اسامی گروهی از صحابه که خود، بدون واسطه از رسول اللَّه صلی الله علیه و آله نقل حدیث کرده‌اند.

اسامی مشایخ و اساتید فن و صاحبان کتاب‌های جامع حدیث

۱- طبرانی ۲- ابونعیم اصفهانی ۳- خطیب بغدادی ۴- ابن ابی‌شیبه ۵- نعیم بن حمّاد، یکی از اساتید امام بخاری صاحب "صحیح بخاری "۶- الحاکم ۷- احمد ۸- مارودی ۹- بزّاز ۱۰- ترمذی ۱۱- دارقطنی ۱۲- ابن ماجه ۱۳- ابویعلی موصلی ۱۴- ابن عساکر ۱۵- مسلم ۱۶- ثعلبی ۱۷- ابوداود ۱۸- ابن جوزی ۱۹- ابن ابی‌اسامه ۲۰- تمام بجلی ۲۱- رویانی ۲۲- ابن منده ۲۳- حسن بن‌سفیان شیبانی ۲۴- عثمان بن سعید دانی ۲۵- ابوالحسن حوبی ۲۶- ابن کثیر ۲۷- ابن سعد ۲۸- واقدی ۲۹- ابوبکر بن مقری ۳۰- ابن مناوی ۳۱- ابوغنم کوفی ۳۲- ابن مردویه ۳۳- ابن خزیمه ۳۴- ابوعوانه ۳۵- ابوبکر اسکافی ۳۶- دیلمی ۳۷- قرطبی ۳۸- ابن
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۳۸
لهیعه ۳۹- ابوبکر احمد بیهقی ۴۰- ابوالحسن آبری ۴۱- ابن حبّان ۴۲- ابوبکر احمد بن محمّد بن عبداللَّه بن صدقه.

اسامی برخی از مشاهیر از تابعین

۱- عاصم بن عمرو بجلی ۲- سعید مسیّب ۳- ابوجعفر محمّد بن علی الباقر علیه السلام ۴- اسحاق بن یحیی ۵- شهر بن حوشب ۶- زهری ۷- مطر الورّاق ۸- طاووس ۹- صباح ۱۰- عمرو بن علی ۱۱- مکحول ۱۲- کعب بن علقمه ۱۳- قتاده ۱۴- عبداللَّه بن حارث ۱۵- محمّد بن حبیر ۱۶- ارطاة بن منذر ۱۷- حَکم بن عیینه ۱۸- ابوقبیل ۱۹- ابن ابی‌طلحه ۲۰- کثیر بن مرّه ۲۱- ابن سیرین ۲۲- مجاهد ۲۳- خالد بن سعد ۲۴- ابومریم ۲۵- شریک ۲۶- ابوارطاة ۲۷- ضمرة بن حبیب ۲۸- حکم بن نافع ۲۹- خالد بن معدان ۳۰- محمّد بن حنفیه ۳۱- سدی ۳۲- سلیمان بن عیسی ۳۳- بقیة بن ولید ۳۴- ولید بن مسلم ۳۵- قیس بن جابر ۳۶- عمرو بن شعیب ۳۷- ابن شوذب ۳۸- دینار بن دینار ۳۹- معمّر ۴۰- فضل بن دکین ۴۱- سالم بن ابی‌جعد ۴۲- محمّد بن صامت ۴۳- حکیم بن سعد ۴۴- ابراهیم بن میسره ۴۵- ابوامیّه.

اسامی روایت کنندگان درباره حضرت مهدی علیه السلام از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- علی بن ابی‌طالب ۲- عمار بن یاسر ۳- حذیفه یمانی ۴- ابوسعید خدری ۵- طلحة بن عبیداللَّه ۶- ابن عمر ۷- عبداللَّه بن مسعود ۸- جابر بن عبداللَّه ۹- عبدالرحمان بن عوف ۱۰- عمر بن خطّاب ۱۱- ابن عباس ۱۲- ابوهریره ۱۳- انس بن مالک ۱۴- ابوامامه ۱۵- هلالی ۱۶- ابوطفیل ۱۷- الحسن علیه السلام ۱۸- الحسین علیه السلام ۱۹- ثوبان ۲۰- ابی بن کعب ۲۱- جابر بن سمره ۲۲- جابر صدفی ۲۳- عبداللَّه بن عمرو بن عاص ۲۴- عمرو بن عاص ۲۵- امّ سلمه ۲۶- عایشه ۲۷- اسماء بنت عمیس ۲۸-
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۳۹
امّ حبیبه.

در اینجا بعد از ذکر اسامی، به خاطر افزایش آگاهی خواننده و خالی نبودن این نوشتار از متون این احادیث و نیز به منظور کسب ثواب و اجری که در احادیثی مانند:

«مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِی أَرْبَعِینَ حَدِیثاً حَشَرَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَقِیهاً»؛[۳۶۰]

«هر کس از امّت من، چهل حدیث را حفظ نماید، خداوند روز قیامت، او را به عنوان فقیه محشور می‌فرماید».

وعده داده شده است،[۳۶۱] درصدد برآمدیم که چهل حدیث از احادیث نقل شده در این کتاب را- که افزون از دویست حدیث می‌باشد- در این نوشتار ذکر نماییم.

وما توفیقی الّا باللَّه.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۴۱

چهل حدیث پیرامون باورداشت مهدویت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۴۳

چهل حدیث

۱- احمد و ابن ابی‌شیبه و ابن ماجه و نعیم بن حمّاد در کتاب "فتن، "از علی علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الْمَهْدِیُّ مِنّا أَهْلُ الْبَیْتِ، یُصْلِحُهُ اللَّهُ فِی لَیْلَهٍ»؛[۳۶۲]

«مهدی علیه السلام از ما اهل بیت است، خداوند امر او را در یک شب اصلاح خواهد فرمود».

۲- ابوداود و ابن ماجه و طبرانی و حاکم، از امّ سلمه روایت کرده‌اند که گفت:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«الْمَهْدِیُّ مِنْ عِتْرَتِی، مِنْ وُلْدِ فاطِمَهَ»؛[۳۶۳]

«مهدی علیه السلام از سلاله من است، از فرزندان فاطمه علیها السلام».

۳- حاکم و ابن ماجه و ابونعیم، از انس بن مالک روایت کرده‌اند که وی گفت:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«نَحْنُ سَبْعَهُ وُلْدِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ سادَهُ أَهْلِ الْجَنَّهِ: أَنَا وَحَمْزَهُ وَعَلِیٌّ وَجَعْفَرُ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۴۴

وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَالْمَهْدِیُّ»؛[۳۶۴]

«ما هفت نفر از فرزندان عبدالمطلب، سروران اهل بهشت هستیم: من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی».

۴- ترمذی به طریق صحیح از ابوهریره نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إِلّا یَوْمٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ، حَتّی یَلِیَ الْمَهْدِیُّ»؛[۳۶۵]

«اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌کند که مهدی علیه السلام در پی آید».

۵- طبرانی در الاوسط از طریق عمرو بن علی روایتی را از علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل کرده که از پیامبر صلی الله علیه و آله

سؤال کرد:

«أ مِنّا الْمَهْدِیُّ أمْ مِنْ غَیْرِنا یا رَسُولَ اللَّهِ؟ قالَ: بَلْ مِنّا؛ بِنا یَخْتِمُ اللَّهُ کَما بِنا فَتَحَ، وَبِنا یَسْتَنْقِذُونَ مِنَ الشِّرْکِ، وَبِنا یُؤَلِّفُ اللَّهُ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ بَعْدَ عَداوَةِ الشِّرْکِ»؛[۳۶۶]

«آیا مهدی از بین ماست یا از بین دیگران؟ یا رسول اللّه! در جواب فرمود:

بلکه از ماست، خداوند همچنان‌که به ما آغاز فرمود، به ما هم ختم خواهد کرد. به وسیله ماست که مردم از شرک نجات می‌یابند، به وسیله ماست که خداوند بین دل‌های مردم الفت و پیوند ایجاد می‌کند، بعد از آنکه به دشمنی حاصله از شرک، بینشان جدایی افتاده باشد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۴۵

۶- نعیم بن حمّاد و ابونعیم از طریق مکحول از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود:

«قُلْتُ: یا رَسُولَ اللَّهِ! أ مِنّا آلُ مُحَمَّدٍ الْمَهْدِیُّ أمْ مِنْ غَیْرِنا؟ فَقالَ: لا بَلْ مِنّا، یَخْتِمُ اللَّهُ بِهِ الدّینَ کَما فَتَحَ بِنا، یُنْقَذُونَ مِنَ الْفِتْنَةِ کَما أنْقَذُوا مِنَ الشِّرْکِ، وَبِنا یُؤَلِّفُ اللَّهُ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ، وَبِنا یُصْبِحُونَ بَعْدَ عَداوَةِ الْفِتْنَةِ إخْواناً کَما أصْبَحُوا بَعْدَ عَداوَةِ الشِّرْکِ إخْواناً فِی دِینِهِمْ»؛[۳۶۷]

«گفتم: ای رسول خدا! آیا مهدی علیه السلام از بین ما آل محمّد صلی الله علیه و آله است یا از بین غیر ما؟ فرمود: نه بلکه از بین ماست، خداوند دین را همچنان‌که گشود، به وجود او ختم خواهد کرد، مردم به وسیله ما از فتنه نجات می‌یابند چنان‌که از شرک نجات یافتند، و به وسیله ماست که خداوند بین دل‌های مردم الفت و پیوند ایجاد می‌کند، و به وسیله ماست که مردم بعد از دشمنیِ برخاسته از فتنه، با یکدیگر برادر شدند».

۷- حارث بن ابی اسامه و ابونعیم از ابوسعید نقل کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَتَمْلَأَنَّ الْأَرْضَ ظُلْماً وَعُدْواناً، ثُمَّ لَیَخْرَجَنَّ رَجُلٌ مِنْ أهْلِ بَیْتِی حَتّی یَمْلَأَها قِسْطاً وَعَدْلًا کَما مُلِئَتْ عُدْواناً وَظُلْماً»؛[۳۶۸]

«زمین پر از ستم و دشمنی می‌شود و به درستی، مردی از اهل بیت من قیام خواهد کرد تا زمین را از عدل و داد پر کند چنان‌که پر از دشمنی و ستم شده باشد».

۸- طبرانی در کتاب «الکبیر» و ابونعیم از ابن مسعود نقل کرده‌اند که گفت:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۴۶

رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أهْلِ بَیْتِی، یُواطِئ اسْمُهُ اسْمِی وَخُلْقُهُ خُلْقِی، یَمْلَأُها قِسْطاً وَعَدْلًا کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً»؛[۳۶۹]

«مردی از اهل بیت من قیام خواهد کرد، اسمش همانند اسم من و اخلاقش همانند اخلاق من است، او زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌که پر از ظلم و جور شده باشد».

۹- ابونعیم از حذیفه نقل کرده است که گفت: رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَیْحَ هذِهِ الْأُمَّةَ مِنْ مُلُوکٍ جَبابِرَةٍ، یَقْتُلُونَ وَیُخِیفُونَ الْمُطِیعِینَ إلّا مَنْ أظْهَرَ طاعَتَهُمْ؛ فَالْمُؤْمِنُ التَّقِیُّ لَیُصانَهُمْ بِلِسانِهِ، وَیَفِرُّ مِنْهُمْ بِقَلْبِهِ وَجَنانِهِ.

فَإذا أرادَ اللَّهُ تَعالی أنْ یُعِیدَ الْإسْلامَ عَزِیزاً قَصَمَ کُلَّ جَبّارٍ عَنِیدٍ، وَهُوَ الْقادِرُ عَلی ما یَشآءُ أنْ یُصْلِحَ أُمَّةً بَعْدَ فَسادِها. یا حُذَیْفَةُ! لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إلّا یَوْمٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَمْلِکَ مِنْ أهْلِ بَیْتِی رَجُلٌ، تَجْرِی الْمَلاحِمَ عَلی یَدَیْهِ، وَیُظْهِرُ الْإسْلامَ وَلا یُخْلِفُ وَعْدَهُ، وَهُوَ سَرِیعُ الْحِسابِ»؛[۳۷۰]

«وای بر این امّت از پادشاهان ستمگر! مردم را می‌کشند و اطاعت کنندگان پروردگار را می‌ترسانند، مگر کسی را که فرمان‌بری و

اطاعت از آنان را اظهار کنـد. پس انسان باایمان و پرهیزکار بایـد با زبانش با آنان بسازد؛ امّا در قلب و با جوارحش از آنان بگریزد. پس اگر خدای بزرگ بخواهد اسلام را عزیز گرداند، هر ستمگر عناد پیشه‌ای را درهم خواهد شکست و او بر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۴۷

آنچه بخواهـد تواناست و می‌توانـد امّت را بعـد از تباهی اصـلاح فرمایـد- و حالشان را نیکو گرداند- ای حذیفه! اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانـده باشـد، خداونـد همان یک روز را آن‌چنان طولانی خواهد کرد که مردی از اهل بیت من به حکومت رسد، به دست او پیشامـدهایی عجیب به وقوع می‌پیوندد و خداوند- به دست او- اسـلام را پیروز می‌کند و در وعده‌هایش خلاف نمی‌کند و او محاسبه‌گری سریع است».

۱۰- حسن بن سفیان و ابونعیم از ابوهریره نقل کرده‌اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج‏۳ ؛ ص۳۴۷

«لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إِلّا لَیْلَةً، لَیَمْلِکُ فِیها رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی»؛[۳۷۱]

«اگر از عمر دنیا جز یک شب باقی نمانده باشد، خداوند در همان یک شب، مردی از اهل بیت مرا به حکومت خواهد رسانید».

۱۱- رویانی در کتاب مسند خویش و ابونعیم از حذیفه نقل کرده‌اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْمَهْدِیُّ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی، لَوْنُهُ لَوْنٌ عَرَبِیٌّ، وَجِسْمُهُ اسْرآئِیلِیٌّ، عَلی خَدّهِ الْأَیْمَنِ خالٌ کَأَنَّهُ کَوْکَبٌ دُرّیٌّ، یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً، یَرْضی فِی خِلافَتِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَأَهْلِ السَّمآءِ وَالطَّیْرِ فِی الْجَوّ»؛[۳۷۲]

«مهـدی علیه السـلام مردی از فرزنـدان من است، رنگ رخساره‌اش، رنگ عرب‌ها و انـدامش، اندام اسـرائیلی‌هاست،[۳۷۳] بر گونه راستش خالی هست که مانند ستاره‌ای درخشان است. زمین را از عدالت پر می‌سازد چنان‌که از ستم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۴۸

و حقّ کشی پر شده باشد. در زمان خلافت و رهبری او، زمینیان و آسمانیان و پرندگان فضا راضی و خوشنود خواهند بود».

۱۲- ابونعیم از حسین علیه السلام روایت کرده است که همانا پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند:

«یا بُنَیَّةُ! الْمَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِکِ»؛[۳۷۴]

«ای دخترک من! مهدی از فرزندان توست».

۱۳- ابن عساکر از حسین علیه السلام روایت کرده است که همانا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ابْشِری یا فاطِمَةُ! الْمَهْدِیُّ مِنْکِ»؛[۳۷۵]

«ای فاطمه! تو را بشارت باد که مهدی علیه السلام از نسل تو است».

۱۴- طبرانی در کتاب الکبیر و ابونعیم از هلال- یا هلالی- نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود:

«وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقّ مِنْهُما- یَعْنِی الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ- مَهْدِیُ هذِهِ الْأُمَّةِ.

إِذا صارَتْ الدُّنْیا هَرَجاً وَمَرَجاً، وَتَظاهَرَتْ الْفِتَنُ وَتَقَطَّعَتْ السُّبُلَ، وَأَغارَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ، فَلا کَبِیرٌ یَرْحَمُ صَغِیراً وَلا صَغِیرٌ یُوَقّرُ کَبِیراً، یَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذلِکَ مِنْهُما مَنْ یَفْتَحُ حُصُونَ الضَّلّاةِ وَقُلُوباً غَفَلا؛ یَقُومُ بِالدّینِ فِی آخَرِ الزَّمانِ، کَما قُمْتُ بِهِ فِی أَوَّلِ الزَّمانِ، وَیَمْلَأُ الدُّنْیا عَدْلًا کَما مُلِئَتْ جَوْراً»؛[۳۷۶]

«سوگنـد به آن‌که مرا به حقیقت مبعوث گردانید! مهدی این امّت از نسل این دو نفر است- اشاره به حسن و حسـین علیهما السـلام-

زمانی که دنیا آشفته گردد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۴۹

و فتنه‌ها ظاهر شوند و راه‌ها کوتاه گردند و برخی مردم بر برخی دیگر هجوم آورند که نه بزرگسالان به خردسالان رحم کنند و نه خردسالان به بزرگسالان احترام نهند، در آن زمان خداوند از نسل این دو، کسی را بر می‌انگیزد که حصارهای گمراهی را می‌گشاید و دل‌های غفلت زده را بیدا می‌کند و در آخرالزمان دین را به پا می‌دارد، چنان‌که من در ابتدا آن را به پا داشتم و دنیا را از عدالت پر می‌سازد چنان‌که از ستم پر شده باشد».

۱۵- نیز او (نعیم بن حمّاد) از علی علیه السلام و عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

«الْمَهْدِیُّ رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتِی، یُقاتِلُ عَلی سُنَّتِی کَما قاتَلْتُ أَنَا عَلَی الْوَحیِ»؛[۳۷۷]

«مهدی مردی از خاندان من است، او بر طبق سنّت من- با مخالفین- می‌جنگد چنان‌که من بر طبق وحی الهی می‌جنگیدم».

۱۶- نیز او (نعیم بن حمّاد) از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

«الْمَهْدِیُّ رَجُلٌ مِنّا مِنْ وُلْدِ فاطِمَهْ»؛[۳۷۸]

«مهدی علیه السلام مردی از- نسل- ما از فرزندان فاطمه علیها السلام است».

۱۷- طبرانی از عوف بن مالک نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَجِیءُ فِتْنَةً غَبْراءَ مُظْلَمَةً، تَتْبَعُ الْفِتَنُ بَعْضُها بَعْضاً حَتّی یَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی یُقالُ لَهُ الْمَهْدِیُّ؛ فَإِنْ أَدْرَکْتَهُ فَاتَّبِعْهُ وَکُنْ مِنَ الْمُهْتَدِینَ»؛[۳۷۹]

«فتنه‌ای سخت تیره و تاریک فرا می‌رسد، فتنه‌ها پشت سر هم- بر مردم-

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵۰

وارد می‌شوند، تا اینکه مردی از اهل بیت من قیام کند که مهدی خوانده می‌شود. اگر او را دریافتی پیروی او باش تا از هدایت یافتگان باشی».

۱۸- دانی از حکم بن عُیینه نقل کرده است که گفت: به محمّد بن علی عرضه داشتم: شنیدم که از نسل شما مردی ظهور می‌کند که در این امّت عدالت را برپا می‌دارد، فرمود:

«إِنّا نَرْجُو ما یَرْجُو النّاسُ، وَإِنّا نَرْجُو ما لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إِلّا یَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَکُونَ ما تَرْجُوهُ هذِهِ الْأُمَّةُ، وَقَبْلَ ذلِکَ فِتَنِ شَرٍّ؛ فِتْنَةً یُمْسِی الرَّجُلُ مُؤْمِناً وَیُصْبِحُ کافِراً، وَیُصْبِحُ مُؤْمِناً وَیُمْسِی کافِراً، فَمَنْ أَدْرَکَ ذلِکَ مِنْکُمْ فَلْیَتَّقِ اللَّهَ وَلْیَکُنْ مِنْ إِجْلاسِ بَیْتِهِ»؛[۳۸۰]

«همانا ما به همان چیزی که مردم امید دارند، امید بسته‌ایم و امیدواریم که اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند همان یک روز را آن‌چنان طولانی کند که آنچه را این امّت به آن امید بسته‌اند، تحقق پذیرد و قبل از آن بدترین فتنه‌ها پدید می‌آید، چنان‌که شخصی از برخی مردم، در شب مؤمن است و صبح که می‌شود کافر شده است، یا در صبح مؤمن است و شب که می‌رسد کافر گردیده است، پس اگر کسی از شما به چنین فتنه‌ای گرفتار شد، باید تقوای الهی پیشه کند و باید کناره گزینی و خانه‌نشینی اختیار کند».

۱۹- امام ابوعبداللَّه نعیم بن حماد در کتاب الفتن از عمار بن یاسر نقل کرده است:

«إِذا قُتِلَتِ النَّفْسُ الزَّکِیَّةُ، وَأَخُوهُ تَقْتُلُ بِمَکَّةَ ضَیْعَةً، نادی مُنادٍ مِنَ السَّمآءِ:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵۱

أَنَّ أَمِیرَکُمْ فُلانٌ وَذلِکَ الْمَهْدِیُّ الَّذِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ حَقّاً وَعَدْلًا»؛[۳۸۱]

«زمانی که نفس زکیه کشته شود و برادرش در مکّه به نبردی شدید پردازد، ندا دهنده‌ای از آسمان ندا دهد که امیر و فرمانروای شما فلانی است و او همان مهدی است؛ کسی که زمین را از حقیقت و عدالت آکنده سازد».

۲۰- طبرانی در کتاب الاوسط از طلحهٔ بن عبیداللّه، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

«سَتَكُونُ فِتْنَةٌ لا يَهْدَأُ مِنْها جانِبٌ إِلّا جاشَ مِنْها جانِبٌ، حَتّى يُنادِي مُنادٍ مِنَ السَّمآءِ: أَنَّ أَمِيرَكُمْ فُلانٌ»؛[۳۸۲]

«فتنه‌ای خواهد بود، هنوز طرفی از این فتنه آرام نگرفته که طرف دیگری بر می‌شورد- قسمتی از آن آرامش نیابد مگر آن‌که قسمتی دیگر از آن برمی‌آشوبد- تا آن‌که ندا دهنده‌ای از آسمان ندا در می‌دهد: همانا امیر و فرمانروای شما فلانی است».

۲۱- ابونعیم و خطیب در کتاب "تلخیص المتشابه "از ابن عمر نقل کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ وَعَلى رَأْسِهِ مَلَكٌ يُنادِي: إِنَّ هذا مَهْدِيٌّ فَاتَّبِعُوهُ»؛[۳۸۳]

«مهدی قیام می‌کند در حالی که بالای سر او فرشته‌ای ندا می‌دهد: این مهدی است از او پیروی کنید».

۲۲- ابونعیم از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«إِذا نادى مُنادٍ مِنَ السَّمآءِ: أَنَّ الْحَقَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ، فَعِنْدَ ذلِكَ يَظْهَرُ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵۲

الْمَهْدِيُّ عَلى أَفْواهِ النّاسِ وَيَشْرَبُونَ حُبَّهُ، وَلا يَكُونُ لَهُمْ ذِكْرٌ غَيْرُهُ»؛[۳۸۴]

«زمانی که نداد‌هنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که: حقّ در خاندان محمّد صلی الله علیه و آله است. در آن هنگام نام مهدی بر زبان‌های مردم آشکار می‌گردد و محبّت او را به دل می‌گیرند و از غیر او یاد نمی‌کنند».

۲۳- نیز او (نعیم بن حماد) از شهر بن حوشب نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فِي الْمُحَرَّمِ يُنادِي مُنادٍ مِنَ السَّمآءِ: أَلا إِنَّ صَفْوَةَ اللَّهِ مِنْ [خَلْقِهِ فُلانٌ فَاسْمَعُوا لَهُ، أَطِيعُوهُ فِي سَنَةِ الصَّوْتِ الْمُعْمَعَةِ»؛[۳۸۵]

«در ماه محرم، ندا کننده‌ای از آسمان ندا می‌دهد: آگاه باشید که برگزیده خدا- از میان خلایق- فلانی است، پس فرمانش را گوش کنید و از او اطاعت کنید در سالی که جنگ‌ها و فتنه‌ها فراوان است و سالِ صدای آسمانی است».

۲۴- از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«تُخْتَلَفُ ثَلاثُ راياتٍ: رايَةٌ بِالْمَغْرِبِ وَرايَةٌ بِالْجَزِيرَةِ وَرايَةٌ بِالشّامِ؛ تَدُومُ الْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ سَنَةً. ثُمَّ ذَكَرَ خُرُوجَ السُّفْيانِيّ وَما يَفْعَلُهُ مِنَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ، ثُمَّ ذَكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيّ وَمُبايَعَةَ النّاسِ لَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقامِ، وَقالَ: يَسِيرُ بِالْجُيُوشِ حَتّى يَسِيرَ بِوادِي الْقُرى فِي هُدُوءٍ وَرِفْقٍ، وَيَلْحَقُهُ هُناكَ ابْنُ عَمِّهِ الْحَسَنِيُّ فِي اثْنَى عَشَرَ أَلْفِ فارِسٍ، فَيَقُولُ لَهُ: يَابْنَ عَمّ! أَنَا أَحَقُّ بِهذَا الْجَيْشِ مِنْكَ، أَنَا ابْنُ الْحَسَنِ وَأَنَا الْمَهْدِيُّ. فَيَقُولُ لَهُ الْمَهْدِيُّ: بَلْ أَنَا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵۳

الْمَهْدِيُّ. فَيَقُولُ لَهُ الْحَسَنِيُّ: هَلْ لَكَ مِنْ آيَةٍ فَأُبايِعُكَ؟ فَيُومِئُ الْمَهْدِيُّ إِلَى الطَّيْرِ فَيَسْقُطُ عَلى يَدَيْهِ، وَيَغْرِسُ قُضَيْباً فِي بُقْعَةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَيُخْضَرُ وَيُورَقُ، فَيَقُولُ لَهُ الْحَسَنِيُّ: يَابْنَ عَمّي هِيَ لَكَ»؛[۳۸۶]

«سه پرچم به مخالفت با یکدیگر برافراشته شود؛ پرچمی در مغرب و پرچمی در عربستان و پرچمی در شام، و فتنه و جنگ بین آنها یک سال طول می‌کشد- سپس از قیام سفیانی و ظلم و ستمی که بر مردم روا می‌دارد، یاد کرد و پس از آن از ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام و بیعت کردن مردم با او در بین رکن و مقام یاد نمود- و فرمود: لشکریان خویش را حرکت می‌دهد تا در کمال آرامش و مدارا به وادی القری می‌رسند. در آنجا پسرعمویش ۳۸۷] سیّد حسنی همراه با دوازده هزار سوار به او می‌رسد و می‌گوید: ای پسرعمو! من به فرماندهی این لشکر سزاوارتر از تو هستم؛ زیرا من فرزند امام حسن علیه السلام هستم و مهدی من هستم. حضرت مهدی علیه السلام به او می‌فرماید: بلکه من مهدی هستم. حسنی می‌گوید: آیا تو را نشانه و معجزه‌ای هست تا با تو بیعت

کنم؟ پس حضرت مهدی علیه السلام به پرنده‌ای اشاره می‌نماید و پرنده در دست‌هایش قرار می‌گیرد و نِی خشکی را می‌گیرد و در زمین می‌کارد- بلافاصله- سبز می‌شود و برگ می‌دهد. آن زمان «سید حسنی» به او عرض می‌کند: ای پسر عموی من!

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵۴

این مقام سزاوار توست».

۲۵- نعیم و ابونعیم از ابوسعید نقل کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَكُونُ عِنْدَ انْقِطاعٍ مِنَ الزَّمانِ وَظُهُورٍ مِنَ الْفِتَنِ رَجُلٌ یُقالُ لَهُ الْمَهْدِیُّ، یَكُونُ عَطآؤُهُ حَثِیّاً»؛[۳۸۸]

«هنگامی که آخرالزمان شود- و یأس و ناامیدی رخ نماید- و فتنه‌ها ظاهر شود، مردی خواهد بود که مهدی نامیده می‌شود و بخشش و عطایایش ریزان و سرشار است».

۲۶- ابونعیم از عبدالرحمن بن عوف نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَكُونُ عِنْدَ انْقِطاعٍ مِنَ الزَّمانِ لَیَبْعَثَنَّ اللَّهُ مِنْ عِتْرَتی رَجُلًا أَفْرَقَ الثَّنایا أَجْلَی الْجِبْهَةِ یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا، یَفِیضُ الْمالَ فَیْضاً»؛[۳۸۹]

«هنگامی که آخرالزمان شود- یأس و ناامیدی و قحطی رخ نماید- به تحقیق خداوند مردی از خاندان مرا برخواهد انگیخت، دندان‌های پیشینش فاصله دار و جبینش گشاده است. زمین را از عدالت پر می‌سازد و مال فراوان می‌بخشد».

۲۷- احمد و مسلم از ابوسعید و جابر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

«یَكُونُ فِی آخِرِ الزَّمانِ خَلِیفَةٌ یُقَسّمُ الْمالُ وَلا یَعُدُّهُ»؛[۳۹۰]

«در آخرالزمان خلیفه‌ای خواهد بود که مال را بدون اینکه بشمارد،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵۵

تقسیم می‌کند».

۲۸- حذیفه یمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت- درباره قضیه حضرت مهدی علیه السلام و بیعت کردن مردم با او در بین رکن و مقام خانه کعبه و خروج او به سوی شام- فرمود:

«وَجَبْرَئِیلُ عَلی مَقْدِمَتِهِ، وَمِیكائِیلُ عَلی ساقَتِهِ، یَفْرَحُ بِهِ أَهْلُ السَّمآءِ وَالْأَرْضِ وَالطَّیْرُ وَالْوَحْشُ وَالْحِیتانُ فِی الْبَحْرِ»؛[۳۹۱]

«و جبرئیل در رأس پیشاهنگان لشکر و میکائیل در رأس دنباله داران لشکر او قرار دارند، آسمانیان و زمینیان و پرندگان و حیوانات وحشی و ماهیان دریا، همگی به ظهور او شاد می‌شوند».

این روایت را ابوعمر و عثمان بن سعید مقری نیز در کتاب «سنن» خود نقل کرده‌اند.

۲۹- احمد و باوردی در کتاب المعرفة و ابونعیم از ابوسعید نقل کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«بُشْراكُمْ بِالْمَهْدِیّ! رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ مِنْ أُمَّتِی عَلَی اخْتِلافٍ مِنَ النّاسِ وَزَلازِلَ، فَیَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً، وَیَرْضی عَنْ ساكِنِ السَّمآءِ وَساكِنِ الْأَرْضِ، وَیُقَسّمُ الْمالَ صِحاحاً بِالسَّوِیَّةِ بَیْنَ النّاسِ وَیَمْلَأُ قُلُوبَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ غِنیً، وَیَسَعُهُمْ عَدْلَهُ حَتّی إِنَّهُ یَأْمُرُ مُنادِیاً فَیُنادِی: مَنْ لَهُ حاجَةٌ؟ فَما یَأْتِیهِ أَحَدٌ إِلّا رَجُلٌ واحِدٌ، یَأْتِیهِ یَسْأَلُهُ فَیَقُولُ:

ائْتِ السّادِنَ یُعْطِیكَ. فَیَأْتِیهِ فَیَقُولُ: أَنَا رَسُولُ الْمَهْدِیّ إِلَیْكَ لَتُعْطِیَنِی مالًا، فَیَقُولُ: احْثِ! فَیَحْثِی، فَلا یَسْتَطِیعُ أَنْ یَحْمِلَهُ. فَیَلْقی حَتّی یَكُونَ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵۶

قَدْرَ ما یَسْتَطِیعُ أَنْ یَحْمِلَهُ فَیَخْرُجُ بِهِ وَیَنْدِمُ، فَیَقُولُ: أَنَا كُنْتُ أَجْشَعُ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ نَفْساً، كُلُّهُمْ دَعی إِلی هذَا الْمالِ فَتَرَكَهُ غَیْرُهُ، فَیَرُدَّهُ عَلَیْهِ فَیَقُولُ: إِنّا لا نَقْبَلُ شَیْئاً أَعْطَیْناهُ، فَیَلْبَثُ فِی ذلِكَ سِتّاً أَوْ سَبْعاً أَوْ تِسْعَ سِنِینَ، وَلا خَیْرَ فِی الْحَیاةِ بَعْدَهُ»؛[۳۹۲]

«شما را به مهدی بشارت باد! مردی از قریش از بین امّت من، در زمانی که مردم با هم به مخالفت و ستیز بر می‌خیزند و زلزله‌ها

روی می‌دهد، او زمین را از عدالت و برابری پر می‌سازد چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد. آسمانیان و ساکنان زمین از او راضی و خشنود می‌شوند. او مال را به درستی و برابری بین مردم تقسیم می‌کند و دل‌های امّت محمّد صلی الله علیه و آله را از بی‌نیازی می‌آکند و عدالت او همگان را شامل می‌شود، تا آنجا که فرمان می‌دهد منادی ندا در دهد: کیست که نیازی داشته باشد؟ پس هیچ کس جز یک مرد به نزد او نمی‌آید. آن مرد نزد او می‌آید و درخواست می‌کند، می‌فرماید: به نزد نگهبان پرده‌دار برو، به تو [نیازت را] می‌دهد. به نزد او می‌رود و می‌گوید: من فرستاده مهدی هستم، نزدت آمده‌ام که مالی به من عطا کنی. پس می‌گوید: بریز و آن‌قدر از مال به دامنش می‌ریزد که نمی‌تواند آن را حمل کند. پس مال را بیرون می‌برد، در حالی که پشیمان است و با خود می‌گوید: من طمع‌کارترین و حریص ترین فرد از امّت محمّد صلی الله علیه و آله بودم، همه آنان به این مال فراخوانده شدند؛ امّا جز من کسی آن را قبول نکرد. پس بازمی‌گردد و پول‌ها را به نگهبان پس می‌دهد. او می‌گوید: ما چیزی را که به کسی بخشیدیم، بازپس نمی‌گیریم. پس آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵۷

حضرت، در چنان حکومتی شش یا هفت یا نه سال درنگ می‌کند و بعد از او، خیری در زندگانی نیست».

۳۰- نیز او (نعیم بن حمّاد) از عبداللَّه از ابوسعید، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«الْمَهْدِیُّ مِنّا، أَجْلَی الْجِبْهَةِ أَقْنَی الْأَنْفِ»؛[۳۹۳]

«مهدی از نسل ماست، گشاده پیشانی است و وسط بینی او قدری برآمده است».

۳۱- نعیم بن حمّاد از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«سَتَکُونُ بَعْدِی فِتَنٌ؛ مِنْها فِتْنَةُ الْأَحْلاسِ یَکُونُ فِیها حَرْبٌ وَهَرْبٌ، ثُمَّ بَعْدُها فِتْنَةٌ أَشَدُّ مِنْها، ثُمَّ تَکُونُ فِتْنَةٌ، کُلَّما قِیلَ: انْقَطَعَتْ تَمادَتْ حَتّی لا یَبْقی بَیْتٌ إِلّا دَخَلَتْهُ، وَلا مُسْلِمٌ إِلّا مَلَّتْهُ حَتّی یَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتِی»؛[۳۹۴]

«پس از من فتنه‌هایی رخ خواهد داد؛ یکی از آن فتنه‌ها، فتنه تنگدستی و بیچارگی و خانه نشینی خواهد بود. در آن فتنه، جنگ‌ها و گریزها به وقوع می‌پیوندند، و بعد از آن فتنه‌ای سخت‌تر و پس از آن فتنه‌ای دیگر خواهد بود. هرچه گفته می‌شود: دیگر فتنه به پایان رسید، گسترش بیشتر می‌یابد، تا جایی که هیچ خانه‌ای نمی‌ماند مگر آن‌که فتنه‌ای آن را در بر می‌گیرد، و هیچ مسلمانی نیست مگر آن‌که فتنه‌ها او را دلزده و دلتنگ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵۸

ساخته باشد، تا اینکه مردی از خاندان من قیام کند».

۳۲- نعیم از علی علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«لا یَخْرُجُ الْمَهْدِیُّ حَتّی یُقْتَلَ ثُلْثٌ، وَیَمُوتُ ثُلْثٌ، وَیَبْقی ثُلْثٌ»؛[۳۹۵]

«مهدی قیام نخواهد کرد تا زمانی که یک سوم مردم کشته شوند، یک سوم دیگر بمیرند و- تنها- یک سوم آنها باقی بمانند».

۳۳- ابن ابی‌شیبه نقل کرده است که گفت: فلانی- مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله- برایم روایت کرد که:

«إِنَّ الْمَهْدِیَّ لا یَخْرُجُ حَتّی تَقْتُلَ النَّفْسَ الزَّکِیَّةَ، فَإِذا قُتِلَتْ النَّفْسُ الزَّکِیَّةُ غَضِبَ عَلَیْهِمْ مَنْ فِی السَّمآءِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ؛ فَأَتَی النّاسُ، فَزَفُّوهُ کَما تَزِفُّ الْعَرُوسُ إِلی زَوْجِهِ لَیْلَةَ عُرْسِها، وَهُوَ یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا، وَتَخْرُجُ الْأَرْضُ نَباتِها وَتَمْطِرُ السَّمآءُ مَطَرَها وَتَنْعُمُ أُمَّتِی فِی وِلایَتِهِ نِعْمَةً لَمْ تَنْعُمْها قَطُّ»؛[۳۹۶]

«همانا مهدی علیه السلام قیام نخواهد کرد تا آن زمان که نفس زکیه کشته شود.

وقتی نفس زکیه کشته شد، هر کس در آسمان و هر کس در زمین است، بر کشندگان او خشمگین می‌شوند، پس مردم می‌آیند و شادمانه گرداگردش می‌چرخند چنان‌که در شب عروسی شادمانه گرد عروس می‌چرخند.

و مهدی علیه السلام زمین را از عدل و داد پر می‌کند و امت من در زمان ولایت و حکومت او از چنان نعمتی برخوردار می‌شوند که هرگز در گذشته از آن بهره‌مند نبوده‌اند».

۳۴- ابوعمرو دانی در کتاب «سنن» خویش از خذیفه نقل کرده است که گفت:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۵۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یَلْتَفِتُ الْمَهْدِیُّ وَقَدْ نَزَلَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ کَأَنَّما یَقْطِرُ مِنْ شَعْرِهِ الْماءُ.

فَیَقُولُ الْمَهْدِیُّ: تَقَدَّمْ! صَلِّ بِالنّاسِ! فَیَقُولُ عِیسی إِنَّما أُقِیمَتِ الصَّلاةُ لَکَ، فَیُصَلّی خَلْفَ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِی»؛[۳۹۷]

«مهدی علیه السلام متوجّه می‌شود که عیسی بن مریم نازل شده است و چنان است که گویا از موهایش آب می‌چکد. مهدی علیه السلام به او می‌فرماید: بفرما، پیش برو و با این مردم نماز بگزار. عیسی گوید: این نماز برای اقتداءِ به تو به پا داشته شده. پس پشت سر مهدی علیه السلام که مردی از فرزندان من است، نماز می‌خواند».

۳۵- طبرانی در کتاب الاوسط و حاکم از امّ سلمه روایت کرده‌اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«یُبایِعُ الرَّجُلُ بَیْنَ الرُّکْنِ وَالْمَقامِ عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ، فَیَأْتِیهِ عَصائِبُ أَهْلِ الْعِراقِ وَأَبْدالِ أَهْلِ الشّامِ، فَیَغْزُوهُ جَیْشٌ مِنْ أَهْلِ الشّامِ حَتَّی انْتَهَوْا بِالْبَیْداءِ خَسَفٌ بِهِمْ»؛[۳۹۸]

«عده‌ای به تعداد لشکریان بدر با آن مرد- مهدی علیه السلام- بین رکن و مقام کعبه بیعت می‌کنند، پس جمعی از بزرگان اهل عراق و صالحین اهل شام به یاری او می‌آیند. پس لشکری از اهل شام با او و یارانش می‌جنگند، تا به منطقه‌ای به نام بیداء می‌رسند، زمین آنان را (لشکر شام) را در خود فرو می‌برد».

۳۶- نعیم از محمّد بن حنفیه نقل کرده است که گفت: نزد علی علیه السلام بودیم، پس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۶۰

مردی از او درباره مهدی علیه السلام سؤال کرد، آن حضرت فرمود: هیهات، چقدر دور است! سپس با دستش نُه عدد شمرد[۳۹۹] و بعد فرمود:

«ذلِکَ یَخْرُجُ فِی آخِرِ الزَّمانِ، وَإِذا قِیلَ لِلرِّجالِ: اللَّهَ اللَّهَ! قُتِلَ؛ فَیَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ قَوْماً قَزَعاً کَقَزَعِ السَّحابِ یُؤَلِّفُ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ، لا یَسْتَوْحِشُونَ عَلی أَحَدٍ، وَلا یَفْرَحُونَ بِأَحَدٍ، دَخَلَ فِیهِمْ عَلی؛ عِدَّةِ أَصْحابِ بَدْرٍ، لَمْ یَسْبِقْهُمُ الْأَوَّلُونَ وَلا یُدْرِکْهُمُ الْآخِرُونَ، وَعَلی عَدَدِ أَصْحابِ طالُوتَ الَّذِینَ جاوَزُوا النَّهْرَ مَعَهُ»؛[۴۰۰]

«او در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و در زمانی که درباره‌اش گفته شود:

خدا را! خدا را! که او کشته شده است،[۴۰۱] پس خداوند برای او از جای جای زمین گروهی را که همچون قطعه‌های ابر پراکنده‌اند، گرد هم می‌آورد و بین دل‌هایشان الفت و پیوند ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که از هیچ کس نمی‌هراسند و به هیچ کس شادمان نمی‌شوند. به تعداد اصحاب بَدر در این گروه وارد می‌شوند، کسانی که پیشینیان بر آنان سبقت نگرفته

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۶۱

و پسینیان توفیق درک و وصول به آنان را نمی‌یابند و آنان به تعداد اصحاب طالوت‌اند که با او از نهر گذشتند».

۳۷- ابن ماجه و طبرانی از عبداللَّه بن حارث بن جزء زبیدی نقل کرده‌اند، که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«یَخْرُجُ ناسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَیُوَطِّئُونَ لِلْمَهْدِیّ سُلْطانَهُ»؛[۴۰۲]

«مردمی از مشرق زمین قیام می‌نمایند و برای سلطنت و حکومت حضرت مهدی علیه السلام زمینه سازی می‌کنند».

۳۸- ابوغنم کوفی در کتاب فتن از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود:

«وَیْحاً لِلطّالِقانِ! فَإِنَّ لِلَّهِ بِها کُنُوزٌ لَیْسَتْ مِنْ ذَهَبٍ وَلا ـ فِضَّةٍ؛ وَلکِنْ بِها رِجالٌ عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، وَهُمْ أَنْصارُ الْمَهْدِیّ فِی آخِرِ الزَّمانِ»؛[۴۰۳]

«آه از طالقان- رحمت باد بر طالقان!- خدا را در آن شهر گنجینه‌هایی است که از طلا و نقره نیستند؛ بلکه در آن مردانی هستند که خدا را به حقیقت معرفت شناخته‌اند و آنان در آخرالزمان، یاوران مهدی علیه السلام خواهند بود».

۳۹- ابونعیم از ابوسعید نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مِنَّا الَّذِی یُصَلّی عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ خَلْفَهُ»؛[۴۰۴]

«از نسل ماست آن کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند».

۴۰- ابوبکر اسکافی، در کتاب فوائد الاخبار از جابر بن عبداللَّه نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۶۲

«مَنْ کَذَّبَ بِالدَّجّالِ فَقَدْ کَفَرَ، وَمَنْ کَذَّبَ بِالْمَهْدِیّ فَقَدْ کَفَرَ»؛[۴۰۵]

«کسی که دجّال را تکذیب کند کافر شده، و کسی که مهدی علیه السلام را تکذیب کند کافر شده است».

خدای تعالی را سپاس می‌گویم که مرا به نقل این چهل حدیث از بین روایات وارد شده درباره حضرت مهدی علیه السلام شرافت و توفیق بخشید.

در این باره، هرکس خواستار احادیثی بیشتر و بحثی گسترده‌تر است، می‌تواند در کتاب‌های "مسانید "و "جوامع "و کتاب‌های مبسوطی چون "بحارالانوار "و "العوالم "و کتاب "کمال الدین "از شیخ صدوق و "غیبت "از شیخ طوسی و "کفایهٔ الاثر "و کتاب ما "منتخب الاثر "به بررسی و تحقیق بپردازد. الحمد للَّه‌رب العالمین

۱۲ رجب الخیر ۱۴۰۱

قم مقدّسهٔ

لطف اللَّه صافی گلپایگانی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۶۳

به سوی دولت کریمه

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۶۵

سخنی با منتظران

برادر و خواهر عزیز که روز و شب در انتظار ظهور آقا و مولایت و مولای همه، حضرت صاحب الامر مهدی علیه السلام هستی، به یاد آن زمان و آن عصر الهی اشک شوق می‌ریزی و آرزو می‌کنی در التزام رکاب آن حضرت به درجه رفیعه شهادت برسی، در روزهای عید فطر و قربان و غدیر و هر روز جمعه دعای ندبه ۴۰۶] را عاشقانه با آن شور و سوز و گریه و ندبه می‌خوانی و با هر

وسیله ممکن می‌خواهی ارتباط خود را با آن حجت خدا، زنده و زنده‌تر سازی.

درود بر تو و آفرین بر احساسات پاک و تابناک

«ثبّتک اللَّه علی هذه الحالهٔ النوریهٔ الروحانیهٔ لقد فزت فوزاً عظیماً».

عزیزان منتظر! شما که به حقّ، رضای امام زمان- ارواحنا فداه- را فوز اکبر می‌دانید، ویژگی‌هایی که در این نوشتار می‌خوانید برخی از خصوصیات نظام و جامعه‌ای است که شما منتظر آن هستید؛ هر کس در خط ولایت و انتظار قدم برمی‌دارد، باید آن ویژگی‌ها را بشناسد و خودش را با توجّه به آنها، به طوری که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۶۶

لایق عضویت در آن جامعه جهانی و الهی شود، بسازد؛ باید همه این ویژگی‌ها را دوست داشته و برای تحقق آنها در جامعه و کشور و شهرش تلاش نماید؛ کسانی که به ارزش‌های ضد آن جامعه جهانی گرایش دارند، باید در وضع خود تجدید نظر کنند و با گرایش به ارزش‌های اسلامی صداقت خود را در دعوی انتظار نشان بدهند و با اجرای احکام اللَّه و اقامه عدل و قسط و احقاق حقوق و ساده زیستن و حفظ شخصیت اسلامی خود، رضای آن آقای عزیز و موعود انبیا را فراهم نمایند.

«اللَّهُمَّ إِنّا نَرْغَبُ إِلَیْکَ فِی دَوْلَهٍٔ کَرِیمَهٍٔ، تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلامَ وَأَهْلَهُ»؛[۴۰۷]

«خداوندا ما دولت باکرامتی را از لطف تو مشتاق هستیم که با آن اسلام و اهلش را عزیز گردانی».

یکی از برنامه‌های مهمّ رسالات انبیا، خصوصاً رسالت رسول خاتم صلی الله علیه و آله، سوق دادن جامعه اسلامی به سوی امّت واحده و دولت عدل جهانی است که این برنامه در متن دعوت اسلام قرار گرفته و به طور حتم و یقین با ظهور حضرت مهدی- صلوات اللَّه و سلامه علیه- این جامعه و حکومت برقرار می‌شود و دنیا تحت یک نظام و قانون واحد و امت واحده اداره خواهد شد؛ این وعده الهی است که قرآن کریم و احادیث بسیار و متواتر بر آن دلالت و صراحت دارند.

از جمله در سوره توبه آیه ۳۳ و در سوره صف آیه ۹ می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ»؛

«او (خدا) کسی است که پیامبر خود را به هدایت و دین حقّ فرستاد تا اینکه دین حقّ را بر هر دین دیگر غالب نماید».

اهل ادب می‌دانند: اگر لام در "لیظهره "لام غایب و نهایت باشد، مفاد آیه این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۶۷

است که: این دین حقّ پیش می‌رود تا خدا آن را به نهایت کمال برساند و بر همه ادیان غالب گرداند. و اگر لام برای تعلیل باشد، باز هم علّت غایی فرستادن پیامبر را که غلبه یافتن دین او بر همه ادیان است، بیان می‌نماید.

و نیز در همین دو سوره وعده می‌دهد: تلاش‌های کفّار که می‌خواهند با دهان‌های خود نور خدا را خاموش کنند، نقش بر آب و بی‌نتیجه خواهد شد و خدا نورش را تمام و کامل می‌گرداند.

در سوره انبیا، نور، قصص، صافات و سوره‌های دیگر قرآن، آیات متضمّن وعده و بشارت به این ظهور و این حکومت الهی بسیار آمده است.

و در احادیث معتبر که در جوامع حدیث و صحاح و مسانید شیعه و سنی روایت شده، نیز این وعده به صراحت داده شده است.

در تأکید بر حتمیت این ظهور و اینکه وقوع آن- هرچند به تأخیر افتدک تخلّف‌ناپذیر است، یکی از روایات معروف که اشعار به امتداد بسیار طولانی زمان قبل از ظهور دارد، به این مضمون است:

«اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خدا آن‌قدر آن را طولانی و دراز می‌نماید تا امام موعود ظهور نماید و عالم را پر از قسط و عدل نماید، چنان‌که پر از ظلم و جور شده است».[۴۰۸] بدیهی است: شخص مؤمن به خدا و رسول؛ نه وقوع این ظهور را استبعاد

می‌نمایـد؛ چون خداونـد متعـال بر هر امری قـادر و توانـاست، خـدایی که این عوالم بزرگ و کوچـک و این میلیاردهـا و میلیـاردها کهکشان‌ها و منظومه‌ها را آفریده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۶۸

و عجـایب و نیروهـایی که در ذرّات این عـالم و اتم‌هـا خلق کرده است، عقـل بشـر را به حیرت انـداخته و کوچـک‌ترین مخلوق او، اندیشه‌های همه کاوش گران را به خود مشغول ساخته است، قادر است مقدمات و تمام اسباب این ظهور را فراهم نماید.

و نه در صدق پیامبری که وعده‌های بسیارش از غیب و آینده جهان و اشخاص به وقوع پیوسته، شکّ و تردید می‌نماید؛ چون واضح است زمینه تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از وقوع این همه خبرهای غیبی قرآن کریم و خود آن حضرت و امیرالمؤمنین علی علیه السـلام برای کسـانی که در بسـیاری از این وعـده‌ها، صـدق آن حضـرت را تجربه کرده و درک نموده‌انـد، به مراتب زیـادتر و وسیع‌تر از آغاز ظهور اسلام و اعلام این وعده‌هاست. با این حال، مسلمانان مؤمن و روشندل که به آن حضرت ایمان آورده بودند، به وهمه وعده‌های آن حضرت ایمان محکم داشتند.

توضیحاً اضـافه می‌شـد: پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله از آغـاز بعثت و هنگـامی که خودش بود و غیر از فرزنـد نورسـته عمویش ابوطـالب، علی علیـه السـلام و همسـر بیـداردل و آگـاهش خـدیجه علیهـم السـلام کـه علنـاً ایمـان و همبسـتگی خـود را به او اعلاـم می‌کردنـد، و غیر از ابوطالب که یگانه حامی و پشتیبان و مـدافع او بود و ایمان خود را مانند مؤمن آل فرعون کتمان می‌کرد و کمتر به زبـان می‌آورد، طرفـدار و همراه و یار و یاوری نـداشت و همه سـران کفار و بت‌پرسـتان و گردن‌کشان قریش در برابر او بودنـد و دعوت او را به مسـخره و اسـتهزا می‌گرفتند و نفوذ او را در یک روستا و یک قبیله باور نمی‌کردند، در آن هنگام مردم را به پرستش خدای یگانه دعوت می‌کرد که بگویید ":لا إله إلّااللَّه "تا مسـتکبران و ابرقدرت‌های جهان را از مرکب اسـتکبار و قدرت پیاده کرده و خلع سلاح نمایید و گنج‌ها و خزاین آنها را انفاق نمایید و ... برای بسیاری- غیر از آن چهار نفر (شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوطالب و علی و خدیجه علیهم السـلام)- این وعده‌ها از جانب کسـی که در شهر و محله خودش در معرض اذیت و آزار است و قوم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۶۹

و قبیله‌اش بـا او به شـدت به ضـدّیت برخاسـته و هیـچ لشـکر و سـپاه و تجهیزات و امکانات مادّی در اختیار نـدارد، باور کردنی و به اصـطلاح امروز واقع بینانه و دوراندیشانه نبود؛ ولی همان مردم دیدند که زمان به سرعت گذشت و در مدت کوتاه بیست و سه سال عصـر رسالت، اسـلام مشکلات بسیار بزرگی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت، همه اقوام و قبایل را به دین خدا فراخواند و همه فوج فوج به اسلام گرویدند و عادات ناپسندی که شمشیر و زور هیچ امپراتوری نمی‌توانست تغییر دهد متروک و فراموش شد. زن‌هـا که در آن جامعه ضـد انسانی زنـده به گور می‌شدنـد، آزاد شدنـد. ربا و قمار و میگساری و فحشا و آدم‌کشـی و راهزنی همه منسوخ گردیـد و جـای خود را به اخلاـق و روش‌هـای انسانی داد و از همه مهم‌تر و بالاتر؛ کیش بت‌پرستی که با خون و جان مردم درآمیخته بود، محو و نـابود و همه بت‌ها شکسـته و معـدوم گردیـد و دین توحیـد، آن دل‌های سـخت و تیره را نرم و روشن نمود و صدای دلنواز «أشـهد أن لا إله إلّااللَّه» پرده‌های شرک را پاره کرد؛ علاوه بر مکّه و مدینه، تمام شبه جزیره در قلمرو نظام الهی اسلام قرار گرفت و دعوت آن حضـرت دل‌ها را مسخّر نمود و به آینده امیدوار ساخت. پس از آن هم قلمرو نفوذ اسلام آن‌گونه گسترش یافت و اسـلام دل‌های مردم هوشـمند ایران را که از مظالم نظام اسـتبدادی شاهنشاهی و تبعیضات طبقاتی به سـتوه آمـده بودند، فتح نمود و هنوز یک قرن نگذشته اسلام از شرق تا دیوار چین و از سوی غرب به دریای آتلانتیک رسید.

با این رویدادها، همه صدق دعوت پیغمبر اعظم صـلی الله علیه و آله و قوّت دعوت و نفوذ رسالت او را که از پشت پرده‌های ضخیم عـادات و تعصّـبات و اخلاـق زشت به درون قلوب وارد می‌شـد و مردم را منقلب و شـیفته و دلباخته اسـلام می‌ساخت، همواره ظاهر

می‌شد و مسلمانان با اطمینان به اینکه آتیه روشن و تابناکی در پیش دارند، به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۷۰

جلو می‌رفتند و از مهالک و انبوه لشکریان تا دندان مسلح ایران و روم و آن همه تشریفات رعب‌آمیز نمی‌هراسیدند.

این وقایع که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن خبر داده بود، صدق دعوت آن حضرت را بر همگان آشکار و آشکارتر ساخت و باورها را به نبوّت و رسالت محکم‌تر نمود و همه را در انتظار وقوع این وعده قرآنی- که اسلام بر همه ادیان غالب و حکومت عدل الهی جهانی برقرار خواهد شد- قرار داد، حصول آن همه وعده‌ها و وقوع آن همه خبرهای غیبی را همه دیدند؛ حصول این وعده را نیز همگان خواهند دید. ان شاء اللَّه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۷۱

امداد غیبی و ویژگی‌های جامعه موعود

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۷۳

امداد غیبی و ویژگی‌های جامعه موعود

اشاره

برحسب آنچه از آیات و احادیث استفاده می‌شود، این ظهور پس از امتحانات شدید و رفتن بسیار به مدد الهی همراه با معجزات و خوارق عادات و آیات بزرگ تحقق می‌یابد و ویژگی‌هایی که دارد، اگرچه تمام در ضمن تعالیم اسلام بیان شده است و برخی از آن ویژگی‌ها را در عصر رسالت و عصر زمامداری امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشاهده می‌کنیم؛ ولی فعلیت تمام آنها در جامعه موعود تحقق خواهد یافت.

شناخت این ویژگی‌ها از نظر عقیده و ایمان و معرفت امام علیه السلام دارای اصالت و اهمّیت است، تا آنجا که در خبر مشهور بین مسلمین از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود:

«هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است به مردن جاهلیت».[۴۰۹] و فخر رازی روایت می‌کند از آن حضرت:

«هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، بمیرد اگر می‌خواهد یهودی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۷۴

و اگر می‌خواهد نصرانی».[۴۱۰] و از نظر اسلام‌شناسی و شناخت نوع حکومت و چگونگی و اهداف حکومت در اسلام و ولایت حاکم و مسایل مهم دیگر نیز ارزنده و مفید است.

و از این نظر که آن جامعه و آن نظام، جامعه و نظام کامل اسلامی و تمام شرعی است، نظامی الگو و اسوه و معیار و میزان است و جوامع کوچک یا بزرگ، هرچه به آن همانندتر و شباهت بیشتر داشته باشند، مشروعیت بیشتر دارند، شناخت این جامعه برای تعیین جهت و سمتی که جوامع باید به سوی آن داشته باشند، مفید و سودمند است.

و بالاخره از این لحاظ که مؤمنان به آن ظهور و وعده الهی، مشتاقانه در انتظار آن هستند و برای وقوع آن تحول بزرگ جهانی و

الهی، چشم به آینده دوخته و در هیچ شرایطی از بهبود اوضاع ناامید نمی‌شوند و در میان طوفان‌های شداید و سختی‌های قوی القلب، باایمان، استوار و محکم، به آینده امیدوار و با قاطعیت به سوی جلو قدم بر می‌دارند و بر کوشش و تلاش و اقدام خود می‌افزایند، شایان اهمّیت است.

از همه این جهات و ابعاد دیگر، شناخت این جامعه به استقامت فکر و اخلاق و اعمال انسان کمک می‌نماید؛ امّا در این گفتار به این فایده و وظیفه بزرگ نظر و اشارت داریم که چنین جامعه یگانه‌ای را که انبیای گذشته بشارت آن را داده‌اند و آیات قرآن مجید و روایات متواتر، با صراحت به تحقق آن تأکید دارند و آن را اوج

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۷۵

کمال اجتماع بشری و نظام عدل کامل الهی معرفی کرده‌اند.

هرکس که به آن معتقد است، باید به سوی آن گام بردارد و ویژگی‌های آن را در خود و جامعه متجلّی سازد.

باید فاصله را با آن کم کرد و با تلاش و مجاهده به آن نزدیک و نزدیک‌تر شد.

باید به شدت پرهیز کنیم از اینکه فاصله ما و جامعه مان با آن جامعه و رهبر عزیز آن زیاد شود و از او دور باشیم.

باید اخلاق و اعمالی را که با عضویت در چنان جامعه‌ای سازگار نیست و صاحب آنها از آن جامعه مطرود است، ترک کنیم و برای قبول شدن در چنان جامعه‌ای خود را بسازیم و تلاش نماییم؛ و این است معنای صحیح انتظار.

اصلًا یکی از فواید بزرگ معرفت پیغمبر و امام و یکی از حکمت‌های گزینش پیغمبر و امام از خود بشر همین است که آنها اسوه باشند و رفتار و روش و سیره آنها- علاوه بر گفتار و تعلیمات قولی آنان هم- راهنمای زندگی باشد که در قرآن مجید می‌فرماید:

«لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛[۴۱۱]

«البته شما را در اقتدا کردن به رسول خدا خیر و سعادت بسیار است».

و هم می‌فرماید:

«وَلَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ»؛[۴۱۲]

«چنانچه فرشته‌ای نیز به رسالت بفرستیم، هم او را به صورت بشری درآوریم و بر آنان همان لباس که مردمان بپوشند، می‌پوشانیم».

بلکه در معرفت خداوند متعال که بالذات کمال انسان است و نهایت همه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۷۶

کمالات است و بالاتر از آن کمالی نیست، همین کیفیت برای شخص خداشناس ارزنده است که با معرفت به اسماء الحسنی و صفات علیای الهی، چنان‌که فرموده‌اند: «تخلّقوا بأخلاق اللّه»؛ تخلق به این اسما و صفات را وجهه همّت قرار می‌دهد؛ مثلًا چنان‌که خداوند ستار العیوب و غفار الذنوب و حلیم و علیم و بخشنده و مهربان و شکور و محسن و ... است، بنده خداشناس و کمال دوست او نیز خود را به این صفات متحلّی می‌سازد.

معرفت امام وقت و صاحب‌عصر و ولی‌امر و آن موعود عظیم‌الشأن نیز باید همین اثر را داشته باشد و کیمیایی باشد که مس وجود دوست و منتظران او را به طلای اصل و خالص مبدل نماید.

باید در شخص عارف به آن حضرت و سیره و اعمال و برنامه‌های آن بزرگوار، عملًا علاقه به آن اخلاق و روش ظاهر باشد که از صمیم جان مشتاق حضور و عضویت در آن جامعه موعود باشد.

بنابراین معرفت امام عصر، حضرت مهدی موعود- ارواح العالمین له الفداء- و شناخت و ویژگی‌های ظهور و حکومت و چگونگی اداره و نظامی که در عالم برقرار می‌کند و جامعه‌ای را که به وجود می‌آورد، برای ما که در عصر غیبت و عصر امتحان زندگی می‌کنیم، بسیار سودمند و لازم است.

هم راهنما و خط دهنده است، و هم عامل مهمی در بازداری از خطا و گناه و اخلاق ناپسند، و هم مشوق میل و اقبال به کارهای نیک و عدالت و التزام و احترام به نظامات شرعیه است.

تذکّر لازم

پیش از اینکه به بیان ویژگی‌های جامعه موعود بپردازیم، این تذکّر لازم است که ویژگی‌های جامعه جهانی اسلامی، ویژگی‌های نظام و جامعه اسلامی است که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۷۷

باید در جهان برقرار شود و هدف‌های بعثت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است؛ آن جامعه جهانی ادامه تحقق اهداف انقلاب عظیم اسلام است.

آنچه از این ویژگی‌ها تاکنون تحقق نیافته، یا به طور کامل حاصل نشده است، به واسطه فقدان شرایط خارجی یا موانع است؛ رسیدن جامعه به آن جامعه جهانی، سیر اسلام و دعوت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که این رسالت و دعوت، به آن نقطه کمال و فعلیت اهدافی که داشته و دارد، خواهد رسید.

وما ذلک علی اللَّه بعزیز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۷۸

۱: قوانین حاکم، قوانین و احکام اسلام است

قوانین حاکم بر این نظام و اجتماع، قوانین اسلام است که به وسیله وحی اعلام شده و احدی می‌تواند چیزی بر آن بیفزاید یا چیزی را از آن کم کند که

«حلال محمّد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیامهٔ و حرام محمّد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیامهٔ».

باید همگان خصوصاً هیأت حاکمه در این خط مستقیم با احساس مسؤولیت و تعهد قدم بردارند و هوی و سلیقه‌های شخصی یا گروهی خود را کنار بگذارند و به راست و چپ منحرف نشوند، چنان‌که در حدیث است، از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرمایند:

«لا یکون العبد مؤمناً حتی یکون هواه تبعاً لما جئت و لا یزیغ عنه به»؛

«بنده‌ای مؤمن نخواهد بود تا هوی و خواست او تابع آنچه من آورده‌ام باشد و از آن مایل نشود».

جلوه‌های بسیاری از این احساس مسؤولیت و خوف از خدا را در ارتباط با زمامداری و اداره اجتماع و حقوق مردم مخصوصاً محرومان و مستضعفان و طبقات به ظاهر پایین اجتماع در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۷۹

دنیا مشاهده کرد که در ادای تکالیف و وظایف خود، ذرّه‌ای کوتاهی ننموده‌اند؛ لیکن از این مسؤولیت زمامداری به شدّت نگران بوده و می‌گریستند، و نشان دادند که در نظام اسلام اگر زمامداری تکلیف و وظیفه نبود، هیچ انگیزه‌ای صاحبان شرعی این مقام را به قبول آن برنمی‌انگیخت.

در اینجا در رابطه با زمامداری و مدیریت‌ها در سطوح مختلف، درس‌های بسیار آموزنده در سیره پیغمبر و امیرالمؤمنین علی- علیهما الصلاهٔ و السلام- داریم که متأسفانه به خاطر طولانی شدن کلام از بیان آنها معذوریم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸۰

۲: حاکم خلیفهٔ اللّٰه و امام زمان است

حاکم و رهبر و پیشوای کل نظام موعود جهانی مانند نظام مدینه در عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نظام کوفه در عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نایب خدا و خلیفهٔ اللّٰه است که عادل و معصوم از گناه و خطا و عمل به هوای نفسانی است؛ در پرهیزکاری و رعایت حقّ و عدالت، در تصمیمات و عزل و نصب و تصرف در بیت المال الگو و نمونه و آیینه تمام نمای قوانین عدل و قسط اسلام است.

علّامه حلّی قدس سره ۴۱۳] در کتاب الفین، یک هزار دلیل محکم اقامه فرموده است که:

امام و خلیفه خدا و رهبر جامعه باید به آن متّصف و متحلّی باشد و در این امّت برای احدی غیر از فاطمه زهرا و ائمه اثنی‌عشر علیهم السلام- که امامت و خلافت آنها برحسب صدها حدیث معتبر منصوص است- قابل اثبات نیست.

و از جمله آیاتی که بر لزوم صلاحیت علمی، عملی و اخلاقی رهبر آن نظام منصوص- که یگانه نظام مشروع است- بر آن استناد شده است، این آیات است:

«أَفَمَن يَهْدِى إِلَى الْحَقّ أَحَقُّ أن يُتَّبَعَ أَمَّن لا يَهِدّى إِلّآ أن يُهْدى ؛[۴۱۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸۱

«آیا کسی که راه می‌نماید (مردم را) به سوی حقّ، سزاوارتر است که از او پیروی کنند، یا کسی که خود راه نمی‌یابد مگر آن‌که راهنمایی‌اش کنند».

«هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ»؛[۴۱۵]

«آیا یکسانند آنان‌که می‌دانند و آنان‌که نمی‌دانند؟!».

«وَإِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّى جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِن ذُرّيَّتِى قالَ لا يَنالُ عَهْدِى الظّالِمِينَ»؛[۴۱۶]

« (به یاد آور) زمانی که آزمود ابراهیم را پروردگارش به اموری چند، پس او به انجام رسانید آنها را، خدا گفت: البته من قرار دادم تو را برای مردم پیشوا (در دین). ابراهیم گفت: و از فرزندان من نیز (چنین فرما). خدا گفت: نرسد عهد من (که امامت است) به ستمکاران».

بدیهی است مقام امامت که اعظم مناصب و خلافت اللّٰه است، به کسی اعطا می‌شود که از همه صالح‌تر و عالم‌تر و پاک‌تر باشد و سوابق سوء و انحراف از حقّ در پرونده زندگی‌اش ثبت نشده باشد.

در این نظام، در گزینش برای مقامات پایین نیز همین اصل صلاحیت علمی و عملی و قدرت بر اداره و حسن تدبیر معیار است و با وجود اصلح و الیَق و اعلم، به صالح و لایق و عالم مقامی اعطا نمی‌شود.

از خیانت‌های بزرگ در دایره این نظام، این است که: مقام و منصبی به کسی اعطا شود در حالی که شخص دیگری برای تصدّی آن مقام صالح‌تر از او باشد، چنان‌که قبول هر مقام و منصب با علم به صلاحیت و کفایت بیشتر دیگری نیز جایز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸۲

نیست و در نظام اسلام، هیچ کس خود را به جای صالح‌تر از خود معرفی نمی‌کند و نامزد مقامی که صالح‌تر از او برای آن نامزد شده است، نمی‌نماید؛ اگر هم به او پیشنهاد کنند، مردم را به اصلح از خود راهنمایی می‌نماید.

این روشی است که در جوامع کنونی غیر مسلمان دنیا اصلًا دیده نمی‌شود و در جوامع اسلامی هم به ندرت مشاهده می‌شود. و در

پایان مناسب است به سخن جامع و کامل خلیل بن احمد[۴۱۷] اشاره کنیم، که از او پرسیدند: دلیل بر امامت علی علیه السلام بر کلّ امّت چیست؟

آن مرد بزرگ این گونه پاسخ داد:

«احتیاج الکل الیه و غنائه عن الکل دلیل علی انّه امام الکل»؛

«محتاج بودن همه به وی (حضرت علی علیه السلام) و بی‌نیازی او از همه کس، دلیل آن است که او امام و پیشوای همه است».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸۳

۳: امتیازات و تبعیضات نژادی و طبقه‌ای وجود ندارد

امتیازات نژادی و طبقه‌ای و صنفی و القاب و عناوین ظاهری در جامعه اسلامی- که جامعه موعود جهانی و همگانی خواهد بود- ملغی و بی‌اعتبار است؛ در برابر قانون همه با هم برابرند؛ عالم با جاهل، عادل با فاسق، والی و رئیس، و صاحب هر مقام سیاسی با هر شخصی عادی و متعارف مساوی هستند؛ مثلًا حکم قتل عمد، قصاص و حکم قتل شبه عمد و خطا، دیه است؛ قاتل هرکس که باشد و مقتول هم هرکس باشد، و همچنین حکم خدا در مورد سارق با شرایطی که در فقه بیان شده، قطع دست است و حکم زانی رجم یا جلد است؛ سارق و زانی، هرکس و فرزند هرکس و صاحب هر سابقه و وابسته به هرکس و هر فامیل باشد، حکم هرگز تفاوت نخواهد کرد.

این ویژگی جامعه بزرگ اسلامی را در سیره شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جامعه اسلامی مدینه و کوفه ملاحظه کنید، در این دو جامعه احکام اسلام نسبت به همگان به طور مساوی اجرا می‌شد، همان‌طور که در نماز جماعت فقیر در کنار غنی، سیاه در کنار سفید و بنده در کنار مولی یا در صف مقدم قرار می‌گرفت، در اجرای احکام سیاسی و انتظامی نیز به همه به طور مساوی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸۴

نگاه می‌شد و حتی به مجالست و معاشرت با فقرا بیشتر رغبت نشان می‌دادند و آن را عامل تربیت و توانمندی روح و موجب تقرب به خدا می‌دانستند و به عکس مجالست با اغنیا و توانگران و مرفهان را که نسبت به اسلام و مسلمین و اوضاع اجتماعی بی‌تفاوت بودند، موجب دلمردگی و سقوط انسان می‌شمردند.

برحسب قرآن مجید و تفاسیر، ملاء و سران قریش از حضرت تقاضا کردند که از فقرا و طبقات پایین اجتماع فاصله بگیرد؛ زیرا حضور آنها را با خودشان خلاف شأن و اعتبار پوچ خود می‌دانستند، وقتی پیشنهاد دادند که مجلس آنها با مجلس این به اصطلاح اشراف از هم جدا باشد؛ حضرت نپذیرفت و این آیه نازل شد:

«وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدوةِ وَالْعَشِیّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَلا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنا وَاتَّبَعَ هَویهُ وَکانَ أَمْرُهُ فُرُطاً»؛[۴۱۸]

«خودت را با آنها که خدا را در بامداد و شامگاه می‌خوانند و وجه او (قرب رضای او) را می‌خواهند، شکیبا بدار و چشم‌هایت را از آنها برنگردان در حالی که خواستار زینت زندگی دنیا باشی، و اطاعت نکن کسی که دلش را از یادمان غافل کرده‌ایم (و از لذّت یاد خودمان محروم ساخته‌ایم) و پیروی هوای خود کرده و کارش از حدّ گذشته و در افراط افتاده است».

در احادیث به این مضمون رسیده است که: روزی یک نفر از اغنیا نشسته بود، یکی از فقرا وارد شد و در کنار او نشست. مرد ثروتمند خود را جمع کرد- مثل بعضی از اهل رفاه و ثروتمندان زمان ما که از تماس با فقرا و زیردستان و هم‌نشینی و هم‌گامی با

آنها پرهیز می‌نمایند و آن را کسر شأن خود می‌دانند- پیغمبر صلی الله علیه و آله از این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸۵

کار او ناخرسند شده، فرمودند:

«ترسیدی از فقر او چیزی به تو برسد یا از مال و ثروت تو به او چیزی برسد».

مرد ثروتمند از آن موعظه بیدار و هوشیار شد، عرض کرد: به کفّاره این عمل نصف یا تمام مالم را به او بخشیدم.

مرد فقیر نپذیرفت، گفت: می‌ترسم به من، آن وارد شود که بر تو وارد شده بود.[۴۱۹] یکی از خصایص و فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام این است که خداوند به او دوستی محرومان و فقرا را عطا کرده بود و آنها هم آن حضرت را دوست می‌داشتند.

یکی از نمایش‌های این تساوی، تواضع آن بزرگواران و مظاهر حضور آنها در اجتماع است که هیچ‌گونه تشریفاتی نداشتند؛ مانند فردی عادی بودند.

در سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله همه از ساده‌زیستن و زهد و بی‌امتیازی حکایت دارد.

در مقابل، زندگی ارباب جاه و مناصب دنیا و کاخ سفید و کرملین و بوگینکهام و الیزه و همه اختصاصات و تشریفات این کاخ‌نشین‌ها و هواپیماهای اختصاصی و خودروهای آن‌چنانی و هزار و یک امتیاز دیگر را در نظر بگیرید و تعجّب کنید.

آری اینها مردان دنیا و انسان‌های بی‌محتوایی هستند که اگر آن تشریفات را نداشته باشند و این جاه و جلال‌های ظاهری را به رخ مردم نکشند، هیچ کس برای آنها حسابی باز نمی‌کند؛ امّا مردان خدا و رجال الهی به این ظواهر نیاز ندارند؛ عظمت روح آنها مردم را مسخّر آنها و تحت نفوذ آنها قرار می‌دهد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸۶

کلام گهربار امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار آموزنده است؛ از خوانندگان خواهشمند است مکرر آن را بخوانند و در آن تأمّل نمایند.

هرگز ارباب قدرت ظاهری و وابستگان به تشریفات، نمی‌توانند باور کنند که مردی با این ظهور و حضور در صحنه اجتماع بتواند آن انقلاب بی‌مانند فکری و سیاسی و اجتماعی را به این استحکام پایه ریزی نماید؛ که امروز پس از هزار و چهارصد سال، راه او همچنان در دنیا زنده و استحکام و استواری‌اش هر روز بیش از پیش ظاهرتر می‌شود. این اوصافی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان می‌نماید اوصاف فریادگر توحید، و آن آورنده قرآن و آن منادی حقّ و عدل و حرّیت؛ یعنی عقل کل و خاتم رسل و شمع سبل حضرت محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه و آله است.

محمّد کازل تا ابد هر چه هستبه آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار بینش از اوستفروغ همه آفرینش از اوست

همان فردی که فلاسفه و انسان‌شناسان جهان همه در برابر عظمتش سر تعظیم فرود آورده‌اند و با شبلی شمیّل همزبان می‌گویند:

مِنْ دُونِهِ الْأَبْطالُ فِی کُلّ الْوَری مِنْ حاضِرٍ أوْ غآئِبٍ أوْ آتٍ

آری، علی علیه السلام که از پیش از بعثت و در حال بعثت و بعد از بعثت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و محرم اسرار و آگاه از پنهان و آشکار او بود، سیره و زندگانی آن حضرت را چنین توصیف می‌نماید:

«فَتَأَسَّ بِنَبِیّکَ الْأَطْیَبِ الْأَطْهَرِ صلی الله علیه و آله ... وَلَقَدْ کانَ صلی الله علیه و آله یَأْکُلُ عَلَی الْأَرْضِ وَیَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَیَخْصِفُ بِیَدِهِ نَعْلَهُ وَیَرْقَعُ بِیَدِهِ ثَوْبَهُ وَیَرْکَبُ الْحِمارَ الْعارِیَ وَیُرْدِفُ خَلْفَهُ ...»؛[۴۲۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸۷

«تأسّی کن به پیغمبر خوشبوتر و پاکیزه‌ترت صلی الله علیه و آله ... بر روی زمین غذا می‌خورد و مانند برده می‌نشست و پارگی

کفش خود را به دست خود می‌دوخت و به دست خود جامه‌اش را وصله می‌زد و بر مرکب بی‌پالان سوار می‌شد و کسی را هم ردیف خود می‌ساخت ...».

در سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز، جلوه‌های بسیاری است که همه آموزنده است و یاد می‌دهد که چگونه باید مراقبت داشت از مقام خود، استفاده شخصی- هرچند خود اراده نکرده باشد- نبرد که این مقام و این منصب الهی باید در راه اطاعت خدا و خدمت به خلق قرار بگیرد.

در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه است که پس از آن سخنان مشحون از علم و حکمت و معرفت، شخصی که تحت تأثیر آن علم بیکران و معارف بی‌پایان علوی قرار گرفت، زبان به مدح و ثنای آن حضرت گشود و متواضعانه و با تعظیم آن حضرت را مخاطب قرار داد؛ حضرت در بیانات مفصّلی- که فرازها و جمله‌های آن انسان را تکان می‌دهد- به او تذکّر داد که با من با این الفاظ سخن نگویید و این چنین مرا مخاطب نسازید، که من و شما همه بندگان پروردگار و خدایی هستیم که غیر از او خدایی نیست و ....[۴۲۱]

داستان آن مردمانی که به استقبال او آمده و برنامه‌ای را به احترام آن حضرت انجام دادند، معروف و در نهج البلاغه مذکور است.

حضرت از آنها پرسید: این چه کار و برنامه‌ای است؟ گفتند: روش و برنامه‌ای است که به عنوان تعظیم و احترام از امرای خود انجام می‌دهیم، فرمود:

«وَاللّهِ ما یَنْتَفِعُ بِهذا أُمَرآؤُکُمْ وَإِنَّکُمْ لَتَشُقُّونَ عَلی أَنْفُسِکُمْ فِی دُنْیاکُمْ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸۸

وَتَشْقَوْنَ بِهِ فِی آخِرَتِکُمْ، وَما أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرآءَهَا الْعِقابُ وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمانُ مِنَ النّارِ»؛[۴۲۲]

«سوگند به خدا! حکمرانان شما در این کار سود نمی‌برند و شما خود را در دنیایتان به رنج و در آخرتتان با این کار به بدبختی گرفتار می‌سازید (چون فروتنی برای غیر خدا گناه و مستلزم عذاب است) و چه بسیار زیان دارد رنجی (فروتنی برای غیر خدا) که پی آن کیفر باشد و چه بسیار سود دارد آسودگی (رنج نبردن برای خوش آمدن مخلوق) که همراه آن ایمنی از آتش (دوزخ) باشد».

همچنین حکایت است که حضرت علی علیه السلام سواره و در حال حرکت بود، شخصی عرایض و مطالبی را که داشت، به عرض ایشان رسانید، سپس به احترام در رکاب آن حضرت پیاده می‌رفت؛ امام علیه السلام او را نهی کردند؛ چون برای او ذلّت و برای والی و حاکم فتنه است. بدیهی است که آن حضرت از اینکه تحت تأثیر این برنامه‌ها قرار بگیرد و این برنامه‌ها مقام و منصب او را عوض کند، منزّه و مبرّا بود.

علی علیه السلام بود که می‌فرمود:

«وَاللّهِ لَوْ أُعْطِیتُ الْأَقالِیمَ السَّبْعَةَ بِما تَحْتَ أَفْلاکِها عَلی أَنْ أَعْصِیَ اللّهَ فِی نَمْلَةٍ أَسْلُبُها جُلْبَ شَعِیرَةٍ ما فَعَلْتُهُ وَإِنَّ دُنْیاکُمْ عِنْدِی لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِی فَمِ جَرّادَةٍ تَقْضَمُها ما لِعَلِیٍّ وَلِنَعِیم یَفْنی وَلَذَّةٍ لا تَبْقی ؛[۴۲۳]

«سوگند به خدا! اگر هفت اقلیم را به هرچه در زیر آسمان‌های آنها است، به من بدهند؛ برای اینکه خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی از آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۸۹

بربایم تا نافرمانی نمایم، نمی‌کنم و به تحقیق دنیای شما نزد من پست‌تر و خوارتر است از برگی که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود. چه کار است علی را با نعمتی که از دست می‌رود و خوشی که برجا نمی‌ماند؟!».

بلکه برای سرمشق به دیگران و به هم نزدیک کردن راعی و رعیت و زمامدار و جامعه این برنامه‌ها را پیاده می‌کردند و این سخنان و تذکّرات را می‌دادند؛ مبادا در جامعه اسلامی کسی را جاه و مقام سست نماید.

خطری که در اسلام به بزرگان و همه صاحبان مقامات و زیردستان از هجوم آن هشدار داده‌اند، که حتی فرموده‌اند:
«لَیسَ شَیْءٌ أَضَرَّ بِالرّجالِ مِنْ خَفْقِ النّعالِ»؛
«چیزی ضرر زننده‌تر به شخصیت‌ها از صدای کفش مردم که پشت سرشان می‌روند، نیست».
در این رابطه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که: «کانَ یَسُوقُ أَصْحابَهُ». ابن اثیر می گوید: معنایش این است که حضرت اصحاب خود را جلو می‌انداخت و از روی تواضع و فروتنی، خودش پشت سر آنها می‌رفت و احدی را نمی‌گذارد که پشت سرش راه برود.
در این موضوع سخن بسیار است؛ امّا جهت اینکه سخن از این طولانی‌تر نشود، به همین اندازه اکتفا می کنیم.
کیست که اندکی مطالعه در تاریخ و سیره پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام داشته باشد و تفاصیل بسیار از این حقایق را نداند؟! اینها که گفتیم، از ویژگی‌های جامعه اسلامی است که بشریت به طور متعالی در آن جامعه موعود جهانی به آن خواهد رسید.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹۰

۴: حذف تجمّل‌گرایی

اشاره

در جامعه جهانی اسلام، تجمّل‌گرایی و افراط در مصرف و خوش‌گذرانی و تکلّف در پذیرایی‌ها و مهمانی‌ها و مراسم دیگر و لباس و پوشاك و مرکب و مسکن و ... مطرود است. اموری که در زمان ما عامل مهم دشواری زندگی و کمبود عواید از هزینه و مخارج است؛ حتی در مراسمی که برای اموات برگزار می‌شود، نیز رقابت در پذیرایی‌های کمرشکن رایج شده است، به طوری که مصیبت صاحب عزا دوچندان می‌شود!
در حالی که هزارها جوان دختر و پسر بی‌همسر، به واسطه فقر از زندگی زناشویی و تشکیل خانواده محروم هستند و مفاسد اجتماعی گوناگون آن، سعادت همه جامعه و امنیت را تهدید می‌نماید. ملاحظه می‌شود که برخی مرفّهان در مجلّل‌ترین هتل‌ها مبالغی را صرف می‌نمایند که با آن می‌شود خانواده‌هایی را از فقر نجات داد. روشن است وقتی در جامعه این گونه امور افتخار و احترام‌آفرین باشد، فسادهای بسیار گریبان‌گیر آن جامعه می‌شود.
تحریم اسراف و تبذیر و تشویق به اقتصاد و میانه‌روی، و هدایت مردم به استفاده‌های صحیح از مال و سرمایه که موجب استحکام بنیان اجتماع و بی‌نیازی از
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹۱
بیگانگان می‌شود و تعالیم بسیار دیگر، همه در کنترل این گرایش مردم به تجمّل‌پرستی و حفظ اعتدال مؤثر است.
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است:
«نَحْنُ مَعاشِرُ الْأَنْبِیآءِ وَالْأَوْلِیآءِ بُرَآءٌ مِنَ التَّکَلُّفِ»؛[۴۲۴]
«ما گروه پیغمبران و اولیا از تکلّف بیزاریم».
در سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ساده‌زیستن و دوری از تجمّلات حکایت‌های آموزنده بسیار است که با توجّه به آن، نمی‌توان کسانی را که تجمّلات خانه و اتاق و نیز محلّ کارشان، بسا به میلیون‌ها بالغ می‌شود و در انواع تنعّمات خارج از اندازه و غیر لازم؛ و بلکه لغو با وسایل تفریحی و سرگرمی گران‌بها غرق و غافل زندگی می کنند، به راستی تربیت شده مکتب آن حضرت

شمرد.

پیشوا و پیامبری که هنگام بازگشت از سفر، وارد خانه یگانه فرزند عزیزش- که از بس او را دوست می‌داشت، هر وقت از سفری می‌آمد، اوّل به دیدار او می‌شتافت و در هنگام عزیمت به سفر آخرین کسی را که با او وداع می‌کرد، او بود- شد و به دیدار او رفت، پرده‌هایی که بر در خانه دختر عزیزش آویخته بود، مشاهده کرد، از خانه بیرون آمد، وقتی فاطمه زهرا علیها السلام آن پرده‌ها را نزد آن حضرت می‌فرستند که به اهل صفه و یا فقرا بدهد، خوشحال و مسرور می‌شود و می‌فرماید:

«فِداها أَبُوها».

معلوم است چقدر به زندگی دور از تکلّفات و ساده اهمّیت می‌داده است. او همان بزرگواری است که وقتی با آن همه عظمت و شوکت و قدرت مکّه را فتح می‌کند در حالی که آن لشکر مجهز را- که از جهت تجهیزات و نفرات تا آن زمان شبه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹۲

جزیره به خود ندیده بود- زیر فرمان داشت و همه اشراف مکّه افتخار می‌کردند که از او مانند بزرگ‌ترین ابرقدرت‌ها با تشریفات و غذاهای رنگارنگ و سفره‌های گسترده پذیرایی نمایند؛ در چنین موقعیتی آن بنده خالص و متواضع خدا در آن روز بزرگ و تاریخی، به خانه امّ هانی دختر مکرمه ابوطالب و خواهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌رود- که بر حسب بعض اخبار همان خانه‌ای است که معراج و عروجش به عالم بالا- از آنجا واقع شد- وقتی بر او وارد شد و تقاضایی را که او در مورد پناهندگان به خانه‌اش داشت، پذیرفت و فرمود:

«هَلْ عِنْدَکَ مِنْ طَعامٍ نَأْکُلُهُ؟»؛

«آیا طعامی داری که از آن بخوریم؟»

عرض کرد:

«لَیسَ عِنْدِی إلّا کَسْرَةٌ یابِسَةٌ، وَإنّی لَأَسْتَحْیِی أنْ أُقَدّمَها إلَیْکَ»؛

«غیر از نان پاره‌های خشک ندارم و من حیا می‌کنم که با آنها از شما پذیرایی کنم».

فرمود:

«هَلُمّی بِهِنَّ»؛

«همان نان پاره‌ها را بیاور».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نان پاره‌ها را در مقداری آب تریت کرد، امّ هانی قدری نمک هم حاضر کرد، سپس فرمود:

«هَلْ مِنْ أُدامٍ؟»؛

«آیا نان خورش است؟»

امّ هانی عرض کرد: غیر از مقداری سرکه چیزی حاضر نیست، فرمود: بیاور آن را! سپس آن را بر روی آن نان‌ها ریخت و از آن میل فرمود، پس از آن، حمد خدای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹۳

عزّوجلّ را به جا آورد و فرمود:

«نِعْمَ الْادامُ الْخَلُّ یا أُمَّ هانِی! لا یَقْفِرُ بَیْتٌ فِیهِ خَلٌّ»؛[۴۲۵]

«خوب نان خورشی است سرکه، خانه‌ای که در آن سرکه باشد، خالی از نان خورش نیست».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز همین سیره و روش را داشت؛ در وقتی که خلافت ظاهری هم در اختیار او قرار گرفت، معاش و لباس و برخورداری‌های او از دنیا همان بود که همه شنیده و خوانده‌اید.

روزی احنف بن قیس بر معاویه وارد بود، هنگامی که سفره انداختند، در آن همه رنگ غذا دیده می‌شد که احنف از آنها تعجب کرد، از آن جمله یک رنگ غذایی بود که احنف آن را نشناخت، از معاویه پرسید، در جواب گفت: این روده‌های مرغابی است که از مغز آن را پر کرده، و با روغن پسته سرخ شده و شکر بر آن پاشیده‌اند.

احنف به گریه افتاد، معاویه از سبب گریه او پرسید، گفت: به یاد علی علیه السلام افتادم که روزی در خدمت او مشرف بودم، وقتی هنگام افطار شد، از من خواست که در خدمتش باشم، انبانی سر به مهر نزد او آوردند، پرسیدم: در این انبان چیست؟

فرمود: اردی است از سبوس جو. از سر به مهر بودن آن پرسیدم، فرمود: می‌ترسم حسن یا حسین آن را به روغن مخلوط نمایند.[۴۲۶] علی علیه السلام خودش لباس خود را وصله می‌زد، وقتی ابن عباس آن حضرت را در حال اصلاح کفش خود دید، به ابن عباس فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹۴

«ما قِیمَةُ هذَا النَّعْلُ؟»؛

«این کفش چقدر قیمت دارد؟»

عرض کرد:

«لا قِیمَةَ لَها»؛[۴۲۷]

«بهایی ندارد».

فرمود:

«وَاللّهِ لَهِیَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ امْرَتِکُمْ إِلّا أنْ أُقِیمَ حَقّاً وَأُدْفِعَ باطِلًا»؛[۴۲۸]

«به خدا سوگند این کفش بی‌قیمت از امارت و فرمانروایی بر شما نزد من بهتر است مگر آنکه حقی را به پا دارم یا باطلی را دفع کنم».

یعنی این منصب و مقام وقتی ارزشی دارد که صاحب آن با آن اقامه حقّ و دفع باطل نماید؛ در جامعه موعود حضرت ولی‌عصر- ارواحنا فداه- نیز برنامه همین است و سیره آن حضرت همین سیره است، در احادیث آمده است:

«ما لِباسُ الْقآئِمِ علیه السلام إِلَّا الْغَلِیظُ، وَما طَعامُهُ إِلَّا الْجَشْبُ»؛[۴۲۹]

«لباس حضرت قائم علیه السلام جز جامه خشن (مثل لباس جنگ) و غذای او جز غذای ناگوار (نان جو ساده و بدون خورش) نیست».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹۵

تذکّر و رفع اشتباه

مفهوم این ویژگی‌های جامه اسلامی و سیره‌های حضرت پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السلام این نیست که از نعمت‌های الهی و جمال حیات دنیا که جلوه‌های آن بسیار است و بی‌شمار و بر جمال خداوند جمال‌آفرین دلالت دارند، نباید بهره گرفت، یا به کار و فعالیت و سعی و عمل و تولید و زراعت و صناعت و علومی که جامعه به آن نیازمند است، نپرداخت و غرایز و استعدادات را حبس و ضایع و معطل نمود و گوشه‌گیری و کم‌کاری پیشه کرد. این افکار، افکاری است که اسلام با آن به ضدیّت برخواسته و با تعالیم آن سازش ندارد.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ»؛[۴۳۰]

«بگو ای پیامبر! چه کسی زینت‌های خداوند را که برای بندگانش آفرید و روزی‌های پاک را حرام کرده است؟!».

و نیز می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَاعْمَلُوا صالِحاً»؛[۴۳۱]

«ای رسولان ما! از غذاهای پاکیزه و حلال تناول کنید و عمل صالح انجام دهید».

همچنین کار و زحمت و انواع مشاغل حلال برای توسعه بر عائله و بی‌نیازی از دیگران و هدف‌های عالی‌تر، مثل رسیدن جامعه مسلمان به خودکفایی و رفع وابستگی اقتصادی به کفّار نه تنها ممنوع نیست؛ بلکه از عبادات و طاعات

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹۶

بزرگ است.

خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ»؛[۴۳۲]

«عزّت مخصوص خداوند و پیامبرش و مؤمنین است».

بدیهی است یکی از موجبات مهم عزّت و حفظ شرافت، استقلال اقتصادی و خودکفایی در همه شعب زندگی است؛ چنان‌که از عوامل مهم ذلّت، فقر و احتیاج به بیگانه است و باید هر مسلمانی برای مبارزه با این ذلّت و حفظ آن عزّت، هرچه در امکان دارد تلاش نماید.

حرص و فخر به مال و تجمّل‌گرایی و حبّ دنیا که سرّ هر گناه است، غیر از کار و عمل به تعطیل نکشاندن قوا و استعداد است؛ و به عبارت دیگر: دنیا را برای دنیا، برای تکاثر و استکبار و استعلا به هر شکل و صورت خواستن، مذموم و ضد ارزش‌های والای انسانی است؛ امّا دنیاخواهی برای مقاصد صحیح و هدف‌های مشروع و خودکفایی شخصی و عمومی ممدوح و پسندیده است.

برداشت‌های نادرستی که از زهد و قناعت و توکّل و دعا و زیارت و عزاداری سیدالشهدا علیه السلام و انتظار ظهور و فرج و ثواب بسیاری از دعاها و اعمال نیك و آثار توبه و سایر این‌گونه اصطلاحات و اعمال مذهبی می‌شود و بعضی به اصطلاح روشنفکر، آنها را به مذهبی‌ها نسبت می‌دهند، هیچ وقت در بین نبوده و سبب ایستایی جامعه و رکون و رکود و غرور نگشته و عرف اجتماع مذهبی همه را در جای خود شناخته است و اگر هم افرادی دیده شوند که این اصطلاحات را به مفهوم واقعی آنها نشناخته باشند، معدودند و روی برداشت آنها نمی‌توان داوری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹۷

کرد، اینها همه در نظام تربیتی اسلام جایگاه ویژه و مفهوم خاص خود را دارند.

هدف اسلام ساختن انسان الهی است، نه انسان مال و نه انسان مقام و نه انسان ماشین و تکنولوژی و سایر مظاهر مادّی؛ هدف انسانی است که همه اینها را به طور صحیح و مشروع به خدمت کمال انسانی خود بگیرد که همه مظاهر زندگی، حتی جنگ او وجهه الهی داشته باشد.

«لِتَکُونَ کَلِمَةَ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیا وَکَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلی .

امّا تجمّل‌گرایی همان است که: هرکس می‌تواند نظایر آن را در خانه‌های شمال بعضی شهرها و تزئینات ظاهر و داخل آنها ببیند.

حاصل سخن این است که: راه‌ها مشخص است و عرف مسلمان معنای لفظ زهد و قناعت و حرص و تکاثر و تجمل و اسراف و تبذیر و موارد دیگر را تشخیص می‌دهد و از مظاهر زندگی و خانه و ماشین و لباس و مهمانی و عزا و عروسی اشخاص، آن را که حاصل تربیت اسلامی و محبوب خدا است، یا به آن شباهت بیشتر دارد، و آن را که به تربیت غیر اسلامی و قارون‌مآبی و طاغوت‌گرایی شبیه است، می‌شناسد؛ و کار و عمل و تلاش و تولید و صنعت و اختراع و کسب‌های مشروع را با تکاثرهای قارونی و

تشریفات طاغوتی اشتباه نمی‌کند.

البته باید پیرامون تمام این مفاهیم و جنود عقل و جهل و تعلیمات قولی و عملی پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام و مواضع آنها در مقامات و مواجهه با جریان‌ها و جوّهای مختلف، همیشه تعلیم و تعلّم ادامه داشته باشد و مکتب آموختن از آن بزرگواران باز و مفتوح باشد و ما در اینجا از اطاله بحث بیش از این معذوریم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹۸

۵: امنیت و صلح عمومی

امنیت و صلح واقعی و آرامش از ویژگی‌های دولت آقا امام زمان- روحی لتراب مقدمه الفداء- است، خوف‌ها زایل می‌شود و جان و مال و آبروی اشخاص در ضمان امان قرار می‌گیرد و در سراسر جهان امن عمومی حاکم می‌شود و اختناق و استبداد و استکبار و استضعاف- که همه از آثار حکومت‌های غیر الهی است- از جهان ریشه کن می‌گردد و حکومت‌های طواغیت به هر شکل و هر عنوان برچیده می‌شود.

از اخبار و روایات استفاده می‌شود که:

«به واسطه حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- راه‌ها آن‌قدر امن می‌شود که احدی حتی ضعیف‌ترین مردم از مشرق به مغرب سفر می‌نماید، از احدی به او اذیت و آزار نمی‌رسد».[۴۳۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۳۹۹

۶: شکوفایی وضع اقتصادی

در دولت آن حضرت، وضع اقتصاد عمومی بهبود کامل یافته، نعمت‌ها فراوان، آب‌ها مهار، زمین‌ها آباد و حاصل‌خیز و معادن ظاهر می‌شود، تا جایی که دیگر فقیری که از بیت المال چیزی دریافت کند، باقی نماند، و کسی برای دریافت کمک مالی به خزانه عمومی مراجعه ننماید. و اگر اتفاقاً کسی مراجعه کرد، به خود او می‌گویند: هر اندازه نیاز دارد، دریافت کند، که او هم پس از دریافت وجه از گرفتن پشیمان می‌شود و در مقام ردّ آن به خزانه برمی‌آید؛ ولی از او قبول نمی‌شود.[۴۳۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۰۰

۷: همه خدا را می‌پرستند

از ویژگی‌های ممتاز دیگر آن جامعه جهانی این است که همگان موحّد و خدا را به یگانگی پرستش می‌نمایند و شریکی برای او قرار نمی‌دهند، او را بی‌شریک و بی‌نظیر و واحد و یگانه و یکتا می‌شناسند.

وحده لا شریک له صفتش و هو الفرد اصل معرفتش

شرک را سوی وحدتش ره نه عقل از کُنه ذاتش آگه نه

هست در وصف کبریا و جلال شرک نالایق و شریک محال

تعالی اللّه یکی بی‌مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند

منزه ذات او از چند و از چون‌تعالی شأنه عما یقولون

بری از ضدّ وندّ وخویش واز کس‌صفاتش قل هو اللّه احد بس

این یک امتیاز بزرگ و از ویژگی‌های جامعه اسلامی است که در آن عصر عزیز، همه افراد به آن ممتاز و سرفراز می‌باشند، همه حقّ را می‌پرستند و در پرستش حقّ کسی و چیزی را شریک او نمی‌کنند و توحید خالص و منزّه و پاک از هر شائبه شرک حاکم می‌شود.

یکی از جامعه شناسان معروف در کتاب خود (تمدن اسلام و عرب) می‌گوید:

«عقیده به توحید تاج افتخاری است که در میان ادیان بر سر دین اسلام قرار دارد».

هرچند برحسب قرآن مجید، همه انبیا دعوت به توحید داشتند و موحّد بوده‌اند؛ امّا این جامعه‌شناس نظر به معتقدات جوامع فعلی بشری دارد که از طریق توحید منحرف و گرایش به شرک دارند؛ که اگر دین آنها براساس توحید بوده است، در حال حاضر به واسطه وقوع تحریفات، در این ادیان به شرک گراییده و موحد شمرده نمی‌شوند و این اسلام است که دعوتش به توحید خالص و پاک باقی مانده و پیروانش بر این عقیده ثابت و استوارند. و این فقط مسلمان‌ها هستند که بانگ دل‌نواز و روح‌پرور و معراج‌آفرین توحیدشان در هنگام اذان به گوش جهانیان می‌رسد و این قرآن، کتاب آسمانی مسلمان‌ها است که اعلام می‌کند که همه انبیا به توحید دعوت کرده‌اند:

«وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ»؛[۴۳۵]

«و به تحقیق در میان هر امتی پیامبری را مبعوث کردیم (تا به خلق ابلاغ کند) که خدای یکتا را عبادت کنید و از (اطاعت) طاغوت دوری کنید».

و می‌فرماید:

«شَرَعَ لَکُمْ مِنَ‌الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ»؛[۴۳۶]

«خدا شرع و آیینی که برای شما مسلمانان قرار داد، حقایق و احکامی

است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش کردیم که دین خدا را برپا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید. مشرکان را که به خدای یگانه دعوت می‌کنی، بسیاری در نظرشان بزرگ می‌آید».

کلمه توحید، کلمه‌ای است که هیچ کس بشر را به کلمه‌ای پربارتر و سازنده‌تر از آن نخوانده است؛ کلمه اخلاص، کلمه توحید، کلمه آزادی، کلمه برابری و مساوات، کلمه انسان، کلمه زمین و آسمان و کوه‌ها و دریاها و ستاره‌ها و کهکشان‌ها و عرش و کرسی و همه موجودات و همه کلمات است.

کلمه‌ای بود که از آغاز پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را به آن دعوت فرمود؛ «قُولُوا لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا» و تا پایان هرچه فرمود، تفسیر و تبیین و شرح این کلمه بود؛ کلمه همه آنهایی است که به اسلام گرویدند و خواهند گروید، کلمه اعلام عقیده به توحید و ایمان به خدای یگانه است.

قرآن مجید در خطاب به اهل کتاب می‌فرماید:

«یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَوآءٍ بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِن دُونِ اللَّهِ»؛[۴۳۷]

«بیایید به سوی کلمه‌ای که میان ما و شما مساوی و برابر است؛ یعنی ما و شما و همه را در یک خط و یکسان و مساوی قرار می‌دهد و آن این است که: پرستش نکنیم مگر خدا را و چیزی را برای او شریک نگیریم».

در اینجا چون می‌خواهیم ویژگی‌های جامعه اسلامی را بشناسیم، باید متوجّه باشیم که توحید در عبادت و شریک برای خدا قرار ندادن، به این است که خدا را به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۰۳

عبادتی که شرع دستور داده، یا عبادیت و مناسبت آنها را با عبادت، امضا فرموده است، عبادت کنیم و از انجام این عبادات برای غیر خدا و همچنین اعمالی که مشرکان به عنوان پرستش و عبادت مشرکانه انجام می‌دادند، اجتناب نماییم؛ چنان‌که باید از برنامه‌های عبادی صوفیه و مدعیان دروغین عرفان که از طریق اهل بیت و کتب حدیث نرسیده، به عنوان انجام برنامه و وظیفه و پیروی از سران این طوایف خودداری شود، که این همه مرتبه‌ای از شرک است. و خلاصه اقتضای توحید این است که در تعالیم قرآن و احکام اسلام ذوب شویم و به هیچ جا و هیچ کس و نقطه‌ای غیر از خدا و پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام توجّه نکنیم، و در کار دین و برنامه‌های زندگی فقط به آنها اعتماد نماییم؛ ضمناً نباید تعظیم و احترام از شعائر و مشاهد و بیوت و مقامات انبیا و اولیا را- که قرآن و سنّت بر جواز و بلکه استحباب بسیار مؤکّد، حتی وجوب آن دلالت دارند- با احترام و تعظیم از چیزها و اشخاصی که به خدا استناد ندارند و کتاب و سنّت آن را تأیید نمی‌نمایند، اشتباه کرد؛ خانه‌های انبیا و اولیا و اماکن مقدّسه، از خانه‌هایی است که باید مورد احترام باشند و در آنجاها خدا یاد شود و تسبیح خدا گفته شود، چنان‌که آیه کریمه بر آن صراحت دارد:

«فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیها اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوّ وَالْآصالِ»؛[۴۳۸]

«در خانه‌هایی، خداوند اجازه داده آنجا رفعت یابد و نام خداوند یاد شود و صبح و شام، تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند».

در روایات، از طریق اهل سنّت است که: ابوبکر از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: آیا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۰۴

بیت فاطمه و علی علیهما السلام از این بیوت است؟ فرمود: از فاضل‌ترین آنهاست.

نکته دیگری که در اینجا به آن اشاره می‌کنیم تا اهل انتظار فرج امام علیه السلام به آن هم توجّه داشته باشند، این است که: توحید در عبادت مفهوم ابتدایی و شاید مطابقش؛ پرستش نکردن به غیر از خدا و اخلاص در عبادت حقّ تعالی است؛ امّا به نظر وسیع‌تر: توحید در عبادت و خلوص آن از هر شائبه، فرمان‌بری از خداوند متعال است به گونه‌ای که غیر از خدا و کسانی که اطاعت آنها در طول اطاعت خدا و به امر خدا است، از احدی و مقامی به عنوان اینکه خود به خود یا طبق نظامات مختلف مستحق اطاعت است، اطاعت ننماید؛ زیرا این استحقاق بالذات و بنفسه برای خدا ثابت است و برای غیر خدا مثل انبیا و ائمه هدی علیهم السلام و کسانی که از جانب آنها بالخصوص یا به طور عام ولایت دارند، نیز از این جهت ثابت است.

اطاعت از آنها موضوع اطاعت از خداوند متعال است؛ در نتیجه اطاعت از طواغیت و سلاطین و هر حاکمی که مأذون من جانب اللّه یا مأذون از جانب مأذون من قبل اللّه نباشد؛ خواه حکومت‌های استبدادی و فردی یا به اصطلاح قانونی و نظام اکثریت یا حزبی باشد، هیچ یک با توحید در اطاعت سازگار نیست. و اگر نگوییم: همان شرک جلی در عبادت، به مفهوم واضح و مصداق روشن آن است، نوعی شرک خفی است که با خلوص موحّدین در توحید منافات دارد. و شاید این معنی از این آیه هم استفاده شود:

«وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ»؛[۴۳۹]

«و به تحقیق، ما در میان هر امّتی رسولی را مبعوث کردیم (تا به خلق ابلاغ کند) خدا را عبادت کنید و از طاغوت دوری کنید».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۰۵

زیرا ممکن است گفته شود که: چنین استفاده می‌شود که اجتناب از طاغوت به هر صورت و به هر شکل که اهم آن عبادت و

اطاعت او است، مضادّ عبادت خدا است؛ و مثل این آیه نیز ممکن است که به همین معنی دلالت داشته باشد:

«وَما أُمِرُوا إِلّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛[۴۴۰]

«امر نشدند مگر اینکه خدا را عبادت کنند در حالی که خالص کنندگان دین و اطاعت برای خدا باشند».

و از این میان، معنای تفسیری که از آیه شریفه ذیل شده است:

«فَمَن كانَ يَرْجُوا لِقآءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَلا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»؛[۴۴۱]

«پس هرکس به لقای خداوند امیدوار است، باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک قرار ندهد».

ظاهر می‌شود، که فرموده‌اند: «وَلا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ»؛ یعنی «لا يُشْرِكْ مَعَ عَلِيّ عليه السلام أَحَداً فِي الْخِلافَةِ»؛ نه این است که مراد از ربّ در اینجا، امیرالمؤمنین علی علیه السلام باشد؛ چون اطلاق آن بر غیر خدا نیز جایز است؛ بلکه مراد از ربّ، همان ربّ حقیقی و خداوند متعال است؛ ولی چون غیر علی علیه السلام را با آن حضرت شریک در امر خلافت و واجب الطاعه دانستن، هیچ‌گاه در طول اطاعت از خدا و موضوع آن قرار نمی‌گیرد،- و اطاعت از غیر خدا است- پس با خلوص توحید خصوصاً توحید در عبادت منافات دارد.

و مثل این روایت نیز، مسأله اطاعت از رژیم‌های مختلف غیر مشروع را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۰۶

- اگرچه نظام اکثریت باشد- آشکار می‌سازد.

حبیب سجستانی از امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که:

خداوند متعال فرموده است:

«لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلامِ دانَتْ بِوِلايَةِ كُلِّ إِمامٍ جآئِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ ...»؛[۴۴۲]

«البته عذاب می‌کنم هر رعیت را که در اسلام ملتزم و متدین شود، به ولایت هر پیشوای جائری که از سوی خدا نیست؛ اگرچه آن رعیت در کارهای خود نیکوکار و پرهیزکار باشد ...».

خلاصه از آنچه بیان شد، معلوم می‌شود که در حکومت حقّه امام عصر- ارواح العالمین له الفداء- و آن جامعه موعود اهداف زیر تحقق خواهد یافت:

اوّلًا: در سراسر جهان خدا پرستش می‌شود و از شرک اثری باقی نمی‌ماند.

ثانیاً: اطاعت مختص به خدا و نظام الهی اسلامی و ولایت منصوصه حضرت ولی‌عصر- ارواحنا فداه- می‌گردد و این بساطهای مشرکانه رژیم‌های گوناگون که همه از مصادیق آیه ذیل می‌باشند، برچیده می‌شود:

«إِنْ هِيَ إِلّا أَسْمآءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَآبآؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِن سُلْطانٍ»؛[۴۴۳]

«آنها (لات، عزّی، منات) جز اسم‌هایی که شما و پدرانتان بر بت‌ها نامیده‌اید، نیستند و خداوند هیچ دلیلی بر معبود بودن آنها نازل نفرموده است».

بنابراین از آیه فوق استفاده می‌شود که: دین و اطاعت خالص برای خدا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۰۷

می‌گردد و توحید در ولایت و حکومت و سلطنت و مالکیت، همه تحقق می‌یابد و عالم، عالم ظهور اسماء الحُسنی مانند "هو الولی "و "هو الحاکم "و "هو السلطان "و "هو المالک "می‌گردد و ایمان همگانی به معنای "له الحکم "و "له الأمر "و "له السلطان "ظاهر می‌شود؛ البته همه اینها معانی و اموری است که مؤمن به آن ظهور، باید تلاش کند که خودش را مناسب با آنها و با الهام از آنها بسازد و در حدّ ممکن، در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، آن را پیاده نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۰۸

۸: قسط و عدل جهانی

بارزترین ویژگی‌های آن جامعه موعود و دولت کریمه، گسترش جهانی قسط و عدل است که در بیش از یک‌صد خبر به آن تصریح شده است. از جمله در بعض روایات به این لفظ:

«یَمْلَأُها قِسْطاً وَعَدْلًا کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً».

و به این لفظ:

«یَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً».

و در روایاتی به این لفظ رسیده است:

«بَعْدَ ما مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً».

و در بعض دیگر به تقدیم ظلم بر جور.

این الفاظ مشهور و معروف است و علمای علم حدیث شیعه و سنی در احادیث بسیار روایت کرده‌اند و یکی از احادیث که مانند دیگر احادیثی که به آن اشاره شد، مشهور نیست؛ امّا جالب و شایان توجّه است، این عبارت است:

«یَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ نُوراً بَعْدَ ظُلْمَتِها وَعَدْلًا بَعْدَ جَوْرِها وَعِلْماً بَعْدَ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۰۹

جَهْلِها»؛[۴۴۴]

«خدا زمین را به وسیله حضرت مهدی علیه السلام پر از نور و روشنایی می‌کند بعد از تاریکی و ظلمت آن، و پر از عدل می‌کند بعد از جور و ستم، و پر از علم و دانایی می‌کند بعد از جهل و نادانی».

البته روشن است که مقصود از تاریکی و ظلمتی که در این حدیث، به آن اشاره شده است، تاریکی ظاهری که در اثر غروب آفتاب یا خاموشی‌های برق پیدا می‌شود، نیست؛ بلکه مقصود تاریکی‌هایی است که در آن روزگار در اثر دوری از معارف حقّه و نداشتن بینش صحیح و گم کردن راه ارتباط با خدا، جامعه به آن مبتلا می‌شود.

چنان‌که مقصود از نور هم نور حسّی نیست؛ بلکه نور معرفت خدا و پیغمبر و امام و درک حقایق و نور عقل و فطرت و وجدان است.

و همچنین مراد از جهل، جهل به علوم متعارفه و مبادی تمدن مادی و تکنولوژی نیست؛ بلکه مراد همین جهلی است که امروز بر دنیای علم و صنعت مستولی شده و روز به روز رو به افزایش است.

و مراد از علوم، علوم حقیقت و دانایی‌ها و دانش‌هایی است که به انسان کمال می‌بخشد و او را از ظاهر این عالم به باطن آن می‌رساند و سبب خوف و خشیت از خداوند متعال می‌گردد.

همانا واقعیت امر این است که از میان بندگان خداوند، تنها اهل علم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۱۰

و معرفت، او را عبادت می‌کنند، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ»؛[۴۴۵]

«جز این نیست که می‌ترسند از خدا دانایان از بندگانش».

عـدل و قسط از اموری است که همه افراد بشـر به برقرار نمودن آن اظهار علاقه و میل می‌نماینـد و بالفطره می‌خواهنـد همگان عادل باشـند و به حکم وجـدان خود نمی‌تواننـد حسن عـدل و فضل شـخص عادل را انکار کنند و اگر به زبان هم انکار کنند، در پیشـگاه وجدان به فضیلت آن اعتراف دارند.

هـدف از فرسـتادن پیـامبران و نزول کتاب‌های آسـمانی و قوانین و موازین محکم الهی برپایی امور مردم به قسط است، برحسب این آیه شریفه:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَأَنزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ»؛[۴۴۶]

«به تحقیق پیامبران خود را با ادله روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و میزان عدل را نازل کردیم تا مردم به عدل برپا گردند».

عدل و قسط؛ خواه آنها را مانند دو کلمه مترادف دارای مفهوم واحد بدانیم چنان‌که بعضـی از مفسـرین و اهل لغت گفته‌اند و قسـط را- مخصوصاً در مواردی که به تنهایی اسـتعمال شده است- به عدل معنی کرده‌اند، چنان‌که ظاهر آن هم همین معنی است؛ و خواه برای آنهـا- خصوصـاً در مواردی که بـا هم در کلاـمی آورده شـده باشـند- معنـای مشـابه و مرتبـط به هم در نظر بگیریم؛ هم شامل اعتدال و تناسب در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۱۱

سهـام و حقوق و نظامات مالی و اقتصادی و اجتماعی است، و هم شامل عمل به این حقوق و مقررات و تخطی نکردن از آنها، و هم شامـل حکم به این نظامـات است؛ بنابراین، حاکم عادل آن کسـی است که نظاماتی را اجرا می‌نمایـد که بر اساس قسط و اعتـدال و تناسب مقرر شده باشد.

امّا اگر قانون، ضـعیف و ناقص تدوین شده باشد؛ مثل قوانین بشـری، به کسـی که آن قانون را اجرا می‌نماید، عادل اطلاق نمی‌شود. عدل حاکم بدون عدل قانون مفهوم پیدا نخواهد کرد، همان‌طوری که عدل قانون نیز بدون عدل مجری مثمر ثمر نخواهد شد.

انزال کتـاب و میزان در آیه شـریفه، اشـاره به قوانین کـافی و جامعی است که بر انبیا نازل شـده و در هر جهت حقوق و مقرراتی که بیان نموده‌اند، بر اساس قسط است.

در دین اسلام چنان نیست که کسی بتواند بگوید: جایی که دل راضی است، قسط ناخشنود است- هرچند قسط را به معنی تعادل در نصیـب و سـهم بگیریم- زیرا قوانین اسـلام که به عقیـده هر مسـلمانی کامل و جهانی است، عدل در سـهام و حقوق را رعایت کرده است، هرچنـد در بعض موارد نکته آن بر ما یا عـدّه‌ای معلوم نباشـد؛ بنابراین هر حاکمی که احکام اسـلام را اجرا نمایـد و هرکسـی حکم برطبق موازین اسـلامی بدهـد، حکمش به عـدل است، هم از این جهت که برطبق آن موازینی حکم کرده که مطابق با قسط و عدل بوده؛ و هم از این جهت که خودش در این حکم از قانون خدا منحرف نشده است.

و خلاصه کلام این است که: عدل و قسطی که حضرت ولی‌عصر، صاحب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۱۲

الزمان- عجّل اللّه تعالی فرجه الشـریف- جهان را از آن پر می‌نمایند، معلول اجرای کامل احکام اسلام است که یگانه راه رسیدن به عـدالت اجتمـاعی صـحیح اسـت و بـا اجرای آن، ایـن مظـاهر زرق و برق و بی‌کنـترل مـترفین و مرفهیـن از میـان می‌رود و خصوصـاً امکانات دولتی بیت المال همه در اختیار نیازمندان قرار می‌گیرد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۱۳

به امید آن روز و آن عصر و آن دولت کریمه

در اینجا به علّت طولانی شدن مقاله، از بیان سایر ویژگی‌های دولت کریمه و جامعه موعود معذوریم، می‌توانید با مراجعه به کتاب "منتخب الاثر- "تألیف حقیر- بخش‌های دیگر از این ویژگی‌ها را بررسی فرمایید اگرچه در آنجا هم موفّق به استقصای همه ویژگی‌ها نشده‌ایم.

در پایان به عرض می‌رسانم: یکی از علل مهمّی که موجب به وجود آمدن آن جامعه سالم است، تکامل عقول و رشد فکری مردم است که با توجّه به این ویژگی، بسیاری از کمبودها و نواقصی که در اجتماعات کنونی است، مرتفع می‌شود.

تنگ‌نظری‌ها و زور و زراندوزی در چنان جامعه وجهه همت همه یا بیشتر افراد نیست، زندگانی آنها در عین حالی که انواع تنعمات در اختیار افراد است، زندگی عقلانی و روحانی و انسانی است، همان اهداف و فضایلی که امروز هم باید شیعیان آن حضرت و منتظران آن دولت به آن آراسته باشند. و اگر این دعا را می‌خوانند:

«اللَّهُمَّ إِنّا نَرْغَبُ إِلَیْکَ فِی دَوْلَةٍ کَرِیمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنا فِیها مِنَ الدُّعاةِ إِلی طاعَتِکَ»؛

«خداوندا از تو خواستاریم دولتی گرامی که به وسیله آن اسلام و مسلمین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۳، ص: ۴۱۴

را عزّت بخشی و نفاق و منافقین را منکوب سازی و ما را در آن دولت از زمره خوانندگان مردم به سوی اطاعت تو قرار دهی».

عملًا رغبت خود را به برقراری آن دولت و علاقه‌مندی خود را به عزّت اسلام و ذلّت کفر و نفاق با حضور در صحنه‌های خدمت به اعلی کلمه اسلام نشان دهند و دعوت به راه خدا و دین خدا را قولًا و عملًا وجهه همّت قرار دهند و طوری خود را بسازند و به قوّت ایمان و صبر و ایثار و جهاد و تلاش بیارایند که از بوته هر امتحان، بی‌غلّ و غش بیرون آیند تا از آنها باشند که مورد این بشارت بزرگ هستند.

«اولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً وَشِیعَتُنا صِدْقاً وَالدُّعاةُ إِلی دِینِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سِرّاً وَجَهْراً».

و هم این بشارت‌ها شامل حالشان باشد:

«طُوبی لِلْمُتَّقِینَ فِی غَیْبَتِهِ! طُوبی لِلصّابِرِینَ فِی مَحَبَّتِهِ. اولئِکَ مَنْ وَصَفَهُمْ فِی کِتابِهِ، فَقالَ: «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ ... أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»».

وَعَجِّلِ اللَّهُمَّ فِی ظُهُورِ مَوْلانا صاحِبِ الزَّمانِ وَاجْعَلْنا مِنْ أَعْوانِهِ وَأَنْصارِهِ. وَآخَرُ دَعْوانا أَنِ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

ربیع المولود ۱۴۱۲

لطف اللّه صافی گلپایگانی قم

---

[۱] (۱). سوره قصص، آیه ۵.

[۲] (۱). سوره انبیا، آیه ۵۲.

[۳] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۲۰.

[۴] (۲). اشعار از مرحوم آیت اللّه والد نویسنده- اعلی اللّه مقامه- است.

[۵] (۱). سوره بقره، آیه ۳.

[۶] (۱). سوره بقره، آیه ۲۳ و ۲۴.

[۷] (۱). سوره اسراء، آیه ۸۸.

[۸] (۱). المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۷۶.

[۹] (۲). یکی از خبرهای مسلّم پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله از غیب، که در کتاب‌هایی که دو سه قرن پیش از وقوع آن تألیف و منتشر شده، ضبط و ثبت گردیده، خبر آن حضرت است از ظهور آتشی در سرزمین حجاز، به‌طوری که پرتو آن به شهرهای دور، مانند بصری شام برسد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از این واقعه خبر داد و جمعی از صحابه آن را روایت کرده‌اند و در کتاب‌هایی که در قرن سوم تألیف و انتشار یافت، ضبط گردید؛ مثل "صحیح بخاری("متوفی ۲۵۶ ")،صحیح مسلم("متوفی ۲۶۱ ")،مسند احمد("متوفی ۲۴۱ ")،مسند حاکم("متوفی ۴۰۵) و "طبرانی("متوفی ۳۶۰).

و این آتش با نشانی‌هایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده بود، در شب سوم جمادی الآخر سال ۶۵۴ در نزدیکی شهر مدینه آشکار شد و از مسافت دور و چند روز راه دیده می‌شد و مدت پنجاه و دو روز باقی ماند و در ۲۷ رجب آن سال پایان پذیرفت.(یعنی نزدیک چهار قرن بعد از مرگ بخاری و مسلم) که شرح آن در کتب تواریخ مذکور است؛ مانند "السیرة النبویة" در حاشیه "السیرة الحلبیة "تألیف سید احمد زینی، ج ۳، ص ۲۲۲ "؛التذکرة "قرطبی، ص ۲۵۰ "؛«لإذاعة، "ص ۸۴ "؛الإشاعة، "ص ۳۷ "؛تاریخ الخلفاء، "ص ۳۰۹ "؛صحیح مسلم، "ج ۸، ص ۱۸۰ "؛صحیح بخاری، "کتاب فتن، ج ۴، ص ۱۴۲ "؛وفاء الوفاء "تألیف سمهودی، ج ۱، فصل ۱۶، ص ۱۳۹- ۱۵۲ "؛الفتوحات الاسلامیة، "ج ۲، ص ۶۲- ۶۷ "؛عمدة الأخبار فی تاریخ مدینة المختار، "ص ۱۲۵- ۱۲۷؛ و "فصل فی ظهور نار الحجار."

[۱۰] (۱). این مقاله در سالنامه معارف جعفری سال ۸۱- ۱۳۸۰، ص ۶۰- ۷۳، چاپ شده است. لازم به تذکّر است که قسمتی از این مقاله و بعضی مقالات دیگر، برای اینکه مطالب در این مجموعه تکرار نگردد، حذف شد. مع ذلک چون این مقالات به طور مستقل و در مناسبت‌های مختلف نگارش یافته و تصرف و حذف بیشتر باعث کوتاهی و نارسایی؛ بلکه تغییر اساس مقاله می‌شد از حذف بعضی مطالب مکرر خودداری کردیم.

[۱۱] (۲). مخفی نماند ملل دیگر و معتقدین به ادیان معروف هم در اصل انتظار ظهور یک شخصیت‌روحانی برای اصلاح جهان و خاتمه دادن به ظلم و جنگ و فساد و خرابکاری و نجات ضعفا و مظلومین، با مسلمانان همراه و متّفق‌اند و بشاراتی که در کتاب‌های آنها است، به حضرت صاحب الزمان علیه السلام منطبق می‌شود که بعضی از فضلای معاصر آنها را استقصا و استخراج نموده‌اند.

[۱۲] (۱). سوره انفال، آیه ۳۹.

[۱۳] (۱). سوره توبه، آیه ۳۳ و سوره فتح، آیه ۲۸.

[۱۴] (۲). سوره توبه، آیه ۳۲.

[۱۵] (۳). سوره صف، آیه ۸.

[۱۶] (۴). سوره انفال، آیه ۷.

[۱۷] (۵). سوره اسراء، آیه ۸۱.

[۱۸] (۶). سوره انبیا، آیه ۱۰۵.

[۱۹] (۱). سوره نور، آیه ۵۵.

[۲۰] (۲). سوره صافات، آیه ۱۷۱- ۱۷۳.

[۲۱] (۳). سوره غافر، آیه ۵۱.

[۲۲] (۴). سوره مجادله، آیه ۲۱.

[۲۳] (۱). سوره غافر، آیه ۵۱.

[۲۴] (۱). سوره توبه، آیه ۳۳ و سوره فتح، آیه ۲۸.

[۲۵] (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۳۵(طبع مصر).

[۲۶] (۱). سخنان چهار نفر دیگر از علمای معروف اهل سنّت را چون در یکی از فصل‌ها و مقالات آینده نیز ذکر شده حذف کردیم، به آن مقاله مراجعه شود.

[۲۷] (۲). طبق روایاتی که ابن حجر عسقلانی شافعی در« الاصابه»، ج ۱، ص ۳۹۵ از« فوائد کواکبی» روایت کرده، حکیم بن عیاش به سبب نفرین حضرت صادق علیه السلام به وضع عجیبی هلاک شد.

[۲۸] (۱). قسمت‌هایی از این مقاله مانند اسامی صحابه و کتاب‌هایی که علمای اهل سنّت در این باب‌تألیف کرده‌اند و نام کسانی که به تواتر این روایات تصریح نموده‌اند، چون در فصل‌های آینده این کتاب مذکور می‌شود، حذف گردید.

[۲۹] (۲). حدیث متواتر: حدیثی را گویند که راویان و کسانی که آن را نقل می‌کنن، د جمعی باشند که‌عادةً اتّفاق و تبانی آنها بر کذب ممکن نباشد.

[۳۰] (۱). منتخب الاثر، فصل سوم، باب اوّل

[۳۱] (۱). چون این خصایص در فصل "مشخصات و اوصاف مهدی علیه السلام "بیان شده، برای اینکه تکرار نشود، از این مقاله حذف کردیم و خواننده عزیز را به فصل مذکور رجوع می‌دهیم.

[۳۲] (۱). سوره نساء، آیه ۵۹.

[۳۳] (۱). منتخب الاثر، ص ۱۵۱.

[۳۴] (۱). رجوع فرمایید به کتاب "پرتوی از عظمت حسین علیه السلام "تألیف مؤلف، ص ۳۴۹ تا ۳۵۸.

[۳۵] (۱). ابن شهرآشوب در "متشابه القرآن و مختلفه "ج ۲، ص ۵۵، نیز اسامی جمعی صحابه را که از راویان این حدیث می‌باشند، ذکر کرده است.

[۳۶] (۱). منتخب الاثر، تألیف نگارنده، ص ۱۲.

[۳۷] (۱). الجامع الصغیر، ج ۱، ط ۴، ص ۹۱.

[۳۸] (۲). کنزالعمال، ج ۱، ص ۳۳۸، ج ۶، ص ۲۰۱.

[۳۹] (۳). کنزالعمال، ج ۶، ص ۲۰۱، ح ۳۴۸۳.

[۴۰] (۱). عبقات الانوار، ص ۲۴۶، ج ۲، ص ۱۲.

[۴۱] (۲). کشف الاستار، ص ۷۴.

[۴۲] (۳). ینابیع المودة، ص ۵.

[۴۳] (۴). ینابیع المودة، ص ۴۹۳.

[۴۴] (۱). ینابیع المودة، ص ۲۵۸ و ۴۴۵؛ کشف الاستار، ص ۷۴.

[۴۵] (۲). ینابیع المودة، ص ۴۴۷؛ عبقات، ج ۲، ص ۲۳۷.

[۴۶] (۳). کشف الاستار، ص ۷۴؛ عبقات، ج ۲، ص ۲۴۰.

[۴۷] (۱). ینابیع المودة، ص ۲۵۸ و ۴۵۵.

[۴۸] (۲). مقتل الحسین، ج ۱، ص ۹۴؛ ینابیع المودة، ص ۲۵۸ و ۴۹۲.

[۴۹] (۳). عبقات، ج ۲، ص ۲۳۸؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۴.

[۵۰] (۴). ساربان، شترچران.

[۵۱] (۱). مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۹۵؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۸۶؛ فرائد السمطین، ج ۲.

[۵۲] (۲). مقتل الحسین، ج ۱، ص ۹۴، فصل ۶.

[۵۳] (۳). عبقات، ج ۲، ص ۲۵۳ و ۲۵۴؛ کشف الاستار، ص ۲۷- ۲۹، نسخه خطی اربعین، ح ۴.

[۵۴] (۱). جزء ۲، ص ۹۴.

[۵۵] (۱). از حسن موافقات که دلیل بر امکان حصول تفاهم بیشتر بین شیعه و اهل سنّت است، این است که اسامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام در کتیبه‌های مسجد مقدّس پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه، در قسمتی که در زمان ملک سعود بن عبدالعزیز و فیصل تجدید بنا شده، ثبت گردیده است و برحسب آنچه که زمانی در یکی از کتب تاریخی معتبر دیده‌ام، سابق بر این هم، این اسامی طیبه در کتیبه‌های مسجد ثبت بوده. با این تفاوت در کتیبه‌هایی که قبل از این تعمیر و تجدید بوده، اسامی ائمه متصل به هم بوده و در کتیبه‌های فعلی به تفریق و در بین اسامی صحابه و ائمه اربعه نوشته شده و نام حضرت مهدی علیه السلام به این عبارت« محمّد المهدی رضی اللَّه عنه» رو به روی کسی است که از باب مجیدی به صحن مقدّس اوّل مشرف می‌شود، در وسط قرار گرفته است.

[۵۶] (۱). اینکه آن جناب از فرزندان حسن و حسین علیهما السلام است، برای این است که مادر مکرّمه امام محمّد باقر، فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است، پس حضرت باقر و امامان بعد از ایشان تا حضرت ولی عصر- عجل اللَّه تعالی فرجه- همه از نسل حسن و حسین علیهما السلام می‌باشند.

[۵۷] (۱). این مقاله در شماره ۹، سال ۲، مجله« نشریه مسجد اعظم»، ص ۲۲- ۳۱ چاپ شده است.

[۵۸] (۲). عالم متتبع سیّد هاشم بحرانی کتابی به نام« المحجهٔ فیما نزل فی القائم الحجهٔ» نگاشته که درآن بیش از صد آیه از آیات مفسّر به آن حضرت را جمع آوری کرده است.

[۵۹] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۶ و تفسیر غرائب القرآن نیشابوری.

[۶۰] (۲). تفسیر فخر و السراج المنیر شربینی و البیان، ص ۱۰۹؛ نور الابصار، ص ۱۵۳، ب ۲.

[۶۱] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۵.

[۶۲] (۴). غرائب القرآن و تفسیر کبیر.

[۶۳] (۵). شرح ابن الحدید، ج ۴، ص ۳۳۶.

[۶۴] (۶). اسعاف الراغبین، ب ۲، ص ۱۴۱؛ نور الابصار، ب ۲، ص ۱۵۳؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۵۳؛ البیان، ص ۱۰۹.

[۶۵] (۱). اسعاف الراغبین، باب ۲، ص ۱۴۰، طبع مصر).

[۶۶] (۲). نور الابصار: ص ۱۵۵، طبع مصر.

[۶۷] (۳). حاشیه سنن ترمذی: ج ۲، ص ۴۶، طبع دهلی.

[۶۸] (۴). الصواعق المحرقهٔ، ص ۹۹، طبع مصر.

[۶۹] (۵). الفتوحات الاسلامیهٔ: ج ۲، ص ۲۱۱، طبع مصر.

[۷۰] (۶). غایهٔ المأمول: ج ۵، ص ۳۸۲.

[۷۱] (۱). ظاهراً اوس است که نام چند تن از صحابه بوده، اوس بن حذیفه، اوس بن ابی اوس ثقفی یا اوس بن اوس ثقفی، اوس بن عوف ثقفی؛ ولی در بدایع الزهور راجع به نزول حضرت عیسی علیه السلام و اقتدای او به حضرت مهدی علیهما السلام، اخراج

حدیث به این لفظ کرده: قال اویس الثقفی: سمعت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله.

[۷۲] (۱). سوائک الذهب، ص ۷۸.

[۷۳] (۲). مقدمه ابن خلدون، ص ۳۶۷.

[۷۴] (۱). غایهٔ المأمول، ج ۵، ص ۳۶۲ و ۳۸۱.

[۷۵] (۲). در یکی از فصل‌های این کتاب، مشخصات و علایم به طور جامع‌تر از مآخذ شیعه و اهل سنّت نوشته، و آنچه در اینجا نوشته می‌شود، فقط قسمتی از علایم آن حضرت است که در کتاب اهل سنّت بیان شده است.

[۷۶] (۱). منتخب الاثر، فصل سوم، باب اوّل.

[۷۷] (۲). الإشاعهٔ، ص ۱۱۲.

[۷۸] (۳). الاذاعهٔ، ص ۱۳۷.

[۷۹] (۴). التصریح، ص ۴۴۲.

[۸۰] (۱). العرف الوردی: ج ۲، ص ۸۳.

[۸۱] (۲). کتاب ارشاد المستهدی در حلب طبع شده. یکی از علمای حلب به نام شیخ عبد المتعالی‌سرمینی، یک نسخه آن را به نویسنده اهدا کرده است.

[۸۲] (۱). این مقاله در مجله مکتب انبیا(دین در عصر دانش) شماره ۲، ص ۱۶- ۲۳ چاپ شده است.

[۸۳] (۲). سوره انبیا، آیه ۱۰۵.

[۸۴] (۱). راجع به فتن و حوادثی که در آخرالزمان اتفاق می‌افتد، محدّثین بزرگ شیعه و سنّی روایات‌کثیری- در کتبی که از تاریخ تألیف بعضی آنها یک هزار سال بیشتر گذشته و در دسترس ما است- نقل کرده‌اند که در حقیقت باید این روایات را در ردیف معجزات حتمی و اخبار غیبی قرار دهد. هر کسی تفصیل آنها را بخواهد، باید به آن کتاب‌ها مراجعه کند که از جمله: بی‌حجابی زنان، برهنه ظاهر شدن آنها، تسلط آنها بر مردها، طرف مشورت شدن آنها و مشارکت آنها با مردها در کارهای مردانه، مداخله آنها در اداره امور کشور، رواج و علنی شدن می‌خواری و می‌فروشی، ربا، زنا، قمار، استخفاف به نماز، ساختن آسمان خراش‌ها و کاخ‌های بلند، به کار گماردن نااهلان، تجاهر به معاصی، صرف اموال در راه‌های باطل(مثل پول‌هایی که در شب‌نشینی‌ها و کاباره‌ها در شب ژانویه یا شب‌های دیگر رسم شده خرج می‌کنند)، ستایش و تشویق از زنان بی‌عفّت و بدکاره و خواننده و نوازنده، پیش افتادن کسانی که زنان را به فساد ترغیب می‌کنند، تعطیل شدن احکام الهی و حدود و قوانین شرعی، حکم برخلاف حکم خدا دادن، زیادی طلاق، منع از امر به معروف، تزیین مردها به طلا مثل انگشتر طلا، کثرت اولاد زنا و از جمله این علامات مرکزیّت علمی شهر مذهبی قم و حجت شدن آن بر سایر بلاد و انتشار علوم دینی از این شهر، به سایر شهرستان‌ها است.

[۸۵] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۶۴.

[۸۶] (۱). این مقاله در شماره ۳ مجله مکتب اسلام(ص ۶- ۱۰) چاپ شده است.

[۸۷] (۱). ترجمه و آدرس این حدیث قبلًا گذشت.

[۸۸] (۱). این مقاله در نشریه کتابخانه مسجد اعظم، سال ۲، شماره ۱۱،(صفحات ۹- ۱۵ و ۵۶ و ۵۷) چاپ شده است.

[۸۹] (۲). رجوع شود به قرآن کریم، آیاتی چون:« وَما أَرْسَلْناکَ إِلّا رَحْمَهً لِلْعالَمِینَ» و« إنْ هُوَ إلّا ذِکْرٌلِلْعالَمِینَ» و« قُلْ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً» و« وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَ الْإسْلامِ دِیناً فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ» که به رسالت عامّه آن حضرت دلالت و صراحت دارند.

[۹۰] (۱). یکی از متفکّرین بزرگ معاصر در یکی از کتاب‌هایش، بعد از ذکر آیات چندی از قرآن مجید نتیجه گرفته که: دین عبارت است از قانون و حدود و شرع، و طریقه و نظام فکری و عملی. پس اگر انسان در پیروی از قانون و حدود، استناد به خدا

داشته باشد، در دین خدا است. و اگر استناد به شخص و زمامداری داشته باشد، در دین آن زمامدار است. و اگر استناد به رئیس قبیله یا رأی عموم داشته باشد، ناچار در دین آنها است.

[۹۱] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۶۴.

[۹۲] (۲). به نظر ما ضرر و فساد بشرپرستی از سنگ پرستی بیشتر است؛ زیرا بشر در اثر تعظیم، خضوع، تملّق و چاپلوسی دیگران به خود مغرور می‌شود و خودکام و دیکتاتور و متکبر می‌شود به طوری که از انتقاد و راهنمایی دیگران به خشم می‌آید و اظهار فرعونیّت می‌کند، و از اینکه مردم او را بپرستند و در برابر او تواضع نمایند لذّت می‌برد، امّا سنگ پرستی دیگر این مفاسد را ندارد، متأسفانه بشرپرستی هنوز در دنیا حتی دنیاهای به اصطلاح متمدن به صورت‌های تازه و کهنه باقی است.

[۹۳] (۱). کسری و قیصرها.

[۹۴] (۱). فیلسوف آمریکایی "ویلیام لوکا اریسون "می‌گوید: ما به مملکت واحد و قانون و احدو قاضی واحد و حاکم واحد برای بشر اعتراف می‌کنیم، تمام شهرهای دنیا، شهر ما و هریک از جامعه بشر، ابنای شهر و ابنای وطن ما هستند، ما زمین شهرهای خود را دوست می‌داریم به مقداری که شهرهای دیگر را دوست می‌داریم(البته اینکه آیا آمریکایی‌ها در این ادّعا صادق‌اند یا کاذب؟! قضاوت آن با مردم دنیا است).

"دانته "ادیب شهیر ایتالیایی می‌گوید: واجب است تمام زمین و جماعاتی که در آن زیست دارند، به فرمان یک امیر باشند که آنچه را مورد حاجت است، مالک باشد تا جنگ واقع نشود و صلح و آشتی برقرار شود.

"فولتیر "فرانسوی می‌گوید: هیچ کس برای شهرهای خودش عظمت آرزو نکرد مگر آنکه آرزومند بدبختی و نیستی دیگران شد.
متفکرین دیگر از قبیل "صموئیل جنسون "نیز از این‌گونه نظرات، که حاکی از میل آنها به تشکیل یک جامعه جهانی است، دارند.

[۹۵] (۱). ترجمه سه آیه فوق قبلًا گذشت.

[۹۶] (۲). نهج البلاغه، حکمت ۲۰۹.

[۹۷] (۱). رجوع شود به شماره نهم نشریه مقاله نگارنده(این مقاله نیز در این کتاب نقل شده است).

[۹۸] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۹.

[۹۹] (۲). سوره فاطر، آیه ۴۳.

[۱۰۰] (۱). سوره طه، آیه ۱۱۴.

[۱۰۱] (۱). مجله« المختار من ریدر زدایجست»، ص ۳۷، نوامبر ۱۹۵۹.

[۱۰۲] (۲). مجله« المختار من ریدر زدایجست»، ص ۱۱۳، اکتبر ۱۹۵۹.

[۱۰۳] (۱). راجع به فواید عجیب و بااهمّیت صاعقه مراجعه شود به مقاله ":الصواعق نعمهٔ "تلخیص از مجله ماهیانه "بوبیلدر ساینس "و "المختار من ریدر زدایجست، "ص ۱۰۶، شماره اکتبر، ۱۹۵۹.

[۱۰۴] (۱). سوره لقمان، آیه ۲۷.

[۱۰۵] (۱). سوره کهف، آیه ۱۰۹.

[۱۰۶] (۱). حقّ الیقین شبّر، ج ۱، ص ۴۶، ترجمه این حدیث قبلًا گذشت.

[۱۰۷] (۱). این دو بیت از گنج دانش یا صد پند مرحوم آیت اللَّه والد نگارنده است.

[۱۰۸] (۱). منتخب الاثر نگارنده، باب ۲۸، فصل ۲، ح ۱.

[۱۰۹] (۱). سوره قصص، آیه ۷.

[۱۱۰] (۲). سوره شعراء، آیه ۲۱.

[۱۱۱] (۱). مراجعه شود به کتاب منتخب الاثر، تألیف نگارنده، فصل ۲، باب ۲۸ و ۴۷.

[۱۱۲] (۱). منتخب الاثر، فصل ۱، باب ۸، ح ۴.

[۱۱۳] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۱۶، ح ۳۴، ب ۳۴ و منتخب الاثر تألیف نگارنده، فصل ۲، ب ۲۷، حدیث ۱۰.

[۱۱۴] (۱). کمالد الدین، ج ۲، ب ۳۴، ص ۱۵، ح ۳۱.

[۱۱۵] (۱). کمال الدین، ج ۱، ب ۲۶، ص ۴۰۴ و ۴۰۵، ح ۷.

[۱۱۶] (۲). کمال الدین، ج ۱، ب ۳۰، ص ۴۳۴، ح ۳. مخفی نماند اخبار راجع به شدت این امتحان بسیار است. مراجعه شود به: غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی و کمال الدین صدوق- رضوان اللّه علیهم- و منتخب الاثر این حقیر.

[۱۱۷] (۱). سوره حدید، آیه ۱۷.

[۱۱۸] (۱). اثبات الهداة، ج ۷، ص ۱۵۶، ح ۴۰.

[۱۱۹] (۲). ای صاحب قبّه درخشان بر مکان بلند، هر کس قبر تو را زیارت کرد و به آن طلب شفا نمود شفا یافت.

[۱۲۰] (۱). سوره نوح، آیه ۲۷.

[۱۲۱] (۲). سوره فتح، آیه ۲۵.

[۱۲۲] (۱). این رساله در سال ۱۳۳۵ شمسی در تهران طبع شده و این جمله در فصل سوم، ص ۲۵، آن نقل گردید.

[۱۲۳] (۱). سوره نور، آیه ۵۵.

[۱۲۴] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۹۷، کلام ۱۴۷.

[۱۲۵] (۱). تجرید الاعتقاد، مبحث امامت.

[۱۲۶] (۲). سوره مائده، آیه ۳.

[۱۲۷] (۱). نهج البلاغه، ص ۲۱۴، نهمین کلام از کلمات غریبه امام علیه السلام.

[۱۲۸] (۱). سوره نور، آیه ۳۶.

[۱۲۹] (۱). ما در کتاب« منتخب الاثر» ص ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ نیز این موضوع را متعرض شده‌ایم و محدث نوری نیز در« کشف الاستار» و دیگران هم متعرض شده‌اند.

[۱۳۰] (۱). اطلاعات شماره ۱۱۸۰۵.

[۱۳۱] (۲). همان.

[۱۳۲] (۱). مجله دانشمند، شماره مسلسل ۶۱.

[۱۳۳] (۲). مجله دانشمند، شماره مسلسل ۶۱.

[۱۳۴] (۳). اطلاعات، شماره ۱۱۸۰۵.

[۱۳۵] (۱). الهلال، شماره ۵، سال ۳۸، ص ۶۰۷؛ منتخب الاثر، ص ۲۷۸.

[۱۳۶] (۲). البته برطبق آیات صریح قرآن مجید، مرگ از سنن عالم و قواعد حتمی است و این اظهارنظر پزشکان مبالغه و اغراق است.

[۱۳۷] (۱). الهلال، شماره ۵، سال ۳۸، مارس ۱۹۳۰؛ منتخب الاثر، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

[۱۳۸] (۱). رجوع شود به ترجمه تورات از لغت عبرانی و کلدانی و یونانی به لغت عربی، طبع بیروت، سال ۱۸۷۰ م.

[۱۳۹] (۲). رجوع شود به کتاب اظهار الحق، ج ۲، ص ۱۲۴.

[۱۴۰] (۱). البته غرض از تعبیر استثنایی و منفرد در اینجا این نیست که استثنا بر اساس قاعده و قانونی‌نیست و مثل استثنائات عرف

ما تبعیض بی‌جهت و بی‌مصلحت باشد؛ بلکه این استثنائات نیز طبق نوامیس خاصه و سنن الهی ظاهر می‌شود و اطلاق استثنا بر این‌گونه پدیده‌ها از جهت این است که به حسب معتاد و سابقه و اطلاعات ما به ندرت دیده می‌شوند. از نظر ما ظهور فلان ستاره یا حادثه جوّی یک امر استثنایی و بی‌سابقه است؛ امّا از نظر کسی که به اوضاع و احوال و حرکات ستارگان و منظومه عالم است، یک امر با سابقه است که مکرّر در دوران صدها هزار سال جهان روی داده است.

[۱۴۱] (۱). نور دانش، شماره ۶، دوره جدید، سال پنجم.

[۱۴۲] (۱). درخت عندم را درخت« دم الاخوین» و« دم الثعبان» نیز گویند و فارسی« دم الاخوین» و« دم‌الثعبان»« خون سیاوش» و« خون سیاوشان» است و ظاهراً عندم، به ضم باشد.

[۱۴۳] (۱). پیک ایران، شماره ۱۱۵۲.

[۱۴۴] (۲). نور دانش، شماره ۶، دوره جدید، سال ۵.

[۱۴۵] (۳). اللّه و العلم و الحدیث، ۹۶.

[۱۴۶] (۱). اطلاعات، شماره ۹۷۷.

[۱۴۷] (۲). نور دانش، شماره ۶، دوره جدید، سال ۵.

[۱۴۸] (۱). سوره روم، آیه ۲۲.

[۱۴۹] (۱). اطلاعات، شماره ۱۱۸۰۵.

[۱۵۰] (۱). منتخب الاثر، ص ۲۸۰.

[۱۵۱] (۱). نقل به معنی از مجله« المقتطف»، شماره ۳، سال ۵۹، اصل مقاله را در« منتخب الاثر» صفحه ۲۸۰ تا ۲۸۳ نقل کرده‌ام.

[۱۵۲] (۲). اطلاعات، شماره ۱۱۸۰۵.

[۱۵۳] (۳). اطلاعات، شماره ۱۲۱۴۳، سال ۴۱؛ مجله دانشمند، شماره ۶۴ و ۶۵.

[۱۵۴] (۱). اطلاعات، شماره ۸۹۳۰.

[۱۵۵] (۲). مجله کل شیء؛ تفسیر طنطاوی، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

[۱۵۶] (۱). روزنامه(الثوره) چاپ بغداد، شماره ۹۴، سال اوّل.

[۱۵۷] (۱). اطلاعات، شماره ۱۱۸۰۵.

[۱۵۸] (۱). اطلاعات، شماره ۸۹۳۰.

[۱۵۹] (۱). اطلاعات شماره ۱۲۶۷۲.

[۱۶۰] (۱). اطلاعات، شماره ۱۲۶۷۲.

[۱۶۱] (۲). اطلاعات، شماره ۱۱۸۰۵.

[۱۶۲] (۳). الامالی المنتخبه شیخ عبدالواحد مظفری، ص ۷۹، ط نجف، نقل از سالنامه پارس.

[۱۶۳] (۴). اطلاعات، شماره ۸۷۳۹.

[۱۶۴] (۱). اطلاعات، شماره ۹۱۹۸.

[۱۶۵] (۱). منتخب الاثر، ص ۲۰۶، ف ۲، ب ۱۰، ح ۶.

[۱۶۶] (۲). منتخب الاثر، باب ۱۷، ف ۲، ح ۲، ص ۲۲۱.

[۱۶۷] (۱). منتخب الاثر، الباب الحادی و الثلاثون فی« انه شاب لا یهرم بمرور الایام»، ب ۳۱، ح ۲، فصل ۲.

[۱۶۸] (۱). در مجله "المسلم "و مجله "العشیرهٔ المحمدیهٔ، "طبع مصر، شماره اوّل، سال هجدهم، شعبان ۱۳۸۷.

[۱۶۹] (۱). سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

[۱۷۰] (۱). این کتاب نخست به ضمیمه ترجمه انگلیسی آن در ۱۸۹۹ میلادی در لندن طبع و اخیراً نیزطبع آن تجدید شده است.

[۱۷۱] (۱). بنابر تواریخ و کتب حدیث مجموع مدت عمر او پیش از بعثت و پس از طوفان ۲۵۰۰ سال شد.

[۱۷۲] (۲). مدت اعمار این افراد همه طبق تورات نوشته شده که علاوه بر این، جمعی دیگر را نیز مانند فالح و رعو و سروج و ناحور و غیره ذکر کرده. رجوع شود به ترجمه عربی تورات، طبع بیروت، ۱۸۷۰ میلادی و منتخب الاثر نگارنده، ص ۲۷۶ و ۲۷۷. و ظاهراً اخنوخ همان ایلیا است که یهود و نصاری معتقدند: سه هزار و سیصد و هشتاد و دو سال پیش از میلاد زنده به آسمان برده شد و الم مرگ نچشید. رجوع شود به کتاب اظهار الحق، ج ۲، ص ۱۲۴).

[۱۷۳] (۳). کمال الدین، ج ۲، ص ۲۳۳- ۲۳۵.

[۱۷۴] (۴). المعمّرین، ص ۳۶.

[۱۷۵] (۵). کمال الدین، ج ۲، ص ۲۳۲.

[۱۷۶] (۶). کنز الفوائد، ص ۲۴۵.

[۱۷۷] (۷). کمال الدین، ج ۲، ص ۱۴۲.

[۱۷۸] (۱). المعمّرین، ص ۶۴.

[۱۷۹] (۲). تذکرة الخواص، ص ۲۰۵؛ المعمّرین، ص ۳۱.

[۱۸۰] (۳). المعمّرین، ص ۵۹.

[۱۸۱] (۴). المعمّرین، ص ۴۳.

[۱۸۲] (۵). غیبت شیخ طوسی، ص ۸۶.

[۱۸۳] (۶). غیبت شیخ طوسی، ص ۸۶.

[۱۸۴] (۷). کمال الدین، ص ۲۴۶.

[۱۸۵] (۸). المعمّرین، ص ۶۵.

[۱۸۶] (۹). المعمّرین، ص ۴۹.

[۱۸۷] (۱۰). المعمّرین، ص ۶۷.

[۱۸۸] (۱۱). المعمّرین، ص ۶۹.

[۱۸۹] (۱). غیبت شیخ طوسی، ص ۸۱؛ المعمّرین، ص ۴۲.

[۱۹۰] (۲). المعمّرین، ص ۸۲.

[۱۹۱] (۳). المعمّرین، ص ۴۹.

[۱۹۲] (۴). المعمّرین، ص ۲۰.

[۱۹۳] (۵). المعمّرین، ص ۳۳.

[۱۹۴] (۶). المعمّرین، ص ۲۲.

[۱۹۵] (۷). تذکرة الخواص، ص ۳۷۷، نقل از تورات.

[۱۹۶] (۸). المعمّرین، ص ۶۸.

[۱۹۷] (۹). کمال الدین، ج ۲، ص ۲۴۲.

[۱۹۸] (۱۰). المعمّرین، ص ۲۵.

[۱۹۹] (۱۱). المعمّرین، ص ۵.

[۲۰۰] (۱۲). المعمّرین، ص ۴۱.

[۲۰۱] (۱). المعمّرین، ص ۳۹.

[۲۰۲] (۲). کمال الدین، ج ۲، ص ۲۳۵.

[۲۰۳] (۳). غیبت شیخ طوسی، ص ۸۰.

[۲۰۴] (۴). المعمّرین، ص ۲۰.

[۲۰۵] (۵). المعمّرین، ص ۷۰.

[۲۰۶] (۶). کمال الدین، ج ۲، ص ۲۵۵.

[۲۰۷] (۷). المعمّرین، ص ۳۸.

[۲۰۸] (۸). المعمّرین، ص ۶۶.

[۲۰۹] (۹). کمال الدین، ج ۲، ص ۲۳۲.

[۲۱۰] (۱۰). غیبت شیخ طوسی، ص ۸۱.

[۲۱۱] (۱۱). غیبت شیخ طوسی، ص ۸۶.

[۲۱۲] (۱۲). کنز الفوائد، ص ۲۵۴.

[۲۱۳] (۱). تذکرة الخواص، ص ۲۰۵؛ المعمّرین، ص ۲۲.

[۲۱۴] (۲). المعمّرین، ص ۶۶.

[۲۱۵] (۳). کمال الدین، ج ۲، ص ۲۵۵؛ المعمّرین، ص ۲۱.

[۲۱۶] (۴). المعمّرین، ص ۳۵.

[۲۱۷] (۵). المعمّرین، ص ۹؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳.

[۲۱۸] (۶). المعمّرین، ص ۲۹.

[۲۱۹] (۷). تذکرة الخواص، ص ۲۰۵.

[۲۲۰] (۸). مخفی نماند یادداشت کردن نام معمّرینی که شرح حالاتشان در کتاب المعمّرین و غیبت شیخ طوسی و کمال الدین و کنز الفوائد و کتاب‌های تاریخ حفظ شده، سبب اطاله مقاله می‌گردد، لذا به همین قدر قناعت کردیم و بر آن اسامی معمّرین دیگر را از کتاب‌هایی که اخیراً تألیف شده، اضافه می‌نماییم و همچنین بعضی از معمّرین معاصر را که اتفاقاً و بدون اینکه در مقام فحص باشیم در روزنامه‌ها به شرح احوال آنها برخوردیم.

[۲۲۱] (۱). نام این چند نفر در تفسیر الجواهر، ج ۱۷، ص ۲۲۶ ذکر شده است.

[۲۲۲] (۱). نام این افراد در روزنامه الاهرام، شماره ۳، دسامبر ۱۹۳۰ طی مقاله‌ای با عنوان "الخلود و طول العمر حوادث مدهشهٔ عن طول الاعمار "ضبط شده است. تفسیر الجواهر، ج ۲۴، ص ۸۶- ۸۸.

[۲۲۳] (۲). مجله صبا، شماره ۲۹، سال ۳، به نقل از مجله الاثنین قاهره.

[۲۲۴] (۳). پرچم اسلام، شماره ۳، سال ۲.

[۲۲۵] (۴). روزنامه کیهان، شماره ۷۲۵۳.

[۲۲۶] (۵). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۶۰۳.

[۲۲۷] (۶). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۲۱۵.

[۲۲۸] (۱). روزنامه کیهان، شماره ۷۱۵۱ و شماره ۷۷۴۶؛ روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۱۱۷۴۴، ۱۱۷۵۰، ۱۱۸۷۱، ۱۱۹۰۴، ۱۱۹۶۵، ۱۲۸۸۲، ۱۲۸۹۳.

[۲۲۹] (۲). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۰۷۲.

[۲۳۰] (۳). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۳۰۳.

[۲۳۱] (۴). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۰۹۳.

[۲۳۲] (۵). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۶۲۲.

[۲۳۳] (۶). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۴۳۱.

[۲۳۴] (۷). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۷۶۳ و ۹۸۷۳.

[۲۳۵] (۸). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۳۴۷.

[۲۳۶] (۹). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۷۴۶ و ۹۷۴۸.

[۲۳۷] (۱). روزنامه کیهان، شماره ۵۹۹۱.

[۲۳۸] (۲). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۹۲۴.

[۲۳۹] (۳). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۰۰۰۰.

[۲۴۰] (۴). روزنامه اطلاعات، شماره ۸۷۳۱.

[۲۴۱] (۵). روزنامه اطلاعات، شماره ۸۷۳۹.

[۲۴۲] (۶). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۱۸۷.

[۲۴۳] (۷). روزنامه اطلاعات، شماره ۸۶۴۶.

[۲۴۴] (۸). روزنامه اطلاعات، شماره ۸۹۷۲.

[۲۴۵] (۱). روزنامه اطلاعات، شماره ۸۹۷۲.

[۲۴۶] (۲). روزنامه کیهان، شماره ۶۰۶۳.

[۲۴۷] (۳). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۰۲۳.

[۲۴۸] (۴). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱، آبان ماه ۱۳۳۳.

[۲۴۹] (۵). مجله دانشمند، شماره ۶۱.

[۲۵۰] (۶). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۱۰۵.

[۲۵۱] (۷). روزنامه اطلاعات، شماره ۸۹۲۸.

[۲۵۲] (۸). روزنامه اطلاعات، شماره ۸۷۴۵.

[۲۵۳] (۹). الامالی المنتخبهٔ، ج ۱، ص ۷۹، طبع نجف؛ نقل از روزنامه الاخاء بغداد، شماره ۷۵۷، سال ۴.

[۲۵۴] (۱). الامالی المنتخبهٔ، ج ۱، ص ۷۹، طبع نجف، به نقل از سالنامه پارس.

[۲۵۵] (۲). روزنامه اطلاعات، شماره ۸۹۶۳.

[۲۵۶] (۳). روزنامه اطلاعات، شماره ۸۹۶۳.

[۲۵۷] (۴). شرح احوالش به طور مفصل در روزنامه اطلاعات، شماره ۹۲۳۶ و به طور مختصر در روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۱۹۲۱ و ۹۵۷۴ و ۹۵۷۵ درج شده است.

[۲۵۸] (۵). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۱۷۹ و ۱۱۱۸۰.

[۲۵۹] (۶). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۷۴۱ و ۹۷۴۲.

[۲۶۰] (۷). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۷۸۰.

[۲۶۱] (۱). روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۹۷۴۱ و ۹۷۴۴ و ۹۷۶۵ و شماره ۲۶ مهر ۱۳۳۷.

[۲۶۲] (۲). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۳۳۷.

[۲۶۳] (۳). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۲۶۷۲.

[۲۶۴] (۴). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۱۷۸.

[۲۶۵] (۱). روزنامه اطلاعات، شماره ۸۹۰۴.

[۲۶۶] (۲). روزنامه اطلاعات، شماره ۹۴۳۷.

[۲۶۷] (۳). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱ آبان ۱۳۳۳.

[۲۶۸] (۴). مجله دانشمند، شماره ۶۱.

[۲۶۹] (۵). مجله دانشمند، شماره ۶۱.

[۲۷۰] (۶). مجله دانشمند، شماره ۶۱.

[۲۷۱] (۷). روزنامه اطلاعات، شماره ۱۲۸۸۲.

[۲۷۲] (۸). مجله دانشمند، شماره ۶۱.

[۲۷۳] (۱). کشف المحجّهٔ، فصل ۷۹.

[۲۷۴] (۱). ینابیع الموده، ص ۴۴۹ و ۴۵۱.

[۲۷۵] (۱). سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

[۲۷۶] (۲). منتخب الاثر نگارنده، ص ۳۲۱ تا ۳۴۱.

[۲۷۷] (۱). منتخب الاثر نگارنده، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

[۲۷۸] (۲). منتخب الاثر، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

[۲۷۹] (۳). منتخب الاثر، ص ۳۲۰؛ اثبات الهداهٔ، ج ۷، ص ۱۳۹، ح ۶۸۳؛ اربعین خاتون آبادی، ص ۲۴ و کتاب‌های دیگر.

[۲۸۰] (۴). منتخب الاثر، ص ۳۴۱ و ۳۴۳.

[۲۸۱] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۶۰؛ منتخب الاثر نگارنده، ص ۳۴۲.

[۲۸۲] (۲). اثبات الهداهٔ، ج ۶، ص ۳۴۲، ب ۳۱، ف ۱۰، ح ۱۱۶.

[۲۸۳] (۳). اثبات الهداهٔ، ج ۷، ص ۱۳۸، ح ۶۸۲، ب ۳۲، ف ۴۴؛ کفایهٔ الاثر و کمال الدین و منتخب‌الاثر.

[۲۸۴] (۴). برای اطّلاع بیشتر از این، به کتاب‌های حدیث مانند غیبت نعمانی و غیبت طوسی و کمال الدین و بحارالانوار و اثبات الهداهٔ و اربعین خاتون‌آبادی و منتخب الاثر حقیر مراجعه شود.

[۲۸۵] (۱). یکی از دانشمندان مصری می‌گوید: هنگامی که در فرانسه تحصیل می‌کردم، ماه رمضان در مجلسی شرکت داشتم، رئیس مدرسه(دانشکده) به من سیگار تعارف کرد، من عذر خواستم، علّت را پرسید، گفتم: ماه رمضان است و روزه‌ام. گفت: گمان نمی‌کردم تو دیگر به این خرافات پای بند باشی. پس از پایان مجلس، یک پروفسور هندی که در آن مجلس بود، گفت: مایلم فردا شما را در فلان محل ملاقات کنم. فردا به ملاقات او رفتم، مرا به کلیسا برد و از دور رئیس دانشکده را به من نشان داد، گفت: آن کیست؟ گفتم: فلانی است. گفت: چه کار می‌کند؟ گفتم: نماز می‌خواند. گفت: اینها ما را به ترک عادات و سنن و وظایف دینی خود می‌خوانند و خودشان این گونه مواظب انجام برنامه‌های مذهبی خود هستند.

به نظر ما باید با این بیماری خطرناک، که در اثر تلقین بیگانگان و استعمارگران و احساس ضعف در جنبه‌های صناعی و میکانیکی پیدا شده و مثل خوره شخصیت و استقلال فکر مردم شرق و ملل اسلامی را می‌خورد و بعضی را چنان در منجلاب تقلید از عادات زشت غربی‌ها غرق کرده که از خود آنها نیز داغ‌تر شده‌اند، باید یک مبارزه دامنه دار و پیگیر براساس عقل و منطق و احترام به سنن و تعالیم عالی اسلام شروع شود.

آری بعضی از شرقی‌ها چون خود را ضعیف می‌بینند، در برابر مظاهر تمدن مادی غرب خودباخته شده، عادات و اخلاق و لباس و روش‌های ملّی و دینی خود را ترک نموده و به عادات و روش‌های ناپسند غربی‌ها افتخار می‌نمایند و در مجامع و مجالس خودمان مانند آنها رفتار می‌نمایند؛ امّا غربی چون باد به بینی‌اش افتاده و به ثروت و صنایع و قوه مادی خود مغرور شده، در برابر شرقی‌ها عادات خود را هرچه هم سخیف و حیوانی و خرافی باشد، با افتخار و با شکوه و تشریفات انجام می‌دهد.

بسیاری از شرقی‌های غرب زده به جای آنکه از غرب، صنایع و علوم را فرا بگیرند و خود را از آنها بی‌نیاز سازند تا خودشان مالک دریا و زمین و هوا و معدن خود شوند، تقلید کورکورانه از بیگانگان را شعار خود قرار داده و قدرت آنکه در مجامع آنها با لباس ملّی خود، مثلًا بدون کراوات حضور یابند، ندارند، جز افرادی مانند زمامداران هند مثل دکتر ذاکر حسین رئیس جمهور سابق هند و سران حجاز و مراکش و برخی دیگر که در مجامع بین المللی و محافل رسمی با همان لباس و روش ملّی خود شرکت می‌کنند، اکثر در مجامع و محافل غربی‌ها از آداب آنان تقلید می‌کنند.

چقدر محبوب و زیبا است استقلال روح! و چقدر محترم است آن زمامدار مسلمان که در مجالس و ضیافت‌هایی که غربی‌ها به افتخارش می‌دهند، مشروبات الکلی مصرف نمی‌شود. چقدر باافتخار است آن زمامداری که در مسکو میهمان رسمی حکومت کمونیسم است و برای ادای نماز به مسجد می‌رود. چقدر شرافتمند و خودساخته است زمامداری که در آمریکا از رفتن به کلیسا برای تماشا و از گرفتن قرض ربوی خودداری می‌کند. چقدر عظیم و بااراده است آن مسلمان که وقتی در جامعه ملل سخنرانی می‌کند،« بسم اللَّه الرحمن الرحیم» می‌گوید. و چقدر موهن است یک ملّت مسلمان که به قرآن افتخار می‌کند و در نمازش روزی بیست مرتبه« بسم اللَّه الرحمن الرحیم» می‌گوید، این جمله نورانی را که وحی آسمانی است، از آغاز کتاب‌هایش حذف کند. چقدر ذلیل و خوارند آنها که از عادات و روش بیگانه تقلید می‌کنند. چقدر کوچک و فرومایه و حقیر است آن ملتی که لباس و روش‌های دینی و ملّی خود را ترک کرده و در مجالس و محافل، لباس‌های دیگران را بپوشد و زن و مردش از شخصیت و اعتماد به نفس محروم گردیده باشد.

[۲۸۶] (۱). حکومت به اصطلاح اسلامی اندلس با کفار و بیگانگان قراردادها و معاهداتی برخلاف اصول و احکام اسلام بست که در نتیجه پای نفوذ مسیحیت در کشور باز شد و فحشا و فروش مشروبات آزاد و زنان و مردان مسلمان مانند مسیحی‌ها با هم آمیزش یافتند و مجالس شب نشینی‌ها و اجتماعات دسته جمعی زن و مرد و رقص و ساز و آواز، غیرت و حمیّت و اخلاق اسلامی را از میان برد و مستشاران بیگانه در شؤون مملکت اسلامی دخالت پیدا کردند، تا حالتی پیدا شد که اندلس اسلامی به یک کشور مسیحی تبدیل و آفتاب علم و تمدن معارف اسلام در آنجا چنان غروب کرد که امروز جز آثار عصر طلایی حکومت مسلمین، از ابنیه و مساجد و کاخ‌ها که یادگار علم و صنعت و تاریخ طلایی آن کشور است، چیزی از اسلام در آنجا باقی نمانده است. نفرین بر فحشا و فساد و جاه‌طلبی و نفاق و اختلاف. نفرین بر زمامداران مزدور و بیگانه‌پرست.

[۲۸۷] (۱). علی محمّد شیرازی نخست خود را سیّد می‌خواند و بعد ادعای بابیت نمود و سپس با آنکه صریحاً به امامت و مهدویت حضرت ولی عصر، مهدی موعود، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اعتراف کرده بود، دعوای مهدویت و بعد ادعای پیغمبری کرد، عاقبت چنانچه در بعضی از الواح او نقل شده، ادعای خدایی نمود و در پایان کار صریحاً به خط خودش از دعاوی خود برگشت و توبه‌نامه خود را برای ناصرالدین شاه فرستاد و ظاهراً در میان مدعیان مهدویت در این اختلاف دعاوی، علی محمّد

کم‌نظیر باشد و همین اختلاف گویی‌ها و سخنان ناهنجار و عبارات رکیک هذیان‌آمیز او را به خبط دماغ مشهور ساخت.

و پوشیده نماند حزب و دسته بابی و بهایی یکی از دسته‌جات سیاسی مزدوری است که طی قرن اخیر در هند و ترکیه و ایران و مخصوصاً فلسطین و سایر کشورهای اسلامی و خاورمیانه، آلت اجرای سیاسات و جاسوسی برای دول استعمارگر شده و همواره تحت الحمایه آن دول مشغول خیانت به شرق عموماً و ملّت و دین اسلام خصوصاً بوده و هستند.

در آغاز، نقشه‌های ماهرانه اجانب، علی محمّد را به دعوت و ایجاد اختلاف بین ملّت ایران و قیام به ضد حکومت تشویق و تحریک نمود و به او قول کمک و مساعدت داد. وقتی علی محمّد به ایران آمد، دولت روسیه که در آن موقع در ایران نفوذ کامل داشت، از او نگاهداری کرد و به امید آنکه بابی گری وسیله‌ای برای اجرای سیاست‌های حکومت تزاری و تضعیف نفوذ کلمه اسلام و علما بشود، از اعدام او در فارس مانع شدند و او را از ایالت فارس تحویل گرفته و توسط سواران منوچهر خان گرجی حاکم اصفهان که ارمنی نژاد و از دست نشانده‌های حکومت روسیه بود، به اصفهان آوردند و تا منوچهر خان زنده بود، به امر حکومت روس در اصفهان از او محرمانه نگهداری کرد و تا مدتی سفارت روس و کنسول گری‌هایش از بابی‌ها حمایت می کردد که در همین اصفهان آزادانه علیه دین و استقلال مملکت تحریک و به نفع سیاست روس‌ها فتنه انگیزی می کردند، هر وقت هم در اثر فشار علماء و ملّت، حکومت ناچار می‌شد از آنها تعقیب و بازجویی کند، در کنسولگری روس متحصن می‌شدند و کنسول از آنها جانب‌داری می کرد و علناً در امور داخلی کشور ما مداخله می‌نمود و از آنها حمایت کردند.

وقتی فهمیدند آنها نمک به حرامی کرده و با انگلیس‌ها مربوط شده و برای آنها کار می کنند، ناچار آنها را ترک گفتند و محصول زحمات و مصارف مخارج هنگفت خود را به انگلیسی‌ها سپردند. اداره جاسوسی انگلیس آنها را به کار گماشت و بهتر اداره کرد و در ایران و ترکیه و بعضی کشورهای عربی از آنها استفاده‌های بسیار کرد، پول و حقوق و وسایل دیگر در اختیارشان گذاشت و به پاس خدماتی که عباس افندی در جنگ جهانی اوّل به آنها کرد تا انگلیس‌ها فلسطین را متصرف شدند و نقشه تجزیه کشورهای اسلامی را عملی کردند، توسط ژنرال النبی انگلیسی رسماً به لقب سری او را مفتخر ساختند که عکس و تفصیلات آن مراسم و اعطای نشان در کتاب‌ها طبع و گراور است که در حقیقت تمام این جریان‌ها و جاسوسی‌های این فرقه به نفع صهیونیسم بین المللی بود، سپس آمریکایی‌ها نیز آنان را زیر کار کشیده و مزدور سازمان سیا و صهیونیسم شدند تا پس از مرگ شوقی افندی که برخلاف وصیت نامه منتسب به عباس افندی مقطوع النسل درآمد- به نقل استاد دکتر شلبی در کتاب "مقارنهٔ الادیان، "ج ۱، ص ۳۰۹- بهائیت چنانچه نویسندگان و اهل قلم آن را می‌نامند، رسماً یک حرکت صهیونیسمی گردید و از چهره صهیونیسمی خود علناً پرده برداری کرد و در مجلس بزرگی که در اسرائیل تشکیل دادند، یک نفر صهیونیسم آمریکایی به نام "میسون "برای رهبری بهائیان در تمام جهان انتخاب شد. البته شخص دیگر به نام« میسن ریمی» که با شوقی رفاقت داشت نیز ادعای جانشینی او را کرد و یک نفر نیز خود را« سماء اللّه» نامید.

بالجمله دسته بابی و بهایی یک بازی و ماجرای سیاسی و بر ضدّ تمامیت استقلال کشور ایران بود و مزدور صهیونیسم بوده و هست که یک جاسوس روسی آن را به وجود آورد، سپس آلت اغراض ضد اسلامی و استعماری دو دولت بزرگ دیگر در ایران و کشورهای دیگر شد و اگر زور و اعمال نفوذ دول بزرگ و مؤسسات و سازمان‌های صهیونیسمی آمریکایی و کمپانی‌های یهودی‌های آنجا تا حال از آنها حمایت نکرده بود، همان روزهای اوّل از میان رفته بودند و ریشه نفوذ این تحریکات مربوط به ضعف حکومت مرکزی و دخالت اجانب در مملکت و غفلت مسموم باز گذاردند و مشاغل و پست‌های حساس را به تشویق و دستور اجانب به بعضی افراد این حزب خائن سپردند.

کسانی که بخواهند به طور تفصیل از تاریخ این ماجرای سیاسی و رسوایی‌های رفتار سران مزدور این طایفه و خیانت‌ها و فتنه‌ها و آشوب‌ها و ترورهای آنها باخبر شوند، می‌توانند به تواریخ عصر فتنه علی محمّد باب مثل ناسخ و روضهٔ الصفا و به کتاب‌هایی مانند

کشف الحیل و فلسفه نیکو و ساخته‌های بهائیت در صحنه دین و سیاست و مهازل البهائیهٔ، محاکمه و بررسی، بهائیت دین نیست و بهایی چه می‌گوید، دزدبگیر شرح بزبگیر و مفتاح باب الابواب و یادداشت‌های کینیاز دالگورکی یا کتاب دانستنی‌هایی درباره تاریخ و نقش سیاسی رهبرای بهایی که پرنس دالگورکی نیز در آن کاملًا معرفی شده و حتی به کتاب‌های خود این فرقه خیانت‌پیشه رجوع نمایند.

به عقیده ما یکی از نشانه‌های بقای استعمار و ایادی بیگانه، بودن افراد این فرقه جاسوس و مزدور در رأس بعضی از مقامات و واگذاری امتیازات به آنها و دخالت آنها در شعب تبلیغاتی و بازرگانی است که وظیفه هر مسلمان استقلال دوست، پایان دادن به این ردّپای استعمار و بستن و تخته کردن این دکان جاسوسی صهیونیسم است.

[۲۸۸] (۱). سوره لقمان، آیه ۳۴.

[۲۸۹] (۱). سوره انفال، آیه ۶۰.

[۲۹۰] (۱). سوره حجر، آیه ۹.

[۲۹۱] (۲). سوره صف، آیه ۸.

[۲۹۲] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۱۳۹.

[۲۹۳] (۱). نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷؛ و به تذکرهٔ الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۱۲ نیز مراجعه شود.

[۲۹۴] (۱). سوره یوسف، آیه ۴۰.

[۲۹۵] (۱). ایمان و عقیده به این نظام کمترین فایده‌اش بازداری و کنترل هر نظام دیگر است که بر اوضاع‌مسلّط شده باشد؛ عقیده به نظام امامت، آن نظامات غیر شرعی را نیز محدود می‌کند و از دیکتاتوری و مطلق العنانی آنها جلوگیری می‌نماید و افراد را از اینکه دربست خود را در اختیار آنها بگذارند، مانع می‌شود. نظام امامت در هر مرحله‌ای از نفوذ که باشد، در همان مرحله نظام بازداری از ظلم و فساد و استضعاف است که بیشتر از این در اینجا مجال شرحش نیست.

[۲۹۶] (۲). منتخب الاثر، ص ۱۵.

[۲۹۷] (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۷۵.

[۲۹۸] (۲). کافی، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۴.

[۲۹۹] (۳). مخفی نماند احادیث بسیار در موضوع ولایت اهل بیت علیهم السلام و اینکه هیچ عملی بدون‌ولایت نفع نمی‌دهد، وارد است، که قسمتی از آنها را در کتاب« امان الامهٔ» نقل کرده‌ام و همه بر اهمّیت نظام امامت و اینکه باید امّت آن را تعظیم نموده و از آن اطاعت داشته باشند، دلالت دارند.

[۳۰۰] (۱). رجوع شود به منتخب الاثر، ب ۵، ف ۷، ص ۴۷۵ و ۴۷۶.

[۳۰۱] (۲). سوره بقره، آیه ۲۴۹.

[۳۰۲] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۶۴.

[۳۰۳] (۱). سوره نحل، آیه ۹۰.

[۳۰۴] (۲). سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۳۰۵] (۱). رجوع شود به منتخب الاثر، ف ۶، ب ۵، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.

[۳۰۶] (۲). نهج البلاغه، خطبه ۲.

[۳۰۷] (۳). نهج البلاغه، خطبه ۳.

[۳۰۸] (۱). از حکایات جالب و مورد اطمینان که در زمان ما واقع شده، اتّفاقی‌است که هنگام چاپ این کتاب برایم نقل شد و در

آن نکات و پندهایی است، جهت مزید بصیرت خوانندگان که به خواندن این گونه حکایات علاقه دارند، در اینجا ضمیمه کتاب می‌نمایم:

چنان‌که اکثر مسافرینی که از قم به تهران و از تهران به قم می‌آیند و اهالی قم نیز اطّلاع دارند، اخیراً در محلی که سابقاً بیابان و خارج از شهر قم بود، در کنار راه قم- تهران- سمت راست کسی که از قم به تهران می‌رود- جناب حاج یداللّه رجبیان از اخیار قم، مسجد مجلّل و باشکوهی به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام بنا کرده است که هم‌اکنون دایر شده و نماز جماعت در آن منعقد می‌گردد.

در شب چهارشنبه بیست و دوم ماه مبارك رجب ۱۳۹۸- مطابق هفتم تیرماه ۱۳۵۷- شخصاً از صاحب حکایت، جناب آقای احمد عسکری کرمانشاهی که از اخیار بوده و سال‌ها است در تهران متوطن می‌باشد، حکایت ذیل راجع به این مسجد را در منزل جناب آقای رجبیان با حضور ایشان و برخی دیگر از محترمین شنیدم.

آقای عسکری نقل کرد: حدود هفده سال پیش، روز پنج‌شنبه‌ای بود، مشغول تعقیب نماز صبح بودم، در زدند. رفتم بیرون، دیدم سه نفر جوان که هرسه مکانیك بودند، با ماشین آمده‌اند. گفتند: تقاضا داریم امروز روز پنج‌شنبه است، با ما همراهی نمایید تا به مسجد جمکران مشرف شویم و دعا کنیم، حاجتی شرعی داریم.

این‌جانب جلسه‌ای داشتم که جوان‌ها را در آن جمع می‌کردم و نماز و قرآن می‌آموختم و این سه جوان از همان جوان‌ها بودند. من از این پیشنهاد خجالت کشیدم، سرم را پایین انداختم و گفتم: من چه کاره‌ام بیایم دعا کنم؟ بالاخره اصرار کردند، من هم دیدم نباید آنها را رد کنم، موافقت کردم. سوار شدم و به سوی قم حرکت کردیم.

در جاده تهران(نزدیك قم) ساختمان‌های فعلی نبود، فقط دست چپ یك کاروان‌سرای خرابه به نام قهوه‌خانه علی سیاه بود. چند قدم بالاتر از همین جا که فعلًا حاج آقا رجبیان مسجدی به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام بنا کرده است، ماشین خاموش شد.

رفقا که هر سه مکانیك بودند، پیاده شدند و کاپوت ماشین را بالا زدند و به آن مشغول شدند. من از یك نفر آنها به نام علی آقا یك لیوان آب گرفتم برای قضای حاجت و تطهیر، رفتم که بروم توی زمین‌های مسجد فعلی، دیدم سیدی بسیار زیبا و سفید، ابروهایش کشیده، دندان‌هایش سفید و خالی بر صورت مبارکش بود، با لباس سفید و عبای نازك و نعلین زرد و عمامه سبز مثل عمامه خراسانی‌ها، ایستاده و با نیزه‌ای که به قدر هشت- نُه متر بلند است، زمین را خطکشی می‌نماید. گفتم: اوّل صبح آمده است اینجا جلوی جاده که دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند، نیزه دستش گرفته است.

(آقای عسکری در حالی که از این سخنان خود پشیمان و عذرخواهی می‌کرد گفت:)

گفتم: عمو! زمان تانك و توپ و اتم است، نیزه را آورده‌ای چه کنی، برو درست را بخوان. و رفتم برای قضای حاجت نشستم.

صدا زد: آقای عسکری آنجا ننشین، اینجا را که من خط کشیده‌ام، مسجد است.

من متوجّه نشدم که از کجا مرا می‌شناسد؟! مانند بچه‌ای که از بزرگ‌تر اطاعت کند، گفتم: چشم. و پا شدم.

فرمود: برو پشت آن بلندی.

رفتم آنجا، پیش خود گفتم: سر سؤال با او را باز کنم و بگویم: آقاجان، سیّد، فرزند پیغمبر! برو درست را بخوان. و سه سؤال پیش خود طرح کردم:

۱- این مسجد را برای جنّ می‌سازی یا ملائکه، که دو فرسخ از قم آمده‌ای بیرون و زیر آفتاب نقشه می‌کشی؟ درس نخوانده معمار شده‌ای؟!

۲- هنوز مسجد نشده، چرا در آن قضای حاجت نکنم؟

۳- در این مسجد که می‌سازی، جن نماز می‌خواند یا ملائکه؟

این پرسش‌ها را پیش خود طرح کردم، آمدم جلو سلام کردم. بار اوّل او ابتدای به سلام کرد، نیزه را به زمین فرو برد و مرا به سینه گرفت، دست‌هایش سفید و نرم بود. چون این فکر را هم کرده بودم که با او مزاح کنم و(چنان‌که در تهران هر وقت سیّد شلوغ می‌کرد، می‌گفتم: مگر روز چهارشنبه است) عرض کنم: روز چهارشنبه نیست، پنج‌شنبه است، چرا آمده‌ای میان آفتاب؟

بدون اینکه عرض کنم، تبسم کرد و فرمود: پنج‌شنبه است و چهارشنبه نیست. و فرمود: سه سؤالی را که داری بگو ببینم!

من متوجّه شدم قبل از اینکه سؤال کنم، از درون من اطّلاع داد. گفتم: سیّد، فرزند پیغمبر! درس را ول کرده‌ای و اوّل صبح آمده‌ای کنار جاده، نمی‌گویی در این زمان تانک و توپ، نیزه به درد نمی‌خورد، برو درست را بخوان.

خندید، چشمش را انداخت به زمین، فرمود: دارم نقشه مسجد می‌کشم. گفتم: برای جن یا ملائکه؟ فرمود: برای آدمیزاد، اینجا آبادی می‌شود.

گفتم: بفرمایید ببینم اینجا که می‌خواستم قضای حاجت کنم، هنوز مسجد نشده است؟

فرمود: یکی از عزیزان فاطمه زهرا علیها السلام در اینجا بر زمین افتاده و شهید شده است، من مربع مستطیل خط کشیده‌ام. اینجا می‌شود محراب، اینجا که می‌بینی قطرات خون است که مؤمنین می‌ایستند. اینجا که می‌بینی، مستراح می‌شود، و اینجا دشمنان خدا و رسول به خاک افتاده‌اند.

همین‌طور که ایستاده بود، برگشت و مرا هم برگرداند، فرمود: اینجا می‌شود حسینیه! و اشک از چشمانش جاری شد، من هم بی‌اختیار گریه کردم. فرمود: پشت اینجا می‌شود کتابخانه، و تو کتاب‌هایش را می‌دهی؟

گفتم: پسر پیغمبر، به سه شرط؛ اوّل اینکه: من زنده باشم. فرمود: ان شاء اللَّه.

شرط دوم این است که اینجا مسجد شود. فرمود: بارک اللَّه.

شرط سوم این است که به قدر استطاعت، و لو یک کتاب شده، برای اجرای امر تو پسر پیغمبر بیاورم؛ ولی خواهش می‌کنم برو درست را بخوان، آقاجان این هوا را از سرت دور کن.

دو مرتبه خندید و مرا به سینه خود گرفت، گفتم: آخر نفرمودید اینجا را کی می‌سازد؟ فرمود: ید اللَّه فوق ایدیهم.

گفتم: آقاجان! من این‌قدر درس خوانده‌ام، یعنی دست خدا بالای همه دست‌هاست. فرمود: آخر کار می‌بینی. وقتی ساخته شد، به سازنده‌اش از قول من سلام برسان. مرتبه دیگر هم مرا به سینه گرفت و فرمود: خدا خیرت بدهد!

من آمدم و رسیدم سر جاده، دیدم ماشین راه افتاده. گفتم: چطور شد؟ گفتند: یک چوب کبریت گذاشتیم زیر این سیم، وقتی آمدی درست شد. گفتند: با کی زیر آفتاب حرف می‌زدی؟ گفتم: مگر سیّد به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود، ندیدید که من با او حرف می‌زدم؟! گفتند: کدام سیّد؟ خودم برگشتم دیدم سیّد نیست، زمین مثل کف دست! پستی و بلندی نبود، هیچ کس نبود.

من یک تکانی خوردم، آمدم توی ماشین نشستم، دیگر با آنها حرف نزدم. به حرم مشرف شدم، نمی‌دانم چطوری نماز ظهر و عصر را خواندم. بالاخره آمدیم جمکران، ناهار خوردیم. نماز خواندم، گیج بودم، رفقا با من حرف می‌زدند، من نمی‌توانستم جوابشان را بدهم.

در مسجد جمکران، یک پیرمرد یک طرف من نشسته، و یک جوان طرف دیگر، من هم وسط ناله می‌کردم و گریه می‌کردم. نماز مسجد جمکران را خواندم، می‌خواستم بعد از نماز به سجده بروم و صلوات را بخوانم، دیدم آقایی سیّد که بوی عطر می‌داد، فرمود: آقای عسکری سلام علیکم! و نشست پهلوی من.

تُن صدایش همان تُن صدای سیّد صبحی بود و به من نصیحتی فرمود. رفتم به سجده، ذکر صلوات را گفتم. دلم پیش آن آقا بود و

سرم به سجده، گفتم: سر بلند کنم و بپرسم شما اهل کجا هستید و مرا از کجا می‌شناسید؟! وقتی سر بلند کردم، دیدم آقا نیست.

به پیرمرد گفتم: این آقا که با من حرف می‌زد، کجا رفت، او را ندیدی؟ گفت: نه. از جوان پرسیدم، او هم گفت، ندیدم. یک دفعه مثل اینکه زمین لرزه شد، تکان خوردم، فهمیدم که حضرت مهدی علیه السلام بوده است. حالم به هم خورد، رفقا مرا بردند آب به سر و رویم ریختند و گفتند: چه شده؟

خلاصه، نماز را خواندیم، به سرعت به سوی تهران برگشتیم. مرحوم حاج شیخ جواد خراسانی را هنگام ورود به تهران ملاقات کردم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم و خصوصیات را از من پرسید، گفت: خود حضرت بوده‌اند، حالا صبر کن، اگر آنجا مسجد شد، درست است.

مدتی قبل، روزی یکی از دوستان پدرش فوت کرده بود، به اتفاق رفقای مسجدی، او را به قم آوردیم به همان محل که رسیدیم، دیدیم دو پایه خیلی بلند بالا رفته است، پرسیدم، گفتند: این مسجدی است به نام امام حسن مجتبی علیه السلام، که پسرهای حاج حسین آقا سوهانی می‌سازند. در حالی که اشتباه می گفتند.

وارد قم شدیم، جنازه را بردیم باغ بهشت و دفن کردیم. من ناراحت بودم. سر از پا نمی‌شناختم، به رفقا گفتم: تا شما می‌روید ناهار بخورید، من الآن می آیم. تاکسی سوار شدم، رفتم سوهان‌فروشی پسرهای حاج حسین آقا پیاده شدم. به پسر حاج حسین آقا گفتم: اینجا شما مسجد می‌سازید؟ گفت: نه. گفتم: این مسجد را کی می‌سازد؟

گفت: حاج یداللَّه رجبیان. تا گفت یداللَّه، قلبم به تپش افتاد. گفت: آقا چه شد؟ صندلی گذاشت، نشستم، خیس عرق شدم، با خود گفتم: ید اللَّه فوق أیدیهم. فهمیدم حاج یداللَّه است. ایشان را هم تا آن موقع ندیده و نمی‌شناختم.

برگشتم به تهران و به مرحوم حاج شیخ جواد گفتم. فرمود: برو سراغش، درست است.

من بعد از آن‌که چهارصد جلد کتاب خریداری کردم و رفتم قم، آدرس محل کار(پشم‌بافی) حاج یداللَّه را پیدا کردم، رفتم کارخانه و از نگهبان پرسیدم، گفت: حاجی رفت منزل. گفتم: استدعا می کنم تلفن کنید و بگویید یک نفر از تهران آمده و با شما کار دارد. تلفن کرد، حاجی گوشی را برداشت، من سلام عرض کردم، گفتم: از تهران آمده‌ام، چهارصد جلد کتاب وقف این مسجد کرده‌ام، کجا بیاورم؟

فرمود: شما از کجا این کار را کردید و چه آشنایی با ما دارید؟ گفتم: حاج آقا چهارصد جلد کتاب وقف کرده‌ام.

گفت: باید بگویید مال چیست؟ گفتم: پشت تلفن نمی‌شود. گفت: شب جمعه آینده منتظر هستم، کتاب‌ها را بیاورید منزل؛ چهارراه شاه، کوچه سرگرد شکراللهی، دست چپ، در سوم.(لازم به ذکر: این آدرس مال زمان سابق بوده که هم‌اکنون تغییر نام یافته است).

رفتم تهران و کتاب‌ها را بسته‌بندی کردم. روز پنج‌شنبه با ماشین یکی از دوستان آوردم قم منزل حاج آقا، ایشان گفت: من این‌طور قبول نمی کنم، جریان را بگو. بالاخره جریان را گفتم و کتاب‌ها را تقدیم کردم. و رفتم در مسجد هم دو رکعت نماز حضرت خواندم.

او گریه کرد، سپس مسجد و حسینیه را طبق نقشه‌ای که حضرت کشیده بودند، به من نشان داد و گفت: خدا خیرت بدهد! تو به عهدت وفا کردی.

این بود حکایت مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام که به طور اختصار نقل شد. علاوه بر این، حکایت جالبی نیز آقای رجبیان نقل کردند که آن را نیز مختصراً نقل می‌نمایم:

آقای رجبیان گفتند: شب‌های جمعه حسب المعمول، حساب و مزد کارگرهای مسجد را مرتب کرده و وجوهی که باید پرداخت می‌شد، پرداخت کردم. شب جمعه‌ای، استاد اکبر بنّای مسجد، برای حساب و گرفتن مزد کارگرها آمده بود، گفت: امروز یک نفر

آقا(سید) تشریف آوردند در ساختمان مسجد و این پنجاه تومان را برای مسجد دادند، من به او عرض کردم: بانی مسجد از کسی پول نمی‌گیرد. با تندی به من فرمود: می‌گویم بگیر! این را می‌گیرد. من پنجاه تومان را گرفتم، روی آن نوشته بود: برای مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام.

دو سه روز بعد، صبح زود زنی مراجعه کرد و وضع تنگ‌دستی و حاجت خودش و دو طفل یتیمش را شرح داد، من دست کردم در جیب‌هایم. پول موجود نداشتم، غفلت کردم که از اهل منزل بگیرم، آن پنجاه تومان مسجد را به او دادم و گفتم: بعد خودم خرج می‌کنم. و به آن زن آدرس دادم که بیاید تا به او کمک کنم. زن پول را گرفت و رفت و دیگر هم با اینکه به او آدرس داده بودم، مراجعه نکرد؛ ولی من متوجّه شدم که نباید پول را داده باشم و پشیمان شدم.

تا جمعه دیگر استاد اکبر برای حساب آمد و گفت: این هفته من از شما تقاضایی دارم، اگر قول می‌دهید که قبول کنید، بگویم. گفتم: بگو! گفت: در صورتی که قول بدهید قبول کنید، می‌گویم. گفتم: آقای استاد اکبر اگر بتوانم از عهده‌اش برآیم. گفت: می‌توانی. گفتم: بگو! گفت: تا قول ندهی، نمی‌گویم. از من اصرار که بگو، از او اصرار که قول بده تا من بگویم. آخر گفتم: بگو قول می‌دهم. وقتی قول گرفت، گفت: آن پنجاه تومان که آقا دادند برای مسجد، بده به خودم. گفتم: آقای استاد اکبر! داغ مرا تازه کردی.(چون بعداً از دادن پنجاه تومان به آن زن پشیمان شده بودم و تا دو سال بعد هم، هر اسکناس پنجاه تومانی به دستم می‌رسید، نگاه می‌کردم شاید آن اسکناس باشد).

گفتم: آن شب مختصر گفتی، حال خوب تعریف کن بدانم. گفت: بلی، حدود سه و نیم بعد از ظهر هوا خیلی گرم بود. در آن بحران گرما مشغول کار بودم، دو سه نفر کارگر هم داشتم، ناگاه دیدم یک آقایی از یکی از درهای مسجد وارد شد، با قیافه‌ای نورانی، جذاب و باصلابت که آثار بزرگی و بزرگواری از او نمایان است، وارد شدند. دست و دل من دیگر دنبال کار نمی‌رفت، می‌خواستم آقا را تماشا کنم.

آقا آمدند اطراف شبستان قدم زدند و تشریف آوردند جلو تخته‌ای که من بالا-یش کار می‌کردم، از زیر عبا پولی درآوردند و فرمودند: استاد این را بگیر، بده به بانی مسجد.

من عرض کردم: آقا! بانی مسجد پول از کسی نمی‌گیرد؛ شاید این پول را از شما بگیرم و او نگیرد و ناراحت شود. آقا تقریباً تغییر کردند، فرمودند: به تو می‌گویم بگیر. این را می‌گیرد. من فوراً با دست‌های گچ‌آلود، پول را از آقا گرفتم، آقا تشریف بردند بیرون. پیش خود گفتم: این آقا در این هوای گرم کجا بود؟ یکی از کارگرها را به نام مشهدی علی، صدا زدم و گفتم: برو دنبال این آقا ببین کجا می‌روند؟ با چه کسی و با چه وسیله‌ای آمده بودند؟ مشهدی علی رفت. چهار دقیقه شد، پنج دقیقه شد، ده دقیقه شد، مشهدی علی نیامد. خیلی حواسم پرت شده بود، مشهدی علی را صدا زدم، پشت دیوار ستون مسجد بود، گفتم: چرا نمی‌آیی؟ گفت: ایستاده‌ام آقا را تماشا می‌کنم. گفتم: بیا! وقتی آمد، گفت: آقا سرشان را زیر انداختند و رفتند. گفتم: با چه وسیله‌ای؟ ماشین بود؟ گفت: نه! آقا هیچ وسیله‌ای نداشتند، سر به زیر انداختند و تشریف بردند. گفتم: تو چرا ایستاده بودی؟ گفت: ایستاده بودم آقا را تماشا می‌کردم.

آقای رجبیان گفت: این جریان پنجاه تومان بود؛ ولی باور کنید که این پنجاه تومان، اثری روی کار مسجد گذارد، و خود من امید نداشتم که این مسجد به این‌گونه بنا شود و به تنهایی بتوانم آن را به اینجا برسانم. از موقعی که این پنجاه تومان به دستم رسید، روی کار مسجد و روی کار خود من اثر گذاشت.(پایان حکایت)

نگارنده گوید: اگرچه متن این حکایت‌ها بر معرفی آن حضرت، غیر از اطمینان صاحب حکایت، به اینکه سیّد معظمی که نقشه مسجد را می‌کشید و در مسجد جمکران با او سخن فرمود، سخن آن حضرت بوده است، دلالت ظاهر دیگر ندارد؛ امّا چنان‌که محدث نوری در باب نهم کتاب شریف "نجم ثاقب "شرح داده است، وقوع این گونه مکاشفات و دیدارها برای شیعیان آن

حضرت، حداقل از شواهد صحّت مذهب و عنایات به واسطه یا بلاواسطه آن حضرت به شیعه است. و بالخصوص که مؤید به حکایات دیگری است که متن آنها دلالت بر معرفی آن حضرت دارد.

بعضی از آن حکایت‌ها در همین عصر خود ما واقع شده و به یاری خدای تعالی در کتاب جدیدی که مخصوص تشرّف‌های معاصرین است، در اختیار شیعیان و ارادتمندان آن غوث زمان و قطب جهان- ارواحنا فداه- قرار خواهد گرفت، ان شاء اللَّه تعالی.

[۳۰۹] (۱). منتخب الاثر، ف ۴، ب ۱، ص ۳۷۰، ح ۱۴.

[۳۱۰] (۲). منتخب الاثر، ص ۳۷۳.

[۳۱۱] (۱). سوره نور، آیه ۳۶.

[۳۱۲] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۳۷.

[۳۱۳] (۱). رجوع شود به« دار السلام» عراقی،« نجم ثاقب»،« جنهٔ المأوی»،« عبقری الحسان» و بحارالانوار و غیره.

[۳۱۴] (۱). سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۳۱۵] (۲). سوره نحل، آیه ۳۶.

[۳۱۶] (۱). سوره صف، آیه ۸.

[۳۱۷] (۲). بسیاری به وسیله خواب ارشاد شده‌اند که حتی تعیین بدهی آنها در خواب شده و بعد که‌رسیدگی کرده‌اند مطابق مبلغ تعیین شده بود، نه کمتر و نه زیادتر و از خواب‌های عجیب، که دلیل بر عنایات حضرت به جامعه روحانیت است و اینکه این جامعه جُند و سپاه آن حضرت می‌باشند، خواب صادق و عجیب آقای حاج ابوالقاسم کوپایی اصفهانی است.

[۳۱۸] (۱). سوره نساء، آیه ۱۶۵.

[۳۱۹] (۱). نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۵۰.

[۳۲۰] (۱). غیبت شیخ طوسی، ص ۱۰۲.

[۳۲۱] (۲). منتخب الاثر، ص ۲۵۲.

[۳۲۲] (۱). به کتاب منتخب الاثر، ص ۲۷۴ و ۲۷۵ مراجعه شود.

[۳۲۳] (۱). سوره انسان، آیه ۲.

[۳۲۴] (۲). این نکته با مسأله دفعی و ناگهانی بودن ظهور آن حضرت، که بر حسب روایات، اصل مسلّم‌ظهور آن حضرت است، منافات ندارد؛ زیرا غرض ما از این شرایط و مقدمات، اموری است که بر حسب اراده و حکمت باری تعالی، قبل از ظهور باید تحقق یافته باشد؛ به طوری که آن ظهور ناگهانی، موجب آن تحول عظیم و تغییر مسیر حرکت جهان گردد.

[۳۲۵] (۱). منتخب الاثر، ف ۱، ب ۸، ص ۱۰۱، ح ۴.

[۳۲۶] (۲). احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۲۳.

[۳۲۷] (۱). منتخب الاثر، ف ۴، ب ۳، ص ۴۰۰، ح ۱۳.

[۳۲۸] (۱). سوره اسراء، آیه ۴۵.

[۳۲۹] (۱). مجمع البیان، روح المعانی، و الدر المنثور.

[۳۳۰] (۲). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۸ و ۳۷۹ و روایات دیگری از« ابن مردویه»،« بیهقی»،« ابی یعلی»،« ابی شیبه» و« دار قطنی» در الدر المنثور در تفسیر آیه شریفه نقل شده است.

[۳۳۱] (۳). سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۹۵ و ۹۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۳. و از کتب معاصرین: مع الانبیاء فی القرآن، ص ۳۶۷.

[۳۳۲] (۱). الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۱۸۶،

[۳۳۳] (۲). سوره یس، آیه ۹.

[۳۳۴] (۳). تفاسیری چون: التبیان، الدر المنثور، نور الثقلین، مجمع البیان و تفاسیر دیگر.

[۳۳۵] (۱). کتاب« عقیده الشیعه» ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

[۳۳۶] (۱). چنان‌که تغییر خط و الفبا که در ترکیه عملی شد و اکنون هم استعمار آن را در نقاط دیگر زمزمه می‌کند، به همین منظور بود که جامعه تُرک از اسلام و قرآن مجید و کتاب‌ها و معارف اسلام بیگانه گردد و خیال استعمار و غرب و مسیحیت از جانب او راحت باشد و« سلطان محمّد فاتح» دیگر پیدا نشود.

[۳۳۷] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۸۷.

[۳۳۸] (۲). منتخب الاثر، ف ۲، ب ۱.

[۳۳۹] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۸۷.

[۳۴۰] (۱). سوره زمر، آیه ۱۷ و ۱۸.

[۳۴۱] (۱). متواتر به معنی "پیاپی؛ "و در اصطلاح حدیث‌شناسی، به احادیث متعدّده‌ای گفته می‌شود که روایت کنندگان آن در هر طبقه، به گونه‌ای زیاد باشند که از مجموع روایات آنها "علم عادی "به صدور آن کلام از معصوم علیه السلام حاصل آید. به عبارت دیگر: اختلاف راویان و تعدّد آنها در نقل یک‌خبر از معصوم علیه السلام به حدّی باشد که توافق آنان بر "کذب "و همدستی آنان در "جعل خبر "ممکن نباشد.

[۳۴۲] (۱ ").خبر واحد؛ "خبری است که نقل کننده آن، یک یا چند "راوی "باشد، تا آنجا که به حدّ "تواتر "نرسیده باشد. و در اصطلاح حدیث‌شناسی، تقسیم‌بندی‌های مختلف و اقسام گوناگونی دارد. مشهورترین اقسام آن در رابطه با "راوی "عبارتند از:« صحیح، حسن، موثّق و ضعیف».

[۳۴۳] (۱). از جمله این اختلافات، اختلاف بر سر نامِ "پدر "بزرگوار حضرت مهدی علیه السلام است که در پاره‌ای از روایات اهل سنّت، عبارتِ« اسم ابیه اسم ابی» به حدیث مشهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:« اسمه اسمی وکنیته کنیتی» افزوده شده است. به این معنا که:« نام مهدی همنام من، و کنیه او همانند کنیه من، و اسم پدر او مانند اسم پدر من است» و یا اختلاف بر سر زمان تولد و مدت عمر و علامات قبل از ظهور، که همگی این موارد در خود مدارک اهل سنّت قابل بررسی بوده و نظر مشهور شیعه نیز بر طبق احادیث وارده در همان کتاب‌ها قابل اثبات است.

[۳۴۴] (۱). جریان محمّد بن عجلان در کتاب "البرهان فی علامت مهدی آخرالزمان "ص ۱۷۴ نقل شده است. محمّد بن عجلان یکی از فقهای مدینه بود که در زمان حکومت بنی عباس با مردی به نام محمّد بن عبداللّه محض که از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام بود، بیعت کرد. منصور، خلیفه عباسی که بسیاری از سادات حسنی را به جرم مخالفت با دستگاه حکومت کشته بود، محمّد بن عجلان را احضار کرد و بعد از تحقیق درباره بیعت او با محمّد بن عبداللّه، دستور داد که دست او را ببرند، و گفت: این دستی که با دشمن من بیعت کرده است، باید بریده شود. فقهای مدینه وساطت کردند و گفتند: این مرد تقصیری ندارد؛ چون فقیه است و برطبق روایات خیال کرده که محمّد بن عبداللّه بن محض، همان "مهدی امّت "است. از این رو با او بیعت کرده و قصد دشمنی با تو را نداشته است.

[۳۴۵] (۱). سوره انبیاء، آیه ۱۸.

[۳۴۶] (۱). تعداد کسانی که در طی تاریخ اسلام، ادّعای مهدویت داشته و به انگیزه‌های مختلف، به‌دروغ خود را "قائم آل محمّد علیهم السلام "معرّفی کرده‌اند، یا برخی از مریدان آنها، این عنوان را به دروغ بر ایشان تبلیغ و ترویج کرده‌اند، بیش از پنجاه نفر

می‌باشد.

[۳۴۷] (۲). برای شناختن این خصوصیات، از حیث اصل و نسب و سیمای ظاهری و کیفیت اخلاق‌و رفتار، و از حیث علامات و معجزات و نحوه ظهور و حکومت آن بزرگوار، می‌توان به کتاب‌هایی که در این باب نوشته شده؛ همچون مهدی موعود، منتخب الاثر و ... مراجعه نمود.

[۳۴۸] (۳). غیر متواتر؛ اعمّ از خبر یک یا چند راوی، و اعمّ از اینکه قراینی بر صحّت و صدور آن ازمعصوم علیه السلام وجود داشته یا نداشته باشد، تعبیری دیگر از همان "خبر واحد "است.

[۳۴۹] (۴). احادیث بسیاری با اسناد گوناگون و به وسیله راویان مختلف، از معصومین علیهم السلام نقل‌شده‌اند؛ امّا همگی آنها از حیث مضمون و لفظ کاملًا یکسان بوده و در تعابیر و کلمات، هیچ اختلافی با هم ندارند؛ چنان‌که همه این راویان، اتّفاق دارند بر اینکه: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:« انّی تارک فیکم الثقلین، کتاب اللّٰه و عترتی».

[۳۵۰] (۱). این مخالفت بین دو حدیث متواتر، به گونه‌ای نیست که با هم تضادّ و تناقضی داشته باشند. بلکه یکی از آن دو به عنوان شرط یا قید یا خصوصیّتی زاید بر دیگری، قابل جمع با آن می‌باشد.

[۳۵۱] (۲). احادیث متعدّده‌ای که اگرچه در الفاظ و تعابیرشان اختلافاتی وجود دارد؛ امّا به خاطر کثرت‌راویان، به گونه‌ای هستند که می‌توان علم اجمالی پیدا کرد به اینکه حداقل یکی از آنها با همین الفاظ و کلمات وارده در حدیث از معصوم علیه السلام صادر گردیده است. مثلًا در بعضی از این‌گونه روایات آمده است که: خبری که راوی مؤمن آن را نقل کرده باشد، حجت است. و در بعضی دیگر آمده است: خبری که راوی آن راستگو باشد، حجت است. در بعضی دیگر آمده است: خبری که روایت کننده آن، عادل باشد، حجت است.

در اینجا علم پیدا می‌کنیم که حداقل یکی از این روایت‌ها، صحیح و صادر شده از معصوم است. حال در این میان، روایتی را که خاص‌تر از بقیّه روایات است، و شمول کمتری دارد، و به عبارت دیگر: بقیه روایات هم آن را به نوعی تأیید می‌کنند، اختیار کرده و به مضمونش عمل می‌نماییم. در مثال مذکور، آخرین دسته این روایات؛ یعنی حجّت بودن "خبر عادل "است؛ زیرا اگر راوی عادل باشد، حتماً مؤمن و راستگو هم هست، و دو دسته قبلی آن را شامل می‌شوند.

[۳۵۲] (۱). مجموعه‌ای از احادیث که همگی بر معنایی خاصّ یا حکمی معین "دلالت مشترک "دارند، اگرچه در الفاظ و تعابیر با یکدیگر اختلاف دارند. به شکلی که در بین این مجموعه، هیچ حدیثی را نتوان یافت که به طور قطع و یقین، مضمون و متن و الفاظش، همگی از ناحیه معصوم علیه السلام صادر شده است.

مثل روایت‌هایی که درباره کیفیت جنگ های امیرالمؤمنین علی علیه السلام با الفاظ و تعابیر و مضامین گوناگون وارد شده‌اند، ولی همگی آنها در اثبات شجاعت بی‌نظیر برای مولا علی علیه السلام متفّق هستند و مثل حکایات فراوان و نقل‌های متفاوتی که درباره بخشش و کرم حاتم طایی در کتاب‌های مختلف وجود دارد که از همگی آنها به آنه که قدر مشترک و مضمون عامّ بین همه آنهاست، یقین و علم قطعی پیدا می‌شود و آن، وجود حاتم در زمانی که زمان‌های گذشته و دارا بودن جود و بخشش بسیار توسط او می‌باشد.

[۳۵۳] (۱). سوره توبه، آیه ۳۳.

[۳۵۴] (۱). سوره نور، آیه ۵۵.

[۳۵۵] (۲). سوره قصص، آیه ۵.

[۳۵۶] (۳). سوره صافات، آیه ۱۷۱- ۱۷۳.

[۳۵۷] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۸.

[۳۵۸] (۱). این کتاب که متأسفانه تاکنون به فارسی ترجمه نشده است، دارای ابواب مختلف است که در هر باب مجموعه‌ای از مشهورترین و معتبرترین روایات اهل سنّت، درباره حضرت مهدی علیه السلام و خصوصیات آن حضرت و نشانه‌های ظهور ایشان جمع آوری شده است.

[۳۵۹] (۱). تابعین به کسانی گفته می‌شود که زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرده‌اند؛ لکن با اصحاب و یاران‌نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله که پس از پیامبر می‌زیسته‌اند، همنشینی و مصاحبت داشته و از آنان نقل روایت نموده‌اند.

[۳۶۰] (۱). از فرمایشات رسول اللّه صلی الله علیه و آله.

[۳۶۱] (۲). از شافعی نقل شده است که درباره این‌گونه احادیث گفت: مراد از این چهل حدیث، احادیثی‌است که درباره فضایل و مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام وارد شده است. در همین زمینه، داستان عجیبی از احمد بن حنبل نیز نقل شده است که طالبین آن می‌توانند به کتاب اربعین از شیخ ابوالفتح محمّد بن احمد بن ابی‌الفوارس متوفّی سال ۴۱۲ هجری قمری مراجعه نمایند.

[۳۶۲] (۱). ص ۸۹، باب ۲، ح ۱.

[۳۶۳] (۲). ص ۸۹، باب ۲، حدیث ۲.

[۳۶۴] (۱). ص ۸۹، باب ۲، حدیث ۳.

[۳۶۵] (۲). ص ۹۰، باب ۲، حدیث ۵.

[۳۶۶] (۳). ص ۹۱، باب ۲، حدیث ۷.

[۳۶۷] (۱). ص ۹۱، باب ۲، حدیث ۸.

[۳۶۸] (۲). ص ۹۱ و ۹۲، باب ۲، حدیث ۱۰.

[۳۶۹] (۱). ص ۹۲، باب ۲، حدیث ۱۱.

[۳۷۰] (۲). ص ۹۲، باب ۲، حدیث ۱۲.

[۳۷۱] (۱). ص ۹۲، باب ۲، حدیث ۱۳.

[۳۷۲] (۲). ص ۹۳ و ۹۴، باب ۲، حدیث ۱۶.

[۳۷۳] (۳). یعنی از نظر جثّه و طول قامت مثل آنهاست.

[۳۷۴] (۱). ص ۹۴، باب ۲، حدیث ۱۷.

[۳۷۵] (۲). ص ۹۴، باب ۲، حدیث ۱۷.

[۳۷۶] (۳). ص ۹۴ و ۹۵، باب ۲، حدیث ۱۹.

[۳۷۷] (۱). ص ۹۵، باب ۲، حدیث ۲۱.

[۳۷۸] (۲). ص ۹۵، باب ۲، حدیث ۲۳.

[۳۷۹] (۳). ص ۱۰۳، باب ۴، فصل ۱، حدیث ۲.

[۳۸۰] (۱). ص ۱۰۴، باب ۴، فصل ۱، حدیث ۷.

[۳۸۱] (۱). ص ۱۱۲، باب ۴، فصل ۲، حدیث ۷.

[۳۸۲] (۲). ص ۷۱، باب ۲، حدیث ۱.

[۳۸۳] (۳). ص ۷۲، باب ۲، حدیث ۲.

[۳۸۴] (۱). ص ۷۳، باب ۱، حدیث ۴.

[۳۸۵] (۲). ص ۷۵، باب ۱، حدیث ۹.

[۳۸۶] (۱). ص ۷۶ و ۷۷، باب ۱، حدیث ۱۵.

[۳۸۷] (۲). از اینکه در این روایت، چند مورد تصریح شده است که سیّد حسنی- که از نسل امام‌حسن علیه السلام است- حضرت مهدی علیه السلام را به عنوان پسرعمو خطاب می کند، می‌توان استفاده کرد که: قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله از نسل امام حسین علیه السلام می‌باشد، چنان‌که عقیده همه علمای شیعه و بسیاری از بزرگان اهل سنّت است، و در کتاب‌های مختلف از جمله منتخب الاثر مجموعه‌ای از روایات اهل تسنّن و تشیّع در این باره نقل شده است.

[۳۸۸] (۱). ص ۸۴، باب ۱، حدیث ۳۳.

[۳۸۹] (۲). ص ۸۴، باب ۱، حدیث ۳۲.

[۳۹۰] (۳). ص ۸۳، باب ۱، حدیث ۲۸.

[۳۹۱] (۱). ص ۷۷، باب ۱، حدیث ۱۶.

[۳۹۲] (۱). ص ۷۹ و ۸۰، باب ۱، حدیث ۲۱.

[۳۹۳] (۱). ص ۹۹، باب ۳، حدیث ۳.

[۳۹۴] (۲). ص ۹۹، باب ۳، حدیث ۳.

[۳۹۵] (۱). ص ۱۰۳ و ۱۰۴، باب ۴، فصل ۲، حدیث ۴.

[۳۹۶] (۲). ص ۱۱۲، باب ۴، فصل ۲، حدیث ۶.

[۳۹۷] (۱). ص ۱۶۰، باب ۹، حدیث ۹.

[۳۹۸] (۲). ص ۱۱۷، باب ۴، فصل ۲، حدیث ۱۸.

[۳۹۹] (۱). این نُه بار باز و بسته کردن دست یا شمردن نُه عدد با دست(عقد بیده تسعاً) چه مفهومی دارد؟ در این باره گفته شده است: حضرت علی علیه السلام به این وسیله خواستند اشاره‌ای داشته باشند به اینکه تعداد امامان معصوم از نسل حسین علیه السلام نُه نفر است که نهمین آنان مهدی علیه السلام است. از این رو، وقتی به نهمین شماره رسیدند، فرمودند:« ذلک یخرج فی آخرالزمان».

[۴۰۰] (۲). ص ۱۴۴، باب ۶، حدیث ۸.

[۴۰۱] (۳). عبارت متن کتاب این است:« اللّه اللّه قیل؛ یعنی خدا را! خدا را! گفته شده است»؛ لکن ظاهراین است که عبارت صحیح به این‌گونه باشد:« اللّه اللّه قُتل؛ یعنی خدا را! خدا را! او کشته شده است». با این همه در کشف الاستار به گونه‌ای دیگر آمده است:« اذا قال الرجل: اللّه تعالی قتل؛ یعنی مردی گوید که خدا او را کشته است».

و افزوده است که: حافظ ابوعبداللّه حاکم در کتاب مستدرک خود آن را نقل کرده و گفته است که: این حدیث، بر مبنای بخاری و مسلم صحیح شمرده می‌شود، اگرچه خود آن دو ذکری از آن ندارند.

[۴۰۲] (۱). ص ۱۴۷، باب ۷، حدیث ۲.

[۴۰۳] (۲). ص ۱۵۰، باب ۷، حدیث ۱۴.

[۴۰۴] (۳). ص ۱۵۸، باب ۹، حدیث ۱.

[۴۰۵] (۱). ص ۱۷۰، باب ۱۲، حدیث ۲.

[۴۰۶] (۱). دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید شیعه و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام ... منقول‌است که سنّت است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند(یعنی در روز جمعه و روز عید فطر و روز عید قربان و روز عید غدیر). زاد المعاد علّامه مجلسی رحمه الله، ط اسلامیه، ص ۴۹۱.

[۴۰۷] (۱). مفاتیح الجنان، مرحوم حاج شیخ عباس قمی، دعای افتتاح.

[۴۰۸] (۱). مراجعه شود به مجموعه احادیث در این مورد به کتاب« معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام»، ج ۱، احادیث النبی صلی الله علیه و آله.

[۴۰۹] (۱). غیبت نعمانی، ص ۱۲۹، حدیث ۶.

[۴۱۰] (۱). قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله:« من مات ولم یعرف إمام زمانه فلیمت إن شاء یهودیاً وإن شاء نصرانیاً»؛ رساله المسائل الخمسون فخر رازی، ص ۳۸۴، مسأله ۴۷(این رساله در ضمن کتابی به نام« مجموعة الرسائل» در مصر به سال ۱۳۲۸ ه ق چاپ شده است).

[۴۱۱] (۱). سوره احزاب، آیه ۲۱.

[۴۱۲] (۲). سوره انعام، آیه ۹.

[۴۱۳] (۱). شرح حال علّامه حلّی در تمام کتاب‌های رجال و تراجم و معاجم مضبوط است.

[۴۱۴] (۲). سوره یونس، آیه ۳۵.

[۴۱۵] (۱). سوره زمر، آیه ۹.

[۴۱۶] (۲). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۴۱۷] (۱). در مورد خلیل بن احمد مراجعه شود به لغت نامه دهخدا و تأسیس الشیعه ص ۱۵۰ تا ۱۵۴ و ص ۱۷۸ و ۱۷۹ و نور القبس ص ۵۶ و ۵۷ که در آن کتاب، مؤلف در ضمن ترجمه او، کلام ممتاز دیگری از خلیل بن احمد، در بیان برتری امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر سایر اصحاب و تشاکل با یکدیگر و تفرّد امام علیه السلام به خصائص عالی نقل نموده است.

[۴۱۸] (۱). سوره کهف، آیه ۲۸.

[۴۱۹] (۱). رجوع کنید به اصول کافی، ج ۳، ص ۳۶۱، کتاب الایمان و الکفر، باب فضل الفقراء المسلمین.

[۴۲۰] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۵۰۰، خطبه ۱۵۹.

[۴۲۱] (۱). نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۳۳۴، خطبه ۲۱۶.

[۴۲۲] (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۰۹۴، حکمت ۳۶.

[۴۲۳] (۲). نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۷۰۵، خطبه ۲۱۵.

[۴۲۴] (۱). بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۹۴.

[۴۲۵] (۱). معجم صغیر طبرانی، ج ۲، ص ۹۷.

[۴۲۶] (۲). نثر الدرر، به نقل از اصل الشیعه و اصولها از آیت اللَّه العظمی کاشف الغطاء.

[۴۲۷] (۱). من عرض می‌کنم: یا امیرالمؤمنین! قربان خاک راه قنبرت و همه شیعیانت! آن کفش بی‌قیمت بود، به این معنی که برای آن با جواهرات و اثمان جهان تعیین قیمت ممکن نبود، ای کاش در برابر بذل جان برای من تشرف بوسیدن آن میسّر می‌شد.

[۴۲۸] (۲). نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۰۲، خطبه ۳۳.

[۴۲۹] (۳). غیبة النعمانی، ص ۲۳۳، باب ۱۳، حدیث ۲۰ و منتخب الاثر، ص ۳۰۷، فصل ۲، باب ۴۲، حدیث ۱ و ۲ و ۳.

[۴۳۰] (۱). سوره اعراف، آیه ۳۲.

[۴۳۱] (۲). سوره مؤمنون، آیه ۵۱.

[۴۳۲] (۱). سوره منافقون، آیه ۸.

[۴۳۳] (۱). مراجعه کنید به منتخب الاثر، ص ۳۰۸، فصل ۲، باب ۴۳، حدیث ۲.

[۴۳۴] (۱). مراجعه کنید به منتخب الاثر، ص ۴۷۳، فصل ۷، باب ۴.

[۴۳۵] (۱). سوره نحل، آیه ۳۶.

[۴۳۶] (۲). سوره شوری، آیه ۱۳.

[۴۳۷] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۶۴.

[۴۳۸] (۱). سوره نور، آیه ۳۶.

[۴۳۹] (۱). سوره نحل، آیه ۳۶.

[۴۴۰] (۱). سوره بینه، آیه ۵.

[۴۴۱] (۲). سوره کهف، آیه ۱۱۰.

[۴۴۲] (۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۶، باب فیمن دان اللَّه عزّوجلّ بغیر امام من اللَّه عزّوجلّ.

[۴۴۳] (۲). سوره نجم، آیه ۲۳.

[۴۴۴] (۱). کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۰، باب ۲۴، حدیث ۵؛ منتخب الاثر، ص ۹۲، فصل ۱، باب ۷، حدیث ۲۴.

[۴۴۵] (۱). سوره فاطر، آیه ۲۸.

[۴۴۶] (۲). سوره حدید، آیه ۲۵.

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۴)

گفتمان مهدویت

مقدمه مؤلف

بسمه تعالی

مطالبی که خوانندگان محترم در این رساله مطالعه می‌فرمایند، توضیحاتی است، درباره امامت و رهبری امّت و اعتقاد به مهدویّت و ظهور حضرت مهدی صاحب الامر- ارواح العالمین له الفداه- که به صورت پرسش و پاسخ تقدیم می‌شود.

امید است در آستان فرشته دربانِ آن قطب جهان و ولی دوران و کهف امان و صاحب عصر و زمان صلی الله علیه و آله به عنوان ران ملخی از مور بسیار ضعیف و ناتوان و نیازمند به عنایات آن رهبر خوبان، به شرف قبول نایل آید.

و ما توفیقی الّا باللَّه

علیه توکّلت و الیه انیب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹

تشیّع

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱

۱- عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیّع

پرسش اوّل:

آیا عوامل تاریخی در پیدایش تشیّع مؤثّر بوده است؟ یا این آیین یک برنامه اعتقادی است که از آیات قرآن و فرمایشات صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله استفاده شده است؟

پاسخ:

در اینجا برای روشن شدن موضوع و اینکه در پیدایش شیعه و اعتقاد به وجود امام منجی علیه السلام، حوادث و علل تاریخی هیچ نقشی نداشته‌اند و تمامی اعتقادات شیعه یک برنامه تمام عیار اسلامی است که از همان منابع و مآخذی که سایر معتقدات مسلمانان از مبدأ تا معاد استفاده می‌شوند، اخذ شده‌اند، به توضیح چند مطلب می‌پردازیم:

الف) پی ریزی و شکل گیری تشیّع در عصر رسالت:

بر طبق دلایل محکم تاریخی و احادیث متواتر، پی ریزی و شکل گیری تشیّع در همان عصر رسالت انجام گرفته است و از سال‌های آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله این کار شروع شده و از طریق طرح حدیث ثقلین و ابلاغ رسمی و همگانی آن در جریان غدیر خم و ... پایان یافته است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۲

البته رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری که منجر به رحلتشان شد، می‌خواستند که این مطلب به صورت کتبی هم نوشته شود که به شهادت ادله محکم تاریخی و روایات معتبر با منع عمر و بی‌ادبی‌ای که به پیامبر خدا شد آن حضرت را از نوشتن آن بازداشتند.

اصول اعتقادی شیعه در جای جای رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله مورد اشاره قرار گرفته است، به عنوان مثال رهبری امّت اسلام بارها در فرصت‌های مناسب در سخنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله به چشم می‌خورد و اهمیّت مسأله امامت به اندازه‌ای در فرمایشات آن حضرت مورد تأکید واقع شده است که حتّی در ضمن یک روایت معروف و بلکه متواتر فرموده‌اند:

«من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتهً الجاهلیهً»؛[۱]

[«کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».]

مرگ در حال جهل به امام علیه السلام با مردن در دوره جاهلیت برابر و بلکه عین آن شمرده شده است و یا اینکه شرایط امام علیه السلام چیست؟ و امام علیه السلام از چه طایفه‌ای است؟ و اینکه عدد ائمه معصومین علیهم السلام دوازده نفرند، همه بر حسب روایات متواتر از طرف شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است.

همچنین صفات علمی و روحی امام علیه السلام و اینکه باید اعلم و اکمل از همه باشد و نیز این مطلب که جانشینی پیامبر و امامت امّت بعد از آن حضرت، یک منصب الهی است که مثل اصل رسالت از سوی خدا برگزیده می‌شود و بسیاری امور دیگر که در قرآن و مصادر روایی مطرح شده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳

فکر شیعی در همان سال‌های اوّل ظهور اسلام بر اساس متون اصلی اسلام پی‌ریزی شده است، ولی در آن عصر در برابر تفکّر شیعی

فکر مخالفی- که مدت‌ها بعد با عنوان تفکر اهل سنت نامیده شد- قرار نگرفته بود و اسلام و مسلمانان به دو شعبه تقسیم نشده بودند؛ زیرا افرادی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله فکر مخالف را- که موجب انشعاب در صفوف مسلمین شد- مطرح کردند، در حیات آن حضرت به طور علنی در برابر اسلام ناب- که بعدها به نام اسلام شیعی معروف شد- نمی‌توانستند موضع گیری نمایند.

این انشعاب به طور رسمی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با اجتماعِ عدّه‌ای در سقیفه و تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله خودنمایی کرد.

باید اضافه کنیم که برطبق رهنمودهای ارائه شده در قرآن کریم یک مرجع و منبع معتبر به منظور تفسیر و تنظیم و تشریح عقاید در اسلام پیش بینی شده و در آیات متعدد از جمله در سوره نساء به آن تصریح شده است:

... وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ...؛[۲] [«در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد».]

از این آیه اصل اختصاص رهبری به رسول و اولی الأمر که همان امامان معصوم‌اند استفاده می‌شود.

بر حسب احادیث متواتر، پیامبر صلی الله علیه و آله این مرجع صالح را که همان عترت آن حضرت و ائمه معصومین علیهم السلام هستند به صراحت معرفی کردند و فرمودند: آنها با

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۴

قرآن و قرآن با آنهاست و از هم جدا نخواهند شد.

و حتّی در ضمن یک حدیث اضافه کردند:

«فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولًا ینفون عنه تحریف الغالین و انتهال المبطلین»؛[۳]

[«در میان ما اهل بیت، در هر نسلی، کسانی هستند که در دین استوارند و هرگونه تحریف غلوکنندگان و فتنه اهل باطل را، از دین دور می‌کنند».]

ب) مبدأ طرح مسأله خلافت:

مسأله «رهبری امّت در دوره بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله» از همان آغاز بعثت و نزول وحی، کم و بیش مورد توجّه بوده است و حتّی داستان آن شخص که ایمان آوردن به آن حضرت را مشروط به این کرد که بعد از آن حضرت، رهبری با او باشد، ولی حضرت نپذیرفتند، مشهور است.

اصل دیدگاه شیعه در مورد جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی است که در زمان آن حضرت به دستور خدا و به وسیله شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به همه مردم اعلام شد و در آن زمان کسی با آن مخالفت نکرد، بلکه همه مردم حتّی کسانی که بعدها جریان سقیفه را به وجود آوردند، شادی کردند و ضمن بیعت آن را تبریک گفتند، امّا توطئه‌ها و نقشه کشی‌های سرّی را از همان لحظه شروع کردند و تا آنجا پیش رفتند که می‌خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را ترور کنند.

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله به صورت بحرانی متجلّی شد و مخالفان با شدّت و قساوت فوق العاده به اسم مصلحت، وارد عمل شدند و با تهدید و جو سازی، فضایی را به وجود آوردند که در نهایت با برنامه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام کرده بودند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۵

مخالفت نمودند تا آنجا که نسبت به مقام قُدس حضرت زهرا علیها السلام مرتکب اهانت و جسارت شدند و سیر تاریخ مسلمین را از مسیری که پیامبر صلی الله علیه و آله معیّن کرده بود، منحرف نمودند.

با خشونت بی‌اندازه‌ای که نشان دادند، حتّی حرمت یگانه فرزند پیامبر را هتک نمودند؛ البته در سال‌های اوّل دو تفکّر شیعه و سنی با تدبیری که حضرت علی علیه السلام در پیش گرفتند، به طور شدید و علنی رو در رو قرار نگرفت و فقط مسأله در اذهان آنان که به مشروعیّت حکومت می‌اندیشیدند، باقی بود و سایرین هم که بی‌تفاوت یا وابسته به حزب حاکم بودند، بحثی از آن به میان نمی‌آوردند و چه بسا که آن را پایان یافته می‌شمردند ولی افرادی مثل عمر بن خطاب متوجّه بودند که با وجود آن برنامه‌های اعلام شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله عملشان همواره از لحاظ مشروعیت، مورد سؤال قرار خواهد گرفت، لذا با اعمال سیاست‌های خاصی از بازگشت مردم به آن تفکّر اصیل اسلامی جلوگیری می‌کردند و به همین علّت بود که تا حدود یک قرن و نیم روایت حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله را ممنوع کردند و چون عمر می‌دانست پس از او اگر برای کنار زدن حضرت علی علیه السلام اقدامی نکند، حتماً او روی کار خواهد آمد، نقشه تازه‌ای کشید.

او می‌دانست اگر آن وصیّت را- که معلوم نشد واقعی است یا عثمان در وصیّت نامه نوشت- به ابوبکر نسبت ندهد بعد از مرگ عمر تفکّر شیعی به صورت شدیدتر دوباره مطرح و نقشه آنها نقش بر آب خواهد شد.

از این رو مسأله شورای شش نفری را طراحی کرد و طوری برنامه آن را تعیین نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام باز هم خانه نشین شود.

با این حال در اینجا نیز برنامه تعیین شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در خاطره‌ها تجدید شد و بالاخره در اواخر دوره عثمان که مظالم وی موجب خشم و نفرت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶

عموم، نسبت به او شد و مسلمانان را به قیام بر علیه او برانگیخت. به این ترتیب، بار دیگر مسأله جانشینی پیامبر از نو مطرح گردید و بسیاری از صحابه به همان دستور اصلی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بازگشتند و حضرت علی علیه السلام را جانشین به حقّ پیامبر اعلام کردند و اطاعت و جهاد در تحت فرمان او را بالاترین عبادات دانستند.

بنابراین عقیده شیعه درباره جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه به فراموشی سپرده نشد و قلب مردم همیشه از تعلّق خاطر به اهل بیت علیهم السلام و اینکه آنها مظلوم واقع شده‌اند و حقشان غصب شده است، خالی نبود و گفته‌های شخصیّت‌ها و شعر شعرایی چون فرزدق در برابر هشام، مطرح بودن این دیدگاه شیعی را آشکار می‌سازد و حتّی فردی مثل موسی بن نصیر- حاکم آفریقا که غلام او طارق، اسپانیا را فتح کرد- با اینکه جزو کارگزاران حکومت بنی امیّه بود از طرفداران تفکّر شیعه است و سرانجام با آن همه خدماتی که از او صادر شد، به همین خاطر اموالش مصادره شد و از کار برکنار گردید.

حتّی کار به آنجا منجر شد که این دیدگاه در خاندان معاویه و یزید نفوذ کرد و پسر یزید بن معاویه به طور رسمی، جدّ و پدرش را محکوم و به حقّ حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرد. و در دوره بنی عباس هم مسأله به همین وضع ادامه پیدا کرد.

حقانیّت تفکّر شیعی و اصالت آن، اگرچه از نظر سیاست حکومتی نمی‌بایست مطرح شود و پیروان این تفکّر نباید مسؤولیت‌های دولتی داشته باشند، ولی کار به آنجا رسید که خود حکام ظالم و غاصب بنی عباس مثل منصور و هارون و مأمون، متوجّه حقانیّت این تفکّر شیعی شدند، هرچند در عمل آن را سرکوب می‌کردند.

«منتصر» و برخی دیگر از حاکمان بنی عباس در نتیجه گسترش تفکّر شیعه در زمینه جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به این دیدگاه تمایل پیدا کردند و حتّی گفته‌اند «ناصر» که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷

در زمان وی سرداب غیبت در سامرا بازسازی شد، خود را شیعه معرفی کرد و نقل می‌کنند که خود را نایب حضرت امام دوازدهم

حضرت مهدی علیه السلام می‌دانست.

از مجموعه این مطالب معلوم می‌شود، اسلام راستین که همان تفکّر شیعی و اسلام مطرح در عصر رسالت است، در طول این چهارده قرن مطرح بوده است و تاریخ در به وجود آمدن این دیدگاه هیچ دخالتی نداشته است؛ بلکه وجود این دیدگاه در پیدا شدن حرکت‌ها و نهضت‌ها و قیام‌ها و حوادث بزرگ مؤثر بوده است و به عکس آنچه برخی افراد بسیار ساده و کم اطّلاع فکر می‌کنند باید گفت، حکومت شیعی در مصر، آفریقا و دیالمه در ایران و عراق و بالاخره قیام صفویه، همه حوادثی بودند که دیدگاه شیعی، آنها را به وجود آورد وگرنه آنها در به وجود آمدن این دیدگاه هیچ نقشی نداشته‌اند.

ج) تسنّن و اصطلاح فرقه‌ای آن (در برابر تشیّع)

بعد از عصر رسالت:

این تحلیل که تشیّع هم مانند تسنّن از آغاز شکل سیاسی داشته و به تدریج پشتوانه مذهبی یافته است صحیح نیست. مخالفت با جانشین اعلام شده از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله، جنبه سیاسی داشت و همان سیاست موجب انشعاب و اختلاف شد و نظر جدیدی را در برابر اعتقاد به امامت به وجود آورد و باعث شد که پیروان اسلام اصیل و ناب به صورت یک فرقه و با نام شیعه، جهت‌گیری سیاسی داشته باشند.

ولی سیاستی را که شیعه پس از این جریان به عنوان یک گروه سیاسی دنبال کرد بر اساس تعالیم واقعی اسلام بود، پیش از آنکه رنگ سیاسی بگیرد، یک اصل عقیدتی و دینی بود و عقیده‌ای بود که سیاست را نیز فراگرفته بود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۸

از این رو سیاست‌مداران با این عقیده مخالفت می‌کردند و کوشش می‌کردند که در مقابل آن، یک فرقه و جریان فکری تازه‌ای مطرح کنند و از این طریق به سیاستی که خلافت را از مسیر تعیین شده منحرف ساخت با صرف مخارج بسیار و تطمیع و تهدید و ارعاب، در دوره‌های بعد شکل مذهبی دادند.

البته این جریان صرفاً خواهان در دست داشتن مدیریت جامعه بود و اگر در دیدگاه شیعه این جنبه را نمی‌دیدند با آن معارضه نمی‌نمودند و در برابر آن فرقه‌ای به نام اهل سنت راه نمی‌انداختند.

بنابراین سیاست، عامل مخالفت با تشیّع و برنامه اعلام شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله گردید و در آغاز سردمداران این سیاست بدون اینکه تفکّر روشنی ارائه دهند در آن وضع آشفته دست به کار شدند.

عوامل زیادی- که عمده آن ملاحظه خطر نابودی اسلام از درگیری مسلحانه داخلی بود- رقبای مذهبی سیاسی آنها را از دست به شمشیر بردن باز می‌داشت، این کار، رهبران مخالف تفکّر شیعی را در به دست گرفتن زمام امور یاری داد.

با اینکه آنها تفکّر ثابتی که در عمل از آن پیروی کنند، نداشتند و اصل بیعت و گزینش مردم را هم هیچ‌گاه محترم نشمردند، پایه حکومت آنها زور و ارعاب بود.

بعد از ماجرای سقیفه که سبب روی کار آمدن ابوبکر شد، عمر با خشونت و غلظت خاصی که داشت، شمشیر کشیده در کوچه‌ها می‌گشت و مردم را به بیعت با ابوبکر مجبور می‌نمود و کار این اجبار تا آنجا رسید که از حضرت علی علیه السلام نیز خواهان بیعت شدند و آن حضرت را نیز برای بیعت گرفتن- پس از جسارت‌های ناگفتنی به حضرت زهرا علیها السلام و هتک حرمت خانه او- با زور به مسجد بردند.

حکومت خود عمر- که بر طبق ادعای خودشان، به وصیّت ابوبکر شکل گرفت- چنین بود که گفتند، وقتی ابوبکر در حال جان دادن بود- گاهی از هوش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹

می‌رفت و گـاهی به هوش می‌آمـد- درصـدد وصـیّت کردن برآمـد و در این حال وی بی‌آنکه حاکم بعـد از خود را معرفی نمایـد، عثمان، اسم عمر را در وصیّت نامه نوشت. وقتی ابوبکر به هوش آمد آن را تأیید کرد!

هرچه بود آیا اصلًا وصیّت در میان بود یا نه؟ در هر حال عمر روی کار آمد و کسی هم در اینجا به ابوبکر نگفت:

«غلب علیه الوجع»[۴]

بـه گفتـه ایـن مریض که هوشـش را از دست داده است اعتبـاری نیست، امّـا به همین بهـانه، پیـامبر صـلی الله علیه و آله را از نوشـتن وصیّت منع کردند!

در هر حال با تعیین ابوبکر، عمر زمام امور را به دست گرفت و خود او برای بعد از خودش شورای شش نفری معیّن کرد.

پس معلوم شـد که هیـچ تفکّر منسـجمی که بر پایه حقّ مردم در گزینش مبتنی باشد در کار نبوده است ولی وقتی عثمان کشـته شد، مسـلمانان به درِ خانه حضـرت علی علیه السلام هجوم آوردند- اگرچه او از نظر شیعه جانشین به حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله بود- همه با او بیعت کردنـد. بعدها اگرچه مخالفین تفکّر شیعی در کتاب‌های خود کوشـیدند مبنایی شـرعی برای حکومت بیابند و بیعت عـامّه یـا اهـل حلّ و عقـد و حرف‌های متناقض دیگر و حتّی غلبه و زور را به عنوان مبنا مطرح کننـد ولی در حقیقت غیر از زور چیز دیگری معیار نبود و به گونه‌ای عمل کردند که مردم غیر از بیعت با ولی عهدی که خلیفه معین کرده بود، چاره‌ای نداشتند.

بنابراین مخالفان شـیعه، در حکومت هیچ برنامه کلی نداشـتند و حتّی در دوره معاصـر، یکی از بزرگ‌ترین پژوهشگران آنها که این حقیقت را دریافته است می‌گوید:

اصلًا اسلام در سیاستِ تعیین حاکم، روش خاصی را پیش بینی نکرده است و به هر

صورت که خود مردم تعیین کنند، همان صورت حکم قانونی پیدا می‌کند و جاری می‌شود.

د) عامل تقسیم مسلمانان به دو گروه شیعه و سنّی:

حقیقت این است که عامل اصلی آن تقسیم، حبّ جاه و ریاست بود.

برخی دیدنـد با وضـعی که پیش آمـده، در رهبری آینده، سـهمی ندارند لذا از همان عصـر پیامبر صـلی الله علیه و آله به دسـته‌بندی روی آوردنـد و از طریق طرح نقشه‌هایی وارد میـدان شدنـد، از جمله نقشه‌های مهم آنها این بود که یک جریان فکری جدیـد را در مقابل دیدگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طرح و سپس تبلیغ کردند و شعار

«حسبُنا کتاب اللَّه»

سردادند تا از اعتبار نصوص موجود درباره اصل امامت، بکاهند و در نهایت آن را بی‌اعتبار معرفی نمایند، به همین سبب وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خواست وصـیّت خود را بنویسد، چون می‌دانستند که این وصیّت کتبی موجب تقویت وصیّت‌های شفاهی است، به شدّت مانع شدند و عمر به تعبیری که اهل سنت هم آن را نقل کرده‌اند گفت:

«غلب علیه الوجع! حسبنا کتاب اللَّه»؛[۵]

[«این سخنان را پیامبر از شدّت درد و غلبه مرض می‌گوید! کتاب خدا برای ما کافی است».]

بنا به نقل بعضی دیگر، او گفت:

«ان الرجل لیهجر»؛[۶]

[«پیامبر هذیان می‌گوید»- نعوذ باللَّه-.]

در هر صورت وی مانع شد و گفت: «حسبنا کتاب اللَّه»؛ یعنی ما به وصیّت

پیامبر و تصریحات او نیازی نداریم.

لقب «شیعه» به پیروان حضرت علی علیه السلام در همان عصر، توسط شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله پیروان مخلص او را شیعه نامید، ولی این کار موجب تقسیم مسلمانان به دو گروه نشد. اگرچه افرادی چون سلمان، ابوذر و مقداد و ... در همان عصر به حضرت علی علیه السلام اعتقاد خاص داشتند و در مقابل هم، مخالفین هنوز گروه مستقلی نبودند و این رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اصل امامت به این معنا بود که همگان از حضرت علی علیه السلام پیروی نمایند.

امّا مخالفت با این دستور بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله علنی شد و مسأله حبّ ریاست و حکومت بر مردم- همان چیزی که برخی آرزومند آن بودند- موجب شد عدّه‌ای علی رغم تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به جانشینی علی علیه السلام با آن به مخالفت برخواستند و در جمعیت مسلمانان تفرقه ایجاد کردند.

اگر بخواهیم پرده پوشی کنیم و برای این تقسیم، توجیه دیگری هر چند غیر واقعی ارائه کنیم، باید بگوییم، این تفرقه از آنجا شروع شد که جمعی از مسلمانان به خاطر ضعف ایمانی که داشتند، اصالت گفته‌ها و راهنمایی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را در حدّ وحی معتبر نمی‌دانستند و گمان می‌کردند کتاب خدا برای هدایت مردم کافی است و نیازی به گفته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. مثل اینکه خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله در درک مبانی و مقاصد قرآن هم ردیف می‌دیدند.

بنابراین تابع برنامه و راهی که او تعیین فرموده بود، نشدند و نظر شخصی و مصلحت و مفسده‌ای را که خود درک می‌کردند، بر دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله مقدّم داشتند و یا اینکه برخی از دستورهای آن حضرت را حکومتی و مربوط به مدیریت جامعه قلمداد کردند و آنها را به مقتضای شرایط تغییرپذیر دانستند.

آنها مسأله خلافت را هم از همین امور فرض می‌کردند و معتقد بودند هرچند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲

پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین خود را منصوب نموده باشد، چون سخن و عمل آن حضرت- به زعم آنها- به اندازه وحی اعتبار ندارد، در نتیجه، مخالفت با آن جایز است و از همین رو بعد از رحلت آن حضرت این افراد دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را ناشنیده گرفتند و آن را کنار گذاردند و با این بهانه‌گیری‌های نادرست خلافت را از مسیری که معین شده بود، خارج کردند.

اینها اگرچه برای مدیریت جامعه در آن شرایط، نظام فکری درستی که خلافت بر آن استوار شود در دست نداشتند، با این همه اصرار می‌کردند که شخصی که برگزیده پیامبر صلی الله علیه و آله است، نباید، یا مصلحت نیست عهده‌دار مدیریت جامعه باشد.

و این در حالی بود که آنها در بعضی مسائل برای اجرای دستور دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله پافشاری می‌کردند ولی در این مسأله به عکس عمل کردند، همان طور که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله «اسامه» را به عنوان امیر لشکر معرفی کرد آنها وی را در امارتش باقی نگذاشتند. در هر صورت آنها برای خود این حقّ را قائل بودند که در دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله تصرّف نمایند و هر تغییر و تبدیلی را که به گمان خود لازم می‌دانند، انجام دهند و به عذرهای بدتر از گناه متوسل شوند.

در برابر اینها حضرت علی علیه السلام و تنی چند از پیروان ایشان بودند که معتقد به حقانیّت تعالیم و دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و می‌گفتند: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله حکم وحی را دارد بلکه خود وحی است چرا که قرآن در این باره می‌فرماید:

وَما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی [۷] [«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!»]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۳

و مقصود از:

... وَما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فانتَهُوا ...؛[۸] [«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید- و اجرا کنید- و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید».]

امر و نهی‌های آن حضرت است که باید بی‌کم و کاست اجرا گردد و ما هرگز از ارشادات و تعالیم پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌نیاز نیستیم. و دین اسلام از هر جهت جامع و کامل است و نقص و کمبود در آن متصوّر نیست.

در اصطلاح به این گروه اهل نصّ می‌گویند. اینها می‌گفتند: باب تأویل و توجیه در این احادیث بسته است و خلافت حضرت علی علیه السلام به امر خدا از طریق وحی به پیامبر

يأَيُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ ...؛[۹] [«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملًا- به مردم- برسان!»] ابلاغ شده است.

در هر حال مسلمانان این‌گونه به دو دسته تقسیم شدند و حقیقت آن است که به کار بردن تعبیر «اهل سنت» در مورد آن گروهی که سنّت را ردّ و در آن تصرف و تأویل می‌کنند صحیح نیست؛ بلکه سزاوار به این عنوان همان کسانی هستند که به قرآن و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله پایبند بوده و هستند.

در ضمن منظور کسانی که با تمسک به جمله:

«حسبنا كتاب اللَّه»

مسلمانان را به دو دسته تقسیم کردند، این است که اصل موضوع رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله همان كتاب اللَّه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴

است و نیازی به سنّت پیامبر نیست! هرچند این دسته با طرز فکری که داشتند با دستور صریح پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت علی علیه السلام مخالفت کردند ولی بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام را خانه نشین نمودند در موارد زیادی به سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند و دیدند این مبنای فکری غلط آنها، پیش نمی‌رود و با سردادن شعار

«حسبنا كتاب اللَّه»

، نمی‌توان احکام مورد نیاز را به دست آورد و مشکلات جامعه را حل کرد.

البته مخالفان تفکّر شیعی از این شعار بهره کافی را بردند و گروه زیادی را که اغلب عامی و ناآگاه بودند، فریب دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله را از نوشتن وصیّت بازداشتند، آنهایی را که می‌گفتند باید دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره خلافت حضرت علی علیه السلام محترم شمرد با این بهانه کنار گذاشتند و اصل را بر این گذاردند که فقط قرآن محور است. هدف آنها این بود که سخن از «حدیث غدیر» و «یوم الدار» و احادیث دیگر پیش نیاید؛ بعدها که دیدند بدون احادیث نمی‌توانند امور را اداره کنند به اجتهاد در برابر احادیث دست زدند، در احکام خدا تصرّف نمودند و به تأویل و توجیه و عمل به قیاس روی آوردند و بسیاری از نصوص را مورد تردید قرار دادند.

پیدایش مذهب تشیّع همچون پیدایش اصل اسلام به حوادث تاریخی ارتباط ندارد. البته حوادث در موضع‌گیری‌های سیاسی افراد و وقوع بعضی رویدادها مؤثر بوده و هست، امّا در همه امور علّت اصلی نیست، به عنوان مثال: از جمله اسباب و حکمت‌های غیبت امام زمان علیه السلام- به دلالت بعضی از اخبار- این بوده است که به بیعت با حاکمان ستمگر مبتلا نشود و ...، امّا وجود آن حضرت و اصل غیبت ایشان بر طبق احادیث متواتر یک امر محقق الوقوع بوده که برنامه آن از پیش معیّن شده بود و طبق آن پیش آمده باشد.

نه اینکه مسأله امامت به تدریج در طول زمان پیش آمده است و سیر تاریخ ضرورت آن را لازم کرده باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۵

از بررسی‌های تاریخی به روشنی معلوم می‌شود که جریان فکری اهل تسنن درباره خلافت در نتیجه یک سلسله علل تاریخی به وجود آمده است و گرنه تفکّر شیعی درباره اصل امامت همان‌گونه که بارها بیان شد از همان آغاز بعثت در نتیجه دستور خدا و رهنمودهای روشن پیامبر صلی الله علیه و آله پایه ریزی شده است.

«بنابراین این تفکّر شیعی بود که تاریخ ساز شد نه اینکه تاریخ آن را ساخته است».

مخالفین تفکّر شیعی می‌گویند: در این باره رهنمودی از پیامبر صلی الله علیه و آله در کار نبود، لذا پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نگرانی و تشویشی که مسلمانان را فرا گرفت موجب شد که آنها شخصی را به عنوان خلیفه تعیین کنند و این کار در سقیفه پس از بحث و کنکاش‌های زیادی انجام گرفت که نتیجه آن این شد که ابوبکر به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب شد و پس از آن ابوبکر هم برای جلوگیری از وقایع ناگوار و هرج و مرج در جامعه، عمر را به جانشینی خود تعیین کرد و عمر هم یک شورای شش نفری را برای بعد از خود تعیین نمود! که در این باره تصمیم بگیرد.

همه این رویدادها علل خاصی داشت که اغراض سیاسی در رأس آنها بود.

گرچه طرفداران این دیدگاه سعی دارند این رخداد مهم تاریخی را طبیعی جلوه دهند، ولی واقعیت‌ها در طبیعی بودن این حرکت خدشه وارد می‌سازد. و در مقابل دیدگاه شیعه درباره امامت را به طرق مختلف مورد تأیید قرار می‌دهد.

ه) اساس مذهبی حمایت از رهبری اهل بیت علیهم السلام:

پشتیبانی از رهبری اهل بیت علیهم السلام از ابتدای امر بر اساس تعالیم اسلامی انجام می‌گرفت. کسانی که با سقیفه و جانشینی ابوبکر مخالفت می‌کردند، انگیزه‌ای غیر از انجام تکلیف دینی و پاسداری از تعالیم و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتند.

مراجعه به کتاب‌هایی چون «اصل الشیعه و اصولها»، «تاریخ الشیعه» و «الشیعه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۶

فی التاریخ» و ده‌ها کتاب دیگر از شیعه و سنی، حداقل این مطلب را اثبات می‌نماید که گرایش به تشیّع از اوّل فقط یک انگیزه مذهبی داشته است.

خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه این را تأیید می‌کند که جایگاه واقعی اهل بیت علیهم السلام همانا رهبری مادی، معنوی و مذهبی مردم بوده است که حکومت از فروع آن به شمار می‌آید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۷

۲- شیعه و قیام مسلّحانه

پرسش دوم:

آیا از جمله شرطهای امامت امام معصوم، قیام مسلحانه است؟ و آیا قیام مسلحانه به طور مطلق و در هر شرایطی جزء برنامه‌های شیعه است؟ یعنی شیعه باید همواره در حال نبرد مسلحانه با نظام‌های ستمگر حاکم باشد؟ یا اینکه در این موضوع نیز همان شرایطی که در امر به معروف و نهی از منکر مطرح است مورد نظر می‌باشد؟ و دیگر اینکه در قیام‌های مسلحانه علیه حکومت بنی امیّه، شیعه چه نقشی داشته است؟

پاسخ:

شیعه در برنامه جهاد با کفار غیر از برنامه اسلام که در کتاب‌های فقه مشروحاً بیان شده، برنامه دیگری ندارد. بسیاری از فقها شرط وجوب آن را حضور امام معصوم و دعوت او به جهاد می‌دانند.

ولی در دفاع از کیـان اسـلام، نـوامیس مسـلمین و دفـع هجوم دشـمنان از حـدود و ثغور اسـلامی، خواه این فیزیکی یـا فرهنگی و یا اقتصادی باشد، یک تکلیف واجب همگانی است و حتّی به حکم آیه شریفه:

وَأَعِدُّوا لَهُم ما اسْتَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ وَمِن رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۸

وَعَدُوَّكُمْ [۱۰] [«هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها- دشـمنان- آماده سازید! و همچنین اسب‌های ورزیده- برای میدان نبرد- تا به وسیله آن، دشمنِ خدا و دشمنِ خویش را بترسانید!».]

آمادگی برای حفظ و حراست از مرزهای فیزیکی و فرهنگی یک تکلیف واجب الهی است. منتهی در جبهه جنگ و نبرد فیزیکی از طریق تهیه اسلحه نظامی و در جبهه دفـاع فرهنگی و اقتصادی از طریق آماده کردن ابزارهای خاص آن؛ در این جهت عصـر حضور امام علیه السلام با دوره غیبت فرق نمی‌کند.

همان طور که خانه مسلمان، عیال، مال و جان او باید مأمون از خطر و هجوم بیگانگان باشد،

«و من قتل دون ماله فهو شهید»؛[۱۱]

[«و هر کس که برای دفاع از دارایی خویش کشته گردد شهید است».]

وطن اسلامی هم که خانه همه است، باید از خطر دراماان باشد.

این اجمال برنامه در برخورد با دشمنان خارجی است، امّا در برخورد با جریان ضد اسلام داخلی و عواملی که از داخل منافقانه برای مقاصد جاه طلبانه به اسـلام و مسـلمین ضـربه می‌زنند، مواضـعی که برای دفع این مفاسد انجام می‌شود باید در حدّی باشد که بتواند آن حرکت ضد اسلامی را برطرف نماید.

البته در مواردی که این حرکت، کیان اسـلام را در خطر اندازد یا احکام اسلام و امنیّت جامعه اسلامی را در معرض تهدید قرار دهد و دفع این خطر به حرکت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۹

نظامی نیاز پیدا کند، در چنین شرایطی قیام مسلحانه واجب می‌شود.

خلاصه در تفکّر شیعی، بی‌تفاوتی در مقابل جریانات مخالف و ظالمانه محکوم است.

مسـلمان بایـد به تمام اموری که به عزّت و شوکت اسـلام و مسـلمین و اعتلاء کلمـهٔ اللَّه، ارتباط پیـدا می‌کند، اهمیّت بدهد و در هر مورد به وظیفه و تکلیف خود عمل کند.

مع ذلـک از شـرایط امامت امام، چنان‌که به زیـدیّه نسبت می‌دهنـد، قیام مسـلحانه نیست و چنین نیست که هر رهبرِ گروه مسـلحانه، هرچند از سادات و خاندان پیغمبر صـلی الله علیه و آله باشد امام به حساب بیاید و کسی که به ظاهر قیام و مبارزه مسلحانه نداشت به این بهـانه نمی‌شود او را غیر امام دانست، چنان‌که در مورد امام زین العابـدین و امام باقر و امام صادق علیهم السـلام چنین بود. چون اوّلًا: سیاست غیر مسلحانه آنها در اعتلاء کلمه اسلام و حراست از حقّ و نگهبانی از شرع در زمان خودش، از قیام مسلحانه کارسازتر بوده است.

ثانیاً: همان طور که در حدیث محمود بن لبید از حضرت زهرا علیها السلام روایت شده است:

«مثل الامام مثل الکعبهٔ اذ یؤتی و لا یأتی»[۱۲]

وظیفه مردم است که گرد شـمع وجود امـام اجتمـاع کننـد و برای نصـرت او و اعتلاء کلمه اسـلام و پاسـداری از اهـداف دین اعلام حضور کنند در آن صورت امام به هر صورت که مقتضی باشد موضع گیری می‌کند.

چنـان‌که امیرالمؤمنین علیه السـلام بعـد از قتـل عثمـان، وقـتی مردم بـا آن شور و شوق از هر طرف برای بیعت بـا آن حضـرت هجوم

آوردند، مردم را بی‌جواب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰

نگذاشتند، فرمودند:

«امّا و الّذی فلق الحبّهٔ و برأ النّسمهٔ لولا حضور الحاضر و قیام الحجهٔ بوجود الناصر و ما اخذ اللّه علی العلماء ألّایقارّوا علی کظّهٔ ظالم و لا سغب مظلوم، لألقیت حبلها علی غاربها وَلسقیتُ آخرها بکأس اوّلها و لألفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفهٔ عنز»؛[۱۳]

[«آگاه باشید! به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیّت بسیاری گرداگردم را گرفته، و به یاری‌ام قیام کرده‌اند، و از این جهت حجّت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از علما و دانشمندان- هر جامعه- گرفته که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم- آن وقت- خوب می‌فهمیدید که دنیای شما- با همه زینت‌هایش- در نظر من بی‌ارزش‌تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید!»]

امّا در مورد قیام‌های مسلّحانه علیه بنی امیّه، غیر از شورش‌هایی که از سوی خوارج برپا شد و هیچکدام هم به نتیجه نرسید، انگیزه و علّت سایر قیام‌ها، خونخواهی از قاتلان حضرت سیّد الشهداء علیه السلام و اعتراض به مظلومیّت اهل بیت علیهم السلام بود. از جمله آنها، قیام عین الورده و قیام مختار است که در هر دو تعداد زیادی از شیعیان شرکت داشتند. سپس قیام جناب زید و قیام‌های دیگر است که همه از محبّت و مودّت نسبت به اهل بیت علیهم السلام و اعلام تنفّر و انزجار نسبت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱

به بنی امیّه ناشی می‌شد، لذا می‌بینیم، مردی چون کمیل در قیام عبدالرحمن بن محمّد بن اشعث شرکت می‌جوید و یا در قیام اخیر که منتهی به انقراض حکومت بنی امیّه و قطع سلطه آنها از اکثر ممالک اسلام شد.

انگیزه اصلی واقعه جانسوز کربلا، و شهادت دلخراش زید بن‌علی علیهما السلام و یا در یک کلمه، مظلومیت اهل بیت علیهم السلام بوده است.

بنابراین در این قیام‌های بر ضد بنی امیّه، آنچه مهم بود، نقش شیعه و استفاده از مواضع مظلومانه اهل بیت علیهم السلام است. هرچند بعد از شهادت سیّد الشهداء علیه السلام سایر امامان در مقام قیام برنیامدند، چون اوضاع را برای برقرار شدن حکومت عدل اسلامی از طریق قیام مسلحانه مناسب نمی‌دیدند، لذا در سنگرهای دیگری به انجام تکالیف الهی خود در خصوص نشر احکام و دفع بسیاری از بدعت‌ها پرداختند. حتّی در جریان آخرین قیام علیه بنی امیّه بعد از پیروزی، تنها شخصیّتی که برای زعامت از همه سزاوارتر بود، امام جعفر صادق علیه السلام بود، ولی با اینکه به آن حضرت این کار را پیشنهاد کردند، امام صادق علیه السلام از پذیرفتن آن خودداری کرد و در پیش گرفتن چنین سیاستی از جانب وی به اعتقاد شیعه در نتیجه یک فرمان از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که به وسیله وحی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده شده بود، به علاوه هر امامی تکلیف خود را در برابر شرایط موجود بهتر از همه می‌داند، و همیشه مهم‌تر را بر سایر امور مقدّم می‌نماید، در این مسأله هم اگر حضرت زعامت را می‌پذیرفت، مصالح مهم اسلام ضایع می‌شد، چون بر هر صاحب نظری روشن بود که در آنچنان شرایطی، امکان اجرای احکام نورانی اسلامی و حاکمیّت بخشیدن به نظام عدل اسلامی فراهم نبود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۲

۳- امام صادق علیه السلام و مذهب تشیّع

پرسش سوم:

آیا امام جعفر صادق علیه السلام بنیان‌گذار مذهب تشیّع است، یا تبیین و تشریح کننده آن؟

پاسخ:

امام صادق علیه السلام تفکّر اصیل شیعی را- که چه بسا افرادی از دوستان و محبّان اهل بیت علیهم السلام آن را چنان‌که باید نشناخته بودند- به همگان شناساند. وی با تأسیس مدرسه بزرگ علمی مردم را با حقایق اسلام راستین- که با پیروی از امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام تحقق می‌یابد- آشنا ساخت، در حالی که در دوره‌های قبل از حضرت صادق علیه السلام زمینه گسترش معارف در حدّی که در عصر آن حضرت بود، فراهم نشده بود.

این بدان معنا نیست که امام جعفر صادق علیه السلام بنیان‌گذار تفکّر شیعی هستند، چون همان‌گونه که پیش از این بیان شد، تفکّر شیعی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله به طور منسجم و مشخص بود و احادیث متواتر و ارشادات روشن‌گرانه نبیّ اعظم صلی الله علیه و آله کم و کیف آن را مشخص کرده بود و گذشتِ زمان و وقوع حوادث در تکمیل آن هیچ‌گونه دخالتی نداشت، البته این امور در تبلیغ و ترویج و تنظیم آن در دوره‌های

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۳

بعدی به ویژه در عصر امام صادق و امام باقر علیهما السلام مؤثر بودند و حتّی خود این حوادث، حقانیّت این تفکّر را در مقابل تفکّر مخالفان هرچه بیشتر آشکار کرد.

یکی از علل پیروزی تفکّر شیعی در مسأله امامت این بود که مردم در دوره حاکمیّت بنی امیّه اعمال و رفتارهایی را از مدعیان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کردند که با هیچ یک از احکام و اصول اسلامی همخوانی نداشت.

این کار در موارد مختلفی حتّی سبب شورش مردم علیه آنها شد، گرچه این شورش‌ها اغلب به واسطه توسل به زور شکست خورد و حکومت بنی امیّه در ظاهر ادامه پیدا کرد، ولی در کل این حوادث سبب شد که زمینه رسوخ و گسترش تفکّر شیعی در دل‌های مردم فراهم شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۴

۴- پیش از امام صادق علیه السلام

پرسش چهارم:

آیا مذهب تشیّع در فرمایشات پیشوایان دینی پیش از امام صادق علیه السلام نیز مورد بحث قرار گرفته است؟

پاسخ:

چنان‌که پیشتر گفتیم، تشیّع یک تفکّر اصیل اسلامی است که از طرف شخص پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده بود و هر کس می‌تواند این معنی را از مطالب موجود در نهج البلاغه و کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام هم استفاده کند.

امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام ابعاد مختلف این تفکّر را برای مردم شرح دادند و اطلاعات مردم را در این باره کامل کردند و افراط و تفریطهای موجود در این مسأله را برطرف نمودند.

آنها ثابت نمودند که اصل امامت یک تفکّر اصیل و تمام عیار اسلامی است که مرجع بیان حقیقت و حدود آن ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشند، همان‌گونه که آنان مرجع تشریح و تفسیر همه مفاهیم و اصطلاحات اسلامی و آیات قرآنی می‌باشند.

وقتی موقعیّت بی‌مانند و عظیم علمی آنها مشخص شد، همه فهمیدند که آن بزرگواران واجد همه صلاحیت‌ها و در عین حال یگانه

منبع قابل اعتماد در شناخت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۵

اصل امامت و مفهوم کامل و اصیل آن می‌باشند، البته این بدان معنی نیست که گمان شود اصل امامت امر ابداعی آنها یا به قول بعضی که به عالم غیب ایمان ندارند، دستآورد تاریخ است.

از جمله روایات معتبر در نزد اهل سنت، روایات علی بن‌الحسین علیه السلام و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام است چنان‌که «احمد شاکر» در شرح «الباعث الحثیث» نوشته است، موقعیت معنوی و امامت ائمه قبل از این دو امام در دل‌های مردم بسیار استوار بوده است.

این اعتقاد که امامان قرآن ناطق هستند یعنی معانی و تعابیر خاص قرآن را می‌دانند قبل از امام محمّد علیه السلام باقر در بیانات پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیه السلام و قبل از او هم در روایات امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بارها مطرح شده بود و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن احادیثی که از حدّ تواتر هم گذشته است، به این مسأله اشاره دارند و آن حضرت ائمه معصومین علیهم السلام را هم‌ردیف قرآن معرفی کرده‌اند، در کتاب‌های اهل سنت خطبه‌ای از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که در آن با صراحت از قرار داشتن امامت در اهل بیت علیهم السلام و اینکه این بزرگواران یگانه مرجع و حجّت الهی بر خلق‌اند، به تفصیل سخن گفته شده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶

۵- علمی بودن تفکّر شیعه

پرسش پنجم:

با توجّه به اینکه مدیریّت جامعه جز در یک زمان کوتاه پنج ساله عصر امیرالمؤمنین علیه السلام در اختیار ائمه معصومین علیهم السلام قرار نگرفت، برنامه حکومت دینی بر اساس دیدگاه شیعی، تا چه حدّ از قابلیّت عملی بودن برخوردار و پیاده کردن آن در جامعه امکان‌پذیر است؟

پاسخ:

تفکّر شیعی یک تفکّر منطقی است که زمینه و امکان پیاده شدن را در متن تعلیمات خود داشته و دارد.

دیدگاه شیعه در مسأله امامت این است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باید زمامدار دینی و سیاسی جامعه، کسی باشد که به تمام احکام و اصولی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را از جانب خدا برای مردم آورده است داناتر باشد؛ که بی‌تردید در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از علی علیه السلام کسی این ویژگی را نداشت، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله او را به جانشینی خود برگزید، سپس سایر ائمه معصومین علیهم السلام را که در کل دوازده نفرند، به ترتیب برای مردم معرفی کرد و آنها را به جانشینی خود منصوب نمود.

البته این کار به خاطر نسبت سببی آنها با پیامبر نبود؛ بلکه ویژگی‌های معنوی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۷

و توانایی‌های علمی و ... آنها باعث شد که خداوند از میان مردم فقط آنها را برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیند. چنان‌که درباره جانشینان انبیاء علیهم السلام هم قرآن می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعالَمِينَ [۱۴] [«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل‌عمران را بر جهانیان

برتری داد».]

مردم اگر بخواهند در همه امور در راه راست قدم بردارند، باید از آنها پیروی نمایند و آنها را ولیّ امر و واجب الاطاعه بدانند و اوامرشان را مثل اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله محترم بشمارند، در عین حال احکام و برنامه‌هایی که در تفکّر شیعی مطرح شده است، امور خیالی و غیر واقعی نیستند که گفته شود، امکان پیاده شدن آنها وجود ندارد، بلکه آنها اصیل‌ترین تعلیمات اسلامی‌اند که اگر شرایط فراهم شود در هر جامعه‌ای قابل اجرا هستند.

اگر می‌بینیم در یک بخش از تاریخ، کسانی از تحقق پیدا کردن بُعد سیاسی آن جلوگیری به عمل آوردند، این به معنای غیر قابل تحقق بودن آنها نیست، بلکه چون این احکام با در نظر گرفتن واقعیت‌های وجود انسان طراحی شده‌اند. لذا همه جوامع بشری به دنبال آن هستند- و بر طبق اعتقاد شیعه- در نهایت هم به آن خواهند رسید و این کار در آخر الزمان به وسیله آخرین حجّت الهی انجام می‌گیرد و جامعه بشری با یک نظام و قانون واحد اداره خواهد شد.

علاوه بر اینکه در دعوت انبیاء علیهم السلام آنچه اصل است بیان حقایق و راه نجات و راه منتهی به رستگاری است که حتّی با علم به نپذیرفتن مردم باید به آنها اعلام شود که:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۸

إِنّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَإِمّا كَفُوراً؛[۱۵] [«ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد- و پذیرا گردد- یا ناسپاس».]

زیرا وظیفه پیغمبر تبلیغ احکام الهی است که از جمله آنها اصل امامت است.

این مردم‌اند که باید دعوت انبیاء را بپذیرند و در اجرای آن با انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام همکاری کنند تا زمینه تحقق آنها فراهم گردد.

عملکرد ائمه معصومین علیهم السلام و سیاست‌های آنها همه عملی و نتیجه بخش و در عین حال واقع بینانه بوده است.

مثلًا عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام با در نظر گرفتن شرایط و واقعیات موجود بود و عملکرد حضرت مجتبی و حضرت سیّد الشهدا علیهما السلام هم این‌گونه بوده است و هر کاری را با در نظر گرفتن شرایط موجود انجام می‌دادند، مثلًا امام حسن مجتبی علیه السلام اگر با معاویه صلح کرد، تمام ابعاد مسأله را در نظر گرفت و در آن شرایط کاری بهتر از آن ندید و یا امام حسین علیه السلام آگاهانه از بیعت با یزید امتناع کرد و تا کربلا رفت و آن مصیبت‌های جانکاه را پذیرا شد و در نهایت هم به مقصدی که داشت رسید.

بله، اگر امام حسین علیه السلام در شرایط دیگری بودند یعنی می‌دیدند زمینه و ابزارهای به دست آوردن زمام حکومت آماده است، باز برای کسب حقّ و دفع نامحرم از خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام می‌کردند؛ ولی در دوره ایشان شرایط به گونه‌ای بود که آن حضرت می‌دانست زمینه مساعد برای نیل به این مقصد نیست، لذا با یک برنامه عظیم و بی‌مانندی که به اجرا درآوردند، رستاخیزی در جهان اسلام ایجاد کردند که تا دنیا دنیا است آن رستاخیز احیاگرِ اسلام زنده خواهد بود.

او یزید و یزیدیان و همه غاصبان خلافت را که بعد از او آمدند، اگرچه به ظاهر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۹

از غصب خلافت باز نداشت، ولی در باطن، قلب‌هایِ مردم را از آنها منصرف کرد و نقشه‌های معاویه را در برانداختن اسلام، نقش بر آب نمود و کاری کرد که در توصیف او بعدها گفته شد: اسلام

«محمّدی الحدوث و حسینی البقاء»

است.

سایر ائمه معصومین علیهم السلام هم هر یک با توجّه به شرایط موجود رسالتی را که در حفظ اسلام بر عهده داشتند به خوبی انجام

دادند.

اعتقاد به ظهور منجی و امام دوازدهم و مصلح آخرالزمان علیه السلام تسلّی‌بخش شیعه و سازنده روح مقاومت و صبر و ایستادگی در مردم بود و مانع از تسلطیابی و نومیدی و بی‌اعتنایی به دین شد، و آن یک اعتقادی است که در متن تعالیم تشیّع و احادیث معتبر به آن تصریح شده است و در عصر حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام این اصل بیشتر مورد توجّه قرار گرفت و گرایش مردم به آن اصل، با توجّه به جنایاتی که زمامداران غاصب مرتکب می‌شدند، بیشتر شد.

مردم فهمیدند که- اگر بعضی از افراد بی‌تفاوت در عصر صحابه، یعنی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گمان می‌کردند که ایجاد تغییر در اصل امامت چندان تفاوتی در برنامه‌های اسلامی پیش نمی‌آورد- چه فاجعه‌ای به بار آوردند و اسلام را چگونه از مسیر خود منحرف کردند و خلافت غاصبانه وسیله عیّاشی و خوش‌گذارنی عدّه‌ای خاص و به بند کشیدن مردم و بازگشت رسوم کسری و قیصر و دیگر طاغوت‌ها شده است.

این امر سبب تقویت ایمان آنها به اصل امامت شد و فهمیدند که فقط این تفکّر است که می‌تواند برنامه‌های اسلامی را به اجرا درآورد و بر آن وضعیّت اسف‌بار پایان دهد.

بنابراین سیره و عملکرد شایسته ائمه معصومین علیهم السلام از یک طرف و رفتارهای ستمگرانه غاصبان خلافت از طرف دیگر، سبب شد که تفکّر شیعی هرچه بیشتر در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۰

دل‌های مردم نفوذ پیدا کند و به دنبال آن، گرایش آنها به طرف ائمه معصومین علیهم السلام رو به فزونی گذاشت و از اینجا است که می‌بینیم امام صادق علیه السلام در زمان خود علیرغم تلاش سردمداران حکومت، چنان محبوبیّت عمومی پیدا می‌کند که حتّی شیعه را به نام او می‌شناسند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۱

۶- موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب

پرسش ششم:

موضع‌گیری شیعه در برابر زمام‌داران چگونه و بر چه مبنایی بوده است؟

پاسخ:

مواضع شیعه همیشه بر اساس حفظ مصالح اسلام و بقاء دین و نفی مشروعیّت حکومت‌های ستمگر و غاصب بوده است و همواره تلاش کرده است که یک حکومت مقتدر اسلامی بر پایه ولایت شرعیه ایجاد نماید.

شیعه در تبیین مفاهیم شریعت تنها تابع نصوص کتاب و سنّت است و با دیگران بر طبق دستور قرآن که می‌فرماید:

وَجادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ [۱۶] [«و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن».]

و یا به شیوه گفتگو و مناظره نیکو و در مواقعی هم بر اساس اصل تقیه، که در شرایط خاصی در هر زمان و مکان کم و بیش ضرورت پیدا می‌کند، رفتار می‌کند، تا بتواند دیگران را به اسلام راستین و مفاهیم واقعی شریعت هدایت نماید و جامعه را از تحت سیطره زمامداران غاصب و ستمگر و کارگزاران بی‌رحم آنها خارج سازد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۲

از اینجا است که می‌بینیم شیعه در طول تاریخ پیوسته قیام‌هایی علیه قدرت‌های مسلّط داشته است.

شیعه معتقـد به امامت کسانی است که بارها از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به نام و عصـمت آنها تصـریح شده است و شـیعه در جهت‌گیرها همیشه بر اساس تعلیمات اسـلام و سـیره شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله عمل می‌کند و در صورت فراهم نبودن شرایط لازم، مثل بخشـی از دوره زنـدگی امیرالمؤمنین علیه السـلام سـکوت و کناره‌گیری ظاهری را بر قیام ترجیـح می‌دهـد، یا مثل حضرت مجتبی علیه السلام رفتار می‌کند تا اسلام را از خطر فروپاشیدگی نجات دهد.

امّا واقعه کربلا و امتناع سیّد الشهدا علیه السلام از بیعت با یزید یک قیامی بود که نه پیش از آن چنین حرکتی سابقه داشت و نه بعد از این نظیر آن دیده خواهد شد. آن حرکت برای مسلمانان یک الگو و برنامه راهگشای مبارزاتی است.

اگرچه آن قیـام اباعبـداللّه به ظـاهر سـرکوب و مغلوب شـد ولی در واقع یـک قیـام پیروز بود، چرا که اسـلام راستین را زنـده کرد و عوامـل یـأس و ناامیـدی را از چهره شـیعیان برطرف نمـود و سـبب ثبـات فکری و قـوّت روحی آنهـا گشـت و پس از آن هم در بین شیعیـان نهضت و یـا قیامی که سـرکوب شـده و امیـدها را به یأس مبـدّل نموده باشـد، واقع نشـد و پیشوایان معصوم شـیعه بر حسـب روایات و به واسـطه علم امامت که از آن برخوردار بودنـد، می‌دانسـتند اعتقاد و ایمان به اهل بیت علیهم السـلام را در دل‌های مردم بایـد گسترش داد تـا از طریق ارتقـاء آگـاهی آنهـا و تربیت نیروهـای توانمنـد در عرصه‌هـای علمی و سیاسـی و فرهنگی زمامـداران غاصب را از معارضه با آنها بازدارند، به این ترتیب زمینه حاکمیّت دیدگاه‌های اصیل اسلامی را فراهم سازند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۳

۷- تهمت غلوّ به شیعه

پرسش هفتم:

برخی از نویسـندگان، فرقه‌هایی از غلات را، در ردیف شـیعه قرار می‌دهند و چه بسا شیعه را به غلوّ متهم می‌سازند و ما می‌دانیم این یـک تهمت است که در زمـان مـا هم این کـار از طرف وهّابی‌هـا، بیشتر از راه چـاپ و نشـر رساله‌هـایی در بین ناآگاهان به معارف شیعه، دامن زده می‌شود، اگر ممکن است در این باره هم کمی توضیح دهید؟

پاسخ:

مسأله عقاید غلوّآمیز در بین امم گذشته هم سابقه بیشتری دارد و در قرآن مجید در مورد یهود و نصاری می‌فرماید:

وَقـالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقـالَتِ النَّصارَی الْمَسِـیحُ ابْنُ اللَّهِ [۱۷] [«یهود گفتند: عُزیر پسـر خدا است! و نصاری گفتند: مسـیح پسر خدا است!».]

در میان مسلمانان هم این بیماری همان‌گونه که حدیث:

«لتسلکنّ سبل من کان قبلکم حذوا النّعل بالنّعل و القذّة بالقذّة حتّی لو انّ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۴

احدهم دخل حجر ضبّ لدخلتموه»؛[۱۸]

[«هر آینه راه‌هـایی را خواهیـد پیمود که پیشـینیان پیمودنـد، پـا به پا و گوش تا گوش، حتّی اگر یکی از آنها در سوراخ سوسـماری وارد شده باشد شما هم وارد خواهید شد».]

به آن دلالـت دارد و به صورت‌هـای مختلف پیـدا می‌شود که از آن جمله وضـعی است که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السـلام پیش آمد.

گروهی قائل به الوهیت و خدایی او شدند و آن حضرت را در ضمن اشعار خود به عنوان خدای خود مدح کردند، مثلًا گفتند:

انت خالق الخلایق منزعزع ارکان خیبر جذما

قد رضینا به اماماً و مولی‌و سجدنا له الهاً و ربّا

[آفریده شدگان را تو آفریدی، کسی که پایه‌های محکم قلعه خیبر را به لرزه درآورد.

ما خشنودیم به او که پیشوا و آقای ما است و به خاک می‌افتیم و سجده می‌کنیم او را که خدا و پروردگار ما است.]

برخی از باب مبالغه و اغراق گویی- نه اینکه واقعاً آن حضرت را خدای خود بدانند- این سخنان و اشعار را گفته‌اند، به علاوه از خود آن حضرت هم روایت شده است که فرمود:

«هلك فِيَّ رجلان، محبّ غال و مبغض قال»؛[۱۹]

[«دو گروه درباره من تباه شدند، دوستی که در دوستی‌اش زیاده‌روی کند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۵

و دشمنی که مقام و منزلت مرا منکِر شود».]

به هر حال افرادی در طول تاریخ بوده‌اند و هستند که عقاید غلوّآمیز دارند، اگرچه همه آنها در این حدّ نباشند که کسی را تا مرتبه خدایی بالا ببرند، در هر حال همه این امور به نوعی انحراف از اسلام و دیدگاه‌های صحیح تشیّع است. این‌گونه از عقاید بیشتر در میان صوفیه که اکثر از اهل سنت به حساب می‌آیند پیدا شده است، اموری چون حلول و اتّحاد و ... اغلب در کلمات آنها به چشم می‌خورد.

خوشبختانه مسأله تصوّف در بین شیعه، به برکت هدایت ائمه معصومین علیهم السلام نه تنها در حدّی که در میان اهل تسنن رونق داشت شیوع پیدا نکرد، بلکه از طرف ائمه معصومین علیهم السلام و پیروان آنها و علمای بزرگ مطرود و محکوم هم شد.

پس نسبت دادن این امور نسبت به شیعه یک تهمت است، عقاید شیعه در هر یک از زمینه‌های توحید، نبوّت، امامت، معاد عدل و سایر امور از این‌گونه مطالب غلوّآمیز و انحرافی خالی است، چون ائمه معصومین علیهم السلام به عنوان حافظان دین الهی در طول دو قرن و نیم چنان عمل کردند، که راه نفوذ برای عقاید شرک‌آمیز بسته شد و حدود و ثغور مبانی فکری و اعتقادی شیعه از هر جهت معلوم و مشخص گردید و بعدها علما هم از راه تدوین و تألیف کتاب‌های اعتقادی مثل اعتقادات مجلسی، همه این عقاید را به طور مشخص توضیح دادند.

البته بعدها عدّه معدودی به عنوان صوفی و اهل خانقاه در میان شیعه پیدا شدند که تحت عنوان ولایت و ارادت به علی علیه السلام عقایدی غلوّآمیز را مطرح کردند.

که در هر مورد به همّت علمای آگاه پاسخ‌های مناسب به آن‌ها داده شد. در نتیجه نتوانستند زیاد مقاومت نمایند.

شیعه احدی را در صفات جلالیّه و جمالیّه با خدا شریک نمی‌داند. پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام را مخلوق و عبد خدا می‌شناسد که در هرجهت آنها محتاج

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۶

خدایند، تنها خدا را غنیّ بالذات می‌دانند.

البته اوصاف و فضایل و مقامات عالیّه و درجات کمالیّه‌ای که شیعه برای این بزرگواران بر حسب آیات و روایات معتبر ذکر می‌کند و مثلًا آنها را حجّت، امام، ولیّ امر و صاحب معجزات و کرامات می‌داند، از هیچ یک از آن اوصاف، بوی غلوّ و شرک استشمام نمی‌شود و همه حاکی از کمال و اوج مرتبه عبودیّت و میزان تسلیم آنها در برابر دستورات خداوند متعال است.

خلاصه اصل امامت از اصول اصیل اسلام است که از آیات قرآن مجید و احادیث فراوانی که از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده استفاده می‌شود و گذشت زمان و شکست‌ها و فتح‌ها در توسعه و تکامل آن هیچ نقش و اثری نداشته است.

به علاوه اعتقاد به این اصل مستلزم هیچ‌گونه غلوی نیست و تمام اوصافی که بر حسب احادیث برای امام ثابت است، منافاتی با این ندارد که امام بنده خدا است و مانند پیامبر به خدا محتاج است.

«و لا یملك لنفسه نفعاً و لا ضرّاً»؛[۲۰]

[«و توانایی سود و زیان خود را ندارد».]

و حتّی امام، پیامبر هم نیست یعنی به او شریعت و احکام شرع وحی نمی‌شود- هرچند محدّث است یعنی ملائکه با او سخن می‌گویند- ولی ارتباط او با ملائکه مثل ارتباط نبی با فرشته وحی که احکام الهی را به پیامبر می‌رساند، نیست- چون اصول همه احکام قبلًا بیان شده و رسالت و پیامبری با رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ختم شده است.

در امام‌شناسی مهم این است که فرد امامانی را که از جانب خدا به وسیله

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۷

پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی و به امامت منصوب شده‌اند بشناسد و آنها را مثل پیامبر صلی الله علیه و آله دارای ریاست عام و ولایت مطلق بر کلیه امور دین و دنیا بداند و غیر از نبوّت، سایر صفات پیامبر را مثل: علم و عصمت و ... را برای آنها ثابت بداند و خلاصه ائمه معصومین علیهم السلام را قائم مقام به حقّ آن حضرت در امور دین و دنیا بشناسد.

از نظر صاحبان تفکّر مادّی و کسانی که به عالم غیب ایمان ندارند، اعتقاد به عالم غیب و ادیان الهی و اوصافی که مؤمنان به پیامبران و اولیای خدا نسبت می‌دهند، همه غلوّآمیز است، چون مؤمنان در حقّ آنها به صفات و اعمال و خصایصی عقیده دارند که شخص مادّی از درك آنها عاجز است؛ لذا آنها را غلوّ اهل ایمان در حقّ انبیاء و اولیا به حساب می‌آورد.

به عنوان مثال از نظر مادی‌ها، معجزات حضرت ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام که مؤمنان به آن معتقدند، همه نوعی غلوّ است، در حالی که هیچ‌گونه غلوّی در این عقاید نیست. اینها همه یک سلسله واقعیت‌هایی هستند که منزلت والای صاحبان آنها را نشان می‌دهد، غلوّ این است که پیامبر یا امام را با خدا شریك بدانیم یا خدا را با آنها متّحد بشماریم و ....

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۸

۸- ارتباط شیعه با معتزله

پرسش هشتم:

علّت تقسیم اصول دین به پنج اصل چیست؟ و آیا ارتباط شیعه با معتزله در آن نقشی داشته است یا نه؟

پاسخ:

شیعه در مسائل اسلامی و مذهبی با همه فرقه‌ها گفتگو و مناظره داشته است که در کتاب‌های احتجاج و کلام به آنها اشاره شده است، ولی در هیچ یک از مسائل اعتقادی تحت تأثیر آنها قرار نگرفته است، همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم تفکّر شیعی یک تفکّر اصیل اسلامی است، ولی سایر فرقه‌ها نوظهورند.

عقاید شیعه منحصر در این پنج اصل نیست، بلکه شامل مسائل زیاد دیگری هم می‌شود، البته به یک بیان می‌توان عقاید اسلامی و مذهبی را در توحید و نبوّت و معاد یا در توحید و نبوّت خلاصه کرد؛ زیرا سایر عقاید از امامت و معاد و غیر آنها جزء اموری هستند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن دعوت کرده و از آنها خبر داده است و بر حسب اخبار، ایمان به نبوّت ایمان به تمام آنچه نبیّ از آن خبر داده است.

«الایمان بالنبوۀ ایمان بکل ما انبأ عنه النّبی»؛

[«اعتقاد به نبوّت برابر است با ایمان به آنچه که پیامبر از آن خبر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۹

داده است».]

بنابراین، پنج اصل: توحید، نبوّت، معاد، عدل و امامت، از جمله عقایدی است که هر مسلمانی باید به آن معتقد باشد، عقل و شرع هم آن را تأیید می‌کند و خلاصه کردن عقاید در این پنج اصل بدان جهت است که شیعه مسأله عدل خدا و امامت را هم، در ردیف سایر اصول اعتقادی مهم می‌داند، ولی اهل تسنن- فرقه اشعری- به آن معتقد نیستند.

شیعه عقاید اسلامی را به طور مستقیم از قرآن مجید و از روایات پیامبر و ائمه معصومین: اخذ کرده است و در هیچ یک از آنها تحت تأثیر معتزله نبوده است چرا که مذهب اعتزال بعدها به وجود آمده است.

اگر می‌بینیم در بعضی مسائل مذهب اعتزال با شیعه نظر یکسان دارد، صحیح آن است که بگوییم: آنها با واسطه یا بی‌واسطه این مطلب را از امامان شیعه اخذ کرده‌اند و مَثل:

«الجبر و التشبیه امویان و العدل و التوحید علویان»

که معروف است، این ادعای ما را تأیید می‌کند.

با وجود این، بعضی از نویسندگان که از مذهب شیعه و سوابق آن بی‌اطّلاع بوده‌اند و مذاهب معتزله و اشاعره را مورد بررسی و کاوش قرار داده‌اند، چون علمای شیعه از جمله سیّد مرتضی را در بعضی از عقاید با اشاعره مخالف دیده‌اند، گمان کرده‌اند که آنها معتزلی هستند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۵۱

امامت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۵۳

۹- سِرّ گزینش امامان علیهم السلام

پرسش نهم:

سرّ گزینش امامان معصوم علیهم السلام به مقام امامت و ولایت چیست؟ آیا عقل بشر قادر است که به آن پی ببرد؟

پاسخ:

این سؤال تنها به انتخاب ائمه معصومین علیهم السلام اختصاص ندارد بلکه این پرسش در مورد برگزیده شدن تمام انبیاء و حتّی ملائکه‌ای چون جبرئیل، امین وحی، و در مورد برتری بعضی از پیامبران بر بعض دیگر و بعضی اقوام و افراد به اقوام و افراد دیگر، و همین‌طور برتری نوع انسان بر بسیاری از انواع مخلوقات دیگر هم قابل طرح است.

حقیقت این است که گزینش یکی از کارهای خدا است که آیات متعدد بر آن دلالت دارد، و از جمله آنها است:

۱- آیه: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعالَمِينَ [۲۱] [«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل‌عمران را بر

جهانیان برتری داد».]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۵۴

۲- آیه: قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلامٌ عَلَی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفَی [۲۲] [«بگو! حمد مخصوص خدا است و سلام بر بندگان برگزیده‌اش».]

۳- آیه: یامَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفلکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفلکِ عَلَی نِسَآءِ الْعالَمِینَ [۲۳] [«ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است».]

۴- آیه: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ [۲۴] [«خدا او را بر شما برگزیده».]

۵- آیه: إِنّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النّاسِ بِرِسالاتِی [۲۵] [«ای موسی! من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم بر مردم برتری دادم».]

۶- آیه: ثُمَّ أَوْرَثْنا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا؛[۲۶] [«سپس این کتاب- آسمانی- را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم».]

که حتّی منصور- خلیفه عباسی- هم می‌گفت: امام جعفر صادق علیه السلام از مصادیق

الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا؛[۲۷] [«گروهی از بندگان برگزیده»] هستند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۵۵

۷- آیه: وَلَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا؛[۲۸] [«ما او را در این جهان برگزیدیم».]

۸- آیه: اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلَائِکَةِ رُسُلًا وَمِنَ النّاسِ [۲۹] [«خداوند از فرشتگان رسولانی بر می‌گزیند و همچنین از مردم».]

۹- آیه: وَإِنَّهُمْ عِندَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْأَخْیارِ؛[۳۰] [«و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند».]

۱۰- آیه: وَمِمَّنْ هَدَیْنا وَاجْتَبَیْنا؛[۳۱] [«و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم».]

۱۱- آیه: وَاجْتَبَیْناهُمْ وَهَدَیْناهُمْ [۳۲] [«- افرادی را برتری دادیم- برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم».]

۱۲- آیه: وَلکِنَّ اللَّهَ یَجْتَبِی مِن رُسُلِهِ مَن یَشَآءُ؛[۳۳] [«ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد بر می‌گزیند- و قسمتی از اسرارِ نهان را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می‌گذارد-».]

۱۳- آیه: اللَّهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَن یَشَآءُ؛[۳۴] [«خداوند هر کس را که بخواهد بر می‌گزیند».]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۵۶

۱۴- آیه: وَکَذلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ [۳۵] [«و این‌گونه پروردگارت تو را بر می‌گزیند».]

و آیات بسیار دیگر، که همه به این دلالت دارند که گزینش از کارهای حکیمانه و بلکه از سنّت‌های الهیّه است.

از جناب زید شهید- فرزند امام زین العابدین علیه السلام- رساله‌ای به نام «الصفوة» باقی مانده است که در همان قرن اوّل هجری مسأله گزینش اهل بیت عترت علیهم السلام را بررسی کرده است.

در عالم تکوین هم اعطاء مناصب مطرح است و لزوم آن کاملًا قابل درک برای عقل است. همان طور که نمی‌شود انواع، منحصر در نوع انسان باشد، یا همه اعضا نمی‌شود چشم، سر یا مغز باشند، یا همه میوه‌ها و درختان، گیاهان و نباتات با ساق و بی‌ساق- نجم و شجر- نمی‌شود که توت یا کدو باشد، و یا همه درخت نمی‌شود شاخ و برگ یا ریشه باشد؛ همه افراد هم نمی‌شود در خلصت‌ها، صفات و شکل و شمایل فرد کامل باشند، یعنی همه محمّد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام یا ابراهیم خلیل علیه السلام و موسی کلیم علیه السلام باشند.

مسأله امامت و مأمومیّت و مبعوث و مبعوث الیه هم به این ترتیب است، که یا به واسطه تقدیرات الهی و اسباب تکوینی است و یا به تعیین و تشریع و انتخاب مستقیم الهی انجام می‌گیرد، در هر حال همه از آیاتی است که پر از اسرار و حکمت‌هایی است که تنها

خدا خود به آنها عالم است.

در این مسائل کسی یا چیزی حقّ ندارد که بگوید، چرا من کس دیگر یا چیز دیگری نشدم؟ یا مثلًا چرا همه ملائکه جبرئیل امین، و همه انسان‌ها محمّد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۵۷

مصطفی صلی الله علیه و آله نشدند؟ و یا چرا همه کوه‌ها و سنگ‌های عالم طلا نشدند؟ چون اگر چنان چیزی اتفاق می‌افتاد، کمال عالَم دچار نقص می‌شد و نظم و هماهنگی موجود در بین اجزاء آن از بین می‌رفت.

این در حالی است که قرآن کریم خود از نظم و هماهنگی دقیق موجود در بین اجزاء عالم این‌گونه سخن می‌گوید:

وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ* وَالْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ* لَاالشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ [۳۶] [«و خورشید- نیز برای آنها آیتی است- که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر خداوند قادر و دانا است و برای ماه منزل‌گاه‌هایی قرار دادیم- و هنگامی که این منازل را طی کرد- سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می‌آید نه خورشید را سزا است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد، و هر کدام در مسیر خود شناورند».]

همه چیز جهان در جای خویش استنکو گر بنگری نه کم نه بیش است

همه تقدیر حقّ عدل است و حکمتنیابد فهم ما اسرار خلقت

در عین حال عالَم انسان، عالم اختیار و انتخاب است، اسرار این مسائل، یعنی تقدیرها و گزینش‌ها، تا حدّ زیادی پیچیده است که می‌توان گفت: اگر بشر میلیون‌ها سال دیگر هم کاوش و تحقیق کند باز هم اسرار ناشناخته بسیاری در پیش روی خواهد داشت.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۵۸

خلاصه مباحث گذشته آنکه، عالم خلقت، عالم اسباب و مسبّبات است و در عین حال عالم انسان، عالم اختیار و تکلیف است.

قضاء و قدر حکیمانه الهی بر همه امور حاکم است. پی بردن به علل انتخاب امام و پیغمبر و جهات تکوینی و اختیاری آن و مسائل دیگری از این قبیل نیاز به احاطه علمی بر تمام اسرار افعال اللّه و کائنات دارد که به دقایق آن تنها کسانی پی می‌برند که مورد عنایت خاص خدا واقع شوند- که همه انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام چنین هستند-.

گرچه به همه افراد بشر از طرق مختلف پیشنهاد شده است که به تسخیر ماه و آفتاب و ... بپردازند، چون خداوند آنها را مسخّر انسان ساخته است، آنها می‌توانند تلاش کنند که به راز امور پی ببرند و از فواید آنها بهره‌مند شوند، ولی اگر به علّت یا علل پدیده‌ای نتوانستند پی ببرند، باید آن را تقدیر الهی بدانند و از برکات وجودی آن استفاده کنند.

بنابراین، ما موظفیم از تعالیم و راهنمایی‌های پیغمبران و امامان بهره بگیریم و نعمت وجود و هدایت آنها را از اعظم نعمت‌های الهی بدانیم و آنها را الگوی خود قرار دهیم و اگر فلسفه گزینش آن حجّت‌های به حقّ الهی را با عقل ناقص خود نتوانستیم درک کنیم، نباید به انکار و یا مخالفت آنها بپردازیم، در غیر این صورت از جمله کسانی محسوب خواهیم شد که در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله جاهلانه یا مغرضانه، الهی بودن گزینش عترت را منکر شدند و قرآن کریم هم در ضمن آیه‌ای از آنها چنین یاد می‌کند:

أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلَی ما آتیاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْرَاهِیمَ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۵۹

الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَآتَیْناهُم مُلْکاً عَظِیماً؛[۳۷] [«یا اینکه نسبت به مردم- پیامبر و خاندانش- بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند، ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها گذاشتیم».]

بر حسب تفاسیر این آیه در شأن آنها نازل شده است. ما باید از طریق تفکّر و تعمّق در اوضاع کائنات بفهمیم که هرچیز در جای

خاص خود واقع شده است و علم و حکمت الهی در همه مخلوقاتِ بزرگ و کوچکِ پروردگار عالم نمایان است، لذا همان طور که در آیه‌ای از قرآن کریم می‌خوانیم:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ [۳۸] [«خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».]

بنابراین انتخاب انبیاء و اوصیای الهی از جمله اموری است که همچون سایر کارهای خدای عالم، از حکمت خاص خود برخوردارند، هرچند بشر با علم و عقل ناقص خود قادر نباشد که به اسرار و پیچیدگی‌های آن پی ببرد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۶۰

۱۰- علم خداوند تبارک و تعالی و علم غیب معصومین علیهم السلام

پرسش دهم:

درباره علم غیب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام توضیح دهید و در ضمن- با توجّه به این اصل که کسی با خدا در علم و سایر صفات کمالیّه جمالیّه شریک نیست- فرق علم خدا با علم امام و علم امام با پیغمبر را بیان کنید؟

پاسخ:

هر کس تاریخ و احادیث و کتاب‌های سیره و تراجم را مطالعه کند، در این امر که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام از امور غیبی بسیاری خبر داده‌اند و اغلب آنها با کمی فاصله در خارج واقع شده است، شک نخواهد کرد.

این اخبار خصوصاً آنچه از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده، بسیار زیاد است، که هر یک از آنها جزء معجزات بزرگ این خاندان به حساب می‌آیند.

حتّی به تصدیق افرادی چون ابن خلدون در موارد زیادی امام جعفر صادق علیه السلام از امور غیبی خبر می‌دادند، البته فرق بین علم غیب خدا و علم آن بزرگواران این است که، علم خدا بالذات است ولی علم پیغمبر و امام غیر ذاتی است، یعنی از طرف خداوند به آنها اعطاء شده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۶۱

خدا در همه صفات کمالیّه یکتا و بی‌همتا و بی‌نیاز از غیر است ولی پیغمبر و امام در علم و در همه صفات کمالیّه دیگری که دارند، محتاج به خدایند و در یک کلام، چه در ناحیه وجود یا در صفات هرچه دارند، همه را از خدا دارند. همه قائم به او، عالِم، قادر و موجود به او هستند.

و امّا فرق پیغمبر و امام در آگاهی از امور غیبی از این جهت است که در علم پیغمبر، بشری میان او و عالم غیب واسطه نیست در حالی که ائمه معصومین علیهم السلام بخشی از این علم را از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسب کرده‌اند.

در هر صورت آنچه مسلم است آگاهی از بزرگواران و اخبار ایشان از امور غیبی است که مثل آفتاب در وسط آسمان روشن و ثابت است.

در این مورد هر کس بخواهد به طور مفصّل از خبرهای غیبی آگاهی به دست آورد، باید به کتاب‌های سیره و تواریخ ائمه معصومین علیهم السلام رجوع کند.

حقیر نیز در کتاب‌های «فروغ ولایت»، «شرح دعای ندبه» و «ولایت تکوینی و تشریعی» در حدّ فهم خود توضیحاتی ولو مختصر، در این خصوص آورده‌ام.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۶۲

۱۱- جلوه عملکردهای ائمه معصومین علیهم السلام

پرسش یازدهم:

سرّ اینکه عملکرد و سیره و روش ائمه معصومین علیهم السلام در انجام وظایفشان یکسان نبوده است، چیست؟

پاسخ:

برخلاف آنچه گفته می‌شود عملکرد ائمه معصومین علیهم السلام در برخورد با حوادث گوناگون، که تا حدودی شبیه به هم بوده‌اند، زیاد متفاوت نبوده است، چون همه عملکردهای آنها در محدوده اصول و برنامه‌های تشیّع، که همان اصول اصیل اسلامی است قرار داشته است و همه کارها و برنامه‌های آنها نشانگر حقیقت اسلام و تعالیم نجات‌بخش آن بوده است و اگر می‌بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هر کدام در یک بخش مهمّ از عمر شریفشان به گونه‌ای، و در بخش دیگر به شیوه دیگری عمل کرده‌اند، اینها همه در نتیجه دستورهای اسلام و قرآن بوده است.

چون اسلام هم دستورِ

إِلَّآ أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقيةً؛[۳۹] [«مگر اینکه از آنها بپرهیزید- و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیّه کنید».]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۶۳

و إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ [۴۰] [«بجز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است».]

دارد و هم دستور العمل:

جاهِدِ الْكُفّارَ وَالْمُنافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ [۴۱] [«ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر!».] دارد، و هم خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ [۴۲] [«- به هر حال- با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی‌ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان- و با آنان ستیزه مکن-!»]

و وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ [۴۳] [«هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن».]

و همچنین می‌فرماید: فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ ما اعْتَدَى عَلَيْكُمْ [۴۴] [«و- به طور کلی- هر کس به شما تجاوز کرد همانند آن بر او تعدّی کنید!»]

و هم درباره اجرای مجازات زناکاران دستور می‌دهد:

وَ لَاتَأْخُذْكُم بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ [۴۵] [«و نباید رأفت- و محبّت کاذب- نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۶۴

الهی مانع شود».]

به طور کلی شرایط و اوضاع عصر ائمه معصومین علیهم السلام برای حفظ اصول اسلام و کیان تشیّع، همان‌گونه عملکردی را تقاضا می‌کرده که آنها در عمل داشته‌اند و البته شیعه باید از خط راستین اسلام که امام معصوم آن را از هر کس بهتر می‌شناسد و از آن ذره‌ای تعدّی نمی‌کند، پیروی نماید.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۶۵

۱۲- قلمرو رهبری امام

پرسش دوازدهم:

قلمرو رهبری امام همچنان‌که شامل هـدایت مردم و بیان احکام و تفسیر قرآن و دفع شـبهه‌ها است، شامل امور سیاسـی و حفظ نظام جامعه، اجرای احکام، اقامه عدل، تأمین امنیّت و دفاع از مرزهای اسلام نیز می‌باشد؟ ارتباط این دو بخش را با اصل امامت بیان کنید و توضیح دهید که شیعیان تا چه حدّی این مسأله را پذیرفتند؟

پاسخ:

همان طور که اشاره شده است، قلمرو رهبری شامل هر دو بخش است و در حقیقت این دو بخش از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر هسـتند. منتهی مسـأله‌ای که مورد توجّه و طمع سـیاست‌مداران و زورگویـان غاصب بوده رهبری سیاسـی و در دست گرفتن زمام جامعه بوده است.

لـذا مخالفت آنها با ائمه معصومین علیهم السـلام و اصل امامت در این جهت متمرکز شـده است و اگر در بخش هـدایت امور دینی هم با آنها مخالفت می‌کردند، یعنی از طریق ساختن مراکز علمی، مکتب‌ها و مدرسه‌ها وارد میدان می‌شدند، به خاطر آن بوده است تا مردم کمتر احساس نیاز به هدایت ائمه معصومین علیهم السلام بنمایند و در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۶۶

نتیجه از آنها فاصله بگیرند تا تحت تأثیر تربیت دینی و معنویِ آنها واقع نشوند.

برای همین بـود که از مطرح شـدن آنهـا در مراکز علمی و اجتمـاعی می‌ترسیدنـد، چون می‌دیدنـد، ظهور توان علمی و هـدایت‌های روشن‌گرانه آنها موجب رشد و اقتدار تفکّر شیعی و گرایش بیشتر مردم به اهل بیت علیهم السلام می‌شود.

اینکه می‌بینیم در کتاب‌های کلامی امامت را از قول پیامبر صلی الله علیه و آله با عبارت:

ریاست بر کل امور دین دنیای بشـر تعریف کرده‌اند، به نظر می‌رسد در این تعریف بیشتر به جنبه ولایت امام نسـبت به امور جامعه و جانشـینی او از پیامبر در زمامداری توجّه داشته‌اند، چون بعد رهبری و زمامداری امور دینی و معنوی و عظمت علمی اهل بیت علیهم السـلام قابل انکار نبوده است و از آنجا که ارشاد و هـدایت مردم در امور دینی و معنوی به مسائل سیاسـی ارتباط پیـدا نمی‌کرد، لذا مورد مخالفت جاه‌طلبان نبوده است.

و اگر می‌خواستند در این جهت هم به مخالفت با آنها بپردازند، مردم قبول نمی‌کردند، چون مردم از توان علمی آنها باخبر بودند.

از مفهوم کلمه ولایت، بیشتر زمامداری و مدیریت شؤون جامعه و حکومت و حفظ نظم استفاده می‌شود.

آیاتی مثل:

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَواةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَواةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ [۴۶] [«سرپرست و ولیّ شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند، همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع زکات می‌دهند».]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۶۷

و آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ [۴۷] [«اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر [/ اوصیاء پیامبر] را».]

و احادیث بسیاری نظیر حدیث متواتر غدیر هم این برداشت را تأیید می‌نماید.

به جنبه امامت معنوی و رهبری علمی و دینی هم در درجه اوّل لفظ امام دلالت دارد، چنان‌که در این آیه می‌فرماید:

وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَأَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ [۴۸] [«و آنـان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما- مردم را- هـدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و ... را به آنها وحی کردیم».]

علاوه بر این، آیـات و روایـات بسیار دیگری مثل احادیث ثقلین، سـفینه و امان و دیگر روایات، به این معنی دلالت دارنـد، لـذا در روایت ثقلین آمده است که: «بر اهل البیت پیشـی نگیرید و از آنها جلو نیفتید»، یعنی پیرو آنها باشید و اگر دقّت بیشتری در مضمون

آیات و روایات مذکور بشود، معلوم می‌شود که آنها به هر دو بعد رهبری دلالت دارد، لذا شیعیان همیشه امام را صاحب هر دو مقام رهبری سیاسی و رهبری معنوی می‌دانستند و دیگران را غاصب می‌شمردند.

این حقیقت را- که به اعتقاد شیعه رهبری امام مطلق است- زمامداران غاصب هم می‌دانستند و لذا بعضی مواقع هرچند مطمئن بودند که امام وقت، قصد قیام ندارد، به عنوان مثال: منصور نسبت به شخص امام صادق علیه السلام این عقیده را داشت.

با این حال احتیاط را از دست نمی‌داد و همواره آن حضرت را تحت مراقبت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۶۸

مأموران سرّی خود قرار می‌داد و کم و بیش برای او مزاحمت‌هایی ایجاد می‌کرد و سرانجام هم نتوانست وجود آن حضرت را تحمّل کند، چون شیوه‌ای را که حضرت در پیش گرفته بودند برای حکومت خود خطرناك می‌دید، از همین رو آن حضرت را شهید کرد.

هارون هم همین شیوه را در پیش گرفت، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را سال‌ها در زندان‌ها و تحت نظر نگاه داشت. چون می‌دانست شیعه هر دو مقام رهبری معنوی و دنیوی را از آن امام علیه السلام می‌داند.

از سوی دیگر نقش و عملکرد امامان معصوم علیهم السلام که موجب حفظ تفکّر شیعی و احکام اسلام می‌شد بسیار بااهمیّت بود. می‌توان آن را معجزه آنها دانست و این کار هم جز با تعلیم خاص الهی میسّر نمی‌شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام آن سیاست خاص را در پیش گرفتند، ولی امام حسین علیه السلام به آن نهضت عظیم دست زد. همین‌طور بقیه ائمه معصومین علیهم السلام هر یک به گونه‌ای عمل کردند، اگر چنین نمی‌کردند، در زیر آن ضربات مهلك هیچ راه و روشی که مخالف آن سیاست‌های جبارانه باشد، نمی‌توانست باقی بماند، ولی می‌بینیم مذهب تشیّع باقی ماند و تا امروز هم در دنیا به عنوان سنبل اسلام راستین و نوید بخش حکومت عدل جهانی مطرح است.

یک نکته شایان توجّه اینکه، ائمه معصومین علیهم السلام همه وعده می‌دادند که رهبری معنوی و فکری و عملی در آینده- در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام- با رهبری سیاسی که پیش از این از سوی زمامداران ظالم غصب شده بود، توأم خواهد شد و در سایه آن، همه اهداف اسلام تحقق خواهد یافت.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۶۹

۱۳- تعداد امامان شیعه

پرسش سیزدهم:

چنان‌که می‌دانیم مذهب حقّه امامیه اثنی عشریه را از آن جهت اثنی عشریه می‌نامند که پیروان آنها معتقدند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله جانشینان آن حضرت دوازده نفرند و در میان تمام امّت اینها یگانه گروهی هستند که این عقیده را دارند. لذا احادیث ائمه اثنی عشر که شیعه و سنّی هر دو آنها را روایت کرده‌اند- و صدور آنها از پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر قابل انکار است- در بین مسلمانان فقط بر مذهب شیعه اثنی عشریه صدق می‌کند و طبعاً مذهب حقّه، منحصر در این مذهب است. با این همه گفته می‌شود که از بعضی احادیث- که از جمله در کتاب «سلیم بن قیس» وارد شده است- ممکن است این برداشت بشود که عدد امامان سیزده نفر است و این رأی به «ابی سهل نوبختی» هم نسبت داده شده است. اگر چنانچه گفته شده روایتی با این مضمون وجود داشته باشد (یا اینکه خود نوبختی این رأی را داشته، که البته بعید به نظر می‌رسد، این مطلب چگونه قابل توجیه و تصحیح است؟

پاسخ:

ما درباره حدیث یا احادیثی که دلالت کنند بر اینکه تعداد ائمه معصومین علیهم السلام سیزده نفرند در رساله «جلاء البصر لمن یتولی الائمهٔ الاثنی عشر» توضیح کافی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۷۰

داده‌ایم. و در آنجا روشن کرده‌ایم که حدیثی به این معنی وجود خارجی ندارد؛ علاوه بر آن اگر چنین حدیثی باشد، همچون خبر واحد است و به خبر واحد در اصول دین و عقاید و اموری که تحصیل یقین در آنها شرط است، اعتماد نمی‌شود.

در چنین موردی تنها به دلیل عقلی محکم یا به حدیث متواتر و قطعی الصدور از معصوم می‌شود اعتماد کرد.

از طرف دیگر احادیث متواتر و بالاتر از تواتر دلالت دارند که عدد ائمه دوازده نفر است. در چنین موردی اگر یک خبر غیرقطعی در برابر این همه احادیث پیدا شد، چه اعتباری می‌تواند داشته باشد و چگونه شخص محقق به آن می‌تواند اعتماد کند؟ به علاوه، تنها در اخبارِ مسندِ احمد به سی و چند طریق از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که تعداد ائمه معصومین علیهم السلام دوازده نفر است و در صحیح مسلم این مطلب از هشت طریق نقل شده است و همین‌طور در سایر جوامع و صحاح و سنن و کتاب‌های دیگر اهل سنت بارها به این موضوع اشاره شده است.

در کتاب‌های شیعه هم به دوازده نفر بودن امامان، با صدها طریق روایت وجود دارد که همه آنها را افراد معروف و شناخته شده‌ای از صحابه و مشاهیر تابعین، حتّی دو قرن قبل از تولد امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام نقل نموده‌اند که در حقیقت این یک نوع پیش گویی و خبر از آینده هم محسوب می‌شود.

با این همه، گفته شد که از «سلیم بن قیس» خبری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو و دوازده نفر از نسل تو امامان بر حقّ هستند.

حقیقت این است که در نسخه موجود و در نسخه‌های معتبری که پیش از عصر ما در اختیار علماء بوده است، این روایت نبوده است و به علاوه اخبار بسیاری هم در همین کتاب «سلیم بن قیس» هست که امامان و اسامی آنها را به صراحت دوازده نفر ذکر می‌کنند و اسامی آن دوازده نفر را از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۷۱

به همان ترتیبی که شیعه امامیه قائلند، بیان کرده است.

این کتاب که در قرن اوّل هجری نوشته شده است، مورد اعتماد است و مجموعه مطالب آن حقانیّت مذهب امامیه را به وضوح ثابت می‌نماید؛ زیرا در آن خبر از امامت امامانی داده می‌شود که هنوز در آن زمان متولد نشده بودند. به صحت این کتاب قرائن و امارات محکمی دلالت دارد.

حال اگر فرض کنیم که چنین خبری در آن باشد با توجّه به احادیث دیگر کتاب، آن روایت قابل تفسیر است یعنی مقصود از آن روایت هم اشاره به عدد امامان بوده و هم اینکه آنها از نسل علی علیه السلام هستند و چون بیشتر آنها- یازده نفر از دوازده نفر- از اولاد آن حضرت هستند لذا به این تعبیر- که به احتمال قوی، کامل هم نقل نشده- بیان شده است.

این رأیِ مخالفِ روایاتِ اثنی عشر را، «ابن ندیم» به «ابی سهل نوبختی» هم نسبت می‌دهد که درست به نظر نمی‌رسد، چون ابوسهل نوبختی کسی نیست که چنان رأیی را که هیچ دلیل قابل اعتنایی ندارد، اظهار کند و در کتب تراجم و رجال شیعه که خاندان نوبختی را به تفصیل معرفی کرده‌اند، در بررسی شرح حال ابوسهل و دیگران چنین نظری را از او نقل نکرده‌اند و همه مذهب و عقیده و عمل او را ستوده‌اند، به نظر می‌رسد اینها از همان سلسله اشتباهاتی است که در کتاب‌های تراجم و فِرَق رخ می‌دهد و مؤلفان آنها به مسامحه از آن گذشته‌اند.

اسناد دادن این نسبت‌های بی‌پایه به اشخاص شناخته شده، نتیجه‌ای جز به اشتباه انداختن افراد بی‌اطلاع یا کم اطلاع ندارد.

در هر حال مسأله مهدویّت و غیبت و سایر امور متخصص به امام دوازدهم ۷ از صدر اسلام مطرح بوده است. بر حسب آنچه در همین تورات و انجیل‌های رایج هست، سابقه این باور در ادیان الهی قبل از اسلام و کتب عهد عتیق و جدید هم ریشه دارد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۷۲

۱۴- اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام علیه السلام

پرسش چهاردهم:

در مسأله امامت، از بین عقل و نقل کدام مقدّم است؟ به عبارت دیگر، مسائل مربوط به بحث امامت بیشتر با دلایل عقلی قابل اثبات است یا با دلایل نقلی؟

پاسخ:

چنانکه از خود سؤال نیز استفاده می‌شود مسائل دو نوع هستند: یک قسمت از آنها مسائلی است که از طریق عقل شناسایی می‌شوند و به وسیله اعمال روش‌های منطقی و دلائل عقلی اثبات و مورد قبول واقع می‌شوند، مانند: اصل اثبات وجود خدا و صفات ذاتیه کمالیّه او و لزوم نبوّتن یعنی اثبات نبوّت عامه، و بخش دیگر مسائلی است که منحصراً از طریق نقل اثبات می‌شود، یعنی راه دیگر برای اثبات آنها غیر از وحی و اخبارِ مخبِرِ صادق، یعنی پیغمبر ثابت النبوّه یا امام ثابت الامامه نیست. در این بین مسائلی هم هستند که از هر دو طریق قابل اثبات می‌باشند، البته در چنین صورتی دلایل نقلی ارشاد به دلایل عقلی می‌کنند.

شخص کاوش‌گر باید به این جهت مسائل کاملًا توجّه کند و ببیند کدام بحث را از طریق عقل و کدامیک را تنها از طریق نقل و یا از دو شیوه عقل و نقل می‌توان اثبات کرد و در هر مورد از طریق و شیوه خاص خود آن مسأله وارد شود، تا به نتیجه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۷۳

مناسب برسد وگرنه اگر بخواهد در مسأله نقلیِ صرف، از طریق عقل وارد شود طبیعی است که به نتیجه نخواهد رسید.

ممکن است برخی این پرسش را مطرح کنند که در مسأله امامت اصالت عقل بر اصالت نقل ارجحیّت دارد یا خیر؟

پاسخش این است که در مسأله امامت مثل مسأله نبوّت و شرایط نبی، اثبات اصل امامت عامّه، یعنی اثبات اصل «نیاز به وجود امام» و شرایط امام با عقل ثابت می‌شود. البته اگر مسأله امامت از مسائلی بود که خارج از محدوده فهم عقل بود و عقل به طور مستقل آن را درک نمی‌کرد، فقط با دلایل نقلی، یعنی ارشاد نبی اثبات می‌شد، زیرا اتکا و استناد به دلیل نقلی در مورد اصل امامت، به خلاف اصل نبوّت مستلزم دور نمی‌باشد، ولی در مسأله نبوّت مستلزم دور است.

بنابراین می‌توان دلائل نقلی امامت را هم مثل دلائل نقل اصل نبوّت، ارشاد به حکم عقل دانست.

و مسائلی چون شرط عصمت و چگونگی نصب امام و اینکه این کار به مردم واگذار نشده است، یک اصل عقلی است. و دلایل نقلی موجود مؤیّد این حکم عقل‌اند.

بدیهی است با گروههایی چون اشاعره- که به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند- فقط از راه همان دلائل نقلی بحث می‌شود. بعضی از آثار و فواید وجود امام و امتیازات او فقط با دلیل نقلی قابل اثبات است، همان‌گونه که این آثار و خواص برای پیامبر نیز از راه دلیل نقلی اثبات می‌شود.

در مسأله امامت خاصه نیز- مثل نبوّت خاصه که تصریح پیامبر پیشین دلیل بر نبوّت پیامبر بعدی است- تصریح پیامبر بر امامت امام و همچنین تصریح امام سابق بر امامت امام بعدی، دلیل بر امامت او است. با این تفاوت که اصل در اثبات نبوّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۷۴

راه معجزه است؛ زیرا راه اصلی اثبات نبوّت اوّلین نبی منحصر در معجزه است و این تنها دلیل قابل اعتماد در دعوی نبوّت است. هرچند انبیاء نبوّتشان هم از طریق تصریح نبیّ قبلی و هم از طریق معجزه قابل اثبات است و سنّت الهی هم بر این جاری شده که پیامبران را با معجزه مبعوث فرماید! چون اثبات از طریق معجزه برای همگان قابل درک است.

ولی طریق تصریح پیامبر سابق فقط حجّت بر مؤمنین به آن پیامبر سابق می‌باشد، به این خاطر است که می‌گوییم راه اثبات از طریق معجزه یک راه عمومی است که برای همه حجّت است، مع‌ذلک، اثبات صدور معجزه از نبی برای فردی که غایب از زمان و مکان صدور معجزه است، منحصر در راه نقل است. البته فقط قرآن مجید یگانه معجزه‌ای است که اثبات آن نیاز به دلیل نقلی هم ندارد، چون باقی است. چنان‌که تصریح خود قرآن به عدم امکان آوردن مثل قرآن بر معجزه بودن آن در همه زمان‌ها دلالت دارد.

در مسأله امامت، امامت اوّلین امام فقط با تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات می‌شود و چون در باب امامت عامه، اثبات شده است که امامت امام، به تعیین نبی از جانب خداوند است، معجزه‌ای که از امام ظاهر می‌شود، همان‌گونه که به طور مستقل دلیل بر صدق دعوای امامت است، دلیل بر نصّ نبی هم هست- اگر چنین نصی و تصریحی از پیامبر صلی الله علیه و آله در دسترس نباشد، تمسک به دلایل عقلی بر مسأله امامت خاصه برای اثبات وجود نصّ است.

مثل اینکه گفته شود، بر پیامبر واجب است- با اینکه خداوند حکیم بر طبق حکمت پیامبر را مأمور به تنصیص بر امامت نموده- امام بعد از خود را معیّن و معرفی کند، هرچند نصّ او از دسترس ما خارج شده یا اجمال پیدا کرده باشد یا در دلالت آن شبهه شود. چون ادعای نصّ در حقّ احدی جز یک شخص معیّن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۷۵

- حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام- نشده است، پس عقلًا فرد تعیین شده از جانب خدا و رسول غیر از حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام نخواهد بود.

یا گفته می‌شود چون شرط امام- که منصوب از جانب خدا و پیامبر برای زعامت در امور دین و دنیای بشر است- عصمت است و در حقّ احدی غیر از حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام هم ادعای عصمت نشده‌است، بنابراین عقلًا حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام امام منصوب و معصوم است.

همچنین در مورد امامت امام دوازدهم گفته می‌شود که بر حسب ادله نقلی زمین بدون امام و حجّت خدا- یا ظاهر یا غایب- نخواهد بود. و نباید در این مدت طولانی بیش از هزار سال سلسله امامت منقطع شود، و چون برای غیر آن حضرت یا ادعای امامت نشده است یا اگر ادّعا شده، بطلان آن ثابت شده است پس غیر آن حضرت که غایب هستند، شخص دیگری امام نمی‌باشد و ایشان امام هستند؛ اگر وی امام نباشد ایرادهای دیگری که در مسأله امامت عامه بحثش گذشت، دوباره مطرح می‌شود.

در حالی که جایی برای طرح آنها نیست، چون نتیجه آن حرف‌ها به اموری چون: صدور فعل قبیح از خداوند حکیم و ... منجر می‌شود که ذات خداوند از این‌گونه امور پاک و منزّه است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۷۷

مهدویّت

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۷۹

۱۵- منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

پرسش پانزدهم:

اعتبار و جایگاه امامت و رهبری و ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام از چه منابع اسلامی استفاده شده است؟ و رویدادها و گذشت زمان در تکمیل ابعاد مختلف این اصل چه تأثیری داشته است؟

پاسخ:

اعتقاد به اصل امامت و رهبری جامعه از مسائل اساسی اسلام است و در متن تعالیم آن قرار دارد.

بر طبق آیه‌ای از قرآن کریم، امامت منصبی است که به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام پس از آن آزمایش بزرگ- ابتلاء به کلمات- اعطا شده است ۴۹] طبق روایاتی که متواتر هم هستند، شیعه و سنّی هر دو آنها را نقل کرده‌اند، این منصب در اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم قرار داده شده است و آنان به این موهبت بزرگ الهی اختصاص یافته‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۸۰

بر این اساس مقرّر شده است که در هر عصری، فردی از این خاندان که واجد صلاحیت‌های لازم، از جمله علم و عصمت است، عهده‌دار منصب امامت و رهبری باشد.

چنین شخصی حجّت خدا و عِدل قرآن و راهنمای مردم و نگهبان دین و شریعت است، امامت اصلی است که از دوره رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زمان ما برقرار بوده است و از زمان ما تا پایان جهان هم ادامه خواهد داشت و نقطه کمال ظاهری و شکوفایی کامل آن در دوره ظهور مسرّت‌بخش حضرت مهدی علیه السلام و برپایی حکومت عدل واحد جهانی آن حضرت است، که با شکوفایی همه استعدادهای بشری و تکامل اندیشه‌ها و آشکار گشتن برکات زمینی و آسمانی، جهان پر از قسط و عدل و خیر و برکت خواهد شد.

برنامه تشکیل امّت نوین جهانی که باید منتهی به گسترش عدالت و حاکمیّت توحید گردد، از متن تعالیم اسلام استفاده می‌شود. قرآن کریم در چند سوره آن را اعلام کرده است و صدها روایت نبوی از جهانی شدن اسلام و حکومت عدل و استقرار امنیّت کامل در روی زمین، پس از ظهور مهدی موعود علیه السلام- که از دودمان رسالت و فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و هم نام و هم کینه پیامبر صلی الله علیه و آله است- خبر داده است.

اعتقاد به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با اوصاف ذکر شده مطلبی است که در نصوص اولیه اسلامی مطرح شده است. و بر حسب احادیث متواتر، پیامبر صلی الله علیه و آله از این واقعه مبارک خبر داده‌اند و از امّت خود درخواست کرده‌اند که در انتظار این روز بزرگ باشند.

اگرچه مسأله ظهور از بشارات کلّی مربوط به عالم‌گیر شدن اسلام و غلبه حقّ بر باطل، استنباط می‌شود، ولی این به آن معنی نیست که مسأله ظهور، تنها یک مفهوم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۸۱

استنباطی از مضمون احادیث است. چون متن و عین عبارات نصوص روایی، به طور مستقل بر آن دلالت دارند و استناد عمده اهل ایمان به همین نصوص است که با صراحت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و علایم آن دلالت دارند.

وقتی که معلوم شد مبنای پیدایش این عقیده، بشارت‌های کلّی و نصوص و متون روایی است می‌توان گفت: اوضاع و رویدادهای

تاریخی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد، در پیدایش آن نقشی نداشته است.
زیرا مبدأ این اندیشه عصر رسالت است و احادیث مربوط به آن متجاوز از هزار روایت است که در کتاب‌های حدیث و تفسیر و بسیاری از کتاب‌های دیگر نقل شده است و علمای بزرگ اهل سنت هم درباره آن کتاب‌های مستقلی تألیف کرده‌اند و کتاب‌هایی که بیش از دوازده قرن از تألیف آنها می گذرد و توسط بزرگ‌ترین خبرگان و محققان علوم اسلامی نگاشته شده‌اند، با صراحت دلالت دارند که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسأله ظهور مهدی موعود علیه السلام را بشارت داده‌اند و این بشارت را صحابه آن حضرت و تابعین صحابه و بعد از آنها طبقات دیگر از مردم نقل کرده‌اند.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۸۲

۱۶- قرآن و مهدویّت

پرسش شانزدهم:
درباره ولایت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و حکومت عدل حضرت مهدی علیه السلام و جهانگیر شدن اسلام به کدام آیه از قرآن کریم می‌توان استشهاد نمود؟
پاسخ:
آیاتی که از مضمون آنها استفاده می‌شود که ائمه اثنی عشریه- اعلی اللَّه کلمتهم- ولایت و امامت دارند، بسیار است.
از جمله آنها است آیه:
إِنَّما أَنتَ مُنذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ؛[۵۰] [«تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است».]
و آیه: لَا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ [۵۱] [«پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد!- و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم می‌باشند، شایسته این مقامند-».]
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۸۳
و آیه: أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ [۵۲] [«آیا کسی که هدایت به سوی حقّ می کند، برای پیروی شایسته‌تر است».]
این آیات از آن جهت به این مطلب دلالت دارند که از آنها خالی نبودن جامعه از امام معصوم صاحب مقام امامت و همچنین اعلمیّت او از دیگران استفاده می‌شود که این امر از اصول اعتقادی اختصاصی شیعه است و از آیه شریفه:
یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُواالرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ [۵۳] [«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولوالامر [/ اوصیای پیامبر]».]
این مبنای شیعه- که امام و ولیّ امر باید معصوم باشد- استفاده می‌شود؛ زیرا در این آیه به طور مطلق دستور داده شده که از اولی الامر اطاعت شود. اطاعت از رسول را که در مطلق امور است با اولی الامر در یک کلمه- صیغه امر اطیعوا- پیش هم بیان کرده است.
بدیهی است کسی که مؤمنین این گونه به طور مطلق مأمور به اطاعت از او می‌شوند، باید معصوم و بر کنار از خطا و اشتباه باشد، و چنان‌که مسلّم است در بین تمام مذاهب اسلامی فقط شیعه قائل به عصمت امام است.
علاوه بر این، تفاسیر و احادیث معتبر نیز به این دلالت دارند که مراد از آیه کریمه أَطِیعُوا اللَّهَ ... و آیات دیگر، ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و در این تفاسیر به نام‌های مبارک آن بزرگ‌واران هم تصریح شده است.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۸۴

و امّا در مورد جهانگیر شدن دین اسلام و غلبه آن بر تمام ادیان کافی است به آیات ۳۲ و ۳۳ از سوره توبه، و آیه ۲۸ از سوره فتح، و آیه ۶ و ۸ از سوره صف، و آیات متعدد دیگر توجّه شود، در آنها وعده ظهور و غلبه دینِ حقّ بر تمام ادیان داده شده است، وعده‌ای که با ظهور حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت و این تخلّف‌ناپذیر است.

و امّا در خصوص ظهور حضرت مهدی علیه السلام آیات بسیاری به آن تفسیر شده که در کل متجاوز از یکصد آیه است و کتاب «المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّة» همه آنها را گردآوری کرده است.

و از جمله آنها است این آیه کریمه:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لَایُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَمَن کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ [۵۴] [«خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد همان‌گونه به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و ترسشان را به آرامش و امنیّت مبدّل می‌کند آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند آنها فاسقانند».]

و آیه کریمه: وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۸۵

أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ [۵۵] [«ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم».]

و این آیه کریمه: وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ [۵۶] [«در زبور بعد از ذکر- تورات- نوشتیم بندگان شایسته‌ام وارث- حکومت- زمین خواهند شد!»]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۸۶

۱۷- عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش مهدی‌های دروغین

پرسش هفدهم:

عقیده به ظهور مهدی و منجی موجب پیدایش متمهّدیان در طول تاریخ شده است، و بعضی این پیشامد را توجیهی برای کنار گذاردن این تفکّر قرار می‌دهند، این دیدگاه تا چه حدّ می‌تواند قابل قبول باشد؟

پاسخ:

این دیدگاه به هیچ وجه قابل قبول نیست وگرنه باید بشر همه دیدگاه‌های مثبت را کنار بگذارد، چرا که همه آنها کم و بیش مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند.

این همه اشخاص که دعوی خدایی کرده‌اند و یا خود را مظهر خدا، و متّحد با خدا و خدا را حالّ در خود دانسته‌اند همه از اصل اعتقاد به خدا سوء استفاده کرده‌اند.

این کار به هیچ وجه به مسأله اعتقاد به خدا ضرری نمی‌زند.

همچنین این همه پیغمبران دروغین که ادعای پیامبری کرده و مردمی را گمراه کرده‌اند، به صحیح بودن اصل نبوّت آسیبی نمی‌رساند. این مسأله کم و بیش در هر فن و صنعتی پیش می‌آید ولی آن پیش آمد به اصل آن فنّ ضرر نمی‌رساند.

خلاصه هر اسم و کلمه‌ای که معنای خوب و جاذب دارد، اگر در ضدش به کار گرفته شده مثلًا به خائن، امین، و به ظالم، عادل، و به جاهل، عالم، و به فاسق متّقی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۸۷

گفته شده است و یا اینکه همه خیانت‌ها و مظالم را تحت عنوان‌های خیرخواهی و اصلاح‌طلبی در طول تاریخ انجام داده‌اند هیچ کدام به اصل این ارزش‌ها و امور خیر صدمه نمی‌زند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۸۸

۱۸- تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکّرات دینی

پرسش هجدهم:

عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکّرات و عقاید دینی و اعتقاد به ظهور مهدی چه تأثیری داشته است؟

پاسخ:

از دیدگاه جهان‌بینی الحادی همه امور و حوادث را باید به علل تاریخی و مادی نسبت داد.

امّا از دیدگاه جهان بینی دینی از بین تفکّرات گوناگون و عقاید مختلف، آنچه اصیل و حقّ است، منبع آن وحی و دعوت انبیاء و درک فطری خود بشر است که از آن به هدایت عقل، فطرت، وحی و نبوّت تعبیر می‌شود.

از نظر آن دیدگاه، همه راه‌های انحرافی و افکار مضرّ معلول علل مادّی و تاریخی و اغراض شخصی و نقص فرهنگ اجتماعی و تربیتی است و عقاید دینیِ مأخوذ از وحی و نبوّت همه اصیل و واقعی هستند و زمینه‌ای در فطرت بشر دارند.

تاریخ و گذشت زمان و علم بشر و علل مادی، آنها را به وجود نمی‌آورد. بلکه منشأ اعتقاد به اموری چون: مبدأ رسالت انبیاء و امامت ائمه معصومین علیهم السلام و همه

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۴ ؛ ص۸۹

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۸۹

عقاید حقّه عقل و فطرت انسانی و وحی عن‌اللَّه است.

بر این اساس حتّی در پیدایش اعتقاد به ظهور مهدی منجی علیه السلام هیچ عامل اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی مؤثر نبوده و نیست. منشأ و مأخذ آن اخبار انبیاء، صحف آسمانی، رهنمودها، اخبار و سخنان شخص حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام است.

گرچه دعاوی دروغین در مورد مهدویّت بر اساس مقام پرستی و غرض‌های سیاسی بوده است. مع ذلک از تحلیل و شناختن ریشه اصلی بروز این دعاوی و ظهور مدعیان دروغین به این واقعیت هم می‌رسیم که یک حقیقت مسلّمی در کار بوده که این دعاوی و تحریفات در اطراف آن پیدا شده و دست آویز اشخاصی قرار گرفته است.

چنان‌که در اصل اعتقاد به خدا و وحی و نبوّت می‌بینیم که یک واقعیّت‌هایی وجود دارد و زمینه قبول آنها هم در دل مردم موجود است که افرادی فرصت طلب از این امر سوء استفاده کرده و در طول تاریخ ادعای خدایی یا پیامبری کرده‌اند.

مسأله مهدی علیه السلام نیز- چون از طرف خود پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده و صحابه از آن حضرت شنیده و بازگو کرده‌اند- یک واقعیّتی است که مورد قبول همه بوده است.

به همین خاطر مورد سوء استفاده قرار گرفته است و افرادی آن را برای اغراض مختلف- که در اغلب سیاسی بوده است- دستاویز قرار داده‌اند.

اگر مسأله مهدویّت واقعیّت نداشت، افرادی این همه در اطراف آن به تحریف دست نمی‌زدند، پس این سوء استفاده‌ها خود این مطلب را ثابت می‌کنند که این مسأله به عنوان یک واقعیت مورد پذیرش همه بوده است.

حوادث ممکن است بشر را به حقایق راهنمایی کند، همان طور که حضرت ابراهیم علیه السلام آن موحِّد بزرگ، با استفاده از حوادث، خداشناسی را به مردم آموخت.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹۰

آن حضرت چون شب شد ستاره‌ای را دید، او گفت: این است پروردگار من، ولی چون ستاره غروب کرد گفت:

لَآ أُحِبُّ الْأَفِلِینَ [۵۷] [«غروب کنندگان را دوست ندارم!».]

با استفاده از این حادثه- طلوع و غروب ستاره- حضرت ابراهیم علیه السلام مردم را تعلیم می‌دادند به اینکه ستاره نمی‌تواند خدا باشد. پس از آن ماه طلوع و غروب می‌کند و از این حادثه نیز نتیجه می‌گیرد که ماه هم نمی‌تواند خدا باشد. سپس آفتاب طلوع و غروب می‌کند و از آن هم به همان ترتیب نتیجه می‌گیرد.

بدین وسیله از همه عقاید شرک آلود بیزاری می‌جوید و مردم را به خالق جهانیان راهنمایی می‌کند.

پس حوادث می‌توانند انسان را به حقایق برسانند، امّا حقایق اعتقادی را نمی‌توان معلول حوادث دانست.

بلی این را می‌توان گفت که: گذشت زمان موجب تقویت اعتقاد مردم به آل علی علیه السلام و رسوخ تفکّر شیعی در دل‌های آنها شد، امّا اگر کسی بگوید تشیّع و غیبت امام علیه السلام به مرور زمان مطرح و تکمیل شده است، این حرف صحیح نیست، چون دلیل‌های زیادی که به آنها در بحث‌های قبلی اشاره شد این نظر را تکذیب می‌نماید.

کسی نمی‌تواند بگوید اخبار ائمه علیهم السلام که همه را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرموده‌اند، همه ساختگی می‌باشند؛ چرا که تمامی آنها علاوه بر تواتر به همراه خود قرینه‌های خارجی دارند، در حقیقت مثل خبر از شهادت عمّار می‌باشند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹۱

«تقتلک الفئة الباغیة»؛[۵۸]

[«تو را گروه ستمکار خواهد کشت».]

کسی نمی‌تواند بگوید بعد از اینکه عمّار به دست معاویه و لشکرش شهید شد این حدیث جعل گردید، یعنی حدیث، معلول آن حادثه است. چرا که قبل از این واقعه این روایت را صحابه نقل می‌کردند. همین‌طور است مسأله امامت ائمه معصومین علیهم السلام که از زبان سه نفر از آنها یعنی حضرت امام علی، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

تعداد ائمه دوازده نفر است ۵۹] که آخرین آنها هم‌نام من است ۶۰] و در خارج همچنین واقع شده است. با این حال کسی نمی‌تواند ادّعا کند که این احادیث ساختگی می‌باشند و بعد از وقوع این امور ساخته شده‌اند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹۲

۱۹- مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص

پرسش نوزدهم:

آیا مهدی یک عنوان و لقب خاص است که بر شخص خاص با اوصاف و خصایص خاص اطلاق شده است، یا مفهوم و لقب عام

است که بر هر کس که خدا او را هدایت کرده باشد اطلاق می‌شود. به عبارت دیگر مهدی و اعتقاد به مهدویّت شخصی و یا نوعی است؟

پاسخ:

مفهوم لفظ مهدی مفهومی عام است که در عرف و لغت به کار بردن آن به هر فرد که خدا او را هدایت کرده باشد جایز است. با این مفهوم همه انبیاء و اوصیاء مهدی هستند و به کار بردن آن در حقّ شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام جایز است؛ زیرا همه مهدی و هدایت شده بودند. بلکه به کار بردن این واژه درباره افراد دیگری که در مکتب آن بزرگواران تربیت شده و هدایت یافته‌اند، جایز است. به عنوان مثال، اصحاب امام حسین علیه السلام همه هدایت شده بودند. همچنین به کار بردنش نسبت به شیعیان خاص و بلکه همه شیعیان و هر کس که به حقّ هدایت شده باشد و در حال هدایت باشد جایز است. ولی همه می‌دانند که مقصود از مهدی که بر لسان مبارک حضرت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹۳

رسول صلی الله علیه و آله جاری شده- مانند

«المهدی من ولدی

[مهدی از فرزندان من است

[۶۱]»

یا

«المهدی من

عترتی من ولد فاطمه

[مهدی از اهل بیت من و از فرزندان فاطمه است

[۶۲]»

یا

«المهدی من ولدک

[مهدی از فرزندان تو است

[۶۳].»

- این یک عنوان خاص و لقب مختص شخص معیّن و فوق العاده عزیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ظهور او بشارت داده است و اهل بیتش علیهم السلام و همه مسلمانان را فراخوانده است که در ردیف منتظران ظهور آن حضرت باشند.

مهدی به معنای هدایت شده به حسب معانی متعدد هدایت، از قبیل ارائه طریق و ایصال الی المطلوب و موارد دیگر در غیر انسان نیز به کار می‌رود و آیه

رَبُّنا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی [۶۴] [«گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!»]

به این معنی دلالت دارد.

با این همه به نظر می‌رسد، از بررسی مواردی که این کلمه در آنها به کار رفته است، این نتیجه به دست می‌آید که هدایت اغلب در افرادی که هدایت خدا در آنها مؤثر بوده است به کار می‌رود.

بر این اساس باید گفت:

«المهدی من هداه اللّه و قبل هدایته و اهتدی بها بعنایهٔ منه و توفیقه»

؛ یعنی کسی که هدایت خدا شامل حال او شده، مهدی است. به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹۴

عبارت دیگر هدایت به معنای ارائه طریق، متوجّه او شده است و به واسطه عنایت و توفیق الهی در آن نتیجه بخش واقع شده است، که عالی‌ترین مصادیق آن انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام هستند.

برحسب اخبار معتبر، «مهدی» لقب همان موعود آخرالزمان است، که حتّی نسب و اوصاف او در احادیث معتبر مورد اشاره قرار گرفته‌است، که آن جز بر امام دوازدهم فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بر احدی قابل تطبیق نیست و لقب مهدی به این معنی که مورد هدایت خدا و احیاء کننده اسلام و پر کننده جهان از عدل و داد و دارای صفات ممتاز است، اوّلین بار در مورد آن حضرت به کار رفت و این کار در عصر خود پیامبر صلی الله علیه و آله به توسط شخص آن حضرت انجام گرفت و مهدی به عنوان منجی و رهایی‌بخش- و الفاظ مترادف دیگر از این قبیل از جانب خدا تنها- لقب اوست.

و مهدویّت به مفهوم نوعیّه از هیچ یک از روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام قابل استفاده نیست.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹۵

۲۰- اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی علیه السلام

پرسش بیستم:

اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام که به گفته بعضی مطابق با عدد حروف نور است- ۲۵۶- ولی بر حسب بعضی روایات در سال ۲۵۵ ه. ق واقع شده است، چگونه قابل توجیه است؟ غیبت آن حضرت درچه سالی واقع شده است؟

پاسخ:

اختلاف در این‌گونه امور به اصل موضوع ضرر نمی‌زند و شبهه‌ای پیش نمی‌آورد.

در تاریخ ولادت بیشتر رجال و شخصیّت‌های تاریخی این‌گونه اختلافات وجود دارد؛ بلکه در خیلی از موارد تاریخ ولادت و وفات آنها نامعلوم است.

اختلاف در تاریخ ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام از اختلافی که در تاریخ ولادت بعضی از ائمه معصومین و شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله وجود دارد کمتر است.

قول معتبر سال ۲۵۵ ه. ق است که فضل بن شاذان نیشابوری- که از محدّثین بزرگ و همزمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد- روایت کرده است و واسطه او شخصیتی مثل جناب «محمّد بن علی بن حمزهٔ بن حسین بن عبیداللّه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹۶

بن عباس بن علی بن ابی‌طالب» علیهم السلام است.[۶۵] و امّا غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام:

از همان موقع ولادت به طور متعارف همگان اذن تشرّف به زیارت ایشان را نداشتند و پدر بزرگوارشان فقط اصحاب و شیعیان خاص را از سعادت زیارت آن یگانه فرزند عزیز و «کلمهٔ اللّه باقیه» بهره‌مند می‌فرمودند، شروع غیبت صغری که آغاز دوره امامت

آن حضرت هم بوده است در همان روز شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یعنی سال دویست و شصت هجری واقع شده است.

مطلبی که در اینجا لازم به تذکّر است اینکه: طرح مسأله غیبت امام در زمان وقوع آن برای شیعیان و معتقدان به امامت مسأله غیر منتظره‌ای نبوده است، چون پیش از آن در روایات زیادی به آن اشاره شده بود و مردم می‌دانستند که حضرت صاحب الامر علیه السلام دارای دو غیبت است- غیبت کوتاه به نام صغری و غیبت طولانی به نام غیبت کبری و طولی

خبر مفصّل آن در کتاب‌ها و اصول شیعه که قبل از ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام تألیف شده بودند به طور کامل ذکر شده بود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹۷

۲۱- اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر علیه السلام بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام

پرسش بیست و یکم:

بر حسب آنچه نوبختی در کتاب‌های فِرَق الشیعه نوشته است، شیعیان بعد از امام حسن عسکری علیه السلام به چهارده گروه تقسیم شدند، این حرف تا چه حدّ صحیح است و این گروه‌ها تا چه زمانی بودند؟

پاسخ:

همان طور که گذشت، نوبختی می‌نویسد:[۶۶] شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به چهارده گروه و یافرقه تقسیم شد، امّا به نظر می‌رسد که در این نظریه مبالغه شده است؛ زیرا وی و سایر مؤلفان کتاب‌های مربوط به فِرق، همه آرایی را که پیدا شده است- اگرچه قائل آن فقط یک نفر باشد و او هم در آن نظر تا آخر ثابت قدم نمانده باشد- جمع آوری کرده‌اند و چه بسا از فرقه‌هایی یاد کرده‌اند که به کار بردن تعبیر فرقه و گروه در مورد آنها صحیح نیست.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹۸

چون تعداد قائلین آنها اگر دارای افرادی بوده‌اند، معلوم نیست، به نظر نمی‌رسد از چند نفر تجاوز کرده باشد و یا معلوم نیست که آنها در نظر خود تا چه مدّت و چه مقدار ثابت قدم مانده‌اند، لذا نباید آنها از فِرَق محسوب شوند، وگرنه تعداد فرقه‌ها به صدها و هزارها خواهد رسید.

شیخ مفید و شیخ طوسی ٠ نیز همینگونه نظر داده‌اند.

شیخ مفید در جلد دوم «الفصول المختاره» این فرقه‌ها را به نقل از نوبختی نام می‌برد و می‌فرماید: هیچ یک از این فرقه‌ها به جز شیعه در زمان ما- سال ۳۷۲ ه. ق- وجود خارجی ندارند.

بنابراین معلوم می‌شود که اصلًا این فرقه‌ها از موجودیّتی آنچنانی که قابل اشاره باشند، برخوردار نبوده‌اند.

البته اگر رأیی به آنها نسبت می‌دهند،- هرچند اظهار کننده مشخصی نداشته باشد- باید مورد بررسی قرار گیرد، چنان‌که شیخ مفید و شیخ طوسی این بررسی‌ها را انجام داده‌اند و بطلان دیدگاه‌های همه این فرقه‌ها، غیر از امامیه اثنی عشریه را ثابت نموده‌اند.

و خلاصه کلام اینکه کتاب‌های ملل و نحل در شمارش گروه‌ها و فرقه‌ها، گرفتار مسامحه و مبالغه شده‌اند.

لذا به مطالب این قبیل از کتاب‌ها- جز در مورد فِرَقی که هم اکنون موجودند و یا تاریخ و مصادر معتبر موجودیت آنها را به عنوان یک گروه تأیید می‌کند- نمی‌توان اعتنا کرد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۹۹

۲۲- القاب امام دوازدهم

پرسش بیست و دوم:

آیا زیاد بودن لقب‌های امام عصر- ارواحنا فداه- به خاطر زیادی ویژگی‌های ذاتی و روحی و جسمی او است و یا این امر ناشی از بزرگی کارهای اصلاحی او می‌باشد؟

پاسخ:

از روایات استفاده می‌شود که نام‌های مبارک امام دوازدهم علیه السلام عبارتند از: قائم، مهدی، غایب و حجّت. به علاوه احادیث مختلف از آن حضرت با عناوینی چون:

حجّهٔ اللّه، خلیفهٔ اللّه و القائم هم یاد شده است و علّت زیاد بودن لقب‌های آن حضرت همان دو جهتی است که به آن اشاره شده است، البته در میان این القاب بعضی مشهورترند.

ممکن است اوضاع و احوال در یک زمان موجب توجّه بیشتر مردم به یکی از این لقب‌ها و یا صفات بشود و یا جنبه خاصی از مسأله بیشتر مطرح گردد، در نتیجه سخنرانان و نویسندگان و یا شاعران آن لقب یا جنبه خاص را بیشتر مورد توجّه قرار دهند، نظیر اسماء الحسنای خداوند متعال که شرایط و احوال شخصی یا عمومی مردم موجب می‌شود که به یکی از آن اسم‌ها مثلًا اسم «الشافی» یا «السلام» یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۰۰

«الحافظ» یا «الرازق» بیشتر توجّه داشته باشند و خدا را با آن اسم بخوانند، امّا این بدان معنی نیست که سایر اسماء الحسنی وجه تسمیه ندارند.

بنابراین هر یک از اسم‌ها و القاب امام زمان علیه السلام به یکی از اوصاف یا اعمال آن حضرت اشاره دارند و از اغلب آنها در روایاتی که اصل مسأله امام دوازدهم و ظهورش را مطرح کرده‌اند، یاد شده است، یعنی آن حضرت حتّی سال‌ها قبل از آنکه خود و پدرشان متولد شده باشند، با این نام‌ها و لقب‌ها مشهور بوده‌اند.

و در این جهت که امام دوازدهم همان حضرت مهدی و حضرت مهدی همان امام دوازدهم است، عالمان بزرگ اهل تسنن با شیعه موافقت دارند و از همین رو افرادی مثل ابوداوود- مؤلف کتاب سنن- اخبار امامان دوازده گانه را در کتاب «المهدی» روایت کرده است که در القاب آن حضرت به موعود انبیاء بودن و حسب و نسب او اشاره می‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۰۱

۲۳- لقب القائم

پرسش بیست و سوم:

چنانکه همه می‌دانندن یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام «قائم» است. در وجه ملقّب شدن آن حضرت به این لقب روایتی نقل شده است که قابل تأمّل است؛ زیرا ظاهر آن دلالت دارد که این نامگذاری به این جهت بوده است که آن حضرت بعد از وفات ظهور خواهد کرد، در حالی که حدود بیش از هزار روایت راجع به آن حضرت و غیبت و حیات و طول عمر ایشان در دست است که با توجّه به آنها این خبر قابل اعتماد نیست ولی درباره سند و متن مضمون آن اگر توضیحاتی داده شود سودمند است؟

پاسخ:

شیخ بزرگوار طوسی رحمه الله حدیث غیر معتبری ۶۷] را نقل می‌کند که ظاهرش دلالت بر این دارد که قائم به این سبب قائم نامیده شده که بعد از وفات قیام خواهد کرد.

شیخ درباره این حدیث توضیحاتی داده است، ولی ما پیش از آنکه وارد بحث در این باره بشویم، لازم می‌دانیم که به صورت مختصر، مبانی امامت را در تشیّع که آیات قرآن مجید و احادیث و دلایل عقلی آن را اثبات می‌نماید، متذکّر شویم، این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۰۲

مبانی عبارتند از:

۱- امامت، عهدی است الهی که از سوی خدا افرادی- که شایستگی عهده‌دار شدن آن را داشته باشند- برای احراز این مقام معیّن و منصوب می‌شوند و این نصب و گزینش الهی به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم اعلام می‌شود.

۲- مهم‌ترین شرایط امام، عصمت و اعلمیّت او از همگان است که همه به علم و هدایت و ارشاد او محتاج باشند، ولی او از همه بی‌نیاز است همان طور که از «خلیل بن احمد» نقل است که درباره امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت:

«احتیاج الکلّ الیه و استغناؤه عن الکلّ دلیل علی انّه امام الکلّ».[۶۸]

۳- زمین هرگز بدون حجّت و امام باقی نخواهد ماند و هر کس امام زمان خود را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیّت مرده است.

۴- امامان بر حسب نصّ روایات متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله، دوازده نفرند.

۵- آنها دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبر علیهم السلام و بر حسب دلالت احادیث متواتر ثقلین، در ردیف قرآن هستند و هرگز از قرآن جدا نخواهند شد.

۶- ائمه معصومین علیهم السلام به غیر از نبوّت که به پیامبر صلی الله علیه و آله ختم شده است همه مناصب دینی و حکومتی را، دارا هستند و همان طور که حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه فرموده آنها

«قوّام اللَّه»[۶۹]

بر خلق می‌باشند. و یا بنابر روایت دیگر، آنها کشتی نجات امّت‌اند.

«لا یدخل الجنّهٔ الّا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الّا من انکرهم و هم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۰۳

سفن النجاهٔ و امان الامّهٔ من الضلال و الاختلاف»؛[۷۰]

[«به بهشت داخل نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و به آتش داخل نمی‌شود مگر کسی که آنها را انکار نماید، و آنها کشتی‌های نجات و پناه امّت از گمراهی‌ها و اختلاف هستند».]

۷- اسم و صفت و ترتیب امامت ائمه معصومین علیهم السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص شده است و علاوه بر آن هر امامی، امام بعدی را مشخص ساخته است.

اینها از جمله مبانی مهم اعتقاد به اصل امامت است و برای هر مسلمان معتقد به عالِم غیب و مؤمنِ به خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله، میزان حقانیّت این مبانی، یا با برهان عقلی، یا با آیه قرآنی، یا به وسیله حدیث قطعی و متواتر است و اغلب این مبانی از هر سه طریق قابل اثبات است.

بر اینکه امامت یک عهد الهی است و خداوند آن را معیّن می‌کند هم به دلیل عقلی و هم قرآنی و هم به سنّت متواتر، استدلال شده است. علّامه حلّی در «الفین» هزار دلیل بر این مسأله اقامه کرده است. اساساً این مسأله ریشه در توحید دارد و چون اصل توحید شامل توحید در حاکمیّت و ولایت بر خلق هم می‌شود:

«له الحكم و له الامر و هو السلطان و هو الحاكم و هو الولّى و هو العالم بمصالح عباده لا امر و لا نهى لأحد دونه»؛

[«فرمان و دستور از او است، او پادشاه و فرمانروا و ولىّ امر است، او آگاه به نيازهاى شايسته بندگانش مى‌باشد و براى كسى جز او امر و نهى نيست».]

در مسأله لزوم عصمت و اعلميّت امام نيز دلايل عقلى و قرآنى و روايى زيادى

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۴، ص: ۱۰۴

هست از جمله آنهاست اين آيه:

أَفَمَن يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَايَهِدّى إِلَّآ أَن يُهْدَى ...؛[۷۱] [«آيا كسى كه هدايت به سوى حقّ مى‌كند براى پيروى شايسته‌تر است يا آن كس كه خود هدايت نمى‌شود مگر هدايتش كنند»؟]

مرحوم علّامه بر مسأله لزوم عصمت نيز، هزار دليل اقامه كرده است.

بر اين اصل كه زمين بدون حجّت و امام باقى نخواهد ماند علاوه بر آياتى مثل:

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ؛[۷۲] [«و براى هر گروهى هدايت كننده‌اى است».]

وَلَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ [۷۳] [«ما آيات قرآن را يكى پس از ديگرى براى آنان آورديم».]

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ [۷۴] [«- به ياد آوريد- روزى را كه هر گروهى را با پيشوايشان مى‌خوانيم!»]

اخبار متواترى دلالت دارد. از جمله آنها همان خبر معروف «كميل‌بن زياد» از اميرالمؤمنين عليه السلام است كه در نهج البلاغه و ساير كتاب‌هاى شيعه زيديه و اماميه و حتّى كتاب‌هاى معتبر اهل سنت مثل «تذكرة الحفّاظ» ذكر شده است از اينجا معلوم مى‌شود- كه همه بر اين مطلب اتفاق دارند كه زمين هرگز از حجّت خالى نخواهد ماند- البته فرق نمى‌كند حجّت ظاهر و آشكار و يا غايب و مستور باشد.

و در «صواعق» و ديگر كتاب‌هاى اهل سنت از حضرت امام زين العابدين عليه السلام

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۴، ص: ۱۰۵

كلامى نقل كرده‌اند كه در آن به مسأله خالى نبودن زمين از امامى از اهل بيت عليهم السلام تصريح شده است.

بر اين اصول حتّى در دعاهاى ائمه معصومين عليهم السلام هم تصريح شده است. در اين باره تنها به قسمتى از دعاى روز عرفه حضرت امام زين العابدين عليه السلام اكتفا مى‌كنيم، حضرت در آنجا مى‌فرمايند:

«اللّهمّ انك ايّدت دينك فى كلّ اوان بامام اقمته علماً لعبادك، و مناراً فى بلادك، بعد أن وصلت حبله بحبلك، و جعلته الذريعة الى رضوانك، و افترضت طاعته، و حذّرت معصيته، و امرت بامتثال اوامره، و الانتهاء عند نهيه، و الّا يتقدّمه متقدّم، و لا يتأخّر عنه متأخّر، فهو عصمة اللّائذين، و كهف المؤمنين و عروة المتمسكين و بهاء العالمين»؛[۷۵]

[«بار خدايا! تو دين خود را در هر زمان و روزگارى به وسيله امام و پيشوايى كه او را براى بندگانت علامت- راهنما- و در شهرهايت نشانه- راه حقّ- برپا داشته‌اى، تأييد و كمك كرده‌اى، پس از آنكه پيمان- دوستى- آن امام را به پيمان- به دوستى- خود پيوسته، و او را سبب خشنودى خويش گردانيده‌اى، و طاعت و فرمانبرى از او را واجب نموده، و از فرمان نبردن از او ترسانيده‌اى، و به فرمانبرى فرمان‌هايش، و باز ايستادن از نهى و بازداشتن او، و به اينكه كسى از او پيشى نگيرد و از او واپس نماند فرمان داده‌اى، پس او است نگهدار پناهندگان و پناه اهل ايمان و دستاويز چنگ‌زدگان، و جمال و نيكويى جهانيان».]

هر كس در اين بخش از دعا دقّت كند هم ديدگاه شيعه اماميه را درباره اصل

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۴، ص: ۱۰۶

امامت مى‌شناسد، و هم مى‌فهمد كه اين منزلت و شؤون از اوّل براى ائمه معصومين عليهم السلام ثابت بوده و كسى چيزى بر آن

اضافه ننموده است.

امّا این مسأله که «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مثل مردن جاهلیّت مرده است» این هم یک اصلی است که احادیث معتبری به آن تصریح دارند، احادیث متواتر ثقلین و سفینه، همه به این مطلب دلالت دارند.

و بر این مطلب- که امامان دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبرند و یازده نفر آنها از نسل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می‌باشند که اوّل آنها امیرالمؤمنین علیه السلام است و پس از او امام حسن مجتبی علیه السلام و پس از او سیّد الشهدا امام حسین علیه السلام و بعد از او نُه نفر از فرزندان او که نهمین آنها که دوازدهمین امام است حضرت مهدی علیه السلام است- در احادیث متواتری تصریح شده است.

بنابراین چون این اصول با ادله محکمی ثابت شده‌اند لذا بزرگانی چون شیخ طوسی، شیخ مفید، ابن بابویه، علّامه مجلسی (قدس‌سرهم) در مقابل هر کسی که پیش از این بزرگان یا بعد از آنها در این باره سخنی بر خلاف گفته، یا حدیث نادر و غیر مقبولی را مورد توجّه قرار داده است به این اصول تمسک جسته، حرف وی را ردّ کرده‌اند، چون سند دلیل‌های این اصول به حدّی معتبر است که حتّی می‌توان ادّعا کرد که بعد از اصل توحید و نبوّت، هیچ اصلی به این اندازه قابل اعتماد نیست.

با این همه، هیچ عالم شیعی معتقد نشده است که قیام قائم بعد از مرگ وی تحقق خواهد یافت و هر کس هم در این زمینه به احتمال بی‌اساس معترض شده است، با توجّه به مطالب گفته شده، چون آنها کاملًا برخلاف واقعیّت علمی هستند، لذا نباید به آنها اعتنا شود، چون ارزش علمی ندارند.

بعد از این مقدمه و بیان این نکته که حیات حضرت و غیبت طولانی ایشان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۰۷

براساس این اصول، ثابت شده است، دیگر جایی برای این روایت که می‌گوید قائم علیه السلام بعد از رحلت قیام خواهد کرد نمی‌ماند؛ زیرا این حرف موجب انقطاع رشته امامت و خالی ماندن زمین از وجود امام معصوم و ردّ اخبار بسیاری که دلالت بر عمر و غیبت طولانی آن حضرت دارد، خواهد شد.

گذشته از همه این ایرادها، خبر مذکور از نظر سند غیر معتبر است و کسی از علما و فقها حتّی در یک مسأله فرعی به مانند این خبر استناد ننموده است؛ زیرا یکی از روایت کنندگان آن «موسی بن سعدان حناط» است که علمای علم رجال او را تضعیف کرده، خبرش را بی‌اعتبار می‌دانند. او این خبر را از عبداللّه بن قاسم روایت کرده است که او را «البطل الکذّاب»- پهلوان بسیار دروغگو- لقب داده‌اند. او هم از ابوسعید خراسانی روایت کرده است که اگر وجود او را مجهول نشماریم بر حسب مصادر رجالی، حال او- که راستگو یا دروغگو است- روشن نیست.

حال ملاحظه کنید در برابر آن مبانی محکم و صدها حدیث معتبر چگونه می‌توان به این خبر- که راوی‌اش قهرمان دروغ‌پردازی است- اعتماد کرد و بر طبق آن نظر داد.

امّا وجه به کار بردن لقب قائم برای امام عصر علیه السلام:

قائم یعنی قیام کننده؛ زیرا حضرت در برابر اوضاع سیاسی و انحرافات دینی و اجتماعی قیام خواهد کرد و عالَم را بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده از عدل و داد پر خواهد نمود. به علاوه از آن لقب، مسأله قیام به شمشیر و مبارزه مسلحانه نیز استفاده می‌شود.

با این حال چون قیام مراتب ضعیف و قوی دارد، از اخبار استفاده می‌شود که همه امامان قائم به امر بوده‌اند، بر همه آنها به مناسبت مواضعی که داشته‌اند، به کار بردن این لقب صحیح و به جا است ولی چون قیام حضرت مهدی علیه السلام یک قیام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۰۸

جهانی است که همه اوضاع و احوال اجتماعی، فردی، سیاسی و اقتصادی بشر را فرا می‌گیرد و وعده خدا به انبیاء و وعده‌های انبیاء

به مردم را تحقق می‌بخشد، این لقب به طور مطلق در حقّ آن حضرت به کار می‌رود و لذا هر کجا «قائم» بگویند و قرینه‌ای بر اراده شخص دیگر از امامان نباشد، از آن، حضرت مهدی علیه السلام فهمیده می‌شود.

در حدیثی که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین از حضرت امام محمّد تقی علیه السلام- امام نهم- روایت کرده است آمده است که:

«انّ الامام بعدی ابنی علی ...»؛

«امام بعد از من پسرم علی- حضرت علی النقی علیه السلام- است که امر او امر من، سخن او سخن من و پیروی از من است و امامت بعد از او در پسرش حسن- امام حسن عسکری علیه السلام- قرار داده شده است. امر او امر پدرش و گفته او گفته پدرش و اطاعت از او اطاعت از پدرش می‌باشد».]

راوی می‌گوید: بعد حضرت ساکت شدند.

من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، پس امام بعد از حسن علیه السلام کیست؟

حضرت نخست تا حدّ زیادی گریه کردند و سپس فرمودند: پس از حسن علیه السلام پسر او «القائم بالحقّ المنتظر» است.

گفتم: ای پسر پیامبر، برای چه آن حضرت «قائم» نامیده شده است؟

حضرت فرمودند: برای اینکه او بعد از آنکه نام و یادش به فراموشی سپرده شود و بیشتر معتقدین به امامت وی از عقیده خود برگردند، قیام خواهد کرد.

گفتم: برای چه منتظَر نامیده شده است؟

فرمود: چون برای او غیبتی است که مدّت آن بسیار طولانی است، به گونه‌ای که خروج و ظهور او را مؤمنان واقعی انتظار می‌کشند، ولی اهل شک و ریب انکار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۰۹

می‌نمایند و نفی کنندگان به او استهزاء می‌کنند و کسانی که وقت برای آن معیّن می‌کنند، فراوان می‌گردند و عجله کنندگان در آن غیبت، هلاک می‌شوند ولی مسلمین- اهل تسلیم- نجات می‌یابند».[۷۶] علّامه مجلسی رحمه الله فرموده‌اند: مقصود از مردن، که در آن روایت ضعیف آمده بود این است که آن حضرت پس از به فراموشی سپرده شدنِ نام و یادش، قیام خواهد کرد.

شیخ مفید در ارشاد روایتی را از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که در آن می‌فرماید:

«سُمّی القائم لقیامه بالحق»؛[۷۷]

«قائم نامیده شده است به خاطر اینکه قیام به حقّ خواهد نمود».

و از بعضی اخبار وجه دیگری که استفاده می‌شود این است که، آن حضرت به این لقب از جانب خدا ملقّب شده چون در عوالم قبل از این عالم، آن حضرت قائم بودند و نماز می‌خواندند.

درباره نامگذاری آن حضرت به لقب «المهدی» نیز وجوه مناسبی ذکر شده است و البته چنان نیست که «القائم» عنوان اصلی و «المهدی» عنوان فرعی باشد.

هر دو لقب است و نامگذاری با هر کدام از آنها علتی جداگانه دارد. بلکه می‌توان گفت چون مفهوم مهدی «من هداه اللّه» است یعنی کسی که خدا او را هدایت کرده است، به حسب رتبه باید کسی قائم باشد که خدا او را هدایت کرده باشد.

یعنی قائم باید «من هداه اللّه» باشد امّا لازم نیست که همیشه «من هداه اللّه»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱۰

قائم باشد. امّا اعمال و اصلاحات و حرکت و قیام و نهضتی که از مهدی علیه السلام صادر می‌شود، مثل تشکیل حکومت جهانی

متوقف بر قیام و فعلیّت یافتن لقب قائم است.

این القـاب به اصـلی و فرعی تقسـیم نمی‌شونـد و همه از زبان مبارک پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السـلام شـنیده شده‌انـد و قـدیم و جدیـد هم ندارنـد. و هر یـک مفهوم خـاص خود را دارد و هر کـدام با توجّه به جنبه خاصـی به کار رفته‌انـد، در عبارات گاهی همه این القاب با هم ذکر می‌شوند و گاهی یک لقب بر لقب دیگر مقدّم ذکر می‌شود.

در هر حال اطلاق این القاب بر اساس اوصاف ذاتی و فعلی است که آن حضرت دارای همه آنها است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱۱

۲۴- دو نوع غیبت

پرسش بیست و چهارم:

بر حسب مضـمون روایات موجود، غیبتِ حضـرت صاحب الامر علیه السـلام به دو صورت واقع شـده است. در غیبت اوّلی ارتباط با آن حضـرت به‌وسیله نوّاب و وکلای ایشـان ممکن بوده است ولی با تمام شـدن این دوره و شـروع غیبت دوم که غیبت تامّه است، دوره مأموریت وکلا و نوّاب خاص هم پایان یافته است.

سؤال این است که، آیـا تعبیر از این دو غیبت به صـغری و کبری از اوّل رایـج بوده است یـا این کار در عصـرهای بعـدی مثل عصر صفویه رواج پیدا کرده است؟

پاسخ:

بحث در مثل این مطالب نباید بحث لفظی باشد، خواه کسـی غیبت نخستین را که کوتاه‌تر و کم‌تر بوده غیبت صغری و کوچک‌تر یا غیبت قصـری و کوتاه‌تر بخوانـد، یا غیبت دوم را که مدتش طولانی است، غیبت کبری و بزرگ‌تر یا غیبت طولی و درازتر بگوید یا با هر لفظ دیگر از این دو غیبت یاد کند، این کار واقع و حقیقت امر را تغییر نمی‌دهد، در هر حال این دو غیبت واقع شده است.

مسأله این است که اصـل دو شـکل بـودن غیبت، حتّی قبـل از وقوع آن، در اصول و کتاب‌هـای حـدیث مورد تصـریح بوده است و نعمانی و دیگران که قبل از پایان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱۲

غیبت صـغری می‌زیسـته‌اند، آن را نقـل نموده‌انـد و این امر دلیـل بر مطرح بودن دو شـکل از غیبت است. به علاـوه با وجود چنـدین روایت معتبر در این زمینه، هیچ کس نمی‌تواند ادّعا کند که تعبیر غیبت صغری و کبری ساخته صفویان یا غیر ایشان باشد.

در دوره غیبت صـغری اگرچه موقعیّت شیعه حساس بوده است، با این حال هیچ کس نمی‌تواند ادّعا کند که این همه احادیث که از ائمه معصومین علیهم السـلام در کتاب‌هـایی چون غیبت فضـل بن شـاذان یا نعمانی و کمال الـدین صـدوق؛ روایت شـده است. همه مجعول و بعد از وقوع غیبت ساخته شده‌اند.

اینکه می‌بینیم شـیعیان شـهرها و نقـاط مختلف مراجعه به نوّاب می‌نمودنـد، اینهـا بـدون دلیـل این کـار را نمی‌کردنـد، حتماً علایم و دلاـیلی در دست بوده است که نشـان می‌داده که اینها با امام ارتباط دارنـد. وگرنه محال است که افرادیماننـد علی بن بابویه با آن مقـام علمی و عظمت فکری از طریق نوّاب در پی ارتباط با امام علیه السـلام برآیـد بی‌آنکه ارتباط آنها برایش مثل روز روشن شـده باشد؛ این واقعه خود نشان می‌دهد که آنها دلیل روشنی بر حقانیّت نواب در دست داشته‌اند.

مسأله دیگر این است که، اگرچه ابوجعفر عمروی- عثمان بن سـعید- و سایر نواب وسـیله اتّحاد شیعه بودند و وکالت آنها از امام در همه محافل و مناطق شیعه‌نشین به خصوص در مثل شهر قم مورد قبول کامل همه بوده است، ولی این اتّحاد به خاطر اعتقاد به امامت

امام دوازدهم بوده است، این مسأله موجب نفوذ معنوی سفرا شده بود نه اینکه آنها بدون در نظر گرفتن مسأله امامت سبب اتّحاد شیعه شده باشند.

اتّحاد و اتفاق شیعه در اعتقاد به امامت امام دوازدهم، سبب اتّحاد آنها در پیروی از نواب امام علیه السلام بوده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱۳

چنان‌که امروزه هم اعتقاد به امامت آن حضرت سبب نفوذ معنوی علما و فقها به عنوان نایب عام آن حضرت در دل‌های مؤمنان می‌باشد.

در غیبت صغری تعیین نواب به طور مستقیم توسط شخص امام ۷ بوده است و اینکه می‌بینیم بزرگانی در مقابل نواب سر تسلیم فرود می‌آورند، دلیل آن این است که این انتخاب توسط شخص امام علیه السلام بر اساس شایستگی نواب بوده است و اصل تسلیم همه‌طبقات و شخصیّت‌های علمی و سیاسی دلیل بر این است که رهبری اصلی در دوره غیبت صغری با شخص امام علیه السلام بوده است.

در اثر وجود شواهد و دلایل قانع کننده است که رجال علمی شیعه و شخصیّت‌هایی نظیر «ابوسهل نوبختی» و «ابن متیل» و «حسن بن جنان صیبی» و دیگر بزرگان شیعه به حقانیّت نواب معتقد بوده‌اند.

چنان‌که بعد از درگذشت نایب چهارم- علی بن محمّد السمری- نیز این مسأله که دوره غیبت و نیابت خاص نواب به پایان رسیده است مورد پذیرش همه قرار گرفت و اگر کسی ادّعای نیابت می‌کرد براساس همین اصل او را تکذیب می‌کردند و ضمناً می‌توان گفت که یکی از حکمت‌های مهم غیبت صغری، آشنا کردن شیعه با مسأله غیبت و زمینه سازی برای عصر غیبت کبری بوده است، تا شیعه بتواند در دوره‌ای طولانی بدون حضور ظاهری امام علیه السلام به حیات خود ادامه دهد و این امتحان بزرگ الهی را با موفقیّت پشت سر گذارد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱۴

۲۵- تولد معجزه‌آسای امام زمان علیه السلام

پرسش بیست و پنجم:

درباره ولادت امام مهدی علیه السلام معجزات و خوارق عاداتی نقل می‌نمایند که اعتبار این معجزات در چه حدّ و چگونه قابل اثبات است؟ و چرا بعضی تاریخ نویسان آنها را نقل نکرده‌اند؟

پاسخ:

۱- اصل ولادت حضرت مهدی علیه السلام امام دوازدهم- فرزند امام حسن عسکری علیه السلام- را تاریخ نگاران مثل سایر وقایع تاریخی ثبت و ضبط کرده‌اند.

۲- درباره برخی معجزاتی که در ولادت آن حضرت یا سایر رجال از انبیاء و اوصیاء واقع شده است؛ اگر منابع تاریخی متداول چیزی به دست نمی‌دهد، این نقص منابع مذکور محسوب می‌شود، چرا که همین تاریخ نویسان در بسیاری از موارد به بعضی جوانب تاریخی اشاره کرده‌اند که به لحاظ اهمیّت چندان مهم نبوده‌اند، این کم توجّهی تاریخ نگار به بعضی جوانب یک مسأله گاهی ناشی از یک تعصّب عقیدتی است، امّا این کار به هر دلیلی که باشد به نقل قول‌های دیگران که با استناد به مصادر و مأخذ معتبر، انجام گرفته است ضرر نمی‌رساند.

تاریخ پیامبران آکنده از معجزه است و ولادت و نشو و نماهای اغلب انبیاء غیر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱۵

عـادی بوده است. به عنوان مثال: خلقت آدم، ولادت حضـرت ابراهیم علیه السـلام تولـد اسـحاق، موسـی، یحیی. عیسـی (علی نبینا و علیهم‌السـلام) و سـخن گفتنش در گهـواره همه از جمله حوادث غیر عـادی است. که اینهـا همه یـک سلسـله حوادث تاریخی‌انـد،- هرچنـد فلان مورخ آنها را نقل نکرده باشـد- از همین قبیل است تفاصـیل ولادت امام عصـر علیه السـلام که از وقایع مسـلّم تاریخی است، که ترک نقل آن از سوی تاریـخ نگارانی که یا مغرض بوده‌انـد یا قصـدشان اختصار و یا امور دیگر بوده است، به اصل مسأله صدمه نمی‌زند.

آنچه از سوی شـیعه به امامـان معصوم علیهم السـلام نسبت داده می‌شود شـبیه مطـالبی است که در مورد حضـرت ابراهیم، اسـحاق، اسماعیل، موسی، عیسی و یحیی (علی نبیّنا و علیهم‌السلام) و ... گفته شده است که البته همه دارای سند معتبری هم هستند.

وقایع مربوط به ولادت امام دوازدهم از بیشتر وقایعی که در تاریخ به چشم می‌خورد از نظر سند و مأخذ معتبرتر است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱۶

۲۶- فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط

پرسش بیست و ششم:

در طول تاریـخ گـاهی به شـرایط و فرصت‌هایی بر می‌خوریم که گمان می‌رود زمینه ظهور فراهم شـده، مثلًا اسـتقبال مردم از دین و فداکاری در راه اسـلام و بذل جان و شـهادت به خاطر آن به قدری زیاد و با شور و هیجان است، که به نظر می‌آید نه تنها سـیصد و سیزده نفر بلکه بیش از هزاران نفر آماده جان‌نثاری در رکاب امام زمان علیه السلام هستند با وجود این، سرّ تأخیر ظهور چیست؟

پاسخ:

راجع به فراهم بودن شرایط ظهور امام زمان علیه السلام، اوّلًا: کسی نمی‌تواند به طور یقین اظهار اطّلاع کند یعنی بگوید همه شرایط فراهم شده است؛ زیرا خود این ادّعا احتیاج به علم به جمیع شرایط دارد چون ممکن است احادیث متضمن بیان همه شرایط نباشند.

ثانیاً: بر فرض که شـرایط، منحصـر در آن موارد باشـد که در روایات آمده است، با این حال همان طور که صدوق رحمه الله فرموده است واقعاً نمی‌توان مطمئن بود که فرضاً همان سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص و سایر شرایط موجود شده باشد.

چون اگر تمام اوضاع و شرایط بر حسب ظاهر حکایت از فراهم بودن زمینه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱۷

ظهور داشت، بدون اینکه مثلًا وجود افراد خالصـی را که بتوانند در شمار سیصد و سیزده نفر از اصحاب حضرت صاحب علیه السلام باشـند انکـار کنیم، این ادّعا را هم نمی‌توانیم بکنیم که همه افرادماننـد: «سـلمان» و «ابوذر» و «مقـداد» و «رُشَـید هَجری» و «اصـحاب کربلا» می‌باشند.

در وضـعیّت کنونی بـا همه ادعاهـایی که در جـامعه مـا برای بازگشت به اسـلام و اسـلام خواهی مطرح می‌شود، و البته باعث افتخار است؛ امّـا باز هم می‌بینیم احکام الهی را خیلی‌ها در بسـیاری از مسائل سیاسـی، اقتصادی، اجتماعی، زیر سؤال می‌برنـد و تا آنجا که بعضـی احکام دین را که اختصاص به زمان و یا مکان خاصّی ندارد مختص به همان عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانند به این بهـانه از زیر بـار تکلیف شـانه خالی می‌کننـد، با وجود چنین اشخاصـی و حوادثی چگونه می‌توانیم بگوییم اوضاع برای ظهور آماده شده است، تا چه رسد به اینکه از علّت تأخیر سؤال کنیم.

بنابراین در این مسأله سـزاوار است تسلیم حکم و اراده خداوند عالم باشیم و فضیلت انتظار ظهور را از دست ندهیم و همان‌گونه که

در روایت «علی بن مهزیار» اشاره شده است محجوب بودن آن حضرت را به اعمال خود نسبت بدهیم و همیشه یاد آن حضرت را در دل‌هایمان زنده نگهداریم و سعی کنیم از طریق اصلاح اعمال خود زمینه ظهور حضرتش را هرچه بیشتر فراهم کنیم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱۸

۲۷- مدت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار

پرسش بیست و هفتم:

بر حسب آنچه که مشهور است در دوره غیبت حضرت مهدی علیه السلام که بسیار طول خواهد کشید امتحانات سخت پیش می‌آید به گونه‌ای که شخص با ایمان صبح می‌کند ولی در حالی که کافر شده است به شب وارد می‌شود. آیا این‌گونه امتحان‌ها در زمان‌های نزدیک به ظهور است یا در تمام طول مدت غیبت چنین امتحان‌هایی جریان دارد؟

پاسخ:

بر طبق اصول اسلامی، دنیا محل امتحان و آزمایش است و مردم در هر واقعه‌ای که بر ایشان پیش می‌آید در حال امتحان هستند. در حال جوانی، یا پیری، در توانگری، در نیازمندی، در تندرستی، در بیماری، در قدرت، در ریاست، چه در زمان حضور امام علیه السلام یا در دوره غیبت آن حضرت باشند فرق نمی‌کند، همیشه در حال امتحان‌اند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۱۹

أَحَسِبَ النّاسُ أن یُتْرَکُوا أن یَقُولُوا آمَنّا وَهُمْ لَایُفْتَنُونَ [۷۸] [«آیا مردم گمان کردند همین که بگویند- ایمان آورده‌ایم- به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!»]

چنان‌که می‌دانیم در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله در عین حال که همه برنامه‌ها و رویدادها امتحان بود، گاهی امتحان‌های شدیدی پیش آمد که جز عدّه‌ای اندک از عهده آن سالم بیرون نمی‌آمدند. مثلًا در جنگ‌ها غیر از افرادی چون، علی بن ابی‌طالب علیه السلام و ابودجانه و ... در جهاد و دفاع از اسلام و پیغمبر نمی‌توانستند زیاد مقاومت کنند؛ چون در آزمایش‌های سخت تعداد معدودی توان پایداری دارند، چه بسا افرادی که از ترس فرار می‌کردند. نقل شده است که در یکی از جنگ‌ها عثمان از صحنه جنگ گریخت و بعد از سه روز برگشت، یا پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن امتحان سخت پیش آمد که سه یا هفت نفر بیشتر نتوانستند از عهده آن سالم بیرون بیایند و در خطی که پیغمبر صلی الله علیه و آله معین کرده بودند ثابت قدم بمانند بعدها هم این قبیل امتحانات ادامه یافت و همچنان ادامه خواهد داشت تا به قول قرآن لِیَمِیزَ اللَّهُ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ [۷۹] [«اینها همه به خاطر آن است که خداوند- می‌خواهد- ناپاک را از پاک جدا سازد».]

این امتحان‌ها حکمت و فوائد بسیاری دارد که از جمله آنها، آماده شدن طبع افراد جهان و جامعه برای آن ظهور باشکوه که در آن مؤمنان ثابت قدم و پایدار از سایر افراد تمییز داده خواهند شد. حفظ ایمان در دوره غیبت حضرت صاحب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۲۰

الامر علیه السلام همراه با تحمّل سختی‌های بسیار شدید امکان‌پذیر است و از این مدرسه و مکتب امتحان البته میلیون‌ها نفر با افتخار و سربلندی بیرون می‌آیند یعنی از طریق صبر و شکیبایی و استقامت بر مشکلات پیروز شده دین و ایمان و شرف خود را حفظ می‌نمایند.

بر حسب مضمون بعضی از روایات در این دوره حفظ دین از نگاه داشتن آتش در کف دست دشوارتر خواهد شد و ظلم و ستم و

فساد و فحشاء شیوع پیدا می کند و ارزش‌ها، ضد ارزش و ضد ارزش‌ها، ارزش محسوب می گردد، گناهان افتخار و هنر شمرده می‌شود، دوستان شخص او را به گناه ترغیب و تشویق می‌نمایند و از اینکه با اهل ظلم و گناه و فساد هماهنگی نکرده او را سرزنش می کنند.

زن‌ها در کارهای مخصوص به مردها وارد می‌شوند. جنگ‌ها و بلاهای طبیعی زیادی پیش می‌آید. در روایت جابر انصاری که درباره تفسیر آیه

أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ ...؛[۸۰] [«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر- اوصیای پیامبر- را ...».]

وارد شده است حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خلفا و جانشینان خود از حضرت علی علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام خبر می‌دهد، و همه را یک به یک اسم می‌برد و فتح شرق و غرق جهان را به دست مبارک حضرت مهدی علیه السلام به مردم مژده می‌دهد و در ضمن می‌فرماید:

«ذلک الّذی یغیب عن شیعته و اولیائه غیبهٔ لا یثبت فیها علی القول

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۲۱

بامامته الّا من امتحن اللَّه قلبه للایمان»؛[۸۱]

[«او کسی است که از شیعیان و دوستانش پنهان می‌شود چنان پنهان شدنی که بر ایمان به امامت او پایدار نمی‌ماند مگر آن کسی که خداوند قلب او را به ایمان داشتن امتحان نموده باشد».]

و امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه نیز از این شداید و آزمایش‌ها خبر داده‌اند و از جمله می‌فرمایند:

«ما اطول هذا العناء و ابعد هذا الرجاء»؛[۸۲]

[«چه طولانی است این رنج و محنت و چه دور است این امید و آرزو!».]

و حتّی در حدیثی دیگر وارد شده است که:

«ان لصاحب هذا الامر غیبهٔ المتمسک فیها بدینه کالخارط للقتاد ...»؛[۸۳]

[«همانا برای صاحب این امر غیبتی است، هر کس که در آن زمان به دین چنگ زده باشد، مانند کسی است که با دست خار بکند».]

پس همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود تمام مدت غیبت دوره امتحان و آزمایش است، که البته نوع آن آزمایش‌ها در زمان و مکان‌های مختلف متفاوت است، باید مؤمن در این دوره در التزام به احکام دین و تلاش برای اعتلاء کلمه اسلام و عزّت مسلمین و دفع نفوذ و سلطه فرهنگی و سیاسی بیگانگان ثبات قدم داشته باشد و با تمام اوضاع و احوال منفی و غیر مساعد در حال مبارزه و جهاد باشد و به پیروزی اسلام و مسلمین و نصرت خدا امیدوار باشد و در مقابل قدرت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۲۲

کفار و ایادی آنها خود را نبازد و به اخلاق و رفتار غلط آنها گرایش پیدا نکند و در ضمن یقین داشته باشد که وعده‌های خدا و پیغمبر خدا حقّ است، و بالاخره اسلام پیروز و عالم‌گیر خواهد شد و در نتیجه آن عدل و داد جهان را پر خواهد کرد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۲۳

۲۸- قاعده لطف و امامت امام غایب

پرسش بیست و هشتم:

آیا قاعده لطف، مستفاد از احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام است یا از ارتباط شیعه با معتزله این قاعده در کلام شیعه پیدا شده است؟ و نحوه تطبیق این قاعده با وجود امام غایب با چه بیانی است؟

پاسخ:

از آنجا که درباره اصل امامت شیعه ادله زیادی به غیر از قاعده لطف در دست دارد، با وجود آن دلائل اگر به قاعده لطف هم تمسک شود این کار به منظور تأیید ادله است.

امّا ارتباط شیعه با معتزله که گاهی در مقابل اشاعره به آنها عدلیه گفته می‌شود باید معلوم باشد که معتزله- فرقه‌ای است از اشاعره که بعد از شیعه پیدا شده است، منشعب شده است- گرچه با شیعه در بعضی از عقاید و مسائل کلامی موافقت کردند، ولی این دلیل بر تأثیر آنها در مذهب شیعه نیست، بلکه به عکس این مطلب دلیل بر تأثیرپذیری آنها از عقاید شیعه است، چون اشاعره فرقه‌ای هستند که بعدها پیدا شده‌اند. به علاوه همان طور که گفته شد عقاید شیعه همه از عقل و قرآن مجید و احادیث اهل بیت عترت علیهم السلام گرفته شده است قاعده لطف نیز از خود شیعه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۲۴

و برگرفته از همان مآخذ و مصادر است.

در حدیث است که جابر، فایده وجود امام غایب و چگونگی استفاده از وجود او را در زمان غیبت از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد حضرت در جواب فرمودند:

«ای و الّذی بعثنی بالنّبوهٔ! انّهم ینتفعون به و یستضیئون بنور ولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و ان جللها السّحاب»؛[۸۴]

[«آری! قسم به کسی که مرا به پیامبری برانگیخت مردم از او بهره می‌برند و از نور ولایتش در زمان غیبت او کسب روشنایی می‌کنند، همان‌گونه که از خورشید در پشت ابر بهره می‌برند».]

نفی کلّی لطف بودن وجود امام غایب از شخص عاقل که از امور غیبی بی‌اطّلاع است صحیح نیست، پس از ثبوت اصل امامت و غیبت او یقین به وجود لطف و ترتّب فایده بر وجود او حتمی است؛ زیرا نصب امامی که مکلف به غیبت باشد، اگر لطف به بندگان نباشد، لغو و بی‌فایده است و خداوند از کار لغو و بی‌فایده منزّه است، پس نصب امام غایب از سوی خدا قطعاً لطف است.

بلی اگر بخواهیم با قاعده لطف، هم لزوم نصب امام و هم امامت شخص غایب را ثابت کنیم این اشکال پیش می‌آید که باید اوّل لطف بودن امام غایب معلوم باشد وگرنه با جهل به لطف بودن آن، امامت او ثابت نخواهد شد، در حالی که با قاعده لطف، لزوم نصب امام را ثابت می‌نماییم و با دلایل محکم دیگر، امامت امام غایب را، و با انضمام این دو دلیل به این مطلب که از خدا کاری که عبث باشد صادر نمی‌شود، لطف بودن امامت امام غایب ثابت می‌شود و سخن محقق طوسی که می‌فرماید:

«وجوده لطف و تصرّفه لطف آخر و عدمه منّا»

مبتنی بر این اصل است که،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۲۵

وجود امام مطلقاً لطف است، خواه در ظاهر باشد یا غایب شود. و این یک اصلی است که بر حسب فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمایند:

«لئلّا تبطل حجج اللّه و بیّناته».[۸۵]

حجّت‌ها و نشانه‌های خدا با وجود امام، چه ظاهر باشد یا پنهان، حفظ می‌شود، ثابت شده است.

شایان ذکر است که، اگر اشکال نبودِ لطف نسبت به امام غایب وارد باشد، نسبت به امامی که غایب نیست ولی متمکّن از تصرّف

در امور هم نمی‌باشد جاری است و امامت او نیز به همان علتی که امامتِ امام غایب بدون لطف محسوب می‌شود، بی‌لطف خواهد بود. در حالی که در امام حاضری که قادر به تصرّف در شؤون و اعمال مربوط به امامت نیست، این اشکال مطرح نشده است. همان‌گونه که در مورد پیامبری که در اثر شرایطی متمکّن از هدایت نباشد یا هدایت‌هایش مؤثر واقع نشود، و یا در مورد پیامبری که بعثتش عمومی باشد ولی معاندان و مخالفان مانع از رسیدن دعوتش به همگان شوند، این اشکال نشده و لطف بودن اصل رسالت او مورد انکار قرار نمی‌گیرد.

ممکن است به همین بیان، دلیل عقلی بر امامتِ امام غایب علیه السلام اقامه نمود که، نصب امام و تعیین او از اجانب خدا لطف است و لطف هم بر خدا واجب است.

بنابراین خداوند بعد از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شخصی را به امامت منصوب کرده است و آن غیر از امام غایب علیه السلام فرزند او نخواهد بود. چون دیگران که ادّعای امامت کرده‌اند، عدم صلاحیت و بطلان ادعایشان ثابت شده و در حال حاضر هم کسی چنین ادعایی ندارد. پس یا خدا از لطف نسبت به بندگان خود در عصر غیبت دریغ نموده که این خلاف حکمت حقّ است، و یا اینکه از باب لطف تعیین امام نموده است که در این صورت او غیر از امام دوازدهم کس دیگری نیست.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۲۶

۲۹- مسأله بداء و حدیث ابی حمزه

پرسش بیست و نهم:

روایتی به وسیله ابی‌حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است که بر طبق آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند پس از سال هفتاد گشایش پیش خواهد آمد، ولی به سبب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام این مسأله تا سال صد و چهل به تأخیر افتاد و سپس چون شیعیان رازداری نکردند، خداوند باز آن را به تأخیر انداخت به گونه‌ای که وقتی را برای آن در نزد امامان قرار نداد.

توضیح دهید، این حدیث با احادیث بسیار دیگر که دلالت دارند فرج موعود بعد از مدت‌های طولانی به دنبال وقوع حوادث و وقایع بزرگ واقع خواهد شد، چگونه قابل تفسیر است؟ و آیا وقوع بداء که از این خبر استفاده می‌شود موجب این توهّم نمی‌شود که چیزی بر خدا- العیاذ باللَّه- پس از آنکه معلوم نبوده است معلوم شده است؟ در هر حال تفسیر صحیح آن چیست؟

پاسخ:

اوّلًا: این خبر از نظر سند ایراد دارد؛ زیرا بر حسب کتاب‌های رجال ابوحمزه ثمالی از طبقه چهارم محدّثین نبوده است. وفات او در سال ۱۵۰ قمری واقع شده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۲۷

و حسن بن محبوب که طبق سند، این خبر را از ابی حمزه روایت کرده است از طبقه ششم است که در هفتاد و پنج سالگی- در سال ۲۲۴ ه. ق- در گذشته است. بنابراین حسن بن محبوب در سال وفات ابی حمزه یک سال بیشتر نداشته با این حال روایت او از ابی حمزه اصلًا امکان ندارد و حتماً شخص دیگری بین او و ابوحمزه واسطه بوده که چون معلوم نیست او چه کسی بوده است، نمی‌توانیم این حدیث را معتبر بدانیم و به علاوه خبر واحد اگرچه صحیح باشد، در اصول اعتقادی نمی‌تواند حجّت باشد، تا چه رسد به آنکه سندش هم مجهول باشد.

ثانیاً: با وجود احادیث بسیار معتبری که همه با صراحت دلالت دارند که ظهور حضرت مهدی علیه السلام و حکومت عدل صالحان

به اين زودى‌ها صورت نخواهـد گرفت و با ظهور آن حضـرت بايد منتظر تحوّلات شـگرف و حوادث خطير در طىّ زمان‌هاى بسـيار طولانـى بود، بـا اين حـال چگونه مى‌توان به يـك خبر واحـد مجعول در برابر آن همه احـاديث اعتمـاد نمود؟ به علاوه از حضـرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطبه‌هـا و روايـات زيـادى نقل شـده است كه در آنها هم به طول مـدتى كه بايـد در طىّ آن به انتظار اين ظهور مؤمنـان خبر داده شـده است. بـا وجود اين چطور ممكن است گفته شود خبر واحـد مجهولى كه مى گويـد آن حضـرت وقت ظهور را سال هفتاد معين كرده است، صحيح است؟

ديگر اينكه تغيير در تقـديرات الهى امرى ممكن است ولى اين بـدان معنى نيست كه خداونـد متعال در ابتدا نسـبت به امور بى‌اطّلاع است سـپس به آنها علم پيدا مى‌كند چنين عقيده‌اى از نظر شـيعه باطل است چون همه شيعيان خدا را از جهل و اينكه امرى بر او بعد از خفا آشـكار گردد، منزه و مبرا مى‌داننـد. «بـداء» به مفهومى كه شـيعه به آن عقيده دارد يك اصل قرآنى و اسـلامى است و بخش مهمى از مسائل الهيّات و همچنين مسائل نبوّت بر آن مبتنى است.

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۴، ص: ۱۲۸

از جمله آيات مربوط به «بداء» عبارتند از:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِم بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ وَلكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُم بِما كانُوا يَكْسِبُونَ [۸۶] [«و اگر اهل شهرهـا و آبادى‌ها، ايمان مى‌آوردنـد و تقوا پيشه مى‌كردنـد به تحقيق بركات آسـمان و زمين را بر آنها مى‌گشوديم، ولى- آنها حقّ را- تكذيب كردند، ما هم آنان را به كيفر اعمالشان مجازات كرديم».]

ظَهَرَ الْفَسادُ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِى النّاسِ [۸۷] [«فساد در خشـكى و دريا به خاطر كارهايى كه مردم انجام داده‌اند آشـكار شده است».]

وَقالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ [۸۸] [«پروردگار شما گفته است مرا بخوانيد تا- دعاى- شما را بپذيرم».]

اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً* يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُم مِدْراراً؛[۸۹] [«از پروردگار خويش آمرزش بطلبيد كه او بسيار آمرزنده است تا باران‌هاى پربركت آسمان را پى در پى بر شما بفرستد».]

وَوَاعَدْنا مُوسَى ثَلاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْناها بِعَشْرٍ؛[۹۰] [«و بـا موسـى، سـى شب وعـده گـذاشتيم سپس آن را بـا ده شب- ديگر- تكميل نموديم».]

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۴، ص: ۱۲۹

فَلَوْلا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِيمانُها إِلّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِى الْحَيَواةِ الدُّنْيا وَمَتَّعْناهُمْ إِلَى حِينٍ [۹۱] [«چرا هيچ يك از شهرها و آبادى‌ها ايمان نياوردند كه- ايمانشان به موقع باشد و- به حالشان مفيد افتد، مگر قوم يونس، هنگامى كه آنها ايمان آوردنـد، عذاب رسوا كننده را در زندگى دنيا از آنان برطرف ساختيم و تا مدت معيّنى- پايان زندگى و اجلشان- آنها را بهره‌مند ساختيم».]

لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ [۹۲] [«اگر شكرگزارى كنيد- نعمت خود را- بر شما خواهم افزود».]

وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ [۹۳] [«و هر كس تقواى الهى پيشه كند، خداوند راه نجاتى براى او فراهم مى‌كند و او را از جايى كه گمان ندارد روزى مى‌دهد».]

ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنفُسِهِمْ [۹۴] [«اين به خاطر آن است كه خداونـد هيچ نعمتى را كه به گروهى داده، تغيير نمى‌دهد، جز آنكه آنها خودشان را تغيير دهند».]

بدائى كه شيعه ضمن اعتقاد به علم و قدرت مطلق الهى بدان معتقد است، معنايى است كه از اين قبيل آيات استفاده مى‌شود، مثلًا در آنها گفته مى‌شود: شكر موجب زياد شدن نعمت از جانب خدا مى‌شود، خدا به واسطه تقوا، فرد پرهيزكار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳۰

را از سختی‌ها رها می‌سازد و او را از راهی که گمان نمی‌برد، روزی می‌دهد، به وسیله دعا حاجت‌ها را بر می‌آورد، به خاطر توبه و ایمان، عذاب را از افراد دور می‌سازد و به جهت سوء استفاده از نعمت‌ها، آنها را از بندگان باز می‌ستاند.

البته احادیث فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده است و همین‌طور حکایات بسیاری که در متون اصیل اسلامی نقل شده است، بر این معانی دلالت دارند. اصولًا اگر «بداء» واقعیت نداشته باشد، بسیاری از برنامه‌های دینی مثل دعا، توکّل، توبه، صدقه، صله رحم، شکر، استغفار، موعظه، بشارت، انذار و تزکیه توجیه‌پذیر نخواهند بود. «بداء» یعنی ایمان به تأثیر این امور در حیات انسان.

چه ما بتوانیم با توجّه به علم مطلق خدا و احاطه او به همه امور، «بداء» را تفسیر کنیم، یا در فهمِ سرّ و حقیقت آن درمانیم، به هر حال باید بر طبق مفاد آیات بسیار قرآن و احادیث متواتر به مسأله «بداء» معتقد باشیم.

چرا که گاهی با اینکه همه علل و زمینه‌های تحقّق یک امر فراهم می‌شود، در عین حال علل دیگری باعث سلب تأثیر آنها و در نتیجه، مانع وقوع امر مزبور می‌شوند، در چنین شرایطی، هم ثبوت و تحقق آن عوامل، و هم تداوم آنها، و هم موانع تأثیر آنها، همه به تقدیر الهی با نظم و ترتیبی که او مقرر کرده است، در «امّ الکتاب» محفوظاند. این امور اگرچه به افعال اختیاری بشر هم ارتباط پیدا می‌کنند به اراده خدا و تقدیر او واقع می‌شوند یعنی نه جبری در کار است و نه تفویضی، بلکه یک حقیقتی مابین این دو تا است:

«لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین».[۹۵]

به عنوان مثال خداوند مقدّر فرموده است که آتش بسوزاند و یا هر مخلوقی در مسیر خاص خود رشد پیدا کند، ولی اگر مانعی پیش آمد آن امر تحقق نمی‌یابد؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳۱

البته باید توجّه داشت که موجبات اثبات حوادث در شرایط وجود موانع تحقق آنها در موارد مادی، «بداء» خوانده نمی‌شود. تنها در مواردی که اموری نظیر صدقه و صله رحم و دعا در پیدایش و یا عدم پیدایش امری دخالت داشته باشند به گونه‌ای که بشر وجود یا عدم آن را از نظر علل ظاهری قطعی بداند، در این موارد خلاف آن را «بداء» می‌گویند. در حالی که به ظاهر این مورد دوم با اوّل چندان فرقی ندارد جز اینکه موضوعِ محو و اثبات در مسأله اوّل در امور محسوس است و برای بیشتر یا همه افراد قابل درک می‌باشد. ولی در مسأله دوم در امور غیر محسوس است، لذا بیشتر یا اغلب افراد از درک آن عاجزند، نوع دوم بر وجود و تأثیر عالم غیب و وجود خدا بیشتر دلالت می‌کند، هرچند همه امور از او است.

خلاصه مفهوم «بداء» همان مفهومی است که از این آیه قرآن که در ضمن آن خدای متعال عقیده باطل یهود را ردّ می‌فرماید، به خوبی استفاده می‌شود:

وَقالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ یُنفِقُ کَیْفَ یَشَآءُ ...؛[۹۶] [«و یهود گفتند: «دست خدا- با زنجیر- بسته است». دست‌هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت- الهی- دور شوند! بلکه هر دو دستِ- قدرت- او، گشاده است، هرگونه بخواهد می‌بخشد!».]

پس «بداء» به معنای صحیح آن، نفی این اعتقاد نادرست یهود است که می‌گویند: دست خدا از تصرف در امور بسته است، به عبارت دیگر «بداء» معنایش باز بودن دست خدا و محدود نبودن قدرت مطلق اوست، بدون اینکه این امر با علم مطلق او منافات داشته باشد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳۲

یا به تعبیر دیگر، حقیقت «بداء» به معنای صحیح آن به گونه‌ای که هم با علم مطلق خدا هماهنگی داشته باشد، هم با منزّه بودن ذات

بـاری از هرگـونه جهـل مطـابقت نمایـد، و هم موافق بـا نظر نـادرست یهود و سـایر منکران مسألهٔ «بـداء» که قـدرت حقّ را محـدود می‌دانند، نباشد، باید به این نحو توصیف شود که بر طبق مقدّرات الهی، اشیاء هر یک دارای آثار خاصی می‌باشند که کارها بر طبق آن آثار، به مقتضای قضای الهی وجود پیدا می‌کنند.

به عبارت دیگر، تقـدیر الهی این است که مثلًا آتش خاصـیّت سوزاندن داشـته باشد، ولی فعلیّت این خاصـیّت- تحقق آن- به قضای الهی است و از طرف دیگر یک سلسـله اسـباب غیبی مانند توکّل، صدقه و دعا- که امور غیر عادی مادی‌اند- داریم که هر کدام اثر خاصی دارند، در مرحله عمل هر یک از آن علل مادی و معنوی- ظاهری و غیبی- که قوی‌تر باشد در تحقق امور مؤثر واقع می‌شود و مقتضای آن وجود پیـدا می‌کنـد؛ مثلًا در بسـیاری از موارد علیرغم وجود موانع، صـله رحم که به عنوان یک عامل طول عمر مقدّر شده است بر همه عوامل دیگر پیروز می‌شود و در نتیجه عمر فرد طولانی می‌گردد، لذا در روایت وارد شده است:

«صلهٔ الرحم تزید فی العمر و تدفع میتهٔ السوء»؛[۹۷]

[«صله رحم عمر را طولانی، و سختی‌های مرگ را برطرف می‌کند».]

خلاصه حقیقت «بداء» این است که اسباب و مقتضیات منحصر در اسباب مادی نیست، بلکه در کنار اسباب مادی یک سلسله اسباب غیر مادی نیز بر حسب تقدیر الهی در کارند.

بر این اساس باید هم به اسباب غیبی ایمان داشت و هم به اراده الهی و اینکه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳۳

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۹۸] و استمرار تدبیر و تصرّف او در رزق، شفا و هدایت و ...

بدون خواست خداوند تأثیر ندارد، هرچند ما نتوانیم تفصیلات این شؤون الهی و ارتباط آنها را با یکدیگر درک کنیم.

ممکن است مراد از محـو در «بـداء»، محـو این تقـدیرات به تقـدیرات دیگر باشـد، مثـل محو اثر بیمـاری و شـفا به دوا یـا دعـا که به خواست خدا انجام می‌گیرد. همان تقدیر و تأثیر بیماری نیز به مشیّت الهی است، همان‌گونه که در اسباب و مسبّبات مادی و ظاهری می‌بینیم که فلاـن عامـل از سـقوط انسـان در دریا یا از بلنـدی، یا وقوع یک حادثه و تصادف مانع شـد. گاهی هم این تحوّل با تأثیر اسباب غیبی محو یا اثبات می‌شود.

ممکن است مراد این باشد که تقدیرات حتمی نیستند و تنها به واسطه خواست خداوند است که این تقدیرات محو یا اثبات می‌شوند و بـدون آن هیـچ تقـدیری به نتیجه نمی‌رسد و مراد از وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتابِ ۹۹] هم این است که همه روابـط و تقـدیرات در امّ الکتاب است. یا اینکه آنچه تحقق می‌پذیرد خلاف آن وجود پیدا نمی‌کند همه در امّ الکتاب است.

در هر صورت «بـداء» یک معنی معقول و منطقی دارد و چنان نیست که گفته شود به معنی ظهور امر مخفی و مجهول بر خـدا است. مقصود از بیان مسأله «بداء» به هر یک از تفاسیری که بیان شد این است که، بشر از طریق درک این واقعیّات توجّهش نسبت به خدا بیشتر شود و در هیـچ حالی خدا را فراموش ننماید، در همه امور تکیه و اعتمادش تنها به اسـباب ظاهر و عادی نباشد و با فراهم شدن آن اسباب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳۴

باز هم خود را به عنایت فعلی خدا محتاج بداند و اگر اسباب مادی را فراهم ندید، باز هم ناامید نشود، چه بسا خداوند از طرق دیگر زمینه فعل را فراهم کند.

خلاصه مثل یهود، خدا را دست بسته نداند و به این حقیقت بزرگ توحیدی معتقد باشد که

قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُـذِلُّ مَن تَشَآءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛[۱۰۰] [«بگو: بارالهـا! مالـک حکومت‌ها تویی، به هر کس بخواهی حکومت می‌بخشـی، و از هر کس بخواهی حکومت

را می گیری، هر کس را بخواهی عزّت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می کنی. تمـام خوبی‌هـا به دست تو است، تو بر هر چیزی قادری».]

اصولًا بدون چنین اعتقادی تربیت انسان و سیر او در عوالم معرفت، ترقّی واقعی و عروج به مقامات ملکوتی میسّر نخواهد بود و این واقعیتی است که در فطرت انسان هم زمینه دارد و حتّی اگر با زبان هم مسأله «بداء» را منکر شود به کمک وجدان خود به آن اعتراف می کند، لذا در پیش‌آمدهای خطرناک خدا را برای دفع آنها فرا می‌خواند و به اسماء حُسنای او مثل: الرزّاق، الشافی، الکافی و الحافظ و ...

که همه با اعتقاد به مسأله «بداء» مفهوم پیدا می کنند، متوسل می‌شود.

و چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید:

قُلْ أَرَءَیْتَکُمْ إِنْ أَتَیکُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السّاعَةُ أَغَیْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن کُنتُمْ صادِقِینَ* بَلْ إِیّاهُ تَدْعُونَ [۱۰۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳۵

[«بگو: به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید، یا رستاخیز برپا شود، آیا- برای حلّ مشکلات خود- غیر خدا را می‌خوانید اگر راست می گویید؟- نه- بلکه تنها او را می‌خوانید».]

بر اساس این اهمیّتی که اعتقاد به «بداء» در پرستش خدا و توجّه به او دارد، در روایات وارد شده است:

«ما عبد اللَّه بشیء مثل البداء»؛[۱۰۲]

- خداوند به چیزی نظیر اعتقاد به بداء مورد پرستش واقع نشده است-.

خلاصه بحث این است که مسأله «بداء» به هر تفسیری معنی شود با علم مطلق الهی منافات ندارد. یعنی او همان طور که

«بکل شیء علیم»

است

«بکل شیء قدیر»

است.

در مسأله بداء دو شبهه مطرح شده است:

شبهه اوّل: از طرف قائلین به جبر است که می گویند: وقتی علم خدا به چیزی تعلق گرفت، تخلّف علم از معلوم ناممکن است. بنابراین اگر مفاد کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ ۱۰۳] این باشد که هر روز و در هر آن به هرچه علم او تعلق پیدا کند، آن واقع می‌شود، بنابراین خلق می کند، روزی می‌دهد و منع می کند، همه افعال از او است و خارج از محدوده علم او چیزی تحقق نمی‌یابد، بلکه خارج از این محدوده صدور فعلی جایز و ممکن نخواهد بود. چنان‌که تحقق افعالی که علم او به صدور آنها تعلق گرفته است واجب خواهد بود؛ زیرا صادر نشدن آن افعال مستلزم جهل او خواهد بود، در حالی که ذات باری از همه انواع جهل و یا عیب و نقص منزّه است. از اینجا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳۶

شبهه مجبور بودن خدا و حتّی بندگان خدا را مطرح می کنند.

البته این شبهه از طریق مراجعه به وجدان مردود می‌شود، چرا که هر کس به گونه‌ای روشن و آشکار در کارها خود را مختار می‌بیند و این دو در واقع یک نوع شبهه در بدیهیّات است، مثل این است که کسی در سوزانندگی آتش یا گرم کنندگی آن تردید کند.

پاسخ دیگر از این شبهه آن است که اوّلًا: این شبهه به فرض که وارد باشد مسأله «بداء» و محو و اثبات را ردّ نمی کند؛ زیرا با اعتقاد

به جبر و عدم اختیار، محو و اثبات هم که از جمله افعال الهی است در نهایت امر مانند سایر افعال به جبر یا اختیار واقع می‌شود.

به عبارت دیگر، قائل به جبر با این شبهه نمی‌تواند محو و اثبات را نفی نماید، فقط می‌تواند بگوید، محو و اثبات که هر دو از افعال الهی است حتمیّ الصدور است.

ثانیاً: جواب صحیح اصل شبهه این است که محو و اثبات هر دو از افعال اختیاری الهی است و مثل سایر افعال از او با اختیار صادر می‌شوند و «علم خدا به صدور آن به اختیار»، نمی‌تواند منافاتی با اختیاری بودن آن داشته باشد؛ زیرا مفهومش لزوم تأثیر علم در معلوم است و این محال است و همین‌طور نسبت به افعال بندگان نیز خدا عالم به صدور اختیاری آنها از بندگان است و چنین علمی اختیار بنده را نفی نمی‌کند و گویا حکیم و محقق طوسی آنجا که در پاسخ به خیام فرموده است:

علم ازلی علّت عصیان گفتن نزد عقلا زغایت جهل بود

به این جواب اشاره دارد که علم به وقوع و صدور افعال از افراد مختار به اختیاری بودن آنها آسیبی نمی‌رساند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳۷

شبهه دوم: این است که اخبار انبیاء و اولیاء از امور غیبی آینده، به خصوص اخبار حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام با امکان «بداء» در آنها، چگونه قابل تفسیر و توجیه است، یعنی آنان چگونه از این همه وقایع، بدون ملاحظه اینکه شاید در خبری که می‌دهند، «بداء» واقع شود به طور جزم خبر داده‌اند؟

جواب: امکان وقوع «بداء» و وقوع آن در بعض موارد، به معنی وقوع آن در همه موارد نیست. بنابراین خبر غیبی آن بزرگواران- که علمشان از علم خدا و تعلیم و الهام او نشأت می‌گیرد- به واقع نشدن «بداء» دلالت دارد و با امکان وقوع «بداء» منافاتی ندارد.

و اگر شبهه این‌گونه طرح شود که بر حسب بعضی از روایات در مواردی خبرهای انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام وقوع نیافته و علّت آن را وقوع «بداء» یا اموری دیگر ذکر کرده‌اند و این امر مستلزم اخبار از خلاف واقع و متهم شدن به کذب و موجب وهن مقام نبوّت و ولایت می‌شود.

به علاوه شخص نبی یا ولیّی که از آن خبر می‌دهد، یا عالم به وقوع «بداء» است یا عالم نیست. در صورت اوّلی بدیهی است خبر از وقوع امری که واقع نمی‌شود، با علم خبردهنده از وقوع نیافتن آن کذب است و مقام انبیاء منزّه از آن است.

در صورت دوم نیز با احتمال وقوع «بداء» خبر جزمی از امری که وقوع یافتن یا نیافتن آن به سبب احتمال «بداء» محتمل است اگر کذب نباشد برای صاحب مقام نبوّت و امامت چندان موجّه نیست.

پاسخ: اوّلًا: بر حسب اخبار معتبر آنچه خداوند از علوم و آگاهی به امور غیبی به نبی و ولی عطا می‌کند و آنها را مأمور اخبار از آنها می‌نماید از امور حتمیّه است که «بداء» در آنها نیست. مثلًا در خبر پیامبر صلی الله علیه و آله از قتل عمّار به دست گروه ستمگر یا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳۸

خبر آن حضرت از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سایر مصیبت‌ها که بر اهل بیت علیهم السلام وارد می‌شود، و یا اینکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از اهل بیت اوّلین کسی خواهد بود که به آن حضرت خواهد پیوست، و اینکه دین اسلام عالمگیر می‌شود، و حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزمان ظهور می‌نماید و بیان صفات و خصایص او و ده‌ها خبر مسلّم دیگر و همین‌طور است خبرهای غیبی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بسیاری از آنها را اهل سنت هم روایت کرده‌اند و خبرهای سایر ائمه معصومین علیهم السلام از امور غیبی که این خبرها «بداء» پذیر نیستند و به عبارت صحیح‌تر در این وقایع «بداء» واقع نخواهد شد وگرنه آن بزرگواران از آن خبر نمی‌دادند.

اخباری که از وجود «بداء» در خبرهای غیبی ایشان سخن گفته است یا بسیار نادر است یا ضعف سند دارند و یا دلالت آنها کامل نیست. به عنوان مثال همین روایت ابی حمزه که بحث آن گذشت.

اگر روایت صحیح هم در این زمینه باشد آن خبر عمرو بن حمق از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که می گوید: به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که ضربت خورده بود شرفیاب شدم حضرت فرمودند: ای عمرو، من از شما جدا خواهم شد ... تا سال هفتاد بلاهایی واقع خواهد شد- سه بار این جمله را تکرار فرمودند-.

من عرض کردم یا امیرالمؤمنین فرمودید تا سال هفتاد بلاهایی پیش خواهد آمد، آیا بعد از هفتاد گشایش هست؟

فرمودند: بلی ای عمرو، بعد از هر بلایی آسانی و گشایشی است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۳۹

يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشَآءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتابِ [۱۰۴] و[۱۰۵] [«خداوند هرچه را بخواهد محو، و هرچه را بخواهد اثبات می کند و امّ الکتاب نزد او است».]

این روایت خبر از ظهور و قیام امام زمان علیه السلام نمی‌دهد بلکه خبر از یک سنّت الهی می‌دهد که

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً؛[۱۰۶] [«با- هر- سختی آسانی است».]

با این حال این نکته را هم متذکّر می‌شود که وقوع این گشایش در صورتی خواهد بود که «بداء» پیش نیاید به علاوه حضرت با قرائت آیه يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشَآءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتابِ ۱۰۷] در حقیقت می‌خواهند بفرمایند این امر صد در صد حتمی نیست چه بسا «بداء» حاصل شود و مانع از فراهم شدن زمینه آن گردد.[۱۰۸]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۴۰

۳۰- عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویّت

پرسش سی‌ام:

بر حسب احادیث بسیاری در آخرالزمان جمعی از اموات از ائمه معصومین علیهم السلام و غیر ایشان به دنیا بازخواهند گشت. آیا اعتقاد به غیبت حضرت مهدی علیه السلام و ظهور آن حضرت با اعتقاد به رجعت هماهنگی دارد، به عبارت دیگر، آیا اصل اعتقاد به غیبت و ظهور، رجعت و سایر وقایعی را که قبل از قیام قیامت واقع می‌شوند شامل می‌شود یا این یک عقیده مستقل و جدای از رجعت است؟

پاسخ:

عقیده به ظهور مهدی و منجی از اهل بیت و فرزندان فاطمه علیهم السلام یک اعتقاد عمومی و اجتماعی مسلمین است و اختصاص به شیعه ندارد، اگرچه شیعه شخص او را نیز از نظر حسب و نسب معرفی می کند ولی اصل این عقیده، یک اعتقاد همگانی است که در ادیان گذشته در تورات و زبور نیز به آن بشارت داده شده است، و اصلی است که بر حسب اصول مذهب شیعه اثنی عشریه، ایمان بدون آن کامل نمی گردد و قبولی اعمال مشروط به قبول آن است و کسی که بمیرد و به این مسأله ایمان نداشته باشد و یا حضرت مهدی- ارواح العالمین له الفداء- را به امامت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۴۱

نشناخته باشد به حکم

«من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة»[۱۰۹]

به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است، این باور از جهت تأثیر و اهمیّت در این حدّ است.

اعتقاد به مسأله رجعت هم گرچه ریشه در قرآن و روایات دارد ولی اینطور نیست که مسأله غیبت و مهدویّت بدون آن مطرح نباشد.

بنابراین اصل امامت و مسأله مهدویّت بدون مسأله رجعت هم، در کتاب‌ها مورد بحث قرار گرفته است.

با این همه لازم به تذکّر است که اصل مسأله رجعت و بازگشت اموات یک مسأله اسلامی است و وقوع آن در زمان‌های گذشته بر حسب آیات متعدد قرآن مجید ثابت است، وقتی اینطور شد به دلیل اینکه در گذشته نظیر داشته است، امکان وقوع مجدد آن در آخرالزمان نمی‌تواند مورد انکار باشد.

زمانی که در امم گذشته رجوع اموات اتفاق افتاده و بر طبق یک خبر مشهور در بین اهل سنت:

«لتسلکنّ سبل من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذهٔ بالقذّهٔ حتّی لو انّ احدهم دخل حجر ضبّ لدخلتموه»[۱۱۰]

آنها باید وقوع آن را در این امّت نیز جایز بدانند.

بنابراین نفی امکان و وقوع آن از طرف غیر شیعه بر طبق مضمون این روایت صحیح نیست.

در خاتمه- صرف نظر از آیاتی که وقوع رجعت را در امم گذشته خبر داده‌اند-

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۴۲

برای تیمّن و تبرّک آیه‌ای را که شاهد بر وقوع رجعت در این امّت است یادآور می‌شویم:

وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِن کُلّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّن یُکَذِّبُ بِآیَاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ [۱۱۱] [«به خاطر آور روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند، محشور می‌کنیم، و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!»]

این آیه دلالت بر روزی دارد که در آن از هر امتی گروهی از کسانی که تکذیب آیات الهی را کرده‌اند محشور می‌شوند که طبعاً این روز غیر از روز قیامت است.

و لا حول و لا قوّهٔ الّا باللَّه العلی العظیم

و آخر دعوانا ان الحمدللَّه ربّ العالمین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۴۳

ترجمه و تلخیص منتخب الاثر

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۴۵

مقدمه ناشر

کتاب شریف منتخب الاثر تألیف حضرت آیت اللَّه العظمی حاج شیخ لطف اللَّه صافی گلپایگانی (دام ظلّه) که در بردارنده روایات و احادیث اهل بیت علیهم السلام به زبان عربی است که فارسی زبانان از این شهد شیرین بی‌بدیل بی‌بهره بودند که با برنامه ریزی مبادرت به ترجمه آن گردید. از مترجم محترم جناب آقای لطیف راشدی و حجّت الاسلام رضا دیلمی که ویرایش و کنترل نهایی و اخراج مصادر اثر را بر عهده داشتند کمال تشکر را داریم.

امیـد اسـت همـه دسـت انـدرکاران حضـرت آیـت اللّٰه وافی تـولیت محـترم و دفـتر معظم‌لـه که از راهنمایی‌هـای خـود مـا را محروم نفرمودند، تشکر ویژه داشته باشیم.

ان شاء اللّٰه در سایه حضـرت مهـدی عجل اللّٰه تعالی فرجه الشـریف مرجع ولایت مـدار حضـرت آیت اللّٰه العظمی صافی گلپایگانی، مسـتدام و فرزند برومندشان حضـرت حجّت الاسـلام و المسـلمین حاج شیخ حسن صافی ادامه دهنده راه فقاهت در این بیت شریف باشد. ان شاء اللّٰه

راهنمایی‌های عزیزان را بر دیده منّت می‌نهیم.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران

حسین احمدی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۴۷

مقدمه مترجم

الحمـداللّٰه الواحـد الأحـد، الفرد الصـمد، الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد و الصـلاهٔ علی محمّد عبده المجتبی و رسوله المصـطفی، أرسـله الی کافّهٔ الوری، بشـیراً و نـذیراً و داعیاً الی اللّٰه باذنه و سـراجاً منیراً و علی أهل بیته أئمهٔ الهدی و مصابیح الدجی الذین أذهب اللّٰه عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً و السلام علی من اتبع الهدی.

و بعد:

کتاب مسـتطاب و گرانسنگ «منتخب الاثر» تألیف حضرت آیت اللّٰه العظمی حاج شیخ لطف اللّٰه صافی «دامت برکاته» یکی از کتب مرجع در حوزه مهدویت می‌باشد.

از آنجا که این کتاب گرانقدر، در سه جلد و حجم صـفحات آن زیاد است و شاید عموم مردم نتوانند از آن بهره‌مند شوند؛ تصـمیم به تلخیص آن گرفته شد، که با حذف متن عربی و فقط ترجمه برگزیده احادیث این کتاب شریف در آن کتاب تدوین گردید.

مطالعه این کتاب را به عموم مردم عزیز میهن اسـلامی‌مان؛ به ویژه جوانان با نشاط و محترم، توصیه می‌نمایم؛ چرا که از ترجمه و نثر روان و گویا برخوردار است و می‌تواند با موضوعی که دارد، دو چندان جذّاب باشد.

امیدواریم همه مردم با دقّت و تفکّر و تأمل و حوصله، این کتاب را مطالعه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۴۸

نموده، محتوای آن را فهمیده و از روی معرفت و اخلاص و از صـمیم قلب به حضـرت اباصالح المهدی علیه السلام، صاحب الامر و الزمان، ولی عصر و حجت حق و قطب عالم امکان، عرض نماییم که؛

«آقا جان! تا کی انتظار»

به خدا مشتاق دیدن جمال تو هستیم، آماده نبرد و شهادت در رکاب تو هستیم و این تمام آرزو و آرمان ما می‌باشد.

«ای یوسف زهرای اطهر بیا!»

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم مخورکلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

به امید طلوع خورشید عدالت و صبح پیروزی مستضعفان.

«ربنا تقبّل منا و اجعله ذُخراً و زاداً لآخرتنا انک انت السمیع العلیم و فعّال لما ترید».

و آخر دعوانا ان الحمد للّٰه‌رب العالمین.

و السلام علی عباداللّه الصالحین

قم المقدسه

لطیف راشدی سعید راشدی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۴۹

فصل اوّل: ائمه دوازده‌گانه علیهم السلام

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۵۱

ائمه دوازده نفر هستند

۱. جابربن سمره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من دوازده امیر می‌باشند». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی فرمود که من نفهمیدم، به همین دلیل از کسی که در کنارم بود، پرسیدم، او گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همه آن‌ها از قریش می‌باشند.[۱۱۲] ۲. جابربن سمره می گوید: به همراه پدرم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و شنیدم که ایشان فرمود: «این امر به پایان نمی‌رسد تا اینکه دوازده خلیفه بر مردم بیایند و بروند». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله کلامی فرمود که من متوجه آن نشدم. پس به پدرم گفتم:

«پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟» پدرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همه آن‌ها از قریش می‌باشند».[۱۱۳] ۳. در مسند احمد آمده که جابربن سمره گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای این امت، دوازده خلیفه می‌باشد». احمد در کتاب مسند از نصوصی که درباره خلفای دوازده گانه می‌باشد، از جابر از ۳۴ طریق، این حدیث را نقل کرده است. در (ص ۸۶ از جزء ۵) یک حدیث، در (ص ۸۷) دو حدیث، در (ص ۸۸) دو حدیث، در (ص ۸۹) دو حدیث، در (ص ۹۰) سه حدیث، در (ص ۹۲) دو حدیث، در (ص

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۵۲

۹۳) سه حدیث، در (ص ۹۷) یک حدیث، در (ص ۹۸) چهار حدیث، در (ص ۹۹) سه حدیث، در (ص ۱۰۰) یک حدیث، و در (ص ۱۰۸) یک حدیث نقل کرده است.[۱۱۴] ۴. علی بن عیسی از عون بن جحیفه از پدرش که گفت: با عمویم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که ایشان فرمود: «امور امّت من همیشه درست و نیک است تا اینکه دوازده خلیفه حکومت نمایند». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله کلمه‌ای فرمود در حالی که صدایش آهسته بود. من به عمویم که در مقابلم بود، گفتم: ای عمو! پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟

عمویم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فرزندم! همه آن‌ها از قریش می‌باشند». همچنین از جابر نقل می‌شود که او گفت: در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، از ایشان شنیدم که می‌فرمود: «امر امّت من همیشه روشن است تا اینکه دوازده خلیفه بیایند». سپس کلمه‌ای فرمود که برای من معلوم نبود؛ لذا به پدرم که از من به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود، گفتم: ایشان چه فرمودند؟ پدرم گفت: ایشان فرمود: «همه آن‌ها از قریش می‌باشند.[۱۱۵] ۵. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دوازده سرپرست و ولی برای این امّت می‌باشند که هرکس آن‌ها را کنار بزند و رها کند، به آن‌ها ضرری نزده است و همه آن‌ها قریش می‌باشند».[۱۱۶] ۶. مسروق می‌گوید: ما نزد عبداللّه بن مسعود نشسته بودیم، در حالی که او برای ما قرآن می‌خواند. در همین حال مردی به او گفت: «ای اباعبدالرحمن! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اینکه چه تعداد خلیفه پس از ایشان بر جامعه اسلامی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۵۳

حکومت می‌کنند، پرسیده‌اید؟» عبداللّه بن مسعود گفت: «از آن زمان که در عراق هستم تا به حال، کسی چنین سؤالی از من نپرسیده بود». سپس عبداللّه بن مسعود گفت: «بله، ما این سؤال را از ایشان پرسیدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آن‌ها دوازده نفرند؛ مانند شایستگان بنی اسرائیل که دوازده نفر می‌باشند.[۱۱۷]

اولین امام دوازده‌گانه، امیرالمؤمنین است

۱. امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای علی! تو وصی من هستی، جنگ با تو، جنگ با من و صلح با تو، صلح با من است و تو امام و پدر یازده امام هستی که پاک و معصوم هستند و مهدی علیه السلام از ایشان است که زمین را از عدل پر می‌کند. وای بر دشمنان ایشان. ای علی! هرکس که برای خدا، تو و فرزندانت را دوست داشته باشد، در روز قیامت با تو و فرزندان توست و شما با من در درجات والا هستید و تو قسمت کننده بهشت و آتش هستی، پس دوستان تو وارد بهشت و دشمنان تو وارد جهنم می‌شوند».[۱۱۸]

اولین امام ائمه دوازده‌گانه، امیرمؤمنان علیه السلام و آخرین آن‌ها مهدی علیه السلام است

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من سرور پیامبران هستم و علی بن ابی طالب علیه السلام سرور اوصیا. جانشینان من دوازده نفرند که علی بن ابی‌طالب اولین و قائم علیه السلام آخرین آنهاست».[۱۱۹] ۲. از علی بن ابی‌طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن فضیلت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۵۴

ایشان و فضیلت انبیا بر ملائک مقرب و بعضی از ماجراهای هنگام عروج پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: گفتم: «خداوندا! چه کسی جانشین من است؟» ندا آمد: «ای محمّد! نام جانشینان تو بر ستون عرش نوشته شده است».

نگاه کردم و در جوار پروردگار دیدم که بر ستون عرش، دوازده نور به خط سبز نوشته شده بود که اسم همه جانشینان من که اولین آن‌ها علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آخرینشان، مهدی علیه السلام بود وجود داشت. گفتم: «خدایا! جانشینان من چه کسانی هستند؟» ندا آمد: «ای محمّد! اینان اولیا، دوستان، جانشینان و حجت بعد از تو، بر بندگانم هستند. اینان جانشین تو و بهترین خلق من بعد از تو می‌باشند. به عزت و جلالم سوگند! به وسیله ایشان دینم را ظاهر و کلامم را علنی می‌کنم و به وسیله آخرین نفر آنان

زمین از دشمنان من پاک می‌شود و او بر مشرق و مغرب زمین حکومت می‌کند و بادها را تحت سیطره عبور از او قرار می‌دهم و گردنه‌های سخت را برای او آسان می‌کنم و به وسیله لشکرم و با کمک ملائک، او را کمک می‌کنم تا دعوت مرا به فراز آسمان‌ها برد و مردم را بر حول محور توحید من جمع کند».[۱۲۰] ۳. ابن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از من جانشینان و حجت خداوند بر خلق دوازده نفرند که اولین آن‌ها برادرم و آخرینشان، فرزندم می‌باشد».

۴. مردی یهودی به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: «اوضاع این امّت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه خواهد شد؟ مرا از جایگاه محمّد صلی الله علیه و آله در بهشت و اینکه چه کسی با اوست مطلع کن». فرمود: «بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده امام برای این امّت خواهد بود و مخالفت مخالفان به آنان ضرری نمی‌رساند». یهودی گفت: «راست گفتی». امام علی علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله در وسط بهشت عدن و در بالاترین و نزدیک‌ترین مقام به عرش

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۵۵

خداوند رحمان قرار می‌گیرد». یهودی گفت: «راست گفتی». فرمود: «دوازده نفر با او در بهشت هم‌نشین هستند که اولین آن‌ها، من و آخرینشان، قائم علیه السلام است». گفت:

«درست گفتی. یک سؤال دیگر دارم: تو بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله خواهی مرد یا کشته می‌شوی؟» فرمود: «من سی سال بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی می‌کنم» (و به محاسنش اشاره فرمود که با خون خضاب می‌شود) «یهودی با شنیدن این سخنان اسلام آورد و گفت:

«اشهد ان لا اله الّا اللّه و انَّ محمّداً رسول اللّه و اشهد انک وصی رسول اللّه صلی الله علیه و آله».[۱۲۱]

نه امام از ائمه دوازدگانه از نوادگان امام حسین علیه السلام می‌باشند

۱. عبداللّه بن عباس می‌گوید: شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «من، علی، حسن، حسین و نه فرزند از نوادگان حسین، پاک و بی‌گناه هستیم».[۱۲۲] ۲. مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خداوند- عزّوجلّ- وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ [۱۲۳] «و هنگامی که خداوند، ابراهیم را با کلماتی آزمایش نمود».

پرسید: «این کلمات چیست؟»

فرمود: «آن کلماتی است که آدم از پروردگار دریافت کرد و خداوند او را بخشید. آدم گفت: «خداوندا! به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام از تو می‌خواهم که مرا ببخشایی». پس خداوند او را مورد بخشش قرار داد، همانا او بسیار توبه پذیر و مهربان است».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۵۶

گفت: «ای پسر رسول خدا! معنای این سخن خداوند فَأَتَمَّهُنَ «پس اسماء را تمام کرد»، چیست؟» فرمود: «یعنی نام‌ها را تا قائم علیه السلام کامل کرد؛ یعنی دوازده امام که نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام هستند». مفضل گفت: «ای پسر رسول خدا! مرا در مورد این سخن خداوند- عزّوجلّ-

وَجَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ [۱۲۴] «و کلمه‌ای در انتهای آن باقی گذاشت، آگاه کن».

فرمود: «آن، امامت در فرزندان حسین علیه السلام است و نه در فرزندان حسن علیه السلام که آن دو، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو نوه‌اش سرور جوانان اهل بهشت‌اند».

سپس فرمود: «موسی و هارون، دو پیامبر و دو برادر بودند و خداوند- عزّوجلّ- پیامبری را در نسل هارون قرار داده و نه موسی و هیچ کدام نگفتند چرا؟! خداوند نیز امامت را در نسل حسین علیه السلام قرار داد، نه در نسل حسن علیه السلام؛ زیرا خداوند تبارک

و تعالی در کاهای خود حکیم است و از آنچه انجام می‌دهد، سؤال نمی‌شود؛ در حالی که مردم را بازخواست می‌کند».[۱۲۵]

امام مهدی علیه السلام از فرزندان امام علی علیه السلام

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی پس از ذکر جملاتی در فضیلت امام علی علیه السلام فرمود: «آگاه باشید که او دوست، وزیر، منتخب، جانشین بعد از من و ولی هر مرد و زن مؤمن پس از من است و هرگاه که مرگ سراغ او آمد، پسرم حسن علیه السلام بعد از اوست و هرگاه که مرگ سراغ او آمد، فرزندم حسین علیه السلام پس از اوست؛ سپس امامان

بعد از حسین علیه السلام که رهنمایان هدایت شده‌اند، می‌آیند».[۱۲۶]

مهدی علیه السلام، نُهمین نواده امام حسین علیه السلام از امامان دوازده‌گانه

۱. عبداللَّه بن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند تبارک و تعالی به زمین نظر کرد و مرا انتخاب نمود و پیامبر کرد؛ سپس بار دیگر نظر کرد و علی علیه السلام را برگزید و او را امام کرد؛ سپس به من دستور داد تا او را به برادری، دوستی و جانشینی خود انتخاب کنم؛ پس علی علیه السلام از من است و من از اویم و او شوهر دخترم و پدر دو نوه‌ام حسن و حسین علیهما السلام می‌باشد. آگاه باشید که خداوند تبارک و تعالی من و آنان را حجت و نمایندگانی بر بندگانش قرار داده و از نسل حسین علیه السلام امامانی خواهند آمد که راه مرا ادامه می‌دهند و وصیت و سفارش مرا حفظ می‌کنند.

نُهمین آن‌ها، قائم و قیام کننده اهل بیتم و مهدی امّت من است. او شبیه‌ترین مردم به من در شمایل، گفتار و کردار است. او پس از غیبتی طولانی و در حیرتی گمراه کننده، ظهور می‌کند تا دین الهی را اعلان کند و آشکار سازد. از نصرت الهی کمک می‌گیرد و فرشتگان او را یاری می‌کنند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طورکه از ستم و جور پرشده باشد».[۱۲۷] ۲. عبداللَّه بن مسعود می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «امامان پس از من دوازده تن هستند که نُه نفر از نسل حسین علیه السلام می‌باشند و نُهمین آن‌ها، مهدی علیه السلام است».[۱۲۸]

۳. ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به امام حسین علیه السلام فرمود: «تو امام، فرزند امام و برادر امام هستی، نُه نفر از نسل تو امامان نیکوکارند و نُهمین آن‌ها قائم علیه السلام است».[۱۲۹] ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به امام حسین علیه السلام فرمود: «ای حسین! تو امام، فرزند امام و برادر امام هستی و نُه نفر از فرزندانت، امامان نیکوکار هستند که نُهمین آن‌ها، قائم علیه السلام است». گفته شد: «ای رسول خدا! چند امام بعد از شما هستند؟» فرمود: «دوازده نفر که نُه نفر از نسل حسین علیه السلام هستند».[۱۳۰] ۴. ابوذر غفاری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان بعد از من دوازده نفرند که نُه نفر از نسل حسین علیه السلام هستند، نُهمین ایشان، قائم علیه السلام است». سپس فرمود: «آگاه باشید که مَثَل ایشان در میان شما، همچون کشتی نوح است که هر کس سوار بر آن شد، نجات یافت و هر کس باز ماند، غرق شد».[۱۳۱] ۵. سلمان فارسی می‌گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم، درحالی که حسن و حسین علیهما السلام غذا تناول می‌نمودند و پیامبر صلی الله علیه و آله یک بار لقمه‌ای در دهان حسن علیه السلام می‌گذاشت و بار دیگر در دهان حسین علیه السلام و هنگامی که از غذا دست کشیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را روی شانه خود و حسین علیه السلام را بر روی پای خود نشاند و به من فرمود: «ای سلمان! هر کس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست

بدارد، خداوند را دوست داشته است». سپس دستش را بر روی شانه حسین علیه السلام نهاد و فرمود: «او امام و فرزند امام است که نُه نفر از نسلش، امامان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۵۹

نیکوکار، امانتدار و معصوم از گناه هستند و نُهمین نفر، قائم علیه السلام است.[۱۳۲] ۶. سلمان فارسی می‌گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم، در حالی که حسین علیه السلام بر روی پای ایشان نشسته بود و پیامبر دو چشم و دهانش را می‌بوسید و می‌فرمود: «تو سرور و فرزند سرور هستی، تو امام، فرزند امام، برادر امام و پدر امامان هستی، تو حجت خدا و فرزند حجتش هستی و نُه حجت از نسل تو هستند که نُهمین آنان، قائم علیه السلام است».[۱۳۳] ۷. سلمان فارسی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان بعد از من به تعداد جانشینان بنی‌اسرائیل و دوازده نفرند». سپس دست بر کمر حسین علیه السلام گذاشت و فرمود: «نُه نفر از نسلش می‌باشند که نُهمین نفر، مهدی علیه السلام است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ستم و جور پر شده باشد؛ پس وای بر دشمنانش!»[۱۳۴] ۸. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مطلبی به من بشارت داد و فرمود: «ای حسین! تو آقا و سرور، فرزند آقا و سرور، پسر سرور سروران هستی. نُه نفر از فرزندانت امامانی نیکوکار، امانتدار و مصون از گناه هستند که نُهمین آن‌ها مهدی علیه السلام است؛ تو امام، فرزند امام و پدر امامان هستی که نُه نفر آنان از نسل تو و امامانی صالح هستند که نُهمین نفر، مهدی علیه السلام است که دنیا را از عدل و داد پر می‌کند. او در آخرالزمان قیام می‌کند، همان‌طورکه من در اوّل زمان قیام نمودم».[۱۳۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶۰

۹. حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام تولد فرزندم حسین علیه السلام نزد من آمد. فرزندم را در پارچه‌ای زرد به او دادم؛ پس آن را دورانداخت و پارچه‌ای سفید گرفت و او را در آن پیچید و فرمود: «ای فاطمه! او را بگیر که او امام، فرزند امام و پدر امامانی هست که نُه نفرند، همگی نیکوکارند و نُهمین نفر آنان، قائم علیه السلام است».[۱۳۶] ۱۰. محمود بن لبید می‌گوید: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، فاطمه علیها السلام بر سر مزار شهدا و قبر حمزه علیه السلام می‌رفت و گریه می‌کرد. در یکی از روزها که بر سر قبر حمزه آمد، او را گریه‌کنان دیدم، مدتی درنگ کردم تا آرام شد. نزد او رفتم، سلام کردم و گفتم: «ای سرور زنان! به خدا قسم، بندهای قلبم از گریه‌ات بریده و پاره شد».

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «ای اباعمر! حق دارم گریه کنم که دچار مصیبت بهترین پدران شدم. وای از شوق و محبت من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله!

إذا مات یوماً میتاً قلَّ ذکره‌و ذکر أبی مذ مات و اللّه أکثر

هرگاه انسانی وفات کند، یادش کم می‌شود؛ ولی به خدا قسم یاد نمودن از پدرم از وقتی که وفات نموده، بیشتر شده است».

گفتم: «ای سرورم! مسئله‌ای از شما می‌پرسم که در آن شک دارم». فرمود:

«بپرس!» گفتم: «آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش، امامت علی علیه السلام را صراحتاً بیان کرد؟» فرمود: «جای تعجب دارد. آیا روز غدیر خم را فراموش کردید». گفتم: «آن بوده است؛ ولی مرا به آنچه با تو محرمانه و سرّی سخن گفته، آگاه ساز!»

فرمود: «خدا را شاهد می‌گیرم، شنیدم که فرمود ":علی علیه السلام بهترین کسی است که برای جانشینم در بین شما گذاشتم و او امام و جانشین پس از من است و دو نوهام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶۱

و نُه تن از نسل حسین علیه السلام، امامانی نیکوکارند که اگر از آنان پیروی کنید، آن‌ها را راهنما و هدایت شده می‌یابید و اگر با

آن‌ها مخالفت ورزید، با شما در روز قیامت مخالفت می‌شود".

گفتم: «ای سرورم! چه شده که از حقش کناره‌گیری کرده است؟»

فرمود: «ای اباعمر! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَثَل امام علی علیه السلام چون کعبه است که نزدش می‌روند و او نزد کسی نمی‌رود».

سپس فرمود: «به خدا قسم! اگر حق را به اهلش بدهند و از خاندان پیامبرشان پیروی کنند، دو نفر نیز در راه خدا اختلاف پیدا نمی‌کنند و نسل به نسل و فرزند به فرزند می‌آیند تا اینکه قائم ما که نُهمین نفر از نوادگان حسین علیه السلام است، قیام می‌کند.

مردم کسی را که خداوند او را عقب گذاشته بود، جلوانداختند و کسی را که خداوند او را جلو گذاشته بود، به عقب راندند. از مرزی که خداوند، او را مبعوث کرده بود، قبری ویران را به او سپردند و به خواست هوای خود انتخاب کردند و با نظرات خود عمل کردند. خداوند آنان را بکشد، آیا نشنیدند که خداوند می‌فرماید ":پروردگارت آنچه بخواهد را می‌آفریند و آنچه برای آنان برگزیدگان هستند، برمی‌گزیند."

بلکه شنیدند، ولی آنان همان‌طورکه خداوند پاک و منزه فرمود ":به درستی که چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی قلب‌هایی که در سینه‌ها هستند، نابینا می‌شوند."

هیهات، آرزوهایشان را در دنیا گسترش دادند و مرگ‌هایشان را فراموش کردند، مرگشان باد و کارهایشان گمراه شود. ای پروردگارم! به تو پناه می‌برم از ضرر و زیان پس از سود و منفعت».[۱۳۷] ۱۱. عبدالرحمن بن سمره می‌گوید: «ای رسول خدا! مرا به نجات و رهایی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶۲

رهنمون کن». فرمود: «ای پسر سمره! هرگاه خواسته‌ها مختلف شدند و اندیشه‌ها جدا و متضاد گشتند؛ پس تو با علی بن ابی‌طالب علیه السلام «همراه باش و از او پیروی کن که او امام امّت من و جانشین من بر آنان است و او جداکننده حق از باطل است که حق و باطل را مشخص می‌کند و هر که از او سؤال کند، پاسخ می‌گوید و هر که راهنمایی بخواهد، او را راهنمایی می‌کند و هر که حق را بخواهد، آن را نزد او می‌یابد و هر که هدایت خواهد، در نزد او آن را می‌یابد و هر کس به او پناه برد، به او امان دهد و هر کس به او ملحق شود، او را نجات می‌دهد و هر کس که پیرو و رهرو او باشد، او را هدایت می‌کند و هر کس تسلیم او شود و او را بزرگ و محترم گرداند، سالم می‌ماند و هر کس او را تکذیب کند و با او دشمنی نماید، نابود می‌شود. ای پسر سمره! به درستی که علی علیه السلام از من است، روح و جانش از روح من است و گل و طبیعتش از طبیعت و اصل من است و او برادرم و من برادر او هستم و او شوهر دخترم فاطمه علیها السلام سرور زنان جهانیان از اوّل تا آخرین است و از او دو امام امّت من و دو سید و سرور جوانان اهل بهشت، حسن و حسین علیهما السلام و نُه نفر از فرزندان حسین علیهم السلام هستند که نُهمین نفر آنان قائم و قیام کننده امّت من است که زمین را از عدل و داد پر می‌سازد، همان‌طورکه از ستم و جور پر شده باشد».[۱۳۸] ۱۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس دوست دارد به دین من ملحق شود و پس از من سوار بر کشتی نجات گردد، باید پیرو علی بن ابی‌طالب علیه السلام باشد و با دشمنش، دشمنی و با دوستدار او، دوستی کند. او وصی و جانشین من بر امتم در هنگامه زندگی و پس از وفاتم است. او فرمانروای هر مسلمان و مؤمن بعد از من است. گفته او، گفته من، امر او، امر من، نهی او، نهی من، پیرو او، پیرو من، یاور او،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶۳

یاور من و ترک کننده او، ترک کننده من است».

سپس فرمود: «هر کس پس از من از علی علیه السلام جدا شود، در روز قیامت مرا نمی‌بیند و من او را ملاقات نمی‌کنم و هر کس با

علی مخالفت کنـد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌کند و خانه و مأوای او را در آتش جهنم قرار می‌دهد و چه بد سرنوشتی است، سرنوشت این افراد. هر کس علی را تنها بگـذارد، خداوند در روز قیامت، او را تنها می‌گذارد و هر کس علی را یاری کند، خداوند در روز قیامت او را یاری می‌کند و حجت او هنگام تدفین، او را تلقین می‌دهد».

سپس فرمود: «حسن و حسین علیهما السلام امامان امتم پس از پـدرشان و سرور جوانان اهل بهشت هستند. مادرشان سرور زنان جهانیان و پـدرشان سرور و شرف جانشینان است و از فرزنـدان حسین علیه السلام نُه امام می‌آینـد که نُهمین نفر آنان، قائم علیه السلام و از فرزندان من است. اطاعت از آنان، اطاعت از من و سرپیچی از آنان، نافرمانی از من است. نزد خداوند شکایت می‌برم از انکار کنندگان فضل آنان و پایمال کننده حرمت آنان بعد از من که خداوند، سرپرست و یاری رسان خاندان و امامان امتم می‌باشد و از منکرین حق آنان انتقام می‌گیرد:

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ [۱۳۹] «کسانی که ظلم کردنـد، خواهنـد دانست که هر مراجعه کننده، به سوی ما باز خواهد گشت».[۱۴۰] ۱۳. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «من سـرور آفریـدگان خداونـد عزّوجلّ- هسـتم و بهتر و برتر از جبرئیل، اسرافیل، حمل کنندگان عرش، تمام فرشتگان مقرب درگاه

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۴ ؛ ص۱۶۳

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶۴

الهی و پیامبران مرسل خداوند می‌باشم و من شـفاعت‌کننده و صاحب حوض شـریف هسـتم. من و علی علیه السـلام پدران این امّت هستیم که هر کس ما را بشـناسد، خداوند- عزّوجلّ- را شـناخته و هر کس ما را انکار کند، خداوند- عزّوجلّ- را انکار نموده است و دو نوه امّت من و دو سـرور جوانـان اهـل بهشت، فرزنـدان علی، حسن و حسـین علیهم السـلام هسـتند و از فرزنـدان حسـین علیهم السـلام امامـانی نُه‌گانه می‌آینـد که اطاعت و پیروی از آنان، اطاعت از من و نافرمانی از آنان، نافرمانی از من است. نُهمین نفر آنان، قائم علیه السلام است».[۱۴۱] ۱۴. امام حسـین علیه السـلام فرمود: من و برادرم نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم. من را بر روی یک پایش و برادرم حسن علیه السـلام را بر پای دیگرش نشاند، سپس ما را بوسید و فرمود: «پدرم فدایتان که شما دو امام و دو نوه‌ام می‌باشـید. خداوند، شـما را از من، از پدر و مادرتان انتخاب نمود و از نسل تو، ای حسین! نُه امام را انتخاب کرد که نُهمین نفر آنان، قائم علیه السلام است و همه‌شان در شرافت و برتری نزد خدا یکسان‌اند».[۱۴۲] ۱۵. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداونـد- عزّوجـلّ- از روزهـا، جمعه را، از ماه‌هـا، ماه رمضان را و از شب‌ها، شب قـدر را انتخاب کرده؛ مرا از میان تمام پیامبران، انتخاب نمود، از من، علی علیه السلام را انتخاب نمود، او را بر تمام جانشینان و سرپرستان، برتری داد، از علی، حسن و حسین علیهم السلام را انتخاب کرد و از حسین علیه السلام جانشینانی را انتخاب کرد که از قرآن، تحریف فریبکاران، نسبت دروغ باطل کنندگان و برداشت غلط گمراهان را دور سازند. نُهمین نفر آنان، قائم علیه السلام است که او ظاهر و باطن آنان است».[۱۴۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶۵

۱۶. امـام حسـین علیه السـلام می‌فرمایـد: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای حسـین! تو امـام، برادر امام و فرزنـد امام هستی و نُه نفر از فرزندانت، امانتدارانی معصوم و پاک هستند که نُهمین نفر آنان، مهدی علیه السلام است. پس خوشا به حال کسی کـه ایشـان را دوست بـدارد و وای به حـال کسـی که کینه و دشـمنی بـا ایشـان کنـد».[۱۴۴] ۱۷. امـام حسـین علیه السـلام فرمود: از امیرالمؤمنین علیه السـلام درباره معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «من در میان شما دو چیز سنگین و گرانبها به جا می‌گذارم:

کتاب خدا و خاندانم» پرسیده شد که «عترت و خاندان کیستند؟»

فرمود: «من، حسن، حسین علیهم السلام و امامان نُه گانه از فرزندان حسین علیهم السلام که نُهمین نفر آنان، مهدی علیه السلام است. از کتاب خدا جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود تا اینکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار حوض کوثر وارد شوند».[۱۴۵] ۱۸. عبدالغفار بن قسم می گوید: نزد مولایم امام باقر علیه السلام رفتم؛ در حالی که نزد او عدّه‌ای از یارانش بودند و موضوع اسلام مطرح شد. گفتم: «ای سرورم! کدام اسلام برتر و والاتر است؟» فرمود: «هر کس که مؤمنان از زبان و دستش در امان باشند».

گفتم: «کدام اخلاق برتر است؟» فرمود: «صبر و بخشش».

گفتم: «کدام مؤمن کامل‌ترین ایمان را دارد؟» فرمود: «خوش رفتاترین آن‌ها».

گفتم: «کدام جهاد برتر است؟» فرمود: «هر که مرکبش (مرکب نفس) را بکشد و خونش را بریزد».

گفتم: «کدام نماز برتر است؟» فرمود: «نمازی که قنوتش طولانی باشد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶۶

گفتم: «کدام صدقه برتر است؟» فرمود: «از آنچه خداوند- عزّوجلّ- بر تو حرام کرده، دور شوی».

گفتم: «درباره وارد شدن بر سلطان چه می‌فرمایید؟» فرمود: «آن را در نظر ندارم».

گفتم: «هنگامی به شام مسافرت کردم و ابراهیم بن ولید نزدم آمد و گفت ":ای عبدالغفار! نزد حاکم مرو که تو را به سه چیز دعوت می کند: دنیا دوستی؛ فراموشی مرگ؛ خشنودی و رضایت کم به آنچه خداوند بر تو تقسیم نموده است".

گفتم: «ای پسر رسول خدا! من خانواده دارم و برای به دست آوردن سود به آنجا تجارت می کنم، نظر شما درباره آن چیست؟» فرمود: «ای بنده خدا! من به تو دستور رها کردن دنیا را نمی‌دهم؛ بلکه تو را به ترک گناهان، امر می کنم که ترک دنیا، فضیلت و برتری است و ترک گناهان، واجب است و تو، به واجب نیازمندتر از به دست آوردن فضیلت هستی».

دست و پایش را بوسیدم و گفتم: «پدر و مادرم فدای تو باد، ای پسر رسول خدا! پس علم درست، جز در نزد شما یافت نمی‌شود و من سن و سالم زیاد شده و استخوان‌هایم سست گشته و در شما چیزی نمی‌بینم که به آن شادمان شوم، شما را می کشند، تبعید می کنند و ترسان از دشمن می‌بینم و من از مدتی قبل منتظر قائم شما هستم و با خود می گویم: امروز یا فردا ظهور می کند».

فرمود: «ای عبدالغفار! قائم ما هفتمین نفر از فرزندان من است و او نیست و ظهورش فرا نرسیده است». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا امامان پس از من دوازده نفر و به تعداد جانشینان بنی‌اسرائیل هستند که نُه نفر از نسل حسین علیه السلام می‌باشند و نُهمین نفر آن‌ها، قائم علیه السلام است که در آخرالزمان ظهور می کند و زمین را پر از قسط و عدل می کند، پس از آنکه از ستم و ظلم پر شده باشد».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶۷

گفتم: «پس از تو، امامت به چه کسی می‌رسد؟» فرمود: «به جعفر علیه السلام که او سرور فرزندان من و پدر امامان، راستگو در گفتار و کارهایش است. ای عبدالغفار! سؤال بزرگ و مهمی پرسیدی و تو لیاقت این را داری که جواب سؤالت را بدهم.

بدان که کلید علم و دانش، سؤال است» و شروع به خواندن این شعر نمود:

شفاء العمی طول السؤال و انَّماتمام العمی طول السکوت علی الجهل

«شفا و درمان نابینا و نادان، سؤال بسیار است و تمام نادانی، خاموشی و سکوت بر نادانی است».[۱۴۶]

نام‌های مبارک امامان دوازده گانه

۱. عبدالله بن عباس می گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم در حالی که حسن علیه السلام بر شانه‌اش و حسین علیه السلام بر

روی پایش بود و آن دو را می‌بوسید، فرمود: «خداوندا! هر کس که با آن دو، دوستی کند را دوست بدار و هر کس با آن دو، دشمنی ورزد را دشمن بدار».

سپس فرمود: «ای ابن عباس! گویی او را می‌بینم که محاسنش از خونش رنگین و خضاب شده و مردم را به سوی خود دعوت می‌کند و به دعوتش پاسخ داده نمی‌شود و یاری می‌طلبد و یاری نمی‌شود». گفتم: «ای رسول خدا! چه کسانی آن کار را می‌کشند؟»

فرمود: «بدکاران امتم، آن‌ها را چه شده است؟ خداوند شفاعت من را به آنان نمی‌رساند». سپس فرمود: «ای ابن عباس! هر که او را با شناخت حقش زیارت کند، ثواب هزار حج و هزار عمره برایش نوشته می‌شود و بدان که هر کس او را زیارت کند، گویا مرا زیارت کرده و هر کس مرا زیارت کند، گویا خداوند را ملاقات نموده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶۸

است و حق زائر بر خداوند این است که او را به آتش جهنم عذاب نمی‌کند. آگاه باش که استجابت دعا در زیر گنبدش محقّق می‌شود و درمان بیماری‌ها در خاکش است و امامان از فرزندانش هستند».

ابن عباس گفت: «ای رسول خدا! بعد از شما چند امام می‌آیند؟» فرمود: «به تعداد حواریون عیسی علیه السلام، اسباط موسی علیه السلام و نقیبان بنی‌اسرائیل».

گفت: «ای رسول خدا! آنان چند نفر بودند؟» فرمود: «دوازده نفر و امامان پس از من نیز دوازده نفرند. اوّل ایشان، علی بن ابی‌طالب علیه السلام و بعد از او، دو نوءام حسن و حسین علیهما السلام هستند؛ پس وقتی که حسین علیه السلام شهید شود، پسرش علی علیه السلام، بعد از او پسرش محمّد علیه السلام، بعد از او پسرش جعفر علیه السلام، بعد از او پسرش موسی علیه السلام، بعد از او پسرش علی علیه السلام، بعد از او پسرش محمّد صلی الله علیه و آله، بعد از او پسرش علی علیه السلام، بعد از او پسرش حسن علیه السلام و بعد از او پسرش مهدی علیه السلام است».

ابن عباس گفت: «ای رسول خدا! اینها نام‌هایی هستند که هرگز آنان را نشنیده‌ام».

فرمود: «ای ابن عباس! آنان امامان بعد از من هستند و پیروز می‌شوند، امانتدارانی معصوم و پاکانی برگزیده هستند. ای ابن عباس! هر کس با شناخت حق اینها به قیامت برود، دست او را می‌گیرند و او را وارد بهشت می‌کنند. ای ابن عباس! هر کس ایشان را تکذیب یا یکی از آن‌ها را رد کند، گویا مرا انکار کرده و هر که مرا تکذیب و رد کند، خدا را انکار کرده است. ای ابن عباس! مردم به چپ و راست خواهند رفت و از راه راست منحرف می‌شوند و اختلاف پیدا می‌کنند؛ پس هنگامی که این‌گونه شد، از علی علیه السلام و گروه او پیروی کن که او با حق است و حقیقت با اوست و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر، نزد من وارد شوند. ای ابن عباس! رهبری آنان، رهبری من و رهبری من، رهبری خداوند است

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۶۹

و جنگ با آنان، جنگ با من و صلح و سازش با آنان، سازش با من است و صلح با من، صلح و سازش با خداست».

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ [۱۴۷] «می‌خواهند نور خداوند را با دهان‌هایشان خاموش کنند و خداوند نورش را فرو نمی‌نشاند، هر چند کافران ناخشنود شوند».[۱۴۸] ۲. سلمان فارسی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! من به زودی از بین شما سفر می‌کنم و به سوی جایگاه دوری می‌روم. شما را به نیکی کردن به خاندانم سفارش می‌کنم، از بدعت و انحراف در دین دوری کنید که هر بدعت و نوآوری، غلط و گمراهی است و هر گمراهی و اهل آن در آتش هستند.

ای مردم! هر کس خورشید را از دست داد، به ماه پناه بَرَد و از آن پیروی کند و هر کس ماه را از دست داد، باید به ستاره‌های فرقدان (ستاره نزدیک قطب شمال) «چنگ بزند و هر کسی ستاره‌های فرقدان را از دست داد، به ستاره‌های درخشان پس از من پناه برد و از آنان پیروی کند. این را می‌گویم و از خداوند برای خود و شما طلب آمرزش می‌کنم».

سلمان می‌گوید: هنگامی که از منبرش پایین آمد، به دنبال او رفتم تا به خانه عایشه وارد شد، پس نزد ایشان رفتم و گفتم: «پدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا! از شما شنیدم که گفتی اگر خورشید را از دست دادید، به ماه چنگ بزنید و اگر ماه را از دست دادید، به ستاره‌های فرقدان چنگ بزنید و اگر آن‌ها را نیز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷۰

از دست دادید، به ستاره‌های درخشان چنگ بزنید؛ پس به من بفرما که خورشید، ماه، فرقدان و ستاره‌های درخشان چه هستند؟»

فرمود: «خورشید، من هستم و ماه، علی علیه السلام است و اگر مرا از دست دادید، پس از من از او پیروی کنید و اما ستاره‌های فرقدان، حسن و حسین علیهما السلام هستند و اگر ماه را از دست دادید، از آن دو پیروی کنید و ستاره‌های درخشان، نُه امام از نسل حسین علیه السلام هستند که نُهمین نفر آنان، مهدی علیه السلام است». سپس فرمود: «اینها جانشینان بعد از من و امامانی نیکوکار و به تعداد اسباط یعقوب علیه السلام و حواریون عیسی علیه السلام هستند».

گفتم: «ای رسول خدا! نام آن‌ها را برایم بازگو کن».

فرمود: «اولین آن‌ها و سرورشان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، بعد از او، دو نوه‌ام، پس از آن دو، زین العابدین علی بن حسین، پس از او، محمّد بن علی باقر، شکافنده دانش پیامبران، بعد از او، جعفر بن محمّد صادق و بعد از او، فرزندش کاظم که هم نام موسی بن عمران است و کسی که در سرزمین خراسان شهید می‌شود، علی علیه السلام است، بعد از او فرزندش محمّد و بعد از او، دو راستگو علی و حسن می‌آیند و بعد از این دو، مهدی قائم علیه السلام می‌باشد که در غیبتش مورد انتظار است. پس اینها خاندان من و از خون و گوشت من هستند، علم آن‌ها، علم من و حکمت آن‌ها، حکمت من است و هر کس مرا درباره آنان آزار و اذیت کند، خداوند تعالی شفاعت مرا شامل او نمی‌کند».[۱۴۹] ۳. جابر بن عبداللّه انصاری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام فرمود:

«ای حسین! از نسل تو نُه نفر از امامان خواهند آمد که مهدی این امّت از آنان است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷۱

هرگاه پدرت شهید شود، حسن علیه السلام بعد از اوست، وقتی حسن علیه السلام مسموم شد، پس از او، تو هستی، هنگامی که شهید شدی، علی علیه السلام فرزندت خواهد بود، هنگامی که علی علیه السلام شهید شد، محمّد پسرش خواهد آمد، وقتی محمّد شهید شد، جعفر علیه السلام پسرش خواهد آمد، هنگامی که جعفر علیه السلام شهید شد، فرزندش موسی علیه السلام خواهد آمد، هنگامی که موسی علیه السلام شهید شد، فرزندش علی علیه السلام خواهد آمد، هنگامی که علی علیه السلام شهید شد، فرزندش محمّد علیه السلام خواهد آمد، هنگامی که محمّد علیه السلام شهید شد، فرزندش علی علیه السلام خواهد آمد، هنگامی که علی علیه السلام شهید شد، فرزندش حسن علیه السلام خواهد آمد و هنگامی که حسن علیه السلام شهید شد، فرزندش مهدی قائم علیه السلام خواهد آمد و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد».[۱۵۰] ۴. انس بن مالک می‌گوید: من، ابوذر، سلمان، زیدبن ثابت و زیدبن ارقم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که حسن و حسین علیهما السلام داخل شدند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را بوسید و ابوذر نیز برخاست و دستان آن دو بزرگوار را بوسید. سپس بازگشت و با ما نشست؛ پس به او پنهانی گفتیم: «ای ابوذر! تو مردی سالخورده و از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی، برای دو پسر بچه از بنی‌هاشم برمی‌خیزی، تعظیم می‌کنی و دستانشان را می‌بوسی؟»

گفت: «بله، اگر آنچه درباره آن دو از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم را شما هم می‌شنیدید، با آنان بیشتر از آنچه من انجام دادم، می کردید».

گفتیم: «ای ابوذر! چه شنیده‌ای؟»

گفت: «از ایشان شنیدم که به علی علیه السلام و آن دو فرمود ":به خدا قسم! اگر مردی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷۲

نماز بخواند و روزه بگیرد تا اینکه همچون کیسه، پاره و خشکیده شود، نماز و روزه‌اش سودی ندارد، جز با محبت شما و دوری از دشمنانتان. ای علی! هر که با دوستی شما به خداوند- عزّوجلّ- متوسل شود؛ پس بر خداوند لازم است که او را زیانکار و پشیمان رد نکند. ای علی! هر کس شما را دوست بدارد و به شما چنگ بزند؛ پس به دستگیره محکم الهی چنگ زده است".

ابوذر برخاست و بیرون رفت، ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوذر از شما به ما چنین و چنان خبر داد. ایشان فرمود: «ابوذر راست گفت، به خدا قسم! بر روی زمین راستگوتر از ابوذر در سخنی که گفت، نیست».

سپس فرمود: «خداوند بلند مرتبه، من و اهل بیت مرا از یک نور آفرید، و آن هفت هزار سال قبل از خلقت بود، سپس ما را در نسل آدم انتقال داد و ما را از نسلش در نسل‌ها و بطن‌های پاکان به رحم‌های پاک و مطهر انتقال داد».

گفتم: «ای رسول خدا! در آن هنگام کجا و به چه صورتی بودید؟»

فرمود: «ارواحی از نور در زیر عرش بودیم و خداوند را تسبیح و تعظیم می‌نمودیم».

سپس فرمود: «هنگامی که مرا به آسمان برد و به سدرة المنتهی رسیدم، جبرئیل با من وداع و خداحافظی کرد». پس گفتم: «ای دوست من، جبرئیل! در این چنین جایی از من جدا می‌شوی؟» گفت: «ای محمّد! من از این جایگاه نمی‌توانم بگذرم که بال‌هایم می‌سوزند».

سپس مرا در نوری بی‌نهایت افکند؛ پس خداوند به من وحی کرد: «ای محمّد! همانا من یک بار به زمین نظر کردم، تو را انتخاب کردم و پیامبر قرار دادم. سپس برای دومین بار نظرانداختم، علی علیه السلام را انتخاب کردم، او را وصی، وارث علم تو و امام پس از تو نمودم و از نسل‌های شما، خاندانی پاک و امامانی معصوم که ذخایر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷۳

دانش من هستند را به وجود آوردم، اگر شما نبودید، دنیا و آخرت، بهشت و جهنم را نمی‌آفریدم. ای محمّد! آیا دوست داری آنان را بنگری؟»

گفتم: بله، ای پروردگارم! ندایی آمد که سرت را بالا ببر. پس سرم را بالا بردم و ناگاه نورهای علی، حسن، حسین، علی بن حسین و محمّد بن علی، جعفر بن محمّد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمّد بن علی، علی بن محمّد، حسن بن علی و حجّت علیهم السلام را دیدم که از بین ایشان می‌درخشید، همچون ستاره‌ای درخشان و نورانی.

گفتم: اینان کیستند و این فرد کیست؟

خداوند فرمود: «ای محمّد! اینان امامان پاک پس از تو و از نسل تو هستند و این فرد، حجت علیه السلام است که زمین را از عدل و داد پر می کند و دل‌های مؤمنان را شفا می‌دهد».

گفتیم: «پدر و مادرمان به فدای شما ای رسول خدا! سخنان شگفتی بیان فرمودید».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «از این تعجب می کنم که عدّه‌ای این را از من می‌شنوند؛ ولی به روش پیشینیان خود عمل می کنند و درباره اینان مرا آزار می‌دهند. آنان را چه شده است؟ خداوند، شفاعت مرا شامل آنان نکند».[۱۵۱] ۵. انس بن مالک

می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی به آسمان عروج کردم، دیدم که بر دو پایه عرش نوشته شده بود: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست، محمّد صلی الله علیه و آله رسول و فرستاده خداست که او را به وسیله علی علیه السلام ثابت و قدرتمند ساختیم و به وسیله او یاری‌اش کردیم و دوازده اسم که با نور نوشته شده

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷۴

بود را دیدم که آن‌ها علی بن ابی‌طالب علیه السلام، دو نوه‌ام و بعد از اینان نُه نفر دیگر بودند.

علی، علی و علی، سه بار و محمّد و محمّد، دو بار و جعفر، موسی، حسن و حجت که از بین آنان می‌درخشید، بودند.

گفتم: ای پروردگارم! آنان نام‌های چه کسانی است؟ پروردگارم که عظمتش بزرگ است، به من ندا داد: «آنان، سرپرستان و وصیّان از خاندانت هستند که به وسیله آنان پاداش می‌دهم و عذاب و عقوبت می‌کنم».[۱۵۲] ۶. یزید بن هارون می گوید: با بزرگان و دانشمندانمان درباره عبدالقیس سخن می گفتیم. از جمله اینکه به ابوایوب خالد انصاری گفتیم: «اگر چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام شنیده‌ای، به ما نیز بگو».

او گفت: «از ایشان شنیدم که فرمود ":علی علیه السلام با حقّ است و حقّ با اوست و او امام و جانشین پس از من است، با برداشت غلط از قرآن، مبارزه می کند، آن گونه که من در راه نزول قرآن مبارزه نمودم و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام دو نوه‌ام و امام هستند، چه قیام کنند و چه قیام نکنند. پدر آنان برتر از آن دو است و امامان پس از حسین علیه السلام نُه نفر و از نسلش هستند که قائم علیه السلام نیز از آنان است که در آخرالزمان قیام می کند، همان‌طورکه من در اوّل آن قیام کردم و او قلعه‌های گمراهی را فتح می کند».

گفتم: «این نُه نفر چه کسانی هستند؟»

فرمود: «آنان امامان پس از حسین علیه السلام و نسل در نسل هستند».

گفتیم: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چند نفر را مشخص نمود که پس از او، امام باشند؟»

گفت: «دوازده نفر». گفتیم: «آیا نام آنان را برد؟»

گفت: «بله». ایشان فرمود: «هنگامی که در شب معراج به آسمان برده شدم،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷۵

دیدم که با نور بر پایه عرش نوشته شده: خدایی جز خدای یگانه نیست، محمّد صلی الله علیه و آله، رسول و فرستاده خداست و او را به وسیله علی علیه السلام تأیید و قدرتمند کردیم و یاری‌اش دادیم و یازده اسم دیگر پس از نام علی علیه السلام با نور بر پایه عرش نوشته شده بود که اینها هستند: حسن و حسین، علی، علی و محمّد و محمّد و جعفر و موسی و حسن و حجت علیهم السلام.

گفتم: «ای خدا و سرور من! آنان چه کسانی هستند که آنان را به بزرگی یاد نمودی و نام‌هایشان را با نامت متصل کردی؟»

پس ندا آمد: «ای محمّد! آنان جانشینان، سرپرستان و امامان پس از تو هستند؛ پس خوشا به حال دوستدارانشان و وای به حال کینه توزان و دشمنان آنان».[۱۵۳] ۷. حذیفهٔ بن یمان می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما نماز خواند، سپس با صورتی گشاده و مهربان به ما رو کرد و فرمود: «ای یارانم! شما را به تقوای الهی، عمل به عبادت و پیروی از خدا سفارش می کنم؛ پس هر کس به این عمل کرد، پیروز شد، نعمت یافت و کامیاب گشت و هر کس این را ترک کرد، دچار پشیمانی شد؛ پس تقوا و پرهیزکاری را بجویید که نتیجه آن سلامتی از عذاب‌های ترسناک روز قیامت است. پس گویا من دعا می کنم و پاسخ می‌شنوم. من دو بار گرانبها را نزد شما به امانت می گذارم: کتاب خدا و خاندان و اهل بیتم و تا زمانی که به آنان تمسک جویید و چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید و هر که به خاندان من چنگ زند و از آنان پیروی کند، از نجات یافتگان است و هر که از آنان تخلف کند و باز بماند،

از نابود شدگان است». گفتم: «ای رسول خدا! چه کسی را جانشین خود قرار می‌دهی؟» فرمود:

«موسی بن عمران چه کسی را جانشین خود قرار داد؟» گفتم: «وصی و جانشینش،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷۶

یوشع بن نون».

فرمود: «پس وصی و جانشین من پس از من، علی بن ابی‌طالب علیه السلام رهبر نیکان و قاتل کافران است. هر کس او را یاری کند، علی علیه السلام او را یاری می‌نماید و هر کس او را تنها گذارد، علی نیز علیه السلام او را تنها می گذارد».

گفتم: «ای رسول خدا! امامان پس از تو چند نفرند؟» فرمود: «به تعداد جانشینان بنی‌اسرائیل که نُه نفر از آن‌ها از نسل حسین علیه السلام هستند. خداوند به آنان دانش و علم مرا عطا نموده و آن‌ها گنجینه‌های دانش الهی و معادن وحی هستند».

گفتم: «پس فرزندان حسن علیه السلام چه می‌شوند؟» فرمود: «خداوند تبارک و تعالی امامت را در نسل حسین علیه السلام قرار داد». گفتم: «آیا آنان را برایم نام نمی‌بری؟»

فرمود: «آری، هنگامی که در شب معراج به آسمان برده شدم، به پایه عرش نگاه کردم؛ پس نوشته‌ای نورانی را دیدم که: خدایی جز خدای یگانه نیست، محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست، او را به وسیله علی علیه السلام تأیید و نیرومند کردیم و یاری‌اش نمودیم و نورهای حسن و حسین و فاطمه و علی، علی، علی و محمّد و محمّد و موسی و جعفر و حسن و حجت علیهم السلام را که از میان آنان همچون ستاره‌ای نورانی می‌درخشید را دیدم. پس گفتم: «ای پروردگارم! آنان کیستند که نام‌هایشان را با نامت متصل ساخته‌ای؟»

فرمود: «ای محمّد! آنان جانشینان و امامان پس از تو هستند، آفرینش آنان از اصل توست. پس خوشا به حال کسانی که آن‌ها را دوست دارند و وای بر کسانی که نسبت به آنان کینه و دشمنی ورزند. ای محمّد! برای وجود آنان باران نازل می‌شود و برای آنان پاداش و ثواب می‌دهم ومجازات می کنم».

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را به سوی آسمان برد و دعاهایی فرمود:

«خداوندا! دانش و فقاهت را در جانشینم، و جانشین جانشینم، در بازویم و در

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷۷

بازوی بازویم قرار بده».[۱۵۴] ۸. امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌فرماید که ایشان فرمودند: «ای علی! من آن را به تو واگذار می کنم، تو به پسرت حسن علیه السلام واگذار می کنی، او به برادرش حسین علیه السلام واگذار می کند، او به پسرش علی علیه السلام، او به پسرش محمّد، او به پسرش جعفر علیه السلام، او به پسرش موسی علیه السلام، او به پسرش علی علیه السلام، او به پسرش محمّد او به پسرش علی علیه السلام، او به پسرش حسن علیه السلام و او به پسرش قائم آل محمّد: واگذار خواهد کرد. سپس بنابر خواست خداوند، امامشان از آن‌ها غایب می‌شود و دو غیبت دارد که یکی از آن دو، طولانی‌تر از دیگری است».

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما روی نمود و در حالی که صدایش را بلند کرده بود، فرمود: «پرهیز کنید! پرهیز کنید و تقوای الهی را در پیش گیرید، هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزندم غایب شد».

امام علی علیه السلام فرمود: «ای رسول خدا! بعد از غیبت او چه می‌شود؟»

فرمود: «صبر می کند تا خداوند به او اجازه ظهور دهد؛ سپس از یمن، از روستایی به نام کرعه خارج می‌شود، عمامه‌ای همچون عمامه من بر سر دارد و شمشیر ذوالفقار مرا حمائل نموده و ندا داده می‌شود: این مهدی علیه السلام است، خلیفه خدا؛ پس از او پیروی کنید. او زمین را پر از قسط و عدل می کند، همان گونه که از ظلم و جور آکنده شده و این هنگامی است که دنیا پر از هرج

و مرج شود و عدّه‌ای، عدّه‌ای دیگر را غارت کنند و عدّه‌ای بر عدّه‌ای دیگر حسرت خورند. در آن زمانه، بزرگ به کوچک و قوی به ضعیف، رحم نمی‌کند و این موقع است که خداوند به او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷۸

اجازه ظهور می‌دهد».[۱۵۵] ۹. امام علی علیه السلام فرمود: «بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه امّ سلمه وارد شدم که این آیه نازل شد:

إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً؛[۱۵۶] «همانا خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت، هرگونه آلودگی را بزداید و شما را پاک گرداند، پاک کردنی».

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! این آیه در شأن تو، حسن، حسین و ائمه علیهم السلام نازل شده است».

گفتم: «ای رسول خدا! چه تعداد امام بعد از شما هستند؟»

فرمود: «ای علی! تو، سپس پسرانت، حسن و حسین، بعد از حسین علیه السلام، علی علیه السلام پسرش، و بعد از او، محمّد علیه السلام پسرش، بعد از او، جعفر علیه السلام پسرش، بعد از او، موسی علیه السلام پسرش، بعد از او، علی علیه السلام پسرش و بعد از او، محمّد علیه السلام پسرش و بعد از او، علی علیه السلام پسرش و بعد از او، حسن علیه السلام پسرش و بعد از او پسرش حجت می‌آیند. اسامی اینها را دیدم که بر صفحه عرش نوشته شده بود. در مورد این اسامی از خداوند- عزّوجلّ- سؤال نمودم، فرمود ":ای محمّد! اینان امامان بعد از تو هستند، امامانی پاک و بی گناه که دشمنان ایشان مورد لعن و نفرین‌اند.["۱۵۷] ۱۰. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو وارث علم، معدن حکمت و امام بعد از من هستی؛ پس هنگامی که شهید شدی، پسرت حسن علیه السلام، هنگامی که او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۷۹

شهید شود، پسرت حسین علیه السلام و هنگامی که او شهید شود، پسرش علی علیه السلام که او [قائم علیه السلام را یکی از نُه نفر از نوادگان حسین علیه السلام می‌دانند».

امیر مؤمنان علیه السلام گفت: «ای رسول خدا! اسامی اینها چیست؟» فرمود:

«علی علیه السلام، محمّد، جعفر علیه السلام، موسی علیه السلام، علی علیه السلام، محمّد، علی علیه السلام، حسن علیه السلام و مهدی علیه السلام که از صلب حسین علیه السلام هستند و خداوند بوسیله مهدی علیه السلام زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، چنان‌که از جور و ظلم پر شده باشد».[۱۵۸] ۱۱. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد:

وَأُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ [۱۵۹] «و صاحبان خویشاوندی، بعضی از ایشان بر بعضی دیگر اولویت دارند»

از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره تأویل آن، سؤال کردم که ایشان فرمود ":به خدا! معنایی جز شما ندارد و شما صاحبان خویشاوندی هستید؛ پس هنگامی که من از دنیا رفتم، پدرت علی علیه السلام اولویت دارد به من و به جایگاه من، هنگامی که پدرت درگذشت، برادرت حسن علیه السلام به او اولویت دارد و وقتی که حسن علیه السلام درگذشت، تو به او اولویت داری".

گفتم: «ای رسول خدا! پس بعد از من چه کسی نسبت به من اولویت دارد؟»

فرمود: «پسرت علی علیه السلام بعد از تو به تو اولویت دارد، هنگامی که او درگذشت، پسرش محمّد علیه السلام بعد از او به او اولویت دارد، هنگامی که محمّد علیه السلام درگذشت، پسرش جعفر علیه السلام بعد از او به او و به مکان و جایگاهش اولویت دارد، هنگامی که جعفر علیه السلام درگذشت، پسرش موسی علیه السلام بعد از او به او اولویت دارد، هنگامی که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۸۰

موسی علیه السلام در گذشت، پسرش علی علیه السلام بعد از او به او اولویت دارد، هنگامی که علی علیه السلام درگذشت، پسرش محمّد علیه السلام بعد از او به او اولویت دارد، هنگامی که محمّد علیه السلام درگذشت، پسرش علی علیه السلام بعد از او به او اولویت دارد، هنگامی که علی علیه السلام درگذشت، پسرش حسن علیه السلام بعد از او به او اولویت دارد و هنگامی که حسن علیه السلام درگذشت، نُهمین فرزند تو، از دیده‌ها غایب می‌شود. پس این نُه امامی که از نسل تو هستند، خداوند به آن‌ها علم و فهم مرا عنایت فرمود و سرشت ایشان از سرشت من است و هر کس که ایشان را آزار دهد، شفاعت من شامل حالش نخواهد شد».[۱۶۰] ۱۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: «من به مؤمنان، از ایشان به خودشان اولویت دارم، سپس تو ای علی! به مؤمنان از خودشان اولویت داری، سپس بعد از تو حسن علیه السلام، بعد از او حسین علیه السلام، بعد به ترتیب علی، محمّد، جعفر، موسی، علی، محمّد، علی، حسن و حجت علیهم السلام به مؤمنان از خودشان اولویت دارند، ایشان امامان پاکی هستند که همراه حقّاند و حقّ نیز با ایشان است».[۱۶۱] ۱۳. از اباسلمی نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند، شنیدم که خداوند عزیز فرمود: «رسول به آنچه از سوی خدا بر او نازل شد، ایمان آورد». گفتم: «و مؤمنان».

فرمود: «ای محمّد! راست گفتی، چه کسی جانشین تو برای امّت توست؟»

گفتم: «بهترین آن‌ها».

فرمود: «علی بن ابی‌طالب؟» گفتم: «بله، ای خدای من!»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۸۱

فرمود: «ای محمّد! همانا من در میان انسان‌ها جستجو نمودم و تو را انتخاب کردم و اسمی از اسامی خودم را برای تو در نظر گرفتم، من در جایی یاد نمی‌شوم، مگر اینکه تو هم همراه من یاد شوی. پس همانا من محمود هستم و تو محمّد هستی. سپس جستجو نمودم و علی علیه السلام را انتخاب نمودم و اسمی از اسامی خود را بر او نهادم که همانا من اعلی هستم و او علی است.

ای محمّد! همانا من تو را و علی، فاطمه، حسن و حسین را از شبح نوری از انوار خویش خلق نمودم و ولایت شما را بر اهل آسمان‌ها و زمین گسترش دادم، پس کسی که آن را قبول کند، نزد من از مؤمنان به حساب می‌آید و کسی که آن را انکار نماید، نزد من کافر شناخته می‌شود. ای محمّد! اگر بنده‌ای از بندگان، آن چنان مرا عبادت کند که قطعه قطعه شود و همچون مشک دریده‌ای گردد؛ ولی ولایت شما را انکار نماید، او را نخواهم بخشید تا اینکه به ولایت شما اقرار نماید. ای محمّد! آیا دوست داری آن‌ها را به تو نشان دهم؟»

گفتم: «بله». فرمود: «به سمت راست عرش نگاه کن».

پس نگاه کردم و دیدم علی، فاطمه، حسن، حسین، علی، محمّد، جعفر، موسی، علی، محمّد، علی، محمّد، حسن و مهدی علیهم السلام در هاله‌ای از نور هستند و به نماز ایستاده‌اند و مهدی علیه السلام در وسط آن‌ها همچون ستاره‌ای درخشان به چشم می‌خورد.

پس فرمود: «ای محمّد! اینان حجت‌های من هستند و مهدی علیه السلام بزرگ خاندان توست. ای محمّد! به عزت و جلالم قسم که همانا او حجت واجبی برای اولیای من و منتقم دشمنان من است».[۱۶۲] ۱۴. از عبداللّه بن عمر نقل شده که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! من انذار

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۸۲

کننده امتم هستم، تو هدایتگر آن، حسن علیه السلام فرمانروا و رهبر آن، حسین علیه السلام سوق دهنده آن به خوبی‌ها، علی بن حسین علیه السلام کامل کننده آن، محمّد بن علی علیه السلام شناسنده آن، جعفر بن محمّد علیه السلام کاتب و دانشمند آن، موسی بن جعفر علیه السلام حسابرس آن، علی بن موسی علیه السلام اندوهگین و نجات دهنده آن و رد کننده دشمنان و مبغضان

آن و پذیرنده مؤمنانش، محمّد بن علی علیه السلام رهبر و سوق دهنده آن، علی بن محمّد علیه السلام سیر کننده و عالم آن، حسن بن علی علیه السلام ندا دهنده و عطا کننده آن و حضرت قائم علیه السلام سیراب کننده، جوینده و شاهد آن است که همانا در آن، برای اهل ایمان، نشانه‌هاست».[۱۶۳] ۱۵. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «من کنار حوض بر شما وارد می‌شوم و تو ای علی! ساقی هستی، حسن علیه السلام جوینده و خواهنده، حسین علیه السلام امر کننده، علی بن حسین علیه السلام پیشرو، محمّد بن علی علیه السلام نشر دهنده، جعفر بن محمّد علیه السلام سوق دهنده، موسی بن جعفر علیه السلام حساب کننده محبین و مبغضین و نابود کننده منافقین، علی بن موسی علیه السلام زینت دهنده اهل ایمان، محمّد بن علی علیه السلام منزل اهالی بهشت، نسبت به درجاتشان، علی بن محمّد علیه السلام سخنران پیروان و شیعیان و به ازدواج درآورنده حورشان، حسن بن علی علیه السلام چراغ روشنگر اهالی بهشت که به واسطه او راهی وادی نور می‌شوند و آن قائم و هادی المهدی علیه السلام شفیع ایشان در روز قیامت است، به نحوی که خداوند اجازه نخواهد داد، مگر به کسی که بخواهد و رضایت داشته باشد».[۱۶۴] ۱۶. امام علی علیه السلام می‌فرماید: برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «هر کسی

دوست دارد خداوند- عزّوجلّ- را ملاقات کند، در حالی که می‌خواهد خدا او را بپذیرد و از او روی برنگرداند؛ پس باید ولایت علی علیه السلام را بپذیرد؛ هر کسی می‌خواهد خدا را ملاقات کند در حالی که خداوند از او راضی باشد، پس باید ولایت پسرش حسن علیه السلام را بپذیرد؛ هر کس دوست دارد خدا را در حالی که هیچ ترس و واهمه‌ای نداشته باشد ملاقات کند پس باید ولایت پسرش حسین علیه السلام را بپذیرد؛ هر کس دوست دارد خدا را در حالی که گناهانش آمرزیده شده، ملاقات کند؛ پس باید ولایت علی بن حسین علیه السلام را بپذیرد؛ هر کسی دوست دارد خدا را با چشمانی بشّاش و استوار ملاقات کند، پس باید ولایت محمّد بن علی علیه السلام را بپذیرد؛ هر کس دوست دارد خداوند را در حالی ملاقات کند که نامه اعمالش به دست راستش باشد؛ پس باید ولایت جعفر بن محمّد علیه السلام را بپذیرد؛ هر کسی دوست دارد خداوند را در حالی ملاقات کند که پاک و پاکیزه باشد؛ پس باید ولایت موسی کاظم علیه السلام را بپذیرد، هر کسی دوست دارد خداوند را خوشحال و خندان ملاقات کند؛ پس باید ولایت علی بن موسی الرضا علیه السلام را بپذیرد. هر کس دوست دارد خداوند را در حالی ملاقات کند که درجاتش رفیع باشد و بدی‌هایش تبدیل به خوبی شده باشد؛ پس باید ولایت محمّد جواد علیه السلام را بپذیرد، هر کس دوست دارد خداوند را ملاقات کند، در حالی که حساب و کتاب اعمال و کردارش آسان باشد؛ پس باید ولایت علی هادی علیه السلام را بپذیرد. هر کس دوست دارد در حالی که از رستگاران است، خداوند را ملاقات کند؛ پس باید ولایت حسن عسکری علیه السلام را بپذیرد و هر کس دوست دارد، در حالی که ایمانش کامل شده و اسلامش نکو گردیده، خداوند را ملاقات کند، پس باید ولایت حجت علیه السلام را بپذیرد؛ پس اینان چراغ‌های روشنگر تاریکی‌ها، امامان هدایتگر و مظاهر تقوا هستند. هر کسی ایشان

را دوست بدارد و ولایت ایشان را بپذیرد، من بهشت او را تضمین می‌کنم».[۱۶۵] ۱۷. از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «همانا امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به تعداد بزرگان بنی‌اسرائیل هستند که دوازده نفر بودند، هر کس با آن‌ها دوست باشد، رستگار خواهد شد و هر کسی با آنان دشمنی کند، هلاک خواهد شد. پدرم از پدرش برایم نقل نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ":هنگامی که مرا به آسمان بردند، به صفحه عرش نگاه کردم و دیدم که نوشته شده: معبودی جز خدا نیست و محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست و او را به وسیله علی علیه السلام نیرو بخشیدم و او را به وسیله علی علیه السلام نصرت عطا نمودم.

و در جایی دیدم که نوشته شده: علی و علی و علی و محمّد و محمّد و جعفر و موسی و حسن و حسین و حجت. پس آن‌ها

را شمردم و ديدم كه دوازده نفر هستند، گفتم: خدايا اينان كه مى‌بينمشان، چه كسانى هستند؟

فرمود: «اى محمّد! اين نور جانشين تو و دو نوه توست و اين نورهاى امامانى از نوادگان آنهاست، من به واسطه آنان پاداش مى‌دهم و براى آن‌ها عذاب مى‌نمايم».[۱۶۶] ۱۸. از جابر بن يزيد جعفى نقل شده كه مى گويد به امام باقر عليه السلام گفتم: «اى پسر رسول خدا! عدّه‌اى هستند كه مى گويند خداوند تبارك و تعالى امامت را در نسل حسن و حسين عليهما السلام قرار داد».

فرمود: «به خدا دروغ مى گويند، آيا نشنيده‌اند كه خداوند مى‌فرمايد:

وَجَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فى عَقِبِهِ [۱۶۷]

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۴، ص: ۱۸۵

«و آن را كلمه باقى قرار داد در عقب او». پس آيا امامت جز در نسل حسين عليه السلام قرار داده شده؟»

سپس فرمود: «اى جابر! امامان كسانى هستند كه رسول خدا صلى الله عليه و آله امامت را صراحتاً به آن‌ها نسبت داده است. رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: هنگامى كه مرا به آسمان بردند، اسامى ايشان را بر روى صفحه عرش ديدم كه با نور نوشته شده بود، دوازده اسم به اين ترتيب نوشته شده بودند: على و دو پسرش، على، محمّد، جعفر، موسى، على، محمّد، على، حسن و حجت قائم عليهم السلام».

پس اين امامان از اهل بيت پاك و خالص و برگزيده هستند. به خدا! احدى غير از ما مدعى اين امر نخواهد شد، مگر اينكه خداوند او را همراه ابليس و يارانش محشور مى‌فرمايد».

سپس نفسى عميق كشيد و فرمود: «خداوند، حق اين امّت را رعايت نكند؛ چرا كه حق نبىّ او را رعايت نمى كنند. به خدا! اگر حق را به اهلش مى‌سپريد حتى دو نفر هم در دين خدا اختلاف نمى كردند».

سپس شروع نمود به خواندن اين ابيات:

انّ اليهود لحبهم لنبيهمامنوا بوايق حادث الأزمان

و المؤمنون بحبّ آل محمَّديرمون فى الآفاق بالنيران

«همانا يهود، به جهت علاقه و ارادتشان به پيامبرشان با وجود سختى‌ها و بلاهاى زمانه، ايمان آوردند.

و مؤمنانى كه عشق آل محمّد صلى الله عليه و آله را در دل دارند در همه جا مورد بهتان قرار مى گيرند».

گفتم: «اى سرور من! مگر اين امر براى شما نيست؟» فرمود: «بله».

گفتم: «پس چرا از حق خود مى گذريد، در حالى كه خداوند تبارك و تعالى در مورد شما فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۴، ص: ۱۸۶

وَ جاهِدُوا فِى اللَّهِ حَقّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ [۱۶۸] «و جهاد كنيد در راه خدا، آن چنان كه شايسته اوست، او شما را برگزيده است».

فرمود: «پس چه چيزى اميرالمؤمنين عليه السلام را بر آن داشت كه از حقش بگذرد؟! زيرا يار و ياورى نداشت. آيا نشنيدى كه خداوند در قصه لوط مى‌فرمايد:

لَوْ أَنَّ لِى بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ؛[۱۶۹] «اى كاش در برابر شما نيرويى داشتم يا به مكان امن و محكمى پناه مى‌بردم»

و در حكايتش از نوح مى‌فرمايد:

فَدَعا رَبَّهُ أَنّى مَغْلُوبٌ فانتَصِرْ؛[۱۷۰] «پس پروردگارش را خواند كه همانا من شكست خورده‌ام، پيروزم نما»

و در قصه موسى مى‌فرمايد:

رَبّ إِنِّى لَآأَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِى وَأَخِى فافْرُقْ بَيْنَنا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ [۱۷۱] «پروردگارا! همانا من چيزى جز خودم و برادرم ندارم؛ پس بين ما و قوم فاسق جدايى بيانداز».

ای جابر! وقتی یک پیامبر صلی الله علیه و آله این‌چنین است، پس جانشین او معذورتر است و جز این هم نیست که مَثَل امام، مثل کعبه است که همه به طرف او می‌روند و او به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۸۷

دنبال کسی نمی‌رود».[۱۷۲] ۱۹. از عبدالعظیم بن عبداللَّه حسنی نقل شده است که گفت: نزد سرور خودم امام هادی علیه السلام وارد شدم، پس وقتی که مرا دید، فرمود: «ای اباالقاسم! خوش آمدی.

تو حقیقتاً دوست ما هستی».

گفتم: «ای پسر رسول خدا! می‌خواهم که دین خود را به شما عرضه کنم تا اگر مورد رضایت و قبول واقع شد، بر آن ثابت بمانم تا اینکه خداوند- عزّوجلّ- را ملاقات کنم».

فرمود: «بگو». گفتم: «همانا من می‌گویم که خداوند تبارک و تعالی یکی است، چیزی همانند او نیست، خارج از دو حد ابطال و تشبیه است، او نه جسم است، نه صورت، نه عرض و نه جوهر؛ بلکه او جسمیت بخش اجسام، صورت بخش صورت‌ها و خالق عرض‌ها و جوهرهاست و پروردگار همه چیز و مالک آن و قرار دهنده آن و خالق آن است.

همانا محمّد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او و خاتم پیامبران است که پیامبری بعد از او تا قیامت نخواهد بود و همانا شریعت و دین او تا روز قیامت باقی است و می‌گویم که امام و جانشین و ولی امر بعد از او، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام، سپس حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام، سپس علی بن حسین علیه السلام، سپس محمّد بن علی علیه السلام، سپس جعفر بن محمّد علیه السلام، سپس موسی بن جعفر علیه السلام، سپس علی بن موسی علیه السلام، سپس محمّد بن علی علیه السلام و سپس شما، ای مولای من! هستید».

فرمود: «و بعد از من، حسن علیه السلام پسرم؛ وضع مردم در رابطه با امام بعد از او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۸۸

چگونه است؟» گفتم: «ای مولای من! مگر چگونه است؟»

فرمود: «زیرا کسی او را نمی‌بیند و یاد او بواسطه نامش حل نمی‌شود تا اینکه ظهور می‌کند و زمین را پر از قسط و عدل می‌نماید، همچنان که از جور و ظلم پر شده است».

گفتم: «اقرار کردم و می‌گویم که دوست آن‌ها، دوست خدا، دشمن آن‌ها، دشمن خدا، طاعت آنان، طاعت خدا، مبغض آنان، مبغض خدا و معصیت آنان، معصیت خداست و می‌گویم که معراج، حق است، مسائل داخل قبر، حق است، بهشت، حق است، آتش، حق است، صراط، حق است و میزان، حق است و قیامت محقق خواهد شد و شکی در آن نیست و به درستی که خداوند، مردگان را زنده می‌کند و می‌گویم که فرایض بعد از ولایت عبارت است از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر».

امام هادی علیه السلام فرمود: «ای ابالقاسم! این به خدا، دین خداست، دینی که موجب رضایت از بندگانش است، پس بر آن ثابت باش که خداوند، تو را به قول ثابت در زندگی دنیا و در آخرت ثابت گرداند».[۱۷۳] ۲۰. از صقر بن ابی دلف نقل شده که می‌گوید: وقتی که متوکل، مولایمان ابی‌الحسن علیه السلام را تبعید نمود، آمدم تا احوال او را جویا شوم. پس نگهبان متوکل، نظری به سوی من افکند و امر نمود که به سوی او بروم. و سپس گفت: «ای صقر! کارت چیست؟»

گفتم: «خیر است». گفت: «بنشین».

پس از من پرسید: «قبلًا چه روی داده و حالا- چه اتّفاقی افتاده؟» گفتم: «در مورد مرجئه اشتباه کردم». گفت: «مردم از او دور شده‌اند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۸۹

سپس گفت: «کارت چیست و برای چه آمده‌ای؟» گفتم: «برای امر خیری آمده‌ام».

گفت: «شایـد آمدی تا از حال مولایت باخبر شوی؟» به او گفتم: «مولای من دیگر کیست؟!» (یعنی خودش را به آن راه زد) نگهبان گفت: «ساکت شو، مولای تو حق است، نترس که من هم شیعه هستم».

گفتم: «خدا را شکر». گفت: «دوست داری او را ببینی؟» گفتم: «بله». گفت:

«بنشین تا نامه رسان خارج شود».

پس نشسـتم و هنگامی که خارج شد، نگهبان به غلامش گفت: «دست صقر را بگیر و به حجره‌ای که در آن، آن علوی حبس شده، ببر و آن دو را تنها بگذار».

مرا به آن حجره برد و اتـاق مورد نظر را به من نشـان داد، سـپس داخل شـدم و آن حضـرت را دیـدم که بر روی حصـیری نشسـته و درمقابل ایشان قبری حفر شده، سلام کردم و ایشان سلام مرا پاسخ گفت، سپس مرا امر به نشستن فرمود، پس نشستم.

فرمود: «ای صقر! تو را چه شده است؟» گفتم: «ای سرور من! آمدم تا از حال شما باخبر شوم».

سپس نظر به قبر افکندم و گریه کردم. پس به من نگاه کرد و فرمود: «ای صقر! تو هرگز نباید حال ما را بد بپنداری». گفتم: «خدا را شکر».

سپس گفتم: «ای سرورم! حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که معنایش را متوجه نمی‌شوم». فرمود: «آن چیست؟» گفتم: «ایشـان فرموده ":دشـمنی مکنیـد بـا روزهـا پس بـا شـما دشـمنی می‌شود ".به چه معنـاست؟» فرمود: «بله، ایـام مـا هسـتیم که آسـمان‌ها و زمین برای مـا برپا شـد؛ پس همانا شـنبه اسم رسول خـدا صـلی الله علیه و آله، یک شـنبه اسم امیرالمؤمنین علیه السـلام، دوشنبه اسم حسن و حسین علیهما السلام، سه شنبه اسم سجاد علیه السلام، باقر علیه السلام و صادق علیه السلام، چهارشنبه اسم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹۰

کاظم علیه السـلام، رضا علیه السلام، جواد علیه السلام و من، پنج شنبه به اسم پسرم حسن علیه السلام و جمعه به اسم پسر حسن علیه السـلام می‌باشد که تمام خوبی‌ها و حقایق در او جمع می‌شود و او کسی است که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، همچنان که از جور و ستم پر شده است و این معنی ایام است. پس با ایشان در دنیا دشمنی مکنید که در آخرت با شما دشمنی نشود».

سپس فرمود: «برو که تو در امـان نیسـتی».[۱۷۴] ۲۱. ابن عبـاس می‌گویـد: پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «امامان پس از من اینها می‌باشند:

۱. راهنما، علی علیه السلام ۲. هدایت شده، حسن علیه السلام ۳. یاری کننده، حسین علیه السلام ۴. یاری شده، علی بن الحسین علیه السلام ۵. بسیار شفاعت کننده، محمّد بن علی علیه السلام ۶. بسـیار سود دهنده، جعفر بن محمّد صلی الله علیه و آله ۷. امین، موسی بن جعفر علیه السـلام ۸. اعتماد شده، علی بن موسـی علیه السـلام ۹. اعتماد شـده، محمّد بن علی علیه السـلام ۱۰. اثرگذار، علی بن محمّد صـلی الله علیه و آله ۱۱. بسـیار دانا، حسن بن علی علیه السلام ۱۲. کسـی که عیسـی بن مریم علیها السلام به او در نماز اقتدا می‌کند، قائم آل محمّد صـلی الله علیه و آله».[۱۷۵] ۲۲. علقمهٔ بن محمّد حضـرمی می‌گوید: امام صادق علیه السـلام فرمود: «امامان دوازده نفرند».

علقمه گفت: «ای پسـر پیامبر! آن‌ها را برایم نام ببر». فرمود: «از گذشـتگان، علی بن ابی‌طالب علیه السـلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام، محمّد بن علی علیه السلام و سپس من».

پرسیدم: «ای پسر پیامبر! چه کسی بعد از شما، امام می‌باشد؟»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹۱

فرمود: «پسرم، موسی علیه السلام را جانشین قرار می‌دهم و او امام پس از من می‌باشد».

پرسیدم: «بعد موسی علیه السلام چه کسی امام می‌باشد؟» فرمود: «پسر او، علی علیه السلام که به نام رضا خوانده می‌شود و در سرزمین غربت در خراسان دفن می‌شود و پس از علی علیه السلام، پسرش محمّد علیه السلام، پس از محمّد علیه السلام، پسرش علی علیه السلام، پس از علی علیه السلام، پسرش حسن علیه السلام و سپس مهدی علیه السلام خواهد بود».

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش از جدش به من خبر داد که امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «ای علی! هنگامی که قائم ما ظهور نماید، سیصد و سیزده نفر به تعداد مردان جنگجو در جنگ بدر، همراه او خواهند بود؛ پس هنگامی که وقت ظهورش برسد، شمشیر بی‌باک او می‌گوید ":ای ولی خدا! بپا خیز! و دشمنان خدا را به قتل برسان».[۱۷۶] ۲۳. امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام به جابر بن عبداللّه انصاری فرمود:

«من با تو کاری دارم، چه وقتی برایت خوب است که با تو تنها باشم؟»

جابر گفت: «هر وقت که باشد و شما می‌خواهید».

پس روزی امام باقر علیه السلام با او خلوت کرد و به او فرمود: «ای جابر! خبر ده به من از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیه السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله دیدی و آنچه مادرم به تو درباره آن چیزهایی که در آن لوح نوشته شده بود، گفت».

جابر گفت: «شهادت می‌دهم به خداوند! که من نزد مادرت فاطمه علیها السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم تا به او به سبب ولادت حسین علیه السلام تبریک بگویم. پس در دست ایشان لوحی سبز دیدم، گمان کردم که از زمرّد است در آن نوشته‌های سفیدی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹۲

که مانند نور خورشید بود را دیدم. به حضرت فاطمه علیها السلام گفتم: «پدر و مادرم به فدای شما، ای دختر پیامبر! این لوح چیست؟»

ایشان فرمود: «این لوح را خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داده است که در آن اسم پدرم، شوهرم، پسرانم و جانشینان آن‌ها از نسل من قرار دارد. این لوح را پدرم به من داد تا مرا بدین وسیله خوشحال کند».

جابر گفت: «آن لوح را به من داد و من آن را خواندم و نسخه برداری کردم».

پدرم امام باقر علیه السلام فرمود: «ای جابر! آیا می‌توانی آن را به من نشان بدهی؟» جابر گفت: «آری».

پس پدرم همراه جابر به راه افتاد تا به منزل او رسیدند. جابر صحیفه‌ای کاغذی را به پدرم داد و گفت: «شهادت می‌دهم به خدا! من این را همین‌طور در آن لوح دیده بودم و در آن نوشته بود: به نام خداوند بخشنده مهربان. این نوشته‌ای است از جانب خداوند عزیز و حکیم برای محمّد صلی الله علیه و آله نور، سفیر، پرده و نشانه خداوند. این نوشته را روح الامین، از جانب پروردگار جهانیان نازل نمود. ای محمّد! نام‌های مرا بزرگ شمار، نعمت‌های مرا شکر کن و نعمت‌های مرا انکار نکن.

به درستی که من خدایی هستم که معبودی جز من نمی‌باشد، من شکننده زورگویان، خوارکننده ظالمین و حسابرس روز جزا می‌باشم، به درستی که من خدایی هستم که معبودی جز من نیست.

پس هر که به غیر فضل و بخشش من امید داشته باشد و از غیر عدل و عذاب من بترسد، او را عذاب می‌کنم؛ عذابی که هیچ یک از جهانیان را به آن شدت، عذاب نکرده‌ام.

پس مرا پرستش کن و به من توکل نما. من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم و مدّت عمر او به پایان نرسید مگر اینکه جانشینی برای او قرار دادم و من تو را بر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹۳

پیامبران دیگر برتری دادم و جانشین تو را نیز بر جانشینان دیگر برتری دادم و تو را گرامی داشتم، برای دو فرزند شجاع و دو نوه دختری‌ات، حسن و حسین علیهما السلام که پس از او می‌باشند.

پس حسن علیه السلام را معدن دانش خود، پس از پایان مدّت عمر پدرش قرار دادم و حسین علیه السلام را نگهبان وحی خود قرار دادم و او را با شهادت، گرامی داشتم و پایان کار او را سعادت قرار دادم.

پس او برترین کسی است که شهادت را طلبید و درجه و مقام شهدا را نزد من بالا ـ برد و کلمه تامه خود را همراه او قرار دادم و حجت بالغه نیز نزد اوست. به وسیله خاندان او ثواب می‌دهم و عقاب می کنم.

اولین آن‌ها، علی علیه السلام آقای عبادت کنندگان و زینت جانشینان گذشته است و پس از او پسرش که مانند جدش می‌باشد و حمد شده است؛ یعنی محمّد صلی الله علیه و آله شکافنده دانش من و معدن حکم من است. به زودی کسانی که درباره جعفر شک می کنند، نابود می‌شوند؛ کسی که او را نپذیرد، مانند کسی است که مرا نپذیرفته است، گفته من حق است. جایگاه جعفر علیه السلام را گرامی می‌دارم و حتماً او را درباره شیعیان، یاران و دوستانش خوشحال می کنم.

پس از او، موسی علیه السلام را برگزیدم و پس از او، فتنه کور و تاریکی به وجود می‌آید؛ زیرا رشته دین من گسسته نمی‌شود و حجت من مخفی نمی‌ماند و اولیای من شقی و بدبخت نمی‌شوند.

آگاه باشید! هر کس که یکی از آنان را انکار کند، به درستی که نعمت‌های مرا انکار نموده و هر کس آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد، به درستی که برمن بهتان بسته است و وای بر بهتان گویان منکر؛ در هنگام پایان مدّت عمر بنده، دوست و برگزیده من، موسی علیه السلام.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹۴

به درستی که تکذیب کننده هشتمین امام، تکذیب کننده همه اولیای من است و علی علیه السلام جانشین و یاری کننده من است و او کسی است که وقار و سنگینی نبوت را بر دوش او قرار دادم و به او مسلط شدن و چیرگی بر امور را اعطا کردم. شخص شیطان صفت و خودخواهی او را به قتل می‌رساند و او در سرزمینی که عبد صالح آن را بنا نمود و در مجاورت بدترین خلائقم، هارون دفن می‌شود. گفته من حقیقت است.

قطعاً دیدگان او را با پسرش و جانشین پس از او؛ یعنی محمّد صلی الله علیه و آله روشنی می‌دهم. پس او، وارث علم، معدن حکم و جایگاه سرّ من است و حجت من بر خلق من می‌باشد. بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد، مگر اینکه بهشت را منزل و جایگاه او قرار می‌دهم و شفاعت او را درباره هفتاد نفر از خاندانش که همگی آن‌ها باید به جهنم بروند، قبول می کنم.

سعادت را پایان کار فرزندش علی علیه السلام قرار می‌دهم که ولی، یاری کننده، شاهد و ناظر در خلق من و امین من بر وحی‌ام می‌باشد و از صلب او دعوت کننده به راه من، و نگهدار علم من؛ یعنی حسن علیه السلام را می‌آفرینم.

سپس همه اینها را با فرزند او که رحمت بر جهانیان است و با او کمال موسی، بهای عیسی و صبر ایوب می‌باشد، کامل می کنم.[۱۷۷] به زودی دوستان من در دروان غیبت او ذلیل می‌شوند و سرهای آنان را هدیه می‌دهند، همان‌طورکه سرهای ترک و دیلم هدیه فرستاده و کشته می‌شوند و به آتش کشیده می‌شوند و در حال ترس و رعب می‌باشند. زمین از خون آن‌ها رنگین می‌شود و آه و ناله زنان آنان، زیاد می گردد.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹۵

آن‌ها اولیای بر حقّ می‌باشند و به وسیله آن‌ها هر فتنه کور تاریک را دفع می کنم و زلزله‌ها، زنجیرها و بندها را برمی‌دارم:

أُولئِکَ عَلَیهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ [۱۷۸] «سلام و درود و رحمت خداوند بر آنان باد و آن‌ها هدایت شدگانند».[۱۷۹] ۲۴. ابوموسی عیسی بن احمد هاشمی می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام و ایشان

از پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «در شب معراج، قصرهایی دیدم که از یاقوت قرمز، زبرجد سبز، درّ، مرجان و عقیان بود. سنگفرش‌های آن مشک تندبو و خاک آن زعفران بود و در آن، میوه نخل، انار، حوریه، نیکویان زیبا، رودهایی از شیر و رودهایی از عسل که بر روی درّ و گوهر جاری می‌شدند و بر دو کناره این رودها، گنبدها، اتاق‌ها، خیمه‌ها، خدمتکاران و فرزندان قرار داشتند و فرش آن قصرها، استبرق، سندس و حریر بود و در آن پرندگانی بودند.

پرسیدم: «ای دوست من، جبرئیل! این قصرها برای چه می‌باشد و از آنِ کیست؟»

جبرئیل به من گفت: «این قصرها را و آنچه در آن‌ها می‌باشد، خداوند چنین آماده نمود. در آن‌ها آنچه را که می‌بینی و چند برابر مانند اینها را برای شیعیان برادرت علی علیه السلام و جانشین پس از تو بر امتت قرار داده است. در آخرالزمان آن‌ها به نامی خوانده می‌شوند که مراد از آن، کسانی غیر از خودشان می‌باشند، به آن‌ها «رافضه» می‌گویند و به درستی که این نام زینتی برای آنهاست؛ زیرا آن‌ها باطل را ترک و به حق چنگ زدند و آن‌ها سپاهیان بزرگ می‌باشند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹۶

قصرها، رودها و ... برای شیعیان حسن علیه السلام پسر او، پس از او می‌باشد، برای شیعیان حسین علیه السلام پس از او می‌باشد. [در نسخه‌ای که این روایت از آن برداشته شده «و برای شیعیان پسر او علی بن الحسین علیه السلام پس از او» حذف شده است.] برای شیعیان فرزند او، محمّد بن علی علیه السلام پس از او می‌باشد، برای شیعیان پسر او، جعفر بن محمّد علیه السلام پس از او می‌باشد، برای شیعیان پسر او، موسی بن جعفر علیه السلام پس از او می‌باشد، برای شیعیان پسر او، علی بن موسی علیه السلام پس از او می‌باشد، برای شیعیان پسر او، محمّد بن علی علیه السلام پس از او می‌باشد، برای شیعیان پسر او، علی بن محمّد علیه السلام پس از او می‌باشد، برای شیعیان پسر او، حسن بن علی علیه السلام پس از او می‌باشد و برای شیعیان پسر او، مهدی علیه السلام پس از او می‌باشد.

ای محمّد! اینها امامان پس از تو می‌باشند. نشانه‌های هدایت و چراغ‌های (نجات‌بخش در) تاریکی‌اند. شیعیان آن‌ها و شیعیان همه فرزندانت و دوستداران آن‌ها، شیعیان حقّ‌اند و دوستان رسول حقّ‌اند. آن‌ها کسانی می‌باشند که باطل را ترک و از آن، کناره‌گیری نمودند و به سوی حق رفتند و از حق پیروی نمودند. آن‌ها (ائمه علیهم السلام) را «دوست می‌دارند و در زمان حیاتشان آنان را زیارت می‌کنند و پس از وفات و موتشان یاری می‌کنند، آنان محبت و دوستی ائمه را قصد می‌کنند. رحمت خداوند بر آن‌ها باد؛ به درستی که خداوند، آمرزنده مهربان است».[۱۸۰] ۲۵. کتاب "غیبهٔ الشیخ "جابر جعفی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این آیه:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَهٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدّینُ الْقَیّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِیهِنَ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹۷

أَنفُسَکُمْ [۱۸۱] «همانا عدد ماه‌ها نزد خداوند در کتابش، از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است که چهار تا از آن‌ها حرام هستند؛ پس در این چهار ماه به خود ستم نکنید».

امام علیه السلام آه سردی کشید، سپس فرمود: «اما سال، جدم پیامبر صلی الله علیه و آله است و ماه‌های سال که دوازده ماه می‌باشند، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد تا برسد به من و پسر من، جعفر علیه السلام و پسر او، موسی علیه السلام و پسر او، علی علیه السلام و پسر او، محمّد علیه السلام و پسر او، علی علیه السلام و پسر او، حسن علیه السلام و پسر او، هادی مهدی علیه السلام می‌باشند، آن دوازده امام، حجت‌های خداوند در خلقش، نگهبانان وحی خداوند و علمش هستند.

چهار ماه حرام که آن‌ها دین قیم می‌باشند، چهار نفر از امامان می‌باشند که با اسم مشترک می‌آیند: علی امیرالمؤمنین علیه السلام، پدرم علی بن الحسین علیه السلام، علی بن موسی‌الرضا علیه السلام و علی بن محمّد علیه السلام. پس اقرار و اعتراف به این امامان،

دین قیم می‌باشد و درباره آنان به خودتان ظلم نکنید؛ یعنی به همه آنان اقرار نمایید تا هدایت شوید».[۱۸۲] ۲۶. داود بن قاسم جعفری از امام جواد علیه السلام روایت می کند که فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام همراه امام حسن علیه السلام در حالی که به دست سلمان تکیه داده بود، وارد مسجدالحرام شد و نشست. در این هنگام مردی خوش هیئت و خوش لباس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹۸

وارد شد و به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام نمود و ایشان جواب او را داد. پس آن مرد نشست، سپس گفت: «ای امیرالمؤمنین! از تو درباره سه مسئله سؤال می کنم، اگر جواب آن‌ها را به من دادی، می‌فهمم که مردم مرتکب جنایتی نسبت به تو شده‌اند که محکوم به عذاب خداوند می‌باشند و اینکه در دنیا و آخرت خیری برایشان نیست و اگر جواب مرا ندهی، یقین می کنم که تو با آن‌ها تفاوتی نداری».

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «از من درباره چیزهایی که برایت سؤال شده، بپرس؟»

مرد گفت: «بگو هر کس که می‌خوابد، روح او به کجا می‌رود؟ چگونه انسان چیزی را به یاد می‌آورد و چگونه فراموش می کند؟ چگونه فرزند، شبیه عموها و دایی‌هایش می‌شود؟»

پس امیرالمؤمنین رو به امام حسن علیه السلام نمود و فرمود: «ای ابومحمّد! جواب او را بده».

امام حسن علیه السلام جواب او را داد. پس آن مرد گفت: «شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و همیشه شهادت به آن می‌دهم، شهادت می‌دهم که محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست و همیشه شهادت به آن می‌دهم، شهادت می‌دهم که تو جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشی و برپا کننده حجت او هستی» (و به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره نمود) «و همیشه شهادت به آن می‌دهم، شهادت می‌دهم که تو جانشین او می‌باشی و برپا کننده حجت او پس از ایشان می‌باشی (و به امام حسن اشاره کرد)، شهادت می‌دهم که حسین بن علی علیه السلام جانشین برادرش و برپا کننده حجت او پس از او می‌باشد، شهادت می‌دهم که علی بن الحسین علیه السلام قیام کننده به امر حسین علیه السلام پس از او می‌باشد، شهادت می‌دهم به محمّد بن علی علیه السلام که او قیام کننده به امر علی بن حسین علیه السلام می‌باشد، شهادت می‌دهم به جعفر بن محمّد علیه السلام که او قیام کننده به امر محمّد بن علی علیه السلام می‌باشد، شهادت می‌دهم به موسی علیه السلام که او قیام کننده به امر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۱۹۹

جعفر بن محمّد می‌باشد، شهادت می‌دهم به علی بن موسی علیه السلام که قائم به امر موسی بن جعفر علیه السلام است، شهادت می‌دهم به محمّد بن علی علیه السلام که قیام کننده به امر علی بن موسی علیه السلام می‌باشد، شهادت می‌دهم به علی بن محمّد علیه السلام که قیام کننده به امر محمّد بن علی علیه السلام می‌باشد، شهادت می‌دهم به حسن بن علی علیه السلام که قیام کننده به امر علی بن محمّد علیه السلام می‌باشد و شهادت می‌دهم به مردی از صلب حسن علیه السلام که کنیه‌اش ذکر نمی‌شود و نامش نیز برده نمی‌شود تا هنگامی که امرش ظاهر شود. پس زمین را از عدل و داد پر می کند، همان‌گونه که پر از ظلم وجور شده و درود بر تو ای امیرالمؤمنین علیه السلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد».

سپس برخاست و رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای ابا محمّد! به دنبالش برو و ببین به کجا می‌رود؟» پس امام حسن علیه السلام خارج شد. امام حسن می‌فرماید: «پایش را بیرون مسجد بر زمین گذاشت و من متوجه نشدم که راه چه نقطه‌ای از زمین خداوند را در پیش گرفت. پس به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگشتم و به او خبر دادم».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای ابامحمّد! آیا او را شناختی؟» گفتم: «خداوند، رسولش و امیرالمؤمنین علیه السلام بهتر می‌دانند».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «او خضر علیه السلام بود».[۱۸۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۰۱

فصل دوم: ظهور، اسامی، اوصاف، خصلت‌ها و شمایل امام زمان علیه السلام

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۰۳

ظهور و بشارت به ظهور امام زمان علیه السلام

۱. عبداللَّه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دنیا از بین نمی‌رود تا اینکه مردی از اهل بیت من، زمام امور اعراب در اختیار گیرد، او هم نام من است».[۱۸۴] ۲. ابوسعید خدری می گوید: ما می‌ترسیدیم که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اتّفاقی پیش بیاید؛ بنابراین از او سؤال نمودیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به درستی که در امّت من، مهدی علیه السلام است که ظهور می کند و پنج یا هفت یا نُه زندگی می کند». ابوسعید پرسید: «این (۵ یا ۷ یا ۹) چیست؟[۱۸۵] فرمود: اینها سال می‌باشد ... شخصی به نزد او (مهدی علیه السلام) «می آید و می گوید:

«ای مهدی! چیزی به من بده، چیزی به من بده». پس امام زمان علیه السلام در دامن او به‌اندازه‌ای که بتواند آن را بردارد، مال و پول می‌ریزد.[۱۸۶] ۳. امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: «اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز؛ خداوند مردی از اهل بیت مرا برمی‌انگیزاند که دنیا را از عدل و داد پر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۰۴

می‌نماید، همان‌طورکه پر از ظلم و جور شده است».[۱۸۷] ۴. عبداللَّه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: «دنیا از بین نمی‌رود و به پایان نمی‌رسد تا اینکه مردی از اهل بیت من، صاحب اختیار عرب‌ها می‌شود و هم نام من است».[۱۸۸] ۵. ام سلمه می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مهدی علیه السلام از خاندان من و از نسل فاطمه علیها السلام است».[۱۸۹]
۶. ابوسعید خدری می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام از من است، پیشانی فراخ و بینی کشیده‌ای دارد. زمین را از عدل و داد پر می کند، همان‌طورکه پر از ظلم و جور شده است».[۱۹۰] ۷. ابوهریره می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شما در چه حالی خواهید بود، هنگامی که پسر مریم در میان شما فرود می‌آید و امامتان نیز از شماست».[۱۹۱] و[۱۹۲] ۸. محمّد حنفیه از پدرش امام علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۰۵

«مهدی علیه السلام از ما اهل بیت است که خداوند کار او را یک شبِ سامان می‌دهد».[۱۹۳]

امام علی علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام از اهل بیت است که خداوند کارش را یك شبِ سامان می‌دهد».[۱۹۴]

۹. ابوسعید خدری می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در آخرالزمان بر امّت من بلای شدیدی که شدیدتر از آن شنیده نشده، از جانب پادشاهان نازل می‌شود، به طوری که حتی زمین با تمام پهناوری خود، برایشان تنگ می‌شود و زمین پر از ظلم و جور می گردد که مؤمن، پناهی پیدا نمی کند تا از ظلم و جور به آن پناه برد. در این هنگام خداوند، مردی از اهل بیت مرا

برمی‌انگیزانـد تا زمین را پر از عـدل و قسط کنـد، همان طور که پر از ظلم و جور بود. ساکنان زمین و آسـمان از او رضایت دارند و زمین چیزی از بـذر و گیاهـان را ذخیره نمی‌کنـد، مگر آنکه در آن زمـان آن‌هـا را می‌رویانـد و آسـمان نیز چیزی از بـاران خـود را ذخیره نمی‌کنـد، مگر اینکه آن را به طور مرتب و پیـاپی بر آنـان نـازل می‌کنـد. او در میـان آنـان، هفت، هشت یـا نُه سـال زنـدگی می‌کند.

زنده‌ها آرزو می‌کنند که مرده‌ها نیز بودند و لطف خداوند به ساکنان زمین را می‌دیدند».[۱۹۵]

۱۰. ابوسـعید خدری می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بشارت می‌دهم شما را به مهدی علیه السلام که در امّت من پس از اختلاف بین مردم و (وقوع) زلزله‌هایی، برانگیخته می‌شود و زمین را از عدل و داد پر می‌نماید، همان‌طورکه پر از ظلم و جور شده

است. ساکنان زمین و آسمان از او رضایت دارند و اموال بیت المال را بین مردم به طور صحیح تقسیم می‌کند».

شخصی پرسید: «تقسیم صحیح چیست؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مساوی بین مردم؛ خداوند، قلب‌های امّت محمّد صلی الله علیه و آله را پر از بی‌نیازی و عدل او می‌کند، آن چنان که مهدی علیه السلام به منادی دستور می‌دهد که ندا کند؛ منادی این چنین می‌گوید:

چه کسی به مال احتیاج دارد؟ پس کسی از مردم برنمی‌خیزد، مگر یک نفر؛ منادی به او می‌گوید: به نزد نگهبان بیت المال برو و به او بگو که مهدی علیه السلام به تو دستور می‌دهد که مالی به من بدهی و بگو بریز و تو آن مال را جمع کن؛ او نیز این کار را انجام می‌دهـد و به نزد نگهبان می‌رود و دامنش را پر از مال می‌کننـد، ولی این فرد ابراز پشـیمانی می‌کند و می‌گوید: آیا من حریص‌ترین امّت محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشم؟ پس آن مال را بر می‌گرداند، اما مهدی علیه السلام از او نمی‌گیرد و می‌گوید: ما چیزی را کـه بخشـیدیم، پس نمی‌گیریـم. پس همیـن وضـع ادامـه دارد تـا هفـت، هشـت یـا نـه سـال؛ سـپس خیری در زنـدگی پس از او نمی‌باشد».[۱۹۶]

۱۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام طاووس اهل بهشت است».[۱۹۷]

۱۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام مردی از نسل من است؛ صورتش مانند ستاره درخشان است».[۱۹۸]

۱۳. ابوسـعید خـدری می‌گوید: پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه مردی از اهل بیت من، زمامدار شود، پیشانی فراخ و بینی کشیده‌ای دارد، زمین را از

عـدل و داد پر می‌کنـد، همـان‌طورکه پیش از آن پر از ظلـم و جـور شـده است و دوره او هفت سـال می‌باشـد».[۱۹۹] ۱۴. جابر بن عبـداللَّه انصاری می‌گوید: پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «هر کسـی ظهور مهدی علیه السـلام را انکار نماید، بی‌شک به آنچه بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل شده، کفر ورزیده، هر کسی فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام را انکار کند، به درستی که کفر ورزیـده و هر کسـی خروج دجال را انکار کند، به درستی که کفر ورزیده است».[۲۰۰] ۱۵. حذیفهٔ بن یمانی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیـه و آله فرمـود: «وای بر این امّت از دست پادشاهـان زورگـو! چگـونه می‌کشـند و مسـلمانان را دور می‌کننـد، مگر کسـی که آشـکارا از آن‌هـا اطـاعت نمایـد. پس انسـان مؤمن و پرهیزکـار، آن‌هـا را بـا زبـانش منکر می‌شود و بـا قلبش از آن‌ها فرار می‌کنـد. هنگامی که خداوند بخواهد اسـلام را دوباره عزیز و سـرافراز کند، همه زورگویان سرسـخت را درهم می‌شکند و خداوند بر هر چه که بخواهـد، تواناست و امت را پس از فساد، اصـلاح می‌کند. ای حذیفه! اگر فقط یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خدا آن روز را طولانی می‌کنـد تا مردی از اهل بیت من زمامـداری کند و اسـلام واقعی را ظاهر می‌کند و خلاف وعده نمی‌کند و او بر انجام وعده خود تواناست».[۲۰۱] ۱۶. سعید بن جبیر در تفسیر فرمایش خداوند:

لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ [۲۰۲] «تا آنکه بر تمام ادیان، پیروز شود، هر چند که مشرکان نپسندند»؛

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۰۸

می گوید: «مهدی علیه السلام از خاندان حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد».[۲۰۳] ۱۷. عوف می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بی‌شک خداوند از خاندان من مردی را برمی‌انگیزاند که میان دندان‌های جلویی او فاصله است و پیشانی‌ای فراخ دارد. او زمین را از عدل و داد پر می کند و مال و اموال را بذل و بخشش می کند، آن هم چه بذل و بخششی».[۲۰۴] ۱۸. امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره مهدی علیه السلام صحبت نمود و فرمود: «او از نسل حسین علیه السلام می‌باشد» و سپس شمایل ایشان را ذکر نمود. سپس فرمود: «مردی است پیشانی فراخ، بینی بلند، ... میان دندان‌های پیشین او فاصله است، در ران راست او خالی وجود دارد».[۲۰۵] ۱۹. عبداللّه می گوید: هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، ایشان جوانی از بنی‌هاشم را دید، چشمانش اشك‌بار شد و رنگ صورتش تغییر کرد. گفتم: «چه شده؟ در صورت شما چیزی می‌بینم که از آن ناراحت می‌شویم؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، آخرت را بر دنیا برای ما ترجیح داد و به درستی که اهل بیت من به زودی در بلا ـ و پراکندگی و دورافتادگی دچار می‌شوند، تا هنگامی که گروهی از طرف مشرق می‌آیند که همراه آن‌ها پرچم‌های سیاه می‌باشد و طلب نیکی می‌نمایند، اما به آن‌ها نمی‌دهند، پس می‌جنگند و یاری نیز می‌شوند و آنچه را که می‌خواهند، به دست می‌آورند. اما آن را نمی‌پذیرند تا آن را به مردی از اهل بیت من بدهند. پس او زمین را از عدل و داد پر می کند، همان‌طورکه پر از ظلم و جور شده است. پس هر کس که آن زمان را درک کرد، باید به نزد آنان برود؛ اگر چه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۰۹

روی برف، سینه خیز برود».[۲۰۶] ۲۰. امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای پیامبر! مهدی علیه السلام از ما آل محمّد صلی الله علیه و آله است یا از غیرما؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از غیر ما نیست؛ بلکه از ماست. خداوند، دین را با ما به پایان می‌رساند؛ همان‌طورکه با ما شروع نمود. با ما از فتنه‌ها نجات می‌یابند؛ همان‌طورکه از شرک و کفر نجات یافتند. خداوند به وسیله ما بین قلب‌های آنان پس از دشمنی به علّت فتنه، الفت و مهربانی قرار می‌دهد؛ همان‌طورکه خداوند بین قلب‌های آنان پس از دشمنی به علّت شرك و بت پرستی، الفت و مهربانی قرار داد.

پس از دشمنی به علّت فتنه، به وسیله ما با یکدیگر برادر می‌شوند، همان‌طورکه پس از دشمنی به علّت شرک، برادر شدند».[۲۰۷] ۲۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر از دنیا فقط یك روز باقی مانده باشد، خداوند آن را طولانی می کند تا مردی از اهل بیت من زمامداری کوه‌های دیلم و قسطنطنیه را در دست بگیرد».[۲۰۸] ۲۲. ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «پس از من جانشینی می‌باشد که مال و ثروت عطا می کند، آن هم چه عطا کردنی و آن را پس نمی گیرد، آن هم چه پس نگرفتنی».[۲۰۹] ۲۳. ابوسعید خدری می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگام ناامیدی از زمانه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۱۰

و پیدایش فتنه‌ها، مردی می‌آید که به او مهدی علیه السلام می گویند، بخشش او گوارا است».[۲۱۰] ۲۴. ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند این دین را با علی علیه السلام گشود و هنگامی که کشته شود، دین (به وسیله نااهلان و ظالمان) فاسد می گردد و اصلاح نمی‌شود تا اینکه مهدی علیه السلام آن را اصلاح کند».[۲۱۱] ۲۵. حذیفهٔ بن یمان می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما خطبه‌ای خواند و برای ما آنچه را که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، ذکر نمود. سپس فرمود: «اگر از دنیا یك روز مانده باشد، خداوند آن را طولانی می کند تا مردی از نسل مرا که هم نام من است، برانگیزد».

سلمان برخاست و گفت: «ای پیامبر! او از کدام فرزندت است؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او از این فرزند من است و با دست خود امام حسین علیه السلام را نشان داد».[۲۱۲] ۲۶. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زمین قطعاً پر از ظلم و جور و دشمنی می‌شود، سپس مردی از اهل بیت من خروج می‌نماید تا هنگامی که آن را از عدل و داد پر می‌نماید، همان‌طورکه پر از ظلم و دشمنی شده است».[۲۱۳] ۲۷. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام به پرنده‌ای اشاره می‌کند، پس در همان لحظه در دستان او فرود می‌آید و گیاهی‌تر و تازه را در قطعه‌ای از زمین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۱۱

می‌کارد، پس در همان هنگام سبز می‌شود و برگ در می‌آورد».[۲۱۴] ۲۸. ابن عباس می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه نابود می‌شود امتی که من در ابتدای آن می‌باشم و عیسی علیه السلام در آخر آن و مهدی علیه السلام در وسط آن می‌باشد».[۲۱۵] ۲۹. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بشارت باد بر شما! و بشارت دهید؛ به درستی که امّت من مانند باران است که معلوم نیست، پایان آن خیر است یا آغاز آن. یا مانند باغی است که گروهی از آن در سالی استفاده می‌کنند که شاید گروه دیگر از حیث عرض، عریض‌تر، از حیث عمق، عمیق‌تر و از حیث زیبایی، زیباتر باشد. چگونه نابود می‌شود امتی که من ابتدای آن و مهدی علیه السلام وسط آن و مسیح علیه السلام انتهای آن هستیم و اما در این میان، ستون جمعیت گمراه کجی است که از من نیستند و من هم از آن‌ها نیستم».[۲۱۶] ۳۰. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «به زودی، خداوند گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست می‌دارد و آن‌ها نیز خداوند را دوست دارند و کسی که در میان آن‌ها غریب است، زمامداری می‌کند و او مهدی علیه السلام است که صورت او قرمز رنگ است و در موی او سرخی‌ای (یا سرخی توام با سفیدی) وجود دارد. او زمین را بدون سختی از عدل و داد پر می‌کند، در سن کودکی از پدر و مادرش گرفته می‌شود و در خاندان و وطنش عزیز می‌باشد. پس در شهرهای مسلمانان، به امن و امان زمامداری می‌کند. زمانه برای او پاک وخالص می‌شود و کلام او شنیده و اطاعت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۱۲

می‌شود و بزرگان و جوانان از او اطاعت می‌کنند. او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طورکه پر از ظلم و جور شده است، پس در این هنگام، امامت او کامل می‌شود و خلافت او استقرار می‌یابد. خداوند، مردگان را برمی‌انگیزاند، پس صبح نمی‌کند، مگر اینکه خانه‌های خودشان را می‌بینند و زمین، آباد و خالص می‌شود و به مهدی خود می‌نازد و به سبب او، آب در رودهای زمین جریان می‌یابد و فتنه‌ها و غارت‌ها نابود می‌شوند و خیر وبرکت‌ها زیاد می‌گردند».[۲۱۷] ۳۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «صاحب پرچم محمّد صلی الله علیه و آله و دولت احمدی ظهور می‌کند. قیام کننده با شمشیر و تغییر دهنده و راستگو در کلام است. زمین را آرام می‌کند و فرائض و سنت‌ها را احیا می‌کند».[۲۱۸] ۳۲. امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره این آیه:

وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ [۲۱۹] «در کتاب زبور بعد از کتاب (تورات) نوشتیم که زمین را به عنوان میراث به بندگان صالح خودم می‌دهم».

فرمودند: «آنان حضرت قائم علیه السلام و یارانش می‌باشند».[۲۲۰] ۳۳. امام سجاد علیه السلام درباره این آیه:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ [۲۲۱] «خداوند به بندگان مؤمنی از شما وعده داده»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۱۳

که فرمود: «این آیه درباره قائم، مهدی علیه السلام نازل شده است».[۲۲۲] ۳۴. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هنگامی که یعسوب الدین ظهور می‌کند، مردم جمع می‌شوند، همان‌طورکه ابرهای پاییزی جمع می‌شوند».[۲۲۳] ۳۵. امام علی علیه السلام فرمود: «به زودی کسی می‌آید که جانشین من در خاندانم است و به دستور خدا، دستور می‌دهد. مرد نیرومندی که به حکم خدا، حکم می‌کند و این پس از روزگار سخت و خشکسالی و بی ابری و سرما که در آن دوران، بلاها شدید، امیدها ناامید و رشوه‌ها گرفته

می‌شود، خواهد بود».[۲۲۴] ۳۶. ابی وائل می گوید: امام علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام نگاهی‌انداخت و فرمود: «این پسرم، آقا و سرور است، همان‌طورکه پیامبر صلی الله علیه و آله او را نامگذاری نمود و در آینده نزدیک از نسل او مردی می‌آید که هم نام پیامبرتان صلی الله علیه و آله است. او ظهور می‌کند در حالی که مردم انتظار آن را ندارند و در حالی که حق، از بین رفته و ظلم و جور آشکار شده، قیام می‌کند و اهل آسمان و ساکنان آن، برای قیام او شادمانی می‌کنند.

او مردی پیشانی فراخ، بینی کشیده، ... و در طرف راست صورت او خال و بین دندان‌های پیشین او فاصله است. او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طورکه پر از ظلم و جور بود».[۲۲۵] ۳۷. سیف بن عمیره گفت: من نزد ابی جعفر منصور بودم که به من گفت: «ای سیف بن عمیره! قطعاً منادی از آسمان، نام مردی از فرزندان علی بن ابی‌طالب علیه السلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۱۴

را ندا می‌دهد».

گفتم: «ای امیرالمؤمنین! فدایت شوم، آیا تو این را روایت می‌کنی؟»

گفت: «آری، قسم به آنکه جانم در دست اوست، با دو گوشم این را شنیدم».

گفتم: «ای امیرالمؤمنین! این حدیث را تا به حال نشنیده بودم».

گفت: «ای سیف! این حق است. در آن هنگام، ما اولین کسی هستیم که آن ندا را جواب می‌گوییم، چون که مردی از پسرعموهای ما را ندا می‌دهد».

پرسیدم: «مردی از فرزندان فاطمه علیها السلام است؟»

گفت: «آری، ای سیف! اگر این حدیث را از محمّدباقر علیه السلام نشنیده بودم، ولو تمام اهل زمین آن را نقل می‌کردند، قبول نمی‌کردم».[۲۲۶] ۳۸. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی در شب معراج به آسمان هفتم و از آنجا به سدرة المنتهی و سپس به حجب النور رفتم، خداوند به من فرمود: «ای محمّد! من پروردگار تو هستم و تو بنده من هستی؛ پس فقط در برابر من خاضع باش، فقط مرا عبادت کن، فقط بر من توکل نما و فقط به من اعتماد داشته باش، چون من راضی شدم که تو عبد، حبیب، رسول و پیامبر من باشی و برادر تو، علی علیه السلام خلیفه من باشد. پس او حجت من بر بندگانم و امامی برای مردم است. به وسیله علی علیه السلام دوستان من از دشمنانم تشخیص داده می‌شوند، به واسطه او، حزب من از حزب شیطان شناخته می‌شود، به وسیله او، دین من برپا و محکم می‌شود و حدود من حفظ و احکام من نافذ می‌گردد، به وسیله (و واسطه) تو و علی علیه السلام و امامانی که از فرزندان او هستند به بندگانم رحم می‌کنم، به وسیله مهدی قائم علیه السلام زمین را با تسبیح، تهلیل، تقدیس و تمجید من آباد می‌کنم، به وسیله او زمین را از دشمنانم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۱۵

پاک می‌گردانم و زمین را به اولیای خودم واگذار می‌نمایم، به وسیله او، سخن و اوامر کافران را در مرتبه پست و پایین و سخن و اوامر خود را در مرتبه والا قرار می‌دهم، به وسیله او، بندگانم را زنده می‌گردانم (و به وسیله او، بندگانم را به علمم آگاه می‌سازم و شهرها را آباد می‌کنم) «و برای او گنج‌ها و ذخائر را آشکار می‌کنم و او را به خواست خودم به اسرار و باطن‌ها آگاه می‌کنم و به وسیله فرشتگانم، او را برای اجرای اوامر و جهت اعلان دین خود، یاری می‌کنم که او ولیّ بر حقّ و واقعاً بنده من است».[۲۲۷] ۳۹. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «شما را به وجود مبارک مهدی علیه السلام بشارت می‌دهم.

(این را سه مرتبه تکرار فرمود) او زمانی ظهور می‌کند که مردم با هم اختلاف پیدا می‌کنند و لغزش‌ها زیاد و شدید می‌شود؛ زمین را از عدل و داد پر می‌کند، زمانی که پر از ظلم و جور شده باشد و قلوب بندگان را مملو از بندگی می‌کند و عدالت را در میان آن‌ها می‌پراکند».[۲۲۸] ۴۰. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام از اهل بیت من است و در آخرالزمان ظهور می‌کند

که آسمان برکات خود را بر او نازل می‌کند و زمین سبز می‌شود. او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طورکه پر از ظلم و جور شده است».[۲۲۹] ۴۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث طولانی فرمود: «در آن هنگام مهدی علیه السلام ظهور می‌کند و او مردی از نوادگـان این شـخص است. (به امیرالمؤمنین اشـاره کرد) به وسیله او، دروغ نابود می‌شود و دوران سگ تمام می‌شود و به وسیله او ذلت بندگی از گردن‌های شماها می‌شود». سپس فرمود: «من اولین این امّت، مهدی علیه السلام وسط آن

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۱۶

و عیسـی علیه السلام آخرین این امّت است».[۲۳۰] ۴۲. امـام صادق علیه السـلام فرمود: «برای هر امتی، دولتی است که انتظار آن را می‌کشند و دولت ما در آخرالزمان ظاهر می‌شود».[۲۳۱] ۴۳. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه:

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقـاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ؛[۲۳۲] «خداونـد به کسانی که مورد ظلم واقع شده‌انـد، اجازه جنگیـدن داده و آن‌ها را یاری می‌کند».

فرمود: «این در مورد قـائم علیه السـلام و یاران او است».[۲۳۳] ۴۴. امام علی علیه السـلام فرمود: «مهدی علیه السـلام از ماست که در آخرالزمان می‌آیـد و در هیـچ امتی از امّت‌ها، مهدی‌ای علیه السـلام نیست که مردم انتظار او را بکشـند، غیر از مهدی ما».[۲۳۴] ۴۵. امـام صادق علیه السـلام فرمود: «دنیا تمام نمی‌شود، مگر اینکه مردی از فرزنـدان من ظهور کنـد و هماننـد داوود قضاوت می‌کنـد و دلیل و شاهدی برای قضاوت نمی‌خواهد و حق هر کسی را به او می‌دهد».[۲۳۵] ۴۶. امام زین العابدین علیه السلام در خطبه معروف خود که در دمشق ایراد نمود، فرمود: «به درستی که خداونـد متعال به ما حلم، علم، شـجاعت، سـخاوت و محبت در قلوب مؤمنین را عطا فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله از ماست. همچنین وصی او،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۱۷

حمزه سیدالشـهداء، جعفر طیار، حسن، حسـین علیه السـلام و مهدی علیه السـلام که دجال را می‌کشد، از ما هسـتند».[۲۳۶] ۴۷. امام علی علیه السـلام فرمود: «هفت نفر از ما هسـتند که خداونـد متعال همانند آن‌ها را در زمین نیافریده: ۱- رسول خدا صـلی الله علیه و آله اولین، آخرین و خـاتم پیامبران است. ۲- وصـی ایشان که بهترین اوصیاست. ۳ و ۴- دو نوه ایشان که بهترین نوادگان‌انـد؛ یعنی حسن و حسین علیه السلام ۵- حمزه سیدالشهدا، عموی ایشان ۶- آنکه با ملائکه پرواز کرد؛ یعنی موسی بن جعفر ۷- حضرت قائم علیه السلام».[۲۳۷] ۴۸. پیامبر صـلی الله علیه و آله در خطبه غدیر فرمود: «ای مردم! من پیامبر هسـتم و علی، جانشـین من است. آگاه باشـید که خاتم امامان، مهدی قائم علیه السلام از ماست. آگاه باشید که او ظاهر کننده دین است. آگاه باشید که او انتقام گیرنده از ظالمان است. آگاه باشـید که او فتح کننده قلعه‌ها و منهدم کننده آنهاست. آگاه باشـید که او کشـنده اهل شـرک است. آگاه باشید که او انتقام گیرنـده خون اولیای خداست. آگاه باشـید که او یاری کننده دین خداست. آگاه باشـید که او جوینده، در دریای عمیق است. آگاه باشید که او همچون دریایی عمیق است. آگاه باشید که او برگزیده خداوند است.

آگاه باشـید که او وارث و جایگاه هر دانشـی است. آگاه باشـید که او خبردهنـده از خداونـد- عزّوجلّ- است. او آگاهی دهنـده به ایمان خداست. آگاه باشید که او خردمند و درستکار است. آگاه باشید که او کسی است که امر الهی به او واگذار شده.

آگاه باشید که او کسی است که توسط پیشینیان به او بشارت داده شده. آگاه باشید که او باقی مانده حجت الهی است و حجتی بعد از او نیست. حقی نیست مگر با او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۱۸

و هر نوری از اوست. آگاه باشید که او کسی است که مغلوب نمی‌شود. آگاه باشید که او ولی خداوند بر روی زمین، حاکم بر خلق خدا و امین سرّ و آشکار الهی است».[۲۳۸] ۴۹. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه:

وَيَقُولُونَ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِن رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّما الْغَيْبُ لِلَّهِ فانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِنَ الْمُنتَظِرِينَ [۲۳۹] « (منکران) می‌گویند: چرا نشانه‌ای از

جنب پروردگارش بر او نمی‌آید، بگو: غیب از آنِ خداست و منتظر بمانید و من هم از منتظران هستم».
فرمود: «غیب در این آیه، مقصود حضرت قائم علیه السلام است».[۲۴۰] احادیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در بشارت به ظهور امام زمان علیه السلام و در بیان اوصاف و خصایص آن حضرت آمده، بسیار است و ما جزئی از آن‌ها را ذکر کردیم، چرا که جمع آوری همه آن‌ها خارج از حد وسع و فرصت است و احادیثی که در این کتاب ذکر شده، بر این مطلب دلالت می‌کند که: تمام روایاتی که در فصل اوّل درباره ائمه علیهم السلام ذکر شده، دلالت بر این مطلب دارد که حضرت مهدی علیه السلام، خاتم، قائم و دوازدهمین آنهاست.
همچنین مشاهده کردید که در باب اوّل، ابی داود این احادیث را ابتدای کتاب "المهدی فی صحیحه، "ج ۲، ص ۲۰۷ آورده که نشان‌دهنده این است که ابی داود، حضرت علیه السلام را جزء خلفای دوازده گانه شمرده، همان‌هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن‌ها بشارت داده و الّا ذکر این احادیث در کتاب "المهدی "مناسبتی نداشت.
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۱۹

امام زمان علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام و نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام مردی از نوادگان من است که به شیوه من می‌جنگد و من، بر اساس وحی جنگیدم».[۲۴۱] همچنین ایشان در حدیث دیگری فرمود: «او مردی از فرزندان من است که به شیوه من می‌جنگد، همان‌گونه که من بر اساس قرآن جنگیدم».[۲۴۲] ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام از ماست که دین با او خاتمه می‌یابد، همان‌گونه که با ما آغاز شد».[۲۴۳] ۳. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از اهل بیت من قیام خواهد کرد که اسم او، اسم من و شبیه من است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، همان‌طورکه پر از ظلم و جور شده است».[۲۴۴] ۴. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود، مگر اینکه مردی از اهل بیت من به حکومت می‌رسد که نام او، شبیه نام من است و زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌طورکه پر از ظلم و جور شده است».[۲۴۵] ۵. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام از عترت من است».[۲۴۶] ۶. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام از ما اهل بیت است».[۲۴۷] ۷. امام علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «آیا مهدی علیه السلام از ماست یا از
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲۰
غیر ما؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او از ماست و خداوند به وسیله او خاتمه می‌دهد، همان‌طورکه با ما آغاز کرد، به وسیله ما، مردم از فتنه نجات می‌یابند، همان‌طورکه از شرک نجات یافتند و به وسیله ما بعد از دشمنی، بین قلوب مردم با یکدیگر، الفت ایجاد می‌شود، همان‌طورکه بعد از دشمنی و شرک، بین قلوب آن‌ها الفت و مهربانی می‌شود».[۲۴۸]

امام زمان علیه السلام از هر حیث شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در آخرالزمان، مردی از فرزندان من ظهور می‌کند که اسم او، همانند اسم من و کنیه او، همانند کنیه من است. او زمین را پر از عدل می‌کند، همان‌گونه که از ظلم پر شده است؛ او، مهدی علیه السلام است».[۲۴۹] ۲. امام علی علیه السلام فرمود: «اگر از روزگار فقط یک روز باقی مانده باشد؛ خداوند، مردی از اهل بیت مرا برمی‌انگیزد تا زمین را پر از عدل کند».[۲۵۰] ۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان من است هم نام من و هم کنیه من می‌باشد و شبیه‌ترین مردم از شکل و خلق و خوی به من است. برای او غیبتی است که امّت‌های زیادی در آن حیران و سرگردان

می‌شونـد، آنگـاه همچون سـتاره فروزان ظهور می‌کنـد. او زمین را از عـدل و داد پر می‌کنـد، همـان‌گونه که پر از ظلم و جور شـده است».[۲۵۱] ۴. رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السـلام از فرزندان من است. اسم او، اسم من، کنیه او، کنیه من، شکل او، شکل من و روش او، روش من است. مردم را به دین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲۱

و شـریعت و پروردگـارم دعوت می‌کنـد. کسـی که او را اطـاعت نمایـد، مرا اطـاعت نموده، کسـی که از او سـرپیچی نمایـد، از من سرپیچی نموده، کسی که او را در غیبتش انکار کند، مرا انکار نموده، کسی که او را تکذیب نماید، مراتکذیب کرده و کسی که او را تصـدیق بنمایـد، مرا تصـدیق کرده است و من از کسانی که مرا تکذیب کنند، کسانی که سـخنان مرا در مورد او انکار کنند و از کسانی که از راه او منحرف شوند، به خداوند شکایت می‌کنم.

وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ [۲۵۲] «و کسانی که ظلم کردند، خواهند فهمید که چه کسـی مغلوب شده و چه کسی پیروز گشته».[۲۵۳] ۵. امام علی علیه السلام فرمود: «حقا که مهدی علیه السلام شبیه‌ترین مردم از نظر خلقت، خلق و خوی و نیکو بودن، به رسول خداست».[۲۵۴] ۶. امام علی علیه السلام فرمود: «نام مهدی علیه السلام، محمّد است».[۲۵۵]

شمایل امام زمان علیه السلام

۱. رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السـلام از فرزندان من است. چهره او همانند سـتاره درخشان، رنگ او، رنگ عربی و جسـم او، جسـم بنی اسـرائیلی ۲۵۶] (هماننـد فرزنـدان بنی اسـرائیل) می‌باشد، ... اهل آسـمان و زمین و پرندگان آسـمان به خلافت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲۲

او راضی می‌شوند، او بیست سال حکومت می‌کند».[۲۵۷]

۲. از امام علی علیه السـلام درباره صـفات امام زمان علیه السـلام سؤال شد که حضـرت فرمود: «او جوانی است که در قامت متوسط می‌باشد و نور چهره‌اش بر سیاهی محاسن و موی سرش غلبه دارد».[۲۵۸]

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «... بر گونه راست و دست او، یک خال است».[۲۵۹]

امام زمان علیه السلام از نوادگان امام علی علیه السلام

۱. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السـلام امام امتم، بعـد از من است و قائم علیه السـلام از فرزنـدان اوست، همان کسـی که وقتی ظهور کنـد، زمین را از عـدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده است. قسم به آن خدایی که مرا بشارت دهنده و ترساننده مبعوث کرد؛ کسانی که در امامت او در زمان غیبت، ثابت قدم باشند، عزیزتر از طلای سرخ هستند».

در این هنگام جابر برخاست و گفت: «ای رسول خدا! آیا فرزند شـما به پس پرده غیبت می‌رود؟» حضـرت فرمود: «بلی، پروردگارم کسانی را که ایمان آورنـد، حفظ می‌کنـد و آن‌هایی را که کافر شدنـد، نابود می‌سازد. ای جابر! این امر از کارهای خدا و سرّی از اسـرار اوسـت که از بنـدگانش پنهـان کرده است. بر تـو لازم است که از شـک در آن بـپرهیزی؛ چـون شـک در امر خداونـد، کفر است».[۲۶۰]،[۲۶۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲۳

۲. امام علی علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام از فرزندان من است».[۲۶۲]

امام زمان علیه السلام از نوادگان حضرت زهرا علیها السلام

۱. ام سلمه گفت: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت مهدی علیه السلام را یاد کرد و فرمود: «بله، او حق است و از فرزندان فاطمه علیها السلام می‌باشد».[۲۶۳]

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «بهترین پیامبران از ماست که او پدر توست، بهترین اوصیا از ماست که او شوهر توست و بهترین شهدا از ماست که او پسرعموی پدرت، حمزه است، کسی که دو بال دارد که با آن‌ها در بهشت به هر کجا که بخواهد، پرواز می‌کند از ماست که او پسرعموی پدرت، جعفر است، دو نواده این امّت از ماست که سرور جوانان بهشت هستند؛ یعنی حسن و حسین علیه السلام و آن‌ها فرزندان تو هستند و مهدی علیه السلام از ماست و او از فرزندان توست».

ابوایوب انصاری گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود. حضرت زهرا علیها السلام کنار ایشان آمد و می‌گریست. حضرت فرمود: «ای فاطمه! از کرامات خداوند این است که به تو همسری داده که اولین مسلمان است و دانش او از دیگران بیشتر است. خداوند، اهل زمین را بررسی کرد و از میان آن‌ها، مرا برگزید، سپس مرا پیامبر قرار داد و دوباره بررسی نمود و از میان آن‌ها شوهرت را برگزید و بعد از آن، بر من وحی کرد که او با تو ازدواج کند و او را وصی من قرار داد. ای فاطمه! بهترین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲۴

پیامبران از ماست که او پدر توست، بهترین جانشینان از ماست که او همسر توست، بهترین شهدا از ماست که او، پسرعموی پدرت، حمزه است؛ کسی که دو بال دارد که با آن‌ها در بهشت به هر کجا که بخواهد، پرواز می‌کند از ماست که او پسرعموی پدرت، جعفر است و بهترین نوادگان این امّت و سرور جوانان بهشت از ماست که آن‌ها حسن و حسین علیه السلام فرزندان تو هستند و قسم به آنکه جانم در دست اوست! مهدی این امّت از ماست که او از فرزندان توست».

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بیمار بود به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست! قطعاً برای این امّت، مهدی علیه السلام است و به خدا قسم! او از فرزندان توست».[۲۶۴] ۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «به تو بشارت می‌دهم که مهدی علیه السلام از فرزندان توست».[۲۶۵]

امام زمان علیه السلام از نوادگان امام حسن و امام حسین علیهما السلام

۱. علی هلالی از پدرش نقل کرده: نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیماری که در آن از دنیا رفت، شرفیاب شدم و فاطمه علیها السلام نیز بالای سر ایشان بود. حضرت زهرا علیها السلام شروع به گریه کرد تا اینکه صدای گریه‌اش بلند شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به ایشان کرد و فرمود: «ای حبیبه من، فاطمه! از برای چه گریه می‌کنی؟»

عرض کرد: «به علّت مشکلات بعد از شما».

فرمود: «ای حبیبه من! آیا نمی‌دانی که خداوند متعال به زمین نظر کرد و مرا از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲۵

میان آن‌هابرگزید و مبعوث به رسالت کرد و دوباره نظر کرد و همسرت را برگزید و به من وحی نمود که تو را به ازدواج او درآورم. ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت خصلت به ما داده که به احدی قبل و بعد از ما آن را نداده است؛ من بهترین و خاتم پیامبران و محبوب‌ترین مخلوقات نزد خداوند و پدر تو هستم و جانشین من، بهترین و محبوب‌ترین جانشینان نزد خداوند و همسر توست؛ کسی که دو بال سبز دارد که با ملائکه در بهشت به هر کجا که بخواهد پرواز می‌کند، او پسرعموی پدرت و برادر همسر

تو، جعفر است و دو نواده این امّت؛ یعنی حسن و حسین علیه السلام که از فرزندان تواند، از ما هستند و سرور اهل بهشت‌اند. قسم به کسی که جانم در دست اوست! پدر این دو بهتر از آنهاست و قسم به کسی که جانم در دست اوست! مهدی این امّت ۲۶۶] از نسل این دوست. زمانی که دنیا هرج و مرج شود، فتنه‌ها آشکار و راه‌ها بسته شوند، مردم یکدیگر را فریب دهند، هیچ بزرگی بر کوچک‌تر رحم نکند و هیچ کوچک‌تری از بزرگتر فرمان نبرد، در این هنگام خداوند، کسی را که از فرزندان حسن و حسین علیه السلام است، برمی‌انگیزاند. کسی که قلعه‌های گمراهی و دل‌هایی را که غافل شده را فتح می‌کند. او به وسیله دین، در آخرالزمان قیام می‌کند، همان‌گونه که من در اوّل زمان، قیام کردم، او دنیا را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است. ای فاطمه! ناراحت مباش و گریه مکن که خداوند نسبت به تو مهربان‌تر از من است و این به علّت جایگاه تو، نسبت به من است که جایگاه تو در قلب من است. خداوند تو را به ازدواج همسرت درآورد که او بهترین اهل بیت تو از نظر حسب، گرامی‌ترینشان از نظر منصب، مهربان‌ترین آن‌ها نسبت به مردم،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲۶

عادل‌ترین آن‌ها در عدالت و دقیق‌ترین آن‌ها در قضاوت است. از خداوند خواستم که تو اولین کسی باشی که از اهل بیتم به من ملحق شوی».

حضرت علی علیه السلام فرمود: «فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۵ روز بیشتر نماند و خداوند او را به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق نمود».[۲۶۷] ۲. مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام ظهور می‌کند که اگر کوه‌ها در مقابل او قرار بگیرند آن‌ها را نابود می‌سازد و در آن‌ها راه عبور ایجاد می‌کند.[۲۶۸] ۳. حضرت علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام فرمود: «این پسر، آقا و سرور است، همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و از نسل او مردی خواهد آمد که هم نام پیامبرتان می‌باشد و در خُلق و شمایل، شبیه پیامبر است. او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌طورکه از ظلم و ستم پر شده است».[۲۶۹] ۴. رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود و خطاب به او فرمود: «کسی نزد من نیاید». بعد از لحظه‌ای امام حسین علیه السلام آمد، در حالی که او طفل بود و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، آنگاه ام سلمه به دنبال او وارد شد، در حالی که حسین علیه السلام بر روی سینه آن حضرت علیه السلام بود و ایشان در حالی که چیزی در دستش بود، گریه می‌کرد و آن را می‌بوسید، فرمود: «ای‌ام سلمه! جبرئیل به من خبر داد که حسین علیه السلام کشته می‌شود و این خاکی است که در آن کشته می‌شود، پس این را نزد خود نگهدار و هرگاه تبدیل به خون شد، بدان که محبوب من کشته شده است».

ام‌سلمه عرض کرد: «ای رسول خدا! از خداوند بخواهید که این مسئله را از او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲۷

دفع کند». فرمود: «چنین کردم، ولی خداوند به من وحی فرمود که او به درجه‌ای می‌رسد که احدی از مخلوقین به آن نمی‌رسد و برای او شیعیانی است که شفاعت می‌شوند و مهدی علیه السلام از فرزندان اوست و خوشا به حال آن کسی که از یاران و دوستان حسین علیه السلام باشد و به خدا قسم! شیعیان او در بهشت رستگارند».[۲۷۰]

امام زمان علیه السلام نُهمین امام از نسل امام حسین علیه السلام

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی بن ابی‌طالب علیه السلام پیشوای نیکان و دشمن فجّار است. هر کس او را یاری کند، یاری می‌شود و هر کس او را رها نماید، رها می‌شود.

شک‌کننده در علی علیه السلام در اسلام، شک کرده است. او بهترین خلیفه بعد از من و بهترین اصحابم است. گوشت او گوشت من و خون او خون من است و او پدر دو نوه من است. ائمّه نُه گانه از نسل حسین علیه السلام می‌باشند که مهدی علیه السلام از این

امّت است».[۲۷۱]

امام زمان علیه السلام نُهمین نواده امام حسین علیه السلام

۱. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «دنیـا تمام نمی‌شود، مگر اینکه مردی از نسل حسـین علیه السـلام درباره امر این امّت قیام می کنـد که زمین را از عـدل و داد پر می‌نمایـد، همان‌گونه که پر از ظلم و جور شـده است». پرسـیدند: «ای رسول خدا! او کیست؟» فرمود: «او نُهمین امـام از نسل حسـین علیه السـلام است».[۲۷۲] ۲. امـام حسـین علیه السـلام فرمود: «ائمه دوازده‌گـانه از ما اهل بیت علیهم السلام هستند که اولشان علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آخرینشان، نُهمین فرزند من و قائم به حق است که خداوند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲۸

به وسیله او، زمین را بعد از مرگش احیا می کند و دین حق را ظاهر می‌نماید، ولو اینکه مشرکان از این اظهار دین، ناخرسند باشند. برای او غیبتی است که عـدّه‌ای روی گردان می‌شوند، ولی عدّه‌ای دیگر دیندار باقی می‌مانند و مورد اذیت قرار می گیرند و به آن‌ها گفته می‌شود:

مَتَی هذا الْوَعْدُ إِن کُنتُمْ صادِقِینَ [۲۷۳] «چه وقت است آن وعده اگر راست می گویید؟»؛

و اما کسانی که در زمان غیبت او، بر اذیت و تکـذیب مخالفان صبر کننـد، این صبر به منزله جهاد با شمشـیر در کنار رسول خداوند صلی الله علیه و آله است».[۲۷۴]

امام زمان علیه السلام از نوادگان امام سجاد علیه السلام

۱. امـام صـادق علیه السـلام فرمود: دختر علی بن ابی‌طـالب علیه السـلام هنگامی که متوجه کار پسـر برادرش، علی بن الحسین علیه السلام شد که خود را در عبادت به زحمت می‌اندازد، جابر بن عبداللّه انصاری را خواست و به او گفت: «ای صحابی رسول خدا! ما بر شـما حقی داریم و از حقوق ما بر شما این است که هرگاه مشاهده کردید که یکی از ما خود را به سختی و هلاکت می‌اندازد، بر شما لازم است که او را متـذکر شویـد و او رادعوت به آرامش کنید و علی بن الحسین علیه السـلام که جانشین پدرش می‌باشد، به علّت اینکه در عبادت به خود سخت گرفته، بینی‌اش زخم شده و پیشانی و زانوان او پینه بسته است».

جابر آمد و به درب خانه علی بن الحسـین علیه السلام رفت و در کنار درب خانه محمّد باقر علیه السلام عدّه‌ای از جوانان بنی هاشم را دید که آنجا جمع شده بودند. جابر به او نگاه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۲۹

کرد و گفت: «این سیما، سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله است. تو کیستی؟»

او گفت: «من محمّد بن علی بن حسین علیه السلام هستم». آنگاه جابر گریست و گفت:

«به خـدا قسم! تو شـکافنده به حق علم هستی، نزدیـک من بیـا». پس ایشان نزدیک جابر شـد و جابر پیراهنش را گشود و دست خود رابر روی سینه او قرار داد و بوسید و گونه و صورت خود را بر سینه ایشان گذارد و گفت: «از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام می‌رسانم و مرا امر کرد که انجام دهم آنچه را که الان انجام دادم و به من فرمود:

«ای جـابر! زنـدگی می کنی و می‌مانی تا اینکه فرزنـد من که نامش محمّـد بن علی که شـکافنده علم است را ملاقات کنی و تو باقی می‌مـانی، تـا اینکه نابینـا شوی و دوبـاره بینـایی‌ات باز می گردد». سـپس گفت: «ای اباجعفر! اجازه ده که به خـدمت پـدرت علی بن الحسین علیه السلام برسم».

امام باقر علیه السلام نزد پدرش وارد شد و خبر را بیان کرد و فرمود: «پیرمردی بر درب خانه است که ..» .. حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «پسرم او جابربن عبداللَّه است. آیا به تو گفت، آنچه را باید می‌گفت و انجام داد، آنچه را باید انجام می‌داد؟» حضرت باقر علیه السلام فرمود: «بلی». حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «او نسبت به تو قصد سوئی ندارد و تهدیدی برای تو نیست».

آنگاه به جابر اجازه ورود دادند و جابر نزد ایشان وارد شد و حضرت را در میان محرابش دید که عبادت، ایشان را رنجور کرده، پس حضرت برخواست و از احوال جابر جویا شد و در کنار او نشست. جابر به ایشان رو کرده و عرض نمود: «آیا این‌گونه نیست که خداوند بهشت را برای شما و دوستداران شما قرار داد و آتش را برای کسی که با شما دشمنی کند و نسبت به شما غرض داشته باشد، آفرید. پس این همه کوشش و تلاش در عبادت برای چیست؟ که خود را به زحمت‌انداخته‌اید؟»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۳۰

حضرت فرمود: «سلام ای صحابی رسول خدا! آیا نمی‌دانی که ... جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله ... هیچ گاه تهجد در طاعت را وا نگذاشت و آن‌قدر آن بزرگوار که پدر و مادرم به فدای او باشد، عبادت کرد تا اینکه پاهایش ورم نمود؛ در این هنگام، جابر به امام سجاد علیه السلام نظر کرد در حالی که کلام امام علیه السلام او را بی‌نیاز از مقصود خود نکرد، وی عرض نمود: «ای پسر رسول خدا! خودتان را حفظ (و مراقبت) نمایید؛ زیرا شما از گروهی می‌باشید که به وسیله آن‌ها، بلا دفع می‌گردد و گرفتاری‌ها برطرف می‌شود و برای آن‌ها از آسمان، باران می‌بارد».

پس جابر رو به حاضرین کرد و گفت: «به خدا قسم! من در میان اولاد پیامبران، همانند علی بن الحسین علیه السلام را ندیدم، مگر یوسف بن یعقوب را و حال آنکه قسم به خداوند که نسل علی بن حسین علیه السلام برتر از نسل یوسف بن یعقوب هستند، چرا که نسل علی بن الحسین علیه السلام کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده است».[۲۷۵]

امام زمان علیه السلام هفتمین نواده امام باقر علیه السلام

۱. زید بن علی می‌گوید: من در نزد پدرم علی بن حسین علیه السلام بودم که جابربن عبداللَّه انصاری وارد شد، در بین سخنان پدرم، برادرم محمّد از اتاق بیرون آمد، جابر به او چشم دوخت، سپس به سوی او رفت و گفت: «شمایل شما همانند شمایل پیامبر صلی الله علیه و آله است. اسمت چیست؟» گفت: «محمّد». گفت: «پسر چه کسی هستی؟» فرمود: «پسر علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام». گفت: «پس تو باقر علیه السلام هستی؟» خم شد و سر و دست او را بوسید و گفت: «ای محمّد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام رساند». فرمود: «بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و تو ای جابر! بهترین

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۳۱

سلام‌ها باد».

به مصلای خود بازگشت، سپس جابر رو به پدر کرد و گفت: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای جابر! وقتی باقر علیه السلام را ملاقات کردی، از من به او سلام برسان که او هم نام من و شبیه‌ترین مردم به من و علم او، علم من و حکم او، حکم من است و هفت نفر از فرزندان او معصوم و ائمه نیکان هستند که هفتمین آن‌ها، مهدی علیه السلام است، کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَأَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقامَ الصَّلَواةِ وَإِيتَآءَ الزَّكَواةِ وَكانُوا لَنا عابِدِينَ [۲۷۶] ۲. امام باقر علیه السلام فرمود: «از ما اهل بیت علیهم السلام دوازده مُحَدّث است که قائم علیه السلام هفتمین امام بعد از من است».

ابوبصیر برخاست و گفت: «من شهادت می‌دهم که شنیدم امام باقر علیه السلام چهل سال این کلام را می‌فرمودند».[۲۷۷]

امام زمان علیه السلام از نوادگان امام صادق علیه السلام

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «جانشین صالح، مهدی علیه السلام از فرزندان من که نامش محمّد و کنیه‌اش ابوالقاسم است که در آخرالزمان خروج می‌کند. به مادرش صقیل گفته می‌شود (تا اینجا که فرمود:) و او دو نام خلف و محمّد دارد که در آخرالزمان ظهور می‌کند و بر سر او ابری است که او را در برابر خورشید، سایبانی است که همه

جا همراه اوست. با صدایی رسا، ندا داده می‌شود که این، مهدی علیه السلام است».[۲۷۸]

امام زمان علیه السلام ششمین فرزند از فرزندان امام صادق علیه السلام

۱. اسماعیل بن محمّد حمیری می‌گوید: من قائل به غلو بودم و به غیبت محمّد بن حنفیه معتقد بودم و در این اعتقاد، گمراه بودم تا اینکه خداوند به وسیله امام صادق علیه السلام بر من منّت گذارد و مرا از آتش، نجات داد و مرا به صراط مستقیم هدایت نمود و بعد از اینکه با دلایل فهمیدم که او، حجت خدا بر من است، همچنین حجت بر اهل زمانش می‌باشد و او امام است که خداوند اطاعتش را واجب کرده و همچنین پیروی از او واجب است، از ایشان سؤال کردم و گفتم: «ای پسر رسول خدا! از پدران شما اخباری درباره غیبت روایت شده، به من خبر ده که برای چه کسی خواهد بود؟»

فرمود: «غیبت برای ششمین فرزند من که دوازدهمین امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، واقع خواهد شد و اولین امام، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آخرین آن‌ها، قائم به حقّ، حضرت بقیهٔ اللَّه علیه السلام در زمین و صاحب الزمان است. به خدا قسم! اگر در غیبت به مقدار عمر نوح باقی بماند و از دنیا نمی‌رود، تا اینکه ظهور کند؛ پس زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است».

اسماعیل بن محمّد می‌گوید: «وقتی این مطلب را از امام صادق علیه السلام شنیدم، به دست او توبه کردم و قصیده‌ای گفتم که اوّل آن، این است:[۲۷۹]

فلمّا رأیت الناس فی الدین قد غوواتجعفرت باسم اللَّه فیمن تجعفروا

امام زمان علیه السلام از فرزندان امام کاظم علیه السلام

۱. امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود: «صاحب ما ظهور خواهد کرد و او از نسل و فرزندان این مرد است (و بادست خود به موسی بن جعفر علیه السلام اشاره می‌کرد) و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که پر از ظلم و ستم شده است و دنیا به وسیله او پاک می‌شود».

امام زمان علیه السلام پنجمین فرزند امام موسی کاظم علیه السلام

۱. امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «زمانی که پنجمین فرزند از نوادگان امام هفتم به دنیا آمد، پس شما را به خدا قسم که مواظب دین خود باشید که کسی دین شما را نگیرد. ای فرزندم! این امام، غیبتی طولانی دارد، تا آنجا که حتی کسانی که اعتقاد به

آن امام داشتند، از دین و نظر خود باز می گردند و دست می کشند. این غیبت، امتحانی است که خدا به وسیله آن، بندگان خود را می آزماید و اگر پدران و اجداد شما دینی صحیح تر از این دین پیدا می کردند، مسلماً از آن دین پیروی می کردند».

گفتم: «ای آقای من! پنجمین فرزند امام هفتم کیست؟» فرمود: «عقل شما کوچک‌تر از این است که این مطلب را بفهمد و صبر شما کمتر از آن است که این موضوع را تحمل کند و لکن اگر زنده باشید او را درک خواهید کرد».[۲۸۰] ۲. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به همه امامان اقرار نماید، ولی امامت حضرت مهدی علیه السلام را انکار کند و نپذیرد، همانند کسی است که پیامبری همه پیامبران را بپذیرد، ولی پیامبری حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را انکار کند». سؤال شد:

«مهدی علیه السلام که از فرزندان شماست، کیست؟» ایشان فرمود: «پنجمین فرزند از امام هفتم است که از میان شما غایب می‌شود و بر شما حلال و جایز نمی‌باشد که اسم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۳۴

او را ببرید».[۲۸۱]

امام زمان علیه السلام چهارمین نواده امام رضا علیه السلام

۱. امام رضا علیه السلام فرمود: «هر که ورع و پرهیزکاری نداشته باشد، دین ندارد و کسی که تقیه نکند، ایمان ندارد و گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست؛ یعنی کسی که بیشتر به تقیه عمل کند». عرض شد: «ای فرزند رسول خدا! تا چه زمانی این کار را انجام دهیم؟» ایشان فرمود: «تا روز ظهور و آمدن قائم علیه السلام و هر کس که تقیه را تا قبل از ظهور قائم علیه السلام ترک کند، از ما نیست». دوباره از حضرت سؤال شد: «قائم شما اهل بیت چه کسی است؟»

فرمود: «چهارمین نواده من است و او پسر سرور کنیزان است. خدا به وسیله او، زمین را از هر ظلمی پاک می کند و او کسی است که مردم درباره ولادت او به شک خواهند افتاد و او قبل از ظهورش، غیبتی خواهد داشت و زمانی که ظهور کند، زمین به نورش روشن می‌شود و او به عدالت، میان مردم عمل خواهد کرد، به گونه‌ای که هیچ کس به دیگری ظلم نخواهد کرد و او کسی است که زمین زیر پایش در نور دیده می‌شود و او سایه ندارد. منادی از آسمان ندا می‌دهد [به گونه‌ای که تمام اهل زمین صدایش را می‌شنوند و مردم را به سوی او دعوت می کند] و می گوید: امام زمان علیه السلام در کنار خانه خدا ظهور کرده؛ پس از او پیروی کنید که حق با او و در اوست و خداوند در قرآن فرموده:

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمآءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ [۲۸۲] «اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان بر مردم می‌فرستیم، به گونه‌ای که برای او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۳۵

گردن کج کنند و خاضع شوند».[۲۸۳] ۲. دعبل خزائی گفت: قصیده‌ام را برای آقایم، علی بن موسی الرضا علیه السلام خواندم و به ایشان عرض کردم: «قصیده‌ام چگونه بود؟» امام رضا علیه السلام به من فرمود:

«آیا نمی‌خواهی دو بیت دیگر به آن اضافه کنی؟» عرض کردم: «بله، ای فرزند رسول خدا!» فرمود: «و قبری در طوس که ای وای از آن مصیبتی که بر صاحب آن وارد می‌شود که آن مصیبت، فشار و سختی زیادی را بر او وارد می‌سازد. تا زمانی که خداوند، قائم علیه السلام را مبعوث سازد؛ تا آنکه او غم و غصه ما را برطرف سازد».

دعبل گوید: من سپس باقی قصیده‌ام را برای امام علیه السلام خواندم، تا آنجا که رسید به این قسمت از شعر که:

ظهور امامی که حتماً اتفاق خواهد افتاد*** و با نام خدا، قیام می کند و دارای برکات است

حق و باطل را در میان ما جدا خواهد کرد*** و بر حق، نعمت و بر باطل، لعنت جاری می‌شود.

در این هنگام، امام رضا علیه السلام گریه‌ای شدید کرد و فرمود: «ای دعبل! روح القدس این را بر زبان تو جاری ساخت. آیا این امام را می‌شناسی؟» عرض کردم:

«خیر، ولی فقط شنیده‌ام که امامی از شما اهل بیت علیهم السلام ظهور خواهد کرد که زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود».

امام علیه السلام فرمود: «امام پس از من، فرزندم محمّد است، پس از او، فرزندش علی است، پس از او، فرزندش حسن است و پس از حسن، فرزندش حجهٔ قائم علیه السلام است.

او کسی است که در زمان غیبتش، مردم منتظر اویند و در زمان ظهورش، پیرو او

هستند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است و اما اینکه چه زمانی می‌آید؟ این خبر دادن از وقت ظهور است [که تعیین کننده آن دروغگو است همانا پدرم از پدرانش برای من نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَثَل قائم علیه السلام همانند زمان و وقت است که به طور ناگهانی به سراغ شما می‌آید».[۲۸۴]

امام زمان علیه السلام سومین نواده امام جواد علیه السلام

۱. عبدالعظیم گفت: نزد امام جواد علیه السلام رفتم و خواستم از ایشان سؤال کنم: «آیا قائم علیه السلام حضرت مهدی می‌باشد یا اینکه شخص دیگری است؟» ولی قبل از اینکه سؤالم را بپرسم، خود حضرت شروع کرد و فرمود: «ای ابالقاسم! قائم ما اهل بیت علیهم السلام، همان مهدی علیه السلام است؛ همان کسی که واجب است، مردم در غیبتش، منتظر او و در زمان ظهورش، فرمانبردار او باشند. او سومین نواده من است و قسم به کسی که محمّد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث کرد و ما را امام قرار داد، اگر از عمر دنیا، فقط یک روز بیشتر نمانده باشد، خداوند آن‌قدر آن روز را طولانی می‌کند تا اینکه حضرت مهدی علیه السلام در آن روز، ظهور نماید و زمین را از عدل و داد پر کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است. خداوند، امورات و مقدمات ظهور او را یک شبِ فراهم می‌کند، همان‌گونه که در مورد موسی علیه السلام این‌گونه کرد. زمانی که موسی علیه السلام رفت تا برای خانواده‌اش آتشی بیاورد و هنگامی که بازگشت، نبی و رسول شده بود.

بالاترین و بهترین عمل شیعیان ما، انتظار فرج است».[۲۸۵]

امام زمان علیه السلام نوه امام هادی علیه السلام

۱. امام هادی علیه السلام فرمود: «امام پس از من، فرزندم حسن می‌باشد و پس از فرزندش، قائم علیه السلام می‌باشد؛ کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده است».[۲۸۶]

امام زمان علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

۱. ابوهاشم جعفری گفت: شنیدم که امام هادی علیه السلام می‌فرمایند: «جانشین پس از من، فرزندم حسن است. پس در رابطه با جانشین جانشینم چگونه رفتار خواهید کرد؟» عرض کردم: «فدایت شوم! چطور؟» فرمود: «شما، او را نخواهید دید و برایتان جایز نیست که اسم ایشان را بیاورید». عرض کردم: «پس چگونه ایشان را نام بریم؟» فرمود: «بگویید حجت آل محمّد صلی الله علیه و

آله».[۲۸۷] ۲. محمّـد بن عثمان عمری گفت: از پـدرم شـنیدم که از امام حسن عسـکری علیه السـلام سؤالی شد و من هم نزد ایشان بودم، سؤال دربـاره روایتی بود که از پـدران امام حسن عسـکری علیه السـلام نقل شـده است: «هر آینه زمین تا روز قیامت از حجّت خدا خالی نمی‌باشد و هر کس بمیرد در حالی که امام زمان علیه السـلام خودش را نشـناخته باشد، مرگ او همانند مرگ افراد زمان جـاهلیت است». امـام فرمود: «این مطلب ماننـد روز حقیقت و روشن است». سؤال شـد: «ای فرزنـد رسول خـدا! امام و حجت پس از شما چه کسی است؟»

فرمود: «فرزنـدم محمّـد، او امام و حجّت بعد از من است، و هر کس بمیرد و او را نشـناسد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. آگاه باشید او غیبتی دارد که نادانان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۳۸

در آن دچار سرگردانی شوند و باطل جویان (اهل باطل) در آن هلاک گردند و کسانی که برای ظهورش، وقت معین نمایند، دروغ می‌گوینـد. او سـپس ظهـور می‌کنـد و گویـا پرچم‌هـای سـفیدی کـه بالاـی سـر او در نجـف (پشـت) کـوفه تکـان می‌خورنـد را می‌بینم».[۲۸۸] ۳. احمد بن اسـحاق اشـعری گفت: نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و قصد داشتم از امام پس از ایشان سؤال کنم که امام علیه السـلام ابتدا به من فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خدای بزرگ از هنگام خلقت حضرت آدم علیه السلام زمین را از حجت خود خالی نگذاشـته و تا روز قیامت هم خالی نخواهد گذاشت. حجتی که به سبب او بلا را از زمین دفع می‌کند و به سبب او بـاران بر زمین می‌بارد و زمین، برکات خود را خارج می‌سازد». عرض کردم: «یابن رسول خـدا! امام و خلیفه پس از شـما چه کسـی است؟»

امام علیه السلام با سرعت داخل خانه شد و سپس بیرون آمد در حالی که کودکی روی دوش ایشان بود که چهره‌ای بسیار نورانی و حدوداً سه ساله داشت، به من فرمود:

«ای احمد بن اسـحاق! اگر بزرگی و کرامت تو در پیش خدا، در نزد ائمّه و حجج خدا نبود، پسـرم را به تو نشان نمی‌دادم. او هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه اوست. او کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است. ای احمد بن اسـحاق! مثل او در میان این امّت، همانند خضـر و ذی‌القرنین (در غیبت طولانی) می‌باشد، او غیبتی دارد که هیـچ کسـی از هلاکت در زمان غیبت نجات نمی‌یابـد، مگر کسـی که خدا او را در قول به امامت او ثابت قدم بدارد و او را موفق به دعا برای تعجیل فرج نماید». عرض کردم: «ای مولای من! آیا علامت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۳۹

و نشـانه‌ای هست که به وسـیله آن، قلبم آرام گیرد». در این هنگـام، آن کـودک به زبـان عربی فصـیح گفت: «منم بقیـهٔ اللّه بر روی زمین و منم انتقام گیرنده از دشـمنان خدا، ای احمد بن اسحاق! بعد از این (دیدار) دنبال (دیدن) من نباش». با شادمانی از نزد ایشان خارج شـدم و فردا که شد، بازگشـتم و عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! شادمانی مرا با پاسخ به سؤالم بیشتر نمایید. سـنتی که از خضر و ذی القرنین در ایشان وجود دارد، کدام است؟» فرمود: «ای احمد! غیبت طولانی».

گفتم: «یـابن رسول خـدا! بی‌شـک، غیبت او طولانی خواهـد شـد». فرمود: «بله، به خـدا! آن قـدر طولانی می‌شود که بیشتر قائلین به ایشان، از عقیده خود دست برمی‌دارند و کسـی بر این عقیده باقی نمی‌ماند، مگر آنکه خدا از او برای ولایت ما عهد و پیمان گرفته، ایمان در قلب او ثابت شـده و خـدا او را با روح (الهی خویش) یاری و تأیید کرده باشد. ای احمد بن اسـحاق! این امر از امور الهی، سرّی از اسـرار الهی و غیبی از غیب‌های الهی است. پس آنچه به تو گفتم، بگیر، حفظ کن و مخفی نگهدار و از شکرگزاران باش تا در فردای قیامت در مقامات بلند بهشت، با ما باشـی».[۲۸۹] ۴. امام رضا علیه السـلام فرمود: «مهدی علیه السـلام از فرزند ابو محمّد، حسن بن علی علیه السـلام می‌باشد».[۲۹۰] ۵. محمّـد بن علی بن بلال می‌گوید: «دو سال پیش از شـهادت امام حسن عسـکری علیه

السـلام ایشان مرا از جانشـین پس از خود آگاه کرد و نیز سه روز قبل از شـهادتشان هم مرا از جانشـین پس از خودش آگاه کرد».[۲۹۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج۴ ؛ ص ۲۴۰

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴۰

نام پدر امام زمان علیه السلام

۱. از این باب و باب‌های دیگر این کتاب روشن می‌شود که نباید به روایت ابی داوود، اعتنایی کرد. ابی داوود از پیامبر صلی الله علیه و آله این‌گونه روایت کرده: «اگر از عمر دنیا، تنها یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی خواهد کرد تا اینکه مردی از من (یا اهل بیت من) را مبعوث می‌کند که اسم او، همانند اسم من و اسم پدرش، همانند اسم پدر من است و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده است. به این حدیث نمی‌توان اعتنا کرد؛ زیرا این همه اخباری که ما آورده‌ایم، دلالت دارند بر اینکه نام پدر ایشان حسن است. گنجی در کتاب "البیان "خود گفته است که ترمذی این حدیث را آورده است، ولی این قسمت که (نام پدرش هم نام پدر من است) را ذکر نکرده است. احمدبن حنبل با آن همه دقت خود در نقل احادیث، این حدیث را در چند جای سند خود ذکر کرده، ولی تنها گفته که اسم او، همانند اسم من است و بسیاری از افراد دیگر نیز، این حدیث را به این شکل نقل کرده‌اند. تنها کسی که این قسمت دوم را هم آورده است، زائده از عاصم است و انسان عاقل، هیچ شکی ندارد که این قسمت دوم، هیچ اعتباری ندارد، با این همه روایت که از طرق مختلف نقل شده است و این قسمت دوم را ندارد.

صاحب کتاب "کشف الغمه "می‌گوید: «شیعیان، این حدیث را صحیح نمی‌دانند؛ زیرا نام ایشان و نام پدر ایشان برای آن‌ها ثابت و معلوم است، ولی اهل سنت، اعتقاد دارند که زائده (راوی حدیث) کسی است که معمولًا به احادیث اضافه می‌کند و این قسمت دوم را هم خود اوبه حدیث اضافه کرده است. این کلامی کوتاه در رابطه با سند این حدیث بود و با این توضیحات، روشن شد که این قسمت دوم حدیث، اعتباری ندارد و انسان مطمئن می‌شود که زائده‌ای است که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴۱

راوی حدیث آن را اضافه کرده است.

احتمال دیگری هم وجود دارد که این قسمت از حدیث را اهل سیاست و ریاست به حدیث اضافه کرده باشند؛ زیرا احادیث در تأسیس حکومت‌ها و موفق بودن سیاست‌ها نقش بزرگی داشته‌اند و به همین دلیل رؤسای حکومت‌ها، حتی دستور به جعل احادیث می‌دادند تا به وسیله آن احادیث، دل‌های مردم رابه سوی حکومت خویش جلب نمایند. شاهد این گفته ما، رفتار معاویه و شدت عمل و برخورد او با کسانی بود که فضایل و مناقب علی علیه السلام را روایت می‌کردند و دادن جایزه از طرف او به کسانی که در نکوهش علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام احادیثی را جعل می‌کردند و یا در مدح عثمان و دیگر سران بنی امیه احادیثی را جعل می‌نمودند و بندگان زر و سیم و دنیایی همچون ابوهریره را برای این کار اجیر کرده بود و در ابتدای حکومت بنی‌عباس هم، وضع به همین گونه بود و جاعلین احادیث به امر آن‌ها یا برای تقرب به آن‌ها احادیثی را جعل کردند و سیاست‌ها، اعمال و رفتار آن‌ها را با آن احادیث جعلی تأیید کردند.

از مسائلی که عباسیون برای اینکه حکومت نامشروع خویش را بر پایه دینی استوار کرده باشند، به آن تمسک پیدا کردند، بشارت‌هایی بود که در زمینه حضرت مهدی علیه السلام وارد شده بود.

بـا این توضـیحات بعیـد نیست که این جمله «اسم ابیه اسم ابی» برای تقـویت و تأییـد حکومت محمّـد بن عبـداللَّه منصور عباسـی که ملقب به مهـدی بوده، به این حـدیث اضافه شـده باشد و یا برای تأیید محمّد بن عبداللَّه بن حسن که ملقب به نفس زکیه بوده، جعل شده باشد.

به نظر من این احتمـال، خیلی قوی است. بعضـی از مورخـان هماننـد صـاحب فخری در کتاب «آداب السـلطانیه و الـدول الاسـلامیه» گفته‌اند که عبداللَّه، در قلب و دل بعضی از مردم این گونه القا کرده بود که فرزند او محمّد، همان مهدی موعود

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴۲

است و او کسـی است که این قسـمت دوم را روایت کرده است. امام صادق علیه السـلام به پـدر او فرمود: «پسـرش به این چیزی که مورد نظر اوست، نخواهد رسید».

در هر حال، اعتبار و ارزشـی برای این قسـمت از حدیث وجود ندارد، خصوصاً در مقابل آن اخبار زیادی وجود دارد که این قسمت در آنها ذکر نشده است. البته دلایل دیگری نیز برای این قسمت وجود دارد، از جمله:

۱. آنچه در کتاب "البیان "کنجی شافعی ذکر شده است، احتمال دارد که اشتباه از نویسنده باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده باشد: «اسم ابیه اسم ابنی؛ یعنی نام پدر او، هم نام پسر من است»؛ و مراد، امام حسن مجتبی علیه السـلام باشد و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان تعبیر به فرزندم کند، بسـیار زیاد است و راوی اشـتباه کرده است و ابنی را ابی نوشته است و حدیث ۴ همین باب این احتمال را تأیید می کند.

۲. آنچه کمـال الـدین محمّـد بن طلحه شـافعی بیـان کرده است، اوّل اینکه: در زبان عرب شایع و معمول است که کلمه «اب» بر جدّ بزرگ نیز اطلاـق شـود و در قرآن هم این گونه اطلاـق وجود دارد، مثـل: مِلَّةَ أَبیکُمْ إِبْراهیمَ [۲۹۲] و نیز کلام حضـرت یوسف علیه السلام که در قرآن است:

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَآءِی إِبْرَاهِیمَ وَإِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ [۲۹۳] و نیز در کلام و احادیث پیامبر صـلی الله علیه و آله هم این گونه اطلاقات وجود دارد، همانند حدیث معراج که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من گفتم: «این کیست؟» او گفت: «این فرد، پدرت ابراهیم است».

پس از این مطالب روشن شد که لفظ «اب» بر جد و اجداد بالاتر هم اطلاق می‌شود.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴۳

دوم اینکه، کلمه اسم بر کنیه و بر صـفت فرد هم اطلاـق می‌شود و حتی صـفحاء و بلغاء هم این کـار را کرده‌انـد و در احـادیث هم این‌گونه اسـتعمال‌ها وجود دارد و حتی مسـلم و بخـاری از علمـای اهل سـنت نقل کرده‌انـد که پیامبر صـلی الله علیه و آله، علی علیه السـلام را ابوتراب نامیـد و اسـمی محبوب‌تر از این اسم نزد او وجود نـداشت. در اینجـا، آن‌هـا اسم را بر کنیه اطلاـق کرده‌انـد؛ زیرا ابوتراب کنیه است و اسم نمی‌باشد.

حال که این دو مطلب روشن شـد، بدان که پیامبر صـلی الله علیه و آله دو نوه داشت، ابومحمّد حسن علیه السـلام و اباعبداللَّه حسـین علیه السـلام و پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث به جای استفاده از کنیه، از اسم استفاده کرده است و مراد ایشان از اسم، کنیه می‌باشد و همچنین به جای اسـتفاده از کلمه جد، از کلمه «اب» استفاده کرده و مراد ایشان از اب، جد می‌باشد و در واقع معنی کلام پیامبر صلی الله علیه و آله این می‌باشد که: نام او، هم نام من است؛ یعنی محمّد و کنیه جد او، نام پدر من می‌باشد؛ زیرا جد حضرت مهدی علیه السلام امام حسین علیه السلام؛ یعنی اباعبداللَّه است و نام پدر پیامبر صلی الله علیه و آله عبداللَّه است در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله با کلامی کوتاه و مختصـر این مطلب را هم رسانده‌انـد که حضـرت حجت علیه السـلام از فرزنـدان و نسل امام حسـین علیه السـلام می‌باشد. پس با این اوصاف، تمامی صـفات و نشانه‌هایی که پیامبر صـلی الله علیه و آله بیان فرموده، در حضـرت مهدی علیه السلام وجود دارد و این توضیح و بیان برای دفع شبهه از این حدیث، کافی است.

۳. آنچه در کتاب "بحارالانوار "از بعضی از معاصرینِ علّامه مجلسی نقل شده که کنیه امام حسن عسکری علیه السلام ابومحمّد است و عبداللّه، پدر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هم کنیه‌اش ابومحمّد است، پس دو کنیه، همانند یکدیگر هستند، همان‌گونه که بیان شد، کنیه داخل در اسم است.

۴. آنچه بعضی از بزرگان آن را نقل کرده‌اند که بهترین وجه هم همین است که بگوییم اصل خبر و حدیث این گونه بوده است: «اسمه اسمی و اسم ابی»؛ یعنی نام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴۴

او، نام من و نام پدر من است و او هم نام من و هم نام پدر من است و در اخبار بسیاری آمده است که حضرت مهدی علیه السلام سه اسم داشته‌اند که یکی از آن‌ها عبداللّه است که نام پدر پیامبر صلی الله علیه و آله هم همین بوده است. از طرفی در بعضی از روایات این‌گونه داریم که «اسمه اسم ابی»؛ یعنی او هم نام پدر من است و در این روایت مورد بحث ما، چون راوی نمی‌دانسته که حضرت مهدی علیه السلام اسمی هم، به نام عبداللّه دارد، معنی روایت را نفهمیده و به همین خاطر، خودش کلمه اسم ابیه را اضافه کرده است و اگر این گونه باشد، دیگر هیچ ایرادی بر این خبر وارد نمی‌باشد؛ زیرا دانستیم که حضرت مهدی علیه السلام سه اسم دارد.

۵. بیان نموده است (همان بزرگی که پاسخ چهارم را داده بود) که احتمال دارد حدیث این‌گونه بوده باشد: «اسمه اسمی و اسم ابنه اسم ابی»؛ یعنی او هم نام من و نام فرزند او، نام پدر من است؛ زیرا در بعضی از روایات داریم که نام یکی از فرزندان حضرت مهدی علیه السلام عبداللّه است و یکی از کنیه‌های ایشان اباعبداللّه است و این روایت را که به این موضوع دلالت دارد در باب اوّل، فصل دو، حدیث ۵۳ آورده‌ایم.

۶. فاضل گران‌قدر، محمّد رضا امامی در کتاب "جنّات الخلود "ذکر کرده که امام حسن عسکری علیه السلام دو نام دارد: یکی حسن و دیگری عبداللّه و همچنین از علمای شیعه، صاحب کتاب "کفایة الموحدین "و در بین علمای اهل سنّت ملك العلما، قاضی شهاب الدین دولت آبادی، صاحب تفسیر "بحر موّاج "،"مناقب السادات "و "هدایة السعداء "و علمای دیگری چون صاحب کتاب "نجم الثاقب "و نیز مولی معین هروی، صاحب تفسیر "اسرار الفاتحه "این مطلب را بیان کرده‌اند که امام حسن عسکری علیه السلام دو نام داشته و بنابراین دیگر جایی برای اشکال باقی نمی‌ماند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴۵

۱. مفضل بن عمر گفت: نزد مولای خویش، امام صادق علیه السلام رفتم و از ایشان در مورد جانشین پس از خود سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: «ای مفضل! امام پس از من موسی علیه السلام می‌باشد و امام منتظر علیه السلام فرزند حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی علیه السلام می‌باشد».[۲۹۴] ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نام او، هم نام من و نام پدرش، هم نام پسر من است و او از فرزندان دختر من است».[۲۹۵]

امام زمان علیه السلام فرزند سرور کنیزان

۱. امام علی علیه السلام در خطبه‌ای پس از جنگ نهروان فرمود: «این یک امر الهی است که فرامی‌رسد. پس ای فرزند بهترین کنیزان! تا کی منتظر هستی؟ بشارت باد تو را به پیروزی نزدیکی که از جانب خدای رحیم واقع می‌شود، پدر و مادرم فدای عدّه کمی که در زمین ناشناخته و گمنام هستند».[۲۹۶] ۲. حکم بن عبدالرحیم القصیر گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «آیا منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از سرور کنیزان، فاطمه علیها السلام است؟» فرمود: «فاطمه علیها السلام سرور زنان آزاده است [نه کنیز]».[۲۹۷] ۳. حرث بن شرب گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم زمانی که فرزندش امام حسن علیه السلام به سوی ایشان

آمد و فرمود: «ای فرزند رسول خدا! خوش آمدی». سپس فرزندش امام حسین علیه السلام به سوی ایشان آمد که امام فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد ای پدر پسر سرور کنیزان!» شخصی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «چرا به حسن علیه السلام این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴۶

گونه و به حسین علیه السلام آن گونه؟ و پسر سرور کنیزان کیست؟»

فرمود: «او آن گم گشته، دور شده و رانده شده (م ح م د) پسر حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین است» و با بردن نام حسین علیه السلام دست خویش را بر سر حسین علیه السلام نهاده و فرمود: «این».[۲۹۸]

سه اسم محمّد، علی و حسن پشت سرهم آیند چهارمین آن‌ها، قائم علیه السلام است

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی که چهار اسم از ائمه که از فرزندان من هستند، پشت سر هم آمدند که محمّد، علی و حسن باشند، چهارمین آن‌ها، قائم منتظر علیه السلام است».[۲۹۹]

امام زمان علیه السلام آخرین و دوازدهمین امام

۱. ابوخالد کابلی گفت: نزد امام سجاد علیه السلام رفتم و به ایشان عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! ما را آگاه کن از کسانی که خداوند اطاعت و دوست داشتن آن‌ها را بر ما واجب دانسته و اقتدا نمودن به آن‌ها را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم لازم کرده است».

فرمود: «ای کابلی! همانا اولی الامری که خداوند، آن‌ها را امام مردم قرار داده و اطاعت آن‌ها را بر شما واجب کرده، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام و سپس حسن علیه السلام و بعد حسین علیه السلام، فرزندان علی علیه السلام می‌باشند و سپس این امر به ما رسید».

امام علیه السلام در ادامه سکوت نمود. به ایشان عرض کردم: «روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «زمین از حجت خدا بر بندگانش خالی نمی‌ماند. پس امام و حجت بعد از شما چه کسی است؟»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴۷

فرمود: «فرزندم محمّد علیه السلام که نام او در تورات، باقر است که او علم را می‌شکافد، چه شکافتنی! و او امام و حجت پس از من است و پس از او، فرزندش جعفر علیه السلام است که نام او در میان آسمانیان، صادق است».

عرض کردم: «چگونه تنها نام ایشان صادق شد، در حالی که همه شما صادق هستید؟»

فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی که فرزندم جعفربن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام به دنیا آمد، نام او را صادق بگذارید؛ زیرا یکی دیگر از نوادگان باقر علیه السلام که نام او هم جعفر است، ادعای امامت می‌کند، در حالی که به خدا دروغ می‌بندد. او در نزد خدا، جعفر کذّاب و دروغگوست؛ ادعا کننده چیزی است که شایستگی آن را ندارد، او مخالف پدرش است، به برادرش حسادت می‌ورزد و او کسی است که می‌خواهد در زمان غیبت ولیّ خدا، سرّ خدا را کشف کند».

سپس امام سجاد علیه السلام گریه شدیدی نمود و فرمود: «گویی الان، جعفر کذاب را می‌بینم که طاغوت زمان خود را وادار به تفتیش امر ولیّ خدا که غائب و در حفظ خدا می‌باشد، نموده و او در خانه پدرش، مسؤول و موکّل شده به خاطر جهلی که بر ولات او دارد و اگر به او دسترسی یابد حریص بر قتل او می‌باشد، براستی او به میراث برادرش چشم طمع دارد و می‌خواهد که آن

را به ناحق بگیرد».

عرض کردم: «آیا این واقعه روی خواهد داد؟» فرمود: «بله، به خدا. این مطلب در کتاب و صحیفه‌ای که نزد ماست، نوشته شده و در آن، سختی‌هایی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد می‌آید، نوشته شده‌است».

عرض کردم: «پس از آن، چه می‌شود؟» فرمود: «سپس غیبت ولیّ خدا و دوازدهمین وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله ادامه خواهد داشت. ای اباخالد! اهل زمان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴۸

غیبت که قائل به امامت ایشان هستند و منتظر ظهور او می‌باشند، برترین مردم هستند؛ زیرا خدا به آن‌ها فهم و عقلی داده که غیبت برای آن‌ها همچون مشاهده شده است و آن‌ها همچون مجاهدین در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند، آن‌ها واقعاً مخلص‌اند و به راستی که شیعیان ما هستند. آن‌ها مردم را در خفا و آشکار به دین خدا دعوت می‌کنند و انتظار فرج از بزرگ‌ترین اعمال است».[۳۰۰]

امام زمان علیه السلام زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌طور که پر از ظلم شده است

۱. امام حسین علیه السلام فرمود: «اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خدا آن قدر آن روز را طولانی خواهد کرد که مردی از فرزندان من ظهور کند و زمین را از عدل و داد پر نماید، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است».[۳۰۱] ۲. اصبغ بن نباته گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم، در حالی که ایشان مشغول فکر کردن بود. عرض کردم: «آیا شما به این دنیا، تمایل و رغبتی دارید؟» فرمود: «به خدا قسم! هرگز، حتی یک روز به دنیا رغبت و میل پیدا نکردم، ولی من در مورد یازدهمین نواده‌ام فکر کردم، او مهدی علیه السلام است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است. او غیبتی دارد که گروهی در آن گمراه می‌شوند و گروهی هدایت می‌گردند».[۳۰۲] ۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی از فرزندان من است که غیبتی دارد و زمانی ظهور خواهد کرد که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است».[۳۰۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۴۹

دو غیبت امام زمان علیه السلام

۱. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «برای قائم علیه السلام دو غیبت وجود دارد که یکی طولانی و دیگری کوتاه است. در غیبت اوّل، جای حضرت را، شیعیان خاص ایشان می‌دانند و در غیبت دیگر، مکان آن حضرت را به جز تعداد خاصی از پیروان آن حضرت نمی‌دانند».[۳۰۴] ۲. امام علی علیه السلام درباره آیه شریفه وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يرْجِعُونَ [۳۰۵] فرمود: «این آیه شریفه درباره ما نازل شده و امامت را در نسل حسین علیه السلام تا روز قیامت قرار داده و برای قائم ما علیه السلام دو غیبت است که یکی از آن‌ها از دیگری طولانی‌تر است؛ پس بر امامت او پابرجا نمی‌ماند؛ مگر کسی که یقین قوی و معرفت و شناخت صحیح داشته باشد».[۳۰۶] ۳. ابابصیر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «امام باقر علیه السلام می‌فرمود:

«حضرت قائم علیه السلام دو غیبت دارد که یکی از آن‌ها از دیگری طولانی‌تر است»

امام صادق علیه السلام فرمود: «بله، این گونه است و این صورت نمی‌گیرد؛ مگر پس از ظهور سفیانی و شدت بلا بر مردم و قتل و کشتاری که مردم از آن، پناه به حرم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌برند».[۳۰۷] ۴. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«برای حضرت قائم علیه السلام دو غیبت وجود دارد که در یکی از آن‌ها از غیبت باز می‌گردد و در غیبت دیگر، کسی نمی‌داند او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۵۰

کجاست. او در مراسم مردم حاضر می‌شود و او آن‌ها را می‌بیند، ولی مردم، او را نمی‌بینند».[۳۰۸] ۵. امام علی علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام دو غیبت دارد که یکی از آن‌ها آن‌قدر طولانی می‌شود که بعضی از آن‌ها می‌گویند، او مرده است و هیچ کس از مکان ایشان مطلع نمی‌شود».[۳۰۹]

غیبت طولانی و ظهور با اجازه خداوند

۱. سعده گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم که پیرمردی قد خمیده که به عصایش تکیه داده بود، وارد شد و به امام علیه السلام سلام کرد، جواب شنید و گفت: «ای فرزند رسول خدا! دست خویش را به من بده تا ببوسم». امام دست خویش را جلو آورد و او دست امام را بوسید و گریه کرد. امام علیه السلام فرمود: «چه چیز تو را به گریه درآورده است؟»

گفت: «فدایت شوم، ای فرزند رسول خدا! صد سال است که منتظر قائم شما هستم. با خود می‌گفتم این ماه می‌آید، این سال می‌آید تا اینکه سنّم بالا رفت و استخوان‌هایم سست شد و مرگم نزدیک گردید و درباره شما چیزهایی می‌بینم که دوست ندارم. می‌بینم شما را می‌کشند و دشمن شما را می‌بینم که قدرتمند شده و بر امور مسلمین مسلط گشته است. پس چگونه گریه نکنم؟»

امام صادق علیه السلام نیز گریست و سپس فرمود: «ای پیرمرد! اگر تا زمان ظهور قائم علیه السلام عمر کردی، پس با ما در درجات عالیه خواهی بود و اگر مرگ تو فرا رسید، در روز قیامت با ثقل پیامبر صلی الله علیه و آله خواهی بود و ثقل پیامبر صلی الله علیه و آله ما هستیم که ایشان فرموده: «دو چیز سنگین در میان شما باقی می‌گذارم تا گمراه نشوید، کتاب خدا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۵۱

و اهل بیتم».

پیرمرد گفت: «از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شدم». امام فرمود: «ای پیرمرد! بدان که قائمِ ما علیه السلام از صلب حسن است، حسن از صلب علی، علی از صلب محمّد، محمّد از صلب علی، علی از صلب پسر من است (و با دست خویش به امام کاظم علیه السلام اشاره کرد) و این فرزند از صلب من است و ما دوازده امامیم که همگی معصوم و پاک هستیم».

پیرمرد گفت: «ای آقای من! آیا بعضی از شما از بعضی دیگر برتر هستید؟» امام علیه السلام فرمود: «خیر، ما در فضل و برتری با هم برابر هستیم؛ ولی بعضی از ما از بعضی دیگر عالم‌تر هستیم. اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند به قدری آن روز را طولانی خواهد کرد که قائم ما اهل بیت علیهم السلام ظهور کند و شیعیان ما در زمان غیبت او به حیرت و بلا دچار می‌شوند و در این موقع است که خداوند مخلصین را بر هدایت خویش ثابت قدم می‌کند. خدایا آن‌ها را یاری نما».[۳۱۰] ۲. محمّد بن حسن گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام نام قائم علیه السلام را برد و فرمود: «بدانید که او غایب خواهد شد تا آنجا که جاهلین می‌گویند، در آل محمّد صلی الله علیه و آله از طرف خدا حجتی وجود ندارد».[۳۱۱] ۳. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «قائم ما علیه السلام غیبتی دارد که زمان آن طولانی است.

گویی شیعیان در آن زمان، همچون چارپایی که به دنبال چراگاه، سرگردان می‌گردد، می‌باشند و آن را نمی‌یابند. آگاه باشید که هر کس در آن زمان، بر دین خود پابرجا باشد و به علّت طولانی بودن غیبت، قسیّ القلب نشود، در روز قیامت هم رتبه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۵۲

و هم درجه با من خواهد بود. زمانی که قائم ما علیه السلام ظهور کند، بیعت هیچ کس بر گردن او نیست و به همین دلیل ولادتش مخفیانه بوده و غایب شده است».[۳۱۲] ۴. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «برادران یوسف از نوادگان و فرزندان پیامبران بودند

و یوسف را فروختند، در حالی که برادران او بودند و آن‌ها یوسف را نشناختند تا زمانی که او به آن‌ها گفت: من یوسف هستم. مردم و این امّت، منکر نمی‌شوند که خداوند زمانی خواسته باشد که حجتش مخفی باشد. در آن زمان یوسف در مصر بود و بین او و پدرش هجده روز فاصله بود و اگر خدا می‌خواست که یوسف شناخته شود، قادر بود؛ همان‌گونه هنگامی که بشارت زنده بودن یوسف به یعقوب داده شد، به خدا قسم که یعقوب و فرزندانش آن راه را نُه روزه رفتند تا به یوسف رسیدند و مردم منکر این واقعیت نمی‌شوند که خداوند همان کاری را که با یوسف نمود، که برادرانش هم او را نمی‌شناختند، همان کار را با حجت خویش انجام دهد و حجت خدا در بازارها رفت و آمد کند، ولی مردم او را نشناسند تا آنکه خدا به او اجازه دهد که خود را به مردم معرفی کند، همان‌طورکه به یوسف اجازه داده شد و یوسف به برادران خود گفت: آیا دانستید که با یوسف و برادرش بنیامین در زمانی که جاهل بودید، چه کردید؟ آن‌ها گفتند: آیا تو یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم و این هم برادرم است».[۳۱۳] ۵. امّ هانی گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «معنی و تفسیر این آیه: فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ [۳۱۴] چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «ای ام هانی! مراد امامی است که از مردم غایب می‌شود و مردم از علم او محروم می‌شوند و سپس چون ستاره‌ای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۵۳

فروزان ظاهر می‌شود، اگر آن زمان بودی، چشمت روشن باد».

در کتاب «ینابیع المودّة» از امام باقر علیه السلام روایت شده: «خنّس امامی است که ...

غایب می‌شود و پس از آن، چون ستاره‌ای فروزان ظهور می‌کند».

در «کمال الدین» این روایت از ام هانی این‌گونه نقل شده است: نزد مولای خویش امام باقر علیه السلام رفتم و عرض کردم: «آیه‌ای از کتاب خدا به قلبم وارد شده که خواب را از چشمانم ربوده است و مرا به خود مشغول کرده است». فرمود: «ای ام هانی! سؤالی داری!» عرض کردم: «درباره این آیه شریفه: فَلاـ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ [۳۱۵] امام فرمود: «خوب سؤالی کردی. ای‌ام هانی! این مولودی است که در آخرالزمان می‌آید و او مهدی اهل بیت علیهم السلام است که برای او سرگردانی و غیبتی است که در آن غیبت، گروهی هدایت و گروهی گمراه می‌شوند؛ پس خوشا حال تو اگر او را درک کنی و خوشا به حال کسی که او را درک کند».[۳۱۶] ۶. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «مردم امام خویش را از دست می‌دهند؛ ولی امام در موسم‌ها شاهد و ناظر است و آنان را می‌بیند، ولی آن‌ها او را نمی‌بینند».[۳۱۷] ۷. امام صادق علیه السلام فرمود: «صاحب الامر علیه السلام غیبتی دارند که هر کس در زمان غیبت بخواهد دین خود را حفظ نماید، همانند کسی است که بخواهد خارهای چوبی را با دست بکند. پس چه کسی طاقت دارد که با دست، خارهای چوب را بکند؟[۳۱۸] ۸. عبداللّه بن عامر بن سعد اشعری می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «از شهرت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۵۴

بپرهیزید. به خدا قسم! امام شما سال‌هایی غایب خواهد شد و در غیبت باقی خواهد ماند تا آنجا که گفته می‌شود، او مرده و از بین رفته است و در کجا زندگی می‌کند؟ چشم‌های مؤمنین برای او گریان خواهد شد و گرفتار خواهند شد، همان‌گونه که کشتی در امواج دریا گرفتار می‌شود و نجات نمی‌یابد؛ مگر کسی که خدا از اوعهد گرفته و ایمان در قلب او ثابت باشد و خدا او را تأیید کند. شما دوازده پرچم را خواهید دید که نمی‌دانید کدام پرچم از چه کسی است و حق کدام است؟» من گریستم، امام علیه السلام فرمود: «برای چه گریه می‌کنی؟»

عرض کردم: «چگونه گریه نکنم، در حالی که نمی‌دانیم کدام پرچم حق است، پس ما چه کنیم؟» امام علیه السلام نگاهی به خورشید انداخت و فرمود: «ای عبداللّه! این خورشید را می‌بینی؟» عرض کردم: «بله». فرمود: «به خدا! امر ما از این خورشید واضح‌تر است».[۳۱۹] ۹. سدیر صیرفی گفت: من، ابوبصیر و مفضل بن عمر نزد امام صادق علیه السلام رفتیم و دیدیم ایشان روی خاک

نشسته و عبایی بر روی دوش خود انداخته است و همانند کسی که فرزندش مرده است و جگرش سوخته است، می گرید و اندوه و حزن از چهره ایشان نمایان است و اشکش سرازیر است.

گفتم: «ای آقای من! زمین برایم تنگ شده و راحتی قلبم از بین رفته و مصیبت‌ها فراوان شده و مصیبتِ از میان رفتن یکی پس از دیگری سنگین است و اشک از چشم سرازیر است و خون دلم از سینه‌ام بیرون می‌آید».

سدیر گفت: عقل‌های ما از این سخنان امام علیه السلام سرگردان و قلوب ما بسیار اندوهناک شده بود و گمان کردیم که امام برای اتفاق ناگواری این گونه زاری می کنند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۵۵

گفتیم: «ای فرزند بهترین مخلوقات! به چه دلیل چشمان شما گریان است؟

و چه چیز باعث به وجود آمدن این حالت در شما شده است؟»

امام علیه السلام آهی کشید و فرمود: «امروز صبح به کتاب جفر نگاه کردم (کتابی که همه علوم در آن می‌باشد و تا روز قیامت خواهد بود) خدا این کتاب را به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او اختصاص داده است. در آن کتاب، درباره زمان تولد و غیبت امام غایب علیه السلام و طول عمرش و گرفتاری مؤمنین در آن زمان و ایجاد شک و شبهه در دل آن‌ها، به علّت طولانی شدن غیبت و بازگشت بسیاری از آن‌ها از دینشان و برداشتن اسلام از گردنشان که خدای بزرگ فرمود:

وَكُلّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ [۳۲۰] «اعمال هر انسانی را به گردنش آویختیم»؛

یعنی «ولایت» تأمل کردم».

بعد از این سخنان اندوه مرا فرا گرفت. عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! بعضی از آنچه می‌دانی، به ما بگو و به فضل و کرم خود، ما را نیز شریک گردان».

فرمود: «خداوند بزرگ برای قائم ما علیه السلام سه ویژگی قرار داده که برای سه پیامبر هم آن‌ها را قرار داده بود: زمان و مکان تولد او را همانند زمان و مکان تولد موسی علیه السلام قرار داد، غیبت او را همچون غیبت عیسی قرار داد و طولانی بودن غیبت او را همچون طولانی بودن عمر حضرت نوح علیه السلام است.

اما درباره مکان و زمان تولد موسی علیه السلام: چون فرعون اطلاع یافت که از بین رفتن حکومتش به دست اوست، کاهنان را جمع کرد و کاهنان نسب موسی را به او گفتند و اینکه او فردی از بنی‌اسرائیل است و به همین دلیل فرعون بیست هزار و اندی را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۵۶

کشت، ولی موفق به قتل موسی علیه السلام نشد؛ زیرا خداوند او را حفظ کرده بود.

همین‌طور بنی عباس و بنی امیه زمانی که مطّلع شدند که از بین رفتن حکومت آن‌ها به دست قائم علیه السلام است، دشمن ما شدند و برای قتل و از بین بردن نسل خاندان محمّد صلی الله علیه و آله شمشیر کشیدند؛ تا اینکه بتوانند قائم علیه السلام را بکشند، ولی خدا نخواست که هیچ کس از ظالمان از امر او آگاه شوند.

اما درباره غیبت موسی علیه السلام: یهود و نصاری همگی گمان کردند که او مرده است، ولی خدای بزرگ فرمود:

وَما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَلكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ [۳۲۱] «او نه کشته شد و نه به صلیب کشیده شد؛ بلکه برای یهود اشتباه به وجود آمد».

غیبت حضرت قائم علیه السلام هم، همین گونه است؛ زیرا مردم به علّت طولانی شدن آن، منکر غیبت می‌شوند و در این هنگام، بعضی می گویند، او اصلًا متولّد نشده است، بعضی می گویند او متولّد شده و فوت کرده است، بعضی کافر شده، می گویند امام یازدهم عقیم بوده است، بعضی هم قائل به سیزده امام و بیشتر می‌شوند و بعضی می گویند، روح او در جسم دیگران قرار گرفته است.

امّا طولانی شدن عمر نوح علیه السلام: زمانی که می‌خواست عقوبت از آسمان بر قومش نازل شود، خداوند، جبرئیل را به سوی نوح علیه السلام فرستاد و فرمود که خداوند می‌فرماید: اینها خلایق و بندگان من هستند و من آن‌ها را عذاب نمی‌کنم؛ مگر پس از اینکه تو دعوت خود را دوباره تأکید و تکرار نمایی، پس دوباره برای دعوت قوم خویش تلاش کن و این هسته را بگیر و بکار و هرگاه که بزرگ شد و ثمر داد، برای تو

خلاص و راحتی خواهد بود و مؤمنین را هم به این مطلب بشارت ده.

آنگاه که آن هسته و دانه بزرگ شد و میوه داد، پس از زمانی طولانی، خداوند دوباره به او دستور داد که هسته‌های میوه‌های آن درخت را دوباره بکارد و دوباره قوم خود رابه سوی خدا بخوان.

موسی علیه السلام قوم خود را از این مطلب آگاه کرد که دوباره باید صبر کنند و در این هنگام سیصد نفر از کسانی که به او ایمان آورده بودند، از ایمان خود دست برداشتند و گفتند: اگر حرف‌های نوح علیه السلام درست بود، نباید در وعده الهی خلاف واقع می‌شد.

پس از این، تا هفت بار، از جانب خداوند دستور آمد که دوباره هسته‌ها را بکار تا رشد کنند و تبدیل به درخت شوند و از کسانی که ایمان آورده بودند، گروه گروه از ایمان خود باز می‌گشتند تا آنجا که هفتصد و اندی نفر از ایمان خود بازگشتند و در این هنگام خداوند وحی کرد: الان دیگر، پس از شب تاریک، صبح شده و پاکی و ناپاکی، خالص و جدا شده، چون هر کس که باطن ناپاکی داشت، از ایمان خود دست برداشت و اگر من در همان ابتدا کفار را هلاک می‌کردم و آن‌ها را که به تو ایمان آورده بودند، باقی می‌گذاشتم و هلاك نمی‌کردم، در این صورت وعده من به مؤمنان خالص قوم تو صادق نبود که به آن‌ها وعده داده بودم به ریسمان نبوت تو چنگ بزنند تا من آن‌ها را خلیفه بر روی زمین گردانم و ترس آن‌ها را به امن تبدیل کنم و چگونه می‌توانستم آن‌ها را خلیفه در روی زمین قرار دهم و ترس و اضطراب آن‌ها را به امن تبدیل کنم، در حالیکه می‌دانستم عدّه‌ای از آن‌ها باطن ناپاکی دارند و به ظاهر ایمان آورده‌اند، ولی منافق می‌باشند و هرگاه که مؤمنین را خلیفه بر روی زمین می‌کردم، آنگاه آن‌ها دشمنی خود را با مؤمنین واقعی آشکار کرده و با آنان بر سر طلب ریاست به جنگ می‌پرداختند و در این صورت، دیگر آن امنیتی که وعده آن را

به مؤمنین داده بودم، تحقق پیدا نمی‌کرد. پس حال، به دستور ما کِشتی را بساز!»

امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام نیز این گونه است؛ زیرا غیبت او آنقدر طولانی می‌شود که پاکی‌ها از ناپاکی‌ها جدا می‌شوند و هر کس از شیعیان که باطن پلید و ناپاك دارند و منافق می‌باشند، از ایمان ظاهری خود دست برمی‌دارند». مفضل گفت: «ناصبی‌ها گمان می‌کردند که این آیه در مورد ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت علی علیه السلام نازل شده است».

امام علیه السلام فرمود: «خداوند، قلوب و دل‌های آن‌ها را هدایت نمی‌کند! چگونه این آیه درباره آن زمان باشد، در حالی که بسیاری از فتنه‌ها و جنگ‌ها در زمان آن‌ها وجود داشته است [در حالی که در آیه، صحبت از امنیت است اما اینکه خداوند، عمر بنده صالح خویش؛ یعنی حضرت خضر علیه السلام را طولانی کرد، نه به علّت نبوّت او، نه کتاب او، نه شریعت او، نه امامت و پیشوایی او و نه طاعت او بوده؛ بلکه خداوند بزرگ، چون می‌دانست عمر حضرت مهدی علیه السلام طولانی است و به علّت همین طولانی بودن، عدّه‌ای منکر این طول عمر می‌شوند، خداوند عمر این بنده صالح خویش را طولانی کرد تا به وسیله طول عمر او، بر طول عمر حضرت قائم علیه السلام استدلال شود و دلیل و حجت مخالفان از بین برود و دیگر مردم، در مقابل خدا حجّتی برای عدم ایمان به حضرت قائم علیه السلام نداشته باشند».[۳۲۲] ۱۰. علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمود: «صاحب الامر علیه السلام از

فرزنـدان من است، او کسـی است که در مورد او گفته می‌شود که مرده و نابود شده است».[۳۲۳] ۱۱. مظفر علوی گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «قائم ما علیه السلام غیبتی دارد که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۵۹

مدّت آن طولانی است». عرض کردم: «این غیبت، به چه سبب است؟» فرمود:

«خداوند بلند مرتبه، خواسته که سنن و روش انبیای گذشته اجرا شود و خداوند می‌فرماید:»

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ [۳۲۴] «شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید»؛

یعنی از سـنتی از سـنت‌های گذشـتگان، به سنّتی دیگر منتقل می‌شوید».[۳۲۵] ۱۲. امام صادق علیه السـلام فرمود: «خداوند به وسـیله کوفه بر سـایر شـهرها و بـا مؤمنین کوفه بر مؤمنین دیگر شـهرها و به وسـیله شـهر قم بر سایر شـهرها و به وسـیله اهل قم بر همه مردم مشـرق و مغرب زمین از جن و انس، احتجاج کرده و خداونـد مردم قم را مستضـعف قرار نـداده؛ بلکه آن‌ها را کمک و یاری نموده است. دین و اهل دین، عجین در قم انـد و اگر این‌گونه نبود و همه مردم به سوی قم می‌رفتنـد، قم خراب می‌شـد و اهلش اهل باطل می‌شدند.

زمانی خواهـد رسـید که قم و اهل آن بر همه خلایق حجت می‌شونـد و آن در زمان غیبت قائم ما علیه السـلام و ظهور او می‌باشد و اگر این طور نبود، زمین، اهل خود را فرو می‌برد؛ ملائکه بلاها را از قم واهل قم دور می‌کننـد و هیچ سـتمگری قصد قم را نمی‌کند، مگر اینکه خداونـد او را درهم می‌شـکند و او را به مصـیبت و یا دشـمنی مشغول می‌کنـد و خداوند یاد قم را از ذهن جبّاران، پاک می‌کند، همان‌طورکه آن‌ها، خدا را فراموش کرده‌اند».[۳۲۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۶۰

علّت غیبت امام زمان علیه السلام ۳۲۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۶۳

۱. عبداللّه بن فضل هاشمی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام حتماً غیبتی خواهد داشت که اهل هر باطلی در آن به شک خواهند افتاد». عرض کردم:

«جـانم به فـدایت! این غیبت برای چیست؟» فرمود: «برای امری که به مـا اجـازه داده نشـده که آن را بیـان کنیم». عرض کردم: «پس حکمت غیبت ایشان را بفرمایید».

فرمود: «حکمت این کـار، تنهـا پس از ظهور ایشـان روشن خواهـد شـد، همـان‌گونه که حکمت کارهای خضـر علیه السـلام پس از جـدایی‌اش از حضـرت موسـی علیه السـلام روشن شد. ای پسـر فضل! این امری از امور الهی و سـرّی از اسـرار الهی و امری غیبی از جانب خداونـد است و چون ما می‌دانیم که خدای بزرگ، حکیم است، تصدیق می‌کنیم که افعال و اقوالش همگی از روی حکمت می‌باشـند، اگر چه علّت آن، برای مـا معلوم نباشـد».[۳۲۸] ۲. امـام زمـان علیه السـلام می‌فرمایـد: «اما درباره غیبت، بایـد بگویم که خداوند می‌فرماید:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۶۴

یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ [۳۲۹] «ای کسـانی که ایمان آورده‌ایـد از چیزهایی که اگر جوابش برای شما روشن شود، ناراحت می‌شوید، سؤال نکنید»؛

و این غیبت برای هیـچ کـدام از پـدران من وجـود نداشـته است من در آن هنگـام که ظهور کنم، بیعت هیـچ کـدام از طاغوت‌هـا بر گردنم نمی‌باشـد و همان‌گونه که مردم از خورشـید پشت ابر بهره می‌برنـد، در هنگام غیبتم از من بهره می‌برنـد و من بی‌شک، امان

برای اهل زمینم، همان‌طورکه ستارگان، امان برای اهل آسمان‌اند و سؤال‌های بیهوده نپرسید و برای فهمیدن بیش از حد، خود را به زحمت نیندازید و برای فرج، بسیار دعا کنید که فرج و گشایش گرفتاری‌های شما در آن است. سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب کلینی و بر آن‌ها که هدایت شدند».[۳۳۰]

چگونگی بهره بردن از امام زمان غایب علیه السلام

۱. امام علی علیه السلام فرمود: «به خداوند قسم! آری، زمین از کسی که در راه خدا قیام کند، خالی نمی‌ماند، چه ظاهر و آشکار باشد و چه گمنام و در حال ترس؛ برای اینکه حجت‌های خداوند و بیّنات و نشانه‌های او، باطل و منهدم نشوند و این‌ها چه تعدادند و (آن‌ها) کجا می‌باشند؟ به خدا قسم، این‌ها از لحاظ تعداد، کمترند و در نزد خداوند، جایگاه بزرگ‌تری دارند. خداوند، حجت‌ها و بیّناتش را با آنان محافظت می‌کند. تا آن حجت و بیّنات را در دیدگان امثال خود قرار دهند و در قلب‌های امثال خود بکارند. علم به آنان روی می‌کند، با حقیقت بصر و با ارواح الیقین مباشرت می‌کنند و آنچه را که ستمکاران آن را دشوار کرده‌اند، آسان می‌کنند

و با آنچه جاهلان از آن می‌ترسند، الفت می‌گیرند؛ و با بدن‌هایی زندگی می‌کنند که روحشان به آسمان تعلّق دارد. آنان جانشینان خداوند در زمین هستند و دعوت کنندگان به دین خداوند می‌باشند. آه، آه، از شوق دیدار آنان».[۳۳۱] ۲. امام علی علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام از ما اهل بیت علیهم السلام است. کسی که با چراغ نوردهنده در دنیا به راه می‌افتد و به روش نیکان عمل می‌کند تا بند را بگشاید و اسیر را از آن آزاد نماید و جمعیت گمراه را پراکنده کند و پراکندگی حق را گرد هم آورد. در پنهانی و مخفی بودنِ از مردم کسانی که جوینده، اثر و نشانه او هستند ایشان را نمی‌یابد، اگر چه در پی او نظر کند».[۳۳۲] ۳. سلیمان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود که امام سجاد علیه السلام فرمود: «ما امامانِ مسلمانان می‌باشیم، حجت‌های خداوند بر جهانیان، سروران مؤمنین، رهبران پیشانی سپیدها (شیعیان) می‌باشیم، مولاهای مسلمانان و امان برای اهل زمین هستیم؛ همان طور که ستارگان، امان برای اهل آسمان هستند و برای ما، آسمان نگه داشته شده تا بر زمین نیفتد و برای ما باران نازل می‌شود و رحمت خداوند منتشر و پخش می‌گردد و برکت‌های زمین خارج می‌شوند و اگر کسی از ما بر روی زمین نبود، زمین، اهلش را فرو می‌برد. از هنگامی که خداوند، آدم را آفرید، هیچ گاه زمین از حجت الهی خالی نبود؛ حجت خداوند یا آشکار یا غایب و مخفی بوده و زمین تا برپایی قیامت از حجت خالی نمی‌ماند و اگر این نبود، خداوند عبادت نمی‌شد».

سلیمان می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «چگونه مردم از حجتی که غایب است، بهره‌مند می‌شوند؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «همان طور که از خورشید

در هنگامی که به وسیله ابر پوشیده شده، بهره می‌برند».[۳۳۳] ۴. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اسلام، ریشه و اساس است و پادشاه عادل، نگهبان آن است. آنچه که اساس ندارد، نابود می‌شود و آنچه نگهبان ندارد، به هدر می‌رود».[۳۳۴] حدیث ذیل نیز درباره موضوع این باب هست: فصل اوّل در باب هشتم، ح ۴.

امام زمان علیه السلام عمری طولانی دارد

۱. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «پسر من، همان قائم علیه السلام است که پس از من می‌آید و او کسی است که به روش

پیامبران، از جمله، طولانی بودن عمر و غیبت، ظهور می‌کند، به حدی (دوران غیبت طولانی می‌شود) که قلب‌ها سنگ و سخت می‌شوند، و به علّت طولانی بودن دوران غیبت، کسی او را تصدیق می‌کند که خداوند، ایمان را در قلبش نوشته و او را با روحی از جانب خود یاری کرده باشد».[۳۳۵] ۲. امام سجاد علیه السلام فرمود: «در قائم علیه السلام سنّتی از نوح علیه السلام است و آن، طولانی بودن عمر است».[۳۳۶] ۳. حماد بن عبدالکریم گفت: نزد امام صادق علیه السلام درباره حضرت قائم علیه السلام صحبت شد؛ ایشان فرمود: «هنگامی که او قیام می‌کند، مردم می‌گویند، چگونه می‌شود؟ در حالی که از آن وقت تا به حال، باید استخوان‌های او از بین می‌رفت».[۳۳۷] ۴. هنگامی که احمد بن اسحاق قصد داشت، درباره جانشین پس از امام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۶۷

عسکری علیه السلام سؤال کند، ایشان بدون مقدمه فرمود: «مَثَل او مَثَل خضر علیه السلام است و مَثَل او مَثَل ذی القرنین علیه السلام است. چون خضر علیه السلام از آب حیات نوشید و تا به حال زنده مانده و نمی‌میرد تا هنگامی که در صور دمیده شود. او هر سال در موسم حج حضور دارد و در عرفه، وقوف می‌کند و بر دعای مؤمن، آمین می‌گوید و به زودی خداوند به وسیله او، مونس هنگامه وحشت قائم علیه السلام می‌شود و تنهایی او را، به وسیله خضر علیه السلام به اجتماع تبدیل می‌کند. سپس، بقای در دنیا همراه با مخفی بودن و جزو یاران امام زمان علیه السلام بودن، ارمغانی برای خضر علیه السلام می‌باشد».[۳۳۸]

امام زمان علیه السلام چهره جوانی دارد که با گذشت زمان، پیر نمی‌شود

۱. امام حسن علیه السلام فرمود: «اگر مهدی علیه السلام قیام کند، مردم او را انکار می‌کنند، چون با چهره‌ای جوان به سوی مردم باز می‌گردد؛ در حالی که مردم فکر می‌کنند که او پیر و کهن سال است».[۳۳۹] ۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «و بی‌شک، یکی از بزرگترین گرفتاری‌ها این است که صاحب مردم با چهره‌ای جوان به سوی آن‌ها باز گردد؛ در حالی که آن‌ها فکر می‌کنند که او پیر، بزرگسال و کهن سال است».[۳۴۰] ۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر قائم علیه السلام قیام کند، مردم او را انکار می‌کنند؛ زیرا او به سوی آن‌ها باز می‌گردد؛ درحالی که جوانی موفّق است».[۳۴۱] ۴. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در امام زمان علیه السلام شباهتی به یونس علیه السلام است؛ بازگشت او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۶۸

از غیبتش، در حالی است که چهره‌ای جوان دارد».[۳۴۲]

ولادت پنهانی امام زمان علیه السلام

۱. امام سجاد علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام از ماست که ولادتش برای مردم پنهان است، به طوری که می‌گویند، هنوز به دنیا نیامده و در حالی ظهور می‌کند که بیعت کسی بر گردن او نیست».[۳۴۳] ۲. عبداللّه بن عطا گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «شیعیان تو در عراق بسیارند. به خدا قسم! در اهل بیتت، کسی مثل تو نیست».

امام باقر علیه السلام فرمود: «ای عبداللّه بن عطا! طایفه حشویه، گوش تو را پر کرده‌اند؛ به خدا! من صاحب الزمان نیستم. بنگرید که چه کسی ولادتش بر مردم پنهان است؟ پس او، صاحب شماست».[۳۴۴] ۳. امام باقر علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده است».[۳۴۵]

بیعت کسی بر گردن امام زمان علیه السلام نیست

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام قیام می‌کند، در حالی که عهد و بیعت کسی بر گردنش نیست».[۳۴۶] ۲. امام علی علیه السلام فرمود: «صاحب این امر، بر گردنش عهد و عقد و پیمان کسی

نیست».[۳۴۷]

امام زمان علیه السلام دشمنان خدا را می‌کشد

۱. ابراهیم کرخی گفت: من و شخص دیگری به امام صادق علیه السلام عرض کردیم:

«آیا علی علیه السلام در اجرای دین خداوند، قدرت نداشت؟» فرمود: «آری (داشت)».

آن شخص گفت: «پس چگونه مردم بر او پیروز شدند و چگونه او در مقابل آنان از خود دفاع نکرد و چه چیزی او را از این کار بازداشت؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «آیه‌ای در قرآن او را از انجام این کار بازداشت». گفتم: «آن آیه چیست؟» فرمود: «آیه»

لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنا الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِیماً؛[۳۴۸]

خداوند، مؤمنانی را در نسل کافران و منافقان قرار داده بود و علی علیه السلام پدران آن‌ها را نمی‌کشت، تا آن‌ها به دنیا بیایند، پس هنگامی که به دنیا می‌آمدند، حضرت علی علیه السلام (پدران) آنان را می‌کشت. همین طور قائم ما اهل بیت علیهم السلام هیچ گاه ظهور نمی‌کند، تا هنگامی که مؤمنان و یاران آن حضرت ظهور کنند، پس هنگامی که ظاهر شدند، کفار و منافقان را می‌کشد».[۳۴۹] ۲. محمّد بن مسلم گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «تأویل فرموده خداوند در

وَقاتِلُوهُمْ حَتَّی لَاتَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدّینُ للَّهِ [۳۵۰] چیست؟»

امام فرمود: «تأویل این آیه، هنوز نیامده، پس هنگامی که تأویل این آیه بیاید، مشرکان کشته می‌شوند تا به وحدانیّت خداوند ایمان بیاورند و شرکی باقی نماند و این در زمان قائم علیه السلام است».[۳۵۱]

اعلان عمومی امر الهی، توسط امام زمان علیه السلام و کمک الهی برای او

۱. امام صادق علیه السلام درباره این آیه:

وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَکَرْهاً[۳۵۲] فرمود: «هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، زمینی باقی نمی‌ماند؛ مگر اینکه شهادت به

«ان لا إله إلّااللَّه»

و

«انّ محمّداً رسول اللَّه»

در آن ندا داده می‌شود».[۳۵۳] ۲. امام صادق علیه السلام درباره این آیه:

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ ۳۵۴] فرمود: «هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، مشرک و کافری باقی نمی‌ماند. به طوری که اگر در داخل صخره‌ای باشد، صخره می‌گوید: «ای مؤمن! مشرکی در میان من است، مرا بشکن و او را بکش.[۳۵۵] ۳. امام باقر علیه السلام فرمود: «بی‌شک خداوند، اسلام را در هنگام قیام قائم علیه السلام بر همه ادیان پیروز می‌کند».[۳۵۶] ۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگام قیام قائم علیه السلام مؤمنان با یاری خداوند،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۷۱

خوشحال و شادمان می‌شوند».[۳۵۷] ۵. امام صادق علیه السلام درباره این آیه:

وَقاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَآفَّةً کَما یُقاتِلُونَکُمْ کَآفَّةً[۳۵۸] از پدرش امام باقر علیه السلام روایت نمود: «تأویل این آیه هنوز نیامده و اگر قائم علیه السلام قیام کند، کسی که او را درک کند، می‌بیند و می‌فهمد که تأویل این آیه چیست و حتماً دین محمّد صلی الله علیه و آله می‌رسد به آن جایی که شب، بدان جا رسیده است».[۳۵۹] ۶. ابن عباس درباره این آیه:

لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ ۳۶۰] گفت: «این اتفاق به وقوع نمی‌پیوندد؛ مگر اینکه تمام یهودیان، مسیحیان و مردم دیگر ادیان، مسلمان شده باشند. به طوری که گوسفند، گرگ، گاو، شیر، انسان و مار، در کنار یکدیگر احساس امنیت می‌کنند و دیگر موش، کیسه‌ای را پاره نمی‌کند و جزیه از کفار برداشته می‌شود و صلیب‌ها شکسته می‌شوند و این فرموده خداوند است:

لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ ۳۶۱] ۷. امام باقر علیه السلام درباره این آیه:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها؛[۳۶۲] «بدانید که خداوند، زمین را پس از مرگش زنده می‌کند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۷۲

فرمود: «خداوند، زمین را پس از مرگش به وسیله قائم علیه السلام زنده می‌کند و منظور خداوند از مرگ زمین، کفر اهل زمین است و کافر نیز مرده به حساب می‌آید».[۳۶۳] ۸. ریان بن شعیب گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: «ای ابن شعیب! اگر برای چیزی گریه‌ات گرفت، برای امام حسین علیه السلام گریه کن؛ زیرا او ذبح شد به همراه هجده نفر از خاندانش که بر روی زمین، همانندی نداشته‌اند و آسمان‌های هفتگانه و زمین برای کشته شدنش، گریستند و ۴ هزار فرشته به زمین فرستاده شدند تا او را یاری کنند، اما او به آن‌ها اجازه این کار را نداد. آن فرشته‌ها، پریشان حال و غبارآلود در کنار قبرش هستند تا زمانی که قائم علیه السلام قیام کند و از یاران آن حضرت می‌باشند و شعارشان «یالثارات الحسین علیه السلام» است».[۳۶۴]

امام زمان علیه السلام مردم را به سوی هدایت و قرآن و سنت، باز می‌گرداند

۱. امام علی علیه السلام درباره فتنه‌های نزدیک به ظهور امام زمان علیه السلام فرمود: «هنگامی که مهدی علیه السلام ظهور نماید، هوای نفس را به هدایت و رستگاری برمی‌گرداند، در آن هنگام که مردم، هدایت را به هوای نفس تبدیل کرده‌اند و او رأی را به قرآن برمی‌گرداند، در آن هنگام که قرآن را به رأی خود تبدیل کرده‌اند.

(پیش از ظهور) تا اینکه جنگ و خونریزی به سوی شما بیاید. به طوری که مانند شیر خشمگین دندان‌هایش را آشکار کند و یا مانند شتری که پستان‌هایش پر از شیر است که نوشیدن شیر آن، شیرین است اما عاقبت آن، تلخ و بدمزه است. آگاه باشید! در فردا به وقوع می‌پیوندد و به زودی فردا همراه چیزی که نمی‌شناسید، می‌آید. حاکمی غیر از پادشاهان (امام مهدی علیه السلام)، کارگزاران آنان را به علّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۷۳

بدکرداریشان، بازخواست می‌کند و زمین، پاره‌های جگرش (یعنی همان گنج و ...) را برای ایشان بیرون می‌آورد و کلیدهایش را تسلیم آن حضرت می‌نماید و به شما نشان می‌دهد که روش اجرای عدالت چگونه است و قوانین ترک شده از کتاب و سنّت را زنده می‌کند».[۳۶۵]

انتقام امام زمان علیه السلام

۱. ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام پرسید: «آیا همه شما، قیام کننده به حقیقت نیستید؟»
فرمود: هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد، فرشتگان گریه و فغان و ناله کردند؛ و گفتند: «ای خدای ما وای سرور ما! آیا از کسی که برگزیده و پسر برگزیده تو را کشت، می گذری؟»
خداوند به آنها وحی نمود: «ای ملائکه من! ساکت باشید. به عزت و جلالم سوگند! از آنها انتقام می گیرم، اگر چه پس از گذشت زمانی باشد». سپس خداوند، امامان از نسل حسین علیه السلام را برای آنها آشکار نمود و فرشتگان از این جریان خوشحال شدند و دیدند که یکی از آنها ایستاده ونماز می‌خواند. سپس خداوند فرمود: «با این قائم علیه السلام از آنها انتقام می گیرم».[۳۶۶] ۲. امام صادق علیه السلام فرمود: رود فرات در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام طغیان کرد. پس ایشان با دو پسرش، حسن و حسین علیهما السلام سوار بر مرکب شدند و از ثقیف عبور کردند.
ثقیفیان گفتند: «علی علیه السلام آمد تا آب را برگرداند». امام علی علیه السلام فرمود: «به خدا قسم! من واین دو پسرم، کشته می‌شویم و خداوند در آخرالزمان، مردی از نسل مرا
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۷۴
برمی‌انگیزد که خون ما را مطالبه می کند (خونخواهی ما را می کند) و از مردم غایب می‌شود تاگمراهان شناخته شوند، به طوری که شخص نادان می گوید برای خداوند در خاندان محمّد صلی الله علیه و آله حجتی نیست».[۳۶۷]

سنّت پیامبران در امام زمان علیه السلام

۱. امام سجاد علیه السلام فرمود: «در قائم علیه السلام سنت‌هایی ازهفت پیامبر است: سنّتی از پدرِ ما آدم علیه السلام، سنّتی از نوح علیه السلام، سنّتی از ابراهیم علیه السلام، سنّتی از موسی علیه السلام، سنّتی از عیسی علیه السلام، سنّتی از ایوب علیه السلام و سنّتی از محمّد صلی الله علیه و آله.
سنّت آدم علیه السلام: طولانی بودن عمر است.
سنّت ابراهیم علیه السلام: پنهانی به دنیاآمدن و دور بودن از مردم است.
سنّت موسی علیه السلام: ترس و پنهان شدن است.
سنّت عیسی علیه السلام: اختلاف پیدا کردن مردم در مورد اوست.
سنّت ایوب علیه السلام: گشایش و فرج پس از سختی و بلاهاست.
سنّت محمّد صلی الله علیه و آله: قیام کردن با شمشیر است».[۳۶۸] ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی قائم علیه السلام از نسل علی علیه السلام است. برای او غیبتی مانند غیبت یوسف علیه السلام و برگشتی مانند برگشت عیسی بن مریم علیها السلام است».[۳۶۹] ۳. امام باقر علیه السلام فرمود: «بی‌شک در صاحب الامر علیه السلام شباهتی به یوسف علیه السلام است که خداوند امر فرج او را در یک شبه سامان می‌دهد».[۳۷۰]
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۷۵

قیام امام زمان علیه السلام با شمشیر

۱. امام صادق علیه السلام درباره این آیه:
یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لَایَنفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ ۳۷۱] فرمود: «نشانه‌ها، امامان می‌باشند و نشانه‌ای که منتظر

است، قائم علیه السلام می‌باشد؛ پس در آن زمان، ایمان کسی به صاحبش نفعی نمی‌رساند».[۳۷۲] ۲. زراره می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «نیکوکاری از نیکوکاران را برایم نام ببر؟» امام فرمود: «نام او مانند نام من است».
۳. امام صادق علیه السلام درباره این آیه:
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ[۳۷۳] فرمود: «عذاب کمتر: قحطی و خشکسالی است و عذاب بزرگ‌تر (برای کافران و منافقین): خروج قائم علیه السلام با شمشیر در آخرالزمان است».[۳۷۴]

نشانه‌ای بر حکومت امام زمان علیه السلام

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عدّه‌ای از مشرق قیام می کنند که با مهدی علیه السلام سازش می کنند؛ یعنی با حکومت او سازش می کنند».[۳۷۵]

سیره و روش امام زمان علیه السلام

۱. عبداللَّه بن عطاء مکی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «روش حضرت
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۷۶
مهدی علیه السلام چگونه است؟»
فرمود: «همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرده، عمل می کند، آنچه را که پیش از خودش (که از راه نامشروع بدست آمده و) وجود دارد را نابود می کند[۳۷۶] جاهلیت را نابود کرد و اسلام را از نو می‌سازد».[۳۷۷]

زهد و پرهیزکاری امام زمان علیه السلام

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «لباس او کلفت و خشن است و غذای او خوشمزه نیست».[۳۷۸]
۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم! لباس او (حضرت مهدی علیه السلام) کلفت و خشن و غذای او گندم نیم کوبیده است».[۳۷۹]

گسترش عدالت توسط امام زمان علیه السلام

۱. «هنگامی که قائم علیه السلام قیام نماید، به وسیله عدل و داد، حکمرانی می کند، در زمان ایشان، ظلم و جور برطرف می‌شود، به وسیله ایشان، راهها ایمنی می‌یابند، زمین برکت‌های خود را بیرون می‌ریزد، همه حق‌ها به صاحب خود برمی گردند و اهل ادیان گوناگون، مسلمان می‌شوند و به ایمان، اعتراف می کنند. آیا نشنیدی که خداوند می‌فرماید:
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۷۷
وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۳۸۰] بین مردم، به شیوه داوود علیه السلام و محمّد صلی الله علیه و آله حکم می کند. پس در این هنگام، زمین گنج‌های خود را آشکار می کند و برکت‌های خود را ظاهر می‌سازد و دیگر کسی، جایی برای صدقه و احسان نمی‌یابد؛ به علّت اینکه ثروتمند و بی‌نیازی، تمام مؤمنان را فرا می گیرد.
حکومت ما، آخرین حکومت‌هاست و تمام خاندانی که دارای حکومت‌اند پیش از ما، پادشاهی می کنند؛ به علّت اینکه هنگامی که روش ما را دیدند، نگویند، «اگر ما پادشاهی می کردیم، مانند شیوه این‌ها (ائمه علیهم السلام) عمل می کردیم. و این فرمایش

خداوند است:

وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتّقینَ [۳۸۱] «عاقبت نیک، برای متقیان است».[۳۸۲] ۲. امام باقر علیه السلام فرمود: «جنگ می کنند تا به وحدانیت خداوند ایمان بیاورند و هیچ چیز را شریک او قرار ندهند. پیرزن ضعیفی از مشرق خارج می‌شود و می‌خواهد به مغرب برود، در حالی که هیچ کس او را اذیت نمی کند و خداوند از زمین، رویيدنی‌هایش را خارج می کند و از آسمان، بارانش را نازل می کند».[۳۸۳] ۳. کتاب «الملاحم والفتن» جعفربن سیار شامی روایت نمود: «مهدی علیه السلام به طوری حقوق مردم را به آن‌ها می‌رساند که اگر زیر دندان کسی، چیزی باشد که به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۷۸

ظلم گرفته باشد، آن را می کند تا به صاحب اصلی‌اش برگرداند».[۳۸۴]

دانش امام زمان علیه السلام

۱. امام حسین علیه السلام فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان علیه السلام! از مهدی علیه السلام به ما خبر دهید». امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هنگامی که روندگان بروند [کسانی که قرار است بمیرند، بمیرند] و مؤمنین کم شوند؛ او در آن زمان می‌آید». آن مرد گفت: «آن شخص از کیست؟» فرمود: «از بنی هاشم. از همه شما دانش و مهربانی بیشتر و وسیع‌تری دارد. خدایا! بیعت او را خروج از گرفتاری‌ها قرار ده و به وسیله او، پراکندگی امّت را گرد هم آور».[۳۸۵] ۲. حراث نضری گفت: به امام حسین علیه السلام عرض کردم: «مهدی علیه السلام را با چه چیزی بشناسیم؟» فرمود: «با شناخت حلال و حرام و با نیاز مردم به ایشان و اینکه او به هیچ کسی نیاز ندارد».[۳۸۶] ۳. در روایت‌هایی آمده است: «در هنگام ظهور ایشان، فرشته‌ای بالای سر او ندا می کند: این مهدی علیه السلام و جانشین خداست؛ پس از او پیروی نمایید. مهدی علیه السلام تابوتی را از غار انطاکیه و همین طور اسفارِ تورات را از کوهی در شام خارج می کند که با آن، با یهودیان اتمام حجّت می کند، پس گروه زیادی از آن‌ها، اسلام می‌آورند».[۳۸۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۷۹

سخاوتمندی امام زمان علیه السلام

۱. «در آخرالزمان خلیفه‌ای است که اموال را می‌بخشد و چه بخشیدنی و آن‌ها را پس نمی گیرد و چه پس نگرفتنی».[۳۸۸] ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امام مهدی علیه السلام فرمود: «مردی نزد ایشان می‌آید و می گوید:

ای مهدی! به من بده! به من بده!

پس مهدی علیه السلام در لباس او، به‌اندازه‌ای که بتواند آن را حمل کند، می‌ریزد».[۳۸۹] ۳. کتاب «المهدی علیه السلام» طاووس آمده است: «نشانه امام مهدی علیه السلام این است که نسبت به کارگزاران، سخت گیر؛ نسبت به مال، بخشنده؛ نسبت به مساکین و فقرا، دل رحم است».[۳۹۰] ۴. ابی رؤیهٔ می گوید روایت نمود: «مهدی علیه السلام به فقیران، کَرِه می‌بخشد (منظور، وسعت بذل و بخشش ایشان است).[۳۹۱]

معجزات و میراث پیامبران در دست امام زمان علیه السلام

۱. امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم علیه السلام ظهور کند، با پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله، انگشتر سلیمان علیه

السلام و سنگ و عصای موسی علیه السلام ظهور می‌کند، سپس دستور می‌دهد که منادی ندا کند: بدانید! هیچ کس با خودش، غذا و نوشیدنی و علف حمل نکند.

امام علیه السلام به راه می‌افتد و آن‌ها (یاران حضرت) نیز همراه ایشان راه می‌افتند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۸۰

پس در اولین منزلی که در آن استراحت می‌کنند، ایشان به سنگ موسی علیه السلام ضربه می‌زند و از آن غذا و نوشیدنی و علوفه درمی‌آید. پس آن‌ها می‌خورند و می‌آشامند و چهارپایان آن‌ها نیز می‌خورند و می‌آشامند تا برسند و در نجف، اقامت کنند که (نجف) در پشت کوفه است».[۳۹۲]

ظهور امام زمان علیه السلام پس از امتحان‌ها و بلاهای سخت

۱. محمّد بن منصور می‌گوید که پدرم نقل نمود: گروهی بودیم که در نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم و صحبت می‌کردیم. امام علیه السلام به ما رو نمود و فرمود: «شما، درباره چه چیزی حرف می‌زنید؟ هیهات، نه، به خدا قسم! آن چیزی که به آن چشم دوخته‌اید، به وقوع نمی‌پیوندد تا اینکه غربال شوید. نه، به خدا قسم! آن چیزی که به آن چشم دوخته‌اید، به وقوع نمی‌پیوندد تا اینکه شناخته شوید» تمییز داده شوید «. نه، به خدا قسم! آن چیزی که به آن چشم دوخته‌اید، به وقوع نمی‌پیوندد، مگر پس از ناامیدی. نه، به خدا قسم! آن چیزی که به آن چشم دوخته‌اید، به وقوع نمی‌پیوندد تا اینکه بدبخت شود، کسی که بدبخت (و اهل معاصی) است و به سعادت برسد، کسی که سعادتمند است».[۳۹۳] ۲. امام علی علیه السلام فرمود: «یاری خداوند شامل حالتان نمی‌آید تا اینکه آزارتان به مردم از مرده کمتر باشد. این، فرمایش پروردگارم در کتابش در سوره یوسف است:

حَتَّی إِذَا اسْتَیْسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جَآءَهُمْ نَصْرُنا[۳۹۴] مهدی علیه السلام است».[۳۹۵]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۸۱

۳. امام علی علیه السلام در خطبه‌ای فرمود: «آگاه باشید! پدرم و مادرم فدای آن گروهی که نام‌هایشان در آسمان شناخته شده و در زمین، ناشناخته است.

آگاه باشید! پس منتظر این اتفاقات باشید: پشت کردن کارهایتان به شما، قطع شدن رابطه‌های خویشاوندی و کار کردن کم سن و سالان. این اتفاق‌ها زمانی رخ می‌دهد که تحمل ضربه شمشیر برای مؤمن، راحت‌تر و آسان‌تر از کسب یک درهم حلال است و زمانی که شخص مورد بخشش قرار گرفته، پاداش بیشتری از شخص بخشش کننده دارد و زمانی که سرمست می‌شوید، البته نه از شراب، بلکه از نعمت و آسایش و زمانی که برای بیچارگی سوگند یاد می‌کنید و در راحتی و آسایش دروغ می‌گویید و زمانی که بلا، شما را بگزد، همان طور که زین شتر، کوهان شتر را می‌گزد.

چه قدر این سختی‌ها طولانی است! و چه قدر امید رهایی از این گرفتاری‌ها دور است![۳۹۶]

اقتدای عیسی علیه السلام به امام زمان علیه السلام

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از ما، کسی است که عیسی بن مریم علیها السلام پشت سرِ او نماز می‌خواند».[۳۹۷]

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام متوجه می‌شود که عیسی بن مریم علیها السلام فرود آمده است گویی از موهایش آب می‌چکد. مهدی علیه السلام به او می‌فرماید: «بفرما جلو، با مردم نماز بخوان». عیسی علیه السلام می‌گوید: «به درستی که نماز برای شما برپا داشته شده است». سپس عیسی علیه السلام پشت سر مردی از نسل من، نماز می‌خواند و او،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۸۲

مهدی علیه السلام است».[۳۹۸]

۳. «مهدی علیه السلام کسی است که امام جماعت عیسی بن مریم علیها السلام می‌باشد».[۳۹۹]

۴. در روایتی آمده است: «عیسی علیه السلام قبل از نماز بستنِ امام علیه السلام فرود می‌آید. در این هنگام، امام زمان علیه السلام عقب‌تر می‌رود تا عیسی علیه السلام پیش نماز شود. پس عیسی علیه السلام دستش را بین دو کتف امام علیه السلام می‌گذارد و به ایشان عرض می‌کند:

«بفرمایید جلو (خودتان امام جماعت باشید).[۴۰۰]

پرچم امام زمان علیه السلام

۱. نوف بکالی روایت می‌کند: «در پرچم مهدی علیه السلام نوشته شده است: البیعهٔ للّه؛ بیعت برای خداوند است».[۴۰۱]

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «از نسل این مرد، جوانی به دنیا می‌آید که زمین را از عدل و داد پر می‌نماید. پس اگر این قضیه را مشاهده نمودید، بر شما لازم است که به سوی جوانی از بنی تمیم بروید! پس او از مشرق می‌آید و اوست که صاحب پرچم مهدی علیه السلام است».[۴۰۲]

۳. عماربن یاسر رحمه الله روایت می‌کند: «هنگامی که سفیانی به کوفه برسد و یاران آل محمّد صلی الله علیه و آله را بکشد، مهدی علیه السلام با پرچمداری شعیب بن صالح علیه السلام با او مقابله می‌کند».[۴۰۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۸۳

فصل سوم: چگونگی تولد، معجزات امام زمان علیه السلام و کسانی که ایشان را دیده‌اند

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۸۵

چگونگی تولد امام زمان علیه السلام

۱. حکیمه خاتون علیها السلام (عمّه امام عسکری علیه السلام، خواهر امام هادی علیه السلام و دختر امام جواد علیه السلام) فرمود: امام حسن عسکری علیه السلام کسی را دنبال من فرستاد و وقتی که نزد ایشان رفتم، به من فرمود: «ای عمّه! افطار، نزد ما باش، چون این شب، شبِ نیمه شعبان است و خداوند به زودی و در این شب، حجتش را ظاهر خواهد نمود که او، حجت خداوند در زمین خداست».

حکیمه خاتون علیها السلام پرسید: «مادر او کیست؟»

امام علیه السلام فرمود: «نرجس علیها السلام».

عرض کرد: «خداوند مرا به فدای شما نماید! به خدا قسم، در او نشانه‌ای از بارداری نیست!؟»

حکیمه خاتون می‌گوید: داخل خانه رفتم و هنگامی که سلام کردم و نشستم، نرجس خاتون علیها السلام آمد تا کفش‌های مرا از پایم در آورد و گفت: «ای خانم من و خانم خاندان من! حال شما چطور است؟»

گفت: «تو، سرور من و سرور خاندان من می‌باشی».

حکیمه خاتون علیها السلام می‌گوید: نرجس خاتون علیها السلام حرف مرا انکار نمود و گفت:

«این طور نیست، ای عمّه!»

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۸۶

حکیمه خاتون علیها السلام گفت: «ای دخترم! خداوند در این شب فرزندی به تو می‌بخشد که در دنیا و آخرت، سید و سرور است».

در این هنگام نرجس خاتون علیها السلام خجالت کشید و شرم و حیا کرد.

حکیمه علیها السلام می‌گوید: هنگامی که از نماز عشا فارغ شدم، افطار نمودم و در رختخوابم خوابیدم. پس در نیمه شب برای نماز شب برخاستم و از نمازم فارغ شدم، در حالی که او خوابیده بود و اتّفاقی برایش پیش نیامده بود. نشستم و تعقیبات را خواندم و سپس خوابیدم. سپس با ترس از خواب پریدم، در حالی که او هنوز در خواب بود. پس از چند لحظه‌ای، نرجس از خواب برخاست و نماز خواند و خوابید.

حکیمه خاتون علیه السلام می‌گوید: بیرون آمدم، در حالی که در جستجوی طلوع فجر بودم. پس هنگامی که فجر اوّل شد، او هنوز در خواب بود و برایم شک به وجود آمد که آیا به دنیا می‌آید؟ در این لحظه، امام حسن عسکری علیه السلام از داخل اتاق، مرا صدا زد و فرمود: «ای عمّه! عجله نکن؛ زیرا امر ولادت نزدیک شده است».

حکیمه خاتون علیه السلام می‌گوید: نشستم و سوره سجده و یاسین را خواندم. در هنگامی که من در آن حالت بودم، نرجس با ترس از خواب پرید، پس با سرعت به سوی او رفتم و گفتم: «بسم اللّه علیك. آیا چیزی حس می‌کنی؟»

گفت: «بله، ای عمّه!»

به او گفتم: «نَفَست را جمع کن و به قلبت فشار بیاور؛ این همان چیزی است که قبلًا به تو گفتم».

حکیمه خاتون علیه السلام می‌گوید: در این هنگام، سستی و خستگی‌ای را احساس کردم و به خواب فرو رفتم. هنگامی که به هوش آمدم، پرده‌ها کنار رفت و دیدم که نوزاد به دنیا آمده و با مواضع هفتگانه‌اش بر روی زمین سجده کرده است.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۸۷

نزدش رفتم و او را دیدم که پاك و پاکیزه است. در این هنگام امام عسکری علیه السلام مرا صدا زد: «ای عمه! پسرم را نزدم بیاور».

پس او را نزد امام عسکری علیه السلام بردم. ایشان، دست خود را زیر نشستنگاه و کمر او قرار داد، پای او را در سینه خود قرار داد، زبان خود را در دهان او فرو برد، دست خود را روی چشم و گوش و مفصل‌های او کشید و فرمود: «ای پسرم! سخن بگو».

امام مهدی علیه السلام فرمود:

«أشهد ان لا إله إلّااللّه، وحده لا شریك له و انَّ محمَّداً رسول اللّه صلی الله علیه و آله»

سپس بر امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان علیهم السلام صلوات و درود فرستاد تا رسید به پدرش و سکوت نمود.

امام عسکری علیه السلام به من فرمود: «ای عمّه! او را نزد مادرش ببر تا به مادرش سلام کند و سپس او را نزد من بیاور».

پس او را نزد مادرش بردم و حضرت مهدی علیه السلام سلام نمود و سپس او را برگرداندم و در اتاق قرار دادم.

امام عسکری علیه السلام فرمود: «ای عمه! هنگامی که روز هفتم ولادت شد، نزد ما بیا».

حکیمه خاتون علیه السلام می‌گوید: هنگامی که صبح شد، رفتم تا به امام عسکری علیه السلام سلام کنم و پرده را بردارم تا جویای

احوال سرورم، امام زمان علیه السلام «شوم؛ اما ایشان را ندیدم.

گفتم: «ای سرور من! فدایت شوم، چه شده است؟»

فرمود: «ای عمه! آن را امانت دادیم به کسی که مادر موسی علیه السلام، موسی علیه السلام را به او امانت سپرده بود».

حکیمه خاتون علیه السلام می گوید: روز هفتم، رفتم، سلام کردم و نشستم.

امام عسکری علیه السلام فرمود: «پسرم را نزد من بیاور».

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۸۸

حضرت مهدی علیه السلام را نزد ایشان آوردم، در حالی که در میان پارچه‌ای بود. پس امام عسکری علیه السلام همان کاری که اولین بار انجام داده بود را تکرار نمود و فرمود: «ای پسرم! سخن بگو».

حضرت مهدی علیه السلام گفت:

«اشهد ان لا اله الا اللّه»

و بر محمّد صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان علیهم السلام سپاس و درود فرستاد تا به پدرش رسید و سکوت کرد و سپس این آیه را تلاوت نمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ ۴۰۴] و[۴۰۵] ۲. ابوجعفر عمر می گوید: هنگامی که امام زمان علیه السلام به دنیا آمد، امام عسکری علیه السلام فرمود: «نزد ابوعمرو برو و به او بگو که ۱۰ هزار رطل (واحد وزن) نان و ۱۰ هزار رطل گوشت بخر و بین بنی هاشم، به اندازه، تقسیم کن و همین طور برای امام زمان علیه السلام به فلان گوسفند عقیقه بده».[۴۰۶] ۳. ابوغانم، خادم خانه امام عسکری علیه السلام می گوید: برای امام عسکری علیه السلام فرزندی به دنیا آمد که نامش را «محمّد» گذاشتند. پس امام عسکری علیه السلام او را در سومین روز به یاران خود نشان داد و فرمود: «این امام شما پس از من و جانشین من بر شماست و او قائمی علیه السلام است که گردن‌ها به علّت منتظر بودن، برای او کشیده می‌شوند؛ پس هنگامی که زمین پر از ظلم و جور شد، او خروج می کند و زمین را از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۸۹

عدل و داد پر می‌کند».[۴۰۷] ۴. ابوعلی خیزرانی از کنیزی که به امام عسکری علیه السلام هدیه داده بود، نقل می کند که آن کنیز در هنگام تولد امام زمان علیه السلام حضور داشت و اسم مادر امام علیه السلام صقیل بود.

و امام عسکری علیه السلام آنچه بر خاندان، گذشته بود را برای او تعریف نمود. مادر امام زمان علیه السلام نیز از امام عسکری علیه السلام خواست که برای او دعا کند، به اینکه مرگش پیش از امام عسکری علیه السلام باشد. پس مادر امام زمان علیه السلام در زمان حیات امام عسکری علیه السلام فوت نمود و روی قبرش لوحی بود که روی آن نوشته بود: این (قبر) مادر "محمّد "صلی الله علیه و آله است. ابوعلی می گوید: و نیز از آن کنیز شنیدم: هنگامی که امام زمان علیه السلام به دنیا آمد، نور درخشنده‌ای را دیدم که از حضرت علیه السلام آشکار شده بود و همین طور پرندگان سفیدی را دیدم که از آسمان فرود آمدند و بال خود را بر سر و صورت و بقیه بدن امام زمان علیه السلام می کشیدند. ما هم به امام عسکری علیه السلام خبر دادیم که چنین قضیه‌ای پیش آمده است. امام عسکری علیه السلام خندید و فرمود: «آن‌ها فرشتگان آسمان بودند که فرود آمدند تا به امام زمان علیه السلام تبریک بگویند و آن‌ها، یاران امام زمان علیه السلام در هنگامی که ظهور می کند، می‌باشند».[۴۰۸] ۵. احمد بن اسحاق گفت: نزد امام عسکری علیه السلام وارد شدم. ایشان به من فرمود: «ای احمد! چه اوضاع و احوالی دارید، در حالی که مردم درباره این جریان در شک و تردید هستند؟» گفتم: «ای سرور من! هنگامی که نوشته‌ای درباره شما

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۹۰

و فرزندتان به ما رسید، تمام مردان، زنان و جوانان ما به آن پی بردند و گفتند که حقیقت است». فرمود: «آیا نمی‌دانید که زمین از حجت و نماینده خدا خالی نمی‌ماند». سپس ابومحمّد مادرش را در سال ۲۵۹ به حج امر فرمود و او را به آنچه در سال شصت به آن دست می‌یابد، آگاه کرد و حضرت صاحب علیه السلام را حاضر نمود و به او وصیت نمود واسم اعظم خداوند و ارث‌ها و اسلحه را به او واگذار کرد.[۴۰۹]

معجزات امام زمان علیه السلام در دوران حیات پدرش

۱. محمّد بن احمد انصاری گفت: عدّه‌ای از کارگزاران و درباریان کامل بن ابراهیم مدنی نزد امام عسکری علیه السلام آمدند. کامل گفت: «در دلم گفتم به او می گویم که کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر که معرفت مرا بشناسد و گفته من رابگوید».

کامل می گوید: هنگامی که نزد سرورم وارد شدم، دیدم که لباس‌های سفید و فاخری به تن دارد. با خود گفتم، خودش، لباس‌های فاخر و گران قیمت می‌پوشد و ما را به هم دردی با بینوایان فرمان می‌دهد و از پوشیدن امثال اینها نهی می کند.

امام علیه السلام با لبخندی به من فرمود: «ای کامل! نگاه کن». با دو دستش لباسی سیاه و ضخیم که زیر آن لباس فاخر پوشیده بود را نشان داد، سلام کردم و سمت دری که بر آن پرده‌ای آویزان بود، نشستم. باد آمد و گوشه‌ای از آن را کنار زد، به ناگاه کودکی بسیار زیبا، چون ماه را دیدم که حدود چهار ساله به نظر می‌آمد. پس رو به من نمود و گفت: «ای کامل بن ابراهیم! من هراسان و لرزان از آن شدم و به من الهام شد که گفتم: «لبیک، به چشم ای سرورم!» پس فرمود: «به سوی ولی و سرپرست از سوی خدا و حجت او و در راهنمای او آمدی، از او می‌پرسی آیا داخل بهشت می‌شود جز آنکه شناخت و معرفت تو را بداند و گفته تو را بگوید؟» گفتم: «ای سید و سرورم! آنان کیستند؟» فرمود: «گروهی هستند که از دوستی به علی به حق او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۹۱

پیمان بسته‌اند و حق و برتری او را نمی‌فهمند». سپس مدّتی سکوت فرمود.

درود و رحمت خداوند بر او باد سپس فرمود: «آمدی از او درباره سخنان هیئت دربار بپرسی، دروغ گفتند، که دل‌های ما از مشیت و تقدیر خداوند بیدار و آگاه است. خداوند می‌فرماید: هیچ نمی‌خواهید جز آنکه خدا بخواهد». سپس پرده به حال خود برگشت.

من نمی‌توانستم پرده را کنار بزنم، سپس ابومحمّد علیه السلام به من نظر انداخت و سپس با لبخند فرمود: «ای کامل! نشستنت برای چیست حال آنکه حجّت پس از من به نیاز تو، خبر داده است». پس برخاستم و خارج شدم و پس از آن، او را ملاقات نکردم، ابونعیم گفت: کامل را دیدم، پس، از او درباره این حدیث پرسیدم و درباره آن، با من سخن گفت. شیخ گفت: حسن بن وجنا النصیبی گفت: از ابو نعیم محمّد بن احمد انصاری شنیدم و مانند این روایت را بیان نمود و در کتاب «دلایل الامامهٔ» به سند و از ابانعیم آمده است و در کتاب «الخرایج» و در کتاب «ینابیع المودّهٔ» ص ۴۶۱ از کامل بن ابراهیم مدنی که گفت: بر ابا محمّد الحسن علیه السلام وارد شدم و در دروازه خانه‌اش پرده‌ای بود، پس باد، گوشه پرده را کنار زد، سپس به ناگاه نوری چون ماه نمایان شد، سپس ابومحمّد فرمود: «ای کامل این حجت و امام پس از من تو را از نیازت آگاه کرده است»؛ و در کتاب «اثبات الوصیه» از جعفر بن محمّد بن مالك نیز آمده است.[۴۱۰] ۲. ابراهیم بن محمّد بن فارس نیشابوری گفت: هنگامی که فرماندار، عمروبن عوف قصد کشتنم را نمود، از این جریان آگاه شدم و ترسی زیاد بر من چیره شد واز خانواده‌ام و دوستانم وداع و خداحافظی کردم و به سوی خانه امام عسکری علیه السلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۹۲

رفتم تا با او وداع کنم، هنگامی که نزد ایشان وارد شدم، پسری را در کنارش دیدم که رُخش همچون ماه شب چهارده نورانی بود.

از نور و درخشش او متحیّر شدم و حالتی از ترس و گریز داشتم او به من فرمود: «ای ابراهیم! فرار نکن که خداوند متعال تو را از شرّ او محافظت می کند».

حیرت و شگفتی‌ام بیشتر شد، پس به ایشان گفتم: «ای سید و سرورم! خداوند مرا فدایت کند، این کودک کیست که از آنچه در دلم است، به من خبر می‌دهد؟»

فرمود: «او فرزندم و جانشین من است و او کسی است که مدتی طولانی از نظرها غایب می‌شود و پس از پُر شدن زمین از جور و ستم، ظهور می کند و آن را از عدل و داد پر می کند».

نامش را پرسیدم که فرمود: «او هم نام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بر کسی حلال و روا نیست که او را به نام و کنیه‌اش صدا کند تا آنکه خداوند حکومت و دولتش را آشکار سازد. ای ابراهیم! آنچه امروز از ما دیدی و شنیدی را به جز از شایستگان، پنهان بدار».

پس بر آن دو و پدرانشان درود و سلام فرستادم و به فضل و بخشش خداوند بزرگ مرتبه و با اطمینان به آنچه از صاحبم شنیدم، علنی خارج شدم. علی بن فارس به من بشارت داد که معتمد ابواحمد، برادرش را فرستاده و او را به کشتن عمروبن عوف فرمان داده و ابواحمد در آن روز، او را گرفته و قطعه قطعه کرده است و ستایش و سپاس مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است.[۴۱۱]

کسانی که امام زمان علیه السلام را در دوران حیات پدرش دیده‌اند

۱. محمّد بن ایوب بن نوح و محمّد بن عثمان عمری گفتند: امام عسکری علیه السلام فرزندش را به ما نشان داد، در حالی که ما چهل نفر بودیم، سپس فرمود: «این امام شما پس از من است و جانشین من بر شماست، او را اطاعت کنید و پس از من در دین‌هایتان دچار پراکندگی و تفرقه نشوید که نابود می‌شوید. آگاه باشید که او را پس از این روز نخواهید دید». از نزدش بیرون آمدیم، چند روز بیشتر نگذشته بود که امام عسکری علیه السلام به شهادت رسید.[۴۱۲] ۲. عدّه‌ای از شیعیان از جمله علی بن بلال، احمد بن هلال، محمّد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح در روایتی طولانی و مشهور همگی گفتند: نزد امام عسکری علیه السلام بودیم تا در مورد حجت و امام پس از او، بپرسیم و در مجلسش چهل نفر بودند. عثمان بن سعید عمری ایستاد و گفت: «ای پسر رسول خدا! می‌خواهم از امری از تو بپرسم که تو داناتر از من به آن هستی».

به او فرمود: «ای عثمان! بنشین». او برخاست تا خارج شود که امام علیه السلام فرمود:

«کسی خارج نشود». پس، هیچ یک از ما بیرون نرفت تا اینکه مدتی گذشت، پس به عثمان فرمود: «برای آنچه آمدید، شما را آگاه می کنم. آمده‌اید از من درباره حجت و امام پس از من بپرسید؟»

گفتند: «آری».

ناگهان پسری را دیدیم که همچون تکه‌ای از ماه و شبیه‌ترین مردم به امام عسکری علیه السلام بود، در ادامه فرمود: «این، امام شما پس از من و جانشین من نزد شماست، او را اطاعت کنید و پس از من دچار تفرقه نشوید که در دینتان نابود

می‌شوید. بدانید که پس از امروز، دیگر او را نخواهید دید. پس آنچه عثمان از طرف او می گوید، بپذیرید و فرمانش را اطاعت کنید و گفته‌اش را قبول کنید که او جانشین امام شماست و امور در دست اوست».[۴۱۳] ۳. یعقوب بن منقوش گفت: نزد امام عسکری علیه السلام رفتم، در حالی که بر روی بلندی نشسته بود و در سمت راستش اتاقی بود که بر آن پرده‌ای آویزان بود، گفتم:

«ای سرورم! صاحب الامر کیست؟»

فرمود: «پرده را بالا ـ ببر». پرده را کنار زدم و پسری پنج یا هشت ساله یا همان حدود، پیشانی بزرگ، چهره‌ای سفید، چشمانی درخشان، کف دستانی درشت و بر گونه راستش خالی بود و موهای سرش بافته بود، پس بر زانوی پدرش نشست، سپس به من فرمود: «این، صاحب شماست». پسر بلند شد و امام به او فرمود:

«پسرم! تا زمان معینی داخل اتاق برو». داخل اتاق شد و من به او نگاه می‌کردم، امام به من فرمود: «ای یعقوب، ببین که چه کسی در اتاق است؟» داخل شدم و کسی را ندیدم.[۴۱۴] ۴. عمرو اهوازی می‌گوید: امام عسکری علیه السلام فرزندش را به من نشان داد و فرمود: «این صاحب شماست». در «ینابیع المودة» از عمرو اهوازی آمده که گفت:

امام عسکری علیه السلام فرزندش را به من نشان داد و فرمود: «این، امام شما پس از من است».[۴۱۵] ۵. خادم فارسی گفت: نزدیک در خانه بودم که بانوی خادمه‌ای از اتاق خارج شد که چیزی پیچیده شده‌ای با او بود، امام عسکری علیه السلام به او فرمود: «آنچه با

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۹۵

توست نشان بده». به ناگاه پسری سفید و زیباروی دیدم. امام فرمود: «این، امامتان پس از من است». گفت: «او را پس از آن ندیدم».[۴۱۶] ۶. محمّد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که مسن‌ترین پیرمرد از نوادگان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در عراق بود، گفت: «فرزند امام عسکری علیه السلام را بین دو مسجد، دیدم، در حالی که او کودک بود».[۴۱۷] ۷. حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام و عمه امام عسکری علیه السلام می‌گوید:

«قائم علیه السلام را شب تولدش و پس از آن دیده‌ام».[۴۱۸] ۸. ابی نصر، طریف خادم می‌گوید: قائم علیه السلام را دیده است.[۴۱۹] ۹. ابوعلی بن مطهّر می‌گوید: «او را دیده‌ام»؛ و اوصاف او را بیان نموده است.

در کتاب «ینابیع المودة» آمده است: ابوعلی بن مطهر می‌گوید: «فرزند امام عسکری علیه السلام را دیدم که ارزش و مرتبه‌ای بلند دارد».[۴۲۰]

معجزات امام زمان علیه السلام در غیبت صغری و پس از شهادت پدرش و وفات نمایندگان ایشان

۱. در کتاب «کمال الدین» در مورد چگونگی تشرّف غانم بن سعید هندی نزد امام زمان علیه السلام بیان شده و او را به نامی که هیچ کس جز اهل و نزدیکانش نمی‌داند، نام نهاده‌اند و به چیزهایی او را خبر داده‌اند. به او مقداری سکه و پول داده است.[۴۲۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۹۶

۲. ابراهیم بن محمّد علوی گفت که طریف و ابونصر گفتند: نزد صاحب الزمان علیه السلام وارد شدیم. فرمود: «صندل قرمز را برایم بیاور». آن را برایش آوردم، سپس فرمود: «آیا مرا می‌شناسی؟» گفتم: «تو سرور من و فرزند سرورم هستی».

فرمود: «از تو در این باره نپرسیدم». طریف گفت: «تو سرور من و فرزند سرورم هستی». فرمود: «از تو در این باره نپرسیدم». طریف گفت: «خداوند، مرا فدایت کند! برایم بیشتر توضیح بدهید». فرمود: «من آخرین وصی و جانشین پیامبرم و به وسیله من، خداوند عزیز، بلاها را از دوستان و شیعیانم دور می‌کند».[۴۲۲] ۳. محمّد بن صالح گفت: صاحب الزمان علیه السلام پس از شهادت پدرش، نزد جعفر کذّاب رفت. هنگامی که در مورد میراث، اختلاف و منازعه بود. پس به او فرمود:

«ای جعفر! چه شده که به حقوق من تعرّض می‌کنی؟» جعفر متحیّر و مبهوت و بی‌حرکت شد. سپس آن حضرت ناپدید شد. جعفر به دنبال او در میان مردم رفت؛ ولی او را ندید. هنگامی که مادر امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرد، وصیت نمود که در خانه دفن شود؛ ولی جعفر با آنان مخالفت و دشمنی کرد و گفت: «این خانه است و کسی نباید در آن دفن شود». در این هنگام بود

که امام زمان علیه السلام ظاهر شد و فرمود: «ای جعفر! آیا این خانه توست؟» سپس ناپدید شد و دیگر دیده نشد.[۴۲۳] ۴. ابامحمّد، حسن بن علی وجناء گفت: شبی در سن ۵۴ سالگی، کنار چاهی در سجده بودم و در دعایم تضرع و زاری می‌نمودم که کسی مرا صدا زد و گفت: «ای حسن بن وجناء! برخیز». برخاستم، به ناگاه زنی را زرد رنگ با بدنی ضعیف و لاغر دیدم که گمان می کنم چهل سال یا بیشتر داشت. در مقابل من به راه افتاد و من از او

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۹۷

چیزی نپرسیدم تا اینکه مرا به منزل خدیجه علیها السلام برد و در آن اتاقی بود که درش در وسط دیوار بود و نردبانی از ساج داشت که بالاـ رفته بود، سپس آن بانو بالا رفت و به من گفت: «ای حسن! بالا بیا». پس بالا رفتم، پشت در ایستادم، سپس صاحب الزمان علیه السلام به من فرمود: «آیا تو را می‌بینم که بر من سبکی روا می‌داری. به خدا قسم، هیچ وقت از زمان (انجام اعمال) حج تو نبوده است، مگر آنکه من با تو در آن بودم».

سپس شروع به شمارش زمان‌های آن نمود. غش کردم و با صورت افتادم، سپس دستی را حس کردم که بر روی من است، برخاستم. به من فرمود: «ای حسن! به خانه جعفر بن محمّد برو به فکر خوراک، نوشیدنی و پوشاک نباش و به آن‌ها اهمیت نده».

سپس دفتری را به من داد که در آن، دعای فرج و صلوات بود. به من فرمود:

«این گونه دعا کن و این گونه صلوات بگو و آن را جز به دوستان شایسته‌ام نده که خداوند عزّوجلّ- تو را توفیق می‌دهد». گفتم: «ای مولای من! آیا پس از این تو را می‌بینم؟» فرمود: «اگر خداوند بخواهد». از نزد امام زمان علیه السلام بیرون آمدم و به منزل جعفر بن محمّد علیه السلام رفتم. سپس هنگام افطار به اتاقم رفتم، پس با ظرفی لبریز آب و نانی بر سرش نهاده و آنچه من در روز اشتها داشتم که آن را بخورم و برایم کافی بود و لباس تابستانی به هنگام تابستان برخورد کردم و من آب را در روز می‌دیدم و اتاق را با آب، تر و خیس می‌کردم و کوزه را خالی رها می‌کردم، پس غذا آورده می‌شد و من نیازی به آن نداشتم.[۴۲۴] ۵. الازدی گفت: در حین طواف کردن بودم و شش طواف نمودم و قصد هفتمین طواف را داشتم که به ناگاه حلقه‌ای از مردم را سمت راست کعبه دیدم که جوانی زیبارو، خوشبو، باعظمت و باوقار با مردم سخن می گفت. زیباتر از کلامش،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۹۸

پاک‌تر از سخنش و هم‌نشینی نیکوتر از او را ندیدم، رفتم تا با او سخن بگویم، مردم مرا مشاهده کردند، از برخی از آنان پرسیدم: «این مرد کیست؟» گفتند: «این فرزند رسول خداست، در هر سال، یک بار برای یاران خاصش آشکار می‌شود و با آنان، سخن می گوید». گفتم: «ای سرورم! به سویت برای راهنمایی شدن آمده‌ام، پس مرا راهنمایی و هدایت کن که خداوند تو را هدایت نماید». ریگی به من داد و دگرگون شد. یکی از هم‌نشینانش به من گفت: «چه چیزی به تو داد». گفتم: «ریگی داده»؛ و آن را نشان دادم که به ناگاه دیدم سکه‌ای طلا شده است. پس به ناگاه او را دیدم که به من پیوسته است و به من فرمود: «حجت خداوند بر تو ثابت شده، نادانی و گمراهی‌ات از بین رفته و حقیقت برایت آشکار شده، آیا مرا می‌شناسی؟» گفتم:

«نه». فرمود: «من مهدی علیه السلام هستم و قیام کننده روزگارم و من کسی هستم که زمین را از عدل و داد پر می کنم، همان‌طورکه پر از ستم شده است. همانا زمین از حجت خداوند، خالی نمی‌شود و مردم در سرگردانی باقی نمی‌مانند و این امانت است و در مورد این جز با برادرانت که اهل حقیقت‌اند، سخنی مگو».[۴۲۵] ۶. ابونعیم، محمّد بن احمد انصاری گفت: با گروهی به تعداد سی نفر در مستجار در مکّه بودم، هیچ کدام از آنان، صالح و پاکیزه نبودند، به جز محمّد بن قاسم العلوی، در روز ششم ذی الحجه سال ۲۹۳ جوانی از طواف کعبه نزد ما آمد، دو لباس فاخته داشت که با آن محرم بود و در دستش، نعلین همراه داشت. هنگامی که او را دیدیم، به سبب هیبت و عظمتش همگی برخاستیم و هیچ کس از ما نماند، مگر آنکه برخاسته بود، به ما سلام کرد و در وسط مجلس نشست و ما گِرد او نشستیم، سپس به راست و چپ نظرانداخت و گفت: «آیا می‌دانید امام صادق علیه السلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۲۹۹

در دعای الحاح چه می‌فرمود؟» گفتیم: «چه چیزی می‌فرمود؟» گفت: می‌فرمود:

«خداوندا! از تو می‌خواهم به نامت که با آن، آسمان برپا شده، با آن، زمین برپا شده، با آن، بین حقیقت و باطل جدا شده و با آن، پراکندگی‌ها، را جمع می‌کنی، با آن، اجتماع را متفرق می‌نمایی، با آن، تعداد ریگ‌ها را می‌شماری، کوه‌ها را وزن می‌کنی و دریاها را پیمانه می‌نمایی که بر محمّد علیه السلام و خاندان محمّد درود و رحمت فرستی و مشکل مرا برطرف کنی». سپس برخاست و با برخاستنش، برخاستیم و به طواف رفت و ما فراموش کردیم که بگوییم، او کیست؟ تا فردا، در هنگام طواف نزد ما آمد، پس همانند برخاستن دیروزمان برای او برخاستیم. در میانه مجلس نشست و به راست و چپ نظری‌انداخت و فرمود: «آیا می‌دانید امیرالمؤمنین پس از نماز واجب چه می‌فرمود؟» گفتیم: «چه می‌فرمود؟» گفت: می‌فرمود: «صداها به سوی تو بلند می‌شود، چهره‌ها به تو توجه می‌کنند، گردن‌ها برای تو خم و خاشع می‌شوند و سنجش و محاکمه اعمال، با توست. ای بهترین کسی که از او درخواست می‌شود وای بهترین کسی که عطا می‌کند و می‌بخشد. ای راستگو، ای آفریننده، ای آنکه خلف وعده نمی‌کند، ای کسی که فرمان به دعا کردن داده و به اجابتش وعده داده‌ای. ای کسی که گفته‌ای: (بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را)؛ (ای بندگان من! که بر خودشان زیاده روی و نادانی نمودند، از رحمت و بخشش خداوند ناامید نشوید که خداوند همگی گناهان را می‌بخشاید، او بسیار آمرزنده و مهربان است). «لبیک، من همان زیاده رویی هستم که در برابرت ایستاده‌ام و تو می‌گویی که از رحمت و بخشایش خداوند ناامید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد». بعد از این دعا، به سمت راست و چپ نگریست و فرمود: «آیا می‌دانید امیر مؤمنان علیه السلام در سجده شکر چه می‌فرمود؟» گفتم: «چه می‌فرمود؟» گفت: می‌فرمود: «ای آنکه بخشش بسیارش، دارایی و عطایش را زیاد می‌کند، ای آنکه گنجینه‌هایش نابود

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰۰

نمی‌شوند، ای آنکه گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست، ای آنکه جهانی پیچیده و عظیم دارد. بدکاری من، مانع احسان و خوبیت نمی‌شود، کاری برایم انجام بده که تو اهل آن هستی، تو اهل بزرگواری و بخشش و بخشایش و گذشت از خطاها هستی. ای پروردگار وای خداوند! آنچه من سزاوار آن هستم را در موردم انجام نده که من سزاوار عذابم و شایسته آنم، هیچ عذری و هیچ بهانه‌ای نزد تو ندارم، به سویت از تمام گناهانم بازمی‌گردم و به آن‌ها اعتراف می‌کنم تا از من درگذری و تو از من آگاه‌تر به آن هستی. از هر گناهی که آن را انجام داده‌ام و هر اشتباهی که آن را به نظر آوردم و هر بدی که به آن عمل کردم، توبه می‌کنم.

پروردگارا! بیامرز و رحم کن و از آنچه می‌دانی درگذر که تو عزیزترین و برترین هستی».[۴۲۶] برخاست و با ایستادنش، برخاستیم و داخل طواف کنندگان شد. فردا در همان وقت بازگشت و همچون کار گذشته‌مان برای استقبالش برخاستیم، پس در میانه مجلس نشست و به راست و چپ نگریست و سپس فرمود: «علی بن حسین علیه السلام سید عبادت کنندگان در این مکان در سجده‌اش می‌فرمود و با دستش به سنگی زیر چاه اشاره کرد: بنده کوچک، نادار و مسکینت به فدایت، بنده گدا و محتاج تو به فدایت. از تو آنچه را می‌خواهم که جز تو کسی توان برآورده کردن آن را ندارد. سپس به راست و چپ نگریست و به محمّد بن قاسم نظر کرد و فرمود: «ای محمّد بن قاسم! به خواست خداوند، تو بر خیر و خوبی هستی»؛ و محمّد بن قاسم آن امر را تصدیق نمود. سپس برخاست و داخل طواف کنندگان شد، پس هر چه از دعا بیان نموده بود بر ما الهام شد و فراموش کردیم که در مورد خودش سؤال کنیم،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰۱

جز در آخرین روز، پس ابوعلی محمودی به ما گفت: «ای جماعت! آیا این فرد را می‌شناسید؟ به خدا قسم! این فرد، صاحب زمان شماست». گفتیم: «چگونه دانستی؟» سپس جریانی را بیان کرد که او هفت سال از پروردگارش درخواست نموده بود که صاحب

الزمان علیه السلام را ببیند.

گفت: هنگامی که ما در عرفه بودیم، ناگهان مردی همانند او را دیدیم، او راصدا زدیم و از او پرسیدم: «کیست؟» گفت: «از مردم».

گفتم: «از کدام مردم؟» گفت:

«از عرب». گفتم: «از کدام عرب؟» گفت: «از برترین آنان». گفتم: «برترین آنان کیستند؟» گفت: «بنی هاشم». گفتم: «از کدام بنی هاشم؟» گفت: «از بزرگان و سرانش». گفتم: «از چه کسانی؟» گفت: «شکافنده سرها، اطعام کننده مردم و نماز گزار، در حالی که مردم در خواب و غافل هستند». ابوعلی گفت: دانستم که او علوی است و به علّت علوی بودنش به او پاسخ گفتم. سپس ناپدید شد و ندانستم که چگونه رفت و از عدّه‌ای که اطرافش بودند، پرسیدم: «این علوی را می‌شناسند؟» گفتند: «بله، هر سال پیاده با ما حج را به جا می‌آورد». گفتم: «سبحان‌اللّه، به خدا قسم! از او ردپایی نمی‌بینم». نگران به سوی مزدلفه راه افتادم و از جدایی‌اش غمگین بودم. در آن شب خواب دیدم که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. به من فرمود:

«ای ابااحمد! خواسته و مقصودت را دیدم». گفتم: «او کیست؟» فرمود: «کسی که او را عصر دیدی، او صاحب زمانت است». گفت: هنگامی که آن را از او شنیدیم او را سرزنش و ملامت کردیم که ما را از آن خبر نداده بود. پس او ذکر کرد که او کارش را تا زمان گفتگوی ما با او فراموش کرده است.[۴۲۷] ۷. ابوالادیان گفت: به امام عسکری علیه السلام خدمت می‌کردم و نامه‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰۲

و نوشته‌هایش را به سرزمین‌های مختلف می‌رساندم. هنگام بیماری که از آن وفات یافت، نزد او رفتم؛ پس با من نامه‌ها و نوشته‌هایی را نوشت و فرمود: «آن را به مدائن ببر و تو چهارده روز در مسافرت خواهی بود و روز پانزدهم به سامرّا وارد می‌شوی و فریاد و صدای شیون را در خانه‌ام می‌شنوی و مرا در غسال خانه می‌بینی». گفتم:

«ای سرورم! اگر آن‌طور است، پس چه کسی جانشین شماست؟» فرمود: «هر کس که از تو پاسخ و جواب‌های نامه‌هایم را خواست، او قائم پس از من است». گفتم:

«برایم بیشتر توضیح بده». فرمود: «هر کس که بر من نماز گذارد، او قائم پس از من است».

گفتم: «بیشتر برایم توضیح بده». فرمود: «هر که از کیسه سکّه خبر دهد، او قائم پس از من است». هیبت و عظمت او مانع از این شد تا از آنچه در همیان و کیسه سکّه بود، بپرسم. با نوشته‌ها به سوی مدائن رفتم و جواب‌های آنان را گرفتم و در روز پانزدهم وارد سامرّا شدم، همان‌طور که به من فرموده بود. به ناگاه فریاد و شیون از خانه‌اش بلند شد و آن حضرت را در غسال خانه دیدم. جعفر کذّاب، برادر امام عسکری علیه السلام بر در خانه ایستاده بود و شیعیان به او تسلیت می‌گفتند. با خودم گفتم:

«اگر این امام باشد، امامت از بین رفته است؛ زیرا او باده‌گسار و شراب خوار است و به دربار عباسیان رفت و آمد می‌کند و طنبور می‌زد». جلو آمدم و تسلیت و تبریک گفتم. از من چیزی سؤال ننمود. عقید از خانه امام خارج شد و به جعفر گفت:

«سرورم! برادرت کفن شده، برخیز و بر او نماز بگزار». جعفر و شیعیان که پیشاپیش آنان سمان و حسن بن علی قبل از معتصم معروف به سلمه سودابی وارد خانه شدند. هنگامی که وارد خانه شدیم، دیدم که امام عسکری علیه السلام کفن شده است.

جعفر جلو رفت تا بر برادرش نماز بگزارد. هنگامی که قصد تکبیر گفتن را داشت، پسری سبزه با موهایی بافته شده و دندان‌هایی سفید و منظم خارج شد و عبای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰۳

جعفر را گرفت و گفت: «ای عمو! عقب بیا که من به نماز بر پدرم شایسته‌تر از تو هستم». جعفر، عقب آمد و صورتش زرد شد. آن پسر جلو رفت و بر امام علیه السلام نماز خواند و ایشان را در جوار قبر امام هادی علیه السلام به خاک سپرد. سپس به من فرمود: «ای بصری! جواب‌های نامه و نوشته‌ها که با توست، بیاور». آن‌ها را به او دادم و در دل گفتم: «این هم دو دلیل روشن، فقط خبر از

همیان باقی مانده است». نزد جعفر رفتم و او نفس نفس می‌زد. حاجزوشا به او گفت: «ای سرورم! این پسر کیست که حجت بر او قرار گیرد». جعفر گفت: «به خدا قسم! هرگز او را ندیده‌ام و نمی‌شناسم».
نشسته بودیم که چند نفر از قم آمدند و سراغ امام عسکری علیه السلام را گرفتند، پس هنگامی که از وفاتش باخبر شدند، گفتند: «به چه کسی تسلیت بگوییم». جعفر را به آن‌ها معرفی کردند. به او سلام کردند و تسلیت گفتند و عرضه داشتند: «همراه ما نوشته‌ها و اموالی است، پس به ما بگو نامه‌ها از چه کسانی و اموال چقدر هست، تا آن‌ها را به تو تحویل دهیم». جعفر برخاست و جامه‌هایش را تکان داد و گفت: «از من می‌خواهید که علم غیب بگویم». در این هنگام خادم امام زمان علیه السلام بیرون آمد و گفت: «با شما، نامه‌های فلانی و فلانی و کیسه‌ای است که در آن هزار دینار که ده دینار آن طلا است». پس نامه‌ها و اموال را به او دادند و گفتند: «کسی که تو را به این کار دستور داده، امام و جانشین امام عسکری علیه السلام است». جعفر نزد معتمد عباسی رفت و تمام این جریانات را برای او تعریف کرد و معتمد نیز جعفر را برای این کارش تکریم و احترام نمود. در این هنگام صیقل، همسر امام حسن عسکری علیه السلام را دستگیر کردند و از او سراغ پسر بچه را می‌گرفتند، ولی او آن را رد و تکذیب می‌کرد و ادعا می‌نمود که این کار، توطئه و دامی برای اوست، تا به این وسیله کودک را پنهان کند. او را به ابوشوراب قاضی تحویل دادند. در همین حین بود که خبر مرگ عبیداللّٰه بن خاقان به آنان رسید و صاحب الزنج در بصره قیام کرد و به همین علّت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰۴

آنان از همسر امام علیه السلام غافل شدند و از دست آنان رها شد. سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.[۴۲۸] ۸. علی بن سنان موصلی گفت که پدرم به ما گفت: هنگامی که سرورمان امام عسکری علیه السلام به شهادت رسید، گروهی از قم با دارایی‌ها و اموالی که طبق معمول به نزد امام عسکری علیه السلام می‌آوردند، آمدند، در حالی که خبری از شهادت ایشان نداشتند، پس به محض رسیدن به سامرّا سراغ سرورمان را گرفتند. به آنان گفته شد که ایشان شهادت رسیده‌اند. گفتند: «چه کسی وارثش است؟» گفته شد: «برادرش، جعفر». سراغ او را گرفتند و به آنان گفته شد: «او برای تفریح از شهر خارج شده و سوار قایقی در دجله است و (شراب) می‌نوشد و با او نوازندگان و خوانندگان هستند». آنان با یکدیگر مشورت نمودند و گفتند: «این نشانه‌ها از خصوصیات امام نیست»؛ و برخی از آنان به بعضی دیگر می‌گفتند: «به ما اجازه دهید تا این اموال را به صاحبانش برگردانیم». محمّد بن جعفر حمیری قمی گفت: «با ما بمانید تا این مرد بازگردد و درستی کارش را بیازماییم». هنگامی که جعفر بازگشت، نزد او رفتند و سلام کردند و گفتند: «ای سرورمان! ما از قم هستیم و عدّه‌ای شیعه و غیر شیعه نیز همراه ما می‌باشد و ما برای سرورمان امام عسکری علیه السلام اموالی را آورده‌ایم».
جعفر گفت: «آن اموال کجایند؟» گفتند: «با ماست». گفت: «آن‌ها را نزد من آورید». گفتند: «بدان که این اموال از عموم شیعیان، یک دینار و دو دینار جمع شده است و آن را در کیسه‌ای قرار داده‌اند و رویش را مهر نموده‌اند و هرگاه که ما اموالی را برای سرورمان امام عسکری علیه السلام می‌آوردیم، به ما می‌فرمود که همه اموال فلان مقدار است که از طرف فلانی، چه مقدار و از نزد فلانی، آن مقدار است. تا آنکه تمام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰۵

نام‌های مردم را می‌آورد و آنچه بر روی نقش مهرها بود، می‌گفت». جعفر گفت:
«شما دروغ گفتید، به برادرم چیزی را نسبت دادید که انجام نمی‌داده است. این علم غیب است و این را جز خدا نمی‌داند». هنگامی که آن عده سخن جعفر را شنیدند، برخی شروع به نگاه کردن به یکدیگر کردند. جعفر به آنان گفت: «اموال را نزد من آورید». گفتند: «ما جماعتی اجیر شده و نمایندگانی هستیم که اموال را جز با نشانه‌هایی که آن را از سرورمان امام عسکری علیه السلام می‌شناسیم، تحویل می‌دهیم و اگر تو امام هستی، به ما ثابت کن، وگرنه اموال را به صاحبانش باز می‌گردانیم تا هرچه می‌خواهند با

آن‌ها بکنند». جعفر، نزد خلیفه که در سامرّا بود، وارد شد و آن جماعت را نیز نزد خلیفه بردند. خلیفه به آنان گفت: «این اموال را به جعفر بدهید».

گفتند: «ما جماعتی اجیر شده و نمایندگانی برای صاحبان این اموال هستیم و این اموال، امانت گروهی هستند که به ما امر نموده‌اند که جز با نشانه و دلیل آن را تحویل ندهیم و تا به حال به این ترتیب با امام عسکری علیه السلام کار انجام می‌دادیم».

خلیفه گفت: «نشانه‌ای که امام عسکری علیه السلام می‌گفت، چه بود؟» گفتند: «از دینارها و صاحبانش و مقدار آن‌ها به ما خبر می‌داد، پس اگر آن‌طور بود، آن‌ها را به او تحویل می‌دادیم. چند بار فرستادگانی را به سویش روانه کرده‌ایم و همیشه روش کار ما این‌گونه بوده است. پس اگر این مرد صاحب امر امامت است، آنچه امام عسکری علیه السلام انجام می‌داد، باید برایمان انجام دهد، وگرنه اموال را به صاحبانش بازمی‌گردانیم». جعفرگفت: «ای امیرمؤمنان! آنان جماعتی دروغگو هستند که به برادرم نسبت علم غیب می‌دهند». خلیفه گفت: «اینان پیام رسان هستند و وظیفه پیام‌رسان، رساندن آشکار پیام است». جعفر، درنگی نمود و جواب نداد. آن جماعت گفتند: «خلیفه به ما لطف نماید و با صدور فرمانش، عدّه‌ای را همراه ما بفرستد تا به سلامت از شهر خارج شویم». خلیفه به فرد راهنمایی امر نمود که آن‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰۶

را از شهر خارج نماید، به محض خارج شدن آنان از شهر، شخصی فریاد زد: «ای فلانی وای فلانی! مولایتان شما را می‌خواهد». آن‌ها گفتند: «تو مولایمان هستی؟» گفت: «پناه بر خدا، من غلام مولایتان هستم، پس به سویش بروید». با او به سوی امام زمان علیه السلام رفتند تا به خانه امام عسکری علیه السلام داخل شدند و فرزندش، مهدی قائم علیه السلام را دیدند که بر تختی نشسته است و چهره‌اش همچون ماه می‌ماند و لباس‌هایی سبز به تن داشت، به او سلام کردند و جواب سلام را شنیدند. سپس امام علیه السلام فرمود: «همه اموال فلان مقدار است که از فلانی، چقدر و از فلانی، آن مقدار است». تمام اموال را شرح داد و همگی را توصیف نمود، سپس لباس‌ها و مرکب‌ها و آنچه داشتیم را نیز توصیف کرد. به شکرانه این جریان، برای خداوند عزیز و بلندمرتبه به سجده افتادیم و زمین را بوسیدیم. هر چه از امام علیه السلام سؤال می‌کردیم، جواب می‌داد. پس تمام اموال را به او دادیم و ایشان به ما دستور داد که پس از آن به سامرّا اموالی نیاوریم و ایشان مردی در بغداد را به ما معرفی کرد که اموال نزد او برده شود و از سوی او نوشته‌ها و تأییدها صادر گردد. آن حضرت به محمّد بن جعفر قمی حمیری مقداری حنوط و یک کفن داد و سپس به او فرمود: «خداوند، پاداشت را بزرگ گرداند». هنگامی که محمّد بن جعفر حمیری به گردنه همدان رسید، وفات یافت، خداوند او را بیامرزد و پس از آن، اموال به بغداد برای نمایندگان مربوطه برده می‌شد و از نزد آنان، نامه‌ها و امضاها صادر می‌گشت.

شیخ صدوق در توضیح این روایت می‌گوید: «این روایت دلالت بر آن دارد که امامت را می‌شناخته است که چگونه است و جایگاهش کجاست و به این سبب، از آنچه همراه آن عدّه بود، صرف نظر نمود و جعفر کذّاب را به سبب درخواست آنان، تکذیب کرد. چون می‌خواست با این کار، امامت مخفی بماند و مردم به سوی امام زمان علیه السلام هدایت نشوند و او را نشناسند. هنگامی که امام عسکری علیه السلام وفات یافت،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰۷

جعفر کذّاب، ۲۰ هزار دینار را به خلیفه رشوه داد و گفت: «ای خلیفه! آیا مقام برادرم را به من می‌دهی؟» خلیفه گفت: «بدان که مقام برادرت در دست ما نبوده و نیست و فقط در دست خداوند است و ما در تلاش بودیم که جایگاه برادرت را پایین آوریم و از بین ببریم، ولی خداوند مانع از این می‌شود و روز به روز بر بزرگی و عظمتی که در او از پرهیزکاری، هیئت مناسب، دانش و عبادت بود، افزوده می‌شود و اگر تو در نزد شیعیان برادرت جایگاه و مقامی داشتی، هیچ نیازی به ما نداشتی و اگر منزلت و جایگاه او را نداشتی و آنچه در برادرت بود، در تو نبود، تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌نمودیم».[۴۲۹] ۹. رشیق صاحب کتاب «المادای» گفت:

معتضد فرستاده‌ای نزد ما راهی کرد و ما سه نفر بودیم و فرمان داد که هر کدام از ما اسبی سوار شود و در کنار هم باشیم و مخفیانه از شهر خارج شویم و هیچ چیز از کم و زیاد همراهمان نباشد، مگر بر روی زمین باشد، به ما گفت که وارد سامرا شوید او محلّه وخانه‌ای را برایمان توصیف کرد و گفت: «اگر آنجا رسیدید، بر درب، خادمی سیاه را می‌بینید، به خانه یورش ببرید و هر که را در آن دیدید، سرش را از تنش جدا کنید». پس به سوی سامرّا رفتیم و جریان را همان‌طورکه توصیف کرده بود، یافتیم و در دالان خانه، خادم سیاهی بود و در دستش چیزی بود که می‌بافت. از او در مورد کسانی که در خانه هستند، پرسیدیم، گفت: «خانه، برای صاحبش است». به خدا قسم! اصلًا به ماتوجّهی نکرد. به منزل یورش بردیم، همان‌طورکه به ما فرمان داده شده بود، اتاقی مخفی را یافتیم که در جلوی آن پرده‌ای بود که هرگز بهتر و زیباتر از آن ندیده بودم.

گویا دستانی آن را بالا برد. کسی در خانه نبود، پس پرده را کنار زدیم، به ناگاه اتاقی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰۸

بزرگ را دیدیم که دریایی از آب در آن بود و در انتهای اتاق حصیری بود، دانستیم که روی آب است و بر رویش مردی که زیباترین مردم بود، ایستاده و نماز می‌گذارد. به ما و سلاح‌های ما توجهی نمی‌کرد. احمد بن عبداللّه جلوتر رفت تا از اتاق بگذرد، ولی در آب غرق شد و دست و پا می‌زد تا آنکه دستم را به سویش دراز کردم و او را نجات دادم و از حال رفت. همراه دوم نیز آن کار را انجام داد و مانند او شد و درمانده شد. به صاحب خانه گفتم: «از خدا و از تو معذرت خواهی می‌کنم. به خدا قسم! نمی‌دانستم جریان چیست و به سوی چه کسی می‌آیم و به درگاه خداوند توبه می‌کنم». به چیزهایی که گفتم، دقت و توجّهی نکرد و نسبت به آنچه اتفاق افتاده بود، بی‌تفاوت بود، پس از آن نگران شدیم و نزد معتضد بازگشتیم و آنچه دیدیم، برایش نقل نمودیم. به ما گفت: «آیا این جریان را برای شخص دیگری نیز گفته‌اید؟» گفتیم: «نه». گفت: «من حلال زاده نیستم، اگر این جریان را برای کسی بازگو کنید و من شما را نکشم».[۴۳۰] ۱۰. از ابراهیم بن مهزیار اهوازی نقل شده که گفت: برای دیدن صاحب الزمان به مکه و مدینه راهی شدیم، در حالی که در طواف بودم، مردی با چهره‌ای سبزه گفت: «از کدام سرزمین هستی؟» گفتم: «از اهواز». گفت: «ابراهیم بن مهزیار را می‌شناسی؟» گفتم: «من هستم». پس در آغوشم گرفت. به او گفتم: «آیا از صاحب الزمان خبری داری؟» گفت: «به دور از چشم همراهانت با من راهی طائف شو». پس پیاده به سوی طائف رفتیم و از تپه شنی به تپه دیگر تا به دشت رسیدیم، در این هنگام خیمه‌ای را دیدم که ریگ‌ها از آن تابان شده بودند و زمین‌ها از آن می‌درخشیدند. با شتاب رفتیم تا به آن رسیدیم و با گرفتن اجازه، نزد صاحب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۰۹

الزمان علیه السلام داخل شدیم. به من فرمود: «ای ابا اسحاق! خوش آمدی». گفتم: «پدر و مادرم به فدایت! شهر به شهر به دنبالت بودم تا اینکه خداوند بر من منت نهاد و مرا به سویت راهنمایی نمود». فرمود: «ای ابااسحاق!» باید این جریان نزد تو پنهان و مخفی باشد». ابراهیم گفت: مدّت زمانی را در آنجا ماندم و از او آشکار کنندگان راه‌های هدایت و روشن کنندگان احکام را فرا گرفتم و در نهایت به من اجازه بازگشت به اهواز داد و با دعای نیکش به من عنایت فرمود که ذخیره‌ای برای من و فرزندان و اقوامم نزد خداوند باشد و مالی که همراهم بود که بیشتر از پنجاه هزار درهم بود، به او تقدیم کردم و از او خواستم که با قبولش بر من لطف نماید؛ پس لبخندی زد و فرمود: «از اینها برای بازگشتت کمک بگیر و از نپذیرفتن ما غمگین نباش و خداوند آنچه را به تو بخشیده، مبارک گرداند و اطرافیانت را باقی گذارد و بر تو نیکوترین پاداش نیکوکاران را بنویسد و خودت را به او بسپار، امانتی که آن را منت نهادن و لطفش از بین نمی‌برد».[۴۳۱] ۱۱. ابا محمّد عیسی بن مهدی جوهری گفت: در سال ۲۶۸ به سوی حج راهی شدم و قصد مدینه کردم، آنجایی که در نزد ما مسلّم بود که صاحب الزمان علیه السلام در آنجا ظهور خواهد کرد. هنگامی که وارد مدینه شدیم و در آن دوستانمان را دیدم و به ظهور و آشکار شدن او مرا بشارت دادند، پس وقتی بر فراز و مشرف بر وادی و دره شدم

چوب‌های باریکی دیدم، پس داخل قصر شدم و ایستادم و مراقب امور و کارها بودم تا آنکه نماز مغرب و عشا را خواندم و در دعا، راز و نیاز و درخواست می‌کردم که به ناگاه خادمی همچون ماه را دیـدم که به من گفت: «ای عیسـی بن مهدی جوهری! داخل بیا». تکبیر و تهلیل گفتم و خداوند را بسیار شکر و سپاس نمودم.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱۰

زمانی که وارد محوطه قصـر شـدم، سـفره‌ای چیـده شـده‌ای را دیدم، خادم مرا به سویش برد و در کنار سـفره نشانید و به من گفت: «مولایت تو را امر نموده که هر چه اشتها داری، برای بیماری‌ات بخوری و تو از مرگ دور هستی». گفتم: «چگونه بخورم، در حالی که سـرور و مولایم را نمی‌بینم». فرمود: «ای عیسی! از غذایت بخور که تو مرا می‌بینی». بر سفره نشستم. به ناگاه مشاهده کردم که بر آن مـاهی گرمی است که پخش شـده و خرمـایی در کنـارش، شبیه‌ترین خرماهـا به خرماهـای مـا و در کنار خرما، شیر بود با خودم گفتم: بیمار و ماهی، خرما و شیر؟!

فرمود: «ای عیسـی، آیـا در فرمـان مـا شـك می‌كنی؟ آيـا تو به سود و زيانت داناتری؟» پس گريه كردم و نزد خداونـد بزرگ مرتبه طلب آمرزش نمودم و از تمـام آنـان خوردم و هرگـاه دسـتم را از آن بالاـ می‌بردم، جـایش در آن پیـدا نبود. پـاك و خوشـمزه‌ترین خوراك دنیایی بود كه خورده بودم و از آن بسـیار خوردم تا آنجا كه خجالت كشـیدم. به من فرمود: «ای عیسـی! خجالت نكش كه آن، غـذای بهشتی است كه انسان‌ها آن را درست نكرده‌انـد». خوردم و دیدم كه اشـتها و نفسم از خوردن آن تمام نمی‌شود، گفتم: «مولای من! بس است». فرمود: «به سویم بیا». با خود گفتم:

به سوی مولایم می‌روم، در حالی كه دسـتم كثیف است. فرمود: «ای عیسـی! آیا از آنچه خوردی اثری بر روی دسـتت مانده است؟» دسـتم را بوییـدم و دیدم كه خوشبوتر از مشك و كافور است. نزدیكش شدم و نوری شـروع به تابیدن به چشـمم كرد و ترسـیدم تا آنجـا كـه گمـان كردم، فكرم درهـم ریختـه اسـت. پس به من فرمـود: «ای عیسـی! چه دلیلی داری كه مرا دیـدی؟ اگر كه تكـذیب كنندگان و رد كنندگان بگویند:

او در كجا بوده؟ و چه زمان بوده؟ كجا متولّـد شـده؟ چه كسـی او را دیده؟ چه كسـی از سوی او به نزد تو آمده است و تو را از چه چیز باخبر می‌كند؟ و معجزاتش برایتان چیست؟ به خدا قسم! امیرالمؤمنین علیه السلام را با آنچه از او روایت شده بود، ترك كردند

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱۱

و بر ضدش اقدام نمودند و بر او مكر و حیله به كار بسـتند و او را كشتند، همین‌طور پدرانم كه آنان را قبول نكردند و به آنان نسبت جادوگری و تسـخیر جن دادند. ای عیسـی! آنچه دیدی را به دوسـتدارانمان و به دشـمن ما خبر نده كه آن را از بین می‌بری». گفتم: «ای مولـای من! برای ثبـات و آرامش من دعـا فرمـا». فرمـود: «اگر خداونـد تو را اسـتوار و آرام نمی‌كرد، مرا دیـدار نمی‌كردی و با هـدایت، پیروزیـت را انجـام بـده». سـپس خـارج شـدم و سـتایش و سـپاس خداونـد را بسـیار بـه جـا آوردم.[۴۳۲] ۱۲. در كتـاب «بحارالانوار» آمـده است: محمّـد بن ابا عبـداللَّه كوفی، نام‌های تعدادی از كسانی كه به معجزات صاحب الزمان علیه السـلام آگاهی داشـته و او را دیده‌اند از وكیلان و نمایندگان در بغداد و غیره را ذكر كرده است:[۴۳۳] ۱) عمری، ۲) پسرش ۳) حاجز ۴) بلالی ۵) عطّار ۶) عاصـمی از كوفه ۷) محمّـد بن ابراهیم بن مهزیـار از اهـواز ۸) احمـد بن اسـحاق از قم ۹) محمّـد بن صالـح از همدان ۱۰) بسامی از ری ۱۱) اسدی ۱۲) قاسم بن علا از آذربایجان ۱۳) محمّد بن شاذان از نیشابور ۱۴) ابوالقاسم بن ابی حابس از بغداد ۱۵) ابوعبداللَّه كندی ۱۶) ابوعبداللَّه جنیدی ۱۷) هرون قزّار ۱۸) نیلی ۱۹) ابوالقاسم بن دبیس ۲۰) ابوعبداللَّه بن فروخ ۲۱) مسرور ۲۲) آشپز امام هادی علیه السـلام ۲۳) احمد ۲۴) محمّد بن حسن ۲۵) اسـحاق كاتب از بنی نیبخت ۲۶) صاحب فراء ۲۷) صاحب الصرة المختومه ۲۸) محمّـد بن كشـمرد از همدان ۲۹) جعفر بن حمـدان ۳۰) محمّـد بن هارون عمران ۳۱) حسن بن هـارون از دینور ۳۲) احمد بن اخیه ۳۳) ابوالحسن ۳۴) ابن بادشاله از اصفهان ۳۵) زیدان از صیمرة

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱۲

۳۶) حسن بن نصر از قم ۳۷) محمّد بن احمد ۳۸) علی بن محمّد بن اسحاق ۳۹) پدرش ۴۰) حسن بن یعقوب ۴۱) قاسم بن موسی از ری ۴۲) پسرش ۴۳) ابومحمّـد بن هارون ۴۴) صاحب الحصاهٔ ۴۵) علی بن محمّـد ۴۶) محمّـد بن محمّد کلینی ۴۷) ابوجعفر رفا ۴۸) مرداس از قزوین ۴۹) علی بن احمد ۵۰ و ۵۱) دو مرد از قابس ۵۲) ابن خال از شهرزور ۵۳) مجروح از فارس ۵۴) صاحب هزار دینار از مرو ۵۵) صاحب مال ۵۶) رقعه البیضا ۵۷) ابو ثابت ۵۸) محمّد بن شعیب بن صالح از نیشابور ۵۹) فضل بن زید از یمن ۶۰) حسن، پسرش ۶۱) جعفری ۶۲) ابن الاعجمی ۶۳) شمشاطی ۶۴) صاحب دو فرزند از مصر ۶۵) صاحب مال در مکه ۶۶) ابورجاء ۶۷) ابومحمّد بن وجنا از نصیبین ۶۸) حصینی از اهواز.

محدث نوری در ابتدای باب هفتم از کتاب «نجم الثاقب» بعد از ذکر ترجمه فارسی این خبر، اسامی دیگر افرادی که معجزه یا خود امام زمان علیه السلام را دیده‌اند را آورده است. بد نیست که ما هم اسامی آن‌ها را بیاوریم و هر کس که اطلاعات کاملی درباره آن‌ها می‌خواهد به کتاب مذکور مراجعه کند. ۶۹) شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح ۷۰) ابوالحسن علی بن محمّد سمری ۷۱) حکیمه دختر امام جواد علیه السلام ۷۲) نسیم، خادم امام عسکری علیه السلام ۷۳) ابونصر طریف، خادم ۷۴) کامل بن ابراهیم مدنی ۷۵) بدر خادم ۷۶) پیرزن مربی احمدبن بلال بن داود کاتب ۷۷) ماریه خادم ۷۸) کنیز ابوعلی خیزرانی ۷۹) ابوغانم خادم ۸۰) عدّه‌ای از اصحاب ۸۱) ابو هارون ۸۲) معاویهٔ بن حکیم ۸۳) محمّد بن ایوب بن نوح ۸۴) عمر اهوازی ۸۵) مردی از اهل فارس ۸۶) محمّد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام ۸۷) ابو علی بن مطهر ۸۸) ابراهیم بن عبده نیشابوری ۸۹) خادم او ۹۰) رشیق ۹۱ و ۹۲) دو هم‌نشین او ۹۳) ابوعبداللَّه بن صالح ۹۴) ابو علی بن ابراهیم ابن ادریس ۹۵) جعفر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱۳

پسر امام هادی علیه السلام ۹۶) مردی از جلاوزه ۹۷) ابوالحسین محمّد بن محمّد بن خلف ۹۸) یعقوب بن منفوس ۹۹) ابوسعید غانم هندی ۱۰۰) محمّـد بن شاذان کابلی ۱۰۱) عبداللَّه سوری ۱۰۲) حاج همدانی ۱۰۳) سعد بن عبداللَّه قمی اشعری ۱۰۴) ابراهیم بن محمّـد بن فارس نیشابوری ۱۰۵) علی بن ابراهیم مهزیار ۱۰۶) ابونعیم انصاری زیدی ۱۰۷) ابوعلی محمّـد بن احمد محمودی ۱۰۸) علّان بن کلینی ۱۰۹) ابوالهیثم انباری ۱۱۰) ابوجعفر احول همدانی ... ۱۴۱) محمّـد بن ابوالقاسم علوی عقیقی و سی نفر از مردان دیگر ۱۴۲) جد ابی الحسن بن وجنا ۱۴۳) ابو الادیان ۱۴۴) ابوالحسین محمّد بن جعفر حمیری و عدّه‌ای از اهل قم ۱۴۵) ابراهیم بن محمّد بن احمد انصاری ۱۴۶) محمّد بن عبداللَّه قمی ۱۴۷) یوسف بن احمد جعفری ۱۴۸) احمد بن عبداللَّه هاشمی عباسی ...

۱۸۸) ابراهیم بن محمّـد تبریزی همراه با سی و نه نفر ۱۸۹) حسن بن عبداللَّه تمیمی زیدی ۱۹۰) زهری ۱۹۱) ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی ۱۹۲) عفید نوبی خادم ۱۹۳) مربی امام محمّد بن حسن عسکری علیه السلام ۱۹۴) یعقوب بن یوسف ضراب غسانی یا اصفهانی، راوی صلوات کبیره ۱۹۵) پیرزن خادم امام عسکری علیه السلام در منزل ایشان در مکه ۱۹۶) محمّـد بن عبداللَّه حمید ۱۹۷) عبد احمد بن الحسن مادوانی ۱۹۸) ابوالحسن عمری ۱۹۹) عبداللَّه سفیانی ۲۰۰) ابوالحسن حسنی ۲۰۱) محمّـد بن عباس قصری ۲۰۲) ابوالحسن علی بن الحسن یمانی ۲۰۳) دو مرد مصری ۲۰۴) عابد اهوازی ۲۰۵) ام کلثوم دختر ابوجعفر محمّد بن عثمان عمری ۲۰۶) فرستاده قمی ۲۰۷) سنان موصلی ۲۰۸) احمد بن حسن بن احمد کاتب ۲۰۹) حسین بن علی بن محمّد معروف به ابن بغدادی ۲۱۰) محمّد بن حسن صیرفی ۲۱۱) بزاز قمی ۲۱۲) جعفر بن احمد ۲۱۳) حسن بن وطاهٔ صیدلانی وکیل وقف در واسط ۲۱۴) احمد بن ابی روح ۲۱۵) ابوالحسن خضر بن محمّد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱۴

۲۱۶) ابوجعفر محمّـد بن احمد ۲۱۷) المرئهٔ الدینویه ۲۱۸) حسن بن حسین اسباب آبادی ۲۱۹) مردی از استرباد ۲۲۰) محمّد بن حصین کاتب مروی ۲۲۱ و ۲۲۲) دو مرد از مدائن ۲۲۳) علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی پدر شیخ صدوق ۲۲۴) ابومحمّد

دعلجی ۲۲۵) ابوغالب احمد بن احمد بن محمّد بن سلیمان زراری ۲۲۶) حسین بن حمران ناصر الدوله ۲۲۷) احمد بن سوره ۲۲۸) محمّد بن حسن بن عبداللّه تمیمی ۲۲۹) ابوطاهر علی بن یحیی زراری ۲۳۰) احمد بن ابراهیم بن مخلد ۲۳۱) محمّد بن علی اسود داودی ۲۳۲) عفیف ۲۳۳) ابو محمّد ثمالی ۲۳۴) محمّد بن احمد ۲۳۵) رجل وصل الیه التوقیع فی عکبرا ۲۳۶) علیان ۲۳۷) حسن بن جعفر قزوینی ۲۳۸) مرد فاینمی ۲۳۹) ابوالقاسم جلیسی ۲۴۰) نصر بن صباح ۲۴۱) احمد بن محمّد سراج دینوری ۲۴۳) ابوالعباس ۲۴۴) حسین بن محمّد اشعری ۲۴۵) محمّد بن جعفر وکیل ۲۴۶) مردی از آبه ۲۴۷) ابوطالب، خادم مردی از مصر ۲۴۸) مرداس بن علی ۲۴۹) حمید، مردی از ربض ۲۵۰) ابوالحسن بن کثیر نوبختی ۲۵۱) محمّد بن علی شلمغانی ۲۵۲) هم صحبت ابوغالب زراری ۲۵۳) ابن رئیس ۲۵۴) هارون بن موسی بن فرات ۲۵۵) محمّد بن یزداد ۲۵۶) ابوعلی نیلی ۲۵۷) جعفر بن عمر ۲۵۸) ابراهیم بن محمّد بن فرج زحجی ۲۵۹) ابومحمّد سروی ۲۶۰) کنیز موسی بن عیسی هاشمی ۲۶۱) صاحب الحقه ۲۶۲) ابوالحسن احمد بن محمّد بن جابر بلاذری، صاحب تاریخ اشراف ۲۶۳) ابوطیب، احمد بن محمّد بن بطهٔ ۲۶۴) احمد بن الحسن بن ابی صالح خجندی ۲۶۵) فرزند خواهر ابوبکر عطار صوفی ... ۳۰۴) محمّد بن عثمان عمری به همراه چهل نفر که در خانه امام عسکری علیه السلام فرزندش (حضرت مهدی علیه السلام) را زیارت کردند.

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱۵

معجزات امام زمان علیه السلام در غیبت صغری

۱. علی بن محمّد بن عبداللّه رازی می‌گوید که نصر بن صباح بلخی نقل می‌کند: در مرو کاتب و نویسنده‌ای خوزستانی بود که (نام کاتب را نصر به من گفت) نزد او هزار دینار برای امام علیه السلام جمع‌آوری شده بود، پس با من مشورت نمود[۴۳۴] و گفتم: «اینها را برای حاجزی بفرست». کاتب گفت: «آیا به گردن می‌گیری، اگر خداوند در روز قیامت درباره آن از من بپرسد؟» گفتم: «آری». نصر گفت: «از او جدا شدم و پس از دو سال نزدش بازگشتم و او را ملاقات نمودم و از آن اموال پرسیدم، گفت: دویست دینار از اموال را برای حاجزی فرستاده، پس برگه وصول و دریافت آن‌ها و دعا بر او صادر شده است و به او نوشته است که اموال هزار دینار بوده است و دویست دینار فرستادی، پس اگر دوست داشتی در این باره اقدام کنی، اسدی در ری است از طریق او اقدام کن». نصر گفت: «خبر مرگ حاجز به من رسید و از آن، بسیار اندوهگین و نالان شدم و غمناک گشتم و او را گفتم ":غمناک و اندوهگین شده‌ای و ناله سر می‌دهی؟ و خداوند بر تو به دو راهنما و دلیل، منت نهاده، تو را از مبلغ اموال خبر داده است و خبر مرگ حاجز را از ابتدا به تو رسانده است.[۴۳۵] ۲. ابوجعفر محمّد بن علی اسود گفت: علی بن حسین بن موسی بن بابویه پس از وفات محمّد بن عثمان عمری از من خواست که از ابوالقاسم روحی بخواهم که از مولایمان صاحب الزمان علیه السلام بخواهد که نزد خداوند عزیز و بزرگوار دعا فرماید که فرزند پسری به او عطا فرماید. گفت: از او خواستم و آن را انجام داد. سه روز پس از آن به من خبر داد که او برای علی بن حسین دعا فرموده است و اینکه فرزند پسری

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱۶

با برکت که خداوند عزیز و بزرگوار به وسیله او به او سود می‌رساند، به او می‌دهد و پس از او نیز فرزندانی دیگر متولّد می‌شوند. ابوجعفر محمّد بن علی اسود گفت:

از او در مورد خودم درخواست نمودم که نزد خداوند دعا فرماید که فرزند پسری به من عطا فرماید؛ آن را اجابت نکرد و فرمود: «برای این کار راهی وجود ندارد». پس برای علی بن حسین، محمّد و پس از او، فرزندانی متولّد شد، ولی برای من فرزندی به دنیا نیامد.» (صدوق گفت:) ابوجعفر محمّد بن علی اسود هنگامی که مرا می‌دید به مجالس درس شیخمان محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رفت و آمد می‌کنم و به کتاب‌های علمی هم علاقمند هستم به حفظ آن بسیار تأکید می‌نمود و به من می‌گفت: «عجیب نیست

که این اشتیاق به دانش و علم در تو باشد، چون تو به دعای امام علیه السلام به دنیا آمدی».
در کتاب «غیبت» شیخ آمده که ابن نوح گفت: ابو عبداللّه، حسین بن محمّد بن سوره قمی هنگامی که از سفر حج بازگشت و نزد ما آمده بود، گفت: علی بن حسن بن یوسف صایغ قمی و محمّد بن احمد بن صیرفی معروف به ابن دلال و غیر از این دو، از بزرگان علم قمی به من گفتند که علی بن حسین بن موسی بن بابویه، دختر عمویش محمّد بن موسی بن بابویه، همسرش بود و از آن صاحب فرزندی نشد، پس به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نامه‌ای نوشت که از حضرت بخواهد که نزد خداوند دعا بفرماید تا به او فرزندانی فقیه و عالم عطا نماید، پس در جواب آمد:
«تو از این همسر صاحب فرزندی نمی‌شوی و با زنی دیلمی ازدواج می‌کنی و از او دو پسر فقیه می‌آوری». و ابوعبداللّه بن سوره (خداوند او را حفظ نماید) به من و به اباالحسن بابویه (خداوند او را بیامرزد) گفت: سه فرزند محمّد و حسین دو فقیه توانمند در حفظ هستند و آنچه را که غیر از آن دو از اهل قم حفظ نمی‌کنند، حفظ می‌کنند و برای همسرش، برادری است که نامش حسن است و او میانه است،
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱۷
مشغول ومعروف عبادت و پرهیزکاری است، با مردم ارتباط ندارد و علمی ندارد، ابن سوره گفت: هرگاه ابو جعفر ابو عبداللّه، دو فرزند علی بن حسین، چیزی را نقل و روایت می‌کردند، مردم از قدرت حفظ آن دو شگفت زده می‌شدند و به آنان می‌گفتند: «این منزلت و جایگاه مخصوص شما به خواسته امام علیه السلام است»؛ و این جریان در میان اهالی قم مشهور است. ابوعبداللّه بن بابویه گفت: مجلسی را برقرار ساختم، درحالی که کمتر از بیست سال داشتم، پس گاهی در مجلسم ابو جعفر محمّد بن علی اسود حاضر می‌شد و هرگاه به پاسخ‌های سریع من در حلال و حرام نگاه می‌کرد، تعجبش از کم سن و سالی من بیشتر می‌شد و می‌گفت: «تعجبی نیست؛ زیرا تو به دعای امام علیه السلام ولادت یافتی».[۴۳۶] ۳. اباجعفر می‌گوید: فرزندی برایم متولّد شد و نوشته‌ای برای امام زمان علیه السلام نوشتم که از او اجازه پاک کردن و شستشویش را در روز هفتم گرفتم. ایشان نوشت:
«نه»؛ و نوزاد روز هفتم مُرد. سپس نامه دیگری نوشتم و ایشان را از مرگش آگاه نمودم. در جواب نوشت: «خداوند به جز او، دو فرزند دیگر به تو خواهد داد که نام اولی را احمد و دومی را جعفر بگذار».[۴۳۷] ۴. قاسم بن علا می‌گوید: چند پسر برایم به دنیا آمدند و از دنیا رفتند، نامه‌هایی به امام علیه السلام نوشتم و درخواست دعا نمودم که آنان زنده بمانند، ولی ایشان در مورد آنان برایم چیزی ننوشت و تمام آنان وفات یافتند. زمانی که فرزندم حسن متولّد شد، نوشتم که درخواست دعایی از شما دارم که در جواب فرمود: «باقی می‌ماند و حمد و ستایش مخصوص خداست».[۴۳۸]
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱۸
۵. حسن بن حمزه علوی طبری در کتابش که به نام «غیبت» است، می‌گوید:
مردی صالح از یارانمان با ما گفتگو می‌کرد، وی نقل نمود: در سالی از سال‌ها به قصد به جا آوردن حج راهی شدم. آن سال، هوا بسیار گرم بود و بادهای گرم، زیاد و شدید می‌وزید. از قافله و کاروان جدا شدم و راه را گم نمودم و تشنگی بر من چیره شد تا آنکه بر زمین افتادم و در آستانه مرگ قرار گرفتم که ناگاه صدای شیهه‌ای را شنیدم، چشمانم را باز نمودم، جوانی را دیدم که زیباروی و با رایحه خوش و بر اسبی نیرومند، سوار بود. مرا با آبی سردتر از یخ و گواراتر از عسل سیراب نمود و از مرگ نجات داد.
گفتم: «ای سرورم تو کیستی؟» فرمود: «من حجت خداوند بر بندگانش و نماینده او بر روی زمین هستم، منم که زمین را پر از انصاف و عدالت می‌کنم، همان‌گونه که از ستم و ظلم پر شده است. من فرزند حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام هستم».

سپس فرمود: «چشمانت را ببند». سپس فرمود: «چشمانت را باز کن». پس خودم را جلوی قافله دیدم و او از نظرم پنهان شد.[۴۳۹]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۱۹

سفیران و نمایندگان امام زمان علیه السلام در غیبت صغری ۴۴۰]

۱. احمد بن اسحاق بن سعد قمی می‌گوید: نزد امام هادی علیه السلام رفتم و گفتم:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۲۰

«سرورم! من گاهی توفیق تشرف به خدمتتان را پیدا می‌کنم و گاهی نه و برایم رسیدن به شما ممکن نیست، پس سخن که را بپذیریم؟ و فرمان چه کسی را اطاعت نماییم؟» فرمود: «ابوعَمرو، انسان مورد اعتماد و امانتداری است و هر چه او برایتان می‌گوید، آن را از من نقل می‌کند و آنچه برایتان می‌رساند، از جانب من می‌رساند».

سلسله مباحث امامت و مهدویت ؛ ج‌۴ ؛ ص۳۲۰

گامی که امام هادی علیه السلام درگذشت. یکی از روزها نزد فرزندش امام عسکری علیه السلام رسیدم و به او، همانند سخن خود به پدرش را گفتم. پس به من فرمود: «ابوعمرو، فرد مورد اعتماد و امین گذشته (هم اکنون نیز) مورد اعتماد من در زندگی و مرگ است، پس گفته‌های او، گفته‌های من است و آنچه به شما می‌رساند، از سوی من می‌باشد».[۴۴۱] ۲. محمّد بن اسماعیل و علی بن عبداللّه حسنیان روایت نموده‌اند: «در سامرّا، نزد امام عسکری علیه السلام رفتیم، در حالی که عدّه‌ای از دوستداران و شیعیانش در نزدش بودند تا آنکه خادمش بدر، به نزد ایشان آمد و گفت: «مولای من! پشت درب، عدّه‌ای با موهای دراز و چهره‌هایی غبار آلود هستند». فرمود: «آنان چند نفر از شیعیان ما از یمن هستند». سپس به بدر فرمود: «برو و عثمان بن سعید عمری را بیاور». مدّتی نگذشت که عثمان داخل شد و امام عسکری علیه السلام به او فرمود: «برو، ای عثمان که تو وکیل، مورد اعتماد و امانتدار مال خداوند هستی و از آن افراد یمنی، اموال را تحویل بگیر». سپس ما همگی گفتیم: «ای مولای ما! به خدا قسم که حقیقتاً عثمان از برگزیدگان شیعیانت است و مقام او را در نزد ما روشن‌تر ساختی که او وکیل و مورد اعتماد شما بر اموال خداوند می‌باشد». فرمود: «آری و شاهد باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش محمّد، وکیل فرزندم مهدی علیه السلام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۲۱

است».[۴۴۲] ۳. عبداللّه بن جعفر گفت: نامه‌ای از امام علیه السلام به ابوجعفر عمری در تسلیت به عزای او بر پدرش آمد در آن نامه نوشته شده بود: «پدرت خوشبخت زندگی کرد و با خصلت‌های خوبی درگذشت. تو و ما، ناراحت و مصیبت‌زده شده‌ایم. از نهایت خوشبختی او این است که خداوند فرزندی همچون تو به او عطا نموده است که جانشینش می‌شود. جان‌ها به وسیله جایگاه تو پاک است».

عبداللّه بن جعفر گفت: نامه‌ای برای شیخ اباجعفر، محمّد بن عثمان بن سعید عمری در تسلیت عزای پدرش فرستاده شد: «همانا ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم، به امر او فرمانبرداریم و به حکم و تقدیرش خوشنودیم. پدرت خوشبخت زندگی کرد و نیکوکار درگذشت و خداوند او را رحمت کند و به اولیا و پیروانش ملحق گرداند. او همیشه در کارش کوشا و تلاشگر بود و در آنچه او را به خداوند، نزدیک می‌گردانید، همواره در سعی و تلاش بود. خداوند چهره‌اش را نورانی گرداند و لغزش‌هایش را ببخشد»؛ و در بخشی دیگر آمده: «خداوند، پاداش تو را بسیار کند و این عزا را به نیکی تبدیل نماید. این، مصیبتی برای تو و ماست و جدایی او، تو و ما را غمگین ساخته است، پس خداوند او را خشنود و شادمان سازد. از نهایت خوشبختی او این است که خداوند بزرگوار به او فرزندی چون تو عطا فرموده است که پس از او جانشین اوست و به فرمان او بر جایگاهش تکیه داده است، خداوند او را مورد

رحمتش قرار دهد. سپاس و حمد، مخصوص خداوند است، پس جان‌ها به وسیله جایگاه و آنچه خداوند- عزّوجلّ- در تو و نزد تو قرار داده، پاک هستند. خداوند تو را یاری کند و نیرومند و با قدرت سازد و تو را کمک

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۲۲

کند و موفق و پیروز گرداند. خداوند، برای تو سرپرست، محافظ، همراه و کفایت کننده باشد».[۴۴۳] ۴. محمّد بن علی بن اسود قمی نقل کرده: ابا جعفر عمری برای خودش قبری حفر نمود و آن را با چوب ساج هموار کرد و گفت: «به من امر شده است که کارهایم را تمام کنم». که دو ماه پس از آن درگذشت.[۴۴۴] ۵. جعفر بن احمد نوبختی از پدرش و عمویش، عبداللَّه بن ابراهیم و عدّه‌ای از خاندان بنی نوبخت نقل نمود که زمانی که حال اباجعفر عمری سخت و بد شد، عدّه‌ای از سران شیعه از جمله ابوعلی بن همام، ابوعبداللَّه بن محمّد کاتب، ابوعبداللَّه باقطانی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابوعبداللَّه بن وجنا و دیگر سران و بزرگان جمع شدند و نزد ابا جعفر رفتند و به او گفتند: «اگر اتّفاقی بیفتد، چه کسی به جای تو خواهد بود؟» گفت: «این فرد، ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی، جانشین من و نماینده بین شما و صاحب الامر علیه السلام است و وکیل او و مورد اعتماد و امانتدار است و در امورتان به او مراجعه کنید و در کارهای مهم‌تان به او تکیه کنید که این جریان را ابلاغ نمودم».[۴۴۵] ۶. یکی از سخنرانان از حسین بن روح پرسید: «دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله چند نفرند؟» گفت: «چهار نفرند». گفت: «کدامشان بهتر و برتر است؟» گفت: «فاطمه».

گفت: «چرا برتر و بهتر شده است؟ با آنکه کم سن‌ترین آنان بود و کمتر از آنان با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم‌نشین بود». گفت: «برای دو خصوصیت که با آن دو، خداوند او را از دیگران متمایز نمود و به او لطف نمود و به او شرف و کرامت عطا کرد. یکی آنکه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۲۳

از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث برد و دیگر فرزندانش ارث نبردند و دیگر آنکه خداوند بزرگ مرتبه نسل و دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را از او قرار داد و از دیگران قرار نداد و آن‌ها را برای او اختصاص نداد، مگر برای برتری خالص شناخت او از نیّتش». من کسی را ندیدم که جواب و سخنی در این باره به زیباترین و خلاصه‌ترین شکل جواب دهد.[۴۴۶] ۷. علی بن حسین بن موسی بن بابویه گفت: عدّه‌ای از هم شهریان ما که در بغداد اقامت داشتند، نقل کردند: در سالی که قرمطی‌ها بر حاجیان شوریدند و آن سالی بود که ستارگان پراکنده بودند، پدرم به شیخ ابی القاسم حسین بن روح نامه‌ای نوشت و در آن اجازه خروج به قصد انجام حج را خواست که در جواب نوشت: «امسال راهی حج نشو». پس دوباره نوشت و ذکر کرد: «آن نذر واجب است. آیا اجازه دارم که آن را انجام ندهم؟» پس در جواب نوشت: «اگر چاره‌ای نیست، با آخرین کاروان راهی شو». کاروان آخر رفت و جانش را سالم نگه داشت و کسانی که پیشاپیش و در کاروان‌های دیگر بودند، کشته شدند.[۴۴۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۲۵

فصل چهارم: معجزات امام زمان علیه السلام در غیبت کبری و کسانی که به دیدارش شرفیاب شدند

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۲۷

معجزات امام زمان علیه السلام در غیبت کبری

۱. در کتاب «جنهٔ المأوی» حکایت ۳۲ آمده: در ماه جمادی الاوّل سال ۱۲۹۹ هجری مردی که نامش آقا محمّد مهدی بود، وارد کاظمین شد و از ساکنان بندر ملومین از بنادر ماچین و کشورهای برمه بود و از شهر کلکته در سرزمین هند تا آنجا مسافتی شش روزه از دریا با کشتی‌های بخار است. پدرش شیرازی بود، ولی او در بندر مذکور متولّد شد و در آنجا زندگی کرد و پیش از تاریخ یاد شده، سه سال به بیماری شدیدی مبتلا شده بود و هنگامی که بیماری تمام شد، نابینا و ناشنوا شد، سپس برای شفای بیماری‌اش به زیارت امامان عراق متوسل شد و او اقوام و خویشاوندانی در شهر کاظمین از تاجران معروف داشت، مدتی را نزد آنان اقامت کرد و بیست روز آنجا ماند.

زمان حرکت کشتی بخار به سوی سامرّا، مصادف با طغیان و بالا آمدن آب شد. او را داخل کشتی آوردند و به مسافران آن، که از اهالی بغداد و کربلا بودند، سپردند و از آن‌ها خواستند تا مراقب حال او باشند و به نیازهایش توجه کنند، برای آنکه نمی‌توانست آن‌ها را بیان کند و به بعضی از نزدیکان از اهل سامرا نامه‌ای نوشتند که به کارهایش توجه بیشتری نمایند. هنگامی که به آن سرزمین شریف و مکان پاک وارد شد، بعد از ظهر روز جمعه دهم جمادی الآخر سال مذکور به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۲۸

سرداب منوّر رفت که در آنجا عدّه‌ای از معتمدین و افراد مقدس بودند تا آنکه به صفّه مبارکه رسید و مدتی را به گریه و راز و نیاز مشغول شد و قبل از آن حالش را بر دیوار نوشته بود و از ناظرین، دعا و شفاعت را درخواست کرده بود.

گریه و راز و نیازش تمام نشده بود که خداوند بزرگ مرتبه، زبانش را گشود و با معجزه امام زمان علیه السلام از آن جایگاه ارجمند با زبانی روان خارج شد و در روز دوشنبه، در مجلس درس سرور، و استاد بزرگوارمان، حاج میرزا محمّد حسن شیرازی حاضر شد و نزدش سوره مبارکه فاتحه را برای تبرک خواند، به گونه‌ای که حاضران به درستی و قرائت نیکویش اقرار کردند و مشهور شد و به مقامی نیکو رسید و در شب یکشنبه و دوشنبه عالمان و بزرگان علم در صحن شریف، خوشحال و شادمان گِرد آمدند و فضای آن را با چراغ‌ها و قندیل‌ها روشن کردند و این جریان را نوشتند و در شهرها پخش کردند و مدّاح اهل بیت علیهم السلام و انسان فاضل و متفکر، حاج ملاعبّاس صفّار زنوزی بغدادی نیز در مرکب همراه او بود. ایشان در قصیده‌ای طولانی در مورد او گفت:

و فی عامها جئت و الزائرین‌الی بلدهٔ سرّ من قد رآها

«در آن سال با زائرانی آمدی به سوی سرزمینی (سامرا) که هر کسی آن را دید، خوشحال شد». در کتاب «جنهٔ المأوی» که حاوی شرح و تفصیل معجزه ذکر شده است تا انتهای بیت آورده شده است و همچنین قصیده فصیح و رسایی نقل شده که استاد صناعات شعری، استاد ادبیات، ادیب متفکر بزرگ علم‌آموزان و صاحب اسرار سادات، سید حیدر، فرزند سید سلیمان حلی آن را سروده است.[۴۴۸] ۲. علی بن حمزه اقسانی در منزل سید علی بن جعفر بن علی مداینی علوی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۲۹

گفت: شیخ قصّار در کوفه بود و معروف به پارسایی و زهد و در راه گردشگری مشغول شده بود و زاهد در عبادت خداوند و مشغول به امور نیکو بود. روزی که من در مجلس پدرم بودم و این شیخ با پدرم سخن می‌گفت، نقل کرد: یک شب در مسجد جعفی بودم که آن مسجدی قدیمی در کوفه است؛ نیمه شب شد و من مشغول به عبادت بودم که به ناگاه سه نفر به سویم آمدند و داخل مسجد شدند او را فریاد زدم، یکی از آنان نشست، سپس زمین را با دست راست و چپش لمس کرد و آب از آن جاری شد و وضوی کاملی گرفت، سپس به دو شخص دیگر اشاره نمود تا وضوی صحیحی بگیرند. آن‌ها نیز وضو گرفتند، سپس جلو آمد و

نماز گزارد و آن دو به او اقتدا کردند، پس من هم نماز را به امامت او و با آنان خواندم.

هنگامی که سلام نماز را داد و نمازش تمام شد، کارش مرا مبهوت کرد و جاری نمودن آب در نظرم بزرگ آمد، پس از شخصی که در سمت راستم بود، در مورد آن مرد پرسیدم و به او گفتم: «او کیست؟» گفت: «او صاحب الامر علیه السلام فرزند حسن علیه السلام است». به او نزدیک شدم و دستانش را بوسیدم و گفتم: «ای فرزند رسول خدا! درباره سید عمر فرزند حمزه چه نظری داری، آیا او برحق است؟» فرمود: «بر حق نیست و شاید که هدایت شود، مگر آنکه نمیرد تا آنکه مرا ببیند».

این سخن را عجیب دانستم. مدّت زمان درازی گذشت و سید عمر درگذشت و شنیده نشد که او امام علیه السلام را ملاقات نموده باشد. وقتی نزد شیخ زاهد بن بادیه رفتم، داستانی که بیان شد را برای او نقل کردم و به او همچون انکار کننده‌ای گفتم:

«آیا بیان ننموده بودی که این سید شریف نمی‌میرد تا صاحب امری که به آن اشاره کردم را ببیند؟» گفت: «از کجا می‌دانی که او را ندیده است؟»

چندی بعد با شریف و سید ابوالمناقب فرزند سید شریف عمر دیدار کردم و در مورد اوضاع و احوال پدرش بررسی کردم که گفت: «در انتهای شبی نزد پدرم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۳۰

بودیم و او در بیماری‌ای بود که از آن درگذشت. قوّت و نیرویش از بین رفته و صدایش بسیار کم شده بود. درها بر ما بسته و قفل شده بود که شخصی نزد ما داخل شد، به او دقت کردیم و از وارد شدنش تعجب نمودیم، فراموش کردیم که از او طریقه وارد شدنش را سؤال کنیم. کنار پدرم نشست و در مدتی طولانی، با او سخنانی گفت، در حالی که پدرم گریه می‌کرد، سپس او برخاست و از جلوی دیدگان‌مان غایب شد و این امر برای پدرم خیلی سنگین شد و گفت: «مرا بنشانید».

او را نشاندیم، چشمانش را گشود و گفت: «مردی که نزدم بود، کجاست؟» گفتیم: «از جایی که آمده، بیرون رفته است». گفت: «او را بخواهید و پیدایش کنید».

به دنبالش رفتیم و درها را قفل شده دیدیم و اثر و نشانه‌ای از او ندیدیم، به سوی پدرم بازگشتیم و جریان را به او گفتیم، پس گفت: «او صاحب الامر علیه السلام بود».

سپس به سختی بیماری‌اش بازگشت و بی‌هوش شد».[۴۴۹] ۳. سید علی بن عبدالحمید در کتاب «السلطان المفرَّج عن اهل الایمان» در بیان کسانی که حضرت قائم علیه السلام را دیده‌اند، گفته: در صفر سال ۷۵۹ هجری مولای بزرگوار و شریف، دانشمند برتر و اسوه کامل، محقق باریک بین، مجموعه برتری و بزرگی‌ها و استاد فاضل، افتخار عالمان در دو جهان، فرد کامل در ملت و دین، عبدالرحمن بن عمّانی برایم نقل نمود و با خط زیبایش به این شکل نوشت: بنده ناچیز و فقیر به رحمت الهی، عبدالرحمن بن ابراهیم قبا می‌گوید: من در حلّه شنیدم که مولای بزرگوار، جمال الدین فرزند شیخ بزرگوار، یگانه عالم وقاری، نجم‌الدین جعفر بن زهدری در آن شهر فلج شد و مادربزرگش تمام معاینات و معالجات مخصوص افراد فلج را برای او انجام داد، ولی مداوا نشد و به او گفته شد: «چرا او را

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۳۱

شبانه در زیر گنبد شریف حلّه، معروف به مقام و جایگاه صاحب الزمان علیه السلام نمی‌بری تا شاید خداوند تعالی او را تندرستی و شفا دهد؟»

این کار را انجام داد و او را شبانه به آنجا برد و امام زمان علیه السلام او را بر پایش ایستاند و فلج را از او دور کرد، پس از آن، میان من و او همنشینی پدید آمد تا آنجا که ما از هم جدا نمی‌شدیم، او منزلی داشت که در آن، افراد سرشناس حلّه، جوانان، فرزندانشان و امثال آن‌ها جمع می‌شدند. من از او خواستم که این داستان را تعریف کند. پس او گفت: من فلج بودم و پزشکان از درمانم ناتوان

شده بودند تا اینکه صاحب الزمان علیه السلام در حالی که مادر بزرگم مرا زیر قبّه برده بود، گفت: «برخیز». گفتم: «سرور من! دو سال است که توان برخاستن ندارم». فرمود: «به خواست و اراده خداوند برخیز».

مرا در ایستادن کمک کرد، پس ایستادم و فلج در من از بین رفت و مردم بر سر من ریختند تا آنکه نزدیک بود، مرا بکشند و هر چه لباس داشتم، تکه تکه و جدا کردند که با آن تبرک نمایند و عدّه‌ای از مردم از لباس‌های خودشان مرا پوشاندند و به منزل رفتیم و نشانه‌ای از فلج در من نبود و لباس‌های مردم را برایشان فرستادم.[۴۵۰] ۴. در کتاب «بحارالانوار» آمده است: این جریان را از فرد مورد اعتمادم نقل می‌کنم که آن جریانی مشهور نزد بیشتر اهالی مرقد شریف و حرم غروی است که بدین صورت می‌باشد: خانه‌ای که هم اکنون در سال ۷۸۹ هجری من در آن ساکن هستم، برای مردی نیکوکار و صالح، معروف به حسین مدلل بود که به عنوان دربان و مجاورت آستان

شریفه بود و او در حرم شریف غروی معروف بود. این مرد دچار فلج می‌شود و مدتی بی‌حرکت می‌ماند که توان ایستادن را نداشته است و خانواده‌اش او را در صورت نیاز، بلند می‌نمودند. مدتی طولانی بر این حالت می‌ماند و سختی بسیاری بر خانواده‌اش وارد می‌شود و نیازمند مردم می‌شوند و رنج و سختی بر آنان شدت می‌گیرد.

هنگامی که سال ۷۲۰ هجری بوده، در شبی از شب‌ها پس از آنکه یک چهارم از شب گذشته بود، خانواده‌اش را بیدار می‌کند و به ناگاه خانه پر از نور می‌شود که چشمگیر بوده، می‌گویند: «چه خبر است؟» می‌گوید: امام علیه السلام نزدم آمد و به من فرمود: «ای حسین! برخیز». گفتم: «ای سرورم! گمان می‌کنی که توان ایستادن دارم؟» پس دستم را گرفت و مرا از روی زمین بلند کرد، بیماری‌ام برطرف شد و من اکنون در کمال تندرستی هستم. همچنین به من فرمود: «این دربان درِ من، برای زیارت نمودن جدم علیه السلام است، پس آن را هر شب ببند و قفل کن». گفتم: «چشم و برای خداوند و از شما ای مولای من، اطاعت می‌کنم». مرد ایستاد و به سوی آستان شریف غروی راهی شد و امام علیه السلام را زیارت نمود و خداوند بزرگ مرتبه را برای آنچه از نعمت‌ها به دست آورده بود، شکر و سپاس گفت. این دربان هم اکنون نیز هنگام حاجات ضروری برایش نذر می‌شود و نذر کننده، از او ناامید و شکست خورده برنمی‌گردد و این از رحمت و برکت‌های امام قائم علیه السلام است.[۴۵۱] ۵. ابوالوفای شیرازی که بسیار راستگو است، می‌گوید: ابوعلی الیاس، ولی و امیر کرمان مرا دستگیر کرد و به زندان انداخت، مأموران او به من گفتند: «او در مورد تو قصد شوم و بدی دارد». از آن نگران شدم و شروع کردم به مناجات و راز

و نیاز با خداوند بلند مرتبه واو را به پیامبر وامامان علیهم السلام قسم دادم. هنگامی که شب جمعه بود، نماز را تمام کردم و خوابیدم و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خوابم دیدم که فرمود: «به من، به دختر و دو پسرم برای چیزهای دنیوی متوسل مشو، مگر برای طاعت و عبادت خداوند بزرگ و خشنودی او؛ ولی در مورد علی علیه السلام برادرم بدان که او از آنکه به تو ستم روا نموده، انتقامت را می‌گیرد».

گفتم: «ای رسول خدا! چگونه از آنکه به من ستم روا داشته، انتقام می‌گیرد که به طنابی بسته شده‌ام و نمی‌توانم انتقام بگیرم و حقم گرفته شده و نمی‌توانم سخنی بگویم». ایشان به من، همانند فرد متعجّبی نگریست و فرمود: «این پیمانی است که انجامش را به عهده گرفته‌ام و فرمانی است که او را به آن امر نمودم و به وعده‌اش عمل خواهد نمود. آگاه باش! بدی و بدبختی برای کسی است که با ولیّ خداوند بدی و دشمنی کند. از امام سجاد علیه السلام برای نجات از دست پادشاهان و دسیسه شیاطین، از باقر علیه السلام و صادق علیه السلام برای نجات از عذاب آخرت و آنچه برای خداوند از بندگی و اطاعت او می‌خواهی، از موسی کاظم علیه السلام تندرستی را از خداوند درخواست کن، از علی بن موسی الرضا سلامتی در خشکی‌ها و دریاها را طلب کن، از جواد علیه السلام

درخواست روزی و رزق از خداوند بنما، از هادی علیه السلام برای انجام مستحبات و نیکی به برادران و پیروی و عبادت خداوند تعالی را درخواست کن و از عسکری علیه السلام و صاحب الزمان علیه السلام پس اگر شمشیر به سویت رسید و دستش را بر حلقه‌اش گذاشت، از آن‌ها یاری بجوی که تو را یاری می کنند».

در خواب فریاد زدم: «ای صاحب الزمان! مرا دریاب که سختی و مشکل به من روی آورده است». ابوالوفاء گفت: از خوابم بیدار شدم و مأموران حاکم، بندها

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۳۴

و طناب‌ها را از من باز کردند.[۴۵۲]

کسانی که امام زمان علیه السلام را در غیبت کبری دیده‌اند

۱. در کتاب "الانوار نعمانیه "بعد از ذکر پارسایی شیخ مقدس اردبیلی رحمه الله و بالا بودن درجه‌اش در زهد و تقوا و ذکر بعضی از کرامت‌هایش نقل می کند: مورد اعتمادترین استادم از جهت علمی و عملی به من گفت: که این مرد مقدس اردبیلی شاگردی از اهل تفرش داشت که نامش میر فیض اللَّه ۴۵۳] بود وی می گوید: من حجره‌ای در مدرسه‌ای داشتم که به گنبد شریف مسلط بود. یک شب که از مطالعه فارغ شدم و بسیاری از شب گذشته بود، از حجره‌ام خارج شدم تا در حیاط حرم نگاه کنم. آن شب، بسیار تاریک بود؛ در این هنگام مردی را دیدم که رو به حرم حضرت می‌آمد، پیش خود گفتم: «شاید این دزد است آمده تا چیزی از قندیل ها را بدزدد».

پایین آمدم و به نزدیکش رفتم، من او را می‌دیدم، ولی او مرا نمی‌دید. به طرف در رفت و ایستاد، دیدم که قفل درِ حرم باز شد و درِ دوم و سوم هم همین طور برای او باز شدند. نزد ضریح رفت و سلام کرد و از طرف قبر، جواب سلامش داده شد، صدایش را هنگامی که با امام علیه السلام در مسئله علمی صحبت می کرد، شناختم، صدای شیخ مقدس اردبیلی بود. از شهر بیرون آمد و به سوی مسجد کوفه روانه شد. من نیز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۳۵

پشت سرش بیرون آمدم، ولی او مرا نمی‌دید. زمانی که به محراب مسجد رسید، شنیدم که با مرد دیگری در مورد همان مسئله صحبت می کند، پس از لحظه‌ای برگشت و من هم پشت سرش برگشتم.

هنگامی که به دروازه شهر رسیدیم، هوا روشن شده بود، پس من خودم را به او شناساندم و گفتم: «مولای من! از اوّل تا آخر با تو بودم، به من بگو مرد اولی که در حرم با او صحبت کردی که بود؟ و مرد دیگری که در مسجد کوفه با تو صحبت می کرد که بود؟»

از من قول گرفت که این راز را به کسی نگویم تا زمانی که بمیرد، آنگاه به من گفت: «پسرم! مسئله‌ای برای من مشکل شد، در قسمتی از شب به طرف قبر مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمدم و درباره آن مسئله با او صحبت کردم و جواب شنیدم و مرا به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام حواله کرد و به من فرمود:

«امشب پسرم مهدی علیه السلام در مسجد کوفه است، به سوی او برو و از او در مورد این مسئله سؤال کن»؛ و آن مرد، همان مهدی علیه السلام بود».[۴۵۴] ۲. عدّه‌ای از اهل نجف به من خبر دادند که مردی از اهل کاشان به سوی نجف آمده و می‌خواهد بعد از آن به خانه خدا برود، امّا او دچار بیماری شدیدی شد، حتی پاهایش خشک شد و دیگر قدرت بر راه رفتن نداشت و رفقایش او راتر ک کردند و او را نزد مردی صالح که در یکی از حجره‌های مدرسه که مشرف به حرم بود، گذاشتند و به حج رفتند.

این مرد هر روز در را روی او می‌بست و برای گردش و به دست آوردن گیاهان دارویی به صحرا می‌رفت. روزی آن مرد مریض گفت: «سینه‌ام تنگ شده و از این مکان، وحشت دارم، مرا امروز با خودت ببر و در جایی مرا بگذار و هر جا که می‌خواهی برو».

می گوید: او قبول کرد و مرا با خود به مقام قائم علیه السلام در خارج نجف

برد و مرا آنجا نشانید و لباسش را در حوض شست و بر روی درختی که آنجا بود، پهن کرد و به صحرا رفت و من تنها و ناراحت ماندم و درباره این فکر می کردم که عاقبت کارم چه خواهد شد، ناگهان دیدم که جوانی زیبا و گندم گون وارد صحن شد و به من سلام کرد و به بیت مقام رفت و کنار محراب، چند رکعت نماز با خضوع و خشوعی که مثل آن را هیچ گاه ندیده بودم، خواند.

زمانی که نمازش تمام شد، نزد من آمد و از حالم پرسید. به او گفتم: «به بلایی گرفتار شده‌ام که برای آن درد می کشم، خدا مرا شفا نمی‌دهد تا از دست بیماری راحت شوم. از پیش من نرو و استراحت کن». او گفت: «ناراحت نباش که خداوند به زودی هر دو را به تو می‌دهد». زمانی که او از مسجد بیرون رفت، دیدم که پیراهن بر زمین افتاده، بلند شدم و پیراهن را برداشتم، شستم و روی درخت پهن کردم و در مورد خودم فکر کردم و گفتم: «قدرت برخاستن و حرکت کردن نداشتم، پس چگونه این طور شد؟» به خودم نگاه کردم، چیزی که از خودم باشد، ندیدم، پس دانستم که او قائم علیه السلام بوده، از مسجد بیرون رفتم و به صحرا نگاه کردم، ولی کسی را ندیدم و بسیار پشیمان شدم.

زمانی که صاحب حجره پیش من آمد، از حالم پرسید و از جریان من متحیّر شد و به او از آنچه اتفاق افتاده بود، خبر دادم. او نیز بر چیزی که آن را از دست داده بود، حسرت خورد و با او به حجره رفتم. می گویند که او سالم بود تا زمانی که حاجی‌ها و رفقایش آمدند و آن‌ها را دید و مدّت کمی با آن‌ها بود، مریض شد، مُرد و در صحن به خاك سپرده شد و صحت آنچه از وقوع دو کار با هم را خبر داده بود، روشن شد. این داستان بین اهل مشهد مشهور است و معتمدین و صلحای آنجا از

آن مرا باخبر کرده‌اند.[۴۵۵] ۳. حکایتی است که عالم عامل، عارف کامل، صید کننده در دریای خوف و رجا، گردش کننده بیابان‌های زهد وتقوا، همراه مفید و دوست شایسته ما، آقا علی‌رضا پسر عالم جلیل، حاج آقا محمّد نائینی رحمه الله از عالم پرهیزکار متّقی، صاحب کرامات و مقامات بلند، آقای زین العابدین پسر عالم جلیل مولی محمّد سلماسی رحمه الله شاگرد آیت اللَّه سید سند و عالم مسدّد، فخر شیعه و زینت شریعت علّامه طباطبایی، سید محمّد مهدی معروف به بحرالعلوم رحمه الله واین مزبور از شاگردان خاص او در نهان و آشکار بود، می گوید:

در مجلس سید در نجف حاضر بودم که محقق قمی، صاحب کتاب «قوانین» برای دیدار او داخل شد، در همان سالی که از ایران به عراق برای زیارت اهل بیت علیهم السلام و حج خانه خدا آمده بود. کسانی که در مجلس برای استفاده از ایشان حاضر شده بودند، بیش از صد نفر بودند و پس از پایان جلسه پراکنده شدند و سه نفر از شاگردان که اربابان پرهیزکاری و شایستگی که به رتبه اجتهاد رسیده بودند، باقی ماندند. محقق با دستش به طرف سید اشاره کرد و گفت: «شما رسیدید و از مرتبه ولادت روحانی و جسمانی و نزدیکی جایگاه ظاهری و باطنی بهره بردید؛ پس به ما صدقه بدهید با ذکر مقداری از غذا و میوه‌های بهشتی تا اینکه سینه‌های ما به وسیله آن‌ها گشاده شود و قلب‌های ما مطمئن شود».

سید بدون تأمل جواب داد و گفت: من دو شب پیش از این شب و یا کمتر (تردید از راوی) است «در مسجد بزرگ کوفه برای ادای نافله شب حضور داشتم.

عازم برگشتن به نجف در اوّل صبح بودم تا بحث و درس تعطیل نشود (این روش او در سال‌های متمادی بوده است) زمانی که از مسجد خارج شدم، در دلم شوق مسجد سهله افتاد، از ترس نرسیدن به شهر، قبل از صبح و از دست رفتن بحث در آن روز، از آن صرف نظر کردم؛ ولی این شوق، هر لحظه بیشتر می‌شد و دلم مایل می‌شد که به آن مکان بروم لذا یک قدم پیش می گذاشتم و

قدم دیگر را عقب می‌گذاشتم که ناگهان بادی که در آن غبار زیادی بود، به طرف من آمد و مرا از راه بیرون‌انداخت، مثل اینکه آن باد توفیقی بود که بهترین رفیق باشد تا اینکه مرا به درِ مسجد رساند.

پس داخل شدم و مسجد، خالی از بندگان و زائران بود، مگر یک شخص جلیل القدر که مشغول مناجات با پروردگار خود با کلماتی که قلوب سخت را نرم و اشک‌ها را از چشم‌های خشک، جاری می‌نمود، بود. ذهنم پر کشید، حالم دگرگون شد، زانوهایم لرزید و اشک فراوانی از شنیدن آن کلماتی که گوش‌هایم آن‌ها را نشنیده بود و چشمانم ندیده بود، ریختم. دانستم که مناجات کننده، آن‌ها را همان زمان انشا می‌کند، نه اینکه آنچه در ذهنش بوده را می‌خواند، پس در همان مکان، ایستادم که آن مناجات را گوش کرده و لذت ببرم تا اینکه مناجات تمام شد او متوجه من شد و به زبان فارسی صدا زد: «مهدی بیا». چند قدم جلو رفتم و ایستادم. به من دستور داد که جلوتر بروم، کمی جلوتر رفتم، سپس ایستادم، دوباره مرا امر به جلو آمدن کرد و گفت: «ادب در اطاعت امر است». پس جلو رفتم، به حدی که دستم به او و به دست شریفش می‌رسید و چیزی گفت.

آقای سلماسی می‌گوید: تا کلام سید به اینجا رسید، از آن چشم پوشید و نزد خود پنهان داشت و شروع کرد به جواب آن سؤالی که محقق قمی قبل از آن از سرّ کم بودن نوشته‌های سید با وجود اطلاع عمیق او در علوم، پرسیده بود، پس برای محقق دلایلی بیان کرد، محقق قمی رحمه الله سخنش را تکرار کرد و از آن سخن مخفی

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۳۹

پرسید، سید با دستش اشاره کرد؛ شبیه منکر به اینکه این سرّ نباید گفته شود.

محدث نوری در «جنهٔ الماوی» در حکایت دهم می‌گوید: برادر پاک مذکور از آقای سلماسی نقل کرد که گفت: در محفل سخنرانی او حاضر بودم، مردی از او در مورد رؤیت امام زمان علیه السلام در غیبت کبری پرسید. در دست سید، غلیان بود و جواب او را نداد و سرش را پایین‌انداخت و با خودش به کلام پنهانی و مخفی که آن را نمی‌شنیدم، سخن می‌گفت. گفت: «به او چه بگویم، در حالی که آن حضرت مرا به سینه‌اش چسبانید».[۴۵۶] ۴. کتاب «دارالسلام» که مشتمل بر ذکر جریان کسانی است که به سلام دادن به امام علیه السلام سعادتمند شدند، در حکایت نوزدهم نقل می‌کند: سید محمّد بن صاحب ریاض به نقل از خط آیت اللَّه علّامه در حاشیه بعضی از کتاب‌هایش نقل می‌کند:

یک شب برای زیارت مولایمان اباعبداللَّه الحسین علیه السلام بیرون آمد و بر الاغش سوار بود و به دستش شلاقی بود که به وسیله آن، مرکبش را می‌راند. در اواسط راه، مردی در لباس اعراب پیش او آمد و با هم همراه شدند و علّامه از سخنان او فهمید که او عالِم آگاهی است که نظیرش کم است، از مسائل مشکل از او می‌پرسد و او را حلّال مشکلات و معضلات می‌بیند، از او سؤالاتی می‌پرسد که علم به آن‌ها سخت بود، ولی او پرده از چهره تمام آن‌ها برمی‌دارد تا اینکه سخن به جایی می‌رسد که در آن، علّامه خلاف ایشان فتوا داده بود، پس این سخن او را رد کرده و می‌گوید: «این فتوا خلاف اصل و قاعده است و در مورد چیزی که مخالف این دو باشد، نیاز به دلیلی داریم که بر آن دو وارد شود».

آن عرب گفت: «دلیل بر این نظر من، حدیثی است که شیخ طوسی در تهذیب

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۴۰

خود ذکر کرده است». علّامه گفت: «من تا آنجا که می‌دانم این حدیث در تهذیب نیست و شیخ طوسی و غیره این حدیث را ذکر نکرده‌اند». عرب گفت: «به نسخه تهذیب که الان پیش توست، رجوع کن و در فلان صفحه، سطرهایی را بشمار که آن حدیث را می‌یابی».

علّامه وقتی این را شنید و خبر دادن او از غیب را دید، در مورد او شدیداً متحیّر شد و در معرفتش متعجب ماند و با خود گفت: «شاید این مرد که پیشاپیش من از فلان جا پیاده راه می‌رود و من سواره‌ام، همان کسی باشد که به وجود او چرخه جهان موجود

است و می‌چرخد». همین طور که فکر می‌کرد، شلاق از دستش، از شدت تفکر و تحیر می‌افتد و در همان حال افتادن شلاق از دستش از او می‌پرسد: «آیا در زمان غیبت کبری تشرف به دیدار سید ما و مولای ما، صاحب الزمان علیه السلام امکان دارد؟» آن مرد خم شده و شلاق را از زمین برمی‌دارد و در کف دست علّامه می‌گذارد و می‌گوید: «چرا ممکن نباشد، در حالی که دست او در دست توست». پس علّامه خودش را بر پاهای او می‌اندازد و بی هوش می‌شود، زمانی که به هوش می‌آید، کسی را نمی‌بیند؛ پس ناراحت شده و غمگین می‌شود و به سوی خانواده‌اش برمی‌گردد و از نسخه تهذیب خودش صفحه می‌زند، حدیث را همان‌طورکه امام علیه السلام فرموده بود، می‌یابد و در حاشیه آن نسخه با خط خودش در همان جا این داستان را می‌نویسد: «این حدیث را سید و مولای من در ورق فلان، سطر فلان به من خبر داده است»؛ و فاضل تنکابنی از آقا صفرعلی از سید مذکور رحمه الله نقل کرده که آن نسخه را به خط علّامه در حاشیه‌اش دیده است.[۴۵۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۴۱

فصل پنجم: نشانه‌های قیام و ظهور امام زمان علیه السلام

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۴۳

چگونگی قیام و ظهور امام زمان علیه السلام

۱. امام علی علیه السلام فرمود: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدای بلند مرتبه نقل فرمود: «هر رعیتی که به اطاعت امامی که از من نیست، نزدیک شود او را عذاب می‌کنم، اگر چه آن شخص، آدم خوبی باشد و بر هر رعیتی که به اطاعت امام عادلی از جانب من عمل کند، رحم می‌کنم، اگرچه بنده‌ای خوب و پرهیزکار نباشد».

سپس به من فرمود: «ای علی! تو امام و جانشین بعد از من هستی و دشمن تو، دشمن من و دوست تو، دوست من است و تو پدر، دو فرزند من و شوهر دخترم هستی و ائمه طاهرین از فرزندان تو هستند، پس من، سرور پیامبران و تو، سرور اوصیایی و من و تو از یک درخت هستیم و اگر من نبودم، خداوند، بهشت، جهنم، پیامبران و ملائکه را نمی‌آفرید».

امام علی علیه السلام فرمود: «ما برتریم یا ملائکه؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! ما بهترین مخلوقات خداوند بر روی زمین و بهتر از ملائکه مقرب هستیم و چگونه ما از آن‌ها بهتر نباشیم، درحالی که ما زودتر از آن‌ها به معرفت و یگانگی خدا رسیدیم و ملائکه به وسیله ما، خدا را شناختند و او را عبادت کردند و به مسیر معرفت خدا هدایت شدند. ای علی! تو از منی، من از توام و تو، برادر و وزیر من هستی. هنگامی که من از دنیا رفتم، کینه‌هایی که در سینه گروهی قرار دارد، بر تو نمایان می‌شود و تو

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۴۴

بعد از من، آزمایش سختی را خواهی دید که در آن آزمایش، هر دوست و آشنایی سقوط می‌کند و آن هنگام است که شیعه در غیبت فرزند پنجم از هفتمین نوادمات قرار دارند که برای نبودش، اهل زمین و آسمان ناراحت هستند و چه بسیار مرد و زن مؤمنی که در نبود او متأسف هستند و غصه دارند».

سپس سرش را برای مدتی طولانی پایین‌انداخت و بعد سرش را بلند کرد و فرمود: «پدر و مادرم به فدای کسی که هم نام و شبیه من

وشبیه موسی بن عمران علیه السلام است که برای او قلب پر نوری است، جامه‌های نورانی‌ای دارد که از شعاع قدس خدا نور می گیرند، گویی مردمان آخرالزمان را می‌بینم که ناامید شده‌اند، سپس صدایی را می‌شنوند که از دور و نزدیک، یکسان شنیده می‌شود:

رحمت بر مؤمنین و عذاب بر منافقین باد».

امام علی علیه السلام فرمود: «آن صدا چیست؟» فرمود: «سه صدا که در ماه رجب است، اولین صدا این است: همانا لعنت خدا بر ظالمان باد، دومین صدا این است:

نزدیک شدن آن نزدیک است و سومی: بدن نمایانی را در خورشید می‌بینند که صدا می‌زند: همانا خداوند فلانی را برانگیخت تا اینکه او را منسوب به من می کند «برای هلاک ظالمان. در آن وقت فرج می‌رسد و سینه‌های مؤمنان شفا می‌یابد و ناراحتی‌های دل‌هایشان برطرف می‌شود». فرمود: «ای رسول خدا! او چندمین امام بعد از من است؟» فرمود: «بعد از حسین علیه السلام، نُه امام است و او نُهمین آنهاست».[۴۵۸] ۲. امام باقر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم! گویی قائم علیه السلام را می‌بینم که پشتش را به حجرالاسود تکیه داده است و خداوند، حق او را اعلام می کند و او می گوید ":ای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۴۵

مردم! چه کسی با من درباره خدا بحث می کند، حال آنکه من نزدیک‌تر از شما به خدا هستم. ای مردم! چه کسی در مورد آدم علیه السلام بامن بحث می کند که من نزدیک‌تر از شما به آدم هستم. ای مردم! چه کسی درباره نوح علیه السلام با من مناظره می کند و حال آنکه من نزدیک‌تر از شما به نوح هستم. ای مردم! چه کسی با من در مورد ابراهیم علیه السلام بحث می کند و حال آنکه من نزدیک‌تر از شما به ابراهیم هستم. ای مردم! چه کسی در مورد موسی علیه السلام با من بحث می کند و حال آنکه من نزدیک‌تر از شما به موسی هستم. ای مردم! چه کسی درباره عیسی با من مناظره می کند، در حالی که من از شما به عیسی نزدیک‌تر هستم. ای مردم! چه کسی درباره محمّد صلی الله علیه و آله بامن مجادله می کند و حال آنکه من نزدیک‌تر از شمابه محمّد صلی الله علیه و آله هستم. ای مردم! چه کسی با من در مورد قرآن بحث می کند و حال آنکه من از شما به قرآن نزدیک‌تر هستم» ".سپس به مقام می‌رود و دو رکعت نماز می‌خواند و خداوند حقش را اعلام می کند».

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام به خدا قسم! همان «مضطر» در قرآن کریم است که می‌فرماید:

أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ الْأَرْضِ [۴۵۹] «کیست که مضطر را هنگامی که دعا می کند، اجابت کند و شما را جانشین (خلیفه) خود در زمین قرار دهد؟»

اوّل کسی که با او بیعت می کند، جبرئیل است، سپس سیصد و سیزده مرد با او بیعت می کنند، پس کسی که در راه است، می‌ایستد و کسی که در مسیر نیست، از

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۴۶

رختخوابش (بر می‌خیزد و) بیعت می کند و این معنای سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است: آن‌ها از رختخواب‌هایشان ناپدید می‌شوند؛ و معنای سخن خداست که:

فاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً؛[۴۶۰] «به سوی خوبی‌ها از هم سبقت بگیرید که هر کجا که باشید، خداوند همه شما را می‌آورد».

فرمود: خوبی همان ولایت است و در جای دیگر می‌فرماید:

وَلَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ؛[۴۶۱] «و اگر عذاب را از آن‌ها به تأخیر بیندازیم تا امّت شمرده شود»؛

و آن امّت، اصحاب قائم علیه السلام هستند که در یک ساعت پیش او جمع می گردند، پس زمانی که سپاه سفیانی، به سرزمین

بيداء می‌آيد، به سوی آنجا بيرون می‌آيند و خداوند به زمين دستور می‌دهد که آن‌ها را با پاهايشان بگير و اين همان سخن خداست:

وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ* وَقالُوا آمَنّا بِهِ [۴۶۲] «و اگر ببينی چون ترسيده‌اند، پس درنگی نيست و از جای نزديکی گرفته می‌شوند و در آن حال می گويند، به او ايمان آورده‌ايم»؛

يعنی به قائم آل محمّد صلی الله عليه و آله

وَأَنَّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ما يَشْتَهُونَ [۴۶۳]

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۴، ص: ۳۴۷

«و با اين همه دوری از مقام ايمان کجا به آن مقام نائل می‌شوند و ميان آن‌ها و آرزوهايشان دوری افتاد و آرزويشان اين است که عذاب نشوند»؛

كَما فُعِلَ بِأَشْياعِهِمْ مِن قَبْلُ [۴۶۴] «همانطوری که قبلًا با پيروان آن‌ها هم، چنين کرد»؛

يعنی مکذّبينی که قبل از آن‌ها بودند، هلاک شدند.

إِنَّهُمْ كانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ [۴۶۵] «همانا آن‌ها در شک و ترديدند».[۴۶۶]

فتنه‌ها، بدعت‌ها، ستم‌ها، کثرت گناهان،

قدرتمند شدن گناه‌کاران، کم اطاعت کردن خداوند، آشکار شدن معصيت، علنی کردن فسق و فجور و غيره

۱. امام حسين عليه السلام فرمود: «امری که منتظرش هستيد، محقق نمی‌شود تا اينکه بعضی از شما، از بعض ديگر بيزار شويد، بعضی از شما، آب دهان به صورت ديگری بيندازيد، بعضی از شما به کفر بعضی ديگر شهادت دهيد و بعضی از شما، بعضی ديگر را لعنت کند». راوی می گويد: «آيا خيری در آن زمان هست؟» امام حسن عليه السلام فرمود: «تمام خوبی‌ها را در آن زمان قائم ما عليه السلام به پا می کند و همه آن بدی‌ها را از بين می‌برد».[۴۶۷] ۲. اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: «در آخرالزمان و در نزديکی قيامت که بدترين زمان‌هاست، زنان برهنه و عريان و آرايش کرده که از دين خارج شده‌اند و در فتنه‌ها

سلسله مباحث امامت و مهدويت، ج۴، ص: ۳۴۸

داخل شده‌اند، مايل به شهوات هستند و به سوی لذّت‌ها می‌روند و حرام‌ها را حلال می‌شمرند، در جهنم جاويدان‌اند».[۴۶۸] ۳. پيامبر صلی الله عليه و آله فرمود: «به زودی زمانی برای امّت من فرا می‌رسد که باطن‌هايشان کثيف و ظاهرشان زيبا می‌شود، برای طمع به دنيا، آنچه را که نزد خدای- عزّوجلّ- است، نمی‌خواهند. کارهايشان از روی ريا می‌باشد و ترسی از خداوند در آن‌ها نيست و خداوند نيز همه آن‌ها را شامل عذاب خود می کند، پس خدا را مثل دعای انسان غرق شده می‌خوانند، ولی به اجابت نمی‌رسد».[۴۶۹] ۴. پيامبر صلی الله عليه و آله فرمود: «به زودی زمانی بر امّت من می‌آيد که از قرآن، جز خطش باقی نمی‌ماند و از اسلام، جز اسمش باقی نمی‌ماند، آن‌ها در ظاهر مسلمان هستند، ولی دورترين مردم از اسلام می‌باشند، مساجدشان آباد است، ولی از هدايت در آن خبری نيست».[۴۷۰] ۵. پيامبر صلی الله عليه و آله به ابن مسعود فرمود: «ای ابن مسعود! بعد از من اقوامی می‌آيند که پاکيزه‌ترين و رنگين‌ترين غذاها را می‌خورند و سوار بر مرکب‌ها می‌شوند و مرد با زينت و زيور آلات زن، خود را می‌آرايد و با آرايش زنان، آرايش می کند.

لباس‌هايشان مثل لباس‌های پادشاهان زورگوست و حال آنکه اينان، منافقين اين امّت در آخرالزمان هستند که شراب می‌خورند، قمار بازی می کنند، بر هوسشان سوارند، جماعت‌های مسلمين را رها کرده‌اند، ثلث اوّل شب را در خواب‌اند.

خدای متعال می‌فرمايد:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلَواةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۴۹

یَلْقَوْنَ غَیّاً؛[۴۷۱] «بعد از آن‌ها جانشینانی آمدند که نماز را ضایع کردند و از شهواتشان پیروی نمودند، به زودی کیفر گمراهی‌شان را خواهند دید».

ای ابن مسعود! مَثل آن‌ها مثل خرزهره است که گلش زیباست، ولی مزه‌اش تلخ می‌باشد، کلام آن‌ها حکمت است، ولی اعمالشان بیماری‌ای است که درمان‌ناپذیر است».[۴۷۲] ۶. امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که دیدی حق مُرد، اهل آن رفتند، ستم، تمام کشورها را فرا گرفت، چیزی به قرآن اضافه شد، بر هواهای نفسانی توجیه شد، دین راکد ماند، همان‌گونه که آب راکد می‌ماند، اهل باطل بر اهل حق برتری یافتند، شر ظاهر شد و از آن جلوگیری به عمل نیامد و اهل شر عذر آوردند، انجام گناه آشکار و علنی شد، در مسائل جنسی مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کردند، مؤمن مجبور به سکوت شد و سخنش پذیرفته نشد، گناه‌کار، دروغ گفت و دروغ و افترایش را رد نکردند، کوچک، بزرگ را حقیر شمرد، رابطه خویشاوندی قطع شد، هر کسی که گناهی انجام داد، از او تعریف و تمجید شد و برایش خندیدند و سخن او رد نشد، با جوان، آن کار را که با زن می‌کنند، انجام شد، زنان با زنان ازدواج کردند، تعریف و ستایش زیاد شد، مرد مالش را در غیر اطاعت خداوند انفاق کرد و کسی او را نهی نکرد و جلوی این کار را نگرفت، مرد، پناه به خدا برد از اینکه مؤمنی را ببیند که اهل تلاش است، همسایه پیش همسایه رفت و او را اذیت کرد و هیچ مانعی برای او در این کار نبود، کافر از ناخشنودی مؤمن (دیدن فساد بر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۵۰

روی زمین) خوشحال شد، شراب در ملأ عام خورده شد، دور آن کسانی که از خدای- عزّوجلّ- نمی‌ترسند، جمع شدند، امر به معروف کننده، ذلیل شد، گنه‌کار در چیزی که خدا آن را دوست ندارد، مورد ستایش قرار گرفت، دوستداران و یاران قرآن تحقیر شدند، راه خیر بسته و راه شرّ باز شد، خانه خدا تعطیل شود و دستور به ترک آنجا داده شد، انسان آنچه را که عمل نمی‌کند، گفت، مردان برای مردان و زنان برای زنان آرایش کردند، امورات زندگی مرد از طریق عمل لواط گذشت، راه کسب زن از عمل زنا به دست آمد، زنان مثل مردان مجلس گرفتند، همان‌طورکه زن برای شوهرش آرایش می‌کند، مردان اموال را برای اعمال جنسی دادند و تلاش کردند تا مردانگی مرد را تغییر دهند، صاحب مال عزیزتر از مؤمن شد، ربا، علنی گردید و تغییر نکرد، زنان را برای زنا مدح و تعریف کردند، زن کاری کرد که شوهرش با مردان ازدواج کند، بیشتر مردم و بهترین خانه برای کسی باشد که به زنان برای گناه کردنشان کمک کنند، مؤمن، ناراحت، حقیر و ذلیل شد، بدعت و زنا علنی گشت، مردم، شهادت دروغین را حساب کردند، حرام، حلال شد، دین بر طبق نظرات مردم گشت، قرآن و احکامش تعطیل شد، کسی در شب از گناه کردن و جرأت بر خداوند نترسید، مؤمن نتوانست منکرات را انکار کند، مگر در قلبش و اموال بسیاری در راه خشم خدا انفاق شد، حاکمان به اهل کفر نزدیک شدند و از اهل خیر دور گشتند، حاکمان، رشوه گرفتند، مرد براساس تهمت و گمان به مرگ محکوم شد، مردانگی مَرد تغییر یافت و از دسترنج زنش که از راه گناه به دست آمده، خورد و این را دانسته و با این حال کارهای گناه زنش را مرتب و برنامه ریزی کرد، زن، شوهرش را مجبور کرد که آنچه را که مرد دوست ندارد، انجام دهد و به شوهرش نفقه داد، مرد، زن و کنیزش را مجبور به کار کرد و به غذا و نوشیدنی کم راضی شد، قسم‌های دروغ به خدای عزّوجلّ- زیاد و قمار، علنی و شراب، معامله شد و مانعی بر سر این راه

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۵۱

نبود، زنان، خودشان را در اختیار کفار قرار دادند، وسایل لهو و لعب، علنی گردید و هر کسی اینها را دید، ممانعتی نکرد، انسان شریف به وسیله حاکم ظالم، ذلیل گشت، نزدیک‌ترین مردم به حاکمان کسی شد که به اهل بیت علیهم السلام دشنام داده، کسی

که مـا را دوست داشـته، مورد زورگویی واقع شـد و شـهادتش قبول نشـد، در دروغ گفتن، مسابقه داده شـد، شـنیدن قرآن بر مردم، سنگین و شـنیدن سـخنان باطل برای مردم آسان شـد، همسایه از ترس زبان همسایه‌اش به او احترام کرد، حـدود الهی تعطیل شد، در آن به هواهای نفسانی عمل گردیـد، مساجـد طلاکاری شد، راست‌گوترین مردم، در نزد آن‌ها افترا بند و دروغ‌گو بود، شرّ آشـکار شد، در سـخن چینی کردن، تلاش شد، سرکشی رواج یافت، غیبت کردن، دوست داشتنی شد، بعضی از مردم به وسیله آن به بعضی دیگر بشارت دادنـد، حـج و جهاد برای غیرخدا انجام شد، سـلطان در برابر کافر ذلیل گردید، خرابی بیشتر از آبادانی شد، مرد از راه کم فروشـی زنـدگی‌اش را چرخاندنـد، ریختن خون آسان شـمرده شـد، انسان، ریاست را برای دنیا خواست و خودش را به بدزبانی مشـهور کرد، تـا مردم از او بترسـند و کارهـا به او سپرده شـد، نمـاز بی‌اهمیت شـمرده گشت، انسان، مال فراوانی داشت که از زمان مالک شدن بر آن اموال، آن‌ها را پاک نکرد و خمس و زکات نداد، مرده را از قبرش بیرون آوردند و او را اذیت کرده و کفنش را فروختنـد، هرج و مرج زیـاد شـد، مرد بـا مستی شب را به سـر برد و صـبح خود را بـا مستی آغاز کرد و حال آنکه مردم به او اهتمام نمی‌ورزند، با چارپایان عمل نامشـروع انجام شد و بعضی از چارپایان بعضی دیگر را دریدند، مردی که به سوی نمازخانه می‌رفت و وقتی که برمی‌گشت، هیـچ چیز از لباسـش باقی نمانده بود، قلب مردم، سـنگ و چشـمانشان، خشک و تذکّر بر آنان، سـنگین شود، برای به دست آوردن مال حرام، مسابقه گذاشـتند، نمازگزار برای اینکه مردم او را ببینند، نماز خواند، مردم با کسـی بودند که پیروز شود، طلب

کننده مال حلال، مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفت، به دست آورنده مال حرام، ستایش و بزرگ شمرده شد، در مسجد الحرام و مسـجد النبی آنچه را که خـدا دوست نـدارد، انجام گردد و کسـی آنان را منع نکند، بین آن‌ها و بین عمل زشت، کسـی مانع نشود، موسـیقی‌ها در ایـن دو حرم علنی گردد و انسـان حـق را گفتـه و امر بـه معروف و نهی از منکر کرده، پس آن کس کـه نصـیحت می‌شود، برمی‌خیزد و به او می‌گوید:

«این کارها به تو ربطی ندارد»؛ و بعضـی از مردم به بعضی نگاه کردند و از اهل شر شمرده شدند و روش خوب و راه آن، خالی بود و کسـی در آن قدم نگذاشـته، برای مرده مجلس عزا گرفتند، ولی کسی برای او ناراحت نشد، در هر سال، شرّ و بدعت بدتر از سال پیش شـد، خلایـق و مجـالس جز از پولـدارها پیروی نکردنـد، برای خندانـدن، پول بگیرنـد، برای غیر رضای خـدا به او ترحم شود، نشانه‌هـا در آسـمان بود، ولی کسـی از آن‌هـا نترسـید، مردم مثل چارپایان جفت‌گیری کردنـد، کسـی منکری را برای ترس از مردم، انکار نکرد، مرد مال بسیاری را در راه غیر خـدا انفاق کرد، ولی از دادن مالی‌انـدک در راه اطاعت خـدا امتناع ورزید، عاق والدین شـدن علنی گشت و به والـدین اهمیت داده نشـد، والـدین پیش فرزنـد بـدترین مردم به حساب آمدنـد، انسان خوشـحال شـد که به والـدینش دروغ بسـته و زنان بر حکومت تسـلط یافتند و هر کاری که آنان را به هوای نفسـشان برساند، انجام دادند، پسـر به پدرش دروغ بسـته و با والدینش دعوا کرد و از مرگشان شاد شد، اگر روزی بر انسان بگذرد که او در آن روز گناه بزرگ نکرده باشد، از جمله: کم فروشی یا غش حرام یا خوردن شراب، اندوهگین و غمگین شده و گمان نماید که آن روزی که بر او گذشته، لکه ننگی در عمر اوست.

حاکم، غذا را احتکار کرد، شراب برای مداوا کردن، استفاده گشت و به مریض سفارش شد، برای مردم، ترک امر به معروف و نهی از منکر و ترک دینداری، عادی

شد، بوی منافقین و اهل نفاق دائماً موجود بود و بوی اهل حق، ساکن یا اصـلًا نبود، برای اذان و نماز پول گرفتند، در مساجد کسانی که از خداونـد نمی‌ترسـند، وارد شدنـد و در آن برای غیبت کردن و خوردن گوشت اهل حق، دور هم جمع شدند و در آن خوردن

شراب را وصف کردند، شخص مست با مردم نماز جماعت خواند، در حالی که نمی‌فهمد و هوش در سرش نبود، مستی را ناپسند ندانستند و هنگامی که کسی مست شد، به او احترام گذاشتند، از او دوری نکردند، او را رها ننمودند، تنبیهش نکردند و مستی‌اش را بهانه قرار دادند، کسی که اموال یتیم را خورد، به صلاحش شد، قاضیان بر خلاف دستور خدا قضاوت کردند، سردمداران، خائنین را برای طمع، امانت‌دار کردند، حاکمان، میراث را به اهل گناه و مخالفت با خداوند دادند که از آن‌ها بگیرند و آن‌ها و هر کس که دلشان بخواهد را به دوستی گرفتند، به اوقات نماز اهمیت داده نشد، صدقه‌ای که برای شفاعت است، در آن رضای خدا نبود؛ بلکه برای مردم داده شود، تمام سعی و تلاش مردم برای شکم و فرج شان بود که برایشان فرقی نکرد که چه بخورند و با که ازدواج کنند، دنیا به سوی آن‌ها روی آورد و نشانه‌های حق، کهنه و پوسیده شد؛ پس، از آن زمان بر حذر باش و از خداوند بخواه که نجاتت دهد و بدان که مردم مورد خشم خدا هستند و فقط به آن‌ها به علّت کاری که با آن‌ها دارد، مهلت می‌دهد؛ پس منتظر باش و تلاش کن تا خداوند تو را در خلاف جهت آن‌ها ببیند، پس اگر عذاب بر آن‌ها نازل شد، در حالی که تو در بین آن‌ها بودی، به سرعت به سوی رحمت خداوند برو و اگر عذاب به تأخیر افتاد و تو از جرأت آن‌ها بر خداوند- عزّو جلّ- خارج شدی، بلا بر سرشان آید و بدان که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند و همانا رحمت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۵۴

خداوند به نیکوکاران نزدیک است».[۴۷۳] ۷. امام باقر علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام ظهور نمی‌کند، جز با وجود ترس شدید، زلزله و فتنه‌ای که به مردم رسیده است و طاعون که قبل از آن است و شمشیر قاطعی بین عرب و اختلاف شدیدی که بین مردم به وجود می‌آید و مردم در دینشان دچار اختلاف می‌شوند و حالت‌هایشان عوض می‌شود، تا اینکه در صبح و شب، مرگ را آرزو می‌کند. به علّت سختی آنچه از حماقت مردم می‌بینند و از اینکه بعضی از آن‌ها بعضی دیگر را می‌خورند؛ پس قیام او عمومی است و زمانی که یأس و ناامیدی از دیدن فرج حاکم شود، قیام می‌کند؛ پس خوش به حال کسی که او را درک کند و از یارانش باشد و وای بر کسی که با او و اوامرش مخالفت کند».[۴۷۴] ۸. امام باقر علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام قیام نمی‌کند تا اینکه تاریکی و ظلمت بالا بگیرد».[۴۷۵] ۹. امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که مردان به زنان و زنان به مردان شبیه شوند، زنان بر زین‌ها سوار شوند، مردم نماز را بمیرانند، از شهوت پیروی کنند، خون‌ها بی‌ارزش شوند، با ربا معامله کنند، تظاهر به زنا نمایند، ساختمان‌ها بنا کنند، دروغ را حلال دانند، رشوه بگیرند، از هوای نفسشان پیروی کنند، دین را به دنیا بفروشند، رابطه خویشاوندی را قطع کنند، به غذا بخیل شوند، بردباری، نقطه ضعف شمرده شود، ظلم موجب افتخار گردد، امیران، گنه‌کار؛ وزیران، دروغ‌گو؛ امین‌ها، خائن؛ یاران، ظالم؛ و قاریان، اهل گناه شوند، ستم ظاهر شود، طلاق زیاد گردد، گناهان

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۵۵

علنی شود، شهادت دروغ مورد قبول واقع شود، شراب‌ها خورده شود، در مسائل جنسی، مردان سوار بر مردان شوند، زنان به زنان اکتفا کنند، آنچه بر جای مانده غنیمت شمرده شود، صدقه، ضرر به حساب آید، از بدها به خاطر ترس از زبانشان دوری شود، سفیانی از شام شورش کند، یمانی از یمن قیام کند، در سرزمین بیداء (بین مکه و مدینه) «خسفی روی دهد؛ جوانی از آل محمّد صلی الله علیه و آله بین رکن و مقام کشته شود و فریاد زننده‌ای از آسمان فریاد برآورد: «حقّ با او و پیروان اوست». فرمود:

پس هنگامی که قیام کند، پشت خود را به کعبه تکیه می‌دهد و سیصد و سیزده نفر از پیروانش گردش جمع می‌شوند و اوّل، این آیه را می‌خواند:

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ [۴۷۶] «باقی مانده الهی برای شما بهتر است، اگر مؤمن باشید».

سپس می‌گوید: «من بقیهٔ اللّه و خلیفه خدا و حجّت او بر شما هستم»؛ و هر کسی که به او سلام می‌کند، می‌گوید:

«السلام علیک یا بقیهٔ اللّه فی الارض»

؛ «سلام و درود بر تو ای باقی مانده الهی در زمین». زمانی که گِرد او لشکر ده هزار نفری جمع شوند، هیچ یهودی و نصرانی و هر کسی که غیر خدا را می‌پرستد، باقی نمی‌ماند مگر اینکه به او ایمان می‌آورد و او را تصدیق می‌کند و همگی یک ملّت می‌شوند، ملّت اسلام و هر چیزی که در زمین غیر از خدای متعال پرستیده می‌شود، از آسمان آتشی بر آن نازل می‌شود و آن را می‌سوزاند».[۴۷۷] ۱۰. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «در آن زمان، باطل از سرچشمه گرفته می‌شود، جهل بر مرکب‌هایش سوار می‌شود، شورشیان، بزرگ شمرده می‌شوند، دعوت کنندگان کم می‌شوند، روزگار، به روزگار هجوم درندگان خون‌خوار تبدیل می‌شود،

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۵۶

باطل پس از مدّت‌ها سکوت، نعره می‌کشد، مردم قصد گناه می‌کنند، از دین جدا می‌شوند، به دروغ گفتن عشق می‌ورزند و از راست‌گویی بدشان می‌آید، پس زمانی که این‌طور شد، فرزند کم می‌شود، باران ویران کننده فراوان می‌آید، بد ذات‌ها خیلی زیاد می‌شوند، خوبان خیلی کم می‌شوند، اهل آن زمان گرگ می‌گردند، سلاطین، درنده می‌شوند، افراد متوسط جامعه، شکم پرست و فقیران همچون مرده می‌شوند، راستی غارت می‌شود، دروغ فراوان می‌گردد، مهربانی فقط به وسیله زبان می‌شود، مردم در دل‌ها با یکدیگر دعوا می‌کنند، گنه‌کاری، شرف حساب می‌شود، عفّت مورد تعجب واقع می‌گردد و به وسیله آنها لباسی بر عکس بر اسلام پوشانیده می‌شود».[۴۷۸] ۱۱. حکیم بن عتیبه گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: «شنیده‌ام به زودی مردی از شما قیام می‌کند که در این امّت عدل را به پا می‌دارد؟» فرمود: «همانا ما امید داریم به آنچه مردم می‌بینند و همانا امیدواریم اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا اینکه آنچه ما امیدش را داریم، محقق شود و قبل از آن روز، فتنه‌هایی است که بدترین فتنه‌هاست که مردی در شب، مؤمن است و صبح کافر می‌شود؛ پس هر کس آن موقع را درک کرد، تقوای خدا را پیشه سازد و باید انسان در خانه‌اش بماند».[۴۷۹] ۱۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بر مردم زمانی می‌آید که دیندار، دینش سالم نمی‌ماند، مگر اینکه از بلندی به بلندی دیگری و از سنگی به سنگ دیگری فرار کند، مثل فرار روباه از بچه شیر». گفتند: «آن زمان چه وقتی خواهد بود؟» فرمود: «زمانی که رزق

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۵۷

و روزی جز با نافرمانی خداوند به دست نیاید و در آن زمان، مجرد بودن حلال می‌شود».

گفتند: «ای رسول خدا! به ما دستور به ازدواج می‌دهی؟» فرمود: «بله، ولی هرگاه آن زمان برسد، هلاک شدن مرد به دست والدینش است، اگر والدین نداشت، به دست زنش و فرزندش است و اگر همسر و فرزند نداشت پس به دست خویشاوندان و همسایه‌هایش می‌باشد». گفتند: «ای رسول خدا! آن مرگ چگونه خواهد بود؟» فرمود: «او را برای تنگی رزقش سرزنش می‌کنند و او را به حدی که در حد توانش نیست، مکلّف می‌کنند تا اینکه به جاهای هلاک کننده واردش می‌نمایند».[۴۸۰] ۱۳. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی بر مردم می‌آید که تمام کوشش و کارشان برای شکمشان است و شرفشان، وسایل و کالاهای دنیوی و قبله‌شان زنان و دینشان، پول‌هایشان است. آن‌ها بدترین خلایق هستند که پیش خدا هیچ ارزشی ندارند».[۴۸۱] ۱۴. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت به پا نمی‌شود تا اینکه قرآن موجب ننگ دانسته شود و اسلام، غریب گردد تا اینکه علم، کم و زمان، پیر شود و عمر انسان‌ها، سال‌ها و محصولات کم شوند. متهمین، امین شمرده می‌شوند، راست‌گو تکذیب شود و هرج، زیاد گردد». گفتند: «ای رسول خدا! هرج چیست؟» فرمود: «کشتن و کشتن تا اینکه اتاق‌ها ساخته شود، تا اینکه صاحبان فرزندان غمگین شوند، عقیم‌ها خوشحال شوند، ستم، حسد و بخل ظاهر شود، علم خیلی کم شود، جهل بسیار گردد، زمستان کم شود، فحشا علنی شود و عمر زمین به پایان رسد».[۴۸۲]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۵۸

علائم ظهور امام زمان علیه السلام

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «پنج چیز قبل از قیام قائم علیه السلام است: یمانی، سفیانی، ندای آسمانی، فرو رفتن در سرزمین بیداء و کشته شدن نفس زکیه».[۴۸۳] ۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «بین قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله و کشته شدن نفس زکیه، جز پانزده شب بیشتر فاصله نیست».[۴۸۴] ۳. میمون بان می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام و در خیمه ایشان بودم که گوشه خیمه را بلند کرد و فرمود: «امر ما روشن‌تر از آفتاب است». سپس فرمود: «منادی از آسمان ندا سر می‌دهد که فلانی امام زمان است و او را به نامش صدا می‌کند و ابلیس [لعنت اللَّه علیه از زمین ندا می‌دهد، همان‌طورکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب عقبه ندا سر داد».[۴۸۵] ۴. محمّد بن مسلم گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «قبل از قائم علیه السلام علائمی از خداوند- عزّو جلّ- برای مؤمنین است». پرسیدم: «فدایت شوم! آن علائم چیست؟» فرمود: «همان سخن خدای- عزّو جلّ- است:
وَلَنَبْلُوَنَّكُم
«و آن‌ها را می‌آزماییم»؛
یعنی مؤمنین را قبل از قیام قائم علیه السلام
بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۵۹
الصَّابِرِينَ [۴۸۶] «به چیزی از ترس و گرسنگی و کمبود اموال و جان‌ها محصولات و صابرین را بشارت ده».
فرمود: شما را به چیزی از ترس از پادشاهان بنی فلان در آخر سلطنتشان و گرسنگی به وسیله بالا رفتن قیمت‌ها و در کمبود اموال به وسیله فاسد شدن تجارت‌ها و کمی برکت و در مورد کمبود جان‌ها به وسیله مرگ زودرس و کمبود محصولات به وسیله کمی محصول که از زراعت به دست می‌آید، می‌آزماییم.
بشارت به صابران آن زمان، تعجیل قیام قائم علیه السلام است». سپس به من فرمود: «ای محمّد! این تأویل این آیه است، خدای متعال می‌گوید:
وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ [۴۸۷] «تأویل آن را جز خداوند و راسخین و مستحکمین در علم نمی‌دانند».[۴۸۸] ۵. عبداللَّه بن عجلان می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام از قیام قائم علیه السلام صحبت شد.
به ایشان گفتم: «چگونه ما آن را بدانیم؟» فرمود: «صبح می‌شود و زیر سر یکی از شما کتابی است که بر آن نوشته شده:
طاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ؛[۴۸۹] «فرمانبرداری نیک».[۴۹۰] ۶. امام باقر علیه السلام فرمود: «دو نشانه قبل از ظهور است: گرفتن ماه پنج بار، و گرفتن
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶۰
خورشید پانزده بار، که از زمان پایین آمدن آدم علیه السلام به زمین چنین اتّفاقی نیفتاده است. آن هنگام حساب منجمین به هم می‌ریزد». نعمانی روایاتی نقل کرده که در بعضی از آن روایات آمده است: گرفتن ماه و خورشید در ماه مبارک رمضان است.[۴۹۱] ۷. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «پیشاپیش ظهور قائم علیه السلام مرگ قرمز، مرگ سفید و ملخ در فصل و غیرفصلش است، مثل رنگ‌های خون. مرگ قرمز، شمشیر و مرگ سفید، طاعون است».[۴۹۲] ۸. امام صادق علیه السلام فرمود: «خورشید در پنجمین روز ماه رمضان می‌گیرد که قبل از قیام قائم علیه السلام است».[۴۹۳] ۹. داود بن سرحان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «سال قبل از سالی که در آن ندای آسمانی است، نشانه‌ای در ماه رجب خواهد بود». گفتم: «آن نشانه چیست؟» فرمود: «صورتی که آشکارا در ماه، نمایان می‌شود».[۴۹۴] ۱۰. سعید بن جبیر گفت: «سالی که مهدی علیه السلام در آن قیام می‌کند،

بیست و چهار روز باران می‌بارد که اثر و برکتش دیده می‌شود».[۴۹۵]

ندای آسمانی و بردن اسم امام زمان علیه السلام و پدر گرامی‌اش

۱. امام باقر علیه السلام در مورد آیه

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمآءِ؛[۴۹۶]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶۱

«و اگر بخواهیم از آسمان بر آن‌ها نازل می‌کنیم».

فرمود: «این آیه در مورد قائم علیه السلام نازل شده که منادی نام او و نام پدرش را از آسمان صدا می‌کند».[۴۹۷] ۲. امام صادق علیه السلام در مورد آیه

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ* يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ [۴۹۸] «و بشنو روزی که منادی از جایگاه نزدیکی صدا می‌کند، روزی که صیحه به حق را می‌شنوند، آن روز، روز قیام است».

فرمود: «منادی نام قائم علیه السلام و نام پدرش علیه السلام را صدا می‌کند و صیحه در این آیه، صیحه‌ای از آسمان است و آن، روز قیام قائم علیه السلام است».[۴۹۹] ۳. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام قیام می‌کند، در حالی که بالای سرش فرشته‌ای است که می‌گوید: این مهدی علیه السلام است، از او پیروی کنید».[۵۰۰] آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام قیام می‌کند، در حالی که بالای سرش فرشته‌ای است که می‌گوید: این مهدی علیه السلام خلیفه خداست، از او پیروی کنید».

۴. هنگام ظهور امام علیه السلام یک فرشته بالای سرش صدا می‌زند: «این مهدی علیه السلام و خلیفه خداست، پس از او پیروی کنید».[۵۰۱] ۵. امام صادق علیه السلام فرمود: «برای قائم علیه السلام منادی است که در شب بیست و سوم

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶۲

ندا سر می‌دهد و او، روز عاشورا که روز شهادت امام حسین علیه السلام است، قیام می‌کند».[۵۰۲] ۶. امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که آتش را سه یا هفت روز از سمت مشرق دیدید، پس منتظر فرج آل محمّد صلی الله علیه و آله بشوید، إن شاءاللَّه». سپس فرمود: «منادی از آسمان، نام مهدی علیه السلام را صدا می‌زند که هر کس در مشرق و مغرب است، آن را می‌شنود و از ترس آن، هر انسان خوابیده‌ای، بیدار می‌شود، هر که ایستاده، می‌نشیند و هر که نشسته، بر دو پایش می‌ایستد، پس خداوند رحمت کند کسی که آن صدا را بشنود و دعوت آن را اجابت کند. صدای اوّل، صدای جبرئیل روح الامین علیه السلام است».[۵۰۳] ۷. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آن زمان منادی از آسمان صدا می‌زند: ای مردم! خداوند، دست زورگویان، منافقین و پیروانشان را از شما قطع کرد و بهترین فرد امّت محمّد صلی الله علیه و آله را رهبر شما قرار داد، پس در مکّه به او ملحق شوید که او مهدی علیه السلام است».[۵۰۴] ۸. از امام باقر علیه السلام در مورد قائم علیه السلام سؤال شد که ایشان فرمود: «او قیام نخواهد کرد تا اینکه منادی از آسمان، صدایی زند که اهل مشرق و مغرب و حتی دختران جوان در اتاق‌های خود آن را بشنوند».[۵۰۵] ۹. زراره می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «منادی اسم قائم علیه السلام را صدا می‌زند».

گفتم: «این ندا خصوصی است یا عمومی؟» فرمود: «عمومی است که هر قومی به

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶۳

زبان خودش آن صدا را می‌شنوند». پرسیدم: «چه کسی با قائم علیه السلام مخالفت می‌کند با اینکه نام او از آسمان صدا زده می‌شود؟» فرمود: «ابلیس آن‌ها را رها نمی‌کند، تا اینکه در آخر شب، ندا سر می‌دهد و مردم را به شک می‌اندازد».[۵۰۶] ۱۰. امام

باقر علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام قیام نمی‌کند تا اینکه منادی از آسمان نام او را صدا زند که دختران جوان در اتاق‌هایشان و اهل مشرق و مغرب آن را می‌شنوند و در همین مورد این آیه نازل شده:

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ [۵۰۷] «اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان نازل می‌کنیم که گردن‌های آن‌ها در برابر این نشانه به صورت فروتنی پایین افتد».[۵۰۸] ۱۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در ماه رمضان صدایی است، در ماه شوال، مهمهه (صدای پایان جنگ)، در ماه ذی‌القعده قبیله‌ها با هم می‌جنگند، در ذی‌الحجّه حاجیان غارت می‌شوند و در ماه محرّم، منادی از آسمان صدا می‌زند: بدانید که برگزیده خداوند از بین خلقش، فلانی است، به دستورات او گوش دهید و اطاعت کنید».[۵۰۹] ۱۲. عمار بن یاسر رحمه الله گفت: «هنگامی که نفس زکیه کشته شود و برادرش در مکه به سبب کاری به قتل برسد. منادی از آسمان صدا می‌زند: امیر شما فلانی است و او مهدی علیه السلام است که زمین را از حق و عدل پر می‌کند».[۵۱۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶۴

۱۳. سعید بن مسیب گفت: «اختلاف و تفرقه پیش می‌آید تا اینکه کف دستی از آسمان نمایان می‌شود و منادی از آسمان صدا می‌زند: همانا امیر شما فلانی است».[۵۱۱]

بالا رفتن قیمت‌ها، زیاد شدن مریضی‌ها،

وقوع قحطی‌ها، جنگ‌های بزرگ، آزمایشات زیاد و مردن بسیاری از مردم

۱. از ابوبصیر و محمّد بن مسلم است که امام صادق علیه السلام فرمود: «قیام قائم علیه السلام به وقوع نخواهد پیوست تا اینکه دو سوم مردم بمیرند». گفتیم: «اگر دو سوم مردم بمیرند، چه کسی باقی می‌ماند؟» فرمود: «آیا دوست ندارید که در یک سوم باقی‌مانده باشید».[۵۱۲] ۲. از ابوبصیر است که می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «فدایت شوم! قیام قائم علیه السلام چه زمانی است؟» فرمود: «ای ابامحمّد! ما اهل بیت علیهم السلام وقت تعیین نمی‌کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تعیین کنندگان وقت، دروغ می‌گویند». ای ابامحمّد! قبل از قیام قائم علیه السلام پنج نشانه خواهد بود: صدایی در ماه رمضان، قیام سفیانی، قیام خراسانی، کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتن در سرزمین بیداء». سپس فرمود: «ای ابامحمّد! به ناچار قبل از ظهور، طاعون سفید و طاعون قرمز است». گفتم: «فدایت شوم! آن دو چیستند؟» فرمود: «طاعون سفید، مرگ سخت و طاعون قرمز، شمشیر است و قائم علیه السلام قیام نمی‌کند تا اینکه منادی، نام او را در دل آسمان و در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان صدا بزند».

گفتم: «چه چیزی را صدا می‌زند؟» فرمود: «نام او و نام پدرش را که: آگاه باشید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶۵

که فلانی قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله است، به دستورات او گوش دهید و از او اطاعت کنید.

پس هر چیزی از مخلوقات خدا که در آن روح است، این صدا را می‌شنود و کسی که خوابیده، بیدار می‌شود و از خانه به حیاطش بیرون می‌آید و دختران از اتاقشان بیرون می‌آیند. قائم علیه السلام از آنچه می‌شنود، قیام می‌کند و آن، صدای جبرئیل علیه السلام است».[۵۱۳] ۳. امام علی علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام قیام نمی‌کند تا اینکه یک سوم مردم کشته شوند و یک سوم بمیرند و یک سوم باقی بمانند».[۵۱۴]

شورش سفیانی، فرو رفتن و کشتن نفس زکیه، یمانی و ندای آسمانی

۱. امام علی علیه السلام در مورد آیه

وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ [۵۱۵] «و اگر ببینی که ناگهان می‌ترسند که مرگی (برگشتی) در کار نیست».
فرمود: «قبل از قیام قائم علیه السلام سفیانی شورش می‌کند و به اندازه زمان حاملگی زن (یعنی نُه ماه) حکومت می‌کند و سپاه او به مدینه می‌آیند تا اینکه به سرزمین بیداء می‌رسند و در آنجا خداوند آن‌ها را در زمین فرو می‌برد.[۵۱۶] ۲. امام باقر علیه السلام برادرش زید بن علی که از ایشان در مورد قیام کردن، مشورت می‌خواست را نهی کرد و فرمود: «می‌ترسم که در پشت کوفه تو را بکشند و به صلّابه بکشند، آیا نمی‌دانی که کسی از فرزندان فاطمه علیها السلام قبل از قیام سفیانی قیام نمی‌کند،
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶۶
مگر اینکه کشته می‌شود و بعد از قیام سفیانی قائم ما، مهدی علیه السلام قیام می‌کند».[۵۱۷] ۳. بعضی از اصحاب گفتند: به امام صادق علیه السلام گفتیم: «آیا سفیانی از علائم حتمی است؟» فرمود: «بله، کشتن نفس زکیه نیز از علائم حتمی است، فرو رفتن در سرزمین بیداء از علائم حتمی است، کف دستی که از آسمان نمایان می‌شود از علائم حتمی است و همین‌طور ندای آسمانی».
گفتم: «ندا چیست؟» فرمود:
«منادی‌ای که نام قائم علیه السلام و نام پدرش علیه السلام را صدا می‌زند».[۵۱۸] ۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «قیام سه نفر: سفیانی، خراسانی و یمانی، در یک سال، یک ماه و یک روز خواهد بود و در بین آن‌ها پرچمی هدایت شده‌تر از پرچم یمانی نیست، برای اینکه او دعوت به حق می‌کند».[۵۱۹] ۵. امام باقر علیه السلام فرمود: «بین قیام قائم علیه السلام و کشتن نفس زکیه، بیش از پانزده شب فاصله نیست».[۵۲۰] ۶. امام علی علیه السلام فرمود: «مردمی از مدینه به مکه فرار می‌کنند تا اینکه خبر سفیانی به آن‌ها می‌رسد. سه نفر از آن‌ها از قریش، تازه نفس به سوی آنان می‌روند».[۵۲۱] ۷. ابو منصور بجلی گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد اسم سفیانی پرسیدم، فرمود: «به اسمش چه کار داری؟ هنگامی که پنج منطقه از شام را تصرف کند:
دمشق، حمص، فلسطین، اردن و تنسرین، آن زمان منتظر فرج باشید». گفتم: «نُه ماه،
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶۷
حکومت می‌کند؟» فرمود: «نه، بلکه هشت ماه که یک روز بیشتر نمی‌شود». امام علی علیه السلام فرمود: «پسر هند جگرخوار می‌باشد که از وادی خشکی قیام می‌کند». تا اینکه فرمود: «نامش عثمان و پدرش عنبسه است و از فرزندان ابوسفیان می‌باشد».[۵۲۲] ۸. امام صادق علیه السلام فرمود: «اختلاف بنی عباس از علائم حتمی است، ندای آسمانی از علائم حتمی است و قیام قائم علیه السلام از علائم حتمی است». گفتم: «ندا چگونه است؟» فرمود: «منادی در اوّل روز ندا سر می‌دهد: بدانید که علی علیه السلام و شیعیان او رستگاران‌اند؛ و در آخر روز ابلیس صدا می‌زند: عثمان و پیروانش رستگارند».[۵۲۳] ۹. عبداللَّه بن عمر می‌گوید: «هنگامی که سپاه سفیانی در سرزمین بیداء فرو می‌رود، آن موقع، نشانه قیام مهدی علیه السلام است».[۵۲۴] ۱۰. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «سفیانی از فرزندان خالد بن یزید ابوسفیان است، مردی که زخم بزرگی دارد، در صورتش اثر آبله است و در چشمش نقطه سفیدی می‌باشد. او از اطراف شهر دمشق قیام می‌کند و عموم پیروانش از بنی کلب هستند.
می‌کشد و زنان را زنده نگه می‌دارد و کودکان را می‌کشد. قیس عدّه‌ای را بر ضدّ او جمع می‌کند، او را می‌کشد تا مانع از ریشه کن شدن گناه نشود و مردی از اهل بیت من در حرم قیام می‌کند، خبر به سفیانی می‌رسد و سپاهی را به آنجا می‌فرستد که آن‌ها را در هم بکوبد، سفیانی با کسانی که با او هستند، به طرف او می‌آیند تا اینکه به سرزمین بیداء می‌رسند که در آنجا در دل زمین فرو می‌روند و از آن‌ها کسی نجات
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶۸
نمی‌یابد، مگر دو نفر که خبر دهند».[۵۲۵]

شورش دجّال

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر پیامبری که بعد از نوح علیه السلام آمده قومش را از دجال ترسانید و من هم شما را از او می‌ترسانم». سپس فرمود: «شاید بعضی از کسانی که مرا می‌بینند یا سخنم را می‌شنوند، او را درک کنند». گفتند: «ای رسول خدا! قلوب ما در آن روز چگونه خواهد بود؟» فرمود: «مثل آن، یعنی روشن‌تر از آن».[۵۲۶] ۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین مردم ایستاد، خداوند را به آن مقدار که شایسته آن است، سپاس گفت، سپس دجّال را یاد کرد و فرمود: «من شما را از او می‌ترسانم و تمام پیامبران، قوم خودشان را از او ترساندند و نوح علیه السلام قومش را از او ترساند، ولی به زودی درباره او سخنی خواهم گفت که هیچ پیامبری برای قومش نگفته است، بدانید که او یک چشم است».[۵۲۷] ۳. پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی طولانی در مورد دجّال بیان فرمود، از جمله: «او می‌آید و حال آنکه بر او حرام است که به اماکن مذهبی شهر بیاید تا اینکه به بعضی از شوره‌زارها که در ادامه شهر است، می‌رسد. در آن روز مردی که بهترین مردم یا از بهترین مردم است، به سوی او می‌رود و به او می‌گوید: «شهادت می‌دهم، تو همان دجّالی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او با ما سخن گفته بود». دجّال می‌گوید: «اگر

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۶۹

ببینید این شخص را بکشم، سپس زنده‌اش کنم آیا در این امر شکایتی دارید؟» به او می‌گویند: «نه». پس او را می‌کشد، سپس زنده می‌کند و زمانی که او را زنده می‌کند، می‌گوید: «قسم به خدا! من در مورد تو هیچ‌گاه مثل الان آگاهی نداشتم». دجال می‌خواهد که برای دومین بار او را بکشد که نمی‌تواند». ابواسحاق که ابراهیم بن سعد است، می‌گوید: «این مرد همان خضر علیه السلام است».[۵۲۸] ۴. پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه خواند و دجّال را یاد کرد و فرمود: «ناپاک (دجّال) را از شهر بیرون می‌کند، همان‌طورکه ناخالصی را از آهن خارج می‌کند و آن روز، روز رهایی (آزادی) نامیده می‌شود». ام شریک گفت: «ای رسول خدا! عرب در آن روز کجا هستند؟» فرمود: «عرب در آن روز کم هستند و خیلی از آن‌ها در بیت المقدس هستند و امام آنها مهدی علیه السلام است که مردی صالح است».[۵۲۹]

تعیین وقت برای ظهور امام زمان علیه السلام

۱. فضیل گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: «آیا برای زمان ظهور، وقت معینی است؟» فرمود: «تعیین‌کنندگان وقت، دروغ می‌گویند، تعیین کنندگان وقت، دروغ می‌گویند، تعیین کنندگان وقت، دروغ می‌گویند».[۵۳۰]

روز، ماه و سال ظهور امام زمان علیه السلام

۱. امام باقر علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام در روز شنبه و در روز عاشورا که حسین علیه السلام را در آن روز کشتند، ظهور می‌کند».[۵۳۱] ۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «منادی، نام قائم علیه السلام را در شب بیست و سوم صدا

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۷۰

می‌زند و در روز شنبه و در روز عاشورا که حسین علیه السلام در آن روز کشته شد، قیام می‌کند. گویی می‌بینم که در روز شنبه، دهم محرم، بین رکن و مقام ایستاده است و جبرئیل علیه السلام در سمت راستش می‌گوید: بیعت برای خداست. پس شیعیان از اطراف زمین به سوی او می‌آیند و زمین برای آن‌ها می‌چرخد تا با او بیعت کنند و خداوند به وسیله او، زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان طورکه از ستم و ظلم پر شده است».[۵۳۲] ۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام فقط در سال فرد ظهور

می کند؛ یعنی در سال اوّل یا سوّم یا پنجم یا هفتم یا نهم».[۵۳۳] ۴. امام باقر علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام در روز عاشورا که امام حسین علیه السلام در آن روز کشته شد، ظهور می کند. گویی او را می‌بینم که در روز شنبه، دهم ماه محرم، بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل علیه السلام در سمت چپ اوست و شیعیانش از اقصا نقاط زمین به سوی او می‌آیند و زمین زیر پای آن‌ها طی می‌شود، تا اینکه با او بیعت کنند. او به وسیله آن‌ها زمین را پر از عدل می کند، همان‌طورکه پر از ستم و ظلم شده است».[۵۳۴]

روستایی که امام زمان علیه السلام از آنجا قیام می‌کند و جایگاه منبرش

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام از روستایی که به آن کرعه ۵۳۵] گویند قیام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۷۱

می کند».[۵۳۶] ۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم ما، به وسیله ترس‌انداختن در دل دشمنان، یاری می‌شود و به وسیله یاری شدن، تأیید می گردد. آن زمان، قائم ما علیه السلام قیام می کند و زمانی که قیام کند، پشتش را به کعبه تکیه می‌دهد و سیصد و سیزده نفر گِردش جمع می‌شوند و اوّل چیزی که، بر او منطبق می‌شود، این آیه است:

بَقِیَّهُ اللَّهِ خَیرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ [۵۳۷] زمانی که لشکرش جمع شدند که ۱۰ هزار نفر می‌باشند، از مکه قیام می کند».[۵۳۸]

چگونگی بیعت با امام زمان علیه السلام

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بین رکن و مقام با مهدی علیه السلام بیعت می کنند. او نامش احمد، عبداللَّه و مهدی علیه السلام است، این سه اسامی اوست».[۵۳۹] ۲. امام باقر علیه السلام فرمود: «بین رکن و مقام سیصد و اندی به تعداد اهل بدر با قائم علیه السلام بیعت می کنند که از جمله: ارجمندانی از مصر، ابدالی از شام و خوبانی از عراق پس آنچه را که خداوند می‌خواهد، اقامه شود، به پا می‌دارند».[۵۴۰] ۳. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «امام علیه السلام از اصحابش بیعت می گیرد که دزدی و زنا نکنند، به مسلمانی فحش ندهند، جان محترمی را نکشند، به حریم محترمی تجاوز

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۷۲

نکنند، به منزلی یورش نبرند، کسی را جز به حق نزنند، طلا، نقره، گندم و جو ذخیره نکنند، مال یتیم را نخورند، به آنچه نمی‌دانند شهادت ندهند، مسجدی را خراب نکنند، شراب نخورند، حریر و ابریشم نپوشند، طلا به خود نبندند، راهزنی نکنند، از راهی نترسند، با جوانی گناه نکنند، غذایی از گندم یا جو را احتکار نکنند، به کم راضی باشند، بوی خوش دهند، از نجاست بدشان بیاید، امر به معروف و نهی از منکر کنند، لباس خشن بپوشند، خاك را بر گونه‌هایشان بگذارند، در راه خدا حق جهاد او را به جا آورند، با خود شرط کنند، همان‌گونه که مردم حرکت می کنند، حرکت کنند، آن گونه که آن‌ها می‌پوشند، بپوشند، آن طور که سوار می‌شوند، سوار شوند، آن‌گونه که می‌خواهند، باشند و به کم راضی باشند، زمین را به کمک خداوند از عدل و داد پر کنند، همان طور که از ستم پر شده و خدا را به گونه‌ای که شایسته اوست، عبادت کنند و هیچ مانع و واسطه‌ای نگیرند».[۵۴۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۷۳

فصل ششم: اتفاقات بعد از قیام امام زمان علیه السلام

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۷۵

خداوند، مشرق و مغرب زمین را به دست امام زمان علیه السلام فتح می‌کند

۱. امام باقر علیه السلام در مورد سخن خدای عزوجلّ:

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلَواةَ وَآتَوُا الزَّكَواةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ؛[۵۴۲] «کسانی که به آن‌ها در زمین تمکّن (امکانات، قدرت) دادیم که نماز را به پا دارند و زکات بپردازند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و عاقبت تمامی امور برای خداوند است».

فرمود: «این آیه برای آل محمّد صلی الله علیه و آله است، مهدی علیه السلام و اصحاب او که خداوند مشرق و مغرب زمین را به تصرف آن‌ها درمی‌آورد و دین آشکار می‌شود و خداوند به وسیله او و یارانش بدعت و باطل‌ها را می‌میراند، همان‌طورکه سفیهان حق را می‌میرانند تا اینکه اثری از ظلم نمی‌ماند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت امور برای خداوند است».[۵۴۳] ۲. امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۷۶

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَايَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ [۵۴۴] «بگو در روز پیروزی دیگر ایمان کسانی که کافر بودند، برایشان سودمند نیست و به آنان توجهی نمی‌شود».

فرمود: «روز پیروزی است، روزی است که دنیا به وسیله قائم علیه السلام فتح می‌شود و کسی که قبل از آن مؤمن نبوده، آن موقع از نزدیک شدن به ایمان نفعی نمی‌برد و کسی که قبل از پیروزی به امامتش ایمان داشته و منتظر قیامش باشد، از ایمانش نفع می‌برد و نزد خدای عزّوجلّ- منزلت و رتبه‌ای بیشتر خواهد داشت و این، مزد دوستداران اهل بیت است».[۵۴۵]

تمام مردم جهان، مسلمان می‌شوند

۱. ابن بکیر گفت: امام کاظم علیه السلام در مورد این آیه:

وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً؛

«و در برابر او، هر کس که در آسمان‌ها و زمین است از روی اختیار و اجبار، تسلیم می‌شود».

فرمود: «این آیه در مورد قائم علیه السلام است، هنگامی که بر ضدّ یهود، نصارا، صابئین، ملحدین واهل ردّ و کفّار در شرق و غرب زمین قیام می‌کند و اسلام را بر آن‌ها عرضه می‌کند، پس به کسی که با اختیار خود مسلمان شود، به او دستور به نماز، زکات و آنچه به مسلمان امر شده، می‌دهد و او را برای خدا دوست دارد و کسی که مسلمان نشود، گردنش را می‌زند تا اینکه در مشرق و مغرب کسی نماند، مگر اینکه خدا را به یگانگی بشناسد». گفتم: «فدایت شوم! مردم، بیشتر از این

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۷۷

حرف‌ها هستند». فرمود: «خداوند هنگامی که اراده کاری را کند، زیاد را کم و کم را زیاد می‌کند».[۵۴۶]

زمین گنج‌ها و معدن‌هایش را برای امام زمان علیه السلام آشکار می‌کند

۱. امام کاظم علیه السلام در مورد این سخن خدای متعال:

اْلأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً؛[۵۴۷] «و به شما نعمت‌های ظاهری و باطنی وسیعی داد».

فرمود: «نعمت ظاهر، امام ظاهر و نعمت باطنی، امام غایبی است که شخص او از مردم پنهان است و گنجینه‌های زمین برای او آشکار و هر دوری برای او نزدیک خواهد شد».[۵۴۸] ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امام مهدی علیه السلام گنج‌ها را استخراج و اموال را تقسیم می‌کند و اسلام، استوار می‌شود».[۵۴۹] ۳. پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد مهدی علیه السلام و ظهورش فرمود: «سپس بیرون آمده، به سوی شام می‌رود، جبرئیل علیه السلام پیشاپیش او و میکائیل پشت اوست که اهل آسمان، زمین، پرندگان، درندگان و ماهیان در دریا برای او شاد می‌شوند، در حکومت او آب‌ها زیاد شده، رودخانه‌ها امتداد می‌یابند و طولانی می‌شوند، خوردنی‌های زمین، چند برابر می‌گردند و گنج‌ها استخراج می‌شوند».[۵۵۰]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۷۸

آشکار شدن برکات آسمانی و زمینی

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در آخرین‌های امّتم، مهدی علیه السلام قیام می‌کند که خداوند او را به باران سیراب می‌کند، زمین گیاهانش را آشکار می‌کند، مال را به طور صحیح عطا می‌نماید، وسیله نقلیه زیاد می‌شود و امّت بزرگ می‌شوند. او هفت یا هشت سال زندگی می‌کند».[۵۵۱] ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در امّتم، مهدی علیه السلام است که کم زندگی می‌کند، هفت سال یا نُه سال، پس امّتم در آن موقع از نعمت‌هایی بهره‌مند می‌شوند که مثل آن نعمت‌ها داده نشده، زمین خوردنی‌هایش را بیرون می‌دهد که از آن‌ها چیزی به تأخیر نمی‌افتد، اموال در آن روز در جایی جمع می‌شوند و مردی برمی‌خیزد که به او می‌گوید: بگیر».[۵۵۲]

اوصاف اصحاب امام زمان علیه السلام و جمع شدن آن‌ها در یک ساعت در مکه

۱. امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این سخن خدای متعال:

آتَيكُمْ فاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً؛[۵۵۳] «به خوبی‌ها سبقت بگیرید، هر کجا باشید، خداوند همگی شما را می‌آورد».

فرمود: «یعنی یاران قائم علیه السلام را که سیصد و مقداری بیش از ده نفر هستند را جمع می‌کند و قسم به خدا! آن‌ها امّت شمرده شده هستند که در یک ساعت، مثل

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۷۹

ابر بهاری جمع می‌شوند».[۵۵۴] ۲. امام باقر و امام صادق علیهما السلام در مورد این سخن خدای متعال:

وَلَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ؛[۵۵۵] «و اگر عذاب را از آن‌ها تا امّت مشخصی به تأخیر بیندازیم».

فرمود: «امّت مشخص، اصحاب مهدی علیه السلام در آخر الزمان و سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر هستند که در یک ساعت، مثل جمع شدن ابر پاییزی، جمع می‌شوند».[۵۵۶] ۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «آنان که از رختخوابشان ناپدید می‌شوند، سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر هستند که صبح در مکّه می‌باشند و این معنای سخن خدای- عزّو جلّ-:

أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً

که آن‌ها اصحاب قائم علیه السلام هستند».[۵۵۷]

جمع شدن مردمان شرق و غرب نزد امام زمان علیه السلام

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله قیام کند، اهل مشرق واهل مغرب نزد او جمع می‌شوند، پس جمع شدنی مثل جمع شدن ابر پاییزی، امّا رفیقان از اهل کوفه‌اند و جانشینان از اهل شام هستند».[۵۵۸]

۲. امام کاظم علیه السلام در مورد این سخن خداوند:

أَینَ ما تَکُونُوا یأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمیعاً[۵۵۹] فرمود: «به خدا قسم! اگرقائم ما علیه السلام قیام‌کند، خداوند شیعیان ما را ازتمام کشورهاجمع می‌کند».[۵۶۰]

پر شدن زمین از عدالت

۱. امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خدای متعال:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها؛[۵۶۱] «بدانید که خداوند، زمین را بعد از مرگش زنده می‌کند».

فرمود: «زمین را به وسیله قائم علیه السلام زنده می‌کند، پس در آن عدالت برقرار می‌نماید و زمین به وسیله عدل او، بعد از مردنش زنده می‌شود».[۵۶۲] ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امتش با او انس می‌گیرند، همان‌طورکه زنبور با کندویش انس می‌گیرد. او زمین را پر از عدل می‌کند، همان‌طورکه از ستم پر شده است تا اینکه مردم همانند مردم صدر اسلام می‌شوند و خوابیده، بیدار و خونی ریخته نمی‌شود».[۵۶۳] ۳. امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی که او را به آسمان بردند ایشان در سه مورد سؤال کرده بود، و خداوند به او خبر داد، بعد از ذکر آنچه بر حسین علیه السلام از امّت جدش و از شهادت و چگونگی کشتن فرزندانش و هر کسی که با او بود و شکستن حریم او، وارد می‌شود، می‌فرماید ":سپس از صلب او

(حسین علیه السلام) مردی را خارج می‌کنم که به وسیله او، تو را یاری می‌کنم و شبح او نزد من در زیر عرش است که زمین را پر از عدل می‌کند و آن را بر پایه عدالت اداره می‌کند.[۵۶۴]

نزول عیسی بن مریم علیها السلام به زمین و خواندن نماز پشت سر امام زمان علیه السلام

۱. امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خدای متعال:

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِقَبْلَ مَوْتِهِ وَیَوْمَ الْقِیامَهِٔ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً؛[۵۶۵] «و کسی از اهل کتاب نیست، مگر اینکه قبل از مرگش به او ایمان می‌آورد و روز قیامت بر آن‌ها شاهد خواهد بود».

فرمود: «عیسی علیه السلام قبل از روز قیامت به زمین می‌آید و اهل ملّت یهودی و ....

قبل از مرگشان به او ایمان می‌آورند و عیسی علیه السلام پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌خواند».[۵۶۶] ۲. سدی گفت: «مهدی علیه السلام و عیسی بن مریم علیها السلام با هم جمع می‌شوند. وقت نماز که رسید، مهدی علیه السلام به عیسی می‌فرماید: «جلو بایست». عیسی علیه السلام می‌فرماید:

«تو برای امام جماعت شایسته‌تری». پس عیسی علیه السلام به عنوان مأموم، پشت سر امام علیه السلام نماز می‌خواند».[۵۶۷] ۳. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همیشه گروهی از امّت من که پاك هستند، برای حق می‌جنگند تا روز قیامت فرا رسد». همچنین فرمود: عیسی بن مریم علیها السلام پایین می‌آید

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۸۲

و امیر آن گروه، مهدی علیه السلام به او می گوید: «جلو بیا و برای ما نماز بخوان». عیسی علیه السلام می گوید: «نه، همانا، بعضی از شما امیر بعضی دیگرید، برای اینکه خداوند این امّت را گرامی داشته است».[۵۶۸]

امام زمان علیه السلام دجال را می‌کشد

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی در مورد شورش دجّال و روستایی که از آن قیام می کند و بعضی از اوصافش و اینکه ادعای خدایی می کند و در اولین روز قیامش هفتاد هزار نفر از یهودیان، زنازاده‌ها، مشروب خواران، غناکننده‌ها، اصحاب لهو، عرب‌ها و زنان از او پیروی می کنند، فرمود: «زنا، لواط و سایر گناهان مباح می‌شود تا اینکه مردان با زنان و جوانان در کنار خیابان‌ها به صورت عریان و علنی عمل نامشروع انجام می‌دهند و یارانش در خوردن گوشت خوک، شراب خواری و مرتکب شدن انواع زشتی و بدی‌ها زیاده روی می کنند ودجّال تمام نقاط زمین را جز مکه، مدینه و مرقدهای امامان علیهم السلام به تسخیر خود در می‌آورد. زمانی که طغیانش را زیاد کند و زمین از ستم او و یارانش پر شود، کسی که عیسی بن مریم علیها السلام پشت سر او نماز می‌خواند، او را می کشد».[۵۶۹]

نبرد امام زمان علیه السلام با سفیانی

۱. در روایات آمده است: هنگام ظهور امام زمان علیه السلام فرشته‌ای بالای سر او می گوید: «این مهدی علیه السلام و خلیفه خداست، پس از او پیروی کنید». مردم تسلیم او می‌شوند و محبتش را می‌نوشند و او شرق و غرب زمین را تصرف می کند و اولین کسانی که با او بیعت می کنند، بین رکن و مقام و به تعداد اهل بدر هستند، پس

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۸۳

ابدالی از شام، نجیبانی از مصر، گروه‌هایی از اهل مشرق و همانند آن‌ها پیش او می‌آیند. خداوند، سپاهیانی از خراسان با پرچم‌های سیاه به سوی او می‌فرستند، سپس به سوی شام می‌رود در روایتی است که به سوی کوفه می‌رود که جمع بین دو روایت امکان دارد «خدای متعال او را با سه هزار فرشته یاری می کند و اصحاب کهف از یاران او هستند. سیوطی می گوید: «تأخیر اصحاب کهف تا این مدّت به گرامی داشتن آن‌ها به شرف داخل شدن در این امّت تفسیر می‌شود؛ یعنی به خلیفه حق کمک می کنند و همانا پیشاپیش لشکر امام علیه السلام مردی از قبیله بنی تمیم است که ریشش کم می‌باشد و به او شعیب بن صالح گفته می‌شود و جبرئیل علیه السلام پیشاپیش و میکائیل عقب سپاه اوست و سفیانی سپاهی از شام به سوی امام علیه السلام می‌فرستد که در سرزمین بیداء فرو می‌روند و از آن‌ها جز یک خبررسان نجات پیدا نمی کند، سفیانی با همراهانش به سوی او می‌آیند و امام علیه السلام با همراهانش به سوی سفیانی می‌روند و پیروزی با مهدی علیه السلام است و سفیانی را سر می‌برد».[۵۷۰]

آبادی زمین توسط امام زمان علیه السلام

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام در سال خود قیام می کند و حکومت او به مشرق و مغرب عالم می‌رسد و گنج‌ها برای او ظاهر می‌شود و هیچ خرابی در زمین باقی نمی‌ماند، مگر اینکه آن را آباد می کند».[۵۷۱]

آسان شدن امور و کامل شدن عقل‌ها در عصر امام زمان علیه السلام

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند، گوش‌ها و چشمان شیعیان ما را تیز می‌گرداند تا اینکه بین آن‌ها و بین قائم علیه السلام واسطه‌ای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۸۴

نباشد، امام با آن‌ها صحبت می‌کند و آن‌ها می‌شنوند و به او نگاه می‌کنند، در حالی که او در جایگاه خودش است».[۵۷۲] ۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «انسان مؤمن در زمان قائم علیه السلام در حالی که در مشرق است، برادرش را که در مغرب است، می‌بیند و همچنین آنکه در مغرب است، برادرش را که در مشرق است، می‌بیند».[۵۷۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۸۵

فصل هفتم: اوصاف همراهان و یاران امام زمان علیه السلام

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۸۷

فضایل همراهان و یاران امام زمان علیه السلام

۱. امام علی علیه السلام فرمود: «زمین پر از ظلم و ستم شده، به طوری که کسی نمی‌تواند لفظ خدا را بر زبان جاری کند، مگر اینکه با ترس این کار را بکند، سپس خداوند گروهی صالح را می‌آورد که زمین را از عدل و داد پر می‌کنند، همان‌طورکه از ظلم و ستم پر شده است».[۵۷۴] ۲. امام علی علیه السلام فرمود: «خدا از مردم طالقان در گذرد که برای خداوند در آنجا گنج‌هایی است که از طلاـو نقره نیست و آن‌ها مردانی هستند که خداوند را به حق معرفتش شناخته‌اند و آن‌ها یاران مهدی علیه السلام در آخرالزمان هستند».[۵۷۵] ۳. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «یاران مهدی علیه السلام جوان هستند و پیرمرد در بین آن‌ها نیست، مگر به‌اندازه سرمه در چشم و نمک در غذا».[۵۷۶] ۴. امام صادق علیه السلام به عفّان بصری فرمود: «علّت نامگذاری قم چیست؟» گفتم: «خداوند، پیامبرش و شما داناترید». فرمود: «قم نامیده شد، برای اینکه اهل آن گرد قائم علیه السلام جمع شده، با او قیام می‌کنند، با او استقامت می‌نمایند و او را یاری می‌کنند».[۵۷۷]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۸۸

در «سیره حلبیه» ج ۱، ص ۲۲ و بعضی گفته‌اند: «اصحاب کهف همگی عجم هستند، ولی به غیر از عربی صحبت نمی‌کنند و آن‌ها وزیران مهدی علیه السلام هستند».

نیرو و قدرت یاران امام زمان علیه السلام

۱. امام صادق علیه السلام در مورد سخن لوط علیه السلام که به قوم خود فرمود:

لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ؛[۵۷۸]

«اگر من نیرویی در برابر شما داشتم یا به ستون محکمی تکیه داشتم».

فرمود: «این آرزویی برای داشتن نیروی مهـدی علیه السـلام و قـدرت یـاران اوست، آن‌هـا سـتون محکم هسـتند و به مردی از آن‌ها نیروی چهل مرد داده شده و قلب آن‌ها از تکّه‌های آهن محکم‌تر است که اگر بر کوه‌های آهنین عبور کنند، آن‌ها را خرد می‌کنند. دست از شمشیرشان برنمی‌دارند و آن‌قدر می‌جنگند تا اینکه خداوند- عزّو جلّ- راضی شود».[۵۷۹]

۲. امـام باقر علیه السـلام فرمود: خـدای متعال می‌فرمایـد: «در قلوب دوسـتداران مان ترس می‌انـدازیم و زمانی که قائم ما قیام کرد و مهدی ما ظهور نمود، آن‌ها مردانی شجاع‌تر از شیر و برنده‌تر از شمشیر می‌شوند».[۵۸۰]

۳. امام علی علیه السـلام فرمود: «مهدی علیه السـلام حداقل با دوازده هزار و حداکثر با پانزده هزار نفر قیام می‌کند و ترس و وحشت پیشاپیش او در حرکت است، به دشمنی نمی‌رسد، مگر اینکه نابودشان می‌کند و شعارشان این است: ای مردم، ای مردم! در راه خدا از هیچ سرزنش انسان پستی نهراسید».[۵۸۱]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۸۹

فصل هشتم: مدّت حکومت و چگونگی زندگی امام زمان علیه السلام و آنچه به آن دعوت می‌کند

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۹۱

مدّت حکومت امام زمان علیه السلام

۱. امام علی علیه السلام فرمود: «خداوند، مردی را در آخرالزمان در هنگامه وحشی صفتی و جهالت مردم برمی‌انگیزد که خداوند او را به وسیله فرشتگان یاری می‌کند، یارانش را حفظ می‌کند، او را به نشانه‌هایش یاری می‌نماید و او را بر همه زمین پیروز می‌کند تا اینکه مردم متـدیّن شونـد. او زمین را از عـدل و داد، نور و نشانه‌هـای الهی پر می‌کنـد، عرض و طول کشورها از او پیروی می‌کننـد، کسـی بـاقی نمی‌مانـد، مگر اینکه ایمـان می‌آورد، تبه‌کاری نمی‌مانـد، مگر اینکه اصـلاح می‌شود، در دوران حکومت او درنـدگان، اهلی می‌شونـد، زمین گیاهانش را آشـکار می‌کنـد، آسـمان برکت‌هایش را نازل می‌نمایـد، گنج‌ها برای او ظاهر می‌شود و در چهل سال، در شـرق و غرب زمین حکومت می‌کند، پس خوش به حال کسـی که روزگار او را درك کند و سـخنش را بشنود».[۵۸۲] ۲. امام علی علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام امور مردم را در سی یا چهل سال انجام می‌دهد».[۵۸۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۹۲

۳. پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه فرمـود: «مهـدی علیـه السـلام امـور مردم را در هفت یـا ده سـال انجـام می‌دهـد، خـوش به حـال اهل کوفه».[۵۸۴] ۴. امام زمان علیه السـلام در سال فرد قیام می‌کنـد؛ یعنی در سال یکم یا سوم یا پنجم یا هفتم یا نهم و بعـد از اینکه در مکه بیعت او منعقـد شـد، از آنجا به کوفه حرکت می‌کنـد، سپس سـپاهیان را به شـهرها تقسـیم می‌کند و یک سال از آن سال‌ها به مقـدار ده سـال کنونی است. در روایت‌های دیگری مـدّت حکومت او را زیادتر گفته‌انـد، در روایتی چهل سال، در روایتی بیست و یك سال و در روایتی چهارده سال نیز گفته شده است، سپس سخن ابن حجر را ذکر می‌کند که: ممکن است بتوان بین این روایات جمع کرد، این گونه که ظهور و قدرت سـلطنت امام علیه السـلام متفاوت است، پس چهل به اعتبار تمام سلطنتش است، هفت و مثل آن به اعتبار نهایت ظهور و قـدرت حکومتش می‌باشـد و بیست و مثل آن به اعتبار امر وسط است.[۵۸۵] علّامه مجلسی رحمه الله در

«بحار» می گوید: «اخبار در مورد مدّت حکومت امام علیه السلام مختلف است که بعضی از آن اخبار بر تمام مدّت حکومتش، بعضی بر زمان استحکام حکومتش و بعضی بر دوران اوج قدرت و شهرتش حمل می‌شود».

چگونگی زندگی، خوراک و پوشاک امام زمان علیه السلام

۱. امام حسین علیه السلام فرمود: «هنگامی که امام مهدی علیه السلام قیام کند، بین او و بین عرب، جز شمشیر نخواهد بود و به قیام مهدی علیه السلام عجله نمی‌کنند و لباس او به خدا قسم! جز لباس زبر و غذایش جز جو نیست و او با غیر شمشیر نیست و مرگ زیر
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۹۳
سایه شمشیر است».[۵۸۶]

آنچه به آن دعوت می‌کند و به آن عمل می‌کند

۱. امام باقر علیه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام هنگام عشا در مکّه ظهور می کند و همراهش پرچم، لباس، شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله، علائم، نور و بیان می‌باشد و زمانی که نماز عشا را خواند، با صدایی بلند ندا سر می‌دهد: «ای مردم! خدا را به یاد شما می‌آورم و مقام خودم در پیشاپیش پروردگارتان را یادآور می‌شوم و خداوند، حجت را تأکید نمود، پیامبران را برانگیخت، کتاب را نازل کرد، به شما دستور داد که چیزی را شریک او نگیرید، بر اطاعت او و پیامبرش صلی الله علیه و آله محافظت نمایید، آنچه قرآن زنده نگه داشته، زنده نگه دارید، آنچه قرآن می‌رانده است، بمیرانید و یاوران هدایت و وزیر تقوا باشید که فنا و پایان دنیا نزدیک شده است و اجازه خداحافظی می‌خواهد. من شما را به خدا، پیامبرش، عمل به کتابش، از بین بردن باطل و زنده کردن سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می کنم».
پس او در میان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر، بدون وعده قبلی، مثل جمع شدن ابر پاییزی ظهور می کند که آن‌ها عابدان شب و شیران بیشه روزند و خداوند، سرزمین حجاز را برای مهدی علیه السلام فتح می کند و هر کس از بنی‌هاشم که در زندان است را آزاد می کند و پرچم‌های سیاه در کوفه فرود می‌آیند و برای بیعت با مهدی علیه السلام فرستاده می‌شوند و سپاهیانش را به اقصا نقاط زمین می‌فرستد و ستم و اهل آن می‌میرند و کشورها به تصرّفش در می‌آیند و مطیع او می‌شوند و خداوند به وسیله او قسطنطنیه را فتح می کند».[۵۸۷]
سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۹۵

فصل نهم: مواردی مربوط به امام زمان علیه السلام

اشاره

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۹۷

انکار امام زمان علیه السلام و بزرگی گناه انکار او

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که مهدی قائم علیه السلام از فرزندان مرا انکار کند، مرا انکار کرده است».[۵۸۸]

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که قائم علیه السلام از فرزندان من در زمان غیبتش را انکار کند، به مرگ جاهلیّت مرده است».[۵۸۹]

فضیلت انتظار فرج امام زمان علیه السلام

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که بمیرد، در حالی که منتظر ظهور باشد، مثل کسی است که با قائم علیه السلام در خیمه او، نه، بلکه مثل شمشیر زننده (برای اسلام) در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله است».[۵۹۰]

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی از شما که برای این امر و در حالت انتظار او بمیرد، مثل کسی است که در خیمه قائم علیه السلام است».[۵۹۱]

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین اعمال امّت من، انتظار فرج از خدای

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۹۸

- عزّو جلّ- است».[۵۹۲] ۴. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «کسی که منتظر امر ما باشد، مثل کسی است که در راه خدا در خونش غلتیده است».[۵۹۳] ۵. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «منتظر فرج باشید و از روح خدا مأیوس نشوید که محبوب‌ترین اعمال نزد خدای- عزّو جلّ- انتظار فرج است و هر کس به امر ما چنگ زند، با ما در فردای قیامت در بهشت خواهد بود و منتظر امر ما، همانند کسی است که در خونش در راه خدا غلتیده باشد».[۵۹۴] ۶. جدّه می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «کسی که بر این امر، در حالی که منتظر آن است، بمیرد، چگونه خواهد بود؟» فرمود: «او به منزله کسی است که همراه قائم علیه السلام در خیمه اوست». سپس مقداری سکوت کرد و سپس فرمود: «او مثل کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله است».[۵۹۵] ۷. امام باقر علیه السلام فرمود: «ضرر نمی‌کند کسی که بمیرد، در حالی که منتظر امر ما باشد، مگر اینکه در وسط خیمه امام مهدی علیه السلام و لشکرش بمیرد».[۵۹۶] ۸. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین عبادت، انتظار فرج است».[۵۹۷]

تکالیف مردم و شیعیان به امام زمان علیه السلام

۱. زراره می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام قبل از اینکه قیام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۳۹۹

کند، غیبتی دارد». گفتم: «برای چه؟» فرمود: «می‌ترسد»؛ و با دستش اشاره به شکمش کرد و سپس فرمود: «ای زراره! او مورد انتظار و کسی است که در ولادتش شک می‌شود. بعضی می‌گویند، پدرش مرده و جانشینی ندارد، بعضی می‌گویند، در شکم مادر است، بعضی می‌گویند، او غایب است و بعضی می‌گویند، دو سال قبل از وفات پدرش متولّد شده است و او مورد انتظار است، خداوند می‌خواهد که به وسیله او قلوب شیعیان را امتحان کند، پس در آن زمان، اهل باطل، تردید می‌کنند».

گفتم: «فدایت شوم! اگر آن زمان را درک کردم، چه بکنم؟» فرمود: «ای زراره! هنگامی که آن زمان را درک کردی، این دعا را بخوان:

«اللهمّ عرّفنی نفسک فانّک ان لم تعرّفنی نفسک لم اعرف نبیک» «اللهمّ عرَّفنی رَسولَکَ فانّک ان لم تعرّفنی رَسولَک لم اعرف حُجَّتکَ اللّهم عرَّفنی حُجّتک فانّک ان لم تعرّفنی حُجّتک ضللت عن دینی»؛

«خدایا! خودت را به من بشناسان، پس اگر خودت را به من نشناساندی، پیامبرت را نمی‌شناسم. خدایا پیامبرت را به من بشناسان،

چون اگر پیامبرت را نشناسم، امامت را نمی‌شناسم. خدایا امامت را به من بشناسان، چون اگر امامت را نشناسم، از دینم گمراه می‌شوم».

سپس فرمود: «ای زراره! در هنگامه ظهور، جوانی در مدینه کشته می‌شود».

گفتم: «فدایت شوم! آیا او را سپاه سفیانی می‌کشند؟» فرمود: «نه، او را سپاه بنی فلان می‌کشند. او خارج می‌شود تا اینکه به مدینه وارد می‌شود و مردم نمی‌دانند در مورد چه چیزی آمده است و جوان را می‌گیرد و می‌کشد، پس زمانی که او را ظالمانه کشتند، خداوند به آن‌ها مهلت نمی‌دهد و در آن زمان باید منتظر فرج بود».[۵۹۸]

۲. هنگامی که دعبل، قصیده‌ای را برای امام رضا علیه السلام خواند و گفت: «عجّل اللّٰه تعالی فرجه» امام رضا علیه السلام دستش را بر سرش گذاشت و با ایستادن تواضع کرد و برای امام زمان علیه السلام و فرجش دعا نمود.[۵۹۹] ۳. سید بن طاووس قدس سره می‌گوید: «از کارهای بسیار مهم، بعد از نماز عصر اقتدا به مولایمان امام کاظم علیه السلام در دعا برای مولایمان امام مهدی علیه السلام است، همان‌طورکه نوفلی می‌گوید: نزد امام کاظم علیه السلام رفتم، زمانی که نماز عصرش به پایان رسید، دستانش را به آسمان بلند کرد و شنیدم که فرمود:

«انت اللّٰه الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن و أنت اللّٰه لا اله الّا انت الیک زیادهٔ الأشیاء و نقصانها و أنت اللّٰه لا اله الّا أنت خلقت خلقک بغیر معونهٔ من غیرک و لا حاجهٔ الیهم و أنت اللّٰه لا اله الّا أنت قبل القبل و خالق القبل و أنت اللّٰه لا اله الّا أنت بعد البعد و خالق البعد أنت اللّٰه لا اله الّا أنت تمحو ما تشاء و تثبت و عندک ام الکتاب و أنت اللّٰه لا اله الّا أنت غایهٔ کل شیء و وارثه، أنت اللّٰه لا اله الّا أنت لا یعزب عنک الدّقیق و لا الجلیل، أنت اللّٰه لا اله الّا أنت لاتخفی علیک اللغات و لا تتشابه علیک الأصوات کلّ یوم انت فی شان لا یشغلک شأن عن شأن عالم الغیب و اخفی دیان یوم الدین مدبر الامور باعث من فی القبور محیی العظام و هی رمیم اسئلک باسمک المکنون المخزون الحیّ القیوم الذی لا یخیب من سئلک به اسألک ان تصلّی علی محمّد و آله و ان تعجّل فرج المنتقم من اعدائک و انجز له ما وعدته یا ذالجلال و الاکرام».

نوفلی می‌گوید که گفتم: «برای چه کسی دعا می‌کنید؟» امام علیه السلام فرمود: «مهدی

آل محمّد صلی الله علیه و آله». سپس فرمود: «پدرم به فدای کسی که ابروانی به هم چسبیده و ساق پاهایی کشیده دارد و بین دو کتفش فاصله زیادی است، گندم‌گون است که رنگ صورتش در شب گندم‌گون می‌شود؛ پدرم به فدای کسی که شب را به سجده و رکوع می‌گذراند؛ پدرم به فدای آنکه سرزنش سرزنش کننده‌ای او را از راه خدا باز نگه نمی‌دارد، او روشن کننده تاریکی‌هاست؛ پدرم به فدای قائم به امر خدا».

گفتم: «او چه زمانی قیام می‌کند؟» فرمود: «هنگامی که لشکرها را در شهر انبار در کنار رود فرات و دجله دیدی و هنگامی که پل کوفه منهدم شد و بعضی از خانه‌های کوفه در آتش سوخت. آن زمان، خداوند آنچه را که می‌خواهد، انجام می‌دهد که هیچ چیزی مانع از امر و حکم خدا نیست».[۶۰۰] کتاب «مکیال المکارم»، کتاب بزرگ و خوبی است که مثل آن را در موضوعی که مصنفش برای خواندن دعا برای قائم آورده، ندیدم و در آن دعاهایی بسیار بزرگ و معتبری برای امام و ظهور او و نزدیک شدن به او جمع آوری شده است که آداب، فواید، آثار دعا، اوقات، حالات و مکان‌هایی که در آن تأکید شده، بیان نموده است که در این کتاب، گنجایش ذکر آن نیست.

۴. صابونی در حدیثی که در آن، غیبت امام زمان علیه السلام ذکر شده، می‌گوید: «شیعه تو چه کنند؟» فرمود: «بر شما لازم است که دعا نمایید و انتظار فرج را بکشید، پس به زودی برای شما آشکار می‌شود و زمانی که آشکار شد، خدا را ستایش کنید و به

آنچه برای شما آشکار شده، چنگ بزنید». گفتم: «چه دعایی برای او بخوانیم؟»

فرمود: بگویید:

«اللهمّ انت عرّفتنی نفسک و عرفتنی رسولک و عرّفتنی ملائکتک

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۰۲

و عرّفتنی نبیک و عرّفتنی ولاهٔ امرک اللهمّ لا- آخذ الّا ما اعطیت و لا اوقی الّا ما وقیت اللهمّ لا تغیبنی عن منازل اولیائک و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی اللهّمَ اهدنی لولایهٔ من افترضت طاعته».[۶۰۱]

فضیلت کسی که امام زمان علیه السلام را درک کند، او را امام خود بداند و به او اقتدا نماید

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت مرا درک کند، در غیبت و قبل از قیامش او را امام خود بداند و دوستانش را دوست و دشمنانش را دشمن بدارد، چنین کسی از رفیقان من، صاحب محبت من و گرامی‌ترین امّت من بر من در روز قیامت خواهد بود».[۶۰۲] ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خوشا به حال کسی که قائم اهل بیتم را درک کند، قبل از قیامش به او اقتدا کرده، او و ائمه قبل از او را امامان خود بگیرد و به خدای- عزّوجلّ- از دشمنانش بیزاری بجوید، چنین کسی از رفقای من و گرامی‌ترین امّت من است».[۶۰۳]

فضیلت کسی که به امام زمان علیه السلام در غیبتش ایمان بیاورد و بر ولایتش ثابت قدم باشد

۱. امام سجاد علیه السلام فرمود: «کسی که بر ولایت ما در غیبت قائم ما علیه السلام ثابت قدم باشد، خداوند- عزّو جلّ- اجر هزار شهید از شهدای بدر و احد را به او می‌دهد».[۶۰۴]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۰۳

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: «یا علی! بدان عجیب‌ترین مردم از جهت ایمان و بزرگترین آن‌ها از جهت یقین، گروهی در آخرالزمان هستند که پیامبری در نزد آن‌ها حضور ندارد و امام از آن‌ها غایب است و با وجود سیاهی بر سفید ایمان آورده‌اند».[۶۰۵] ۳. یحیی بن ابی القاسم گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خدای عزّو جلّ:

الم* ذلِکَ الْکِتابُ لَارَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ* الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ [۶۰۶] «الم، آن کتابی است که شکی در آن نیست، هدایت برای متقیان است که ایمان به غیب دارند».

پرسیدم ایشان فرمود: «متقیان، شیعیان علی علیه السلام و غیب، همان امام غایب است و شاهد بر این مطلب، همان سخن خدای متعال است:

وَیَقُولُونَ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّما الْغَیْبُ لِلَّهِ فانتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِینَ [۶۰۷] «و می‌گویند چرا بر او آیه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود، پس بگو (دانستن) غیب از آنِ خداست، پس منتظر باشید که من با شما از منتظرانم».[۶۰۸] ۴. امام محمّد باقر علیه السلام در مورد این سخن خدای- عزّوجلّ-:

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۰۴

یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرَابِطُوا؛[۶۰۹] «ای مؤمنین، صبور باشید و به مقاومت و صبر سفارش کنید و مراقب کار دشمن باشید».

فرمود: «بر انجام واجبات، صبر کنید، و بر اذیت دشمنانتان، سفارش به صبر و مقاومت نمایید و منتظر امامتان، مهدی منتظر علیه

السلام باشید».[۶۱۰] ۵. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «... بر بلاها صبر کنید، دستان و شمشیرتان را در پشت زبانتان به حرکت در نیاورید و در آنچه خداوند برای شما عجله نمی‌کند، عجله نکنید، پس اگر کسی از شما در رختخوابش بمیرد، در حالی‌که حق پروردگار، پیامبر و اهل بیتش را شناخته باشد، شهید مرده است و اجرش بر عهده خداوند است و مستوجب ثواب صالحین می‌شود».[۶۱۱] ۶. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به زودی بعد از من گروهی می‌آیند که یک مرد از آن‌ها ثواب پنجاه مرد شما را دارد». گفتند: «ای پیامبر! ما با تو در بدر، احد و حنین بودیم و قرآن در میان ما نازل شد». فرمود: «آنچه را که آن‌ها تحمّل می‌کنند، شما تحمّل نمی‌توانید بکنید و صبر آن‌ها را نمی‌توانید، عمل نمایید».[۶۱۲] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شما اصحاب من هستید، ولی برادرانم کسانی هستند که بعد از شما می‌آیند که به من ایمان دارند، مرا دوست دارند و مرا تصدیق می‌کنند و حال آنکه مرا ندیده‌اند، پس ای کاش برادرانم را ملاقات می‌کردم».[۶۱۳]

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۰۵

۷. امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش، مرگ جاهلی بوده و مردم عذری و بهانه‌ای ندارند تا اینکه امامشان را بشناسند، کسی که بمیرد، در حالی‌که عارف به امامت باشد، جلو افتادن یا عقب افتادن این امر به او ضرری نمی‌زند و کسی که بمیرد، در حالی که عارف به امامت باشد، مثل کسی است که با قائم علیه السلام در خیمه‌اش است».[۶۱۴]

چگونگی سلام و درود فرستادن بر امام زمان علیه السلام

۱. امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر کسی از شما قائم علیه السلام را درک کند، پس آن موقع که او را می‌بینند، بگوید:

«السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن العلم و موضع الرسالة».[۶۱۵]

۲. در کتاب «کمال الدین» روایت شده که سلام بر قائم علیه السلام این‌گونه است:

«السلام علیک یا بقیة اللَّه فی ارضه».[۶۱۶]

۳. از حمیری از ناحیه مقدس امام علیه السلام نامه‌ای به شرح ذیل نقل شده است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. نه درباره امرش فکر می‌کنند و نه از دوستانش قبول می‌کنند، حکمت رسایی است، پس ترساندن‌ها کافی نبود از قومی که ایمان نمی‌آورند. سلام بر ما و بر بندگان صالحش. هنگامی که خواستید به وسیله ما به خدا و به ما توجّه کنید، همان‌طورکه خدای متعال فرمود، بگویید:

«سلام علی آل یس، السلام علیک یا داعی اللَّه ...».[۶۱۷]

پس به «احتجاج» ص ۲۷۶ و کتاب‌های دعا و زیارت معتبر که از ناحیه اهل بیت علیهم السلام رسیده است مراجعه کنید و همچنین توجه به وجود مقدّس امام

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۰۶

عصر علیه السلام مخصوصاً در مکان‌ها و اوقاتی که زیارت در آنجا مورد تأکید است را ترک نکنید و مرا هم از دعایتان محروم ننمایید، إن شاء اللَّه تعالی».

دعاهایی از امام زمان علیه السلام

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد قائم علیه السلام فرمود: «گویی او را می‌بینم که از وادی‌السلام به مسجد سهله می‌رود، در حالی که بر اسبی با پاهای سفید سوار است و دعا می‌کند و در دعایش می‌گوید:

«لا اله الّا اللَّه حقّاً حقّاً لا اله الّا اللَّه ایماناً و صدقاً لا اله الّا اللَّه تعبداً و رقاً اللهمَّ معین کلّ مؤمن وحید، و مذلّ کلّ جبّار عنید، انت

کهفی حین تعیینی المـذاهب، و تضیق علیّ الارض بما رحبت، اللهمَّ خلقتنی و کنت عن خلقی غنّیاً و لو لا نصرک ایای لکنت من المغلوبین یا مبعثر الرحمـة من مواضـعها، و مخرج البرکات من معادنها و یا من خصَّ نفسه بشموخ الرفعهٔ فاولیائه بعزّه یتعززون، یا من وضـعت له الملوک نیر المذلّهٔ علی اعناقهم فهم من سطوته خائفون، اسئلک باسمک الذی قصرت عنه خلقک فکلّ لک مذعنون، اسئلک ان تصلّی علی محمّـد و علی آل محمّد و ان تنجز لی امری و تعجّل لی الفرج و تکفینی و تعافینی و تقضـی حوائجی الساعهٔ الساعهٔ اللیلهٔ اللیلهٔ انّک علی کل شئ قدیر».[۶۱۸]

۲. دعـایی که امـام زمان علیه السـلام به احمـد بن ابی لیث رحمه الله در شـهر بغـداد و در قبرسـتان قریش یاد داد، در حالی که او به قبرهای قریش فرار کرد و از ترس کشته شدن به آنها پناه برد و به برکت این دعا نجات یافت و آن دعا این است:

«اللهمَّ عظم البلآء و برح الخفآء و انقطع الرجآء و انکشف الغطآء و ضاقت

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۰۷

الارض و منعت السمآء و الیک یا ربِّ المشتکی و علیک المعوّل فی الشـدَّهٔ و الرخاء اللهمَّ فصلِّ علی محمّـد و آل محمّد اولی‌الأمر الَّذین فرضت علینـا طـاعتهم فعَرّفتنـا بـذلک منزلتهم ففرّج عنّیا بحقّهم فرجاً عاجلًا کلمـح البصـر او هو اقرب یا محمّـد یا علی اکفیانی فانکما کافیای و انصرانی فانّکما ناصرای یا مولای یا صاحب الزمان الغوث الغوث، ادرکنی ادرکنی».

راوی می‌گویـد: «هنگام گفتن «یا صاحب الزمان» به سـینه شـریف خودش اشاره می‌فرمود».[۶۱۹] ۳. از امام مهدی علیه السـلام نقل شده که هر کس این دعا را در ظرفی نو و تازه، با تربت امام حسـین علیه السـلام بنویسد، آن را بشوید و بنوشد، از مریضـی‌اش شـفا می‌یابد:

«بسم اللَّه الرحمن الرحیم، بسم اللَّه دوآء و الحمدللَّه شـفآء و لا اله الّا اللَّه کفاء هو الشافی شـفآء و هو الکافی کفآء اذهب الباس بربّ الناس شفآء لایغادره سقم و صلّی اللَّه علی محمّد و آله النجبآء».

من این دعا را به خط سید زین الـدین علی بن الحسـین رحمه الله دیـدم که این دعا را مردی که در مجاورت حائر کربلا بود از امام مهـدی علیه السـلام در خـواب یـاد گرفته بود که در آن خواب از مریضـی‌ای که داشت، به امـام علیه السـلام شـکایت کرد و ایشـان دستور به نوشتن، شستن و نوشیدن آن را داد و او این کار را انجام داد و همان‌جا خوب شد.[۶۲۰] ۴. این دعای بزرگی از امام زمان علیه السـلام است، برای کسـی که چیزی را گم کرده یـا حـاجتی دارد و مـاجرای این دعـا داسـتان عجیبی است، نزدیـک به داسـتان دعایی که

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۰۸

قبل از آن آمد، پس دعا کننده هنگام خواستن حوایج مهمش این دعا را زیاد بخواند:

«بسم اللَّه الرحمن الرحیم أنت اللَّه الّـذی لا اله الّا أنت مبـدیء الخلق و معیدهم و أنت اللَّه الّذی لا اله الّا أنت مدبّر الامور و باعث من فی القبور و أنت اللَّه الـذی لا ـ اله الّـا أنت القـابض الباسط و أنت اللَّه الـذی لا اله الّا أنت وارث الارض و من علیها اسـئلک باسـمک الـذی اذا دعیت به اجبت و اذا سـئلت به اعطیت و اسـئلک بحقّ محمّـد و اهل بیته و بحقّهم الـذی اوجبته علی نفسک ان تصـلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تقضـی لی حاجتی الساعهٔ الساعهٔ یا سیداه یا مولاه یا غیاثاه اسئلک بکل اسم سمیته به نفسک و استأثرت به فی علم الغیب عندک ان تصلی علی محمّد و آل محمّد و ان تعجل خلاصنا من هذه الشدّهٔ یا مقلّب القلوب و الابصار یا سمیع الدعاء انَّک علی کل شئ قدیر برحمتک یا ارحم الراحمین».[۶۲۱]

۵. این حرز امام زمان علیه السلام است:

«بسم اللَّه الرحمن الرحیم یا مالک الرقاب و هازم الأحزاب یا مفتح الابواب یا مسبّب الأسباب سبّب لنا سبباً لا نستطیع له طلباً بحقّ لااله الّا اللَّه محمّد رسول اللَّه صلوات اللَّه علیه و علی آله اجمعین».[۶۲۲]

۶. این دعای قنوت امام زمان علیه السلام است:

«اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و اکرم اولیائک بانجاز وعدک و بلّغهم درک ما یأملونه من نصرک و اکفف عنهم بأس من نصب الخلاف علیک و تمرّد بمنعک علی رکوب مخالفتک و استعان برفدک علی فلّ حدّک و قصد

سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج۴، ص: ۴۰۹

لکیدک بایدک و وسعته حلماً لتأخذه علی جهرة، و تستأصله علی عزّة فانّک اللهم قلت و قولک الحق حتّی اذا اخذت الارض زخرفها و ازّینت (الآیة) «و قلت فلمّا آسفونا انتقمنا منهم و انَّ الغایهٔ عندنا قد تناهت و انّا لغضبک غاضبون و علی نصر الحق متغاضبون و الی ورود امرک مشتاقون و لانجاز وعدک مرتقبون و لحلول وعیدک باعدائک متوقّعون، اللهم فأذن بذلک و افتح طرقاته و سهّل خروجه و وطّیء مسالکه و اشرع شرائعه و اید جنوده و اعوانه و بادر بأسک القوم الظالمین و ابسط سیف نقمتک علی اعدائک المعاندین و خذ بالثار انّک جواد مکّار».

سپس دعای جلیل دیگری از آن در مهج ذکر می‌کند که در قنوت اولش این است:

«اللهم مالک الملک».[۶۲۳]

۷. در کتاب «مصباح کفعمی» آمده: بدان که برای امام زمان علیه السلام دو دعاست که به زبانی آسان ولی در میزان حساب، سنگین هستند و مناسب است که اینجا بیان شوند که اولی از «مهج الدعوات» و دومی از «ادعیهٔ المستجابات» نقل شده است.

سپس دعای «یا مالک الرقاب ..». را نقل می‌کند و دعای دوم این است:

«الهی بحقّ من ناجاک و بحقّ من دعاک فی البّر و البحر صلّ علی محمّد و آله و تفضل علی فقرآء المؤمنین و المؤمنات بالغنی و السعهٔ و علی مرضی المؤمنین و المؤمنات بالشفاء و الصحّهٔ و علی احیآء المؤمنین و المؤمنات بالمغفرهٔ و الرحمهٔ و علی غربآء المؤمنین و المؤمنات بالردّ الی اوطانهم سالمین بحقّ محمّد و آله اجمعین».[۶۲۴]

---

[۱] (۱). بحارالأنوار، ج ۸، ص ۳۶۸، در ضمن بیان علّامه مجلسی.

[۲] (۱). سوره نساء، آیه ۸۳.

[۳] (۱). بحارالأنوار، ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۱.

[۴] (۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۵.

[۵] (۱). شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۵.

[۶] (۲). بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۵۳۵.

[۷] (۱). سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

[۸] (۱). سوره حشر، آیه ۷.

[۹] (۲). سوره مائده، آیه ۶۷.

[۱۰] (۱). سوره انفال، آیه ۶۰.

[۱۱] (۲). بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۲۲۶.

[۱۲] (۱). بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۲.

[۱۳] (۱). نهج البلاغه، صبحی الصالح، خ ۳، قسمت ۱۷.

[۱۴] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۳۳.

[۱۵] (۱). سوره انسان، آیه ۳.

[۱۶] (۱). سوره نحل، آیه ۱۲۵.

[۱۷] (۱). سوره توبه، آیه ۳۰.

[۱۸] (۱). بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

[۱۹] (۲). نهج البلاغه، صبحی الصالح، کلمات قصار، ش ۱۱۷.

[۲۰] (۱). بحارالأنوار، ج ۷۶، ص ۱۶۷، ح ۷.

[۲۱] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۳۳.

[۲۲] (۱). سوره نمل، آیه ۵۹.

[۲۳] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۴۲.

[۲۴] (۳). سوره بقره، آیه ۲۴۷.

[۲۵] (۴). سوره اعراف، آیه ۱۴۴.

[۲۶] (۵). سوره فاطر، آیه ۳۲.

[۲۷] (۶). سوره فاطر، آیه ۳۲.

[۲۸] (۱). سوره بقره، آیه ۱۳۰.

[۲۹] (۲). سوره حج، آیه ۷۵.

[۳۰] (۳). سوره ص، آیه ۴۷.

[۳۱] (۴). سوره مریم، آیه ۵۸.

[۳۲] (۵). سوره انعام، آیه ۸۷.

[۳۳] (۶). سوره آل‌عمران، آیه ۱۷۹.

[۳۴] (۷). سوره شوری، آیه ۱۳.

[۳۵] (۱). سوره یوسف، آیه ۶.

[۳۶] (۱). سوره یس، آیات ۳۸- ۴۰.

[۳۷] (۱). سوره نساء، آیه ۵۴.

[۳۸] (۲). سوره انعام، آیه ۱۲۴.

[۳۹] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۲۸.

[۴۰] (۱). سوره نحل، آیه ۱۰۶.

[۴۱] (۲). سوره تحریم، آیه ۹.

[۴۲] (۳). سوره اعراف، آیه ۱۹۹.

[۴۳] (۴). سوره فصلت، آیه ۳۴.

[۴۴] (۵). سوره بقره، آیه ۱۹۴.

[۴۵] (۶). سوره نور، آیه ۲.

[۴۶] (۱). سوره مائده، آیه ۵۵.

[۴۷] (۱). سوره نساء، آیه ۵۹.

[۴۸] (۲). سوره انبیاء، آیه ۷۳.

[۴۹] (۱). سوره بقره، آیه ۱۲۴؛(وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ...).

[۵۰] (۱). سوره رعد، آیه ۷.

[۵۱] (۲). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۵۲] (۱). سوره یونس، آیه ۳۵.

[۵۳] (۲). سوره نساء، آیه ۵۹.

[۵۴] (۱). سوره نور، آیه ۵۵.

[۵۵] (۱). سوره قصص، آیه ۵.

[۵۶] (۲). سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

[۵۷] (۱). سوره انعام، آیه ۷۶.

[۵۸] (۱). بحارالأنوار، ج ۱۸، ص ۱۲۳.

[۵۹] (۲). مدرك پیشین، ج ۳۶، ص ۲۸۶، ح ۱۰۶.

[۶۰] (۳). مدرك پیشین، ص ۳۶۸، ح ۲۳۳.

[۶۱] (۱). بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹، ح ۱۴۸.

[۶۲] (۲). بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۱۰۲.

[۶۳] (۳). بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۷۸.

[۶۴] (۴). سوره طه، آیه ۵۰.

[۶۵] (۱). ر. ك: منتخب الاثر، فصل سوم، باب اوّل، ص ۳۲۰- ۳۴۷.

[۶۶] (۱). فرق الشیعه، ابی محمّد الحسن بن موسی النوبختی، ص ۹۶.

[۶۷] (۱). غیبت طوسی، ص ۲۸۲.

[۶۸] (۱). معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۷۶؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۰۳.

[۶۹] (۲). نهج البلاغه، صبحی الصالح، خ ۱۵۲، قسمت ۷.

[۷۰] (۱). بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۳۳.

[۷۱] (۱). سوره یونس، آیه ۳۵.

[۷۲] (۲). سوره رعد، آیه ۷.

[۷۳] (۳). سوره قصص، آیه ۵۱.

[۷۴] (۴). سوره اسراء، آیه ۷۱.

[۷۵] (۱). صحیفه سجادیه، فرازی از دعای ۴۷.

[۷۶] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸، ب ۳۶، ح ۳، در کتاب معانی الاخبار نیز حدیثی مشابه این وجود دارد.

[۷۷] (۲). ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۴، فصل فی سیرته علیه السلام.

[۷۸] (۱). سوره عنکبوت، آیه ۲.

[۷۹] (۲). سوره انفال، آیه ۳۷.

[۸۰] (۱). سوره نساء، آیه ۵۹.

[۸۱] (۱). اعلام الوری، ص ۳۹۷.

[۸۲] (۲). نهج البلاغه، صبحی الصالح، خ ۱۸۷، قسمت ۴.

[۸۳] (۳). بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۲۱.

[۸۴] (۱). الزام الناصب، ج ۱، ص ۴۲۹.

[۸۵] (۱). بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۸۸.

[۸۶] (۱). سوره اعراف، آیه ۹۶.

[۸۷] (۲). سوره روم، آیه ۴۱.

[۸۸] (۳). سوره غافر، آیه ۶۰.

[۸۹] (۴). سوره نوح، آیه ۱۰ و ۱۱.

[۹۰] (۵). سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

[۹۱] (۱). سوره یونس، آیه ۹۸.

[۹۲] (۲). سوره ابراهیم، آیه ۷.

[۹۳] (۳). سوره طلاق، آیه ۲ و ۳.

[۹۴] (۴). سوره انفال، آیه ۵۳.

[۹۵] (۱). بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۹۷.

[۹۶] (۱). سوره مائده، آیه ۶۴.

[۹۷] (۱). بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۱۷۲.

[۹۸] (۱). سوره الرحمن، آیه ۲۹.

[۹۹] (۲). سوره رعد، آیه ۳۹.

[۱۰۰] (۱). سوره آل‌عمران، آیه ۲۶.

[۱۰۱] (۲). سوره انعام، آیه ۴۰ و ۴۱.

[۱۰۲] (۱). بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۱۹.

[۱۰۳] (۲). سوره الرحمن، آیه ۲۹.

[۱۰۴] (۱). سوره رعد، آیه ۳۹.

[۱۰۵] (۲). تفسیر العیاشی، ابی النضر محمّد بن مسعود بن عیاش، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۶۸.

[۱۰۶] (۳). سوره انشراح، آیه ۶.

[۱۰۷] (۴). سوره رعد، آیه ۳۹.

[۱۰۸] (۵). برای اطّلاع بیشتر به کتاب« سرّ البداء» تألیف آیة اللَّه صافی گلپایگانی و کتاب‌های بسیار دیگر که محققان بزرگ در این موضوع نوشته‌اند، مراجعه فرمایید.

[۱۰۹] (۱). بحارالأنوار، ج ۸، ص ۳۶۸، در ضمن بیان علّامه مجلسی.

[۱۱۰] (۲). بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

[۱۱۱] (۱). سوره نمل، آیه ۸۳.

[۱۱۲] (۱). مسند الطیالسی: ج ۶، ص ۱۸۰، ح ۱۲۸۷ و مسند احمد، ج ۵، ص ۹۸.

[۱۱۳] (۲). مسند احمد، ج ۵، ص ۸۷.

[۱۱۴] (۱). مسند احمد، ج ۵، ص ۹۸.

[۱۱۵] (۲). المستدرک علی الصحیحین؛ کتاب معرفهٔ الصحابه، ج ۳، ص ۶۱۸.

[۱۱۶] (۳). مسند احمد، ج ۵، ص ۸۷.

[۱۱۷] (۱). مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۸؛ منتخب کنزالعمال، ج ۵، ص ۳۱۲؛ صواعق، ص ۱۲، ینابیع‌المودهٔ، ص ۲۵۸.

[۱۱۸] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۸۵.

[۱۱۹] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۲۵۸.

[۱۲۰] (۱). کمال الدین، ینابع المودهٔ، ص ۴۸۵.

[۱۲۱] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۴۳.

[۱۲۲] (۲). کفایهٔ الاثر؛ غایهٔ المرام؛ ینابیع المودهٔ، ص ۲۵۸؛ از کتاب مودهٔ القربی، ص ۴۴۵.

[۱۲۳] (۳). سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۱۲۴] (۱). سوره زخرف، آیه ۲۸.

[۱۲۵] (۲). کمال الدین؛ ینابیع المودهٔ، ص ۹۷.

[۱۲۶] (۱). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۵ ..

[۱۲۷] (۲). کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۵؛ غایهٔ المرام.

[۱۲۸] (۳). کفایهٔ الاثر و مناقب؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۲.

[۱۲۹] (۱). بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۲.

[۱۳۰] (۲). بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۹۱.

[۱۳۱] (۳). کفایهٔ الاثر؛ مناقب؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۹۳.

[۱۳۲] (۱). کفایهٔ الاثر؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۴.

[۱۳۳] (۲). کمال الدین؛ کفایهٔ الاثر؛ بحار؛ ینابیع المودهٔ، ص ۲۵۸.

[۱۳۴] (۳). کفایهٔ الاثر؛ مناقب؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۹۰.

[۱۳۵] (۴). همان، ج ۳۶، ص ۳۶۱.

[۱۳۶] (۱). همان، ص ۳۵۱.

[۱۳۷] (۱). همان، ص ۳۵۳.

[۱۳۸] (۱). کمال الدین؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۲۷؛ امالی.

[۱۳۹] (۱). سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

[۱۴۰] (۲). بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۴۵؛ کمال الدین؛ غایهٔ المرام.

[۱۴۱] (۱). کمال الدین؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۶۴.

[۱۴۲] (۲). کمال الدین؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۵؛ دلائل الامامهٔ.

[۱۴۳] (۳). کمال الدین؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۳؛ غیبت شیخ طوسی؛ غیبت نعمانی؛ دلائل الامامهٔ.

[۱۴۴] (۱). کفایهٔ الاثر؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۹۱.

[۱۴۵] (۲). بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۷۳؛ اعلام الوری؛ کمال الدین.

[۱۴۶] (۱). کفایهٔ الاثر؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۹.

[۱۴۷] (۱). سوره صف، آیه ۸.

[۱۴۸] (۲). کفایهٔ الاثر، ص ۷۰.

[۱۴۹] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۱۱۴.

[۱۵۰] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۶۱.

[۱۵۱] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۴۰.

[۱۵۲] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۷۴.

[۱۵۳] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۹۹.

[۱۵۴] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۱۳۶.

[۱۵۵] (۱). کفایهٔ الاثر.

[۱۵۶] (۲). سوره الاحزاب، آیه ۳۳.

[۱۵۷] (۳). کفایهٔ الاثر، ص ۱۶۲.

[۱۵۸] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۱۶۶.

[۱۵۹] (۲). سوره انفال، آیه ۷۵.

[۱۶۰] (۱). همان، ص ۱۷۵.

[۱۶۱] (۲). همان، ص ۱۷۷.

[۱۶۲] (۱). غیبت شیخ طوسی؛ بحار الانوار؛ طرایف؛ غایهٔ المرام؛ مناقب؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۸۶.

[۱۶۳] (۱). مناقب، ج ۱، ص ۲۹۲.

[۱۶۴] (۲). مناقب، ج ۱، ص ۲۹۲.

[۱۶۵] (۱). بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۸.

[۱۶۶] (۲). کفایهٔ الاثر، ص ۲۴۴.

[۱۶۷] (۳). سوره زخرف، آیه ۲۸.

[۱۶۸] (۱). حج، ۷۸.

[۱۶۹] (۲). سوره هود، آیه ۸۰.

[۱۷۰] (۳). سوره قمر، آیه ۱۰.

[۱۷۱] (۴). سوره مائده، آیه ۲۵.

[۱۷۲] (۱). کفایهٔ الاثر؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۷.

[۱۷۳] (۱). کفایهٔ الاثر؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۹.

[۱۷۴] (۱). کفایهٔ الاثر؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۲؛ معانی الاخبار.

[۱۷۵] (۲). کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۲.

[۱۷۶] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۲۶۲.

[۱۷۷] (۱). در احادیث زیادی از عام و خاص به زمان غیبت تصریح شده است.

[۱۷۸] (۱). سوره بقره، آیه ۱۵۷.

[۱۷۹] (۲). عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۴۱؛ غیبت نعمانی؛ غیبت شیخ طوسی؛ اعلام الوری؛ ارشاد القلوب؛ احتجاج؛ بحار الانوار؛ غایهٔ المرام؛ اصول کافی؛ کمال الدین.

[۱۸۰] (۱). دلائل الامامهٔ، ص ۲۵۴.

[۱۸۱] (۱). سوره توبه، آیه ۳۶.

[۱۸۲] (۲). غیبت شیخ طوسی، ص ۱۴۹.

[۱۸۳] (۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

[۱۸۴] (۱). صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۴۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۷۶.

[۱۸۵] (۲). در فصل نهم، باب تعیین مدّت حکومت و خلافت آورده‌ایم.

[۱۸۶] (۳). صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۴۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۱؛ التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۳۶۴.

[۱۸۷] (۱). صحیح ابی داود، ج ۲، ص ۲۰۷؛ المهدی؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۲؛ نور الابصار، ص ۱۵۴.

[۱۸۸] (۲). صحیح ابی داود، ج ۲، ص ۲۰۷؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۷۷.

[۱۸۹] (۳). صحیح ابی داود، ج ۲، ص ۲۰۷؛ سنن ابن ماجه؛ التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۳۶۴؛ صواعق؛ مصابیح السنهٔ؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۳۴؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۲؛ جواهر العقدین، ص ۴۳۰؛ مشکوه المصابیح؛ الجامع الصغیر، ح ۹۲۴۱؛ البیان؛ منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۰؛ البرهان. فی علامهٔ مهدی آخر الزمان؛ غیبت شیخ طوسی؛ مجمع البیان؛ البیان.

[۱۹۰] (۴). صحیح ابی داود، ج ۲، ص ۲۰۸؛ المستدرک، ج ۴، ص ۵۵۷؛ التاج، ج ۵، ص ۳۶۴؛ نور الابصار، ص ۱۵۴؛ معجم طبرانی؛ منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۰.

[۱۹۱] (۵). صحیح بخاری؛ بدء الخلق؛ صحیح مسلم؛ نور الابصار، ص ۱۵۴؛ البیان؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۲؛ غایهٔ المرام؛ مطالب السؤل؛ شرح السنهٔ.

[۱۹۲] (۶). در غایهٔ المامول شرح التاج الجامع للاصول آمده که او خلیفه‌ای است که عیسی علیه السلام در زمان او نازل می‌شود، او مهدی علیه السلام است.

[۱۹۳] (۱). صحیح ابن ماجه؛ منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۰.

[۱۹۴] (۲). جامع الصغیر، ح ۹۲۴۳؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۸۸؛ جواهر العقدین، ص ۴۳۲؛ صواعق؛ مناقب المهدی؛ معجم طبرانی؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان؛ دلائل الامامهٔ.

[۱۹۵] (۳). المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۶۵؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۳۴؛ ینابیع المودهٔ، ص ۳۴۱؛ البیان؛ صواعق؛ بشارهٔ المصطفی.

[۱۹۶] (۱). مسند احمد، ج ۳، ص ۳۷؛ منتخب کنز العمّال، ج ۶، ص ۲۹؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۳۷؛ نور الابصار، ص ۱۵۵؛ صواعق؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۶۹.

[۱۹۷] (۲). کنوز الحقائق؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۸۱، ۴۳۵ و ۴۸۹؛ البیان؛ فردوس؛ نور الابصار، ص ۱۵۴.

[۱۹۸] (۳). الجامع الصغیر، ح ۹۲۴۵؛ منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۰؛ ینابیع المودهٔ، ص ۱۸۸.

[۱۹۹] (۱). مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷.

[۲۰۰] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۴۷؛ فرائد السمطین؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۱۲.

[۲۰۱] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۴۸؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۲؛ بحار الانوار.

[۲۰۲] (۴). سوره صف، آیه ۹.

[۲۰۳] (۱). البیان؛ نور الابصار، ص ۱۵۳.

[۲۰۴] (۲). البیان؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۳؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۳۵؛ جواهر العقدین.

[۲۰۵] (۳). شرح نهج البلاغه الحدیدی، ج ۱، ص ۹۳؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۷.

[۲۰۶] (۱). صحیح ابن ماجه، ج ۲؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان.

[۲۰۷] (۲). البیان؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۹؛ الملاحم و الفتن، باب ۱۹۱؛ نور الابصار، ص ۱۵۵؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان.

[۲۰۸] (۳). منتخب کنز العمّال، ج ۶، ص ۳۰.

[۲۰۹] (۴). مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸.

[۲۱۰] (۱). البیان، ص ۱۲۴.

[۲۱۱] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۴۵؛ مودهٔ القربی، ص ۲۵۹.

[۲۱۲] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۸۸ و ۴۹۰؛ کشف الغمّهٔ؛ المهدی.

[۲۱۳] (۴). ینابیع المودهٔ، ص ۱۸۶.

[۲۱۴] (۱). البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۱.

[۲۱۵] (۲). تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۶۲؛ منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۰؛ السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۲۲۷.

[۲۱۶] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۸۹.

[۲۱۷] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۶۷.

[۲۱۸] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۰۶؛ الدرّ المنظم.

[۲۱۹] (۳). سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

[۲۲۰] (۴). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۵؛ المحجَّه؛ مجمع البیان.

[۲۲۱] (۵). نور، ۵۵.

[۲۲۲] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۵؛ از المحجّهٔ.

[۲۲۳] (۲). نهج البلاغه؛ الملاحم و الفتن، باب ۱۸۱.

[۲۲۴] (۳). منتخب کنز العمّال، ج ۶، ص ۳۴.

[۲۲۵] (۴). المهدی از عقد الدرر، ص ۳۸.

[۲۲۶] (۱). ارشاد، ص ۳۸۵؛ غیبت شیخ طوسی.

[۲۲۷] (۱). امالی صدوق، ص ۵۰۴.

[۲۲۸] (۲). غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۹.

[۲۲۹] (۳). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۴.

[۲۳۰] (۱). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۵؛ غیبت شیخ طوسی.

[۲۳۱] (۲). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۳.

[۲۳۲] (۳). سوره حج، آیه ۳۹.

[۲۳۳] (۴). غیبت نعمانی.

[۲۳۴] (۵). دلائل الامامهٔ، ص ۱۳.

[۲۳۵] (۶). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱.

[۲۳۶] (۱). الکامل، ج ۲، ص ۲۹۹.

[۲۳۷] (۲). قرب الاسناد، ص ۱۳.

[۲۳۸] (۱). احتجاج، ص ۶۶.

[۲۳۹] (۲). سوره یونس، آیه ۲۰.

[۲۴۰] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۳؛ از المحجّه.

[۲۴۱] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۳.

[۲۴۲] (۲). صواعق؛ الملاحم و الفتن، باب ۱۹۲؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۲.

[۲۴۳] (۳). اسعاف الراغبین؛ نور الابصار، ص ۱۳۴؛ صواعق؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۳.

[۲۴۴] (۴). منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۲؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان؛ کشف الغمهٔ.

[۲۴۵] (۵). کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۱.

[۲۴۶] (۶). الملاحم و الفتن، ص ۸۵ باب ۱۹۴.

[۲۴۷] (۷). الملاحم و الفتن، ص ۸۶ باب ۱۹۸.

[۲۴۸] (۱). البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص ۹۱، باب ۲.

[۲۴۹] (۲). تذکرهٔ الخواص، ص ۳۷۷.

[۲۵۰] (۳). کفایهٔ الاثر؛ کمال الدین؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۸۸.

[۲۵۱] (۴). کمال الدین؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۳.

[۲۵۲] (۱). سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

[۲۵۳] (۲). کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۱.

[۲۵۴] (۳). الملاحم و الفتن.

[۲۵۵] (۴). البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۳.

[۲۵۶] (۵). جسم اسرائیلی؛ یعنی اینکه از لحاظ قامت و عظیم بودن جثه، همانند بنی‌اسرائیل است.

[۲۵۷] (۱). صواعق المحرمهٔ؛ غایهٔ المامول شرح التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۳۶۴؛ مناقب المهدی، معجم طبرانی؛ مورد آخر در الفردوس؛ نور الابصار، ص ۱۵۴، از فردوس؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۳۵؛ طرائف؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۶۹؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، کشف الغمه.

[۲۵۸] (۲). المهدی؛ عقد الدرر، باب ۳.

[۲۵۹] (۳). اسعاف الراغبین، المستدرک، ج ۴، ص ۵۷۷.

[۲۶۰] (۴). ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۴ از مناقب؛ فرائد السمطین؛ کتاب الیقین؛ کمال الدین.

[۲۶۱] (۵). سید بن طاووس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانست که حجتی از فرزندان او به نام مهدی خواهد آمد و مقدار زمان غیبت را می‌دانست. پدران مهدی علیه السلام به ولادت او خبر داده‌اند سپس طول غیبت او را بیان کرده‌اند.

[۲۶۲] (۱). الملاحم و الفتن، باب ۱۸۲.

[۲۶۳] (۲). مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۷.

[۲۶۴] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۴ و ۴۳۶؛ صواعق؛ ذخائر العقبی؛ بحار الانوار.

[۲۶۵] (۲). منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۲؛ کنوز الحقائق؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۲.

[۲۶۶] (۱). ایشـان از نسـل امام حسن علیه السـلام و امام حسـین علیه السـلام است، چون مادر امام باقر علیه السـلام فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است، پس امام باقر علیه السلام و امامان پس از او تاامام مهدی علیه السلام از نسل امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هستند.

[۲۶۷] (۱). البیان؛ کشف الغمهٔ؛ المهدی از عقد الدرر؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۶؛ غایهٔ المرام؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان.

[۲۶۸] (۲). البیان؛ الملاحم و الفتن، باب ۹۵.

[۲۶۹] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۲.

[۲۷۰] (۱). امالی، ج ۲.

[۲۷۱] (۲). کفایهٔ الاثر، ص ۹۶.

[۲۷۲] (۳). کفایهٔ الاثر، ص ۹۷.

[۲۷۳] (۱). سوره نمل، آیه ۷۱.

[۲۷۴] (۲). کفایهٔ الاثر، ص ۲۳.

[۲۷۵] (۱). بشارهٔ المصطفی، ص ۶۷- ۶۶؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۱.

[۲۷۶] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۳۰۳- ۳۰۱.

[۲۷۷] (۲). اثبات الوصیهٔ، ص ۲۰۴.

[۲۷۸] (۱). کشف الغمه؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۱؛ غایهٔ المرام.

[۲۷۹] (۲). کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳ و ۳۴.

[۲۸۰] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۰- ۳۵۹.

[۲۸۱] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۳.

[۲۸۲] (۲). سوره شعراء، آیه ۴.

[۲۸۳] (۱). کفایهٔ الاثر؛ کمال الدین؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۸۹؛ فرائد السمطین؛ غایهٔ المرام.

[۲۸۴] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۵۴؛ از فرائد السمطین؛ کفایهٔ الاثر؛ عیون اخبارالرضا؛ کمال الدین؛ اعلام الوری؛ غایهٔ المرام.

[۲۸۵] (۲). کفایهٔ الاثر، ص ۲۸۱- ۲۸۰.

[۲۸۶] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۲۸۴- ۲۸۳.

[۲۸۷] (۲). کفایهٔ الاثر، ص ۲۸۸.

[۲۸۸] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۲۹۶.

[۲۸۹] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۵۸ از الغیبهٔ.

[۲۹۰] (۲). کشف الغمه؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۱؛ غایهٔ المرام.

[۲۹۱] (۳). ارشاد، ص ۳۷۵.

[۲۹۲] (۱). سوره حج، آیه ۷۸.

[۲۹۳] (۲). سوره یوسف، آیه ۳۸.

[۲۹۴] (۱). اعلام الوری، ص ۴۰۴.

[۲۹۵] (۲). بحار الانوار، ج ۱۳؛ امالی.

[۲۹۶] (۳). ینابیع المودة، ص ۵۱۲.

[۲۹۷] (۴). غیبت نعمانی، ص ۲۲۹- ۲۲۸.

[۲۹۸] (۱). بحار الانوار، ج ۱۳.

[۲۹۹] (۲). دلائل الامامة، ص ۲۳۶.

[۳۰۰] (۱). کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۹.

[۳۰۱] (۲). کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷.

[۳۰۲] (۳). کفایة الاثر، ج ۱، ص ۲۸۸.

[۳۰۳] (۴). ینابیع المودة، ص ۴۴۸.

[۳۰۴] (۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

[۳۰۵] (۲). سوره زخرف، آیه ۲۸.

[۳۰۶] (۳). ینابیع المودة، ص ۴۲۷ از المحجة.

[۳۰۷] (۴). غیبت نعمانی، ص ۱۷۲.

[۳۰۸] (۱). غیبت نعمانی، ص ۱۷۵.

[۳۰۹] (۲). البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۱۲، ص ۱۷۱.

[۳۱۰] (۱). کفایة الاثر، ص ۲۶۰.

[۳۱۱] (۲). کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۲.

[۳۱۲] (۱). کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۳.

[۳۱۳] (۲). کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۱؛ علل الشرایع.

[۳۱۴] (۳). سوره تکویر، آیه ۱۵.

[۳۱۵] (۱). سوره تکویر، آیات ۱۶- ۱۵.

[۳۱۶] (۲). غیبت نعمانی؛ غیبت شیخ طوسی؛ ینابیع المودة، ص ۴۳۰؛ کافی؛ کمال الدین.

[۳۱۷] (۳). کمال الدین؛ دلائل الامامة.

[۳۱۸] (۴). کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۶؛ غیبت نعمانی؛ کافی؛ اثبات الوصیة.

[۳۱۹] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۷.

[۳۲۰] (۱). سوره اسراء، آیه ۱۳.

[۳۲۱] (۱). سوره نساء، آیه ۵۷.

[۳۲۲] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۴۴؛ مناقب.

[۳۲۳] (۲). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۴.

[۳۲۴] (۱). سوره انشقاق، آیه ۱۹.

[۳۲۵] (۲). علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵؛ کمال الدین.

[۳۲۶] (۳). بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲؛ تاریخ قم.

[۳۲۷] (۱). باید دانسته شود که به خاطر مخفی بودن علّت غیبت برای ما، نباید سبب شود که ما اصل وقوع غیبت را منکر شویم و یا

بگوییم، مصلحتی در این کار نبوده است؛ زیرا این مسئله و مسائل دیگری که از روی حکمت الهی اتفاق می‌افتند، یکی می‌باشند. پس همان‌گونه که در افعال دیگر که ما، وجه حکمت و مصلحت آن‌ها را نمی‌دانیم، نمی‌توانیم آن‌ها را منکر شویم، پس مسئله غیبت حجت خدا را هم نمی‌توان منکر شد. از طرفی عقول ناقص ما از درک فواید بسیاری از چیزها و بسیاری از سنت‌های الهی، چه در عالم تشریع و چه تکوین عاجزند، بلکه حتی ما قوه‌ای که بتوانیم با آن بسیاری از مجهولات را درک کنیم، در اختیار نداریم. پس اینکه بگوییم، فهم ما قاصر از درک این مسائل است، بهتر است و شاعر هم چه خوب گفته است: یک پیراهن که از به هم آمیخته شدن نخ‌ها به وجود می‌آید*** حال حروف هم اگر به هم آمیخته شوند و تشکیل کلمات را دهند، این ۲۹ حرف از بیان مجهولات ما قاصرند و بعضی دیگر گفته‌اند:

علم تنها مخصوص خدای بزرگ است*** و غیرخدا در جهالت مشغول است، سعی آدمی برای رسیدن به علوم نیست*** بلکه او تلاش می‌کند، تابداند و بفهمد که نمی‌داند چقدر باادب بوده، کسی گفته: علم خلایق در کنار علم خداوند، همانند هیچ در کنار آنچه بی‌نهایت است. امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرمایند:« اگر پرنده‌ای قلب تو را بخورد، سیر نمی‌شود و اگر بال حشره‌ای روی آن قرار گیرد، آن را می‌پوشاند، حال تو می‌خواهی ملکوت آسمان‌ها و زمین را بشناسی».

حاصل کلام اینکه: دیگر برای ما پس از اخبار و احادیث پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام به اینکه این واقعه اتفاق می‌افتد، جای سؤال باقی نمی‌ماند و پس از اینکه چنین اتّفاقی در امّت‌های گذشته ودر مورد حضرت خضر علیه السلام نیز افتاده است، همان‌گونه که امام علیه السلام در روایت طولانی به آن اشاره کردند.

شیخ خفیه می‌گوید: ولیّ خدا آن کسی است که همه زمین را به عبادت پروردگارش فرا می‌خواند و به دوری جستن از ظالمان دعوت می‌کند. هیچ کس از مردم جای او را نمی‌داند و همراهی ندارد، به جز حضرت خضر علیه السلام و بعضی گویند، او ظاهر است، ولی شناخته شده نمی‌باشد و بعضی از مردم گمان می‌کنند، او را دیده‌اند، البته نه اینکه او را به عینه و به شخصه شناخته باشند؛ بلکه به صورت فرد زاهدی دیده‌اند.

امام صادق علیه السلام تصریح فرموده‌اند که علّت و حکمت غیبت ایشان، تنها پس از ظهور آن حضرت روشن می‌شود و این مسئله از اسرار الهی است؛ بنابراین صحیح این است که بگوییم، علّت اصلی غیبت ایشان بر ما پوشیده و مخفی است و آن گونه که باید و شاید معلوم نمی‌گردد؛ مگر پس از ظهور آن حضرت، البته بعضی از فواید و مصالحی در کار است که برای ما معلوم می‌باشند. یکی از آن‌ها، امتحان کردن بندگان به وسیله غیبت و معلوم شدن مرتبه و درجه مسلمانی و شناخت و ایمان آن‌ها به آنچه خدا بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وحی کرده می‌باشد که این امتحان، یکی از سنن الهی است؛ بلکه اصلًا آفرینش مردم و فرستادن پیامبران و نازل کردن کتب برای امتحان مردم بوده است و خداوند در قرآن می‌فرماید: إِنّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلیهِ؛ ما انسان را از نطفه‌ای آفریدیم تا او را امتحان و آزمایش کنیم.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: الّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ خداوند کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که نیکوکارترین شما چه کسی است؟

خداوند می‌فرماید: أَحَسِبَ النّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ؛ مردم گمان می‌کنند، همین که با زبان خویش بگویند، ایمان آوردیم؛ کفایت می‌کند و دیگر امتحان و آزمایش نمی‌شوند.

از احادیثی که در این کتاب به آن‌ها آگاهی پیدا کردی، فهمیده می‌شود که آزمایش شدن به وسیله غیبت حضرت مهدی علیه السلام از شدیدترین و سخت‌ترین امتحانات است و کسی که بخواهد در زمان غیبت، دین خود را حفظ کند، همانند کسی است که با دست، خارهای چوب را بکند و نیز علاوه بر این، در خود، تصدیق و ایمان و باور قلبی به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده، امتحان و ریاضت خاصی است و موجب صفای درون و قوی شدن دین می‌گردد؛ پس امتحان خدا، مردم را به وسیله

غیبت عملی و ایمانی و علمی می‌باشد.

اما عملی: زیرا در زمان غیبت، فتنه‌ها وبلاهای شدید و بسیاری روی می‌دهد، به گونه‌ای که سخت‌ترین کارها، حفظ دین خواهد بود.

اما علمی و ایمانی: زیرا این مسئله، ایمان به امری غیبی است و تنها کسی که ایمانش کامل، معرفتش قوی و نیّتش خالص باشد، به آن ایمان می‌آورد. حاصل کلام اینکه مردم در مورد ایمان به خدا و آنچه نبی اکرم صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است، مورد امتحان قرار می‌گیرند، ولی امتحان با امور غیبی سخت‌تر است و خداوند در قرآن این گونه، مؤمنین را توصیف کرده است: ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدًی لِلْمُتّقینَ الّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ الآیات؛ این کتاب که هیچ شکّی در آن نمی‌باشد، مایه هدایت پرهیزکاران است، کسانی که ایمان به غیب دارند.

آن به این علّت است که ایمان به آنچه از ما غایب است، تنها برای اهل یقین و متقین حاصل می‌شود. کسانی که از تاریکی وسوسه‌های شیطانی و شبهات نجات یافته‌اند و دل‌های آن‌ها به نور معرفت و یقین و ایمان کامل به خدا و پیامبران و کتب الهی روشن شده است.

یکی دیگر از آن‌ها آمادگی کامل مردم از لحاظ فکری و استعداد برای ظهور آن حضرت می‌باشد؛ زیرا ظهور ایشان، همانند ظهور دیگر حجت‌های الهی و دیگر پیامبران نمی‌باشد و مبتنی بر اسباب ظاهر نیست؛ بلکه بر پایه حقایق و واقعیات و برداشتن تقیه و تسامح در امور دینی می‌باشد. آن حضرت در مورد حاکمان و گناه‌کاران بسیار سختگیر هستند و برای اینکه چنین اموری اتفاق افتد، نیاز است که بشر استعداد و آمادگی خاص پیدا کند و در ناحیه فکر، علم و اخلاق به حد بسیار بالایی برسد؛ تا اینکه تعالیم بزرگ آن حضرت و برنامه‌های اصلاحی ایشان را بتواند بپذیرد.

یکی دیگر از آن‌ها ترس از کشته شدن حضرت می‌باشد؛ تاریخ، شهادت می‌دهد که ظاهراً سبب غیبت، ترس از کشته شدن ایشان می‌باشد. دشمنان آن حضرت، عزم خود را برای کشتن آن حضرت جزم کرده‌اند تا نور وجود ایشان، خاموش و نسل مبارکش قطع گردد، ولی خداوند می‌خواهد که نورش باقی بماند.

شاید شما سؤال کنید، اصلًا چه فایده‌ای در وجود امامی که از چشم‌ها غایب است، وجود دارد؟ آیا بودن و نبودن او یکی نمی‌باشد؟ در جواب می‌گوییم، اولًا؛ فایده وجود حجت، منحصر در تصرّف در امور ظاهریّه نمی‌باشد؛ بلکه بزرگترین فایده وجود آن حضرت، بقای عالم و هستی، برای وجود ایشان می‌باشد، همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:« اهل بیت من، امان برای اهل زمین‌اند؛ پس اگر اهل بیت من نباشند، اهل زمین نخواهند بود».

و فرمود:« این دین تا دوازده امیر از قریش باقی خواهد ماند و زمانی که آن‌ها آمدند و رفتند، زمین، اهل خود را فرو خواهد برد».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:« زمین از حجت خدا خالی نخواهد ماند».

در باب بعدی، بعضی از احادیث درباره بهره‌مندی مردم از ایشان در زمان غیبت خواهد آمد.

ثانیاً: عدم تصرّف ایشان، علتش خود حضرت و از جانب ایشان نمی‌باشد؛ بلکه علّت آن، خود مردم می‌باشند و محقق طوسی در کتاب تجرید خود، مطالبی شبیه به هر دو مسئله اشاره کرده است. ایشان گفته‌اند: که وجود حضرت مهدی لطفی از جانب خداوند است و تصرف ایشان در امور، لطفی مضاعف است و عدم تصرف ایشان، از جانب ما و برای ماست.

ثالثاً: ما اعتقاد نداریم که ایشان از همه پیروان خود غایب‌اند، پس در این صورت از بعضی از روایات استفاده می‌شود که در موسم حج حاضر می‌شود و حج به جا می‌آورد وجد بزرگوار و پدران گرامیش علیهما السلام را زیارت می‌کند و در مجالس حاضر می‌شود و نیازمندان و گرفتاران را کمک می‌نماید و از بعضی مریضان عیادت می‌کند و گاهی خود شخص شریفش عهده‌دار برطرف کردن گرفتاری‌ها می‌شود.

رابعاً: بر امام علیه السلام واجب نمی‌باشد که خود شخصاً عهده‌دار تصرف در امور ظاهری شوند؛ بلکه می‌شود که کسی غیر از امام علیه السلام عهده‌دار این امور شوند، همان‌گونه که در زمان غیبت صغری این‌گونه بوده و یا اینکه آن حضرت علیه السلام کلًا عهده‌دار این کارها شوند، همان‌گونه که در غیبت کبری این‌گونه است و ایشان فقهای عالم و عادلی که از احکام قضاوت و سیاست و اقامه حدود و نشر معارف اسلامی و پاسخ به شبهات اطلاع دارند را برای این امور، منصوب کردند و آن‌ها را حجت بر مردم قرار دادند.

[۳۲۸] (۱). کمال الدین، ص ۴۸۱.

[۳۲۹] (۱). سوره مائده، آیه ۱۰۱.

[۳۳۰] (۲). کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳.

[۳۳۱] (۱). نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۷۸.

[۳۳۲] (۲). ینابیع المودة، ص ۴۳۷؛ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷.

[۳۳۳] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۷۷؛ فرائد السمطین.

[۳۳۴] (۲). اربعین خاتون آبادی المسمی بکشف الحق، ح ۳۵.

[۳۳۵] (۳). کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۴.

[۳۳۶] (۴). کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۲.

[۳۳۷] (۵). غیبت نعمانی، ص ۱۵۵.

[۳۳۸] (۱). الخرائج، ج ۳، ص ۱۱۷۴.

[۳۳۹] (۲). ینابیع المودة، ص ۴۹۲ از عقد الدرر.

[۳۴۰] (۳). غیبت نعمانی، ص ۱۸۸.

[۳۴۱] (۴). غیبت نعمانی؛ ۱۸۸.

[۳۴۲] (۱). غیبت شیخ طوسی، ص ۴۲۱.

[۳۴۳] (۲). کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۲ ..

[۳۴۴] (۳). کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۲.

[۳۴۵] (۴). اثبات الوصیة، ص ۲۲۲.

[۳۴۶] (۵). غیبت نعمانی، ص ۱۹۱.

[۳۴۷] (۱). اثبات الوصیة.

[۳۴۸] (۲). سوره فتح، آیه ۲۵.

[۳۴۹] (۳). کمال الدین؛ ینابیع ا لمودة، ص ۲۴۹، از المحجة.

[۳۵۰] (۴). سوره بقره، آیه ۱۹۳.

[۳۵۱] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۲۳، از المحجّة.

[۳۵۲] (۲). سوره آل عمران، آیه ۸۳.

[۳۵۳] (۳). ینابیع المودة، ص ۴۲۱.

[۳۵۴] (۴). توبه، ۳۳.

[۳۵۵] (۵). تفسیر فرات کوفی؛ ینابیع المودة.

[۳۵۶] (۶). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۳.

[۳۵۷] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۳، از المحجّهٔ.

[۳۵۸] (۲). سوره توبه، آیه ۳۶.

[۳۵۹] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۳.

[۳۶۰] (۴). سوره توبه، آیه ۳۳.

[۳۶۱] (۵). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۳.

[۳۶۲] (۶). سوره حدید، آیه ۱۷.

[۳۶۳] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۶۸۸.

[۳۶۴] (۲). عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۲۳.

[۳۶۵] (۱). نهج البلاغه، ج ۲؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۷.

[۳۶۶] (۲). دلائل الامامهٔ، ص ۲۳۹؛ بحار از علل الشرایع.

[۳۶۷] (۱). غیبت نعمانی، ص ۱۴۰.

[۳۶۸] (۲). کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۱.

[۳۶۹] (۳). غیبت نعمانی، ص ۱۶۳.

[۳۷۰] (۴). کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۰؛ غیبت نعمانی.

[۳۷۱] (۱). سوره انعام، آیه ۱۵۸.

[۳۷۲] (۲). تفسیر صافی؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۲، از المحجّهٔ.

[۳۷۳] (۳). سوره سجده، آیه ۲۱.

[۳۷۴] (۴). تفسیر قرطبی، ص ۲۳۲.

[۳۷۵] (۵). صحیح ابن ماجه، جزء ۲ در ابواب الفتن باب خروج المهـدی؛ البیان؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۵؛ منتخب کنز العمال؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۹.

[۳۷۶] (۱). منظور از نابود کردن آنچه پیش از امام علیه السلام وجود دارد، نابود کردن آنچه بین مردم ظاهر شده‌از روش‌رهای بد، عادت‌رهای مذموم، قانون‌رهای باطل ورظالمانه و .... که در آخرالزمان آشکار می‌رشود.

[۳۷۷] (۲). غیبت نعمانی، ص ۲۳۰.

[۳۷۸] (۳). غیبت نعمانی، ص ۲۳۳.

[۳۷۹] (۴). غیبت شیخ طوسی؛ غیبت نعمانی، ص ۲۳۳.

[۳۸۰] (۱). سوره آل عمران، آیه ۸۳.

[۳۸۱] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

[۳۸۲] (۳). ارشاد، ص ۳۶۴.

[۳۸۳] (۴). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۳، از المحجّهٔ.

[۳۸۴] (۱). الملاحم و الفتن، ص ۱۹۱.

[۳۸۵] (۲). غیبت نعمانی، ص ۲۱۲.

[۳۸۶] (۳). المهدی؛ عقد الدرر، باب ۳، ص ۴۱.

[۳۸۷] (۴). اسعاف الراغبین، باب ۲، ص ۱۳۹.

[۳۸۸] (۱). تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۸۶؛ مصابیح السنهٔ؛ التاج الجامع للاصول الفتن و علامات الساعهٔ، باب ۷ در الخلیفهٔ المهدی رضی اللّٰه عنه، ص ۳۶۳؛ منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۰، ینابیع المودهٔ؛ اسعاف الراغبین، باب ۲، ص ۱۳۵.

[۳۸۹] (۲). مصابیح السنهٔ؛ منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۲۹؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۱؛ جواهر العقدین، ص ۴۳۵.

[۳۹۰] (۳). المهدی؛ عقد الدرر، باب ۸؛ بشارهٔ المصطفی.

[۳۹۱] (۴). المهدی؛ عقد الدرر، فصل ۳، باب ۹.

[۳۹۲] (۱). غیبت نعمانی، ص ۲۳۸.

[۳۹۳] (۲). غیبت شیخ طوسی، ص ۳۳۵؛ کمال الدین.

[۳۹۴] (۳). سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

[۳۹۵] (۴). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۴، از المحجّهٔ.

[۳۹۶] (۱). نهج البلاغه، ج ۲، خطبه ۱۸۲.

[۳۹۷] (۲). منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۰؛ المهدی؛ البیان، باب ۷.

[۳۹۸] (۱). غایهٔ المأمول؛ شرح التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۳۶۵؛ اسعاف الراغبین، باب ۲، ص ۱۳۵؛ ینابیع، ص ۴۳۳؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۹.

[۳۹۹] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۴۹.

[۴۰۰] (۳). حاشیهٔ الفتح المبین، ص ۷۶.

[۴۰۱] (۴). ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۵؛ الملاحم والفتن، باب ۱۴۱.

[۴۰۲] (۵). البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۷.

[۴۰۳] (۶). همان.

[۴۰۴] (۱). کمال الدین؛ غیبت شیخ طوسی؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۴۹.

[۴۰۵] (۲). سوره قصص، آیات ۵ و ۶.

[۴۰۶] (۳). کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۰.

[۴۰۷] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۶۰ از الغیبهٔ.

[۴۰۸] (۲). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵.

[۴۰۹] (۱). اثبات الوصیهٔ، ص ۱۹۴.

[۴۱۰] (۱). غیبت شیخ طوسی، ص ۲۴۶.

[۴۱۱] (۱). اربعین خاتون آبادی، ص ۳۲، ح ۷.

[۴۱۲] (۱). کمال الدین؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۶۰.

[۴۱۳] (۱). غیبت شیخ طوسی، ص ۳۷۵.

[۴۱۴] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۶۱.

[۴۱۵] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۶۱.

[۴۱۶] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۶۱.

[۴۱۷] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۶۱.

[۴۱۸] (۳). ارشاد، ص ۳۷۶.

[۴۱۹] (۴). ارشاد، ص ۳۵۱.

[۴۲۰] (۵). ینابیع المودة، ص ۴۶۱.

[۴۲۱] (۶). ینابیع المودة، ص ۴۶۳.

[۴۲۲] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۶۳.

[۴۲۳] (۲). ینابیع المودة، ص ۴۶۱.

[۴۲۴] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۶۴.

[۴۲۵] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۶۴.

[۴۲۶] (۱). در واقع امـام علیه السـلام راه و روش دعـا نمودن و راز و نیاز را به ما آموخته است چرا که امام علیه السلام دارای مقام عصمت می‌باشد.

[۴۲۷] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۶۵ و ۴۶۶.

[۴۲۸] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۶۱.

[۴۲۹] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۶۲.

[۴۳۰] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۵۸.

[۴۳۱] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۶۶.

[۴۳۲] (۱). بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۶۸.

[۴۳۳] (۲). بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰.

[۴۳۴] (۱).(یعنی با نصر)

[۴۳۵] (۲). کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۸.

[۴۳۶] (۱). ینابیع المودة، ص ۴۶۰.

[۴۳۷] (۲). دلائل الامامة، ص ۲۸۸.

[۴۳۸] (۳). دلائل الامة، ص ۲۸۶.

[۴۳۹] (۱). اربعین خـاتون آبادی، ص ۴۹. ممکن است این معجزه در غیبت کـبری روی داده باشـد؛ زیرا حسن بن حمزه علـوی در سال ۳۵۸ وفات نمود، ولی نظر نزدیک و قوی‌تر وقوع آن در غیبت صغری است و ما در اینجا نقل نمودیم.

[۴۴۰] (۱). نمایندگان امام زمان علیه السـلام در زمان غیبت صغری آن گونه که از مراجعه به کتاب‌های معتبر بیان می‌شود، چندتن از افراد مورد اعتماد و امانتـدار و راسـتگویی بودنـد که نامه‌ها، تأییـدها، فرمانها، نهی و امرهای امام زمان علیه السـلام به وسـیله آنان صـادر و پخش می‌شـد و به وسـیله آنـان کرامت‌ها، معجزات و خبرهای غیب از سوی امام زمان علیه السـلام بیان وآشکار می‌شـد و شیعیان بر امانتداری، عدالت، جایگاه بزرگ و مرتبه آنان اجماع نظر دارند.

اوّل: شیخ ابوعمرو عثمان بن سـعید عمری که از طرف امام هادی علیه السلام به نماینـدگی منصوب شـد و از قبیله اسـد بود و به او عسکری و سمان گفته می‌شد؛ زیرا او فروشندگی روغن را برای پوشش و مخفی نگه داشتن نیابت امام علیه السلام به عهده داشت.

دوم: ابوجعفر محمّـد بن عثمـان بن سـعید عمری است. او زمانی که پـدرش درگـذشت، به جای او و با فرمان امام زمان علیه السـلام منصوب شد. شیخ طوسی در کتابش نقل کرده: شیعیان بر عدالت و اعتماد به او امانتداری‌اش متفق‌القول هستند و اجماع نظر دارند و معجزات امام علیه السلام به دست او برای دیگران آشکار می‌شد و در تنقیح آمده: شکوه و شخصیت این مرد و بزرگواریش در نزد

شیعیان، آشکارتر از آن است که بیان شود. شیخ طوسی در کتابش گفته که اباجعفر محمّد بن عثمان عمری در آخر جمادی الاول سال ۳۰۵ وفات نمود و ابونصر، هبهٔ اللَّه محمّد بن احمد نقل نموده که: اباجعفر عمری در سال ۳۰۴ وفات نموده و او این وظیفه را حدود پنجاه سال بر عهده داشته است. مردم اموالشان را به او تحویل می‌دادند و برای آنان نامه‌هایی می‌نوشت.

سومین نفر از فرستادگان و نمایندگان امام: شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی است که عهده‌دار جایگاه نمایندگی خاص پس از محمّد بن عثمان و جانشین او با بیان صریح او و به امر امام علیه السلام شد. او از دانا و زیرک‌ترین مردم نزد دوست و دشمن بود، همچنین نزد عموم مردم جایگاه و شخصیتی بزرگ داشت که در شعبان سال ۳۲۶ وفات کرد و مدّت نمایندگی خاص او ۲۱ یا ۲۲ سال بود.

چهارمین نفر از وکیلان در عصر غیبت کوتاه: شیخ ابوالحسن علی بن محمّد سمری جانشین شیخ ابوالقاسم بود که با بیان روشن و به امر امام زمان علیه السلام به این مقام منصوب شد و او آخرین وکیل بود که با وفاتش دوران غیبت صغری به پایان رسید و امر رهبری مردم به دست فقها وعلمای دینی افتاد و مردم در حال حاضر به آن‌ها رجوع می‌کنند. ابوالحسن علی بن محمّد سمری در سال ۳۲۹ هجری وفات یافت.

[۴۴۱] (۱). غیبت شیخ طوسی، ص ۳۵۵.

[۴۴۲] (۱). همان.

[۴۴۳] (۱). الخرائج، ج ۳، ص ۱۱۱۲.

[۴۴۴] (۲). غیبت شیخ طوسی، ص ۳۶۵.

[۴۴۵] (۳). غیبت شیخ طوسی، ص ۳۷۱.

[۴۴۶] (۱). غیبت شیخ طوسی، ص ۳۸۸.

[۴۴۷] (۲). همان، ص ۳۲۲.

[۴۴۸] (۱). جنهٔ المأوی، حکایت ۳۲؛ بحار، ج ۵۳، ص ۲۶۵.

[۴۴۹] (۱). بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۵، از تنبیه الخواطر.

[۴۵۰] (۱). بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۷۳.

[۴۵۱] (۱). همان.

[۴۵۲] (۱). الکلم الطیب، ص ۶۳.

[۴۵۳] (۲). او امیرفضل اللَّه پسر عبدالقاهر حسینی تفرشی است. در« امل الآمل» می‌گوید: او فاضل، محدث و جلیل بوده و کتاب‌هایی داشته که از جمله آن شرح مختلف و کتابی در اصول که به آن دو کتاب، دایی پدرم، شیخ علی پسر محمود عاملی خبر داده و در نجف بر او خوانده و از او اجازه دارد و فضل، علم، صلاحیت و عبادتش را توصیف کرده است.

[۴۵۴] (۱). انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۳۰۳.

[۴۵۵] (۱). بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۶.

[۴۵۶] (۱). جنهٔ المأوی، ج ۵۳، ص ۲۳۴.

[۴۵۷] (۱). قصص العلمای تنکابنی، ص ۳۵۹.

[۴۵۸] (۱). کفایهٔ الاثر، ص ۱۵۶.

[۴۵۹] (۱). سوره نمل، آیه ۶۲.

[۴۶۰] (۱). سوره بقره، آیه ۱۴۸.

[۴۶۱] (۲). سوره هود، آیه ۸.

[۴۶۲] (۳). سوره سبأ، آیه ۵۱ و ۵۲.

[۴۶۳] (۴). سوره سبأ، آیه ۵۲ و ۵۴.

[۴۶۴] (۱). سوره سبأ، آیه ۵۴.

[۴۶۵] (۲). همان.

[۴۶۶] (۳). تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۰۴.

[۴۶۷] (۴). بشارة الاسلام، ص ۱۱۰.

[۴۶۸] (۱). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۴۷.

[۴۶۹] (۲). بحار الانوار؛ ثواب الاعمال، ص ۳۰۱.

[۴۷۰] (۳). همان.

[۴۷۱] (۱). سوره مریم، آیه ۵۹.

[۴۷۲] (۲). مکارم الاخلاق، ص ۴۱۹.

[۴۷۳] (۱). الروضه، ص ۳۶.

[۴۷۴] (۲). بشارة الاسلام؛ عقد الدرر.

[۴۷۵] (۳). الملاحم و الفتن، باب ۱۷۱، ص ۷۷.

[۴۷۶] (۱). سوره هود، آیه ۸۶.

[۴۷۷] (۲). نور الابصار، باب ۲، ص ۱۵۵.

[۴۷۸] (۱). نهج البلاغه، ج ۱، خطبه ۱۰۴، ص ۱۵۷.

[۴۷۹] (۲). البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۴، ص ۱۰۴.

[۴۸۰] (۱). همان، ج ۵، ص ۳۹۳.

[۴۸۱] (۲). منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۴۰۷.

[۴۸۲] (۳). تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۶۳. ما بعضی از روایاتی که در آن علائم قیامت آمده است را ذکر کردیم، به علّت نهایت تناسب آن با علائم ظهور و امکان اینکه همگی به یک معنای واحد برگردند که در هر دو گروه علائم قیامت و ظهور ذکر شده است.

[۴۸۳] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۹.

[۴۸۴] (۲). همان، ج ۲، ص ۶۴۹.

[۴۸۵] (۳). همان، ج ۲، ص ۶۵۰.

[۴۸۶] (۱). سوره بقره، آیه ۱۵۵.

[۴۸۷] (۲). سوره آل عمران، آیه ۷.

[۴۸۸] (۳). ینابیع المودة، ص ۴۲۱.

[۴۸۹] (۴). سوره نور، آیه ۵۳.

[۴۹۰] (۵). کمال الدین، ص ۶۵۴.

[۴۹۱] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۵.

[۴۹۲] (۲). ارشاد، ص ۳۵۹.

[۴۹۳] (۳). کمال الدین.

[۴۹۴] (۴). همان، ص ۲۵۲.

[۴۹۵] (۵). همان.

[۴۹۶] (۶). سوره شعراء، آیه ۴.

[۴۹۷] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۶، از المحجّهٔ.

[۴۹۸] (۲). سوره ق، آیه ۴۱ و ۴۲.

[۴۹۹] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۹، از المحجّهٔ.

[۵۰۰] (۴). البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۱؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۷۶.

[۵۰۱] (۵). اسعاف الراغبین، ص ۱۳۷.

[۵۰۲] (۱). غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۲.

[۵۰۳] (۲). عقد الدرر، ص ۱۰۶.

[۵۰۴] (۳). عقد الدرر، باب ۳.

[۵۰۵] (۴). غیبت نعمانی، ص ۲۵۷.

[۵۰۶] (۱). غیبت نعمانی، ص ۲۶۴.

[۵۰۷] (۲). سوره شعراء، آیه ۴.

[۵۰۸] (۳). غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۷.

[۵۰۹] (۴). الملاحم و الفتن، باب ۶۷.

[۵۱۰] (۵). الملاحم و الفتن، باب ۱۲۰؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۴.

[۵۱۱] (۱). الملاحم و الفتن، باب ۱۲۱.

[۵۱۲] (۲). غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۱؛ کمال الدین.

[۵۱۳] (۱). غیبت نعمانی، ص ۲۸۹.

[۵۱۴] (۲). البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان، باب ۴؛ کشف‌الاستار؛ الفتن؛ بشارهٔالاسلام‌از عقدالدرر، ص ۶۳.

[۵۱۵] (۳). سوره سبا، آیه ۵۱.

[۵۱۶] (۴). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۷، از المحجّهٔ.

[۵۱۷] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۴۰.

[۵۱۸] (۲). غیبت نعمانی، ص ۲۵۷.

[۵۱۹] (۳). ارشاد، ص ۳۸۷.

[۵۲۰] (۴). همان.

[۵۲۱] (۵). بشارهٔ الاسلام، ص ۷۶، عقد الدرر.

[۵۲۲] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۱.

[۵۲۳] (۲). روضه کافی، ج ۸، ص ۳۱۰.

[۵۲۴] (۳). الملاحم والفتن، باب ۱۶۷.

[۵۲۵] (۱). البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۴، فصل ۲، ح ۱۵.

[۵۲۶] (۲). صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۷.

[۵۲۷] (۳). صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۸.

[۵۲۸] (۱). صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۹.

[۵۲۹] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۰.

[۵۳۰] (۳). غیبت شیخ طوسی، ص ۴۲۵.

[۵۳۱] (۴). کمال الدین، ج ۲، ص ۶۳۵.

[۵۳۲] (۱). ارشاد، ص ۳۸۹.

[۵۳۳] (۲). همان.

[۵۳۴] (۳). البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۶، غیبت طوسی، ص ۴۵۳.

[۵۳۵] (۴). در« معجم البلدان»، ج ۷، ص ۲۳۸ است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی علیه السلام از روستایی دریمن که به آن« کرعه» گفته می‌شود، ظهور می کند و در« النجم الثاقب»، ح ۶۲ است که پیرمرد تاجری برای محمّد بن احمد حکایت کرد: به این روستا رسید و به زیارت امام زمان علیه السلام نائل آمد. سپس می گوید: منافاتی بین این خبر و بین احادیث وارده در اینکه او در مکه ظهور می کند، نیست، برای اینکه او از محلی که در آن است، به مکه می‌آید و امرش در مکّه ظاهر می‌شود.

[۵۳۶] (۱). البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۳۱؛ مناقب المهدی.

[۵۳۷] (۲). سوره هود، آیه ۸۶.

[۵۳۸] (۳). کشف الاستار، ص ۱۸۰.

[۵۳۹] (۴). غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۴.

[۵۴۰] (۵). همان.

[۵۴۱] (۱). عقد الدرر، ص ۹۰.

[۵۴۲] (۱). سوره حج، آیه ۴۱.

[۵۴۳] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۵.

[۵۴۴] (۱). سوره سجده، آیه ۲۹.

[۵۴۵] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۶، از المحجّهٔ.

[۵۴۶] (۱). المحجهٔ فیما نزل فی القائم الحجّهٔ، ص ۵۰.

[۵۴۷] (۲). سوره لقمان، آیه ۲۰.

[۵۴۸] (۳). بحار الانوار، ج ۱۳.

[۵۴۹] (۴). الملاحم والفتن، ص ۱۹۲.

[۵۵۰] (۵). کشف الاستار، ص ۱۴۵؛ عقد الدرر.

[۵۵۱] (۱). المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۷.

[۵۵۲] (۲). المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۸؛ البیان، باب ۲۳؛ نورالابصار، باب ۲، ص ۱۵۵؛ سنن‌ابن‌ماجه.

[۵۵۳] (۳). سوره مائده، آیه ۴۸.

[۵۵۴] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۱، از المحجّهٔ.

[۵۵۵] (۲). سوره هود، آیه ۸.

[۵۵۶] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۴، از المحجّهٔ.

[۵۵۷] (۴). اربعین خاتون آبادی، ح ۳۱.

[۵۵۸] (۵). تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۶۲؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۳۳.

[۵۵۹] (۱). سوره بقره، آیه ۱۴۸.

[۵۶۰] (۲). غایهٔ المرام، بحار، ج ۵۲، ص ۲۹۱.

[۵۶۱] (۳). سوره حدید، آیه ۱۷.

[۵۶۲] (۴). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۹، از المحجّهٔ.

[۵۶۳] (۵). الملاحم و الفتن، ص ۱۹۳؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۱.

[۵۶۴] (۱). کامل الزیارات، باب ۱۰۸، ص ۳۳۳.

[۵۶۵] (۲). سوره نساء، آیه ۱۵۹.

[۵۶۶] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۲، از المحجّهٔ.

[۵۶۷] (۴). تذکرهٔ الخواص، ص ۳۷۷.

[۵۶۸] (۱). صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۳.

[۵۶۹] (۲). اربعین خاتون آبادی؛ بحار، ج ۵۲.

[۵۷۰] (۱). اسعاف الراغبین، باب ۲، ص ۱۳۸- ۱۳۷.

[۵۷۱] (۲). همان، باب ۲، ص ۱۴۱- ۱۴۰.

[۵۷۲] (۱). روضه کافی، ص ۲۴۰.

[۵۷۳] (۲). حق الیقین، ج ۲، ص ۲۲۹.

[۵۷۴] (۱). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۷.

[۵۷۵] (۲). منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۴.

[۵۷۶] (۳). الملاحم و الفتن، باب ۷۷.

[۵۷۷] (۴). بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

[۵۷۸] (۱). سوره هود، آیه ۸۰.

[۵۷۹] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۴، از المحجهٔ.

[۵۸۰] (۳). ینابیع المودهٔ، ص ۴۸۹، از غایهٔ المرام.

[۵۸۱] (۴). الملاحم و الفتن، ص ۱۸۶.

[۵۸۲] (۱). منن الرحمان، ج ۲، ص ۴۲.

[۵۸۳] (۲). البیان فی اخبار صاحب الزمان، باب ۶؛ منتخب کنز العمال، ج ۶، ص ۳۴؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، باب ۱۰.

[۵۸۴] (۱). اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۶۹۸.

[۵۸۵] (۲). اسعاف الراغبین، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

[۵۸۶] (۱). کشف الاستار، ص ۱۲۶.

[۵۸۷] (۲). الملاحم و الفتن، ص ۱۸۶؛ المهدی از عقد الدرر، باب ۷.

[۵۸۸] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۱.

[۵۸۹] (۲). همان، ج ۲، ص ۴۱۲.

[۵۹۰] (۳). همان، ج ۲، ص ۳۳۸.

[۵۹۱] (۴). المحاسن(الصفوهٔ و النور)، ص ۱۷۳.

[۵۹۲] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۴.

[۵۹۳] (۲). همان، ج ۲، ص ۴۶۵.

[۵۹۴] (۳). بحار الانوار از خصال، ج ۲، ص ۶۱۶.

[۵۹۵] (۴). المحاسن، ص ۱۷۳.

[۵۹۶] (۵). اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۲.

[۵۹۷] (۶). ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۴.

[۵۹۸] (۱). کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۲.

[۵۹۹] (۱). الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ، ج ۲۳، ص ۲۴۷.

[۶۰۰] (۱). مکیال المکارم؛ از فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام؛ فلاح السائل، ص ۱۹۹.

[۶۰۱] (۱). مهج الدعوات، ص ۳۳۲.

[۶۰۲] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۳.

[۶۰۳] (۳). کمال الدین؛ ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۳.

[۶۰۴] (۴). کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۳.

[۶۰۵] (۱). ینابیع المودهٔ، ص ۴۹۴.

[۶۰۶] (۲). سوره بقره، آیات ۱، ۲ و ۳.

[۶۰۷] (۳). سوره یونس، آیه ۲۰.

[۶۰۸] (۴). کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۰؛ المحجهٔ.

[۶۰۹] (۱). سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

[۶۱۰] (۲). ینابیع المودهٔ، ص ۴۲۱، از المحجّهٔ.

[۶۱۱] (۳). نهج البلاغه، ج ۲، خطبه ۱۸۵.

[۶۱۲] (۴). غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۶.

[۶۱۳] (۵). بحار الانوار، ج ۵۲، از مجالس الصدوق.

[۶۱۴] (۱). المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۳.

[۶۱۵] (۲). غیبت شیخ طوسی، ص ۳۸۲.

[۶۱۶] (۳). کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۳.

[۶۱۷] (۴). احتجاج، ص ۲۷۶.

[۶۱۸] (۱). دلائل الامامه، ص ۲۴۳.

[۶۱۹] (۱). جنهٔ المأوی؛ کنوز النجاح، بحار، ج ۵۳، ص ۲۷۵.

[۶۲۰] (۲). جنة المأوی؛ البلد الامین؛ بحار، ج ۵۳، ص ۲۲۶.

[۶۲۱] (۱). الکلم الطیب، ص ۱۳.

[۶۲۲] (۲). مهج الدعوات، ص ۴۵.

[۶۲۳] (۱). همان، ص ۶۷.

[۶۲۴] (۲). مصباح کفعمی، ص ۳۰۵.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».